

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب نهج البلاغه

(همراه با شرح وقایع تاریخی)

فهرست مطالب

بخش خطبه ها

خطبه ی ۱..... ۱۳	۵۴.....
خطبه ی ۲..... ۲۶	۵۶.....
خطبه ی ۳..... ۳۱	خطبه ی ۱۵..... ۵۸
خطبه ی ۴..... ۴۳	خطبه ی ۱۶..... ۵۹
خطبه ی ۵..... ۴۵	خطبه ی ۱۷..... ۶۴
خطبه ی ۶..... ۴۷	خطبه ی ۱۸..... ۶۷
خطبه ی ۷..... ۴۹	خطبه ی ۱۹..... ۶۹
خطبه ی ۸..... ۴۹	خطبه ی ۲۰..... ۷۴
خطبه ی ۹..... ۵۰	خطبه ی ۲۱..... ۷۶
خطبه ی ۱۰..... ۵۱	خطبه ی ۲۲..... ۷۷
خطبه ی ۱۱..... ۵۲	خطبه ی ۲۳..... ۷۹
خطبه ی ۱۲..... ۵۳	خطبه ی ۲۴..... ۸۳
	خطبه ی ۲۵..... ۸۴
	خطبه ی ۲۶..... ۸۹
	خطبه ی ۲۷..... ۹۴

خطبه ی ۲۸..... ۹۹	خطبه ی ۴۳..... ۱۴۶
خطبه ی ۲۹..... ۱۰۴	خطبه ی ۴۴..... ۱۴۹
خطبه ی ۳۰..... ۱۰۸	خطبه ی ۴۵..... ۱۵۲
خطبه ی ۳۱..... ۱۱۶	خطبه ی ۴۶..... ۱۵۳
خطبه ی ۳۲..... ۱۱۸	خطبه ی ۴۷..... ۱۵۴
خطبه ی ۳۳..... ۱۲۰	خطبه ی ۴۸..... ۱۵۶
خطبه ی ۳۴..... ۱۲۳	خطبه ی ۴۹..... ۱۵۹
خطبه ی ۳۵..... ۱۲۶	خطبه ی ۵۰..... ۱۶۰
خطبه ی ۳۶..... ۱۳۲	خطبه ی ۵۱..... ۱۶۱
خطبه ی ۳۷..... ۱۳۶	خطبه ی ۵۲..... ۱۶۳
خطبه ی ۳۸..... ۱۳۹	خطبه ی ۵۳..... ۱۶۵
خطبه ی ۳۹..... ۱۴۰	خطبه ی ۵۴..... ۱۶۶
خطبه ی ۴۰..... ۱۴۲	خطبه ی ۵۵..... ۱۶۸
خطبه ی ۴۱..... ۱۴۴	خطبه ی ۵۶..... ۱۶۹
خطبه ی ۴۲..... ۱۴۴	خطبه ی ۵۷..... ۱۷۱

خطبه ی ۵۸.....۱۷۷	خطبه ی ۷۳.....۲۱۹
خطبه ی ۵۹.....۱۷۸	خطبه ی ۷۴.....۲۲۲
خطبه ی ۶۰.....۱۸۴	خطبه ی ۷۵.....۲۲۳
خطبه ی ۶۱.....۱۸۷	خطبه ی ۷۶.....۲۲۴
خطبه ی ۶۲.....۱۹۲	خطبه ی ۷۷.....۲۲۵
خطبه ی ۶۳.....۱۹۳	خطبه ی ۷۸.....۲۲۶
خطبه ی ۶۴.....۱۹۴	خطبه ی ۷۹.....۲۲۷
خطبه ی ۶۵.....۱۹۵	خطبه ی ۸۰.....۲۲۸
خطبه ی ۶۶.....۱۹۷	خطبه ی ۸۱.....۲۳۲
خطبه ی ۶۷.....۲۰۰	خطبه ی ۸۲.....۲۳۳
خطبه ی ۶۸.....۲۰۹	خطبه ی ۸۳.....۲۳۴
خطبه ی ۶۹.....۲۱۰	خطبه ی ۸۴.....۲۴۴
خطبه ی ۷۰.....۲۱۱	خطبه ی ۸۵.....۲۴۷
خطبه ی ۷۱.....۲۱۲	خطبه ی ۸۶.....۲۴۹
خطبه ی ۷۲.....۲۱۵	خطبه ی ۸۷.....۲۵۲

خطبه ی ۸۸.....۲۵۹	خطبه ی ۱۰۳.....۳۰۷
خطبه ی ۸۹.....۲۶۰	خطبه ی ۱۰۴.....۳۰۹
خطبه ی ۹۰.....۲۶۲	خطبه ی ۱۰۵.....۳۱۱
خطبه ی ۹۱.....۲۶۳	خطبه ی ۱۰۶.....۳۱۴
خطبه ی ۹۲.....۲۸۳	خطبه ی ۱۰۷.....۳۲۲
خطبه ی ۹۳.....۲۸۴	خطبه ی ۱۰۸.....۳۲۴
خطبه ی ۹۴.....۲۸۵	خطبه ی ۱۰۹.....۳۲۸
خطبه ی ۹۵.....۲۸۹	خطبه ی ۱۱۰.....۳۲۹
خطبه ی ۹۶.....۲۹۰	خطبه ی ۱۱۱.....۳۳۱
خطبه ی ۹۷.....۲۹۳	خطبه ی ۱۱۲.....۳۳۶
خطبه ی ۹۸.....۲۹۵	خطبه ی ۱۱۳.....۳۴۰
خطبه ی ۹۹.....۲۹۷	خطبه ی ۱۱۴.....۳۴۳
خطبه ی ۱۰۰.....۲۹۹	خطبه ی ۱۱۵.....۳۴۴
خطبه ی ۱۰۱.....۳۰۲	خطبه ی ۱۱۶.....۳۴۴
خطبه ی ۱۰۲.....۳۰۳	خطبه ی ۱۱۷.....۳۴۶

خطبه ی ۱۳۳..... ۳۹۸

خطبه ی ۱۳۴..... ۴۰۰

خطبه ی ۱۳۵..... ۴۰۱

خطبه ی ۱۳۶..... ۴۰۲

خطبه ی ۱۳۷..... ۴۰۵

خطبه ی ۱۳۸..... ۴۰۸

خطبه ی ۱۳۹..... ۴۱۱

خطبه ی ۱۴۰..... ۴۱۶

خطبه ی ۱۴۱..... ۴۱۷

خطبه ی ۱۴۲..... ۴۱۸

خطبه ی ۱۴۳..... ۴۲۱

خطبه ی ۱۴۴..... ۴۲۴

خطبه ی ۱۴۵..... ۴۲۶

خطبه ی ۱۴۶..... ۴۳۰

خطبه ی ۱۴۷..... ۴۳۴

خطبه ی ۱۱۸..... ۳۴۸

خطبه ی ۱۱۹..... ۳۵۱

خطبه ی ۱۲۰..... ۳۵۳

خطبه ی ۱۲۱..... ۳۵۴

خطبه ی ۱۲۲..... ۳۵۴

خطبه ی ۱۲۳..... ۳۶۲

خطبه ی ۱۲۴..... ۳۶۴

خطبه ی ۱۲۵..... ۳۶۷

خطبه ی ۱۲۶..... ۳۷۰

خطبه ی ۱۲۷..... ۳۷۶

خطبه ی ۱۲۸..... ۳۷۸

خطبه ی ۱۲۹..... ۳۸۰

خطبه ی ۱۳۰..... ۳۹۰

خطبه ی ۱۳۱..... ۳۹۲

خطبه ی ۱۳۲..... ۳۹۴

خطبه ی ۱۴۸.....	۴۳۷
خطبه ی ۱۴۹.....	۴۳۹
خطبه ی ۱۵۰.....	۴۴۴
خطبه ی ۱۵۱.....	۴۴۷
خطبه ی ۱۵۲.....	۴۵۰
خطبه ی ۱۵۳.....	۴۵۳
خطبه ی ۱۵۴.....	۴۵۷
خطبه ی ۱۵۵.....	۴۶۲
خطبه ی ۱۵۶.....	۴۶۶
خطبه ی ۱۵۷.....	۴۶۹
خطبه ی ۱۵۸.....	۴۷۱
خطبه ی ۱۵۹.....	۴۷۲
خطبه ی ۱۶۰.....	۴۸۰
خطبه ی ۱۶۱.....	۴۸۱
خطبه ی ۱۶۲.....	۴۸۶
خطبه ی ۱۶۳.....	۴۸۸
خطبه ی ۱۶۴.....	۴۹۳
خطبه ی ۱۶۵.....	۴۹۹
خطبه ی ۱۶۶.....	۵۰۲
خطبه ی ۱۶۷.....	۵۰۴
خطبه ی ۱۶۸.....	۵۰۶
خطبه ی ۱۶۹.....	۵۰۸
خطبه ی ۱۷۰.....	۵۱۰
خطبه ی ۱۷۱.....	۵۱۱
خطبه ی ۱۷۲.....	۵۲۱
خطبه ی ۱۷۳.....	۵۲۵
خطبه ی ۱۷۴.....	۵۲۷
خطبه ی ۱۷۵.....	۵۲۹
خطبه ی ۱۷۶.....	۵۳۷
خطبه ی ۱۷۷.....	۵۳۸

خطبه ی ۱۷۸.....۵۴۰	خطبه ی ۱۹۳.....۵۹۴
خطبه ی ۱۷۹.....۵۴۲	خطبه ی ۱۹۴.....۵۹۴
خطبه ی ۱۸۰.....۵۴۶	خطبه ی ۱۹۵.....۵۹۵
خطبه ی ۱۸۱.....۵۴۸	خطبه ی ۱۹۶.....۵۹۷
خطبه ی ۱۸۲.....۵۵۱	خطبه ی ۱۹۷.....۵۹۹
خطبه ی ۱۸۳.....۵۵۲	خطبه ی ۱۹۸.....۶۰۰
خطبه ی ۱۸۴.....۵۶۱	خطبه ی ۱۹۹.....۶۰۲
خطبه ی ۱۸۵.....۵۶۶	خطبه ی ۲۰۰.....۶۰۵
خطبه ی ۱۸۶.....۵۶۷	خطبه ی ۲۰۱.....۶۰۸
خطبه ی ۱۸۷.....۵۷۴	خطبه ی ۲۰۲.....۶۱۰
خطبه ی ۱۸۸.....۵۷۵	خطبه ی ۲۰۳.....۶۱۱
خطبه ی ۱۸۹.....۵۸۱	خطبه ی ۲۰۴.....۶۱۲
خطبه ی ۱۹۰.....۵۸۴	خطبه ی ۲۰۵.....۶۱۵
خطبه ی ۱۹۱.....۵۸۸	خطبه ی ۲۰۶.....۶۱۷
خطبه ی ۱۹۲.....۵۹۰	خطبه ی ۲۰۷.....۶۲۱

خطبه ی ۲۰۸.....۶۲۲	خطبه ی ۲۲۳.....۶۵۶
خطبه ی ۲۰۹.....۶۲۴	خطبه ی ۲۲۴.....۶۵۷
خطبه ی ۲۱۰.....۶۲۵	خطبه ی ۲۲۵.....۶۶۲
خطبه ی ۲۱۱.....۶۳۰	خطبه ی ۲۲۶.....۶۶۳
خطبه ی ۲۱۲.....۶۳۳	خطبه ی ۲۲۷.....۶۶۸
خطبه ی ۲۱۳.....۶۳۶	خطبه ی ۲۲۸.....۶۷۵
خطبه ی ۲۱۴.....۶۴۱	خطبه ی ۲۲۹.....۶۷۷
خطبه ی ۲۱۵.....۶۴۲	خطبه ی ۲۳۰.....۶۷۹
خطبه ی ۲۱۶.....۶۴۴	خطبه ی ۲۳۱.....۶۸۲
خطبه ی ۲۱۷.....۶۴۶	خطبه ی ۲۳۲.....۶۸۵
خطبه ی ۲۱۸.....۶۴۸	خطبه ی ۲۳۳.....۶۸۹
خطبه ی ۲۱۹.....۶۴۹	خطبه ی ۲۳۴.....۷۱۴
خطبه ی ۲۲۰.....۶۵۲	خطبه ی ۲۳۵.....۷۱۷
خطبه ی ۲۲۱.....۶۵۳	خطبه ی ۲۳۶.....۷۱۸
خطبه ی ۲۲۲.....۶۵۴	خطبه ی ۲۳۷.....۷۱۹

خطبه ی ۲۳۸.....۷۱۹

نامه ی ۱۴.....۷۴۱

بخش نامه ها

نامه ی ۱.....۷۲۰

نامه ی ۱۶.....۷۴۴

نامه ی ۲.....۷۲۲

نامه ی ۱۷.....۷۴۵

نامه ی ۳.....۷۲۳

نامه ی ۱۸.....۷۴۸

نامه ی ۴.....۷۲۶

نامه ی ۱۹.....۷۴۹

نامه ی ۵.....۷۲۶

نامه ی ۲۰.....۷۴۹

نامه ی ۶.....۷۲۷

نامه ی ۲۱.....۷۵۰

نامه ی ۷.....۷۲۹

نامه ی ۲۲.....۷۵۲

نامه ی ۸.....۷۲۹

نامه ی ۲۳.....۷۵۳

نامه ی ۹.....۷۳۰

نامه ی ۲۴.....۷۵۴

نامه ی ۱۰.....۷۳۶

نامه ی ۲۵.....۷۵۶

نامه ی ۱۱.....۷۳۸

نامه ی ۲۶.....۷۶۰

نامه ی ۱۲.....۷۳۹

نامه ی ۲۷.....۷۶۲

نامه ی ۱۳.....۷۴۰

نامه ی ۲۸.....۷۶۶

نامہ ی ۴۴.....۸۲۲

نامہ ی ۴۵.....۸۲۷

نامہ ی ۴۶.....۸۳۴

نامہ ی ۴۷.....۸۳۵

نامہ ی ۴۸.....۸۳۸

نامہ ی ۴۹.....۸۴۰

نامہ ی ۵۰.....۸۴۰

نامہ ی ۵۱.....۸۴۲

نامہ ی ۵۲.....۸۴۳

نامہ ی ۵۳.....۸۴۴

نامہ ی ۵۴.....۸۸۸

نامہ ی ۵۵.....۸۹۰

نامہ ی ۵۶.....۸۹۱

نامہ ی ۵۷.....۸۹۲

نامہ ی ۵۸.....۸۹۳

نامہ ی ۲۹.....۷۴۴

نامہ ی ۳۰.....۷۷۸

نامہ ی ۳۱.....۷۷۹

نامہ ی ۳۲.....۸۰۳

نامہ ی ۳۳.....۸۰۴

نامہ ی ۳۴.....۸۰۶

نامہ ی ۳۵.....۸۰۸

نامہ ی ۳۶.....۸۰۹

نامہ ی ۳۷.....۸۱۱

نامہ ی ۳۸.....۸۱۲

نامہ ی ۳۹.....۸۱۳

نامہ ی ۴۰.....۸۱۴

نامہ ی ۴۱.....۸۱۵

نامہ ی ۴۲.....۸۱۸

نامہ ی ۴۳.....۸۲۱

نامہ ی ۷۲..... ۹۲۳

نامہ ی ۵۹..... ۸۹۴

نامہ ی ۷۳..... ۹۲۳

نامہ ی ۶۰..... ۸۹۵

نامہ ی ۷۴..... ۹۲۴

نامہ ی ۶۱..... ۸۹۶

نامہ ی ۷۵..... ۹۲۵

نامہ ی ۶۲..... ۸۹۷

نامہ ی ۷۶..... ۹۲۶

نامہ ی ۶۳..... ۸۹۹

نامہ ی ۷۷..... ۹۲۶

نامہ ی ۶۴..... ۹۰۰

نامہ ی ۷۸..... ۹۲۷

نامہ ی ۶۵..... ۹۰۵

نامہ ی ۷۹..... ۹۲۸

نامہ ی ۶۶..... ۹۰۷

بخش حکمت ها

نامہ ی ۶۷..... ۹۰۸

حکمت ها به زبان عربی..... ۹۲۸

نامہ ی ۶۸..... ۹۰۹

حکمت ها با ترجمه فارسی..... ۱۰۰۶

نامہ ی ۶۹..... ۹۱۵

مرجع..... ۱۱۳۳

نامہ ی ۷۰..... ۹۲۰

نامہ ی ۷۱..... ۹۲۱

بخش خطبه ها ی نهج البلاغه

خطبه ی ۱

و من خطبه له عليه السلام يذكر فيها ابتداء خلق السماء والأرض ، و خلق آدم .

و فيها ذكر الحج .

الفصل الأول فى جملة من صفات جلاله و نعوت كماله .

الحمد لله الذى لا يبلغ مدحته القائلون ، و لا يحصى نعماءه العادون ، و لا يؤدى حقه المجتهدون ، الذى لا يدركه بعد الهمم ، و لا يناله غوص الفطن الذى ليس لصفته حدّ محدود ، و لا نعت موجود ، و لا وقت معدود ، و لا اجل ممدود : فطر الخلائق بقدرته ، و نشر الرياح برحمته ، و وتّد بالصّخور ميدان أرضه . أول الدّين معرفته ، و كمال معرفته التّصديق به ، و كمال التّصديق به توحيده ، و كمال توحيده الإخلاص له ، و كمال الإخلاص له نفى الصّفات عنه ، لشهادة كلّ صفة أنّها غير الموصوف ، و شهادة كلّ موصوف أنّه غير الصّفة : فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه ، و من قرنه فقد ثناه ، و من ثناه فقد جزّاه ، و من جزّاه فقد جهله ، و من جهله فقد أشار إليه ، و من أشار اليه فقد حدّه ، و من حدّه فقد عدّه ، و من قال « فيم ؟ » فقد ضمّنه ، و من قال « علام ؟ » فقد أخلّى منه . كائن لا عن حدث موجود لا عن عدم ، مع كلّ شىء لا بمقارنّه ، و غير كلّ شىء لا بمزايله ، فاعل لا بمعنى الحركات و الآله ، بصير إذ لا منظور إليه من خلقه متوحّد إذ لا سكن يستأنس به و لا يستوحش لفقده .

الفصل الثانى ، فى نسبة ايجاد العالم الى قدرته تعالى جملة و تفصيلا

و الاشارة الى كيفية ذلك فى معرض مدحه تعالى و ذلك قوله :

أنشأ الخلق انشاء ، و ابتدأه ابتداء ، بلا رويّة أجالها ، و لا تجربة استفادها و لا حركة أحدثها ، و لا همامة نفس اضطرب فيها . أجال الأشياء لأوقاتها و لآلام بين مختلفاتها ، و غرّز غرائزها ، و ألزمها أشباحها عالما بها قبل ابتدائها محيطا بحدودها و انتهائها عارفا

بقرائنها و أحنائها . ثم أنشأ سبحانه فتق الأجواء و شقّ الأرجاء ، و سكائك الهواء فأجرى فيها ماء متلاطما تياره ، متراكما زخاره .
حمله على متن الرّيح العاصفه ، و الرّزع القاصفه فأمرها برده و سلّطها على شده ، و قرنّها إلى حدّه الهواء من تحتها فتيق و الماء
من فوقها فتيق ثم أنشأ سبحانه ريحا اعتقم مهبّها و أدام مربّها ، و أعصف مجراها ، و أبعد منشأها ، فأمرها بتصفيق الماء الرّخّار ، و
اثارة موج البحار ، فمخضته مخض السّقاء ، و عصفت به عصفتها بالفضاء . تردّ أوله إلى آخره ، و ساجيه إلى مائره حتّى عبّ عبابه .
و رمى بالزّبد ركامه ، فرفعه فى هواء منفتق و جوّ منفهق ، فسوى منه سبع سموات ، جعل سفلاهنّ موجا مكفوفّا و عليا هنّ سقفا
محفوظا ، و سمكا مرفوعا ، بغير عمد يدعمها ، و لا دسار ينظمها ثمّ زينها بزينة الكواكب ، و ضياء النّواقب ، و أجرى فيها سراجا
مستطيرا و قمرا منيرا : فى فلك دائر ، و سقف سائر ، و رقيم مائر . ثمّ فتق ما بين السّموات العلا ، فملأهنّ أطوارا من ملائكته ،
منهم سجود لا يركعون ، و ركوع لا يتصبون ، و صافّون لا يتزايلون ، و مسبحون لا يسأمون .

لا يغشاهم نوم العيون ، و لا سهو العقول ، و لا فتره الأبدان ، و لا غفلة النّسيان . و منهم أمناء على وحيه ، و ألسنة إلى رسله ، و
مختلفون بقضائه و أمره ، و منهم الحفظة لعباده ، و السّدنة لأبواب جنانه و منهم الثّابتة فى الأرضين السّفلى أقدامهم ، و المارقة من
السّماء العليا أعناقهم . و الخارجة من الأقطار أركانهم ، و المناسبة لقوائم العرش أكتافهم . ناكسة دونه أبصارهم متلفعون تحته
بأجنحتهم ، مضروبة بينهم و بين من دونهم حجب العزّة ، و أستار القدرة . لا يتوهّمون ربّهم بالتّصوير ، و لا يجرون عليه صفات
المصنوعين ، و لا يحدّونه بالأماكن ، و لا يشيرون إليه بالنّظائر .

الفصل الاول قوله فى خلق آدم عليه السلام :

ثمّ جمع سبحانه من حزن الأرض و سهلها ، و عذبها و سبّخها ، تربّة سنّها بالماء حتّى خلصت . و لاطها بالبلّة حتّى لزبت . فجبل
منها صورة ذات أحناء و وصول ، و أعضاء و فصول : أجملها حتّى استمسكت و أصلدها حتّى صلصلت لوقت معدود ، و أمد
معلوم ، ثمّ نفخ فيها من روحه فمثلت إنسانا ذا أذهان يجيلها ، و فكر يتصرّف بها ، و جوارح يستخدمها ، و أدوات يقبّلها ، و معرفة
يفرق بها بين الحقّ و الباطل و الأدواق و المشامّ ، و الألوان و الاجناس ، معجونا بطينه الألوان المختلفة ، و الأشباه المؤتلفة ، و
الأضداد المتعادية و الأحلاط المتباينة ، من الحرّ و البرد ، و البلّة و الجمود ، و استأدى الله سبحانه الملائكة وديعته لديهم ، و عهد
وصيّته إليهم ، فى الإذعان بالسّجود له ، و الخشوع لتكريمته ، فقال سبحانه : (أَسْجُدُوا لِآدَمَ) فسجدوا إلاّ ابليس اعترته الحميّة و

غلبت عليه الشَّقْوَةُ ، و تعزَّزَ بخلقه النَّارَ و استهون خلق الصَّلَصال ، فأعطاه الله النَّظْرَةَ استحقاقا للسَّخْطَةِ ، و استتماما للبليَّةِ ، و إنجازا للعدَّةِ ، فقال (إِنَّكَ مِنَ الْمُنتَظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ) ثمَّ أسكن سبحانه آدم دارا أرغد فيها عيشته ، و آمن فيها محلَّته ، و حدَّره إبليس و عداوته ، فاغترَّه عدوُّه نفاسه عليه بدار المقام و مرافقه الأبرار ، فباع اليقين بشكِّه ، و العزيمة بوهنه ، و استبدل بالجدل و جلا ، و بالاغترار ندما ثمَّ بسط الله سبحانه له فى توبته ، و لقاه كلمة رحمته ، و وعده المردِّ إلى جنَّته ، و أهبطه إلى دار البليَّةِ ، و تناسل الذَّرِّيَّةُ .

الفصل الثانى

و اصطفى سبحانه من ولده أنبياء أخذ على الوحي ميثاقهم ، و على تبليغ الرِّسالة أمانتهم ، لمَّا بدَّلَ أكثر خلقه عهد الله إليهم فجعلوا حقَّه و اتَّخذوا الأنداد معه و اجتالهم الشَّياطين عن معرفته و اقتطعتهم عن عبادته ، فبعث فيهم رسله ، و واطر إليهم أنبياء ليستأدوهم ميثاق فطرته ، و يذكرهم منسى نعمته ، و يحتجوا عليهم بالتبليغ ، و يثيروا لهم دفائن العقول و يروهم الآيات المقدَّرة : من سقَّف فوقهم مرفوع ، و مهَّد تحتهم موضوع ، و معاش تحييهم و آجال تفيهم ، و أوصاب تهرمهم ، و أحداث تتابع عليهم ، و لم يخل سبحانه خلقه من نبيٍّ مرسل ، او كتاب منزل ، أو حجَّة لازمة ، أو محجَّة قائمة : رسل لا تقصِّر بهم قلة عددهم ، و لا كثرة المكذَّبين لهم : من سابق سمى له من بعده ، أو غابر عرفه من قبله : على ذلك نسلت القرون ، و مضت الدهور ، و سلفت الآباء و خلفت الأبناء ، إلى أن بعث الله سبحانه محمدا رسول الله صلى الله عليه و آله لإنجاز عدته ، و تمام نبوَّته ، مأخوذا على النَّبِيِّينَ ميثاقه ، مشهورة سماته كريما ميلاده . و أهل الأرض يومئذ ملل متفرِّقه ، و أهواء متشرِّه و طوائف متشتِّه ، بين مشبه لله بخلقه أو ملحد فى اسمه ، أو مشير إلى غيره ، فهداهم به من الضَّلالة ، و أنقذهم بمكانه من الجهالة . ثمَّ اختار سبحانه لمحمد صلى الله عليه و آله لقاءه ، و رضى له ما عنده ، و أكرمه عن دار الدُّنيا ، و رغب به عن مقارنهُ البلوى ، فقبضه إليه كريما صلى الله عليه و آله و خلف فيكم ما خلَّفت الأنبياء فى أممها إذ لم يتركوهم هملا : بغير طريق واضح ، و لا علم قائم : كتاب ربِّكم فيكم : مبينا حلاله و حرامه ، و فرائضه و فضائله ، و ناسخه و منسوخه ، و رخصه و عزائمه ، و خاصه و عامه ، و عبره و أمثاله ، و مرسله و محدوده ، و محكمه و متشابهه ، مفسِّرا مجمله ، و مبينا غوامضه ، بين مأخوذ ميثاق فى علمه ، و موسَّع على العباد فى جهله . و بين مثبت فى

الكتاب فرضه و معلوم فی السنّة نسخه ، و واجب فی السنّة أخذه ، و مرخص فی الكتاب تركه ، و بین واجب بوقته ، و زائل فی مستقبله . و مباین بین محارمه : من کبیر أوعد علیه نیرانه ، أو صغیر أُرصد له غفرانه . و بین مقبول فی أدناه ، موسّع فی أفصاه .

منها : فی ذکر الحج

و فرض علیکم حجّ بیته الحرام ، الذی جعله قبله للأنام ، یردونه ورود الأنعام ، و یألهون إلیه ولوه الحمام ، جعله سبحانه علامه لتواضعهم لعظمته ، و إذعانهم لعزّه ، و اختار من خلقه سمّاعا أجابوا إلیه دعوته ، و صدّقوا کلمته ، و وقفوا مواقف أنبیائه ، و تشبّهوا بملائکته المطیفین بعرشه : یحرزون الأرباح فی متجر عبادته ، و یتبادرون عند موعد مغفرته ، جعله سبحانه و تعالی للإسلام علما ، و للعائذین حرما ، فرض حجّه ، و أوجب حقّه ، و کتب علیکم وفادته فقال سبحانه : (و لله علی الناس حجّ النبیّ من استطاع إلیه سبیلا ، و من کفر فإنّ الله غنی عن العالمین) .

از سخنان امام(ع) در مورد آفرینش آسمان و زمین و آدم که در آن ذکر حج نیز آمده است. «در این خطبه از ستایش خداوند، آفرینش جهان، فرشتگان، و گزینش انبیاء، بعثت پیامبر(ص) و از قرآن و احکام شرع سخن به میان آمده است». هرگز کنه ذاتش درک نشود: ستایش مخصوص خداوندی است که ستایشگران از مدحش عاجزند[۱] و حسابگران زبردست نعمتهایش را شمارش نتوانند کرد، و کوشش کنندگان هر چند خویش را خسته کنند حقش را ادا نتوانند نمود، هم او است که افکار بلند ژرف اندیش، کنه ذاتش را درک نکنند[۲]. و غواصان دریای علوم، دستشان را از پی بردن به کمال هستیش کوتاه گردد، یعنی آنکس که برای صفاتش حدی نیست و اوصاف کمالش را توصیف نتوان کرد، و برای ذاتش وقتی معین، و سرآمدی مشخص نتوان تعیین نمود، مخلوقات را با قدرتش آفرید، بادهای را با رحمتش به حرکت آورد، و اضطراب و لرزش زمین را به وسیله کوهها، آرامش بخشید. [۳] و [۴] نخست شناسائی خدا: سرآغاز دین معرفت او است، [۵] و کمال معرفتش تصدیق ذات او، و کمال تصدیق ذاتش توحید و شهادت بر یگانگی او است، و کمال توحید و شهادت بر یگانگیش اخلاص است، و کمال اخلاصش آن است که وی را از صفات ممکنات پیراسته دارند، چه اینکه هر صفتی گواهی می دهد که غیر از صفت موصوف است و هر موصوفی شهادت می دهد که غیر از صفت است، آنکس که خدای را (به صفات ممکنات) توصیف کند وی را به چیزی مقرون دانسته، و آن کس که وی را مقرون به چیزی قرار دهد، تعدد در ذات او قائل شده، و هر کس تعدد در ذات او قائل شود، اجزائی برای او تصور کرده، و هر کس اجزائی برای او قائل

شود وی را نشناخته است. و کسی که او را نشناسد، [۶] به سوی او اشاره می‌کند، و هر کس به سویش اشاره کند، برایش حدی تعیین کرده، و آن که او را محدود بدانند، وی را به شمارش آورده، و آن کس که بگوید خدا در کجا است؟ وی را در ضمن چیزی تصور کرده، و هر کس بپرسد بر روی چه قرار دارد؟ جایی را از او خالی دانسته، همواره بوده است و از چیزی به وجود نیامده، و وجودی است که سابقه عدم برای او نیست، با همه چیز هست اما نه اینکه قرین آن باشد، [۷] و مغایر با همه چیز است، اما نه اینکه از آن بیگانه و جدا باشد، انجام دهنده است، اما نه به آن معنی که حرکات و ابزاری داشته باشد، بینا است حتی در آن زمانی که موجود قابل رؤیتی وجود نداشت، تنها است زیرا کسی وجود نداشته تا به او انس گیرد، و از فقدانش ترسان و ناراحت شود.

آفرینش جهان:

خلق را ایجاد نمود و بدون نیاز به اندیشه، و فکر و استفاده از تجربه، آفرینش را آغاز کرد، و بی‌آنکه حرکتی ایجاد کند و تصمیم آمیخته با اضطرابی در او راه داشته باشد، جهان را ایجاد نمود، پدید آمدن هر یک از موجودات را بوقت مناسب خود موکول ساخت و در میان موجودات، با طبایع متضاد هماهنگی برقرار نمود، [۸] و در هر کدام، طبیعت و غریزه مخصوص به خودشان آفرید، و آن غرائز را ملازم و همراه آنها گردانید، و پیش از آنکه آنها را بیافریند، از تمام جزئیات و جوانب آنها آگاه بود، و به حدود و پایان آنها احاطه داشت، و به اسرار درون و برون آنها آشنا بود. پس از آن خداوند طبقات جو را از هم گشود، [۹] و اطراف آن را باز کرد و فضاهای خالی ایجاد نمود، و در آن آبی که امواج متلاطم آن روی هم می‌غلطید، جاری ساخت، و آن را بر پشت بادی شدید، و طوفانی کوبنده حمل نمود، پس از آن باد را به باز گرداندن آن فرمان داد، و بر نگهداریش آن رامسلط ساخت، و به حدی که باید، مقرون نمود، فضای خالی در زیر آن گشوده و آب در بالای آن در حرکت بود، سپس خداوند طوفانی برانگیخت که جز متلاطم ساختن آن آب کار دیگری نداشت، و بطور مداوم امواج آب را در هم می‌کوبید، طوفان بشدت می‌وزید، و از نقطه‌ای دور سرچشمه می‌گرفت بعد از آن به آن فرمان داد تا آبهای متراکم و امواج عظیم آب را بر هم زند، و امواج این دریاها را به هر سو بفرستد، پس آن را همانند مشکی به هم زد. و با همان شدت که در فضا می‌وزید بر امواج آب نیز حمله ور شد، از اولش بر می‌داشت و به آخرش فرو می‌ریخت، و قسمتهای ساکن آب را به امواج متحرک می‌پیوست، آبها روی هم انباشته شدند، و همچون قله کوه بالا آمدند، و امواج روی آب کفهایی بیرون فرستاد و آن را در هوای باز و جوی وسیع بالا برد، و از آن هفت آسمان را پدید آورد، آسمان پائین را

همچون موج مهار شده، و آسمان برترین را همچون سقفی محفوظ و بلند قرارداد، بدون اینکه نیاز به ستونی برای نگهداری آن باشد، و نه میخهایی که آن را به بندد، سپس آسمان پائین را به وسیله کواکب و نور ستارگان درخشان زینت بخشید و در آن چراغی روشنی بخش و ماهی نور افشان به جریان انداخت، که در مداری متحرک و صفحه‌ای جنبنده بگردند. [۱۰]

آفرینش فرشتگان: پس آنگاه آسمانهای بالا را از هم گشود، و مملو از فرشتگان مختلف ساخت، [۱۱] گروهی از آنان همیشه به سجده‌اند و رکوع ندارند، و یا به رکوعند و قیام نمی‌کنند، و یا در صفوفی که هرگز از هم پراکنده نمی‌گردد قرار دارند، و یا همواره تسبیح می‌گویند و هرگز خسته نمی‌شوند، هیچگاه خواب چشمان آنها را نمی‌پوشاند، و عقول آنها گرفتارنسیان و سهو نمی‌گردد، بدن آنها به سستی نمی‌گراید، و غفلت و نسیان بر آنان عارض نمی‌شود. و گروهی دیگر امینان وحی او، و زبان او به سوی پیامبرانند، و پیوسته برای رساندن حکم و فرمانش در رفت و آمدند.

و جمعی دیگر حافظان بندگان اویند و دربانان بهشت او، بعضی از آنها پایشان در طبقات پائین زمین ثابت، و گردنهایشان از آسمان بالا گذشته، و ارکان وجودشان از اقطار جهان بیرون رفته و کتفهای آنها برای حفظ پایه‌های عرض خدا آماده است، و در برابر عرش او، سر را پائین افکنده‌اند و در زیر آن بالها را به خود پیچیده‌اند، در میان آنها با کسانی که در مراتب پائینتر قرار دارند حجاب عزت و پرده‌های قدرت فاصله انداخته، هرگز پروردگار خود را با نیروی وهم تصویر نکنند، و صفات مخلوقان را برای او قائل نشوند، هرگز وی را در مکانی محدود نمی‌سازند، و با چشم به او اشاره نمی‌کنند! آفرینش آدم:

سپس خداوند مقداری خاک از قسمتهای سخت و نرم زمین، و خاکهای مستعد، شیرین و شوره زار آن گرد آورد و آب بر آن افزود تا گلی خالص و آماده شد، و با رطوبت آن را بهم آمیخت تا به صورت موجودی چسبناک درآمد [۱۲]، و از آن صورتی دارای اعضاء و جوارح پیوستگیها، و گسستگیها آفرید، آن را جامد کرد تا محکم شود و صاف و محکم و خشک ساخت تا وقتی معلوم و سرانجامی معین. و آنگاه از روح خود در او دمید، پس به صورت انسانی دارای نیروی عقل که وی را به تکاپو می‌اندازد در آمد، و دارای افکاری که به وسیله آن در موجودات تصرف نماید. به او جوارحی بخشید که به خدمتش پردازد و ابزاری عنایت کرد که وی را به حرکت آورد، نیروی اندیشه، به او بخشید که حق را از باطل بشناسد، و همچنین ذائقه، شامه و وسیله تشخیص رنگها و اجناس مختلف در اختیار او قرار داد، او را معجونی از رنگهای گوناگون و مواد موافق و نیروهای متضاد و اخلاط

مختلف:حرارت،برودت،رطوبت،و یبوست و ناراحتی و شادمانی ساخت.سپس خداوند از فرشتگان خواست که ودیعه‌الهی و عمل به پیمانی را که با او داشتند،در مورد سجود در برابر آدم و خضوع به عنوان بزرگداشت او،اداء نمایند آنجا که فرموده است:

«برای آدم سجده کنید!پس آنها همه سجده کردند،مگر ابلیس!»(بقره-۳۴)

[۱۳]و همدستانش که کبر و نخوت آنان را فرا گرفت،و شقاوت و بدبختی بر آنان غلبه نمود،به آفرینش خود از آتش افتخار نمودند،و به خلقت آدم از گل و خاک توهین کردند،پس خداوند برای اینکه آزمایشش کامل شود،و وعده‌ای که به وی داده منجز گردد،به او مهلت عطا کرد و فرمود:«تا روز معلوم مهلت داده شدی»(حجر-۳۸).

آدم در بهشت:سپس خداوند آدم را در خانه‌ای سکنی بخشید که زندگیش را در آن گوارا و پر برکت قرار داد،[۱۴]جایگاه او را امن و امان کرد،و او را از ابلیس و عداوت وی بر حذر داشت،اما دشمن بالاخره او را فریب داد به خاطر اینکه بر او حسادت می‌ورزید و ازاینکه او در سرای پایدار،و همنشین نیکان است ناراحت بود،آدم یقین خود را به شک و وسوسه‌او فروخت،و تصمیم راسخ را با گفته سست او مبادله کرد،و به خاطر همین موضوع،شادی خودرا مبدل به ترس و وحشت ساخت،و فریب برایش پشیمانی به بار آورد.پس از آن خداوند دامنه توبه را برایش گسترد،کلمات رحمتش را به او القاء نمود،بازگشت به بهشت را به وی وعده داد،و او را به سرای آزمایش و جایگاه توالد و تناسل فرو فرستاد.

رسالت پیامبران:

از میان فرزندان او پیامبرانی برگزید،و پیمان وحی را از آنان گرفت،و از آنها خواست که امانت رسالتش را به مردم برسانند در زمانی که اکثر مردم پیمان خدا را تبدیل کرده بودند و حق او را نمی‌شناختند.و همتا و شریکانی برای او قرار داده بودند،و شیاطین آنها را از معرفت خدا باز داشته،و از عبادت و اطاعتش آنها را جدا نموده بودند،پیامبرانش در میان آنها مبعوث ساخت، و پی در پی رسولان خود را به سوی آنان فرستاد،تا پیمان فطرت را از آنان مطالبه نمایند[۱۵]و نعمتهای فراموش شده را به یاد آنها آورند و با ابلاغ دستورات خدا حجت را بر آنها تمام کنند، گنجهای پنهانی عقلها را آشکار سازند،و آیات قدرت خدای را به آنان نشان دهند:آن سقف بلند پایه آسمان که بر فراز آنها قرار آنها گرفته،و این گاهواره زمین که در زیر پای آنها گسترده،و وسائل

معیشتی که آنها را زنده نگه میدارد، و اجلهائی که آنها را فانی می‌سازد، و مشکلات و رنجهائی که آنها را پیر می‌کند، و حوادثی که پی در پی بر آنان وارد می‌گردد، (همه اینها را به آنها گوشزد کنند).

خداوند هرگز بندگان خود را، از پیامبران مرسل، و کتب آسمانی و یا دلیلی قاطع و یا راهی صاف و مستقیم خالی نگذاشته، پیامبرانی که با کمی نفرتشان و فراوانی دشمنان و تکذیب کنندگان، هرگز در انجام وظائف خود کوتاهی نمی‌کردند، پیامبرانی که بعضی بشارت به ظهور پیغمبر آینده دادند، و بعضی به خاطر پیامبر پیشین شناخته شده بودند.

عصر بعثت محمد(ص):

به همین حال قرنهای گذشت، و روزگاران سپری شد، پدران در گذشتند و فرزندان جانشین آنها گردیدند، تا اینکه خداوند سبحان، برای وفای به وعده خود، و کامل گردانیدن نبوت، محمد(ص) رسول خویش را مبعوث ساخت کسی که از همه پیامبران برای بشارت به آمدنش پیمان گرفته شده بود، نشانه‌هایش مشهور و میلادش پسندیده بود، در آن روز(که او قدم به جهان گذارد) مردم زمین دارای مذاهب پراکنده(۱۶) و خواسته‌های ضد و نقیض، و جمعیهائی متشتت بودند، عده‌ای خدای را به مخلوقش تشبیه می‌کردند، گروهی ملحد بودند، و جمعی معبودهای دیگری غیر از خدای یگانه داشتند، اما او آنها را از گمراهی نجات داد و هدایت نمود، و با موقعیت خود آنان را از جهالت نجات بخشید.

سپس خدای سبحان لقای خویش را برای محمد(ص) اختیار کرد و آنچه را نزد خود داشت، برای او پسندید، او را با انتقال از دنیا گرامی داشت، و از گرفتاری با مشکلات نجات داد، وی را در نهایت احترام قبض روح کرد و به سوی خویش فرا خواند، او هم آنچه را که انبیای پیشین برای امت خود گذارده بودند، در میان امت خویش به جای گذاشت(کتاب خدا و اوصیای خویش را میان آنان قرار داد) زیرا آنها هرگز امت خود را مهمل و بی‌سرپرست رها نساختند و بدون اینکه راهی روشن و دانشی پایدار به آنها بدهند از میان آنان بیرون نرفتند.

قرآن و احکام دینی:

هم اکنون کتاب پروردگار شما در میان شما است، حلال و حرامش آشکار و فریضه‌ها و مستحبات و ناسخ و منسوخ، و مباح و ممنوع، خاص و عام، پندها و مثلها، مطلقها و محدودها، محکмата و متشابهاتش همه معلوم است، مجملات آن به برکت محکمات و آیات روشن، تفسیر شده، نکات پیچیده آن (در پرتو آیات دیگر) واضح است و آنچه را که پیمان معرفت آن از همه گرفته شده، معلوم است. و نیز آنچه بندگان موظف به آگاهی از آن نیستند (مانند کنه ذات خدا) آشکار است، قسمتی از احکام در کتاب خدا (برای مدتی محدود) الزام شده و ناسخ آن در سنت پیامبر آمده، و بعضی در سنت واجب شده در حالیکه قبلاً در کتاب خدا (برای مدت محدودی) ترک آن مجاز بوده، و بعضی در اوقات معینی واجب است و بعضی وجوب آن در آینده از بین رفته است، محرّمات آن از هم جدا است: یک قسمت، گناهان کبیره است که کيفرش را آتش قرار داده، و قسمتی صغیره است که غفرانش را برای آن مهیا ساخته، و برخی انجام کمش مقبول و مراحل بیشترش در وسعت.

حج خانه خدا نشانه عظمت اسلام!

(قسمتی از این خطبه است که در مورد حج بیان فرموده):

حج بیت الحرام را بر شما واجب کرده و همان خانه‌ای که آن را قبله مردم قرار داده است: که همچون تشنه کامانی که به آبگاه می‌روند، به سوی آن رو می‌آورند، و همانند کبوتران به آن پناه می‌برند: خداوند آن را مظهر تواضع مردم در برابر عظمتش، و تسلیم آنان در مقابل عزتش قرار داده، و از میان مخلوقش شنوندگانی را برگزیده که دعوت او را به سوی این خانه اجابت کنند، و سخنش را تصدیق نمایند، و در مواقف پیامبران قرار گیرند، همچون فرشتگان که به گرد عرش می‌گردند، به گرد آن طواف کنند، و سودهای فراوان در این تجارتخانه‌ی عبادت بدست آورند، و به سوی میعادگاه آمرزشش بشتابند، خداوند متعال این خانه‌ی خود را پرچمی برای اسلام قرار داد [۱۷] و حرم امنی برای پناهندگان به آن، بجا آوردن حج آن را از فرائض شمرده، و ادای حق آن را واجب کرد، و بر همه شما مقرر داشت که به زیارت آن بروید و فرمود: «آنکس که استطاعت رفتن به خانه خدا داشته باشد، حج بر او فرض است، و آن کس که کفر ورزد خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است» (۱۶- آل عمران- ۹۷).

توضیح‌ها:

[۱]- این خطبه را «بحار الانوار» از کتاب «الحکمه و المواعظ» علی بن محمد واسطی، و شیخ ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب «احتجاج» چاپ جدید جلد ۱ صفحه ۲۹۴ و قسمتی از آن را شیخ کمال الدین محمد بن طلحه شافعی در کتاب «مطالب السؤل» که از کتب معروف اهل تسنن است، نقل کرده‌اند.

(مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۳۶ نوشته هادی کاشف الغطاء طبع بیروت).

و ما در شرح بسیاری از خطبه‌ها اسناد آنها را از کتب دیگر (غیر از نهج البلاغه) می‌آوریم تا روشن گردد تنها «سید رضی» رحمه الله علیه نیست که این خطبه‌ها را نقل کرده است.

[۲]- لا یبلغ مدحته (ستایشگران از مدحش عاجزند) انسان از نظر نیروی فکری و جسمی محدود است، بهمین جهت نمی‌تواند ستایش خداوند را آن‌چنان که باید بگوید، و نه نعمتهای بی‌شمارش را بشمارد، و نه بطور کامل ادای وظیفه نماید.

[۳]- لا یدرکه بعد الهمم (کنه ذاتش درک نشود) ذات نامحدود خداوند را با افکار انسانی نمی‌توان درک کرد، و مقصود از جمله الذی لیس لصفته...»

این است که خداوند چون وجودی است بی‌پایان صفات او نیز نامحدود است، و حد و مرزی برای آنها تصور نمی‌توان کرد.

[۴]- او وتد بالصخور (لرزش زمین را آرامش بخشید) مقصود امام (ع) این است که کوهها حرکات مضطربانه زمین را کنترل می‌کنند، و از نظر علوم طبیعی نیز ثابت است که کوهها همانند میخها در دل زمین فرو رفته و باعث پیوستگی قشرهای مختلف زمین و پیشگیری از لرزه‌های آن هستند، و اگر کوهها از ریشه پنجه در هم نمی‌افکندند و همچون زرهی قشر زمین را نگاه نمی‌داشتند فشار درونی از یکسو و تاثیر جزر و مد ناشی از جاذبه ماه از سوی دیگر آرامش را از ساکنان زمین سلب می‌کرد.

[۵]- اول الدین معرفته، (سر آغاز دین شناسائی او است) ریشه تمام مسائل مذهبی به عقائد، باز می‌گردد و تمام عقائد، از معرفت و شناسائی خدا و صفات او سرچشمه می‌گیرد، بنابر این سرآغاز تمام برنامه‌ها و تعلیمات دینی همان شناخت او است.

[۶] و من جهله....(کسیکه او را نشناسد...)لازمه شناختن واقعی خداوند این است که او را در ردیف مخلوقات، و موصوف به صفت آنها قرار ندهند، و با اشاره حسی به او اشاره نکنند، بدیهی است اگر با اشاره حسی به او اشاره کنیم مفهومی این است که او را محدود و قابل شمارش و عدد شناخته‌ایم و این با خداشناسی واقعی هرگز سازگار نیست.

[۷] مع کل شی: (با همه چیز است) همراه بودن خداوند با موجودات عالم به معنی مقارنه دو جسم با یکدیگر نیست، بلکه همراهی او بمعنی احاطه وجودی و حافظیت و قاهریت اوست.

[۸] و لائم بین مختلفاتها.[: (هماهنگی برقرار کرد) ممکن است یک تفسیر این جمله این باشد که جهان ماده را از اتم به وجود آورده، که دارای قسمتهای مثبت و منفی است و این هر دو در عین اینکه در دو قطب متقابل قرار دارند با هم سازش کرده و ساختمان اتم را به وجود آورده‌اند.

[۹] ثم انشاء سبحانه فوق الاجواء: (طبقات جو را هم از هم گشود) در این قسمت امام(ع) به چگونگی آفرینش جهان پرداخته که در ابتدا فضا و جو و هوارا آفریده، و آبی در آن به وجود آورده، و بادهای را فرمان داده است تا آنها را به شدت به هم بزنند، تا آنجا که کفهای روی آب قرار گرفته و آسمانها را با چنین وضعی به وجود آورده است.

از نظر دانشمندان امروز پیدایش جهان به این صورت است که: ابتدا توده‌ای گاز بوده و سپس با حرکت دورانی که داشته به حلقه‌های مختلفی تقسیم شده، و از هم جدا گردیده‌اند، و شاید تعبیر امام(ع) به آب و کفهای روی آب، اشاره به همین مطالب باشد زیرا توده‌های گاز آنچنان فشرده و متکاثف بودند، که شباهت به مواد مذاب داشتند. از این مواد آنها که سبکتر بودند در بالا قرار داشتند و مواد سنگینتر در درون و زیر، این همان چیزی است که از آن تعبیر به کفهای روی آب شده است که پس از جدائی از توده مرکزی کرات آسمان را تشکیل دادند.

[۱۰] همانطور که سابقا نیز اشاره کردیم پیدایش کرات آسمانی از آب نه به معنی پیدایش از همین آبهای معمولی است بلکه منظور مواد مذابی است که کرات آسمانی را ساخته است و بنابراین امواجی هم که به وجود آمدند در همین مواد مذاب بودند، و منظور از هفت آسمان، هفت جهان بزرگ است که فرشتگان در آن ساکن هستند چون ذات فرشتگان عقل و علم است به عالم عقول و علوم

نیز شناخته می شود. مجموعه جهانی که ما در آن زندگی می کنیم و تمام کراتی که با چشم و وسائل مختلف دیده می شود یکی از آنها و پائیتترین آنها است، به همین دلیل می فرماید: «آسمان پائین را به وسیله کواکب و نور ستارگان درخشان زینت بخشید» و اما اینکه می فرماید: «آسمان برترین را همچون سقفی محفوظ و بلند قرار داد بدون اینکه نیاز به ستونی داشته باشد» ممکن است اشاره به قانون جاذبه بوده باشد، که عوالم بالا را در محل خود نگاه می دارد، بدون اینکه ستونی مرئی در میان باشد.

[۱۱] فملاهن اطوارا... (مملو از فرشتگان ساخت) در اینجا امام (ع) به دسته های مختلف فرشتگان اشاره فرموده است، و شاید بتوان استفاده کرد که مقصود از بعضی از گروه های فرشتگان نیروهائی است که خداوند در جهان آفرینش قرار داده است همانند این قسمت:

«منهم الثابتة فی الارضین السفلی اقدامهم...»: گروهی از آنها در طبقات پائین زمین پاهایشان ثابت است و سرهای آنها در آسمانها است» فرشتگان موجوداتی عاقل و صاحب درک و شعورند و یا واسطه وحی می باشند.

[۱۲] در مورد پیدایش آدم در محافل علمی امروز بیشتر روی فرضیه تکامل تکیه می شود و طرفداران آن معتقدند که اگر چه از خاک پیدا شده است ولی چنان نبوده که میان آدم و خاک فاصله ای نباشد، بلکه با آب آمیخته شد و تدریجا ترکیباتی به وجود آمد که شبیه ترکیب نخستین سلولهای موجود زنده بوده سپس نخستین موجود زنده به صورت یک موجود تک سلولی پیدا شد و تدریجا تکامل یافت تا به صورت حیوانات مختلف در آمد و آخرین مرحله تکامل آن همین نوع انسان است که مشاهده می کنیم.

ولی باید توجه داشت که اولاً فرضیه تکامل جانداران هنوز یک فرضیه و تئوری است و به عنوان یک قانون علمی، اثبات نشده است و تمام قرائنی که برای اثبات آن ذکر شده از حدود قرائن ظنی تجاوز نمی کند (توضیح بیشتر در این زمینه را در کتاب آخرین فرضیه های تکامل داده ایم) می توان فرض کرد انسان حلقه ای از زنجیره ی تکامل است اما به صورت مستقیم توسط خود الله ساخته شده است سپس در زمان مقتضی به زمین آورده شده است فرضیه تکامل به فرض که بطور قطع اثبات شود تضادی با آن نخواهد داشت. به هر حال آنچه اصل است حکم خداوند در مورد چگونگی آفرینش انسان در قرآن است.

[۱۳] سجده فرشتگان برای آدم یا برای خدا؟

شکی نیست که سجده به معنی پرستش، مخصوص خدا است و غیر از خداهیچ کس شایسته پرستش نیست بنابراین تردیدی نخواهد بود که فرشتگان برای آدم سجده پرستش نکردند، بلکه مقصود انسان کامل است که از خود فانی شده و باقی به الله است به گونه ای قلب او کعبه و حرم الله است زیرا ملایک حیران بودند که به کدام سوی سجده کنند و تنها در اینصورت سجده صحیح است و توحید ثابت می ماند.

[۱۴] ثم اسکن سبحانه آدم... (آدم را در بهشت جای داد) در مورد اینکه بهشتی که آدم در آن بوده کدام است؟ مقصود بهشت عدن که غیر از بهشت در جهان آخرت است می باشد.

[۱۵] لیستادوهم... (تا وفا به پیمان فطرت را از آنها مطالبه کنند) در این قسمت امام (ع) به این مطلب می پردازد، که خداوند گروه خاصی را از میان انسانها برگزیده تا برای رهبری و هدایت مردم به پا خیزند و دستورات الهی را به آنها برسانند و پیمان فطرت را که خداوند از انسانها در مورد شناسائی خود گرفته از آنان مطالبه کند و افکار و عقلهای نهفته و مغلوب هوا و هوسهای آنان را، بار دیگر به کار و دارند، روشن است که این پیمان یک پیمان لفظی نبوده بلکه پیمانی بوده که با زبان آفرینش از انسانها در عالم ذر در ازل گرفته شده است.

[۱۶] و اهل الارض یومئذ ملل متفرقه: (مردم زمین در آنروز دارای مذهبهای پراکنده بودند) این قسمت اشاره به معتقدات مختلف مردم عصر جاهلیت است که به عنوان نمونه گوشه ای از عقاید عرب را در ذیل خوانید:

«آنها اصناف مختلفی بودند، گروهی رستاخیز و آفریدگار را انکار می کردند، می گفتند: «غیر از این زندگی دنیا چیزی نیست، می میریم و زنده می شویم، و طبیعت ما را هلاک می سازد».

و گروهی به آفریدگار معتقد بودند اما رستاخیز را انکار می کردند و دسته دیگر به آفریدگار و نوعی زندگی پس از مرگ اعتقاد داشتند ولی رسالت و نبوت را منکر بودند، بت می پرستیدند و آنها را شافعان خویش نزد خدا می دانستند، برای بتها حج می کردند و قربانی می نمودند، و اکثریت اعراب را این دسته تشکیل میدادند.

گروهی معتقد به تناسخ ارواح بودند و درباره بتها نیز عقاید عجیب و غریبی داشتند، بعضی آنها را شریک خدا می‌دانستند و حتی لفظ «شریک» را هم‌آنان اطلاق می‌نمودند، و بعضی دیگر آنها را وسیله میان خود و خالق می‌شمردند. در میان عرب عده‌ای هم «مجسمه» و «مشبهه» وجود داشتند که خدای را جسمی می‌دانستند که در آسمانها قرار داشت!

گروهی از اعراب آئین یهود را پذیرفته بودند همچون «پادشاهان یمن»، و عده‌ای همچون «بنی تغلب» و نصارای نجران مسیحیت را برگزیده بودند، و جمعی نیز از صائبان و ستاره‌پرستان بودند.

اما خدا پرستان و موحدان عرب گروه کمی بودند که عبد المطلب ابو طالب و عبد الله از آنان می‌باشند.

(اقتباس از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ صفحه ۱۱۷-۱۲۰)

[۱۷] لاسلام علما... (یعنی خداوند خانه خویش را پرچم و نشانه عظمت اسلام قرار داد) چنانکه میدانیم تا هنگامی که پرچم ملتی برافراشته باشد دلیل بقای عظمت و سربلندی او است، و آن دم که سرنگون گردد نشانه شکست و نابودی او می‌باشد، خانه کعبه برای مسلمانان نیز همین حالت را دارد، لذا امام صادق می‌فرماید: «لا یزال الدین قائما ما قامت الکعبه» «تا هنگامی که کعبه پا برجاست اسلام برقرار است».

اهمیت خانه کعبه برای مسلمانان به اندازه‌ای است که دیگران نیز درک کرده‌اند، چنانکه معروف است «گلابدستون» سیاستمدار معروف انگلیسی در مجلس عوام انگلستان اعلام کرد: «مادامی که مسلمانان قرآن را می‌خوانند و از آن الهام می‌گیرند، و مادامی که خانه کعبه را طواف می‌کنند و در آن اجتماع عظیم اسلامی شرکت می‌جویند، و مادامی که نام محمد (ص) را هر صبح و شام برفراز ماذنه‌ها می‌برند مسیحیت در خطر است!» و سخن آن دانشمند دیگر که می‌گوید: «وای بر مسلمانان اگر معنی حج را ندانند و وای بر دنیا اگر مسلمانان معنی حج را بدانند». دلیل دیگری برای این موضوع است.

خطبه ی ۲

و من خطبة له عليه السلام بعد انصرافه من صفین

أحمدته استتماماً لنعمته ، و استسلاماً لعزّته ، و استعصاماً من معصيته و أستعينه فاقه إلى كفايته ، إنّه لا يضلّ من هداه ، و لا يئثّل من عاداه و لا يفتقر من كفاه ، فإنّه أرجح ما وزن ، و أفضل ما خزن . و أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له ، شهادة ممتحننا إخلاصها ، معتقدا مصاصها متمسك بها أبداً ما أبقانا ، و ندّخرها لأهّويل ما يلقانا ، فإنّها عزيمة الإيمان ، و فاتحة الإحسان ، و

مرضاه الرّحمن ، و مدحرة الشّيطان . و أشهد أنّ محمّداً عبده و رسوله ، أرسله بالدين المشهور ، و العلم المأثور و الكتاب المسطور ، و النّور الساطع ، و الضياء اللامع ، و الأمر الصّادع ، إزاحه للشّبهات ، و احتجاجاً بالبيّنات ، و تحذيراً بالآيات ، و تخويفاً بالمثالات و النّاس في فتن انجذم فيها جبل الدّين ، و تزعزعت سوارى اليقين ، و اختلف النّجر ، و تشتّت الأمر ، و ضاق المخرج و عمى المصدر ، فالهدى خامل ، و العمى شامل : عصى الرّحمن ، و نصر الشّيطان ، و خذل الإيمان ، فانهارت دعائمه ، و تنكّرت معالمه ، و درست سبله ، و عفت شركه : أطاعوا الشّيطان فسلّكوا مسالكه ، و وردوا مناهله ، بهم سارت أعلامه و قام لواؤه ، في فتن داستهم بأخفافها ، و وطّنتهم بأظلافها ، و قامت على سناكبها ، فهم فيها تائهون حائرون جاهلون مفتونون ، في خير دار ، و شرّ جيران نومهم سهاد ، و كحلهم دموع ، بأرض عالمها ملجم ، و جاهلها مكرم .

و منها يعنى آل النّبي عليه الصّلاة و السلام :

هم موضع سرّه ، و لجأ أمره ، و عيبه علمه ، و موئل حكمه ، و كهوف كتبه ، و جبال دينه : بهم

أقام انحناء ظهره ، و أذهب اربعاد فرائضه .

و منها : فى المنافقين

زرعوا الفجور ، و سقوه الغرور ، و حصدوا الثّبور ، لا يقاس بآل محمّد صلّى الله عليه و آله من هذه الائمة أحد ، و لا يسوى بهم من جرت نعمتهم عليه أبداً : هم أساس الدّين ، و عماد اليقين : إليهم يفيء الغالى ، و بهم يلحق التّالى . و لهم خصائص حقّ الولاية ، و فيهم الوصيّة و الوراثه ، الآن إذ رجع الحقّ الى أهله ، و نقل إلى منتقله .

«خطبه‌ای است که امام(ع) پس از مراجعت از صفین ایراد فرموده است و در آن وضع مردم پیش از بعثت، و اوصاف اهل بیت پیامبر(ص) و سپس اوصاف مردم دیگر آمده است».

ستایش می‌کنم خداوند را به خاطر اتمام نعمتش، و تسلیم در برابر عزتش، و حفظ و نگهداری از معصیتش! در نیازها از او استعانت می‌جویم چه این که، آنکس را که خدا هدایت کند هیچگاه گمراه نمی‌شود و آن کس که خدا او را دشمن دارد هرگز نجات نمی‌یابد، و هر کس که خداوند او را کفایت کند نیازمند نخواهد شد. ستایش او می‌کنم زیرا ستایش خداوند در ترازوی حق از همه چیز سنگین‌تر است، و برترین گنجی است که می‌توان ذخیره کرد، و گواهی می‌دهم که به جز خداوند یکتای بی شریک، معبودی نیست، گواهی که اخلاص آن را آزموده‌ایم و به خالص بودن آن معتقدیم، و مادامی که زنده‌ایم به آن پای بند هستیم، و آن را برای صحنه‌های هولناکی که در رستاخیز با آن روبرو خواهیم شد ذخیره می‌کنیم، این گواهی تصمیم قطعی ایمان است، و باز کننده درب نیکی و احسان، موجب خشنودی خداوند بخشنده است و دور کننده شیطان!

و گواهی می‌دهم که محمد(ص) بنده و فرستاده او است، وی را با دینی آشکار و بانشانه و آئینی راستین، و کتابی نوشته شده، و نوری درخشان، و روشنائی تابنده، و امری آشکار فرستاد، تا شبهات را از بین ببرد، و با دلایل روشن در برابر همگان استدلال کند، و با آیات، مردم را از مخالفت خدا بر حذر دارد، و با کیفرها بترساند. او را زمانی فرستاد که مردم در درون فتنه‌ها قرار داشتند، رشته‌های مذهب گسسته و ارکان ایمان و یقین متزلزل شده، راههای اساسی برای شناخت حق مختلف، و امور مردم پراکنده و متشتت، راه فرار از فتنه‌ها باریک، مرجع و پناهگاه ناپیدا، هدایت فراموش شده، و گمراهی و نابینائی همه را فرا گرفته بود، خدای رحمان معصیت می‌شد، و شیطان یاری می‌گردید، ایمان بدون یاور مانده، ارکان آن فرو ریخته و نشانه‌های دگرگون شده، راههای آن ویران و جاده‌های آن کهنه و فرسوده گشته بود.

شیطان را اطاعت می‌کردند، و به راههای او می‌رفتند، و در آبخورگاه او وارد می‌شدند به وسیله مردم نشانه‌های شیطان آشکار شده و پرچم او برافراشته گردیده، فتنه‌ها با پای خویش آنان را لگدمال نموده، و با سمهای خود آنان را له کرده بود، فتنه بر روی پای خود ایستاده و آنهادر آن متحیر و سرگردان، بی خبر، فریب خورده، در کنار بهترین خانه(کعبه) و بدترین همسایگان(بت پرستان) قرار

داشتند، خوابشان بیداری، و سرمه چشمهایشان اشک بود در سرزمینی که دانشمندش به حکم اجبار لب فرو بسته، و جاهلش گرامی بود! [۸].

«قسمتی از این خطبه که اشاره به اهل بیت پیامبر (ص) می‌کند» آنها موضع اسرار خدایند و ملجا فرمائش، ظرف علم اویند و مرجع احکامش، پناهگاه کتابهای او هستند و کوههای استوار دین او، به وسیله آنان خمیدگی پشت دین راست نمود و لرزش‌های وجود آن را از میان برد.

آل محمد اساس دینند:

«قسمت دیگری از خطبه که اشاره به جمعیت دیگری است» (جمعیتی از دشمنان اسلام).

بذر فجور را افشاندند، و با آب غرور و فریب آن را آبیاری کردند، و محصول آن را که جز بدبختی و نابودی نبود درویدند: احادی از این امت را با آل محمد (ص) مقایسه نتوان کرد [۲] آنان که ریزه‌خوار خوان نعمت آل محمدند با آنها برابر نخواهند بود. آنها اساس دینند و ارکان یقین [۳].

غلو کننده باید به سوی آنان بازگردد، و عقب مانده باید به آنان ملحق شود.

ویژگیهای ولایت و حکومت از آن آنها است، و وصیت پیغمبر (ص) و وراثت او در میان آنان!

هم اکنون حق به اهلش برگشته و دوباره به جایی که از آنجا منتقل شده بود باز گردیده است.

توضیح‌ها:

[۱] تاریخ نشان می‌دهد در میان هر ملتی چنین وضعی پیش آید که «دانشمندان آنها لب فرو بندند و جاهلان آنها گرامی باشند» آن ملت به نابودی خواهند گرائید، زیرا دانشمندان در اجتماع همچون مغزند که اگر از کار بیفتند همه اعضای بدن از کار خواهد افتاد.

[۲] لا یقاس بآل محمد (ص)....:

«ابن ابی الحدید» دانشمند معروف سنی در اینجا می‌گوید: «تردید نیست که محمد و خاندان نزدیک او از بنی هاشم مخصوصاً علی(ع) نعمتی به تمام مردم بخشیدند که برای آن اندازه‌ای تصور نتوان کرد، و آن دعوت به اسلام و هدایت به سوی آن می‌باشد، درست است که محمد(ص) در این قسمت پیشقدم بود اما سهم مهم علی(ع) را در هدایت مردم هرگز نمی‌توان انکار نمود و اگر جز جهاد او در آغاز قیام پیغمبر(ص) و نیز جهاد وی در زمان خلافتش، و نشر علوم و تفسیر قرآن و ارشاد مسلمانان، در میان این دو جهاد نبود، همین خود در وجوب حق او بر مردم و خدمت بزرگش به آنان کفایت می‌کرد»

سپس اضافه می‌کند: «اگر کسی بپرسد آیا این سخن شامل کسانی که قبل از امام(ع) زمام خلافت را بدست گرفتند می‌شود؟ مگر علی(ع) چه حقی بر آنان داشت؟»

در پاسخ باید گفت: دو نعمت! نخست «جهاد» زیرا هر کس انصاف دهد می‌داند که اگر مجاهدات امام(ع) نبود، مشرکان، خلفاء و سایر مسلمانان را تسلیم خود می‌ساختند، همه ما فداکاریهای امام(ع) را در «بدر»، «احد»، «خندق»، «خیبر» و «حنین»، می‌دانیم، و خوب می‌دانیم که: شرک در این موارد دهان خود را گشوده بود، که اگر امام(ع) با شمشیر خویش آن را نمی‌بست مسلمانان را بکام خود فرو می‌برد.

و دیگر «علوم» که اگر امام(ع) آن را بیان نمی‌کرد، خلفاء در بسیاری از احکام به غیر حکم خداوند، حکم می‌نمودند، عمر خود در این مورد اعتراف دارد و خبر «لو لا علی لهلك عمر» مشهور است، این دو نعمت بزرگ است که امام(ع) به آنها نیز بخشیده و به گردن آنان حق پیدا کرده است (شرح ابن ابی الحدید جلد ۱ صفحه ۱۴)

[۳] «هم اساس الدین»! در این قسمت امام(ع) به راه و رسم خاندان پیغمبر(ص) پرداخته که همه باید از آن راه بروند، پیشی گرفتن بر آنان و عقب ماندن هر دو نایجا است پس از آن به اینکه آنها برای خلافت مسلمانان برگزیده شده‌اند، و وصیت پیغمبر در این مورد مخصوص آنان می‌باشد، و هم آنان وارث وی هستند، می‌پردازد، سپس چون خود در آن زمان در راس حکومت اسلامی قرار گرفته بود می‌فرماید: «هم اکنون حق به صاحبش رسیده است»!

«ابن ابی الحدید» در اینجا می‌گوید: امام(ع) اولی و احق به خلافت بود، اما نه طبق نص پیغمبر! بلکه روی افضلیت و برتری اش، چه اینکه او پس از پیغمبر(ص) افضل بشر بود، و سزاوارتر بخلافت از تمام مسلمانان، اما او بخاطر مصلحتی دست از خلافت کشید!...

ولی باید از این دانشمند پرسید: آیا آنان خلافت را در اختیار امام گذاشتند و او صلاح دید به دیگری واگذار کند و یا اینکه به او نوبت ندادند؟!

(جلد اول شرح نهج البلاغه صفحه ۱۷۴)

خطبه ی ۳

و من خطبته له علیه السلام المعروفه بالشَّقَشَقِيَّة

أما و الله لقد تَقَمَّصَهَا فلان ، و إِنَّه ليعلم أَنَّ محلِّي منها محلَّ القطب من الرِّحَى :

ينحدر عَنِّي السَّيْلُ ، و لا يرقى إلى الطَّيْرِ ، فسدت دونها ثوبا و طويت عنها كشحا . و طففت أرتى بين أن أصول بيد جذاء ، أو أصبر على طخية عمياء ، يهرم فيها الكبير ، و يشيب فيها الصَّغِيرُ ، و يكدح فيها مؤمن حتَّى يلقي ربّه . فرأيت أن الصَّبر على هاتا أحجى ، فصبرت و فى العين قذى ، و فى الحلق شجا ، أرى ترائى نهباً ، حتَّى مضى الأوّل لسبيله ، فأدلى بها إلى فلان بعده (ثمّ تمثّل بقول الأعشى) شتان ما يومى على كورها فيا عجباً بينا هو يستقيها فى حياته ، إذ عقدها لآخر بعد وفاته ، لشدّ ما تشطّراً ضرعيها فصيرها فى حوزة خشناء يغلظ كلامها ، و يخشن مسّها ، و يكثر العثار فيها ، و الاعتذار منها ، فصاحبها كراكب الصَّعبة إن أشنق لها خرم ، و إن أسلس لها تقحّم ، فمنى النَّاس لعمر الله بخبط و شماس ، و تلون و اعتراض ، فصبرت على طول المدّة ، و شدّة المحنة ، حتّى إذا مضى لسبيله جعلها فى جماعة ، زعم أنّى أحدهم ، فيا لله و للشّورى متى اعتراض الرّيب فى مع الأوّل منهم ، حتّى صرت اقرن إلى هذه النظائر لكنّى أسففت إذ أسفّوا ، و طرت إذ طاروا ، فصغى رجل منهم لضغنه ، و مال الآخر لصهره ، مع هن و هن ، إلى أن قام ثالث القوم نافجا حضنيه ، بين نثيله و معتلفه ، و قام معه بنوا أبيه يخضمون مال الله خضمة الإبل نبتة الرّبيع ، إلى أن انتكث فتله ، و أجهز عليه عمله ، و كبت به بطنته . فما راعنى إلّا و النَّاس كعرف الضَّبع إلى ، يتثالون على من كلّ جانب ، حتّى لقد و طىء الحسان ، و شقّ عطفای ، مجتمعين حولى كريضه الغنم فلمّا نهضت بالأمر نكثت طائفه ، و مرقت أخرى ، و قسط آخرون كأنّهم لم يسمعوا كلام الله حيث يقول : (تلك الدّار الآخرة نجعلها للّذين لا يريدون علواً فى الأرض و لا فساداً و العاقبة للمتّقين) بلى و الله لقد سمعوها و وعوها ، و لكنّهم حليت الدّنيا فى أعينهم ، و راقهم زبرجها . أما و الذى فلق الحبّة ، و برأ

النَّسْمَةُ لَوْ لَا حُضُورَ الْحَاضِرِ وَ قِيَامَ الْحِجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ ، وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقَارُوا عَلَى كَظَّةٍ ظَالِمٍ ، وَ لَا سَغْبِ مَظْلُومٍ
لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا ، وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوَّلِهَا ، وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عِزٍّ .

قالوا : وَ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ عِنْدَ بُلُوغِهِ إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ مِنْ خُطْبَتِهِ فَنَاقَلَهُ كِتَابًا ، فَأَقْبَلَ يَنْظُرُ فِيهِ ، قَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُمَا : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، لَوْ اطَّرَدْتَ خُطْبَتَكَ مِنْ حَيْثُ أَفْضَيْتَ .

فَقَالَ : هِيَاهُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ ، تِلْكَ شَقَشَقُهُ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَوَ اللَّهِ مَا أَسَفْتُ عَلَى كَلَامٍ قَطُّ كَأَسْفَى عَلَى هَذَا الْكَلَامِ أَنْ
لَا يَكُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَغَ مِنْهُ حَيْثُ أَرَادَ .

قوله عليه السلام في هذه الخطبة : كراكب الصعبة ان اشنق لها خرم و ان اسلس لها تقحّم . . . يريد أنه اذا شدد عليها في جذب
الزمام و هي تنازعه راسها خرم انفها ، و ان ارحى لها شيئاً مع صعوبتها تقحّمت به فلم يملكها ، يقال : اشنق الناقة اذا جذب راسها
بالزمام و دفعه ، و شقّها ايضاً ، ذكر ذلك ابن السكيت في اصلاح المنطق ، و أنّما قال عليه السلام :

اشنق لها ، و لم يقل اشنقها لأنه جعله في مقابلة قوله : اسلس لها ، فكانه عليه السلام ،

قال : ان رفع اشنق لها بالزمام يعنى : امسكه عليها .

خطبه شقشقيه شعله‌ای از آتش دل زبانه کشید و فرو نشست! «این خطبه مشتمل بر شکایت در مورد خلافت و صبر امام در برابر از
دست رفتن آن و سپس بیعت مردم با او می‌باشد» به خدا سوگند، او (ابو بکر) ردای خلافت را بر تن کرد، در حالیکه خوب می-
دانست، من در گردش حکومت اسلامی هم چون محور سنگهای آسیایم (که بدون آن آسیا نمی چرخد). [۱] (او میدانست) سیلها و
چشمه‌های (علم و فضیلت) از دامن کوهسار وجودم جاری است [۲] و مرغان (دور پرواز اندیشه‌ها) به افکار بلند من راه نتوانند یافت!
پس من ردای خلافت را رها ساختم، و دامن خود را از آن در پیچیدم (و کنار گرفتم) در حالی که در این اندیشه فرو رفته بودم که: با
دست تنها (با بی یابوری) به پا خیزم (و حق خود و مردم را بگیرم) و یا در این محیط پر خفقان و ظلمتی که پدید آورده‌اند صبر کنم؟
محیطی که: پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا واپسین دم زندگی به رنج و آمی دارد. (عاقبت) دیدم بردباری و صبر
به عقل و خرد نزدیکتر است، لذا شکیبائی ورزیدم، ولی به کسی می‌ماندم که: خاشاک چشمش را پر کرده، و استخوان راه گلویش را

گرفته، با چشم خود می‌دیدم، میراثم را به غارت می‌برند! [۳] تا اینکه اولی به راه خود رفت [۴] (و مرگ دامنش را گرفت) بعد از خودش خلافت را به پسر خطاب سپرد، [۵] (در اینجا امام به قول اعشی شاعر متمثل شد که مضمونش این است):

که بس فرق است تا دیروزم امروز×کنون مغموم و دی شادان و پیروزشگفتا! او که در حیات خود، از مردم می‌خواست عذرش را بپذیرند (و با وجود من) وی را از خلافت معذور دارند! [۶] خود هنگام مرگ عروس خلافت را برای دیگری کابین بست!

او چه عجیب هر دو از خلافت به نوبت بهره‌گیری کردند (خلاصه) آن را در اختیار کسی قرار داد، که جوی از خشونت [۷] سختگیری، اشتباه و پوزش طلبی بود! [۸] رئیس خلافت به شتر سواری سرکش می‌ماند، که اگر مهار را محکم کشد، پرده‌های بینی شتر پاره شود، و اگر آزاد گزارد در پرتگاه سقوط می‌کند. به خدا سوگند! مردم در ناراحتی و رنج عجیبی گرفتار آمده بودند، و من در این مدت طولانی، با محنت و عذاب، چاره‌ای جز شکیبایی نداشتم. سرانجام روزگار او (عمر) هم‌سپری شد [۹]، و آن (خلافت) را در گروهی به شورا گذاشت، به پندارش، مرا نیز از آنها محسوب داشت! [۱۰] پناه به خدا ز این شورا! (راستی) کدام زمان بود که مرا با نخستین فرد آنان مقایسه کنند که اکنون کار من بجایی رسد که مرا هم‌سنگ اینان (اعضای شورا) قرار دهند؟! لکن باز هم کوتاه آمدم و با آنان هم آهنگی ورزیدم (و طبق مصالح مسلمین) در شورای آنها حضور یافتم بعضی از آنان بخاطر کینه‌اش از من روی برتافت، [۱۱] و دیگری خویشاوندی را (بر حقیقت) مقدم داشت [۱۲]، اعراض آن یکی هم جهانی داشت، که ذکر آن خوشایند نیست. [۱۳]

بالاخره سومی به پا خاست [۱۴] او همانند شتر پر خور و شکم برآمده! همتی جز، جمع‌آوری و خوردن بیت المال نداشت بسته‌گان پدریش به همکاریش برخاستند، آنها همچون شتران گرسنه‌ای که بهاران به علف‌زار بیفتند، [۱۵] او با ولع عجیبی گیاهان را ببلعند، برای خوردن اموال خدا دست از آستین برآوردند، اما! عاقبت بافته‌هایش (برای استحکام خلافت) پنبه شد، و کردار ناشایستش کارش را تباه ساخت و سرانجام شکم‌خوارگی و ثروت اندوزی، برای ابد نابودش ساخت [۱۶] از دحام فراوانی که همچون یالهای کفتار بود مرا به قبول خلافت وا داشت، آنان از هر طرف مرا احاطه کردند، چیزی نمانده بود که دو نور چشمم، دو یادگار پیغمبر حسن و حسین زیر پا له شوند، آنچنان جمعیت به پهلوهام فشار آورد که سخت مرا برنج انداخت و ردایم از دو جانب پاره شد! مردم همانند گوسفندانی (گرگ زده که دور تا دور چوپان جمع شوند) مرا در میان گرفتند، اما هنگامی که به پا خاستم و زمام خلافت را به

دست گرفتم، جمعی پیمان خود را شکستند[۱۷]، گروهی (به بهانه‌های واهی) سر از اطاعت باز زدند و از دین بیرون رفتند[۱۸] و دسته‌ای دیگر برای ریاست و مقام از اطاعت حق سر پیچیدند[۱۹] (و جنگ صفین را براه انداختند) گویا نشنیده بودند که خداوند میفرماید: «سرزمین آخرت را برای کسانی برگزیده‌ایم که خواهان فساد در روی زمین و سرکشی نباشد، عاقبت نیک، از آن پرهیزکاران است» (سوره قصص: ۸۳) چرا خوب شنیده بودند و خوب آن را حفظ داشتند، ولی زرق‌برق دنیا چشمشان را خیره کرده و جواهراتش آنها را فریفته بود! آگاه باشید! بخدا سوگند، خدائی که دانه را شکافت[۲۰]، و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته، و به یاریم قیام کرده‌اند، و از این جهت حجت تمام شده است، و اگر نبود عهد و مسئولیتی که خداوند از علماء و دانشمندان (هر جامعه) گرفته که در برابر شکمخواری ستمگران و گرسنگی ستم‌دیدگان[۲۱] سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می‌ساختم و از آن صرف نظر می‌نمودم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می‌کردم (آن وقت) خوب می‌فهمیدید که دنیای شما (با همه زینتهایش) در نظر من بی ارزش‌تر از آبی است که از بینی گوسفندی بیرون آید! [۲۲].

هنگامی که امیر المؤمنین (ع) به اینجای سخن رسید، مردی از اهالی عراق برخاست، و نامه‌ای بدستش داد او همچنان نامه را نگاه می‌کرد (پس از فراغت از نامه)، ابن عباس گفت ای امیر مؤمنان! چه خوب بود، سخن را از جایی که رها کردی ادامه میدادی؟

ولی امام (ع) در پاسخش فرمود: «هیئات» ای پسر عباس «شعله‌ای از آتش دل بود، زبانه کشید و فرو نشست»!

ابن عباس می‌گوید: بخدا سوگند من هیچگاه بر سخنی هم چون این گفتار تاسف نخوردم، که امام (ع) نتوانست تا آنجا که خواسته بود ادامه دهد.

سید رضی می‌گوید: مقصود امام (ع) از اینکه «رئیس خلافت به شتر سواری سرکش می‌ماند» این است که اگر زمام را محکم بطرف خود بکشد، مرکب چموش مرتب سر را این طرف و آنطرف میکشاند و بینی‌اش پاره می‌شود، و اگر مهارش را رها کند با چموشی خود را در پرتگاه قرار میدهد و او قدرت حفظ آن را ندارد. آنگاه گفته می‌شود «اشق الناقه» که بوسیله مهار سر شتر را بطرف خود بکشد و بالا آورد «و شقها» نیز گفته شده است این را «ابن سکیت» در «اصلاح المنطق» گفته است.

و اینکه امام(ع) فرموده است «اشتیق لها» و نگفته است «اشتیقها» برای این است که آنرا در مقابل «اسلس لها» قرار داده گویا امام فرموده است اگر سر مرکب را بالا آورد یعنی با مهار آنرا نگاهدارد (بینیش پاره می شود).

توضیح ها:

[۱] ابن جوزی حنفی در تذکره الخواص ص ۱۲۴ می نویسد: استاد مابو القاسم نفیس انباری به اسناد خود این خطبه را از ابن عباس نقل کرده که گفت:

«پس از آن که مردم با امیر مؤمنان(ع) بیعت کردند و علی بر منبر بود، شخصی از میان صف صدا زد «ما الذی ابطا بک الی الان»: چه باعث شد تا بحال در بدست گرفتن خلافت مسامحه کردی؟ امام(ع) در پاسخ او این خطبه را ایراد فرمود، در مورد این خطبه بعضی از مخالفان که محتویات آن را بر خلاف میل خود دیده اند سر و صدای زیادی به راه انداخته و می گویند که این خطبه را «سید رضی» ساخته و به علی نسبت داده است! ولی «ابن میثم» در «شرح نهج البلاغه» می نویسد:

این خطبه را در دو جا یافتیم که تاریخ آن قبل از تولد شریف رضی بوده است.

۱- در کتاب «الانصاف» نوشته «ابی جعفر بن قبه» که وفات او قبل از تولد رضی بوده است:

۲- در نسخه ای که به خط ابو الحسن «علی بن محمد بن فرات» وزیر «المقتدر بالله» که حدود شصت و چند سال پیش از تولد رضی بوده است (شرح نهج البلاغه ابن میثم جلد ۱ صفحه ۲۵۲ و ۲۵۳)

«ابن ابی الحدید» می گوید: قسمت زیادی از این خطبه را در نوشته های ابو القاسم بلخی امام بغداد دیدم که در زمان حکومت مقتدر بالله می زیسته است.

و نیز می گوید: «مصدق بن شبيب واسطی» گفته: این خطبه را برای «ابن خشاب» خواندم او گفت: ...بخدا قسم من این خطبه را در کتابهایی دیدم که ۲۰۰ سال پیش از تولد سید رضی: قبل از آنکه نقیب ابو احمد پدر رضی متولد شود نوشته شده بود (شرح نهج

البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ صفحه ۲۰۶-۲۰۵ چاپ جدید) برای تحقیق بیشتر میتوانید به کتاب نفیس الغدیر-جلد ۷ صفحه ۸۲ مراجعه فرمائید در آنجا اسناد و مدارک زیادی خواهید یافت که این خطبه از سخنان امام است.

ضمنا باید توجه داشت که علت نامگذاری این خطبه، به «ششقیه» در پایان خطبه آمده است که امام در پاسخ ابن عباس می‌فرماید (هیئات ششقه هدرت ثم قرت).

[۲] اشاره به این است که ابو بکر توجه به جنبه‌های علمی و فضائل علی را دارد و بارها چنانکه عایشه، ابن عباس، و عمر، شنیده‌اند او نیز شنیده است که پیغمبر فرمود: «اقضا امتی علی» «داناترین فرد امت من به قضاوت، علی است و ابن عباس می‌گفت: «ما علمی و علم اصحاب محمد فی علم علی الا کقطره فی سبعة ابحر: علم من و علم دیگر اصحاب پیغمبر در برابر علوم علی (ع) چون قطره‌ای است در برابر هفت دریا! (به کتاب الغدیر جلد ۳ صفحه ۹۵-۹۷ چاپ دوم مراجعه فرمائید).

[۳] ینحدر عنی السیل: اشاره به این است که علوم و فضائل از او سرچشمه می‌گیرد و دانشمندان بزرگ به این حقیقت معترفند:

از جمله ابن ابی الحدید می‌نویسد: تمام علوم اسلامی به علی (ع) بازگشت میکند: اما علم عقائد: معتزلیها که بزرگترین آنها «واصل بن عطاء» است شاگرد «ابن هاشم» فرزند محمد حنفیه است که او از پدرش علی آموخته و اشعریها به «ابو الحسن اشعری» منسوبند که شاگرد ابو علی جبائی بوده که او خود از سران معتزله است.

و اما علم فقه: تمام فقهای اسلامی ریزه خوار خوان علی (ع) هستند، زیرا «ابو حنیفه» از امام صادق (ع) کسب علم کرده، و علم او به علی (ع) منتهی می‌شود، و انتساب علوم شیعه به علی (ع) بسیار روشن است، و «شافعی» شاگرد «محمد بن حسن» بود که او شاگردی ابو حنیفه کرده، «احمد بن حنبل» نیز از شافعی آموخته، «مالک» هم شاگرد «ربیع» است و ربیع شاگرد «عکرمه» و او شاگرد ابن عباس است، ابن عباس هم که شاگرد ملازم علی بوده است و بازگشت فقه شیعه به او واضحتر از آن است که گفته شود زیرا شیعه آنچه دارد از ائمه خود دارد که همه آنها علوم خود را از علی (ع) گرفته‌اند و او از پیامبر (ص).

و اما تفسیر: که می‌دانیم مفسران اسلامی غالبا از ابن عباس نقل می‌کنند و او شاگرد و ملازم دائمی امام (ع) بوده است.

و اما ادبیات همه می‌دانند که اصول آن را علی بن ابیطالب (ع) به «ابو الاسود دثلی» آموخته است (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ صفحه ۱۷-۲۰).

[۴] «اری تراثی نهبا» اشاره به این است که میراث الهی مرا به غارت می‌برند، قرآن نیز خلافت را ارث الهی خوانده است «و ورث سلیمان داود...»

(سوره نمل: ۱۶) و در سوره مریم آیه ۶ می‌خوانیم که یعقوب از خداوند فرزند می‌خواسته و چنین دعا می‌کند: «یرثنی و یرث من آل یعقوب» روشن است که وراثت سلیمان از داود و یحیی از ذکریا و آل یعقوب ظاهراً چیزی جز خلافت الهی نبوده است (سید قطب، فی ظلال القرآن ج ۵، ص ۲۴۶)

[۵] ابو بکر در سال ۱۳ هجری ماه جمادی الاخر از دنیا رفت.

(مروج الذهب جلد ۲ صفحه ۳۰۴ چاپ چهارم)

[۶] می‌گویند از کلمه «ادلی» استفاده می‌شود که جنبه رشوه در آن است این ماده در قرآن آیه ۱۸۸ بقره نیز در مورد رشوه بکار رفته است آنجا که می‌خوانیم «و تدلو بها الی الحکام لتاکلوا فریقا من اموال الناس بالاثم»:

«اموال خود را به حاکمان، برای خوردن ثروت مردم، به رشوه ندهید».

ولی این سؤال پیش می‌آید که: عمر برای ابو بکر چه کرده بود تا خلافت را به عنوان رشوه و پاداش به او بسپارد؟ پاسخ را می‌توان از جملاتی که ابن ابی الحدید نوشته است فهمید، او می‌گوید:

«عمر همان کسی است که پایه‌های خلافت ابو بکر را محکم کرد و مخالفین او را در هم شکست، او بود که شمشیر زبیر را هنگامیکه از نیام بیرون آمده بود (و می‌گفت خلافت باید به اهلش برسد) شکست، و به سینه مقداد کوبید، «سعد بن عباد» را در سقیفه زیر لگد گرفت، و گفت: «سعد را بکشید خدا او را بکشد»! بینی «حباب بن منذر» را له کرد، همو بود که هاشمی‌هایی که در خانه فاطمه

پناهنده شده بودند تهدید کرد و آنان را از آنجا خارج ساخت، و اگر او نبود کار ابو بکر و امور او روبراه نمی‌گردید» (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید جلد ۱ صفحه ۱۷۴ چاپ جدید).

[۷] ابو بکر پس از بیعت، به مردم خطاب کرد و گفت:

«اقیلونی فلس‌بخیرکم»: مرا از خلافت معذور دارید، که بهتر از شمانیستم عبارت امام (ع) اشاره به همین است ولی عده‌ای از اهل تسنن می‌گویند ابو بکر چنین گفت: «ولیتکم و لست بخیرکم» امیر شما شدم و از شما بهتر نیستم (نهج البلاغه عده صفحه ۴۰ چاپ دوم)

[۸] این جمله اشاره به خشونت عمر است، ابن ابی‌الحدید می‌گوید:

«عمر زنی را برای پرسش از جریانی احضار کرد، زن حامله بود، هنگامی که او را دید بچه‌اش را سقط کرد (فلشده هیته القت ما فی بطنها فاجهضت به جنینامیتا) (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید جلد ۱ صفحه ۱۷۴) و نیز نقل کرده که عمر هنگام مرگ از اهل شوری پرسید: همه شما طمع در خلافت دارید؟... زیر گفت ما از تو کمتر نیستیم زیرا تو در میان قریش نه از مادر اسلام سبقت داشتی، و نه در نزدیکی به پیغمبر (ص).

ابو عثمان جاحظ گفته است: «بخدا سوگند اگر نه این بود که زیر می‌دانست عمر در همان ساعت از دنیا می‌رود، هرگز چنین سخنی نمی‌گفت، و در این باره نفس نمی‌کشید» (شرح ابن ابی‌الحدید جلد ۱ صفحه ۱۸۵)

[۹] و یكثر العثار فیها... اشاره به این است که عمر در جنبه‌های علمی و قضاوت اشتباهات فراوانی داشته است، او بارها اعتراف کرده که: «لو لاعلی لهلك عمر» اگر علی نبود عمر هلاک شده بود و نیز گفته «اللهم لا تبقنی لمعضلة لیس لها ابن ابیطالب» «خدایا مرا در مشکلی که علی به کمکم نشتابد قرار مده» و «لا ابقانی الله بعدک یا علی»: خدا مرا پس از تو زنده نگذارد (الغدیر جلد ۳ صفحه ۹۷ چاپ دوم) برای پی بردن به نمونه‌هایی از این اشتباهات او به جلد ۶ الغدیر صفحه ۲۴۰ به بعد مراجعه فرمائید.

[۱۰] عمر در ماه ذیحجه سال ۲۳ هجری در اثر ضربت «فیروزه ابو لؤلؤه» غلام مغیره بن شعبه از دنیا رفت.

[۱۱] عمر هنگام مرگ در مورد خلافت به مشورت پرداخت، پیشنهاد اینکه عبد الله فرزندش را خلیفه کند رد کرد بخاطر اینکه از فرزندان خطاب نباید دو نفر خلیفه شوند.

پس از آن اضافه کرد: پیغمبر تا هنگام مرگ از این شش نفر راضی بود:

علی، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف، لذا خلافت بین اینان باید به شورا باشد تا یکی را از میان خود انتخاب کنند، و دستوراً حضار هر شش نفر را صادر کرد، سپس برای هر کدام عیبی برشمرد و از جمله به طلحه گفت:

پیغمبر تا دم مرگ بخاطر آن جمله که پس از نزول آیه حجاب گفتی بر تو، غضبناک بود، و به علی گفت: «شما مردم را به راه روشن و طریق صحیح به خوبی هدایت می‌کنی، ولی تنها عیب تو شوخیهای تو است!» بعد «ابو طلحه» انصاری را خواست و فرمان داد که پس از دفن او با ۵۰ تن از انصار این ۶ نفر را در خانه‌ای جمع کند، تا با یکدیگر برای تعیین خلافت مشورت کنند، و در صورت توافق ۵ نفر، گردن فرد ششم که مخالف است بزنند و در صورت توافق ۴ نفر، دو نفر دیگر را سر ببرند، و چنانچه ۳ نفر یکطرف و ۳ نفر طرف دیگر بودند به آن ۳ توجه کند که عبد الرحمن بن عوف بین آنها است، و سه نفر دیگر را در صورت پافشاری در مخالفت به قتل برساند، و هر گاه ۳ روز از شورا گذشت و توافقی نشد، همه را گردن بزنند، تا مسلمانان خود شخصی را انتخاب کنند، پس از دفن عمر ابو طلحه مقدمات این کار را فراهم ساخت.

طلحه که می‌دانست با وجود علی و عثمان خلافت به او نخواهد رسید، و از علی (ع) دل خوشی نداشت، برای تضعیف جانب او حق خود را به عثمان داد، زبیر، در برابر حق خود را به علی واگذار کرد.

سعد بن ابی وقاص نیز که میدانست خلیفه نمی‌شود، حق خویش را به پسر عمویش عبد الرحمن بن عوف داد.

(بنابر این ۶ نفر در ۳ نفر خلاصه شدند) عبد الرحمان از علی (ع) و عثمان پرسید: کدام یک حاضرید از خلافت صرف نظر کنید، و در تعیین دو نفر دیگر مختار باشید؟

جوابی نشنید، پس از آن خود را از میدان خلافت بدر برد که یکی از آن‌دو را انتخاب کند، به علی(ع) رو کرد که با تو بیعت می‌کنم که طبق کتاب خدا و سنت پیغمبر(ص) و روش ابا بکر و عمر با مردم رفتار کنی! علی(ع) در پاسخ فرمود: می‌پذیرم ولی طبق کتاب خدا و سنت پیغمبر و آنچه خود میدانم عمل می‌نمایم.

عبد الرحمن رو به عثمان کرد و همان جمله را تکرار کرد عثمان پذیرفت، بار دیگر عبد الرحمن به علی(ع) همان جملات را گفت و همان پاسخ را شنید، برای بار سوم نیز چنان گفت، و همان جواب را شنید، لذا دست عثمان را به خلافت فشرد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین!

در اینجا بود که علی(ع) به عبد الرحمن فرمود:

«و الله ما فعلتها الا لانك رجوت منه ما رجى صاحبكما من صاحبه» دق الله بینکما عطر منشم «(منشم) نام زنی عطار بوده که در مکه زندگی می‌کرده قبیله «خزاعه» و «جرهم» هر گاه می‌خواستند جنگ کنند عطر او را استعمال می‌کردند و هر گاه چنین می‌کردند کشته ازدو جانب زیاد می‌شد لذا به صورت ضرب المثلی در آمد که «اشام من عطر منشم» شومتر از عطر منشم (المنجد قسمت فرائد الادب).

«به خدا سوگند این کار را نکردی مگر اینکه انتظاراتی از او داشتی که آن‌دو نفر از یکدیگر داشتند خداوند میان شما جدائی افکند!»

می‌گویند پس از آن بین عثمان و عبد الرحمن اختلاف افتاد که تا پایان مرگ عبد الرحمان، با هم سخن نگفتند. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ صفحه ۱۸۵-۱۸۸) جالب این است که ابو عثمان جاحظ می‌گوید: اگر کسی از عمر می‌پرسید در ابتدا گفتی پیغمبر از این ۶ نفر راضی بود، پس چگونه می‌گوئی، پیامبر تا دم‌مرگ بر طلحه غضبناک بود؟ سپس اضافه می‌کند، اگر کسی چنین می‌گفت عمر او را به تیر می‌زد، اما چه کسی جرئت داشت که ساده‌تر از این را بپرسد؟

[۱۲] «فصغی رجل منهم...» مراد از این شخص سعد بن ابی وقاص است که کینه علی(ع) بدل داشت زیرا بستگان او را علی(ع) در جنگ بدر کشته بود (شرح نهج البلاغه عبده صفحه ۴۲).

[۱۳] «و مال الاخر...» مقصود عبد الرحمان بن عوف می باشد، که داماد عثمان بود زیرا همسر او ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط خواهر مادری عثمان بوده است (عبدہ صفحه ۴۳).

[۱۴] «مع هن و هن...» شاید اشاره به تمایل طلحه به عثمان باشد، زیرا بخششها و هدایائی بین آنها رد و بدل می شد (شرح نهج البلاغه عبدہ صفحه ۴۲) خلیفه اسلامی باید چگونه تعیین شود؟

در اینجا سؤالی است که به ذهن می رسد: اگر جانشینی پیامبر (ص) باید از طرف خداوند به وسیله رهبر قبلی تعیین شود، پس چگونه عمر آن را به شورا گذاشت؟

و اگر می بایست مردم او را انتخاب کنند، چرا ابو بکر شخصا و بدون شورا عمر را تعیین کرد؟ و عمر آن را به شورا گذاشت؟

این سؤال پاسخی جز این ندارد که بگوئیم یکی از این دو کار نادرست بوده است، و از آنجا که به عقیده ما رهبر امت اسلامی (یعنی امام) باید صفاتی داشته باشد که جز خدا پی به وجود آنها نمی برد (مانند مقام عصمت و مقام خاص علمی) باید منحصر از ناحیه پروردگار تعیین گردد.

[۱۵] «ثالث القوم...» اشاره به خلیفه سوم است که به سال ۲۳ سر کار آمد و در سال ۳۵ هجری بدست مسلمانان کشته شد. (مروج الذهب جلد ۲ صفحه ۴۳۰)

[۱۶] «خضم الابل نبتة الربيع» اشاره به این است که عثمان و خویشاوندان وی اموال مسلمانان یعنی بیت المال را تصاحب میکردند که به عنوان نمونه بچند قسمت از بخششها، و اموال او، اشاره می کنیم:

خلیفه سوم به دامادش «حارث بن حکم» برادر مروان ۳۰۰۰۰۰ درهم بخشید و شترهای زکات و قطعه زمینی که پیغمبر اسلام آن را به عنوان صدقه وقف مسلمانان کرده بود به او داد.

و به سعید بن عاص بن امیه «۱۰۰۰۰۰» درهم بخشید.

و هنگامیکه به مروان بن حکم «۱۰۰۰۰۰» درهم بخشید به ابو سفیان نیز «۲۰۰۰۰۰» درهم داد.

به طلحه «۳۲۲۰۰۰۰» درهم، زبیر «۵۹۸۰۰۰۰» درهم داد.

خود او «۳۰۵۰۰۰۰» درهم و ۳۵۰۰۰۰ دینار.

یعلی بن امیه ۵۰۰۰۰۰ دینار.

عبد الرحمان ۲۵۶۰۰۰۰ دینار از بیت المال برداشتند.

برای اطلاع بیشتر به مدارک این بحث به جلد ۸ الغدير قسمت بخششهای عثمان صفحه ۲۸۶ مراجعه فرمائید. زیرا ما آمار همه بخششهای وی که در آنجا آمده و به ۱۲۶۷۷۰۰۰۰ درهم و به ۴۳۱۰۰۰۰ دینار بالغ شده در اینجا نیاوردیم.

[۱۷] «و کبت به بطنه...» اشاره به وضعی است که عثمان به وجود آورد و سرانجام گرفتار کیفر آن شد.

او در اثر بخششها از بیت المال به بستگان خود، و اهانت به اصحاب خاص پیغمبر (ص) همچون ضرباتی که به «عمار یاسر» وارد آورد که باعث فتق او گردید، و اخراج دلخراش «عبد اله بن مسعود» از مسجد پیغمبر بدانگونه که قسمتی از استخوانهای دنده اش شکسته شد، و تبعید صحابی پاک «ابوذر» که پیغمبر درباره اش فرموده بود: «آسمان بر سر راستگوتر از ابوذر سایه نیفکند» به نقطه بدآب و هوای «ربذه» و گماردن عمال و فرمانروایان ناصالح از خویشاوندان خود در شهرهای اسلامی، و رسیدگی نکردن به شکایات مردم در این زمینه همه اینها باعث شد که گروهی از مسلمانان از شهرهای مختلف در مدینه گرد آیند، و پس از استیضاح وی، خواستار کناره گیری از خلافت شوند و چون نپذیرفت موجبات قتل او را فراهم ساختند.

برای اطلاع بیشتر به جلد ۹ الغدير مراجعه فرمائید.

[۱۸] «نکث طائفة»: مقصود از اینان طلحه و زبیر و افراد دیگری هستند که بیعت را شکستند و جنگ جمل را براه انداختند و عایشه را نیز در این راه با خود همراه ساختند.

[۱۹] «و مرقت اخری»: مراد از این گروه «خوارج» هستند یعنی همانها که در لشکر امام (ع) بودند و ابتداء امام (ع) را مجبور کردند که «حکمت» را بپذیرد، و پس از آن که آن حکم شوم صادر شد اعتراض کردند و سرانجام جنگ نهروان را براه انداختند که بالاخره علی (ع) کار آنها را یکسره کرد.

[۲۰] «و قسط آخرون»: اینان کسانی بودند که به رهبری معاویه در برابر امام (ع) قیام کردند و نهایت ستمگری را به خرج دادند و مبارزه‌هایی را براه انداختند که مهمترین و معروفترین آنها «جنگ صفین» است.

[۲۱] «فلق الحبء...» اشاره به ابتدای زندگی گیاهان و اول حیات انسانها و اهمیت آن است.

[۲۲] «و لا سغب مظلوم...» اشاره به این است که دانشمندان اجتماع نباید در برابر گرسنگی مظلومان و شکمخوارگی ستمکاران خاموش بنشینند.

[۲۳] «ازهد عندی» اشاره به بی‌اعتنائی او نسبت به خلافت و دنیا است که شرح آن در قسمتهای دیگر خواهد آمد.

خطبه ی ۴

و من خطبة له عليه السلام

بنا اهتدیتم فی الظّلماء ، و تسنّمتم العلیاء ، و بنا انفجرتم عن السّرار ، و قر سمع لم یفقه الواعیة ، و کیف یراعی النّبأ من أصمّته الصّیحة ، ربط جنان لم یفارقه الخفقان ، ما زلت أنتظر بکم عواقب الغدر ، و أتوسّمکم بحلیة المغترّین سترنی عنکم جلباب الدّین ، و بصرنیکم صدق النّیة ، أقمت لکم علی سنن الحقّ فی جواد المضلّة حیث تلتقون و لا دلیل ، و تحتفرون و لا تمیهون ، الیوم أنطق لکم العجماء ذات البیان ، غرب رأی امری ، تخلف عنی ، ما شککت فی الحقّ مذ أریته ، لم یوجس موسی علیه السّلام خیفه علی نفسه : أشفق من غلبة الجهّال و دول الضّلال . الیوم توافقنا علی سبیل الحقّ و الباطل ، من وثق بماء لم یظمأ .

در پرتو ما هدایت یافتید (این خطبه را امام بعد از قتل طلحه و زبیر ایراد کرده است [۱ و ۲] و از فصیحترین خطبه‌های امام است که مردم را اندرز می‌دهد.

(ای مردم!) از تاریکیهای جهالت و گمراهی وسیله ما هدایت شدید، [۳] و به کمک ما به اوج ترقی رسیدید صبح سعادت شما در پرتو شعاع وجود ما درخشیدن گرفت، [۴] کرباد گوش‌های که ندای بلند پند و اندرز را درک نکنند! مسلماً گوش‌هایی که با صیحه نادانی و جنایت کر شده است آهنگ ملایم (حق) را نشنود، مطمئن باد! قلبی که از خوف خدا جدائی نپذیرد، من همواره منتظر عواقب مکر و خدعه شما بودم، و نشانه‌های فریب خوردگان را در شما مشاهده می‌کردم.

تنها بخاطر استتار شما در پرده دین بود که من از شما چشم پوشیدم، اما صفای دل، مرا از درون شما آگاهی میداد.

آن هنگام که در جاده‌های ضلالت سرگردان بودید، راهنما و دلیلی نمی‌یافتید، شما را به جاده‌های حق رهبری کردم، تشنه رهبر بودید و او را نمی‌یافتید، من شما را به سرچشمه حقیقی رهنمون شدم. امروز مهر سکوت را می‌شکنم سخنانی ایراد میکنم که در عین فشردگی و اجمال هزاران زبان گویا داشته باشد، دور باد رای‌هایی که از دستوراتم تخلف کند، من از زمانی که حق را یافته‌ام در آن تردید نکرده‌ام (و اگر مدتی کناره گرفتم نه از این جهت بود که در حقانیت خود تردید کنم و یا ترسیده باشم، ترس من همچون ترس موسی بود) موسی بر خود نترسید، ترسش از این بود که (در غوغای ساحران) جاهلان پیروز گردند، و مردم را به گمراهی بکشانند!

امروز ما بر سر دو راهی حق و باطل قرار گرفته‌ایم (آنکه حق را یافته مطمئن است هرگز تردید نمی‌کند، همانطور که) اگر آب همراه کسی باشد تشنه نگردد (و تشنگیهای کاذب که معمولاً بهنگام وحشت از فقدان آب بر انسان مستولی می‌شود، بر او چیره نگردد).

توضیح‌ها:

[۱] شیخ مفید این خطبه را در کتاب «ارشاد» با کمی اختلاف نقل کرده است (مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۳۹ نوشته هادی کاشف الغطاء).

[۲] ابن ابی الحدید می‌گوید:

نقل شده است که این خطبه را امام(ع) پس از کشته شدن طلحه و زبیر در حالی که اشاره به جسد آن دو نفر و غیر آنها می‌کرد ایراد فرمود.

(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد اول صفحه ۲۰۹ چاپ جدید).

[۳] «ظلماء» در لغت بمعنی تاریکی است و در این جا اشاره به وضعی است که در جزیره العرب حکمفرما بود، هم از نظر مذهب و طرز تفکر که مردمی بت پرست بودند، و هم از نظر جنبه‌های طبیعی که در محیط شنزار بدون گیاه، پر از جانوران خطرناک زندگی می‌کردند، آنها همیشه به خونریزی و قتل و غارت مشغول بودند.

امام(ع) در خطبه ۲۶ به پاره‌ای از وضع آن محیط، پیش از اسلام اشاره می‌فرماید.

[۴] اشاره به این است که پس از ظهور اسلام آن ملت فراموش شده مورد توجه جهانیان قرار گرفتند، و آنها پیشرو ملت‌ها شدند، و این در اثر اسلام و پرتو وجود محمد(ص) و علی(ع) بود.

خطبه ی ۵

و من كلام له عليه السلام لما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و خاطبه العباس ، و أبو سفيان بن حرب في أن يبایعا له بالخلافة .

أيها الناس ، شقوا أمواج الفتن بسفن النجاة ، و عرجوا عن طريق المنافرة وضعوا تيجان المفاخرة أفلح من نهض بجناح ، أو استسلم فأراح . هذا ماء آجن ، و لقمة يغص بها آكلها . و مجتنى الثمرة لغير وقت إيناعها كالزراع بغير أرضه . فإن أقل يقولوا : حرص على الملك ، و إن أسكت يقولوا : جزع من الموت هيهات بعد اللتيا و آلتى ، و الله لابن أبي طالب أنس بالموت من الطفل بثدي أمه ، بل اندمجت على مكنون علم لو بحث به لاضطربتم اضطراب الأرشية في الطوى البعيدة .

از اختلاف بهره‌یزید: [۱] پس از رحلت پیغمبر (و پایان بیعت سقیفه) عمویش عباس و ابو سفیان پیشنهاد بیعت با امام را کردند
امام (ع) که از سوء نیت ابو سفیان آگاه بود چنین فرمود: [۲]

ای مردم! موج کوه پیکر فتنه‌ها را، با کشتیهای نجات (علم و ایمان و اتحاد) درهم بشکنید از راه اختلاف و پراکندگی کنار آئید، تاج
تفاخر و برتری جوئی را از سربنهدید.

(دو کس راه صحیح را پیمودند) آنکس که با داشتن یار و یاور و نیروی کافی به پاخواست و پیروز شد، و آن کس که با نداشتن
نیروی کافی کناره‌گیری کرد و مردم را راحت ساخت [۳].

زامداری بر مردم همچون آبی متعفن و یا همانند لقمه‌ای است که گلوگیر می‌شود، آنان که میوه را پیش از رسیدن چینند، به کسی
مانند، که بذر را در کویر و شوره زار پاشد (هر قیامی وقت معینی دارد تا به ثمر برسد و اگر پیش از موعد دست به آن زده شود بی
حاصل و بی نتیجه خواهد ماند).

اخلاق و علم امام (ع)

اگر سخن گویم (و حقم را مطالبه کنم) گویند: بر ریاست و حکومت حریص است، و اگر دم فرو بندم (و ساکت نشینم) خواهند گفت
از مرگ می‌ترسد!

(اما) هیئات پس از آنهمه جنگها و حوادث (این گفته بس ناروا است).

بخدا سوگند! علاقه فرزند ابو طالب، به مرگ از علاقه طفل شیرخوار به پستان مادر بیشتر است [۴].

اما من از علوم و حوادثی آگاهم که اگر گویم همانند طنابها در چاههای عمیق به لرزه در آئید!

توضیحات:

[۱] این سخن را با کمی اضافه ابن جوزی در «تذکره الخواص» صفحه ۱۲۸ چاپ سال ۱۳۸۳ نقل کرده است.

نویسنده مدارک نهج البلاغه می گوید:

این خطبه را ابن جوزی و غیر او نقل کرده‌اند. (مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۳۹) .

ابراهیم بن محمد بیهقی این خطبه را در کتاب «المحاسن و المساوی» جلد ۲ صفحه ۱۳۹ آورده است (استناد نهج البلاغه صفحه ۲۲)

[۲] پس از رحلت پیغمبر و پیش آمدن جریان «سقیفه» عباس و گروهی از بنی هاشم و ابو سفیان نزد علی (ع) آمدند و از او خواستند که با او به عنوان خلافت بیعت کنند، و ابو سفیان اضافه کرد:

اگر اجازه دهی با جمعی انبوه سواره و پیاده از تو حمایت خواهم کرد!

علی (ع) (که از سابقه و نظر ابو سفیان راجع به اسلام آگاه بود) و شرایط زمان را نیز مساعد نمی‌دید، درخواست آنها را رد کرد و این خطبه را در پاسخ آنان ایراد فرمود. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ صفحه ۲۱۸-۲۲۱) و (تذکره الخواص صفحه ۱۲۸)

[۳] «افلج من نهض بجناح...» اشاره به این است که رهبر نهضت باید جوانب کار را به بیند و بدون داشتن افراد کافی که بتوانند نهضت را به ثمر رسانند اقدام نکند، و سکوت تا زمان فراهم شدن شرائط به صلاح نهضت و ملت خواهد بود.

[۴] «و الله لابن ابی طالب...» اشاره به این است که از مرگ وحشت ندارم، و حوادث و جنگهای گذشته من دلیل آن است، اما برای اثبات حریص نبودن بر ریاست، دلیلی جز صبر نیست، تا بر همگان روشن گردد، ولی این بهانه جویان هر کار کنم ایراد می‌کنند.

خطبه ی ۶

و من کلام له علیه السلام لما أشير عليه بأن لا يتبع طلحة و الزبير و لا يرصد لهما القتال

و الله لا أكون كالضَّبَع : تنام على طول اللِّدَم ، حتَّى يصل إليها طالبها ، و يختلها راصدها ، و لكنَّي أضرب بالمقبل إلى الحقِّ المدبر عنه ، و بالسَّماع المطيع العاصي المريب أبدا ، حتَّى يأتي على يومي . فو الله ما زلت مدفوعا عن حقِّي مستأثرا على منذ قبض الله نبيّه صلى الله عليه و آله حتَّى يوم النَّاس هذا .

هشدار به رهبران مذهبی «هنگامیکه از امام(ع) خواستند که طلحه و زبیر را تعقیب نکند و با آنان نجنگد چنین فرمود»: [۱].

به خدا سوگند! من همچون گفتار نیستم که با ضربات آرام و ملایم بر در لانه‌اش به خواب رود، و ناگهان دستگیرش سازند، [۲] نه، (من کاملا مراقب مخالفان هستم) و با شمشیر برنده علاقه‌مندان به حق، کار آنان را که به حق پشت کرده‌اند خواهم ساخت و با دستیاری فرمان‌برداران مطیع، عاصیان و تردیدکنندگان در حق را برای همیشه کنارخواهم زد.

من این کار را تا واپسین روز عمرم ادامه خواهم داد، به خدا سوگند! از هنگام مرگ پیغمبر(ص) تا هم اکنون از حق خویشتن محروم مانده‌ام، و دیگران را به ناحق بر من مقدم داشته‌اند.

توضیح‌ها:

[۱] هنگامیکه طلحه و زبیر از بیعت امام(ع) سر پیچیدند و وسائل مخالفت با وی را فراهم آوردند، به امام گفته شد که به تعقیب آنان برنخیزد، و به جنگ آنها نپردازد.

«این سخنان را در پاسخ آنها فرمود»:

این سخن امام در تاریخ طبری جلد ۵ صفحه ۱۷۱ و در «امالی» شیخ طوسی با کمی تغییر، و در کتاب «غریب الحدیث» ابی عبید قاسم بن سلام هروی بغدادی نیز آمده است (استناد نهج البلاغه ص ۲۲)

[۲] «و الله لا أكون كالضَّبَع...» گفتار پر ارج امام در اینجا هشدار به دانشمندان و رؤسای حکومت اسلامی و درسی است بآنها که می‌بایست همیشه مراقب دشمنان خارجی و داخلی اسلام باشند، و پیش از آنکه ضربه‌ی کاری خود را بر پیکر اسلام فرود آورند، جلوی آنان را بگیرند.

خطبه ی ۷

و من خطبة له عليه السلام

اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لَأْمَرِهِمْ مَلَكَ ، وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكَ ، فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ ، وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ ، وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَّالَ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطْلَ ، فَعَلَ مِنْ قَدِ شَرِّكَ الشَّيْطَانِ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ .

شیطان را ملاک کارشان قرار داده‌اند، او هم آنان را دام خویش بر-گزیده و سپس تخم‌های پستی و رزالت را در سینه‌هاشان گذارده، و جوجه‌های آن را در دامنشان پرورش داده.

با چشم آنان می‌نگرد.

و با زبان آنان سخن می‌گوید.

و با دستیاریشان بر مرکب گمراه کننده خویش سوار شده.

و کردار ناپسند را به نظرشان جلوه داده.

(اینان به کسی مانند که) اعمال آنها گواهی می‌دهد که با همکاری شیطان انجام شده است، و سخنان باطل را او به زبان‌شان نهاده است!.

خطبه ی ۸

و من كلام له عليه السلام يعنى به الزبير فى حال اقتضت ذلك

يَزْعَمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ وَ لَمْ يَبَايِعْ بِقَلْبِهِ ، فَقَدْ أَقْرَبَ بِالْبَيْعَةِ ، وَ ادَّعَى الْوَلِيَجَةَ فَلْيَأْتِ عَلَيْهَا بِأَمْرِ يَعْرِفُ ، وَ إِلَّا فَلْيَدْخُلْ فِيمَا خَرَجَ مِنْهُ .

باید دلیل روشنی اقامه کند»سخنی است که امام درباره زبیر فرموده[۱]زبیر خیال می‌کند که بیعتش تنها با دست‌بده نه با دل!، پس او اقرار به بیعت می‌کند، ولی مدعی است که با قلب نبوده است، بنابراین بر او لازم است، بر این ادعا دلیل روشنی بیاورد و گرنه باید به بیعت خود باز گردد و به آن وفادار باشد.[۲]

توضیح‌ها:

[۱] امام پس از بیعت مردم، نامه‌ای به معاویه نوشت و دستور بیعت او و اهل شام را صادر فرمود.

معاویه به زبیر نامه‌ای نوشت که: از مردم شام برای او و پس از او برای طلحه بیعت گرفته، و باید سعی کنند حکومت بصره و کوفه را در اختیار بگیرند، طلحه و زبیر از امام تقاضای حکومت بصره و کوفه را نمودند، اما امام در پاسخ فرمود:

حکومت را به کسی می‌دهم که به دین و امانتش مطمئن باشم، اما درباره شما فکر می‌کنم، سپس با مغیره و ابن عباس در این مورد مشورت کرد، مغیره موافق و ابن عباس مخالف بود امام گفته ابن عباس را پذیرفت، طلحه و زبیر پس از یاس از حکومت، اجازه انجام «عمره» را خواستند، اما امام یادآور شد که آنها تصمیم بر نقض بیعت دارند، آنها انکار این قصد را کردند و با قسمهای خود بیعت را تجدید کردند، اما پس از بیرون رفتن از مدینه گفتند: بیعت ما اکراهی بوده است!

[۲] استدلال امام در برابر زبیر بسیار جالب است، زیرا زبیر مسلماً بیعت کرده اما اینکه این بیعت ظاهری بوده، احتیاج به دلیل روشن دارد، زیرا هرگونه تعهدی در ظاهر دلیل بر موافقت باطن است و باید به آن وفا کرد، مادام که دلیلی بر خلاف آن نباشد.

خطبه ی ۹

و من کلام له علیه السّلام

و قد أَرعدوا و أبرقوا ، و مع هذين الأمرين الفشل ، و لسنا نرعد حتّى نوقع ، و لا نسيل حتّى نمطر .

از جمله سخنان دیگر امام(ع) است: «که در آن موقعیت خود و دشمنان را توصیف کرده است که گفته می‌شود منظور مخالفان جنگ جمل هستند».

اول کردار آنگه گفتار:

(طلحه و زبیر و پیروان آنها) در آغاز رعد و برقی نشان دادند اما پایانش چیزی جز سستی و ناتوانی نبود، ولی روش ما بعکس آنها بود، ما تا کاری انجام ندهیم رعد و برقی نداریم، و تا نباریم سیلابهای خروشان به راه نمی‌اندازیم، برنامه‌ی ما عمل است نه سخن! [۱]

توضیح‌ها:

[۱] «و قدار عدوا...» این سخن اشاره به این است که: افراد ترسو و ناتوان همیشه از حربه ارباب، تهدید و جنجال و سر و صدا استفاده می‌کنند، اما مردان قوی و نیرومند و با حقیقت، همیشه آرام و ساکتند، تا اینکه هنگام عمل ضربه‌ی خود را وارد سازند، این دو دسته به کفهای پر جوش و خروش دریا و آبهای آرام آن می‌مانند.

خطبه ی ۱۰

و من خطبة له عليه السلام

الا و إنّ الشَّيْطَانَ قد جمع حزبه ، و استجلب خيله و رجله ، و إنّ معي لبصيرتي :

ما لبست على نفسي ، و لا لبس على . و ايم الله لا فرطن لهم حوضا أنا ماتحه : لا يصدرون عنه ، و لا يعودون إليه .

«از سخنان آنحضرت است» که منظور از آن شیطان یا جمعیت خاصی است آگاه باشید! شیطان حزب خویش را گرد آورده، و سواره و پیادگان لشکر خود را فرا خوانده است (این لشکر او) اما من آگاهی و بینش و بصیرت خود را همچنان همراه دارم، من حقیقت را بر خود مشتبه نساخته‌ام و بر من مشتبه نیز نشده است.

به خدا سوگند! گردابی برای آنها فراهم سازم که جز من کسی نتواند آن را چاره کند(و در آن سرانجام غرق شوند) و هرگز از آن بیرون نیایند و(آن عده) که از آن بیرون آیند برای همیشه بازگشت بچنین صحنه ای را فراموش کنند!.

خطبه ی ۱۱

و من کلام له علیه السلام لابنه محمد بن الحنفیه لما أعطاه الرأیه يوم الجمل

تزلزل الجبال و لا تزل عضّ علی ناجذک ، أعر الله جمجمتک ، تد فی الأرض

قدمک ، ارم ببصرک أقصى القوم ، و غضّ بصرک ، و اعلم أنّ النصر من عند الله سبحانه .

از کوه محکمتر باش! [۱] و [۲] (گفتاری است که امام(ع) هنگام دادن پرچم به فرزندش محمد حنفیه، در جنگ جمل فرمود):

اگر کوهها متزلزل شوند تو تکان مخور! دندانهایت را بهم بفشار! جمجمه خویش را به خدا عاریت ده! قدمهایت را بر زمین میخکوب کن! (همیشه نگاهت به پایان لشکر دشمن باشد که تا آنجا پیشروی کنی) کاملاً (مراقبت آنها باش و از آنچه باعث ترس می شود چشم بپوش، و بدان نصرت و پیروزی از جانب خدای سبحان است. [۳])

توضیح ها: [۱] محمد حنفیه فرزند با فضیلت علی(ع) و مادرش «خوله» دختر جعفر بن قیس است، و گفته اند پیغمبر اسلام به علی(ع) فرمود: اگر از این زن پسری خدا به تو داد وی را همانم و هم کنیه من قرار ده!

[۲] در صحنه جنگ جمل نخست امام(ع) شخصا به سپاه دشمن حمله برد و ارکان آنها را متزلزل ساخت، سپس پرچم را به محمد حنفیه داد و فرمود:

لشکر مخالف را در هم بریز... او حملات فراوانی کرد و لشکر را از جا کند... پس از مشاهده این صحنه یاران علی(ع) عرض کردند:

ای امیر مؤمنان اگر فضیلت خاصی که خداوند برای حسن و حسین قرار داده، نبود، هیچ کس را بر محمد حنفیه مقدم

نمی داشتیم: امام(ع) در پاسخ فرمود: «این النجم من الشمس و القمر» ستاره کجا و خورشید و ماه کجا؟

یاران گفتند: ما هرگز او را همپایه حسن و حسین قرار نمی‌دهیم... امام فرمود: «این یقع ابنی، من ابنی بنت رسول الله ص» «فرزند من

کجا و فرزندان پیغمبر کجا؟! (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ صفحه ۲۴۵)

[۳] در این جملات امام (ع) درس فداکاری و چگونگی حمله به دشمن و راه بدست آوردن پیروزی را از جنبه‌های مختلف به ما یاد

می‌دهد و بالخصوص یادآور می‌گردد که نصرت از جانب پروردگار است.

خطبه ی ۱۲

و من کلام له علیه السلام

لَمَّا أَظْفَرَهُ اللَّهُ بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ ، وَ قَدْ قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ : وَدِدْتُ أَنْ أَخِي فَلَانَا كَانَ شَاهِدَنَا لِيرِي مَا نَصْرَكَ اللَّهُ بِهِ عَلِي

أَعْدَائِكَ فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَهْوَى أَخِيكَ مَعَنَا ؟

فَقَالَ : نَعَمْ . قَالَ : فَقَدْ شَهِدْنَا وَ لَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ ، سِيرَعَفَ بِهِمُ الزَّمَانُ ، وَ

يَقْوَى بِهِمُ الْإِيمَانُ

شرکت در هدف (آندم که خدا امام را در جنگ پیروز ساخت یکی از یارانش به وی گفت: چه خوب بود برادرم همراه ما بود و

پیروزی شما را بر دشمن می‌دید! و در فضیلت این جهاد شرکت می‌کرد).

امام (ع) پرسید: آیا قلب و فکر برادرت با ما بوده است؟ عرض کرد آری فرمود:

پس او هم در این معرکه با ما بوده (نه تنها او بلکه) آنان که در صلب پدران و رحم مادران عقیده آنها با ما هماهنگ است. و روش

آنها روش ما است با ما در این جنگ شریک بوده‌اند!

همانا که بزودی متولد می‌شوند، و دین و ایمان به وسیله آنان نیرو می‌گیرد. [۱] و [۲]

توضیح‌ها:

[۱] از نکات جالب اینکه: امام(ع) پس از پایان جنگ، وارد بیت-المال بصره شد و آن را مملو از طلا و نقره یافت چند بار فرمود: «غری غیری»:

غیر مرا فریب ده! سپس دستور داد آن را بین اصحاب و سربازان تقسیم کنند و بهر کدام پانصد درهم بدهند، خود نیز همین مقدار برداشت، در این هنگام شخصی رسید که در جنگ شرکت نداشت، گفت: ای امیر مؤمنان! اگر چه در صحنه جنگ نبودم ولی قلبم با شما بود، به من هم از غنائم چیزی بده!

امام سهم خود را به او بخشید و چیزی برای خود باقی نگذاشت!

[۲] بعضی از سربازان در مورد اسارت مردم بصره اصرار می ورزیدند و امام پاسخ منفی می داد، و می فرمود: آنچه از اسلحه و اموال در میدان جنگ باشد بر شما حلال و آنچه در خانه ها ست حرام! پرسیدند: چگونه ممکن است خون آنها بر ما مباح باشد ولی اسارت آنها حرام، امام(ع) فرمود چگونه من اجازه بدهم از مسلمانان و در بلاد اسلام کودکان و فرزندان به اسارت گرفته شوند(اسارت مخصوص کافرانی است که به مقابله با لشکر اسلام برمی خیزند).

باز بعضی در اسیر ساختن شکست خوردهگان اصرار ورزیدند، امام برای اینکه غلط بودن این پیشنهاد را بر آنها روشن سازد فرمود: بسیار خوب!

نخست قرعه درباره عایشه همسر پیغمبر می اندازیم، تا به بینیم سهم کدامیک از جنگ جویان می شود، همه با شنیدن این سخن استغفار کردند و گفتند: آیا چنین چیزی ممکن است؟ و به این ترتیب از پیشنهاد خود منصرف شدند(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۵۰)

خطبه ی ۱۳

و من کلام له علیه السلام فی ذمّ أهل البصرة

کُتِم جند المرأة ، و أتباع البهيمه : رغا فأجبتهم ، و عقر فهربتهم ، أخلاقکم دقاق ،

و عهدکم شقاق ، و دینکم نفاق ، و ماؤکم زعاق ، و المقیم بین أظهرکم مرتهن بذنبه ،

و الشّاحص عنکم متدارک برحمه من ربّه ، کأَنّی بمسجدکم کجؤجؤ سفینه ، قد بعث الله علیها العذاب من فوقها و من تحتها و

غرق من فی ضمنها و فی روایه : و ایم الله لتغرقنّ بلدتکم حتّی کأَنّی أنظر إلی مسجدها کجؤجؤ سفینه ،

أو نعامه جائمه .

و فی روایه : کجوجؤ طیر فی لجّه بحر .

و من کلام له علیه السّلام فی مثل ذلک .

ارضکم قریبه من الماء ، بعیده من السّماء ، خفّت عقو لکم و سفهت حلومکم فأنتم غرض لنابل ، و أکله لآکل ، و فریسه

لصائل .

سخنی است که امام(ع) در مذمت جمعی از اهل بصره فرموده است [۱] بصره در آب غرق خواهد شد:

شما سپاه «زن» بودید و پیروان حیوان شتر، تا زمانی که شتر صدا می کرد به پا می خاستید، و با پی شدنش فرار کردید، اخلاق شما

پست، پیمانهای تان از هم گسسته، دین شما دورویی است، و آب شهرتان شور! آن کس که بین شما اقامت گزیند در دام گناه گرفتار

آید (زیرا یا خود در گناه شریک شماست و یا کردارتان را می بیند و نهی نمی کند)

و اگر از شما دوری گزیند، رحمت حق را دریابد گویا می بینم عذاب خدا از آسمان و زمین بر شما فرو می آید همه غرق شده اید تنها

قله بلند مسجدتان همچون سینه کشتی از روی آب نمایان است.

و در روایتی است:

سوگند بخدا سرزمین تان را آب فرا گیرد، آنچنان که تنها بالاترین نقطه مسجد همانند سینه کشتی یا شتر مرغی که به رو در افتد نمایان باشد.

و نیز در روایتی آمده است:

همانند سینه مرغ روی آب دریا!

سرزمین تان به آب نزدیک است و از آسمان دور، [۱] عقلهای تان سبک و افکار شما سفیهانه است: پس هدف خوبی برای تیر اندازنید، و لقمه چربی برای مفتخواران، و صیدی برای صیادان [۲]. (باید توجه داشت لبه تیز تمام این حمله‌ها متوجه جمعیتی از ساکنان بصره است که در آن زمان به تشویق طلحه و زبیر و امثال آنان کانونی برای آشوب و تفرقه افکنی به وجود آورده بودند، و در زمانهای بعد نیز پایگاهی برای دودمان خیانت پیشه بنی امیه شدند و ضربه‌ها به اسلام زدند، نه تمام ساکنان این شهر). توضیح‌ها: [ارضکم قریبہ من الماء... «سرزمین شما به آب نزدیک است» امام (ع) در این سخن، سرزمین بصره را به آب نزدیک و از آسمان دور می‌خواند و میدانیم که برای تعیین پستی و بلندی زمین آن را با سطح دریا اندازه می‌گیرند: و بصره تقریباً هم سطح آبهای خلیج فارس است، و پیدا است سرزمینی که هم سطح آب باشد از زمینهای دیگر تا آسمان، فاصله بیشتری دارد.

[۲] همیشه شیادان و فریب کاران، افراد کم عقل را زودتر می‌توانند فریب دهند، طلحه و زبیر از روحیه خاص جمعی از مردم بصره استفاده کردند.

خطبه ی ۱۴

و من خطبۃ له علیه السّلام

فتبارک الله الذی لا یبلغه بعد الهمم ، و لا یناله حدس الفطن ، الأوّل الذی لا غایه له فینتهی ، و لا آخر له فینقضی .

منها : فی وصف الانبیاء

فاستودعهم فی أفضل مستودع ، و أقرهم فی خیر مستقرّ ، تناسختهم کرائم الأصلاب إلى مطهرات الأرحام ، کَلَمَا مضى منهم سلف قام منهم بدین الله خلف ، حتّى أفضت کرامه الله سبحانه إلى محمد ، صلی الله علیه و آله و سلّم ، فأخرجه من أفضل المعادن منبتا ، و أعزّ الأرومات مغرسا من الشجرة التي صدع منها أنبياءه ، و انتخب منها أمناءه ، عترته خیر العتر ، و أسرته خیر الأسر ، و شجرته خیر الشجر ، نبتت فی حرم ، و بسقت فی کرم لها فروع طوال ، و ثمره لا تنال ، فهو إمام من اتقى ، و بصیره من اهتدى ، سراج لمع ضوءه ، و شهاب سطع نوره ، و زند برق لمعه ، سيرته القصد و سنته الرشد ، و کلامه الفصل ، و حکمه العدل ، على حين فترة من الرسل و هفوة عن العمل ، و غباوة من الأمم .

إعملوا ، رحمکم الله ، على أعلام بیّنه ، فالطریق نهج يدعو إلى دار السلام و أنتم فی دار مستعتب على مهل و فراغ ، و الصّحف منشورة ، و الأقلام جاریه ، و الأبدان صحیحه ، و الألسن مطلقه ، و التّوبه مسموعه و الأعمال مقبولة .

در این خطبه نخست صفات خداوند سپس فضیلت پیامبر(ص) و اهل بیت را بیان کرده و در پایان مردم را اندرز می دهد[۱] بر برکت است خداوندی که همت های بلند قادر به درک او نیستند و گمان زیرک به مقامش نرسد آغازی است که پایان ندارد تا به آخر رسد، و آخری ندارد تا پایان پذیرد.

قسمتی از این خطبه که در توصیف پیامبران است نطفه پاک آنها را در بهترین جایگاه به ودیعت گذارد، و در بهترین مکان آنها را مستقر ساخت از صلب کریمانه پدران، به رحم پاک مادران منتقل نمود، هر زمان یکی از آنان بدرود حیات گفت دیگری برای پیشبرد دین خدا به پا می خواست.

رسول خدا و اهل بیت او تا اینکه این منصب بزرگ به محمد(ص) منتهی شد، و نهاد اصلی وی را از بهترین معادن استخراج کرد. و نهال وجود او را در اصیل ترین و عزیزترین سرزمینها غرس نمود، و شاخه هستی او را از همان درختی که پیامبران را از آن آفرید به وجود آورد، از همان شجره ای که امینان درگاه خود را از آن برگزید.

عترت او بهترین عترتها، خاندانش بهترین خاندانها، و درخت وجودش از بهترین درختان بود.

در حرم امن خداوند روئید، و در آغوش خانواده کریمی بزرگ شد، شاخه‌های بلندی دارد که دست (فرومايگان) به میوه‌های آن نرسد، او پیشوای پرهیزکاران و وسیله بینائی هدایت خواهان است، چراغی است که نورش درخشان، ستاره‌ای است فروزان، و آتش افروزی است که برقش زبانه می‌کشد.

راه و رسم او معتدل، و روش او صحیح و متین، و سخنانش روشن‌گر حق از باطل، و حکمش عادلانه، هنگامی او را به رسالت برگزید که با زمان پیامبران پیشین فاصله زیادی افتاده بود، جهانیان از انجام عمل نیک دوری گزیده و منحرف گشته، و ملتها به جهل و نادانی گرائیده بودند.

موعظه مردم خدا شما را رحمت کند، بر طبق نشانه‌های روشن (و قوانین و احکام واضح او) عمل کنید که راه روشن است و شما را به خانه امن و امان دعوت می‌کند.

هم اکنون در منزلگاهی هستید که می‌توانید با فرصت و وقتی که دارید رضایت خدا را جلب کنید، پرونده‌ها هنوز گشوده، قلمها آماده نوشتن، بدن‌ها سالم، زبان‌ها گویا و آزاد، توبه پذیرفته و اعمال قبول می‌گردد.

توضیحات:

[۱] بسیاری از جملات این خطبه را مرحوم «کلینی» در کتاب «کافی» و مرحوم «صدوق» در کتاب «توحید» آورده‌اند و «ابن عبدربه» در کتاب «عقد الفرید» در خطبه‌ای که آن را «غرا» نامیده بسیاری از فقرات این خطبه را نقل کرده است. (مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۴۹)

خطبه ی ۱۵

و من کلام له علیه السّلام فیما ردّه علی المسلمین من قطائع عثمان

و الله لو وجدته قد تزوّج به النّساء ، و ملک به الإمام ، لرددته فإنّ فی العدل سعۃ ، و من ضاق علیه العدل فالجور علیه أضحیق

این سخن را امام هنگامی فرمود که عطایای عثمان را به بیت المال بازگرداند[۱] به خدا سوگند! آنچه از عطایای عثمان، و آنچه بیهوده از بیت المال مسلمین به این و آن بخشیده، اگر بیابم، به صاحبش باز می‌گردانم، گر چه زنانی را به آن کابین بسته و یا کنیزانی را با آن خریده باشند، زیرا عدالت گشایش می‌آورد، و آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمل ظلم و ستم بر او گرانتر خواهد بود! [۲] و [۳]

توضیحات:

[۱] از ابن عباس نقل شده که امام (ع) این مطالب را در روز دوم، پس از بیعت مردم با وی ایراد فرمود.

[۲] عثمان قسمتهای زیادی از زمینهای خراجی را به بستگان و اصحاب خود بخشیده بود، بدون اینکه آنها خدمتی به اسلام و مسلمین کرده باشند، امام (ع) این سخنان را در مورد باز گرداندن این اموال ایراد فرموده است.

[۳] امام (ع) پس از خلافت دستور فرمود: تمام سلاح‌هایی که در خانه عثمان بود و بر ضد مسلمانان بکار رفته بود و شترهای زکات و تمام اموالی که او و اصحابش از بیت المال تصرف کرده بودند در هر کجا که باشد بگیرند و به ((بیت المال)) برگردانند، این خبر در «ایله» (یکی از مناطق شام) به ((عمرو بن عاص)) رسید، نامه‌ای به معاویه نوشت و یادآور شد که: هر فکری داری بکن! فرزند ابو طالب تمام ثروتی را که در این مدت تهیه کرده‌ای از تو خواهد گرفت (ما کنت صانعا فاصنع اذ قشرک ابن ابیطالب من کل مال تملکه کما تقشر عن العصالها) (شرح ابن ابی الحدید جلد ۱ صفحه ۲۶۹ و ۲۷۰).

این کلام را ابو البلال حسن بن عبد الله بن عسکری متوفای بعد از ۳۹۵ در کتاب «الاوائل» در ضمن خطبه‌ای طولانی آورده است (استناد نهج البلاغه ص ۲۴)

خطبه ی ۱۶

و من خطبة له عليه السلام لما بویع بالمدينة

ذمتى بما أقول رهينته ، و أنا به زعيم ، إن من صرّحت له العبر عمّا بين يديه من المثالات حجزته التقوى عن تقحّم الشبهات . ألا و إن بليتكم قد عادت كهيتها يوم بعث الله نبيكم صلى الله عليه و آله ، و الذى بعثه بالحق لتبطلن ببله ، و لتغربلن غربله و لتساطن سوط القدر ، حتّى يعود أسفلكم أعلاكم و أعلاكم أسفلكم ، و ليسبقن سابقون كانوا قصروا ، و ليقصرن سابقون كانوا سبقوا ، و الله ما كتمت وشمه ، و لا كذبت كذبه ، و لقد نبت بهذا المقام و هذا اليوم ، ألا و إن الخطايا خيل شمس حمل عليها أهلها و خلعت لجمها فتقحمت بهم فى النار ألا و إن التقوى مطايا ذلل ، حمل عليها أهلها و أعطوا أزمّتها ، فأوردتهم الجنة ، حقّ و باطل ، و لكلّ أهل ، فلئن أمر الباطل لقديمًا فعل ، و لئن قلّ الحق فلربّما و لعلّ و لقلّما أدبر شىء فأقبل قال الشريف : أقول : إن فى هذا الكلام الأدنى من مواقع الإحسان ما لا تبلغه مواقع الاستحسان ، و إن حظّ العجب منه أكثر من حظّ العجب به ، و فيه مع الحال التى و صفنا زوائد من الفصاحة لا يقوم بها لسان ،

و لا يطّلع فجّها إنسان ، و لا يعرف ما أقول إلّا من ضرب فى هذه الصنّاعة بحقّ ، و جرى فيها على عرق . (و ما يعقلها إلّا العالمون) . أقول :

الذمّة : العهد . و الزعيم : الكافل . و المثالات : العقوبات . و الحجز : المنع . و تقحّم فى الأمر : رمى بنفسه فيه . و اشار الى وجوب الاعتبار لوجوب التقوى . و ان العبرة بما تفعله الدنيا من عقوبة من اغترّ بها و تبدّل حالاتها عليهم مستلزمة فى الاعتبار تصوّر مثل ذلك فى نفسه ، و ذلك مستلزم لافاضة تقوى الله عليه ، المستلزمة لتوقّفه و امتناعه من أن يلقي نفسه فى تلك الأمور الزائلة و الشبهات الباطلة ، و هى احوال الدنيا المشبهة للحقّ و العقل ،

الخارج من اسر الهوى قوى على نقد الحق و تمييزه من الشبهات ، و اكّد ذلك برهن ذمته و كفالاته به .

ثم نبههم على أنّهم فى الشبهات مغمورون ليبادروا الى تقوى الله و هو قوله : (الا و انّ بليتكم قد عادت) ، و اراد بالبليّة : ما هم عليه من اختلاف الأهواء عن الشبهات التى يلقيها اليهم الشيطان ، و ذلك أمر يشبه ما كانوا عليه حين بعثه الرسول صلى الله عليه و آله ،

ثم توعدّهم بعاقبة ذلك و نزول ثمرته بهم ، و البلبلة : الاختلاط . و الغرلة : نخل الدقيق و غيره ، و ذلك اشارة الى ما يفعله بنو امية بهم من خلط بعضهم ببعض ، و رفع اراذلهم و حط أكابرهم ، كما يفعل بالقدر سائطها . و لفظ الغرلة : مستعار لالتقاط احادهم بالقتل و الاذى كما فعلوا بكثير من الصّحابة و التّابعين .

و قوله : و ليسبقنّ ، الى قوله : سبقوا ، : اشارة الى ما علمه من اسرار القدر فى تقصير من كان له سبق فى الدّين ، و تقدّم رتبة فيه ، او الى سبق من كان قصر فيه فى اوّله أو سبق من كان قاصرا فى اوّل الاسلام عن الخلافة و الامارة فى آخر الزّمان اليها ، و بقصر من سبق اليها عن بلوغها . ثم اشار الى ذلك الاخبار أنّه مما أخبر به النّبي صلّى الله عليه و آله ،

و اقسم أنّه لم يكتّم منه وشمه اى : كلمه مما اخبره به و تعيّن عليه ان يوثره عنه . و الوشمه بالشين المعجمه : الكلمه ، و أنّه لم يكذب فيه ، و هذا المقام مقام بيعه الخلق له ، و هذا اليوم اى : يوم اجتماعهم عليه ، و استعار لفظ الخيل : بوصف الشماس ، و خلع اللجم للخطايا باعتبار ورودهم بها النار بسرعه كالفرس الجموح براكبه المتفحم ١ به فى المهالك . و لفظ المطايا : بضد تلك الأوصاف للتّقوى الموصلة لصاحبها الى الجنّة كراكب المطيّة الذّلول يصل الى غايته بها بسهولة و اختيار .

و قوله : حقّ و باطل ، اى : فى الوجود فلكل واحد منهما اهل كقول النّبي صلّى الله عليه و آله : « كلّ ميسر لما خلق له » . و قوله : فلئن امر الباطل اى : كثر الى قوله : و لعلّ ،

كالاعتذار لنفسه و لأهل الحقّ فى قلّته ، و توبيخ لأهل الباطل على كثرته . و فى قوله : ربّما و لعلّ ترجّ ، و اطماع لعود الحقّ الى الكثرة بعد قلّته ترغيبا فى لزومه كيلا يضمحل بالتّخاذل عنه ، و الاحسان فى كلام السيد : مصدر أحسن اذا فعل حسنا ، و مواقع الاحسان : الكلمات الحسنه منه ٢ ، و مواقع الاستحسان : الكلم المستحسنه له ، لأنّها لا تبلغ محاسن كلامه و لا تحيط بها . و قوله : و ان حظّ الى قوله : به ، اى : انّ تعجب الفصحاء من حسنه أكثر من عجبهم بأنفسهم باستخراج محاسنه ، لأنّ فيه محاسن لا يمكنهم التعبير عنها ، و ان تعجبوا منها .

و من هذه الخطبة :

شغل من الجَنَّةُ و النَّارُ أمامه ، ساع سریع نجا ، و طالب بطیء رجا ، و مقصّر فی النَّارِ هوی . الیمین و الشّمال مضلّهُ ، و الطّریق الوسطی هی الجاذّة علیها باقی الکتاب و آثار النّبوة ، و منها منفذ السّنّة ، و إليها مصیر العاقبة ، هلك من ادّعی ، و خاب من افتری . من أبدی صفحته للحقّ هلك ، و کفی بالمرء جهلا أن لا يعرف قدره لا یهلك علی التّقوی سنخ أصل ، و لا یظمأ علیها زرع قوم . فاستتروا ببیوتکم ، و أصلحوا ذات بینکم ، و التّوبه من ورائکم ، و لا یحمد حامد إلا ربّه ، و لا یلم لائم إلا نفسه .

این سخن را امام(ع) هنگامی که با او در مدینه بیعت کردند ایراد فرمود که در آن سرانجام کار مردم را خبر می‌دهد و آنها را به گروهائی تقسیم می‌کند [۱] و [۲] آنچه می‌گویم زمه‌ام در گرو آن است، [۳] و خود ضامن آنم، کسی که از اعمال و کردار گذشتگان و عواقب سوء آن عبرت گیرد، تقوا وی را از فرو رفتن در آن گونه بدبختیها باز دارد!

آگاه باشید! تیره‌روزیها درست همانند زمان بعثت پیغمبر(ص) بار دیگر به شما روی‌آور شده، [۴] (همان اختلاف و پراکندگی و دشمنیها که پیش از اسلام در میان شما رواج داشت امروز از سر گرفته شده) سوگند به کسی که پیامبر را به حق مبعوث کرد، به سختی مورد آزمایش قرار می‌گیرید و غربال می‌شوید، و همانند محتویات دیک هنگام جوشش، زیر و رو خواهید شد، آنچنان که بالا، پائین، و پائین، بالا قرار خواهد گرفت [۵] آنان که به راستی در اسلام سبقت داشتند و کنار رفته بودند، بار دیگر سر کار خواهند آمد و کسانی که با حيله و تزویر خود را پیش انداخته بودند عقب زده خواهند شد.

به خدا سوگند! هرگز حقیقتی را کتمان نکرده‌ام و هیچگاه دروغی نگفته‌ام و از نخست مرا به وضعی که امروز دارم خبر داده بودند [۶] آگاه باشید! گناهان و خطاها همچون مرکبهای سرکش و لجام گسیخته‌ای هستند که گناهکاران بر آنها سوارند و آنان را در قعر دوزخ سرنگون خواهند ساخت (و این خاصیت اجتناب‌ناپذیر گناه است که هرگز تحت کنترل در نیاید و از گناهی گناهان دیگر می‌زاید!) اما تقوا همانند مرکبهای راهوار و آرامی است که صاحبانشان بر آنها سوارند و زمامشان را بدست دارند و تا دل بهشت آنان را پیش می‌برند! حقی داریم و باطلی، برای هر کدام طرفدارانی است، اگر باطل حکومت کند، جای تعجب نیست، از دیر زمانی چنین بوده، و اگر پیروان حق کمند، چه بسا افزوده گردند (مراقب باشید حق را از دست ندهید چه اینکه) کمتر می‌شود چیزی از دست برود و بار دیگر بدست آید.

سید رضی می‌گوید: در این سخن که از نزدیکترین سخنها به فصاحت است، لطائفی نهفته است، که کسی از سخن سنجان به پایه، آن نمی‌رسد، و بیش از آنچه ما از آن، در شگفتی فرو می‌رویم «شگفتی» از آن به تعجب می‌آید! و در این سخن علاوه بر همه اینهاریزه

کاربهرائی است از فصاحت که نه زبان قادر به شرح آن است و نه هیچ انسانی میتواند از دره‌های ژرف آن بگذرد، و نه آنچه را که من میگویم، جز آنانکه در فصاحت پیشگامند و ریشه‌دار، میتوانند درک کنند (و ما یعقلها الا العالمون).

و قسمتی از این خطبه است که مردم را به سه گروه تقسیم می‌کند:

آن کس که به بهشت و دوزخ کاملاً ایمان دارد [۷] از اعمالی که در آنجا نفعی نبخشد روی-گردان است (مردم در این راه سه گروهند): یا به سرعت به سوی حق پیش می‌روند اینها اهل نجاتند و یا به کندی گام برمی‌دارند، باز امید نجات درباره آنها می‌رود، اما آنان که کوتاهی می‌کنند (نه جزء دسته اول و نه دومند) در آتش سقوط میکنند! انحراف به راست و چپ گمراهی و ضلالت است، راه مستقیم و میانه جاده وسیع حق است، قرآن و آثار نبوت همین طریق را توصیه میکند، و سنت پیامبر نیز بهمین راه اشاره می‌نماید و سرانجام، همین جاده مقیاس کردار همگان است، راه همه باید به آن منتهی گردد. آن کس که بناحق ادعا کند هلاک گردد، و هر آنکس که با دروغ و افتراء پیش رود بیچاره و بدبخت شود، و آن کس که (در بین مردم نادان) حق را اظهار کند از نظر بیفتد، [۸] در نادانی انسان همین بس که قدر خویش را شناسد (و به ارزش خود پی نبرد) [۹] آنچه بر اساس تقوا بنا گردد، نابودی نپذیرد، و بذری که در سرزمین تقوا پاشیده شود هرگز تشنگی احساس نکند، در خانه‌ها پنهان شوید (و در دسته بندیهای منافقون و تفرقه‌اندازان شرکت نجوئید) دل‌های پراکنده را بهم نزدیک کنید، و با هم آشتی دهید، و به دنبال لغزشها و گناهان توبه کنید (در برابر نعمتها) غیر از خدا را نباید ستایش کنید (و در مقابل مشکلات و ناراحتی‌ها) تنها باید خویش را سرزنش نمایید.

توضیح‌ها:

[۱] مدرک خطبه: «ابن ابی الحدید» می‌نویسد. این خطبه از جمله خطبه‌های مشهور و پر ارج امام (ع) می‌باشد که همه آن را نقل کرده‌اند، خطبه‌ای مفصل بوده که قسمتی از آن را سید رضی نقل فرموده است، اما ابو عثمان جاحظ در کتاب «البيان والتبيين» تمام آن را نقل کرده است، و در پاورقی شرح ابن ابی الحدید چاپ جدید می‌خوانیم: جاحظ آن را در جلد ۲ صفحه ۵۰-۵۲ کتاب مذکور آورده است و نیز اضافه می‌کند که ابن «قتیبه» آن را در «عیون الاخبار» جلد ۲ صفحه ۲۳۶ ذکر کرده است.

«و ابن عبدربه» در عقد الفرید جلد ۲ صفحه ۱۶۲ و عسکری: در «الاوائل» و کلینی در اصول و روضه کافی و شیخ مفید در ارشاد و شیخ الطائفه در «امالی» آن را نقل کرده‌اند (استناد نهج البلاغه صفحه ۲۴)

[۲] این نخستین خطبه‌ای است که امام (ع) در مدینه پس از قبول خلافت ظاهری ایراد فرموده است.

[۳] ((ذمتی بما اقول رهینه)) یعنی زمه‌ام در گرو گفتارم است: این سخن اشاره به این است که هر سخن مخصوصا اگر از رهبر باشد باید ضامن اجراء داشته باشد، امام خود ضمانت اجرای سخنهای خویش را به عهده می‌گیرد.

[۴] ((الاولان بلیتکم...)) این گفته اشاره به اختلافات و دسته بندیها و تعصبات قبیله‌ای است که پس از قتل عثمان به وجود آمده بود و امام (ع) آنها را از این عوامل مخرب بر حذر میدارد.

[۵] «اسفلکم اعلاکم...؟» مقصود این است که با سر کار آمدن امام (ع) کارهای حکومتی مخصوص افراد پاک و آنان است که سابقه خدمت بیشتر در اسلام داشته‌اند، نه اینکه جنبه‌های قومی و رفاقت و دوستی مؤثر باشد.

[۶] «و لقد نبئت بهذا المقام...» این سخن اشاره به این است که تمام این حوادث و جریان و سرانجام وضعی که هم اکنون داریم، همه را پیغمبر (ص) برای من پیشگوئی کرده است.

[۷] «شغل من الجنة...» یعنی «هر کس به بهشت و جهنم معتقد است از تمام کارهای خلاف بر کنار است» اشاره به این است که اعتقاد صحیح و محکم به آخرت همچون اعتقاد به سوزندگی آتش، روح احساس مسئولیت را در انسان بیدار می‌کند و غالبا به خاطر سستی ایمان است که به گناهان آلوده می‌شویم.

[۸] «ابدی صفحه...» اشاره به این است که در برابر افراد جاهل و نادان و آنان که به حق اعتقاد ندارند و نمی‌توانند آن را درک کنند، اگر اظهار حقی شود، شخصیت گوینده از بین خواهد رفت، و بی ارزش جلوه خواهند کرد، امام (ع) در جای دیگر می‌فرماید: «مردم دشمن آنند که نمی‌دانند»: (الناس اعداء عما جهلوا).

[۹] «کفی بالمرء جهلا...» اشاره به این حقیقت است که انسان باید ارزش خویش را بشناسد، زیرا اگر انسان بداند خود چیست؟ و ارزشش چه مقدار است، هرگز خود را به گناهان و خواسته‌های بی‌ارزش آلوده نمی‌سازد.

خطبه ی ۱۷

و من کلام له علیه السلام فی صفة من يتصدى للحکم بین الامة و ليس لذلك بأهل

إنَّ أبغض الخلائق إلى الله رجلان : رجل وكله الله إلى نفسه فهو جائر عن قصد السبيل ، مشغوف بكلام بدعة ، و دعاء ضلالة ، فهو فتنه لمن افتتن به ، ضال عن هدى من كان قبله ، مضل لمن اقتدى به فی حياته و بعد وفاته ، حمّال خطايا غيره ، رهن بخطيئته

. و رجل قمش جهلا موضع فی جهال الأُمَّه عاد فی أغباش الفتنة ، عم بما فی عقد الهدنة قد سمّاه أشباه النَّاس عالما و ليس به ، بکر فاستکثر من جمع ما قلّ منه خیر ممّا کثر ، حتّى إذا ارتوى من آجن ، و اکتنز من غیر طائل ، جلس بین النَّاس قاضیا ضامنا لتخليص ما التبس علی غیره ، فإن نزلت به إحدى المبهمات هیأ لها حشوا رثا من رأیه ، ثمّ قطع به ، فهو من لبس الشبهات فی مثل نسج العنکبوت : لا یدری أصاب أم أخطأ : فإن أصاب خاف أن یرکب قد أخطأ ، و إن أخطأ رجا أن یرکب قد أصاب ، جاهل خباط جهالات عاش رکاب عشوات لم یعصّ علی العلم بضرر قاطع یدری الرّوايات إذراء الرّیح الهشیم لا ملیء و الله بإصدار ما ورد علیه ، و لا هو أهل لما فوّض إلیه لا یحسب العلم

فی شیء ممّا أنکره ، و لا یرى أنّ من وراء ما بلغ مذهبا لغيره ، و إن أظلم أمر اکتتم به لما یعلم من جهل نفسه ، تصرخ من جور قضائه الدماء ، و تعجّ منه الموارث إلی الله أشکو من معشر یعیشون جهالا ، و یموتون ضاللا لیس فیهم سلعة أبور من الکتاب إذا تلی حقّ تلاوته ، و لا سلعة أنفق بیعا و لا أغلی ثمنا من الکتاب إذا حرّف عن مواضعه ، و لا عندهم أنکر من المعروف ، و لا أعرف من المنکر .

از جاهلان، به خدا شکایت می‌برم یکی از گفتارهای امام(ع) است درباره کسی که بدون لیاقت و استحقاق متصدی مقام قضاوت در میان مردم می‌شود: [۱] دو نفر در پیشگاه خداوند مبعوضترین مردمند: (جاهل بدعت گذار و عالم قلابی) [۲] - کسی که خداوند او را به خود واگذارده است و از راه راست منحرف گشته، به سخنان ساختگی و دور از حق و حقیقت خویش سخت دل بسته و به سرعت در راه گمراه ساختن مردم گام برمی‌دارد، و برای افرادی که فرییش را بخورند فتنه است، وی از طریق هدایت پیشینیان گمراه گشته، و گمراه سازنده کسانی است که در زندگی و پس از مرگش تابع او شوند، او بار گناهان کسانی را که گمراه ساخته به دوش می‌کشد. [۳] و همواره در گرو گناهان خویش نیز هست! - کسیکه مجهولاتی به هم بافته و به سرعت با حیل و تزویر در میان مردم نادان پیش می‌رود در تاریکیهای فتنه و فساد به تندی قدم برمی‌دارد، منافع صلح و مسالمت را نمی‌بیند، انسان‌نماها، وی را عالم و دانشمند می‌خوانند ولی عالم نیست. از سپیده دم تا به شب همچنان به جمع‌آوری چیزهائی می‌پردازد که کم آن از زیادش بهتر است، تا آنجا که خود را از آب‌های گندیده‌ی جهل (که نامش را علم می‌گذارد) سیر سازد، و به خیال خویش گنجی (از دانش) فراهم ساخته، در صورتی که فائده‌ای در آن یافت نمی‌شود، او در بین مردم به مسند قضاوت تکیه زده، و بر عهده گرفته است که آنچه بر دیگران مشتبه شده، روشن سازد، (و حق را به صاحبش برساند) او چنانچه بامشکلی روبرو شود یک سلسله حرفهای پوچ و تو

خالی را پیش خود جمع و جور می‌کند و به نتیجه آن قاطع می‌گردد، در برابر شبهات فراوان همچون تارهای عنکبوت می‌باشد، حتی خودش هم نمی‌داند درست‌حکم کرده یا به خطا، اگر صحیح گفته باشد می‌ترسد خطارفته باشد، و اگر اشتباه نموده امید دارد صحیح از آب در آید، نادانی است که در تاریکیهای جهالت سرگردان است، همچون نابینائی که در ظلمات پر خطر، براه خود ادامه می‌دهد، علوم و دانشهایی که فرا گرفته برایش قطع آور نیست... همانند بادهای تندی که گیاهان خشک را بهم می‌شکنند، او نیز احادیث و روایات را در هم می‌ریزد، تا به خیال خود از آن نتیجه‌ای بدست آورد. به خدا سوگند! نه آن قدر مایه علمی دارد که در دعاوی مردم، حق را از باطل جدا سازد، و نه برای مقامی که به او تفویض شده، اهلیت دارد، باور نمی‌کند ماورای آنچه انکار کرده دانشی وجود دارد، و غیر از آنچه او فهمیده نظریه دیگری. اگر مطلبی بر او مبهم شد کتمان می‌کند، زیرا او خود به جهالت خویش آگاه است. خونهایی که از داوری ستمگرانه‌اش ریخته شده صیحه می‌کشند، و میراثهایی که بنا-حق به دیگران داده فریاد می‌زنند. شکایت بخدا می‌برم، از گروهی که در جهل و نادانی زندگی می‌کنند، و در گمراهی جان می‌دهند (و حیات و مرگشان همه در نادانی و جهل است) در میان آنها متاعی کسادتر از قرآن نیست، اگر آن را آنچنان که باید تلاوت کنند [۴] و متاعی نزد آنان رائج‌تر از آن نتوان یافت اگر آن را تحریف سازند و طبق دل-خواهشان تفسیر کنند. و در نظر آنان چیزی زشت‌تر از «معروف» و نیکوتر از «منکر» وجود ندارد! توضیح‌ها:

[۱] مرحوم کلینی در کتاب «اصول کافی» و «ابن قتیبه» در کتاب «عیون الاخبار» این کلام را با اندکی تفاوت نقل کرده‌اند.

[۲] (ان ابغض الخلاق...) این که این افراد مبعوضترین مردم هستند بخاطر آن است که هدف از ارسال پیامبران و فرستادن کتابهای آسمانی تبلیغ آئین حق و توحید، یگانگی خداوند، و ایجاد عدالت و دادگستری بین انسانها است اما دسته اول که امام اشاره فرموده، مردم را از توحید و دین حق بیرون می‌برند، و آنان را گمراه می‌سازند، و دسته دوم بخاطر منافع خویش حقوق افراد را پایمال و سبب ریختن خون بی‌گناهان می‌شوند.

از این دو دسته یکی در راه انحراف عقائد صحیح فعالیت می‌کند و دیگری در اجرای احکام و فروع مذهب، کار خلاف انجام می‌دهد و خود را بجای قاضی و حاکم شرع جا می‌زنند، در صورتی که اهلیت این مقام را ندارد.

[۳] «حمال خطا یا غیره...» یعنی «بار گناه دگران را بر دوش می‌کشد»، زیرا گناه افرادی را که گمراه نموده بدوش او گذاشته می‌شود، بدون اینکه از گناهان خودش چیزی کاسته شود، در قرآن آمده است: «و لیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم» «بار گناهان دیگران را با بار خود هر دو حمل میکنند» (سوره عنکبوت: ۱۳)

[۴] «لیس فیهم سلعة ابور...» اشاره به این است که اگر دستورات و حقایق قرآن بطور صحیح برای مردم آن محیط تشریح گردد، بسوی آن روی نمی‌آورند، و چنانچه طبق دلخواه و منافع شخصی آنان تفسیر و توجیه شود آن را می‌پذیرند.

خطبه ی ۱۸

و من کلام له علیه السّلام فی ذمّ اختلاف العلماء فی الفتیا

ترد علی أحدهم القضيّة فی حکم من الأحکام فیحکم فیها برأیه ، ثمّ ترد تلك القضيّة بعینها علی غیره فیحکم فیها بخلافه ، ثمّ یجتمع القضاء بذلک عند الإمام الذی استقضاهم فیصوب آراءهم جمیعا ، و إلههم واحد و نبیهم واحد و کتابهم واحد فأمرهم الله تعالی بالاختلاف فأطاعوه ؟ أم نهاهم عنه فعصوه ؟ أم أنزل الله دینا ناقصا فاستعان بهم علی إتمامه ؟ أم كانوا شركاءه فلهم أن یقولوا و علیه أن یرضی ؟ أم أنزل الله سبحانه دینا تامّا فقصّر الرّسول صلّى الله علیه و آله و سلّم عن تبلیغه و أدائه ، و الله سبحانه یقول :

(مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ) و قال : (فِيهِ تَبَيَّنَ لِكُلِّ شَيْءٍ) و ذكر أن الكتاب يصدق بعضه بعضا ، و أنه لا اختلاف فيه فقال سبحانه : (وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) . و إن القرآن ظاهره أنيق و باطنه عميق ، لا تفنى عجائبه ، و لا تنقضى غرائبه و لا تكشف الظلمات إلا به .

از سخنان امام(ع) در نکوهش اختلاف در فتوا است.[۱]

گاهی یک دعوا مطرح می شود و قاضی به رای خود حکم می کند، پس از آن عین این جریان نزد قاضی دیگری عنوان می گردد، او درست بر خلاف اولی رای می دهد.

سپس همه نزد پیشوایشان که آنان را به قضاوت منصوب داشته گرد می آیند، او رای همه را تصدیق می کند، و فتوای همگان را درست می شمارد! در صورتی که خدای آنها یکی، پیغمبرشان یکی و کتابشان یکی است!... آیا خداوند متعال آنها را به پراکندگی و اختلاف فرمان داده و آنها اطاعتش کرده اند؟

و یا آنها را از اختلاف نهی فرموده و معصیتش نموده اند؟

یا اینکه خدا دین ناقصی فرو فرستاده، در تکمیل آن از آنان استمداد جسته است؟

و یا آنها شریک خدایند که حق دارند بگویند و بر خدا لازم است رضایت دهد؟

و یا اینکه خداوند دین را کامل نازل کرده اما پیغمبر(ص) در تبلیغ و ادای آن کوتاهی ورزیده؟

با اینکه خداوند می فرماید: « ما فرطنا فی الكتاب من شیء »: در قرآن از هیچ چیز فروگذار نکرده ایم، و نیز می فرماید:

« تبیان لكل شیء »: در قرآن بیان همه چیز آمده است.

و یادآور شده است که آیات قرآن یکدیگر را تصدیق می کنند و اختلافی در آن وجود ندارد چنانکه می فرماید:

«اگر قرآن از ناحیه غیر خدا بود اختلافات فراوانی در آن می‌یافتند» قرآن دارای ظاهری زیبا و شگفت انگیز و باطنی پرمایه و عمیق است، نکات شگفت‌آور آن فانی نگردد و اسرار نهفته آن پایان نپذیرد هرگز تاریکیهای جهل و نادانی جز به آن رفع نخواهد شد.

توضیحات:

[۱] این سخن درباره فقهای است که معتقدند قسمتی از احکام الهی در قرآن و سنت نیامده است، و علماء موظفند با رای و نظر خود و استفاده از «قیاس» و «استحسان» برای آن حکمی انتخاب کنند، این عقیده در میان بسیاری از دانشمندان اهل تسنن دیده می‌شود، ولی فقهای شیعه عموماً معتقدند: تمام احکام مورد نیاز مردم تا دامنه قیامت در قرآن و سنت پیغمبر به طور خاص و یادر لابلای کلیات و قوانین و اصول عمومی آمده است.

بنابر این اگر در تشخیص معنی کتاب و سنت اختلاف نظری در میان دانشمندان پیدا می‌شود ارتباطی با این بحث ندارد، از این گذشته این مطلب نیز نزد محققان مسلم است که اگر مسئله‌ای بوسیله یک قاضی بررسی شد قاضی دیگر حق ندارد در آن دخالت کند و حکم قاضی اول قطعی است، مگر اینکه اشتباه مسلمی در آن واقع شده باشد.

ضمناً توجه داشته باشید که اصل آیه در سوره نحل - ۸۹ چنین است «و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء» و امام (ع) آن را در این عبارت نقل بمعنی کرده است

خطبه ی ۱۹

و من کلام له علیه السّلام

قاله للأشعث بن قیس و هو علی منبر الکوفه یخطب ، فمضی فی بعض کلامه شیء اعترضه الأشعث فقال : یا أمیر المؤمنین هذه علیک لا لک فخفض علیه السّلام إلیه بصره ثم قال :

ما یدریک ما علی ممالی علیک لعنہ اللہ و لعنہ اللّٰعنین ، حائک بن حائک منافق ابن کافر و اللّٰه لقد أسرک الکفر مرّة و الإسلام أخرى فما فداک من واحدہ منهما مالک و لا حسبک ، و إنّ امرءا دلّ علی قومہ السیف ، و ساق إلیهم الحنف ، لحرى أن یمقته الأقرب ، و لا یأمنه الأبعد . قال السید : یرید علیہ السلام أنّه أسر فی الکفر مرّة و فی الاسلام مرّة ، و اما قوله علیہ السلام : دلّ علی قومہ السیف فأراد به حدیثا کان للأشعث مع خالد بن الولید بالیمامہ غرّ فیہ قومہ و مکر بهم حتّٰی اوقع بهم خالد و کان قومہ بعد ذلك یسمّونه « عرف النار » و هو : اسم للغادر عندهم .

هنگامی که امام(ع) در مسجد کوفه بر منبر بود سخنی فرمود که «اشعث بن قیس» به امام اعتراض کرد که ای امیر مؤمنان! این مطلب به زیان تو است نه به سود تو!

امام(ع) با بی‌اعتنائی نگاهی به او کرد و فرمود: [۱] تو چه میدانی چه چیز به سود من است یا به زیان من؟ نفرین خدا و نفرین کنندگان بر تو باد ای حائک پسر حائک [۲] و ای منافق فرزند کافر!

به خدا سوگند تو یک بار در کفر و بار دیگر در اسلام اسیر گشتی... مال و حسبت نتوانست تو را از یکی از این دو اسارت آزاد سازد، تو همانی که «شمشیرها» را به سوی قبیله‌ات راهنمایی کردی، و مرگ را به جانب آنان سوق دادی (چنین کسی) سزاوار است بستگانش به او خشم ورزند و بیگانگان به او اطمینان نکنند.

مرحوم سید رضی میگوید: مقصود امام(ع) از جمله: «کفر، یک بار تو را اسیر کرده و اسلام بار دیگر» این است اشعث یک بار در حالت کفر و بار دیگر در حالتی که مسلمان بود اسیر شده است، و نیز جمله «دل علی قومہ السیف» (شمشیر را به سوی قومت راهنماشدی) اشاره به جریانی است که اشعث با خالد بن ولید در «یمامه» داشتند، اشعث قبیله خویش را فریب داد و به آنان خدعه نمود تا خالد آنان را غافلگیر ساخت، لذا قبیله اووی را «عرف النار» نامیدند، این لقب را به کسی می‌گفتند که غدر و مکر به کار می‌برد.

(«عرف النار» به معنی چیزی است که آتش را بپوشاند و این تعبیر کنایه از آن است که اشعث با خدعه و نیرنگ آتشهایی را که در نزدیک قومش بود مخفی می‌داشت و آنها را غافلگیر می‌ساخت).

توضیح‌ها:

[۱] سخنی که امام فرمود و مورد اعتراض «اشعث» قرار گرفت این بود که:

امام در منبر در مورد حکمین سخن به میان آورد، در این وقت یکی از اصحابش پرسید: «ما را از حکم نهی فرمودی، سپس اجازه دادی، نفهمیدیم کدام به صلاح نزدیکتر بود؟!» (که خطبه ۱۲۱ نهج البلاغه است) امام دستها را بهم زد و فرمود: «هذا جزء من ترک العقده». و مقصود امام از این جمله این بود که «این کیفر کسی است که حرف پیشوای خود را نشنود و به خواسته مخالفان اصرار ورزد (و به بیعت خویش در مورد قبول سخن رهبر وفادار نباشد) و حزم و دور اندیشی را از دست بدهد و پیشوای خود را مجبور کند که به خواسته مخالفان تن در دهد» و اشعث خیال کرد، که مقصود امام از جمله بالا این است که این جزای من است که احتیاط را از دست دادم و حکمین را پذیرفتم لذا به امام (ع) اعتراض کرد و آن پاسخ کوبنده را شنید (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ صفحه ۲۹۶ و شرح نهج البلاغه عبده صفحه ۵۶).

[۲] «حائک بن حائک»: «حائک» در اصل بمعنی کسی است که پارچه بافی می‌کند، و می‌دانیم این موضوع نه عیب است و نه دلیل بر نقصان فکر، بلکه یک افتخار محسوب می‌شود، ولی در زمان قدیم «حائک» معمولاً به آنهایی می‌گفتند که در محیط تنهایی و جدای از جمعیت، تمام وقت، مشغول یافتن پارچه‌ها و وسائل پر سر و صدای خود بودند، این اشخاص چون کم در اجتماعات شرکت می‌کردند معمولاً افرادی کوتاه فکر و ابله و در عین حال متکبر بار می‌آمدند، و بهمین دلیل کلمه «حائک» کنایه از کم عقلی و کوتاه فکری گردید، و لذا می‌گویند «اشعث» هرگز نه خودش و نه پدرش شغل بافندگی نداشت بلکه در یک خانواده ثروتمند تولد یافته بود اما کلمه «حائک» بهمان معنی کنائی (کم فکر و متکبر) بر او اطلاق گردید، این احتمال نیز هست که منظور از آن کسی باشد که راست و دروغ به هم می‌بافد که اشعث نمونه کامل آن بود اکنون ببینیم اشعث کیست؟

نام اصلی وی «معدی کرب» پسر «قیس اشج» از قبیله «کنده» می‌باشد، قبیله «مراد» پدرش را کشتند او برای انتقام بهمراهی قبیله اش حرکت کرد و به جای اینکه به قبیله مراد حمله برد اشتباهاً به قبیله بنی الحارث حمله برد و چون «بنی ولیعه» پس از رحلت پیغمبر (ص) مرتد گردیدند و از ناحیه مسلمانان «زیاد بن لبید بیاضی» برای جنگ آنها مامور شد «بنی ولیعه» از اشعث کمک خواستند، او

گفت تا حکومت قبیله خود را به من واگذار نکنید کمک نخواهم کرد، آنها چنین کردند، اشعث مرتد شد و با مسلمانان جنگید و زیاد-ابن لبید از ناحیه ابو بکر مامور جنگیدن با او شد و او در این میان اسیر گردید (این اسارت او در اسلام بود).

وی را دست بسته به نزد ابو بکر بردند او اشعث را عفو نمود و خواهرش «ام فروه» که از چشم نابینا بود به وی تزویج کرد، اشعث از این زن سه پسر به نام «محمد»، «اسماعیل» و «اسحاق» دارا شد (شرح نهج البلاغه عبهه ص ۵۷ و شرح ابن ابی الحدید جلد ۱ صفحه ۲۹۳-۲۹۶)

اشعث همو است که دخترش را به امام حسن (ع) داد و دختر او بود که امام (ع) را مسموم ساخت.

در اینجا سؤالی پیش می آید که چگونه امام (ع) با این تندی با اشعث سخن گفت؟

در پاسخ این سؤال باید ابتداء سخن «ابن ابی الحدید» و «عبهه» را دید و سپس وضعی را که اشعث در لشکر امام (ع) در صفین پدید آورد مطالعه کرد آنگاه در خواهیم یافت که چرا امام (ع) با اشعث اینچنین تندی نموده و او را منافق و کافر خوانده است؟

ابن ابی الحدید و عبهه می نویسند:

«كان الاشعث من المنافقين في خلافة علي (ع) و هو في اصحاب امير المؤمنين (ع) كما كان عبد الله بن ابي ابن سلول في اصحاب رسول الله (ص) كل واحد منهما راس النفاق في زمانه» اشعث در میان اصحاب امام، همانند «عبد الله بن ابي» در بین اصحاب پیغمبر بود که هر کدام در زمان خود رئیس منافقان بودند (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید صفحه ۲۹۷ جلد ۱ و شرح عبهه ص ۵۶) و نیز ابن ابی الحدید می نویسد:

«كل فساد كان في خلافة علي (ع) و كل اضطراب حدث فاصله الاشعث»:

هر ناراحتی در خلافت علی (ع) پیش می آمد و هر اضطرابی که روی داد اصل آن اشعث بود، حتی اگر کارهای او نبود جنگ نهروان پیش نمی آمد و امام (ع) با اصحاب نهروان برای جنگ معاویه می رفت و شام را تصرف می کرد زیرا آنان موافقت خود را با امام اعلام نموده بودند (شرح ابن ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۲۷۹).

اکنون وضع «اشعث» را در موارد مختلف بررسی می‌کنیم:

الف: در «لیلة الهیر» یعنی شبی که کار بر اصحاب معاویه در صفین تنگ شده بود سخنی از اشعث شنیده شد که جاسوسان به معاویه

رساندند و او تدبیر قرآن بر نیزه کردن را اندیشید، اشعث برای یارانش خطابه‌ای خواند و گفت:

«اگر فردا نیز همانند روز گذشته جنگ درگیر شود، عرب نابود خواهد گردید، من این سخن را نه از باب جنگ می‌گویم بلکه «اخاف

علی النساء و الذراری غدا اذا فینامن برای زنان و فرزندان وحشت دارم اگر ما نابود شویم.

و سپس برای اینکه کسی گمان بد درباره او نبرد گفت:

«این نظری است که من دارم» (شرح ابن ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۲۱۴).

این خبر به معاویه رسید او بلند گفت «اصاب و رب الکعبه» به خدای کعبه سوگند اشعث درست گفته است، پس به شامیان دستور

داد قرآن‌ها را بر سر نیزه کنید. شامیان چنین کردند و صدا می‌زدند: «ای عراقیان اگر ما کشته شویم چه کسی سرپرستی زنان و فرزندان

ما را به عهده می‌گیرد؟» صبحگاه قرآن‌ها را بلند کردند و گفتند: «کتاب الله بیننا و بینکم» کتاب خدایین ما و شما حکم باشد...

در این جا اصحاب امام (ع) همچون «اشتر» و «عمرو بن حمق» و «عدی بن حاتم» آمدند و طاعت خود را از امام اعلام داشتند که نیرنگ

معاویه را نپذیرد، ولی اشعث، خشمناک برخاست و گفت:

کسی از من علاقمندتر به عراقیان و دشمن‌تر نسبت بشامیان نیست اما (اجب القوم الی کتاب الله) «حکم کتاب خدا را قبول کن که تو

از آنها سزاوارتری که دوست دارند زنده باشند و از جنگ ناراحتند» (شرح ابن ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۲۱۶)

ب: اشعث نزد امام (ع) آمد و گفت: من می‌بینم مردم خوشحال و راضی‌اند که گفته شامیان را بپذیری، اگر صلاح باشد من نزد معاویه

بروم و از او بپرسم مقصودش چیست؟

امام(ع) به او اجازه داد او نزد معاویه رفت و بازگشت، سپس مسئله انتخاب حکمین پیش آمد، شامیان عمرو عاص را انتخاب کردند، و اشعث و کسانی که بعد از خوارج شدند ابو موسی اشعری را انتخاب کردند اما امام، ابو موسی را نپذیرفت.

«فقال الاشعث و...انا لا نرضى الا به» ما جز به ابو موسی رضایت نمیدهیم (شرح ابن ابی الحدید جلد ۲ ص ۲۲۷)

ج-: هنگامی که عهد نامه مربوط به حکمین تنظیم شد، اشتر را خواستند که امضاء کند، او گفت هرگز دستم در این کار پیش نمی‌رود، مگر من نمیدانم حق کجا است و یقین به گمراهی دشمنم ندارم مگر نمی‌بینید اگر سستی نکرده بودید پیروزی حتمی بود؟!!!

(شرح ابن ابی الحدید ص ۲۳۶ ج ۲)

۵-: اشعث عهد نامه را برداشت و در میان صفوف براه افتاد و برای سربازان خواند و از آنان رضایت گرفت ولی گروهی از لشکریان بودند که به او حمله کردند و می‌خواستند وی را بکشند، اما نجات یافت، پس از آن که به خدمت امام رسید گفت:

من حکمیت را به تمام شامیان و عراقیان عرضه داشتم همه رضایت دادند!.

(شرح ابن ابی الحدید صفحه ۲۳۷ جلد ۲) .

از آنچه گفته شد به خوبی وضع اشعث و اعمال نفاق آلودش و فعالیتش برای پیشرفت معاویه و شکست لشکر امام(ع) برمی‌آید و گفته ابن ابی الحدید که هر فسادى در حکومت امام(ع) پیش آمد به واسطه او بوده و او رئیس منافقان می‌باشد، به خوبی آشکار می‌شود، و روشن می‌گردد که چرا امام نسبت به او تندی نمود.

و انسان نمی‌تواند باور کند که سخنرانی «ليلة الهيرير»، او بدون توطئه قبلی با معاویه نبوده است.

خطبه ی ۲۰

و من خطبة له عليه السلام

فَأَنكُمْ لَوْ عَايْتُمْ مَا قَدْ عَايَنَ مِنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزَعْتُمْ وَوَهَلْتُمْ وَسَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ وَلَكِنْ مُحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَايَنُوا ، وَ قَرِيبٌ مَا يَطْرَحُ الْحِجَابَ ، وَ لَقَدْ بَصَّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ ، وَ اسْمَعْتُمْ إِنْ سَمِعْتُمْ ، وَ هَدَيْتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ ، بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ لَقَدْ جَاهَرْتُكُمْ الْعَبْرَ وَ زَجَرْتُكُمْ بِمَا فِيهِ مَزْدَجَرٌ ، وَ مَا يَبْلُغُ عَنْ اللَّهِ بَعْدَ رَسْلِ السَّمَاءِ إِلَّا الْبَشَرُ .

سخنی است از امام(ع) که از غفلت بر حذر می‌دارد

اگر آنچه مردگان پس از مرگ مشاهده کرده‌اند، شما هم می‌دیدید، وحشت می‌کردید و می‌ترسیدید، (و سخنان حق را) می‌شنیدید و اطاعت می‌کردید، ولی آنچه آنها دیدند از شما مستور است، اما بزودی پرده‌ها کنار می‌رود (و شما نیز مشاهده خواهید کرد) و سائل بینائی شما فراهم است اگر چشم بگشائید و به بینید، و سخنان حق را درگوش شما گفته‌اند، اگر بشنوید، و هدایت شده‌اید اگر هدایت را بپذیرید.

به راستی به شما می‌گویم، مطالب عبرت آمیز را آشکارا دیده و از آنچه حرام است نهی شده‌اید، و هیچ کس بعد از فرستادگان آسمانی (فرشتگان) جز بشر عهده‌دار تبلیغ از طرف پروردگار نخواهد بود. [۱][۲]

توضیح‌ها:

[۱] «لو عایتتم» اشاره به این است که انسان هنگام مرگ پرده از پیش چشمش کنار می‌رود و حقایق را می‌بیند.

[۲] (و ما یبلغ...) این جمله اشاره به این است که همواره مبلغان پروردگار در میان بشر، افرادی از خود بشر هستند و فرشتگان تنها بر پیامبران نازل می‌شوند، بنابر این خداوند به وسیله! پیامبران و امامانی که از جنس بشرند به آنها اتمام حجت می‌کند.

یک نکته: ابن ابی الحدید دانشمند معروف اهل تسنن می‌گوید:

ممکن است مقصود این باشد که همه هنگام مرگ امام(ع) را مشاهده خواهند کرد چه اینکه در این زمینه اشعار معروفی نقل شده که امام(ع) به حارث همدانی فرموده است.

سپس اضافه می‌کند: هیچ بعید نیست اگر امام درباره خود چنین فرموده باشد.

اما اشعار:

یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعرفنی طرفه و اعرفه بعینه و اسمہ و ما فعلا

:«ای حارث همدانی هر کس بمیرد مؤمن باشد یا منافق مرا روبرو می‌بیند» «او مرا خوب می‌شناسد و من درست نام او و آنچه را

انجام داده است می‌دانم»

وانت یا حاران تمت ترنی فلا تخف عثره و لا زللا اسقیک من بارد علی ظما تخاله فی الحلاوة العسلا

و تو ای حارث همدانی هر گاه بمیری مرا می‌بینی از هیچ لغزشی ترس نداشته باش نوشابه سردی بتو بنوشانم که تشنگی را فرو
نشانند و خیال کنی حلاوت عسل است.

خطبه ی ۲۱

و من خطبة له علیه السلام

فإن الغاية أمامكم و إن وراءكم الساعة تحدوكم ، تخففوا تلحقوا فإنما ينتظر بأولكم آخركم .

سبکبار شوید تا به قافله برسید رستخیز و قیامت در برابر شما است و مرگ همچنان شما را می‌راند، سبکبار شوید تا به قافله
برسید [۱]، پیشینیان شما در انتظار عقب ماندگان هستند. مرحوم سید رضی می‌گوید:

این سخن امام پس از سخن خدا و پیغمبر (ص) با هر سخنی سنجیده شود بر آن برتری خواهد داشت و از آن پیشی خواهد
گرفت، و اما جمله «تخففوا تلحقوا»: (سبکبار شوید تا به قافله برسید) کلامی کوتاه‌تر و پر معنی‌تر از آن شنیده نشده، چه کلمه ژرف
و عمیقی؟! چه جمله پر معنی و حکمت‌آمیزی است که تشنگی دانش را بر طرف می‌کند؟

ما عظمت و شرافت این جمله را در کتاب خود به نام «الخصائص» بیان کرده‌ایم.

توضیح‌ها:

[۱] «تخففوا تلحقوا...» این دو جمله کوتاه که در حقیقت از دو کلمه تشکیل شده همان طور که مرحوم سید رضی اشاره می‌کند بیش از آنچه تصور شود عمیق و جالب و پر معنی است.

در این جمله امام افراد انسان را به رهروان یک قافله تشبیه می‌کند که از گذرگاههای پر پیچ و خم و گردنه‌های سخت و صعب العبور می‌گذرند، آنها که بارشان سنگین باشد در این پیچ و خمها وا می‌مانند و در میان بیابان تنها و مواجه با انواع خطرهای خواهند بود، همینطور آنها که در زندگی در تجمل‌پرستی فرو می‌روند و بارهای سنگین و مختلفی را بدون دلیل بر دوش می‌گیرند، بالاخره در زیر آنها زانو خواهند زد و در بیابان زندگی یکه و تنها فرو خواهند ماند و هرگز به سر منزل سعادت نخواهند رسید:

آری سبکبار شوید تا به قافله برسید!!

خطبه ی ۲۲

و من خطبة له عليه السلام

ألا و انّ الشَّيْطَان قد ذمر حزبه ، و استجلب جلبه . ليعود الجور إلى أوطانه ، و يرجع الباطل إلى نصابه . و الله ما أنكروا على منكرا ، و لا جعلوا بيني و بينهم نصفا . و إنَّهم ليطلبون حقاً هم تركوه ، و دما هم سفكوه ، فلئن كنت شريكهم فيه فإنَّ لهم لنصيبهم منه ، و لئن كانوا و لوه دوني فما التَّبعه إلّا عندهم ، و إنَّ أعظم حجَّتْهم لعلی أنفسهم يرتضعون أمّا قد فطمت و يحيون بدعة قد أميتت يا خبيئة الدّاعي من دعا ؟ و إلام أجيب ؟ و إنَّي لراض بحجّة الله عليهم ، و علمه فيهم ، فإنَّ أبوا أعطيتهم حدَّ السَّيف و كفى به شافيا من الباطل ، و ناصرا للحقّ ، و من العجب بعثهم إلى أن أبرز للطَّعان و أن أصبر للجلاد :

هبلتهم الهول لقد كنت و ما أهدد بالحرب ، و لا أرهب بالضَّرب ، و إنَّي لعلی يقين من ربِّي ، و غير شبهة من ديني .

آنگاه که خبر پیمان شکنان به او رسید این خطبه را ایراد فرمود: [۱] آگاه باشید! شیطان حزب و طرفداران خویش را بسیج کرده، و سپاه خود را گرد آورده است تا بار دیگر ستم را به جایش برگرداند، و باطل را به جایگاه نخستینش باز فرستد.

به خدا سوگند آنها هیچ منکری از من سراغ ندارند، انصاف را بین من و خود حاکم نساختند.

آنها حقی را مطالبه می کنند که خود آن را ترک گفته اند [۲] انتقام خونی را می خواهند که خود ریخته اند اگر (در ریختن این خون) شریکشان بوده ام پس آنها نیز سهمند، و اگر تنها خودشان مرتکب شده اند کیفر مخصوص آنها است.

مهمترین دلیل آنان به زیان خودشان تمام می شود، از پستانی شیر می خواهند که مدت ها ست خشکیده، بدعتی را زنده می کنند که زمانها است از بین رفته.

چه دعوت کننده ای؟! و چه اجابت کنندگانی؟!

من به کتاب خدا و فرمانش درباره آنها راضیم. [۳] اما اگر از آن سرباز زند لبه شمشیر تیز را در اختیار آنها قرار می دهم، و این کار برای درمان باطل و یاری حق کفایت می کند!

شگفتا! از من خواسته اند که در برابر نیزه هاشان حاضر گردم، و در مقابل شمشیر آنان شکیبائی ورزم! سوگواران در سوکشان بگریند، من کسی نبودم که به نبرد تهدیدشوم، و یا از ضرب شمشیر بهراسم!

من به پروردگار خویش یقین دارم و در دین و آئین خود گرفتار شک و تردید نیستم! [۴]

توضیح ها:

[۱] ابن ابی الحدید می نویسد:

«این خطبه از خطبه های جنگ جمل می باشد، چنانکه مورخ معروف «ابو مخنف» قسمت زیادی از آن را از قول «مسافر بن عقیف» نقل می کند، او می گوید:

پس از بازگشت فرستادگان امام(ع) از جانب طلحه و زبیر و عایشه و اعلام جنگ از طرف آنها، امام بپا خاست و این خطبه را یاد فرمود«(جلد اول صفحه ۳۰۵) و بسیاری از جملات این خطبه با آنچه در خطبه «ذی قار» که ابن ابی الحدید در صفحه ۳۰۹ جلد ۱ آورده یکی است.

[۲] در اینجا امام استدلال جالبی دارد که اصحاب جمل طالب خونی هستند که خودشان ریخته‌اند زیرا آنها از کسانی بودند که شورش بر ضد عثمان راهبری کردند تا خون او ریخته شد و اگر فرضا امام هم در این کار شریکشان بوده آنها نیز مقصرند پس بطور مسلم خودشان قاتل عثمان هستند چگونه به خونخواهی او برخاسته‌اند؟!

[۳] «یا خبیئۃ الداعی!» منظور از این جمله یکی از سه نفر می‌باشد: طلحه، زبیر، و عایشه، (شرح ابن ابی الحدید جلد ۱ صفحه ۳۰۵)

[۴] امام سر نترسیدن خویش از جنگ را عقیده محکمش به خدا و عدم تردیدش در دین می‌داند یعنی اعتقاد، او را به این سر حد رسانیده است.

خطبه ی ۲۳

و من خطبة له عليه السلام

أما بعد فإنّ الأمر ينزل من السماء إلى الأرض كقطرات المطر : إلى كلّ نفس بما قسم لها من زيادة أو نقصان ، فإذا رأى أحدكم لأخيه غفيرةً في أهل أو مال أو نفس ،

فلا تكونن له فتنة : فإنّ المرء المسلم مالم يغش دناءة تظهر فيخشع لها إذا ذكرت ، و تغرى بها لئام الناس ، كان كالفالج الياسر الذي ينتظر أول فوزة من فداحه توجب له المغنم ، و يرفع بها عنه المغرم ، و كذلك المرء المسلم البريء من الخيانة ينتظر من الله إحدى الحسينين إمّا داعى الله فما عند الله خير له ، و إمّا رزق الله فإذا هو ذو أهل و مال ، و معه دينه و حسبه ، إنّ المال و البنين حرث الدنّيا ، و العمل الصّالح حرث الآخرة ، و قد يجمعهما الله لأقوام ، فاحذروا من الله ما حذرکم من نفسه ، و اخشوه خشيةً ليست بتعذير ،

و اعملوا فی غیر ریاء و لا سمعه ، فإنه من يعمل لغير الله يكله الله لمن عمل له نسأل الله منازل الشهداء ، و معاشة السعداء ، و مرافقة الأنبياء .

أيها الناس إنه لا يستغنى الرجل ، و إن كان ذا مال ، عن عشيرته ، و دفاعهم عنه بأيديهم و ألسنتهم ، و هم أعظم الناس حيطه من ورائه ، و ألمهم لشعته ، و أعطفهم عليه عند نازلة إذا نزلت به . و لسان الصدق يجعله الله للمرء في الناس خير له من المال يورثه غيره .

و منها :

ألا لا يعدلن أحدكم عن القرابة يرى بها الخصاصة أن يسدها بالذی لا یزیده إن أمسكه ، و لا ينقصه إن أهلكه ، و من يقبض يده عن عشيرته فإنما تقبض منه عنهم يد واحدة ، و تقبض منهم عنه أيد كثيرة ، و من تلن حاشيته يستدم من قومه المودة .

از سخنانی است که امام ایراد فرموده است، در آن فقرا را به زهد و ثروتمندان را محبت سفارش می کند.

مواهب الهی متناسب با استعدادها است:

مواهب الهی همچون قطره های باران از آسمان به زمین می بارد [۱] و به هر کس سهمی زیاد یا کم می رسد، بنابراین هنگامی که یکی از شما برای برادر خود برتری در مال و همسر و فرزند به بیند نباید موجب فتنه گردد، [۲] (و بر او حسد و رشک برد) زیرا مسلمان تا وقتی که دست به عمل پستی نزده که از آشکار شدنش شرمند باشد، و مردم پست آن را وسیله هتک حرمتش قرار دهند، به مسابقه دهنده ماهر می ماند که منتظر است در همان دوراویل ببرد و ضرری نه بیند، همچنین مسلمانی که از خیانت بدور باشد، انتظار دارد یکی ازدو خوبی نصیبش گردد: یا عمر او پایان یافته و دعوت الهی فرا رسد، و آنچه خداوند در آخرت برایش مهیا کرده بهتر است، و یا خداوند او را روزی دهد و صاحب همسر و فرزند و ثروت گردد، در عین اینکه دین و شخصیت خود را نگاه داشته است.

(اما بدانید) ثروت و فرزندان کشته‌های این جهانند، و عمل صالح و نیک، زراعت آخرت است و گاهی خداوند این هر دو را به افرادی می‌بخشد.

آنچه خداوند اعلام خطر کرده است بر حذر باشید... و از خداوند بترسید بطوری که به گناهی که نیاز به عذرخواهی دارد آلوده نشوید، و در کارها ریا و تظاهر و خودنمایی به خرج ندهید [۳] چون هر کس کاری برای غیر خدا انجام دهد، خداوند او را بهمان کس و می‌گذارد!

از خدا می‌خواهیم که درجات شهیدان، و زندگی سعادتمندان، و همنشینی پیامبران را به ما عنایت کند!

هیچ کس از بستگانش بی‌نیاز نیست:

ای مردم انسان هر اندازه که ثروتمند باشد از بستگان و اقوام خود بی‌نیاز نیست که از وی با زبان و دست دفاع کنند، خویشاوندان بزرگترین گروهی هستند که از انسان پشتیبانی می‌کنند، و پراکندگی و ناراحتی او را از بین می‌برند، در آن هنگام که حادثه‌ای پیش آید آنها نسبت به او پر عاطفه‌ترین مردمند... نام نیک و معروفیت به پاکی را که خداوند عطا فرماید بهتر از ثروتی است که کسی برای دیگری به ارث می‌گذارد.

و قسمتی دیگر از این خطبه است:

آگاه باشید نباید از بستگان بی‌نوای خود رو برگردانید، و از آنان چیزی را دریغ کنید که نگاهداشتنش زیادی نمی‌آورد و از بین رفتنش کمبودی ایجاد نمی‌نماید، آنکس که دست دهنده خویش را از بستگانش باز دارد، تنها یک دست از آنها باز داشته، اما از خویشان دستهای فراوانی برگرفته است، ولی آن کس که بال محبت را بگستراند دوستی اقوامش ادامه خواهد یافت.

سید رضی رحمه الله علیه می‌فرماید:

«الغفیره» در اینجا به معنی کثرت و فراوانی است، چنانکه جمعیت زیاد را «الجم الغفیر» می‌گویند، و نقل شده که بجای «الغفیره...» «عفوۀ من اهل او مال» بوده است، و «عفوۀ» به معنی نمونه خوب است از میان یک جنس که انتخاب شود، چنانکه گفته می‌شود: «اکلت عفوۀ الطعام» یعنی قسمتهای خوب غذا را خوردم.

و چه عالی است مطلبی که امام(ع) در جمله: «و من یقبض یده عن عشیرته...»

تا آخر سخن ایراد کرده است!...

زیرا کسی که نیکبهای خود را از بستگانش قطع کند تنها یک یاور از آنها گرفته است، ولی هنگامی که نیاز و احتیاج شدید به یاری آنان داشت، آنها به ندای او پاسخ نمی‌گویند، پس خود را از یاوران بسیاری محروم ساخته است.

توضیح‌ها:

[۱] «فان الامر ينزل من السماء...»

در ابتدای خطبه امام(ع) به این نکته اشاره می‌فرماید: همچنان که باران از آسمان می‌بارد و هر زمینی نسبت به استعداد خود از آن بهره می‌گیرد و گودالها آب آن را در خود نگه میدارند، سهم انسانها هم از مواهب الهی مختلف است و این بستگی به لیاقت افراد و نظامات اجتماعی دارد.

[۲] «فلا تکنن له فتنه...»:

در اینجا امام(ع) حسادت را نکوهش نموده است. باید توجه داشت که حسد آن است که انتظار زوال نعمت دیگران را داشته باشیم، و یا در صدد زوال آن برآئیم، ولی دیدن نعمت دیگران و علاقمند شدن به این که خود نیز آن نعمتها را داشته باشیم و برای بدست آوردن آن بکوشیم، حسادت نخواهد بود، بلکه نام آن را «غبطه» می‌گذارند، و این صفتی است که سر تکامل انسان در آن نهفته است.

حسادت یک بیماری روحی است که غالبا جسم را بیمار می‌سازد، علی(ع) می‌فرماید: صحه الجسد من قله الحسد: «تندرستی بستگی به کمی حسادت دارد»

[۳] «فی غیر ریاء و لا سمعة...»

در این جمله امام(ع) دستور به عمل خالص و بدون ریاء می‌دهد، پیغمبر اسلام(ص) می‌فرماید ان اخوف ما اخاف علی امتی الریاء فی العمل الاوان الریاء فی العمل هو الشرک الخفی» «از هر چیز بیشتر برای اتم از ریاء در عمل می‌ترسم، آگاه باشید! ریاء و تظاهر، شرک پنهانی است» (شرح ابن ابی - الحدید جلد ۱ صفحه ۳۲۶).

خطبه ی ۲۴

و من خطبة له علیه السلام

و لعمری ما علی من قتال من خالف الحقّ، و خابط الغی، من إدهان و لا إيهان،

فاتّقوا الله عباد الله، و فرّوا إلى الله من الله، و امضوا فی الذی نهجه لکم، و قوموا بما عصبه بکم. فعلى ضامن لفلجکم آجلا،
إن لم تمنحوه عاجلا.

«یکی از سخنانی است که امام(ع) ایراد فرموده و در آن اجازه جنگ با دشمنان خداوند آمده است» سستی در مبارزه با گمراهان روا نیست:

به جان خودم سوگند، در مبارزه با مخالفان حق و آنان که در گمراهی غوطه‌ورند آنی مدارا و سستی نمی‌کنم، پس ای بندگان خدا!! از خدا بترسید و از خدا بسوی خدا فرار کنید (از غضبش بسوی رحمتش) و از راهی که به سوی شما گشوده بروید، و به آنچه ازوظائف برای شما تعیین کرده است قیام نمائید اگر چنین کنید علی ضامن پیروزی شما است و اگر امروز به آن نرسید در آینده به آن خواهید رسید.

و من خطبۀ له عليه السّلام

و قد تواترت عليه الأخبار باستيلاء أصحاب معاوية على البلاد و قدم عليه عاملاه على اليمن ، و هما عبيد الله بن عباس ، و سعيد بن نمران لما غلب عليهما بسر بن أبي أخطاء ، فقام عليه السّلام على المنبر ضجرا بتناقل أصحابه عن الجهاد و مخالفتهم له فى الرأى ، فقال : ما هى إلا الكوفة أقبضها و أبسطها ، إن لم تكونى إلا أنت تهبّ أعاصيرك .

فقبّحك الله .

و تمثّل بقول الشّاعر :

لعمرو أبيض الخير يا عمرو إني
على وضر من ذا الإناء قليل

ثم قال عليه السّلام :

أنبت بسرا قد اطلع اليمن ، و إني و الله لأظنّ أنّ هؤلاء القوم سيدالون منكم :

باجتماعهم على باطلهم ، و تفرّقكم عن حقّكم ، و بمعصيتكم إمامكم فى الحقّ ، و طاعتهم إمامهم فى الباطل ، و بأدائهم الأمانة إلى صاحبهم و خيانتكم و بصلاحهم فى بلادهم و فسادكم . فلو ائتمنت أحدكم على قعب لخشيت أن يذهب بعلاقته اللّهم إني قد مللتهم و ملّوني و سئمتهم و سئموني ، فأبدلني بهم خيرا منهم و أبدلهم بى شرا منى ، اللّهم مثّ قلوبهم كما يماث الملح فى الماء ، أما و الله لوددت أنّ لى بكم ألف فارس من بنى فراس بن غنم .

هنا لك ، لو دعوت ، أتاك منهم

فوارس مثل أرميه الحميم

ثم نزل عليه السلام من المنبر . قال السيد : قلت أنا : و الأرمية جمع رمى و هو السحاب ، و الحميم ههنا : وقت الصيف ، و إنما خصّ الشاعر سحاب الصيف بالذكر لأنه أشدّ جفولا و أسرع خفولا لأنه لا ماء فيه . و إنما يكون السحاب ثقيل السّير لامتلأته بالماء ، و ذلك لا يكون في الأكثر إلا في زمان الشتاء ، و إنما أراد الشاعر وصفهم بالسرعة إذا دعوا ، و الإغاثة إذا استغيثوا ، و الدليل على ذلك قوله هنا لك لو دعوت أتاك منهم . أقول : الضمير في قوله ، و أنّما هي الكوفة و ان لم يسبق ذكرها لكونها المعهودة في الخطاب ، و نحوه قوله تعالى : (كَلَّا إِنَّهَا لَأَطَى نَزَاعَةً لِّلشَّوَى) ١ و يحتمل ان يكون ضمير الشأن ، و يفهم من الكلام حصر ما بقي من البلاد التي تعتمد عليها في الحرب و غيره في الكوفة على سبيل التحقير لها بالنسبة الى ملك الاسلام ، و قبضها و بسطها :

كنايتان عن وجوه التصرف فيها . و الضمير بعد الّا بدل مما قبلها ، و الجملة الفعلية بعده في موضع الحال و خبر كان محذوف . و لفظ الأعاصير : يحتمل ان يكون حقيقة لأنّ الكوفة معروفة بهبوب الأعاصير فأتى بذلك في معرض ذمّها و تحقيرها . و يحتمل ان يكون مستعاراً لما يحدث من آراء أهلها المختلفة التي هي منبع الفتنة ، و وجه المشابهة الازعاج و الأذى و الاستصغار أيّاها تمثل بالبيت لعمر ابيك الخير .

و وجه التمثيل أنّ الكوفة تشارك الوضر و هو : الدرن الباقي في الاناء (بعد الأكل في القلّة و الحقارة فهو يقول : إني على بقيّة من هذا الأمر كالوضر في الاناء) ٢ . و من روى الآلاء و هو : شجر حسن المنظر مرّ الطعم ، فإنّما اراد أنّي على بقيّة من هذا الأمر كالقدر الحاصل لناظر الآلاء من حسنه مع عدم الانتفاع به . و خص الكوفة دون البصرة لأنّ جمهور من كان يعتمد عليه من العسكر أهلها .

هنگامی که اخبار متواتری به امام(ع) رسید که اصحاب معاویه[۲] بر پاره‌ای از بلاد استیلا یافته‌اند و «عبید الله بن عباس» و «سعید بن نمران» فرمانداران امام در یمن پس از شکست از «بسر بن ابی اراطاه»[۳] به نزد امام برگشتند، امام(ع) برای توییح اصحابش، به خاطر کندی در جهاد و مخالفت با دستوراتش به منبر رفت و سخنان ذیل را ایراد فرمود: [۴][۵]

(در حقیقت با این روشی که شما در پیش گرفته‌اید) غیر از کوفه در دست من نیست، که آن را بگشایم یا ببندم!

اما ای کوفه! اگر تنها تو (سرمایه من در برابر دشمن) باشی، آنهم با این همه طوفانها چهره‌ات زشت باد (و می‌خواهم که نباشی) پس از آن به قول شاعر متمثل شد: (که تقریباً فارسی آن چنین می‌شود): به جان پدرت سوگند ای «عمرو» که سهم اندکی از پیمان و ظرف دارم!

سپس فرمود: به من خبر رسیده که «بسر» بر «یمن» تسلط یافته، سوگند بخدا می‌دانستم اینها بزودی بر شما مسلط خواهند شد، زیرا آنان در یاری از باطلشان متحدند، و شما در راه حق متفرقید، شما به نافرمانی از پیشوای خود در مسیر حق برخاسته‌اید ولی آنها در باطل خود از پیشوای خویش اطاعت می‌کنند، آنها نسبت به رهبر خود ادای امانت می‌کنند و شما خیانت، آنها در شهرهای خود به اصلاح مشغولند و شما به فساد!

اگر من قدحی را به عنوان امانت به یکی از شما بسپارم از آن بیم دارم که بند آن را بدزدد.

بار الها! (از بس نصیحت کردم و اندرز دادم) آنها را خسته و ناراحت ساختم و آنها نیز مرا خسته کردند، من آنها را ملول، و آنها مرا ملول ساختند، به جای آنان افرادی بهتر به من مرحمت کن و به جای من بدتر از من بر سر آنها مسلط نما.

خداوند! دل‌های آنها را آب کن همانطور که نمک در آب حل می‌شود، آگاه باشید بخدا سوگند دوست داشتم بجای شما هزار سوار از «بنی فراس بن غنم» داشته باشم (تا با کمک آنها دشمنان را بر سر جای خود می‌نشاندم، آنها چنانند که شاعر گفته):

چون آن ابر سریع السیر کم آب پی دشمن کشی بی صبر و بی تاب

سپس از منبر فرود آمد.

سید رضی می‌گوید:

«ارمیه» جمع «رمی» به معنی «ابر» است، و «حمیم» به معنی فصل گرما و تابستان می‌باشد و اینکه شاعر، آنها را به ابرهای تابستان تشبیه کرده برای این است که آنها سبکبارتر و سریع‌ترند زیرا در آنها آب کم است و ابرهای سنگین به خاطر تراکم بخار و پر آب

بودنشان به کندی حرکت می‌کنند، و این اکثر در زمستان یافت می‌شود، شاعر خواسته است با این تشبیه سرعت آنها را در هنگام مبارزه و کمک آنها را به هنگام استمداد منعکس سازد.

توضیحات:

[۱] این خطبه را امام (ع) پس از فراغ از جنگ صفین و پایان جریان حکمین و خوارج (به مناسبت جریان بسر) ایراد فرموده است و این از آخرین خطبه‌های امام (ع) بشمار می‌آید (شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۳۴۸).

[۲] نسب معاویه و عقایدش ابن ابی الحدید می‌گوید:

«هند مادر معاویه معروف به فجور و انحراف بوده است» و زمخشری در کتاب ربیع الأبرار می‌گوید: معاویه را به چهار نفر نسبت می‌دهند:

به «مسافر بن ابی عمرو» و «عمارۀ بن ولید بن مغیره» و «عباس بن عبد-المطلب» و «صبح»!...

وی اضافه می‌کند: ابو سفیان مردی کوتاه قد و زشت بود و صباح اجیر و کارگر ابو سفیان، جوانی چاق و خوش منظر بوده است، هند با او رابطه پنهانی برقرار نمود، و معاویه از این ارتباط نامشروع بوجود آمد!

ابن ابی الحدید ادامه می‌دهد:

«معاویه از نظر بزرگان معتزلی‌ها در دین داری، متهم است و او رازندقی می‌خوانند» و ما در کتاب «نقض السفیانیة» آنچه را که اصحاب ما در کتاب‌های کلامی خویش از الحاد این مرد و مزاحمت‌هایش برای پیامبر (ص) و تظاهراتش به مسلک جبر نوشته‌اند نقل کرده‌ایم، و اگر هیچکدام صحیح نباشد جز همین که با امام (ع) به مبارزه و جنگ برخاسته است برای روشن ساختن عقیده وی کافی است.

[۳] جریان بسر بن ابی اوطاه:

معاویه بسر بن ارطاة را با لشکر فراوانی بسوی حجاز روانه ساخت، او خونهای زیادی ریخت و مردم را مجبور به بیعت با معاویه نمود، معاویه به او دستور داد هر کس را تحت اطاعت امام (ع) بیابد بقتل برساند و نیز او را فرمان داده بود به یمن رود و آن را از دست «عبید الله بن عباس» و «سعید» بگیرد این دو نفر فرار نمودند.

«بسر» وارد منزل عبید الله بن عباس شد، و دو کودک او را سر برید، سخنان جانسوز ما در آنها در اشعار منسوب به وی منعکس شده است (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد اول)

[۴] شهادت عبید الله بن عباس نزد معاویه!

پس از صلح امام حسن مجتبی (ع) روزی عبید الله بن عباس و بسر^(۱) نزد معاویه بودند، ابن عباس به معاویه گفت:

تو این مرد لعین و پست را دستور دادی فرزندان مرا بکشند؟ معاویه گفت: نه، «بسر» غضبناک شد، شمشیر خویش را زمین زد و گفت ای معاویه شمشیرت را بگیر! تو آن را بمن دادی و امر کردی که مردم را بکشم من آنچه را که تو میخواستی انجام دادم، و حالا تو میگوئی دستور ندادم!

معاویه گفت تو مردی ضعیف هستی شمشیرت را بگیر! جلو کسی انداختی که دیروز فرزندان را کشته ای عبید الله گفت:

معاویه تو خیال میکنی من بسر را به جای یکی از فرزندانم خواهم کشت! او پست تر و حقیرتر از این است، من اگر بخواهم خونهای فرزندانم را بگیرم میبایست یزید و عبد الله فرزندان تو را به قتل برسانم!

[۵] امام (ع) درباره بسر چنین گفت:

«اللهم ان بسر اباع دینه بالدنیا و انتهک محارمک و کانت طاعة مخلوق فاجر اثر عنده مما عندک! اللهم فلا تمته حتی تسلب عقله و لا توجب له رحمتک...»:

«بار خدایا بسر دینش را به دنیا فروخته و احترام احکامات را هتک کرده است، اطاعت از یک انسان فاجر و نابکار را بر دستورات تو مقدم داشته» خداوند! تا عقلش را نگیری مرگش را مرسان و رحمتت را هیچگاه شامل حال او مگردان»...

چیزی نگذشت «بسر» دیوانه شد و هذیان میگفت:

می گفت: شمشیر بدهید تا بکشم، شمشیری از چوب به دستش دادند و مشک باد کرده‌ای را در اختیارش گذاشتند، با آن شمشیر میزد تا بیهوش می شد این وضع تا هنگام مرگش ادامه داشت «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۱۷ و ۱۸»

خطبه ی ۲۶

و من خطبة له عليه السلام

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ ، وَآمِنًا عَلَى التَّنْزِيلِ ، وَ أَنْتُمْ مَعْشَرُ الْعَرَبِ عَلَى شُرَدِّينَ ، وَ فِي شُرَدَّارٍ ، مَنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارَةٍ خَشَنَ ، وَ حَيَاتٍ صَمٍّ تَشْرِبُونَ الْكَدْرَ ، وَ تَأْكُلُونَ الْجَسْبَ ، وَ تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ ، وَ تَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ ، الْأَصْنَامَ فِيكُمْ مَنْصُوبَةً ، وَ الْأَثَامَ بِكُمْ مَعْصُوبَةً .

و منها .

فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مَعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ ، وَ أَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى ، وَ شَرِبْتُ عَلَى الشَّحَى ، وَ صَبَرْتُ عَلَى أَخَذِ الْكَظْمِ ، وَ عَلَى أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلْقَمِ .

منها يذكر فيها عمرو بن العاص :

و لم يبايع حتى شرط أن يؤتیه على البيعة ثمننا ، فلا ظفرت يد البائع ، و خزيت أمانه المبتاع ، فخذوا للحرب أهبتها ، و أعدوا لها عدتها ، فقد شبّ لظاها ، و علا سناها ،

و استشعروا الصبر فإنه أدعى إلى النصر .

(یکی از خطبه‌هایی است که امام(ع) ایراد فرموده است)[۱]

و در مورد اعراب پیش از بعثت پیامبر سخن می‌گوید بت پرستی شیوه و آئین شما بود:

خداوند پیغمبر(ص) را به رسالت مبعوث ساخت، که جهانیان را بیم دهد، و امین آیات وی باشد، در حالیکه شما ملت عرب بدترین دین و آئین داشتید، و در بدترین سر-زمینها زندگی می‌نمودید، در میان سنگهای خشن و مارهایی که فاقد شنوائی بودند(وبهمین جهت از هیچ چیز نمی‌ترسیدند!) آبهای آلوده را می‌نوشیدید، و غذاهای ناگوار را می‌خوردید، خون یکدیگر را می‌ریختید، و پیوند خویشاوندی را قطع می‌نمودید، بت‌ها در میان شما بر پا بود(و پرستش بت شیوه و آئین شما) و گناهان سراسر وجود شما را فراگرفته بود.

و قسمتی از این خطبه است، (که امام(ع) درباره تنهایی خویش برای گرفتن حق خود فرموده است) نگاه کردم و دیدم(برای گرفتن حق خود) یآوری جز خاندان خویش ندارم، به مرگ آنان راضی نشدم چشمهای پر از خاشاک را فرو بستم، و با همان گلوئی که گویا استخوانی در آن گیر کرده بود(جرعه حوادث) را نوشیدم، با اینکه تحمل در برابر گرفتگی راه گلو و نوشیدن جرعه‌ای که تلخ تر از حنظل است، کار طاقت فرسایی بود، شکیبائی کردم[۲]

قسمت دیگری از این خطبه است که در آن اشاره به زندگی ننگین عمرو عاص می‌فرماید:

او(با معاویه) بیعت نکرد مگر اینکه بر او شرط کرد که در برابر آن بهائی دریافت دارد[۳][۴]، در این معامله شوم، دست فروشنده هیچگاه به پیروزی نرسد، و سرمایه خریدار به رسوائی کشد، (اکنون که آنها روی بلاد مسلمین و حکومت مسلمانان این چنین بی رحمانه معامله می‌کنند) شما آماده پیکار شوید و ساز و برگ آن را فراهم سازید که آتش آن زبانه کشیده و شعله‌های آن بالا گرفته است، صبر و استقامت را شعار خویش سازید، که نصرت و پیروزی را به سوی شما فرا می‌خواند!

توضیح‌ها:

[۱] این قسمت، از خطبه‌ای است که امام(ع) پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر در مصر، ایراد فرموده است، در این خطبه مفصل که همه را ابن ابی الحدید آورده امام(ع) حال عرب پیش از اسلام، و وضعی که پیغمبر(ص) به وجود آورد، و پس از آن مرحله خلافت غاصبانه خلفا را شرح میدهد.

سپس به چگونگی حال معاویه و گرفتن مصر به وسیله عمرو عاص و کشته شدن شیعیانش در آنجا می‌پردازد، و در پایان اصحابش را برای آمادگی به جهاد تحریص می‌فرماید. «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۶ صفحه ۹۴» و کتاب «الغارات» که اخیراً انجمن آثار ملی آن را چاپ کرده و در جلد اول صفحه ۳۰۲ مفصل آن را نقل کرده است کتاب مزبور از کتابهایی است که در قرن سوم نوشته شده است نویسنده آن ابو اسحاق ابراهیم محمد بن ثقفی است

[۲] در مورد این قسمت در خطبه شقشقیه (خطبه ۳) بحث شده است

[۳] «و لم یبایع حتی شرط»: «عمرو عاص با معاویه بیعت نکرد تا اینکه شرائط سنگینی ذکر کرد و معاویه آن را پذیرفت در اینجا به گوشه‌ای از زندگی پر حادثه او می‌پردازیم:

سرگذشت معاویه و عمرو عاص:

امام با جمله بالا اشاره به جریانی فرموده است که بین معاویه و عمرو عاص در گرفت، به این معنی که عمرو عاص در صورتی حاضر شد با معاویه بیعت کند، که معاویه در برابر آن حکومت مصر را به او ببخشد.

ابن ابی الحدید می‌نویسد: هنگامی که امام(ع) وارد کوفه شد به معاویه نامه‌ای نوشت و او را به بیعت دعوت نمود، معاویه پریشان حال گردید، و پاسخ نامه را به تأخیر انداخت، و در این باره با مردم شام صحبت کرد، آنها به وی اطمینان دادند که او را کمک کنند، معاویه در این باره با برادرش عتبۀ بن ابی سفیان مشورت کرد، او گفت:

در این راه باید از عمرو عاص کمک بگیری، او سیاستمدار کهنه کاری است و اگر در برابر دینش بهائی به او پردازی، آن را به تو خواهد فروخت!

معاویه نامه‌ای به عمرو نوشت و از او خواست که به شام بیاید، تا در این باره با وی مذاکره کند.

هنگامیکه نامه به عمرو رسید، او با پسرانش در این مورد مشورت کرد، عبد الله یکی از پسرانش به وی گفت:

پیامبر و ابو بکر و عمر به هنگام مرگ از تو راضی بودند، و هنگام قتل عثمان هم که غائب بودی، به نظر من در منزل بنشین و برای

این دنیای بی‌ارزش حاشیه نشین معاویه مشو! که در کیفر خدا با هم شریک خواهید بود، امام محمد فرزند دیگرش گفت:

تو از بزرگان قریش هستی، مبدا جریان خلافت حکومت را با غفلت از دست بدهی! به شامیان ملحق شو و به دستیاری آنها در مطالبه

خون عثمان بکوش!

عمرو گفت: عبد الله آنچه به صلاح دینم بود گفت، ولی محمد صلاح دنیا را در نظر گرفت، من در این باره فکر خواهم کرد....

سرانجام عمرو نزد معاویه آمد و به مذاکره پرداختند: معاویه گفت:

من تو را به جهاد کسی که خدا را عصیان نموده، و بین مسلمانان اختلاف افکنده، خلیفه مسلمین را کشته، و آتش فتنه را روشن

ساخته است دعوت می‌کنم!

عمرو پرسید: او کیست؟

معاویه پاسخ داد: علی!....

عمرو گفت:

بخدا سوگند تو هم‌طراز او نیستی، تو هیچیک از فضائل علی را نداری:

نه هجرت، نه سبقت باسلام نه مصاحبت با پیغمبر(ص)، و نه جهاد در راه خدا، و نه فهم و درک و دانش.

به خدا سوگند! او در جنگ بهره‌ای دارد که کسی همتای او نیست، اگر من بخواهم از احسان و نعمتهای خداوند روی بگردانم و در

جنگ با علی(ع) با تمام خطراتی که در بردارد با تو همکاری کنم، بگو چه امتیازی به من خواهی داد؟!

معاویه گفت: آنچه تو بخواهی!

عمرو گفت: مصر!..

معاویه گفت: من دوست ندارم این حرف شایع شود، که تو بخاطر دنیا بمن پیوسته‌ای!

عمرو گفت: «دعنی عنک» این حرفها را کنار بگذار!..

و بالاخره بین معاویه و عمرو نوشته‌ای امضاء گردید، که عمرو با معاویه همکاری کند و در مقابل اگر معاویه پیروز گردید، حکومت

مصر را به او واگذارد.

[۴] ابن ابی الحدید می‌گوید:

استاد ما ابو القاسم بلخی می‌گفت:

این سخن عمرو «دعنی عنک»، کنایه از الحاد او بلکه صریح می‌باشد چون معنی این جمله این می‌شود که: این حرف را کنار بگذار

زیرا اعتقاد به آخرت اساسی ندارد، و این که نباید، آخرت را به دنیا فروخت حرف است.

و نیز او اضافه می‌کرد که:

عمرو عاص همواره ملحد بوده و در الحاد و بی دینی او تردیدی نیست، و معاویه نیز مانند او بوده است: و شاهد آن همان داستان

سری است که بین این دو انجام شد و اسلام را به بازی گرفتند.

این وضع اینان کجا؟ و اخلاق علی(ع) و شدت علاقه‌اش به خدا کجا؟

و با اینحال آن دو از علی(ع) عیبجوئی می نمودند.

(اقتباس از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۲ از صفحه ۶۱-۶۵) توجه:

این سخن امام(ع) را نویسنده کتاب «الغارات» در جلد اول صفحه ۳۱۷ با مختصر تفاوتی آورده است.

خطبه ی ۲۷

و من خطبة له عليه السلام

أما بعد ، فإنّ الجهاد باب من أبواب الجنّة فتحه الله لخاصّة أوليائه : و هو لباس التّقوى ، و درع الله الحصينه ، و جنته الوثيقه ، فمن تركه رغبة عنه ألبسه الله ثوب الدّلّ ، و شمله البلاء ، و ديث بالصغار و القماء ، و ضرب على قلبه بالأسداد ، و أدیل الحقّ منه بتضييع الجهاد ، و سيم الخسف ، و منع النّصف ، ألا و إني قد دعوتكم إلى قتال هؤلاء القوم ليلا و نهارا ، و سرا و إعلانا ، و قلت لكم : أغزوهم قبل أن يغزوكم فو الله ما غزى قوم فى عقر دارهم إلّا ذلّوا فتوا كلم ، و تخاذلتم حتّى شنت الغارات عليكم ، و ملكت عليكم الأوطان ، و هذا أخو غامد و قد وردت خيله الأنبار ، و قد قتل حسان بن حسان البكرى ، و أزال خيلكم عن مسالحتها ، و لقد بلغنى أنّ الرّجل منهم كان يدخل على المرأة المسلمة ، و الأخرى المعاهدة ، فيتتزع حجلها و قلبها و قلائدها و رعاثها ، ما تمتنع منه إلّا بالاسترجاع و الاسترحام ، ثمّ انصرفوا وافرین ما نال رجلا منهم كلم ، و لا أريق لهم دم ، فلو أنّ امرا مسلما مات من بعد هذا أسفا ما كان به ملوما ، بل كان به عندى جدیرا ، فیاعجبا و الله يميت القلب و يجلب الهمّ اجتماع هؤلاء القوم على باطلهم و تفرّقكم عن حقّكم فقبحا لكم و ترحا ، حين صرتم غرضا يرمى ، يغار عليكم و لا تغيرون ، و تغزون و لا تغزون ، و يعصى الله و ترضون ، فإذا أمرتكم بالسّير إليهم فى أيّام الصّيف قلتّم هذه حمارة القيظ ، أمهلنا يسّخ عنا الحرّ ، و إذا أمرتكم بالسّير إليهم فى الشّتاء قلتّم : هذه صبارة القرّ أمهلنا ينسلخ عنا البرد ، كلّ هذا فرارا من الحرّ و القرّ فاذا كنتم من الحرّ و القرّ تفرّون فأتّم و الله من السّيف أفرّ ، یا أشباه الرّجال و لا رجال حلوم الأطفال ، و عقول ربّات الحجال ، لوددت أنّى لم أركم و لم أعرفكم معرفه و الله جرّت ندما ، و أعقبت سدما قاتلكم الله لقد ملأتّم قلبى قیحا ، و شحتّم صدرى غیظا ، و جرّ عتمونى نغب التّهمام أنفاسا و أفسدتم على رأى بالعصيان و الخذلان ، حتّى قالت قريش : إنّ ابن أبى طالب رجل شجاع ، و لكن لا علم له بالحرب .

لله أبوهـم و هل أحد منهم أشد لها مراسا ، و أقدم فيها مقاما منى ؟ لقد نهضت فيها ، و ما بلغت العشرين ، و ها أناذا قد ذرّفت على السّتين ، و لكن لا رأى لمن لا يطاع

خطبه جهاد[۱][۲] جهاد زره محکم پروردگار!

اما بعد جهاد دری است از درهای بهشت، خداوند آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده است جهاد لباس تقوا، زره محکم، و سپر مطمئن خداوند است مردمی که از جهاد روی برگردانند خداوند لباس ذلت بر تن آنها می پوشاند و بلا به آنان هجوم می آورد، حقیر و ذلیل می شوند، عقل و فهم شان تباه می گردد، و به خاطر تضییع جهاد حق آنها پایمال می شود، و نشانه های ذلت در آنها آشکار می گردد، و از عدالت محروم می شوند.

تشویق به جهاد آگاه باشید من شب و روز، پنهان و آشکارا شما را به مبارزه این جمعیت (معاویه و پیروانش) دعوت کردم و گفتم پیش از آنکه با شما بجنگند با آنان نبرد کنید.

به خدا سوگند هر ملتی در درون خانه اش مورد هجوم دشمن قرار گیرد حتما ذلیل خواهد شد (و تنها جمعیتی در نبرد با دشمنان پیروز میگردند که به استقبال آنها بشتابند)

ولی شما سستی به خرج دادید و دست از یاری برداشتید، تا آنجا که دشمن پی در پی به شما حمله کرد و سرزمین شما را مالک شد.

اکنون بشنوید: (یکی از فرماندهان لشکر غارتگر معاویه) از «بنی غامد» حمله به (شهر مرزی) «انبار کرده است، و نماینده و فرماندار من «حسان بن حسان بکری» را کشته و سربازان و مرزبانان شما را از آن سرزمین بیرون رانده است.

به من خبر رسیده که یکی از آنان به خانه زن مسلمان و زن غیر مسلمانی که در پناه اسلام جان و مالش محفوظ بوده وارد شده [۳] و خلخال و دستبند، گردن بند، و گوشواره های آنها را از تن شان بیرون آورده است... در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع جز گریه و التماس کردن نداشته اند، آنها با غنیمت فراوان برگشته اند بدون اینکه حتی یک نفر از آنها زخمی گردد و یا قطره ای

خون از آنها ریخته شود اگر به خاطر این حادثه مسلمانی از روی تاسف بمیرد ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار و بجا است! [۴] [۵].

ای کاش شما را نمی دیدم!

شگفتا! شگفتا! به خدا سوگند این حقیقت قلب انسان را می میراند، و غم و اندوه می آفریند، که آنها در مسیر باطل خود این چنین متحدند، و شما در راه حق این چنین پراکنده و متفرق؟!

روی شما زشت باد، و همواره غم و غصه قرین تان باد که شما هدف حملات دشمن قرار گرفته اید، پی در پی به شما حمله میکنند و شما به حمله متقابل دست نمی زنید با شما می جنگند، و شما نمی جنگید این گونه معصیت خدا می شود و شما (با عمل خود) به آن رضایت می دهید.

هر گاه در ایام تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن دادم گفتید اندکی ما را مهلت ده تا سوز گرما فرو نشیند و اگر در سرمای زمستان این دستور را به شما دادم گفتید اکنون هوا فوق العاده سرد است بگذار سوز سرما آرام گیرد! همه این بهانه ها برای فرار از سرما و گرما بود!

شما که از سرما و گرما (وحشت دارید) و فرار می کنید، به خدا سوگند از شمشیر (دشمن) بیشتر فرار خواهید کرد!

ای کسانی که به مردان میمانید ولی مرد نیستید! ای کودک صفتان بی خرد! و ای عروسان حجله نشین! (که جز عیش و نوش به چیزی نمی اندیشید) چقدر دوست داشتم که هرگز شما را امیدیدم و نمی شناختم همان شناسائی که سرانجام مرا این چنین ملول و ناراحت ساخت، خدا شما را بکشد که اینقدر خون بدل من کردید، و سینه مرا مملو از خشم ساختید، و کاسه های غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشاندید، با سرپیچی و یاری نکردن نقشه ها و طرحهای مرا (برای سرکوبی دشمن و ساختن یک جامعه آباد اسلامی) تباه کردید، تا آنجا که قریش گفتند پسرابو طالب مردی است شجاع ولی از فنون جنگ آگاه نیست! ...

خدا خیرشان دهد آیا هیچیک از آنها از من با سابقه‌تر و پیشگام‌تر در این میدانها بوده؟ من آنروز گام در میدان نبرد گذاشتم که هنوز بیست سال از عمرم نگذشته بود، و هم اکنون از شصت گذشته‌ام، ولی آن کس که فرمانش را اجرا نمی‌کنند، طرح و نقشه‌ای ندارد (هر اندازه فکر او بلند و نقشه او دقیق باشد هرگز به جایی نمی‌رسد!)

توضیح‌ها:

[۱] این خطبه را امام (ع) هنگامی ایراد فرمود که:

به او خبر دادند لشکری از طرف معاویه به شهر «انبار» که در مرز عراق و شام قرار داشت حمله کرده و «حسان بن حسان» فرماندار امام را کشته‌اند.

امام (ع) با حال غضبناک آنچنان که دامن عبایش به زمین می‌کشید از کوفه خارج شد، تا به «نخيله» که منزلگاهی نزدیک کوفه بود رسید، و مردم به دنبال او حرکت کردند، روی تپه‌ای ایستاد و این خطبه را خواند.

(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد جلد ۲ از صفحه ۷۵)

[۲] ابن ابی الحديد می‌گوید:

«این از خطبه‌های مشهور امام است که افراد زیادی آن را نقل کرده‌اند و «مبرد» در کتاب «الکامل» نیز آن را آورده است».

و در کتاب «الغارات» جلد دوم صفحه ۴۷۴ این خطبه آمده است در آنجابه قسمتی از جریان حمله سفیان بن عوف و سخنان دیگر امام (ع) اشاره رفته است.

و در کتاب مدارک نهج البلاغه آمده است که این خطبه را کلینی در کتاب «جهاد کافی» و «جاحظ» در کتاب «البيان و التبیین» با کمی اختلاف و در کتاب «اخبار الطوال» و «ابن عبدربه» در «عقد الفريد» و «ابن قتیبه» در کتاب «عیون الاخبار» نقل کرده‌اند.

[۳] «و اخرى المعاهده» این سخن امام(ع) مطلب مهمی را می‌رساند که مسلمانان وظیفه دارند از کفاری که در پناه اسلام زندگی می‌کنند دفاع نمایند و این خود مکتب عالی و دید وسیع و جهانی اسلام را روشن می‌سازد.

[۴] «اخو غامد کیست؟»

مقصود امام(ع) از این شخص «سفیان بن عوف» غامدی است، او می‌گوید:

معاویه مرا خواست و گفت تو را با لشکر فراوانی به جانب فرات می‌فرستم هنگامی که به سرزمین «هیت» رسیدی چنانچه لشکری یافتی به آنها حمله بروگر نه به شهر «انبار» حمله کن، اگر در آنجا نیز سپاهی نبود به «مدائن» هجوم نما، پس از آن به شام برگرد.

زنهار به کوفه نزدیک مشو! و بدان که اگر به شهر «انبار» و «مدائن» حمله‌نمایی گویا کوفه را مورد حمله قرار داده‌ای، زیرا این کار قلب عراقیان را می‌لرزاند و دوستان ما را خوشحال می‌سازد.

در این سفر به هر کس برخوردی که حکومت مرا قبول ندارد بکش، و همه قریه‌هایی که سر راه تو قرار دارد ویران ساز! اموال آنان را غارت نما، زیرا غارت اموال همچون کشتن، برای مخالفان ما دردناک است!

[۵] «پایداری حسان بن حسان!»

(حبیب بن عقیف) می‌گوید:

من و «اشرس بن حسان بکری» در ارتش انبار بودیم که سفیان بن عوف غامدی به ما حمله آورد، و ما احساس کردیم تاب مقاومت نداریم، رئیس مابرای مبارزه به پا خاست، مبارزه سختی در گرفت و ما بخوبی از عهده برآمدیم، ولی بالاخره نیروی در هم شکستن آنها را نداشتیم، رئیس ما از اسب پیاده شد، و آیه ۲۳ سوره احزاب را که مضمونش این است «بعضی شربت شهادت نوشیدند و بعضی منتظرند» تلاوت کرد.

سپس گفت:

آن کس که لقای خداوند را نمی‌خواهد و خویش را آماده مرگ نکرده است، تا هنگامی که ما به مبارزه مشغولیم و آنها نمی‌توانند فراریان را تعقیب کنند، از شهر بیرون برود، و آنان که می‌خواهند به آنچه نزد خدا است نائل آیند که برای نیکان از هر چیز بهتر است با ما همکاری نمایند.

سپس همراه با ۳۰ مرد پیاده به نبرد مشغول شد، تا همه شربت شهادت نوشیدند. (اقتباس از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید صفحه ۸۵-۸۷ جلد ۲)

خطبه ی ۲۸

و من خطبۀ له علیه السّلام

أما بعد ، فإنّ الدّنيا قد أدبرت ، و أذنت بوداع ، و إنّ الآخرة قد أشرفت باطّلاع ؟ ألا و إنّ اليوم المضمار ، و غدا السّباق ، و السّبقه الجنّة و الغاية النّار : أفلا تأب من خطيئته قبل منيته ؟ ألا عامل لنفسه قبل يوم يؤسه ؟ ألا و إنّكم فى أيام أمل من ورائه أجل ، فمن عمل فى أيام أمله قبل حضور أجله نفعه عمله ، و لم يضره أجله ، و من قصر فى أيام أمله قبل حضور أجله فقد خسر عمله و ضرّه أجله ، ألا فاعملوا فى الرّغبة كما تعملون فى الرّهبه ؟ ألا و إنّى لم أركالجنّة نام طالبها ، و لا كالنّار نام هاربها ألا و إنّ من لا ينفعه الحقّ يضره الباطل ، و من لم يستقم به الهدى يجربه الضّلال إلى الرّدى ، ألا و إنّكم قد أمرتم بالظّعن ، و دلّتم على الزّاد ، و إنّ أخوف ما أخاف عليكم اتّباع الهوى و طول الأمل ، تزودوا من الدّنيا ما تحرزون أنفسكم به غدا . قال السيّد رضى الله عنه ، و أقول إنّ لو كان كلام يأخذ بالأعناق إلى الزّهد فى الدّنيا و يضطرّ إلى عمل الآخرة لكان هذا الكلام ، و كفى به قاطعا لعلائق الآمال ، و قادحا زناد الاتّعاظ و الازدجار ، و من أعجبه قوله عليه السّلام « ألا و إنّ اليوم المضمار و غدا السّباق و السّبقه الجنّة و الغاية النّار » فإنّ فيه مع فخامة اللفظ ، و عظم قدر المعنى ، و صادق التّمثيل ، و واقع التّشبيه سرا عجيبا . و معنى لطيفا ، و هو قوله عليه السّلام : « و السّبقه الجنّة ، و الغاية النّار » فخالف بين اللفظين لاختلاف المعنيين ، و لم يقل « السّبقه النار » كما قال « السّبقه الجنّة » ، لأنّ الاستباق إنّما يكون إلى أمر محبوب ، و غرض مطلوب ، و هذه صفه الجنّة و ليس هذا المعنى موجودا فى النار نعوذ بالله منها ، فلم يجز أن يقول « و السّبقه النّار » بل قال « و الغاية النّار » ، لأنّ الغاية ينتهى إليها من لا يسره الانتهاء و من يسره ذلك ، فصلح

أن يعبر بها عن الأمرين معا ، فهي في هذا الموضع كالمصير و المآل ، قال الله تعالى : (قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ) و لا يجوز في هذا الموضع أن يقال : سبقتم بسكون الباء إلى النار ، فتأمل ذلك فباطنه عجيب و غوره بعيد . و كذلك أكثر كلامه عليه السلام ، و في بعض النسخ ، و قد جاء في رواية أخرى « و السَّيِّئَةُ الْجَنَّةُ » بضم السين و السَّيِّئَةُ

اما بعد، دنیا روی بازگردانده و وداع خویش را اعلام داشته است، آخرت روی آورنده و طلایه آن آشکار گردیده است آگاه باشید! امروز، روز تمرین و آمادگی، و فردا روز مسابقه است، جایزه برندگان، بهشت، و سرانجام عقب ماندگان آتش خواهد بود [۲] آیا کسی یافت می شود که پیش از فرا رسیدن مرگش از خطاهایش توبه کند؟ و آیا انسانی پیدا می شود که قبل از رسیدن آن روز، عمل نیکی برای خود انجام دهد؟

آگاه باشید! همه در دوران آرزوئی بسر می برید که اجل و مرگ بدنبال دارد با این حال هر کس پیش از رسیدن اجلش، در همان دوران آرزوهایش به عمل پردازد، اعمالش به او منفعت می بخشد و مرگش به او زیانی نمی رساند، و آن کس که در این ایام آرزو، پیش از فرا رسیدن اجل در عمل کوتاهی کند گرفتار خسران شده و فرا رسیدن اجل برای وی زیان بخش است.

همانطور که به هنگام ترس و ناراحتی برای خدا عمل می کنید به هنگام آرامش نیز عمل نمائید.

آگاه باشید من هرگز چیزی مانند بهشت ندیدم که خواستارانش به خواب رفته باشند، و نه همانند آتش: که فراریان از آن، این چنین در خواب فرو رفته باشند.

خوب بدانید! آنها که از حق بهره مند نشوند، زیان باطل دامنه اش را فرا خواهد گرفت، و آنکس که هدایت، راهنمایش نگردد گمراهی او را به هلاکت می کشاند.

آگاه باشید! فرمان کوچ درباره شما صادر گردیده، و به زاد و توشه آخرت راهنمائی شده اید و حشمتناکترین چیزی که بر شما می ترسم هوا پرستی و آرزوهای دور و دراز است از این دنیا زاد و توشه ای برگیرید که فردا خود را با آن حفظ کنید! سپید رضی می فرماید:

اگر سخنی باشد که مردم را بسوی زهد بکشاند و به عمل برای آخرت وادار سازد همین سخن است که می تواند علاقه انسان را از آرزوها قطع کند و جرقه ی بیداری و تنفraz اعمال زشت را در قلب، برافروزد، و از شگفت آورترین جمله های مزبور، این جمله است:

«الاولان اليوم المضمار و غدا السباق و السبقه الجنة و الغايه النار» آگاه باشید امروز روز تمرین و آمادگی و فردا روز مسابقه است. جایزه برندگان بهشت و سرانجام عقب ماندگی آتش خواهد بود زیرا با اینکه در این کلام الفاظ بلند و معانی گرانقدر و تمثیل صحیح، و تشبیه واقعی می باشد سری عجیب و معنائی لطیف در آن نهفته شده و آن جمله «و السبقه الجنة و الغايه النار» است، امام بین این دو لفظ «السبقه» و «الغايه» بخاطر اختلاف معنی جدائی افکنده، نگفته است «السبقه النار» چنانکه «السبقه الجنة» گفته، زیرا سبقت جستن در مورد امری دوست داشتنی است، و این از صفات بهشت است و این معنی در آتش «که از آن بخدا پناه میبریم» وجود ندارد، امام جائز ندانسته که بگوید:

«السبقه النار» بلکه فرموده است الغايه النار، زیرا مفهوم غایت (پایان) مفهوم وسیعی است که در موضوعات مسرت بخش و غیر مسرت بخش به کار می رود و در حقیقت مرادف «مصیر» و «مآل» است (که به معنی سرانجام می آید) چنانکه خداوند می فرماید:

«قل تمتعوا فان مصيركم الى النار» به کافران بگو بهره بگیرید که سرانجام شما بسوی آتش است.

در این خطبه دقت کنید که باطنی شگفت آور و عمقی زیاد دارد و چنین است اکثر سخنان امام (ع) و در بعضی نسخه های این خطبه چنین آمده است «و السبقه الجنة» (به ضم سین) که به جایزه ای گفته می شود که به پیشتازان و برندگان مسابقه داده می شود خواه وجه نقد باشد یا جنس دیگری و معنی هر دو کلمه به هم نزدیک است.

توضیح ها:

[۱] این خطبه را «جاحظ» در کتاب «البيان و التبیین» و «مسعودی» در کتاب «مروج الذهب» و «ابن فتیبه» در عیون الاخبار - با کمی اختلاف در بعضی جمله ها و صاحب کتاب «اعجاز القرآن» و «تحف العقول» و «ابن عبد ربه» در «عقد الفرید» آورده اند.

(مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۴۲)

[۲] امام(ع) در این خطبه از زهد، و پارسائی در دنیا سخن گفته است.

ابن ابی الحدید در اینجا نکات جالبی آورده که ذکر پاره‌ای از آن به مورداست:

الف- «ابو حازم» می گوید:

«بین من و زمامداران، تنها یکروز تفاوت است اما دیروز که نه آنها لذات آن را به یاد دارند و نه من تلخیهای آن را، و فردا هر دو در

خطر قرار داریم، تنها امروز است که آنها زمامدارند و من در این حال، آنهم معلوم نیست تا عصر چه شود؟!»!

ب: می گویند:

هنگامی که عبد الملک مروان در سختی قرار گرفته بود، لباسشویی را دیدگفت دوست دارم من هم مانند او لباسشو بوم، روزانه

کسب می نمودم و زندگی آرامی داشتم: این سخن را به ابو حازم گذارش کردند، گفت «الحمد لله که زمامداران به هنگام مرگ دوست

دارند همچون ما باشند و ما در موقع مرگ آرزوی مقام آنان را نداریم!»!

ج: به شخص زاهدی گفته شد چگونه به تنهایی به سر می بری؟

گفت: تنها نیستم با خدایم همنشینم.

«اذا شئت ان یناجینی قرات کتابه، و اذا شئت ان اناجیه صلیت»:

یعنی هر گاه بخواهم او با من سخن بگوید کتابش را می خوانم و هر گاه خواستم با او حرف بزنم نماز می خوانم.

د: می گویند اسکندر وارد یکی از شهرهایی که گشوده بود، شد، از اولاد زمامداران آنها که باقی بودند جويا شد، گفته شد مردی از آنها

هست که در قبرستان سکونت گزیده، وی را احضار کرد.

گفت: چرا مجاور قبرستان شده‌ای؟

پاسخ داد: می‌خواستم تفاوت و برتری استخوانهای زمامداران از زیردستانشان را بیابم، اما همه را مساوی یافتم، اسکندر گفت:

می‌خواهی تابع من گردی که شرافت و بزرگی پدرانت را برایت زنده کنم اما اگر همت داشته باشی؟!

در پاسخ اسکندر گفت: اتفاقاً همتم بلند است.

پرسید چیست؟ گفت آرزوی من این است که: زندگی که مرگ نداشته باشد، جوانی که پیری در آن نباشد ثروتی که فقر دست به آن

نیازد، و خوشحالی که رنج به دنبال نداشته باشد، نصیبم شود.

اسکندر گفت: اینها نزد من پیدا نمی‌شود.

مرد گفت: پس مرا به حال خود واگذار تا از آنکس که دارد بخواهم.

ه: «منصور دوانیقی» از «عمرو بن عبید» درخواست کرد که او را اندر زکند عمرو گفت:

به آنچه دیده‌ام موعظه‌ات کنم، یا به آنچه شنیده‌ام؟

گفت: به آنچه دیده‌ای!

گفت: «عمر بن عبد العزیز» را به هنگام مرگ مشاهده کردم ۱۱ پسر داشت و ۱۷ دینار از خود باقی گذاشت، ۵ دینار آن را کفنی

برایش تهیه کردند و با ۲ دینار آن زمین قبرش خریدند، در نتیجه به هر یک از فرزندان کم‌تر از یک دینار ارث رسید.

اما «هشام بن عبد الملک» را هنگام مرگ دیدم که ۱۰ پسر داشت و به هر کدام یک میلیون دینار از ارث او رسید.

یک روز هم یکی از پسران عمر بن عبد العزیز را یافتم که تنها در همان روز ۱۰۰ اسب را برای جهاد در راه خداوند آماده ساخته بود، و یکی از فرزندان هشام را ملاقات کردم، در حالی که دست نیاز بسوی مردی دراز کرده بود که به او صدقه دهد! (نقل از جلد ۲ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ص ۹۴ به بعد)

خطبه ی ۲۹

و من خطبة له عليه السلام

أيها الناس المجتمععة أبدانهم ، المختلفه أهواؤهم ، كلامكم يوهي الصمّ الصلاب ،

و فعلكم يطمع فيكم الأعداء تقولون في المجالس : كيت و كيت ، فإذا جاء القتال قلتُم :

حیدی حیاد ما عزّت دعوۀ من دعاكم و لا استراح قلب من قاساكم أعالیل بأضالیل ۱ دفاع ذی الدّین المطول لا یمنع الضّیم الذّلیل .
و لا یدرک الحقّ إلّا بالجدّ ، آی دار بعد دارکم تمنعون و مع آی إمام بعدی تقاتلون ؟ المغرور و اللّٰه من غرر تموه ، و من فاز بکم فقد فاز و اللّٰه بالسّهم الأخیب ، و من رمی بکم ، فقد رمی بأفوق ناصل أصبحت و اللّٰه لا أصدّق قولکم ، و لا أطمع فی نصرکم ، و لا أوعد العدوّ بکم ما بالکم ما دواؤکم ما طبّکم القوم رجال أمثالکم أقولا بغير عمل ؟ و غفلۀ من غیر ورع ؟ و طمعا فی غیر حقّ ؟

بعد از حمله ضحاک بن قیس دوست معاویه بر حجاج خانه خدا فرمود: [۱] [۲] و ای مردمی که بدنهایتان جمع و افکار و خواسته‌های شما پراکنده است! سخنان داغ شما سنگهای سخت را در هم می‌شکند، ولی اعمال سست شما دشمنانتان را به طمع می‌اندازد، در مجالس و محافل می‌گویید چنین و چنان خواهیم کرد. اما هنگام جنگ فریاد می‌زنید:

ای جنگ! از ما دور شو! آنکس که شما را بخواند فریاد او به جایی نمی‌رسد، و کسی که شما را رها کند قلب او از آزار شما در امان نخواهد بود، به عذرهای گمراه‌کننده‌ای متشبث می‌شوید همچون بدهکاری که (با عذرهای نابجا) از اداء دین خود سرباز می‌زند (بدانید) افراد ضعیف و ناتوان هرگز نمی‌توانند ظلم را از خود دور کنند، و حق جز با تلاش و کوشش بدست نمی‌آید،

شما که از خانه خود دفاع نمی‌کنید چگونه می‌توانید از خانه دیگران دفاع کنید؟ و با کدام پیشوا و امام پس از من، به مبارزه خواهید رفت؟ به خدا سوگند فریب خورده واقعی آن کس است که به گفتار شما مغرور شود!

و اگر پیروزی بوسیله شما بدست آید پیروزی بی اثری است همانند کسی که در قرعه، برگ ناپرنده‌ای نصیب او شود! و کسی که بخواهد بوسیله شما تیراندازی کند همچون کسی است که با تیرهای بی پیکان تیر انداخته است!

سوگند بخدا! به آنجا رسیده‌ام که گفتارتان را تصدیق نمی‌کنم و به یاری شما امید ندارم و دشمنان را به وسیله شما تهدید نمی‌کنم! چه دردی دارید؟ دواي شما چیست؟ طب شما کدام است؟

آنها هم مردانی همچون شما هستند! (چرا آنها این همه پایدارند و شما این قدر سست؟! آیا سزاوار است بگوئید و عمل نکنید؟ و فراموشکاری، بدون ورع داشته باشید) یعنی رها کردن چیزی نه بخاطر زهد و امید در غیر حق بورزید؟
توضیح‌ها:

[۱] این خطبه در کتاب «البيان و التبیین» و بعضی از جملات آن را «ابن قتیبه» و قسمتی از آن را کتاب «مطالب السؤل» و «عقد الفرید» با کمی اختلاف نقل کرده است. (مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۴۲)

[۲] این خطبه را امام در مورد حمله «ضحاک بن قیس» ایراد فرموده است، و از مرحوم کلینی نیز نقل شد که امام (ع) این خطبه را در همین مورد ایراد فرموده است (خلاصه جریان غارت ضحاک چنین است):

حمله ضحاک پس از جریان حکمین - و پیش از واقعه نهروان - معاویه اطلاع یافت، که امام (ع) آماده نبرد با او است، به وحشت افتاد، و در بیرون دمشق لشکر - گاه زد و از تمام قصبات و دهات دعوت نمود تا برای جنگ با امام (ع) آماده شوند...

معاویه ضحاک بن قیس را طلبید صد و چهار هزار سپاه همراه وی نمود و به او چنین دستور داد:

به طرف کوفه حرکت کن! به هر آبادی رسیدی اگر در اطاعت علی(ع) بودند غارت نما، و اگر افراد مسلحی یافتی به آنها حمله ببر! توجه داشته باش صبح در یک آبادی و عصر در آبادی دیگر بوده باشی!

ضحاک براه افتاد و در بین راه طبق دستور معاویه غارت می کرد و افراد را می کشت، تا به «ثعلبیه» رسید، به کسانی که به حج می رفتند حمله برد و وسائل و زاد و توشه آنها را گرفت و عمرو بن عمیس بن مسعود پسر برادر عبد الله بن مسعود صحابی پیغمبر(ص) را به قتل رسانید...

این خبر به امام(ع) رسید سخت ناراحت شد، «حجر بن عدی» را خواست، و او را به چهار هزار سپاه به تعقیب ضحاک روانه ساخت.

«حجر» حرکت نمود تا به «سماوه» رسید و از آنجا با راهنمایی امر القیس به تعقیب ضحاک پرداخت و در نواحی «تدمر» به او دست یافت، ساعتی بین آنان جنگ در گرفت، ۱۹ نفر از همراهان ضحاک و ۲ نفر از یاران حجر کشته شدند شب فرا رسید، ضحاک از تاریکی شب برای فرار استفاده کرد، و حجر هنگام صبح از او اثری نیافت.

«اقتباس از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۱۱۳-۱۱۸» یک نکته:

سخنی بین «عقیل» برادر امام(ع) و معاویه پس از شهادت امیر مؤمنان(ع) رد و بدل شده که یادآوری آن در اینجا مفید به نظر می رسد:

«عقیل» پس از صلح امام حسن(ع) نزد معاویه رفت، معاویه از او پرسید تو، هم لشکر من، و هم سپاه برادرت را مشاهده کرده ای، در این مورد آنچه دیده ای باز گو کن!

«عقیل» گفت: به خدا سوگند هنگامیکه به لشکر برادرم رسیدم شبهائی همانند شبهای پیامبر(ص) و روزهای همانند روزهای وی یافتم، تنها جای پیامبر(ص) در میان آنان خالی بود، هر که را دیدم یا نماز می خواند و یا قرآن تلاوت می کرد.

اما هنگامیکه از لشکر تو گذشتم، عده ای از همان منافقان که «لیله عقبه» خواستند شتر پیامبر(ص) را رم دهند او را از بین ببرند، دیدم که به استقبال من می آمدند!

پس از آن عقیل پرسید: این که دست راست نشسته کیست؟

معاویه گفت: عمرو عاص عقیل گفت: همو است که شش نفر درباره او مخاصمه کردند که فرزند کدامیک از آنها است؟!

(باید توجه داشت که عقیل به نسب‌های عرب آگاهی بسیار داشت) آن دیگری کیست؟

معاویه گفت: ضحاک بن قیس عقیل: این همان است که پدرش شغل پستی داشت! آن یکی کیست؟

معاویه: ابو موسی اشعری!

عقیل: این پسر همان زن سارق است!

(گویا عقیل می‌خواست به معاویه بگوید نه تنها سپاه تو بلکه خاصان و اطرافیان تو نیز انسانهای ناپاکی هستند) معاویه دید، عقیل

مجلسیان وی را به خشم آورد، فکر کرد اگر در مورد خودش چیزی از او پرسد و او هم عیب وی را بگوید خشم اطرافیان

فرومی‌نشیند پرسید درباره من چه می‌گوئی؟

عقیل: مرا معاف دار.

معاویه: نه حتما باید بگوئی.

عقیل: «حمامه» را می‌شناسی؟

معاویه: «حمامه» کیست؟

عقیل: آنچه را باید بگویم گفتم، پس از آن برخاست و رفت، معاویه یکی از نسب دانان عرب را خواست و پرسید «حمامه» کیست؟

پرسید: در امانم؟

معاویه:بلی!

در پاسخ وی گفت:«حمامه»جده تو مادر ابو سفیان است که از زنان بدنام و صاحب پرچم در جاهلیت بوده است!

معاویه باطرفیان گفت:خشمگین مباشید ما با هم مساوی شدیم!

(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۱۲۴-۱۲۵)

خطبه ی ۳۰

و من کلام له علیه السّلام فی معنی قتل عثمان

لو أمرت به لکنت قاتلا ، أو نهیت عنه لکنت ناصرا غیر أنّ من نصره لا یستطیع أن یقول : خذله من أنا خیر منه ، و من خذله لا یستطیع أن یقول : نصره من هو خیر منی ، و أنا جامع لکم أمره : استأثر فأساء الأثره و جزعتم فأسأتم الجزع ، و لله حکم واقع فی المستأثر و الجازع .

از سخنانی است که امام(ع)در مورد قتل عثمان فرموده است[۱]

اگر به کشتن او فرمان داده بودم،قاتل محسوب می شدم،و اگر آنها را باز میداشتم از یاورانش به شمار می آمدم!اما کسی که او را یاری کرده نمی تواند بگوید از کسانی که دست از یاریش برداشتند بهترم،و کسانی که دست از یاریش برداشتند نمی توانند بگویند یاورانش از ما بهترند،من جریان«عثمان»را برایتان خلاصه می کنم:

استبداد ورزید،چه بد استبدادی،و شما ناراحت شدید و از حد گذراندیدو خداوند در این مورد حکمی دارد که درباره «مستبدان»و«افراط گران»جاری میشود(و هر کدام به واکنش اعمال نادرست خود گرفتار می شوند).

توضیح ها:

[۱]نگاهی عبوری به ماجرای عثمان:

«ابن ابی الحدید در این مورد بحث کرده است، که ما فشرده آن را در این جا می آوریم:

او می گوید: صحیحترین اخبار در مورد عثمان آن است که «طبری» در تاریخ خود آورده که خلاصه آن چنین است:

عثمان حوادث تازه ای در اسلام به وجود آورده که باعث خشم مسلمانان گردید، این رویدادها عبارتند از: سر و کار آوردن بنی امیه مخصوصا فاسقان سفیهان، و بی دینان آنها، و اعطای غنائم به آنان، و آزار و ستمهایی که در مورد عمار یاسر، ابوذر، و عبد الله بن مسعود، و کارهای دیگری که در اواخر خلافت خویش انجام داد.

ولید بن عقبه را والی کوفه ساخت که گروهی به شراب نوشیدن وی گواهی دادند... و نیز سعید بن عاص را پس از ولید فرماندار کوفه ساخت... (فرمانداران او وضعی پدید آورده بودند که مردم آماده پرخاش و انفجار بودند لذا می بینیم همینکه) سعید بن عاص گفت: «عراق بستان قریش و بنی امیه است»، اشتر نخعی در پاسخ وی گفت: خیال میکنی سرزمین عراق که خداوند به وسیله شمشیر مسلمانان آن را فتح نموده، مربوط به تو و اقوام تو است؟ رئیس شرطه سعید ناراحت شده و به اشتر پرخاش نمود، اشتر به یارانش از طائفه نخع اشاره کرد، آنها به جان رئیس شرطه افتادند و او راست کتک زدند و به دنبال این جریان در مجالس و محافل انتقاد و بدگوئی از سعید فرماندار کوفه شروع شد، این بدگوئی و اعتراض کم کم، به عثمان که سعید را والی ساخته بود، سرایت نمود، و بسیاری از مردم را بر ضد دستگاه حکومت اطراف یکدیگر، گرد آمدند، سعید جریان را به عثمان نوشت و عثمان دستور داد رهبران شورش را به شام تبعید کند، معاویه را هم از این تبعیدیان و جریان کار آنها، آگاه ساخت. تبعیدیان که عبارت از: اشتر نخعی، مالک بن کعب اسود بن یزید نخعی، علقه بن قیس نخعی، صعصعه بن صوحان و گروه دیگری بودند وارد شام شدند پس از ورود، بین آنها و معاویه در جلسات متعددی سخنانی رد و بدل شد از جمله:

معاویه به آنان گفت: یا به نیکی گرائید و یا ساکت باشید! ببیندیشید و درباره آنچه برای شما و مسلمانان سودمند است نظر دهید آن را بخواهید و از آن متابعت کنید.

صعصعه گفت: تو لیاقت آن را نداری که ما چنین کنیم و اطاعت از تودر راه معصیت خداوند برای تو بزرگواری نمی آورد.

معاویه گفت: نخستین سخنم با شما این است که: شما را به تقوی و اطاعت خداوند و اتحاد فرمان می‌دهم.

آنها گفتند: تو تاکنون پراکندگی و خلاف آنچه پیامبر (ص) آورده دستور داده‌ای!

معاویه گفت: اگر این کار را کرده‌ام هم اکنون توبه می‌کنم و شما را به تقوا و اطاعت خدا و همکاری با اجتماع مسلمانان امر می‌کنم و فرمان می‌دهم که پیشوایان خود را محترم شمارید.

صعصعه گفت: اگر توبه کرده‌ای من به تو امر می‌کنم که از کارت کناره‌گیری، چه اینکه در میان مسلمانان از تو به این مقام سزاوارتر هست افرادی هستند که پدرانشان از پدر تو آثار بهتری در اسلام داشته و پیشقدم‌تر بوده‌اند.

معاویه گفت: من هم در اسلام قدمی داشته‌ام گر چه دیگری از من بهتر بوده اما در این زمان کسی از من قوی‌تر نیست، اگر بود عمر بن خطاب و عثمان مرا بر کنار می‌نمودند به جانم سوگند اگر کار در اختیار شما باشد یک روز و شب حکومت برای مسلمانان باقی نخواهد ماند... در اینجا بود که همگی به معاویه پرخاش کردند و موهای سر و صورتش را کندند، پس از آن معاویه نامه‌ای به عثمان نوشت که اگر اینان در شام باشند، مردم شام را نیز همچون مردم کوفه خواهند شورانید.

عثمان دستور باز گرداندن آنها را به کوفه داد...

باز هم والی کوفه از دست آنان به عثمان شکایت برد، این بار دستور داد آنها را به «حمص» تحت نظر عبد الرحمن بن خالد تبعید کند، و عبد الرحمن در «حمص» با وضع خشونت آمیزی با آنان رفتار کرد.

در سال یازدهم خلافت عثمان عده‌ای از اصحاب پیغمبر (ص) گرد هم آمدند، و ایراداتی که به عثمان داشتند وسیله «عامر بن قیس» که مردی خداشناس و عابد بود به او رساندند عثمان به عامر بن قیس جواب اهانت آمیزی داد.

اما وضع مدینه طوری بود که عثمان مجبور شد با چند نفر از فرمانداران مورد علاقه‌اش در این باره مشورت کند، به این جهت از عبد الله بن عامر، سعید بن عاص، معاویه بن ابی سفیان، عبد الله سعد و عمرو عاص دعوت کرد و جریان هیجان و آمادگی مدینه را برای شورش با آنان در میان گذارد.

در پاسخ وی هر یک نظریه‌ای دادند:

عبد الله بن عامر گفت:

صلاح در این است که مردم را به جهاد مشغول سازی تا از این فکر منحرف گردند.

سعید بن عاص گفت:

باید ریشه درد را قطع کرد، از کسانی که وحشت داری فاصله گیر و کار آنان را یکسره کن زیرا جمعیتها چنانچه رهبران خویش را از دست دادند متفرق خواهند شد.

عثمان گفت: این نظریه خوبی است اما!

معاویه گفت:

به نظر من باید سران لشکر خود را فرمان دهی آشوبگران را زیر نظر بگیرند، و من در شام چنین خواهم کرد.

عبد الله بن سعد گفت:

مردم اهل طمع هستند آن قدر به آنان ببخش تا به تو علاقه‌مند گردند.

عمرو بن عاص گفت:

تو بنی امیه را بر مردم سوار کرده‌ای یا عدالت کن و یا از کار کناره بگیر..

عثمان از این سخن سخت ناراحت شد، ولی عمرو عاص با همان زرنگی خود به او فهماند کسانی بودند که امکان داشت خبر را برای آزادی خواهان ببرند، و چون شما را دوست داشتم چنین گفتم.

عثمان عمال و فرمانداران خویش را باز گرداند و دستور داد مردم را برای جهاد مجهز سازند.

در سنه ۳۵ هجری مخالفان عثمان و بنی امیه در شهرهای اسلامی با یکدیگر مکاتبه نمودند و یکدیگر را بر عزل عثمان و فرماندارانش تهییج کردند، و سرانجام به اینجا منتهی شد، که از مصر دو هزار نفر به سرکردگی «ابو حرب غافقی» از کوفه دو هزار نفر به همراهی «زید بن صوحان»، «مالک اشتر»، «زیاد بن نضرو»، «عبد الله بن اصم غامدی»، و از بصره گروه بسیاری به رهبری «حرقوص بن زهیر» به عنوان زیارت خانه خدا به سوی مدینه حرکت کردند در ماه شوال سنه ۳۵ هجری در نزدیکی مدینه هر کدام در نقطه خاصی فرود آمدند، پس از آن گروهی را به مدینه فرستادند تا مقصودشان را به مردم برسانند.

سرانجام وضع بجائی رسید، که منزل عثمان را محاصره کردند، اما از رفت و آمد با عثمان جلوگیری ننمودند اینان در پاسخ رؤسای مهاجران می گفتند:

ما به این مرد نیازی نداریم و برای همین جهت از شهرهای خود به مدینه آمده ایم، از خلافت کناره بگیرد، تا دیگری را بجای او قرار دهیم.

عثمان در این موقع فرصت را غنیمت شمرد و از فرمانداران خود وسیله نامه کمک خواست، فرمانداران وی به جز معاویه هر کدام در این راه اقدام کردند.

روز جمعه عثمان پس از نماز منبر رفت و به گروه آزادی خواهان خطاب کرد:

«همه اهل مدینه می دانند شما به وسیله پیغمبر (ص) لعن شده اید!.. هیجان و شورش در مردم پدید آمد و شورش آنچنان بالا گرفت که عثمان از ترس بیهوش شد، وی را به خانه آوردند.

علی (ع)، و طلحه و زبیر بخانه عثمان رفتند و دیدند عده ای از بنی امیه از جمله مروان در آنجا گرد آمده اند.

آنها به علی (ع) گفتند: تو ما را هلاک کردی! این کار، کار تو است، اگر به خلافت بررسی زندگی تلخی خواهی داشت، امام (ع) خشمناک شد: بپا خاست و آنان که همراه وی بودند بپا خاستند و همه از منزل خارج شدند.

استمداد عثمان از امام(ع):

عثمان پس از اطلاع از اجتماع مسلمانان در مدینه از بلاد مختلف اسلامی بمنزل امام(ع) آمد، و گفت تو پسر عم من هستی و من بر تو حق خویشاوندی دارم از طرفی تو در نزد مردم قدر و منزلت داری و همه بسخت گوش می دهند، اوضاع هم که مشاهده می نمائی، من دوست دارم تو با آنها صحبت کنی و آنان را از این راهی که در پیش گرفته اند منصرف سازی!

امام(ع): به چه عنوان آنها را راضی و منصرف نمایم؟

عثمان: باین عنوان که من پس از این طبق صلاح اندیشی تو رفتار کنم! امام(ع): من بارها با تو در این باره سخن گفته ام، و تو هم وعده داده ای، اما به سخنان مروان، و معاویه و ابن عامر، گوش دادی و به وعده ات وفا نکردی.

سرانجام امام(ع) برای خاموش کردن غائله به اتفاق ۳۰ نفر از مهاجران و انصار با کسانی که از مصر آمده بودند صحبت فرمود و مصریان قبول کردند که بمصر باز گردند.

در ضمن امام(ع) بعثمان سفارش کرد تو نیز با مردم سخن بگو و اعلام کن که حاضر هستی به تمام شکایات آنها رسیدگی کنی و از کردار گذشته ات توبه نمائی!

عثمان نیز خطابه ای خواند، و اعلام کرد توبه نموده و به تمام شکایات رسیدگی می کند، و هر کس حقی به گردن او دارد به منزلش بیاید و بگیرد!

عثمان پس از این خطابه و بازگشت بمنزل دید مروان و عده ای از بنی امیه در منزلش نشسته اند، مروان گفت سخن بگویم یا ساکت بنشینم، همسر عثمان گفت ساکت باش بخدا سوگند شما قاتل عثمان و یتیم کننده اطفالش خواهید بود! چه اینکه او سخنی گفته که نباید از آن برگردد!

ولی مروان نتوانست ساکت بنشیند گفت: این حرف به صلاح خلافت تو نبود، الان همه اجتماع کرده و هر کس حقی را مطالبه می نماید...

سرانجام عثمان دستور داد مروان مردم را پراکنده کند مردم به خانه امام(ع) رفتند، و جریان را گزارش دادند.

امام(ع) عبد الرحمان بن اسود را ملاقات کرد، به او فرمود: خطابه عثمان را شنیدی؟ گفت آری فرمود سخن مروان را هم گوش دادی؟ گفت بلی!

امام فرمود: خدا به فریاد مسلمانان برسد!

من اگر در خانه بنشینم عثمان می گوید: مرا ترک کردی و خوار ساختی و اگر برایش صلاح اندیشی کنم مروان او را بازیچه خود قرار می دهد.

سپس امام(ع) با خشم به خانه عثمان رفت و به او فرمود:

مروان منحرف می کند، و از آنچه دین و عقل می گوید بر کنارت می سازد، من از این پس به سراغت نخواهم آمد!

همسر عثمان به عثمان گفت:

سخن علی را شنیدی؟ او دیگر باز نخواهد گشت، از مروان اطاعت کردی و آنچه گفت به مرحله اجرا گذاشتی، مروان در نظر مردم بی ارزش است، و این بخاطر علی(ع) بود، که شورشیان به مصر برگشتند، باز هم به خانه علی بفرست و از او صلاح اندیشی کن!

پس از سه روز مصریها بازگشتند، و نامه ای را به این مضمون ارائه دادند که از غلام عثمان در بین راه گرفته اند، در آن نامه عثمان به «عبد الله بن سرح» فرماندارش دستور داده بود، «عبد الرحمان بن عدیس»، و «عمرو بن حمق» را شلاق بزن و سر و ریش شان را بتراش و آنها را در زندان کن! وعده، دیگری را دستور داده بود بدار بیاویزد.

آنها نزد امام(ع) آمدند، که در این باره با عثمان سخن بگوید، امام(ع) از عثمان جویا شد، عثمان انکار کرد که همچون نامه ای به مصر نوشته باشد.

محمد بن مسلمه گفت: این کار کار مروان است.

عثمان گفت من خبر ندارم.

مصریان گفتند، مگر مروان آن قدر جرئت یافته که غلام عثمان را بر شتر بیت المال سوار کند و مهر مخصوص عثمان را به پای کاغذ بزند، و او را ماموریتی به این مهمی بدهد، و عثمان خبر نداشته باشد؟

عثمان گفت بلی من بی اطلاع. در پاسخش گفتند، یا راست می گوئی یا دروغ اگر دروغ بگوئی و این عمل مروان نباشد، استحقاق برکناری از مقام خلافت را یافته ای، زیرا تو فرمان به قتل و شکنجه ما و مسلمانان، به نا حق داده ای، و اگر گفته تو راست باشد، یعنی این عمل کار مروان باشد باز هم باید از خلافت کنار بروی، زیرا خلیفه ضعیف و ناتوان که دیگران بدون آگاهی او فرمان قتل و شکنجه مسلمانان را با مهر مخصوص او با استفاده از وسائل خلافت صادر کنند، لیاقت خلافت اسلامی را نخواهد داشت! پس در هر صورت باید از خلافت کنار بروی.

عثمان گفت: لباسی که خداوند به تنم کرده بیرون نخواهم آورد، ولی توبه می کنم! گفتند اگر بار اول بود که توبه می کردی از تو می پذیرفتم، اما این چندمین بار است که توبه کرده ای و باز آن را شکسته ای بنابر این یکی از سه راه بیش باقی نمانده، یا از خلافت بر کنارت کنیم، و یا تو را به قتل برسانیم، و یا در راه خداوند شهید بشویم.

عثمان گفت: کشته شدن از برکناری خلافت در نظر من محبوب تر است.

امام (ع) برخاست و خارج گردید، مصریان نیز همراه وی برخاستند...

اوضاع به وخامت گرائید، کار بر عثمان تنگ شد بار دیگر از امام (ع) درخواست کرد، بین او و مردم ضرب الاجلی تعیین کند، تا به شکایات و ستم هایی که به مردم شده برسد، سه روز وی را مهلت دادند، اما او در خفاء وسائل جنگ را آماده می کرد.

سه روز گذشت، و او به وعده اش وفا نکرد... شورش مردم بیشتر شد، خانه وی را محاصره کردند، و از ترس اینکه مبدا از شام و بصره کمک برای او برسد بین او و مردم حائل گردیدند، و آب را از او منع نمودند، عثمان به امام (ع) و همسران پیامبر جریان را مخفیانه گزارش داد. امام (ع) به میان مردم آمد و از این روش آنان را منع فرمود...

این محاصره چهل روز به طول انجامید، در این مدت فرزندان امام(ع) از او دفاع می‌کردند و آب به منزلش می‌بردند...

اوضاع وخیم‌تر شد یکی از اصحاب پیامبر(ص) به نام «نیار بن عیاض» عثمان را سوگند داد که از خلافت کناره گیرد، اما «کثیر بن صلت» که از طرفداران عثمان بود «نیار» را با تیر کشت، مصریها ندا دادند قاتل نیار را برای قصاص از خانه بیرون کن! عثمان گفت: هرگز کسی را که از من حمایت نموده بدست شما نخواهم داد!

خواستند به درون خانه هجوم برند، درب بسته شد... عثمان به فرزندان امام(ع) که در خانه او بودند و از وی دفاع می‌نمودند گفت به خانه بروید که پدرتان ناراحت است...

و مروان با شمشیر از خانه بیرون آمد و با مردم به نبرد پرداخت، در اینجا بود که شورش به مرحله نهائی خود رسید و مردم بدرون ریختند و نزاع در گرفت و تعدادی از طرفین کشته شدند، چند نفر پی در پی برای کشتن عثمان وارد اطاق وی شدند و با او صحبت کردند و برگشتند، محمد بن ابی بکر نیز بدرون اطاق رفت و با او سخنانی رد و بدل نمود و ضرباتی نیز به عثمان وارد ساخت و پس از او «ابو حرب غافقی» و «سودان بن حمران» وارد اطاق او شدند و کارش رایکسره کردند.

(اقتباس از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۱۲۹-۱۵۸)

خطبه ی ۳۱

و من کلام له علیه السّلام لابن العباس لما أرسله إلى الزبير يستفيئه إلى طاعته قبل حرب الجمل

لا تلقين طلحة فإنك إن تلقه تجده كالثور عاقصا قرنه يركب الصّعب و يقول :

هو الذّلول . و لكن الق الزّبير فإنّه ألين عريكة فقل له : يقول لك ابن خالك : عرفتنی بالحجاز و أنكرتنی بالعراق ، فما عدا ممّا بدا.

«یکی از سخنان امام(ع) که در روز جنگ جمل قبل از آغاز جنگ به هنگامی که ابن عباس را به سوی زبیر فرستاد و از او دعوت به اطاعت کرد، فرموده است» [۱].

چه شد که آشنای حجاز را در عراق نشناختی؟

با «طلحه» ملاقات مکن! که اگر ملاقاتش کنی، وی را همچون گاوی خواهی یافت که شاخهایش اطراف گوشهایش پیچ خورده باشد، او بر مرکب سرکش هوا و هوس سوار می شود و می گوید: مرکبی رام است!

بلکه با «زبیر» ارتباط بگیر که نرمتر است، به او بگو پسر دائیت می گوید: در حجاز مرا شناختی و در عراق نشناخته انگاشتی، چه شد که از پیمان خود بازگشتی؟!

سید رضی می گوید: جمله کوتاه و پر معنای «فما عدا مما بدا» (چه شد که از گذشته برگشتی؟) برای نخستین بار از امام شنیده شده است، و پیش از او از کسی این سخن شنیده نشده است.

توضیح ها:

[۱] ابن ابی الحدید می نویسد:

پس از آنکه علی (ع) به بصره رسید، و لشکر وی در برابر لشکر عایشه صف کشیدند و بین امام (ع) و زبیر سخنی رد و بدل شد، «زبیر» نزد عایشه آمد و گفت:

من هرگز در مکانی نایستادم و در جنگی حاضر نشدم، مگر اینکه از خود بصیرت و رایى داشتم، مگر در این جنگ که من مرددم و جای پای خویش رانمی شناسم!

عایشه گفت: خیال می کنم از شمشیر پسر ابو طالب ترسیده ای، او شمشیرتیز و آماده کشتار دارد اگر تو از شمشیر او فرار کنی هیچ بعید نیست، زیرا مردان فراوانی پیش از تو از شمشیر او ترسیده اند.

خطبه ی ۳۲

أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ ، وَ زَمَنٍ كَنُودٍ يَعْدِلُ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِيئًا ، وَ يَزْدَادُ الظَّالِمُ ظُلُمًا ، لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا ، وَ لَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا ، وَ لَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَهُ حَتَّى تَحُلَّ بِنَا فَالْنَّاسُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ : مِنْهُمْ مَنْ لَا يَمْنَعُهُمُ الْفُسَادُ إِلَّا مَهَانَةً نَفْسِهِ ، وَ كِلَالَةً حَدِّهِ ، وَ نَضِيضَ وَفَرِهِ ، وَ مِنْهُمْ الْمُصْلِتُ لِسَيْفِهِ ، وَ الْمَعْلَنُ بِشِرِّهِ ، وَ الْمَجْلِبُ بِخَيْلِهِ وَ رَجْلِهِ ، قَدْ أَشْرَطَ نَفْسَهُ ، وَ أَوْبَقَ دِينَهُ ، لِحِطَامٍ يَنْتَهِزُهُ ، أَوْ مَقْنَبٍ يَقُودُهُ ، أَوْ مَنْبَرٍ يَفْرَعُهُ . وَ لِبَيْسِ الْمُتَجَرِّ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا ، وَ مِمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَوْضًا ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ ، وَ لَا يَطْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا : قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِهِ ، وَ قَارَبَ مِنْ خَطْوِهِ ، وَ شَمَّرَ مِنْ ثَوْبِهِ ، وَ زَخَرَفَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْأَمَانَةِ ، وَ اتَّخَذَ سِتْرَ اللَّهِ ذَرِيعَةً إِلَى الْمَعْصِيَةِ ، وَ مِنْهُمْ مَنْ أَبْعَدَهُ عَنْ طَلَبِ الْمَلِكِ ضُؤُولُهُ نَفْسَهُ ، وَ انْقِطَاعُ سَبَبِهِ ، فَقَصَرَتْهُ الْحَالُ عَلَى حَالِهِ ، فَتَحَلَّى بِاسْمِ الْقِنَاعَةِ ، وَ تَزَيَّنَ بِلِبَاسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ ، وَ لَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي مِرَاحٍ وَ لَا مَغْدَى . وَ بَقِيَ رِجَالٌ غَضُّ أَبْصَارِهِمْ ذِكْرَ الْمَرْجِعِ ، وَ أَرَاقَ دُمُوعِهِمْ خَوْفَ الْمُحْشَرِ ، فَهَمَّ بَيْنَ شَرِيدٍ نَادٍ ، وَ خَائِفٍ مَقْمُوعٍ ، وَ سَاكِتٍ مَكْعُومٍ ، وَ دَاعٍ مُخْلِصٍ ، وَ ثُكْلَانِ مُوجِعٍ . قَدْ أَحْمَلَتْهُمْ التَّقِيَّةُ ، وَ شَمَلَتْهُمْ الذَّلَّةُ ، فَهَمَّ فِي بَحْرِ الْأَجَاجِ ، أَفْوَاهُهُمْ ضَامِرَةٌ ، وَ قُلُوبُهُمْ قَرَحَةٌ . وَ قَدْ وَغَوْا حَتَّى مَلُؤُوا ، وَ قَهَرُوا حَتَّى ذَلُّوا ، وَ قَتَلُوا حَتَّى قَلُّوا . فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْغَرَ مِنْ حِثَالَةِ الْقُرْطِ وَ قِرَاضَةِ الْجِلْمِ ، وَ اتَّعَظُوا بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ، قَبْلَ أَنْ يَتَّعِظَ بِكُمْ مِنْ بَعْدِكُمْ ، وَ ارْضَوْهَا ذَمِيمَةً :

فَإِنَّهَا رَفُضَتْ مَنْ كَانَ أَشْغَفَ بِهَا مِنْكُمْ . قَالَ السَّيِّدُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : وَ هَذِهِ الْخُطْبَةُ رُبَّمَا نَسَبَهَا مِنْ لَا عِلْمَ لَهُ إِلَى مُعَاوِيَةَ ، وَ هِيَ مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي لَا يَشْكُ فِيهِ ، وَ أَيْنَ الذَّهَبُ مِنَ الرَّغَامِ ، وَ الْعَذْبُ

مِنَ الْأَجَاجِ ؟ وَ قَدْ دَلَّ عَلَى ذَلِكَ الدَّلِيلُ الْخَرِيتُ ، وَ نَقْدُهُ النَّاقِدُ الْبَصِيرُ عَمْرُو بْنُ بَحْرِ الْجَاحِظِ ، فَإِنَّهُ ذَكَرَ هَذِهِ الْخُطْبَةَ فِي كِتَابِ الْبَيَانِ وَ التَّبْيِينِ ، وَ ذَكَرَ مِنْ نَسَبِهَا إِلَى مُعَاوِيَةَ ،

ثُمَّ قَالَ : هِيَ بِكَلَامِ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشْبَهَ وَ بِمَذْهَبِهِ فِي تَصْنِيفِ النَّاسِ . وَ بِالْإِخْبَارِ عَمَّا هُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْقَهْرِ وَ الْإِذْلَالِ ، وَ مِنَ التَّقِيَّةِ وَ الْخَوْفِ أَلْيَقُ قَالَ : وَ مَتَى وَجَدْنَا مُعَاوِيَةَ فِي حَالٍ مِنَ الْأَحْوَالِ يَسْلُكُ فِي كَلَامِهِ مَسْلَكَ الزَّهَادِ ، وَ مَذَاهِبِ الْعِبَادِ ؟

«در این خطبه از ستمگری زمان، اصناف مردم و زهد در دنیا سخن به میان آمده است» [۱] زیر نقاب آخرت دنیا را می طلبند!

ای مردم! ما در روزگاری کینه‌توز و زمانی پرکفران واقع شده‌ایم، نیکوکار را بد-کردار می‌شمارد، و بر ستم و سرکشی ظالمان می‌افزاید، از دانش خود بهره نمی‌گیریم و از آنچه نمی‌دانیم پرسش نمی‌کنیم، از حوادث و فتنه‌های آینده تا بر ما هجوم نیاورده اند و حشتی نداریم.

در چنین شرایطی مردم چهار گروهند:

عده‌ای اگر دست به فساد نمی‌زنند به خاطر این است که: روحشان ناتوان و شمشیرشان کند، و امکانات مالی در اختیار آنها نیست. گروه دیگر آنانند که شمشیر کشیده‌اند و شر و فساد خویش را آشکار اعلام می‌دارند، لشکرهای خود از سواره و پیاده گرد آورده، و خویشتن را آماده کرده‌اند، دین‌شان را برای این تباه ساخته‌اند که ثروتی بیندوزند، و یا فرماندهی جمعیتی را برای خود فراهم سازند و یا به منبری صعود کرده برای مردم خطبه بخوانند، چه بد تجارتی است که انسان دنیا را بهای خویشتن ببیند، و به جای نعمتها و رضایت پروردگار در آخرت، زندگی این جهان را برگزیند.

گروه سوم کسانی هستند که: (از زیر نقاب) کارهای آخرتی دنیا را می‌طلبند و آخرت را به وسیله کارهای این جهان نمی‌طلبند، خود را کوچک و متواضع جلوه می‌دهند، گام‌ها را کوتاه برمی‌دارند، دامن لباس خویش را جمع می‌نمایند، خویشتن را به زیور ایمان-داران می‌آرایند (خود را به شعار مردان صالح آراسته‌اند) و پوشش خدائی را وسیله معصیت قرار داده‌اند.

گروه چهارم آنانند که پستی و بی‌وسیله‌ای آنان را از رسیدن به جاه و مقام بازداشته و دستشان از همه جا کوتاه شده و خود را به زیور قناعت آراسته‌اند و به لباس زاهدان زینت داده‌اند (اما حقیقت این است) که در هیچ زمان نه بهنگام شب و نه بهنگام روز در سلک زاهدان راستین نبوده‌اند!

راغبان به خدا (در این میان) گروهی باقی مانده‌اند که: یاد قیامت چشمه‌اشان را فرو افکنده، وترس باز پسین اشکشان را جاری ساخته، اینان (به خاطر سخنان حقی که می‌گویند) یا از جامعه رانده شده‌اند و در خاموشی و تنهائی فرو رفته‌اند و یا ترسان و مقهور مانده، و یا لب‌از گفتار فرو بسته‌اند، و بعضی هم مخلصانه به کار دعوت بسوی خدا پرداخته‌اند، عده‌ای هم گریان و دردناکند، که تقیه آنان را از چشم مردم انداخته است، و ناتوانی وجودشان را فرا گرفته (اینان به کسانی می‌مانند) که در دریای نمک

غوطه‌ورند، دهان‌شان بسته، و قلب‌شان مجروح است (آنقدر) نصیحت کرده‌اند که خسته شده‌اند، از بس مغلوب شده‌اند ناتوان گشته‌اند و از بس کشته داده‌اند به کمی گرائیده‌اند. بی اعتنائی و زهد در دنیای مردم دنیا در چشم شما باید کم ارزش‌تر از پوست درخت و اضافیه‌ای مقراضه‌ای که با آن پشم حیوانات را می‌چینند بوده باشد، از پیشینیان پند بگیرید، پیش از آنکه آیندگان از شما پند بگیرند، این جهان پست و مذموم را رها کنید زیرا که افرادی را که از شما شیفته‌تر نسبت به آن بوده‌اند رها ساخت!

سید رضی می‌گوید:

بعضی از نادانان این خطبه را به معاویه نسبت داده‌اند، ولی بدون تردید این خطبه از سخنان امیر مؤمنان است:

طلا کجا و خاک کجا؟ آب گوارا و شیرین کجا و آب نمک کجا؟

دلیل بر این مطلب سخن «عمرو بن بحر، جاحظ» است که ماهر در ادب و نقاد بصیر سخن می‌باشد او این خطبه را در کتاب «البيان و التبيين» آورده و گفته است: آن را به معاویه نسبت داده‌اند سپس اضافه کرده که، این خطبه به سخن امام (ع) و به روش او در تقسیم مردم شبیه‌تر است، و اوست که به بیان حال مردم: از غلبه، ذلت، تقیه، و ترس واردتر است، سپس می‌گوید: تاکنون چه موقع دیده‌ایم که معاویه در یکی از سخنانش مسیر زهد پیش گیرد و راه و رسم بندگان خدا را انتخاب کند؟!

توضیح‌ها:

[۱] همانطور که سید رضی (ره) فرموده این خطبه را عمرو بن جاحظ در کتاب «البيان و التبيين» آورده است. (مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۴۲).

خطبه ی ۳۳

و من خطبة له عليه السلام عند مسيره لقتال اهل البصرة .

قال عبد الله بن العباس رحمه الله : دخلت على أمير المؤمنين عليه السلام بذى قار و هو يخصف نعله فقال لى : ما قيمة هذه النعل ؟ فقلت لا قيمة لها . فقال عليه السلام : و الله لهى أحبّ إلى من إمرتكم إلا أن أقيم حقًا ، أو أدفع باطلا ، ثم خرج فخطب الناس فقال : إنّ الله بعث محمداً صلى الله عليه و آله ، و ليس أحد من العرب يقرأ كتابا و لا يدعى نبوة ، فساق الناس حتى بوأهم محلّتهم ، و بلّغهم منجاتهم فاستقامت قناتهم ، و اطمأنت صفاتهم . أما و الله إن كنت لفى ساقتها حتى تولّت بحذافيرها : ما ضعفت و لا جبت و إنّ مسيرى هذا لمثلها فلائقبنّ الباطل حتى يخرج الحقّ من جنبه . مالى و لقريش و الله لقد قاتلتهم كافرين و لأقاتلّهم مفتونين ، و إنّى لصاحبهم بالأمس : كما أنا صاحبهم اليوم.

از سخنانی است که امام(ع) هنگام خروج برای جنگ با اهل بصره فرموده[۱] «ارزش این کفش چند است؟!» عبد الله بن عباس می‌گوید: در منزل «ذی قار»- [۲]بر امیر مؤمنان وارد شدم هنگامی که مشغول وصله نمودن کفش خود بود!

به من فرمود: «قیمت این کفش چقدر است؟» گفتم: «بهائی ندارد!» فرمود: «به خدا سوگند همین کفش بی ارزش برایم از حکومت بر شما محبوب تر است، مگر اینکه با این حکومت حقّی را به پا دارم و یا باطلی را دفع نمائم»...

سپس امام از(خیمه) بیرون آمد و برای مردم چنین ایراد سخن کرد: نتایج درخشان بعثت پیامبر(ص) خداوند هنگامی محمد(ص) را مبعوث ساخت که هیچکس از عرب کتاب آسمانی نداشت و ادعای نبوت نمی نمود.

او مردم را تا سر منزل نجات سوق داد، و به محیط رستگاری رسانید، و در پرتو وی هر مشکلات پیروز شدند، و جای پای آنها محکم شد.

به خدا سوگند من در دنبال این لشکر بودم و آنها را به پیشروی و ا می داشتم تا باطل به کلی عقب نشینی کرد و حق ظاهر گشت.

در این راه هرگز ناتوان نشدم و ترس مرا احاطه نکرد.

هم اکنون نیز به دنبال همان راه می روم. و پرده باطل را می شکافم، تا حق از درون آن خارج گردد.

مرا با قریش چکار؟ به خدا سوگند هنگامی که کافر بودند با آنها جنگیدم، و هم اکنون که فریب خورده اند با آنها مبارزه می کنم!

دیروز همراهشان بودم چنانکه امروز نیز با آنها مصاحبم.

سوگند بخدا قریش از ما انتقام نمی‌کشد جز به این خاطر که خداوند، ما را از میان آنان برگزیده (و بر آنان مقدم داشته است) ما هم آنها را، در زمره خویش شناختیم ولی همانند گفته شاعر شدند آنجا که می‌گوید:

به جان خودم سوگند که هر صبح از شیر خالص صاف نوشیدید.

و از غذای لذیذ چرب تا سر حد اشباع کامل خوردید.

ما به تو عظمت بخشیدیم در حالی که بزرگ نبودی.

و در اطراف تو با سواران تا به صبح بیداری کشیدیم و از تو نگهداری کردیم.

توضیح‌ها:

[۱] این خطبه را «شیخ مفید» در کتاب «ارشاد» آورده است.

(مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۴۲)

[۲] «ذی قار» محلی است در نزدیکی بصره همانجائی که بین مسلمانان و سپاه ایران جنگ درگیر شد و مسلمانان پیروز شدند، ابن

عباس می‌گوید: هنگامی که در «ذی قار» پیاده شدیم به امام (ع) گفتم از کوفه بسیار کم به یاری شما آمده‌اند امام (ع) فرمود:

۶۵۶۰ نفر بدون کم و زیاد به کمک خواهند آمد.

ابن عباس می‌گوید: من از تعیین دقیق آنها تعجب کردم و با خود گفتم حتما آنها را خواهم شمرد، ۱۵ روز در ذی قار توقف کردیم

تا اینکه صدای شیهه اسبها و قاطرها بلند شد و لشکر کوفه رسیدند من آنها را شمردم درست همان تعدادی است که

امام (ع) فرمود، گفتم «الله اکبر صدق الله و رسوله».

خطبه ی ۳۴

و من خطبة له عليه السلام في استنفار الناس إلى أهل الشام

أف لكم ، لقد سئمت عتابكم أريضتم بالحياة الدنيا من الآخرة عوضا ؟ و بالذلل من العز خلفا ؟ إذا دعوتكم إلى جهاد عدوكم دارت أعينكم كأنكم من الموت في غمرة ، و من الذّهل في سكرة ، يرتج عليكم حوارى فتعمهون . فكأن قلوبكم مألوسة فأنتم لا تعقلون ، ما أنتم لى بثقة سجيى الليالى ، و ما أنتم بركن يمال بكم ، و لا زوافر عزّ يفتقر إليكم ما أنتم إلا كابل ضلّ رعاتها ، فكلما جمعت من جانب انتشرت من آخر ، لبئس لعمر الله سعر نار الحرب أنتم تكادون و لا تكيدون ، و تنقص أطرافكم فلا تمتعضون لا ينال عنكم و أنتم فى غفلة ساهون ، غلب و الله المتخاذلون ، و ايم الله إئى لأطن بكم ، أن لوحمس الوغى و استحرّ الموت قد انفرجتم عن ابن أبى طالب انفراج الرأس .

و الله ان امراً يمكن عدوه من نفسه يعرق لحمه ، و يهشم عظمه ، و يفرى جلده ، لعظيم عجزه ، ضعيف ما ضمت عليه جوانح صدره أنت فكن ذاك إن شئت فأما أنا فو الله دون أن أعطى ذلك ضرب بالمشرفيّة تطير منه فراش الهام ، و تطيح السواعد و الأقدام ، و يفعل الله بعد ذلك ما يشاء .

أيها الناس ، إن لى عليكم حقاً ، و لكم على حقّ : فأما حقكم على فالنصيحه لكم ، و توفير فيئكم عليكم ، و تعليمكم كيلا تجهلوا ، و تأديبكم كيما تعلموا ، و أمّا حقى عليكم فالوفاء بالبيعه ، و النصيحه فى المشهد و المغيب ، و الإجابة حين أدعوكم ، و الطاعة حين آمركم .

«این خطبه را امام درباره بسیج مردم بسوی شامیان ایراد فرموده است» [۱][۲][۳] «از سرزنش شما خسته شده‌ام» نفرین بر شما! از بس شما را سرزنش کردم خسته شدم! آیا به جای زندگی (لذت بخش) آخرت به زندگی موقت دنیا راضی گشته‌اید؟ و به جای عزت و سر بلندی، بدبختی و ذلت را برگزیده‌اید؟ هر گاه شما را به جهاد با دشمن دعوت می‌کنم چشمتان از ترس در جام دیده دور

می‌زند، گویا ترس از مرگ عقلتان را ربوده، و همچون مستانی که قادر به پاسخ نیستند، از خود بی‌خود شده و سرگردان گشته‌اید و گویا عقلهای خود را از دست داده‌اید و درک نمی‌کنید، من هرگز و هیچگاه به شما اعتماد ندارم، اعتماد بر شما نیست که (در دفع دشمن) به شما تکیه شود و نه قبیله و یاران شرافتمندی هستید که دست نیاز به سوی تان دراز گردد، به شتران بی‌ساربان می‌مانید که هر گاه از یکطرف گرد آئید، از سوی دیگر پراکنده می‌شوید.

به خدا سوگند! شما وسیله بدی برای افروختن آتش جنگ بر ضد دشمنان هستید، نقشه‌ها برای شما می‌کشند اما شما مرد کشیدن نقشه‌ای بر ضد آنان نیستید، دشمن به شما حمله می‌کند و شهرها را از دستتان خارج می‌سازد، و شما به خشم نمی‌آئید! دیده دشمن برای حمله به شما خواب ندارد، ولی شما در غفلت و بی‌خبری به سر می‌برید، شکست از آن آنانی است که دست از یاری یکدیگر برمی‌دارند.

بخدا سوگند گمان می‌کنم اگر جنگ، سخت درگیر شود، و حرارت و سوزش مرگ به شما رسد از اطراف فرزند «ابو طالب» همچون جدائی سر از بدن، جدا و پراکنده شوید!

به خدا سوگند کسی که دشمن را بر جان خویش مسلط گرداند که گوشتش را بخورد، استخوانش را بشکند، و پوستش را جدا سازد، عجز و ناتوانی او بسیار بزرگ، و قلب او بسیار کوچک و ناتوان است.

ای شنونده! اگر تو هم می‌خواهی در زبونی و ناتوانی مانند این چنین کسی باشی، باش!

اما من به خدا سوگند از پای ننشینم و قبل از آنکه به دشمن فرصت دهم با شمشیر آبدار چنان ضربه‌ای بر پیکر او وارد سازم که ریزه‌های استخوان سر او بپرد، و بازوها و قدمهایش جدا گردد، پس از آن، آنچه خداوند خواهد می‌شود. طریق عدالت‌ای مردم! مرا بر شما و شما را بر من حقی است اما حق شما بر من آن است که از خیر خواهی شما دریغ نورزم و بیت المال شما را در راه شما صرف کنم، و شما را تعلیم دهم تا از جهل و نادانی نجات یابید و تربیتان کنم، تا فرا گیرید.

و اما حق من بر شما این است که در بیعت خویش با من وفادار باشید و در آشکارا و نهان خیرخواهی را از دست ندهید. هر وقت شما را بخوانم اجابت نمائید و هر گاه فرمان دادم اطاعت کنید.

توضیح‌ها:

[۱] قسمتی از این خطبه را طبری در تاریخ خود آورده است. (مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۴۲)

[۲] ابن ابی الحدید می‌گوید: این خطبه را امام (ع) بعد از پایان کارخوارج در «نهروان» ایراد فرموده است (جلد ۲ صفحه ۱۹۲)

«و بعضی گفته‌اند: که امام (ع) پس از بازگشت از جنگ با خوارج و کوتاهی کردن سپاهیان او از آمادگی برای جنگ با شامیان این سخنرانی را ایراد فرموده است» (و ظاهر خطبه این نظر را تأیید می‌کند) جلد ۲ ابن ابی الحدید ص ۱۹۴ .

[۳] ابن ابی الحدید در اینجا نکاتی از فضائل امام و عدالت وی آورده که ما چند جمله کوتاه آن را نقل می‌کنیم:

الف: «مجمع تیمی» می‌گوید:

«كان علي يكنس بيت المال كل جمعة و يصلی فيه ركعتین و يقول ليشهد لی يوم القيامة»:

«علی (ع) هر جمعه بیت المال را جاروب می‌کرد و دو رکعت نماز در آن می‌خواند می‌گفت می‌خواهم در قیامت برای من شهادت دهد».

ب: «بکر بن عیسی» می‌گوید امام همواره سخنش این بود که: ای کوفیان هر گاه من از میان شما رفتم و بیش از مرکب سواری و توشه و غلامم همراه داشتم بدانید در بیت المال خیانت کرده‌ام! هزینه زندگی امام از مزرعه‌ای که در «ینبع» نزدیکی مدینه داشت تأمین می‌شد. و از آن اطعام طعام می‌نمود.

ج: امام (ع) در زمان پیغمبر (ص) با دسترنج خود هزار برده خرید و آزاد کرد و به هنگام خلافت اموال فراوانی بسوی او می‌آمد ولی با اینحال غذا و لباس ساده داشت و از آنهمه درهم و دینار استفاده نمی‌کرد.

(شرح ابن ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۱۹۷ به بعد)

و من خطبۀ له علیه السّلام بعد التّحکیم

الحمد لله و إن أتى الدهر بالخطب الفادح ، و الحدث الجلیل . و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له لیس معه إله غیره ، و أنّ محمّدا عبده و رسوله صلّى الله علیه و آله .

أما بعد ، فإنّ معصیة النّاصح الشّفیق العالم المجربّ تورث الحسرة ، و تعقب الندامة .

و قد كنت أمرتکم فی هذه الحكومة أمری و نخلت لکم مخزون رأیی ، لو كان يطاع لقصیر أمر ، فأیّتم علی إباء المخالفین الجفأ ، و المنابذین العصاة ، حتّى ارتاب النّاصح بنصحه ،

و ضنّ الزّند بقدحه ، فکنت و إیاکم كما قال أخو هوازن :

أمرتکم	أمری	بمنعرج	اللّوی
فلم تستبینوا النّصح إلا ضحی الغد			

«این خطبه را امام(ع) پس از خاتمه جریان حکمین ایراد فرموده است» [۱][۲] «از سخن ناصح سربچی مکنید!» ستایش مخصوص خداوند است، هر چند روزگار پیشآمدهای سنگین و خطیر و حوادث بزرگ پیش آورد.

گواهی می‌دهم معبودی جز خداوند یگانه نیست، شریک ندارد و معبودی با او نیست.

و گواهی می‌دهم محمد(ص) بنده و فرستاده او است.

اما بعد:

نافرمانی از دستور نصیحت کننده مهربان، دانا و با تجربه، باعث حسرت می‌شود، و پشیمانی به دنبال دارد.

من فرمان خویش را در مورد حکمیت به شما گفتم... و نظر خالص خود را در اختیار شما گذاردم، «اگر کسی گوش به سخنان قیصر میداد» اما شما همانند مخالفان جفا کار، و نافرمانان پیمان شکن امتناع ورزیدید، تا به آنجا که نصیحت کننده در پند خویش گویا به تردید افتاد، و از پند و اندرز خودداری نمود.

مثال من و شما همچون گفتار برادر «هوازن» است که گفت: «من در سرزمین منعرج اللوی دستور خود را دادم» ولی این نصیحت تنها فردا ظهر آشکار شد» [۳]

توضیح‌ها:

[۱] این خطبه را طبری در جلد ۶ تاریخ خود با کمی اختلاف آورده است (مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۴۳ و شرح ابن ابی الحدید جلد ۲ ذیل خطبه صفحه ۲۰۶)

[۲] این قسمتی از خطبه‌ای است که امام (ع) پس از حيله عمرو عاص و فریب خوردن ابو موسی ایراد فرموده است، امام (ع) پس از بازگشت از صفین و پیش از جریان نهروان منتظر وضع حکمین بود، خبر حيله -گری عمرو عاص را که به او دادند مغموم شد، و خطبه بالا را برای مردم خواند (شرح ابن ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۲۵۹)

لو کان یطاع لقصیر امراین ضرب المثلی است در میان عرب، و اصل آن این است که شخصی به نام «قصیر» از مشاوران مخصوص «جذیمه» بود و در کار خود بسیار هوشیار بود، هنگامی که از او در مورد ازدواج با «زباء» ملکه «الجزیره» مشورت نمود، تاکید کرد که اقدام به این کار صلاح نیست، ولی او به حرف قصیر گوش نداد و اقدام کرد و سرانجام به دست «زباء» کشته شد، قصیر در این موقع گفت: «لا یطاع لقصیر امر» کسی که گوشش بدهکار حرف قصیر

[۳] شعر بالا گفته «درید بن صمه» است، وی برادری به نام عبد الله داشت او با طائفه «بنی جشم» و «بنی نصر» جنگ کرد و مال فراوانی را بدست آورد، این جنگ در سرزمینی به نام «مفرج اللوی» رخ داد پس از پایان جنگ «درید» به برادر گفت درنگ جایز نیست زیرا قبیله غطفان از ما غافل نخواهند ماند و انتقام خواهند گرفت عبد الله قسم خورد تا اموال را تقسیم ننمایند حرکت نکند، ولی بالاخره طائفه غطفان به آنها حمله بردند و عبد الله کشته شد، «درید» در حالی که مجروح بود و از او دفاع میکرد شعر بالا و اشعاری دیگر را

زمزمه می نمود در اینجا بد نیست به جریان دردناک حکمین بطور فشرده اشاره کنیم چرا حکمیت پیشنهاد شد این حيله ای بود که پس از آشکار شدن نشانه های پیروزی لشکر امام (ع) از ناحیه عمرو عاص به کار زده شد، زیرا صبح روز سه شنبه دهم ماه صفر سال ۳۷ هجری پس از نماز صبح دو لشکر به سختی با یکدیگر به نبرد پرداختند، لشکر شام سخت و امانده شده بود، از آنطرف لشکر عراق طی سخنان گرم و آتشینی که اشتر ایراد کرده بود آنچنان در نبرد پیش می رفتند که چیزی نمانده بود لشکر شام را نابود سازند عمار بن ربیع میگوید: اشتر در میان اصحابش ایستاد و گفت خویشتان و فدایتان باد آنچنان به شدت حمله کنید که خدای را راضی سازید، و دین راعزت بخشید.

توجه تان به من باشد بهر سو حمله کردم، حمله کنید:

اشتر در جنگ فرو رفته بود، کلاهش را بر قربوس زین گذارده بود بلند می گفت: مؤمنان استقامت ورزید کسی در آن نزدیکی می گفت آفرین به مادریکه او را زاد، اگر کسی سوگند بخورد که غیر از علی (ع) در میان عرب و عجم از اشتر شجاعت و وجود ندارد بر وی گناهی نیست.

پس از مرگ اشتر از کسی درباره او سؤال کردند گفت:

«ما اقول فی رجل هزمت حیاتة اهل الشام و هزم موته اهل العراق؟» چه بگویم درباره مردی که زندگیش شامیان را و مرگش عراقیان را شکست داد و امام درباره وی فرمود: «کان الاشر کما کنت لرسول الله» اشتر برای من همچون من برای رسول خدا بود بالاخره مالک اشتر و همراهانش لشکر شام را در هم پیچیدند، پرچمداران آنها را کشتند و تا لشکرگاه آنان پیش تاختند، این جنگ شب هم ادامه داشت که بنام «لیلة الهیر» معروف شد.

اشتر رئیس میمنه، و ابن عباس فرمانده میسر و علی (ع) در قلب سپاه بود، نشانه های پیروزی و پیشرفت اشتر آشکار شد، امام (ع) برای او کمک فرستاد اشتر می گفت: «الا من یشتری و یقاتل مع اشتر حتی یطهر، او یلحق بالله» کیست که خود را به خدا بفروشد و با اشتر در راه خدا بجنگد تا پیروز گردد و یا بلقای خداوند برسد.

امام (ع) در میان صف ایستاد و ندا داد:

«دشمن به آخرین نفس رسیده من فردای قیامت اینها را در پیشگاه خدامحاکمه می‌کنم، کار را یکسره کنید!» این جریان را به معاویه گزارش دادند او عمرو عاص را طلبید گفت: امشب از شبهایی است که تا فردا کار ما را یکسره خواهند کردند نقشه‌ای بکش عمرو عاص گفت: مردان تو توان مردان علی را ندارند، تو مثل علی نیستی، هدف او شهادت است، و هدف تو دنیا، عراقیان از پیروزی تو وحشت دارند زیرا تو ستم می‌کنی و شامیان از پیروزی علی (ع) ترسی ندارند، زیرامی دانند او ذره‌ای ظلم روا نخواهد داشت، به نظر من فردا صبح قرآن‌ها را برنیزه کنند و بگویند ما به حکومت قرآن راضی هستیم.

این کار اختلاف خواهند انداخت.

صبح «لیله الهیر» شامیان چنین کردند و ندا دادند که با این جنگ، زنان، دختران و فرزندان بی‌سرپرست، می‌شوند، قرآن حاکم بین ما و شما باشد.

امام هنگامی که مشاهده کرد، فرمود:

«اللهم انک تعلم انهم ما الکتب یریدون» بار خدایا تو می‌دانی آنها مقصودشان قرآن نیست.

ولی منافقان و دست نشانده‌های معاویه همچون «اشعث» که نقش او را در ذیل سخن (۱۹) امام شرح دادیم و دست‌بکار شدند و مردم را از گرفتاری و بیچارگی که برای همسران و فرزندان‌شان در صورت جنگ پیش خواهد آمد ترساندند و بالاخره آنها را آماده پذیرفتن حکمیت نمودند (گرچه با توجه به آنچه در ذیل سخن ۱۹ امام (ع) آوردیم نمی‌توان باور کرد بین معاویه و اشعث تبانی درست کردن لشکر عراق نشده باشد) شامیان از ناحیه خود، عمرو عاص را تعیین کردند، و اشعث و عده‌ای که بعدها از خوارج شدند ابو موسی را معرفی نمودند امام (ع) پس از آنکه ناچار شد تن به حکمیت بدهد، فرمود: بنابر این عبد الله بن عباس باشد، زیرا او می‌تواند خدعه عمرو عاص را رد کند و هر گره‌ای او بزند بگشاید، اما اشعث بن قیس منافق و همدستانش نپذیرفتند و سر و صدا راه انداختند امام (ع) فرمود:

اشتر را انتخاب می‌کنم، گفتند آتش جنگ را اشتر شعله‌ور ساخته ما هرگز تن به حکمیت او نمی‌دهیم، و سرانجام برای جلوگیری از تفرقه و نفاق بیشتر امام (ع) ناچار شد، حکمیت ابو موسی را بپذیرد و صلحنامه‌ای بین دو گروه تنظیم شد.

پس از پایان قرار داد منافقان دست به کار شدند و ناگاه از هر سو صدابلند شده «لا حکم الا الله» حکومت مخصوص خدا است، عده ای جمع شدند و گفتند:

ما حکم افراد را قبول نداریم اشتباه کردیم توبه کردیم، تو هم ای علی توبه کن!

امام (ع) فرمود: وای بر شما پس از قرارداد؟! مگر خداوند نفرموده است:

«و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم و لا تنقضوا الايمان بعد توكيدها و قد جعلتم الله عليكم كفيلا» (نحل: ۹۱) ولی خوارج به این سخن گوش ندادند.

پس از امضاء عهدنامه عمرو بن عاص به همراهی چهل نفر از اهل شام و ابو موسی با چهار صد نفر بریاست شریح ابن هانی و به همراهی عبد الله بن عباس به عنوان امام جماعت به سوی «دومه الجندل» محل حکمیت حرکت کردند به هنگام حرکت بزرگان اصحاب امام سفارشهای لازم را به ابو موسی کردند و وی را از نیرنگ و خدعه عمرو عاص بر حذر داشتند و او اطمینان می داد که به رهبری جز علی معتقد نیست.

مرد نیرنگ باز:

عمرو عاص از همان آغاز نقشه فریب ابو موسی را طرح کرد، و در هر کار او را مقدم می داشت در سخن گفتن اظهار می کرد:

اول حق سخن با تو است، تو مصاحب رسول خدا بوده ای به علاوه سن تواز من بیشتر است.

وی را در صدر مجلس می نشاند، و تا ابو موسی دست به غذا نمی برد عمرو شروع نمی کرد، او را با بهترین لقبها (یا صاحب رسول الله) خطاب می کرد!

این کارها ابو موسی را کاملاً خام نمود، حتی خیال خیانت از طرف عمرو نمی کرد.

در این مدت پیشنهادهای مختلفی در میان آمد و فضائل افراد شمرده شد و مورد توافق قرار نگرفت.

سرانجام عمرو عاص به ابو موسی گفت آخرین نظرت چیست؟

ابو موسی پاسخ داد هر دو (علی و معاویه) را از خلافت خلع می‌کنیم، و مسلمانان را برای انتخاب خلیفه به شوری دعوت می‌نمائیم.

عمرو عاص سوگند یاد کرد که این نظر بسیار خوبی است.

سپس در برابر حاضران قرار گرفتند که نظریه خویش را اعلام کنند.

ابو موسی پیش آمد که سخن بگوید عبد الله بن عباس وی را خواست و گفت وای بر تو.

«و الله انی لاطنه خدعک، ان کنتما قد اتفقتما علی امر فقدمه قبلک یتکلم به ثم تکلم ننتبعده فانه رجل غدار و لا آمن ان یکون قد اعطاک الرضا فیما بینک و بینہ فاذا قمت به فی الناس -خالفک و کان ابو موسی رجلا مغیلا. فقال ایها عنک انا قد اتفقنا»:

به خدا سوگند او تو را فریفته، اگر راستی اتفاق کرده‌اید، اول او سخن بگوید بعد تو، او مرد حیله‌گری است، ابتدا راضی شده بعد که تو سخن گفتی مخالفت خواهد کرد.

-ابو موسی مرد بسیار کودنی بود-گفت:

اوه! ما اتفاق نموده‌ایم.

سپس قدم را پیش گذاشت و گفت:

رای ما بر این قرار گرفته که علی و معاویه را خلع کنیم و کار را به شوراگذاریم و اضافه کرد:

«و انی قد خلعت علیا و معاویة فاستقبلوا امورکم و ولوا من رایتموه بهذا الامر اهلا».

من علی و معاویه را خلع کردم شما هر که را اهل می‌دانید به خلافت برگزینید.

عمرو به پا خاست گفت:

«ان هذا قد قال ما سمعتم و خلع صاحبه و انا اخلع صاحبه كما خلعه و اثبت صاحبي معاوية في الخلافة فانه ولي عثمان و الطالب بدمه و احق الناس بمقامه» (این شخص آنچه فت شنیدید، او رئیس خود را خلع نمود من نیز او را خلع می کنم).

همانطور که او خلع کرد و رئیس خود معاویه را به مقام خلافت اثبات مینمایم او ولی عثمان و خونخواه، و سزاوارترین مردم به مقام او است.

(و به این ترتیب نادانیها و حماقتهای مردم قشری از یک سو و تلاشهای باقیمانده منافقان و احزاب جاهلی.

از سوی دیگر کار خود را کرد و جهان اسلام را تاریک ساخت، لشکر امام علیه السلام بعدا سخت پشیمان شدند که چرا همانروز که امام گفته بود کار را یکسره نکردند اما پشیمانی سودی نداشت). (تلخیص و اقتباس از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۲۰۵-۲۵۶)

خطبه ی ۳۶

و من خطبة له عليه السلام في تخويف أهل النهروان

فانا نذيركم أن تصبحوا صرعى بأثناء هذا النهـر ، و بأهضام هذا الغائط على غير بينة من ربكم ، و لا سلطان مبین معكم : قد طوّحت بكم الدار و احتبلکم المقدار ، و قد كنت نهيتكم عن هذه الحكومة فأبیتم على إباء المخالفين المنابذين ، حتّى صرفت رأيی إلى هواكم ، و أنتم معاشر أخفاء الهام ، سفهاء الأحلام و لم آت لا أبالکم بجرا ، و لا أردت لکم ضراً . أقول : الخطاب للخوارج الذين قتلهم بالنهروان ، و قد كان القضاء الالهي سبق فيهم بما كان من الخروج على لسان الرسول صلى الله عليه و آله . روى أنه بينا هو يقسم قسما جاءه رجل من بنی تمیم يقال له ذو الخويصرة ، فقال : اعدل يا محمد ، فقال صلى الله عليه و آله : قد عدلت ، فقال : بالله اعدل ، يا محمد ، فأنك لم تعدل ، فقال صلى الله عليه و آله : و يلك من يعدل اذا لم أعدل ؟ فقال عمر : يا رسول الله ائذن لي في ضرب عنقه ، فقال : دعه فسيخرج من ضئضى هذا قوم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية ، يخرجون على خير

فرقه من الناس تحتقر صلاتكم في جنب صلاتهم ، و صومكم عند صومهم يقرؤون القرآن لا يتجاوز تراقيهم ، فيهم رجل اسود مخدج اليد احدى يديه كأنها ثدى امرأة او بضعة ، قد يقتله اولى الفريقين بالحق .

و عن عائشة ، عن الرسول صلى الله عليه و آله : يقتلهم خير الخلق و الخليفة و اقربهم الى الله وسيلة .

«خطبه ایست که امام برای اعلام خطر به خوارج نهروان در مورد اشتباهاتشان ایراد فرموده است» [۱] [۲] [۳] نکند بی دلیل کشته شوید!

شما را از این بیم می‌دهم: نکند بدون دلیلی از پروردگارتان، و با دستی تهی از مدرک روشن، جسد شما در کنار این نهر و در این گودال بیفتد. [۴] دنیا شما را در گمراهی پرتاب کرده و مقدراتی (که به دست شما فراهم شده) شما را آماده مرگ ساخته است.

من شما را از این حکمیت نهی کردم، ولی با سرسختی مخالفت نمودید، و فرمان مرا پشت سر انداختید تا به دلخواه شما تن در دادم! این گروه کم عقل! و ای کم فکرها! من کار خلافی انجام نداده بودم و نمی‌خواستم به شما زیان برسانم.

توضیحات:

[۱] بعضی از قسمتهای این خطبه را طبری در تاریخ خود جلد ۶ آورده است (مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۴۳)

و در شرح ابن ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۲۸۳ آمده است که این خطبه را امام روزنهروان در برابر خوارج ایراد فرمود.

[۲] «نهروان» نام دامنه نهری است در نزدیکی کوفه و در کنار آن صحرای «حروراء» واقع است، و بهمین مناسبت خوارج نهروان را «حروریه» نیز می‌گویند.

رئیس این گروه گمراه «حرقوص بن زهیر سعدی» است که به «ذو الثدیة» ملقب بوده است. (شرح نهج البلاغه عبده ذیل خطبه)

[۳] ابن ابی الحدید می‌نویسد:

اخبار و روایات در حد تواتر است که خداوند به قاتلان و کشتندگان خوارج وعده ثواب داده است.

و این سخنان از زبان پیغمبر(ص) نقل گردیده است.

از جمله اینکه:

در اخبار صحیح و مورد اتفاق رسیده است:

هنگامی که پیغمبر اموالی را تقسیم می فرمود کسی به او گفت عدالت را مراعات کن!

پیامبر(ص) در پاسخ فرمود:

مراعات کردم. او باز هم جمله اول را تکرار کرد پیامبر(ص) فرمود:

وای بر تو اگر من عدالت را مراعات نکنم چه کسی مراعات می کند؟

عمر بن خطاب از پیامبر اجازه خواست، تا گردن این شخص را بزنند.

فرمود: وی را رها کن! از او اقوامی برمی خیزند، که از دین خارج می-شوند، و آن هنگامی است که بین مردم تفرقه افتاده باشد، نماز و

روزه شما در برابر نماز و روزه آنها(ظاهرا) ناچیز می نماید قرآن را می خوانند ولی به آن عمل نمی کنند.

در «مسند» احمد حنبل «از قول «مسروق» آمده است که عایشه از من پرسید.

از «مخدج» چه خبر داری؟

گفتم علی بن ابیطالب او را در نهروان کشت.

عایشه گفت برای این گفته شاهد اقامه کن، من افرادی را برای شهادت آوردم.

پس از آن به او گفتم تو را به صاحب این قبر (قبر پیغمبر ص) قسم می‌دهم درباره او چه شنیده‌ای؟

گفت: پیغمبر (ص) می‌فرمود:

«انهم شر الخلق و الخلیقه، یقتلهم خیر الخلق و الخلیقه و اقربهم عند الله وسیله»:

«آنها بدترین مردمند که بهترین مردم و نزدیکترین افراد به خدا آنها را خواهد کشت».

(شرح ابن ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۲۶۵ و ۲۶۷)

[۴] «بأثناء هذا النهر» این جمله اشاره به یک خبر غیبی است، در این مورد مطالب فراوانی نقل شده است از جمله:

یکی از اصحاب امام (ع) که پیشاپیش لشکر بود خدمت امام (ع) رسید و بشارت داد که خوارج با شنیدن آمدن شما از نهر گذشته اند امام سه بار وی را سوگند داد که «از نهر عبور کرده اند» جواب داد آری امام (ع) فرمود:

«و الله ما عبروا و لن يعبروا و ان مصارعهم لدون النطفة و الذی فلق الحبة و براء السمۃ لن یبلغوا الاثلاث و لا قصر بوازن حتی یقتلهم الله»؛ «به خدا سوگند عبور نکرده اند و هرگز عبور نخواهند کرد میدان کشته شدن آنها این طرف نهر خواهد بود سوگند به خدائی که دانه را شکافته و انسان را آفریده پیش از آنکه به «اثلاث» (نام محلی است) و «قصر بوازن» - برسند خداوند آنها را خواهد کشت» جوانی می‌گوید:

با خود گفتم او خبر از غیب می‌گوید؟ اگر پس از رسیدن مشاهده کردم خلاف است نیزه خود را در چشمش فرو خواهم کرد آیا ادعای علم غیب می‌کند.

ولی هنگامی که به نهر رسیدیم دیدیم همه شمشیرها را شکسته و آماده جنگ ایستاده اند، جوان از اسب پیاده شد و عرض کرد ای امیر مؤمنان تا هم اکنون درباره تو شک داشتم و الان بسوی تو و خدا باز گشته ام مرا ببخش امام (ع) فرمود:

«ان الله هو الذى يغفر الذنوب»: تنها خدا گناهان را می‌بخشد! استغفار کن هنگامی که لشکر امام علیه السلام با خوارج روبرو شدند
فرمود:

جنگ را با آنها شروع نکنید، آنها لشکر امام علیه السلام را تیرباران کردند جریان را به امام گزارش دادند.

فرمود دست‌به‌جنگ نزنید، خوارج برای بار دوم حمله نمودند باز هم امام آنها را از پاسخ متقابل باز داشت، و چون بار سوم حمله نمودند، فرمود:

«الان طاب القتال احملا علیهم»:

هم اکنون جنگ بی‌اشکال است حمله کنید...

و نیز فرمود:

«لا یقتل منکم عشرة و لا یسلم منهم عشرة»:

از شما ده نفر کشته نگردد و از آنها ده نفر باقی نماند، بعد از پایان جنگ معلوم شد ۹ نفر از اصحاب امام علیه السلام شهید شده‌اند
و از آنها ۸ نفر جان بدر برده‌اند «شرح ابن ابی الحدید اقتباس از ص ۲۷۱-۲۸۰ جلد ۲»

خطبه ی ۳۷

و من کلام له علیه السّلام یجرى مجرى الخطبة

فقمتم بالأمر حين فشلوا ، و تطلّعت حين تعتصوا ، و نطقتم حين تمنّعوا و مضيت بنور الله حين وقفوا . و كنت أخفضهم صوتا ، و
أعلاهم فوتا فطرت بعنائها ، و استبددت برهانها ، كالجبل لا تحرّكه القواصف ، و لا تزيله العواصف : لم يكن لأحد فى مهمز ، و لا
لقاتل فى مغمز ، الذّليل عندى عزيز حتّى أخذ الحقّ له ، و القوى عندى ضعيف حتّى أخذ الحقّ منه ، رضينا عن الله قضاءه ، و

سَلَمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ ، أَتَرَانِي أَكْذَبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ؟ وَ اللَّهُ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ فَلَا أَكُونُ أَوَّلُ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ .
فَنَظَرْتُ فِي أَمْرِي فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي ، وَ إِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لَغِيرِي .

«سخنی است از امام که در حکم خطبه است»[۱] «زورمند، در برابرم ذلیل است تا حق را از او بگیرم» آن دم که همه از ترس در خانه نشسته بودند من قیام کردم، و آنگاه که همگی خود را پنهان کرده بودند من آشکارا به میدان آمدم و همان زمان که همه لب فرو بسته بودند من سخن گفتم، و آن وقت که جمعیت همه توقف کرده بودند من با راهنمایی نور خدا براه افتادم! فریاد نمی‌زدم، صدایم از همه آهسته‌تر، اما از همه پیشگام‌تر بودم، زمام امر را به دست گرفتم و پرواز کردم، و جائزه سبقت در فضائل را بردم.

همانند کوهی که تندبادها آن را به حرکت در نمی‌آورد، و طوفانها آن را از جای بر نمی‌کند، هیچکس نمی‌توانست عیبی در من بیابد، و هیچ سخن چینی جای طعن در من نمی‌یافت.

ستم‌دیدگانی که در نظرها ذلیل و پستند از نظر من عزیز و محترمند، تا حقشان را بگیرم، و نیرومندان ستمگر در نظر من حقیر و پستند، تا حق دیگران را از آنها بستانم.

در برابر فرمان خدا راضی، و تسلیم امر او هستیم، آیا گمان می‌کنید ممکن است من به رسول خدا (ص) دروغ ببندم؟! (و اگر از او خبری غیبی نقل می‌کنم ممکن است خلاف واقع باشد؟!).

به خدا سوگند! من نخستین کسی هستم که وی را تصدیق کردم و هرگز من اول کسی نخواهم بود که او را تکذیب نمایم. در کار خود اندیشه کردم دیدم اطاعت (فرمان پیامبر خدا (ص)) بر بیعت (اجباری با متصدیان حکومت) مقدم است، و هنوز پیمان پیامبر (ص) در مورد دیگران (برای حفظ موجودیت اسلام) در گردن من می‌باشد: [۲]

توضیحات:

[۱] ابن ابی الحدید می‌گوید:

«این سخن دارای چهار بخش می‌باشد که مرحوم سید رضی آن را از یک سخنرانی طولانی که امام(ع) بعد از واقعه نهروان ایراد فرموده گرفته است، و در آن وضع خویش را از زمان پیغمبر(ص) تا زمان خودش بیان می‌کند بخش اول از: «فقلت بالامر» (من قیام کردم) شروع می‌شود و در آن موقعیت خویش را در امر بمعروف و نهی از منکر در زمان عثمان شرح می‌دهد که مهاجران سکوت کردند ولی امام(ع) مطالب را صریحا می‌گفت:

بخش دوم از: «كالحبل لا تحركه القواصف» (همانند کوهی که تند بادهای آن را به حرکت نمی‌آورد) وضع خود را در زمان خلافت عثمان با آن مشکلات و ناراحتی‌ها که روبرو بود بیان می‌دارد.

بخش سوم از: «رضينا عن الله» (در برابر فرمان خدا راضی هستیم) شروع شده و در آن پاسخ بعضی که وی را در مورد اخبار غیبی که از پیغمبر(ص) نقل می‌فرمود متهم می‌ساختند، آمده است.

بخش چهارم از: «فنظرت فی امری» (در کار خود اندیشه کردم) آغاز می‌شود، و این قطعه‌ای است از سخنی که وضع خویش را پس از وفات پیامبر شرح می‌دهد و اینکه او انتظار نداشته در مورد خلافت کسی با او به منازعه برخیزد. (اقتباس از جلد ۲ از صفحه ۲۸۴-۲۹۶)

[۲] «اخبار غیبی امام(ع)» در همان کتاب در این فصل اخبار غیبی فراوانی از امام علیه السلام نقل کرده که ما به عنوان نمونه یکی از آنها را در اینجا می‌آوریم.

«ثابت ثمالی» از «سويد بن غفله» نقل می‌کند:

روزی در اثناء سخنرانی امام(ع) کسی از کنار منبر بپا خاست و گفت ای امیر مؤمنان از «وادی القری» می‌گذشتم دیدم «خالد ابن عرفطه» از دنیا رفته است برای او استغفار فرما!

امام(ع) فرمود:

و نمرده و نمی‌میرد تا هنگامی که سرلشکر گروه گمراهی که پرچمدار آن «حبيب ابن حمار» است گردد، کسی برخاست و گفت من حبيب ابن حمارم و از شیعیان و دوستداران تو.

امام (ع) فرمود: تو حیبی؟ پاسخ داد آری.

امام (ع) وی را سوگند داد که تو حیب هستی؟

جواب داد آری.

امام فرمود:

«اما و الله انک لحاملها و لتحملنها و لتدخلن بها من هذا الباب و اشار الى باب الفيل بمسجد الکوفه».

:بخدا سوگند تو حامل آن پرچمی و آنان را از این در مسجد (باب الفیل) وارد خواهی کرد، ثابت می‌گوید:

من زنده بودم که خالد سرپرست، و حیب پرچمدار لشکری بود که برای کشتن امام حسین (ع) به کربلا رفته بودند و از باب الفیل وارد مسجد کوفه شدند» (جلد ۲ صفحه ۲۸۶).

خطبه ی ۳۸

و من خطبة له عليه السلام

و إِنَّمَا سَمَّيْتُ الشَّبْهَةَ شَبْهَةً لِأَنَّهَا تَشْبِهُ الْحَقَّ: فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فُضِّياؤُهُمْ فِيهَا الْيَقِينُ، و دَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى، و أَمَّا أَعْدَاءُ اللَّهِ فَدَعَاؤُهُمْ فِيهَا الضَّلَالُ، و دَلِيلُهُمُ الْعَمَى، فَمَا يَنْجُو مِنَ الْمَوْتِ مَنْ خَافَهُ، و لَا يُعْطَى الْبَقَاءُ مَنْ أَحْبَبَهُ.

«سخنی است که امام درباره معنی شبهه ایراد فرموده است» [۱] «شبهه» را از این رو «شبهه» نام نهاده‌اند که شباهت به حق دارد، اما برای دوستان خدانوری که آنان را در تاریکیهای شبهه رهنمائی کند، «یقین» آنها است و راهنمای آنها مسیرهدایت است، ولی دشمنان خدا

گمراهیشان آنها را به شبهات دعوت می‌کند، و راهنمای آنها کوری باطن است آنکس که از مرگ بترسد هرگز به خاطر این ترس، از مرگ نجات نمی‌یابد همانطور که آن کس که مرگ را دوست دارد برای همیشه در این جهان باقی نخواهد ماند.

توضیح‌ها:

[۱] سخنان طرفداران باطل را به این جهت «شبهه» می‌گویند، که چگونگی ترکیب آنها طوری است، که مردم آن را حق می‌پندارند و واقعیت بر آنها مشتبه می‌شود، بهمین جهت که این سخنان به حق شباهت دارد آن را شبهه می‌گویند، اما به سخنانی که مردم را به حق می‌رساند «دلیل» گفته می‌شود

خطبه ی ۳۹

و من خطبة له عليه السلام

منیت بمن لا يطیع إذا أمرت ، و لا یجیب إذا دعوت ، لا أبا لکم ما تنتظرون بنصرکم ربکم ؟ أما دین یجمعکم ، و لا حمیة تحمشکم أقوم فیکم مستصرخا ، و أنادیکم متغوئا ، فلا تسمعون لی قولا ، و لا تطیعون لی أمرا ، حتی تکشف الأمور عن عواقب المساءة ، فما یدرک بکم ثار ، و لا یبلغ بکم مرام ، دعوتکم إلى نصر إخوانکم فجزجرتهم جرجرة الجمل الأسرّ ، و تناقلتم تناقل النّضو الأدبر ، ثمّ خرج إلى منکم جنید متذائب ضعیف (کأنما یساقون إلى الموت و هم ی نظرون) . قال السّید رحمه الله : قوله علیه السّلام ، متذائب ، ای : مضطرب من قولهم تذاءبت الريح ، ای : اضطرب هبوبها ، و منه سمی الذئب ذئبا لاضطراب مشیته .

«هر چه شما را دعوت می‌کنم اجابت نمی‌کنید» [۱][۲] گرفتار مردمی شده‌ام که هر گاه فرمانشان دهم اطاعت نمی‌کنند، و چون دعوتشان نمایم اجابت نمی‌نمایند. ای بی اصلها! در یاری پروردگارتان منتظر چه هستید؟ آیا دین ندارید که شما را گردآورده؟ و یا غیرتی که شما را به خشم وا دارد؟.

در میان شما به پا خاسته‌ام! هر چه فریاد می‌کشم و از شما یاری می‌طلبم سخن مرا نمی‌شنوید و از دستورم اطاعت نمی‌نمائید تا چهره واقعی کارهای بد آشکارا گردد نه با شما می‌توان انتقام خونی گرفت، و نه با کمک شما به هدف می‌توان رسید، شما را به

یاری برادرانتان دعوت کردم، همانند شتری که از درد بنالد آه و ناله سر دادید، و یا همانند حیوانی که پشتش زخم باشد کندی کردید، تنها گروه کمی بسوی من شتافتند اما آنها نیز افراد مضطرب و ناتوانی بودند که گویا آنها را به سوی مرگ می‌برند، در حالی که آن را با چشم خود می‌نگرند!

سید رضی می‌گوید:

«متذائب» یعنی «مضطرب» - از «تذائبت الريح» (بادهای مختلف وزید) گرفته شده، و اینکه عرب به «گرگ» - «ذئب» می‌گوید آن نیز از همین ماده است، زیرا به هنگام راه رفتن یک نوع اضطراب در او دیده می‌شود.

توضیح‌ها:

[۱] این خطبه را امام (ع) در مورد حمله و غارت «نعمان بن بشیر انصاری» در «عین التمر» که آبادی در قسمت غربی فرات می‌باشد ایراد فرموده است. (ابن ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۳۰۱) پیدا است این غارتگری که سرچشمه آن ضعف و ناتوانی مردم عراق بود، امام (ع) را شدیداً به خشم آورده و جمله‌های بالا را به عنوان سرزنش آن مردم بیان فرموده است.

[۲] ابن ابی الحدید می‌نویسد:

معاویه «نعمان بن بشیر» و «ابو هریره» را به سوی امام (ع) فرستاد تا از او بخواهند قاتلان عثمان را به معاویه تحویل دهد.

این کار را معاویه بخاطر آن انجام داد که این دو نفر بدانند امام (ع) کشتندگان عثمان را تحویل نمی‌دهد، و در بین مردم شام به این مطلب گواهی دهند.

آنها نزد امام آمدند و شرافت و فضیلت امام (ع) را در اسلام یاد آور شدند و پیغام معاویه را رساندند.

امام فرمود در این باره سخنی نگوئید.

سپس به نعمان بن بشیر فرمود.

ای بشیر از خود سخن بگو تمام انصار با من همراهند جز تو و چند نفر دیگر او گفت من نیز با شما همراهم.

ابو هریره بشام برگشت و جریان را به معاویه گفت نعمان هم یک ماه نزد امام ماند و سپس بسوی معاویه فرار کرد و در «عین التمر» «مالک بن کعب» فرماندار امام او را دستگیر ساخت، ولی با وساطت «قرظۀ بن کعب» که مأمور جمع آوری خراج از طرف امام (ع) بود آزاد شد و به شام رفت...

پس از آن از طرف معاویه به فرماندهی دو هزار نفر برای حمله به یکی از ولایات عراق به پیشنهاد خودش انتخاب شد، او به «عین التمر» که «مالک بن کعب» از طرف امام بر آنجا حکومت می کرد حمله برد.

مالک بیش از هزار نفر یاور نداشت و لذا نامه ای به امام نوشت و از حضرتش کمک خواست... بالاخره نعمان به مالک حمله کرد و مالک از درون قریه با اوبه نبرد پرداخت و «عبد الله حوزۀ ازدی» را فرستاد تا از یاران امام کمک بگیرد او از «مخنف بن سلیم» ۵۰ نفر کمک گرفت آنان هنگامی که به «عین التمر» رسیدند مالک و یارانش غلافهای شمشیر را شکسته و آماده مرگ بودند.

اما هنگامی که چشم مالک و یارانش به آنها افتاد قوی دل گشتند، و نعمان فکر کرد باز هم برای آنها کمک می رسد ترسید، نعمان مغلوب گشت و شبانه به سوی شام گریخت، مالک نامه ای به امام نوشت و جریان پیروزی خود را شرح داد.

در موقعی که مالک از امام کمک خواست امام (ع) چند بار سخنرانی کرد و مردم را برای کمک به او دعوت نمود اما متأسفانه مردم وظیفه شناس و بزدل مسامحه می نمودند اینجا بود که امام خطبه مورد بحث را ایراد فرمود.

ولی در این هنگام «عدی ابن حاتم» خدمت امام آمد و گفت من با هزار نفر از طایفه طی برای دفاع آماده هستم امام (ع) به او دستور داد در نخيله لشکرگاه زند، و پیش از این که فرمان حرکت صادر کند نامه مالک در مورد هزیمت نعمان ابن بشیر به امام (ع) رسید. (اقتباس از ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۳۰۱-۳۰۵)

خطبه ی ۴۰

و من کلام له علیه السلام فی الخوارج لما سمع قولهم : لا حکم إلا لله

قال عليه السلام :

كلمه حقّ يراد بها الباطل نعم إنّه لا حكم إلاّ لله ، و لكن هؤلاء يقولون : لا إمرة إلاّ لله ، و إنّه لا بدّ للنّاس من أمير برّ أو فاجر ، يعمل في إمرة المؤمن ، و يستمتع فيها الكافر ، و يبلغ الله فيها الأجل ، و يجمع به الفىء ، و يقاتل به العدو ، و تأمن به السبل ، و يؤخذ به للضعيف من القوى حتّى يستريح برّ و يستراح من فاجر .

و فى رواية اخرى أنّه عليه السلام لما سمع تحكيمهم قال : حكم الله أنتظر فيكم .

و قال : أمّا الإمرة البرّة فيعمل فيها التّقى ، و أمّا الإمرة الفاجرة فيتمتع فيها الشّقى ، إلى أن تنقطع مدّته ، و تدركه منيته .

«سخنی است که امام(ع) به هنگام شعار خوارج که می گفتند «لا حکم الا لله» فرموده است» «آری لا حکم الا لله:» امام هنگامی که شنید خوارج می گویند «لا حکم الا لله» (فرمانی جز فرمان خدا نیست) فرمود:

سخن حقی است که از آن اراده باطل شده! آری درست است فرمانی جز فرمان خدا نیست ولی اینها می گویند: زمامداری جز برای خدا نیست، در حالی که مردم به زمامداری نیازمندند خواه نیکوکار باشد یا بد کار[۱] تا مؤمنان در سایه حکومتش بکار خویش مشغول و کافران هم بهره مند شوند، و مردم در دوران حکومت او، زندگی را طی کنند و به وسیله او اموال بیت المال جمع آوری گردد، و به کمک او با دشمنان مبارزه شود، جاده ها امن و امان، حق ضعیفان از نیرومندان گرفته شود، نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، مردم در امان باشند! در روایت دیگر آمده است، امام(ع) چون سخن خوارج را شنید که می گفتند:

فرمانی جز فرمان خدا نیست فرمود: منتظر حکم خدا درباره شما هستم!

و نیز فرمود: اما در زمان حکومت پاکان، پرهیزکاران به خوبی انجام وظیفه میکنند، ولی در حکومت بدکاران، ناپاکان، از آن بهره مند می شوند تا مدتش سر آید و مرگش فرا رسد!

توضیح ها:

[۱] این سخن امام(ع) گویا اشاره به این است که زندگی اجتماعی بدون حکومت ممکن نیست، و حکومت بدون زمامدار و رئیس معنی ندارد، اگر مردم حکومت صالحی تشکیل بدهند اجتماع خود را از جمیع جهات به پیش برده اند، و اگر چنین نکنند شخصی فاجر و بدکار بر آنها مسلط می گردد، زیرا جامعه سرانجام بدون حکومت باقی نخواهد ماند.

خطبه ی ۴۱

و من خطبة له عليه السلام

إنّ الوفاء توأم الصدق ، و لا أعلم جنّة أوقى منه و لا يغدر من علم كيف المرجع . و لقد أصبحنا فى زمان ، قد اتّخذ أكثر أهله الغدر كيسا و نسبهم أهل الجهل فيه إلى حسن الحيلة ، ما لهم ؟ قاتلهم الله قديرى الحول القلب وجه الحيلة و دونه مانع من أمر الله و نهيه فیدعها رأى عين بعد القدرة عليها و ينتهز فرصتها من لا حریجة له فى الدّین .

«در این خطبه از پیمان شکنی و حيله گری نهی می کند و انسانها را از آن بر حذر میدارد» «وفا همزاد راستگوئی است» ای مردم! وفا همزاد راستگوئی است، [۱] سپری محکمر و نگهدارنده تر از آن سراغ ندارم آن کس که از وضع رستاخیز آگاه باشد، خیانت نمی کند. در زمانی بوجود آمده ایم که بیشتر مردم خیانت و حيله گری را کیاست و عقل می شمارند، و نادانان آنها را اهل تدبیر می خوانند، چگونه فکر می کنند؟! خداوند آنها را بکشد! چه بسا شخصی به تمام پیش آمده های آینده آگاه است و طریق مکر و حيله را خوب می داند ولی فرمان الهی و نهی پروردگار مانع او است، و با اینکه قدرت بر انجام آن دارد آن را به روشنی رها می سازد، ولی آنکس که از گناه و مخالفت فرمان حق پروا ندارد، از همین فرصت استفاده می کند. توضیح ها: [۱] «ان الوفا توام الصدق» امام (ع) با این سخن به این حقیقت اشاره فرموده که انسان همانطور که با زبان راست می گوید، با عمل نیز می تواند راست بگوید، و آنجا که راستی در عمل باشد آن را وفای به عهد خوانند، و عکس آن دروغ عملی است که آن را خیانت و پیمان شکنی نام می نهند.

خطبه ی ۴۲

و من کلام له علیه السلام

أيتها الناس ، إنّ أخوف ما أخاف عليكم اثنان : اتّباع الهوى ، و طول الأمل ، فأما اتّباع الهوى فيصدّ عن الحقّ ، و أمّا طول الأمل فينسى الآخرة ، ألا ، و إنّ الدّنيا قد ولّت حذاء ، فلم يبق منها إلّا صباية كصباية الإناء اصطبتها صابها ، ألا و إنّ الآخرة قد أقبلت و لكلّ منهما بنون ، فكونوا من أبناء الآخرة ، و لا تكونوا أبناء الدّنيا فإنّ كلّ ولد سيلحق بأمّه يوم القيامة ، و إنّ اليوم عمل و لا حساب ، و غدا حساب و لا عمل .

از سخنانی است که امام(ع) فرموده است [۱] در این سخن از متابعت هوی و هوس و آرزوهای طولانی بر حذر می‌دارد»ای مردم! ترسناک‌ترین چیزی که از آن بر شما خائفم دو چیز است: پیروی از هوا و هوس. [۲] و آرزوهای طولانی.

اما تبعیت از هوا و هوس انسان را از راه حق باز می‌دارد و آرزوهای طولانی آخرت را بدست فراموشی می‌سپارد.

آگاه باشید دنیا بسرعت پشت کرده، و به قدرته مانده ظرفی که آب آن را ریخته‌باشند بیشتر از آن باقی نمانده است!

و به هوش باشید که آخرت رو به ما می‌آید.

دنیا و آخرت هر کدام فرزندانانی دارند بکوشید از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان دنیا، زیرا در روز رستاخیز هر فرزندی به مادر خویش ملحق می‌گردد.

هم اکنون هنگام عمل است نه حساب، و فردا وقت حساب است نه عمل!

سید رضی میفرماید:

«حذاء» یعنی سریع، و بعضی آن را «جذاء» خوانده‌اند (که به معنی بی برکت و بی عاقبت است).

توضیح‌ها:

[۱] سخنان فوق را مرحوم کلینی در کتاب «روضه کافی» آورده است و از جمله خطبه‌هایی است، که «نصر بن مزاحم» در کتاب «صفین» ذکر کرده، و قسمتهایی از آن در ضمن خطبه‌ای که به نام «بالغة» معروف است در کتاب «تذکره السبط» آمده است.

(مستدرک و مدارک نهج البلاغه ص ۲۴۳)

[۲] «اتباع الهوی» این جمله امام به حقیقت روشنی اشاره می‌کند، چه اینکه هوا پرستی معمولاً همچون پرده‌ای به روی عقل انسان کشیده می‌شود و حقیقت را در نظر او دگرگون می‌نماید، جز مقصود خود را نمی‌بیند و به غیر آن نمی‌اندیشد و بهمین جهت از حق

باز می‌ماند، و اما آرزوهای دور و دراز آنچنان انسان رامشغول و سرگرم به خود می‌کنند که هر چه غیر از آن است فراموش می‌گردد.

خطبه ی ۴۳

و من كلام له عليه السلام

و قد أشار عليه أصحابه بالإستعداد للحرب بعد إرساله جرير بن عبد الله البجلي إلى معاوية إنَّ استعدادي لحرب أهل الشام و جرير عندهم إغلاق للشام ، و صرف لأهله عن خير إن أرادوه . و لكن قدوّت لجرير وقتا لا يقيم بعده إلاّ مخدوعا أو عاصيا . و الرأى عندى مع الأناة فأرودوا ، و لا أكره لكم الإعداد و لقد ضربت أنف هذا الأمر و عينه ، و قلبت ظهره ، و بطنه ، فلم أرلى إلاّ القتال أو الكفر ، إنّه قد كان على الناس وال أحدث أحداثا ، و أوجد للناس مقالا ، فقالوا ، ثمّ نقوموا فغيروا .

أقول : أنّما كان استعداده إغلاقا للشام حينئذ ، لأنّ أهل الشام حين كان جرير عندهم فى مقام التروى فى اتباعه او مخالفته ، فلو دهمهم بالاستعداد لبلغهم ذلك و اصرّوا على الخلاف ، و ذلك مضادّ للحزم ، و أنّما حصر تأخر جرير فى المانعين المذكورين لأنّ الموانع الاختيارية إمّا منهم و غالب الظنّ هو خداعه حتى يستحكم امرهم ، و إمّا منه و غالب الظنّ عصيانه اذ لا يتصور من جرير فى مثل هذا الأمر المهمّ ان يعدل عنه الى شغل اختيارى لنفسه او لغيره الاّ أن يكون عاصيا . و قوله : و الرأى ، مع الأناة : لأنّها مظنة الفكر فى الاهتداء الى وجوه المصالح . و ارودوا : امهلوا ، و نبه بقوله : و لا اكره لكم الإعداد ، على ان يكونوا فى يقظة من هذا الأمر او على الاستعداد الباطن . و استعار لفظ العين ، و الانف ، و الظهر ، و البطن : لوجوه الاراء اللائقة بحاله معهم فى الحرب و السلم ، و أنّما يلزم من ترك قتالهم الكفر لأنّه حينئذ يكون راضيا بوقوع المنكرات مع قدرته على انكارها و متهاونا بأمر الله و رسوله فيها و ذلك كفر .

و قيل : لأنّ رسول الله صلّى الله عليه و آله كان أمره بقتال الناكثين ، و القاسطين ، و المارقين ، فكان تركه مخالفة لما علمه بالضرورة من أمر رسول الله صلّى الله عليه و آله ، و هو كفر . و قوله : إنّه قد كان ، الى آخره : تنبيه على وجه عذره عمّا نسب اليه

معاویة من دم عثمان ، و اراد بالوالی : عثمان و الاحداث الّتی کان احداثها هی ما نسب الیه من الامور الّتی انکروها . و أوجد للناس مقالا ای : جعل لهم بتلك الاحداث محل قول فی حقه ،

فقالوا ثم انکروا ما فعل فغیّروه ، و المشهور من تلك الاحداث عشرة ذکرناها فی الاصل ۱ .

«امام(ع) پس از آنکه جریر بن عبد الله بجلی[۱] را به عنوان نماینده خود برای گفتگو با معاویه به شام فرستاد، پارانیش از او خواستند که آماده مبارزه شود امام(ع) در پاسخ آنها سخنان ذیل را ایراد فرمود:

«آمادگی برای جنگ یعنی درب صلح را بستن» مهیا شدنم برای جنگ با شامیان، با اینکه «جریر» را به رسالت به سوی شان فرستاده‌ام به معنی این است که راه صلح را به روی آنها بسته‌ام! اگر بخواهند اقدام به کار نیکی کنند آنها را منصرف ساخته‌ام، من مدت اقامت جریر را در شام معین ساخته‌ام که اگر تاخیر کند روشن می‌شود یا فریضه داده‌اند و یا از اطاعتم سرپیچیده. عقیده من این است که صبر نموده با آنها مدارا نمائید، در عین حال من مانع از آن نیستم که شما خود را آماده پیکار کنید (ولی من شخصا این کار را نمی‌کنم). من بارها این موضوع (مناسبات خود را با دستگاه جبار معاویه) بررسی کرده‌ام، و پشت و روی آن را مطالعه نموده‌ام، دیدم راهی جز پیکار، و یا کافر شدن نسبت به آنچه پیامبر اسلام آورده است، ندارم، زیرا قبلا کسی بر مردم حکومت می‌کرد که اعمالش حوادثی آفرید و باعث گفتگو و سر و صدا شد، به او شدیداً اعتراض کردند و تغییرش دادند... توضیح‌ها:

[۱] جریر کیست و رسالت او چه بوده است؟

«جریر» از ناحیه عثمان فرماندار همدان بوده و پس از بیعت مردم با امیرمؤمنان(ع) و جریان جنگ جمل، امام بعد از ورود به کوفه برای هر کدام از فرمانداران نامه‌ای نوشت، و نامه‌ای هم به وسیله «زهر بن قیس» به «جریر» نوشت و یادآور شد که جریان عثمان چگونه بوده است و می‌تواند مفصل آن را از حامل نامه جویا شود.

جریر پس از مطالعه نامه در میان مردم به پا خاست، و به آنها گفت: این نامه امیر مؤمنان علی بن ابیطالب(ع) است، یعنی نامه همانکس که اگر مسئله خلافت به شورا واگذار می‌شد از او سزاوارتر نمی‌یافتیم، بنابر این، بقاء و پیشرفت در اتحاد، و فناء در تفرقه و جدائی است، و به طور مسلم علی شما را به حق رهبری می‌کند.

همه گفتند:

راضی هستیم و مطیع فرمان او می‌باشیم.

جریر علاوه بر این، نامه‌ای هم به اشعث که فرماندار آذربایجان بود نوشت و تاکید کرد از مردم برای امام(ع) بیعت بگیرد، و سپس خود برای دیدار امام به کوفه آمد.

و ضمناً پیشنهاد کرد از این جهت که مردم شام اکثر از بستگان و همشهریهای او هستند رسالت مربوط به معاویه را امام(ع) به او واگذار کند.

جریر پس از رسیدن به شام نامه‌ی امام را بدست معاویه داد، و خود به پاخواست و برای مردم، سخن گفت و تذکر داد که همه از وضع عثمان آگاهید، و تمام بلاد بدون گفتگو با علی(ع) بیعت کرده‌اند یعنی با شخصی که اگر به اختیار ما نیز مسئله خلافت گذاشته می‌شد کسی جز او نمی‌پذیرفتم.

جریان طلحه و زبیر هم که خوب میدانید پس از بیعت، پیمان شکنی نمودند و سپس به معاویه رو کرد و گفت:

تو هم از راهی برو که تمام مسلمانان رفته‌اند، و جریر اضافه کرد که اگر بگوئی من فرماندار عثمان بوده‌ام درست نیست، زیرا خلیفه بعدی همان حق را دارد که خلیفه پیشین در عزل و نصب تو، داشت، زیرا اگر عدم عزل خلیفه پیش ملاک باشد آئین خدا باقی نخواهد ماند.

معاویه گفت من در این باره می‌اندیشم.

از آن طرف معاویه پس از گذشتن چند روز شامیان را گرد آورد و آن را برای امام (ع) فرستاد.

امام (ع) در پاسخ جریر نوشت او می‌خواهد با این پیشنهادات تو را سر-گرم کند تا وضع شام برایش مسلم شود البته مغیره بن شعبه پیشنهاد باقی ماندن معاویه را به فرمانداری شام کرد ولی من پاسخ دادم:

که «و لم یکن الله لیرانی اتخذ المضلین عضدا فان بايعک الرجل والا فاقبل» «خدا مرا نبیند آن روز که گمراهان را یاور خویش قرار داده باشم، اگر بیعت پذیرفت، و گرنه به کوفه بیا!» خلاصه در مدت اقامت جریر در شام معاویه مردم را برای انتقام خون عثمان آماده ساخت به طوری که بچه‌ها در کوچه‌ها اشعار مهیج درباره مظلومیت عثمان و انتقام خویش می‌خواندند!

و سرانجام جریر مایوس شد و به کوفه بازگشت، و مردم عراق به جریر بدبین شده و او را طرفدار معاویه می‌شمردند، جریر از بدبینی عراقیان دلگیر شد و به جزیره «قرقیسا» رفت.

گروهی از بستگانش نیز به او ملحق شدند، و تا پایان عمر در همانجا باقی ماند و در همانجا از دنیا رفت.

اقتباس از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۳ صفحه ۷۰-۱۱۸

خطبه ی ۴۴

و من کلام له علیه السّلام

لما هرب مصقله بن هبیره الشیبانی إلى معاویة ، و كان قد ابتاع سبی بنی ناجیه من عامل أمير المؤمنين علیه السلام و أعتقه ، فلما طالبه بالمال خاس به و هرب إلى الشام : قبح الله مصقله فعل فعل السادات ، و فرّ فرار العبيد ، فما أنطق مادحه حتّى أسكته ، و لا صدق واصفه حتّى بکته ، و لو أقام لأخذنا میسوره و انتظرنا بماله وفوره .

«کار بزرگواران انجام داد ولی چون بردگان فرار نمود» «مصقله بن هبیره» که از فرمانداران امام (ع) بود، اسیران «بنی ناجیه» را [۱] از «معقل بن قیس» فرمانده لشکر امام (ع) خرید و آزاد ساخت، اما هنگامی که امام (ع) از او مطالبه پرداخت غرامتها را به بیت المال کرد امتناع ورزید و به سوی شام فرار نمود!

امام (ع) در این مورد فرمود:

خدا روی «مصقله» را سیاه کند، کار بزرگواران را انجام داد (برده‌ها را خرید آزاد ساخت) اما خود همچون بردگان فرار کرد، هنوز ثنا خوان به مداحیش نپرداخته بود که او را ساکت نمود، و هنوز سخن ستایشگران به پایان نرسیده بود که آنها را به زحمت انداخت!

اما اگر (مردانه) ایستاده بود همان مقدار که داشت از او می‌پذیرفتیم و تا هنگام قدرت و توانائی به او مهلت می‌دادیم.

توضیح‌ها:

[۱] اسیران بنی ناجیه کیستند و اصل جریان چه بوده است؟

شخصی بنام «خریت بن راشد» از قبیله بنی ناجیه پس از جریان حکمین با ۳۰ نفر از یارانش نزد امام آمد و گفت:

«لا والله لا اطیع امرک و لا اصلی خلفک و انی غدا لمفارق لک» «نه بخدا سوگند دیگر فرمانت را اطاعت نمی‌کنم پشت‌سرت نماز نمی‌خوانم، فردا از تو جدا خواهم شد» امام فرمود: «بنابر این عهده‌ت را شکسته‌ای و خدایت را عصیان نموده‌ای، ولی اگر خواسته باشی حاضرم با تو صحبت کنم و درباره آنچه از تو آگاه‌ترم روشنت سازم» او قول داد فردا برای صحبت با امام (ع) حاضر شود، امام فرمود: ولی مواظب باش شیطان تو را نفریبد...

اما او فردا فرار کرد و خدمت امام(ع) نیامد، امام از این جهت که امکان داشت فساد براه اندازد، زیاد بن خصفه را طبق پیشنهاد خودش فرمان داد به تعقیب او رود و در «دیر ابو موسی» توقف کند تا فرمان ثانوی امام(ع) به او برسد.

از طرفی امیر مؤمنان(ع) به وسیله نامه از تمام فرمانداران خود خواست تا آگاهی خود را نسبت به خربت گزارش کنند...

پیکی از جانب «قرظۀ بن کعب» یکی از فرمانداران امام(ع) به وسیله نامه‌ای گزارش داد که به سمت فرات رفته و «ذاذان فروخ» را که از دهقانهای طرفدار امام بوده به جرم طرفداری او کشته، در صورتی که یک نفر یهودی رابه عنوان ذمی بودن آزاد نموده است امام وسیله نامه‌ای به «زیاد بن خصفه» فرمان داد به خاطر خونی که او و طرفدارانش ریخته‌اند به شدت آنها را تعقیب کند پس از رسیدن دو گروه و مقاومت و سرسختی «خریت»، در مدائن درگیر شد، آنها با دادن ۵ نفر گشته، شبانه به سوی اهواز گریختند، در آنجا عده‌ای از دزدان و کفار را با خود همراه ساختند، زیاد به بصره آمد و جریان را به کوفه گزارش داد علی(ع) «معقل بن قیس» را با دو هزار سپاه روانه جنگ با آنها نمود و به «عبد الله بن عباس» فرماندار بصره نوشت که یک فرد شجاع با دو هزار سپاه را به کمک معقل بفرستد، ولی معقل امیر هر دو لشکر خواهد بود...

معقل در کنار کوههای «رامهرمز» خربت را به چنگ آورد و نبرد درگیر شد و ۷۰ نفر از بنی ناجیه و ۳۰۰ نفر از کفار همراه خربت کشته شدند، خربت به سواحل دریا فرار نمود، و در آنجا نیز گروه کثیری از طائفه بنی ناجیه گردآورد و آنها را به مخالفت امام دعوت کرد.

معقل جریان فتح را به امام خبر داد و نسبت به بعد از آن دستور خواست امام نامه او را برای مردم خواند و همه نظر دادند، معقل وی را تا پایان کار تعقیب نماید، و امام(ع) نیز همین دستور را برای معقل نوشت، و معقل حریت را در یکی از شهرهای سواحل دریا پیدا کرد، و امان نامه‌ای که امام برای مردمی که از حریت جدا شوند نوشته بود، برای مردم و طرفداران حریت خواند، گروهی از او جدا شده و در زیر پرچمی که برای امان نصب شده بود جمع گردیدند بعد از آن معقل با بقیه به نبرد پرداخت، که بالاخره خربت بدست «نعمان بن صهبان راسبی» کشته شد و «معقل» زنان و بچه‌ها را به اسیری گرفت، و مسلمانان آنها را آزاد ساخت، و کسانی که از اسلام بازگشته بودند به اسلام دعوت نمود، و ۵۰۰ نفر غیر مسلمان به عنوان اسارت همراه خود حرکت داد تا اینکه به «اردشیر

خره» رسید، «مصقله» که فرماندار امام در این سرزمین بود اسیران را به ۵۰۰ هزار درهم از معقل خرید (که در واقع یکنوع غرامت جنگی محسوب می‌شد) تا قیمت آنها را برای امام (ع) بفرستد امام عقل معقل را ستود، ولی «مصقله» پس از پرداخت ۲۰۰ هزار درهم از بقیه ناتوان گردید و به جانب شام فرار کرد در حالی که اگر مانده بود امام (ع) همانطور که خودش می‌فرماید با او مدارا می‌نمود (اقتباس از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۳ صفحه ۱۲۷-۱۴۵)

خطبه ی ۴۵

و من خطبة له عليه السلام

الحمد لله غير مقنوط من رحمته ، و لا مخلوٍ من نعمته ، و لا مأیوس من مغفرته ، و لا مستنكف من عبادته ، اَلذی لا تبرح منه رحمته ، و لا تفقد له نعمه . و الدّنيا دار منی لها الفناء ، و لأهلها منها الجلاء ، و هی حلوة خضرة ، و قد عجلت للطّالِب ، و التّبت بقلب النّاظِر ، فارتحلوا عنها بأحسن ما بحضرتکم من الزّاد : و لا تسألوا فیها فوق الکفاف ، و لا تطلبوا منها أكثر من البلاغ .

این قسمتی از خطبه روز عید فطر می‌باشد که در آن از ستایش خداوند و مذمت دنیا پرستی سخن به میان آورده است «فنا بر پیشانی دنیا نوشته شده»!

ستایش ویژه خداوندی است که کسی از رحمتش مایوس نمی‌شود و از نعمتهای فراوانش بیرون نتوان رفت، از آمرزش و مغفرتش کسی نومید نمی‌گردد، و از پرستش و عبادتش سر نباید پیچید، خداوندی، که رحمتش قطع نمی‌گردد و نعمتش پایان نمی‌پذیرد.

دنیا خانه‌ای است که فنا بر پیشانیش نوشته شده، و جلای وطن برای اهل آن حتمی است، این جهان شیرین و دل انگیز و سر سبز است، به سرعت بسوی خواهانش می‌دود، و با قلب و روح آن کس که به آن نظر افکند می‌آمیزد.

سعی کنید با بهترین زاد و توشه‌ای که در اختیار شما است از آن کوچ نمائید، و بیش از کفاف و نیاز خود از آن نخواهید، و بیشتر از آنچه نیاز دارید از آن مطلبید.

و من کلام له عليه السّلام عند عزمه على المسير إلى الشام

اللّهمّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ ، وَ كَأْبَةِ الْمُنْقَلَبِ ، وَ سُوءِ الْمُنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَ الْمَالِ . اللّهمّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ ، وَ أَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَ لَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ ، لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لَا يَكُونُ مُسْتَصْحِبًا ، وَ الْمُسْتَصْحَبُ لَا يَكُونُ مُسْتَخْلَفًا .

از سخنانی است که امام(ع) هنگام حرکت بسوی شام ایراد فرموده است»[۱] «خداوند از نجس سفر بتو پناه می‌برم! خداوند! به تو پناه می‌برم از رنج و مشقت سفر، و اندوه بازگشتن، و مواجه شدن با منظره سوء، در خانواده و فرزند و مال!

پروردگارا تو در سفر همراه ما، و نسبت به بازماندگان از ما، در وطن سرپرست و نگاهبانی و جمع میان این دو را هیچ کس جز تو توانائی ندارد، چه آنکه آن کس که به جای انسان سرپرست بازماندگان می‌شود همسفر نتواند بود، و آنکس که همسفر است، برای سرپرستی جانشین انسان نمی‌تواند باشد. [۲] سید رضی (ره) می‌گوید:

قسمت اول این سخن از پیامبر اکرم(ص) است و امیر مؤمنان علی(ع) آن را با چند جمله بلیغ و رساتمیز کرده است.

توضیح‌ها:

[۱] در همان کتاب می‌خوانیم:

«نصر بن مزاحم» در کتاب «صفین» و بعضی دیگر از مورخان نقل کرده‌اند که امام هنگامی که می‌خواست پا را در رکاب بگذارد و برای جنگ با معاویه از کوفه به سوی شام حرکت نماید این دعا را خواند. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۳ صفحه ۱۶۶)

[۲] نصر بن مزاحم از «هرثمه بن سلیم» نقل کرده:

من همراه علی(ع) به جنگ صفین رفتم و او هنگامی که به سرزمین کربلا رسید نماز را به جماعت خواند و پس از اسلام نماز مقداری از خاکهای زمین را بوئید و فرمود:

«واها لك يا ترْبهُ ليحشرون منك قوم يدخلون الجنة بغير حساب»:

آه ای زمین، جمعیتی از تو محشور می شوند، که بدون حساب وارد بهشت می گردند.

«هرثمه» پس از بازگشت از جنگ به همسرش «جرداء» که از علاقه مندان به امام (ع) بود گفت:

می خواهی جمله شگفت آوری از علی (ع) برای نقل کنم؟

خبر بالا را بازگو کرد، و اضافه نمود او را با علم غیب چه کار؟

همسرش به او پاسخ داد:

که این سخن را مگو! زیرا امیر مؤمنان جز سخن حق نمی گوید.

«هرثمه» گفته است به هنگام جنگ با حسین نیز من همراه لشکر ابن زیاد بودم به کربلا که رسیدم سخن علی (ع) به یادم آمد، نزد

حسین علیه السلام رفتم و آن خبر را گفتم! فرمود: اکنون به یاری ما آمدی یا بجنگ ما؟

گفتم: هیچکدام خانواده و بچه هایم را گذارده ام و از ابن زیاد بر آنها بیمناکم.

حسین علیه السلام فرمود:

پس آنچنان دور شو که به هنگام کشته شدن: ما را مشاهده نکنی، زیرا آنکس که شاهد کشته شدن ما باشد و ما را یاری نکنند وارد

آتش خواهد شد و اونیز چنین کرد (شرح ابن ابی الحدید جلد ۳ صفحه ۱۶۹)

خطبه ی ۴۷

و من كلام له عليه السلام في ذكر الكوفة

كَأَنِّي بَكَ يَا كُوفَةُ تَمَدِّينَ مَدَّ الْأَدِيمِ الْعَكَاطِي ، تَعْرِكِينَ بِالنَّوَازِلِ ، وَ تَرْكِبِينَ بِالزَّلَازِلِ ، وَ إِنِّي لِأَعْلَمُ أَنَّهُ مَا أَرَادَ بَكَ جَبَّارٌ سُوءًا إِلَّا ابْتِلَاءَهُ
اللَّهُ بِشَاغِلٍ ، وَ رَمَاهُ بِقَاتِلٍ .

«از سخنانی است که امام(ع) در مورد کوفه فرموده است»[۱] ای کوفه! گویا تو را می‌نگرم که همانند چرمهای بازار
عکاظ[۲] کشیده می‌شوی.

زیر پای حوادث لگد کوب و پایمال می‌گردد.

و پیش آمدهای تکان دهنده تو را فرا خواهد گرفت.

و من می‌دانم هر ستمگری نسبت به تو قصد سوء کند، خداوند او را به گرفتاری خود مشغول، و بدست قاتلی می‌سپارد! [۳]

توضیح‌ها:

[۱] فضیلت کوفه:

ابن ابی الحدید می‌گوید:

در فضیلت کوفه از طریق اهل بیت(ع) مطالب فراوانی رسیده است.

از جمله اینکه امام امیر المؤمنین(ع) می‌فرماید:

(انه يحشر من ظهرها يوم القيامة سبعون الفا وجوههم على صورة القمر):

«در رستاخیز هفتاد هزار نفر همچون ماه از سرزمین کوفه محشور می‌شوند».

و نیز امام فرموده است:

(هذه مدینتنا و محلّتنا و مقرّ شیعتنا):

کوفه شهر و محله و مقر شیعیان ما است (جلد ۳ صفحه ۱۹۸)

[۲] «عکاظ» نام یکی از بازارهای عرب در زمان جاهلیت می‌باشد این بازار بین سرزمینی به نام «نخله» و «طائف» قرار داشته است، آنها در این بازار از اول ماه ذی‌قعدة برای تشکیل انجمنهای ادبی، تفاخر و خرید و فروش جمع می‌شدند، و بیش از هر چیز در این بازار چرم خرید و فروش می‌شد و چرم بازار عکاظ به خوبی و محکمی معروف بوده است (پاورقی شرح نهج البلاغه عبده صفحه ۹۷ چاپ بیروت)

[۳] ابن ابی الحدید از «ابو الفرج ابن جوزی» در کتاب «المنتظم» نقل می‌کند:

«هنگامی که زیاد تصمیم گرفت کوفه را ویران کند و درختان آن را قطع نماید از این راه وارد شد که همه را در مسجد گرد آورد، و بیزاری از امام (ع) را به آنها پیش نهاد کرد، و می‌دانست که مردم نخواهند پذیرفت.

پس بدین بهانه می‌تواند به مقصود خویش نائل گردد، همه را به مسجد خواند مسجد پر از جمعیت شد و وضع عجیبی بر مردم حکومت می‌کرد.

ناگاه شخصی آمد و گفت:

امیر امروز نمی‌آید و به شما کار ندارد، معلوم شد، او به بیماری طاعون مبتلا شده است، و همواره می‌گفت حرارت آتش در نیمی از بدنم احساس میکنم (جلد ۳ صفحه ۱۹۹)

خطبه ی ۴۸

و من خطبة له علیه السّلام عند المسیر إلى الشام

الحمد لله کما وقب لیل و غسق ، و الحمد لله کما لاح نجم و خفق ، و الحمد لله غیر مفقود الإنعام و لا مکافیء الإفضال .

أما بعد ، فقد بعثت مقدّمتي ، و أمرتهم بلزوم هذا الملقاط حتّى يأتيهم أمري ، و قد أردت أن أقطع هذه النّطفة إلى شزيمة منكم
مواطنين أكناف دجله ، فأنهضهم معكم إلى عدوكم ، و أجعلهم من أمداد القوّة لكم .

«از خطبه‌هائی است که امام(ع) هنگام حرکت بسوی شام ایراد فرموده است»[۱][۲] ستایش مخصوص خدا است در هر لحظه که
شب فرا رسد و پرده تاریکی آن فرو افتد.

ستایش ویژه پروردگار است هر زمان که ستاره‌ای طلوع و غروب نماید.

حمد مخصوص ذاتی است که نعمتهایش پایان نپذیرد، و بخششهای او را جبران نتوان کرد.

اما بعد:پیش تازان لشکر را از جلو فرستادم و دستور دادم در کنار فرات توقف کنند تا فرمان من به آنها برسد، تصمیم گرفته‌ام از
آب فرات بگذرم و به سوی جمعیتی از شما که در اطراف دجله مسکن گزیده‌اند رهسپار گردم و آنها را با شما بسوی دشمن بسیج
کنم و از آنها برای شما و تقویت شما کمک بگیرم.

سید رضی می‌گوید:

منظور امام(ع) از «ملقاط» همان قسمتی است که امام دستور توقف در آنجا را داده بود و آن کنار فرات می‌باشد و این کلمه (ملقاط) به
کناره دریا نیز اطلاق می‌شود، و معنی اصلی این لفظ زمین صاف و هموار است و مقصود امام(ع) از «نطفه» آب فرات می‌باشد و این از
عبارات اعجاب‌آور و شگفتی‌زا است!

توضیح‌ها:

[۱] این خطبه را امام(ع) در لشکرگاه «نخيله» بیرون شهر کوفه هنگام حرکت برای جنگ صفین در ۲۰ شوال سال ۳۷ هجری قمری
ایراد فرموده است (شرح ابن ابی الحدید جلد ۳ صفحه ۲۰۱)

[۲] این خطبه را جماعتی از تاریخ نویسان از جمله «نصر بن مزاحم» نقل کرده‌اند.

جریانات راه صفین:

در این سفر امام به شهر «انبار» رسید، دهقانان و سرشناسان این شهر به استقبال آمدند و اظهار داشتند قاطرهایی را برای شما به هدیه آورده‌ایم و غذا برای مسلمانان فراهم ساخته‌ایم، و علف فراوانی برای مرکبهایتان تهیه کرده‌ایم. امام علیه السلام فرمود:

اما مرکبها، حاضریم از شما بگیریم و از خراجتان کسر کنیم، و غذاها را اگر قیمتش معین نشود نخواهیم خورد.

گفتند: خود قیمت می‌گذاریم و بهای آن را حساب می‌کنیم.

امام علیه السلام فرمود:

شما قیمت حقیقی آن را معین نخواهید ساخت.

گفتند ما در بین لشکر شما آشنایان و دوستانی داریم آیا مانعی دارد به آنها اهداء کنیم؟

امام علیه السلام فرمود:

همه دوستان شما ایند و هیچکدام از مسلمانان نباید هدیه شما را بپذیرند، سپس اضافه کرد، اگر در سربازان کسی چیزی را از شما غصب کرد به ما اعلام کنید.

آنها در پذیرفتن هدیه اصرار کردند.

امام فرمود: ما از شما بی‌نیازتریم و به این ترتیب نهایت بزرگواری و بی‌نظری خود را اثبات فرمود.

امام (ع) در حقیقت با این عمل جلوی هر گونه تجاوزی را که امکان داشت از ناحیه سپاه بوجود آید و تحت عنوان هدیه مورد سوء استفاده قرار گیرد، بست.

در این راه هنگامی که به سرزمینی بنام «رقه» رسید، در کنار فرات در محلی به نام «بلیخ» فرود آمد.

در اینجا بود که راهبی از صومعه بیرون آمد و بخدمت امام رسید اظهارداشت:

ما کتابی از پدران خود به ارث برده‌ایم که اصحاب «عیسی بن مریم (ع)» آن را نوشته‌اند سپس آن را قرائت کرد که در آن آمده بود:

خداوند پیامبری را در میان مردم جزیره العرب مبعوث می‌سازد تا کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و راه خدا را به آنان نشان دهد، خشونت در وجودش راه ندارد، عفو می‌کند، می‌بخشد امتش مردمانی هستند که خدا را تسبیح می‌گویند و پس از وفاتش پراکندگی میان آنها ایجاد می‌شود...

مردی از امتش از کنار فرات عبور می‌کند او امر بمعروف و نهی از منکر می‌نماید و به عدالت رفتار می‌کند، دنیا برای او از خاکستر بی‌ارزش‌تر است و مرگ برایش از نوشیدن آب آسان‌تر در پنهانی از خدا می‌ترسد و آشکارا به خاطر او مردم را اندرز می‌دهد، هر کس آن پیامبر را درک کند و ایمان آورد رضوان خدا را خواهد یافت.

و کسی که آن بنده صالح را بیابد، باید یاریش کند زیرا کشته شدن با او شهادت است.

امام (ع) گریه کرد و خدای را سپاس گفت راهب گفت من از شما جدا نخواهم شد و شبانه روز با امیر مؤمنان (ع) بودتا در صفین شهید گردید امام بر او نماز خواند و بارها برایش طلب آمرزش فرمود. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۳ صفحه ۲۰۴ و ۲۰۵)

خطبه ی ۴۹

و من خطبة له عليه السلام

الحمد لله الذي بطن خفيات الأمور ، و دلت عليه أعلام الظهور ، و امتنع على عين البصير ، فلا عين من لم يره تنكره ، و لا قلب من أنبته يبصره : سبق في العلو فلا شيء أعلى منه . و قرب في الدنو فلا شيء أقرب منه . فلا استعلاؤه باعده عن شيء من خلقه ،

و لا قربه ساواهم فی المكان به ، لم یطلع العقول علی تحدید صفته ، و لم یحجبها عن واجب معرفته ، فهو الذی تشهد له أعلام الوجود ، علی إقرار قلب ذی الجحود تعالی الله عما یقول المشبهون به ، و الجاحدون له علواً کبیرا .

«از سخنانی است که امام(ع) پیرامون صفات پروردگار و وسعت علم او بیان فرموده است» ستایش مخصوص خداوندی است که از اسرار پنهانها آگاه است، و نشانه‌های واضح و روشن، بر هستی او دلالت می‌کنند، هرگز در برابر چشم بینایان آشکار نمی‌شود، ولی نه چشم کسی که وی را ندیده انکارش تواند کرد و نه قلب کسی که او را نشناخته مشاهده‌اش تواند نمود.

در علو رتبه بر همه پیشی گرفته، پس، از او برتر چیزی نتواند بود. و آنچنان نزدیک است که چیزی از او نزدیکتر نیست مرتبه بلندش او را از مخلوقاتش دور نکرده و نزدیکیش با خلق او را با آنها مساوی قرار نداده است.

عقول را بر کنه صفات خویش آگاه نساخته اما آنها را از معرفت و شناسائی خود باز نداشته است، همو است که گواهی نشانه‌های هستی، دل‌های منکران را بر اقرار به وجودش واداشته، و بسیار برتر است از گفتار آنان که وی را به مخلوقات تشبیه کنند و یا انکارش نمایند.

خطبه ی ۵۰

و من خطبة له علیه السلام

إنما بدؤ وقوع الفتن أهواء تتبع ، و أحكام تبندع ، یخالف فیها کتاب الله ، و یتولی علیها رجال رجلا علی غیر دین الله ، فلو أن الباطل خلص من مزاج الحق لم یخف علی المرتدین ، و لو أن الحق خلص من لبس الباطل انقطعت عنه ألسن المعاندين ، و لكن یؤخذ من هذا ضغث ، و من هذا ضغث فیمزجان فهنالک یتولی الشیطان علی أولیائه ، و ینجو الذین سبقت لهم من الله الحسنی .

«از سخنانی است که امام(ع) فرموده است» [۱] «سرچشمه فتنه‌ها» همواره آغاز پیدایش فتنه‌ها، پیروی از هوسهای آلوده و احکام و قوانین مجعول و اختراعی است، احکامی که با کتاب خدا مخالفت دارد، و جمعی بر خلاف آئین حق به حمایت از آن برمی‌خیزند.

اگر باطل از حق کاملاً جدا می‌گردید بر آنان که پی جوی حقیقتند پوشیده نمی‌ماند، و چنانچه حق از باطل خالص می‌شد، زبان معاندان از آن قطع می‌گردید، ولی قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می‌گیرند و به هم می‌آمیزند. اینجا است که شیطان بر دوستان خود چیره می‌شود و تنها آنان که مورد رحمت خدا بوده‌اند نجات می‌یابند.

توضیح‌ها:

[۱] این سخن را کلینی در کتاب «اصول» و «روضة» کافی آورده است. (مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۴۳)

خطبه ی ۵۱

و من کلام له علیه السّلام لما غلب أصحاب معاویة أصحابه علیه السلام علی شریعة الفرات بصفین و منعه‌هم الماء

قد استطعموكم القتال فأقروا علی مدلّه ، و تأخیر محلّه ، أو روّوا السيوف من الدّماء ترووا من الماء ، فالموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاء فی موتکم قاهرین . ألا و إنّ معاویة قاد لمّة من الغواء . و عمس علیهم الخبر ، حتّی جعلوا نحورهم أغراض المنيّة .

«از خطبه‌هائی است که امام (ع) هنگام تسلط لشکر معاویه بر فرات و جلوگیری از آب‌ایراد فرموده است» [۱] «مرگ در زندگی توام با شکست» است «سپاه معاویه با این عمل (بستن آب بر شما) شما را به پیکار دعوت کرده است، اکنون بر سر دو راهی هستید: یا به ذلت و خواری بر جای خود بنشینید، و یا شمشیرها را از خون (آن جباران سنگدل) سیراب سازید تا از آب سیراب شوید.

مرگ در «زندگی توام با شکست» شما است!...

و زندگی در مرگ پیروزمندانه شما!

آگاه باشید! معاویه گروهی از بی‌خبران و گمراهان را همراه آورده، و حق را زیرپرده تزویر مخفی نموده است تا به آن پی نبرند، تا به آنجا که گردنهای خویش را آماج تیرو شمشیرهای مرگ سازند. [۲]

توضیح‌ها:

[۸] «نصر بن مزاحم» از «عبد الله بن عوف» نقل می‌کند:

که ما پس از رسیدن به صفین مشاهده کردیم اصحاب معاویه به سرکردگی «ابو الاعور» شریعه را در تصرف گرفته‌اند جریان را به امام گزارش کردیم امام (ع) «صعصعه بن صوحان» را خواست و به سوی معاویه فرستاد که به او بگوید: ما پیش از صحبت و اتمام حجت نمی‌خواهیم دست به جنگ بزنیم، و بسته شدن شریعه از طرف تو نشانه جنگ است، صعصعه پیام امام (ع) را به معاویه رساند و معاویه با اصحابش مشورت کرد «ولید بن عقبه» و «عبد الله بن سعید» نظر دادند که باید آنها را از آب منع کرد تا تشنه بمیرند ولی عمرو عاص گفت: این کار ناپسندی است زیرا شما می‌دانید که علی (ع) مردی نیست که تشنه بماند و شما آب در اختیار داشته باشید، عراقیان و حجازیان همراه‌او آیند، او همان کسی است که بارها می‌گفت اگر روز نخست چهل نفر یاور داشت حق خویش را می‌گرفتم، اما معاویه حاضر نشد شریعه را رها کند، بلکه به ابو الاعور دستور داد کاملاً مواظب شریعه باشد این‌جا بود که امام (ع) خطبه مورد بحث را ایراد فرمود:

و این خطبه آنچنان مهیج بود که سپاه امام به سرعت سپاه معاویه را کنارزدند و شریعه را به دست آوردند در اینجا بود که عمرو عاص از معاویه پرسید اگر علی (ع) با تو همین معامله را انجام دهد چه خواهی کرد؟ آیا تو می‌توانی همچون علی (ع) آب را بازستانی؟

معاویه گفت این حرف‌ها را بگذار تو درباره علی چه فکر می‌کنی؟

عمرو گفت: او مثل تو نیست، علی (ع) برای هدفی غیر از آب آمده است.

اصحاب امام (ع) پیشنهاد کردند تو هم آنها را از آب بازدار. امام (ع) در پاسخ فرمود:

«لا، خلوا بینهم و بینہ لا افعل ما فعله الجاهلون سنعرض علیہم کتاب الله و ندعوہم الی الہدی فان اجابوا و الافی حد السیف ما یغنی انشاء الله» نه، آنها را آزاد بگذارید من کار جاهلان را انجام نمی‌دهم ما کتاب خدا را به آنها عرضه می‌داریم و آنان را براه هدایت دعوت می‌کنیم اگر پذیرفتند چه بهتر و گرنه برندگی شمشیر ما را بخواست خدا بی‌نیاز خواهد کرد.

[۲] «ابن ابی الحدید» در اینجا فصلی درباره «اباء الضیم» یعنی کسانی که تن به زیر بار ذلت نداده‌اند گشوده و در آغاز آن می‌گوید:

بزرگ و رئیس تمام افرادی که چنین صفتی را داشتند حسین بن علی (ع) است که به او و اصحابش در کربلا امان دادند ولی چون خواری و ذلت بدنبال داشت نپذیرفت و تن به شهادت داد.

از سخنان او است که فرزندش زین العابدین از وقایح کربلا نقل کرده:

«الا و ان الدعی ابن الدعی قد خیرنا بین اثنین: السله و الذله و هیهات منا الذله یابی الله و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و حجز طهرت و انوف حمیه و نفوس ابیه»:

: «آگاه باشید ناپاک فرزند ناپاک ما را از بین دو چیز مخیر ساخته:

کشته شدن، و یا زیر بار ذلت رفتن، ذلت از ما دور است خدا و پیامبر و مؤمنان و دامن‌های پاک که ما را پرورش داده و روحهای بلند و با شهامتی که خدا بما عنایت کرده، ما را از تن دادن به این ننگ باز می‌دارد.

و به یکی از کسانی که با عمر سعد در کربلا بود گفته شد، وای بر تو فرزند پیامبر (ص) را کشتید؟

در پاسخ گفت این سخن را مگو اگر تو نیز جای ما بودی چنین می‌کردی، ما گروهی دیدیم که دست به شمشیر، همچون شیران خشمگین از چپ و راست سواران را در هم می‌شکستند و آماده مرگ بودند، امان یا رغبت به زندگی در وجود آنها راه نداشت و نمی‌توانست بین آنها و دریاچه مرگ فاصله اندازد، آنها یکی از دو چیز را می‌خواستند، یا پیروزی و دست یافتن به حکومت، و یا شهادت، اگر ما کمی سست می‌آمدیم همه را نابود می‌ساختند!

(شرح ابن ابی الحدید جلد ۳ اقتباس از صفحه ۲۴۵-۳۳۱)

خطبه ی ۵۲

و من کلام له علیه السلام یجری مجری الخطبه

و قد تقدّم مختارها بروایه و نذکرها هنا بروایه اخرى لتغاير الروایتین ألا و إنّ الدّنيا قد تصرّمت و آذنت بوداع ، و تنکّر معروفها ، و أدبرت حذاءً فهي تحفز بالفناء سکّانها ، و تحدو بالموت جيرانها ، و قد أمرّ منها ما کان حلوا ، و کدر منها ما کان صفوا ، فلم یبق منها إلاّ سملّة کسملّة الإداوة ، أو جرعة کجرعة المقلّة ، لو تمزّزها الصّديان لم ینقع ، فأزمعوا عباد الله الرّحیل عن هذه الدّار المقدور علی أهلها الزّوال ، و لا یغلّبکم فیها الأمل و لا یطولنّ علیکم الأمد ، فوالله لو حنّتم حنین الولّی العجال ، و دعوتهم بهدیل الحمام ، و جأرتهم جوار متبّل الرّهبان ، و خرجتم إلى الله من الأموال و الأولاد ، التماس القربة إلیه فی ارتفاع درجة عنده ، أو غفران سیئه أخصّتها کتبه ، و حفظها رسله ، لکان قليلا فیما أرجولکم من ثوابه ، و أخاف علیکم من عقابه .

و الله لو انمائت قلوبکم انمیثا ، و سالت عیونکم ، من رغبه إلیه أو رهبه منه دما ، ثمّ عمرتم فی الدّنيا ما الدّنيا باقیه ، ما جزت أعمالکم ، و لو لم تبّقوا شیئا من جهدکم ، أنعمه علیکم العظام و هداه إیاکم للإیمان .

«از خطبه هائی است که امام علیه السلام در زمینه ترک دنیا پرستی ایراد فرموده است» [۱] «اگر دائما همچون کبوتران بنالید»...

آگاه باشید! دنیا گویا پایان یافته، وداع خویش را اعلام داشته، خویبهایش مجهول مانده، و پشت کرده به سرعت می‌رود.

ساکنان خویش را بسوی فنا سوق می‌دهد و همسایگانش را بسوی مرگ می‌راند.

آنچه از دنیا شیرین بوده تلخ شده، و آنچه صاف و زلال بوده تیرگی پذیرفته و بیش از ته مانده ظرف آبی از آن باقی نمانده است، و یا آن قدر از آن مانده که اگر تشنگان آنرا بیاشامند عطش آنها فرو نکشند [۲] ای بندگان خدا! تصمیم کوچ نمودن از سرائی بگیری که سرانجام به نیستی می‌گراید، مبدا آرزوها به شما چیره شوند، خیال نکنید عمر طولانی خواهید داشت! (بنابراین از مرکب غرور فرود آئید و از دنیا پرستی و خودخواهی و تعدی و تجاوز بر دیگران دست‌بدارید) ثواب زاهدان:

به خدا سوگند! اگر همانند شتران بچه مرده ناله سر دهید، و به سان کبوتران نوحه کنید و همچون راهبان، زاری نمائید و برای نزدیکی به حق و بالا رفتن درجات خود نزد او و آمرزش گناهانی که ثبت شده و ماموران حق آن را نگهداری می‌کنند دست از اموال و فرزندان بکشید (اینها همه) در برابر ثوابی که من برایتان انتظار دارم و عقابی که از آن بر شما وحشتناکم، کم است.

به خدا سوگند اگر دل‌هایتان آب شود، و از چشم‌هایتان از شدت شوق به خدا و یا از ترس او خون جاری گردد، سپس تا پایان دنیا زنده بمانید، و تا آنجا که می‌توانید در اطاعت فرمان حق کوشش کنید باز هم این اعمال شما در برابر نعمتهای بزرگی که خداوند به شما داده، مخصوصاً نعمت «ایمان» چیز قابل ملاحظه‌ای نیست (بنابراین از اعمال خود مغرور نشوید و کارهای نیک خود را زیاد نپندارید)

توضیح‌ها:

[۱] این خطبه و آنچه بعد از این مربوط به قربانی است، قسمتی از یک خطبه طولانی است که در عید قربان امام (ع) ایراد فرموده است که شیخ «طوسی» در کتاب «مصابح» آن را آورده است.

البته بین این خطبه و آنچه در مصباح است کمی اختلاف وجود دارد (مستدرک و مدارک نهج البلاغه ص ۲۴۴)

[۲] «مقله» نام سنگ ریزه‌هایی است که به هنگام کمی آب در ظرف میریختند و سپس آن قدر آب در ظرف میریختند که روی سنگ ریزه‌ها را بپوشانند این مقدار سهم یکنفر بود و به این ترتیب آب را تقسیم می‌کردند که مقدار کمی آب به همه برسد و هر کس از سهم خودش بیشتر نخورده باشد البته این سنگ-ریزه‌ها معمولاً وسیله تقسیم آب در کوهها بوده است (شرح ابن ابی الحدید جلد ۳ ص ۳۳۳ و المنجد).

خطبه ی ۵۳

و من کلام له علیه السّلام منها فی ذکر یوم النحر و صفه الاضحیّه

و من کمال الأضحیّه استشراف أذنّها ، و سلامه عینها ، فإذا سلّمت الأذن و العین سلّمت الأضحیّه و تمّت ، و لو کانت عضباء القرن تجرّ رجلها إلى المنسک . اقول : استشراف اذنّها : طولها ، و کنی به عن : سلامتها من القطع او نقصان الخلقه .
و العضباء : مکسوره القرن الداخل . و کنی بجرّ رجلها عن : عرجها . و المنسک : موضع النسک ، و التقرب بذبحها .

و اعلم أنّ المعتبر فيها سلامتها عما ينقص قيمتها ، و ظاهر أنّ العمى ، و العور ، و الهزال ، و قطع الاذن تشويه لخلقتها ، و نقصان
 فى قيمتها ، دون العرج و كسر القرن ، و فى فضلها قال رسول الله صلى الله عليه و آله : (ما من عمل يوم النحر احبّ الى الله عزّ
 و جل من اراقه دم ، و أنّها لتأتى يوم القيامة بقرونها و اظلافها ، و أنّ الدم ليقع من الله بمكان قبل ان يقع الى الارض فطيبوا بها نفسا

«از خطبه‌هائی است که امام ایراد فرموده و در آن از قربانی در منی سخن به میان آورده‌است» [۱] کمال قربانی در آن است که گوش
 و چشمش سالم باشد، هر گاه گوش و چشم سالم بود قربانی، کامل و تمام است، گر چه شاخش شکسته باشد و با پای لنگ به
 قربانگاه آید.

سید رضی می‌گوید: منظور از «منسک» در اینجا قربانگاه است.

توضیح‌ها:

[۱] در بعضی از نسخه‌های نهج البلاغه نوشته شده است «و من خطبة له عليه السلام» و در بعضی عنوان خطبه ندارد.

ولی ابن ابی الحدید نوشته است: «و منها فى ذكر يوم النحر...» و این با آنچه در ذیل خطبه سابق (شماره ۱۴۸) نوشتیم صحیح و
 درست در می‌آید.

خطبه ی ۵۴

و من كلام له عليه السلام

فتدأكوا على تداك الإبل الهيم يوم وردها ، قد أرسلها راعيها ، و خلعت مثنياها ، حتّى ظننت أنّهم قاتلى ، أو بعضهم قاتل بعض لدى ، و قد قلبت هذا الأمر ، بطنه و ظهره ، فما وجدتنى يسعنى إلا قتالهم أو الجحود بما جاءنى به محمد صلى الله عليه و آله ، فكانت معالجه القتال أهون على من معالجه العقاب ، و موتات الدنيا أهون على من موتات الآخرة .

«از خطبه‌هائی است که امام(ع) ایراد فرموده است»[۱] «یا جنگ و یا کفر»؟! (هنگام بیعت با من) مردم همانند شتران تشنه کامی که به آب برسند و ساریان رهانشان ساخته باشد، و عقال از آنها برگیرد، بر من هجوم آوردند به هم پهلوی می‌زدند و فشار می‌آوردند، آنچنان که گمان کردم مرا خواهند کشت!

یا بعضی به وسیله بعض دیگر از میان خواهند رفت و پایمال خواهند شد.

سپس برنامه و کار خود را زیر و رو کردم، همه جهاتش را سنجیدم دیدم چاره‌ای نیست جز اینکه یکی از دو راه را انتخاب کنم: یا با(آنان که از تسلیم در برابر حق سرباز زده‌اند) به مبارزه برخیزم، و یا آنچه را محمد(ص) آورده انکار کنم(دیدم) تن به جنگ دادن آسانتر است از اینکه تن به کیفر پروردگار بدهم! از دست رفتن دنیا برایم سهلتر است تا از دست رفتن آخرت،(و ترک نمودن وظیفه)[۲]

توضیح‌ها:

[۱] از ذیل سخن امام(ع) و شرحی که ابن ابی الحدید و «ابن میثم» بر سخن امام(ع) پس از این خطبه(یعنی کلام ۵۵) نوشته‌اند برمی‌آید که این خطبه را امیر مؤمنان در صفین هنگام شروع جنگ با معاویه ایراد فرموده است، زیرا او بود که بر امام(ع) طغیان و سرکشی کرد.

(شرح ابن ابی الحدید جلد ۴ صفحه ۱۳ و شرح ابن میثم جلد ۲ صفحه ۱۴۴)

[۲] «ابو مخنف» در کتاب «جمل» آورده است که پس از قتل عثمان مهاجر و انصار در مسجد گرد آمدند تا درباره سرنوشت مسلمانان مشورت کنند، در این میان عده‌ای از بزرگان اصحاب همچون «عمار» و «ابن هیثم تیهان» درباره فضائل علی(ع) و اینکه او از همه

شایسته‌تر است سخن گفتند، مردم همه رضایت‌خویش را اعلام داشتند، و درب خانه امام(ع) ریختند، او را از خانه بیرون آوردند، اصرار کردند که دستش را بگشاید تا بیعت کنند، اما او امتناع ورزید، و فشار جمعیت شدید بود و مردم همچون شتران تشنه‌ای که به آب برسند بهم پهلوی می‌زدند، بطوریکه نزدیک بود عده‌ای کشته شوند، امام در این موقع فرمود:

این کار باید در مسجد صورت گیرد و اگر یک نفر کراهت داشته باشد من نخواهم پذیرفت، «ابو مخنف» نقل می‌کند که: ابن عباس گفته است هنگامی که همه آماده بیعت بودند و امام(ع) به مسجد آمد من می‌ترسیدم بعضی از دشمنان یعنی همانها که نیاکان بت‌پرستان در میدانهای جهاد اسلامی به دست امام(ع) کشته شده بودند سخنی بگویند که امام(ع) خلافت را رها کند، ولی هیچکس سخن نگفت و مسلمانان همه با طیب خاطر بدون ذره‌ای اکراه بیعت کردند (شرح ابن ابی الحدید جلد ۴ صفحه ۸-۱۰)

خطبه ی ۵۵

و من کلام له علیه السّلام و قد استبطن أصحابه إذنه لهم فی القتال بصفین

أما قولكم : أكل ذلك كراهية الموت ؟ فوالله ما أبالي أدخلت إلى الموت أو خرج الموت إلى . و أما قولكم شكّا في أهل الشّام فوالله ما دفعت الحرب يوماً إلّا و أنا أطمع أن تلحق بي طائفة فتهتدي بي ، و تعشو إلى ضوئي ، و ذلك أحبّ إلي من أن أقتلها على ضلالها ، و إن كانت تبوء بآثامها .

«این سخن را هنگامی فرمود که یارانش از تاخیر فرمان جنگ صفین ناراحت بودند» اما اینکه می‌گویند آیا (مسامحه در جنگ) از ترس مرگ است؟ بخدا سوگند باک ندارم من به سوی مرگ بروم یا او به سوی من آید (هنگامی که در راه هدفی باشد) [۱] و اما اگر تصور می‌کنید در مبارزه شامیان تردید داشته باشم به خدا سوگند هر روزی جنگ را تاخیر می‌اندازم به خاطر آن است که آرزو دارم عده‌ای از آنها به جمعیت ما پیوندند و هدایت شوند، و در لابلای تاریکیها پرتوی از نور مرا به بینند و به سوی من آیند، و این برای من از کشتار آنان در راه گمراهی بهتر است اگر چه در این صورت نیز به جرم گناهانش گرفتار می‌شوند.

توضیح‌ها:

[۱] پس از آنکه امام فرات را از دست اصحاب معاویه گرفت و اجازه استفاده از آب را به دوست و دشمن داد، تا مدتی دست به جنگ نزد و پیامی هم بین او و معاویه رد و بدل نشد، البته این کار به خاطر این بود، شاید اصحاب معاویه بسوی حق باز گردند، اما این سبب شد که بین عراقیان زمزمه در گرفت که چرا امام (ع) فرمان جهاد صادر نمی کند؟ به امام (ع) گفتند: ما نیامده ایم اینجا وطن برگزینیم، زنان و فرزندان خود را در کوفه گذارده و اینجا آمده ایم که با سپاه معاویه و دشمن مبارزه نمایم امام (ع) فرمود: افراد لشکر چه می گوید: پاسخ دادند بعضی معتقدند از ترس کشته شدن فرمان جنگ را صادر نمی کند، و بعضی می گویند، در مبارزه و جنگ با شامیان شک و تردید دارد سخن بالا را امام (ع) در پاسخ آنها ایراد فرمود. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۴ ص ۱۳)

خطبه ی ۵۶

و من کلام له علیه السّلام

و لقد کُنّا مع رسول الله صَلَّى الله عليه و آله نقتل آباءنا و أبناءنا و إخواننا و أعمامنا : ما

یزیدنا ذلك إلا إيماناً و تسليماً و مضياً على اللّقم ، و صبراً على مضض الألم ، و جدّاً في جهاد العدو . و لقد كان الرّجل منّا و الآخر من عدوّنا يتصاولان تصاول الفحلين ، يتخا لسان أنفسهما ، أيّهما يسقى صاحبه كأس المنون : فمرّة لنا من عدوّنا ، و مرّة لعدوّنا منّا ، فلمّا رأى الله صدقنا أنزل بعدوّنا الكبّ ، و أنزل علينا النّصر ، حتّى استقرّ الإسلام ملقياً جراحه ، و متبوّثاً أوطانه . و لعمرى لو کُنّا نأتى ما أتيتم ما قام للدّين عمود ، و لا اخضرّ للإيمان عود ، و ایم الله لتحلبّنها دما و لتتبعّنها ندما .

«یکی از سخنانی است که امام (ع) در مورد اخلاص خویش و مسلمانان در نبردهای زمان پیامبر (ص) برای پند به اصحابش فرموده است» [۱] «مخلصانه نبرد می کردیم» در رکاب پیامبر آنچنان مخلصانه می جنگیدیم و برای پیشبرد (حق و عدالت) از هیچ چیز باک نداشتیم که حتی حاضر بودیم پدران و فرزندان و برادران و عموهای خویش را در این راه (اگر بر خلاف حق باشند) نابود کنیم.

این پیکار بر تسلیم و ایمان ما می افزود و ما را در جاده وسیع حق و صبر و بردباری در برابر ناراحتیها و جهاد و کوشش پی گیر با دشمن ثابت قدمتر می ساخت، گاهی یک نفر از ما و دیگری از دشمنان ما، همانند دوقهرمان با یکدیگر نبرد می کردند، هر کدام

می‌خواست کار دیگری را تمام کند، تا کدام یک جام مرگ را به دیگری بنوشاند، گاهی ما بر دشمن پیروز می‌شدیم، و زمانی دشمن بر ما، هنگامی که خداوند راستی و اخلاص ما را دید خواری و ذلت را به دشمنان مانازل کرد و نصرت و پیروزی را به ما عنایت فرمود، تا آنجا که اسلام بر زمینها گسترده شد و سرزمین پهناوری برای خویش برگزید. به جانم سوگند اگر ما در مبارزه مثل شما بودیم هرگز پایه‌ای برای دین بر پا نمی‌شد و شاخه‌ای از درخت ایمان سبز نمی‌گردید.

به خدا سوگند با این عمل بی‌رویه خود آنچنان راه افراط را می‌پوئید که همانند شتری که بی حساب آن را بدوشند و از پستانش خون بچکد، آینده شومی خواهید داشت.

توضیح‌ها:

[۱] این سخن را امام (ع) هنگامی فرمود که «عبد الله بن حضرمی» از طرف معاویه به بصره رفته بود تا آنجا را در تحت حکومت معاویه در آورد.

«ابن حضرمی» پس از ورود به بصره در میان قبیله بنی تمیم فرود آمد و اکثر بصریان با او بیعت کردند امام در این سخن اصحابش را برای بیرون راندن ابن حضرمی تشویق فرمود: از میان اصحاب شخصی بنام «اعین بن صبیعه مجاشعی» داوطلب شد و از طرف امام (ع) به بصره اعزام گردید ولی پس از رسیدن به بصره و روبرو شدن با مخالفان عده‌ای ناشناس به‌وی در بسترش حمله کردند و بالاخره او را کشتند.

فرماندار امام در بصره (زیاد) جریان را به امام گزارش داد و اضافه کرد:

اگر «جاریه بن قدامه» را برای مبارزه با ابن حضرمی بفرستید بجاست، زیرا او با بصیرت، و در میان بستگانش با نفوذ و نسبت به دشمنان امام (ع) جدی است.

امام (ع) او را خواست و به بصره فرستاد.

جاریه بن قدامه بالاخره ابن حضرمی را در خانه‌ای محاصره کرد و کارش را تمام ساخت و جریان را به امام(ع) گزارش داد(شرح ابن ابی الحدید جلد ۴ صفحه ۳۴-۵۲) و نیز گفته شده که این سخن را امام(ع) در صفین هنگامی که مردم برای صلح آماده شده بودند فرموده است(مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۴۳)

خطبه ی ۵۷

و من کلام له علیه السّلام لأصحابه

أما إنّه سیظهر علیکم بعدی رجل رحب البلعوم ، مند حق البطن ، يأكل ما يجد و يطلب ما لا يجد ، فاقتلوه ، و لن تقتلوه ألا و إنّه سیأمركم بسبّی و البراءة منّی : أمّا السّبّ فسبّونی ، فإنّه لی زکاء ، و لکم نجاه ، و أمّا البراءة فلا تتبرأوا منّی ، فإنّی ولدت علی الفطره ، و سبقت إلى الإیمان و الهجرة . أقول : الخطاب لاهل الکوفه قال اکثر الشارحین : المراد بالرجل معاویة لأنّه کان بطینا کثیر الأکل . و المندحق : البارز . و روى أنّه کان يأکل الی ان یملّ و یقول : ارفعوا فو الله ما شبعتم و لكن مللت و تعبت ، و کان ذلک بدعاء من رسول الله صلی الله علیه و آله سبق علیه ۱ . روى أنّه بعث الیه مرّة فوجدوه يأکل ، فبعث إلیه ثانیة و ثالثة فوجدوه کذلک فقال صلی الله علیه و آله : اللهم لا تشبع بطنه ، و لبعضهم فی وصف آخر بالأکل فقال :

و صاحب لی بطنه کالهاویة
 کأنّ فی أمعائه معاویة

و قیل : هو زیاد بن ابیه ، و قیل : هو الحجاج . و رخص علیه السّلام فی سبّه عند الاکراه ، و لم یرخص فی البراءة منه لانّ السّبّ فعل اللسان ، و هو امر یمکن ایقاعه دون اعتقاده مع احتماله التعریض . و أمّا التبری فلیس بصفة قولیه فقط بل یعود الی المجانبه القلبیه و هو المنهی عنه ، اذ هو باطن یمکن الانتهاء عنه ، و لا یلحق بسببه ضرر . فأمّا انّ السّبّ له زکاء فللحدیث : انّ ذکر المؤمن بسوء هو زکاء له ، و ذمّه بما لیس فیه زیاده فی جاهه و شرفه و ان لم یطب و لم یزک بیتک ۳

و الفطره فطره الله التي فطر الناس عليها سليما من التدنس بالعقائد الباطلة ، و عباده غير الله و سبقه الى الاسلام سبقه الى الدخول في طاعة الرسول صلى الله عليه و آله و ملازمته له و هجرته معه .

آینده شوم آگاه باشید پس از من مردی با گلوی گشاده و شکمی بزرگ بر شما مسلط خواهد شد هر چه بیاید می خورد و در پی آن است که آنچه ندارد به دست آورد، او را بکشید ولی هرگز نمی توانید او را به قتل برسانید. آگاه باشید به زودی او شما را به بیزاری و بدگوئی به من وادار می کند، [۱] بدگوئی را در هنگام اجبار دشمن، به شما اجازه می دهد [۲] که این بر درجات و بلندی مقام من می افزاید و موجب نجات شما است. اما بیزاری و برائت، هرگز از من بیزاری مجوئید که من بر فطرت توحید تولد یافته ام و در ایمان و مهاجرت از همه پیش قدم تر بوده ام. [۳].

توضیح ها: [۱] «الا و انه سيامرکم بسبی» معاویه پس از رسیدن به حکومت مطلق العنان، به عراق و شام و تمام شهرهای اسلامی دستور داد به امام (ع) ناسزا بگویند و از او بیزاری بجویند این سخن را بالای منبرها اعلام کردند، و این کار بین جمعی از مردم به صورت رسم و عادت در آمد.

معاویه خود نیز در آخر خطبه نماز جمعه بیشرمانه به مقام مقدس امام (ع) جسارت میکرد ابو عثمان می گوید:

گروهی از بنی امیه به معاویه گفتند به هر کجا می خواستی رسیده ای پس چه خوب است دیگر دست از جسارت به علی (ع) برداری معاویه در پاسخشان گفت:

«لا والله حتی یربوا علیه الصغیر و یهرم علیه الکبیر و لا یذکر له ذاکر فضالنه بخدا سوگند باید کودکان با این روش پرورش یابند و بزرگسالان به سن کهولت برسند و کسی از فضائل او سخنی به میان نیاورد!...»

این کار تا زمان «عمر بن عبد العزیز» ادامه داشت و او کسی بود که جسارت به علی (ع) را از میان برداشت و به جای آن آیه ۹۰ سوره نحل «ان الله یامر بالعدل و الاحسان...» (که امام خود معمولا در نماز قرائت می کرد) قرار داد، و برای تمام شهرهای اسلامی بخشنامه صادر کرد که همه خطبا به جای بدگوئی آیه مذکور را تلاوت کنند (شرح ابن ابی الحدید جلد ۴ از صفحه ۵۶) ولی این سؤال مطرح می شود که انگیزه عمر بن عبد العزیز در این مورد چه بوده است؟

در پاسخ باید گفت اگر آدم خوشبینی نباشیم، باید علت آن را در جنبه‌های سیاسی بدانیم، چنانچه غزالی در احیاء العلوم به آن اشاره کرده است، که در آن زمان عمر بن عبد العزیز، مردم از بنی امیه تنفر پیدا کرده بودند و عمر بن عبد العزیز به این وسیله آبروی رفته را تا حدی باز گردانید.

ولی در حالات او نیز می‌یابیم که خود، علت آنرا دو چیز نقل کرده است:

یکی اینکه روزی هنگام بازی با کودکان ناسزا به امام(ع) می‌گفته، استادش که یکی از فرزندان «عتبه بن مسعود» بود در همین وقت از کنارش گذشته و سخن او را شنیده است و به هنگام درس، استاد نمازش را طولانی کرده که علت آن را نارضایتی از این شاگرد بوده است، پس از پایان نماز عمر بن عبد العزیز پرسیده است علت نارضایتی بودن شما چیست؟

استاد در پاسخش با ناراحتی پرسیده:

تو علی(ع) را ناسزا می‌گفتی؟

عمر پاسخ داده است بلی.

و استاد به او گفته: کی شنیدی که خداوند پس از رضایت بدر به آنها غضب کرده باشد.

و عمر پرسیده است:

که مگر علی(ع) از اهل بدر است؟

و استاد پاسخ گفته که مگر در بدر جز علی کسی را می‌توان بحساب آورد؟

و عمر قول داده است که دیگر ناسزا را تکرار نکند.

و دیگر اینکه عمر بن عبد العزیز گفته است:

پدرم مردی فصیح و سخنور بود، اما در خطبه هنگامی که به بدگوئی به امام(ع) می‌رسید زبانش لکنت پیدا می‌کرد، از او پرسیدم چرا

چنین می‌شوی؟

در پاسخم گفت:

اگر مردم شام که پای منبرم نشسته‌اند از فضائلی که من درباره علی(ع) می‌دانم بدانند هرگز از ما متابعت نخواهند کرد.

من به خاطر این دو جهت تصمیم گرفتم اگر به جایی برسم نگذارم کسی به امام(ع) جسارت کند.

(شرح ابن ابی الحدید جلد ۴ صفحه ۵۸) البته ممکن است گفته شود این دو قسمت علاوه بر جنبه سیاسی و زمینه‌های خاص

فکری مردم در عصر او نسبت به علی(ع) هر سه در این موضوع دخالت داشته است.

[۲] چگونگی جعل احادیث در مورد امام(ع) در این باره «ابو جعفر اسکافی» که از دانشمندان علم کلام و معتزلی است می‌گوید:

معاویه عده‌ای از صحابه و تابعین را خریده بود تا در مذمت علی ابن ابیطالب(ع) حدیث جعل کنند، او برای جعل هر حدیث مبلغ

زیادی جایزه می‌داد از جمله کسانی که معاویه را در این کار یاری می‌کردند و پول دریافت می‌داشتند (ابو هریره) (عمرو

عاص) (مغیره بن شعبه) عروه بن زبیر و سمره بن جندب بوده‌اند (نحل/۱۶، آیه ۹۰) به عنوان نمونه:

معاویه ۱۰۰ هزار درهم به سمره بن جندب داد حدیثی از خود درست کند که آیه ۲۰۴ و ۲۰۵ سوره بقره (و من الناس من

يعجبك). درباره علی بن ابیطالب نازل شده و آیه ۲۰۷ این سوره (و من الناس من يشترى نفسه ابتغاء مرضات الله...) درباره «ابن

ملجم»، اما سمره ۱۰۰ هزار درهم را کم شمرد معاویه ۲۰۰ هزار درهم داد قبول نکرد آن را به ۳۰۰ هزار رسانید باز نپذیرفت تا اینکه

چهار صد هزار درهم بخشید، در این جا بود که تن در داد و روایتی در این باره جعل کرد.

چه خوب است بدانیم روایات افرادی را که بر شمرده‌ایم از نظر واقع بینان اهل تسنن چه اندازه ارزش دارد، در اینجا یکی از آنها یعنی

ابو هریره را معرفی می‌کنیم:

«ابو جعفر اسکافی» درباره او می‌گوید: «ابو هریره» از نظر بزرگان ما بی ارزش است و روایتش قبول نیست عمر او را با تازیانه زد و گفت با این روایتهای زیاد، به رسول خدا دروغ می‌بندی.

«سفیان ثوری» از ابراهیم تیمی نقل می‌کند که روایات ابو هریره جز آنهاکه درباره بهشت و دوزخ است مورد قبول مسلمانان نبوده است.

«ابو یوسف» از دانشمندان اهل تسنن می‌گوید:

به «ابو حنیفه» گفتم آیا تمام روایاتی که از پیغمبر (ص) نقل می‌شود باید پذیرفت؟ و از هر کس نقل شده قبول کنیم؟

در پاسخ گفت همه اصحاب پیغمبر (ص) عادلند جز چند نفر، از جمله «ابو هریره» و «انس بن مالک» را نام برد.

«ابو جعفر اسکافی» در این قسمت مطالب فراوانی نقل می‌کند و به رد این گروه از جعل کنندگان احادیث می‌پردازد و سرانجام می‌گوید:

از آن طرف بنی امیه آنچنان از اظهار فضائل علی (ع) مانع می‌شدند و افراد را کیفر می‌نمودند که اگر کسی می‌خواست از علی (ع) روایتی نقل کند گر چه در فضائل او هم نبود می‌گفت «سمعت ابا زینب» از ابو زینب شنیدم (منظور از زینب، زینب دختر علی (ع) است!) «ابو جعفر اسکافی» اضافه می‌کند اینها بما می‌گوید:

احادیث در فضائل امام آن قدر بوده که با همه این سختگیریها در دوران بنی امیه، باز هم کتابها از آن پر است و این پیدا است که خداوند سری در وجود این مرد بزرگ گذاشته که باید همه او را بشناسند، و گرنه با این وضع فضیلتی از او به یاد نمی‌ماند، خیلی روشن است، اگر رئیس شهری بر کسی از اهل آن شهر خشم گیرد و مدتی مردم را از بردن نام وی منع کند، بزودی فراموش می‌شود در صورتیکه می‌بینیم از «عبد الله بن شداد» نقل شده که حاضرم مرا آزاد بگذارند و از صبح تا شب فضائل علی (ع) را برشمارم و سپس گردنم را بزنند. (اقتباس از شرح ابن ابی الحدید جلد ۴ صفحه ۶۳-۷۳)

[۳] «سبقت الی الایمان و الهجره» در اینجا امام (ع) به پیشگام بودن خویش در ایمان و اسلام و هجرت اشاره کرده است، و ابن ابی الحدید فصلی در کتاب خود گشوده و روایات فراوانی در مورد سبقت امام (ع) بر همه از نظر ایمان آورده است در ضمن به این قسمت که بعضی ادعا می کنند، ابو بکر بر دیگران سبقت داشته اشاره نموده و می گوید:

اکثر اهل حدیث و اکثر محققان تاریخ گفته اند علی (ع) نخستین کسی است که اسلام را پذیرفته است.

و سرانجام اظهار نظر می کند که روایات و اخباری که مورخان و محدثان درباره سبقت اسلام علی (ع) نقل کرده اند با آنچه نسبت به ابو بکر در این مورد آمده است قابل مقایسه نیست، آن احادیث فراوان کجا، و آنچه درباره ابو بکر گفته اند کجا؟

از جمله روایاتی که درباره امام (ع) آمده روایتی است که سلمان فارسی از قول پیغمبر نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود:

«اولکم وارد علی الحوض اولکم اسلاما علی بن ابیطالب».

«ابن عبد البر» نویسنده کتاب «استیعاب» می نویسد:

از «سلمان»، «ابوذر»، «مقداد»، «خباب ابن الارت»، «ابو سعید خدری» و «زید بن اسلم» نقل شده، که علی (ع) اولین کسی است که اسلام آورده است.

(ابن ابی الحدید جلد ۴ صفحه ۱۱۶-۱۲۴) (در مورد سبقت امام (ع) به ایمان در ذیل خطبه ۷۱ شماره ۱۷۳ بحث نموده ایم).

خلاصه اینکه سبقت علی (ع) در ایمان به پیامبر به اندازه ای روشن است که نیاز به بحث ندارد.

و اما در مورد سبقت امام (ع) در هجرت سبقت امام (ع) بر سایر مسلمانان در پذیرش اسلام که گفتیم بسیار روشن است و نیاز به بحث ندارد، ولی در مورد هجرت می دانیم که علی (ع) اولین مهاجر نبود، بلکه ماموریت داشت در مکه بجای پیغمبر بماند، و کارهای ناتمام حضرت را انجام داد، سپس به مدینه مهاجرت کند، با این حال گفته فوق چه مفهومی خواهد داشت؟

در اینجا دو نکته وجود دارد:

نخست اینکه هجرت در اسلام منحصر به مدینه نبود بلکه همانطور که ابن ابی الحدید می نویسد:

پیامبر بارها از مکه مهاجرت کرد و بسوی قبائل مختلف عزیمت نمود و حتی در میان بعضی از آنها روزهای متوالی برای تبلیغ اسلام ماند و در بعضی از این سفرها هیچکس جز علی(ع) با پیغمبر نبود.

دیگر اینکه علی(ع) آماده بود در همان شب هجرت همراه پیامبر به مدینه حرکت کند و هیچگونه تردیدی در این کار نداشت، ولی ماموریت مهمتری که از جانب پیامبر(ص) به او واگذار گردید او را مانع از این کار شد، بنابر این مهاجرت او بالقوه بر همه مقدم بوده است.

ولدت علی الفطره:

منظور از این جمله این نیست که اساس آفرینش من فطرت توحید بوده زیرا این موضوع اختصاص به علی(ع) ندارد، همه افراد با فطرت توحید متولد می شوند، بلکه به نظر می رسد منظور از آن این است که:

من از آغاز تولد در خانواده ای بودم که بت پرستی در آن راه نداشت و همگان خدا پرست بودند چنانکه در ذیل شماره ۱۴ در مورد مذهب اعراب گفته شد که عبد المطلب، عبد الله و ابو طالب از موحدان بوده اند.

خطبه ی ۵۸

و من کلام له علیه السلام کلم به الخوارج

أصابکم حاصب ، و لا بقی منکم أبر أبعد إیمانی بالله و جهادی مع رسول الله أشهد

علی نفسی بالكفر ؟ لقد ضللت إذا و ما أنا من المهتدين فأوبوا شرّ مآب ، و ارجعوا علی أثر الأعقاب ، أما إنکم ستلقون بعدی ذلاً شاملاً و سیفا قاطعاً و أثره یتخذها الظالمون فیکم سنّه .

«یکی از سخنانی است که امام(ع) به خوارج فرموده است هنگامی که خوارج به علی(ع) پیشنهاد می‌کردند که اظهار کند که من با تحکیم از اسلام بیرون رفته‌ام و الان توبه می‌کنم در حالیکه علی(ع) نه حکمی تعیین کرده بود و نه اگر تعیین می‌کرد با اسلام مخالفتی نداشت» [۱] «خواری سراسر وجودتان را فرا خواهد گرفت» گردبادی از بلا شما را فرا گیرد، و انسان پاک و شریفی از شما به یادگار نماند! آیا پس از ایمانم بخدا و جهاد کردن در رکاب پیامبر، گواهی به کفر خویش دهم؟ (اگر چنین کنم) گمراه شده‌ام و از هدایت یافتگان نخواهم بود (امیدوارم) به بدترین جایگاه رهسپار شوید، و به راه گذشتگان خود باز گردید، آگاه باشید به زودی خواری و ذلت سراسر وجودتان را فرا خواهد گرفت و گرفتار شمشیر برنده خواهید شد، و استبدادی بر شما حکومت خواهد کرد که برای ستمگران سنت خواهد شد. [۲] شریف رضی می‌گوید:

جمله «و لا بقی منکم أثر» سه رقم نقل شده یکی «آبر» با، باء و راء - روایت شده و از باب «یابر النخل» می‌باشد که به معنی اصلاح آمده است و «آثر» نیز روایت شده که به معنی بازگو کننده حدیث می‌باشد و این از نظر من بهتر است گویا امام(ع) می‌فرماید:

از شما خبر دهنده‌ای باقی نماند، و «آبر» نیز روایت شده است که به معنی هلاک شونده و پرش کننده آمده است.

توضیح‌ها:

[۱] جملائی از این سخنان امام(ع) در تاریخ طبری نیز آمده است.

(مستدرک و مدارک نهج البلاغه ص ۳۴۴)

[۲] امام(ع) آنچه درباره خوارج در این سخن فرموده، به وقوع پیوسته، خداوند خواری همه جانبه و شمشیری برنده و سلطانی ستمگر و مستبد بر آنها مسلط ساخت و همواره چنین بودند تا سرانجام خداوند آنها را برای همیشه متلاشی و منقرض ساخت. (شرح ابن ابی الحدید جلد ۴ صفحه ۱۳۲)

خطبه ی ۵۹

و قال علیه السّلام لما عزم علی حرب الخوارج و قيل له : إنهم قد عبروا جسر النهر وان

مصارعهم دون النطفة ، و الله لا يفلت منهم عشرة ، و لا يهلك منكم عشرة .

(قال الشريف : يعنى بالنطفه ماء النهر ، و هو أفصح ، كناية و ان كان كثيرا جمّا) و قد أشرنا الى ذلك فيما تقدم عند مضى ما أشبهه .

اقول : خلاصة الخبر أنه عليه السلام جاءه رجل من اصحابه ، فقال : البشرى يا امير المؤمنين ان القوم قد عبروا النهر لما بلغهم وصولك ، فقال : الله انت رأيتهم قد عبروا ؟

فقال : نعم ، فقال عليه السلام : و الله ما عبروه و لن يعبروه و ان مصارعهم الفصل . ثم سار ١ عليه السلام اليهم فوجدهم قد كسروا جفون سيوفهم ، و عرقبوا دوابهم ، و حبوا على الركب ،

و حكموا تحكيمه واحده بصوت عظيم له زجل ، فلما قتلهم كان المفلت منهم تسعة ، و المقتول من اصحابه ثمانية . و الحكمان من كراماته عليه السلام .

و قال عليه السلام :

لما قتل الخوارج قيل له : يا امير المؤمنين ، هلك القوم باجمعهم كلاً و الله إنهم نطف في أصلاب الرجال و قرارات النساء ، كلما نجم منهم قرن قطع ، حتى يكون آخرهم لصوصا سلابين . أقول : أشار بذلك الى من سيوجد منهم ، و كنى بالقرارات : عن الأرحام ، و استعار لفظ القرن : لمن يظهر من رؤسائهم ، و رشح بذكر النجوم و كنى بقطعه (عن قبله) ٢ و جعل لتراذلهم غاية و هى كون آخرهم قطعاً للطريق و ذلك كشيب ، و قطرى بن فجاء ، و غيرهما ، و اخبارهم يشهد بصدقه عليه السلام .

و قال عليه السلام :

لا تقتلوا الخوارج بعدى ، فليس من طلب الحق فأخطأه كمن طلب الباطل فأدركه

(يعنى معاويه و أصحابه) .

قال السيد رحمه الله يعنى : لمن ادركه معاوية و اصحابه . اقول : الفرق بينهم ، و بين معاوية ، انّ القوم طلبوا الحقّ بالذّات فوقعوا فى الباطل بالعرض ، و معاوية طلب الباطل بالذّات فى صورة تشبّه الحق ، و أنّما نهى عن قتلهم بعده على تقدير ان يلزموا حدودهم ، و يكفّوا عن العبث و الفساد فى الأصل . و قيل أنّما قتلهم لأنّه امام عادل رأى وجوب قتالهم ، و أنّما نهى عنه ذلك بعده لأنّه علم أنّه لا يلى هذا الأمر بعده من له بحكم الشريعة ان يقتل ، أو يتولّى امر الحدود و يضعها مواضعها .

«هنگامی که امام(ع)تصمیم گرفت با خوارج نبرد کند، به او گفته شد: آنها از پل نهروان گذشته اند، امام(ع)چنین فرمود:»[۱]«قتلگاهشان کنار نهر است!»

قتلگاه آنان، این سو، در کنار نهر است! بخدا سوگند از آنها حتی ده نفر باقی نخواهد ماند و از شما ده نفر کشته نخواهد شد!

مرحوم سید رضی می گوید:

مقصود از «نطفه» آب نهر است، و این فصیحترین کنایه در مورد آب است گر چه آب زیاد و فراوان هم باشد، در گذشته نیز که شبیه این سخن گذشت اشاره به چگونگی این کنایه نمودیم، (در خطبه ۴۸) .

«هنگامی که خوارج نهروان کشته شدند، به امام گفته شد: خوارج همه هلاک گردیدند فرمود:» نه بخدا سوگند، آنها نطفه هائی در پشت مردان و رحم مادران خواهند بود که هر زمان شاخی از آنها سر بر آورد و آشکارا شود قطع می گردد، تا اینکه آخرشان دزدها و راهزنان خواهند شد!».

توضیح ها:

[۱] ابن ابی الحدید می نویسد:

این از اخباری است که به حد تواتر رسیده و در میان مردم مشهور است این از معجزات و اخبار غیبی امام(ع) می باشد.

مانند این خبر هیچ احتمال اشتباه اندازی در آن وجود ندارد نه نسبت به اصحاب خود و نه نسبت به خوارج، و این خبر بدون کم و کاست به وقوع پیوست.

مسئله این امری است خدائی، که امام (ع) از ناحیه پیامبر (ص) دریافت داشته است، چه اینکه نیروی بشری از درک چنین مطلبی عاجز است:

سپس اضافه می کند، اخبار غیبی امام (ع) آنقدر زیاد است که عده ای درباره اش غلو کردند.

و پیامبر (ص) با آنهمه فضائلی که برای علی (ع) برشمرده باز هم همه را نگفته از ترس اینکه مردم او را معبود خود بشمارند، چنانکه به او فرمود:

«و الذی نفسی بیده لو لا انی اشفق ان یقول طوائف من امتی فیک ما قال النصارى فی ابن مریم لقلت الیوم فیک مقالا لا تمر بملاء من الناس الا اخذوا التراب من تحت قدمیک للبرکة»:

«سوگند به آنکه جانم در اختیار او است اگر نه این بود که می ترسم جمعی از امت درباره تو همان بگویند که نصاری درباره مسیح گفتند، سخنی درباره ات می گفتم که از مقابل هیچ گروه از مردم نگذری مگر اینکه خاک از زیر پاهایت برای تبرک بردارند!»

ولی با اینحال عده ای ادعای الوهیت وی را نمودند و با آنکه امام آنها را کیفر نمود باز هم دست برنداشتند. (شرح ابن ابی الحدید جلد ۵ صفحه ۳-۶)

«امام فرمود:» بعد از من با خوارج نبرد مکنید [۱] (و تنها توجه شما به از میان بردن حکومت بنی امیه باشد) زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرده مانند کسی نیست که طالب باطل بوده و آن را یافته است! [۲] شریف رضی می گوید:

منظور امام از جمله «من طلب الباطل فادرکه» معاویه و یاران او می باشد.

توضیح ها:

[۱] دستور امام(ع) به نکشتن خوارج بعد از خودش به خاطر این است که آنها خیال می‌کردند وظیفه دینی آنها خروج از اطاعت امام(ع) بوده، بنابر این پس از او اگر نبردی کنند با دستگاه حکومت‌های غاصب است، لذا نباید آنها را کشت، ولی معاویه که بدنبال باطل رفته و به آن رسیده در هر حال باید با او مبارزه کرد، اما مبارزه خود با آنها بخاطر این بود که آنها با حکومت حق به مبارزه برخاسته بودند.

[۲] ابن ابی الحدید می‌گوید:

از نظر اصحاب ما(معتزله) معاویه ملحد و بی دین است و اعتقادی به نبوت پیغمبر(ص) نداشته است، وی سپس برای گفته خود استدلال می‌کند، و از جمله جریان «مطرف بن مغیره» را شاهد می‌آورد که او گفته است:

پدرم نزد معاویه رفت و آمد داشت و همیشه از عقل و فهم او برایم سخن می‌گفت، ولی شبی او را هنگامی که از خانه معاویه بازگشته بود سخت پریشان دیدم، علت را جویا شدم گفت:

پسرم از نزد کافرترین و خبیث‌ترین مردم بازگشته‌ام، پرسیدم چطور؟

در پاسخ گفت:

امشب در خلوت به معاویه گفتم به هر کجا می‌خواستی رسیده‌ای خوب است عدالت را آشکار کنی و خیر و نیکی را بسط دهی و به برادرانت از بنی‌هاشم توجهی نمایی و صله رحم را انجام دهی چه اینکه دیگر تو از آنها وحشت نداری، این خود ثواب دارد و همیشه ذکر تو بر سر زبانها خواهد بود.

معاویه در پاسخم گفت:

«هیئات هیئات ای ذکر ارجو بقائه؟ ملک اخو تیم فعلد و فعل ما فعل فما عدی ان هلك حتی هلك ذکره»:

امید به چه ذکر و یادی از خود داشته باشم، ابو بکر و عمر، آمدند و رفتند و یادی از آنها باقی نمانده اما «ابن ابی کبشه» (منظورش پیامبر است) همه روز پنج‌بار با صدای رسا نامش به هنگام اذان برده می‌شود و می‌گویند:

«اشهد ان محمدا رسول الله»:

«فای عمل ببقی و ای ذکر یدوم بعد هذا لا ابالک لا و الله الا دفنا دفنا» بعد از نام محمد (ص) چه عملی باقی خواهد ماند و نام چه کسی بر سر زبانها خواهد بود، نه تا نام محمد را همچون وجودش دفن نکنم دست‌بر نمی‌دارم!!

(ابن ابی الحدید جلد ۵ صفحه ۱۲۹) سپس وی اضافه می‌کند:

اعمال مخالف و آشکارای معاویه، از قبیل پوشیدن حریر ظرف و طلا و نقره، جمع آوری غنائم برای خود، اجرا نکردن حدود و مقررات اسلام درباره اطرافیان و کسانی که مورد علاقه‌اش بودند ملحق کردن «زیاد» را به خود، و او را برادر خود خواندن با اینکه پیغمبر فرموده بود:

«الولد للفراش و للعاهر الحجر» فرزند به همسر ملحق می‌شود و سهم زناکار سنگسار شدن است، کشتن «حجر بن عدی» و یاران پاک او، توهین به ابوذر و او را سوار بر شتر برهنه کردن و فرستادنش به مدینه، ناسزا گفتن به امیر مؤمنان و امام حسن و امام حسین (ع) و ابن عباس بر روی منابر، ولیعهد قرار دادن یزید شراب‌خوار و قمارباز و...

همه و همه اینها دلیل کفر و الحاد او است. «ابو درداء» می‌گوید:

به معاویه گفتم از پیغمبر شنیدم هر کس از ظرف طلا و نقره بپاشد، آتش جهنم درونش را فرا خواهد گرفت معاویه گفت:

«اما انا فلا اری به باسا» اما من برای آن ایرادی نمی‌بینم ابو درداء پاسخ داد:

عجبا! من از پیامبر (ص) نقل می‌کنم او رای شخصی خود را اظهار می‌کند! من دیگر در سرزمینی که تو هستی نخواهم ماند! (شرح ابن

ابی الحدید جلد ۵ ص ۱۳۰)

و من خطبۀ له علیه السّلام

أما بعد أيّها النّاس ، فأنا فقأت عين الفتنة ، و لم تكن ليجرؤ عليها أحد غيرى بعد أن ماج غيبتها ، و اشتدّ كلبها ، فأسألونى قبل أن تفقدونى ، فوالذى نفسى بيده لا تسألونى عن شىء فيما بينكم و بين السّاعة ، و لا عن فئة تهدى مائه و تضلّ مائه إلا أنبأتكم بناعقها ، و قائدها ، و سائقها ، و مناخ ركابها ، و محطّ رحالها ، و من يقتل من أهلها قتلا ، و يموت منهم موتا ، و لو قد فقدتمونى ، و نزلت بكم كرائه الأمور ، و حوازب الخطوب ، لأطرق كثير من السّائلين ، و فشل كثير من المسؤولين ، و ذلك إذا قلّصت حربكم و شمّرت عن ساق ، و ضاقت الدّنيا عليكم ضيقا تستطيلون معه أيام البلاء عليكم حتّى يفتح الله لبقيّة الأبرار منكم ، إنّ الفتن إذا أقبلت شبّهت ، و إذا أدبرت نبّهت : ينكرون مقبلات ، و يعرفن مدبرات ، يحمن حول الرّياح يصبّن بلدا و يخطئن بلدا ، ألا إنّ أخوف الفتن عندى عليكم فتنة بنى أميّة ، فإنّها فتنة عمياء مظلمة : عمّت خطنّها ، و خصّت بليّتها ، و أصاب البلاء من أبصر فيها و أخطأ البلاء من عمى عنها ، و ايم الله لتجدنّ بنى أميّة لكم أرباب سوء بعدى كالنّاب الضّروس : تعذّم بفيها ، و تخطب بيدها ، و تزبن برجلها ، و تمنع درّها ، لا يزالون بكم حتّى لا يتركوا منكم إلا نافعا لهم أو غير ضائر بهم ، و لا يزال بلاؤهم حتّى لا يكون انتصار أحدكم منهم إلا كانتصار العبد من ربّه و الصّاحب من مستصحبه ، ترد عليكم فتنّهم شوهاء مخشيّة ، و قطعاً جاهليّة ليس فيها منار هدى ، و لا علم يرى ، نحن أهل البيت منها منجاة ، و لسانا فيها بدعاء ، ثمّ يفرّجها الله عنكم كتفريج الأديم : بمن يسومهم خسفا ، و يسوقهم عنفا ، و يستقيهم بكأس مصبّرة ، لا يعطيهم إلا السيّف ، و لا يحلسهم إلا الخوف ، فعند ذلك تودّ قرّيش ، بالدّنيا و ما فيها ، لو يروننى مقاما واحدا ، و لو قدر جزر جزور لأقبل منهم ما أطلب اليوم بعضه فلا يعطوننى .

«يکى از خطبه‌های امام(ع) است که در آن از دانشهای خود و فتنه بنی امیه یاد فرموده‌است» [۱] فتنه‌های کورا!

(پس از حمد و ستایش خداوند)! ای مردم! بعد از آنکه امواج فتنه‌ها در همه جاگسترده، و به آخرین درجه شدت رسیده بود و کسی جرئت نداشت وارد معرکه گردد، این من بودم که چشم فتنه را کور کردم بنابراین پیش از آنکه مرا از دست بدهید، هر چه می‌خواهید از من بپرسید!

سوگند به کسی که جانم در دست قدرت او است ممکن نیست از آنچه بین امروز تا قیامت واقع می‌شود، و نه درباره گروهی که صد نفر را هدایت و یا صد نفر را گمراه کنند از من پرسش کنید جز آنکه از دعوت کننده و رهبر و آن کس که زمام این گروه را بدست دارد، و جایگاه خیمه و خرگاه و محل اجتماع آنها، و آنان که از گروهی کشته می‌شوند، یا به مرگ طبیعی می‌میرند (از همه اینها) شما را آگاه می‌سازم [۲] اگر مرا از دست دهید و ناراحتیهای زندگی و مشکلات بر شما فرو بارد، بسیاری از پرسش کنندگان سر در پیش افکنده و به حیرت فرو روند (که سرانجام چه خواهد شد) و گروه بسیاری از مسئولان از پاسخ فرو مانند.

این حوادث و بلاها هنگامی است که جنگ بر شما طولانی شود و دامن به کمر زند، و دنیا آنچنان بر شما تنگ گردد که ایام بلا را بس طولانی بشمارید (این وضع همچنان ادامه دارد) تا آن دم که خداوند پرچم فتح و پیروزی را برای باقی مانده نیکان شما به اهتزاز در آورد.

فتنه‌ها آنگاه که رو آورند با حق مشتبه می‌شوند، و هنگامی که پشت کنند ماهیت آنها بر همه کس روشن می‌گردد، فتنه همچون بادهای دور می‌زند به برخی از شهرها اصابت می‌کند و از بعضی می‌گذرد.

آگاه باشید ترسناکترین فتنه‌ها برای شما از نظر من فتنه بنی امیه است، فتنه‌ای است کور، و ظلمانی که حکومتش همه جا را فرا گیرد، و بلای آن مخصوص نیکو کاران است هر کس در آن فتنه بصیر و بینا باشد (و با آن ستیزه جوئی کند) بلا و سختی به او می‌رسد، و هر کس در برابر آن نابینا باشد حادثه‌ای برای او رخ نمی‌دهد!

به خدا سوگند، بنی امیه بعد از من برای شما زمامداران بدی خواهند بود، آنها همچون شتر بدخوئی هستند که صاحب خود را دندان می‌گیرد، و با دستش بر سر او می‌کوبد و با پا وی را دور می‌کند، و از شیر خود آنها را منع می‌نماید.

همواره با شما با سختی رفتار کنند، جز کسانی که برایشان سودی داشته باشد و یا لاقبل به آنها ضرری نرسانند.

شکنجه‌های آنها بر شما طولانی خواهد شد تا آنجا که پیروزی شما بر آنها به پیروزی بردگان بر مالک خویش، و یا تابع بر پیشوای خود می‌ماند (و به آسانی بر آنها پیروز نخواهید شد).

فتنه‌های آنها پشت سر یکدیگر با قیافه زشت و ترسناک بر شما فرو می‌بارند، نه راهنمایی در آن خواهد بود و نه پرچم نجاتی در لابلای آن به چشم می‌خورد ولی (متأسفانه) در آن زمان رهبری شما را به عهده نخواهیم داشت سپس پروردگار جهان این فتنه و بلیه را همچون جدا شدن پوست از گوشت از شما دفع و جدا خواهد کرد.

(این کار به وسیله) کسانی انجام می‌شود که خواری را به آنها می‌چشانند، به سختی آنها را می‌رانند و جام تلخ بلا و ناراحتی و مصیبت در کامشان فرو می‌ریزند مردانی که جز ضرب شمشیر چیزی به آنها نخواهند داد، و جز لباس ترس بر آنها نپوشانند!

در آن هنگام قریش دوست دارد آنچه در دنیا است از دست بدهد تا یک بار مرابه ببیند (و رهبری مرا با میل بپذیرد) گر چه لحظاتی کوتاه به اندازه کشتن شتری باشد تا با اصرار از آنها چیزی را بپذیرم که امروز پاره‌ای از آن را می‌خواهم و نمی‌دهند!

توضیح‌ها:

[۱] گروهی از نویسندگان تاریخ این خطبه را ذکر کرده‌اند، این خطبه بین مردم متداول و مشهور شده بوده است که امام (ع) بعد از پایان حادثه نهروان ایراد فرموده (نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۵۷)

[۲] این خطبه بطور صریح می‌رساند که امام (ع) از خبرهای غیبی آگاهی داشته است «ابن ابی الحدید» اخبار فراوانی را که امام (ع) پیشگویی کرده است در شرح این خطبه از صفحه ۴۸ به بعد جمع‌آوری کرده، و خود امام (ع) می‌فرموده:

اینها همه مطالبی است که پیغمبر مرا از آنها آگاه ساخته است.

بنابر این سخن امام (ع) پاسخ دندان شکنی است به کسانی که می‌گویند پیامبران و ائمه از غیب این جهان آگاهی ندارند و اگر داشته باشند با خداوند در این صفت شریک خواهند بود!

جواب این سخن روشن است.

زیرا آگاهی خداوند از آنچه از نظر ما پنهان است ذاتی و نامحدود است و از کسی نگرفته، اما آگاهی پیامبران و ائمه از علم غیب محدود به مقداری است که خداوند به آنها تعلیم داده، به علاوه از ناحیه خودشان نیست و از ناحیه خدا است.

مرحوم «علامه امینی» در کتاب نفیس خود (الغدیر) بحث مفصلی در این قسمت آورده و با ذکر روایات متعددی از طرق اهل سنت اثبات نموده که پیامبران عالم به غیب بودند و حتی از نظر آنها افراد دیگری غیر از پیامبران و اهل بیت نیز اطلاعاتی از امور پنهانی و یا مربوط به آینده داشته‌اند.

برای توضیح بیشتر در این باره به «الغدیر» جلد ۵ صفحه ۵۲ به بعد مراجعه فرمائید.

تعجب از کسانی است که برای اثبات هدفهای خود در مباحث دیگر پی در پی به سخنان علی (ع) در نهج البلاغه استدلال می‌کنند. اما هنگامی که به خطبه‌های «ملاحم» یعنی آنها که در آن پیشگوئیهای صریح از آینده آمده است، می‌رسند، همه را بدست فراموشی می‌سپارند و یا توجیهات مضحک و ناروایی برای آن می‌کنند در حالیکه تعداد این خطبه‌ها بسیار زیاد و دلالت آنها آشکار است.

خطبه ی ۶۱

و من خطبة له عليه السلام لما أريد على البيعة بعد قتل عثمان

دعونی و التمسوا غیری فإننا مستقبلون أمرا له وجوه و ألوان ، لا تقوم له القلوب ، و لا تثبت عليه العقول ، و إن الآفاق قد أغامت ، و المحجبة قد تنكرت ، و اعلموا إن أجبتكم ركب بكم ما أعلم ، و لم أصغ إلى قول القائل و عتب العاتب ، و إن ترکتمونی فأننا كأحد کم و لعلی أسمعکم و أطوعکم لمن و لیتموه أمرکم ، و أنا لکم وزیرا خیر لکم منی أمیرا .

«یکی از سخنانی است که بعد از کشته شدن عثمان هنگام بیعت مردم با وی بیان فرموده است» «اگر روش گذشتگان را خواهید دیگری را طلب کنید!» [۱] مرا وا گذارید و دیگری را طلب کنید، زیرا ما به استقبال چیزی می‌رویم که چهره‌های مختلف و جهات گوناگونی دارد

دلها بر این امر استوار و عقلها ثابت نمی‌ماند، چهره افق حقیقت را ابرهای تیره فساد گرفته و راه مستقیم حق ناشناس مانده.

آگاه باشید اگر دعوت شما را اجابت کنم طبق آنچه خود می‌دانم با شما رفتار میکنم و به سخن این و آن و سرزنش سرزنش کنندگان گوش فرا نخواهم داد، اگر مرا رها کنید من هم چون یکی از شما هستم، شاید من شنواتر و مطیع‌تر از شما نسبت به رئیس حکومت باشم.

و در چنان حالی من وزیر و مشاورتان باشم بهتر از آن است که امیر و رهبرتان گردم.

توضیح‌ها:

[۱] دعونی و التمسوا غیری «مرا رها کنید دیگری را طلب کنید» بعضی از مخالفان شیعه این گفته امام (ع) را دستاویز قرار داده میگویند اگر او از طرف پیامبر منصوب به خلافت بود، نباید این چنین سخن بگوید. ولی پاسخ این دسته، علاوه بر مدارک فراوانی که بر ولایت و خلافت بلا فصل او در تمام منابع سنی و شیعه وارد شده، در همین خطبه امام نیز بیان گردیده است.

توضیح اینک:

امام (ع) به خوبی میدانند که مردم مسلمان در زمان خلفا مخصوصا در زمان خلیفه سوم از اسلام راستین فاصله گرفته‌اند.

مخصوصا تقسیم پستها و مناصب حکومت اسلامی بدلخواه، و تقسیم بیت المال بطور غیر عادلانه، و طبق امیال شخصی که در زمان خلیفه سوم به اوج خود رسید.

مردم را چنین عادت داده بود که اگر کسی بخواهد سنت پیامبر را دقیقاً اجرا کند با مخالفت‌های شدیدی روبرو خواهد شد، و حوادث بعد اثبات کرد که این پیش بینی امام (ع) کاملاً به مورد بوده است.

لذا به عنوان اعلام خطر به هنگامی که مردم می‌خواستند با او بیعت کنند می‌گوید:

مرا رها کنید زیرا شما طاقت تحمل اجرای حق و عدالت مرا ندارید.

بدانید اگر با من بیعت کنید مجبور خواهید بود برای تصفیه جامعه اسلامی دوران سختی را تحمل کنید، و این درست به آن می‌ماند، که انسان نزد طبیب و جراح ماهری که در شهر نظیر ندارد می‌رود، او به بیمار می‌گوید:

به طبیب دیگری مراجعه کن زیرا برنامه درمانی من سخت و سنگین است و تو یارای تحمل آن را نداری مسلماً منظورش این نیست که شایستگی را از خود سلب کند و یا دیگری را سزاوارتر از خویش به‌بند، بلکه منظور این است، از آغاز کار طرف را برای برنامه سنگینی که در پیش است آماده کند.

از اینجا معلوم می‌شود میان این گفته امام(ع) و گفتاری که از ابو بکر به هنگام متصدی خلافت نقل شده:

«اقیلونی اقیلونی فلسبت بخیر منکم و علی فیکم» «مرا رها کنید! مرا رها کنید! من بهتر از شما نیستم در حالی که علی(ع) در میان شما است!» از جهات زیادی با هم تفاوت دارد که یکی از آنها این است که مردم در آن زمان آمادگی کافی برای پذیرش حق و عدالت داشتند زیرا تعلیمات پیامبر در گوش آنها بود و هنوز فراموش نشده بود، تایید گفته بالا وضعی است که پس از بیعت امام(ع) پیش آمد زیرا امام(ع) در روز دوم خلافت خویش منبر رفت و اعلام کرد راه و رسم من همان روش پیغمبر است.

هیچ کس بر دیگری برتری ندارد، و اگر سابقه و کوشش بیشتری در اسلام داشته باشد پاداش او در قیامت با خدا است، و اضافه کرد، فردا کسی نگوید، فرزند ابو طالب ما را از حقوق خود محروم کرد، زیرا همه بنده خدایند، و بیت المال مال خدا است و بطور مساوی بین همه تقسیم می‌شود، فردا همه حاضر شوند تا اموالی که موجود است بین آنها تقسیم گردد، عرب را بر عجم امتیازی نیست.

امام(ع) فردای آن روز به «عبید الله ابن ابی رافع» کاتب خویش.

دستور داد از مهاجرین شروع کند، سپس به انصار و سایر مسلمانان هر کدام سه دینار بدهد.

از این تقسیم جز «طلحه»، «زبیر»، «عبد الله بن عمر»، «سعید بن عاص» و «مروان حکم» کسی سرباز نزد، عبید الله جریان را به امام(ع) گزارش داد.

هنگامی که مردم در مسجد بودند این گروه در گوشه از مسجد کنار یکدیگر نشستند و با یکدیگر آهسته صحبت می کردند، پس از آن «ولید بن عقبه» نزد امام (ع) آمد و گفت تو در روز «بدر» بستگان نزدیک ما را کشتی اما امروز ما با تو بیعت می کنیم به شرط اینکه همان مقدار که زمان عثمان به ما پرداخت می شد پیردازی و کشتندگان عثمان را به قتل رسانی و اگر از تو بیمناک شویم به شام و معاویه ملحق می گردیم!

امام (ع) فرمود:

اما مسئله «بدر» وظیفه الهی بود، و اما مسئله مال در اختیار من نیست کم و زیاد کنم، آنچه خدا فرموده انجام می دهم، و در مورد کشتندگان عثمان اگر ملزم بودم آنها را بکشم همان وقت این کار را می کردم، و اگر شما از من بیم داشته باشید به شما تامین می دهم برای چه بیم داشته باشید؟

«ولید» داستان را برای رفقاییش گفت با ناراحتی از هم جدا شدند، و «عمار یاسر» و گروهی به امام (ع) خبر دادند که اینها پنهانی مردم را دعوت به برکناری شما از خلافت و نقض بیعت می کنند.

امام (ع) به مسجد آمد منبر رفت و اعلام کرد که خداوند برای هیچکس جز به تقوی برتری قائل نشده و پاداش آن را در آخرت خواهد یافت، من روشی جز قرآن و سنت پیغمبر انتخاب نخواهم کرد، هر کس به آن راضی نیست هر کجا می خواهد برود، کسیکه خدا را اطاعت کند و به حکم او، حکم نماید از هیچکس وحشت ندارد.

سپس از منبر فرود آمد و دو رکعت نماز خواند و عمار یاسر را با «عبد الرحمن» به سوی طلحه و زبیر که در گوشه مسجد نشسته بودند فرستاد آنها نزد امام علیه السلام آمدند.

فرمود:

شما را بخدا سوگند می دهم آیا اینطور نبود که من از بیعت کراهت داشتم و شما با غبت بیعت نمودید؟

گفتند چرا. فرمود پس این چه وضعی است که از شما مشاهده می شود.

گفتند بیعت کردیم که بدون مشورت ما کاری نکنی و ما را بر دیگران برتری بخشی، اما اموال را بالسویه تقسیم کردی و بدون مشورت ما این عمل را انجام دادی.

امام (ع) فرمود:

استغفار کنید که من (چنین شرطی را از شما بر خلاف رضای خدای پذیرفته باشم) هم اکنون بگوئید آیا حقّی از شما گرفته‌ام؟ یا به شما ستم نموده‌ام؟

گفتند: معاذ الله.

فرمود: آیا حکم و یا حقّی مربوط به یکی از مسلمانها بوده که من جاهل به آن بوده‌ام و یا از گرفتن آن عاجز مانده‌ام؟ گفتند نه.

فرمود: آیا از بیت المال برای خود چیزی ذخیره کرده‌ام؟ گفتند نه!

فرمود: پس چرا مخالفت می‌کنید؟

گفتند بخاطر اینکه در قسمت بیت المال بر خلاف عمر بن خطاب قدم بر میداری و ما را با دیگران مساوی قرار می‌دهی با اینکه غنائم با شمشیر ما بدست آمده است.

باز امام (ع) فرمود:

اما در مورد مشورت با شما، من به حکومت رغبتی نداشتم مرا به سوی آن دعوت نمودید و اصرار ورزیدید ترسیدم اگر رد کنم اختلاف افتد، و پس از قبول مسئولیت در کتاب خدا و سنت پیامبر نظر افکندم آنچه مرا راهنمایی کردند عمل نمودم، احتیاج به نظر و

رای شما ندیدم، چنانچه (فرضا) حکمی در کتاب خدا نباشد و در سنت پیامبر دلیلی بر آن نیابم و نیاز به مشورت بود با شما مشورت خواهم کرد.

اما در مورد تقسیم بطور مساوی، همه میدانیم پیامبر (ص) چنین دستور داده و کتاب خدا همین را می گوید.

و اما اینکه گفتید ما بیشتر زحمت کشیده ایم، می دانید عده ای از همه بیشتر اسلام را یاری کرده اند، پیامبر آنان را با دیگران در تقسیم بیت المال فرقی نمی گذاشت.

بعد از این ابن ابی الحدید می گوید:

اگر گفته شود ابو بکر اموال را بطور مساوی تقسیم می کرد پس چرا کسی اعتراض نکرد؟

در پاسخ باید گفت:

او بعد از پیغمبر بود و مردم با تقسیم پیغمبر عادت کرده بودند، اما هنگامی که عمر سر کار آمد عده ای را برتری داد، و پس از او عثمان این برتری را بیشتر کرد.

این عمل، ۲۲ سال ادامه پیدا کرد و مردم به این وضع عادت کردند، برگرداندن مردم از این وضع این مشکلات را به وجود می آورد. (جلد ۷ از صفحه ۳۵-۴۳)

خطبه ی ۶۲

و من كلام له عليه السلام لما خوَّف من الغيلة

و إنَّ عليَّ من الله جنة حصينة ، فإذا جاء يومى انفرجت عني و أسلمتني فحينئذ لا يطيش السهم ، ولا يبرأ الكلم .

«در آن هنگام که امام(ع) را تهدید به قتل و ترور کردند فرمود:»پروردگار برای من سپر محکمی قرار داده که مرا از حوادث حفظ می‌کند و هنگامی که روز من فرا رسد از من دور می‌شود و مرا تسلیم حوادث می‌نماید، در آن روز نه تیر خطامی‌کند و نه زخم بهبودی می‌یابد.

خطبه ی ۶۳

و من خطبة له عليه السلام

ألا و إنّ الدّنيا دار لا يسلم منها إلّا فيها ، و لا ينجى بشيء كان لها : ابتلى النّاس بها فتنة فما أخذوه منها لها أخرجوا منه ، و حوسبوا عليه و ما أخذوه منها لغيرها قدموا عليه و أقاموا فيه ، فإنّها عند ذوى العقول كفىء الظّلّ : بينا تراه سابغا حتّى قلص ، و زائدا حتّى نقص .

أقول : لا يسلم منها إلّا فيها أى : لا يسلم من عذاب الله عليها فى الآخرة إلّا بما فعل فيها من الأعمال الصالحات ، و الذى يكون لها هو ما يقتنى منها للإستمتاع به ، و الإلتذاذ بنفعه لأنّه هو دون الوصول به الى الآخرة ، و ظاهر أنّ ذلك لا يكون به نجاة فى الآخرة ، و الابتلاء بها اختبار المطيع من العاصى ، و ليس المراد منه أنّ الله تعالى لا يعلم ما تؤلّ إليه أحوال العباد ، لأنّه يعلم السرّوا خفى ، بل لما كانت الشرائع الالهية جاذبة للخلق عنها الى الغاية التى خلقوا لها ، و كانت محاضر لذاتها جاذبة لهم بحسب نفوسهم الأمارّة اليها ، فمن اطاع داعى الله و صوارفه عنها فاز فوزا عظيما ، و من اتّبع هواه بغير هدى من الله خسر خسرا مبينا ، أشبه ذلك صورة ابتلاء من الله لخلقه بها فاستعير لذلك ، وصف الابتلاء ، و لفظ الفتنة و ما أخذ منها لغيرها هو ما يقصد به وجه الله و الدار الآخرة من مال يتصدق و يصرف فى سبيل الله ، أو جاه او عمل لله ، و ليس ما يقدمون عليه فى الآخرة هو عين ما أخذ من الدنيا ، بل ثمرته من ثواب الله و متاع الآخرة ، و شبهها فى شرعة زوالها عند ذوى العقول الناظرين اليها ، باعين بصائرهم بفىء الظّلّ ، و اشار الى وجه الشبه ،

«يكى از خطبه‌هائى است كه امام(ع)ايراد فرموده است»و از فتنه و فريب دنيا بر حذر مى‌دارد:»جهان منزلگاهى است كه جز در خودش(و به‌وسيله بهره‌بردارى صحيح از آن)سالم نتوان ماند،و با كارهايى كه مخصوص دنيا است از آن نجات نتوان يافت،مردم

بوسیله دنیا آزمایش می‌شوند، بنابراین هر چیز از دنیا را به‌خاطر دنیا بدست آورند از کفشان می‌رود، و حساب آن را باید پس بدهند و اما آنچه را که از دنیا برای غیر این جهان تهیه کرده‌اند به آن خواهند رسید و با آن خواهند بود، دنیا در نظر خردمندان همچون سایه‌ای است که هنوز گسترده نشده، کوتاه می‌گردد، و هنوز فزونی نیافته نقصان می‌پذیرد.

خطبه ی ۶۴

و من خطبة له عليه السلام

و اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ ، و بادروا آجالکم بأعمالکم ، و ابتاعوا ما ببقی لکم بما یزول عنکم ، و ترحلوا فقد جدبکم ، و استعدوا للموت فقد أظلمکم ، و کونوا قوما صیح بهم فانتبهوا ، و علموا أنَّ الدنیا لیست لهم بدار فاستبدلوا فإنَّ اللَّهَ سبحانه لم یخلقکم عبثا ، و لم یترکم سدى ، و ما بین أحدکم و بین الجنَّة أو النَّار إلاَّ الموت أن ینزل به ، و إنَّ غایة تنقصها اللَّحظة و تهدمها السَّاعة لجدیرة بقصر المدة ، و إنَّ غائبا یحدوه الجدیدان اللَّیل و النَّهار لحرى بسرعه الأوبة ، و إنَّ قادما یقدم بالفوز و الشَّقوة ، لمستحقَّ لأفضل العدة فتزودوا فی الدنیا ، من الدنیا ، ما تحرزون به أنفسکم غدا. فاتقَ عبد ربِّه نصح نفسه ، و قدَّم توبته ، و غلب شهوته فإنَّ أجله مستور عنه ، و أمله خادع له ، و الشَّیطان موکل به : یزین له المعصیة لیرکبها و یمنیه التَّوبه لیسوفها حتّی تهجم منیته علیه أغفل ما یکون عنها ، فیالها حسرة على ذی غفلة أن یکون عمره علیه حجة ، و أن تؤدیه أيامه إلى شقوة ، نسأل اللَّه سبحانه أن یجعلنا و إیاکم ممّن لا تبطره نعمة ، و لا تقصر به عن طاعة ربِّه غایة ، و لا تحلّ به بعد الموت ندامه و لا کآبه .

ای بندگان خدا، خدا را در نظر بگیرید و با اعمال نیک خویش بر مرگتان پیشی گیرید (پیش از آنکه مرگ شما فرا رسد تا می‌توانید اعمال نیک بجا آورید) به وسیله چیزی که از دست شما می‌رود آنچه برای شما جاودان می‌ماند خریداری کنید.

خود کوچ کنید که به سختی برای کوچ دادن تن کوشش می‌شود، مهیای مرگ باشید که بر شما سایه افکنده است، از کسانی باشید که آنها را بانک زدند و بیدار شدند و دانستند که دنیا سرای جاودان نیست، پس آن را با سرای آخرت مبادله کردند.

خداوند شما را بیهوده نیافریده، و مهمل رها نکرده، فاصله شما با بهشت یا دوزخ بیش از فرا رسیدن مرگ نیست. زندگی محدودی که گذشتن لحظات، از آن می‌کاهد، و مرگ آن را نابود می‌سازد حتما کوتاه خواهد بود. زندگی، که گذشت شب و روز آن را به پیش می‌راند بزودی به پایان خواهد رسید.

مسافری که تنها سعادت و خوشبختی و یا شقاوت و بدبختی همراه دارد باید بهترین زاد را با خود بردارد، در این جهان، از همین جهان برای خود زاد و توشه‌ای گیرید که فردای رستاخیز حافظ و نگهدارتان باشد.

بنده باید به پروردگارش تقوا داشته باشد، خویشتن را اندرز دهد، توبه را مقدم دارد، و بر شهوات خویش پیروز گردد. زیرا مرگش از نظرش پنهان است و آرزویش وی را فریب می‌دهد، شیطان همیشه، همراه او است گناه و معصیت را پیش چشمش زینت می‌دهد، وی را در آرزوی توبه نگه می‌دارد که آن را به تاخیر اندازد تا زمانی که مرگ در حال غفلت کامل، در برابرش آشکار گردد.

ای وای بر غافلی که عمرش دلیلی بر ضد او است، و روزگارش او را به بدبختی و شقاوت بکشاند.

از خدا می‌خواهیم که ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی آنها را مست و مغرور نمی‌کند، و هیچ هدفی او را از اطاعت پروردگار باز نمی‌دارد و بعد از فرا رسیدن مرگ پشیمانی و اندوه در او راه نمی‌یابد.

خطبه ی ۶۵

و من خطبة له عليه السلام

الحمد لله الذي لم يسبق له حال حالا ، فيكون أولا قبل أن يكون آخر ، و يكون ظاهرا قبل أن يكون باطنا ، كل مسمى بالوحدة غيره قليل ، و كل عزيز غيره ذليل ، و كل قوي غيره ضعيف ، و كل مالك غيره مملوك ، و كل عالم غيره متعلم ، و كل قادر غيره يقدر و يعجز ، و كل سميع غيره يصم عن لطيف الأصوات ، و يصمّه كبرها ، و يذهب عنه ما بعد منها ، و كل بصير غيره يعمى عن خفي الألوان و لطيف لأجسام ، و كل ظاهر غيره غير باطن ، و كل باطن غيره غير ظاهر ، لم يخلق ما خلقه لتشديد سلطان ، و لا تخوف من عواقب زمان ، و لا استعانة على ندّ مثاور ، و لا شريك مكابر ، و لا ضدّ منافر ، و لكن خلّاق مربوبون ، و عباد

داخرون ، لم يحلل في الأشياء فيقال هو فيها كائن ، و لم ينأ عنها فيقال هو منها بائن لم يؤده خلق ما ابتداء و لا تدبير ما ذراً ، و لا وقف به عجز عما خلق ، و لا و لجت عليه شبهة فيما قضى و قدر . بل قضاء متقن ، و علم محكم ، و أمر مبرم : المأمول مع النقم ، و المرهوب مع النعم .

«یکی از خطبه‌هایی است که امام(ع) ایراد فرموده است و در آن مباحثی لطیف از علم خداوند مطرح شده است» ستایش مخصوص خداوندی است که هیچ صفتی از او بر صفت دیگرش پیشی نگرفته [۱] تا بتوان گفت پیش از آنکه «آخر» باشد «اول» بوده است، و قبل از آنکه «باطن» باشد «ظاهر» بوده، هر چه را تنها و واحد فرض کنید جز او قلیل و کم است (ولی او در عین وحدت بی انتها است)، هر عزیزی غیر او خوار و ذلیل، و هر نیرومندی جز او ضعیف و ناتوان است هر مالکی غیر از او خود مملوک و هر عالمی جز او دانش آموز است (چه اینکه آنها از خود ندارند باید از دیگری بگیرند) هر قادری جز او، گاهی توانا، و گاهی ناتوان است، و هر شنونده‌ای غیر از خدا از درک صداها ضعیف‌تر است، و صداها قوی نیز گوش او را کر می‌کند، و آوازه‌های دور را نمی‌شنود.

هر بیننده‌ای غیر از او از دیدن رنگهای ناپیدا و اجسام بسیار کوچک ناتوان است، و هر ظاهری غیر از او پنهان، و هر پنهانی جز او آشکار نیست.

موجودات را آفریده اما نه برای تقویت فرمانروائی و قدرتش، و نه برای بیم از حوادث آینده [۲]، نه برای آنکه در مبارزه با همتای خود یاریش دهند، و نه برای اینکه از فخر و مباهات شریکان و مبارزان او، جلوگیری کنند.

بلکه همه مخلوق او هستند و در سایه پرورش او، و بندگانی خاضع در برابر او، در موجودات حلول نکرده تا گفته شود «در» آنها است و از آنها فاصله نگرفته تا گفته شود «از» آنها جدا است.

آفرینش موجودات در آغاز او را ناتوان نساخته، و از تدبیر آنچه به وجود آورده بازمانده است، نه بخاطر آنچه آفریده قدرتش پایان گرفته، و نه در آنچه فرمان داده و مقدر ساخته تردیدی به او راه یافته است، بلکه فرمانش متین و علمش محکم و کارش بی خلل است. کسی است که به هنگام بلا به او امیدوارند و در حال نعمت از او بیمناک!

توضیح‌ها:

[۱] «لم تسبق حال حالا:

اشاره به این است که او از ازل بوده و تمام کمالات را داشته و دارد و همواره خواهد داشت، بنابر این معنی ندارد که چیزی یا صفتی را وقتی داشته باشد و از دست بدهد و کاملتر از آن یا صفتی دیگر را بدست آورد.

[۲] «لم يخلق ما خلق لتشدید سلطان...» این جمله در واقع پاسخ سؤالی است که درباره فلسفه و هدف آفرینش می شود که آیا خدا نیازی داشته که این عالم را بیافریند؟ مسلماً نه، زیرا او یک وجود بی نهایت است، و یک وجود بی انتها نیاز و کمبود در ذات او راه ندارد بلکه هدف آفرینش فراهم ساختن خیر و سعادت برای مخلوقات و و

سائل تکامل و پیشرفت برای آنها مهیا نمودن است.

خطبه ی ۶۶

و من کلام له علیه السّلام کان یقوله لأصحابه فی بعض ایام صفین

معاشر المسلمین ، استشعروا الخشیة ، و تجلببوا السّکینه ، و عضّوا علی النّواجذ ، فإنّه أنبى للسیوف عن الهام ، و أکملوا اللّامه ، و قلقلوا السیوف فی أعمادها قبل سلّها ، و الحظوا الخزر ، و اطعنوا الشّزر ، و نافحوا بالطّبا ، و صلوا السیوف بالخطا . و اعلموا أنّکم بعین الله ، و مع ابن عمّ رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم ، فعاودوا الكرّ و استحيوا من الفرّ فإنّه عار فی الأعقاب ، و نار یوم الحساب ، و طیبوا عن أنفسکم نفسا و امشوا إلى الموت مشیا سجحا ، و علیکم بهذا السّواد الأعظم ، و الرّواق المطنّب ، فاضربوا ثبجه ، فإنّ الشّیطان کامن فی کسره ، قد قدّم للوثبة یدا ، و آخر للنّکوص رجلا ، فصمدا صمدا حتّى ینجلی لکم عمود الحقّ (و أنتم الأعلون ، و الله معکم ، و لن یترکم أعمالکم) .

«از سخنانی است که امام(ع) در یکی از ایام جنگ خونین صفین در برابر معاویه ستمگر به اصحابش فرموده» [۱] [۲] ای مسلمانان! لباس زیرین را ترس از خدا(و احساس مسئولیت) و لباس روئین را، آرامش و خونسردی قرار دهید، دندانها را بر هم بفشارید تا مقاومت شما در برابر ضربات دشمن بیشتر گردد، زره نبرد را تکمیل سازید، و پیش از آنکه شمشیر را از نیام بکشید

چندبار آن را تکان دهید(تا به آسانی از نیام بیرون آید)با تندی و خشم و بی اعتنائی به دشمن نظر افکنید و بهر طرف حمله کنید،لبه تیز شمشیر رابه کار ببرید،و با پیش نهادن گام،شمشیر را به دشمن برسانید و بدانید هم اکنون در حال جهاددر پیشگاه خداوند قرار دارید و با پسر عموی پیغمبر همراهید [۳] پی در پی حمله کنید!

و از فرار شرم نمائید چه اینکه فرار از جنگ،لکه ننگی است که در نسلهای آینده شما می ماند، و آتشی است در رستاخیز،از شهادت خوشحال باشید و به آسانی از آن استقبال کنید.

به آن گروه کثیر و سراپرده پر زرق و برق(معاویه)به سختی حمله برید،و در دل آن به نبرد پردازید که شیطان در کنار آن پنهان شده،دستی برای حمله به پیش دارد،و پائی برای فرار به عقب نهاده،مقاومت کنید تا عمود حق بر شما آشکار گردد«شما برترید!خدا با شماست و از زحمات شما نمی کاهد»

توضیح ها:

[۱] این سخن را «ابن قتیبه» در کتاب «عیون الاخبار» از ابن عباس البته بطور مختصرتر نقل نموده است و در کتاب «الحدائق الوردیه» نیز آن را از ابن عباس نقل نموده است.(مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۴۵)

[۲] این سخن را امام(ع)روزی القاء فرمود،که پایان آن به «لیلۀ الهیر» شب معروف در جنگ صفین منتهی گردید.

ولی طبق گفته «نصر بن مزاحم» این سخنی است که امام(ع)در نخستین روز جنگ در صفین در ماه صفر ۳۷ هجری ایراد فرموده است(ابن ابی الحدیدجلد ۵ صفحه ۱۵۷)

[۳] «و مع ابن عم رسول الله...»

«اسماء بن حکیم فزاری»نقل می کند.

ما در صفین همراه علی(ع) تحت فرماندهی عمار یاسر بودیم، آفتاب بالا آمده بود هوا سخت گرم بود، ناگاه مردی صف را شکافت تا
بما رسید پرسید عمار کدام است؟

عمار در پاسخ گفت منم.

پرسید «ابو الیقظان»؟

گفت آری.

مرد گفت سخنی دارم آشکارا بگویم یا پنهان؟

عمار گفت اختیار با تو است.

گفت آشکارا می گویم:

من در مبارزه با معاویه و تابعانش از ساعتی که از خانه بیرون آمدم تردیدی نداشتم و می دانستم آنها گمراهند اما شب گذشته خوابی دیدم که مرا مردد ساخته است: دیدم منادی ما اذان گفت و شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر اسلام داد، منادی آنها هم همینطور، نماز پیا شد همه مانند هم نماز خواندیم تلاوت قرآن همه یکنواخت می نمودیم (از خواب بیدار شدم) شک مرا فرا گرفت با
خود گفتم:

اگر آنها بر باطلند پس چرا همه چیز آنها مثل ما است این شب را تا به صبح به سختی به پایان رساندم، خدا میداند بر من چه
گذشت، صبح خدمت امیر مؤمنان(ع) رفتم و جریان را با او در میان گذاشتم، امام(ع) فرمود:

عمار را ملاقات کرده ای؟

گفتم نه.

فرمود او را ملاقات کن بین چه می‌گوید؟ و لذا اینجا آمدم.

عمار گفت: صاحب آن پرچم سیاه را که در برابر من قرار گرفته می‌شناسی او عمرو عاص است من همراه پیامبر(ص) در برابر همین پرچم سه بار جهاد کرده‌ام و این بار چهارم است که از آن سه نوبت بهتر نشده، بلکه بدتر و فاجرت‌شده است.

آیا «بدر»، «احد» و «حنین» را حاضر بوده‌ای؟ و یا پدرت شاهد آنها بوده که به تو خبر دهد؟

گفت نه.

عمار گفت: مرکز امروز ما با علی(ع) درست همان مرکز پرچم پیامبر(ص) است در روز «بدر»، «احد» و «حنین»، و مرکز پرچم اینها مرکز پرچمهای مشرکان احزاب است، آن لشکر را و کسانی که در آن هستند می‌بینی؟ بخدا سوگند اگر همه آنها با معاویه که با ما می‌جنگند و از هدف ما جدا هستند یک موجود زنده بودند من آن را سر می‌بریدم و قطعه قطعه می‌کردم.

سپس فرمود: برایت روشن ساختم؟

گفت بلی. عمار گفت اکنون اختیار با تو است! مرد برگشت، عمار دوباره او را صدا زد، و گفت آنها بزودی با شما می‌جنگند تا آنجا که بد اندیشان خواهند گفت اگر بر حق نبودند وضع چنین نبود، ولی خدا می‌داند آنها باندازه سر سوزنی بر حق نیستند، اگر با شمشیر ما را از همه جا بیرون کنند می‌دانیم که ما بر حقیق و آنها بر باطل (شرح ابن ابی الحدید جلد ۵ ص ۲۵۶)

خطبه ی ۶۷

و من کلام له علیه السّلام فی معنی الأنصار

قالوا : لما انتهت إلى أمير المؤمنين عليه السّلام أنباء السقيفة بعد وفاة رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم . قال عليه السّلام : ما قالت الأنصار ؟ قالوا :

قالت : منّا أمير و منكم أمير ، قال عليه السّلام :

فَهَلَّا احتججتهم عليهم بأن رسول الله صلى الله عليه وآله وصّى بأن يحسن إلى محسنهم ، و يتجاوز عن مسيئهم ؟ قالوا : و ما في هذا من الحجة عليهم ؟

فقال عليه السلام :

لو كانت الإمارة فيهم لم تكن الوصية بهم ثم قال عليه السلام :

فما ذا قالت قريش ؟ قالوا : احتجت بأنها شجرة الرسول صلى الله عليه وآله ، فقال عليه السلام : احتجوا بالشجرة ، و أضاعوا الثمرة . اقول : الأنبياء التي بلغت ، هي اخبار المشاجرة بين المهاجرين و الانصار في الخلافة في سقيفة بني ساعدة ، فاما ما اشار اليه عليه السلام من الوصية بالانصار فهو ما رواه مسلم و البخاري في « مسنديهما » عن انس قال : مرّ ابو بكر ، و العباس ، بمجلس من مجالس الانصار و هم يبيكون فقالوا : ما يبكيكم ؟ فقالوا : ذكرنا مجلس رسول الله « صلى الله عليه وآله » فدخلا على الرسول فاخبراه بذلك فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله معصبا على رأسه حاشية برد فصعد المنبر و لم يصعده بعد ذلك اليوم فحمد الله و اثنى عليه ثم قال :

اوصيكم بالانصار فانهم كرشى و عيبى ، و قد قضاوا الذى عليهم و بقى الذى لهم ، فاقبلوا من محسنهم و تجاوزوا عن مسيئهم . و استعار لفظ الشجرة لقريش : باعتبار أنهم اصل للرسول صلى الله عليه وآله ١ ، و لفظ الثمرة لنفسه ، و اهل بيته ، فانهم ثمرة النبوة في فضلهم ، و كمال نفوسهم المقدسة . و الكلام في صورة احتجاج له على قريش بمثل ما احتجوا به على الانصار ، و تقديره أنهم ان كانوا احق بهذا الامر من الانصار لكونهم شجرة الرسول صلى الله عليه وآله ، فنحن اولى لكوننا ثمرته ، و الثمرة هي : الغرض من الشجرة لكن الملزوم حق فاللازم مثله .

«سخنى است كه امام(ع) در مورد انصار فرموده است»:

هنگامی که جریان «سقیفه» را پس از در گذشت پیغمبر «ص» به امام(ع) گزارش دادند امام، پرسید: انصار چه گفتند؟ پاسخ دادند انصار گفتند: از میان ما زمامداری انتخاب شود و از میان شما هم زمامدار دیگری! [١] امام فرمود: چرا در برابر آنها به این استدلال نکردید که پیغمبر درباره انصار توصیه فرمود که:

«با نیکان آنها به نیکی رفتار کنید و از بدکاران آنها درگذرید» گفتند: این سخن چگونه انصار را محکوم می‌سازد؟

امام فرمود: اگر حکومت و زمامداری مربوط به آنان بود، توصیه کردن درباره آنها به (مهاجران) معنی نداشت.

سپس فرمود: پس قریش چه گفتند؟ پاسخ دادند که: قریش استدلال کردند که ما از درخت رسالتیم!

«امام (ع) فرمود:

«به درخت استدلال کردند اما میوه‌اش را ضایع ساختند و فراموش کردند!»

توضیح‌ها:

[۱] یک پرسش و پاسخ مهم در زمینه نصوص امامت «ابن ابی الحدید» پس از نقل جریان سقیفه در شرح سخن امام (ع) در جلد ۶

صفحه ۱۲ می‌گوید:

اگر نص صریحی به وصیت پیغمبر نسبت به امام (ع) بود امام باید با آن استدلال می‌کرد، و وصیت پیامبر (ص) را یادآور می‌شد، و به دلیل وصیت پیامبر (ص) مقام خلافت را از آن خود می‌دانست، در حالیکه امام (ع) نه خود و نه هیچ کدام از یاران و شیعیانش به نص استدلال نکردند، بلکه از طریق فضائل و مناقب امام به استدلال پرداختند.

در پاسخ وی باید توجه داشت:

می‌دانیم امام (ع) در این مورد می‌خواسته است با منطق خود گردانندگان سقیفه، استدلال کند، که حتی از نظر چگونگی استدلال مهاجر و انصار نیز طرفین محکومند، و باید خلافت را به امام (ع) بسپارند.

و در عین حال بد نیست پاسخ سؤال بالا را که اتفاقاً یکی از دانشمندان بزرگ «جامعه الازهر» یعنی «شیخ سلیم» از دانشمندان بزرگ جهان تشیع یعنی مرحوم «سید شرف الدین» نقل نموده است در اینجا بیاوریم:

دانشمند مزبور اهل تسنن سؤال را چنین عنوان می‌کند:

«چرا امام(ع) در سقیفه به نصوص خلافت و وصایت در برابر ابو بکر احتجاج نفرمود؟» و دانشمند شیعه در پاسخ وی می‌گوید:

«همه می‌دانند که امام(ع) و دوستانش از بنی هاشم و غیر بنی هاشم شهادت بیعت ابو بکر نبودند و به سقیفه داخل نشدند بلکه مشغول تجهیز و دفن پیغمبر(ص) بودند، و این مصیبت بزرگ آنها را از هر چیز منصرف نموده بود، تا اینکه اهل سقیفه کار خود را با دقت انجام دادند و ارکان آن را محکم ساختند که احیاناً هیچگونه خدشه به آن وارد نشود، و برای مقابله با هر نوع اعتراض آمادگی کامل پیدا نمودند.

آیا در چنان وضعی کسی می‌توانست سخن بگوید که فتنه برنخیزد؟

بنابر این امام(ع) در سقیفه شاهد بیعت ابو بکر نبوده، علاوه بر این احتجاج در برابر آنها چیزی جز فتنه همراه نداشت لذا او در میان دو امر مهم قرار گرفته بود که باید یکی را انتخاب می‌کرد:

وصایای پیغمبر او را وادار می‌ساخت زمام خلافت را بدست‌گیری دولی از دیگر طرف فتنه و طغیان‌هایی که در شبه جزیره بوقوع می‌پیوست و از انقلابی که عرب بر ضد اسلام براه می‌انداخت خصوصاً وضع منافقان مدینه و اعراب اطراف آن که هر لحظه اسلام را تهدید می‌نمود او رادر این مرحله قرار می‌داد که موقتاً از خلافت صرف‌نظر کند.

زیرا با رحلت پیامبر، مسلمانان هم چون گله بی‌چوپان بودند، «مسيلمه کذاب»، و «طلیحۀ ابن خویلد»، و «سجاح» ادعای نبوت داشتند و برای درهم شکستن اسلام قیام نموده بودند، و نیز بازماندگان کسرها و قیصرها، به‌کمین مسلمانان نشسته و آماده فرصت برای ریشه کن ساختن اسلام، این آئین جوان بودند.

با از میان رفتن پیغمبر و محکم نشدن پایه‌های خلافت، برای گروه‌های مخالف اسلام فرصت خوبی بود تا در صورت اختلاف آئین اسلام را در هم بشکنند، اتفاقاً خود امام(ع) به‌مین معنی که گفتیم در نامه‌ای که برای مصریها و سیله «مالک اشتر» فرستاده است اشاره

نموده (نامه ۶۲ نهج البلاغه) آری امام (ع) بین این دو امر مهم قرار گرفته بود و مسلم است او مسئله خلافت را قربانی حیات مسلمانان و اسلام می‌کند.

در عین حال او طوری رفتار می‌کرد و چنان استدلال می‌نمود که موقعیتش نسبت به خلافت محفوظ بماند و اختلاف و پراکندگی و شکاف بین صفوف مسلمین ایجاد نشود.

او در خانه نشست تا اینکه با اکراه و اجبار، ولی بدون جنگ و خونریزی او را برای بیعت از خانه بیرون کشیدند، او خود اگر به سوی آنها می‌رفت دلیلش بر خلافت تمام نبود، و برای پیروانش نیز دلیلی بر خلافت او باقی نمی‌ماند اما او با این طرز رفتار، اسلام را حفظ کرده و اعتراض خود را به عدم صلاحیت خلیفه اول بیان داشت، یعنی هنگامی که ملاحظه نمود، حفظ اسلام و پیش‌گیری از دشمنان موقوف بر مسالمت است بخاطر همین هدف بزرگ مسالمت را پیشه کرد و به اصطلاح «اهم» را بر «مهم» مقدم داشت.

در عین حال او خود و فرزندانش و راویان حدیث دلائل روشن خلافتش و نصوص صریح آن را آشکارا می‌گفتند بطوری که بر اهل اطلاع مخفی نیست (اقتباس از کتاب المراجعات صفحات ۱۰۱ و ۱۰۲).

ما در اینجا مواردی را که امام (ع) به حدیث غدیر و نصوص دیگری در مورد خلافتش استشهاد کرده یا خاندان او و راویان حدیث به آن استدلال نموده‌اند نقل می‌کنیم تا پاسخ سؤال بالا کاملتر گردد.

الف: نخستین کسی که به حدیث «غدیر» به صورت موکد احتجاج نموده خود امام (ع) در مسجد پیغمبر پس از وفات رسول الله (ص) است، که «سلیم بن قیس هلالی» در کتاب خویش که به چاپ رسیده است آن را آورده است.

ب: امام (ع) به این حدیث در روز شوری استدلال فرموده و بزرگان اهل سنت آن را نقل کرده‌اند.

از جمله «ابو طفیل»، «عامر بن واثله» می‌گوید:

روز شوری بر درب خانه‌ای که اهل شوری در آن بودند نشسته بودم علی (ع) فرمود:

بطوری بر شما استدلال کنم که نه عرب و نه عجم قدرت تغییر آن را نداشته باشند پس از آن آنها را سوگند داد و از فضائل خود از آنها پرسید و همه پاسخ مثبت دادند و سرانجام فرمود:

فانشدکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله من کنت مولاہ فعلی مولاہ اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره لیبلغ الشاهد الغائب غیری؟ قالوا اللهم لا «شما را بخدا سوگند می‌دهم آیا در میان شما کسی غیر از من یافت می‌شود که پیغمبر درباره او چنین گفته باشد:

هر کس من مولا و سرپرست اویم علی مولا و سرپرست او است خدایا کسی که علی را دوست دارد دوست‌بدار هر کس علی را دشمن دارد با او دشمنی کن و آنکس که یاری علی را کند یارش نماو باید حاضران به غائبان این مطلب را برسانند و خبر دهند؟! همه گفتند نه...

این یکی از موارد معروف استدلال امام(ع) به حدیث غدیر است.

ج: باز امام خود در ایام عثمان به این مسئله استدلال فرموده است: (سلیم بن قیس هلالی) می‌گوید:

«علی(ع) در مسجد پیغمبر در زمان خلافت عثمان نشسته بود، و حدود ۲۰۰ نفر از اصحاب پیغمبر(ص) جمع بودند، هر کدام فضائل و مناقب خود و طائفه خویش را می‌شمردند و علی(ع) همچنان ساکت نشسته بود، پرسیدند تو چرا سخنی نمی‌گویی؟ امام پرسید:

فضائلی که بر شمردید به چه وسیله نصیب شما شده گفتند از ناحیه محمد(ص) پیامبر خدا!

امام(ع) در اینجا پرسشهایی از آنها کرد و برادری و خلافت خود را نسبت به پیامبر یادآور شد و فرمود:

خداوند برای سبقت جویان در اسلام فضیلتی قائل شده و هیچ کس در قبول اسلام بر من پیشی نگرفته است.

«شما را بخدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید هنگامی که آیه «السابقون السابقون» نازل شد و از پیامبر(ص) در مورد آن سؤال گردید که مربوط به کیست؟

پیامبر(ص) در پاسخ فرمود:

در مورد انبیاء و اوصیای آنها است، من از تمام انبیا افضل هستم و علی(ع) وصی من از همه اوصیاء افضل است:

همه تصدیق کردند و گفتند بلی می‌دانیم!

امام(ع) پرسید:

و نیز می‌دانید که پیامبر(ص) در خطبه خود در «غدیر خم» فرمود:

خداوند مرا به رسالتی امر فرموده که سینه‌ام از آن تنگ شده و گمان کردم مردم تکذیب کنند، ولی دستور اکید خداوند مرا واداشته که آن را به شما ابلاغ نمایم. «فقال ايها الناس اتعلمون ان الله عز و جل مولای و انا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم قالوا بلی یا رسول الله قال: قم یا علی فقم فقل من كنت مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه:

سلمان برخاست عرض کرد یا رسول الله چگونه ولایتی؟

فرمود ولایتی همانند ولایت من که از هر کس بر خود او اولی هستم.

همه گفتند: آری چنین بود ما این را شنیده‌ایم».

د: استدلال امام(ع) در روز «رحبه» در سال ۲۵ هجری قمری به امام(ع) خبر رسید که بعضی در مورد مقدم بودن امام بر دیگران که پیامبر به آن تصریح فرموده سخنی گفته‌اند لذا در «رحبه» (نام یکی از محله‌های کوفه بوده) در میان جمعیت حاضر گردید و آنها را چنین قسم داد:

«هر کس روز» غدیر» حاضر بوده و جریان آن روز را دیده برخیزد و نقل کند» بیش از ده نفر از جمله ابو ایوب انصاری، ابو عمره، عمرو بن محسن، سهل بن حنیف، و خزیمه بن ثابت، و... به پا خاستند و گفتند:

«نشهد انا سمعنا رسول الله يقول:

الا من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و اعن من اعانه» اما کسانی که در جریان غدیر بودند و به پا خاستند امام به آنها نفرین کرد و به نفرین امام مبتلا شدند، از جمله «زید بن ارقم» بود که امام از خدا خواست نور چشمش را بگیرد و چنین شد.

این جریان را مرحوم علامه امینی در کتاب «الغدیر» از ۱۸ طریق نقل کرده و ۲۴ نفر را نام برده که به پا خاستند و فرموده امام (ع) را تصدیق نمودند.

ه: استدلال امام (ع) در روز جمل ۳۶ هجری:

شخصی بنام «رفاعه» از پدرش و او از جدش نقل کرده که در جنگ جمل با علی (ع) بوده است و امام (ع) طلحه را طلبید و به او فرمود:

تو را بخدا سوگند می‌دهم آیا از پیغمبر شنیدی که فرمود:

«من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» طلحه گفت بلی.

امام فرمود پس چرا با من می‌جنگی؟

(طلحه جواب را برگرداند) و گفت یادم نمی‌آید و به لشکرگاه خود برگشت.

و: حدیث رکیبان احمد حنبل از شخصی بنام «ریاح بن حارث» نقل می‌کند که گروهی در «رحبه» (یکی از محله‌های کوفه) خدمت علی (ع) رسیدند و گفتند:

«السلام علیک یا مولانا» امام فرمود:

شما عربید من چگونه مولای شما هستم؟

در پاسخ گفتند در روز «غدیر خم» از پیامبر شنیدیم که می فرمود:

«من کنت مولاه فعلی مولاه» ریحاح می گوید پس از آنکه آنها گذشتند دنبالشان رفتیم و پرسیدیم اینها چه کسانی بودند به من گفتند:

گروهی از انصارند که «ابو ایوب انصاری» نیز در آنها است.

ز: استدلال امام (ع) در صفین سال ۳۷ هجری:

«سلیم بن قیس» در کتاب خود نقل می کند:

امام در صفین به منبر رفت و تمام لشکرش از مهاجر و انصار حاضر بودند، پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:

کدام یک از شما شنیده است که پیغمبر (ص) فرمود:

«من افضل پیامبرانم و وصی من علی بن ابیطالب افضل اوصیاء است» من از همه پیامبران برترم و وصی من از همه اوصیاء برتر

است. حدود ۷۰ نفر از کسانی که در جنگ بدر، حاضر بودند و اکثر آنها از انصار و بقیه از مهاجران بودند به پا خاستند و گفتند:

ما شهادت می دهیم که پیغمبر همین گونه فرمود:

از جمله این افراد «ابو الهیثم بن تیهان»، «خالد بن زید»، «ابو ایوب انصاری» و «عمار یاسر» بودند.

سپس امام همه را سوگند داد و داستان «غدیر» را از آنها پرسید، ۱۲ نفر از کسانی که در جنگ بدر حاضر بودند به پا خاستند و گفتند

جریان غدیر را چنانکه شما فرمودید ما از پیامبر شنیدیم.

«فاطمه زهرا»، «امام مجتبی»، «سید الشهدا» (ع) و «عبد الله بن جعفر» و حتی عمرو عاص در برابر معاویه، و عمار یاسر در سنه ۳۷ در صفین در برابر عمرو عاص، و «اصبغ بن نباته» در مجلس معاویه و جوانی در مسجد کوفه در برابر «ابو هریره» و شخص دیگری در برابر «زید بن ارقم» و مردی عراقی، و قیس بن سعد در مقابل معاویه و زنی بنام «دارمیه حجونیه» در مقابل معاویه و نیز «عمرو اودی» و «عمر بن عبد العزیز» و «مامون» خلیفه عباسی همه به حدیث غدیر که از نصوص معروف ولایت علی (ع) استدلال نموده‌اند.

برای توضیح بیشتر و دانستن مدارک آنچه گفتیم از طریق اهل سنت به کتاب نفیس «الغدیر» جلد ۱ صفحه ۱۵۹ تا ۲۱۳ مراجعه فرمائید.

خطبه ی ۶۸

و من کلام له علیه السّلام لما قلّد محمد بن أبی بکر مصر فملکت علیه و قتل رحمه الله

و قد أردت تولیة مصر هاشم بن عتبة ، و لو ولیته إياها لما خلّی لهم العرصة و لا أنهزهم الفرصة ، بلا ذمّ لمحمد بن أبی بکر ، فلقد کان إلى حبیبها ، و کان لی ربیبها . اقول : کان قتله رضی الله عنه بعد وقعة صفین ، و اضطراب الامر علی علی علیه السّلام ، و طمع معاویة فی البلاد . و قتله عمرو بن العاص و حشا جثته فی جوف حمار میّت و أحرقه ۲ فبلغه علیه السّلام ذلک فجزع له حتّی ظهر فی وجهه . و قال : الفصل .

و هاشم هو : ابن عتبة بن ابی وقاص ، و کان من شیعه علی المخلصین فی ولائه و قتل معه فی صفین و کان رجلا مجربا .

«از سخنانی است که امام پس از آنکه فرمان حکومت مصر را به محمد بن ابی بکر بخشید و او در صحنه مبارزه با دشمن مغلوب و کشته شد ایراد فرموده است» [۱] من می خواستم «هاشم ابن عتبّه» را زمامدار مصر کنم، اگر وی را برای آن سامان انتخاب کرده بودم میدان را برای آنها خالی نمی گذارد، و به آنها فرصت نمی داد.

ولی نه اینکه بخواهم از محمد پسر ابو بکر، مذمت کنم، چه اینکه او مورد علاقه و محبت من بود و در دامنم پرورش یافته بود.

توضیح‌ها:

[۱] «هاشم بن عتبۀ ابن ابی وقاص» معروف به «هاشم بن مرقال» از شیعیان خالص علی(ع) بود و از این جهت به او «مرقال» گفته می‌شد که او در جنگ بسرعت بر دشمن حمله می‌برد و از این نظر که علی(ع) پرچم را در صفین بدست او داد و او با سرعت و قاطعیت به لشکر دشمن حمله برد به مرقال معروف گردید. و از جملاتی که امام درباره او در این سخن کوتاه فرموده فرزاندگی و نیرومندی او روشن میشود.

خطبه ی ۶۹

و من کلام له علیه السّلام فی ذمّ اصحابه

کم أداریکم کما تداری البکار العمده ، و الثّیاب المتداعیه کلّما حیصت من جانب تهتکت من آخر ؟ أکلّما أطلّ علیکم منسر من مناسر أهل الشّام أغلق کلّ رجل منکم بابہ ، و انجحر انجحر الضّبّه فی جحرها ، و الضّبع فی وجارها ؟ الدّلیل و اللّٰه من نصر تموه و من رمی بکم فقد رمی بأفوق ناصل . و إنکم ، و اللّٰه ، لکثیر فی الباحات قلیل تحت الرّایات ، و إنّی لعالم بما یصلحکم و یقیم أودکم ، و لکنّی لا أری إصلاحکم بإفساد نفسی أضرع اللّٰه خدودکم ، و أتعس جدودکم ، لا تعرفون الحقّ کمعرفتکم الباطل ، و لا تبطلون الباطل کإبطالکم الحقّ .

«از سخنانی است که امام(ع) در ملامت و مذمت بعضی از یارانش فرموده است» [۱] چه اندازه با شما مدارا کنم! همچون مدارا کردن با شتران نوباری که از سنگینی بارپشتشان مجروح گردیده و همانند جامه کهنه و فرسوده‌ای که هر گاه از جانبی آن را بدوزند از سوی دیگر پاره می‌گردد.

هر گاه گروهی از لشکریان شام به شما نزدیک می‌شوند هر یک از شما در را به روی خود می‌بندید و همچون سوسمار در لانه خود می‌خزید، و همانند کفتار، در خانه خویش پنهان می‌گردید.

به خدا سوگند! آنکس که شما یاور او باشید ذلیل است، و کسیکه با شما تیراندازی کند همچون کسی است که تیری بی پیکان بسوی دشمن رها سازد.

به خدا سوگند! جمعیت شما در خانه‌ها زیاد و زیر سایه پرچمهای میدان نبرد کم من می‌دانم چه چیز شما را اصلاح می‌کند ولی اصلاح شما را با تباه ساختن روح خویش جایز نمی‌شمرم، خدا نشانه ذلت را بر چهره‌ها و پیشانی شما بگذارد! و بهره‌های شما را نابود سازد.

آن گونه که به باطل متمایل و به آن آشنائید، به حق آشنائی ندارید و آن چنان که در نابودی حق می‌کوشید برای از بین بردن باطل قدم، بر نمی‌دارید.

خطبه ی ۷۰

و قال عليه السّلام فى سحره اليوم الذى ضرب فيه

ملکتی عینی و انا جالس ، فسنح لى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقلت : يا رسول الله ، ماذا لقيت من امتك من الأود و اللد ؟ فقال : « ادع عليهم » فقلت : أبدلنى الله بهم خيرا منهم ، و أبدلهم بى شرا لهم منى .

«در سحرگاهی که در سپیده دم آن ضربت خورد چنین فرمود»:

همان طور که نشسته بودم خواب چشمانم را فرا گرفت، رسول خدا (ص) را بخواب دیدم، و عرض کردم چقدر کار شکنیها و لجاجت و دشمنیها را که از امت دیدم!!

فرمود: آنها را نفرین کن! گفتم:

خدا بهتر از آنان را به من بدهد و به جای من شخص بدی را به آنها مسلط گرداند.

شریف رضی می گوید:

منظور از کلمه «الاولاد» اوعو عاچ و کچی، و از «اللد» دشمنی و خصومت است، و این از فصیحترین کلمات است.

خطبه ی ۷۱

و من خطبۀ له علیه السّلام فی ذمّ أهل العراق

أما بعد یا أهل العراق فإنّما أنتم كالمرأة الحامل حملت فلمّا أُتمّت أملصت ، و مات قَیمها ، و طال تأیّمها ، و ورثها أبعدھا أما و الله ما أتیتکم اختیارا ، و لكن جنت إلیکم سوقا ، و لكنّی بلغنی أنکم تقولون : علی یکذب قاتلکم الله ، فعلی من أكذب ؟ أعلى الله ؟ فأنا أوّل من آمن به أم علی نبیّه ؟ فأنا أوّل من صدّقه ، کلاً و الله ، و لكنّها لهجۀ غبتم عنها و لم تكونوا من أهلها . و یلمّه ؟ کیلا بغیر ثمن لو کان له وعاء (و لتعلمنّ نبأه بعد حین) .

«از سخنانی است که امام(ع) در نکوهش جمعی از اهل عراق فرموده است»:

اما بعد ای مردم عراق! شما به زن بارداری می مانید [۱] که در آخرین روزهای دوران حمل، جنین خود را سقط کند، و سرپرستش بمیرد، و بیوگیش به طول انجامد، و میراثش را بستگان، دور دستش ببرند.

آگاه باشید بخدا سوگند من به میل خود بسوی شما نیامدم بلکه از روی ناچاری بود [۲] به من خبر رسیده که می گوئید: «علی خلاف میگوید»!!

خدا شما را بکشد، به چه کسی دروغ بسته ام؟ آیا به خدا دروغ بسته ام که خود نخستین مؤمن به او هستم [۳] یا بر پیامبرش که نخستین مصدقش بوده ام؟ نه اینطور نیست.

به خدا سوگند (آنچه گفته ام واقعی است) که شما از آن پنهان بودید، و اهل درک آن نبودید اگر شما ظرفیت داشته باشید بدون انتظار پاداش، پیمانه فکر شما را از علم و دانش پرمی کنم، «و به زودی خبر آن را خواهید فهمید»

توضیح‌ها:

[۱] «انما انتم کالمرئئۃ الحامل»: (شما همچون زنان بارداید!) امام با تشبیه آن جمعیت از عراقیان را به زن بارداری که سرانجامش

چنین باشد، به حقیقت جالبی اشاره فرموده که:

عراقیان پس از آنکه تمام زحمات صفین را متحمل شدند هنگام نتیجه‌گیری، در اثر نافرمانی از امام (ع) پیروزی حتمی را از دست دادند.

پس از آن امام (ع) نیز شهید شد و از دست آنها رفت و نسبت به امام حسن (ع) نیز طوری رفتار کردند که ناگزیر از صلح گردید و سرانجام همه چیز آنان در اختیار فرد بیگانه‌ای همچون معاویه قرار گرفت این تشبیه بخوبی مطلب را آشکار می‌کند.

[۲] «جئت الیکم سوقا...»: (من به سوی شما کشانده شدم) منظور امام (ع) این است که اگر کوفه را به عنوان مرکز خلافت برگزیده‌نه بخاطر این است که آنها را بر دیگران ترجیح داده، و برای آنها فضیلتی قائل گردیده، بلکه این اجبار شرایط بوده که وی را به آنجا کشیده است، زیرا اگر واقعه جمل پیش نیامده بود و امام (ع) نیاز به نیرو نداشت و از طرفی لشکر حجاز برای سرکوبی دشمن او را کفایت می‌کرد، هرگز از مدینه جدا نمی‌شد.

[۳] «انا اول من آمن به»: (من نخستین کسی هستم که ایمان آوردم) برخی از متعصبان اهل سنت همچون نویسنده کتاب «البدایه و النهایه» خواسته این مطلب روشن را که امام اول شخصی است که به پیامبر ایمان آورده انکار کند.

ولی دانشمند بزرگ مرحوم «علامه امینی» در کتاب «الغدير» از صفحه ۲۱۹ تا ۲۴۷ جلد سوم به پاسخ وی طبق مدارک اهل تسنن پرداخته، و یکصد حدیث! در این باره آورده است، که ما به پاره از آنها و نظری که اصحاب و تابعین پیغمبر (ص) در این باره اظهار کرده‌اند اشاره می‌کنیم و می‌توانید برای اطلاع بیشتر و دیدن مدارک آن به کتاب مزبور مراجعه فرمائید:

۱- قال رسول الله (ص):

«اولکم واردا علی الحوض اولکم اسلاما علی بن ابیطالب»:

«نخستین کسی که کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شود نخستین کسی است که اسلام را پذیرفته و او علی بن ابیطالب است» ۲-ابن

عباس نقل می‌کند که پیامبر فرمود:

«ان اول من صلی معی علی»:

«نخستین کسی که با من نماز خواند علی است».

۳-امام(ع)خود فرموده است:

«انا عبد الله و اخو رسول الله(ص) و انا الصديق الاكبر لا يقولها بعدى الاكاذب مفتري و لقد صليت مع رسول الله(ص) قبل الناس

بسیع سنين و انا اول من صلی معه»:

«من بنده خدا، برادر رسول او، و صدیق اکبرم، و غیر من جز دروغگو و کسی که افترا می‌بندد چنین ادعائی نمی‌کند، من با پیامبر

هفت سال پیش از دیگران نماز خواندم، من اول کسی هستم که با او به نماز ایستادم».

(توجه داشته باشید که این حدیث از طریق «ابن ابی شیبہ» و «نسائی» و «ابن ماجه» و «حاکم» و «تاریخ طبری» جلد ۲ صفحه ۲۱۳ سند

محکم دارد و راویان آن همه موثق و مورد اطمینان هستند).

۴-امام حسن(ع) در مجلس معاویه، او و اطرافیانش را قسم داد و سوالاتی از آنها در مورد فضائل امام(ع) که او را ناسزا می‌گفتند

نمود از جمله فرمود:

«انشدکم الله هل تعلمون انه اول الناس ايمانا» مگر نمی‌دانید که او نخستین مؤمن بخدا است

۵-انس بن مالک می‌گوید: «نبی النبی يوم الاثنين و اسلم علی يوم الثلاثاء»:

پیامبر روز دوشنبه مبعوث گردید و علی(ع) روز سه شنبه ایمان آورد!

(این مطلب را «ترمذی» در کتاب «جامع» جلد ۲ صفحه ۲۱۴ و حاکم در «مستدرک» جلد ۳ صفحه ۱۱۲ و «ابن عبد البر» در کتاب «الاستیعاب» جلد ۳ صفحه ۳۲ و «ابن اثیر» در کتاب «جامع الاصول» و در خلاصه آن «تیسیر الوصول» جلد ۳ صفحه ۲۷۱ و «حموینی» در «فرائد السمطين» باب ۴۷ و ... نقل کرده اند).

۶- «بریده اسلمی» می گوید:

«اوحی الی رسول الله يوم الاثنين و صلی علی يوم الثلاثاء»

۷- «زید بن ارقم» می گوید:

«اول من اسلم مع رسول الله علی بن ابیطالب»:

نخستین کسی که به پیامبر (ص) ایمان آورد علی بن ابیطالب بود.

۸- ابن عباس می گوید:

«در نزد «عمر» سخن از سبقت در اسلام پیش آمد عمر گفت:

پیامبر امتیازاتی برای علی در برابر من و ابو عبیده و ابو بکر و گروهی دیگر که حاضر بودیم بیان فرمود که من اگر یکی از آنها را داشتم برایم از آنچه آفتاب بر آن می تابد بهتر بود از جمله پیغمبر (ص) دست به شانه علی گذاشت و فرمود:

«یا علی انت اول المؤمنین ایمانا و اول المسلمین اسلاما و انت منی بمنزلة هارون من موسی»:

ای علی! تو نخستین مؤمن و نخستین مسلمانی و تو نسبت بمن همچون هارون نسبت بموسی هستی.

خطبه ی ۷۲

و من خطبة له علیه السلام علم فيها الناس الصلاة علی النبی صلی الله علیه و آله

اللّهُمَّ داحي المدحوات ، و داعم المسموكات ، و جابل القلوب على فطرتها شقيها و سعيدها ، اجعل شرائف صلواتك و نوامي بركاتك على محمد عبدك و رسولك : الخاتم لما سبق ، و الفاتح لما انغلق ، و المعلن الحق بالحق ، و الدافع جيشات الأباطيل ، و الدافع صولات الأضاليل ، كما حمّل فاضطلع قائما بأمرك ، مستوفزا في مرضاتك ، غير ناكل عن قدم ، و لاواه في عزم واعيا لوحيك ، حافظا على لعهدك ، ماضيا على نفاذ أمرك حتّى أورى قبس القابس ، و أضاء الطريق للطريق للخابط ، و هديت به القلوب بعد خوضات الفتن ، و أقام موضحات الأعلام ، و نيرات الأحكام ، فهو أمينك المأمون ، و خازن علمك المخزون ، و شهيدك يوم الدين ، و بعيثك بالحق ، و رسولك إلى الخلق . اللّهُمَّ افسح له مفسحا في ظلك ، و اجزه مضاعفات الخير من فضلك . اللّهُمَّ أعل على بناء البانين بناءه ، و أكرم لديك منزلته ، و أتمم له نوره و اجزه من ابتعاثك له مقبول الشّهاده ، و مرضى المقالة ذا منطق عدل ، و خطّة فصل . اللّهُمَّ اجمع بيننا و بينه في برد العيش و قرار النّعمه ، و منى الشّهوات ، و أهواء اللذّات ، و رخاء الدّعّه ، و منتهى الطّمأنينه ، و تحف الكرامه .

«از خطبه هائی است که امام(ع) در آن طرز فرستادن درود بر پیامبر(ص) و آل او را به مردم یاد می دهد»[۱].

«درود بر پیامبر(ص)» بار خدایا! ای گستراننده گسترده ها! و ای نگهدارنده آسمانها و ای کسی که دلها را با فطرت مخصوص آفریدی، هم آنان که سرانجام بدبخت شدند و هم آنان که سعادت مند گردیدند. گرامی ترین درودها و افزون ترین برکات خود را بر محمد(ص) بنده، و فرستاده ات قرار ده، همان پیامبری که ختم گذشتگان و گشاینده بسته ها و پیچیده ها بود[۲] دین حق را به حق آشکار کرد، از نادرستیها و باطلهائی که سر و صدا براه انداخته بودند جلوگیری نمود، و صولت گمراهیها را در هم شکست، همانطور که با تمام قدرت، سنگینی بار رسالت را تحمل کرد، و به فرمانت قیام نمود، و به سرعت در راه رضا و خشنودیت گام برداشت، و حتی یک قدم هم عقب گرد نکرد.

اراده محکمش سست نگشت و در قبول و پذیرش وحی نیرومند بود، پیمان رسالت را حافظ و نگهدار بود، آنچنان در اجرای فرمانت کوشش کرد که شعله فروزان حق را آشکار و راه را برای جاهلان روشن ساخت، و دلها را که در فتنه و گناه فرو رفته بودند به واسطه او هدایت گردیدند.

پرچمهای حق را برافراشت، و احکام زنده اسلام را بر پا نمود.

او امین مورد اعتماد و گنجینه دار مخزن علوم تو، و شاهد و گواه در روز رستاخیز، و برانگیخته تو برای بیان حقائق، و فرستاده تو بسوی خلاق است.

دعا برای پیامبر(ص) پروردگارا در سایه لطف تیرایش جای با وسعتی بگشای!

و از فضل و کرم چندین برابر پاداشش ده!

خداوندا کاخ پر شکوه او را از هر بنائی برتر، و مقام او را در پیشگاه خود گرامی دار.

نورش را کامل گردان، و پاداش رسالتش را پذیرش شهادت (و شفاعت)، و قبول گفتار او قرار ده. او که دارای منطق عادلانه، و طریقی که جدا کننده حق از باطل بود.

بار خدایا! بین ما و پیغمبرت در جائی که نعمتش جاویدان، زندگیش خوش، و آرزوهایش مطلوب، خواسته های آن بر آمده، در کمال آرامش، در نهایت اطمینان و همراه با مواهب و هدایای با ارزش است، جمع گردان!

توضیح ها:

[۱] این خطبه را عده زیادی نقل کرده اند و در «صحیفه علویه» و در «تذکره» ابن جوزی مذکور است.

«ابو علی قالی» بغدادی آن را در کتاب «نوادر الامالی» آورده است.

(مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۴۵)

[۲] «الخاتم لما سبق و الفاتح لما انغلق»:

(خاتم و پایان دهنده گذشتگان و گشاینده درب مشکلات او بود) خاتمیت پیامبر مقصود امام (ع) از این جمله این است که پیامبر اسلام خاتم پیامبران، و او است که درب‌های دلها و فکرها را که به وسیله قفل‌های ضلالت و گمراهی بسته شده بود و راه هدایت را مسدود ساخته بود گشود.

و این مطلب با عبارت دیگری در خطبه ۱۹۱ آمده است، در آنجا که وضع دوران جاهلیت را تشریح می‌کند می‌فرماید:

«و استغلت عنی افدتهم افعال الرین»:

و قفل‌های «رین» و گناه درب قلبها و فهم آنها را بسته بود. و همانطور که از معنی «انغلق» نیز استفاده میشود، گشودن این درب‌ها و باز کردن آن قفلها با مشکلات سختی همراه بود، و پیامبر با آیات و معجزات خویش آنها را باز کرد.

این جمله به طور صراحت بر خاتمیت پیامبر اسلام دلالت دارد و این حقیقت از ضروریات اسلام است، و در قرآن و روایات فراوانی از آن سخن به میان آمده، و در نهج البلاغه نیز در موارد متعددی به آن اشاره شده است که ما سه قسمت آن را یادآور می‌شویم:

۱- در خطبه ۱۳۳ آمده است:

«فقفی به الرسل و ختم به الوحی»:

«او را بعد از پیامبران فرستاد و به وسیله وی به وحی خاتمه داد».

۲- و در کلام ۲۳۵ هنگام غسل و تجهیز پیامبر (ص) می‌فرماید:

«بابی انت و امی یا رسول الله! لقد انقطع بموتک ما لم ينقطع بموت غیرک من النبوة و الانباء و اخبار السماء»:

«پدر و مادرم فدایت ای پیامبر خدا (ص) با مرگ تو چیزی قطع گردید که با مرگ غیر تو قطع نشد، (و آن اینکه: نبوت و اخبار از ناحیه خدا از آسمان، با مرگ تو قطع گردید).

۳- و در خطبه ۱۹۸ در مورد فضیلت اسلام می‌خوانیم:

«ثم جعله لا انفصام لعروته و لا فك لحلقته و لا انهدام لاساسه و لا زوال لدعائمه و لا انقلاع لشجرتة و لا انقطاع لمدته»:

«سپس اسلام را طوری قرار داد که دستگیره آن جدا شدنی نیست، و حلقه آن انفکاک نخواهد پذیرفت، و اساس و ریشه آن منهدم نمی‌گردد، و ارکان و پایه‌های آن زوال نمی‌پذیرد، درخت آن از ریشه کنده نمی‌شود، و مدت آن تمام شدنی نیست.

همانطور که ملاحظه می‌شود، گفتار امام با صراحت مسئله خاتمیت پیامبر اسلام و ابدی و جاودانی بودن آئینش را بیان می‌کند، تا جایی برای گفتگو و ایرادی در این باره باقی نماند.

خطبه ی ۷۳

و من كلام له عليه السلام قاله لمروان بن الحكم بالبصرة

قالوا : أخذ مروان بن الحكم أسيرا يوم الجمل ، فاستشفع الحسن و الحسين عليهما السلام إلى أمير المؤمنين عليه السلام فكلماه فيه ، فخلى سبيله ، فقالا له : يبايعك يا أمير المؤمنين ؟ فقال عليه السلام :

أ و لم يبايعني بعد قتل عثمان ؟ لا حاجة لي في بيعته إنها كف يهودية لو يبايعني بكفه لغدر بسبته أما إن له إمرة كلعة الكلب أنفه ، و هو أبو الأكبش الأربعة ، و ستلقى الأئمة منه و من ولده يوما أحمر .

«این کلام را امام هنگامی فرمود که مروان بن حکم در جنگ جمل در بصره اسیر شده بود و امام حسن و امام حسین (ع) برای آزادی او نزد امام (ع) شفاعت کردند، امام وی را آزاد ساخت».

حسن و حسین (ع) پرسیدند آیا او با شما بیعت می‌کند؟ امام فرمود: [۱] مگر او پس از قتل عثمان با من بیعت نکرد؟

نیازی به بیعت او ندارم، دستش دست یهودی است اگر با دستش بیعت کند با پشت خود به شکستن پیمان، اقدام می‌کند!

آگاه باشید او حکومت کوتاه مدتی خواهد یافت همانند مقدار زمانی که سگی بینی خود را با زبان پاک کند! او پدر قوچهای چهارگانه است! [۲] و امت اسلام از دست او و پسرانش روز خونینی خواهند داشت.

توضیح‌ها:

[۱] «این سخن امام (ع) از طرق فراوانی نقل شده، و گفتار امام بیش از این بوده، که مقداری از آن را جمع کننده نهج البلاغه نقل نکرده است:

از جمله این عبارت است:

«يحمل رايه الضلالة بعد ما يشيب صدغاه»:

«(مروان) پرچم ضلالت را موقعی بر دوش می‌کشد که موهای او سفید شده باشد!»

ابن ابی الحدید اضافه می‌کند تمام آنچه امام (ع) فرموده است واقع شده، و او در موقعی به خلافت رسید که ۶۵ سال از عمرش گذشته بود.

و نیز می‌گوید منظور از «كلعقه الكلب» کوتاه بودن مدت حکومت او است و همینطور شد زیرا بیش از ۹ ماه رئیس حکومت نبود.

[۲] «ابو الاکبش الاربعه» مراد از «ابو الاکبش الاربعه» (پدر قوچهای چهارگانه) فرزندان مروان یعنی «عبد الملک»، «عبد العزیز»، «بشر» و «محمد» هستند که افراد شجاعی بودند.

عبد الملک به خلافت رسید، و عبد العزیز حاکم مصر، «بشر» والی عراق، و محمد رئیس حکومت «الجزیره» گردید.

و این گفته از نقل دیگری که می‌گوید:

مراد از این جمله (الاکبش الاربعه) بچه‌های عبد الملک مروان یعنی، ولید سلیمان، یزید، و هشام هستند، بهتر است، زیرا گفته دوم فرزندان با واسطه را می‌گوید در صورتیکه ظاهر سخن امام (ع) اولاد بلا واسطه است.

و اما در مورد اینکه مسلمانان از دست مروان و پسرانش در چه وضعی قرار گرفتند به تاریخ این قسمت که اشاره‌ای از آن در شرح ابن ابی الحدید جلد ۶ صفحه ۱۴۶ به بعد آمده است مراجعه فرمائید.

مروان چگونه روی کار آمد و چگونه مرد؟

مروان پسر حکم است که پیامبر پدرش را از مدینه بیرون کرد و به طائف فرستاد که مروان خود نیز همراه او بود و حق آمدن به مدینه و دخالت در امور مسلمانان نداشت. این وضع تا زمان عثمان برقرار بود اما عثمان او را خواست و به کارهای حکومتی گماشت و پس از آنکه یزید پسر معاویه از دنیا رفت و معاویه پسرش به جای او قرار گرفت که بیش از ۴۰ روز بیشتر زنده نبود. و خلافت در دست انداز عجیبی قرار گرفت. گروهی برای اینکه سرانجام حکومت در خاندان بنی امیه باشد و به خالد و عبد الله فرزندان یزید برسد. با مروان بیعت کردند که پس از یافتن تجربه و از بین رفتن مروان حکومت بآنان برسد. بدین ترتیب مروان سر کار آمد ولی او تصمیم گرفت برای عبد الملک و عبد العزیز فرزندان خود از مردم بیعت بگیرد که نوبت به عبد الله و خالد نرسد در این باره مشورت کرد. گفتند برای این کار باید با ام خالد همسر یزید ازدواج کنی تا کار تو آسان شود او این کار را کرد ولی روزی بین مروان و خالد در مجلس پر جمعیتی سخنی رد و بدل شد، که مروان به خالد ناسزا گفت و خالد با گریه نزد مادرش آمد و جریان را گفت ام خالد به او وعده داد حساب مروان را خواهد رسید.

مروان پس از بازگشت به منزل از ام خالد جویا شد که بداند، خالد شکایتی کرده یا نه، ام خالد گفت: خیر او به تو احترام می‌گذارد، ولی به کنیزانش دستور داد آماده باشند و هنگامی که مروان بخواب رفت به آنان فرمان داد، متکا و لحاف و وسائل خواب را روی دهانش قرار دادند و بر آن نشستند و بدین ترتیب او را خفه کردند!

(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۶ ص ۱۶۵)

و من کلام له علیه السّلام لما عزموا علی بیعه عثمان

لقد علمتم أنّی أحقّ الناس بها من غیرى ، و واللّه لأسلّمنّ ما سلمت أمور المسلمین و لم یکن فیها جور إلّا علی خاصّه التماسا لأجر ذلک و فضله ، و زهدا فیما تنافستموه من زخرفه و زبرجه .

«هنگامی که مردم خواستند با عثمان بیعت کنند فرمود:» (از همه شایسته ترم اما...) [۱] خوب می دانید که من از همه کس به خلافت شایسته ترم، و به خدا سوگند تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبراه باشد و در هم نریزد، و به غیر از من به دیگری ستم نشود همچنان خاموش خواهم بود.

و این کار را به خاطر آن انجام می دهم که اجر و پاداش برم، و از زر و زیورهای که شما بسوی آن می دوید پارسائی ورزیده باشم.

توضیح ها:

[۱] پس از آنکه مقدمات شوری پایان پذیرفت و نقشه کنار گذاردن امام (ع) عملی گردید امام (ع) برای اینکه باز هم بر همه ثابت کند که خلافت تنها شایسته او است فرمود:

«شما را بخدا سوگند می دهم آیا در بین شما جز من کسی هست که پیغمبر در آن هنگام که مسلمانان را برادر یکدیگر قرار داد بین خود و او برادری ایجاد کرده باشد؟» همه گفتند نه. امام (ع) باز فرمود:

«پیغمبر درباره غیر از من فرموده است من کنت مولا فلهذا مولا» گفتند نه فرمود:

«در بین شما غیر از من کسی یافت می شود که پیغمبر درباره اش فرموده باشد: انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی؟» گفتند نه پرسید می دانید اصحاب پیغمبر هنگام جنگ در موارد مختلف فرار کردند و من هرگز فرار نکردم پاسخ دادند آری فرمود: آیا میدانید من نخستین کسی هستم که اسلام را پذیرفتم گفتند بلی فرمود:

«فاينا اقرب الى رسول الله نسبا؟ قالوا انت»: کدام یک از ما از نظر نسب به پیامبر نزدیکتریم؟

گفتند تو!

سخن امام(ع) که به اینجا رسید «عبد الرحمن بن عوف» آن را قطع کرد و گفت ای علی مردم عثمان را میخواهند به زبان خود قدم بر مدار! سپس ابو طلحه را صدا زد و گفت عمر به تو چه دستور داد؟

ابو طلحه گفت: فرمان عمر این بود که هر کس اختلاف بیندازد بکشم عبد الرحمن رو به امام کرد و گفت:

بنابر این بیعت کن و گرنه راهی انتخاب کرده‌ای که غیر طریق مؤمنان است و فرمان عمر را درباره تو اجرا خواهیم کرد!

در این جا بود که امام سخن مورد بحث را فرمود و در آن اشاره نموده مادامیکه امور مسلمانان روبراه باشد و جور و ستمی بر آنها نشود و تنها ستم بمن شود که حقوق پایمال گردد من بخاطر حفظ اسلام و وحدت مسلمین و جلوگیری از سوء استفاده دشمنان سکوت خواهم نمود (شرح ابن ابی الحديد جلد ۶ صفحه ۱۶۷)

خطبه ی ۷۵

و من كلام له عليه السلام لما بلغه اتهام بنى أمية له بالمشاركة فى دم عثمان

أ و لم ينه أمية علمها بى عن قرفى ؟ أو ما وزع الجهال سابقى عن تهمتى و لما وعظهم الله به أبلغ من لسانى أنا حجيج المارقين ، و خصيم المرتابين و على كتاب الله تعرض الأمثال ، و بما فى الصدور تجازى العباد .

«هنگامی که به امام(ع) خبر رسید بنی امیه او را متهم به شرکت در قتل عثمان کرده‌اند فرمود: «مگر آگاهی بنی امیه از صفات و روحيات من آنان را از عیب جوئی من باز نداشته‌است؟ و مگر هنوز سابقه من در اسلام، آنان را از تهمت‌بر من بر کنار نساخته است؟»

پند و اندرزهای خداوند از گفتار من رساتر است، من با «مارقین» (آنان که از دین خارج می‌شوند) محاجه می‌کنم و دشمن آشتی ناپذیر کسانی هستم که پیمان الهی را میشکنند و در حقایق اسلام تردید می‌کنند.

متشابهات (و آنچه مبهم است) باید در پرتو (محکّمات) کتاب خدا روشن گردد، و بندگان به آنچه در دل دارند پاداش داده می‌شوند.

خطبه ی ۷۶

و من خطبة له عليه السّلام

رحم الله امراً سمع حکما فوعی ، و دعی إلى رشاد فدنا ، و أخذ بحجزه هاد فنجا :

راقب ربّه ، و خاف ذنبه ، قدّم خالصا ، و عمل صالحا ، اكتسب مذخورا ، و اجتنب محذورا ، رمی غرضا ، و أحرز عوضا کابر هواه ، و کذب مناه ، جعل الصّبر مطیّة نجاته ، و التّقوی عدّة وفاته ركب الطّریقه الغراء ، و لزم المحجّة البيضاء ، اغتنم المهل ، و بادر الأجل ، و تزود من العمل .

«یکی از خطبه‌هایی است که امام (ع) ایراد فرموده» [۱] خدا رحمت کند آن کس که چون سخن حکیمانه‌ای را بشنود خوب فرا گیرد، و چون به هدایت ارشاد گردد بپذیرد، دست به دامن هادی و رهبری زند و نجات یابد، از مراقبت پروردگارش لحظه‌ای غفلت نوزد، و همواره از گناهان خود بترسد، خالصانه گام پیش‌نهد و عمل نیک انجام دهد ذخیره‌ای برای آخرت تهیه کند، و از گناه بپرهیزد، همیشه اغراض دنیائی را به دور اندازد، و در عوض کالای گرانبهای آخرت را به دست آورد.

با خواسته‌های دلش بجنگد، و آرزوهای نابجایش را تکذیب کند. استقامت را مرکب راهوار نجات خویش قرار دهد، و تقوی را زاد و توشه مرگش گرداند، در راه روشن گام نهد و هرگز از جاده وسیع و آشکار حق فاصله نگیرد.

این چند روز زندگی را مغتنم شمارد، و پیش از آنکه مرگ فرا رسد، خویش را آماده کند، و از اعمال نیک توشه آخرت بگیرد.

توضیح‌ها:

[۸] این خطبه را «ابو اسحاق قیروانی مالکی» در کتاب «زهر الاداب» آورده است.

«ابو الفتح محمد علی کراجکی» متوفای سال ۴۴۹ هجری در کتاب «کنز الفوائد» می‌گوید:

از امام صادق (ع) نقل شده است که امیر مؤمنان (ع) ۲۴ کلمه پر ارزش فرموده که هر کدام به اندازه آسمانها و زمین قیمت دارند، از جمله آنها خطبه مورد بحث را شمرده است. (مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۴۵).

خطبه ی ۷۷

و من کلام له علیه السّلام

إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لِيَفُوقُونَنِي تَرَاثَ مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تَفْويقًا ، وَ اللَّهُ لئن بَقِيَتْ لَهُمُ لَأَنْفَضْنَهُمْ نَفْضَ اللَّحَامِ الْوِذَامِ التَّربُّةَ .

«هنگامی که در زمان عثمان «سعید بن العاص» حق مسلم امام را از بیت المال به منظور محاصره اقتصادی آنحضرت دریغ داشت فرمود: «بنی امیه از میراث محمد (ص) جز کمی در اختیار من نمی‌گذارند.

به خدا سوگند اگر زنده ماندم همچون محتویات شکم یک حیوان که خاک آلوده است و قصاب آن را به دور می‌ریزد، آنها را از صحنه حکومت اسلامی بیرون خواهم ریخت!» [۸]

توضیح‌ها:

[۸] شریف رضی، برای بیان کلام امام (ع) توضیح کوتاهی دارد که تفسیر آن در لابلای ترجمه آمده است.

و در روایت دیگر «التراب الوزمه» آمده که معنی آن چنین می‌شود «همانند خاکهایی که روی محتویات شکم یک حیوان می‌نشیند و قصاب آنها را پاک می‌کند.

خطبه ی ۷۸

و من کلمات کان یدعو بها علیه السّلام

اللّهُمَّ اغفر لی ما أنت أعلم به مِنّی ، فإن عدت فعد علی بالمغفرة ، اللّهُمَّ اغفر لی ماویت من نفسی ، و لم تجدله وفاء عندی ، اللّهُمَّ اغفر لی ما تقرّبت به إلیک بلسانی ثمّ خالفه قلبی . اللّهُمَّ اغفر لی رمزات الألحاظ ، و سقطات الألفاظ ، و شهوات الجنان ، و هفوات اللّسان .

«از دعاهاى امام(ع) است که با آنها راز و نیاز مى‌کرده و سرمشقى برای مردم در آن نهفته است» بار خدايا آنچه را که تو از من به آن آگاه‌ترى بر من ببخشای! و اگر بار دیگر به سوى آن باز گردم، تو هم مغفرت خود را باز گردان! [۱] خداوندا آنچه را از کارهاى نیک که تصمیم گرفته‌ام و انجام نداده‌ام ببخش.

خداوندا آنچه را با زبان به تو تقرب مى‌جویم و قلبم با آن هماهنگ نیست مورد مغفرت خویش قرار ده!

الهى! نگاههاى اشارت آمیز، سخنان بى فایده و خواسته‌هاى نابجای دل و لغزشهاى زبان را بر من ببخش!

توضیح‌ها:

[۱] (نیایش و دعا):

همانطور که ملاحظه مى‌فرمائید امام(ع) در اینجا با خدا راز و نیاز مى‌کند و به درگاه او نیایش مى‌نماید و چنانکه میدانیم دعا دارای آثار روانی، اجتماعى، تربیتى و معنوى فراوانى است، چه اینکه انسان برای تقویت اراده و بر طرف کردن ناراحتی‌ها به تکیه‌گاهى نیازمند است، و دعا چراغ امید را در انسان روشن مى‌سازد.

ناگفته نماند که بسیاری از دعاهاى معصومین برای تعالیم چگونگى دعابه دیگران است و اگر در مورد خودشان باشد اشاره به ترک اولی‌ها و «حسنات‌الابرار سیئات‌المقربین» است.

برای توضیح بیشتر و سؤالاتى که در مورد دعا مى‌شود به جلد اول تفسیرنمونه صفحه ۴۶۷ تا ۴۷۲ مراجعه فرمائید.

و من کلام له علیه السّلام

قاله لبعض أصحابه لما عزم على المسير إلى الخوارج ، فقال له : يا أمير المؤمنين ، إن سرت في هذا الوقت خشيت أن لا تظفر بمردك ، من طريق علم النجوم . فقال علیه السّلام :

أ تزعم أنك تهدي إلى السّاعة التي من سارفيها صرف عنه السّوء ؟ و تخوف من السّاعة التي من سار فيها حاق به الضّر ؟ فمن صدق بهذا فقد كذب القرآن ، و استغنى عن الإعانة بالله في نيل المحبوب و دفع المكروه ، و تبتغي في قولك للعامل بأمرك أن يوليک الحمد دون ربّه ، لأنّک بزعمک أنت هديته إلى السّاعة التي نال فيها النّفع و أمن الضّر ثم أقبل علیه السّلام على الناس فقال : أيّها النّاس ، إياکم و تعلّم النّجوم ، إلّا ما يهتدى به فی برّ أو بحر ، فإنّها تدعو إلى الکهانة ، و المنجم کالکاهن ، و الکاهن کالسّاحر و السّاحر کالکافر و الکافر فی النّار ، سیروا على اسم الله .

پیشگوئی بوسیله ستارگان هنگامی که امام(ع) آماده حرکت برای نبرد با خوارج بود، یکی از یارانش گفت:

ای امیر مؤمنان از آن می ترسم که اگر در این ساعت حرکت کنی به مراد خویش نرسی! این سخن را که می گویم از «علم نجوم» الهام می گیرد[۱] امام(ع) در پاسخش چنین فرمود:

گمان می کنی تو آگاهی از آن ساعتی که اگر در آن ساعت کسی حرکت کند باناراحتی روبرو نخواهد شد؟ و می توانی از آن ساعتی که هر کس در آن براه افتد زیان می یابد او را با خبر کنی؟! [۲] کسی که در این گفتار تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده است، و از استعانت به خدا در رسیدن به هدفهای محبوب و مصونیت از آنچه ناپسند است بی نیاز شده است.

گویا می خواهی بجای خداوند، تو را ستایش کنند، چون بزعم خود، مردم را به ساعتی که در آن به مقصود می رسند و از زیان بر کنار می مانند، هدایت کرده ای! سپس امام رو بمردم کرد و چنین فرمود:

ای مردم! از فرا گرفتن علم نجوم (خبرهای غیبی و پیشگوئی بوسیله ستارگان) [۳] بر حذر باشید، جز به آن مقدار که در دریاها و خشکیها شما را هدایت کند.

چه اینکه نجوم بسوی کهانت [۴] دعوت می‌کند، منجم همچون کاهن است، و کاهن چون ساحر، و جادوگران همانند کافران و کافر در آتش است... «اکنون از سخن این منجم نترسید» و به نام خدا بسوی مقصد حرکت کنید.

توضیح‌ها:

[۱] نقل شده که سخن بالا را «عفیف بن قیس» برادر اشعث بن قیس به امام (ع) گفته است.

[۲] نشانه اینکه گفته منجمان معمولاً درست از آب در نمی‌آید، جریان خوارج است یعنی در همان مسافرتی که امام (ع) را نهی کرد و گفت به مراد نمی‌رسی امام (ع) بر خوارج پیروز گردید.

[۳] منظور از علم نجوم که در این گفتار از آن مذمت شده ستاره‌شناسی نیست بلکه همان است که در قدیم معمول بوده که از حرکات ستارگان آینده‌اشخاص را پیش بینی می‌کردند، و گاهی همین پیش بینها سد راه فعالیت‌های اجتماعی آنان می‌شد.

[۴] منظور از «کهانت» ادعای آگاهی بر غیب است که در زمان جاهلیت معمول بوده و افرادی ادعا میکردند که از طریق جن و ارواح خبیثه از امور آینده و پنهانی آگاهی دارند.

خطبه ی ۸۰

و من خطبۀ له علیه السّلام بعد حرب الجمل ، فی ذم النساء

معاشر النّاس ، إنّ النّساء نواقص الإیمان ، نواقص الحفظ ، نواقص العقول : فأما نقصان إیمانهنّ فقعودهنّ عن الصّلاة و الصّیام فی آیام حیضهنّ و أما نقصان عقولهنّ فشهادة امرأتین كشهادة الرّجل الواحد ، و أما نقصان حفظهنّ فموار یتهنّ علی الأنصاف من موارد الرّجال ، فاتّقوا شرار النّساء ، و كونوا من خيارهنّ علی حذر ، و لا تطيعوهنّ فی المعروف حتّی لا یطمعن فی المنکر .

اقول : لما كانت تلك الحرب من الوقائع الكبار ، و الفتن العظيمة في الاسلام المشتملة على هلاك جمع عظيم من المسلمين منسوبة الى رأى امرأة . اراد ان ينبه على وجه نقصان النساء و اسبابه ، ليتجنب متابعتهن و لذلك حذر بعده من شرارهن و أمر بالكون مع خيارهن على الحذر و التحرر منهن في ايداع سرّ ، و قبول مشورة و ان كانت بمعروف لما يستلزم ذلك من طمعهن و تعلّيهن فيما يطعن فيه الى حد الافراط و تجاوز قدرهن و هو منكر .

«یکی از خطبه‌های امام است که پس از پایان جنگ جمل در نکوهش بعضی از زنان ایراد فرموده است» [۱] ای مردم جمعی از زنان هم از نظر ایمان، هم از جهت بهره و هم از موهبت عقل در رتبه‌ای کمتر از مردان قرار دارند، [۲] اما گواه بر کمبود ایمانشان همان بر کنار بودن از نماز و روزه در ایام عادت است، و اما بهره آنها، گواهی این است که سهم ارث آنان نصف سهم مردان است، و اما بهره آنها، این است که شهادت دو نفر آنان معادل شهادت یک مرد است، پس از زنان بد بپرهیزید و مراقب نیکان آنها باشید، اعمال نیک به عنوان اطاعت و تسلیم بی قید و شرط (در برابر) آنان انجام دهید تا در اعمال بد انتظار اطاعت از شما نداشته باشند. [۳] (همان گونه) در قسمت شرح این خطبه می‌خوانید امام (ع) می‌خواهد با این سخن از زنانی همچون عایشه آتش افروز جنگ جمل انتقاد کند)

توضیح‌ها:

[۱] این خطبه را «سبط ابن جوزی» در کتاب «تذکره الخواص» نقل کرده و عده‌ای دیگر از دانشمندان نیز آن را نقل کرده‌اند. (مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۴۶)

[۲] زنان بزرگ اسلام شک نیست که سخن بالا یک قانون کلی و همگانی درباره عموم زنان نیست، بلکه با توجه به اینکه این خطبه بعد از جنگ جمل و آنهمه خون ریزی‌هایی که به وسیله عایشه رخ داد، از امام (ع) صادر شده، درباره دسته خاصی از زنان است که در این گونه مسیرها گام برمیدارند، و گر نه چه کسی می‌تواند انکار کند که در پیشرفت اسلام زنان بزرگ و با شخصیتی همچون خدیجه، و بانوی اسلام فاطمه زهرا و زینب کبری و جمعی از زنان مبارز و دانشمند همانند سوده همدانیه شرکت داشته‌اند، و برای

پیشرفت اسلام و اجرای حق و عدالت بزرگترین فداکاری را به خرج داده‌اند و با ایمانی محکم و تفکری عالی، مردان خود را با تمام وجود در این مسیر حمایت می‌کردند، و علی (ع) نیز برای آنها احترام فوق العاده قائل بود.

[۳] عایشه و جنگ جمل در اینجا بد نیست چند جمله در مورد عایشه و جریان جنگ جمل یادآور شویم:

«ابن ابی الحدید» می‌گوید:

هر کس در تاریخ و اخبار چیزی نوشته صریحا گفته است عایشه سرسخت‌ترین دشمنان عثمان بود، حتی روزی یکی از لباسهای پیامبر (ص) را بیرون آورد و در منزل خویش آویخت، و به هر کس وارد خانه می‌شد می‌گفت این لباس پیغمبر است هنوز کهنه نشده و عثمان سنت او را کهنه ساخته است.

گفته‌اند نخستین کسی که عثمان را «نعل» نامید و همواره می‌گفت:

(اقتلوا نعلًا قتل الله نعلًا):

«نعل را بکشید خدا او را بکشد» عایشه بوده است عایشه هنگام کشته شدن عثمان در مکه بود گزارش قتل عثمان را به او دادند و او خیال می‌کرد پس از عثمان طلحه را رئیس کومت خواهند کرد، لذا از مکه با سرعت به سوی مدینه حرکت کرد و در سرزمینی به نام «شراف» «عبید بن ابی سلمه» از او استقبال کرد، عایشه اخبار مدینه را از او پرسید و او پاسخ داد، عثمان کشته شد.

عایشه پرسید بعد از آن چه؟

گفت با علی (ع) بهترین رهبر بیعت کردند.

عایشه گفت اگر این حرف صحیح باشد ای کاش آسمان بر زمین فرو ریزد و ای بر تو ببین چه می‌گویی؟ گفت:

همان است که گفتم، عایشه سخت ناراحت شد «عید» پرسید ای مادر مؤمنان چرا این طور شدی؟ من بین مشرق و مغرب بهتر و سزاوارتر از او به خلافت سراغ ندارم، و نظیری برای او در تمام حالات نمی بینم چگونه تو از حکومت او ناراحتی، عایشه جوابی ندارد!

دستور داد از همانجا او را به مکه برگردانند و در بین راه می گفت:

(قتلوا ابن عفان مظلوما):

«عثمان را مظلوم کشتند!» طلحه و زبیر، نامه ای وسیله عبد الله زبیر برایش فرستادند و از او خواستند به عنوان مطالبه خون عثمان مردم را از بیعت علی (ع) برگرداند.

هنگامی که عایشه در مکه مقدمات کارش را فراهم می کرد «ام سلمه» نیز در مکه بود و تصمیم گرفت از امام دفاع کند، عایشه می خواست ام سلمه را همچون «حفصه» در مبارزه با امام (ع) با خود همراه سازد لذا او را خواست و کمی از مظلومیت عثمان برای او صحبت کرد.

ام سلمه در پاسخ گفت:

تا دیروز مردم را بر ضد عثمان می شورانیدی و او را «نعل» می خواندی چرا امروز چنین می گوئی با اینکه موقعیت علی را در نزد پیامبر خوب می دانی و اگر فراموش کرده ای تا یاد آوریت کنم؟ عایشه گفت عیبی ندارد! ام سلمه گفت:

بخاطر داری که تصمیم گرفتی به پیامبر (ص) و علی (ع) هنگامی که صحبت آنها طول کشید پرخاش کنی، و پیامبر در پاسخ فرمود: بخدا سوگند هیچ کس علی را دشمن نمی دارد و با او کینه نمی ورزد- خواه از اهل بیت من باشد یا نه جز اینکه از ایمان خارج می گردد؟ عایشه گفت آری و نیز بخاطر داری که علی (ع) کفش پیامبر را تعمیر می کرد، پدرت و عمر از پیامبر در مورد اینکه چه کسی را به خلافت برمی گزیند پرسش می نمودند. و پیامبر در پاسخشان فرمود جائیکه الان نشسته می بینم و اگر بگویم از گردش

پراکنده خواهید شد چنانکه بنی اسرائیل از دور هارون پراکنده شدند. و پس از رفتن عمرو پدرت تو از پیامبر پرسیدی چه کسی را خلیفه قرار خواهی داد؟ پیغمبر فرمود:

آن کس که کفش را تعمیر می کند، و ما نگاه کردیم کسی جز علی نبود، پرسیدیم مقصود علی است؟ گفت آری، این مطلب را بیاد داری؟ عایشه گفت بلی! ام سلمه پرسید: پس چرا می خواهی با او مبارزه کنی؟

گفت برای اصلاح بین مردم! ام سلمه گفت: خود می دانی! او از هم جدا شدند، ام سلمه این جریان را برای امام نوشت.

عایشه هنگام حرکت شتری از شتران «یعلی بن امیه» بنام «عسگر» در اختیارش قرار دادند تا سوار گردد و هنگامی که نام آن را شنید به یاد حدیثی افتاد که پیامبر به او فرموده بود و او را از سوار شدن شتری به این نام بر حذر داشته بود، دستور داد این شتر را برگردانند ولی آنها جهاز و وسائل آن را تغییر دادند و گفتند این شتر دیگری است، عایشه به سوی بصره حرکت کرد، در بین راه سگها حمله کردند و شتران را فرار دادند کسی گفت «حوثب» سگهای فراوانی دارد و سخت حمله می کنند، عایشه که نام «حوثب» را از پیامبر شنیده بود که سگهای حوثب در راه حرکت بسوی جنگی ناپسند به او حمله می کنند، یک مرتبه بخود آمد و گفت «سگهای حوثب؟! مرا برگردانید، اما بلا فاصله ۵۰ نفر را فراهم کردند که قسم خوردند اینجا سرزمین حوثب نیست و بالاخره رفت و جنگ جمل را براه انداخت (شرح ابن ابی الحدید جلد ۶ صفحه ۲۱۵ تا ۲۲۷)

خطبه ی ۸۱

و من کلام له علیه السلام

أَيُّهَا النَّاسُ . الزَّهَادَةُ قَصْرُ الْأَمَلِ ، وَ الشُّكْرُ عِنْدَ النَّعْمِ ، وَ الْوَرَعُ عِنْدَ الْمُحَارَمِ فَإِنَّ عِزْبَ ذَلِكَ عَنْكُمْ فَلَا يَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَكُمْ ، وَ لَا تَتَسَوَّأُ عِنْدَ النَّعْمِ شُكْرَكُمْ فَقَدْ أَعَذَرَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ بِحُجْبِ مَسْفَرَةٍ ظَاهِرَةٍ ، وَ كَتَبَ بَارِزَةَ الْعِذْرِ وَاضِحَةً .

«از سخنان امام (ع) که درباره زهد فرموده است»:

ای مردم! زهد یعنی کوتاهی آرزو، شکر و سپاس در برابر نعمت، و پارسائی در مقابل گناه!

اگر نتوانستید همه این صفات را فراهم سازید مواظب باشید حرام بر اراده و صبر شما پیروز نگردد، و در برابر نعمتها شکر منعم را فراموش نکنید، چه اینکه خداوند بادلانل روشن و آشکار عذرها را قطع کرده و با کتابهای خود بهانه را به روشنی از بین برده است.

خطبه ی ۸۲

و من کلام له علیه السّلام فی صفة الدنیا

ما أصف من دار أولها عناء ، و آخرها فناء ، فی حلالها حساب ، و فی حرامها عقاب ، من استغنی فیها فتن ، و من افتقر فیها حزن ، و من ساعاها فاته ، و من قعد عنها و اتته ، و من أبصر بها بصّرتة ، و من أبصر إلیها أعمته .

«از سخنانی است که امام(ع) در مذمت دنیا فرموده»:

چگونه توصیف کنم سر منزلی را که ابتدای آن سختی و مشقت است، و پایان آن فنا و نیستی، در حلال آن حساب است و در حرامش عقاب، ثروت مندش فریب می خورد، و فقیر و گدایش محزون می گردد چه بسیار کسانی که به دنبالش بدونند و به آن نرسند، و چه بسیار کسانی که رهایش سازند و به آنها روی آورد، هر کس با چشم بصیرت و عبرت به آن بنگرد به او بصیرت و بینائی بخشد؟ و آن کس که چشمش به دنبال آن باشد و فریفته آن گردد از دیدن حقایق نابینایش کند! [۱] سید رضی می گوید:

اگر خوب در این جمله امام(ع) «و من ابصر بها بصرتة» (کسی که با چشم بصیرت به آن بنگرد بینایش کند) تأمل شود، در آن معنی شگفت آور و مقصود ژرفی یافت خواهد شد که به پایانش نتوان رسید مخصوصا اگر جمله «من ابصر الیها اعمته» (کسی که منتهی آرزوی خود را دنیا قرار دهد کورش خواهد کرد) کنار جمله بالا گذارده شود، در اینصورت به خوبی فرق واضحی بین آن دو یافت خواهد شد، فرقی روشن، شگفت انگیز و آشکار!

توضیح ها:

[۱] در حقیقت دو جمله بالا (من ابصر بها بصرته...) اشاره به یک مسئله مهم از جهان بینی اسلامی می‌کند و آن اینکه: دنیا و مواهب مادی این جهان اگر «وسیله» باشند (همانطور که از جمله «ابصر بها» استفاده می‌شود) باعث بصیرت و بینائی و نتیجه‌هائی انسانی و مردمی است، و اگر «هدف» نهائی را دنیا تشکیل دهند باعث کوردلی و گمراهی خواهند شد (آنچنانکه از جمله «ابصر الیها» استفاده می‌شود) در حقیقت تفاوت میان دنیای مذموم و ممدوح همان چیزی است که از «الیها» و «بها» استفاده می‌شود.

خطبه ی ۸۳

و من خطبة له عليه السلام و هي من الخطب العجیبة و تسمى الغراء

الحمد لله الذي علا بحوله ، و دنا بطوله ، مانح كل غنيمه و فضل ، و كاشف كل عظيمه و ازل احمده على عواطف كرمه ، و سوابغ نعمه ، و اومن به اولاً باديا ، و استهديه قريبا هاديا ، و استعينه قادرا قاهرا ، و اتوكل عليه كافيا ناصرا ، و أشهد أن لا إله الا الله الذي رفع السماء فبناها و سطح الأرض فطحها و لا يؤده حفظهما و هو العلي العظيم ، و أشهد أن محمدا صلى الله عليه و آله عبده و رسوله ، أرسله لإنفاذ أمره ، و إنهاء عذره ، و تقديم نذره .

أوصيكم عباد الله بتقوى الله الذي ضرب الامثال ، و وقت لكم الآجال ، و ألبسكم الریش ، و أرفع لكم المعاش ، و أحاطكم بالاحصاء و أرصد لكم الجزاء ، و أترككم بالنعم السوابغ ، و الرشد الروافغ ، و أنذركم بالحجج البوالغ ، و أحصاكم عددا و وظف لكم مددا في قرار خبره ، و دار عبره أنتم مختبرون فيها ، و محاسبون عليها .

فان الدنيا رنق مشربها ، ردع مشرعها : يونق منظرها ، و يوبق مخبرها غرور حائل و ضوء آفل ، و ظل زائل ، و سناد مائل حتى اذا أنس نافرها ، و اطمأن ناکرها : قمصت بأرجلها ، و قنصت بأحبلها ، و أقصدت بأسهمها ، و أعلقت المرء أوهاق المنيئة قائدة له الى ضنك المضجع ، و وحشه المرجع و معاينه المحل ، و ثواب العمل ، و كذلك الخلف يعقب السلف : لا تقلع المنيئة احتراماً و لا يرعوى الباقيون اجتراما يحتذون مثالا ، و يمضون أرسالا ، الى غاية الانتهاء ، و صيور الفناء .

حتى اذا تصرّمت الأمور و تقصّصت الدهور ، و أزف النّشور أخرجهم من ضرائح القبور ، و أوكار الطّيور ، و أوجره السّباع و مطارح المهالك ، سراحا الى أمره ، مهطعين الى معاده رعيلا صموتا ، قياما صفوفا ، ينفذهم البصر و يسمعهم الدّاعى ، عليهم لبوس الاستكانة ، و ضرع الاستسلام و الذّلة قد ضلّت الحيل ، و انقطع الأمل ، و هوت الأفتدة كاظمة ، و خشعت الأصوات مهينمة ، و ألجم العرق ، و عظم الشّفق ، و أرعدت الأسماع لزبرة الدّاعى إلى فصل الخطاب و مقايضة الجزاء ، و نكال العقاب ، و نوال الثّواب .

عباد مخلوقون اقتدارا ، و مربويون اقتسارا ، و مقبوضون احتضارا ، و مضمنون أجداثا ، و كائنون رفاتا ، و مبعوثون أفرادا ، و مدينون جزاء ، و مميّزون حسابا ، قد أمهلوا فى طلب المخرج ، و هدوا سبيل المنهج ، و عمّروا مهل المستعيب ، و كشف عنهم سدف الرّيب ، و خلّوا لمضمار الجياد و رويّة الارتباد ، و أناه المقتبس المرتاد فى مدّة الأجل ، و مضطرب المهل .

فيالها أمثالا صائبة ، و مواعظ شافية لو صادفت قلوبا زاكية ، و أسماعا واعية ، و آراء عازمة ، و ألبابا حازمة ، فاتّقوا تقيّة من سمع فخشع ، و اقتترف فاعترف ، و وجل فعمل ، و حاذر فبادر ، و أيقن فأحسن ، و عبّر فاعتبر ، و حذر فازدجر ، و أجاب فأجاب ، و رجع فتاب ، و اقتدى فاحتذى ، و أرى فرأى ، فأسرع طالبا ، و نجاهاربا ، فأفاد ذخيرة ، و أطاب سريرة ، و عمّر معادا ، و استظهر زادا ليوم رحيله ، و وجه سبيله ، و حال حاجته ، و موطن فاقتته ، و قدّم أمامه لدار مقامه . فاتّقوا الله عباد الله جهه ما خلقكم له ، و احذروا منه كنه ما حذركم من نفسه ، و استحقّوا منه ما أعدّ لكم بالتّنجّز لصدق ميعاده ، و الحذر من هول معاده .

جعل لكم أسماعا لتعى ما عناها و أبصارا لتجلو عن عشاها ، و أشلاء جامعة لأعضائها ملائمة لأحنائها : فى تركيب صورها ، و مدد عمرها ، بأبدان قائمة بأرفاقها ، و قلوب رائدة لأرزاقها ، فى مجلّلات نغمة ، و موجبات مننه و حواجز عافيته ، و قدر لكم أعمارا سترها عنكم ، و خلّف لكم عبرا ، من آثار الماضين قبلكم ، من مستمتع خلاقهم ، و مستفسح خناقهم أرهقتهم المنايا دون الآمال ، و شذبهم عنها تخرم الآجال ، لم يمهّدوا فى سلامة الأبدان و لم يعتبروا فى أنف الأوان ، فهل ينتظر أهل بضاضة الشّباب الآحوانى الهرم ؟ و أهل غضارة الصّحّة الأنوازل السّقم ؟ و أهل مدّة البقاء الآأونه الفناء مع قرب الزّيال ، و أزوف الانتقال ، و عزل القلق ، و ألم المضض ، و غصص الجرض ، و تلفّت الاستغائنه بنصره الحفدة و الأقرباء و الأعزّة و القرناء ، فهل دفعت الأقارب ، أو نفعت النّواحب ، و قد غودر فى محلّه الأموات رهينا ، و فى ضيق المضجع وحيدا ، قد هتكت الهوامّ جلده و أبلت النّواهك جدته ، و

عفت العواصف آثاره ، و محا الحدثان معالمه و صارت الأجساد شحبه بعد بضتها ، و العظام نخرة بعد قوتها ، و الأرواح مرتنهة بثقل أعبائها ، موقنه بغيب أنبائها ، لا تستزاد من صالح عملها ، و لا تستعقب من سيئ زللها أو لستم أبناء القوم و الآباء و اخوانهم و الأقرباء تحتدون أمثلتهم ، و تركبون قلدتهم ، و تطأون جادتهم ؟ فالقلوب قاسيه عن حظها لاهيه عن رشدتها سالكة فى غير مضمارها كأن المعنى سواها و كأن الرشد فى احراز دنياها .

و اعلّموا أنّ مجازكم على الصراط ، و مزالت دحضه ، و أهاول زلل و تارات أهواله ،

فاتّقوا الله تقيّه ذى لبّ شغل التّفكر قلبه ، و أنصب الخوف بدنه و أسهر التّهجد غرار نومه ، و أظمأ الرّجاء هواجر يومه ، و ظلّف الزّهد شهواته ، و أرجف الذّكر بلسانه ، و قدّم الخوف لابانه ، و تنكّب المخالجات عن وضج السّبيل ، و سلك أقصد المسالك الى النّهج المطلوب ، و لم تقتله فاتلات الغرور و لم تعم عليه مشتهات الأمور ، ظافرا بفرحه البشرى ، و راحه النّعمى فى أنعم نومه ، و آمن يومه ، قد عبر معبر العاجله حميدا و قدّم زاد الآجله سعيدا ، و بادر من وجل ، و أكمش فى مهل ، و رغب فى طلب ، و ذهب عن هرب ، و راقب فى يومه غده ، و نظر قدما أمامه فكفى بالجنّة ثوبا و نوالا ، و كفى بالنّار عقابا و وبالا و كفى بالله منتقما و نصيرا و كفى بالكتاب حجيجا و خصيما أوصيكم بتقوى الله الذى أعذر بما أنذر و احتجّ بما نهج و حذركم عدوا نفذ فى الصّدر خفيا ، و نفث فى الآذان نجيا فأضلّ و أردى ، و وعد فمّنى ، و زيّن سيئات الجرائم ، و هوّن موبقات العظام حتّى اذا استدّرج قرينته ، و استغلق رهينته ، أنكر ما زيّن ، و استعظم ما هوّن ، و حذّر ما أمّن .

منها فى صفه خلق الانسان :

أم هذا الذى أنشأه فى ظلمات الأرحام ، و شغف الأستار ، نطفه دهاقا و علقه محاقا ، و جنينا و راضعا ، و وليدا و يافعا ، ثمّ منحه قلبا حافظا ، و لسانا لافظا ، و بصرا لاحظا ليفهم معتبرا ،

و يقصّر مزدجرا ، حتّى اذا قام اعتداله ، و استوى مثاله ، نفر مستكبرا ، و خبط سادرا ، ماتحا فى غرب هواه ، كادحا سعيا لدنياه ، فى لذات طربه ، و بدوات أربه ، لا يحتسب رزيّه و لا يخشع تقيّه ، فمات فى فتنته غريرا ، و عاش فى هفوته يسيرا ، لم يفد عوضا ، و لم يقض مفترضا ، دهمته ، فجعات المنيّه فى غبر جماحه ، و سنن مراحه ، فظلّ سادرا ، و بات ساهرا ، فى غمرات الآلام ، و

طوارق الأوجاع و الأسقام بين أخ شقيق ، و والد شقيق ، و داعية بالويل جزعا ، و لا دمه للصدّر قلقا و المرء فى سكرة ملهيه ، و غمرة كارثة ، و أنه موجعه ، و جذبه مكربه ، و سوقه متعبه . ثم أدرج فى أكفانه مبلسا ، و جذب منقادا سلسا ، ثم ألقي على الأعواد رجيع و صب ، و نضو سقم ، تحمله حفدة الولدان ، و حشدة الإخوان ، إلى دار غربته ، و منقطع زورته ، حتى اذا انصرف المشيع ، و رجع المتفجع ، أقعد فى حفرته نجيا لبهته السئوال ، و عثره الامتحان ، و أعظم ما هنالك بليّة نزول الحميم ، و تصليه الجحيم ، و فورات السّعر ، و سورات الرّفير ، لا فترة مريحه . و لادعه مريحه ، و لا قوة حاجزه ، و لا موته ناجزه ، و لا سنه مسليه ، بين أطوار الموتات ، و عذاب السّاعات أنا باللّه عانذون .

عباد الله ، أين الذين عمّروا فنعموا ، و علّموا ففهموا ، و أنظروا فلهوا ، و سلموا فنسوا ؟

أمهلوا طويلا ، و منحوا جميلا ، و حذروا أليما ، و وعدوا جسيما احذروا الذّنوب المورّطه ، و العيوب المسخّطه .

أولى الأبصار و الأسماع ، و العافيه و المتاع هل من مناص ، أو خلاص ، أو معاذ ، أو ملاذ ، أو فرار ، أو محار ؟ أم لا ؟ فأنى توفكون أم أين تصرفون ؟ أم بماذا تغترون ؟ و إنّما حظّ أحدكم من الأرض ذات الطّول و العرض قيد قدّه ، متعفّرا على خدّه . الآن عباد الله و الخناق مهمل ، و الرّوح مرسل ، فى فينه الإرشاد ، و راحه الأجساد ، و باحه الاحتشاد ، و مهل البقيّه ، و أنف المشيّه ، و إنظار التّوبه ، و انفساح الحوبه ، قبل الضّنك و المضيق ، و الرّوع و الرّهوق ، و قبل قدوم الغائب المنتظر ، و أخذه العزيز المفتر .

×××و فى الخبر أنّه عليه السلام لما خطب بهذه الخطبه اقشعرت لها الجلود ، و بكت لها العيون ، و رجفت القلوب ، و من الناس من يسمّى هذه الخطبه ج الغراء ، ث

«خطبه درخشان» یکی از خطبه‌هائی است که امام(ع) ایراد فرموده است،[۱] از خطبه‌های شگفت‌انگیزی است که به نام خطبه «غراء» نامیده شده است.

صفات خداستایش مخصوص خداوندی است که علو مرتبه‌اش بخاطر قدرت او است، و نزدیکیش به مخلوقات به واسطه عطا و بخشش او، همو است بخشنده تمام نعمتها، و دفع‌کننده تمام شدائد و بلاها او را می‌ستایم در برابر عواطف کریمانه و نعمتهای وسیع

و گسترده‌اش به او ایمان می‌آورم چون مبدء هستی و ظاهر و آشکار است، و از او هدایت می‌طلبم چون راهنما و نزدیک است، از او یاری می‌جویم چون توانا و پیروز است، بر او توکل می‌کنم چون تنها یاور و کفایت کننده است.

گواهی می‌دهم که محمد (ص) بنده و فرستاده اوست، او را فرستاده تا فرمانهایش را اجرا کند و به مردم اتمام حجت نماید، و آنها را در برابر اعمال بد، بیم دهد.

توصیه به پرهیزکاری ای بندگان خدا! شما را به ترس از خدائی که برای بیداری شما مثلها زده (و پندها داده) سفارش می‌کنم، خداوندی که اجل و سرآمد زندگی شما را معین کرده و لباسهای فاخر را بر شما پوشانده، زندگی پر وسعت به شما بخشیده و با حساب دقیق خود به شما احاطه دارد، در برابر کارهای نیک پاداش برای شما قرار داده و با نعمتهای گسترده، و بخششهای وسیع، گرامی داشته و به وسیله پیامبران و دستورات رسا و روشن از مخالفت فرمانش بیم داده است.

تعداد شما را به خوبی می‌داند و چند صباحی توقف، در این سرای آزمایش و عبرت برایتان مقرر داشته، در این دنیا آزمایش می‌شوید، و در برابر اعمالتان محاسبه می‌گردید.

دگرگونیهای دنیا (آری) آب این جهان همیشه تیره و همواره با گل و لای توام بوده است، منظره‌ای دلفریب و سرانجامی خطرناک دارد، فریبنده و دل انگیز است اما دوامی ندارد، نوری است در حال غروب، سایه‌ای است زوال پذیر و ستونی است مشرف بر سقوط، و هنگامی که نفرت کنندگان به آن دل بستند و بیگانگان از آن، به آن اطمینان پیدا کردند، هماننداسبی که بطور غافلگیرانه پاهای خود را بلند کرده و سوار را به زمین می‌افکند، آنها را بر زمین می‌کوبد، و با دامهای خود آنها را گرفتار می‌سازد، و تیرهای خود را بسوی آنان پرتاب می‌کند.

طناب مرگ به گردن انسان می‌افکند، و بسوی گوری تنگ و جایگاهی وحشتناک که از آنجا محل خویش را در بهشت و دوزخ می‌بیند، و پاداش اعمال خود را مشاهده می‌کند، می‌کشانند! .

همچنان آیندگان به دنبال گذشتگان گام می‌نهند، نه مرگ از نابودی مردم دست می‌کشد، و نه مردم از گناه.

و همچنان تا پایان زندگی و سر منزل فنا و نیستی آزادانه پیش می‌روند.

رستخیز تا آنجا که امور پی در پی بگذرد و زمانها سپری گردد، و رستخیز بر پا شود در آن زمان آنها را از بیغوله‌های گور و لانه‌های پرندگان و جایگاه درندگان و میدانهای جنگ بیرون می‌آورد، با شتاب بسوی فرمان پروردگار روی می‌آورند، به صورت دستجات خاموش و صفوف ایستاده حاضر می‌شوند، گر چه جمع آنها بسیار است ولی از دیدگاه علم‌ناپذ پروردگار مخفی نمی‌مانند و به خوبی صدای (فرشتگان) به گوش آنها می‌رسد، لباس نیاز و خضوع به تن پوشیده‌اند، درهای حیل و فریب بسته شده، آرزوها قطع گردیده، دلها ساکن، صداها (از اوج خویش افتاده) آهسته از گلو بیرون آید، عرق از گونه‌ها سرازیر، اضطراب و وحشت آنها را فرا گرفته است، بانگی رعد آسا گوشها را به لرزه آورد و به سوی پیشگاه عدالت، برای دریافت کیفر و پاداش و بهره‌مند شدن از ثواب، فرا خوانده می‌شوند.

بندگانی که با دست توانای او آفریده شده‌اند و بی اراده خویش به وجود آمده و پرورش یافته‌اند، (و مالک خود نیستند) در چنگال مرگ قرار گرفته و در گهواره گور آرمیده‌از هم متلاشی می‌شوند و به تنهایی سر از لحد برمی‌آورند، و برای درک پاداش قدم به صحنه قیامت می‌گذارند، به دقت سرشماری شده و بحسابشان رسیدگی می‌گردد، این چند روزه به خاطر این مهلت یافته‌اند که در جستجوی راه صحیح برآیند، و راه نجات به آنها ارائه شده، این چند روز عمر (نه بخاطر این است که سرکشی کنند بلکه برای آن است) که رضایت خدا را جلب نمایند، ظلمت و تاریکیهای شک و تردید از آنها کنار زده شده، آنها را آزادگذارده‌اند تا برای مسابقه (در قیامت) خود را آماده سازند، آنها را آزاد گذارده‌اند تا فکر و اندیشه خود را برای یافتن حق به کار برند، و در کسب نور الهی در مدت زندگی تلاش و کوشش کنند.

چه مثل‌های رسائی اوه چه مثل‌های صائب و رسائی! و چه اندرزهایی دلنشین! ولی به شرط آنکه با قلبهای پاک مواجه گردد و در گوشهای شنوائی فرو رود، و به رای‌هایی جازم و عقلهای کاملی دست یابد.

تقوا پیشه کنید، تقوای کسی که چون بشنود احساس مسئولیت کند، و چون گناه کند اعتراف نماید، و چون احساس مسئولیت نماید قیام به عمل کند، و چون بیمناک گردد به طاعت حق مبادرت ورزد، و (چون به مرگ و لقای پروردگار) یقین کند نیکی نماید، و هر گاه درس عبرت به او دهند عبرت پذیرد.

و هر گاه او را بر حذر دارند قبول کند، و اگر منعش کردند از نافرمانی باز ایستد (دعوت خدا) را پاسخ گوید، و بسوی او باز گردد، و چون باز گردد توبه کند و چون تصمیم به پیروی از پیامبران گیرد دنبال آنان گام بردارد، چون نشانش دهند به بیند و بسرعت به سوی حق حرکت کند، و از نافرمانیها فرار نماید، ذخیره‌ای بدست آورد و بطن خویش را پاکیزه و آخرت خود را آباد سازد، زاد و توشه‌ای برای روز حرکت و هنگام حاجت، و سر منزل نیاز، تهیه کند، همه اینها را پیش از خود، به منزلگاه جاویدانی، به فرستد.

ای بندگان خدا از نافرمانی او بپرهیزید، به خاطر هدفی که شما را برای آن آفریده، و آنچنانکه به شما هشدار داده، از مخالفتش بر حذر باشید تا استحقاق آن چه را به شما وعده داده پیدا کنید که وعده او مسلم، و تهدید او وحشتناک است.

یادآوری نعمتهای گوناگون خداوند برای شما گوشهائی آفریده که آنچه را می‌شنوند حفظ کنند، و چشمهائی که در تاریکی حقایق را به بینند، و هر عضوی را به نوبه خود اعضائی داد که در ترکیب بندی، و دوام، متناسب و هم آهنگ با یکدیگرند، باید نهائی که با ساختمان موزون خود قائم و برقرارند، و با دلهائی که آماده پذیرش مواهب او هستند از نعمتهای او برخوردار بوده، و موجبات امتنان وی آشکار است با وسائلی که تندرستی شما را حفظ می‌کند. عمرهائی برایتان مقدر فرموده ولی مقدار آن از شما پنهان است. و از آثار گذشتگان برایتان عبرتها ذخیره کرده، لذتهائی که از دنیا بردند، و موهبتیهائی که قبل از گلو گیر شدن به مرگ از آن بهره‌مند می‌گردیدند. سرانجام دست‌نیرومند مرگ گریبان آنها را گرفت، و بین آنها و آمالشان جدائی افکند، و با فرا رسیدن اجل به سرعت آنها را از آرزوها برید، آنها به هنگام تندرستی چیزی برای خود نیندوختند و در نخستین زمان زندگی عبرت نگرفتند، آیا کسی که جوان است جز پیری انتظار دارد؟ و افرادی که برخوردار از نعمت تندرستی هستند، جز حوادث بیماری را چشم براه می‌باشند؟ و آیا کسیکه باقی است جز فنا را منتظر است؟ با اینکه هنگام فراق و جدائی و لرزه اضطراب و ناراحتی مصیبت نزدیک شده که حتی فرو بردن آب دهان برای او مشکل شود و از فرزندان و بستگان یاری جوید!

آیا آنها می‌توانند مرگ را از او دفع کنند؟ و با ناله‌های آنان و فریادشان برای اوسودی دارد؟ (نه) او به سرزمین مردگان سپرده می‌شود، و در تنگنای قبر تنها می‌ماند، حشرات پوستش را از هم می‌شکافند، و سختیهای گور او را می‌پوسانند، و از پای در می‌آورد، تند بادهای سخت آثار او را نابود می‌کند، و گذشت شب و روز نشانه‌های او را از میان می‌برد، اجساد، پس از طراوت و تازگی تغییر می‌پذیرند، و استخوانها بعد از توانائی پوسیده می‌گردند، ارواح، گروگان مسئولیت اعمال خویشند، و در آنجا به اسرار نهانی یقین حاصل می‌کنند، نه بر اعمال صالحشان چیزی افزوده می‌شود، و نه از اعمال زشتشان می‌توانند توبه کنند.

آیا شما فرزندان و پدران و برادران و بستگان همان مردم نیستید که گام جای گام آنها نهادید؟! و در همان جاده‌ای قدم می‌نهد که آنها نهادند، و روش آنان را دنبال می‌کنید؟

دلها از بهره گرفتن سخت‌شده، و از رشد معنوی باز مانده، و در غیر طریق حق راه‌پیمائی می‌کنند، گویا آنها مقصود نیستند و گویا آنها نجات و رستگاری را در تحصیل دنیا می‌دانند.

عبور بر صراط آگاه باشید عبور شما از صراط خواهد بود، گذرگاهی که عبور از آن خطرناک است، معبری که قدم در آن لرزان می‌شود و بارها می‌لغزد.

ای بندگان خدا از خدا بترسید همچون ترس صاحب عقلی که فکر، قلبش را مشغول ساخته، و ترس بدنش را خسته کرده شب زنده‌داری خواب او را هم از چشمش ربوده، امید به حمت خدا او را به تشنگی روزه روزه‌های گرم واداشته، زهد در دنیا شهوت‌ها را از او گرفته، به سرعت زبانش به ذکر خدا می‌گردد، برای ایمنی در قیامت ترس از مسئولیت را پیش فرستاده، از راههای دیگر جز راه حق چشم پوشیده، در بهترین و راست‌ترین راهی سیر می‌کند که آن راه مطلوب خدا است فریب آنچه انسان را مغرور می‌کند و از راه منصرف می‌سازد نخورده، امور مشتبه‌او را نابینا نساخته، مژده بهشت و زندگی کردن در آسایش و نعمت در بهترین جایگاه و ایمن‌ترین روزها او را خشنود ساخته است.

از گذرگاه زود گذر دنیا با پسندیده‌ترین طرز گذشته، توشه سعادت آخرت را پیش فرستاده، و از ترس آن روز به عمل صالح مبادرت ورزیده، ایام زندگی با سرعت مشغول بندگی بوده، در طلب خشنودی پروردگار رغبت و میل کامل داشته، از آنچه باید فرار کند بر کنار بوده، امروز رعایت فردای خویش را نموده، آینده خویش را دیده است.

بهشت‌برین شایسته‌ترین پاداش نیکو کاران، و دوزخ مناسب‌ترین کیفر بدکاران است، خدا برای انتقام گرفتن و یاری کردن کافی است، و قرآن برای باز خواست کردن و داوری خواستن کفایت می‌نماید.

توصیه به تقوا توصیه می‌کنم شما را به تقوا و پرهیز از خدائی که با انذار خود، راه عذر را بر شما مسدود ساخته، و با دلیل روشن حجت را تمام کرده، و شما را بر حذر داشته از دشمنی که مخفیانه در سینه‌های شما راه می‌یابد و آهسته در گوشها می‌دمد، گمراه و پست می‌سازد ننوید می‌دهد و انسان را به خواهش و می‌دارد، گناهان و جرائم زشت را نیکو جلوه می‌دهد، و گناهان بزرگ را سبک می‌شمرد و به تدریج پیروان خود را فریب داده، و در سعادت را بر وی گروگان خود می‌بندد (در سرای آخرت) آنچه را که آراسته، انکار می‌کند، و آنچه آسان جلوه داده بزرگ می‌شمارد، و از آنچه آنها را ایمن کرده سخت می‌ترساند...

قسمتی از این خطبه که درباره چگونگی آفرینش انسان است.

مگر این همان نطفه و خون نیم بند نیست، که خداوند او را در تاریکیهای رحم و غلافهای تو در توی (شکم مادر) آفرید، تا (بصورت) جنین در آمد، سپس کودکی شیر خوار شد، کم کم بزرگتر گردید تا نوجوانی (خوش منظر) گردید. و به او فکری حافظو زبانی گویا بخشید، تا درک کند و عبرت گیرد، و از بدیها پرهیزد، تا به حد کمال رسید و بر پای خود ایستاد آغاز به تکبر کرد، رو گردانید، و بی پروا در بیراهه گام نهاد.

هوا و هوس را از اعماق وجود خود بیرون می‌کشد، و برای بدست آوردن خواسته‌های دل و لذت بی حساب در دنیا خود را به رنج می‌افکند، هرگز نمی‌پندارد مصیبتی برایش پیش می‌آید.

پرهیز و خشوعی ندارد، در حال فتنه و فریب به سر می‌برد، و در دل بدبختیها کمی زندگی کرده، در حالی که در برابر آنچه از دست داده بدل و عوضی بدست نیاورده و وظائف واجب خود را ترک نموده.

هنوز کوشش او در راه هوا و هوس و بدست آوردن آرزوهایش پایان نپذیرفته که ناراحتیهای مرگ به او نزدیک می‌شود، روزها متحیر و شبها در درون دردها و بیماریها تا به صبح بیدار است، در میان برادری غمخوار و پدری مهربان افتاده و صدای (همسرش) به گریه بلند است.

(و همسر یا مادرش) در کمال اضطراب و ناراحتی به سینه می‌کوبد، اما او در حالت بیهوشی و سکرات مرگ، و غم و اندوه بسیار، و ناله دردناک، و جان دادن، و با حالت انتظاری رنج‌آور، ست به گریبان است، (و سرانجام جان می‌سپارد) سپس او را مایوسانه در کفن می‌پیچند و در حالی که آرام و تسلیم است بر می‌دارند و بر روی چوبهای تابوت می‌افکنند، خسته و کوفته و لاغر به سفر آخرت که در پیش دارد می‌رود، دوستان و فرزندان و جمع برادران او را به دوش می‌کشند و تا سر منزل غربت و خانه‌ای که هرگز از او نمی‌توان دیدن کرد، و در وحشت و تنهایی باید در آن بسر برد، او را پیش می‌برند، (و در درون قبرش می‌گذارند).

اما هنگامی که تشییع کنندگان و ناله سردهندگان برگردند، وی را در حفره گور می‌نشانند. او از ترس و تحیر در سؤال و لغزش در امتحان آهسته سخن می‌گوید، و بزرگترین بلا در آنجا آب سوزان آتش دوزخ و برافروختگی شعله‌ها و نعره‌های آتش است، نه لحظه‌ای مجازات او آرام می‌گیرد که استراحت کند، و نه آرامشی وجود دارد که از درد او بکاهد، و نه قدرتی که مانع کیفر او شود، نه مرگی است که او را از اینهمه ناراحتی برهاند و نه خوابی که اندوهش را بر طرف سازد، میان مجازاتهای گوناگون و کیفرهای کشنده گرفتار است، از چنین سرنوشتی به خدا پناه می‌بریم!

ای بندگان خدا کجا هستند آنان که در طول عمر از نعمت برخوردار بودند؟ کجا ایند آنها که تعلیم یافتند و درک کردند اما مهلتشان دادند ولی آنها به لهو و لعب پرداختند، و آنها را از آفات بدور داشتند اما آنان فراموش کردند؟

زمانی طولانی به آنها مهلت، و عطایای نیکو داده شد، و آنها را از کیفر دردناک بر حذر داشتند، و به نعمتهای بزرگ وعده دادند، و از گناهی که انسان را در ورطه هلاکت می‌افکند و از عیبهایی که باعث خشم خدا می‌شود بر حذر داشتند، (ولی آنها از تمام این امور پند نگرفتند).

ای دارندگان چشمها، گوشها، سلامت و متاع دنیا! هیچ راه گریز یا خلاص، و پناهگاه، و یا فرار، یا بازگشتی هست؟ یا نه؟ به کجا رو کرده و به کدام سو می‌روید؟

و به چه چیز مغرور می‌شوید؟

تنها بهره هر کدام شما از زمین به اندازه طول و عرض قامت شما است، در حالی که گونه‌ها بر خاک سائیده می‌شود.

هم اکنون ای بندگان خدا! تا ریسمانهای مرگ بر گلولی شما نیفتاده، و روح شما برای بدست آوردن کمالات آزاد است و جسدها راحت، و در وضعی قرار دارید که می‌توانید با کمک یکدیگر مشکلات را حل کنید و هنوز مهلتی دارید، و جای تصمیم و توبه و بازگشت از گناه باقی مانده (از فرصت استفاده کنید):

پیش از آنکه در شدت تنگنای وحشت و ترس و اضمحلال و نابودی قرار گیرید، و پیش از آنکه مرگی که در انتظار شما است شما را فرا گیرد و دست قدرت و توانای عزیز مقتدر شما را اخذ کند (آری پیش از همه اینها فرصت را غنیمت شمارید).

خطبه ی ۸۴

من کلام له علیه السّلام فی ذکر عمرو بن العاص

عجبنا لابن النّابغة ، يزعم لأهل الشّام أنّ فیّ دعا به ، و أنّی امرؤ تلعبه : أعافس و أمارس ، لقد قال باطلا ، و نطق آثما . أما ، و شرّ القول الكذب إنّّه ليقول فيكذب ، و يعد فيخلف ، و يسأل فيلحف ، و يسأل فيبخل ، و يخون العهد ، و يقطع الإلّ ، فإذا كان عند الحرب فأى زاجر و آمر هو ؟ ؟ ما لم تأخذ السيّوف مأخذها ، فإذا كان ذلك كان أكبر مكيدة أن يمنح القرم سبته ، أما و الله إنّی ليمنعني من اللّعب ذكر الموت ، و إنّّه ليمنعه من قول الحقّ نسيان الآخرة ، إنّّه لم يبايع معاوية حتّى شرط أن يؤتیه أتيّة و يرضخ .

«یکی از خطبه‌های امام(ع) است که در آن سخنی از عمرو عاص آلوده و ستمگر به میان آمده» [۱] شگفتا! پسر آن زن بد نام [۲] در میان مردم شام نشر می‌دهد که من اهل مزاح هستم مردی شوخ طبع، که مردم را سرگرم شوخی می‌کند.

حرفی به باطل گفته! و سخنی به گناه انتشار داده است.

آگاه باشید بدترین گفتار، دروغ است او سخن می گوید و دروغ می گوید، وعده می دهد و تخلف می نماید، درخواست می کند و اصرار می ورزد، اگر از او چیزی درخواست شود بخل میکند، به پیمان خیانت می نماید، و پیوند خویشاوندی را قطع می کند، به هنگام نبرد سر و صدا راه می اندازد و تهییج و تحریص می نماید (اما این سر و صدا) تا هنگامی است که دست به شمشیرها نرفته، در این هنگام برای رهائی جانش بهترین و بزرگترین نقشه اش آن است که جامه اش را بالا زند و عورت خود را آشکار سازد [۳] (تا از کشتن او چشم پوشی شود)!

آگاه باشید به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از شوخی و سرگرمی باز می دارد، ولی او را فراموشی آخرت از گفتن سخن حق باز داشته است [۴] او حاضر نشد با معاویه بیعت کند جز اینکه از او مزدی بدست آورد، و در برابر از دست دادن دینش بهائی گرفت.

توضیح ها:

[۱] این خطبه را (ابن قتیبه) با کمی تفاوت در کتاب «عیون الاخبار» نقل کرده است. (مستدرک و مدارک نهج البلاغه ص ۲۴۸) مفاخر عمرو عاص

[۲] «زمخشری» در کتاب «ربیع الابرار» می نویسد:

مادر عمرو عاص (نابغه) نام داشت، وی اسیری بود که (عبد الله بن جدعان) او را خریده بود او زنی آلوده و بی باک و بی پروا بود، عبد الله وی را آزاد ساخت.

«ابو لهب»، امیه بن خلف، هشام بن مغیره، «ابو سفیان» و عاص بن -وائل، با او آمیزش کردند عمرو متولد شد، هر کدام از این چند نفر مدعی بودند که عمرو فرزند اوست، ولی مادرش با اینکه عمرو به ابو سفیان از همه شبیه تر بود گفت:

عمرو فرزند عاص است، و این به خاطر کمکهای مالی بود که عاص به او می نمود، ابو سفیان همواره می گفت:

من تردید ندارم که عمرو فرزند من است زیرا از نطفه من منعقد گردیده است!...

عاص بن وائل که به ظاهر پدر عمرو خوانده شد، از دشمنان سرسخت پیامبر و از کسانی بود که رسول خدا (ص) را استهزا می نمود و آیه (انا کفیناک المستهزئین) درباره او و همکارانش نازل شد.

عاص در اسلام به «ابتر» معروف بود زیرا همو بود که درباره پیغمبر به قریش گفت:

بزودی این «ابتر» خواهد مرد و خاطره اش فراموش خواهد شد این حرف را می زد چون رسول خدا پسر نداشت پروردگار سوره «کوثر» را نازل فرمود که «ان شائک هو الابتر» (دشمن تو ابتر خواهد بود) عمرو نیز از کسانی بود که همواره در مکه پیامبر را می آزد و سنگ سر راه او می ریخت، چون می دانست نیمه شبها پیغمبر برای طواف می رود و ممکن است در کوچه های تاریک صدمه ببیند.

او از نفراتی است که در بین راه به زینب دختر رسول خدا هنگام مهاجرت حمله کرد و او را کتک زدند، بطوری که جنین زینب سقط شد و رسول خدا از این موضوع سخت ناراحت گردید و به آنها نفرین نمود.

و همو است که اشعار فراوانی در مذمت پیامبر گفت و به بچه های مکه می - آموخت تا هنگامی که پیامبر (ص) از جانی عبور می کرد با صدای بلند بخواندند و همو بود که اموری یافت زمامدار حبشه را بر ضد مسلمانان مهاجر به آن کشور بشورانند.

[۳] ان یمنح القرم سبتة:

امام (ع) با این جمله اشاره به جریانی کرده است که بین او و عمرو در صفین اتفاق افتاده چه اینکه عمرو به هنگام جنگ، ناگهان با امام (ع) روبرو شد و مشاهده کرد که الان ضربتی از امام (ع) به او خواهد رسید که به عمرش پایان خواهد داد، راهی جز این بخاطرش نرسید که خود را از مرکب بزیرافکند و عورت خویش را مکشوف سازد، او می دانست در این صورت امام (ع) به او کاری نخواهد داشت چنین کرد و امام از او روی گردانید و این لکه ننگ برای همیشه در تاریخ زندگی او ثبت شد!

[۴] «اما و الله انی لیمنعنی من اللعب ذکر الموت»:

«به خدا سوگند یاد مرگ مرا از بازی باز می‌دارد» ابن ابی الحدید در این مورد فصلی گشوده و راجع به مزاحهائی که خلاف شرع نباشد مطالبی آورده است.

او درباره امام (ع) می‌نویسد:

چنانکه در تاریخ زندگی علی (ع) در زمان پیغمبر تامل گردد می‌یابیم که:

وی از مزاح و شوخی بر کنار بوده نه در کتاب شیعه و نه سنی و نه از قول محدثان در این مورد مطلبی نیامده است.

و همچنین در زمان زمامداری ابو بکر و عمر در کتابهای تاریخ از این مطلب سخنی بمیان نیامده و در زمان عثمان هم مثل سابق بوده است. پس جایی برای سخن عمرو عاص باقی نمی‌ماند، و شاید عمرو عاص این کلمه را از گفته (عمر) اقتباس کرده، در صورتیکه منظور عمر این بوده که امام (ع) دارای اخلاقی نرم و طبعی انعطاف پذیر است نه اینکه او مزاح است امام (ع) فراغت نداشت تا اهل مزاح باشد.

آنها با آن دشمنی اگر در امام عیب پیدا می‌کردند اشاعه می‌دادند، وانگهی این خود مدح امام است نه مذمت او.

و اگر امیر المؤمنین (ع) سخت کوشش می‌کرد که دشمنانش ندانسته به مدح او پردازند راهی بهتر از این یافت نمی‌شد، در واقع آنها با عیب جوئی منزلت و مقام امام (ع) را بالا بردند.

امام (ع) دارای ذوقی لطیف و اخلاقی نرم و ملایم و چهره‌ای بشاش، سخنی نیکو و قیافه‌ای گشاده بود و این از فضائل و خصائص او است (شرح ابن ابی الحدید جلد ۶ از صفحه ۳۲۸ تا ۳۳۷)

خطبه ی ۸۵

و من خطبة له عليه السلام

و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له : الأول لا شيء قبله ، و الآخر لا غاية له ، لا تقع الأوهام له على صفه ، و لا تقعد القلوب منه على كفيته ، و لا تناله التجزئه و التبعض ، و لا تحيط به الأبصار و القلوب . فاتعظوا عباد الله بالعبر النوافع ، و اعتبروا بالآي السواطع ، و ازدجروا بالنذر البوالغ ، و انتفعوا بالذكر و المواعظ ، فكأن قد علقتمكم مخالب المنيه ، و انقطعت منكم علائق الأمنيه ، و دهمتكم مفطعات الأمور ، و السيقاه إلى الورد المورود ، و كل نفس معها سائق و شهيد : سائق يسوقها إلى محشرها ، و شاهد يشهد عليها بعملها .

و منها في صفه الجنة :

درجات متفاضلات ، و منازل متفاوتات ، لا ينقطع نعيمها ، و لا يظعن مقيمها ، و لا يهرم خالدها ، و لا يبأس ساكنها .

از خطبه هائی است که امام (ع) ایراد فرموده و در آن هشت قسمت از صفات جلال خدا آمده است.

گواهی می‌دهم که جز (الله) خدای بی شریک، معبودی نیست، همان مبدا نخستینی که پیش از او چیزی نبوده، و آخری که انتها ندارد، صفاتش در وهم نیاید، و عقلها چگونگی کنه ذاتش را درک نکنند، تجزیه و تبعیض در او راه ندارد، و چشمها و قلبها توانائی احاطه به او را پیدا نمی‌کنند [۱] این نیز قسمتی از خطبه بالا است.

ای بندگان خدا از آنچه عبرت آور و منفعت بخش است پند گیرید، و از آیات روشن در عبرت فرو روید، و از اندازهای رسا و بلیغ خوف و وحشت نمائید، و از یاد آوری و مواعظ، بهره‌مند گردید، آن چنان که گویا چنگال مرگ در پیکر شما فرو رفته، و علاقه و آرزوها از شما رخت بر بسته، و شدائد و سختیهای مرگ و آغاز حرکت بسوی رستاخیز به شما هجوم آورده.

«آن روز که همراه هر کس گواه و سوق دهنده‌ای است» سوق دهنده‌ای که تا صحنه قیامت او را می‌راند، و شاهده‌ای که به اعمال او گواهی می‌دهد [۲] قسمت دیگر این خطبه درباره فت‌بهشت است درجاتی است یکی از دیگری برتر، و سر منزل‌های است متفاوت، نعمتهایش پایان ندارد، ساکنانش از آن بیرون نخواهند شد، آنها که همیشه در آند هرگز پیر نشوند، و آنان که در آن مسکن گزیده‌اند گرفتار شدائد نخواهند شد.

توضیح‌ها:

[۱] ابن ابی الحدید می‌نویسد:

توحید و عدل و مباحث دقیق و باریک مربوط به خداشناسی بجز از گفته‌های امام(ع) از دیگری شنیده نشده و سخن بزرگان صحابه هیچکدام از این مباحث را در بر ندارد.

آنها حتی تصور این مباحث را نمی‌نمودند و اگر آن را تصور کرده بودند ذکر می‌شد و به ما می‌رسید و به نظر من این یکی از بزرگترین فضائل امام(ع) است.

این سخن می‌رساند که این خطبه را امام(ع) ایراد فرموده است.

[۲] «سائق و شهید»: در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن اینکه خداوندی که بهمه چیز عالم است، و عادلترین افراد است و بر همه چیز قدرت دارد، چه نیازی دارد که فرشته‌ای را به عنوان شاهد و دیگری را برای سوق دادن افراد به محشر، و سومی را برای یادداشت اعمال، تعیین نماید.

در پاسخ باید گفت:

درست است خداوند چنین است ولی دستگاه او نیز دارای مراقبان و کارگردانانی است.

تعیین چنین افرادی در روحیه بندگان از نظر عمل آثار مهمی دارد زیرا به آنها می‌گوید که از هر سو تحت مراقبت شدید قرار دارند.

خطبه ی ۸۶

و من خطبة له علیه السلام

قد علم السرائر ، و خبر الضمائر ، له الإحاطة بكلّ شيء ، و الغلبة لكلّ شيء ، و القوة على كلّ شيء .

فليعمل العامل منكم فى أيام مهله . قبل إرهاق أجله ، و فى فراغه قبل أو ان شغله ، و فى متنفسه قبل أن يؤخذ بكظمه ، و ليمهد لنفسه و قدومه . و ليتزود من دار طعنه لدار إقامته ،

فالله الله ، أيها الناس فيما استحفظكم من كتابه . و استودعكم من حقوقه ، فإن الله ، سبحانه لم يخلقكم عبثا ، و لم يترككم سدى و لم يدعكم فى جهالة و لا عمى : قد سمى آثاركم ،

و علم أعمالكم ، و كتب آجالكم ، و أنزل عليكم الكتاب تبينا لكل شئ ، و عمر فيكم نبيّه أزمانا حتى أكمل له و لكم فيما أنزل من كتابه دينه الذى رضى لنفسه و أنهى إليكم ، على لسانه ، محابّه من الأعمال و مكارهه ، و نواهيه و أوامره ، فألقى إليكم المعذرة ، و اتخذ عليكم الحجّة ، و قدّم إليكم بالوعيد ، و أنذركم بين يدي عذاب شديد .

فاستدركوا بقيّة أيامكم ، و اصبروا لها أنفسكم ، فإنّها قليل فى كثير الأيام التى تكون منكم فيها الغفلة و التّشاغل عن الموعظة ، و لا ترخصوا لأنفسكم فتذهب بكم الرّخص فيها مذاهب الظّلمة ، و لا تدهنوا فيهم بكم الإدهان على المصيبة . عباد الله ، إنّ أنصح النّاس لنفسه أطوعهم لرّبّه ، و إنّ أغشهم لنفسه أعصاهم لرّبّه ، و المغبون من غبن نفسه و المغبوط من سلم له دينه ، و السّعيد من وعظ بغيره ، و الشّقى من انخدع لهواه . و اعلموا أنّ يسير الرّياء شرك ، و مجالسة أهل الهوى منسأة للإيمان و محضرة للشيطان . جانبوا الكذب فإنّه مجانب للإيمان ، الصّادق على شرف منجاة و كرامة ، و الكاذب على شفا مهواة و مهانة ،

و لا تحاسدوا فإنّ الحسد يأكل الإيمان كما تأكل النّار الحطب ، و لا تباغضوا فإنّها الحالقة

و اعلموا أنّ الأمل يسهى العقل ، و ينسى الذّكر فأكذبوا الأمل فإنّه غرور ، و صاحبه مغرور .

«يكى از خطبه‌هائى است كه امام(ع)درباره صفات خدا و موعظه مردم به تقوا،ايراد فرموده است».

به تمام اسرار آگاه است،و از همه ضميرها با خبرابه همه چيز احاطه دارد،و بر همه چيز پيروز است،و بر همه اشياء غالب و قادر است.

آنان که اهل عملند پیش از آنکه اجلشان فرا رسد در ایام مهلت باید به عمل پردازند، و در ایام فراغت پیش از آنکه گرفتار شوند تلاش کنند، و قبل از آنکه راه گلو بسته شود نفس بکشند!

برای خود و جایی که می‌روند توشه آماده کنند، از این سرا که سرانجام باید کوچ کرد برای منزلگاه ابدی تدارک بینند. ای مردم!

شما را به خدا، خدا را در نظر آورید، و برای آنچه از شما حفظ آن را خواسته اند یعنی قرآن مجید بکوشید، و در آنچه نزد شما ودیعه گذاشته که همان حقوق خدا است کوتاهی نکنید! زیرا خداوند شما را عبث نیافریده و مهمل وانگذاشته، و شما را در جهالت و نابینائی سرگردان رها نکرده است.

کردارتان را بیان کرده، و وظائفتان را به شما یاد داده، و سرآمد زندگی شما را مشخص ساخته، کتابی بر شما نازل کرده که روشنگر همه چیز است، پیامبرش را مدتی در میان شما گذارد تا برای او و شما آئینی که مورد رضای او است و کتاب آسمانیش بازگومی‌کند، تکمیل کند.

اوامر و نواهی خدا، و آنچه مورد رضایت و نارضائی او بود با زبان وی بیان فرمود، راه عذر را بر شما بریست و حجت را بر شما تمام کرد، اعلام خطر نموده و از عذاب شدید شما را بیم داد، پس باقیمانده عمر خویش را دریابید، و استقامت و صبر را پیشه کنید چه اینکه باقیمانده در برابر ایام زیادی که به غفلت گذشته است بسیار کم است.

به خود بیش از حد آزادی مدهید که این شما را به ستمگری می‌کشاند، و آنقدر هم مداهنه و سستی نورزید، که سستی شما را به معصیت (مصیبت) می‌کشاند.

ای بندگان خدا! آن کس که نسبت به خود از همه خیر خواه‌تر است در برابر خداوند از همه مطیع‌تر خواهد بود، و آنکس که خویشتن را بیشتر می‌فریبد گناهکارترین مردم در برابر خدا است.

مغبون واقعی کسی است که خود را مغبون سازد، و آنکس مورد غطه خواهد بود که دینش سالم بماند، سعادت‌مند آن است که از وضع دیگران عبرت گیرد، و شقاوت‌مند آن، که فریب هوا و هوسها بخورد.

آگاه باشید:

ریا کاری و تظاهر هر چند هم کم باشد شرک است، همنشینی با هواپرستان ایمان را به دست فراموشی میسپارد و شیطان را بحضور میکشاند از دروغ بر کنار باشید که از ایمان فاصله دارد، راستگو در مسیر نجات و بزرگواری است اما دروغگو بر لب پرتگاه هلاکت و پستی قرار گرفته است. حسد نورزید که حسد ایمان را به باد می دهد آنچنانکه آتش هیزم را خاکستر می کند، کینه یکدیگر را در دل راه مدهید، که هر گونه خیر و برکت را نابود می سازد.

بدانید! آرزوهای دور و دراز، عقل را گمراه می کند، و یاد خدا را بدست فراموشی می سپارد، بنابراین به آرزوها اعتنا نکنید که فریبنده است، و صاحبش را فریب می دهد.

خطبه ی ۸۷

و هو قوله :

عباد الله ، إنّ من أحبّ عباد الله إليه عبدا أعانه الله على نفسه فاستشعر الحزن ، و تجلبب الخوف ، فزهر مصباح الهدى فى قلبه ، و أعدّ القرى ليومه النّازل به ، فقرّب على نفسه البعيد ، و هوّن الشّدّيد : نظر فأبصر ، و ذكر فاستكثر ، و ارتوى من عذب فرات سهلت له موارد ، فشرب نهلا ، و سلک سبيلا جددا ، قد خلع سراويل الشّهوات ، و تخلّى من الهموم إلّا همّا واحدا انفرد به ، فخرج من صفه العمى ، و شاركه أهل الهوى ، و صار من مفاتيح أبواب الهدى ، و مغاليق أبواب الرّدى ، قد أبصر طريقه ، و سلک سبيله ، و عرف مناره ، و قطع غماره ، استمسك من العرى بأوثقها ، و من الجبال بأمتنها ، فهو من اليقين على مثل ضوء الشّمس : قد نصب نفسه لله سبحانه فى أرفع الأمور من إصدار كلّ وارد عليه ، و تصيير كلّ فرع إلى أصله ، مصباح ظلمات ، كشّاف عشاوات ، مفتاح مبهمات ، دَفَاع معضلات ، دليل فلوات ، يقول فيفهم ، و يسكت فيسلم : قد أخلص الله فاستخلصه فهو من معادن دينه ، و أوتاد أرضه ، قد ألزم نفسه العدل ، فكان أوّل عدله نفى الهوى عن نفسه ، يصف الحقّ و يعمل به ، لا يدع للخير غايه إلّا أمّها ، و لا مظنة إلّا قصدّها ، قد أمكن الكتاب من زمامه فهو قائده و إمامه ، يحلّ حيث حلّ ثقله ، و ينزل حيث كان منزله .

و آخر قد تسمّى عالما و ليس به فاقتبس جهائل من جهال و أضاليل من ضلال و نصب للناس شركاء من حبال غرور ، و قول زور ، قد حمل الكتاب على آرائه ، و عطف الحقّ على أهوائه ، يؤمن من العظام ، و يهون كبير الجرائم يقول « أقف عند الشبهات » و فيها وقع ، « و أعتزل البدع » و بينها اضطجع : فالصورة صورة إنسان ، و القلب قلب حيوان ، لا يعرف باب الهدى فيتبعه و لا باب العمى فيصده عنه ، فذلك ميّت الأحياء .

فأين تذهبون ؟ و أنى توفكون ؟ و الأعلام قائمه و الآيات واضحة و المنار منصوبه فأين يتاه بكم بل كيف تعمهون ؟ و بينكم عتره نبيكم ، و هم أزمه الحقّ ، و أعلام الدين ، و ألسنه الصدق ، فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن و ردوهم ورود الهيم العطاش .

أيها الناس ، خذوها عن خاتم النبيين صلى الله عليه و آله و سلم : « إنه يموت من مات منا و ليس بميت ، و يبلى من بلى منا و ليس ببال » فلا تقولوا بما لا تعرفون ، فإن أكثر الحقّ فيما تنكرون ، و اعدروا من لا حجّه لكم عليه ، و أنا هو ، ألم أعمل فيكم بالثقل الأكبر ؟ و أترك فيكم الثقل الأصغر ، و ركزت فيكم رايه الإيمان ، و وقفتكم على حدود الحلال و الحرام و ألبستكم العافيه من عدلى ، و فرشتكم المعروف من قولى و فعلى ، و أريتكم كرائم الأخلاق من نفسى فلا تستعملوا الرأى فيما لا يدرك قعره البصر ، و لا تغلغل إليه الفكر .

حتى يظنّ الظان أنّ الدنيا معقوله على بنى أميه تمنحهم درها و توردهم صفوها ، و لا يرفع عن هذه الأمه سوطها ، و لا سيفها ، و كذب الظان لذلك ، بل هى مجّه من لذيذ العيش يتطعمونها برهه ، ثم يلفظونها جمله .

«از خطبه هائی است که امام(ع) درباره صفات نیکان و بدان و مقام عترت پیامبر(ص) ایراد فرموده است»[۱] ای بندگان خدا محبوب ترین بندگان نزد خداوند کسی است که او را در راه پیروزی برهوسهای سرکش نفس یاری کرده، آنکس که جامه زیرینش اندوه(در برابر مسئولیتها) و جامه روئینش ترس از(خدا) است.

چراغ هدایت در قلبش روشن شده، و وسائل لازم برای روزی که در پیش دارد فراهم ساخته دورها را برای خود نزدیک، و شدائد را بر خود آسان نموده است[۲] به این جهان نگاه کرده حقایق آنرا با دیده بصیرت دیده، بیاد خدا افتاده و اعمال نیک فراوان بجا آورده، از سرچشمه گوارا خود را سیراب نموده: سرچشمه ای که به آسانی در اختیارش قرار گرفته از آن نوشیده است، از راه هموار و

مستقیم قدم برداشته جامه شهوات از تن بیرون کرده و به جز یک غم از تمام غمها خود را بر کنار داشته است، از صف کوران و مشارکت هواپرستان خارج شده، و کلید درهای هدایت، و قفل درهای ضلالت و پستی گردیده است راه هدایت را با بصیرت دیده و در آن گام گذاشته، نشانه‌ها و علامتهای این راه را خوب شناخته است و از امواج متلاطم دریای (شهوات) گذشته است، در میان دستگیره‌های محکم هدایت به محکمترین آنها چنگ زده، و از میان طنابها به قویترین آنها متمسک شده ایمان او به خدا همانند نور آفتاب است، در برابر خداوند آنچنان است که هر فرمان از ناحیه او صادر شود انجام می‌دهد، و هر فرعی را باصلش باز می‌گرداند، او چراغ تاریکیها است. و روشنی بخش نابینایان، و کلید حل مبهمات، دور سازنده مشکلات، و راهنمای گمشدگان بیابانهای زندگی است.

سخن می‌گوید و خوب می‌فهماند، و یا سکوت میکند و به سلامت می‌رهد، برای خدا اعمال خویش را خالص کرده آنچنان که خداوند خلوص او را پذیرفته است، او از گنجینه‌های آئین خدا است، و از ارکان زمین او.

خود را ملزم به عدالت نموده، و نخستین مرحله عدالتش این است که خواسته‌های دل را بیرون رانده، حق می‌گوید و به حق عمل میکند، هیچ کار خیری نیست جز آنکه برای انجامش پیا خاسته و در هیچ جا گمان نیکی نبرده جز اینکه بسوی آن براه افتاده.

زمام خود را بدست قرآن سپرده و قرآن رهبر و پیشوای او است، هر جا قرآن فرود آید او بار خویش را در همان جا افکند، و هر جا منزل نماید او آنجا را منزلگاه خویش سازد.

عالم نمایان!

و دیگری (خویش) را عالم خوانده در صورتیکه عالم نیست، یک سلسله نادانیا را از جمعی نادان فرا گرفته! او مطالبی گمراه کننده از گمراهانی آموخته، دامهایی از طنابهای غرور و گفته‌های دروغین بر سر راه مردم افکنده، قرآن را بر امیال و خواسته‌های خود تطبیق می‌دهد، و حق را به هوسها و خواهشهای دلش تفسیر می‌کند، مردم را از گناهان بزرگ ایمنی می‌بخشد، و جرائم بزرگ را در نظرها سبک جلوه می‌دهد. می‌گوید از ارتکاب شبهات اجتناب می‌ورزم اما در آنها غوطه‌ور است، می‌گوید: از بدعتها کناره گرفته‌ام ولی

در آنها غلط می‌زند! چهره او چهره انسان است و قلبش قلب حیوان! راه هدایت را نمی‌شناسد که از آن طریق برود، و به طریق خطا پی نبرده تا آن را مسدود سازد، پس او مرده‌ای است در میان زندگان!

عترت پیامبر (ص) کجا می‌روید؟! او رو بکدام طرف می‌کنید؟ پرچمهای حق بر پا است! و نشانه‌های آشکار است با اینکه چراغهای هدایت نصب گردیده است، باز گمراهانه به کجا می‌روید؟

چرا سر گردان هستید؟

در حالی که عترت پیامبرتان در میان شما است، آنها زمامهای حقند و پرچمهای دین، و زیانهای صدق، آنها را در بهترین جایی که قرآن را در آن حفظ می‌کنید، جای دهید (در دلها و قلوب پاک) و همچون تشنگانی برای سیراب شدن به سرچشمه زلال آنان هجوم آورید.

ای مردم این حقیقت را از خاتم انبیاء (ص) بیاموزید که:

هر کس از ما می‌میرد در حقیقت نمرده است و چیزی از ما کهنه نمی‌شود [۳] پس آنچه نمی‌دانید مگوئید که بسیاری از حقایق در اموری است که انکار می‌کنید، و از کسیکه دلیل بر ضد او ندارید عذرخواهی کنید، و من همو هستم، [۴].

مگر من در بین شما به «ثقل اکبر» (قرآن) عمل نکردم؟ و «ثقل اصغر» (عترت پیغمبر) را در بین شما باقی نگذاشتم؟ مگر پرچم ایمان را در بین شما نصب نکردم؟ و از حدود حلال و حرام آگاهتان نساختم؟

مگر نه این است که جامه عافیت را با «عدل» خود بر تن شما پوشیدم؟ و نیکبها را با اعمال و گفتار خود برای شما گستردم، و ملکات اخلاق انسانی را به شما نشان دادم؟

پس وهم و گمان خود را در آنجا که چشم، ژرفای آن را نمی‌بیند، و فکرتان توانائی جولان در آن را ندارد به کار مبرید.

قسمتی دیگر از این خطبه است تا آنجا که بعضی گمان بردند دنیا به کام «بنی امیه» می‌گردد، و همه خویهایش را به آنها می‌بخشد، و آنها را از سرچشمه خود سیراب می‌سازد، و شمشیرشان از سر این امت کنار نخواهد رفت، کسانی که چنین می‌پندارند در اشتباهند، چه اینکه سهم آنان جرعه‌ای از زندگی لذت بخش، بیش نیست مدتی آن را می‌مکند سپس همه را بیرون می‌اندازند!

توضیح‌ها:

[۱] ابن ابی الحدید می‌نویسد:

این خطبه‌ای طولانی بوده که مرحوم سید رضی قسمتی از آن را در اینجا آورده و از جمله عبارتی که نیاورده این عبارت است «اما و الذی فلق الحبه و بری النسمه لا یرون الذی یتظرون...»

(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۶ صفحه ۳۸۲)

[۲] ابن ابی الحدید می‌گوید:

صفتی که برای یک انسان پاک در این خطبه آمده، منظور از آن انسان پاک خود امام (ع) می‌باشد شاهد آن مطالبی است که در آخر خطبه آمده است.

(جلد ۶ صفحه ۳۶۷) و نیز وی می‌گوید:

حکمت و شرح مباحث خداشناسی را هیچکدام از عربها نمی‌دانستند.

نخستین کسی که در این مورد سخن گفته امام (ع) است، که دیگران حتی تصور آن را ننموده، و اگر به آنها یاد می‌دادند، قادر بر فهم آن نبودند. بقیه مسلمانان اگر در این موضوع سخنی گفته‌اند همه از امام (ع) گرفته‌اند (جلد ۶- صفحه ۳۷۰)

[۳] «انه یموت من مات منا...»

این جمله تاب دو معنی دارد:

نخست اینکه پیامبر(ص) و امامان اهل بیت اگر چه مانند سایر افراد بشر از دنیا می‌روند، ولی مکتب آنها که بخشی از وجود آنها است، هیچگاه از بین نمی‌رود.

دیگر آنکه آنها اگر چه می‌میرند و یا شهید می‌شوند ولی در جهان برزخ با این جهان در ارتباط هستند.

ولی با جسم برزخی نه با جنس مادی عنصری و ارتباطشان با این جهان آنچنان است که گویا در میان ما زندگی می‌کنند، بخلاف سایر مردم که اینطور نیستند و یا ارتباطشان خیلی کم است شاید اینکه امام(ع) به دنبال بیان این جمله می‌فرماید:

(بسیاری از حقایق در میان چیزهائی است که شما نمی‌دانید) بخاطر آن باشد که گفتار فوق ممکن است در اذهان بعضی سنگین آید و ان را انکار کنند اما چه بسیار است چیزهائی که نمی‌دانیم و نمی‌توانیم انکار کنیم.

خلافت و ولایت در نهج البلاغه

[۴] این قسمت اشاره به مسئله خلافت و ولایت می‌باشد.

در اینجا این سؤال را باید مطرح کرد:

یا امام(ع) در نهج البلاغه و خطبه‌هایش به خلافت بلا فصل خود اشاره فرموده است یا نه؟ و در پاسخ آن باید گفت:

در بسیاری از موارد نهج البلاغه به این مطلب اشاره شده است از جمله عبارات خطبه مورد بحث و خطبه‌های دیگری است که در ذیل می‌آوریم:

۱- در خطبه دوم در مورد اهل بیت می‌خوانیم:

«هم موضع سره و لجا امره و عیبه علمه و موئل حکمه...»:

«آنها موضع اسرار خدایند و ملجا فرمانش، ظرف علم اویند و مرجع احکامش...»

۲-و نیز در همان خطبه می‌خوانیم:

«لا یقاس بآل محمد(ص) من هذه الامة احد...هم اساس الدين وعماد اليقين اليهم يغنى الغالى و بهم يلحق التالى و لهم خصائص حق الولاية و فيهم الوصية و الوراثه.»

احدی از این امت را با آل محمد مقایسه نتوان کرد...آنها اساس دینند و ارکان یقین، غلو کننده بسوی آنان باز می‌گردد و عقب مانده به آنان ملحق می‌شود، ویژگیهای ولایت و حکومت مخصوص آنها است و وصیت پیغمبر و وراثت او در میان آنها...»

۳-و در خطبه ۹۷ آمده است.

«انظروا اهل بیت نبیکم فالزموا سمتهم و اتبعوا اثرهم فلن یخرجوکم من هدی و لن یعیدوکم فی ردی فان لبدوا فالبدوا و ان نهضوا فانهضوا و لاتسبقوهم فتضلوا و لا تتاخرُوا عنهم فتهلکوا..»

«اهل بیت پیغمبر را بنگرید! از آن سمت بروید که آنها می‌روند، قدم بجای قدم آنان بگذارید، آنها شما را از جاده هدایت بیرون نمی‌برند، و به جاهلیت باز نمی‌گردانند، اگر سکوت کردند سکوت کنید و اگر قیام نمودند بپاخیزید، از آنها پیشی نگیرید، که گمراه می‌شوید، و از آنان عقب نمانید که هلاک می‌گردید.»

۴-در خطبه ۱۴۴ چنین می‌خوانیم:

«...ان الائمة من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم، لا تصلح علی سواهم و لا تصلح الولاة من غیرهم» «ائمه و پیشوایان، از قریش هستند، درخت وجودشان در خاندان هاشم غرس شده است (این مقام) سزاوار دیگران نیست، و نباید غیر از آنها کسی رهبر و والی باشد.»

و در خطبه ۹۳ و ۹۴ و ۱۰۹ و ۱۲۰ و ۱۵۴ و ۲۳۹ و ۱۵۰ می‌توانید اشاره به این حقیقت را بیابید.

و من خطبۀ له علیه السّلام

أما بعد ، فإنّ الله لم يقصم جباري دهر قطّ إلا بعد تميل و رخاء ، و لم يجبر عظم أحد من الأمم إلا بعد أزل و بلاء ، و في دون ما استقبلتم من عتب ، و ما استدبرتم من خطب ، معتبر و ما كلّ ذی قلب بلیب ، و لا كلّ ذی سمع بسمیع ، و لا كلّ ناظر ببصیر ، فیا عجیبی و مالی لا أعجب من خطأ هذه الفرق على اختلاف حججها في دينها لا يقتصون أثر نبی ، و لا يقتدون بعمل وصی ، و لا يؤمنون بغیب ، و لا یعفون عن عیب . يعملون في الشّبهات و یسیرون في الشّهوات ، المعروف عندهم ما عرفوا ، و المنکر عندهم ما أنکروا ، مفزعهم في المعضلات إلى أنفسهم ، و تعويلهم في المبهمات على آرائهم ، كأنّ كلّ امرئ منهم إمام نفسه : قد أخذ منها فيما يرى بعری ثقات و أسباب محکّمات .

«یکی از خطبه‌هائی است که امام(ع) ایراد فرموده است»[۱]و در آن اسباب هلاکت ملتها بیان شده است اما بعد خداوند هرگز جباران دنیا را در هم نشکسته مگر پس از آنکه به آنان نعمت فراوان بخشید(اما آنها به جای شکر نعمت بر ظلم و ستم افزودند)و هرگز استخوان شکسته زندگی ملتی را ترمیم نکرده مگر پس از آزمایش و تحمل مشکلات فراوان،و در سختی‌هایی که شما با آنها مواجه شدید و مشکلاتی که پشت سر گذاردید،درسهای عبرت فراوانی وجود داشت.

نه هر کس مغز دارد اندیشمند است،و نه هر صاحب گوشه شنواست،و نه هر چشم-داری بینا!

شگفتا!چرا تعجب نکنم؟از خطا و اشتباه این گروه‌های پراکنده با این دلایل مختلفی که بر مذهب خود دارند،نه گام به جای گام پیغمبری می‌نهند،و نه از عمل وصی پیغمبری پیروی می‌کنند.

نه به غیب ایمان می‌آورند،و نه خود را از عیب بر کنار می‌دارند.

به شبهات عمل می‌کنند،و در گرداب شهوات غوطه‌ورند،نیکی در نظرشان همان است که خود نیک می‌شمارند،و منکر و زشتی آن است که خود منکر بشمارند.

در حل مشکلات به خود پناه می‌برند، و در مبهمات تنها به رای خویش تکیه می‌نمایند.

گویا هر کدام امام خوشتنند، که به دستگیره‌های مطمئن و اسباب محکمی که خود می‌اندیشند و خود ساخته‌اند چنگ زده‌اند.

توضیح‌ها:

[۱] این خطبه را مرحوم (کلینی) در کتاب (روضه کافی) و «شیخ مفید» در کتاب «ارشاد» آورده‌اند، با این تفاوت که در الفاظ با هم متفاوتند (مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۴۸).

خطبه ی ۸۹

و من خطبة له عليه السلام

أرسله على حين فترة من الرسل ، و طول هجعة من الأمم ، و اعتزام من الفتن ، و انتشار من الأمور ، و تَلَطُّ من الحروب ، و الدنيا كاسفة النور ظاهرة الغرور ، على حين اصفرار من ورقها ، و إياس من ثمرها ، و اغورار من مائها ، قد درست منار الهدى ، و ظهرت أعلام الردى ، فهي متجهمة لأهلها عابسة في وجه طالبها ، ثمرها الفتنة ، و طعامها الجيفة ،

و شعارها الخوف ، و دثارها السيف . فاعتبروا عباد الله ، و اذكروا تيك التى أبأؤكم و إخوانكم بها مرتهنون ، و عليها محاسبون . و لعمرى ما تقادمت بكم و لا بهم العهود ، و لا خلت فيما بينكم و بينهم الأحقاب و القرون ، و ما أنتم اليوم من يوم كنتم فى اصلا بهم ببعيد . و الله ما أسمعكم الرسول شيئا إلا وها أنا ذا اليوم مسمعكموه ، و ما أسمعكم اليوم بدون أسمعكم بالأمس و لا شقت لهم الأبصار ، و لا جعلت لهم الأفئدة فى ذلك الأوان إلا و قد أعطيتم مثلها فى هذا الزمان . و الله ما بصرتم بعدهم شيئا جهلوه ، و لا أصفيتم به و حرموه ، و لقد نزلت بكم البليّة جائلا خطامها رخا بطانها ، فلا يغرنكم ما أصبح فيه أهل الغرور ، فأنما هو ظلّ ممدود ، إلى أجل معدود .

از خطبه‌هایی است که امام درباره پیامبر بزرگ اسلام(ص) ایراد فرموده است[۱] هنگامی خداوند رسالت را بر عهده او گذارد که مدتها از بعثت پیامبران پیشین گذشته بود، و ملتها در خواب عمیقی فرو رفته بودند فتنه و فساد جهان را فرا گرفته بود.

کارهای خلاف در میان مردم منتشر، و آتش جنگ زبانه می کشید، دنیا بی نور و پراز مکر و فریب گشته بود.

برگهای درخت زندگی به زردی گرائیده، و از ثمره زندگی خبری نبود، آب حیات انسانی به زمین فرو رفته، منارهای هدایت به کهنگی گرائیده، پرچمهای هلاکت و بدبختی آشکار شده بود، دنیا با قیافه‌ای زشت و کریه به اهلش می نگرست، و با چهره عبوس باطل‌بانش روبرو بود.

میوه درخت آن فتنه، و طعامش مردار بود، در درون، وحشت و اضطراب، و در برون شمشیر، حکومت می کرد.

ای بندگان خدا عبرت بگیرید! و به یاد وضعی که پدران و برادرانتان که از جهان رخت بر بستند، دارند و در گرو آن می باشند و در برابر آن محاسبه می شوند، باشید.

بجان خودم سوگند! پیمان خاصی در زمینه زندگی و مرگ و نجات از مجازات نه باشما و نه با آنها، بسته نشده، و هنوز روزگار زیادی از آن نگذشته، امروز شما با آن روز که در اصلا ب آنها بودید زیاد دور نیست.

بخدا سوگند! پیامبر چیزی به آنها گوشزد نکرد جز آنکه من همان را بشما می گویم. شنوایی امروز شما از شنوایی دیروز آنها کمتر نیست، همان چشمها و قلبهایی که در آن وقت به آنها داده بودند درست مثل آن را هم امروز به شما بخشیده اند.

به خدا سوگند شما پس از آنها مطلبی ندیده اید که بر آنها مجهول باشد، و شما به چیزی اختصاص نیافته اید که آنان از آن محروم باشند. برآستی حوادثی به شما روی آورده که مهار کردنش مشکل است، و بند زیر تنه اش سست، پس پیروزیها و نعمتهایی که مغروران هم اکنون در آن هستند شما را نفریبد، که این سایه ای است گسترده و کوتاه تا سر آمدی معین!

توضیح‌ها:

[۱] مرحوم «کلینی» در کتاب «اصول کافی» قسمتی از این خطبه را نقل کرده است (مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۴۸)

خطبه ی ۹۰

و من خطبة له عليه السلام

الحمد لله المعروف من غير رؤيئه ، و الخالق من غير رويئه ، الذي لم يزل قائما دائما ، إذ لا سماء ذات أبراج ، و لا حجب ذات أرتاج ، و لا ليل داج ، و لا بحر ساج ، و لا جبل ذو فجاج ، و لا فجّ ذو اعوجاج ، و لا أرض ذات مهد ، و لا خلق ذو اعتماد : ذلك مبتدع الخلق و وارثه ، و إله الخلق و رازقه ، و الشمس و القمر دائبان في مرضاته : يلبان كلّ جديد و يقربان كلّ بعيد ، قسم أرزاقهم ، و أحصى آثارهم و أعمالهم ، و عدد أنفاسهم ، و خائنه أعينهم ، و ما تخفى صدورهم من الضمير ، و مستقرهم و مستودعهم من الأرحام و الظهور ، إلى أن تنهاى بهم الغايات ، هو الذي اشتدّت نعمته على أعدائه في سعة رحمته و اتسعت رحمته لأوليائه في شدة نعمته ، قاهر من عازّه و مدمر من شاقّه ، و مدلّ من ناواه ، و غالب من عاداه ، و من توكلّ عليه كفاه ، و من سأله أعطاه ، و من أقرضه قضاه ، و من شكره جزاه .

عباد الله ، زنوا أنفسكم قبل أن توزنوا ، و حاسبوها من قبل أن تحاسبوا ، و تنفّسوا قبل ضيق الخناق ، و انقادوا قبل عنف السيّاق ، و اعلموا أنّه من لم يعن على نفسه حتّى يكون له منها واعظ و زاجر لم يكن له من غيرها زاجر و لا واعظ .

«در این خطبه امام از ازلیت خداوند و عظمت مخلوقات سخن می گوید و دریایان به مردم اندرز می دهد» سپاس ویژه خداوندی است که بدون اینکه دیده شود شناخته شده، همو که در آفرینش موجودات به اندیشه و فکر نیاز ندارد آنکه همیشه بوده و تا ابد خواهد بود یعنی زمانیکه نه آسمان دارای برجها و صور فلکی بود و نه پرده ها و دربها و نه شبی تاریک و نه دریائی آرام، نه کوهی با راههای وسیع، و نه راههای پر پیچ و خم، نه زمین گسترده و نه مخلوقی توانا وجود داشت.

او است پدید آورنده موجودات و وارث آنها، همو است معبود خلایق و روزی بخش آنان.

خورشید و ماه در راه اطاعت فرمان او سیر می کنند، هر تازه ای را (با گردش خود) کهنه می سازند، و هر دوری را نزدیک می کنند.

روزی (مخلوقات) را بین آنها تقسیم فرموده، آثار و اعمال و خیانت چشمها و آنچه در سینه‌ها پنهان می‌دارند همه را احصاء کرده و بر شمرده است، محل استقرار و جایگاه آنها را در رحم مادران و صلب پدران و از آن پس تا هنگام مرگ همه را می‌داند.

با وسعتی که رحمتش دارد کیفرش بر دشمنان سخت و سنگین است، و با اینکه کیفرش شدید است رحمتش همه دوستان را فرا گرفته.

هر کس که در قلمرو کارهای او وارد گردد مغلوب می‌شود، و کسی که با او به منازعه برخیزد نابودش می‌سازد، و کسی که به مخالفتش برخیزد ذلیل می‌نماید، و آن کس که از در دشمنی در آید مغلوب می‌گردد.

هر کس بر او توکل کند پشتیبان او است، و هر کس از او درخواست نماید به او عطا می‌کند و کسی که به او قرض دهد اداء و سپاسگزارش را پاداش می‌دهد.

ای بندگان خداییش از آنکه مورد سنجش قرار گیرید خود را بسنجید، و قبل از آنکه شما را به پای حساب ببرند حساب خود را برسید و تا راه نفس گرفته نشده راحت نفس بکشید، و پیش از آنکه به زور شما را منقاد کنند، فرمان بردار باشید!

آگاه باشید آن کس که به خویش کمک نکند و واعظ و مانعی از درون جانش برای او فراهم نگردد از دیگران واعظی و مانعی نخواهد یافت!

خطبه ی ۹۱

و من خطبة له علیه السلام

تعرف بخطبة الاشباح . و هی من جلائل الخطب .

روی مسعدة بن صدقة عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام ، أنه قال : خطب امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله بهذه الخطبة علی منبر الکوفة ، و ذلك ان رجلا أتاه فقال له یا امیر المؤمنین : صف لنا ربنا مثل ما نراه عینا لنزداد له حبا ، و به معرفه فغضب

عليه السّلام ، و نادى الصّلاة جامعةً فاجتمع الناس حتى غص المجلس بأهله فصعد المنبر و هو مغضب متغير اللون ، فحمد الله سبحانه و صلى على النّبي محمد صلى الله عليه و آله ثم قال :

الحمد لله الذى لا يفره المنع و الجمود ، و لا يكديه الإعطاء و الجود ، إذ كلّ معط منتقص سواه ، و كلّ مانع مذموم ما خلاه ، و هو المّنّان بفوائد النّعم ، و عوائد المزيد و القسم ، عياله الخلق : ضمن أرزاقهم ، و قدّر أقواتهم ، و نهج سبيل الرّاعيين إليه ، و الطّالبيين مالدیه ، و ليس بما سئل بأجود منه بما لم يسأل ، الأوّل الذى لم يكن له قبل فيكون شىء قبله ، و الآخر الذى ليس له بعد فيكون شىء بعده ، و الرّادع أناسى الأبصار عن أن تناله أو تدركه ما اختلف عليه دهر فيختلف منه الحال ، و لا كان فى مكان فيجوز عليه الانتقال ، و لو وهب ما تنفّست عنه معادن الجبال ، وضحكت عنه أصداف البحار ، من فلزّ اللّجين و العقيان ، و نثارة الدّرّ و حصيد المرجان ما أثر ذلك فى جوده ، و لا أنفد سعته ما عنده ، و لكان عنده من ذخائر الإنعام ما لا تنفده مطالب الأنام ، لأنّه الجواد الذى لا يغيضه سؤال السّائلين ، و لا ييخله إلحاح الملحّين .

فانظر أيّها السّائل فما ذلك القرآن عليه من صفته فائتمّ به ، و استضى بنور هدايته ، و ما كلّفك الشّيطان علمه ممّا ليس فى الكتاب عليك فرضه و لا فى سنّة النّبي صلى الله عليه و آله و أئمّة الهدى أثره ، فكل علمه إلى الله سبحانه ، فإنّ ذلك منتهى حقّ الله عليك .

و اعلم أنّ الرّاسخين فى العلم هم الذين أغناهم عن اقتحام السّدّ المضروبة دون الغيوب ، الاقرار بحمله ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب ، فمدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علما ، و سمّى تركهم التّعقّب فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخا ، فاقصر على ذلك ، و لا تقدّر عظمه الله سبحانه على قدر عقلك فتكون من الهالكين : هو القادر الذى إذا ارتمت الأوهام لتدرك منقطع قدرته ، و حاول الفكر المبرأ من خطرات الوسوس أن يقع عليه فى عميقات غيوب ملكوته ، و تولّعت القلوب إليه لتجرى فى كيفة صفاته ، و غمضت مداخل العقول فى حيث لا تبلغه الصّفات لتناول علم ذاته ردعها و هى تجوب مهاوى سدّ الغيوب متخلّصة إليه ، سبحانه ، فرجعت إذ جبهت معترفه بأنّه لا ينال بجور الاعتساف كنه معرفته ، و لا تخطر ببال أولى الرّوایات خاطرة من تقدير جلال عزّته الذى ابتدع الخلق على غير مثال امثله ، و لا مقدار احتذى عليه ، من خالق معهود كان به ، و أرانا من

ملكوت قدرته ، و عجائب ما نطقت به آثار حكمته ، و اعتراف الحاجة من الخلق إلى أن يقيمها بمساک قدرته ، ما دلّنا باضطرار قيام الحجّة له على معرفته ،

و ظهرت فى البدائع التى أحدثها آثار صنعته و أعلام حكمته ، فصار كلّ ما خلق حجّة له و دليلا عليه ، و إن كان خلقا صامتا فحجّته بالتدبير ناطقه ، و دلّالته على المبدع قائمة .

و أشهد أنّ من شبّهك بتباين أعضاء خلقك ، و تلاحم حقائق مفاصلهم المحتجبة لتدبير حكمتك لم يعقد غيب ضميره على معرفتك ، و لم يباشر قلبه اليقين بأنّه لا ندّ لك ، و كأنّه لم يسمع تبرأّ التابعين من المتبوعين إذ يقولون : (تَاللّٰهٖ اِنْ كُنَّا لَفِى ضَلَالٍ مُّبِينٍ ، اِذْ تُسَوِّىكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) ١ كذب العادلون بك إذ شبّهوك بأصنامهم و نحلوک حليّة المخلوقين بأوهامهم و جزأوك تجزئته المجسّمات بخواطرهم و قدروك على الخلقة المختلفة القوى بقرائح عقولهم ، و أشهد أنّ من ساواك بشيء من خلقك فقد عدل بك ، و العادل بك كافر بما تنزّلت به محكمات آياتك ، و نطقت عنه شواهد حجج بيناتك ، و إنّك أنت الله الذى لم تنه فى العقول فتكون فى مهبّ فكرها مكيفا ، و لا فى روّيات خواطرها فتكون محدودا مصرفا .

و منها :

قدّر ما خلق فأحكم تقديره ، و دبره فأحسن تدبيره ، و وجهه لوجهته فلم يتعدّد حدود منزلته ، و لم يقصّر دون الانتهاء إلى غايته ، و لم يستصعب إذ أمر بالمضى على إرادته ، و كيف و إنّما صدرت الأمور عن مشيئته ؟ المنشئ أصناف الأشياء بلا رويّة فكر آل إليها ، و لا قريحة غريزة أضمر عليها ، و لا تجربه أفادها من حوادث الدهور ، و لا شريك أعانه على ابتداع عجائب الأمور ، فتمّ خلقه و أذعن لطاعته ، و أجاب الى دعوته ، و لم يعترض دونه ريث المبطل ، و لا أناة المملوك ، فأقام من الأشياء أودها ، و نهج حدودها ، و لاءم بقدرته بين متضاداتها ، و وصل أسباب قرائنها ، و فرقها أجناسا مختلفات فى الحدود و الأقدار و الغرائز و الهيئات بدايا خلائق أحكم صنعها ، و فطرها على ما أراد و ابتدعها .

منها فى صفة السماء :

و نظم بلا تعليق رهوات ، فرجها ، و لا حم صدوع انفراجها ، و وشج بينها و بين أزواجها . و ذلل للهابطين بأمره ، و الصاعدين بأعمال خلقه ، حزونه معراجها ، ناداها بعد إذ هي دخان فالتحمت عرى أشراجها وفتق بعد الارتقاق صوامت أبوابها . و أقام رصدًا من الشَّهب الثَّواقب على نقابها ، و أمسكها من أن تمور في خرق الهواء بأيده و أمرها أن تقف مستسلمة لأمره ، و جعل شمسها آية مبصرة لنهارها ، و قمرها آية ممحوّة من ليلها ، فأجراها في مناقل مجراها ، و قدّر سيرهما في مدارج درجهما ليميز بين الليل و النّهار بهما ، و ليعلم عدد السّنين و الحساب بمقاديرهما ، ثمّ علّق في جوّها فلکها ، و ناط بها زيتها : من خفّيات دراريّها ، و مصابيح كواكبها و رمى مسترقى السّمع بثواقب شهبها ، و أجراها على إذلال تسخيرها من ثبات ثابتها ، و مسير سائرها ، و هبوطها و صعودها ، و نحوسها و صعودها .

و منها في صفّة الملائكة :

ثمّ خلق سبحانه لاسكان سمواته ، و عمارة الصّفيح الأعلى من ملكوته خلقا بديعا من ملائكته ، ملأ بهم فروج فجاجها ، و حشأ بهم فتوق أجوائها و بين فجوات تلك الفروج زجل المسبحين منهم في حظائر القدس ، و سترات الحجب ، و سرادقات المجد ، و وراء ذلك الرّجيج الذى تستكّ منه الأسماع سبحات نور تردع الأبصار عن بلوغها ، فتقف خاسئة على حدودها ، أنشأهم على صور مختلفات ، و أقدار متفاوتات أولى أجنحة تسبح جلال عزّته لا يتتحلون ما ظهر فى الخلق من صنعته ، و لا يدعون أنّهم يخلقون شيئا ممّا انفرد به ، بل عباد مكرمون (لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون) جعلهم فيما هنا لك أهل الأمانة على وحيه ، و حمّلهم إلى المرسلين ودائع أمره و نهيه ، و عصمهم من ريب الشّبهات ، فما منهم زائغ عن سبيل مرضاته ، و أمدهم بفوائد المعونة ، و أشعر قلوبهم تواضع إخبات السّكينة ، و فتح لهم أبوابا ذللا إلى تماجيده ، و نصب لهم منارا واضحة على أعلام توحيده لم تثقلهم موصرات الآثام ، و لم ترتحلهم عقب اللّيالى و الأيّام ، و لم ترم الشّكوك بنوازعها عزيمة إيمانهم ، و لم تعترك الظّنون على معاهد يقينهم ، و لا قدحت قادحة الإحن فيما بينهم ، و لا سلبتهم الحيرة ما لاق من معرفته بضمايرهم ، و ما سكن من عظمتهم و هيبته جلالتهم فى أثناء صدورهم ، و لم تطمع فيهم الوسوس فتتزعج برينها على فكرهم : منهم من هو فى خلق الغمام الدّلج ، و فى عظم الجبال الشّمخ ، و فى قتره الظّلام الأبهم ، و منهم من خرقت أقدامهم تخوم الأرض السّفلى ، فهى كرايات بيض قد نفذت فى مخارق الهواء ، و تحتها ريح هفّافه تحبسها على حيث انتهت من الحدود المتناهية ، قد استفرغتهم أشغال عبادته ، و وصلت حقائق

الإيمان بينهم وبين معرفته و قطعهم الإيقان به إلى الوله إليه ، و لم تجاوز رغباتهم ما عنده إلى ما عند غيره ، قد ذاقوا حلاوة معرفته ، و شربوا بالكأس الرويّه من محبّته ، و تمكّنت من سويداء قلوبهم ، و شيجه خيفته ، فحنوا بطول الطّاعه اعتدال ظهورهم ، و لم ينفد طول الرّغبه إليه ماده تضرّعهم ، و لا أطلق عنهم عظيم الزّلفه ربق خشوعهم ، و لم يتولّهم الإعجاب فيستكثروا ما سلف منهم ، و لا تركت لهم استكانه الإجلال ، نصيبا في تعظيم حسناتهم ، و لم تجر الفترات فيهم على طول دؤوبهم ، و لم تغض رغباتهم ، فيخالفوا عن رجاء ربّهم ، و لم تجفّ لطول المناجاة أسلالت ألسنتهم ، و لا ملكتهم الأشغال فتقطع بهمس الجوّار إليه أصواتهم ، و لم تختلف في مقدم الطّاعه مناكبهم ، و لم يشنوا إلى راحه التّقصير في أمره رقابهم ، و لا تعدو على عزيمة جدّهم بلاده الغفلات ، و لا تتنّزل في همهم خدائع الشّهوات قد اتّخذوا ذا العرش ذخيره ليوم فاقتهم . و يّمّموه عند انقطاع الخلق إلى المخلوقين برغبتهم ، لا يقطعون أمد غايه عبادته ، و لا يرجع بهم لاستهتار بلزوم طاعته ، إلّا إلى موادّ من قلوبهم غير منقطعه من رجائه و مخافته ، لم تنقطع أسباب الشّفقه منهم ، فينوا في جدّهم ، و لم تأسرهم الأطماع فيؤثروا و شيك السّعى على اجتهداهم ، و لم يستعظموا ما مضى من أعمالهم ، و لو استعظموا ذلك لنسخ الرّجاء منهم شفقات و جلهم ، و لم يختلفوا في ربّهم باستحواذ الشّيطان عليهم و لم يفرّقهم سوء التقاطع ،

و لا تولّاهم غلّ التّحاسد ، و لا شعبتهم مصارف الرّيب ، و لا اقتسمتهم أخياف الهمم ، فهم أسراء إيمان لم يفكّهم من ربّقه زيغ ، و لا عدول و لا وني و لا فتور ، و ليس في أطباق السّماء موضع إهاب إلّا و عليه ملك ساجد ، أو ساع حافد يزدادون على طول الطّاعه برّبهم علما و تزداد عزّه في قلوبهم عظما .

و منها في صفه الأرض و دحوها على الماء .

كبس الأرض على مور أمواج مستفحله ، و لجج بحار زاخره ، تلتطم أواذي أمواجها ، و تصطفق متقاذفات أثباجها ، و ترغو زبدا كالبحول عند هياجها ، فخضع جماح الماء المتلاطم لثقل حملها ، و سكن هيج ارتمائيه إذ وطئته بكلّكلها ، و ذلّ مستخذا ، إذ تمعّكت عليه بكواهلها ، فأصبح بعد اصطخاب أمواجه ساجيا مقهورا ، و في حكمه الذّلّ منقادا أسيرا و سكنت الأرض مدحوه في لجه تيّاره ، و ردّت من نحوه بأوه و اعتلائه و شموخ أنفه و سموّ غلوائه ، و كعمته على كظّه جريته ، فهدم بعد نزقاته و لبد بعد زيفان و ثباته فلمّا سكن هياج الماء من تحت أكنافها ، و حمل شواحق الجبال الشّمخ البذخ على أكتافها فجرّ ينابيع العيون من

عرانين أنوفها ، و فرقها فى سهوب بيدها و أخايدها ، و عدل حركاتها بالراسيات من جلاميدها ، و ذوات الشناخيب الشّم من صياخيدها ، فسكنت من الميدان لرسوب الجبال فى قطع أديمها ، و تغلغلها متسرّبه فى جوبات خياشمها و ركوبها أعناق سهول الأرضين ، و جراثيمها ، و فسح بين الجوّ و بينها ، و أعدّ الهواء متنسّمًا لساكنها ، و أخرج إليها أهلها على تمام مرافقها ، ثمّ لم يدع جرز الأرض التى تقصر مياه العيون عن روابيها ، و لا تجد جداول الأنهار ذريعهُ إلى بلوغها حتّى أنشأ لها ناشئهُ سحاب تحيى مواتها ،

و تستخرج نباتها ، ألّف غمامها بعد افتراق لمعه ، و تباين قزعه ، حتّى إذا تمخّصت لجُء المزن فيه ، و التمع برقه فى كففه ، و لم ينم و ميضه فى كنهور ربابه ، و متراكم سحابه ، أرسله سحًا متداركا ، قد أسفّ هيدبه تمريره الجنوب درر أهاضيبه و دفع شآبيبهِ ، فلمّا ألقت السّحاب برک بوانيه ، و بعاع ما استقلّت به من العبء المحمول عليها أخرج به من وامد الأرض النّبات ، و من زعر الجبال الأعشاب فهى تبهج بزينة رياضها ، و تزدهى بما ألّبسته من ريط أزاهيرها ، و حليه ما سمطت به من ناضر أنوارها ، و جعل ذلك بلاغا للأنام ، و رزقا للأنعام ، و خرق الفجاج فى آفاقها ، و أقام المنار للسّالكين على جوادّ طرقها ، فلمّا مهد أرضه ، و أنفذ أمره ، اختار آدم ، عليه السّلام ، خيره من خلقه ، و جعله أوّل جبلّته ، و أسكنه جتّته ، و أرغد فيها أكله و أو عز إليه فيما نهاه عنه ، و أعلمه أنّ فى الإقدام عليه التّعريض لمعصيته ، و المخاطرة بمنزلته فأقدم على مانهاه عنه موافاة لسابق علمه فأهبطه بعد التّوبه ، ليعمر أرضه بنسله ، و ليقيم الحجّة به على عباده ، و لم يخلهم بعد أن قبضه ، ممّا يؤكّد عليهم حجّة ربوبيّته ، و يصل بينهم و بين معرفته ، بل تعاهدهم بالحجج على ألسن الخيره من أنبيائه و متحمّلى ودائع رسالاته ، قرنا ، فقرنا ، حتّى تمت بنبيّنا محمّد صلى الله عليه و آله و سلّم حجّته ، و بلغ المقطع عذره و نذره ، و قدّر الأرزاق فكثّرها و قلّلها و قسّمها على الضّيق و السّعة فعدل فيها لبيتلى من أراد بميسورها و معسورها ، و ليختبر بذلك الشّكر و الصّبر من غنيّها و فقيرها ، ثمّ قرن بسعتها عقابيل فاقتها ، و بسلامتها طوارق آفاتها ، و بفرج أفراحها غصص أتراحها . و خلق الآجال فأطالها و قصرها ، و قدّمها و أخرها ، و وصل بالموت أسبابها ، و جعله خالجا لأشطانها ، و قاطعا لمرائر أقرانها عالم السّرّ من ضمائر المضمّرين ، و نجوى المتخافتين ، و خواطر رجم الظّنون ، و عقد عزيّمات اليقين ، و مسارق إيماض الجفون ، و ما ضمّته أكنان القلوب و غيابات الغيوب ، و ما أصغت لاستراقه مصانخ الأسماع ، و مصانف الدّرّ ، و مشاتى الهوامّ ، و رجع الحنين من المولّهات ، و همس الأقدام ، و منفسح الثّمرة من ولائج غلف الأكمام ، و منقمع الوحوش ، من غيران الجبال و أوديتها ، و مختبأ البعوض بين سوق الأشجار و ألحيّتها ، و مغرز الأوراق من

الأفنان ، و محطّ الأمشاج من مسارب الأصلاب ، و ناشئ الغيوم و متلاحمها ، و درور قطر السحاب فى متراكمها ، و ما تسقى الأعاصير بذبولها ، و تغفو الأمطار بسيولها ، و عوم نبات الأرض فى كثنان الرمال ، و مستقرّ ذوات الأجنحة بذرى شناخيب الجبال ، و تغريد ذوات المنطق فى دياجير الأوكار ، و ما أوعبته الأصداف ، و حضنت عليه أمواج البحار ، و ما غشيته سدفة ليل أو ذرّ عليه شارق نهار ، و ما اعتقبت عليه أطباق الدياجير ، و سبحات النور . و أثر كلّ خطوة ، و حسّ كلّ حركة ، و رجّع كلّ كلمة ، و تحريك كلّ شفة ، و مستقرّ كلّ نسمة ، مثقال كلّ ذرة ، و همام كلّ نفس هامة ، و ما عليها من ثمر شجرة ، أو ساقط ورقة ، أو قرارة نطفة ، أو نقاعة دم و مضغة ، أو ناشئ خلق ، و سلاله ، لم تلحقه فى ذلك كلفة ، و لا اعترضته فى حفظ ما ابتدعه من خلقه عارضة ، و لا اعتورته فى تنفيذ الأمور و تدبير المخلوقين ملالة و لافترة ، بل نفذ فيهم علمه و أحصاهم عدّه ، و وسعهم عدله ، و غمرهم فضله ، مع تقصيرهم عن كنه ما هو أهله .

اللّهم أنت أهل الوصف الجميل ، و التعداد الكثير ، إن تؤمّل فخير مؤمّل و إن ترج فأكرم مرجوّ . اللّهمّ و قد بسطت لى فيما لا أمدح به غيرك ، و لا أثنى به على أحد سواك ، و لا أوجّهه إلى معادن الخيبة و مواضع الرّيبه و عدلت بلسانى عن مدائح الأدميّين و الثّناء على المربوبين المخلوقين . اللّهمّ و لكلّ مثن على من أثنى عليه مثوبة من جزاء ، أو عارفه من عطاء ، و قد رجوتك دليلا على ذخائر الرّحمه و كنوز المغفرة . اللّهمّ و هذا مقام من أفردك بالتّوحيد الذى هو لك ، و لم ير مستحقّا لهذه المحامد و الممادح غيرك ، و بى فاقه إليك لا يجبر مسكنتها إلّا فضلک ، و لا ينعش من خلّتها إلّا منك وجودك ، فهب لنا فى هذا المقام رضاك ، و أغننا عن مدّ الأيدى إلى سواك ، إنّك على كلّ شىء قدير .

[١] این خطبه که به خطبه اشباح معروف است از خطبه‌های درخشان آنحضرت می‌باشد، مسعده بن صدقه-از امام صادق(ع)نقل میکند،امیر مؤمنان(ع)این خطبه را بر منبر کوفه به این جهت ایراد کرد که شخصی از امام خواست خدا را آنچنان برایش توصیف کند که گویا او را با چشم می‌بیند تا بر معرفتش افزوده گردد،امام(ع)از این سخن غضبناک شد و اعلام کرد همه حاضر شوند،مسجد پر از جمعیت شد امام علیه السلام بر منبر قرار گرفت در حالی که غضبناک بود و رنگش متغیر،پس از ستایش خداوند و درود بر پیامبر اسلام چنین فرمود:

ستایش مخصوص خداوندی است که بخل و جمود بر دارائیش نمی‌افزاید، و سخاوت و بخشش فقیرش نمی‌سازد، اما هر بخشنده‌ای غیر از او دارائیش نقصان می‌یابد، و جز او هرکس دست عطای خویش از بخشش باز دارد مذموم شمرده می‌شود، و است‌بخشنده انواع نعمتها و بهره‌ها، و مخلوقات همه جیره خوار اویند.

روزی همه را تضمین کرده، و قوت آنها را معین ساخته، راه و رسم روشن را به‌علاقه‌مندان و خواستاران آنچه نزد او است نشان داده، چنان نیست که سخاوتش در آنجا که از وی بخواهند بیشتر از آنجا که از او نخواهند باشد.

او اول است اما اولی که قبل ندارد، و آخری است که بعد برای او متصور نیست (ازلی و ابدی است).

مردمکهای چشم را از مشاهده ذاتش باز داشته، زمان بر او نمی‌گذرد تا حالش دگرگون‌شود، در مکانی نیست که انتقال برای او تصور بتوان کرد.

اگر آنچه از درون سینه سوزان معادن کوهها، بیرون می‌ریزد، و یا آنچه از لبان پر از خنده صدفهای دریا خارج می‌شود، از نقره‌های خالص و طلاهای ناب، درها و مرجانها همه را ببخشد در جود و سخایش کمترین اثری نخواهد گذاشت، و وسعت نعمتهایش را پایان نخواهد داد، آنقدر از نعمتها ذخیره دارد که هر چه مردم درخواست کنند تمام نمی‌شود.

چون او سخاوتمندی است که درخواست‌سائلان، چیزی از او کم نمی‌کند، و اصرار و الحاح اصرار کنندگان وی را به بخل و انانیت نمی‌دارد.

صفات خدا در قرآن‌ای پرسش کننده‌ای که از صفات خدا سؤال کردی! درست‌بنگر آنچه را که قرآن از صفات او بیان می‌کند به آن اقتدا کن، و از نور هدایتش بهره گیر، شیطان تو را به مشقت فرا گرفتن بیش از آنچه در کتاب خدا بر تو واجب است و در سنت پیامبر (ص) و ائمه هدی آمده است، نیفتد، چیزی را که از صفات او نمی‌دانی به خدا واگذار چه این متنها حق خداوند بر تو است.

آگاه باش راسخان در علم آنها که خداوند آنها را با اقرار اجمالی به تمام آنچه از آنها پوشیده است و تفسیر آن را نمی‌دانند، از فرو رفتن در اسرار نهانی بی‌نیاز ساخته.

و خدا آنان را از این جهت که در برابر آنچه از تفسیر آن بی خبرند به عجز و ناتوانی خویش اعتراف دارند، ستوده است، و ترک بحث و تعمق در آنچه خداوند به عهده آنان گذاشته است رسوخ در علم نامیده (و آنان را از راسخان در علم خوانده) [۲]. بهمین مقدار اکتفا کن! و عظمت خدای سبحان را با مقیاس عقل خود اندازه مگیر!

که هلاک خواهی شد.

او قادری است که اگر نیروی اوهام و عقول برای درک اندازه قدرتش به کار افتد، و افکار بلند اندیشمندان مبرای از خطر وسوسه ها، برای فهم عمیق غیبهای ملکوتش به جولان در آید، و قلبهای مملو از عشق مشتاقان، برای پی بردن به کیفیات اوصافش به سختی به کوشش پردازند، و عقلها به گونه ای وصف ناشدنی در بدست آوردن علم ذاتیش از راههای بسیار باریک گام بردارند، (آری اگر اینها همه بکار افتند) دست رد به سینه همه آنها می گذارد، در حالیکه در تاریکیهای غیب برای خلاص خود به خداوند سبحان پناه می برند، (و هیچیک قادر به درک کنه ذاتش نخواهد بود). و چون که با رنج و تلاش مایوس شده اند باز می گردند و اعتراف می کنند که کنه معرفتش را بدست نتوانند آورد و با فکر و عقل نارسای بشر او را نتوان درک کرد) و اندازه جلال و عزتش در قلب اندیشمندان خطور نکند.

خداوندی که موجودات را از عدم به وجود آورد، بدون اینکه از نقشه قبلی دیگری اقتباس کند، و یا در آفرینش از آفریننده ای قبل از خود سرمشق گرفته باشد.

و آن قدر از ملکوت قدرت خود و شگفتیهای آثار رحمتش را که با زبان گویا گواهی به وجود آفریدگار توانا می دهند، به ما نشان داده که ما را بی اختیار به معرفت و شناسائیش دعوت می کند.

آثار صنع و نشانه های حکمتش در آفریده های بدیعی هویدا است، آنچه آفریده حجت و دلیلی بر وجود او هستند، هر چند بظاهر مخلوقی خاموشند ولی دلیل گویا بر تدبیر ذات پاک او می باشند، و گواهی آنها بر آفریدگار همواره ادامه دارد.

(خداوندا) شهادت می‌دهم آن کس که تو را به مخلوقات تشبیه می‌کند و برای تو همانند آنها اعضای مختلف و مفاصل بهم پیوسته که به فرمان حکمت، در لابلای عضلات پنهان‌گشته، قائل می‌شود هرگز در اعماق ضمیر خود تو را نشناخته و یقین به این حقیقت در درون جان او قرار نگرفته که:

هرگز شبیه و نظیری برای تو نیست.

و گویا بیزاری پیروان (گمراه را در قیامت) از رهبران خود را نشنیده‌اند که می‌گویند:

«به خدا سوگند ما در گمراهی آشکار بودیم که شما را با پروردگار جهانیان مساوی می‌شمردیم» دروغ گفتند آنان که از تو عدول کردند و تو را به بتهای خود تشبیه نمودند، و با اوهام و خیالات خود لباس صفات مخلوقین را به تو پوشاندند. یا همچون اجسام در عالم پندار خویش تو را تجزیه کردند، و هر یک با سلیقه شخصی خود به مخلوقاتی که قوای گوناگون دارد مقایسه‌ات کردند.

گواهی می‌دهم آنان که تو را با چیزی از مخلوق مساوی بشمردند از تو روی برتافته‌اند و آنکس که از تو روی برتابد بگفته آیات محکمت و شهادت دلائل روشن کافر است تو همان خدای نامحدودی هستی که در مسیر وزش افکار در کیفیت خاصی قرارگیری تا به تصرف آنها آئی و محدود شوی.

قسمت دیگری از این خطبه آنچه را آفرید بدرستی اندازه‌گیری نمود، و به خوبی تدبیر کرد و در مسیر خویش قرار داد، نه از حد و منزلت آن تجاوز کرد و نه قبل از رسیدن به هدف کوتاهی نمود.

و آنها نیز در برابر فرمان او سرپیچی نکردند، چگونه ممکن است سرپیچی کنند در حالیکه همه از اراده او سرچشمه می‌گیرند.

موجودات را بدون احتیاج به تفکر و اندیشه و بدون غریزه‌ای که در درون پنهان داشته‌باشد، ایجاد کرد، او بدون تجربه از پیش آمدهای گذشته، و بدون شریکی که در ایجاد امور شگفت‌انگیز یاریش کند، موجودات را آفرید.

با فرمانش خلقت آنها را کامل کرد، سر بر فرمان او نهادند و دعوتش را اجابت کردند و در برابرش سستی نکردند، آفریده‌ای نبوده که در اطاعت امرش سستی و درنگ نماید.

موجودات را بدون هیچگونه کژی بر پاداشت، و راه و رسمی که باید بپیمایند معین ساخت، با قدرتش بین اشیاء متضاد الفت ایجاد نمود، و وسائل ارتباط آنان را فراهم ساخت، موجودات را به اجناس مختلفی از نظر حدود، اندازه، غرائز، و اشکال و هیئت تقسیم نمود، مخلوقات آفرید، و در آفرینش آنها حکمت به خرج داد، و آنها را آن سان که می‌خواست ابداع نمود.

قسمتی دیگر در توصیف آسمان است.

پستی و بلندی و فاصله‌های وسیع (آسمانها) را بدون اینکه به چیزی تکیه داشته باشند نظام بخشید، و فاصله‌ها و شکافهای آن را بهم پیوند داد آسمانها را با پیوندهای خاصی به یکدیگر مربوط ساخت، و مشکل بالا و پائین رفتن فرشتگان را برای بردن اعمال مخلوقات آسان نمود.

و در حالی که به صورت دود و بخار بود به آن فرمان داد، پس رابطه‌های آنها را برقرار ساخت (و با نیروی جاذبه هر کدام یکدیگر را جذب کردند) سپس (آسمانها) را از هم جدا نمود (و با نیروی گریز از مرکز) بین آنها فاصله انداخت، و بر هر راهی از آنها نگرانی از شهابها گماشت، و با دست قدرتشان آنها را از حرکات ناموزون در میان فضا نگاه داشت [۳].

به آنها دستور داد که در برابر فرمانش تسلیم باشند خورشید را نشانه روشنی بخش روز در تمام ایام و ماه را نوری کمرنگ برای (زدودن شدت تیرگی) شبها، قرار داد.

و آن دو را در مجرای خودشان به جریان انداخت، و مراحلی را که باید بپیمایند اندازه‌گیری نمود، تا میان شب و روز تفاوت حاصل شود، و با رفت و آمد آنها شماره سالها و حساب آن را بتوان فهمید.

سپس در جو آسمان فلکش را آفرید، و آنچه زینت بخش آن بودند از ستارگان مخفی و کم نور و اقمار و ستارگان پر فروغ در آن جایگزین ساخت، و آنان را که استراق‌سمع کردند، با شهابهای ثابت تیرباران نمود.

ستارگان ثوابت و سیارات، هبوط کننده و صعود کننده، سعد و نحس همه را به امر و اراده خود مسخر ساخت.[۴] قسمت دیگری از این خطبه که در توصیف فرشتگان است.

سپس خداوند سبحان برای سکونت بخشیدن در آسمانها و آباد ساختن بالاترین قسمت از ملکوت خویش، مخلوقات بدیع، یعنی فرشتگان را آفرید که تمام صحنه‌های آسمان را پر کنند، و فاصله جو آن را از آنها مالا مال ساخت، هم اکنون صدای تسبیح آنها فاصله‌ها را پر کرده، و در بارگاه قدس و در درون پرده‌های حجاب و صحنه‌های مجد و عظمت پروردگار طنین انداز است و در ماورای آنها زلزله‌هائی است که گوشها را کر میکند، و شعاعهای خیره کننده نور، چشمها را از دیدن باز می‌دارد، و از روی ناچاری به توقف وای می‌دارد.

آنها را به صورتهای مختلف و اندازه‌های گوناگون آفرید، و بال و پرهائی برای آنها قرار داد.

آنها که همواره تسبیح جلال و عزت او می‌گویند، هیچگاه از اسرار شگفت‌انگیزی که در مخلوقات است، به خود نسبت نمی‌دهند (گر چه خود واسطه در خلق باشند) و هرگز ادعا نمی‌کنند، که می‌توانند چیزی را که آفرینش آن مخصوص ذات او است بیافرینند بلکه بندگان گرامیند که «در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و به فرمانش عمل میکنند» آنان را امین وحی خود ساخته، و برای رساندن ودائع، امر و نهی به پیامبران، آنها را روانه داشته و از تردید در شبهات، مصونیت بخشیده است و هیچکدام از آنها از راه رضای حق منحرف نمی‌شوند.

آنها را از یاری خویش بهره‌مند ساخته، و قلبشان را با تواضع و خشوع و سکینه و وقار آگاه نموده است، طرق آسانی برای عبادت خویش بروی آنها گشوده است، چراغهای روشنی برای نشانه‌های توحیدش نصب نموده، و سنگینه‌های گناهان (مردم) هرگز آنان را در کار خود دلسرد نکرد، رفت و آمد شب و روز آنان را بسوی مرگ کوچ نداده، تیرهای شک و تردید در ایمان پر عزم آنان خلی ایجاد نکرده، و گمانها بر پایگاه یقین آنها راه نیافته‌اند و آتش کینه بین آنها افروخته نشده است.

حیرت و سرگردانی (در فهم و کنه او) آنان را آنمقدار ایمان که در دل دارند و آنچه از هیبت و جلالش در درون نهفته‌اند جدا نساخته است.

وسوسه‌ها در آنها راه نیافته تا شک و تردید بر آنها مسلط شود گروهی از آنان در آفرینش ابرهای پر آب و در آفرینش کوههای عظیم و مرتفع، و خلقت ظلمت و تاریکی دست در کارند.

و گروهی دیگر قدمهایشان تا قعر زمین پائین رفته و همچون پرچمهای سفیدی دل هوارا شکافته و در زیر آن بادهائی است که به نرمی حرکت می‌کند، و در حدود معینی نگاهش می‌دارد.

اشتغال به عبادت او آنان را از کار دیگر باز داشته، و حقیقت ایمان، میان آنها و معرفت حق ارتباط ایجاد کرده، یقین به حق آنها را مشتاق وی گردانیده و علاقه‌ای به غیر از آنچه نزد پروردگار است ندارند.

شیرینی معرفتش را چشیده، و از جام محبتش سیراب شده‌اند.

ترس و خوف او در اعماق جانیشان راه یافته، از کثرت اطاعت و عبادت قامتشان خم شده، و رغبت فراوان به او تضرع آنها را از بین نبرده است.

مقام برجسته آنان طوق خشوع را از گردنشان بیرون نیاورده، عجب آنها را فرانگرفته که اعمال گذشته خود را بشمارند و خضوع و خشوع در برابر ذات با عظمتش سهمی برای بزرگ شمردن خود باقی نگذاشته است.

گذشت زمان آنان را از انجام وظیفه خسته نکرده، و از رغبتشان نکاسته است تا از امید بدرگاه پروردگار خود عدول کنند.

مناجاتهای طولانی، زبان آنان را کند نکرده، و اشتغال به غیر خداوند آنها را تحت تسلط خود نیاورده. تا ندای بلند آنان را به تضرع و خشوع کوتاه سازد.

در مقام عبادت دوش بدوش هم ایستاده‌اند، راحت طلبی آنها را به تقصیر در دستوراتش و نداشته، کودنی و غفلتها بر تلاش و کوشش و عزم راسخ آنان تسلط نمی‌یابد.

فرب شهوت، همتهای آنان را تیر باران نمی‌کند آنها» آفریننده و صاحب عرش را ذخیره روز بی‌نوائی خود قرار داده، و به هنگام رو نمودن خلق به مخلوق رغبت خود را متوجه خالق ساخته‌اند، هیچگاه عبادتش را پایان نمی‌دهند، و علاقه خود را از لزوم طاعتش باز نمی‌گردانند مگر خواسته‌هایی از قلوب که از رجاء و خوف او، انقطاع نپذیرفته است.

عوامل ترس آنها از مسئولیت، قطع نگردیده تا در جدیت خود سستی به خرج دهند، طمعها به آنان شبیخون نزده تا کوشش (در امور دنیا را) بر جدیت در کار آخرت مقدم دارند.

اعمال گذشته خود را بزرگ نشمرده‌اند، اگر بزرگ بشمرند، امید بیش از حد، خوف آنها را از بین میبرد و در مورد پروردگار خویش به خاطر وسوسه‌های شیطانی اختلاف نکرده‌اند.

بدی برخوردارها آنان را از هم جدا نساخته، کینه‌های حسادت آنها را از هم دور ننموده، عوامل شک و تردید آنان را پراکنده نگردانیده و افکار گوناگون آنان را تقسیم ننموده است.

آنان پای بند ایمانند و طوق ایمان در گردنشان، هیچگاه این طوق را به سبب شک و تردید و سستی از گردن برنمی‌دارند.

در تمام آسمانها به اندازه جای پوستینی نتوان یافت، جز اینکه فرشته‌ای به سجده افتاده یا موجودی تلاشگر و سریع مشغول کار است، طاعت فراوان آنها، بر یقین و معرفتشان نسبت به پروردگارشان می‌افزاید و عزت پروردگار، به قلبشان عظمت بیشتری می‌بخشد.

قسمتی دیگر از این خطبه در توصیف زمین و گسترش آن (خشکیهای) زمین را بر روی امواج پر هیجان و دریاهاى مملو از آب قرار داد، قسمتهای بالای امواج را متلاطم ساخت و آنها که بهم می‌خوردند سخت به حرکت درآورد [۵] تا رویه‌ای از کف، همانند کفهای دهان شتر هنگام مستی، بر روی آنها پدید آمد، سپس قسمتهای سرکش آب بر اثر سنگینی خضوع نموده هیجان آنها بر اثر تماس با سینه زمین فرو نشست زیرا زمین با پشت بر آن می‌غلطید و آنها سر و صدا که در اثر امواج پیدا شده بود ساکن و آرام شد و همچون اسب افسار شده، اسیر و رام گردید.

و خشکیهای زمین در دل امواج گسترده شد، و آب را از کبر و غرور و خودبینی و نشاط بی‌حد باز داشت، و از شدت حرکتش کاست.

و بعد از آنهمه حرکت، ساکن شد، و پس آنهمه جست و خیز متکبرانه به جای خویش ایستاد.

هنگامی که هیجان آب در اطراف زمین فرو نشست، و کوههای سخت و مرتفع را بر دوش خود حمل نمود، چشمه‌های آب از بینی کوهها جاری ساخت (و آب) آنها را درپه‌نشست و گودالها و رودخانه‌ها جاری نمود.

حرکات زمین را با صخره‌های عظیم و قله کوههای بلند و محکم تعدیل کرد و زمین به خاطر نفوذ کوهها در سطح آن، و فرو رفتن ریشه‌های آن در بینی آن، و سوار شدن برگردن دشتها و صحراها، از لرزش و اضطراب باز ایستاد. [۶] بین زمین و جو فاصله افکند، و نسیم هوا را برای ساکنان آن آماده ساخت، تمام نیازمندیها و وسائل زندگی را برای اهل زمین استخراج کرد.

سپس هیچکدام از بلندیهایی زمین را که آب چشمه‌ها به آن نمی‌رسد و جدولهای نهرها به آن راه ندارد بحال خود وانگذاشت، بلکه ابرهائی را آفرید تا قسمتهای مرده آن را احیاسازند، و گیاهان آن را برویانند.

قطعه‌های پراکنده ابرها را به هم پیوست، تا سخت به حرکت آمدند و برق در اطرافش درخشیدن گرفت، ولی از درخشندگی ابرهای سفید کوه پیکر و متراکمش کاسته نشد، آنها را پی در پی فرستاد آنچنان که زمین را احاطه کردند و بادهاشیر آن را از پستانش دوشیدند، و به شدت به زمین فرو ریختند، ابرها سینه بر زمین سائیدند و آنچه بر دوش، داشتند پاشیدند، و بوسیله آن در بخشهای بی‌گناه زمین گیاهانی رویانید و در دامن کوهها سبزه‌ها به وجود آورد.

پس زمین به وسیله باغهای زیبای خود همگان را به سرور و شادی دعوت می‌کند و بالباس نازک گلبرگها که بر خود پوشیده در شگفتی فرو می‌برد، و از زینت و زیوری که از گلویند گل‌های گوناگون یافته بیننده را به وجد می‌آورد، و فرآورده‌های نباتی را توشه و غذای انسانها، و روزی حیوانات قرار داد.

در گوشه و کنار آن دره‌های عمیق آفرید، و راهها و نشانه‌ها برای آنان که بخواهند درجاده‌های وسیعش قدم بردارند تعیین کرد.

انتخاب آدم:

هنگامی که زمین را آماده سکونت نمود، و فرمان خویش را جاری ساخت، آدم(ع) را از میان مخلوقاتش برگزید، و او را نخستین و برترین مخلوق خویش قرار داد و وی را در بهشت خود جای داد، و خوراکیهای گوارا در اختیارش نهاد، و از آنچه ممنوعش کرده بود وی را بیم داد، آگاهی ساخت که اقدام بر آن، نافرمانی خواهد بود، و منزلت و مقام او را بخطر می افکند.

ولی آدم مرتکب آنچه نهی شده بود گردید، [۷] و علم خداوند در مورد او به وقوع پیوست.

پس از توبه او را از بهشت به زمین فرستاد، تا با نسل خود زمین را آباد سازد، و بدین وسیله حجت را بر بندگان تمام کرد، پس از مرگ آدم زمین را از حجت خالی نگذاشت و میان فرزندان آدم و شناسائی خود، پیوندی برقرار کرد، قرن به قرن حجتها و دلیلهای را بر زبان پیامبران برگزیده و حاملان رسالت خویش برای آنها اقامه نمود تا اینکه بوسیله پیامبر ما محمد(ص) حجتش تمام گردید و بیان احکام و انذار و بشارت و بیم او به سر منزل آخر رسید.

روزیها را مقدر و اندازه گیری کرد: گاهی کم و گاهی زیاد، و به تنگی و وسعت، بطور عادلانه، تقسیم فرمود، تا هر که را بخواهد به وسعت روزی و یا تنگی آن بیازماید و با آن «شکر» و «صبر» غنی و فقیر را مورد آزمایش قرار دهد.

سپس روزی وسیع را با فقر و بیچارگی در آمیخت، و تندرستی را با حوادث دردناک توأم نمود، دوران شادی و سرور را با غصه و اندوه مقرون ساخت، سرآمد زندگی را آفرید و آن را گاهی طولانی و گاهی کوتاه قرار داد، آنرا مقدم و یا مؤخر داشت، و برای مرگ اسبابی فراهم ساخت، و با مرگ رشته های زندگی را در هم پیچید، و پیوندهای مختلف را از هم گسست (و همه اینها اسباب و عواملی است برای آزمون انسانها).

از درونها آگاه است خداوند از اسرار پنهانی مردم آگاه است، و هم از نجوای آنان که آهسته سخن میگویند و از آنچه در افکار بواسطه گمان خطور می کند، و از تصمیمهایی که با یقین می پیوندد، و از شعاعهای خیانت آمیز چشم که از لابلای پلکها خارج می گردد!.

و از آنچه در مخفی گاههای دلها قرار دارد، و از همانها که در پشت پرده های ظلمانی غیب پنهان است، و از آنچه پرده های گوش مخفیانه می شنود.

و از اندرون لانه های تابستانی مورچگان و خانه های زمستانی حشرات.

از آهنگ اندوهبار زنان غمدیده و صدای آهسته قدمها.

و از جایگاه پرورش میوه در درون پرده های شکوفه ها، و از مخفی گاه غارهای حیوانات وحشی در دل کوهها و اعماق دره ها از نهانگاه پشه ها بین ساقه ها و پوست درختان، و از محل پیوستگی برگها به شاخها، و از آنجا که نطفه ها از اصلا ب حرکت کرده و در درون رحمها بهم می آمیزند.

از آنچه پرده ابر را به وجود می آورد و بهم می پیوندد، و از قطرات درهائی که ابرهای متراکم می بارند و از آنچه گردبادها باد امن خویش از روی زمین برمی دارند، و بارانها با سیلاب خود آن را فرو می نشانند و محو می کنند. از ریشه های گیاهان زمین که در میان تلهای شن و ماسه پنهان شده است.

از لانه های پرندگانی که در قله بلند کوهها قرار دارند، و از نغمه های مرغان در آشیانه های تاریک، و از لؤلؤهائی که در دل صدفها پنهان است و امواج دریاها آنها را در دامن خویش پرورش داده اند.

از آنچه تاریکی شب آن را فرا گرفته، و یا خورشید بآن نور افشاند است، و آنچه ظلمتها و امواج نور پی در پی آن را در بر می گیرند.

از اثر هر گامی، و احساس هر حرکتی، و آهنگ هر سخنی، و جنبش هر لبی، و مکان هر انسانی، و وزن هر ذره ای و ناله هر صاحب اندوه و غمی.

و آنچه از میوه بر شاخه درختان قرار دارد، و برگهائی که روی زمین ریخته.

و از قرارگاه نطفه و یا جمع شدن خون و مضغه و یا پرورش دهنده انسان و نطفه.

(آری از همه آنچه بر شمردم او به خوبی آگاه است) و در این آگاهی هیچگونه مشقتی برایش وجود ندارد و در حفظ و نگهداری آنچه از مخلوقات به وجود آورده ناراحتی برای او نیامده و در بکار انداختن امور و تدبیر مخلوقات سستی و ملالتی بر او عارض نشده، بلکه علمش در آنها نفوذ یافته، و شمارش آنان را احصاء کرده و عدالتش همه آنها را شامل شده و با کوتاهی آنها در آنچه شایسته مقام او است باز از فضل خود محرومشان نساخته است.

دعاء بار خدایا! تو دارای اوصاف جمیل و صفات کمال بی منتهائی.

اگر بتو امید داریم چون تو بهترین مایه امیدی.

پروردگارا بمن فصاحت و منطق و زبان گویا داده‌ای، غیر از تو را با آن مدح نمی‌گویم و بجز تو بر دیگری ثنا نمی‌خوانم، و آن را در راه آنان که آرزو را قطع می‌کنند و مورد اعتماد نیستند بکار نمی‌بندم، در پرتو ایمان، زبانم را از مدیحه سرائی انسانها، و ثناگوئی بر مخلوق بازداشته‌ای.

خداوند! هر ثنا خوانی از سوی کسیکه ثنائش می‌گوید پاداشی دارد، من بتو امیدوارم که راهنمایم به سوی ذخایر رحمت و گنجهای آمرزشت گردی.

کردگارا! این است وضع آنکس که تو را در توحید خاص خودت یکتا بشمارد، و غیر از تو را مستحق این ستایش و مدحها نداند.

من بتو نیازی دارم که جز فضل تو نمی‌تواند آنرا جبران کند. و این فقر و پریشانی را جز احسان وجود تو نتواند رفع نماید، پس در این مقام، رضای خویشتن را به ما عطا کن، و دست نیاز ما را از دامن غیر خود کوتاه گردان! «انک علی کل شیء قدیر»: تو بر هر چیز توانائی.

توضیح‌ها:

[۸] شیخ صدوق در کتاب «توحید» این خطبه را از «مسعده بن صدقه» از امام صادق (ع) نقل کرده است.

ولی آنچه در اینجا آمده طولانی تر است، و در بعضی الفاظ و جملات با هم تفاوتی دارند.

ابن ابی الحدید در فصلی که مربوط به فرشتگان است می گوید:

«این سخن ربانی و الفاظ قدسی، فصاحت عرب را باطل ساخته، و نسبت سخن فصیح با این گفته همچون خاک در برابر طلای خالص است.

اگر فرض شود که عرب قادر بر بکار بستن الفاظ فصیحی همچون الفاظ این خطبه بوده اما به مواد و محتویات چنین خطبه ای دسترسی نداشت، عرب جاهلی بلکه اصحاب پیامبر (ص) غیر از امام (ع) قادر به درک این معانی نبودند تا تعبیراتی از الفاظ برای آن پیدا کنند.

زیرا فصاحت عرب جاهلی در صفات شتر، اسب، حیوانات وحشی، ویا کوهها و تپه ها خلاصه می شد، و فصاحت اصحاب پیامبر از یکی دو سطر تجاوز نمی کرد، آن هم درباره مرگ و مذمت دنیا و یا جنگ و مبارزه!

اما سخن درباره فرشتگان و صفات و اشکال آنها و عبادات و تسبیح و معرفت و شناسائی آنها در مورد خداوند، و علاقه و عشق به پروردگار و امثال آن که در این خطبه آمده است در نزد صحابه ناشناخته بوده است.

درست است بعضی از این صفات در قرآن کریم آمده ولی کسی که قسمتی از این معانی را می دانسته هرگز قدرت ریختن آنها در قالب این عبارات را نداشته است.

از اینجا روشن می شود که نکات دقیق در این عبارات فصیح برای غیر امام (ع) میسر نبوده است - (مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۴۸-۲۴۹).

[۲] منظور این است که خداوند از آنجا که وجودی است بی انتها و نامحدود است و انسان هر قدر علم و دانشش فراوان باشد باز موجودی است محدود، نمی تواند از کنه ذاتش آگاه گردد.

بنابر این نباید خود را بی جهت به پرتگاههایی بیفکند که پایان آن ناپیدا است بلکه در صفات و افعال او و در جهان هستی که مظهر صفات و افعال او است بیندیشد.

[۳] ظاهر عبارت این است که این جمله درباره وضع کرات آسمانی و نظم و حرکات آنها است که بفرمان پروردگار به وسیله نیروی جاذبه و دافعه از حرکات ناموزون برکنارند.

و نیز این احتمال هست که اشاره به وضع «شهب» باشد که به فرمان پروردگار از نفوذ و ایجاد اضطراب در جو و هوای زمین ممنوع شده است، و پیش از آنکه به طبقات پائین هوای اطراف زمین برسند، می سوزند و از بین می روند.

[۴] گاهی توهم می شود که این جمله (نحوسها و سعودها): سعد و نحس، با آنچه در سخن ۷۹ فرموده است.

که علم نجوم را فرا نگیرید منافات دارد، چه اینکه در آنجا از آموختن علم نجوم نهی شده و در این جا مسئله سعد و نحس را اثبات می کند، ولی حقیقت این است که در آنجا امام (ع) این قسمت را نفی می کند که اگر منجم چیزی را بطور مسلم از ستارگان استفاده کند و تغییر ناپذیر بداند، جبر است، و با قرآن نمی سازد.

سپس از آموختن نجوم که بالاخره به کفایت و سحر و جبر منتهی می شود نهی فرموده.

اما در اینجا به اصل این قسمت که بعضی از ستارگان نشانه سعادتند از قبیل فراوانی باران و بعضی نشانه نحوست از قبیل بیماریهای عمومی هستند اشاره کرده ولی در هر حال چیزی در این جهان جز بفرمان خدا صورت نمی گیرد، و مشیت او ما فوق همه این ها است.

دانشمندان امروز نیز می گویند:

تغییر و تحولاتی که در پاره‌ای از کرات آسمانی صورت می‌گیرد از طریق امواج مغناطیسی خاصی که به زمین می‌فرستد در اوضاع زمین و مردمش مؤثر است.

از جمله آتش فشانهایی که در خورشید رخ میدهد و تشعشعاتی که از آن صادر می‌شود مؤثر در بروز حوادثی در اوضاع جوی زمین و حتی در وضع عصبی مردم روی زمین و بروز جنگها می‌دانند.

[۵] جمله بالا ممکن است اشاره بدوران بارانهای سیلابی باشد که بر اثر فرود آمدن بارانهای سیل آسا و پی در پی در مدت هزاران سال، سرتاسر کره زمین از آب پوشیده شد، امواج کوه پیکر و خشمگین مرتباً سطح کره زمین را در هم کوبیدند، اما برخورد تدریجی این امواج با سطح ناهموار زمین کم‌کم از شدت و فشار آنها کاست و امواج آرام گرفتند، سپس بر اثر نیروی جاذبه، آب‌ها به قسمتهای گود زمین کشیده شدند و خشکیها آهسته آهسته سر از آب بیرون آوردند و زمین تدریجاً شکل امروز را به خود گرفت، بنابراین این جمله‌های بالا با آنچه در علم امروز درباره پیدایش زمین آمده است تطبیق می‌کند.

[۶] می‌دانیم که ارتفاع کوهها نسبت به عظمت کره زمین چندان زیاد نیست ولی از آنجا که ریشه کوهها بهم پیوسته و همانند زرهی گرداگرد کره زمین را گرفته است از جزر و مد پوسته جامد زمین در برابر جاذبه ماه جلوگیری می‌کند.

به عبارت روشن‌تر اگر زره کوهها بروی زمین کشیده نبود و سطح زمین نرم و هموار بود دائماً بر اثر جاذبه ماه (همانند آب اقیانوسها) در حال اضطراب و لرزش و جزر و مد بود. توضیح بیشتر در این زمینه را در کتاب «قرآن و آخرین پیامبر» در بحث اعجاز علمی قرآن مطالعه فرمائید.

خطبه ی ۹۲

و من خطبة له علیه السلام

بعثه و النَّاس ضلَّالٌ في حيرة ، و خابطون في فتنة ، قد استهوتهم الأهواء و استزكَّتهم الكبرياء ، و استخفَّتْهم الجاهليَّة الجُهلاء .
حيارى في زلزال من الأمر ، و بلاء من الجهل ، فبالغ صَلَّى الله عليه و آله و سلَّم في النَّصيحة ، و مضى على الطَّريقة ، و دعا إلى
الحكمة و الموعظة الحسنه .

يكى از خطبه‌هائى است كه امام(ع)ايراد فرموده و اشاره به مقامات پيامبر(ص)نموداو را در زمانى فرستاد كه مردم در حيرت و
گمراهى سرگردان بودند،و در فتنه و جهل و فساد غوطه‌ور، هوا و هوسهاى سرکش آنها را به سوى خود جذب كرده،تكبر و
خودخواهى آنها را از جاده حق دور ساخته بود،جهل و نادانى آنها را سبك مغز بارآورده و در كارهاى خود مضطرب و حيران
ساخته و به جهل و نادانى مبتلا گشته بودند،دراين هنگام پيامبر(ص)در نصيحت و اندرز آنها كوشش كرد و آنان را براه راست
رهنمون‌شد و به سوى حكمت و دانش و موعظه‌ى نيكو دعوت كرد ،

خطبه ی ۹۳

و من خطبة له عليه السلام

الحمد لله الأول فلا شىء قبله ، و الآخر فلا شىء بعده ، و الظَّاهر فلا شىء فوقه ، و الباطن فلا شىء دونه .

منها فى ذكر الرسول صلى الله عليه و آله و سلم :

مستقره خير مستقر ، و منبته أشرف منبت ، فى معادن الكرامة ، و مهادد السلامة ، قد صرفت نحوه أفئدة الأبرار ، و ثنيت إليه أزمته
الأبصار ، دفن به الضعائن ، و أطفأ به الثوائر ، ألَّف به إخوانا ، و فرَّق به أقرانا أعزَّ به الدُّلَّة ، و أذلَّ به العزَّة ، كلامه بيان ، و صمته
لسان .

يكى از خطبه‌هائى است كه امام(ع)ايراد فرموده و سخن از خدا و پيامبر(ص)به ميان آورده‌ستايش مخصوص خداوندى است كه
نخستين وجود بوده پس چيزى قبل از او نبوده‌آخرين وجود است،پس چيزى بعد از او نخواهد بود(ازلى و ابدى است)،آنچنان

آشکاراست که از او آشکارتر چیزی نیست و آنچنان مخفی است که چیزی از او مخفی تر نتوان یافت (یعنی اصل وجودش از همه چیز آشکارتر و کنه ذاتش از همه چیز مخفی تر است).

این خطبه قسمتی از فضائل نبی اکرم (ص) را یادآوری می کند قرارگاه او بهترین قرارگاه، و محل پرورشش شریفترین محلها بود، در معدن بزرگواری و گاهواره سلامت رشد کرد، دلهای نیکوکاران شیفته او گشته، توجه چشمهابه سوی او است.

به برکت وجودش، خداوند کینه ها را دفن کرد، و آتش دشمنیها را با او خاموش ساخت، بواسطه وجود او در میان دلها الفت افکند (و افراد دور افتاده را در سایه آئینش برادر ساخت) و نزدیکی را (که در ایمان به او هماهنگ نبودند) از هم دور ساخت، ذلیلان محروم در پرتو او عزت یافتند، و عزیزان خود خواه بوسیله او ذلیل شدند، کلامش بیان، و سکوتش زبان بود!

خطبه ی ۹۴

و من کلام له علیه السلام

و لئن أمهل الظالم فلن يفوت أخذه ، و هو له بالمرصاد على مجاز طريقه ، و بموضع الشَّجَى من مساعٍ ريقه ، أما و أذى نفسى بیده لیظهرن هؤلاء القوم علیکم ، لیس لأنهم أولى بالحق منکم ، و لكن لاسراعهم إلى باطل صاحبهم و إبطائکم عن حقّی . و لقد أصبحت الأمم تخاف ظلم رعاتها ، و أصبحت أخاف ظلم رعیتی : استنفرتکم للجهاد فلم تنفروا ، و أسمعکم فلم تسمعوا ، و دعوتکم سرّاً و جهراً فلم تستجیبوا ، و نصحت لکم فلم تقبلوا أشهود کغیاب ، و عیب کأرباب ؟ ؟ أتلوا علیکم الحکم فتنفرون منها ، و أعظکم بالموعظة البالغة فتتفرقون عنها ، و أحثکم على جهاد أهل البغی فما أتى على آخر القول حتّى أراکم متفرقین آیادی سبا ترجعون إلى مجالسکم و تتخادعون عن مواعظکم ، أقومکم عدوّه و ترجعون إلى عشیّه کظهر الحیّه عجز المقوم ، و أعضل المقوم .

أیها الشّاهدۃ أبدانهم ، الغائبة عقولهم المختلفۃ أهواؤهم المبتلى بهم أمراؤهم صاحبکم یطیع الله و أنتم تعصونه ، و صاحب أهل الشّام یعصى الله و هم یطیعونه ؟ لوددت و الله أنّ معاویۃ صارفتی بکم صرف الدّینار بالدّرهم ، فأخذ منى عشره منکم و أعطانی رجلا منهم .

یا اهل الکوفه ، منیت منکم بثلاث و اثنتین : صمّ ذوو أَسْماع ، و بکم ذوو أَبْصار ، لا أحرار صدق عند اللقاء ، و لا إخوان ثقّ عند البلاء . تربت أیدیکم .

یا أشباه الإبل غاب عنها رعاتها ، کَلَمّا جمعت من جانب تفرّقت من جانب آخر ، و الله لکأنّی بکم فیما إخال أن لو حمس الوعی ، و حمی الضّراب ، و قد انفرجتم عن ابن أبی طالب انفراج المرأة عن قبلها ، و إنی لعلی بیّنه من ربّی ، و منهاج من نبّی ، و إنی لعلی الطّریق الواضح ألقطه لقطا انظروا أهل بیت نبّیکم فالزموا سمتهم ، و اتّبِعُوا أثرهم ، فلن یخرجوکم من هدی و لن یعبدوکم فی ردی . فإن لبّدوا فالبّدوا ، و إن نهضوا فانهضوا ، و لا تسبقوهم فتضلّوا ، و لا تتأخّروا عنهم فتهلکوا ، لقد رأیت أصحاب محمّد صلی الله علیه و آله ، فما أری أحدا منکم یشبههم لقد کانوا یصبحون شعنا غبرا ، و قد باتوا سجّدا و قیاما ، یراوحون بین جباههم و خدودهم ، و یقفون علی مثل الجمر من ذکر معادهم کأنّ بین عینهم ركب المعزی ، من طول سجودهم إذا ذکر الله هملت أعینهم حتّی تبلّ جیوبهم ، و مادوا کما یمید الشّجر یوم الرّیح العاصف ، خوفا من العقاب ، و رجاء للثّواب .

یکی از خطبه‌هائی است که امام(ع) پیرامون یاران خود و یاران پیامبر(ص) ایراد فرموده[۱] (چنین نیست که) اگر خداوند ستمگر را(چند روزی) مهلت دهد فرصت از دستش برود، او بر سر راه، در کمینگاه ستمگران است، و گلوی آنها را در دست دارد که هر زمان بخواهد حتی نگذارد آب دهان فرو برند!.

آگاه باشید سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت او است که اینها(معاویه و اطرافیان‌ش) سرانجام بر شما پیروز می‌شوند. اما نه اینکه آنها در حق از شما پیشی دارند.

بلکه برای آنکه آنها در راه باطلی که زمامدارشان میرود سریع و کوشایند در حالیکه شما در برابر حق من کند و سست هستید[۲] ملتهای جهان همواره از ظلم زمامدارانشان در وحشتند در حالیکه من از ظلم پیروانم می‌ترسم، شما را برای جهاد با دشمن برانگیختم اما نرفتید، به گوش شما خواندم اما نشنیدید، در آشکار و نهان از شما دعوت کردم اجابت نمودید، اندر زتان دادم قبول نکردید.

مگر شما حاضران، غائبید، (که سخنانم را نمی شنوید) و یا بردگانید در قیافه مالکان فرمان خدا را بر شما می خوانم از آن فرار می کنید و به اندرزه های رسا شما را موعظه می کنم به پراکندگی می گرائید، به مبارزه با سرکشان ترغیبتان می کنم هنوز سخنانم به آخر نرسیده می بینم همچون (قوم سبا) پراکنده می شوید و به جلسات خود باز می گردید و در لباس اندرز یکدیگر را فریب می دهید تا اثر موعظه مرا از بین ببرید.

صبحگاهان شما را مستقیم می سازم و شامگاهان بهمان حالت کجی نخست باز می گردید! همانند کمان سخت و محکمی که نه کسی قدرت صاف کردن آن را دارد و نه خودش قابلیت صاف شدن را!! [۳] ای کسانی که بدنهایتان حاضر است و عقلهای شما پنهان، و خواسته هاتان متفاوت و ای کسانی که زمامدارانتان مبتلا شده اند، رهبر شما خدای را اطاعت می کند و شما با او مخالفت می ورزید، اما زمامدار اهل شام خدای را معصیت می کند و آنها وی را اطاعت می نمایند.

به خدا سوگند دوست دارم معاویه شما را با نفرات خود مبادله کند، همچون مبادله کردن دینار بدرهم، ده نفر از شما را بگیرد و یک نفر از آنها را بمن بدهد!

ای اهل کوفه! من به سه چیز که (در شما هست) و دو چیز که (در شما نیست) مبتلی شده ام:

گوش دارید اما کرید، سخن می گوئید اما گنگید، چشم دارید اما کورید!، نه هنگام نبرد آزاد مردان صادقید، و نه به هنگام آزمایش برادران قابل اعتماد دستتان خاک آلوده باد! ای مردم شما به شتران بی ساربان میمانید که هر گاه از یک سو جمعشان کنند از طرف دیگر پراکنده می گردند.

به خدا سوگند شما را چنین می بینم که اگر جنگ سخت درگیر شود و آتش آن زبانه کشد از گرد فرزند ابو طالب جدا می شوید همانند جدا شدن زن (هنگام زائیدن) از بچه خویش.

من نشانه و دلیل روشن (بر حقانیت خود) از پروردگارم دارم و بر طریق آشکار پیامبر (ص) راه می روم، من در راهی روشن قرار دارم و با آگاهی در آن گام برمیدارم.

باک یبکی لدینه، و باک یبکی لدنیه، و حتی تکون نصره احدکم یاران و خاندان رسول خدا (ص) به اهل بیت پیامبر بنگرید، از آن سمت که آنها گام برمی دارند منحرف نشوید و قدم بجای قدمشان بگذارید، آنها هرگز شما را از جاده هدایت بیرون نمی برند و به پستی و لاکت باز نمی گردانند، اگر سکوت کنند سکوت کنید و اگر قیام کردند قیام کنید، از آنها پیشی نگیرید که گمراه می شوید، از آنان عقب نمانید که هلاک می گردید.

من اصحاب محمد (ص) را دیده ام، اما هیچکدام از شما را مانند آنان نمی بینم، آنها موهائی پراکنده و چهره هائی غبار آلوده داشتند:

شب تا به صبح در حال سجده و قیام به عبادت بودند، گاه پیشانی و گاه گونه ها را در پیشگاه خدا بخاک می گذاردند، از وحشت رستاخیز همچون شعله های آتش، لرزان بودند.

پیشانی آنها از سجده های طولانی پینه بسته بود، و هنگامی که نام خدا برده می شد آنچنان چشمشان اشکبار می شد که گریبان آنها تر می گردید، و همچون بید که از شدت تند باد بخود می لرزد، می لرزیدند (اینها همه) از ترس مسئولیت و امید به پاداش الهی بود

توضیح ها:

[۱] بعضی از جملات این خطبه در کتاب «الغارات» جلد ۲ صفحه ۴۹۴ که اکنون چاپ شده آمده است.

[۲] در اینجا امام (ع) به یک قانون کلی اشاره می کند و آن اینکه پیروزی و پیشرفت، مرهون فداکاری و نظم و متابعت زیر دست از رهبر و رئیس است.

عقیده و مرام هر چه می خواهد باشد: حق یا باطل اگر همراه نظم و ثبات و متابعت از رهبر بود پیش می رود و اگر بی نظم و سستی و عدم پیروی از رهبر بود با شکست روبرو خواهد شد.

لذا امام می فرماید:

شامیان بر شما پیروز می‌شوند(اما نه اینکه آنها بر حق باشند)و همین دلیل را برای آن اقامه می‌فرماید که این به خاطر آن است که نظم از قوانین حقیقی آفرینش است که متابعت از آن پیروزی به دنبال خواهد آورد.

[۳]گویا جملات این قسمت اشاره به این است که هر کس با چنین مردمی روبرو باشد چگونه می‌تواند بر دشمن پیروز گردد.ممکن است کسی خیال کند امام(ع)رعایت اصول سیاست را ننموده.

ولی پاسخ آن این است که امام(ع)با چنین مردمی جز پیش گرفتن چنان سیاستی راه نداشته است.

چه بهتر اینکه حسن سیاست آن حضرت را از زبان متکلمان معتزله بشنویم آنها می‌گویند:

کسی که با رعیتی آنچنانی و لشکری چنین متمرّد مبتلا گردد بهترین تدبیرراهی است که علی(ع)در پیش گرفت.

بعضی دیگر اضافه می‌کنند اگر فرد با انصافی در سیاست امام(ع)تامل کند و اوضاع و احوال اصحاب او را ببیند یقین خواهد کرد که سیاست او معجز آسا بوده است.

چه اینکه اصحاب او دو گروه بودند:

گروهی معتقد بودند که عثمان مظلوم کشته شده و از دشمنان او بیزاری می‌جستند و گروه دیگری که اکثریت را تشکیل می‌دادند و اهل جنگ و نبرد بودند عقیده داشتند عثمان به خاطر بدعتهایش به قتل رسید بعضی تصریح به کفر او میکردند اما امام طوری با آنها رفتار می‌کرد که هیچکدام جای سخن و سوژه‌ای نمیتوانستند بیابند.

خطبه ی ۹۵

و من کلام له علیه السّلام

و الله لا يزالون حتّى لا يدعوا لله محرّماً إلاّ استحلّوه ، و لا عقداً إلاّ حلّوه و حتّى لا يبقی بیت مدر و لا وبر إلاّ دخله ظلمهم ، و نبا به سوء رعیهم ، و حتّى یقوم الباکیان یبکیان : باک یبکی لدینه ، و باک یبکی لدنیه ، و حتّى تكون نصره أحدکم من أحدهم

كنصره العبد من سيده : إذا شهد أطاعه ، و إذا غاب اغتابه ، و حتى يكون أعظمكم فيها عناء أحسنكم بالله ظناً ، فإن أتاكم الله بعافيه فأقبلوا ، و إن ابتليتكم فاصبروا ، فإن العاقبه للمتقين .

از سخنان امام(ع) است که در آن اشاره به ستمهای بنی امیه می‌کند [۶] به خدا سوگند آنها همچنان به ستم پردازند تا آنجا که حرامی باقی نگذارند و همه را حلال شمرند، و تمام پیمانهای الهی را بشکنند! حتی خانه و خیمه‌ای باقی نماند مگر آنکه ستمشان در آنجا راه یابد، و فساد و سوء تدبیر آنها مردم را از خانه‌های خویش فراری دهد، تا آنجا که مردم دو دسته شوند و هر دو دسته بگریند گروهی برای دینشان، و گروهی برای دنیایشان، کار بقدری خست‌شود که شما همچون بردگانی که خود را مجبور به یاری اربابان می‌بینند ناچار از کمک به آنها شوید

در حضور ناگزیر از اطاعت باشید و در غیاب بدگوئی ننمائید، و تا آنجا که هر کس به خدا امیدوارتر (و پرهیزکارتر) است بیش از همه مصیبت و رنج بیند! پس اگر خداوند برای شما عافیت و سلامت و گشایش و فرجی پیش آورد بپذیرید (خدا را شکر کنید) و اگر برنج و ناراحتی گرفتار شدید شکبایا باشید که سرانجام پیروزی با پرهیزکاران است.

توضیح‌ها:

[۶] این کلام امام در کتاب «الغارات» جلد ۲ چاپ فعلی صفحه ۴۸۸ آمده است.

خطبه ی ۹۶

و من خطبه له علیه السلام

نحمده علی ما کان ، و نستعینه من أمرنا علی ما یكون ، و نسأله المعافاة فی الأدیان ، كما نسأله المعافاة فی الأبدان .

عباد الله ، أوصیکم بالرفض لهذه الدنیا التارکة لكم ، و إن لم تحبوا ترکها و المبلیة لأجسامکم ، و إن كنتم تحبون تجدیدها ، فإنما مثلکم و مثلها کسفر سلکوا سبیلا فکأنهم قد قطعوه ، و أموا علما ، فکأنهم قد بلغوه ، و کم عسی المجری إلى الغایة أن یجرى إليها

، حتّی بیلغها ، و ما عسی أن یكون بقاء من له یوم لا یعدوه ؟ و طالب حیث یحدوه فی الدّنیّا حتّی یفارقها ؟ فلا تنافسوا فی عزّ الدّنیّا و فخرها ، و لا تعجبوا بزینتها و نعیمها ، و لا تجزعوا من ضرائها و بؤسها ، فإنّ عزّها و فخرها إلى انقطاع ، و إنّ زینتها و نعیمها إلى زوال و ضرائها و بؤسها إلى نفاذ ، و کلّ مدّة فیها إلى انتهاء ، و کلّ حیّ فیها إلى فناء ، أو لیس لکم فی آثار الأولین مزدجر ، و فی آبائکم الأولین تبصره و معتبر ، إن کنتم تعقلون ؟ أو لم تروا إلى الماضین منکم لا یرجعون ؟ و إلى الخلف الباقین لا یبقون ؟ أو لستم ترون أهل الدّنیّا یصبحون و یمسون على أحوال شتّى : فمیت یبکی ، و آخر یعزّی ، و صریع مبتلی ، و عائد یعود ، و آخر بنفسه یجود ، و طالب للدّنیّا و الموت یطلبه ، و غافل و لیس بمغفول عنه ؟ ؟ و على أثر الماضي ما یمضی الباقی .

ألا فاذکروا هادم اللذات ، و منغص الشهوات ، و قاطع الأمنیات ، عند المساورة للأعمال القبیحہ ، و استعینوا الله على أداء واجب حقّه ، و ما لا یحصی من أعداد نعمه و إحسانه .

یکی از خطبه‌هائی است که امام(ع) ایراد فرموده.[۱] و در آن از زهد و ترک دنیا پرستی سخن می‌گوید:

او را بر نعمتهائی که عطا فرموده ستایش می‌کنیم، و در کارهای خود از او استعانت می‌جوئیم، از او سلامت در دین می‌خواهیم همان گونه که تندرستی در بدن از او تقاضا داریم.[۲] ای بندگان خدا شما را به ترک این دنیائی که سرانجام شما را رها می‌سازد توصیه می‌کنم گرچه شما ترک آن را دوست ندارید، دنیائی که جسمهای شما را کهنه و فرسوده می‌کند باینکه دوست دارید، همیشه تازه و نو باشید.

شما و دنیا به مسافرانی می‌مانید که تازه گام در جاده نهاده‌اند احساس می‌کنند به‌انتهاء رسیده‌اند، و تا قصد رسیدن نشانه‌ای در وسط راه می‌کنند گویا به آن رسیده‌اند.

(آنچنان دنیا به سرعت می‌گذرد که هنوز گام در آن نگذاشته‌اید پایان می‌یابد) در حالیکه برای رسیدن به مقصد نهائی باید راه زیادی را به پیمایید.

اما چگونه می‌تواند به مقصد برسد کسی که روز معینی در پیش دارد و از آن تجاوز نخواهد کرد. مرگ به سرعت او را میراند، و عوامل مختلف او را به زور و بر خلاف میل به جدائی از دنیا وادار می‌سازد.

پس در عزت و افتخارات (موهوم) این جهان سر و دست نشکنید، و به زینت و نعمتهای آن فریفته نگردید، و از رنج و سختیهای آن جزع و زاری نکنید، زیرا عزت و افتخارات آن به زودی پایان می‌گیرد، و زیور و نعمتهایش زایل می‌گردد و رنج و سختی آن تمام می‌شود، و هر خوب و بد در دنیا پایان می‌یابد و هر موجود زنده‌ای به سوی فنا پیش می‌رود.

آیا برای شما در آثار پیشینیان وسیله عبرت نیست که شما را از (کردار بد) باز دارد، و آیا اگر اندیشه کنید در آثار پدران خود عبرت نخواهید گرفت؟

مگر نمی‌دانید گذشتگان شما بر نمی‌گردند و بازماندگان باقی نمی‌مانند، مگر مردم دنیا را مشاهده نمی‌کنید که شبانه روز حالات گوناگونی دارند یکی می‌میرد و بر او می‌گیرند، و دیگری باقی می‌ماند و به او تسلیت می‌گویند، و یکی در بستر بیماری افتاده دیگری به عیادت او می‌آید و دیگری در حال جان کندن است.

یکی به دنبال دنیا می‌دود در حالی که مرگ به دنبال او در حرکت است و یکی در عالم غفلت فرو رفته در حالی که مرگ و حوادث دنیا او را فراموش نکرده‌اند!

و به همین گونه بازماندگان به دنبال گذشتگان می‌روند.

به هوش باشید، نابود کننده لذات و بر هم زننده کامیابیها و قطع کننده آرزوها (یعنی مرگ را) بسیار بخاطر بیاورید در آن هنگام که تصمیم بر کارهای زشت دارید.

و برای ادای حق واجب خدا و نعمتهای بیشمار و احسانهای بی‌پایانش از اواستعانت جوئید.

توضیح‌ها:

[۱] کتاب «مستدرک الوسائل» این خطبه را از خطبه‌های روز جمعه می‌داند و می‌گوید خطبه است که «زید بن وهب» از امام (ع) نقل کرده است (مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۴۹)

[۲] در اینجا امام(ع) به مطلب بسیار مهمی اشاره فرموده است و آن بیماری در دین و مذهب است که از بیماری بدن سخت‌تر و خطرناک‌تر است، چه اینکه بیماری جسمی خطرناک‌ترین حالت آن مرگ است اما بیماری مذهب سرانجام آن بدبختی ابدی است لذاست که باید از خداوند کمک طلبید و از طبیبان این قسمت استمداد کرد که این بیماری را از وجود ریشه کن سازد.

روی همین جهت بعضی گفته‌اند.

دوست داریم خداوند حقیقت محبت خویش را به ما ارزانی دارد گر چه تمام اعضا و جوارحمان بیمار باشد و از دیگری پرسیدند بیماری تو چیست گفت:

مرضی است که پزشکان درکش نمی‌کنند پرسیدند آن چیست.

گفت: گناه.

گفتند اکنون حالت چطور است؟

گفت اگر از آتش نجات یابم خوب است (ابن ابی الحدید جلد ۷ ص ۸۱-۸۲)

خطبه ی ۹۷

و من خطبۀ له علیه السّلام

الحمد لله النّاشر فی الخلق فضله ، و الباسط فیهم بالجوّد یده . نحمده فی جمیع أمورہ ، و نستعینه علی رعایه حقوقه ، و نشهد أنّ لا إله غیره ، و أنّ محمّدا عبده و رسوله :

أرسله بأمره صادعا ، و بذکره ناطقا ، فأدّی أَمینا ، و مضی رشیدا . و خلّف فینا رایة الحقّ :

من تقدّمها مرق ، و من تخلف عنها زهق ، و من لزمها لحق ، دليلها مكيث الكلام ، بطئ القيام ، سريع إذا قام . فإذا أنتم ألتم له رقابكم ، و أشرتم إليه بأصابعكم ، جاءه الموت فذهب به ، فلبثتم بعده ما شاء الله ، حتّى يطلع الله لكم من يجمعكم ، و يضمّ نشركم فلا تطمعوا فى غير مقبل ، و لا تيأسوا من مدبر ، فإنّ المدبر عسى أن تزلّ إحدى قائمته ، و تثبت الأخرى ، و ترجعا حتّى تثبتا جميعا .

ألا إنّ مثل آل محمد ، صلى الله عليه و آله ، كمثّل نجوم السماء : إذا خوى نجم طلع نجم ، فكأنكم قد تكاملت من الله فيكم الصنائع ، و أراكم ما كنتم تأملون .

يكى از خطبه‌هائى است كه امام(ع) ايراد فرموده.[۱] اين خطبه درباره پيامبر(ص) و اهل بيت او مى‌باشد.

ستائش مخصوص خداوندی است كه فضل خویش را در مخلوقات منتشر ساخته، و دست جود و سخايش را بسوى آنان گشوده، او را در تمام كارهايش مى‌ستائيم، و براى مراعات حقوقش از او يارى مى‌طلبيم، گواهی مى‌دهيم جز او معبودى نيست. و محمد(ص) بنده و فرستاده او است او را براى اجراى اوامر و بيان و فرمان: و ذات و صفاتش فرستاد.

او با امانت رسالت خویش را انجام داد و با راستی و درستی براه خود رفت و پرچم حق را در میان ما به يادگار گذارد پرچمی كه هر كس از آن پیشی گیرد از دين خارج شود و آن كس كه از آن عقب بماند هلاك گردد و هر كس كه از آن جدا نشود به او رسد، راهنمای اين پرچم با تانى سخن مى‌گويد و دير به پاى مى‌خيزد، اما به هنگامی كه بپا خواست به سرعت پیش مى‌رود و هر گاه شمتا تحت فرمان او در آمدید و رهبرى او بر شما مسلم شد متأسفانه دوران او سپرى شده و مرگ او فرا مى‌رسد.

و بعد از او بايد مدتی انتظار باشيد تا اينكه خداوند شخصى را برانگيزد كه شما را جمع‌كند و پراكندگی شما را به هم پيوند بخشد، به چيزی كه نيامده دل نبنديد، و از آنكه گذشته است مايوس و نگران نباشيد. چه اينكه آن كس كه پشت كرده ممكن است يکى از پاهایش به لغزد و ديگرى برقرار ماند سپس هر دو با هم بجای خود برگردند و برقرار مانند.[۲] آگاه باشيد آل محمد(ص) همانند ستارگان آسمانند كه هر گاه يکى از آنها غروب كند ستاره ديگرى طلوع مى‌كند. گویا مى‌بينيم در پرتو خاندان پيامبر(ص) نعمتهای خدا بر شما تمام شده و شما به آنچه آرزو داريد رسيده‌ايد.

توضیح‌ها:

[۱] ابن ابی الحدید می‌نویسد:

این خطبه را امام(ع) در جمعه سوم خلافت خود ایراد فرموده، و در آن از حالات خویش به مطالبی اشاره کرده است (شرح ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۳)

[۲] نامبرده و بعضی دیگر از شارحان نهج البلاغه احتمال داده‌اند که منظور از این جمله اشاره به حکومت حضرت مهدی(ع) است.

زیرا این جمله می‌گوید:

به رؤسای کنونی دل نبندید زیرا آنها قادر به اصلاح کار شما نیستند، اصلاح کار شما به دست کسی خواهد بود که در آینده ظهور خواهد کرد.

کسی که در میان مردم ناشناس مانده است. بنابر این جمله «فلا تطمعوا فی غیر مقبل» مفهومش این است:

که در حکومت غیر کسی که اصلاح کلی به دست او می‌شود و هنوز نیامده دل نبندید و معنی جمله «و لا تياسوا من مدبر» این می‌شود که از وضع گذشته نیز مایوس نشوید و به آینده امیدوار باشید (جلد ۷ صفحه ۹۳ و ۹۴)

خطبه ی ۹۸

و من خطبة له عليه السلام

(یشتمل علی ذکر الملاحم . . .) الأوّل قبل کلّ أوّل ، و الآخر بعد کلّ آخر ، بأوّلّیته و جبّ أن لا أوّل له و بآخریته و جبّ أن لا آخر له ، و أشهد أن لا إله إلاّ الله شهادة یوافق فیها السرّ الإعلان ، و القلب اللّسان .

أَيُّهَا النَّاسُ ، لَا يَجْرُ مِنْكُمْ شَقَاقِي ، وَ لَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمْ عَصِيَانِي ، وَ لَا تَتَرَامُوا بِالْأَبْصَارِ عِنْدَ مَا تَسْمَعُونَهُ مِنِّي ، فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ ، وَ بَرَأَ النَّسْمَةَ ، إِنَّ الَّذِي أُنَبِّئُكُمْ بِهِ عَنِ النَّبِيِّ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، مَا كَذَبَ الْمُبْلَغُ ، وَ لَا جَهْلَ السَّامِعُ . وَ لَكِنِّي أَنْظُرُ إِلَى ضَلِيلٍ ، قَدْ نَعَقَ بِالشَّامِ ،

وَ فَحَصَ بِرَايَاتِهِ ، فِي ضَوَاحِي كُوفَانٍ . فَإِذَا فَغَرَّتْ فَاغِرَتِهِ ، وَ اشْتَدَّتْ شَكْمِيَّتُهُ ، وَ ثَقُلَتْ فِي الْأَرْضِ وَطْأَتُهُ عَضَّتْ الْفِتْنَةُ أَبْنَاءَهَا بِأَنْيَابِهَا ، وَ مَاجَتْ الْحَرْبُ بِأُمُوجِهَا وَ بَدَا مِنَ الْأَيَّامِ كَلُوحُهَا ، وَ مِنَ اللَّيَالِي كَدُوحُهَا ، فَإِذَا أُيْنِعَ زَرْعُهُ ، وَ قَامَ عَلَى يَنْعِهِ ، وَ هَدَرَتْ شَقَاقِيهِ ، وَ بَرَقَتْ بَوَارِقُهُ ، عَقَدَتْ رَايَاتُ الْفِتَنِ الْمَعْضَلَةَ وَ أَقْبَلْنَ كَاللَّيْلِ الْمَظْلَمِ ، وَ الْبَحْرُ الْمَلْتَظِمِ ، هَذَا ، وَ كَمْ يَخْرُقُ الْكُوفَةَ مِنْ قَاصِفٍ ، وَ يَمُرُّ عَلَيْهَا مِنْ عَاصِفٍ ، وَ عَنِ قَلِيلٍ تَلْتَفَّ الْقُرُونُ بِالْقُرُونِ ، وَ يَحْصِدُ الْقَائِمُ ، وَ يَحْطِمُ الْمُحْصُودُ .

از خطبه‌های امام(ع) است در این خطبه امام(ع) از قسمتی از حوادث آینده پرده بر میدارد ستایش مخصوص خداوندی است که نخستین هستی است قبل از همه نخستین‌ها و آخرین هستی است بعد از همه آخرها[۱] به خاطر نخستین بودنش آغازی ندارد و به خاطر آخرین بودنش پایانی برای او متصور نیست شهادت می‌دهم که معبودی جز ذات پاک او نیست شهادتی که درون و برون در آن هماهنگ و دل با زبان همصدا باشد.

ای مردم! دشمنی و مخالفت با من شما را تا مرز گناه پیش نبرد و نافرمانی من شما را به پیروی از هوای نفس نکشانند[۲]

به هنگام شنیدن سخنانم با چشم به یکدیگر نگاه نکنید (و قیافه انکار بخود نگیرید) سوگند به آن کس که دانه را (در اعماق زمین) شکافت و بشر را آفرید، آنچه به شما خبر میدهم از پیغمبرامی است، نه آن کس که به من گفته دروغ گفته، و نه شنونده بی‌خبر بوده است، گویا می‌بینم شخص بسیار گمراهی بر مردم شام همچون حیوانات بانک زند (و آنان را گرد آورد) و پرچمهای خویش را در اطراف «کوفه» نصب کند [۳] هنگامی که دهن باز کند و طغیان او به ارج رسد و جای پایش در زمین محکم گردد، (ستم او همه جا را بگیرد) و فتنه فرزندان خویش را بگزد و آتش جنگ زبانه کشد، روزها چهره گرفته و عبوس خود را ظاهر سازند، و شبهارنج و مشکلات خویش را آشکار نمایند، هنگامی که کشت او بمرحله درو برسد، و برای چیدنش بپا خیزد، و به هیجان درآید، و برق

شمشیرش بدرخشد، در آن هنگام پرچمهای فتنه‌ها و شورشهای پیچیده به اهتزاز درآید، و همچون شب تار، و دریای متلاطم رو آورند.

علاوه بر این چه طوفانهای سختی که شهر کوفه را بشکافد، و چه تند بادهائی که بر آن وزیدن گیرد و به زودی دسته‌های مختلف به جان هم افتند آنانکه سر پا هستند درو شوند و آنهاکه از پا افتاده‌اند لگد مال گردند!

توضیح‌ها:

[۱] منظور از «اول» در اینجا «اول زمانی» نیست، بلکه آغاز سلسله علیت و علت نخستین است، زیرا واجب الوجود علت نخستین همه موجودات و حافظ آنها است، قبل از همه بوده و بعد از همه خواهد بود.

[۲] ایها الناس لا یجرمنکم شقاقی... «مردم دشمنی با من شما را به گناه وا ندارد».

این جمله‌ها مربوط به جمعی از منافقان است که با امام علیه السلام سر سازش نداشتند و لذا سعی می‌کردند به امام (ع) اعتراض کنند و به هنگام سخنرانی آن حضرت به یکدیگر نگاه می‌کردند و با اشاره‌های چشم، ایرادات و حرفهای خود را به یکدیگر می‌فهماندند!

[۳] ابن ابی الحدید می‌گوید: مصداق روشن این سخن عبد الملک مروان است چه اینکه آنچه امام علیه السلام فرموده است، او به هنگام حکومت خود، این کارها را انجام داد، مردم فراوانی را کشت، اموال بسیاری را غارت نمود و ستمهایی روا داشت، و ممکن است در باره عده‌ای از حکام بنی امیه باشد. (شرح ابن ابی الحدید جلد ۷ صفحه ۹۹)

خطبه ی ۹۹

و من خطبۀ له علیه السّلام

تجری هذا المجری . . .

و ذلك يوم يجمع الله فيه الأولين و الآخرين لنقاش الحساب ، و جزاء الأعمال ، خضوعا ، قياما ، قد أجمعهم العرق ، و رجفت بهم الأرض ، فأحسنهم حالا من وجد لقدميه موضعا ، و لنفسه متسعا .

منها :

فتن كقطع الليل المظلم ، لا تقوم لها قائم ، و لا ترد لها رايه ، تأتيكم مزمومه مرحوله : يحفزها قائدها ، و يجهدا راكبا ، أهلها قوم شديد كلبهم ، قليل سلبهم ، يجاهدكم في سبيل الله قوم أذلّه عند المتكبرين ، في الأرض مجهولون ، و في السماء معروفون ، فويل لك يا بصره عند ذلك ، من جيش من نعم الله لا رهج له ، و لا حس ، و سيتلى أهلك بالموت الأحمر ، و الجوع الأغبر .

از خطبه هائی است که امام(ع) ایراد فرموده این خطبه نیز همانند خطبه سابق به حوادث آینده اشاره دارد آن(رستاخیز) روزی است که خداوند اولین و آخرین را برای رسیدگی به حساب دقیق و رسیدن به پاداش کردارشان جمع می کند، همه در حال خضوع به پا خیزند، عرق(از سر و رویشان فرو می ریزد) و اطراف دهانشان را احاطه کرده، لرزش زمین تمام اندامشان را می لرزاند.

یکوترین و خوشحال ترین افراد در آن روز کسی است که جای پائی پیدا کند و یا محلی برای ایستادن خود بدست آورد.

قسمتی از این خطبه که از آینده خبر می دهد فتنه هائی است همچون پاره های شب تار که هیچکس نمی تواند در برابر آن بپا خیزد و هیچ پرچمی نتواند پرچمش را به زیر آورد، این فتنه ها به سوی شما می آیند همچون شتری که مهار شده، جهاز بر پشتش گذارده اند، و زمامدارش آن را می کشاند و سوارش به سرعت میراند(تمام وسائل پیش رفت را آماده دارد).

طرفداران و حامیان این شورشها جمعیتی هستند که ضربه آنها شدید و امکاناتشان کم است. ولی گروهی بپا می خیزند و در راه خدا با آنها نبرد می کنند که نزد متکبران و گردنکشان خوارند و در روی زمین ناشناس، اما در آسمانها معروفند، در این هنگام وای بر تو ای «بصره»!

از لشکری که به عنوان کیفر الهی بدون گرد و غبار و بدون سر و صدا به تو حمله ور می گردد، و به زودی ساکنانت به مرگ سرخ و گرسنگی شدیدی که رنگ چهره آنها را دگرگون می سازد مبتلا خواهند شد!

و من خطبه له علیه السلام

أنظروا إلى الدنيا نظر الزاهدين فيها ، الصادفين عنها ، فإنها والله عمّا قليل تزيل الثاوى الساكن ، و تفجع المتترف الآمن ، لا يرجع ما تولّى منها فادبر ، و لا يدري ما هو آت منها فينتظر ، سرورها مشوب بالحزن ، و جلد الرجال فيها إلى الضعف و الوهن ، فلا يغرنكم كثرة ما يعجبكم فيها ، لقلّة ما يصحبكم منها .

رحم الله امرا تفكر فاعتبر ، و اعتبر فأبصر ، فكأنّ ما هو كائن من الدنيا عن قليل لم يكن ، و كأنّ ما هو كائن من الآخرة عمّا قليل لم يزل ، و كلّ معدود منقّص ، و كلّ متوقّع آت ، و كلّ آت قريب دان .

منها :

العالم من عرف قدره ، و كفى بالمرء جهلا أن لا يعرف قدره ، و إنّ من أبغض الرجال لعبدا و كله الله إلى نفسه جائرا عن قصد السبيل ، سائرا بغير دليل ، إنّ دعى إلى حرث الدنيا عمل ، و إنّ دعى إلى حرث الآخرة كسل كأنّ ما عمل له واجب عليه ، و كأنّ ما وني فيه ساقط عنه .

منها :

و ذلك زمن لا ينجو فيه إلا كلّ مؤمن نومه : إنّ شهد لم يعرف . و إنّ غاب لم يفتقد ، أولئك مصاييح الهدى ، و أعلام السرى ليسوا بالمساييح ، و لا المذاييع البذر ، أولئك يفتح الله لهم أبواب رحمته ، و يكشف عنهم ضرّاء نقمته .

أيّها النّاس ، سيأتى عليكم زمان يكفا فيه الإسلام كما يكفا الإناء بما فيه أيّها النّاس ، إنّ الله قد أعاذكم من أن يجور عليكم ، و لم يعذكم من أن يبتليكم ، و قد قال جلّ من قائل : (إنّ فى ذلك لآياتٍ و إنّ كُنّا لمُبتَلِينَ) .

از خطبه هائی است که امام(ع) ایراد فرموده [۸]

ای مردم! به دنیا همچون زاهدان و اعراض کنندگان از آن بنگرید، به خدا سوگند دنیای زودی ساکنان خود را از میان می‌برد، و هوسبازانی که به آن اطمینان دارند به مصیبت می‌کشاند.

آنچه از دست رفته و پشت کرده هیچگاه بر نمی‌گردد، و آینده معلوم نیست، تا در انتظارش باشیم، شادی آن با اندوه آمیخته، توانائی و استقامت مردان نیرومند در آن به ضعف و سستی می‌گراید.

زیبائیهای فراوانش شما را مغرور نسازد، زیرا مدت کمی بیش باقی نخواهد بود.

رحمت‌خدای بر آن کس باد که فکر کند و عبرت گیرد، و بینا گردد.

به زودی خواهید دانست که گویا آنچه هم اکنون از دنیا موجود است اصلاً نبوده. و آنچه از آخرت است همواره خواهد بود هر چیز که به شمارش آید (همچون ساعات عمر) سرانجام پایان گیرد، و هر چه انتظارش را دارید خواهد آمد، و هر آینده‌ای قریب و نزدیک است.

دانا کیست؟

دانا کسی است که قدر خود را بشناسد.

و برای نادانی انسان همین بس که از قدر خویش بیخبر ماند.

مبغوض‌ترین افراد نزد خدا بنده‌ای است که خدا او را به خودش وا گذاشته، از راه راست منحرف گشته و بدون راهنما گام برمی‌دارد، اگر به کشتزار دنیا خوانده شود (اجابت می‌کند) و برای آن می‌کوشد، و اگر به کشتزار آخرت و نعمتهای گوناگونش دعوت شود سستی می‌ورزد گویا آنچه انجام می‌دهد بر او واجب است، و آنچه از آن شانه خالی می‌کند از دوش او برداشته شده است.

دوران آخر زمان و آن زمانی است که از فتنه نجات نمی‌یابد مگر مؤمنانیکه بی‌نام و نشانند، اگر در حضور باشند شناخته نشوند و اگر غائب گردند کسی سراغ آنها را نمی‌گیرد، آنها برای سیر کنندگان در شب ظلمانی جامعه‌ها چراغهای هدایت و نشانه‌های

روشنند نه مفسده جو هستند و نه فتنه انگيز، نه در پی اشاعه (فحشايند) و نه مردمی سفیه و لغوگو! اينانند که خداوند درهای رحمتش را به سويشان باز می کند، و سختیها و مشکلات را از آن برطرف می سازد.

ای مردم! به زودی زمانی می رسد که اسلام همچون ظرفی که واژگون شود و آنچه در آن ست بریزد واژگون گردد (و مردم حقایق آن را به کلی فراموش کنند).

ای مردم! خداوند به شما ظلم نخواهد کرد و از این نظر به شما تامين داده است، ولی هرگز به شما تامين نداده که شما را آزمایش نکند. زیرا خداوند در قرآن فرموده:

(ان فی ذلک لآیات و ان کنا لمبتلین) :

«در جریان «نوح» نشانه هائی است و ما مردم را می آزمائیم»

توضیح ها:

سید رضی ره می گوید:

منظور امام (ع) از جمله «کل مؤمن نومه» آن است که گمنام است و «المساییح» جمع «مسیح» کسی است که در بین مردم به نمایی و شر و فساد اشتغال دارد و «المذایع» جمع «مذیاع» کسی است که چون کار زشتی را بشنود اشاعه دهد و «البذر» جمع «بذور» کسی را گویند که بسیار سفیه و بیهوده گو است.

[۱] آنچه در این خطبه آمده است به طور پراکنده با کمی اختلاف در بعضی الفاظ در کتابهای ذیل وارد شده است - توجه داشته باشید بعضی از این کتابها پیش از نهج البلاغه تالیف شده است -:

«روضه کافی» صفحه ۱۳۹ و «تحف العقول» صفحه ۱۴۳ و «اصول کافی» جلد ۲ صفحه ۲۲۵ و «عیون الاخبار» نوشته «ابن قتیبه» جلد ۲ صفحه ۳۵۲ و «ربیع الابرار» نوشته «زمخشری» جلد ۱ صفحه ۲۱۹ خطی که در کتابخانه «امام کاشف الغطاء» موجود است، و «مطالب

السؤل» نوشته «ابن طلحه شافعی» جلد ۱ صفحه ۲۰۲ و «دستور معالم الحكم» صفحه ۴۸ و «الفتن» نوشته «نعم بن حماد خزاعی» متوفای سال ۲۲۸ هجری طبق نقل «سید بن طاوس» در «الملاحم» صفحه ۲۷ و «نهایه» نوشته «ابن اثیر» جلد ۵ صفحه ۱۳۱ (مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۲۰۶)

خطبه ی ۱۰۱

و من خطبه له علیه السلام و قد تقدم مختارها بخلاف هذه الرواية

أما بعد ، فإنَّ الله سبحانه بعث محمدًا ، صَلَّى الله عليه و آله ، و ليس أحد من العرب يقرأ كتابا ، و لا يدعى نبوة و لا وحيا ، فقاتل بمن أطاعه من عصاه ، يسوقهم إلى منجاتهم ، و بادر بهم الساعة أن تنزل بهم يحسر الحسير و يقف الكسير ، فيقيم عليه حتى يلحقه غايته ، إلا هالكا لا خير فيه ، حتى أراهم منجاتهم ، و بوأهم محلّتهم ، فاستدارت رحاهم ، و استقامت قناتهم ، و ايم الله لقد كنت في ساقنتها حتى تولّت بحذافيرها ، و استوثقت قيادها : ما ضعفت و لا جبت ، و لا خنت ، و لا وهنت ، و ايم الله لأبقرنّ الباطل ، حتى أخرج الحقّ من خاصرته .

از خطبه هائی است که امام (ع) ایراد فرموده اما بعد خداوند محمد (ص) را مبعوث ساخت، در حالیکه هیچ کس از عرب کتاب آسمانی نداشت و ادعای نبوت و وحی نمی نمود [۱] او با یارانش به مبارزه با مخالفان پرداخت، تا آنان را به سر منزل نجات سوق دهد، و پیش از آنکه مرگشان فرا رسد در آمادگی آنان مبادرت ورزد، ببرکت وجود او ناتوانان و خستگان توان می یابند، و شکسته حالان بر سرپا می ایستند، تا آنان را به منزل مقصود برساند، جز گمراهان غیر قابل هدایت (و اینکار را همچنان ادامه داد) تا وسیله نجاتشان را به آنها نشان داد، و در محل مناسبشان جایگزین ساخت، آسیای زندگی آنها بگردش در آمد، و نیزه آنها صاف شد (هم وضع دینی و اقتصادی آنها روبراه شد و هم نیروی نظامی آنها قوی).

به خدا سوگند من دنبال این لشکر بودم و آنها را به پیشروی و میداشتم تا باطل بکلی عقب نشینی کرد، و همه تحت رهبری اسلام در آمدند، در این راه هرگز ناتوان نشدم و ترس مرا احاطه نکرد و خیانت ننمودم، و سستی در من راه نیافت.

به خدا سوگند(هم اکنون نیز در این راه می‌روم) و شکم باطل را می‌شکافم تا حق را از درون آن خارج سازم.

شریف رضی می‌گوید:

جملات برگزیده این خطبه را پیشتر(در خطبه ۳۳) نیز آوردیم جز اینکه من آن را در این روایت با کمی اختلاف یافتم لذا آن را بار دیگر در اینجا آوردم.

توضیح:

[۱] اگر کسی بگوید: چگونه امام(ع) می‌فرماید: در عرب پیامبری وجود نداشت با اینکه «هود»، «صالح» و «شعیب» عرب بودند؟

پاسخ آن این است که: این پیامبران در زمانهای بسیار قدیم بودند، و منظور امام این است که در عصر جاهلیت و قبل از پیامبر(ص) پیامبری در عرب وجود نداشت (شرح ابن ابی الحدید جلد ۷ صفحه ۱۱۴)

خطبه ی ۱۰۲

و من خطبة له عليه السلام

حتّٰی بعث الله محمّداً ، صلّٰی الله علیه و آله ، شهيدا ، و بشيرا ، و نذيرا ، خير البریة طفلا ، و أنجبها كهلا ، أظهر المطهرين شیمه ، و أظمر المستمطرين دیمه ، فما احلّولت لكم الدّنيا فی لذّتها ، و لا تمكّنتم من رضاع أخلافها إلّا من بعد ما صادفتموها جائلا خطامها ، قلّقا و ضینها ، قد صار حرامها عند أقوام بمنزلّة السّدر المخضود ، و حلالها بعیدا غیر موجود ، و صادفتموها ، و الله ، ظلّا ممدودا إلى أجل معدود ، فالأرض لكم شاغرة و أیدیکم فیها مبسوطة . و أیدى القادة عنکم مكفوفة ، و سیوفکم علیهم مسلّطة و سیوفهم عنکم مقبوضة ، ألا إنّ لكلّ دم ثائرا ، و لكلّ حقّ طالبا ، و إنّ الثّائر فی دماننا كالحاكم فی حقّ نفسه ، و هو الله الّذی لا یعجزه من طلب و لا یفوته من هرب . فأقسم بالله یا بنی امیة عمّا قلّیل لتعرفنّها فی أیدى غیرکم و فی دار عدوكم . ألا و إنّ أبصر

الابصار ما نفذ في الخير طرفه ، ألا إن أسمع الاسماع ما وعى التذكير و قبله . أيتها الناس ، استصبحوا من شعله مصباح واعظ متعظ ، و امتاحوا من صفو عين قد روقت من الكدر .

عباد الله ، لا تركنوا إلى جهالتكم ، و لا تنقادوا إلى أهوائكم ، فإنّ النّازل بهذا المنزل ، نازل بشفا جرف هار ، ينقل الرّدى على ظهره من موضع إلى موضع ، لرأى يحدثه بعد رأى ، يريد أن يلصق ما لا يلتصق ، و يقرّب ما لا يتقارب ، فالله الله ، أن تشكوا إلى من لا يشكى شجوكم و لا ينقض برأيه ما قد أبرم لكم . إنّه ليس على الإمام إلّا ما حمّل من أمر ربّه ، إلّا البلاغ في الموعظة ، و الاجتهاد في النصيحة ، و الإحياء للسّنّه ، و إقامة الحدود على مستحقّيها ، و إصدار السّهمان على أهلها : فبادروا العلم من قبل تصويح نبته ، و من قبل أن تشغلوا بأنفسكم عن مستنار العلم من عند أهله و انهوا عن المنكر و تناهوا عنه ، فإنّما أمرتم بالنّهى بعد التّناهى .

از خطبه هائی که امام(ع) ایراد فرموده[۱] پیرامون قسمتی از صفات پیامبر اسلام(ص) و تهدید بنی امیه و موعظه مردم پیامبر گرامی:

(مردم سخت در گمراهی بودند) تا اینکه خداوند محمد(ص) را مبعوث ساخت که ناظر و گواه بر کردار آنها باشد و بشارت و بیم دهنده آنان، در کودکی شایسته ترین مخلوق و در سن کهولت نجیبترین و کریمترین آنان بود، اخلاقش از همه پاکان پاکتر، و باران جود و بخشش او از همه با دوامتر بود.

شما ای بنی امیه!

تنها زمانی از لذت و شیرینی دنیا بهره بردید، و از پستان آن شیر نوشیدید که افسارش رها و بند زیر تنه جهازش نبسته بود. (زمانیکه بر اثر حکومت عثمان و مردمی که در عصر او پرورش یافته بودند تمرکز اخلاقی و سیاسی مسلمانان از میان رفته و تعلیمات اسلام و پیامبرد میان آنها ضعیف شده بود) تا آنجا که حرام دنیا از نظر اقوامی همچون درخت سدری خار بود و حلالش غیر موجود.

به خدا سوگند دنیائی که شما با آن روبرو هستید همچون سایه ایست گسترده تا سر آمدی معین امروز زمین برای شما آزاد و دستهایتان باز است، اما دستهای رهبران واقعی بسته، شمشیرهای شما بر آنان مسلط و شمشیرهای آنان از شما باز گرفته شده.

آگاه باشید هر خونی خونخواهی، و هر حقی صاحب و طالبی دارد، انتقام گیرنده خونهای ما همانند کسی است که برای خود داوری کند (و بر استیفاء حق خود کاملاً مسلط باشد) و او خداوندی است که از گرفتن کسی ناتوان نگردد، و کسی از پنجه عدالتش فرار نتواند کرد.

ای بنی امیه! بخدا سوگند بزودی این خلافت را در دست دیگران و در خانه دشمنان خود می بینید، آگاه باشید بیناترین چشمها آن است که شعاعش در دل نیکبها نفوذ کند! و شنواترین گوشها آنست که تذکر و یاد آوربها را در خود جای دهد! [۲]

پند و اندرز مردم:

شما ای مردم! چراغ دل را از شعله گفتار گویندگان با عمل روشن سازید! ظرفهای خویش را از آب زلال چشمه هائیکه از آلودگیها پاک است پر کنید.

ای بندگان خدا! به نادانیهای خود تکیه نکنید و تسلیم هوسهای خویش نباشید، چه اینکه آن کس که به جهالت خود تکیه ورزد و اسیر هواهایش گردد، همچون کسی است که بر لب پرتگاه قرار گرفته، (بزودی زمین زیر پایش فرو میریزد و در دره هلاکت سقوط میکند) بارهلاکت و فساد و گناه را بدوش می کشد و از جایی بجای دیگر می برد، و برای توجیه نظرات متناقضش مطالب بی ربط و نامتناسب را به هم پیوند می دهد.

زنهار زنهار! شکایت خویش را نزد کسی که نمی تواند آن را حل کند، و قدرت ندارد با فکر خود گره از کارتان بگشاید مبرید، امام و پیشوا غیر از آنچه از طرف خدا مامور است وظیفه ای ندارد، (وظائف او از این قرار است): با پند و اندرز فرمان خدا را اعلام دارد، کوشش در خیرخواهی مردم کند، احیای سنت و اقامه حدود بر آن کس که مستحق کیفر است نماید و حق مظلومان به آنها باز گرداند.

در فرا گرفتن دانش بکوشید پیش از آنکه درخت آن بخشکد، و پیش از آنکه بخود مشغول گردید (و در دنیا فرو روید) از معدن علوم، دانش استخراج کنید، مردم را از منکرات باز دارید، و خود هم مرتکب نشوید زیرا شما موظفید اول خود مرتکب گناه نشوید، آنگاه مردم را از آن نهی نمائید.

توضیح‌ها:

[۱] این خطبه را «علی بن ابراهیم» در تفسیر خود جلد ۱ صفحه ۳۸۴ در ذیل تفسیر آیه سوره «نحل» (لیحملوا اوزارهم...) با سند خود از امام صادق (ع) نقل کرده است:

که امیر مؤمنان (ع) پس از پنج روز از بیعتش خطبه‌ای خواند و این مطالب را در آن بیان فرمود و شیخ «مفید» قسمتی از آن را در کتاب «ارشاد» صفحه ۱۶۰ آورده است. (مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۲۱۲)

[۲] یا بنی امیه عما قلیل لتعرفنھا فی ایدی غیرکم:

ای بنی امیه! حکومت را به زودی در دست دیگری خواهید یافت.

«بنی امیه» تا سال ۱۳۲ هجری قمری حکومت را به دست داشتند اما در این سال که «مروان حمار» رئیس حکومت بود با نیروی «احمد سفاح» از پای درآمد و حکومت در اختیار بنی عباس قرار گرفت.

گویا وقت انتقام خون‌هایی که بنی امیه از اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ریخته بودند رسیده بود، داستان نابودی بنی امیه به دست «سفاح» شگفت آور و عبرت انگیز است، و ما از این جهت که امام (ع) در این خطبه به آن اشاره فرموده خلاصه‌ای از آن را یاد آور می‌شویم:

پیش از آن باید توجه داشت که از پیامبر رسیده بود که پس از بنی امیه «بنی عباس» زمام حکومت اسلامی را بدست خواهند گرفت، و نخستین آنها «سفاح» خواهد بود، هنگامی که سفاح زمامدار شد همه سر تعظیم و اطاعت در برابرش فرود آوردند. و بنی امیه که پراکنده شده بودند به او نامه نوشتند و از وی امان خواستند.

خطبه ی ۱۰۳

و من خطبة له علیه السلام

الحمد لله الذى شرع الإسلام فسهّل شرائعه لمن ورده ، و أعزّ أركانه على من غالبه فجعله أمناً لمن علقه ، و سلماً لمن دخله ، و برهاناً لمن تكلم به ، و شاهداً لمن خاصم به ، و نوراً لمن استضاء به ، و فهماً لمن عقل ، و لباً لمن تدبّر ، و آيةً لمن توسّم ، و تبصرةً لمن عزم ، و عبرةً لمن اتّعظ ، و نجاهً لمن صدّق ، و ثقةً لمن توكلّ ، و راحةً لمن فوّض ، و جنّةً لمن صبر ، فهو أبلغ المناهج ، و أوضح الولايج ، مشرف المنار مشرق الجواذ ، مضىء المصاييح ، كريم المضممار ، رفيع الغايه ، جامع الحبله ، متنافس السبقة ، شريف الفرسان :

التّصديق منهاجه ، و الصّالحات مناره ، و الموت غايته ، و الدّنيا مضمماره و القيامة حليته ، و الجنّة سبقتة .

منها فى ذكر النّبي صلى الله عليه و آله و سلم :

حتّى أورى قبساً لقابس ، و أنار علماً لحابس ، فهو امينك المأمون ، و شهيدك يوم الدين ، و بعيثك نعمة ، و رسولك بالحقّ رحمة . اللهمّ اقسم له مقسماً من عدلك ، و اجزه مضاعفات الخير من فضلك . اللهمّ أعل على بناء البانين بناءه ، و أكرم لديك نزله ، و شرف عندك منزلته ، و آته الوسيلة و أعطه السّناء و الفضيلة ، و احشرنا فى زمرة غير خزايا ، و لا نادمين ، و لا ناكبين ، و لا ناكثين ، و لا ضالّين ، و لا مضلّين ، و لا مفتونين .

و منها فى خطاب أصحابه :

و قد بلغتكم من كرامه الله لكم منزله تكرم بها إياكم ، و يوصل بها جيرانكم و يعظّمكم من لافضل لكم عليه ، و لا يد لكم عنده ، و يهابكم من لا يخاف لكم سطوة ، و لا لكم عليه إمرة ، و قد ترون عهود الله منقوضة فلا تغضبون و انتم لنقض ذمم آبائكم تأنفون ، و كانت أمور الله عليكم ترد ، و عنكم تصدر ، و إليكم ترجع ، فمكّنتم الظلمة من منزلتكم ، و ألقيتم إليهم أزمّتكم و أسلمتم أمور الله فى أيديهم ، يعملون فى الشّهات ، و يسيرون فى الشّهوات و ايم الله لو فرقوكم تحت كلّ كوكب لجمعكم الله لشرّ يوم لهم .

از خطبه هائى است كه امام(ع)ايراد فرموده:

و در آن برترى اسلام،و ياد آورى رسول اكرم(ص)و سپس سرزنش اصحابش آمده[۱]عظمت و شكوه آئين اسلام:

ستایش مخصوص خداوندی است که اسلامرا تشریع فرمود و راههای فرا گرفتن وعمل کردن به احکام آن را برای آنان که خواهانند آسان گردانید، ارکانش را در برابر آنان که به ستیزه بر میخیزند استوار نمود، و آن را برای کسانی که دست به دامنش زنند پناهگاه امنی قرار داد، و برای آنها که به حریمش گام نهند وسیله صلح و سلامت ساخت و برای آنان که از منطقش پیروی کنند دلیل و برهان، و برای آنها که از آن دفاع کنند گواه، و برای افرادی که از آن روشنی بگیرند نور، و برای شخصی که آن را تعقل کند فهم، و برای آن که تدبیر کند عقل است نشانه است برای آن کس که علامتش را بپذیرد، مایه روشن بینی است برای آنکه عزم بر درک حق دارد درس عبرتی است برای آنکه بپذیرد، مایه نجات و رهایی است برای آنکه تصدیقش کند، وسیله آرامش و اطمینان است برای کسی که بر آن تکیه کند، موجب آسایش انسانی است که کار خود را به آن واگذارد، و سپری است برای آنان که اهل استقامتند و بطور خلاصه روشترین راهها و واضحترین مسلکها است.

دلایل روشنی بخشش بلند و آشکار، جاده هایش درخشان، و چراغهایش پر فروغ، به میدان مسابقه ای میماند که: محیط پاکی برای تمرین دارد، و پرچم نقطه آخر مسابقه بلند و به خوبی دیده می شود، اسب های اصیل و پر ارزشی برای مسابقه مهیا ساخته، جایزه مسابقه دهندگان بسیار عالی و سوارکارگان آن مردمی شریف می باشند، برنامه این مسابقه تصدیق حق، و اعمال صالح راهنمای روشنی بخش، و مرگ پایان، و دنیا میدان تمرین، و قیامت مرکز اجتماع برای مسابقه نهائی، و جایزه بزرگش بهشت است.

قسمتی از این خطبه که در باره پیامبر گرامی است.

...تا اینکه خداوند (پیامبرش را فرستاد) و شعله ای برای آنها که میخواهند روشن گردند بر افروخت و چراغی پر فروغ بر سر راه گمشدگان وادی ضلالت قرار داد، خداوند!

او (پیامبر) امین مورد اطمینان و شاهد و گواه روز رستاخیز تو است او نعمتی است که بر انگیخته ای و رحمتی است که به حق فرستاده ای.

خداوند! بهره و افری از عدل خویش به وی اختصاص ده! از فضل و کرم پاداش مضاعفی به او عطا فرما! بار خدایا بناء آئین او را بلندترین بناها قرار ده، و او را بر سر خوان مهمانی خویش گرامی دار! بر شرافت مقام او در نزد خود بیفز! و وسیله تقرب خویش

راهه وی عنایت کن! رفعت و بلندی مقام و فضیلت را به او عطا فرما! ما را در زمره (دوستان و پیروان او) محشور گردان، در حالی که بخاطر کرده‌های خویش نه رسوا باشیم و نه شرمسارانه پشیمان و نه منحرف، نه پیمان شکن نه گمراه، نه همراه کنند، و نه فریب خورده.

شریف رضی ره می‌گوید:

این سخن در (خطبه ۷۲) گذشت باز هم بخاطر اضافاتی آن را در اینجا آوردیم.

و قسمتی دیگر از این خطبه که در باره یارانش می‌باشد:

از لطف خداوند بزرگ به مقامی رسیده‌اید که حتی کنیزان شما را گرامی می‌دارند، و به همسایگان شما محبت می‌کنند. کسانی که شما از آنها برتر نیستید و بر آنها حقی ندارید برای شما تعظیم می‌کنند، کسانی که از شما حساب می‌برند که ترسی از حکومت شما ندارند و نه بر آنها حکومتی دارید، با این حال می‌بینید قوانین و پیمانهای الهی شکسته شده اما شما به خشم نمی‌آئید، در حالی که اگر تعهدات پدرانتان نقض گردد ناراحت می‌شوید، دستورات خدا به شما می‌رسید و از شما به مردم، و سپس نتیجه آن به شما باز می‌گشت، مقام خویش را به ستمگران واگذاردید و زمام امور خویش را به دست آنان سپردید و ماموریت‌های الهی را به آنان تسلیم کردید، آنان به شبهات عمل می‌کنند و در شهوات غوطه‌ورند، به خدا سوگند اگر دشمنان، شما را در زیر ستارگان آسمان پراکنده کنند، باز خداوند (نسلهائی از) شما را برای روز انتقام از آنان گرد آوری می‌کند.

توضیح:

[۱] در کتاب اصول کافی در باره «توصیف اسلام» بعضی از قسمتهای این خطبه آمده است و در کتاب امالی شیخ طوسی از اول خطبه تا «و الجنة سبقت» با کمی تفاوت نقل گردیده است. (مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۴۹)

خطبه ی ۱۰۴

و من خطبة له عليه السلام في بعض ايام صفين

و قد رأيت جولتكم ، و انحيازكم عن صفوفكم ، تحوزكم الجفاه الطغام و أعراب أهل الشّام ، و أنتم لهاميم العرب ، و يافخ الشّرف ، و أنف المقدم و السّنام الأعظم ، و لقد شفى ، و حاوح صدرى ، أن رأيتم بأخرة تحوزونهم كما حازوكم ، و تزيلونهم عن موافقهم كما أزالوكم ، حسّا بالنّضال و شجرا بالرّماح ، تركب أولاهم أخراهم كالابل الهيم المطرودة ، ترمى عن حياضها ، و تذاذ عن مواردّها .

سخنی است که امام(ع) در یکی از روزهای جنگ صفین فرموده[۱] فرار و هزیمت شما را با چشم خود دیدم، کناره گیری شما را از صفوف خود مشاهده کردم،(دیدم) جفا کاران و کوتاه فکran و اعراب بادیه نشین شام شما را از صفوفتان کنار زدند با اینکه شما از بزرگان و سرشناسان عرب و از سران شرف هستید. برانندگی شما در چهره اجتماع همچون بینی است در صورت، و همچون کوهان بلند و عظیم است بر پشت شتران،(اما خوشبختانه) به ناراحتی های درونم شفا بخشیدید، چون سرانجام دیدم همانطور که شما را هزیمت دادند، صفوفشان را درهم شکستید، و آنان را از لشکرگاه خودراندید همانطور که آنها شما را کنار زدند(می دیدم) آنها را به باد تیر و نیزه می گرفتید، و فراریان و کشتگان دشمن همچون شتران تشنه طرد شده ای که از ورود آب بازشان دارندروی هم می ریختند.

توضیح:

[۱] طبری در تاریخ خود این سخن را آورده و در آنجا عبارات مفصلتر است که شاید سید رضی (ره) قسمتی از آن را انتخاب کرده، و یا اینکه این غیر از آن است که طبری بر آن اطلاع یافته است. (مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۴۹)

و نویسنده مصادر نهج البلاغه می گوید:

این خطبه را طبری در جلد ۶ تاریخ خود صفحه ۱۴ در حوادث سال ۳۷ نقل کرده و «کلینی» در کتاب «جهاد» از فروغ کافی جلد ۵ صفحه ۴۰ و «نصر بن مزاحم» در کتاب «صفین» صفحه ۲۵۶ آن نقل نموده اند. (مصادر نهج البلاغه صفحه ۲۲۱ جلد ۲)

خطبه ی ۱۰۵

و من خطبة له عليه السلام و هي من خطب الملاحم

الحمد لله المتجلى لخلقه بخلقه ، و الظاهر لقلوبهم بحجته ، خلق الخلق من غير رويته ، إذ كانت الرويات لا تليق إلا بذوى الضمائر . و ليس بذى ضمير فى نفسه خرق علمه باطن غيب السترات ، و أحاط بغموض عقائد السريرات .

منها فى ذكر النبى صلى الله عليه و آله و سلم :

اختاره من شجرة الأنبياء ، و مشكاة الضياء ، و ذؤابة العلياء ، و سرّة البطحاء ، و مصابيح الظلمة ، و ينابيع الحكمة .

و منها :

طبيب دوار بطبه : قد أحكم مراهمه ، و أحمى مواسمه يضع من ذلك حيث الحاجة إليه : من قلوب عمى ، و آذان صم ، و ألسنة بكم متبع بدوائه مواضع الغفلة ، و مواطن الحيرة ، لم يستضيئوا بأضواء الحكمة و لم يقدحوا بزناد العلوم الثاقبة ، فهم فى ذلك كالأنعام السائمة ، و الصخور القاسية ، قد انجابت السرائر لأهل البصائر ، و وضحت محجّة الحق لخابطها و أسفرت الساعة عن وجهها ، و ظهرت العلامة لمتوسمها . ما لى أراكم أشباحا بلا أرواح ؟ و أرواحا بلا أشباح ، و نسাকা بلا صلاح ، و تجارا بلا أرباح ، و أيقاظا نوما ، و شهودا غيبا ، و ناظرة عمياء ، و سامعة صماء ، و ناطقة بكماء ؟ رأيت ضلالة ، قد قامت على قطبها ، و تفرقت بشعبها ، تكيلكم بصاعها و تخبطكم بباعها ، قاندها خارج عن الملة ، قائم على الضلالة ، فلا يبقى يومئذ منكم إلا ثغاله كنفاله القدر ، أو نفاضة كنفاضه العكم ، تعر ككم ، عرك الأديم ، و تدوسكم دوس الحصيد ، و تستخلص المؤمن من بينكم استخلاص الطير الحبّة البطيئة ، من بين هزيل الحب ، أين تذهب بكم المذاهب و تنيه بكم الغياهب ، و تخذعكم الكواذب ؟ و من أين تؤتون و أنى تؤفكون ؟ فلكل أجل كتاب ، و لكل غيبه إياب ، فاستمعوا من ربّانيكم و أحضروه قلوبكم ، و استيقظوا إن هتف بكم ، و ليصدق رائد أهله ،

و ليجمع شمله ، و ليحضر ذهنه ، فلقد فلق لكم الأمر فلق الخرزة ، و قرفه قرف الصمغة ، فعند ذلك أخذ الباطل مآخذه ، و ركب الجهل مراكبه ، و عظمت الطاغية ، و قلت الداعية ، و صال الدهر صيال السبع العقور ، و هدر فنيق الباطل بعد كظوم ، و تواخى الناس على الفجور و تهاجروا على الدين ، و تحابوا على الكذب ، و تباغضوا على الصدق ، فإذا كان ذلك كان الولد غيظا و المطر

قيظا ، و تفيض اللّثام فيضا ، و تغيض الكرام غيضا ، و كان أهل ذلك الزّمان ذئابا ، و سلاطينه سباعا ، و أوساطه أكالا ، و فقراؤه أمواتا ، و غار الصّدق ، و فاض الكذب ، و استعملت المودّة بالّلسان ، و تشاجرت النّاس بالقلوب ، و صار الفسوق نسبا ، و العفاف عجبا ، و لبس الإسلام لبس الفرو مقلوبا .

از خطبه‌های امام(ع) است که از وقایع مهم و حوادث آینده پیش‌گوئی میکند[۱] خداوند بزرگستایش مخصوص خداوندی است که با آفرینش خود بر انسانها تجلی کرده و با حجت و دلیل وجود خویش را بر قلبشان آشکار ساخته است. مخلوقات را بدون نیاز به فکر و اندیشه آفرید، چه اینکه اندیشه مخصوص کسانی است که دارای روح و ضمیر باطن باشند و او چنین نیست. علم و دانش اعماق پرده‌های غیب را شکافته و به عقاید پیچیده و پنهان احاطه کرده است.

و قسمتی از این خطبه در وصف پیامبر

وی را از شجره پیامبران، از سر چشمه نور، از مقامی رفیع و بلند از سرزمین «بطحاء»، از چراغهای بر افروخته در تاریکی و از چشمه‌های حکمت برگزید.

و نیز از اوصاف او است او طیبی است بسیار که با طب خویش همواره به گردش می‌پردازد، مرهمهایش را به خوبی آماده ساخته حتی برای مواقع اضطرار و داغ کردن محل زخمها ابزارش را گذاشته است (تا در آنجا که مورد نیاز است قرار دهد) برای قلبهای نابینا، گوشهای کر، و زبانهای گنگ، با داروی خود در جستجوی بیماران فراموش شده و سرگردان است!

فته بنی امیه با فروغ حکمت، عقل و خرد خویش را روشن نساخته و با آتش افروز دانشهای روشنگر فکر خود را شعله‌ور نموده‌اند آنها در این قسمت همچون چهار پایان صحرائی و سنگهای سخت و نفوذ ناپذیرند. حقائق برای آنها که اهل بصیرتند آشکار است، و راه حق برای گمراهان هویدا، و رستاخیز نقاب را از چهره خویش بر کنار زده، و نشانه‌های حقیقت برای زیرکان و آنان که در جستجوی حقد ظاهر شده است.

چرا شما را پیکرهائی بی‌روح و روحهائی بی‌پیکر می‌بینیم؟! چه شده شما را عبادت‌کنندگانی بی‌صلاح، و تجاری بی‌سود، بیدارانی در خواب، حاضرانی غائب، نگاه‌کنندگانی نابینا، شنوندگانی کر! و سخن‌گویانی گنگ مشاهده میکنم؟!

پرچم گمراهی در جایگاه خود نصب گردیده و گروههای طرفداران آن در همه جا پراکنده شده‌اند، آنها شما را با پیمان‌های گمراهی می‌پیمانند، و با دست‌خویش شاخ و برگ شما را فرو می‌ریزند؟ رهبر این گروه از ملت اسلام خارج، و بر پایه ضلالت و گمراهی ایستاده است.

آنگاه که بر شما چیره شوند، جز تعداد کمی از شما همچون ته مانده دیگ، باقی نخواهد ماند و یا همانند بقایائی که از خوردن غذا در اطراف ظرف چسبیده است. همچون پوستهای چرمی شما را بهم پیچیده و تحت فشار قرار میدهند، و همچون خرمن شما را میکوبند!؛ همچون پرنده‌ای که دانه‌های درشت را از لاغر جدا می‌کند این گمراهان، مؤمنان را از بین شما جدایی سازند (و نابود می‌کنند).

آخر این روشهای گمراه کننده شما را بکجا می‌کشد؟ تاریکی‌ها و ظلمتها تا کی شما را متحیر می‌سازد؟، دروغپردازی‌ها تا کی شما را می‌فریبند؟، از کجا در شما نفوذ میکنند و چگونه شما را اغفال می‌نمایند؟.

برای هر سرآمدی نوشته‌ای است، و برای هر غیبتی بازگشتی، به سخن مرد خدا و ربانی خویش گوش فرا دهید! دل‌های خود را در پیشگاه او حاضر سازید و هنگامیکه (بخاطر احساس خطر) فریاد میکشد بیدار شوید! فرمانده شما صادقانه سخن می‌گوید، افکار خود را جمع و محتویات ذهن خویش را (برای نجات شما آماده ساخته است) حقایق را برای شما بخوبی شکافته همانند مهره‌هایی که برای شناسائی درونشان، آنها را می‌شکافند و حقیقت را از باطل همچون شیر درختی که از بدنه آن جدا می‌کنند برای شما جدا ساخته است.

در این هنگام است که باطل موضع گرفته و جهالت بر مرکبهای خویش سوار گردیده «طاغوت» عظمت یافته، و داعیان حق به کمی گرائیده‌اند، روزگار بسان درنده خطرناکی حمله‌ور شده، و پس از مدتها سکوت، باطل ناله سر داده، مردم در شکستن قوانین خدا دست‌بدست هم داده‌اند و در فاصله گرفتن از دین متحد شده‌اند، برای دروغ گفتن پیمان دوستی بسته، در راستی دشمن ورزیده‌اند، در این هنگام فرزندان به جای دوستی با پدران دشمنی میکنند و باران گرمی می‌افزاید، لئیمان همه جا را پر می‌کنند، و نیکان بزرگوار کمیاب میشوند مردم آن زمان همچون گرگان و رؤسای آنها درندگان، طبقه متوسط طعمه، و مستمندان مردگان خواهند

بود، راستی از بین آنان رختبر می‌بندد، و دروغ فراوان میشود، بازبان اظهار دوستی میکنند و با دل دشمنی، مردم به گناه افتخار میکنند، و از پاکدامنی در شگفتی فرو می‌روند، و اسلام را همچون پوستینی وارونه می‌پوشند!

توضیح:

[۱] «آمدی» در کتاب «غرر» صفحه ۲۰۹ از جمله «طیب دوار بطبه» تا «مواطن الحیره» را نقل کرده است، و نیز در صفحه ۸۵ «جملات» این تذهب بکم المذاهب... را آورده است.

و «زمخشری» در کتاب «ربیع الابرار» باب «تبدل الاحوال» از «تکلیکم بصاعها» را تا «من بین هزیل الحب» آورده است. (مصادر نهج البلاغه جلد ۲ صفحه ۲۲۷)

خطبه ی ۱۰۶

و من خطبة له عليه السلام

كلّ شيء خاضع له ، و كلّ شيء قائم به : غنى كلّ فقير ، و عزّ كلّ ذليل ، و قوّة كلّ ضعيف ، و مفرع كلّ ملهوف ، و من تكلم سمع نطقه ، و من سكت علم سرّه ، و من عاش فعليه رزقه ، و من مات فإليه منقلبه ، لم ترك العيون فتخبر عنك ، بل كنت قبل الواصفين من خلقك ، لم تخلق الخلق لوحشه ، و لا استعملتهم لمنفعة ، و لا يسبقك من طلبت ، و لا يفلتك من أخذت ، و لا ينقص سلطانك من عصاك ، و لا يزيد في ملكك من أطاعك ، و لا يردّ أمرک من سخط قضاءک ، و لا يستغنى عنک من تولّى عن أمرک ، كلّ سرّ عندک علانيه ، و كلّ غيب عندک شهادة ، أنت الأبد لا أمد لك ، و أنت المنتهى لا محيص عنك ، و أنت الموعد لا منجى منك إلاّ إليك ، بيدك ناصيه كلّ دابّة ، و إليك مصير كلّ نسمة ، سبحانک ما أعظم ما نرى من خلقک ، و ما أصغر عظمه في جنب قدرتك ، و ما أهول ما نرى من ملکوتک ، و ما أحقر ذلك فيما غاب عنّا من سلطانک ، و ما أسبغ نعمک في الدّنيا ، و ما أصغرها في النّعيم الآخرة .

منها :

من ملائكة أسكنتهم سمواتك ، و رفعتهم عن أرضك ، هم أعلم خلقك بك ، و أخوفهم لك ، و أقربهم منك ، لم يسكنوا الأصلاب ، و لم يضمّنوا الأرحام ، و لم يخلقوا من ماء مهين ، و لم يشعبهم ريب المنون ، و إنهم على مكانهم منك ، و منزلتهم عندك ، و استجماع أهوائهم فيك ، و كثرة طاعتهم لك ، و قلّة غفلتهم عن أمرك لو عاينوا كنه ما خفى عليهم منك لحقروا أعمالهم ، و لزروا على أنفسهم ، و لعرفوا أنهم لم يعبدوك حقّ عبادتك ، و لم يطيعوك حقّ طاعتك .

سبحانك خالقا و معبودا : بحسن بلائك عند خلقك ، خلقت دارا ، و جعلت فيها مأدبة : مشربا ، و مطعما ، و أزواجا ، و خدما ، و قصورا ، و أنهارا ، و زروعا ، و ثمارا ، ثم أرسلت داعيا يدعو إليها ، فلا الدّاعي أجابوا ، و لا فيما رَغِبَتْ إليه رغبوا ، و لا إلى ما شوّقت إليه اشتاقوا أقبلوا على جيْفُهُ افتضحوا بأكلها ، و اصطلحوا على حبّها ، و من عشق شيئا أعشى بصره ، و أمرض قلبه ، فهو ينظر بعين غير صحيحة ، و يسمع بأذن غير سميعة ، قد خرقت الشّهوات عقله ، و أماتت الدّنيا قلبه ، و ولّيت عليها نفسه فهو عبد لها ، و لمن فى يده شيء منها : حيثما زالت زال إليها ، و حيثما أقبلت أقبل عليها ، و لا يزدجر من الله بزاجر ، و لا يتعظ منه بواعظ ، و هو يرى المأخوذين على الغرّة حيث لا إقاله و لا رجعة كيف نزل بهم ما كانوا يجهلون ، و جاءهم من فراق الدّنيا ما كانوا يأمنون ، و قدموا من الآخرة على ما كانوا يوعدون ، فغير موصوف ما نزل بهم ، اجتمعت عليهم سكرة الموت و حسرة الفوت ، ففترت لها أطرافهم ، و تغيّرت لها ألوانهم ، ثم ازداد الموت فيهم ولوجا ، فحيل بين أحدهم و بين منطقته ، و إنّه لبين أهله ينظر ببصره ، و يسمع باذنه على صحّة من عقله ، و بقاء من لبّه يفكر فيم أفنى عمره ، و فيم أذهب دهره ، و يتذكر أموالا جمعها : أغمض فى مطالبها ، و أخذها من مصرّحاتها و مشتبهاتها ، قد لزمته تبعات جمعها ، و أشرف على فراقها : تبقى لمن وراءه ينعمون فيها ، و يتمتعون بها ، فيكون المهنا لغيره ، و العبء على ظهره . و المرء قد غلقت رهونه بها ، فهو يعصّ يده ، ندامه على ما أصر له عند الموت من أمره ، و يزهّد فيما كان يرغب فيه أيام عمره ، و يتمنى أنّ الذى كان يغطيه بها و يحسده عليها قد حازها دونه فلم يزل الموت يبالغ فى جسده حتّى خالط لسانه سمعه ، فصار بين أهله لا ينطق بلسانه ، و لا يسمع بسمعه : يردّد طرفه بالنّظر فى وجوههم يرى حركات ألسنتهم . و لا يسمع رجع كلامهم . ثم ازداد الموت التياطا به فقبض بصره كما قبض سمعه ، و خرجت الرّوح من جسده فصار جيْفُهُ بين أهله : قد أوحشوا من جانبه ، و تباعدوا من قربه ، لا يسعد باكيا ، و لا يجيب داعيا . ثم حملوه إلى محطّ فى الأرض ، و أسلموه فيه إلى عمله ، و انقطعوا عن زورته .

حتّى إذا بلغ الكتاب أجله ، و الأمر مقاديره ، و الحق آخر الخلق بأوّله ، و جاء من أمر الله ما يريد : من تجديد خلقه ، أماد السّماء و فطرها ، و أرجّ الأرض و أرجفها ، و قلع جبالها و نسفها ، و دكّ بعضها بعضا من هيبة جلالته ، و مخوف سطوته ، و أخرج من فيها فجادّهم على أخلاقهم ، و جمعهم بعد تفرّقهم ، ثمّ ميّزهم لما يريد من مسألتهم عن خفايا الأعمال ، و خبايا الأفعال ، و جعلهم فريقين : أنعم على هؤلاء ، و انتقم من هؤلاء : فأما أهل طاعته فأثابهم بجواره و خلّدهم فى داره ، حيث لا يظعن النّزال ، و لا يتغيّر لهم الحال ، و لا تنوبهم الأفراع ، و لا تنالهم الأسقام ، و لا تعرض لهم الأخطار ، و لا تشخصهم الأسفار ، و أمّا أهل المعصية ، فأنزلهم شرّ دار ، و غلّ الأيدي إلى الأعناق و قرن النّواصي بالأقدام ، و ألبسهم سراويل القطران ، و مقطّعات النّيران فى عذاب قد اشتدّ حرّه ، و باب قد أطبق على أهله فى نار لها كلب و لجب و لهب ساطع ، و قصيف هائل ، لا يظعن مقيمها ، و لا يفادى أسيرها ، و لا تفصم كبولها ، لا مدّة للدّار فتغنى ، و لا أجل للقوم فيقضى .

و منها فى ذكر النّبي صلى الله عليه و آله و سلم :

قد حقّر الدّنيا و صغّرها ، و أهونها و هوّنها ، و علم أنّ الله زواها عنه اختيارا ، و بسطها لغيره احتقارا ، فأعرض عنها بقلبه ، و أمات ذكرها عن نفسه ، و أحبّ أن تغيب زينتها عن عينه ، لكيلا يتخذ منها رياشا ، أو يرجو فيها مقاما ، بلّغ عن ربّه معذرا ، و نصح لأئمّته منذرا ، و دعا إلى الجنّة مبشّرا . نحن شجرة النّبوة ، و محطّ الرّسالة ، و مختلف الملائكة ، و معادن العلم ، و ينباع الحكم ، ناصرنا و محبّنا ينتظر الرّحمة ، و عدونا و مبغضنا ينتظر السّطوة .

از خطبه هائی است که امام(ع) ایراد فرموده [۱]

در بیان قدرت خداوند و عظمت مقام او و مسئله رستخیز است.

همه چیز در برابرش خاضعند، و همه چیز به یاری او پا برجا است، بی نیاز کننده هر مستمند و عزت بخش هر فرد خوار و ذلیل، نیروی هر ناتوان، و پناهگاه هر مصیبت زده است.

هر کس تکلم کند سخنش را می شنود، و هر کس سکوت کند اسرار درونش را می داند، هر کس زنده باشد روزیش بر او است، و هر کس بمیرد بازگشتش بسوی او است.

(خداوند) چشمها تو را ندیده تا از تو خبر دهند، بلکه پیش از آنکه مخلوقان از تو سخن گویند بوده‌ای، آفریدگان را به خاطر رفع وحشت تنهائی نیافریدی! و برای منفعت خود آنها را بکار و انداشتی.

هیچکس از دست قدرت تو نتواند فرار کند، و هر کس را بگیری از حیطه قدرت بیرون نرود، معصیت گناهکاران از عظمت نمی‌کاهد، و اطاعت مطیعان بر ملکیت نمی‌افزاید، آنکس که از قضای تو به خشم آید نمی‌تواند فرمانت را برگرداند و هر کس که به فرمانت پشت کند از تو بی‌نیاز نمی‌گردد. هر سری نزد تو آشکار، و هر پنهانی در پیش تو حاضر است.

تو یک وجود ابدی هستی که زمان برای تو مفهوم ندارد، تو پایانی هستی که جز بازگشت به سوی تو راهی نیست، وعده‌گاهی هستی که نجات از حکم تو جز به سوی تو ممکن نیست.

زمام هر جنبنده‌ای به دست تو و بازگشت هر انسانی به سوی تو است.

پروردگارا! منزهی، چه بزرگ است مقام تو! منزهی، چه بزرگ است آنچه را که از آفریده‌هایت می‌گیریم، و چه کوچک است هر بزرگی در برابر قدرت تو! و چه هول انگیز است آنچه از ملکوت را مشاهده می‌کنیم.

و چه کوچک است آنچه دیده میشود، در برابر بخشهائی از قلمرو حکومت که از ما پنهان است! چه قدر نعمت‌های دنیایت فراوان و پر اهمیت است، و با این حال چه کوچکند اینها در برابر نعمت‌های آخرت!

قسمتی از این خطبه است:

فرشتگان والا مقام

گروهی از فرشتگانی که آنها را در آسمانهای خود سکونت بخشیده‌ای، و از زمین بالا برده‌ای، آنها از همه مخلوقات نسبت به تو آگاه‌ترند، و بیشتر از تو می‌ترسند، و به تو نزدیک‌ترند، (آنها) در صلب پدران قرار نگرفته‌اند و رحم مادران آنها را در خود جای نداده‌و از آبی پست خلق نشده‌اند، ناراحتیها و مشکلات زندگی آنان را متفرق نساخته، با این مقام و قربی که با تو دارند، و منزلتی که نزد تو یافته‌اند، و تمایلاتی که در تو خلاصه کرده‌اند، و طاعت‌های فراوانی که برای تو انجام میدهند، و با اینکه از فرمان تو کمتر غفلت

میورزند، اگر کنه آنچه از تو بر آنها پوشیده است مشاهده میکردند اعمال خویش را حقیر میشمردند و بر خویشان عیب میگرفتند، و خوب میفهمیدند که حق عبادت تو را انجام نداده‌اند، و آنطور که سزاوار مقام تو است اطاعتت ننموده‌اند.

بندگان سرکش

تو منزهی که هم آفریدگار و هم معبودی! از نعمت‌های نیکی که به آفریدگان عطا کرده‌ای این است که سرائی آفریدی (بنام سرای آخرت) و در آن سفره‌ای گستردی (که همه چیز در آن یافت میشود) آشامیدنی و خوردنی، همسران و خدمت‌گزاران، کاخها و نهرها، و کشتزارها و میوه‌ها در آن قرار دادی، سپس کسی را فرستادی تا مردم را به سوی آن دعوت کند، نه دعوت کننده را اجابت کردند، و نه در آنچه ترغیب کرده‌ای رغبت ورزیدند، و نه به آنچه تشویق نمودی مشتاق شدند، به مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوا گشتند و در دوستی آن توافق کردند.

هر کس به چیزی (دیوانه‌وار) عشق ورزد نابینایش میکند، و قلبش را بیمار میسازد، با چشمی معیوب مینگرد، و با گوشی غیر شنوا میشنود، خواسته‌های دل، عقلش را نابود ساخته، دنیا قلبش را میمیراند و شیفته آن میکند، او بنده دنیا است و بنده کسی که چیزی از دنیا در دست دارد، دنیا به هر طرف بلغزد، او هم می‌لغزد، و به هر جانب رو کند به همان سو رو مینماید، هر چه بیمش دهند از خدا نمیترسد و از هیچ واعظی پند نمی‌پذیرد، در حالیکه میببند عده‌ای ناگهان گرفتار شدند (و مرک آنها را از پای در آورد) در جائیکه نه فسخ پیمان ممکن است و نه راه بازگشتی دارد، چگونه بلاهائیکه نمی‌دانستند و انتظار آن را هم نداشتند بر سر آنها فرود آمد و دنیائی را که جاودانی می‌پنداشتند بزودی از آن جدا شدند. و به آنچه در آخرت به آنها وعده داده بودند رسیدند.

مرک کوبنده‌ترین تهدیدها [۲]

بلاهایی که بر آنها فرود آمده قابل توصیف نیست:

سکرات مرک، و حسرت از دست دادن آنچه داشتند بر آنها هجوم آورد، در سکرات مرک اعضاء بدنشان سست گردید، و در برابر آن رنگ خود را باختند، سپس کم کم مرک در آنها نفوذ کرد، بین آنها و بین زبان‌شان جدائی افکند.

او همچنان در میان خانواده خود با چشم نگاه میکند، و با گوشش می‌شنود، در حالیکه عقلش سالم است، فکرش باقی است، می‌اندیشد که عمرش را در چه راه فانی کرده، و روزگارش را در چه راهی سپری نموده است، به یاد ثروتهائی که جمع کرده می‌افتد، همان ثروتی که در جمع آوری آن چشمها را بهم گذارده و از حلال و حرام و مشکوک، گرفته، و گناه جمع آوری آنها همراه او است، هنگام جدائی از آنها فرا رسیده، برای وارث بجای می‌ماند، از آن متنعم میشوند، و از آن بهره میگیرند، راحتی آن برای دیگری و سنگینی گناهش بر دوش او است، و او در گرو این اموال است، پس او دست خود را از پشیمانی می‌گزد (و این) بخاطر چیزهائی است که به هنگام مرگ برایش روشن میگردد، او در این حال نسبت به آنچه در زندگی به آن علاقه داشت بی‌اعتنا است. آرزو میکند که: ای کاش آن کس که در گذشته بر ثروت او غبطه می‌خورد و بر آن حسد می‌ورزید، او این اموال را جمع کرده بود! مرگ همچنان بر اعضاء بدنش چیره می‌شود تا آنجا که گوشش همچون زبانش از کار می‌افتد، بطوریکه در میان خانواده اش نمی‌تواند با زبانش سخن گوید، و با گوشش بشنود، پیوسته به صورت آنان می‌نگرد، و حرکات زبانشان را می‌بیند اما صدای کلام آنان را نمی‌شنود، سپس چنگال مرگ تمام وجودش را فرا میگیرد، چشم او نیز همچون گوشش از کار خواهد افتاد و روح از بدنش خارج می‌شود، و همچون مرداری بین خانواده اش می‌افتد، آنچنانکه از نشستن نزدش وحشت می‌کنند و از او دور می‌شوند، نه سوگواران را یاری می‌کند و نه به آن کس که او را صدا می‌زند پاسخ می‌گوید سپس او را به سوی منزلگاهش در درون زمین حمل می‌کنند، و به دست عملش می‌سپارند، و از دیدارش برای همیشه چشم می‌پوشند!

صحنه قیامت

و این وضع همچنان ادامه می‌یابد تا عمر جهان پایان گیرد و مقدرات به انتها برسند، و آخرین مخلوق به نخستین ملحق گردد (همه بمیرند) و فرمان خدا در باره تجدید خلقت صادر گردد.

در این هنگام آسمان را به حرکت آورد و از هم بشکافد و زمین را بلرزش آورد و به سختی تکان دهد، کوهها از جا کنده از هیبت جلال و سطوتش به یکدیگر کوبیده و متلاشی شوند، و با خاک یکسان گردند.

هر کس را که در زمین به خاک رفته است بیرون آورد و پس از فرسودگی نوسازی کند و بعد از پراکندگی، آن را جمع نماید، سپس آنها را برای پرسشهایی که از اعمال مخفی و کارهای پنهانشان می‌خواهد بکند، از هم جدا ساخته و دو دسته می‌کند، (سرانجام) به عده‌ای نعمت می‌بخشد، و از دیگری انتقام می‌گیرد اما فرمانبرداران را در جوار رحمت خویش قرار می‌دهد، و در سرای جاودانش آنان را مخلص می‌سازد: سرائی که اقامت کنندگان هرگز کوچ نمی‌کنند، و احوالشان تغییر نمی‌پذیرد، خوف و ترس به آنان روی نیاورد، بیماریها در وجود آنان رخنه نکند، خطرات به آنان عارض نشود، و سفری در پیش ندارند تا از منزلی به منزل دیگر به اجبار کوچ کنند.

و اما گناهکاران را در بدترین منزلگاه جای دهد، و دست آنها را با غل و زنجیر به گردنشان می‌بندد، آن چنان که سرشان را با پاها بهم نزدیک کند، جامه‌هایی از موادی که زود آتش می‌گیرد و لباسهایی از قطعه‌های آتش بر آنها بپوشاند: در عذابی که حرارت آن بسیار شدید است و درش به روی آنها بسته است، در آتشی که بخروشد و زبانه کشد شعله‌اش ساطع است و صدایش هراس انگیز، آنها که در آنند از آن خارج نگردند، و برای آزادی اسیرانش غرامت پذیرفته نمی‌شود، و زنجیرهایشان گسسته نمی‌گردد، مدتی برای این خانه تعیین نشده تا پایان پذیرد، و نه سر آمدی تا تمام گردد!

قسمتی از این خطبه در باره پیامبر (ص) است

زهد پیامبر (ص)

او دنیا را بس حقیر می‌شمرد، و در چشم دیگران آن را کوچک جلوه می‌داد، آن را خوار می‌دانست، و در پیش دیگران خوارش می‌شمرد، آگاه بود که خداوند برای احترام او با اختیار دنیا را از وی گرفت، و آن را به غیر او به خاطر کوچکی گشاده ساخت، او با قلب و روح خود را از دنیا اعراض نمود، و یاد آن را در دل خود میرانید، دوست می‌داشت که زینتهای آن از پیش چشمش پنهان باشد تا از آن لباس فاخری تهیه نکند، یا اقامت در آن را آرزو ننماید، در تبلیغ احکام از ناحیه پروردگار برای قطع عذر آنان اصرار ورزید امت خویش را برای بیم از عذاب خدا نصیحت کرد. مردم را بسوی بهشت دعوت نمود و بشارت داد، و از آتش سوزان جهنم بر حذر می‌داشت.

خاندان پیامبر(ص)

ما شجره نبوتیم، جایگاه رسالت، و مرکز رفت و آمد فرشتگان و معادن دانش، و چشمه سارهای حکمتها، یاور و دوستار ما رحمت حق را منتظر است و اعداء و دشمنان ما در انتظار مجازاتند.

توضیح‌ها:

[۱] این خطبه قسمتی از خطبه‌ای است که به خطبه «الزهراء» معروف است.

و آن را «ابن عبد ربّه» مالکی در کتاب «عقد الفرید» باب خطبه‌ها جلد ۴ صفحه ۷۶ با کمی تفاوت نقل نموده است و «زمخشری» در کتاب «ربیع الابرار» در باره «صفت ملائکه» چنانکه در اینجا است آورده است.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۲۳۵)

[۲] «ابن ابی الحدید» در شرح این خطبه می‌نویسد: کسی که می‌خواهد فصاحت و بلاغت را فرا گیرد و برتری سخنان را نسبت به یکدیگر بشناسد، باید در این خطبه دقت نماید، زیرا نسبت این خطبه به سخنان فصیح دیگر- غیر از سخن خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم- همچون ستارگان درخشان به سنگهای تیره زمین است!

سپس باید در ارزش، جلالت، زیبایی و لطافت آن بیندیشد و وحشت و اضطراب و ترسی که ایجاد می‌کند مشاهده نماید. که حتی افرادی که به رستاخیزایمان ندارند بر خود می‌لرزند، و قلبشان تکان می‌خورد، و اعتقادشان متزلزل می‌شود، خداوند به گوینده آن از ناحیه اسلام برترین جزائی را که به اولیائش می‌بخشد، عطا کند راستی این گوینده تا چه حد اسلام را یاری کرد! گاهی بادست و شمشیرش، و گاهی با سخن و منطقش و زمانی با قلب و فکرش!

اگر از «جهاد» و نبرد سخن به میان آید، او سید مجاهدان و نبرد کنندگان است، و اگر از «وعظ» و اندرز سخن گفته شود او بلیغترین پند دهندگان و ذاکران است.

و اگر از «فقه» و «تفسیر» گفته‌ای یابی او رئیس فقها و مفسران است.

و اگر از «عدل» و «توحید» کلامی بر زبان آید او امام عادلان و موحدان است آری هیچ جای تعجب نیست که خداوند تمام (خوبیهای) جهان را در یک نفر جمع کند!

لیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد. (شرح ابن ابی الحدید جلد ۷ ص ۲۰۲)

خطبه ی ۱۰۷

و من خطبه له علیه السّلام

إنّ أفضل ما توسّل به المتوسّلون إلى الله ، سبحانه ، الإيمان به و برسوله و الجهاد فی سبيله فإنّه ذروة الإسلام ، و كلمه الإخلاص فإنّها الفطره ، و إقام الصّلاه فإنّها المله ، و إيتاء الزّكاه فإنّها فريضه واجبّه ، و صوم شهر رمضان فإنّه جنّه من العقاب ، و حجّ البيت و اعتماره فإنّهما ينفيان الفقر و يرحضان الذّنّب ، و صلّه الرّحم فإنّها مثره في المال ، و منسأه في الأجل و صدقه السرّ فإنّها تكفّر الخطيئه ، و صدقه العلانيه فإنّها تدفع ميتة السوء ، و صنائع المعروف فإنّها تقى مصارع الهوان .

أفيضوا في ذكر الله فإنّه أحسن الذّكر ، و ارغبوا فيما وعد المتّقين فإنّه أصدق الوعد ، و اقتدوا بهدى نبيكم فإنّه أفضل الهدى ، و استنّوا بسنّته فإنّه أهدى السنن ، و تعلّموا القرآن فإنّه أحسن الحديث ، و تفقّهوا فيه فإنّه ربيع القلوب ، و استشفوا بنوره فإنّه شفاء الصّدور ، و أحسنوا تلاوته فإنّه أنفع القصص ، فإنّ العالم العامل بغير علمه كالجاهل الحائر الّذى لا يستفيق من جهله ، بل الحبّه عليه أعظم ، و الحسره له ألزم ، و هو عند الله ألوم .

از خطبه هائی است که امام (ع) ایراد فرموده [۱]

ارکان اسلام:

برترین وسیله‌ای که متوسلان میتوانند با آن بسوی خداوند تقرب جویند: «ایمان به او و پیامبر او» است، و همچنان «جهاد» در راه او.

چه اینکه «جهاد» قله مرتفع اسلام است. و نیز «کلمه اخلاص» (شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر) که هم‌آهنک با سرشت بشر است، و «به پا داشتن نماز» که آئین اسلام است، و «ادای زکات» که فریضه‌ای است واجب، و «روزه ماه رمضان» که سپری است در برابر مجازات خدا، و «حج و عمره خانه خدا» که نابود کننده فقر و شستشو کننده گناه است، و «صله رحم» که باعث فزونی مال و طول عمر است، و «صدقه‌های پنهانی» که کفاره‌ی خطاها است، و «صدقه‌های آشکار» که از مرگهای ناگهانی و بد پیش‌گیری میکند، و «نیکوکاری» که از لغزشها و شکستهای خوار کننده باز می‌دارد.

دائما به یاد خدا باشید که بهترین ذکرهاست.

و به آنچه به پرهیزکاران وعده داده‌اند دل بندید، که وعده‌اش درشت‌ترین وعده‌ها است، براه و رسم پیامبرتان اقتدا کنید که بهترین راه و رسم‌ها است.

رفتارتان را با روش پیامبر (ص) تطبیق دهید که هدایت کننده‌ترین روشها است. برتری قرآن بر همه چیز!

قرآن را فرا گیرید که بهترین گفته‌ها است، و در آن بیندیشید که بهار قلبها است، از نور آن شفا بجوئید که شفای دل‌های بیمار است، آن را به نیکوترین وجه تلاوت کنید که سودبخشترین سرگذشتها است، دانشمندی که به غیر علمش عمل کند همچون جاهل سرگردانی است که هرگز از جهل بهوش نمی‌آید، بلکه حجت بر آن دانشمند عظیمتر و حسرت برای او ثابت‌تر است، و در پیشگاه خدا سزاوار سرزنش بیشتر.

توضیح:

[۱] آغاز این خطبه «الحمد لله فاطر الخلق و خالق الاشباح» بوده. این خطبه حتی قبل از سید رضی (ره) و بعد از او در میان دانشمندان به نام خطبه «دیباچ» مشهور بوده است، این خطبه را «ابن شعبه» در کتاب «تحف العقول» صفحه ۱۰۴ بدون ذکر سند نقل کرده و «صدوق» در کتاب «من لا يحضره الفقيه» جلد ۱ صفحه ۱۳۱ با سند به ضمیمه اضافاتی آن را آورده است. و در کتاب «علل الشرایع» در باب «علل شرایع و اصول اسلام» نیز با سند نقل شده. و «برقی» در کتاب «محاسن» صفحه ۲۳۳ آن را نقل کرده. و مرحوم «شیخ طوسی» در کتاب «امالی» جلد ۱ صفحه ۲۲۰ قسمتی از آن را آورده است. (مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۲۳۸)

و من خطبة له عليه السلام

أما بعد ، فإنني أحذركم الدنيا فإنها حلوة خضرة ، حفت بالشهوات ، و تحببت بالعاجلة ، و رافت بالقليل ، و تحلت بالآمال ، و تزينت بالغرور ، لا تدوم حبرتها ، و لا تؤمن فجعتها ، غرارة ضرارة ، حائلة زائلة ، نافذة بائدة ، أكالة غوالة ، لا تعدو إذا تناهت إلى أمنيته أهل الرغبة فيها ، و الرضاء بها ، أن تكون كما قال الله سبحانه و تعالى : (كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ ، وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا) ٣ لم يكن امرؤ منها فى حبرة إلا أعقبته عبرة ، و لم يلق فى سرائها بطنا ، إلا منحتة من ضرائها ظهرا ، و لم تطله فيها ديمه رخاء ، إلا هتنت عليه مزنة بلاء ، و حرى ، إذا أصبحت له منتصرة ، أن تمسى له متنكرة و إن جانب منها اعذوذ ، و احلولى أمر منها جانب فأوبى ، لا ينال امرؤ من غضارتها رغا ، إلا أرهقته من نوائها تعباً ، و لا يمسى منها فى جناح أمن إلا أصبح على قوادم خوف ، غرارة غرور ما فيها فانية ، فان من عليها لا خير فى شيء من أزوادها إلا التقوى ، من أقل منها استكثر ممّا يؤمنه ، و من استكثر منها استكثر ممّا يوبقه ، و زال عمّا قليل عنه ، كم من واثق بها فجعته ، و ذى طمأنينه قد صرعه ، و ذى أبهة قد جعلته حقيرا ، و ذى نخوة قد دردته ذليلا ؟ سلطانها دول ، و عيشها رنق ، و عذبتها أجاج ، و حلوها صبر ، و غذاؤها سمّام ، و أسبابها رمام ، حيها بعرض موت ، و صحيحها بعرض سقم ، ملكها مسلوب ، و عزيزها مغلوب ، و موفورها منكوب و جارها محروب ، ألتسم فى مساكن من كان قبلكم أطول أعمارا ، و أبقى آثارا ، و أبعد آمالا ، و أعدّ عديدا ، و أكثف جنودا : تعبّدوا للدنيا أى تعبّد و آثروها أى إثّار ، ثمّ ظعنوا عنها بغير زاد مبلّغ ، و لا ظهر قاطع ؟ ؟ فهل بلغكم أن الدنيا سحت لهم نفسا بقدية ، أو أعانتهم بمعونة ، أو أحسنت لهم صحبة ؟ بل أرهقتهم بالفوادم ، و أوهنتهم بالقوارع و وضععتهم بالنوائب ، و عفرتهم للمتأخر ، و وطئتهم بالمناسم ، و أعانت عليهم ريب المنون ، فقد رأيتم تنكّرها لمن دان لها ، و آثرها ، و أخلد لها حتّى ظعنوا عنها لفراق الأبد ، و هل زودتهم إلا السّغب ، أو أخلتّهم إلا الضنك أو نورّت لهم إلا الظلمة ، أو أعقبتهم إلا الندامة ؟ أ فهده تؤثرن ، أم إليها تظمثون ، أم عليها تحرصون ؟ ؟ فبئست الدار لمن لم يتّهمها و لم يكن فيها على وجل منها ، فاعلموا و أنتم تعلمون بأنكم تاركوها ، و ظاعنون عنها و اتّعظوا فيها بالذين قالوا : (مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً) حملوا إلى قبورهم فلا يدعون ركباناً ، و أنزلوا الأحداث فلا يدعون ضيفانا ، و جعل لهم من الصّفيح أجنان و من التّراب أكفان ، و من الرّفات جيران ، فهم جيرة لا

يجيبون داعيا و لا يمتنعون ضيما ، و لا يبالون مندبة : إن جيدوا لم يفرحوا و إن قحطوا لم يقنطوا : جميع و هم آحاد و جيرة و هم أبعاد متدانون لا يتزاورون و قريبون لا يتقاربون ، حلماء قد ذهب أضعانهم ، و جهلاء قد ماتت أحقادهم ، لا يخشى فجعهم و لا يرجى دفعهم ، استبدلوا بظهر الأرض بطناً ، و بالسعة ضيقاً و بالأهل غربه ، و بالنور ظلمة ، فجاءوها كما فارقوها حفاة عراء ، قد طعنوا عنها بأعمالهم إلى الحياة الدائمة ، و الدار الباقية كما قال سبحانه : (كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ ، وَغَدًا عَلَيْنَا ، إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ)

از خطبه هائی است که امام(ع) ایراد فرموده [۱]

نکوهش از دنیا پرستی:

اما بعد شما را از دنیا بر حذر می دارم زیرا دنیا ظاهرش شیرین و باطراوت است، در لابلای شهوات قرار گرفته، و بخاطر نقد بودنش جلب توجه میکند، با اینکه مواهب آن کم و ناچیز است دلها را به خود می کشاند، آرزوهای دنیا پرستان را در خود جمع کرده، زیور غرور را به خود پوشیده است، شادمانی و نعمت آن پایدار نیست، از دردها و مشکلات آن ایمن نتوان بود، سخت مغرور کننده و زیانبار است، متغیر است و زوال پذیر، فنا پذیر و نابود شدنی است، پیوسته کسان را می خورد و هلاک می کند، آن گاه که به حد اعلا برسد و به آرزوی دنیا پرستان جامه عمل بپوشاند و از آن راضی گردند بیش از آنچه در قرآن ذکر شده نخواهد بود که:

«زندگی همچون آبی میماند که از آسمان فرود می آید و به وسیله آن گیاهان فراوان و سر بهم داده و در هم پیچیده به وجود می آید چیزی نمی گذرد که خشک می شوند و بادهای آنها را پراکنده می سازند و خداوند بر همه چیز قادر است» (کهف آیه ۴۵).

هیچکس از دنیا شادمانی ندیده جز اینکه پشت سرش با اشک و آه روبرو شده است، هنوز با خوشیهایش رو برو نگشته که به ناراحتیهای پشت کردن آن، مبتلا می شود.

هنوز باران ملایم خوشی، راحتی دائمی برایش پدید نیاورده، که بلاها سیل آسا بر سرش فرو می بارند. هر گاه صبح گاهان بیاری کسی برخیزد شامگاهان خود را به ناشناسی میزند، و اگر در یک طرف شیرینی و گوارائی داشته باشد، در طرف دیگر تلخی و گرد باد بدبختی بیا میسازد، هنوز کسی از نعمتها و خوشیهایش به آنچه خواسته نرسیده که مشکلات و سختیهایش به او میرسد، شبی را بر پر و بال امنیت به سر نبرده، جز اینکه صبحگاه روی شهرهای لغزنده خوف قرار گیرد، بسیار فریبده است و آنچه در آن است نیز

فریبندگی دارد، فانی است و زود گذر، و هر کس در آن است نیز فنا می‌پذیرد، زاد و توشه‌های آن جز زاد و توشه «تقوی» بی‌فایده است، کسی که بمقدار کفایت از آن قانع باشد آرامش بیشتری بدست می‌آورد، و آن کس که از آن بسیار بطلبد وسائل نابودی خود را بیشتر فراهم ساخته است، و همانچه بدست آورده، بزودی از دست میرود، کسانی که به آن تکیه کردند به درد و رنج انداخته و افرادی که به آن اطمینان نمودند به زمینشان زد، چه افراد پر ابهتی که سرانجام دنیا آنها را حقیر و کوچک ساخت، و متکبران و فخر فروشانی که بخاک مذلت کشانید، حکومت و ریاست آن، ناپایدار، زندگی آن تیره، گوارایش ناگوار، شیرینی آن تلخ، و طعام آن سم است، طنابهایش کهنه و پوسیده، زندگانش در معرض مرگ، و تندرستانش در معرض بیماری، حکومت آن بر باد می‌رود، و نیرومندانش مغلوب می‌شوند، نعمتهای فراوانش بنیستی می‌گراید، و همجوارانش غارت میشوند.

مگر شما در جایگاه پیشینیان خود قرار نگرفته‌اید؟! آنها که عمرشان از شما طولانی‌تر، و آثارشان با دوام‌تر، و آرزویشان درازتر، افرادشان فزونتر، و لشکرهاشان انبوه‌تر بودند، دنیا را پرستیدند! آنها چه پرستیدنی! و آنرا برگزیدند چه برگزیدنی! سپس بدون زاد و توشه‌ای که بمنزلگاهشان برساند و بدون مرکبی که راه را بسرعت بپیماید از آن کوچ کردند، آیا به شما خبر داده‌اند که دنیا غرامت این همه زیانها را به آنها داده باشد؟ و یا کمکی به آنها کند؟ و یا لا اقل برای آنان همنشین خوبی باشد؟! بلکه به عکس، آنها را در زیر آفتهای گوناگون قرار داد، و با محتتها خوارشان کرد، و بامشکلات و بیچارگیها آنها را ذلیل نمود، آنها را به صورت بخاک افکنده و پایمالشان کرده، و گردش روزگار را بر ضد آنها برانگیخته است، به خوبی مشاهده کردید که دنیا در برابر آنها که در مقابلش خضوع کنند و آن را بر همه چیز مقدم دارند، و بآن تکیه نمایند، چهره در هم می‌کشند، نا آشنا جلوه میکند، و این هنگامی است که از آن برای همیشه کوچ کنند.

آیا هیچ مشاهده کرده‌اید که دنیا برای دنیاپرستان زاد و توشه‌ای جز گرسنگی فراهم کند؟ و جز فشار و تنگی، محلی برای آنان فراهم سازد؟ و جز تاریکی برای آنان نوری به‌ارمغان آورد؟ و یا جز ندامت چیزی به بار آورد؟ آیا چنین دنیائی را بر همه چیز مقدم می‌شمیرید؟

و به آن مطمئن می‌گردید؟ و یا مردم را بسوی آن تحریص می‌کنید؟ دنیا بد خانه‌ایست برای کسی که نسبت به آن بدگمان نباشد و در سکونت گزیدن در آن خوفی نداشته باشد، پس بدانید و حتما میدانید - که سرانجام دنیا را ترک می‌گوئید و از آن کوچ میکنید شما

باید پند بگیرد از آنها که می‌گفتند «چه کسی از ما نیرومندتر است؟» که همانها را بسوی قبرشان حمل کردند، در حالیکه اختیاری از خود نداشتند، درون قبرها وارد شدند در حالیکه میهمان ناخوانده‌ای بودند، در دل سنگها خانه‌های قبر برای آنها ساخته شد، و از خاک کفنهائی و از استخوانهای پوسیده، همسایگانی، ولی آنها، همسایگانی هستند که هیچ صدائی را پاسخ نمی‌گویند، و در برابر ستمگران کمکی برای نجات همسایه خود نمی‌کنند، و به گریه‌ها اعتنا نمی‌نمایند، چنان نسبت به همه چیز بی‌تفاوت می‌شوند که نه از باران، خوشحال و نه از قحطسالی مایوس می‌گردند، گردهمند ولی تنهایند، همسایه‌اند ولی از هم دور، با یکدیگر فاصله‌ای ندارند ولی هیچگاه بدیدار هم نمی‌روند، نزدیکند ولی گوئی با هم فاصله‌ها ندارند، عاقلانی هستند که کینه‌ها از دل آنها رفته، بیخبرانی هستند که حسد در دلشان فرو مرده، از زیان آنها ترسی نیست، و به دفاع آنها امیدی نمی‌باشد، درون زمین را به جای برونش انتخاب کردند، و خانه‌تنک و تاریک را بجای خانه‌های وسیع برگزیدند، به جای بستگان، وادی غربت، و به جای نور ظلمت را ترجیح دادند، به زمین باز گشتند آنچنانکه در آغاز از آن به وجود آمدند پابره‌نه و عریان شدند.

خود از آن بسوی زندگی همیشگی و سرای جاودانی کوچ کردند، همچنانکه خداوند سبحان میفرماید:

همانطور که در آغاز آفریدیم باز هم بر می‌گردانیم وعده‌ای است قطعی که حتماً آن را انجام خواهیم داد. (انبیاء آیه ۱۰۴).

توضیح:

[۱] گروهی از علماء پیش از سید رضی ره و بعد از او این خطبه را از امیر-مؤمنان (ع) نقل کرده‌اند که ما نام عده‌ای را ذیلاً می‌آوریم:

۱- «محمد بن عمران مرزبانی» در کتاب «المونق»

۲- «قاضی قضاعی» در کتاب «الدستور» صفحه ۵۱.

۳- «ابن شعبه حرانی» در کتاب «التحف» صفحه ۱۲۷.

۴- «ابن طلحه» شافعی در کتاب «المطالب» صفحه ۱۴۴.

۵- «ابن اثیر» در کتاب «النهاية» پاره‌ای از الفاظ پیچیده آن را در توضیح این مواد «ابد» در جلد ۱ صفحه ۱۸ و در «اجج» جلد ۱ صفحه

۲۵ و «جنن» جلد ۱ صفحه ۳۰۸. که البته با آنچه سید رضی ذکر کرده تفاوتی دارد. (مصادر نهج البلاغه جلد ۲ صفحه ۲۴۴)

ابن ابی الحدید در پایان شرح خطبه میگوید: این خطبه را استاد ما «ابوعثمان جاحظ» در کتاب «البيان و التبيين» آورده، و آن را به «قطری ابن فجائه» نسبت داده است ولی مردم آن را از امیر مؤمنان نقل می‌کنند و من آن را در کتاب «المونق» نوشته «ابو عبد الله مرزبانی» دیدم که از امیر مؤمنان (ع) نقل کرده است، و این خطبه به کلام امام (ع) شبیه‌تر است. و هیچ بعید نمی‌دانم که «قطری» پس از آنکه آن را از اصحاب امام (ع) گرفته است خوانده باشد، زیرا خوارج قبلا از اصحاب و انصار امام بودند و «قطری» اکثر آنها را ملاقات کرده است. (شرح ابن ابی الحدید جلد ۷ ص ۲۳۶)

خطبه ی ۱۰۹

و من خطبۀ له علیه السلام ذکر فیها ملک الموت

هل تحسّ به إذا دخل منزلا ؟ أم هل تراه إذا توفّي أحدا ؟ بل كيف يتوفّي الجنين في بطن أمّه ؟ أيلج عليه من بعض جوارحها ، أم الروح أجابته بإذن ربّها ؟ أم هو ساكن معه في أحشائها ؟ كيف يصف إلهه من يعجز عن صفه مخلوق مثله ؟

از خطبه‌هائی است که امام (ع) ایراد فرموده [۱]

ناتوانی بندگان از وصف خدا

آیا هنگامی که (فرشته مرک) وارد منزلی میشود، او را با حس درک می‌کنید؟ و آیا وقتی کسی را قبض روح می‌نماید وی را می‌بینید؟ و حتی چگونه قبض روح کردن چنین را در شکم مادر می‌توانید تشخیص دهید؟ که آیا از پیکر مادر وارد می‌شود یا اینکه روح به اذن پروردگار دعوت او را اجابت می‌کند (و خارج می‌شود)؟ یا اینکه همراه او در رحم مادر ساکن است؟

آن کس که از صفات مخلوقی مانند خود عاجز است چگونه می‌تواند پروردگار خویش را توصیف کند؟!

(و آن کس که چگونگی کار فرشته قبض ارواح را نمی‌داند با اینکه مخلوقی بیش نیست چگونه انتظار دارد بکنه ذات خدا پی ببرد و او را توصیف نماید؟!)

توضیح:

[۶] این خطبه را «علی بن محمد شاکر لثی واسطی» در کتاب «عیون الحکم و المواعظ» با مختصر تفاوتی آورده است و شیخ «میثم بحرانی» به هنگام شرح این سخن گفته است این قسمتی از خطبه‌ای طولانی است که امام باقر (ع) در مورد توحید و تنزیه خداوند از اینکه عقل به کنه ذات و صفات او برسد، بیان فرموده است. اینکه او می‌گوید:

این قسمتی از خطبه‌ای طولانی است، دلیل این است که او این خطبه را در جای دیگر غیر از نهج البلاغه یافته است. (مصادر نهج البلاغه جلد ۲ صفحه ۲۴۵)

خطبه ی ۱۱۰

و من خطبة له عليه السلام

و أهدركم الدنيا ، فإنها منزل قلعة ، و ليست بدار نجعة ، قد تزيت بغرورها ، و غرت بزيتها ، هانت على ربها : فخلط حلالها بحرامها ، و خیرها بشرها ، و حیاتها بموتها ، و حلوها بمرها : لم یصفها الله تعالى لأوليائه ، و لم یضن بها على أعدائه ، خیرها زهید ، و شرها عتید ، و جمعها ینفد ، و ملکها یسلب و عامرها یخرب ، فما خیر دار تنقض نقض البناء ، و عمر یفنی فیها فناء الزاد و مدّة تنقطع انقطاع السیر ؟ اجعلوا ما افترض الله علیکم من طلبکم و اسألوه من أداء حقّه ما سألکم ، و أسمعوا دعوة الموت أذانکم قبل أن یدعی بکم . إنّ الزاهدين فی الدّنيا تبکی قلوبهم و إنّ ضحکوا ، و یشتدّ حزنهم و إنّ فرحوا ، و یكثر مقتهم أنفسهم و إنّ اغتبطوا بما رزقوا ، قد غاب عن قلوبکم ذکر الآجال ، و حضرتکم کواذب الآمال ، فصارت الدّنيا أملك بکم من الآخرة ، و العاجلة أذهب بکم من الآجلة و إنّما أنتم إخوان على دین الله : ما فرق بینکم إلا خبث السرائر ، و سوء الضمائر :

فلا توازرون ، و لا تناصحون ، و لا تبادلون ، و لا تواؤون ما بالکم تفرحون بالیسیر من الدنیا تدرونه ، و لا یحزنکم الکثیر من الآخرة تحرمونه ، و یقلقکم الیسیر من الدنیا یفوتکم حتی یتبین ذلک فی وجوهکم و قلله صبرکم عما زوی منها عنکم ؟ ؟ کأنها دار مقامکم ، و کأن متاعها باق علیکم و ما یمنع أحدکم أن یتقبل أخاه بما یخاف من عیبه إلا مخافة أن یتقبله بمثله ، قد تصافیتم علی رفض الآجل ، و حب العاجل ، و صار دین أحدکم لعقه علی لسانه صنیع من قد فرغ من عمله و أحرز رضا سیده .

از خطبه هائی است که امام(ع) ایراد فرموده [۱]

نکوهش از دنیا پرستی

شما را از دنیا بر حذر میدارم! زیرا منزلی است که هر آن از آن باید آماده کوچ بود، و جایگاه اقامت نیست. خویش را با مکر و غرور زینت کرده و با زیورش فریب داده است، خانه‌ای است که در نظر مالک اصلیش بی‌ارزش است، حلالش را با حرامش، و خیرش را با شرش، زندگیش را با مرگش، شیرینیش را با تلخیش، بهم آمیخته، بهمین دلیل خداوند آن را مخصوص اولیاء خویش قرار نداده، و از اعطای آن به دشمنانش مضایقه نکرده است.

نیکبهایش کم، و شر و بدیهایش آماده، جمعش رو به فنا می‌رود، حکومتش رو به نیستی می‌گراید، و آبادیش ویران می‌شود، چه ارزشی دارد سرائی که همچون عمارت‌های فرسوده فرو می‌ریزد، و چه خوشی می‌تواند داشته باشد عمری که همچون زاد و توشه پایان می‌گیرد؟! و چه لذت و خوبی دارد این زندگی که همچون ایام سفر، به آخر می‌رسد؟!

واجبات خداوند را جزو خواسته‌های خویش بدانید و از او بخواهید که در ادای حقش و آنچه از شما خواسته است یاریتان کند!

پیش از آنکه شما را بسوی مرک فرا خوانند دعوت مرک را به گوش‌های خویش برسانید زاهدان در دنیا اگر چه بخندند قلبشان می‌گیرد، و اگر چه فرحناک باشند، اندوهشان شدید است، و اگر چه با مواهبشان مورد غبطه واقع شوند بغض و ناراحتیشان، نسبت بخویش فراوان است.

یاد مرک از قلبهای پنهان شده، و آمال و آرزوهای دروغین در وجودتان حاضرگشته، نفوذ دنیا بر شما بیش از آخرت است و متاع زودرس دنیا شما را از یاد متاع جاودانی آخرت بیرون برده است، شما همه از نظر دین خدا برادر (و برابرید) چیزی جز زشتی درون و سوء نیت شما را از هم پراکنده نکرده، نه بیکدیگر کمک می‌کنید، و نه همدیگر را نصیحت، نه بهم بذل و بخششی دارید و نه به یکدیگر مهر و محبت می‌ورزید، شما را چه شده؟ که با رسیدن به مقدار کمی از دنیا فرحناک و با نشاط می‌شوید، ولی از دست رفتن و محرومیت فراوان آخرت شما را محزون نمی‌کند؟! او هرگاه متاع ناچیزی از دنیا را از دست بدهید شما را مضطرب و پریشان می‌کند تا آنجا که آثار آن در چهره‌هایتان آشکار و در برابر آنچه از دست داده‌اید کم صبری می‌کنید گویا اینجا سرای اقامت همیشگی شماست؟! و گویا وسایل آن برای شما همیشه جاوید است!؟.

آن چنان این مطلب آشکار است که همه عیب یکدیگر را می‌دانید، و اگر بر زبان نمی‌آورید، به خاطر آن است که می‌ترسید همان عیب را در باره شما بازگو کنند، (گویا) دست به ست یکدیگر داده‌اید که آخرت را ترک گوئید و نسبت به دنیا عشق ورزید، دیتان لقلقه زبانتان شده، (با این زبان بازی) به کسی میمانید که از کارش فراغت یافته و رضایت مولای خویش را فراهم آورده است.

توضیح:

[۱] «زمخشری» در اوائل کتاب «ربیع الابرار» قسمتی از این خطبه را آورده و «آمدی» در موارد مختلفی از کتابش به طور پراکنده ذکر کرده است که با مقایسه آنچه وی در جاهای متعدد کتابش نقل کرده روشن می‌شود که او از نهج البلاغه نگرفته است. (مصادر نهج البلاغه جلد ۲ صفحه ۲۴۷)

خطبه ی ۱۱۱

و من خطبۀ له علیه السّلام

الحمد لله الواصل الحمد بالنعم ، و النعم بالشكر . نحمده على آلائه ، كما نحمده على بلائه ، و نستعينه على هذه النفوس البطاء عما أمرت به ، السراع إلى ما نهيت عنه ، و نستغفره مما أحاط به علمه و أحصاه كتابه : علم غير قاصر و كتاب غير مغادر . و نؤمن به إيمان من عاين الغيوب ، و وقف على الموعود : إيماننا نفى إخلاصه الشرك ، و يقينه الشك . و نشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له ، و أن محمدا عبده و رسوله ، صلى الله عليه و آله و سلم . شهادتين تصعدان القول ، و ترفعان العمل : لا يخف ميزان توضعان فيه ، و لا يثقل ميزان ترفعان عنه .

أوصيكم عباد الله بتقوى الله التي هي الزاد ، و بها المعاد ، زاد مبلّغ ، و معاد منجح ، دعا إليها أسمع داع ، و وعها خير واع ، فأسمع داعيها ، و فاز واعيها . عباد الله ، إن تقوى الله حمت أولياء الله محارمه ، و ألزمت قلوبهم مخافته حتى أسهرت ليلهم ، و أظمأت هواجرهم ، فأخذوا الراحة بالنصب و الرى بالظمأ ، و استقربوا الأجل ، فبادروا العمل ، و كذبوا الأمل ، فلا حظوا الأجل . ثم إن الدنيا دار فناء و عناء ، و غير و عبر : فمن الفناء أن الدهر موتر قوسه ، لا تخطيء سهامه ، و لا تؤسى جراحه ، يرمى الحى بالموت و الصحيح بالسقم ، و الناجى بالعطب ، أكل لا يشبع ، و شارب لا ينقع و من العناء أن المرء يجمع مالا يأكل ، و يبني مالا يسكن ، ثم يخرج إلى الله لا مالا حمل ، و لا بناء نقل ، و من غيرها أنك ترى المرحوم مغبوطا ، و المغبوط مرحوما ، ليس ذلك إلا نعيما زلّ ، و بؤسا نزل ، و من عبرها أن المرء يشرف على أملة ، فيقطعه حضور أجله ، فلا أمل يدرك ، و لا مؤمل يترك فسبحان الله ما أغرّ سرورها ، و أظمأريها ، و أضحى فيئها ، لا جاء يردّ ، و لا ماض يرتدّ فسبحان الله ما أقرب الحى من الميت للحاقه به ، و أبعد الميت من الحى لانقطاعه عنه .

إنه ليس شيء بشرّ من الشرّ إلا عقابه ، و ليس شيء بخير من الخير إلا ثوابه و كلّ شيء من الدنيا سماعه أعظم من عيانه ، و كلّ شيء من الآخرة عيانه أعظم من سماعه ، فليكنكم من العيان السماع ، و من الغيب الخبر ، و اعلموا أن ما نقص من الدنيا و زاد فى الآخرة خير ممّا نقص من الآخرة و زاد فى الدنيا ، فكم من منقوص رابح و مزيد خاسر . إن الذى أمرتم به أوسع من الذى نهيتم عنه ، و ما أحلّ لكم أكثر ممّا حرّم عليكم ، فذروا ما قلّ لما كثر . و ما ضاق لما اتسع ، قد تكفل لكم بالرزق ، و أمرتم بالعمل ، فلا يكوننّ المضمون لكم طلبه أولى بكم من المفروض عليكم عمله ، مع أنه ، و الله ، لقد اعترض الشكّ و دخل اليقين ، حتى كأنّ الذى ضمن لكم قد فرض عليكم ، و كأنّ الذى فرض عليكم قد وضع عنكم فبادروا العمل ، و خافوا بغيته الأجل ، فإنّه لا يرجى من

رجعه العمر ما یرجی من رجعه الرّزق ، ما فات من الرّزق رجی غذا زیاده ، و ما فات أمس من العمر لم یرج الیوم رجعتہ . الرّجاء مع الجائی ، و الیأس مع الماضي (فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ) .

از خطبه هائی است که امام(ع) فرموده [۱]

پند و اندرز به مردم

ستایش مخصوص خداوندی است که «حمد» را به نعمت و نعمت را به «شکر» پیوند داده، او را بر نعمتهایش همانگونه ستایش می‌کنیم که بر بلاهایش، و از او در مقابله با نفس سرکشی که در انجام او امرش سستی می‌کند، و در ارتکاب نواهایش سرعت میگیرد، یاری می‌طلبیم، و از گناهانیکه علمش به آنها احاطه دارد و کتابش آنها را بر شمرده، استغفار می‌نماییم، آنها را با آن علمی که بهمه جا راه دارد و کتابی که همه چیز را احصاء می‌کند.

و همچون کسی که غیبه را با چشم مشاهده می‌کند، و در کنار آنچه وعده داده شده ایستاده است به او ایمان می‌آوریم: ایمانی که اخلاص آن شرک را می‌راند، و یقینش شک و تردید را می‌زداید.

و گواهی می‌دهیم که غیر از او معبودی نیست، و شریک ندارد، و شهادت می‌دهیم که محمد(ص) بنده و فرستاده او است، شهادتی که سخن را بالا می‌برد، و عمل را به پیشگاه خدا(به مرحله قبول میرساند) شهادتی که در هر میزانی گذاشته شود سبک نمی‌گردد و از هر میزانی برگرفته شود سنگین نخواهد بود.

ای بندگان خدا! شما را به تقوا توصیه می‌کنم که هم زاد و توشه است، و هم پناهگاه:

زادی که انسان را به سر منزل مقصود می‌رساند، و پناهگاهی که او را از خطرهای نجات می‌دهد، دعوت کننده به آن بهترین دعوت کنندگان، و پاسدارش بهترین پاسداران، و به همین دلیل دعوت خود را به گوش همگان رسانیده و موجب رستگاری حافظان آن شده است.

ای بندگان خدا! ترس از خدا دوستان خدا را از ارتکاب محرمات باز می‌دارد، و قلبه‌اشان را قرین خوف و خشیت قرار می‌دهد آنچنانکه آنها را در دل شب بیدار می‌دارد (و به راز و نیاز با خدا بر می‌خیزند) و در روزهای گرم و سوزان به روزه و امیدارد، مشقت را بجای راحتی، و تشنگی را بجای سیرابی انتخاب کرده‌اند، پایان زندگی را نزدیک‌شمرده... و به انجام اعمال نیک مبادرت ورزیده‌اند، آرزوها را تکذیب کرده‌اند، و سر آمد زندگی را در نظر داشته‌اند سپس آگاه باشید که دنیا سرای فناء، مشقت، دگرگونی و عبرت است: از فنای روزگار که تیرهایش خطا نمی‌کند و مجروحانش بهبودی نمی‌یابند، زندگان را هدف تیر مرک و تندرستان را هدف بیماری قرار می‌دهد و نجات یافتگان را به هلاکت می‌کشانند، خورنده‌ای است که هرگز سیر نمی‌شود، و نوشنده‌ای است که هیچگاه عطشش فرو نمی‌نشیند.

از سختی و مشکلات آن این است که: آدمی آنچه را که نمی‌خورد جمع می‌کند، و آنچه را که در آن ساکن نمی‌گردد بناء می‌نهد، سپس به سوی خدا می‌رود در حالیکه نه مالی و نه خانه‌ای را به‌مراه می‌برد.

و از دگرگونی‌های آن این است که: آن کس که (دیروز) مورد ترحم مردم بود (امروز) مورد غبطه واقع می‌شود، و آن کس که مورد غبطه بود مورد ترحم قرار می‌گیرد این نیست مگر به خاطر نعمتهائی که بسرعت دگرگون می‌شود، و بلاهائی که ناگهان نازل می‌گردد.

و از نکات عبرت انگیز آن این است که انسان در حالی که نزدیک است به آرزویش برسد، ناگهان اجلش فرا می‌رسد و امیدش را قطع می‌کند، نه به آرزو رسیده و نه آنچه مورد آرزوی او است باقی می‌ماند. سبحان الله! سرور و نشاطش چه غرور آور است! و سیرابیش چه تشنگی‌زا؟، و چه سایه‌اش زود از میان می‌رود نه آنچه می‌آید رد می‌شود و نه آنچه گذشته است باز می‌گردد، سبحان الله! چه زندگان به مردگان نزدیکند! چون به زودی به آنها ملحق می‌شوند، و چقدر مردگان از زندگان دورند چون بکلی جدا شده‌اند.

هیچ چیز بدتر از شر و بدی نیست جز کیفر آن، و هیچ چیز نیکوتر از خیر و نیکی نیست جز پاداش آن، همه چیز دنیا شنیدنش بزرگتر است از دیدنش، ولی همه چیز آخرت دیدنش از شنیدنش بزرگتر خواهد بود پس می‌بایست شنیدن از دیدن و خبر از پنهانها شما را کفایت کند، آگاه باشید هر گاه از دنیای شما کم شود و به آخرتتان افزوده گردد بهتر از آن است که از آخرتتان کم و به

دنیایتان افزوده شود، چه بسا کم شد نهائی که سود به همراه دارد، و چه افزایشهایی که خسران و زیان بدنبال می آورد، دامنه آنچه بآن مامور شده‌اید گسترده‌تر است تا آنچه از آن منع گردیده‌اید، آنچه بر شما حلال شد

بیشتر است از آنچه حرام گردیده، پس کم را بخاطر زیاد ترک گوئید، و آنچه محدودتر است بخاطر گسترده‌تر رها کنید! روزی‌هایتان را ضمانت کرده، و شما را بکار امر فرموده، پس نباید در طلب آنچه تضمین شده است نسبت به آنچه بر شما واجب است بیشتر کوشش کنید، با اینکه بخدا سوگند آنچنان نادانی و شک و یقین بهم آمیخته که گوئی آنچه تضمین شده بر شما فرض است و آنچه واجب گردیده از شما برداشته شده، پس به عمل مبادرت ورزید و از فرا رسیدن ناگهانی مرک بترسید زیرا آنچه از «روزی» از دست رفته امید بازگشت آن هست، اما آنچه از عمر گذشته امید بازگشت آن نمی‌رود، آنچه امروز از بهره دنیا کم شده ممکن است فردا اضافه گردد ولی آنچه دیروز از عمر گذشته امروز امید بازگشتش نیست. امید به آینده است و نومیدی از گذشته: پس «آنچنانکه شایسته است از خدا بترسید و نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید»^(۱)

توضیح:

[۱]-۱- «علی بن شعبه» در کتاب «تحف العقول» صفحه ۱۵۶ قسمت مهمی از این خطبه را نقل کرده که از جمله «ان الدنيا دار فناء و عناء و عبر و غیر...» شروع شده.

۲- «زمخشری» آغاز این خطبه را در اوائل کتاب «ربیع الابرار» همچنانکه فصلی از آن را در اوائل جزء ثانی آن در حالی که از جمله لیس شئی بشر من الشر الا عقابه... شروع نموده آورده و در هر یک از این دو مورد با نهج البلاغه تفاوت مختصری دارد که می‌رساند زمخشری آن را از غیر از نهج البلاغه نقل کرده است.

۳- «قاضی قضاعی» قسمتی از این خطبه را در کتاب «دستور معالم الحکم» صفحه ۳۳ آورده است و از «الدنيا دار عناء و فناء...» شروع کرده است.

۴- «آمدی» در کتاب «غرر الحکم» این خطبه را به طور پراکنده آورده است.

۵- «شیخ طوسی» در کتاب «امالی» جلد ۲ صفحه ۱۰۷ آن را با سند نقل نموده است. (مصادر نهج البلاغه جلد ۲ صفحه ۲۵۲)

پی نوشت:

۱- آل عمران آیه ۱۰۲.

خطبه ی ۱۱۲

و من خطبۀ له علیه السّلام فی الاستسقاء

اللّهمّ قد انصاحت جبالنا ، و اغبرّت أرضنا ، و هامت دوائنا ، و تحیرت فی مراضها ، و عجزت عجيج الثکالی علی أولادها ، و ملّت التّردّد فی مراتعها ، و الحنین إلى مواردها .

اللّهمّ فارحم أنین الآثّة ، و حنین الحائّة . اللّهمّ فارحم حیرتها فی مذاهبها و أنینها فی موالجها ، اللّهمّ خرجنا إليك حین اعتکرت علینا حدابیر السّنین ، و أخلفتنا مخایل الجود ، فکنت الرّجاء للمبتئس و البلاغ للملتمس : ندعوك حین قنط الأنام ، و منع الغمام ، و هلك السّوام أن لا تؤاخذنا بأعمالنا ، و لا تأخذنا بذنوبنا ، و انشر علینا رحمتک بالسّحاب المنبعق ، و الرّبيع المغدق ، و النّبات المونق ، سخا و ابلا ، تحیی به ما قد مات و تردّ به ما قد فات . اللّهمّ سقیامنک ، محییّه ، مرویه ، تامّه ، عامّه ، طیّبه ، مبارکه ، هنیئه ، مریعه ، زاکیا ، نبته ، ثامرا فرعها ، ناضرا ورقها ، تنعش بها الضّعیف من عبادک ، و تحیی بها المیت من بلادک . اللّهمّ سقیامنک تعشب بها نجادنا ، و تجری بها و هادنا ، و تخصب بها جنابنا ، و تقبل بها ثمارنا ، و تعيش بها مواشینا ، و تندی بها أقاصینا ، و تستعین بها ضواحینا ، من بركاتک الواسعه ، و عطایاک الجزیله علی بریتک المرملة و وحشک المهمله ، و أنزل علینا سماء مخضله ، مدرارا هاطله ، يدافع الودق منها الودق ، و يحفز القطر منها القطر ، غیر خلّب برقها ، و لا جهام عارضها و لا قزع ربابها ، و لا شفّان ذهابها ، حتّی یخصب لإمراعها المجذبون ، و یحیا ببرکتها المستنون ، فإنّک تنزل الغیث بعد ما قنطوا ، و تنشر رحمتک و أنت الولی الحمید .

از خطبه هائی است که امام (ع) ایراد فرموده [۱]

دعایی برای طلب باران

خداوندا کوههای ما از بی آبی از هم شکافته، و زمین ما بصورت غبار در آمده است، چهار پایان ما در عطشند، و در خوابگاه خویش متحیرند، همچون زنان بچه مرده ناله سر داده اند، و از زیادی رفت و آمد به سوی چراگاهها و آب گاهها (و نیافتن آب و علف) خسته شده اند.

بار خدایا! به ناله گوسفندان، و آتش و آه سوزناک شتران رحم فرما!

بار خدایا! به سرگردانی آنها در راهها و ناله هاشان در خوابگاهها ترحم فرما!

الها! هنگامی بیرون آمده ایم که خشکسالی پی در پی به ما هجوم آورده، و ابرهای به ظاهر پر باران از ما پشت کرده اند تو مایه امید هر بیچاره و حل کننده ی مشکلات هر طلب کننده، در این هنگام که یاس و نومییدی بر مردم چیره شده، و ابرها از باریدن باز داشته شد، و حیوانات بیابانی رو به هلاکت گذارنده اند، تو را می خوانیم و تقاضا داریم که ما را به اعمالمان مؤاخذه نکنی! و ما را به گناهانمان مگیری، رحمت را بوسیله ابرهای پر باران، و بهاران پر گیاه، و گیاهان سر سبز و پر طراوت، بر ما گسترده دار! باران دانه درشت خود را آنچنان بر ما ببار که زمینهای مرده زنده شوند، و آنچه ازدست رفته است باز گردد.

پروردگارا! بارانی زنده کننده، سیراب سازنده، کامل، همگانی، پاکیزه، پر برکت گوارا، رویاننده، از ناحیه خودت بر ما نازل فرما! بارانیکه گیاهان پر برکت، و شاخه های پر ثمر ببار آورد، و برگهای سر سبز و خرم باشد چنان که بندگان ضعیف را به توان رساند، و سرزمینهای مرده را زنده گرداند.

خداوندا! آبی ده که تپه ها و کوههای بلند ما را پر گیاه سازد، و در دامنه ها و دشتهای جاری گردد، سرزمین ما را برکت بخشد، میوه ها با آن بما روی آورند، حیوانات ما با آن زندگی کنند، و سرزمینهای دورتر از ما نیز با آن بهره مند گردند، و روستاهای ما از آن مدد گیرد. (همه اینها را) از برکات واسع و عطاهای فراوان خویش بر سرزمینهای فقیر و حیوانات وحشی عنایت فرما، (خداوندا! بارانی دانه درشت و پی در پی برای سیرابی گیاهان ما فرو فرست، آنچنانکه قطراتش یکدیگر را برانند، و دانه هایش به شدت بر هم کوبیده شوند، نه رعد و برقی بی باران و ابری بی ثمر و نه ابرهای کوچک و پراکنده، و نه دانه هایی ریز همراه بادهای سرد، بلکه بارانی

مرحمت کن) که قحطی زدگان به نعمت فراوان رسند، و به برکت آن خشکسالی زدگان زنده گردند، زیرا تویی که: «بعد از نومییدی مردم باران را فرومی‌فرستی و رحمتت را بر آنها همه جا گسترش می‌دهی و تو سرپرستی هستی که همه کارهایت ستوده است» (اقتباس از سوره شوری آیه ۲۸).

تفسیر کلمات مشکلی که در این خطبه آمده است

شریف رضی می‌گوید:

«انصاحت جبالنا» یعنی کوهها بر اثر خشکی از هم شکافته است و «انصاح الثوب» وقتی گفته می‌شود که لباس از هم شکافته باشد «انصاح النبات و صاح و صوح» به هنگامی که گیاه خشک گردد می‌گویند و همه این چند واژه به یک معنی است.

و جمله «و هامت دوابنا» از ماده «هيام» به معنی عطش است. و «حدابیر السنین» جمع «حدبار» بمعنی شتری است که بر اثر راه رفتن ناتوان شده است. امام علیه السلام سالهای قحطی را به چنین شتری تشبیه کرده است. «ذو الرمه» شاعر میگوید:

حدابیر ما تنفک الا مناخه علی الخسف او نرمی بها بلدا قفرا

شتران ناتوانی که هیچگاه از هم جدا نمی‌گردند جز در خوابگاه‌ها یا اینکه آنها را در محیطهای بی‌آب و علف قرار دهند و جمله «و لا قزع ربابها» یعنی از قطعات کوچک و پراکنده ابر نباشد. و جمله «و لا شفان ذهابها» در تقدیر «و لا ذات شفان ذهابها» است «شفان» به معنی باد سرد و «ذهاب» به معنی بارانهای نرم می‌باشد. و کلمه «ذات» حذف گردید.

توضیح:

[۱] - این خطبه را شیخ طوسی در کتاب «مصباح المتعجد» در آداب صلاة استسقاء با کمی اختلاف آورده. (مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۵۰)

و مرحوم صدوق در کتاب «من لا يحضره الفقيه» جلد ۱ صفحه ۳۳۵ آن را آورده است و از اینکه بین روایت «طوسی» و «صدوق» و نهج البلاغه کمی اختلاف وجود دارد معلوم می‌شود که هر کدام مدرک جداگانه‌ای داشته‌اند و زمخشری در باب «السحاب و المطر» از کتاب «ربیع الابرار» فصلی از این خطبه را آورده که از اللهم خرجنا اليك شروع می‌شود.

و در «نهایه» «ابن اثیر» جلد ۱ صفحه ۳۵۰ ذیل ماده «حدیر» به آن اشاره شده است. و از آنجا استفاده می‌شود که آنچه ابن اثیر نقل کرده از نهج البلاغه نبوده‌وی در جلد دوم کتاب «النهایه» صفحه ۱۷۳ و ۴۸۸ ذیل ماده «ذهب» و «شفن» جملائی از این خطبه را آورده است. (مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۲۵۷)

۲- یکی از دستورات اسلام این است که هنگام خشکسالی و قحطی دعا کنند تا خداوند به آنها باران دهد و یا نماز «استسقاء» (طلب باران) بخوانید این نماز دو رکعت است و همانند نماز عید در بیابان انجام می‌شود، در قنوت آن از خداوند باران می‌خواهند، البته پیش از نماز همه شرکت کنندگان سه روز روزه می‌گیرند، توبه می‌نمایند، و هر کس حق دیگری به گردن دارد می‌پردازد یا برهنه و با لباسهای ساده همراه کودکان، پیر مردان و حتی حیوانات را به صحرا می‌برند که بیشتر مورد رحمت خدا قرار گیرند.

۳- در تاریخ مواقع فراوانی پیش آمده که مردم به خشکسالی دچار شدند و بزرگان مذهبی بدین وسیله از خداوند درخواست باران نمودند، از جمله در جاهلیت مردم به قحطی مبتلا شدند و از «عبد المطلب» خواستند که از خدا درخواست باران کند او محمد صلی الله علیه و آله و سلم را که کودکی بود به دوش گرفت و از خداوند طلب باران نمود. و خداوند دعای او را مستجاب کرد و به آنها باران عنایت فرمود.

در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز مردم به این وضع دچار شدند، و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز از خداوند باران خواست و او باران و رحمتش را بر مسلمانان نازل کرد.

در زمان عمر بن خطاب نیز برای مردم قحطی پیش آمد و او عباس عموی پیغمبر را برداشت و خداوند را به عموی پیغمبر قسم داد و باران نازل شد. (شرح ابن ابی الحدید جلد ۷ ص ۲۷۰-۲۷۵)

خطبه مورد بحث نیز می‌رساند که در زمان امام علیه السلام مردم به چنین وضعی مبتلا شدند و امام علیه السلام از خداوند طلب باران نموده است.

خطبه ی ۱۱۳

و من خطبة له عليه السلام

أرسله داعيا إلى الحقّ، و شاهدا على الخلق، فبلغ رسالات ربّه، غير و ان و لا مقصّر، و جاهد في الله أعداءه غير واهن و لا معذر، إمام من اتقى و بصر من اهتدى .

منها :

لو تعلمون ما أعلم ممّا طوى عنكم غيبه اذا لخرجتم إلى الصّعدات ، تبكون على أعمالكم ، و تلتدمون على أنفسكم ، و لتركتكم أموالكم لا حارس لها ، و لا خالف عليها ، و لهمت كلّ امرئ نفسه ، لا يلتفت إلى غيرها ، و لكنكم نسيتم ما ذكّرتكم ، و أمتم ما حذّرتكم ، فتاه عنكم رأيكم ، و تشتّت عليكم أمركم ، و لوددت أنّ الله فرق بيني و بينكم ، و ألحقني بمن هو أحقّ بي منكم : قوم ، و الله ، ميامين الرأى ، مراجيح الحلم مقاويل بالحقّ ، متاريك للبغى ، مضوا قدما على الطّريقة ، و أو جفوا على المحجّة ، فظفروا بالعقبى الدائمة ، و الكرامة الباردة ، أما و الله ليسلطنّ عليكم غلام ثقیف الذّیال المیال :

يأكل خضرتكم ، و يذيب شحمتكم إيه أبا وذحه .

از خطبه‌هائی است که امام(ع) ایراد فرموده [۱]

امام(ع) یارانش را اندرز میدهد

خداوند پیامبر اسلام را فرستاد تا به سوی حق دعوت نماید و گواه اعمال خلق باشد.

او بدون سستی و کوتاهی رسالت پروردگارش را رسانید، و در راه خدا با دشمنانش بدون عذر نبرد کرد، پیشوای پرهیزکاران است و روشنی بخش چشم هدایت‌شدگان.

بخش دیگری از این خطبه است:

اگر شما همانند من از آنچه پنهان است خبر داشتید [۲] از خانه‌ها بیرون می‌آمدید و سر به بیابان می‌گذارید، بر اعمال خویش گریه میکردید، و همچون زنان مصیبت دیده به سر و سینه می‌زدید، ثروت خویش را بدون نگهبان و بی آنکه کسی را جانشین خود قرار دهید، می‌ساختید، و هر کدام از شما تنها به خود می‌پرداختید و به دیگری توجه نمی‌کردید، ولی آنچه را که به شما تذکر داده‌اند فراموش کرده‌اید.

و از آنچه شما را بر حذر داشته‌اند ایمن گشته‌اید، عقل شما گم شده و امورتان پراکنده گشته، بخدا سوگند علاقه داشتم که خداوند بین من و شما جدائی افکنده بود، و مرا به کسی که نسبت به من سزاوارتر و شایسته‌تر است ملحق ساخته بود، همانها که به خدا سوگند افکارشان خجسته‌علیم و بردبار، گویندگان سخن حق و ترک کنندگان طغیان و ستم، آنها که پیش از ما، در طریق راست قدم نهاده‌اند، و در راه روشن به سرعت گام برداشتند.

پس به سعادت جاویدان و زندگی گوارا و پر کرامت دست یافتند.

آگاه باشید! بخدا سوگند پسرکی از طایفه «بنی ثقیف» که هوسباز و متکبر است بر شما مسلط می‌شود، اموال و کشتزارها و باغهای سرسبز شما را می‌خورد، چربی و رمق شما را می‌گیرد، فشارت را بیشتر کن ای «ابا و ذحۀ» تا می‌توانی این مردم را در فشار بگذار و از آنها انتقام بگیری شریف رضی می‌گوید:

«وذحۀ» «خنفساء» (نوعی از حشرات و سوسکها که، در نقاط بسیار آلوده یافت می‌شود) می‌باشد. و این سخن اشاره به «حجاج» است، حجاج با سوسک داستانی دارد که اینجا جای ذکر آن نیست.

توضیح‌ها:

[۱] این خطبه از خطبه‌هائی است که بعضی اصرار دارند در صدور آن از علی(ع) تردید کنند زیرا مشتمل بر اخبار غیبی است و چنین می‌پندارند که امام(ع) از غیب آگاه نبوده است، گرچه پاسخ این سؤال را در آغاز جلد اول داده‌ایم ولی باید اضافه کنیم که مضمون این خطبه و بعضی از قسمتهای آن در سخنان عده زیادی که قبل از مرحوم سید رضی ره و یا بعد از او بوده‌اند نقل شده است از جمله:

«ابن عبد ربّه» در «عقد الفرید» جلد ۶ صفحه ۲۴۹ و «مسعودی» در «مروج الذهب» جلد ۳ صفحه ۱۵۰ می‌باشند

[۲] گفته شده است این سخن قسمتی از خطبه‌ای است که امام(ع) در کوفه برای تهییج اصحاب خود در جنگ با شامیان ایراد فرموده است (مستدرک و مدارک نهج البلاغه ص ۲۵۰)

و منظور از «غلام ثقیف» در این خطبه «حجاج بن یوسف ثقفی» است.

«ابن ابی الحدید» می‌گوید:

سید رضی «وذحّه» را به معنی «خنفساء» (سوسک) گرفته در حالی که من این معنی را در هیچ‌کدام از کتب لغت ندیدم، و از هیچ استاد ادیبی نشنیدم. لذا برای من روشن نیست که شریف رضی آن را از کجا نقل کرده است.

سپس اضافه میکند شارحان نهج البلاغه در مورد جریان «وذحّه» و حجاج تفسیرهایی ذکر کرده‌اند:

۱- سوسکی در سجاده حجاج می‌گردد، حجاج آن را دور کرد، ولی بازگشت، بار دیگر آن را بیرون انداخت باز هم برگشت وی با دست آن را گرفت و پرتاب کرد «وذحّه» دست حجاج را گزید، دست حجاج ورم نمود و به دنبال آن بیماری مرموزی پیدا کرد که سبب مرگ او شد. آری خداوند این فرد خونخوار و ستمگر را به وسیله یکی از پست‌ترین مخلوقات خویش از بین برد!

۲- ولی «ابن ابی الحدید» خود نظر می‌دهد که به نظر من این تعبیر امام(ع) به خاطر آن است که عادت عرب این است که هرگاه بخواهد بر کسی احترام بگذارد کنیه‌ای برای او می‌آورد که احترام آمیز است، و هرگاه بخواهد تحقیر کند کنیه‌ای می‌آورد که حقارت آمیز است (و چون وذحّه در لغت به معنی سرگینی که به پشم‌های پشت گوسفند چسبیده می‌باشد و امام(ع) نیز وضع حجاج و

آلودگی و پستی او را بر اثر ظلم و گناه میدانسته که به منزله همان سرگینهای پشت گوسفندان بود، لذا او را به «ابا وذحه» تعبیر فرموده است. و شاید هم به مناسبت پستی و بد منظری و صورت آبله گون او این کلمه در باره اش به کار رفته است. (شرح ابن ابی الحدید جلد ۷ ص ۲۷۹-۲۸۱)

تفاسیر دیگری نیز برای آن کرده اند که نزاکت قلم اجازه نوشتن آن را نمی دهد.

خطبه ۱۱۴

و من کلام له علیه السّلام

فلا أموال بذلتموها للذی رزقها ، و لا أنفس خاطرتم بها للذی خلقها ، تکرمون باللّه علی عباده ، و لا تکرمون اللّه فی عباده ، فاعتبروا بنزولکم منازل من کان قبلكم ، و انقطاعکم عن أوصل إخوانکم .

سخنی است که امام (ع) ایراد فرموده

بخیلان را سرزنش می کند

نه اموال خود را در راه آنکس که بشما داده، بذل می کنید و نه جانها را در راه کسی که آنها را آفریده به خطر می افکنید. دوست دارید مردم به خاطر خدا شما را گرامی دارند اما خودتان خدا را در منفعت رساندن به بندگانش اطاعت نمی کنید، از قرار گرفتن در مسکن های گذشتگان عبرت گیرید، (آنها رفتند شما هم خواهید رفت) و از انقطاع و جدا شدن از نزدیکترین برادران پند پذیرید.

خطبه ی ۱۱۵

و من کلام له علیه السّلام

أنتم الأنصار على الحقّ ، و الاخوان فى الدّين ، و الجنّ يوم البأس و البطانۀ دون النّاس ، بكم أضرب المدبر ، و أرجو طاعه المقبل ، فأعينونى بمناصحه خليه من الغشّ ، سليمۀ من الرّيب ، فوالله إنّى لأولى النّاس بالنّاس .

از سخنانی است که امام(ع) ایراد فرموده [۱]

یاران شایسته امام(ع)

شما یاوران حقیق و برادران دینی، سپرهای روز گرفتاری و پیکار و رازداران در برابر افشا کنندگان اسرار، با نیروی شما پشت کنندگان به حق را می‌گویم، و به کمک شما به اطاعت روی آوران به حق امیدوارم، مرا با خیر خواهی خالصانه و سالم از هر گونه شک و تردید یاری کنید، بخدا سوگند من به مردم از خودشان سزاوارترم.

توضیح:

[۱] «ابن ابی الحدید» میگوید:

این سخن را امام(ع) پس از پایان جنگ جمل به یارانش فرموده است و «مدائنی» و «واقدی» آن را در کتابهای خود ذکر کرده‌اند. (شرح ابن ابی الحدید جلد ۷ ص ۲۸۴)

«طبری» در تاریخ خود و «ابن قتیبه» در کتاب «الامامۀ و السیاسۀ» ج ۱ ص ۱۲۱ این سخن را آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ ص ۲۶۱ طبع بیروت مؤسسه اعلمی)

خطبه ی ۱۱۶

و من کلام له علیه السّلام و قد جمع الناس و حضّهم على الجهاد فسکتوا مليّا

فقال علیه السّلام : ما بالکم أمخرسون أنتم ؟ فقال قوم منهم : یا أمیر المؤمنین ، إن سرت سرنا معک ، فقال علیه السلام :

ما بالکم لا سددتم لرشد ، و لا هديتم لقصد ؟ أفي مثل هذا ينبغي لي أن أخرج ؟ إنما يخرج في مثل هذا رجل ممن أرضاه من شجعانكم و ذوى بأسكم ، و لا ينبغي لي أن أدع المصر ، و الجند ، و بيت المال ، و جباية الأرض و القضاء بين المسلمين ، و النظر في حقوق المطالبين ، ثم أخرج في كتيبه أتبع أخرى أتقلقل تقلقل القدح في الجفير الفارغ . و إنما أنا قطب الرّحى : تدور على و أنا بمكاني ، فإذا فارقتها استحار مدارها ، و اضطرب ثفالها هذا لعمر الله الرأى السوء و الله لو لا رجائي الشّهادة عند لقائي العدو لو قد حمّ لي لقاءه ، لقربت ركابي ، ثم شخصت عنكم ، فلا أطلبكم ما اختلف جنوب و شمال . إنّه لا غناء في كثرة عددكم ، مع قلّة اجتماع قلوبكم . لقد حملتكم على الطريق الواضح التي لا يهلك عليها إلا هالك ، من استقام فإلى الجنّة ، و من زلّ فإلى النار .

از سخنانی است که امام(ع) ایراد فرموده[۱]

پس از جنگ «صفین» و «نهروان» در آن هنگام که مردم را گرد آورد و به جهاد تحریص کرد و آنها مدتی سکوت کردند و به ندای امام پاسخ نگفتند فرمود:

شما را چه می شود؟ مگر لالید؟ (چرا سخن نمی گوئید؟) گروهی گفتند: ای امیر مؤمنان!

اگر تو حرکت کنی در رکابت خواهیم بود.

امام فرمود:

چرا چنین هستید؟! هرگز به راه راست موفق نشوید!، و هیچگاه در راه حق قدم مگذارید!

آیا در چنین شرائطی سزاوار است من شخصا به سوی میدان نبرد حرکت کنم(نه)، در این موقع می بایست مردمی از شما که من از شجاعت و دلاوریش راضی باشم و به او اطمینان داشته باشم به سوی دشمن بسیج شود. برای من سزاوار نیست که لشکر، شهر، بیت المال، جمع آوری خراج، قضاوت بین مسلمانان و نظر و توجه به حقوق مطالبه کنندگان را رها سازم و با گروهی از لشکر به دنبال گروههای دیگر خارج گردم و همچون تیری در جعبه خالی این طرف و آن طرف افتم. من همچون محور سنگ آسیا هستم که باید در محل خود بمانم و همه این امور پیرامون من و به وسیله من گردش کند.

اگر من (در این شرایط خاص) از مرکز خود دور شوم مدار همه کارها به هم میریزد و نتیجه آن دگرگون میگردد سوگند می‌خورم که این پیشنهاد بد و نامتناسبی است.

بخدا سوگند! اگر امید شهادت بهنگام برخورد با دشمن نداشتم - اگر چنین سعادت نصیب من شود - مرکب خویش سوار می‌شدم و از شما فاصله می‌گرفتم و مادام که نسیمها بسوی شمال و جنوب در حرکتند (هیچگاه) بسراغ شما نمی‌آدم چه شما بسیار طعنه‌زن، عیبجو، رویگردان از حق و پر مکر و حيله هستید. تعداد فراوان شما با کمی اجتماع افکارتان سودی نمی‌بخشد، من شما را براه روشنی واداشتم که جز افراد ناپاک در آن هلاک نگردند. آنکس که در این راه استقامت‌گزید ببهشت شتافت، و هر کس پایش لغزید بجهنم واصل شد!

توضیح:

[۱] این سخنی است که امام (ع) در مورد حمله شامیان به اطراف عراق پس از جریان «صفین» و «نهروان» ایراد فرموده است.

«ابن ابی الحدید» اضافه می‌کند جریان این واقعه را ما در پیش نوشتیم. (شرح ابن ابی الحدید جلد ۷ صفحه ۲۸۷)

«ابن اثیر» در کتاب «النهاية» جلد ۱ صفحه ۲۱۵ ماده «ثقل» به این سخن اشاره کرده است. (مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ ص ۲۶۳)

خطبه ی ۱۱۷

و من کلام له علیه السّلام

تالله لقد علمت تبليغ الرّسالات ، و إتمام العادات ، و تمام الكلمات ، و عندنا أهل البيت أبواب الحكم ، و ضياء الأمر ، ألا و إنّ شرائع الدّين واحدة ، و سبله قاصدة ، من أخذ بها لحق و غنم ، و من وقف عنها ضلّ و ندم اعملوا ليوم تذخر له الذّخائر ، و تبلى

فيه السَّرائِر ، و من لا ينفعه حاضر لِّبه فعازبه عنه أعجز ، و غائبه أعوز ، و اتَّقوا نارا حرَّها شديد ، و قعرها بعيد ، و حليتها حديد ، و شرابها صديد .

ألا و إنّ اللّسان الصّالح ، يجعله الله للمرء في النَّاس ، خير له من المال يورثه من لا يحمده .

از سخنانی است که امام(ع) ایراد فرموده

در این کلام بگوشه‌ای از سجایای خویش اشاره کرده و به مردم اندرز می‌دهد[۱]

بخدا سوگند تبلیغ رسالتها، وفای به پیمانها، و تفسیر کلمات (خداوند) بمن آموخته شده، درهای دانش و روشنائی امور، نزد ما اهلیت است. آگاه باشید قوانین دین یکی است، و راههای آن سهل و مستقیم و نزدیک است کسی که از آن راه برود به قافله حق ملحق میشود و به غنیمت می‌رسد و هر کس از آن باز ایستد گمراه و پشیمان می‌گردد. برای آنروز که ذخیره‌ها را پس انداز می‌کنند و اسرار فاش می‌گردد، عمل کنید! کسی که از فکر و عقل خویش بهره نگیرد در پند گرفتن از دیگران عاجزتر خواهد بود. از آتشی بپرهیزید که حرارتش شدید، ژرفای آن زیاد و زیور آن غل و زنجیر آهنین است! و آشامیدنی آن آب جوشان میباشد.

آگاه باشید ذکر خیری که خداوند پس از انسان برای او در میان مردم قرار دهد، بهتر است از مالی که بعنوان ارث برای کسی بگذارد که سپاسش نکند.

توضیح:

[۱] در اینجا امام(ع) با قید سوگند آشکارا فرموده است:

همه چیز به من تعلیم داده شده و با جمله «عندنا اهل البيت ابواب الحكم» روشن ساخته که از دستورات، همه احکام، عقائد و بحثهای مختلف و علوم گوناگون آگاه است.

ابن ابی الحدید اضافه می‌کند: این مقامی است که هیچکس جز امام علیه السلام جرات ادعای آن را ندارد و اگر غیر از امیر مؤمنان کسی این سخن را می‌گفت دروغ بود و مردم او را تکذیب می‌کردند. (شرح ابن ابی الحدید جلد ۷ صفحه ۲۸۹)

آغاز این سخن را سلیم بن قیس هلالی که پیش از مرحوم رضی می‌زیسته در کتاب خود صفحه ۱۴۲ آورده و بقیه آن به طور پراکنده در کتاب (غرر الحکم) صفحه ۸۱-۸۳ آمده است. (مصادر نهج البلاغه جلد ۲ صفحه ۲۶۴)

خطبه ی ۱۱۸

و من خطبۀ له علیه السّلام

و قد قام إليه رجل من اصحابه فقال : نهيتنا عن الحكومة ثم أمرتنا بها ، فلم ندر أى الأمرين أرشد ؟ فصفق عليه السلام إحدى يديه على الأخرى ثم قال :

هذا جزاء من ترك العقدة أما و الله لو أتى حين أمرتكم بما أمرتكم به حملتكم على المكروه الذى يجعل الله فيه خيرا : فإن استقمتم هديتكم ، و إن اعوججتم قومتكم ، و إن أبيتم تداركتكم ، لكانت الوثقى ، و لكن بمن ؟ و إلى من ؟ أريد أن أداوى بكم و أنتم دائى ، كناقش الشوكة بالشوكة ، و هو يعلم أنّ ضلعها معها .

اللهمّ قد ملّت أطباء هذا الداء الدوى ، و كلّت النزع بأشطان الركى أين القوم الذين دعوا إلى الإسلام فقبلوه ؟ و قراؤ القرآن فأحكموه ، و هيّجوا إلى القتال فولهوا و له اللقاح إلى أولادها ، و سلبوا السيوف أغمادها و أخذوا بأطراف الأرض زحفا زحفا و صفّا صفّا ؟

بعض هلك و بعض نجا لا يبشرون بالأحياء ، و لا يعزّون بالموتى ، مره العيون من البكاء ، خمص البطون ، من الصيام ، ذبل الشّفاه من الدّعاء ، صفر الألوان من السّهر ، على وجوههم غبرة الخاشعين ، أولئك إخوانى الذّاهبون ، فحقّ لنا أن نظمّا إليهم ، و نعصّ الأيدى على فراقهم . إنّ الشّيطان يسنّى لكم طريقه ، و يريد أن يحلّ دينكم عقدة عقدة ، و يعطيكم بالجماعة الفرقه ، فاصدقوا عن نزغاته و نفثاته ، و اقبلوا النصيحة ممّن أهداها إليكم ، و اعقلوها على أنفسكم .

از خطبه‌هائی است که امام(ع) ایراد فرموده [۸]

پس از «ليلة الهرير» یکی از یاران امام(ع) بپا خواست و گفت: تو ما را از مسئله حکمیت نهی کردی سپس بآن امر فرمودی ما نفهمیدیم کدام یک از این دو دستور صحیح است؟ امام(ع) (از این سخن ناراحت شد) و دستها را بهم زد سپس فرمود:

این جزای کسی است که بیعت را ترک کند! و پیمان را بشکند! بخدا سوگند هنگامی که شما را دستور بجهاد (با لشکر معاویه) دادم شما را وادار بکاری کردم که خوشایندتان نبود، ولی خداوند خبرتان را در آن قرار داده بود، اگر شما در برابر این دستور تسلیم شده بودید، بهنگامی که در مسیر حق گام بر میداشتید رهبران بودم، و اگر منحرف میشدید شما را براه باز میگرداندم، و اگر خودداری میکردید کسانی را بجای شما می‌گماردم، و بهر حال برای من اطمینان بخش بود، اما (افسوس که شما هرگز تسلیم فرمان من نبودید) من با کمک چه کسی بجنگم؟ و به که اعتماد کنم؟

(عجبا!) من میخواهم بوسیله شما «بیماریها» را مداوا کنم، اما شما خود «درد» منید! من به کسی میمانم که بخواهد خار را بوسیله‌ای خار بیرون آورد با اینکه می‌داند خار همانند خار است.

بار خدا یا! طیبان این درد جانگزا خسته شده‌اند، بازوی توانای راد مردان در کشیدن آب همت از چاه وجود این مردم که دائما فروکش میکند ناتوان گردیده، کجایند مردمی که به اسلام دعوت شدند و پذیرفتند؟ قرآن را تلاوت کردند و آنچنانکه باید آن را شناختند.

به سوی جهاد بر انگیزخته شدند و عاشقانه همچون عشق «ناقه» به فرزنداناش به سوی آن به راه افتادند غلاف شمشیرها را کنار انداختند و گرداگرد زمین را گروه گروه وصف به صف احاطه کردند بعضی شهید گشتند و برخی نجات یافتند هیچگاه از زنده ماندن کسی در میدان جنگ شاد نمیشدند، و در مرک شهداء نیازی به تسلیت نداشتند. بر اثر گریه (از خوف خدا) چشمانشان ناراحت بود، و از زیادی روزه شکمها از غذاهای بسیار لبهایشان را خشک، و شب زنده‌داری چهره‌هاشان را دگرگون کرده بود، و غبار خشوع بر چهره‌هاشان نشسته بود (در میدان جهاد همچون شیر می‌غریزند و بهنگام شب با خدا راز و نیاز داشتند) آنها برادران من بودند که رفتند، بر ما شایسته است تشنه ملاقاتشان باشیم، و از فراقشان انگشت حسرت به دندان بگیریم.

شیطان راههای خویش را برای شما آسان جلوه می‌دهد، و می‌خواهد پیمان دین شما را گره گره بگشاید، و بجای جمعیت و هم آهنگی، تفرقه، و بوسیله «تفرقه» فتنه برقرار سازد.

بنا بر این از وسوسه‌ها و فریبهای او روی بگردانید کسی که به شما نصیحت را هدیه کند آن را بپذیرید و قبول کنید و آن را در درون وجود خود نگهداری نمائید.

توضیح:

[۱]- «ابن عبد ربّه» در «عقد الفرید» جلد ۲ صفحه ۱۶۵ و در «مطالب السؤل» جلد ۱ صفحه ۱۰۰ و در «ارشاد» «مفید» صفحه ۱۳۹ و در «اختصاص» صفحه ۱۵۳ که از کتاب «ابن داب» معاصر هادی عباسی آورده. و در احتجاج ص ۲۷۳ جلد ۱ این سخن آمده است.

و «زمخشری» در کتاب ربیع الابرار جلد ۱ ص ۱۳۰ خطی کتابخانه اوقاف در بغداد در باب «الخیر و الصلاح» نیز آن را آورده است.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ ص ۲۶۸)

۲- سؤالی که در اینجا از امام شده یکی از شبهه‌های خوارج است که: امام چرا بار اول از حکمیت نهی کرد و سپس آن را اجازه داد؟

و پاسخ آن چنانکه از این خطبه و دیگر سخنان امام بر می‌آید این است که:

نهی از حکمیت در مرحله اول صحیح و بجا بود، این مردم بودند که نخواستند و نگذاشتند که امام (ع) به آنچه وظیفه می‌دانست عمل کند، و او را به پذیرفتن حکمیت اجبار نمودند، که اگر به آن تن در نمی‌داد در میان اصحابش کشمکش در می‌گرفت و کار در همان صحنه جنک به نفع معاویه تمام می‌شد، یعنی مسلما گروهی به پندار اینکه امام (ع) به حکومت قرآن تن نداده است به سوی معاویه می‌رفتند، و گروهی دیگر فریب اینان را می‌خوردند و سر انجام دردناکی برای اسلام و مسلمانان پیش می‌آمد.

پاسخ دیگر اینکه:

امام(ع) با اصل حکمیت یعنی فهم معانی قرآن و پیاده کردن در زندگی مردم به وسیله افراد لایق و فهمیده مخالف نبود، بلکه او مخالف کیفیت حکمیت و شخص و «اشخاص نالایقی» بود که برای این منظور در نظر گرفته بودند.

خطبه ی ۱۱۹

و من کلام له علیه السّلام

قاله للخوارج ، و قد خرج إلى معسكرهم و هم مقيمون على إنكار الحكومة فقال عليه السلام : أكلکم شهد معنا صفین ؟ فقالوا : منا من شهد و منا من لم يشهد ، قال :

فامتازوا فرقتين ، فليكن من شهد صفین فرقه ، و من لم يشهدا فرقه ، حتّى أكلّم كلاّ بكلامه ، و نادى الناس فقال : أمسكوا عن الكلام ، و أنصتوا لقولى ، و أقبلوا بأفئدتكم إلى ، فمن نشدناه شهادة فليقل بعلمه فيها ثم كلمهم عليه السلام بكلام طويل منه :

ألم تقولوا عند رفعهم المصاحف حيلة و غيلة ، و مكر ، و خديعة إخواننا ، و أهل دعوتنا : استقالونا ، و استراحوا إلى كتاب الله سبحانه ، فالرأى القبول منهم ، و التّفيس عنهم ؟ فقلت لكم : هذا أمر ظاهره إيمان و باطنه عدوان ، و أوّله رحمة ، و آخره ندامه ، فأقيموا على شأنكم ، و الزموا طريقتكم ، و عضّوا على الجهاد بنواجذكم ، و لا تلتفتوا إلى ناعق نعق إن أجيب أضلّ ، و إن ترك ذلّ . و قد كانت هذه الفعلة ، و قد رأيتم أعتيموها و الله لئن أبيتها ما وجبت على فريضتها ، و لا حمّلتني الله ذنبها ، و و الله إن جئتها إنّي للمحقّ الذى يتبع ، و إن الكتاب لمعى : ما فارقت مذبحته : فلقد كنّا مع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلّم ، و إنّ القتل ليدور على الآباء و الأبناء و الإخوان و القرابات فلا نزداد على كلّ مصيبة و شدة إلاّ إيماناً ، و مضياً على الحقّ ، و تسليمًا للأمر ، و صبرا على مضض الجراح ، و لكنّا إنّما أصبحنا نقاتل إخواننا فى الإسلام على ما دخل فيه من الزّيف و الاعوجاج و الشّبهة و التّأويل ، فإذا طمعنا فى خصلة يلمّ الله بها شعنا ، و تندانى بها إلى البقيّة فيما بيننا ، رغبتنا فيها ، و أمسكنا عمّا سواها .

از سخنانی است که امام(ع) فرموده [۱]

هنگامی که خوارج در مخالفت خود در مسئله حکمیت پا فشاری داشتند امام(ع) به لشکرگاه آنان آمد و چنین فرمود:

آیا شما همه در «صفین» همراه ما بودید؟ گفتند بعضی از ما آری و بعضی نه، فرمود پس به دو گروه تقسیم شوید، آنها که در «صفین» بودند یکطرف، و آنها که نبودند در سوی دیگر، تا با هر کدام با سخنی که شایسته آنها است گفتگو کنم، آنگاه مردم را ندا داد و فرمود، از سخن خودداری کنید، به حرفهایم گوش فرا دهید، و با دلهایتان بسوی من آئید، و هر کس را که سوگند دادم در باره آنچه گواهی میگیرم، با علم خود شهادت دهد.

سپس با آنان به سخن پرداخت، سخنان طولانی، فرمود. که قسمتی از آن این است:

مگر آنوقت که از روی حيله و مکر و خدعه و فریب قرآن‌ها را بر سر نیزه بلند کردند گفتید: برادران ما هستند و اهل آئین ما، از ما می‌خواهند که از آنان بگذریم و راضی به حکومت کتاب خدا شده‌اند، پس نظر ما این است که حرفشان را قبول کنیم و دست از آنان برداریم، اما من به شما گفتم که این امر ظاهرش ایمان است و باطنش دشمنی و عدوان، آغازش رحمت است و پایانش ندامت، بر همین حال باقی باشید و از راهی که پیش گرفته‌اید منحرف نشوید، و در جهاد دندانها را روی هم فشار دهید، و بهر صدائی اعتنائی نکنید، چه اینکه اینها صداهائی است که اگر پاسخش گوئید گمراه می‌کند، و اگر رهایش سازید خوار و ذلیل می‌گردد، متأسفانه وضع چنان شد که شما رای حکمیت را به آنها دادید، بخدا سوگند اگر من از این کار ابا داشتم - مقررات آن بر من واجب نبود، و گناهی از این رهگذر بر دوش من قرار نداشت و سوگند به خدا اگر آن را می‌پذیرفتم باز هم حق با من بود، و می‌بایست از من پیروی شود؟ چه اینکه کتاب خدا با من است (و کتاب خدا حق را به من می‌دهد) من از هنگامی که با آن آشنا شده‌ام از آن جدا نگشته‌ام، ما با پیامبر (ص) بودیم، و قتل و کشتار گردا گرد پدران، فرزندان، برادران و خویشان دور می‌زد، از وارد شدن هر مصیبت و شدتی چیزی جز برایمان و گام برداشتن در راه حق و تسلیم فرمان خدا و شکیبائی و استقامت بر درد و سوزش جراحت‌ها نمی‌افزودیم، ولی هم اکنون با برادران اسلامی خویش بواسطه تمایلات نا بجا و کجی‌ها و انحرافات و شبهات و تاویلات ناروا می‌جنگیم، پس هر گاه احساس کنیم چیزی باعث جمع پراکنده ما است. و بوسیله آن بهم نزدیک می‌شویم و باقی مانده پیوندها را محکم می‌سازیم، ما به آن تمایل نشان می‌دهیم، و آن را گرفته و غیرش را رها می‌سازیم.

توضیح:

[۱] طبرسی در کتاب «احتجاج» جلد ۱ ص ۲۷۴ قسمتی از این سخن را آورده است.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ ص ۲۷۱)

خطبه ی ۱۲۰

و من كلام له عليه السلام قاله لأصحابه في ساعة الحرب

و اى امرىء منكم أحسنّ من نفسه رباطه جأش عند اللقاء ، و رأى من أحد من إخوانه فشلا ، فليذبّ عن أخيه ، بفضل نجدته التى فضّل بها عليه ، كما يذبّ عن نفسه . فلو شاء الله لجعله مثله . إنّ الموت طالب حثيث : لا يفوته المقيم و لا يعجزه الهارب . إنّ أكرم الموت القتل ، و الذى نفس ابن أبى طالب بيده لألف ضربه بالسيف أهون على من ميتة على الفراش .

از سخنانی است که امام(ع) ایراد فرموده [۱]

این سخن را امام(ع) به هنگام نبرد در «صفین» به اصحاب خویش گفته است.

هر کدام از شما که در صحنه جنگ قوت قلب را در خویش احساس کرد و برادرش را سست و ترسو یافت به شکرانه این برتری و شجاعت که به او بخشیده شده، از وی دفاع کند، همانگونه که از خویشتن دفاع می‌کند، چه اینکه اگر خداوند می‌خواست (و) شایسته می‌دید) او را همانند وی می‌ساخت.

مرگ به سرعت در طلب شما است، نه آنها که ایستادند و نه آنها که فرار می‌کنند، هیچکدام از چنگالش رهایی نمی‌یابند، بهترین مرگها کشته شدن (در راه خدا) است. سوگند به آن کس که جان فرزند ابو طالب در اختیار او است، هزار ضربه شمشیر بر من آسان‌تر است تا مرگ در بستر.

توضیح:

[۱] این سخن به طور پراکنده در کتابهای ذیل آمده است:

۱- کافی ج ۵ ص ۵۳ باب فضل الجهاد.

۲- عقد الفرید ج ۴ ص ۳۳۸.

۳- «الجمال» مفید ص ۱۹۰ که از کتاب «الجمال» واقدی نقل کرده است.

۴- «ارشاد» مفید ص ۱۳۹ و ۱۵۹

۵- «تجارب الامم» ابن مسکویه بنا بر نقل مرحوم «صدر» در کتاب تاسیس الشیعه ص ۴۱۵.

۶- «امالی» مرحوم شیخ طوسی جلد ۱ ص ۲۲۰.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ ص ۲۷۳)

خطبه ی ۱۲۱

و من کلام له علیه السّلام

و کأَنّی أنظر إلیکم تکشون کشیش الضّباب ، لا تأخذون حقّا ، و لا تمنعون ضیما قد خلّیتم و الطّریق . فالنّجاء للمقتحم ، و الهلکة للمتلوّم .

گویا می بینم به هنگام فرار همه می کنید، همچون صدائی که از سوسماران بهنگام ازدحامشان به وجود می آید، نه قادر به گرفتن حقی هستید، و نه جلوگیری از ظلم و ستم، این شما و این راه راست، نجات برای کسی است که خود را به میدان افکند و هلاکت و بدبختی از آن کسی است که کندی ورزد و توقف کند ،

خطبه ی ۱۲۲

و من کلام له علیه السّلام فی حث أصحابه علی القتال

فقدّموا الدّراع ، و أخروا الحاسر ، و عضّوا على الأضراس ، فإنّه أنبى للسّيوف عن الهام ،

و التّوا في أطراف الرّماح ، فإنّه أمور للأسنّه ، و غضّوا الابصار فإنّه أربط للجأش ، و أسكن للقلوب و أمبّوا الأصوات فإنّه أطرّد للفشل ، و رايتكم فلا تميلوها ، و لا تخلّوها و لا تجعلوها إلّا بأيدي شجعانكم ، و المانعين الدّمار منكم ، فإنّ الصّابرين على نزول الحقائق ، هم الذين يحقّون براياتهم ، و يكتنفونها : حفايفها ، و وراءها ، و أمامها لا يتأخّرون عنها فيسلموها ، و لا يتقدّمون عليها فيفردوها .

أجزأ امرؤ قرنه ، و آسى أخاه بنفسه ، و لم يكل قرنه إلى أخيه فيجتمع عليه قرنه و قرن أخيه . و ايم الله لئن فررت من سيف العاجله لا تسلموا من سيف الآخرة ، و أنتم لهاميم العرب ، و السّنام الأعظم . إنّ في الفرار موجدّه الله ، و الدّلّ اللازم ، و العار الباقي ، و إنّ الفارّ لغير مزيد في عمره ، و لا محجوز بينه و بين يومه . الرّائح إلى الله ، كالظّمآن يرد الماء ، الجنّه تحت أطراف العوالى ، اليوم تبلى الأخبار ، و الله لأنّا أشوق إلى لقائهم منهم إلى ديارهم . اللهمّ فإن ردّوا الحقّ فافضض جماعتهم ، و شتّت كلمتهم و أبسلهم بخطاياهم ، إنّهم لن يزولوا عن مواقفهم دون طعن دراك يخرج منه النّسيم ، و ضرب يفلق الهام ، و يطيح العظام ، و ينذر السّواعد ، و الأقدام ، و حتّى يرموا بالمناسر تتبعها المناسر ، و يرحموا بالكتائب تقفوها الحلائب ، و حتّى يجرّ ببلادهم الخميس يتلوه الخميس ، و حتّى تدعق الخيول فى نواحر أرضهم ، و بأعنان مساربهم و مسارحهم .

سخنی است که امام در تشویق یارانش به جهاد فرموده: [۱]

آنها را که زره به تن دارند پیشاپیش قرار دهید و آنها که زره ندارند پشت سر آنها قرار گیرند، دندانها را روی هم فشار دهید که این کار تاثیر شمشیر را بر سر کمتر می کند، و در برابر نیزه ها در پیچ و خم باشید که در رد کردن نیزه دشمن مؤثرتر است!

زیاد به انبوه دشمن خیره نگاه نکنید تا قلب شما قویتر و روح شما آرامتر باشد، سخن کمتر بگوئید و صداها را خاموش کنید که سستی را بهتر دور می سازد. از پرچم خود به خوبی نگهبانی کنید و آن را متمایل به این طرف و آن طرف نسازید، و آن را تنها نگذارید و جز به دست دلاوران و مدافعان سرسخت نسپارید، زیرا آنان که در حوادث سخت و مشکل ایستادگی به خرج می دهند همانها هستند که از پرچمهایشان پاسداری می کنند و آن را در دل جمعیت خویش نگاه می دارند، و از هر سو و از پیش و پس مراقب

آن هستند از آن عقب می‌مانند که تسلیم دشمنش سازند و نه از آن پیشی می‌گیرند که تنهارهایش کنند، هر کس باید در برابر حریف خویش بایستد و با برادر هم‌زمش مواسات کند و حریف خود را به او وا مگذارد که او در برابر دو حریف قرار گیرد: حریف خودش و حریف برادرش.

بخدا سوگند اگر از شمشیر دنیا فرار کنید از شمشیر آخرت سالم نمی‌مانید، شما بزرگان عربید و شرافتمندان برجسته، در فرار، غضب و خشم خدا است و ذلت همیشگی و ننگ جاویدان. فرار کننده به عمر خویش نمی‌افزاید و بین خود و روز مرگش حائل ایجاد نمی‌کند کیست که با سرعت و نشاط، با جهاد خویش به سوی خدا برود؟ همچون تشنه‌کامی که به سوی آب می‌شتابد؟ بهشت در سایه نیزه‌ها است.

امروز راستی گفتار و اخبار هر کس از شجاعتش آزمایش می‌شود، بخدا سوگند من به مبارزه با شامیان از آنها به خانه‌هایشان شایق‌ترم، پروردگارا اگر حق را رد کردند جماعتشان را هزیمت ده! و اتحادشان را به پراکندگی مبدل ساز! و در اثر خطاهایشان آنها را تسلیم هلاکت گردان! بدانید دشمنان شما هرگز از جای خود بدون نیزه‌های پی در پی که بدنشان را سوراخ کند- آنچنان که نسیم از آن بگذرد، و ضربه‌هایی که سرها را بشکافد و استخوانها را خرد کند و بازو و قدمها را جدا سازد، تکان نمی‌خورند، آنها همچنان ایستادگی می‌کنند تا آنگاه که گروهها پشت سر هم آنان را تیرباران کنند، و گروهی به یاری گروه دیگر با آنها به نبرد پردازند، و تا اینکه لشکری عظیم و بدنالش لشکر عظیم دیگری آنها را تا شهرهایشان تعقیب کند و تا اینکه سم اسبهای شما زمین آنها را درهم بکوبند و مسیر رفت و آمد آنها را از هر طرف اشغال کنند (آری تنها در این صورت تسلیم خواهند شد).

شریف رضی می‌گوید: «الدعق» به معنی کوبیدن زمینها با سم اسبها است و «نواحر» به معنی متقابل است، می‌گویند منزلهای فلان طائفه «تتناحر» یعنی مقابل هم هستند.

توضیح:

[۱]- این سخن را ابن ابی الحدید از کتاب «نصر بن مزاحم» نقل کرده، و این کلام در کتاب صفین که هم اکنون چاپ شده در ص ۲۳۵ آمده است.

و طبری در کتاب تاریخ خود ج ۶ ص ۹ در حوادث سال ۳۷ از «ابی مخنف» آن را روایت کرده.

و در کتاب جهاد کافی ج ۵ ص ۳۹ و احمد بن اعثم کوفی در کتاب الفتوح ج ۳ ص ۷۳ آن را آورده‌اند.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده ج ۳ ص ۲۷۷)

۲- نقش عمار در صفین در اینجا ابن ابی الحدید فصلی در باره بقیه جنگ صفین گشوده که ما به قسمتی از جریان عمار اشاره می‌کنیم وی در باره عمار می‌نویسد:

کسی تردید ندارد که عمار در جنگ صفین همراه علی علیه السلام بوده و شهادت نصیب او شده است، و اکثر معتقدند که «او پس قرنی» نیز در همان جنگ در رکاب امام علیه السلام شهید گردیده است.

در مناقب و فضائل عمار از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخنان فراوانی رسیده است از جمله اینکه:

ان الجنة لمشتاق الی عمار:

بهشت مشتاق عمار است. و به هنگامی که از پیامبر (ص) اجازه ورود خواست فرمود:

اذنوا له مرحبا بالطیب المطیب:

به او اجازه دهید! آفرین به شخص پاک و پاکیزه.

وی در آن هنگام که سنک برای مسجد پیامبر می‌آورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ما لهم و لعمار یدعوهم الی الجنة و یدعونه الی النار:

آنها را با عمار چه کار؟

وی آنها را به بهشت دعوت می‌کند و آنها او را به آتش. و نیز این مطلب را همه نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود:

تقتلک الفئه الباغیه:

گروه ستمکار تو را خواهند کشت.

عمار یکی دو روز پیش از شهادتش به میان سپاه آمد و ندا داد:

کجایند کسانی که تنها رضایت خداوند را طالبند و به زندگی و زن و فرزند توجهی ندارند؟ گروهی اطرافش را گرفتند، عمار فرمان آمادگی جدی برای درهم شکستن شامیان را به آنها داد، و سخت آنان را تحریض نمود. علی (ع) در آن روز پرچم را به «هاشم بن عتبۀ بن ابی وقاص» داد و عمار سخت وی را به سوی جنک تشویق می‌کرد، هاشم همچنان پیش می‌رفت تا آنکه صفهای شامیان را درهم شکست، جنگی سخت در گرفت و تا تاریکی شب ادامه داشت...

به هنگامی که علی (ع) بین گروهی از قبیله «همدان» و «حمیر» ایستاده بود، مردی از اهل شام ندا داد چه کسی مرا به «ابو نوح» حمیری راهنمایی می‌کند؟

کسی پاسخ داد:

اینجا است منظورت چیست؟

معلوم شد «ذو الکلاع» حمیری است که گروهی از بستگانش نیز همراه وی بودند، به ابو نوح گفت با من بیا تا از صف بیرون رویم، زیرا به تو نیازی دارم که باید در بیرون صف با هم سخن گوئیم و اگر در آمدن احتیاط می‌کنی من به تو قول می‌دهم که در امان خدا و پیامبری، و من متعهد می‌شوم سالم باز گردی می‌خواهم در باره جریانی که موجب شک و تردید ما شده از تو پرسشی کنم:

زیرا ما در زمان حکومت «عمر بن خطاب» از عمرو عاص شنیده‌ایم که:

اهل «شام» و «عراق» با هم رو برو می‌گردند که با هم نبرد کنند و حق در میان یکی از آنها است، امام و رهبری واقعی در آن طرف است که عمار می‌باشد، «ابو نوح» پاسخ داد عمار در میان ما است. ذو الکلاع پرسید او در جنگ با ما جدی است؟

«ابو نوح» پاسخ داد وی از من جدی‌تر است و من دوست دارم همه شما یک موجود زنده بودید و سر از بدن‌تان بر می‌گرفتم و این کار را از شما شروع می‌کردم ذو الکلاع گفت: مگر ما خویشاوند نیستیم؟ ابو نوح در پاسخش گفت خداوند با اسلام خویشاوندی‌های نا همعقیده را بریده و افراد دور همعقیده را به هم پیوند داده است، و من با شما از این جهت می‌جنگم که ما طرفدار حقیق و شما طرفدار باطل!

ذو الکلاع گفت امکان دارد با من تا صف شامیان بیائی و «عمرو عاص» را از وضع «عمار» آگاه سازی؟ شاید خداوند میان این دو سپاه صلح ایجاد کند! ابو نوح در حال شگفتی گفت:

عجبا! از مردمی که وجود عمار در یک طرف موجب تردیدشان می‌شود اما به رهبری علی (ع) در جناح مخالفشان اعتنائی نمی‌کنند.

از این گفته پیامبر (ص) به عمار که: «تقتلک الفئة الباغیة» می‌ترسند اما از جمله «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» که در باره علی (ع) فرموده و نیز از این جمله که در باره او گفته «لا یحبک الا مؤمن و لا ینفکک الا منافق» هیچگونه ناراحتی در خود راه نمی‌دهند؟!

ابن ابی الحدید در اینجا اضافه می‌کند: از اینجا روشن می‌شود که قریش برای پوشاندن فضائل و مناقب علی (ع) و محو کردن آنها از ذهن افراد چقدر تلاش نموده‌اند.

به هر حال ذو الکلاع ابو نوح را به سپاه معاویه برد، و به عمرو عاص معرفی نمود، که این پسر عمویم از اهل کوفه است، عمرو گفت در چهره‌اش سیمای ابو تراب می‌بینم، سپس به ابو نوح گفت تو را سوگند می‌دهم که آنچه می‌پرسم راست بگویی آیا «عمار یاسر» در

بین شما است؟ ابو نوح گفت تا منظورت را نفهمم پاسخ نمی‌دهم، زیرا غیر از عمار عده زیادی از اصحاب محمد (ص) همراه ما هستند که سر سخرانه با شما در نبردند. عمرو گفت: از پیامبر شنیده‌ام که:

«ان عمارا تقتله الفئة الباغية و انه ليس لعمار ان يفارق الحق و لن تاكل النار من عمار شيئا»:

عمار را گروه ستمگر می‌کشند، عمار از حق جدا نمی‌شود و آتش هرگز بدن عمار را نخواهد خورد.

ابو نوح گفت «لا اله الا الله. الله اكبر» او در بین ما است و در نبرد با شما جدی است. او در روز «جمل» به من خبر داد که بر «بصریان» پیروز می‌شویم، و همین دیروز برای من می‌گفت اگر سپاه معاویه ما را شکست بدهد و تا سرزمینهای دور ما را برانند برای ما روشن است که ما بر حقیق آنها بر باطل، کشتگان ما در بهشتند و کشتگان آنها در آتش دوزخ.

عمرو گفت: ممکن است مرا با عمار رو برو کنید پاسخ داد بلی، آنگاه عمرو و پسرانش، عتبه بن ابی سفیان و ذو الکلاع و عده دیگر براه افتادند تا به عمار رسیدند، ابو نوح جریانی که بین او و ذو الکلاع و عمرو پیش آمده بود یاد آور شد که عمرو خواستار دیدار شما شده است.

عمار پاسخ داد عیبی ندارد، اما آنچه عمرو از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده برزبان او است (زیرا او مرد عمل نیست) بالاخره عمار با عمرو رو برو شدند، عمرو بلا فاصله شهادتین بر زبان جاری کرد. عمار به او گفت ساکت باش تو آن را ترک گفته و از آن جدا شده‌ای، اگر بخواهی مطلبی را به تو بگویم که فصل خصومت باشد و پیش از برخاستن کفر تو را ثابت کند و خود گواه آن باشی و نتوانی آن را تکذیب کنی.

عمرو گفت من تو را عابدترین این سپاه می‌دانم، می‌خواهم بپرسم چرا با ما می‌جنگید در حالی که یک خدا می‌پرستیم و به سوی قبله شما نماز می‌خوانیم کتاب آسمانی شما را قرائت میکنیم و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شما ایمان داریم، عمار گفت خدا را شکر که اعتراف کردی، آری قبله، دین، عبادت خدا، پیامبر و قرآن همه مربوط به من و یاران من است، و تو گمراه و نابینائی. اما اینکه چرا با شما می‌جنگم برای این است که پیامبر به من فرمان داد با «ناکثین» نبرد کنم و انجام دادم به من امر فرمود با «قاسطین» نیز

بجنگم که شما همانهاید اما «مارقین» نمیدانم آنها را درک کنم یا نه؟ مگر نمی‌دانی رسول خدا (ص) فرمود «من کنت مولاة فعلى مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» بنابراین مولای من خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام می‌باشند.

...جریان به معاویه گزارش داده شد. معاویه گفت اگر عمار سپاه را تحریک کند عرب هلاک خواهد شد.

جنگ سخت درگیر شده بود و عمار در صحنه نبرد زخم‌هایی سخت برداشته بود، به پرچم عمرو عاص نگاه می‌کرد و می‌گفت به خدا من با این پرچم سه بار جنگیده‌ام و این بار بهتر از بارهای گذشته نیست تشنگی بر او غلبه کرد درخواست آب نمود زنی مقداری شیر ممزوج به آب به وی داد عمار هنگام آشامیدن می‌گفت: الجنة تحت الاسنة، اليوم القى الاحبه محمدا و حزبه «بهشت زیر سایه نیزه‌ها است، امروز دوستانم را ملاقات می‌کنم، یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و طرفدارانش را» سپس اضافه کرد بالاخره فردی به نام «ابن حوی سکسکی» و «ابو عادیه» به او حمله بردند ابو عادیه با نیزه او را از پای در آورد و آن دیگر سرش را جدا نمود.

در این روز ذو الکلاع نیز در معرکه کشته شد خبر کشته شدن این دو به معاویه و عمرو عاص رسید عمرو گفت نمی‌دانم از قتل کدام یک بیشتر خوشحال باشم، کشته شدن عمار یا ذو الکلاع؟ سوگند به خدا اگر ذو الکلاع زنده بود و عمار کشته می‌شد، با تمام قوم و قبیله‌اش بسوی علی (ع) میرفت و بساط مادرهم پیچیده می‌شد!

افرادی مرتباً نزد معاویه و عمرو عاص می‌آمدند و هر کدام ادعا می‌کرد:

من عمار را کشته‌ام، عمرو می‌پرسید در پایان چه می‌گفت؟ و آنها از پاسخ فرو می‌ماندند، تا اینکه «ابن حوی» آمده و همان ادعاء نموده عمرو همان پرسش را کرد پاسخ داد: آخرین سخنش این بود: اليوم القى الاحبه، محمدا و حزبه عمرو گفت راست گفتی: اما و الله ما ظفرت یداک و لقد اسخطت ربک: به خدا سوگند پیروز نشده‌ای بلکه خدایت را به خشم آورده‌ای!

«نصر بن مزاحم» نقل می‌کند: «عبد الله بن سوید» حمیری از آل ذو الکلاع از «ذو الکلاع» پرسیده بود حدیثی که عمرو در باره عمار نقل نموده چیست؟ و او حقیقت را برایش بازگو نمود، لذا پس از کشته شدن عمار، «عبد الله» شبانه به لشکرگاه علی (ع) آمده و به آنها ملحق گردید. وی از عابدان اهل زمان خود بود کشته شدن عمار شامیان را سخت مضطرب ساخت لذا معاویه و عمرو نقشه‌ای طرح

کردند تا از پراکندگی و اضطراب آنها جلوگیری کنند و آن نقشه‌این بود که:عمار را علی(ع)کشته زیرا وی او را به میدان نبرد آورده است!!!

(و چه جالب به این گفتار واهی پاسخ گفته شده که بنا براین شهیدان جنگ احدو دیگر جنگها را نیز پیامبر(ص)کشته است نه دشمنان).

اما معاویه سخت نسبت به عمرو بر آشفت که:وای بر تو!شامیان را برمن شورانیدی مگر هر چه از پیامبر شنیده‌ای باید نقل کنی؟عمرو گفت من علم غیب نداشتم، نمی دانستم «صفین»پیش می آید،تو خود نیز این گفته رسول خدا(ص)نقل کرده‌ای!

(اقتباس از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد جلد ۸ صفحه ۹-۲۷)

خطبه ی ۱۲۳

و من کلام له علیه السلام فی التحکیم

فی معنی الخوارج لما انکروا تحکیم الرجال و یدمّ فیہ اصحابه قال علیه السلام إنّنا لم نحکم الرجال ، و إنّما حکمنا القرآن ، و هذا القرآن إنّما هو خطّ مستور بین الدّفتین ، لا ینطق بلسان ، و لا بدّ له من ترجمان ، و إنّما ینطق عنه الرجال . و لمّا دعانا القوم إلى أن نحکم بیننا القرآن لم نکن الفریق المتولّی عن کتاب الله تعالی ، و قد قال الله سبحانه : (فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرُّسُولِ) ۱ فردّه إلى الله : أن نحکم بکتابه ، و ردّه إلى الرسول أن نأخذ بسنّته ، فإذا حکم بالصدّق فی کتاب الله فنحن أحقّ النّاس به ، و إن حکم بسنّ رسول الله صلّی الله علیه و آله ، فنحن أولاهم به .

و أمّا قولکم : لم جعلت بینکم و بینهم أجلا فی التّحکیم ، فإنّما فعلت ذلك لیتبیّن الجاهل ، و یتثبت العالم ، و لعلّ الله أن یصلح فی هذه الهدنة أمر هذه الأئمّه ، و لا توخذ بأکظامها ، فتعجل عن تبیین الحقّ ، و تنقاد لأوّل الغی إنّ أفضل النّاس عند الله من کان العمل بالحقّ أحبّ إلیه و إن نقصه و کرثه من الباطل و إن جرّ إلیه فائده و زاده ، أين یتاه بکم ؟ من أين أتیتم ؟ استعدّوا للمسیر إلى قوم حیارى عن الحقّ لا یبصرونه ، و موزعین بالجور لا یعدلون به جفاة عن الکتاب ، نکّب عن الطّریق ، ما أنتم بوثیقه یعلق بها

، و لا زوافر عزّ يعتصم إليها ، لبئس حشاش نار الحرب أنتم أفّ لكم ، لقد لقيت منكم برحا يوما أناديكم ، و يوما أنا جيكم فلا أحرار صدق عند النداء ، و لا إخوان ثقة عند النّجاء .

سخنی است که امام(ع) ایراد فرموده.[۱]

در آن هنگام که خوارج مساله «حکمت» را انکار کردند. امام(ع) فرمود:

ما افراد را حکم قرار ندادیم، تنها قرآن را به حکمت انتخاب کردیم. ولی این قرآن خطوطی است که در میان جلد پنهان است، با زبان سخن نمی‌گویند و نیازمند به ترجمان است و تنها انسانها می‌توانند از آن سخن بگویند. هنگامی که آن قوم ما را دعوت کردند که قرآن میانمان حاکم باشد. ما گروهی نبودیم که به کتاب خداوند سبحان پشت کرده باشیم. در حالیکه خدای بزرگ فرموده: «اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و رسولش ارجاع دهید» (سوره نساء ۵۹). ارجاع دادن اختلاف به خدا این است که کتابش را حاکم قرار دهیم و ارجاع اختلافات به پیامبرش به این است که به سنتش متمسک گردیم، هر گاه به راستی کتاب خدا به داوری طلبیده شود، ما سزاوارترین مردم به آن هستیم (و به حکم قرآن از همه شایسته‌تر برای خلافتیم) و اگر سنت پیامبر حکم گردد ما سزاوارترین و برترین آنها به سنت او هستیم. (بنابراین در هر حال حق با ما است).

اما اینکه می‌گویند: چرا میان خود و آنها مدتی در تحکیم قرار داده‌اید؟ تنها برای این بود که بیخبران در جستجوی حقیقت بر آیند، و آنها که آگاهند به مشورت پردازند شاید خداوند در این فاصله کار این امت را اصلاح کند، و راه تحقیق حق به روی آنها بسته نشود تا در جستجوی حق عجله نکنند و تسلیم نخستین فکر گمراه‌کننده نگردند.

برترین مردم در نظر خدا کسی است که عمل به حق نزد او محبوبتر از باطل باشد گرچه حق از نفع او بکاهد، و برایش مشکلاتی پیش آورد، و باطل برای او منافی فراهم سازد، چرا حیران و سرگردانید! و چرا شک زده‌اید و تسلیم شیطان؟! آماده شوید برای حرکت به سوی گروهی که از حق روی برگردانده آن را نمی‌بینند و به ظلم و جور تشویق شده و حاضر به پذیرفتن «عدالت» بجای آن نیستند.

از کتاب خدا فاصله گرفته‌اند، و از راه راست منحرف گشته‌اند. افسوس شما وسیله‌ای نیستید که بتوان به آن اعتماد کرد، و نه یاوران عزیز و نیرومندی، که بتوان بدامن آنها چنگ زد، بد آتش زنه‌ای برای افروختن آتش جنگ می‌باشید (بوسیله شما نمی‌توان شعله‌های جهاد آزادی بخش را با دشمن بر افروخت) اف بر شما باد! چقدر ناراحتی از شما دیدم، یک روز با صدای رسا و آشکارا با شما سخن می‌گویم. و روز دیگر مخفیانه و به گونه و آهسته نجوا ولی نه آزاد مردان راستگویی به هنگام فریادید، و نه برادران مطمئن و رازداری به هنگام نجوا!!.

توضیح:

[۱] طبری در تاریخ خود ج ۶ ص ۳۷ در حوادث سال ۳۷ هجری این سخن را مختصرتر از آنچه در اینجا است آورده.

«سبط ابن جوزی» در کتاب «تذکره» ص ۱۰۰ از «هشام ابن کلیبی» و در «ارشاد» مفید صفحه ۱۵۷ و «طبرسی» در «احتجاج» ج ۱ ص ۲۷۵ این سخن را نقل نموده‌اند.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده ج ۲ ص ۲۸۰)

خطبه ی ۱۲۴

و من کلام له علیه السّلام :

لما عوتب علی تصیّره الناس اسوّه فی العطاء من غیر تفضیل اولی السابقات و الشرف فقال :

أ تأمرونی أن أطلب النّصر بالجور فیمن ولیّت علیه ؟ و الله ما أطور به ما سمر سمیر ، و ما أمّ نجم فی السّماء نجما ، لو کان المال لی لسوّیت بینهم ، فكیف و إنّما المال مال الله ألا و إنّ إعطاء المال فی غیر حقّه تبذیر و إسراف ، و هو یرفع صاحبه فی الدّنیا و یضعه فی الآخرة ، و یكرمه فی النّاس ، و یهینه عند الله ، و لم یضع امرؤ ماله فی غیر حقّه و لا عند غیر أهله إلاّ حرّمه الله شكرهم ، و كان لغيره و دّهم ، فإن زلّت به النّعل یوما فاحتاج إلى معونتهم فشرّ خدین ، و ألامّ خلیل .

از سخنان امام علیه السلام است

این سخن را امام(ع) هنگامی فرمود، که رعایت مساوات در عطایای بیت المال مورد ایراد جمعی از خود خواهان قرار گرفت و آن را بر خلاف سیاست دانستند! [۱]

آیا به من دستور می دهید که برای پیروزی خود، از جور و ستم، در حق کسانی که بر آنها حکومت می کنم استمداد جویم؟!

به خدا سوگند تا عمر من باقی، و شب و روز بر قرار، و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می کنند هرگز به چنین کاری دست نمی زنم.

اگر اموال از خودم بود، بطور مساوی در میان آنها تقسیم می کردم تا چه رسد به اینکه این اموال اموال خدا است. (و متعلق به بیت المال) آگاه باشید. بخشیدن مال در غیر موردش تبذیر و اسراف است، این کار ممکن است در دنیا باعث سر بلندی انجام دهنده آن شود [۲] ولی در آخرت موجب سرافکندگی وی می گردد، (احیانا) در میان مردم (دنیا پرست) گرامیش می نماید ولی در نزد خداوند خوارش می سازد، هیچکس مال خویش را در غیر راهی که خداوند فرموده مصرف نکرد و به غیر اهلش نسپرد، جز اینکه سرانجام خداوند او را از سپاسگزاری آنان محروم ساخت و محبتشان را متوجه دیگری نمود، پس اگر روزی پایش بلغزد و به کمک آنان نیازمند گردد، بدترین رفیق و ملامت کننده ترین دوست خواهند بود!

توضیح ها:

[۱]: ۱- این کلام قسمتی از سخن طولانی است که امام(ع) برای گروهی از اصحابش فرموده و انگیزه آن این بود که بعضی از یارانش پس از ملاحظه بخششهای معاویه نسبت به یارانش، به امام(ع) گفتند: ای امیر مؤمنان! مردم عموماً علاقمند به دنیا هستند، و برای آن تلاش می کنند، اگر از این اموال مقداری بیشتر به اشراف عرب و به قریش و به کسانی که مخالفت و جدائیشان را دوست نداری، می بخشی، وضع رو براه تر می شد، و پراکندگی ایجاد نمی گردید، و بهتر می توانستی در بین رعیت عدالت به خرج دهی، و سر انجام بیت المال را به طور مساوی تقسیم کنی!

۲- اما مدرک این سخن:

گروهی همچون «ابن قتیبه» در کتاب «الامامة و السياسة» جلد ۱ ص ۱۵۳ و «ابن شعبه» در «تحف العقول» صفحه ۱۳۱ و «کلینی» در «فروع کافی» جلد ۴ صفحه ۳۱ و «مفید» در کتاب «المجالس» صفحه ۹۵ و «شیخ طوسی» در کتاب «امالی» جلد ۱ صفحه ۱۹۷ و... آن را ذکر کرده‌اند.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۲۸۲)

۳- «ابن ابی الحدید» در ذیل این سخن آورده که: عمر هنگامی که به خلافت رسید بعضی را بر بعضی برتری داد، سابقین در اسلام را بر دیگران، مهاجران قریش، بر دیگر مهاجران، همه مهاجران را بر همه انصار، و عرب را بر عجم برتری بخشید، و در تقسیم بیت المال بین این گروهها مساوات قائل نشدوی در ایام خلافت ابو بکر این پیشنهاد را نیز کرد، ولی از جانب ابو بکر مورد قبول واقع نگردید، به او گفت: «خداوند هیچکس را بر هیچکس برتری نبخشیده» «ابن ابی الحدید» آنگاه برای توجیه عمل عمر اضافه می‌کند: این مسئله اجتهادی است و خلیفه مسلمانان می‌تواند به اجتهاد خود عمل کند. گرچه متابعت از علی (ع) در نظر ما بهتر است خصوصاً که ابو بکر نیز این کار را نکرد. و اگر این خبر صحیح باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بین افراد به طور مساوات تقسیم می‌کرد، مسئله منصوص می‌گردد، زیرا فعل او صلی الله علیه و آله و سلم همچون فرموده‌اش حجت است (و جایی برای اجتهاد نیست).

(شرح ابن ابی الحدید جلد ۸ صفحه ۱۱۱)

[۲] این جمله که: «بخشش مال به طور تبذیر و اسراف موجب احترام فرد در بین مردم می‌شود» با آنچه پس از آن آمده که: (شخصی که اموالش را در غیرموردش صرف کند از سپاس مردم محروم می‌شود و حتی افرادی که از بخشش او برخوردار بوده‌اند، با وی همکاری نمی‌کنند، در آغاز متضاد به نظر می‌رسد ولی با تأمل روشن می‌شود که منظور از جمله اول این است که آن احترام موقتی و زود گذر است، یعنی تا مدت کوتاهی احترام است. و اما در قسمت بعد به یک واقعیت اشاره دارد که با گذشتن مدتی این احترام موقتی از بین می‌رود، و همانها هم از او احترام نمی‌کنند، بلکه مورد ملامتش نیز قرار می‌دهند.

و من کلام له علیه السّلام :

أيضا للخوارج

فإن أبيتم إلا أن تزعموا أنني أخطأت و ضللت فلم تضلّون عامّة أمّة محمد ، صلى الله عليه و آله ، بضاللي ، و تأخذونهم بخطئي و تكفرونهم بذنوبي ؟ سيوفكم على عواتقكم تضعونها مواضع البرء و السّقم و تخلطون من أذنب بمن لم يذنب ، و قد علمتم أنّ رسول الله ، صلى الله عليه و آله ، رجم الزّاني ثمّ صلى عليه ، ثمّ ورّته أهله ، و قتل القاتل و ورّث ميراثه أهله ، و قطع السّارق و جلد الزّاني غير المحصن ثمّ قسم عليهما من الفء ، و نكح المسلمات فأخذهم رسول الله ، صلى الله عليه و آله ، بذنوبهم ، و أقام حقّ الله فيهم ، و لم يمنعهم سهمهم من الإسلام ، و لم يخرج أسماءهم من بين أهله ، ثمّ أنتم شرار النّاس ، و من رمى به الشّيطان مراميه ، و ضرب به تيهه .

و سيهلك في صنفان : محبّ مفرط يذهب به الحبّ إلى غير الحقّ ، و مبغض مفرط يذهب به البغض إلى غير الحقّ ، و خير النّاس في حالا النّمط الأوسط فالزّموه ، و الزّموا السّواد الأعظم ، فإنّ يد الله على الجماعة . و إياكم و الفرقه فإنّ الشّاذّ من النّاس للشّيطان ، كما أنّ الشّاذّ من الغنم للذّئب ألا من دعا إلى هذا الشّعار فاقتلوه ، و لو كان تحت عمامتي هذه .

و إنّما حكم الحكماء ليحييا ما أحيا القرآن ، و يميتا ما أمات القرآن ، و إحياءه لإجماع عليه ، و إماتته للإفتراق عنه : فان جرّنا القرآن إليهم اتّبعناهم و إن جرّهم إلينا اتّبعونا ، فلم آت لأبأ لكم بجرا ، و لا ختلتكم عن أمركم ، و لا لبّسته عليكم ، إنّما اجتمع رأي ملئكم على اختيار رجلين أخذنا عليهما أن لا يتعدّيا القرآن فتاها عنه ، و تركا الحقّ و هما يبصرانه ، و كان الجور هواهما فمضيا عليه ، و قد سبق استثناؤنا عليهما في الحكومه بالعدل ، و الصّمد للحقّ سوء رأيهما و جور حكمهما .

از سخنانی است که امام(ع) فرموده [۱]

و در این سخن بیان پاره‌ای از احکام دینی و رفع اشتباهات خوارج سبک مغز و نقض حکم حکمین آمده است (خوارج عقیده داشتند هر کس گناه کبیره‌ای کند کافر می‌گردد و از اسلام خارج می‌شود) اگر حتما چنین می‌پندارید که من خطا کرده و گمراه شده‌ام (به فرض که چنین باشد) پس چرا به گمراهی من همه امت محمد (ص) را گمراه می‌شمارید؟ و آنها را با خطای من مورد مؤاخذه قرار می‌دهید؟ و به گناه من تکفیرشان می‌کنید؟

شمشیرهای خویش را بر دوش گذاشته (به هر کجا می‌توانید می‌زنید) جای سالم را از نا سالم تمیز نمی‌دهید، گناهکار و بی‌گناه را با هم فرق نمی‌گذارید (و همه را بایک نظر می‌نگرید) در حالی که می‌دانید پیامبر (ص) زناکار همسر دار را سنگسار می‌کرد پس از آن به وی نماز می‌خواند پس ارث او را میان خاندانش تقسیم می‌نمود. قاتل را می‌کشت و میراثش را به اهلش می‌داد دست‌سارق را می‌برید. و زناکار بدون همسر را تازیانه می‌زد پس سهم آنها را از غنائم می‌داد و می‌توانستند از زنان مسلمان همسر انتخاب کنند بنابراین پیغمبر آنها را به واسطه گناهانشان مؤاخذه می‌کرد و حق خدای را بر آنها اجراء می‌نمود، اما سهم اسلامی آنها را از بین نمی‌برد و نامهای آنان را از دفتر مسلمانان خارج نمی‌ساخت.

شما شریب‌ترین مردمید (و این عمل و فکر شما بهترین دلیل بر سوء نیتان و انحرافات از حق است) و کسانی هستید که شیطان شما را از راه راست پرتاب کرده و به سرگردانی محکوم ساخته بزودی دو گروه در باره من هلاک می‌گردند: دوستدار افراط کننده که محبت افراطی من وی را به غیر حق بکشد، و دشمن افراطی که از سر دشمنی قدم در غیر راه حق بگذارد (جمعی مرا خدا بدانند و جمعی حتی مسلمان ندانند) بهترین مردم در باره من گروه میانه‌رو هستند از آنها جدا نشوید! و همواره همراه بزرگترین جمعیتها (اکثریهای طرفدار حق) باشید که دست خدا با جمعیت است.

از پراکندگی بپرهیزید که «انسان تنها» بهره شیطان است چنانکه گوسفند تک روطعمه گرگ! آگاه باشید کسی که به این شعار (شعار خوارج، شعار اغواگر و تفرقه‌انداز) دعوت کند گرچه زیر این عمامه من باشد، وی را بکشید. اگر به آن دو نفر (ابو موسی و عمرو عاص) حکمیت داده شد تنها باین خاطر بود که آنچه را قرآن زنده دانسته زنده سازند، و آنچه را محکوم بمرک نموده نابود کنند. و احیاء قرآن این است که دست اتحاد به هم دهند و به آن عمل کنند و میراندن آن پراکندگی و جدائی از آن است، پس اگر قرآن ما را بسوی آنها بکشاند آنان را متابعت می‌کنیم و اگر آنان را بسوی ما سوق دهد باید تابع ما باشند.

ای بی اصلها! شری براه نینداخته‌ام و شما را از واقعیت سرنوشتان نفریفته‌ام و چیزی را بر شما مشتبّه نساخته‌ام، رای جمعیت شما بر این قرار گرفت که دو نفر را انتخاب کنند، ما هم از آنها پیمان گرفتیم که از قرآن تجاوز نکنند (ولی متأسفانه) آنها عقل (و ایمان) خویش را از دست دادند، حق را ترک کردند در حالیکه خوب آنرا میدیدند اما جور و ستم باهوسهای آنها سازگار بود لذا با آن همراه شدند.

در حالی که پیش از اینکه آنها آن داوری ظالمانه را ابراز دارند با آنها شرط کرده بودیم که به عدالت داوری کنند و حق را در نظر داشته باشند.

توضیح:

[۱] این کلام را «طبری» در تاریخ خود جلد ۶ صفحه ۴۸ در حوادث آخر سال ۳۷ از «ابو منحف» با کمی تفاوت نقل کرده، و «ابن اثیر» در «نهایه» کلمات پیچیده آن را تفسیر نموده است از جمله در ماده «بجر» گفته است: از همین باب است سخن علی (ع) که فرمود: «لا اب لکم بجر» (مصادر نهج البلاغه جلد ۲ ص ۲۸۵)

نویسنده کتاب «مصادر نهج البلاغه» در ذیل حکمت ۱۱۷ از کلمات قصار امام علیه السلام که می‌فرماید:

«هلک فی رجلان محب غال و مبعض قال» می‌نویسد این سخن به طور متواتر با الفاظ مختلف از امام صادر شده است که از جمله حکمت ۴۶۹ نیز می‌باشد.

آن گاه وی به ذکر مدرک آن پرداخته که مدرک خطبه مورد بحث نیز محسوب می‌شود، زیرا در اینجا به این عبارت آمده است: «و سیهلک فی صنفان...» وی می‌گوید:

از جمله کسانی که پیش از شریف رضی و پس از او این سخن را نقل کرده‌اند ابو عثمان جاحظ «در الحیوان» ۲۲، ۹۰، و «بیهقی» در «المحاسن» و «المساوی» ص ۴۱، «صدوق» در «امالی»، «آمدی» در «غرر الحکم» ص ۳۲۹، و «کراجکی» در «معادن الجواهر» ص ۲۲۶ آن را نقل کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۴ ص ۱۰۸)

و من کلام له علیه السّلام :

فیما یخبر به عن الملاحم بالبصره

یا أحنف ، کأنتی به و قد سار بالجیش الذی لا یكون له غبار و لا لجب ، و لا قعقعہ لجم ، و لا حمحمہ خیل یثیرون الأرض بأقدامهم کأنّھا أقدام النّعام .

یومیء بذلك إلى صاحب الزنج . ثم قال علیه السلام : ویل لکم العامره ، و الدّور المزخرفه الّتی لها أجنحه کأجنحه النّسور و خراطیم کخراطیم الفیله ، من أوّلک الذین لا یندب قتیلهم ، و لا یفتقد غائبهم ؟ أنا کابّ الدّنیا لوجهها ، و قادرها بقدرها ، و ناظرها بعینها .

از کلمات امام(ع)است

در این سخن از حوادث عظیمی که در شهر بصره واقع میشود پیشگوئی میکنند: [۱]

ای «احنف» گویا من او را می بینم که با لشکری بدون غبار و سر و صدا و بدون حرکات افسارها، و شیهه اسبان به راه افتاده، زمین را زیر قدمهای خود همچون قدم شترمرغان گرفته اند.

شریف رضی ره میگوید:

این سخن اشاره به «صاحب زنج» میباشد.

سپس امام(ع)فرمود:

وای بر کوچه‌های آباد و خانه‌های تزئین یافته‌ای که بال‌هائی همانند بال‌های کرکسان و خرطوم‌هائی همچون خرطوم‌های پیلان دارند! (اشاره به بالکن‌های زیبا و ناودانهای بزرگ قصرها و عمارت‌های بصره است.) وای بر آنها که بر کشتگان‌شان گریه نمیشود، و از گمشده‌شان جستجو نمی‌گردد، من دنیا را برو افکنده‌ام و چهره‌اش را بخاک مالیده‌ام و آنرا درست اندازه گرفته‌ام و با چشم خودش بآن نگریسته‌ام.

توضیح:

[۱] در این جا به چند نکته باید توجه کرد:

۱- ابن ابی الحدید می‌گوید:

این سخن را امام صلی الله علیه و آله و سلم در بصره فرموده است.

(جلد ۸ ص ۲۴۱)

این سخن قسمتی از خطبه‌ای طولانی بوده که امام در «بصره» پس از واقعه «جمل» ایراد فرموده است که قسمتی دیگر از آن در خطبه ۱۰۱ و قسمتی در خطبه ۱۰۲ گذشت و «ابن میثم بحرانی» قسمتهائی از این خطبه طولانی را در شرح خود جلد ۳ ص ۱۵ و ۱۳۸ آورده است.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده ج ۲ ص ۲۸۸)

۲- منظور از «احنف» که در آغاز این سخن آمده، «احنف بن قیس» است که از بزرگان بصره بوده و در حلم و حوصله ضرب المثل است، وی عصر پیامبر رادرک کرده اما آنحضرت را ندیده است، و این همان کسی است که در باره‌اش فرمود: «اللهم اغفر للاحنف» احنف همواره می‌گفت:

هیچکدام، از اعمال امیدوار کننده تر از این دعای پیامبر (ص) برایم نیست و این دعا را رسول خدا (ص) به این خاطر بر او کرد که وقتی

مبلغ پیامبر (ص) به بصره رفت و مردم را به اسلام دعوت کرد، پرسید: تو هستی که مردم را به خیر و نیکی دعوت میکنی؟

و پیامبر نیز دعوت به نیکی میکند و دیگر اینکه به هنگامی که مبلغ پیامبر (ص) در «بصره» بنی تمیم قبیله احنف را به اسلام دعوت

نمود، پذیرفتند، احنف در میان آنها بود، صدا زد:

«انه لیدعوکم الی مکارم الاخلاق و ینهاکم عن ملاتمها»:

او شما را به مکارم اخلاق دعوت میکند و از بدیهای آن بر حذر میدارد، لذا آنها اسلام را پذیرفتند، آنگاه خود نیز اعلام پذیرفتن

اسلام را نمود.

احنف از افراد عاقل و فهمیده و با ذکاوت بود.

وی در جریان جنگ جمل از جنگ کناره گیری نمود اما این کناره گیری طبق دستور امام علیه السلام بود، زیرا او برای

امام (ع) سفارش داد:

اگر دوست داری با دوستان سوار برای همراهیت بشتابم و اگر هم بخواهی با جمعیت «بنی سعد» از جنگ کناره میگیرم و با این کار

شش هزار شمشیر از تو باز میدارم و امام به او دستور فرمود که از جنگ کناره بگیرد.

پس از جریان بصره «احنف» با جمعی از اشراف بصره در کوفه به خدمت امام رسید و در جنگ «صفین» در رکاب آنحضرت بود.

هوش و ذکاوت «احنف» از اینجا میتوان فهمید که میخوانیم:

در جریان «حکمین» وی آخرین فردی که با «ابو موسی» وداع کرد، دست او را گرفت و گفت: ای «ابو موسی» مواظب باش این کار

مهمی است، توجه داشته باش که آینده این عمل چه خواهد؟

اگر عراق را ضایع کنی، عراقی باقی نخواهد ماند از خدا بترس که دنیا و آخرت را برای تو جمع خواهد نمود، فردا که «عمرو عاص» را ملاقات میکنی، تو اول سلام مکن - گرچه پیشدستی در سلام سنت است - ولی «عمرو» اهلیت آنرا ندارد، دست به او مده زیرا دست تو امانت است، مواظب باش او تورا بالای مجلس نشانند که خود خدعه و فریب است، و جز هنگامیکه تنها است با او ملاقات مکن... آنگاه احنف خواست قلب ابو موسی را بیازماید، ببیند نسبت به علی علیه السلام چه در دل دارد، به او گفت:

اگر عمرو حاضر نشد که علی را انتخاب کنید بگذار اهل عراق از قریش ساکن در شام هر کس را می خواهند انتخاب کنند و اهل شام از قریش ساکن عراق هر کدام را دوست دارند برگزینند، ابو موسی گفت:

سخنت را شنیدم.

اما در اینکه چرا حکومت از علی علیه السلام باز گرفته شود به احنف اعتراضی نکرد، احنف به سوی امام علیه السلام بازگشت و عرض کرد به خدا سوگند ابو موسی از همین ابتدا آنچه در دل داشت آشکار ساخت، من می بینم کسی را بر گزیدیم که با کنار زدن شما از حکومت موافق است!

پس از شهادت امام علیه السلام «احنف با معاویه» برخوردی دارد که ما یک نکته آن را در اینجا می آوریم و آن اینکه:

پس از برقراری زمامداری برای معاویه، احنف روزی بر او وارد شد، معاویه گفت:

ای احنف من هر وقت به یاد صفین می افتم سخت ناراحت می شوم، و این ناراحتی تا دامنه قیامت ادامه دارد (اشاره به اینکه تو نیز در صفین بودی و من از تو هم سخت ناراحتم) احنف به او پاسخ داد:

ای معاویه به خدا سوگند همان قلبهایی که موجب خشم تو شده است هم اکنون در سینه های ما جا دارد، و همان شمشیرهایی که وسیله آنها با تو نبرد کردیم هم اکنون در غلافها قرار دارند، و آماده نگهداشته ایم، (بدان) اگر به اندازه فاصله بین دو انگشت به جنگ نزدیک شوی ما به اندازه یک وجب به سوی آن می - آئیم، و اگر به طرف جنگ راه بیفتی ما به سوی آن می دویم! سپس احنف برخاست و رفت.

خواهر معاویه که در پشت پرده بود و سخنان او را شنید پرسید این چه کسی بود که اینهمه تو را تهدید کرد؟ معاویه پاسخ داد:

این همان کسی است که اگر خشم گیرد صد هزار نفر از قبیله بنی تمیم خشمناک می‌شوند، بدون اینکه بپرسند برای چه خشم گرفته‌ای؟

(اقتباس از «سفینه البحار» ماده حنف ص ۳۵۱ «اسد الغاب» جزء اول ص ۵۵ شرح «ابن ابی الحدید» جلد ۲ ص ۲۴۹ «دائرة المعارف

فرید و جدی» جلد ۳ صفحه ۶۳۵ ماده «حنف»

۳- اما در مورد علم غیب همانطور که می‌دانیم:

منظور امام این است که علم غیب ذاتا مربوط به خداست و کسی از آن آگاهی ندارد، اما علم غیب به معنی فرا گرفتن از خداوند، برای انبیاء و اولیاء امکان پذیر است چنانکه در همین سخن امام (ع) خود به آن تصریح فرموده است:

و در خطبه ۹۳ نیز با صراحت فرموده است:

«از آنچه از هم امروز تا قیامت واقع می‌شود اگر از من بپرسید شما را از آن آگاه خواهم ساخت!» روی همین اصل است که در

اینجا تصریح می‌کند که اینها را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من یاد داده است.

و اما آیه ۳۴ سوره لقمان که در اینجا امام آورده ظاهرش این است که:

علم قیامت و آگاهی از سرنوشت چنین در عالم رحم اختصاص به خداوند دارد اما در جمله:

(ینزل الغیث) و «ما تدری نفس ما ذا تکسب غدا»، «و ما تدری نفس بای ارض تموت».

تعبیر آیه طوری نیست که آن را مختص به خدا بداند حتی پیامبران و اولیای خود را از آن آگاه نسازد.

ولی از طرفی در روایات متعددی از طرق شیعه و سنی در ذیل آیه وارد شده که می‌خوانیم:

این پنج علم (علم به زمان قیام قیامت، و نزول باران، و علم به چگونگی حال فرزندان انسان در عالم جنین، و کارهایی که انسان در آینده انجام و محلی که در آنجا از دنیا می رود) مخصوص ذات پروردگار است و هیچکس به آن دسترسی ندارد.

در حالی که در روایات فراوانی می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا امامان (ع) از اینگونه امور پیشگوئی می کردند در مورد جمع این روایات ممکن است ابتدا چنین به نظر برسد که این دو دسته روایات با هم اختلاف دارند، ولی با توجه به یک نکته روشن می شود که با هم تضادی ندارند و آن اینکه:

آنچه خدا می داند و غیر او نمی داند جزئیات این امور پنجگانه است و آنچه دیگران از آن می توانند به تعلیم الهی با خبر بشوند تنها کلیات و گوشه ای از اینهاست و به تعبیر دیگر یکی اشاره به علم تفصیلی و دیگری به علم اجمالی است مثلاً ممکن است یک روز دستگامی پیدا شود که به وسیله آن بتوان جنسیت بچه را در عالم جنین شناخت که آیا پسر است یا دختر؟ ولی مسلماً تمام استعدادهای جسمانی و روحی و ذوق و سلیقه و خصوصیات دیگر او را جز خدا نمی داند (دقت کنید)

۴- شریف رضی می گوید:

این سخن امام (ع) اشاره به صاحب زنج است.

آنطور که مسعودی در «مروج الذهب» می نویسد:

صاحب زنج که خود را علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب می خواند در سال دویست و پنجاه و پنج هجری در زمان خلافت «مهدی» عباسی قیام کرد. وی اهل یکی از قریه های اطراف ری به نام «ورزنین» و معتقد به عقائد «ازارقه» که فرقه ای از خوارج هستند بوده است زیرا کشتن زنان، کودکان و افراد بی گناه که به دست او انجام شد گواه این عقیده است و در خطبه خود نیز می گفت لا حکم الا لله و همه گناهان را موجب شرک می دانست، اعوان و انصارش زنجی بودند وی در شب پنجشنبه سه روز به آخر ماه رمضان مانده سال ۲۵۵ قیام نمود و در سال ۲۵۷ بصره را فتح کرد و به هنگام زمامداری «المعتمد بالله» در سال ۲۷۰ کشته شد.

و باید توجه داشت: تواریخ در باره فتنه این شخص هنگام قیامش و سال به قتل رسیدنش و همچنان جاهائی را که فتح کرده با یکدیگر اختلاف دارند. آنچه مسلم است این است که او ادعا می کرده از خاندان علوی است، فتنه بزرگی را به راه انداخته و عده زیادی را کشته است و این فتنه او مخصوصا برای بصره بلائی به شمار می آمد.

اما در مورد اینکه او از خاندان علوی است یا نه؟ نویسندگان تاریخ معتقدند او در این مورد ادعای دروغینی داشت، زیرا طبق آنچه «محمد بن صالح خنعمی» از امام (ع) نقل نموده چنین است که آنحضرت فرمود:

صاحب زنج از ما اهل بیت نیست. روشن است اینکه او خود را به اهل بیت نسبت می داده به این خاطر بوده که مردم به او یاری کنند، ولی امام (ع) فرموده است که وی نه از نظر مذهب و نه از نظر نسب و نه عمل از علویان نیست. ابن ابی الحدید نیز می نویسد: اکثر مردم در نسب او خدشه می کنند. خصوصا بنی هاشم.

برای توضیح بیشتر به کتاب سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۵۵۹ ماده زنج و شرح ابن ابی الحدید جلد ۸ از صفحه ۱۲۶-۲۱۴ مراجعه فرمائید) در اینجا باید یاد آور شد که گرچه مرحوم رضی این سخن امام (ع) را با صاحب زنج تطبیق نموده ولی این احتمال هست که شاید مربوط به گروه دیگری غیر از او باشد زیرا با اختلاف تواریخ درباره این شخص تطبیق آنچه در سخن امام آمده با صاحب زنج خالی از اشکال نیست.

خطبه ی ۱۲۷

و من کلام له علیه السلام :

یؤمی به إلی وصف الأتراک

کأنّی أراهم قوما كأنّ وجوههم المطرقة ، يلبسون السّرّق و الدّیاج ، و یعتقدون الخیل العتاق ، و یكون هناك استحرار قتل حتّی یمشی المجروح علی المقتول ، و یكون المفلت أقلّ من المأسور .

فقال له بعض أصحابه : لقد أعطيت يا أمير المؤمنين علم الغیب فضحك علیه السلام ، و قال للرجل و كان کلبیا :

يا أخا کلب ، ليس هو بعلم غیب و إنّما هو تعلّم من ذی علم و إنّما علم الغیب علم السّاعة ، و ما عدّده الله بقوله : (إنّ الله عنده علم السّاعة) ١ الآية فیعلم سبحانه ما فی الارحام :

من ذکر أو أنثى ، و قبیح أو جمیل ، و سخی أو بخیل ، و شقی أو سعید ، و من یكون فی النّار خطبا أو فی الجنان للنّبیین مرافقا ، فهذا علم الغیب الّذی لا یعلمه أحد إلاّ الله ، و ما سوى ذلك فعلم علّمه الله نبیّه فعلمنیه ، و دعا لی بأن یعیه صدری ٢ ، و تضطّم علیه جوانحی .

این کلام در باره ترک‌های مغول میباشد.

گویا قومی را می‌نگرم که چهره‌هاشان همچون سپرهای چکش خورده است، دیباج و حریر میپوشند، اسبهای اصیل را یدک میکشند و آنچنان دستشان در کشتار باز است که مجروحان از روی بدن کشتگان حرکت می‌کنند، و فراریان از اسیر شدگان کمترند.

هنگامیکه سخن به اینجا رسید یکی از اصحاب گفت ای امیر مؤمنان از غیب سخن میگوئی و به علم غیب آشنائی؟! امام(ع) خندید و به آن مرد که از طائفه «بنی کلب» بود فرمود:

ای برادر کلبی! این علم غیب نیست، این فرا گرفته‌ای است از عالمی (پیامبر) علم غیب تنها علم قیامت است و آنچه خداوند سبحان در این آیه بر شمرده است که:

«آگاهی به وقت قیام قیامت نزد او است، او باران را نازل می‌کند و از آن چه در عالم جنین است با خبر است، و کسی نمی‌داند که فردا چه کار خواهد کرد و کسی نمی‌داند که در کدام سرزمین از دنیا میرود». (لقمان آیه ۳۴).

پس خدای سبحان از آنچه در رحمها است پسر یا دختر، زشت یا زیبا، سخاوتمند یا بخیل سعادت‌مند یا شقی، و آن کسی که آتشگیره آتش است و یا در بهشت همسایه و دوست پیامبران است، از همه اینها آگاه است.

این است آن علم غیبی که غیر از خدا کس نمی‌داند و جز اینها علمی است که خداوند به پیامبرش تعلیم کرده و او به من آموخته است و برایم دعا نمود که خدا آنرا در سینه‌ام جای دهد و اعضا و جوارحم را از آن مالا مال سازد.

خطبه ی ۱۲۸

و من خطبۀ له علیه السّلام فی ذکر المکاییل و الموازین

عباد الله ، إنکم و ما تأملون فی هذه الدّنيا أثویاء مؤجلون ، و مدینون مقتضون ، أجل منقوص ، و عمل محفوظ ، فربّ دائب مضیع ، و ربّ کادح خاسر . و قد أصبحتم فی زمن لا یزدد الخیر فیہ إلاّ إدبارا ، و الشرّ فیہ إلاّ إقبالا ، و الشّیطان فی هلاک النّاس إلاّ طمعا .

فهذا أوان قویّت عدّته و عمّت مکیدته ، و أمکنت فریسته . اضرب بطرفک حیث شئت من النّاس : هل تبصر إلاّ فقیرا یکابد فقرا ، أو غنیّا بدّل نعمه الله کفرا ، أو بخيلا اتّخذ البخل بحقّ الله وفرا ، أو متمرّدا کأنّ بأذنه عن سمع المواعظ و قرا ؟ این خیارکم و صلحاؤکم ؟

و أحرارکم و سمحّاؤکم ؟ و این المتورّعون فی مکاسبهم ؟ و المتنزّهون فی مذاهبهم ؟ ألیس قد طعنوا جمیعا عن هذه الدّنيا الدّنیة و العاجلة المنعّصة ؟ و هل خلقتم إلاّ فی حثالة ، لا تلتقی بذمّهم الشّفتان استصغارا لقدرهم ، و ذهابا عن ذکرهم ، فإنّا لله و إنا إلیه راجعون :

ظهر الفساد فلا منکر مغیّر ، و لا زاجر مزدجر أفبهذا تریدون أن تحاوروا الله فی دار قدسه ؟ و تكونوا أعزّ أولیائه عنده ؟ هیئات لا یخدع الله عن جنته و لا تنال مرضاته إلاّ بطاعته . لعن الله الآمرین بالمعروف التّارکین له ، و النّاهین عن المنکر العاملين به .

از خطبه‌هائی است که امام(ع) در باره «مقیاسها» ایراد کرده [۱]

نیکان شما چه شدند؟

ای بندگان خدا! شما و آنچه مورد علاقه شما از این دنیا است مهمانهائی هستید در مدتی معین، و بدهکارانی هستید مورد مطالبه، سرآمدی کوتاه دارید، و اعمالتان همگی محفوظ است، چه بسیارند کوشش کنندگانی که به جایی نرسیدند، و زحمتکشانی که زیان کردند، در زمانی واقع شده‌اید که خیر و نیکی جز عقب ماندگی چیزی ببار نمی‌آورد! و شرو بدی عامل پیشروی است! و شیطان جز طمع در هلاکت مردم کاری ندارد، پس اکنون زمانی است که وسائل پیشرفت شیطان قوی شده، نیرنگ و فریبش همگانی گشته و بدست آوردن شکار برایش آسان شده است، به هر سو که می‌خواهی نگاه کن آیا جز فقری که با فقر دست و پنجه نرم می‌کند، یا ثروتمندی که نعمت خدا را به کفران تبدیل کرده یا بخیلی که با بخل ورزیدن در اداء حقوق الهی ثروت فراوانی گرد آورده، و یا متمدنی که گویا گوشش از شنیدن پند و اندرزها کر است آیا شخص دیگری جز اینها می‌بینی؟ کجاستند خوبان شما، صالحان، آزاد مردان و سخاوتمندان شما؟ کجایند همانها که در کسب و کارشان باورع بودند در مذهب و رفتار خود از بدیها دوری می‌جستند، مگر همه آنها از این دنیای پست و از این زندگی پر از مشکلات کوچ نکردند؟ مگر نه این است که شما وارث انسانهای بی‌ارزشی شده‌اید که لبها جز به مذمت آنها حرکت نمی‌کند، تا مقام آنها کوچک‌شمرده شود و برای همیشه فراموش گردند، «فانا لله و انا الیه راجعون».

«مفاسد آشکار شده» نه انکار کننده و تغییر دهنده‌ای پیدا می‌شود، و نه باز دارنده‌ای به چشم می‌خورد، آیا با این وضع می‌خواهید در دار قدس خدا و جوار رحمتش قرار گیرید و عزیزترین اولیایش باشید، هیئات! خدای را در باره بهشت جاویدانش نمی‌توان فریفت و به خشنودی اش جز به طاعت نمی‌توان رسید. لعنت خدا بر کسانی باد که امر به معروف می‌کنند اما انجام نمی‌دهند و نهی از منکر می‌کنند و انجام می‌دهند.

توضیح:

[۱] قسمتی از این خطبه را زمخشری در کتاب «ربیع الابرار» در باب «تبدل الاحوال» و قسمتی از آن را «غرر الحکم» در ص ۳۲۰ آورده‌اند.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده ج ۲ ص ۲۹۰)

۲- چنانکه ابن ابی الحدید می‌گوید:

در این خطبه ذکری از «مقیاسها» نیست اما مناسبتی که سید رضی این خطبه را به این نام نامیده، روشن نمی‌باشد، جز جمله «این المتورعون فی مکاسیهم» و جمله «ظهر الفساد» که دلالت این دو جمله به این معنی بعید است.

(شرح ابن ابی الحدید ج ۸ ص ۲۴۶)

نویسنده «مصادر نهج البلاغه» در اینجا می‌نویسد:

بدون تردید آنچه در اینجا آمده قسمتی از خطبه‌ای بوده که امام (ع) درباره مقیاسها فرموده و شریف رضی این قسمت آن را برگزیده است. (مصادر نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۹۰)

خطبه ی ۱۲۹

و من کلام له علیه السّلام لأبی ذر رحمه الله لما اخرج إلى الرّبذة

یا أباذرّ، إنّک غضبت لله فارح من غضبت له . انّ القوم خافوک علی دنیاهم ، و خفتهم علی دینک ، فاترک فی أیدیهم ما خافوک علیه ، و اهرب بما خفتهم علیه ، فما أحوجهم إلى ما منعتهم ، و ما أغناک عمّا منعوک و ستعلم من الرّابع غدا ، و الأكثر حسدا ؟ و لو أنّ السّموات و الأرض کانتا علی عبد رتقا ثمّ اتّقى الله لجعل الله له منهما مخرجا ، لا یؤنسّک إلاّ الحقّ و لا یوحشّک إلاّ الباطل ، فلو قبلت دنیاهم لأحبّوک ، و لو قرضت منها لأمنوک .

از سخنانی است که امام (ع) ایراد فرموده [۱]

این سخن را امام(ع) هنگامی به ابوذر فرمود، که به ربنده تبعید می‌شد و به آن سوحرکت می‌کردای ابوذر! تو به خاطر خدا خشم گرفتی و غضب کردی پس به همان کس که برایش غضب نمودی امیدوار باش. این مردم از تو بر دنیایشان ترسیدند، و تو از آنها بر دینت!

پس آنچه را که آنها برایش در وحشتند به خودشان واگذار، و از آنچه می‌ترسی آنها گرفتارش شوند (کیفر الهی) فرار کن، چه محتاجند به آنچه از آن منعشان می‌کردی، و چه بی‌نیازی، از آنچه تو را منع می‌کردند، و به زودی خواهی یافت که پیروزی برای کیست، و چه کسی بیشتر مورد حسد قرار می‌گیرد.

اگر درهای آسمانها و زمین به روی بنده‌ای بسته شده باشد اما او از خدای بترسد، خداوند، راهی برای او خواهد گشود، آرامش خویش را تنها در حق جستجو کن و غیر از باطل چیزی تو را به وحشت نیفکند، اگر دنیایشان را می‌پذیرفتی دوست داشتند و اگر سهمی از آن را به خود اختصاص می‌دادی (و با آنها کنار می‌آمدی) دست از تو بر می‌داشتند!

توضیح:

[۱]- این سخن را مرحوم کلینی در کتاب «روضه کافی» ص ۲۰۶ آورده است.

(مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۵۰ مصادر نهج البلاغه جلد ۲ صفحه ۲۹۱)

«ابو بکر احمد بن عبد العزیز» جوهری در کتاب «السقیفه» از «عبد الرزاق» و او از پدرش و او از «عکرمه» و او از «ابن عباس» این سخن را نقل کرده است.

(مصادر نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۹۱)

۲- اشاره‌ای به سرگذشت ابو ذر «ابو ذر» از طایفه «بنی غفار» و نام او «جندب بن جناده» است.

نقل شده که او در جاهلیت خداپرست بود، می‌گفت لا اله الا الله، بت‌نمی‌پرستید. روزی یک نفر از اهل مکه بر او گذر کرد به او گفت شخص دیگری نیز در مکه است که همین سخنان را می‌گوید و خود را پیامبر معرفی می‌کند، ابو ذر با شنیدن این سخن، برادرش را برای تحقیق به مکه فرستاد. برادرش پس از بازگشت خبر داد که شخص مزبور امر به معروف می‌کند، نهی از منکر مینماید و امر به اخلاق نیک.

ابو ذر خود شخصا به سوی مکه حرکت کرد اما در مکه از کسی جوپای خواسته خود نشد، شب در کنار مسجد الحرام خوابید، پاسی از شب گذشته بود که علی علیه السلام از کنارش عبور کرد، از او پرسید کیستی؟

ابو ذر پاسخ داد مردی از قبیله بنی غفارم، علی(ع) از او دعوت نمود تا به خانه او برود، با هم به منزل علی(ع) رفتند اما بدون اینکه در مورد خواسته ابو ذر سخنی به میان آورند شب را گذراندند، و فردا ابو ذر باز به مسجد الحرام آمد تا بتواند خواسته‌اش را پیدا کند، اما تا شب هنگام به آن دست نیافت علی علیه السلام که از کنارش داشت عبور می‌کرد به او گفت: مگر وقت آن نشده که به منزل خویش بیایی؟ ابو ذر این شب نیز به منزل علی(ع) رفت اما سخنی درباره منظور ابو ذر بانشان رد و بدل نشد روز بعد و شب سوم نیز بر منوال سابق دشت سرانجام ابو ذر به علی گفت:

سری دارم، با تو می‌گویم اگر بتوانی مرا کمک کن و گرنه آن را مکتوم دار!

علی(ع) پذیرفت. پس از آنکه ابو ذر منظور خویش را گفت علی پاسخ داد من تو را به آن حضرت رهنمون می‌شوم، من از جلو حرکت می‌کنم و تو از پشت سر می‌آئی و همچنان ادامه می‌دهی تا وارد منزل او بشوی اما اگر در بین راه من به سوی زمین خم شدم متوجه باش مخالفان متوجه ما شده و خطر در پیش است!...

ابو ذر و علی(ع) بالاخره به منزل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدون برخورد با مانع وارد شدند. ابو ذر با پیامبر سخن گفت و توانست در همان ساعات اول حق را بیابد و بفهمد که محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خداست و در گفتارش صادق است لذا اسلام را پذیرفت و گواهی بر وحدانیت خدا و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم داد...

ابو ذر می‌گوید من در مکه مدتی ماندم و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام را به من آموخت آنگاه عرض کردم ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرامی مرا به چه چیز فرمان می‌دهی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود به قبیله خویش باز گرد، تا آن هنگام که بشنوی من آشکارا به تبلیغ اسلام مبادرت می‌ورزم. ابو ذر گفت به خدا سوگند من تا در مسجد الحرام با صدای رسا اسلام را اعلام نکنم باز نخواهم گشت لذا وارد مسجد الحرام شد و با صدای رسا فریاد زد:

اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله.

مشرکان گفتند این شخص از آئین قریش روی بر تافته است لذا بر سرش ریختند و آنقدر وی را زدند که بی حال روی زمین افتاد. عباس عبد بن المطلب خویش را روی بدن او افکند و گفت ای مردم قریش او را کشتید، این شخص از قبیله بنی غفار است و شما تاجرید، قبیله‌اش از شما انتقام خواهند گرفت، چه اینکه راه تجارت شما از کنار قبیله او می‌گذرد. و به این وسیله او را نجات داد. روز دوم نیز ابو ذر برنامه‌اش را تکرار کرد و از دست مشرکان سخت کتک خورد! ابو ذر خود می‌گوید:

قریش آنقدر مرا زدند که بدنم یکپارچه به خون آغشته شد! و قریش خیال می‌کردند مرا کشته‌اند، اما من آنچه می‌خواستم گفته بودم!

ابو ذر طبق گفته خودش چهارمین نفری بوده که به اسلام پیوسته است.

فضائل ابو ذر:

فضائل و مناقب ابو ذر آنقدر زیاد است که در این مختصر نمی‌گنجد.

روایت معروفی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده نقل آن در اینجا به جا به نظر می‌رسد و آن این است که:

«ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء على ذی لهجة اصدق من ابی ذر، من سره ان ينظر الى زهد عیسی بن مریم (ع) فلينظر الى ابی ذر.»

آسمان سایه نیفکنده و زمین در بر نگرفته کسی را که راستگوتر از ابو ذر باشد آن کس که دوست دارد به زهد عیسی ابن مریم (ع) بنگرد به ابو ذر نگاه کند.

«بریده» از پیامبر (ص) نقل می کند:

خداوند به من فرمان داد چهار نفر را دوست بدارم و آگاهم ساخت که خداوند نیز آنها را دوست می دارد. این چهار نفر عبارتند از:

علی (ع)، ابو ذر، مقداد و سلمان.

و «احمد بن حنبل» در کتاب «مستند» جلد ۵ صفحه ۱۹۷ از «عبد الرحمن بن غنم» نقل می کند که گفته: برای دیدار «ابو درداء» به شهر «حمص» رفتم، پس از گذشت چند روز، روزی با او به طرفی می رفتیم، در بین راه به مردی برخورد کردیم که روز پیش به نماز جمعه معاویه حاضر شده بود، آن مرد ما را شناخت ولی ما او را نشناختیم، اخباری که داشت که برای ما بازگو کرد، و اضافه نمود خبر دیگری نیز دارم که میدانم از شنیدن آن ناراحت میشوید. ابو درداء گفت: نکند ابو ذر تبعید شده باشد؟ مرد پاسخ داد همینطور است.

ما آیه «انا لله و انا الیه راجعون» را ده بار تلاوت کردیم. سپس «ابو درداء» این آیه را که خداوند درباره ناقه صالح فرموده قرائت نمود:

فارتقبهم و اصطر

«منتظر فرمان خدا بر ایشان باش و صبر کن»! آنگاه ابو درداء گفت:

بار خدایا اگر آنها ابو ذر را تکذیب کردند، من او را تکذیب نمیکنم اگر آنها او را متهم نمودند من او را متهم نمی سازم. پروردگارا اگر آنان نسبت به او خدعه نموده اند من با او چنین نمیکنم. چه اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را در اموری امین می شمرد که دیگری را امین نمیدانست، و اسراری را به او می گفت که به دیگری نمیگفت سوگند به کسی که جان ابو درداء در دست اوست، اگر ابو ذر دست راستم را قطع کند کینه او را بدل نخواهم گرفت. پس از آن گفت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم درباره اش می فرمود:

«ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء على ذی لهجه اصدق من ابی ذر!»

ابو ذر تبعید می شود آنطور که در تواریخ آمده ابو ذر از بذل و بخششهای عثمان به بستگان واقوامش سخت ناراحت بود و همواره به وی اعتراض میکرد، زیرا میدید به «مروان بن حکم» بذل و بخشش زیادی مینمود. دید که به «حارث بن حکم» سیصد هزار درهم و به «زید بن ثابت» صد هزار درهم بخشید! و همینطور...

لذا به او حمله نمود و از او سخت انتقاد کرد، عثمان ابو ذر را بشام تبعید کرد.

اما او در شام وضع معاویه را مورد بررسی قرار میداد و اعمال خلافتش را به او یادآور میشد. معاویه خیال میکرد می شود ابو ذر را همچون دیگران به پول خرید به همین جهت برای او سیصد دینار فرستاد.

ابو ذر پرسید: این اگر از سهمیه من است که مدتی است مرا از آن محروم داشته اید میپذیرم، اما اگر غیر از آن است و نظر دیگری در آن میباشد به آن نیازی ندارم و آن را رد کرد.

در همین موقع بود که معاویه کاخ «الخضراء» را در «دمشق» بنا گذارد. ابو ذر از این عمل انتقاد میکرد که اگر از بیت المال ساخته میشود خیانت و اگر از مال شخصی است اسراف می باشد، او میگفت کارهائی میشود که من آنها را نمی شناسم (جواز آن) نه در کتاب خدا آمده و نه در سنت پیامبرش.

سوگند به خدا، مبینم حق، خاموش شده و باطل زنده گشته، راستگویان تکذیب میگردند، و فضیلت بر اساس تقوا نیست. او همواره جلوی کاخ معاویه می آمد و با صدای رسا میگفت:

اللهم العن الامرین بالمعروف التارکین له اللهم العن الناهین عن المنکر المرتکبین له:

«بار خدایا بر کسانی که امر بمعروف میکنند و خود تارک آنند لعنت نما! و کسانی را که نهی از منکر می کنند و خود مرتکب آن می گردند از رحمت دور دار!»

ناقل حدیث می‌گوید: معاویه پرسید میدانید این شخص کیست؟ گفتم: نه، معاویه گفت: نمیدانم با ابوذر چکنم؟ او هر روز جلوی در کاخ میایستد و همین سخنان را می‌گوید. سپس ابوذر را احضار کرد و به او گفت ای دشمن خدا و پیامبر! چرا هر روز چنین میکنی؟ اگر قرار بود من بدون اجازه عثمان کسی از صحابه رسول خدا (ص) را بکشم تو را میکشتم، ولی درباره تو از او اذن میخواهم!

ابوذر پاسخ داد: من نه دشمن خدا و نه دشمن رسول او هستم، تو و پدرت دشمن خدا و رسول او بودید و هستید، شما بظاهر اقرار به اسلام کردید و در باطن خود کفر را مخفی داشتید. رسول خدا (ص) بر تو لعنت نمود. و بارها نفرینت کرد که هیچگاه سیر نشوی و درباره‌ات فرمود:

«اذا ولی الامه الاعین الواسع البلعوم الذی یاکل و لا یشبع فلتاخذ الامه حذرھا منه»:

«هنگامی که آن شخص گشاده چشم و گشاده گلو که پیوسته می‌خورد و سیر نمیشود به حکومت شما برسد باید از او بر حذر باشید».

معاویه گفت من آن شخص نیستم، ابوذر گفت تو همو هستی! زیرا هنگامیکه تو از نزد آن حضرت عبور نمودی فرمود: اللهم العنه و لا تشبعه الا بالتراب»: خداوند او را لعن کن و جز با خاک وی را سیر منما!
معاویه دستور حبس ابوذر را صادر کرد، و درباره او از عثمان نظر خواست.

عثمان دستور داد که وی را بر مرکبی چموش همراه افرادی خشن سوار کرده به سوی من بفرست. ابوذر را به سوی مدینه حرکت دادند، اما او تا به مدینه رسید گوشتهای رانهایش کنده شده بود و نزدیک بود جان دهد، به او گفته می‌شد تو پیش از رسیدن به مدینه از بین خواهی رفت ولی او میگفت: خیر تا مجدداً تبعیدنشوم نمی‌میرم در مدینه نیز از انتقادهائی که بر عثمان وارد بود لب فرو نمی‌بست، و به اعمال او انتقاد میکرد، و هرگاه به او اعتراض می‌شد می‌گفت: قرآن نخوانم؟ امر به معروف نکنم؟ نهی از منکر ننمایم؟ بالاخره عثمان دریافت که بودن ابوذر در مدینه خشم مردم را تحریک خواهد نمود؟، لذا او را احضار نمود و گفت:

نمی‌خواهم دیگر تو را ببینم. از مدینه بیرون رو! ابو ذر گفت: به مکه می‌روم عثمان گفت:

خیر، ابو ذر گفت: به بیت المقدس می‌روم؟ پاسخ داد: نمیشود، ابو ذر بصره و عراق را یکی پس از دیگری انتخاب کرد ولی قبول نشد. بلکه عثمان با صراحت گفت: تو را به ربه می‌فرستم. ابو ذر گفت:

«الله اکبر» رسول خدا (ص) راست گفت: و مرا به آنچه با آن روبرو می‌شوم خبر داد. عثمان پرسید پیامبر چه گفت؟ ابو ذر پاسخ داد: به من فرمود: تو را از مکه و مدینه محروم می‌سازند و در «ربه» خواهی مرد. و مؤمنانی که از آنجا عبور میکنند تو را در همانجا دفن خواهند کرد....

وداع با ابو ذر.

عثمان، مروان را مأمور حرکت دادن ابو ذر از مدینه نمود، و اعلام کرد کسی به مشایعت ابو ذر نرود و با او وداع نکند. اما علی (ع)، حسن، حسین، عقیل، عبد الله جعفر و عمار یاسر برای خدا حافظی و وداع با او تا بیرون شهر مدینه رفتند.

مروان اعتراض کرد که چرا فرمان خلیفه را محترم نشمرده‌اند؟ علی (ع) تازیانه‌ای بر سر مرکب مروان کوبید و فرمود: دور شو! خداوند تو را در آتش بیفکند!

صحنه وداع با ابو ذر صحنه عجیب و گریه‌آوری بود امام امیر مؤمنان علی (ع) و فرزندان و چند نفر دیگر از یک طرف، و ابو ذر صحابی پاک پیامبر از طرف دیگر، اینها که سالها برای پیشرفت آئین اسلام دست‌به‌دست هم داده بودند و کفر را درهم شکستند، هم اکنون بجائی رسیده‌اند که فردی بظاهر از خودشان بر سر کار آمده، و بین این افراد پاک جدائی می‌افکند.

ابو ذر با آن سابقه پاکی و خدمت به اسلام را میخواهند از شهر مدینه و از کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام تبعید کنند. آیا ابو ذر در این اواخر عمر حتی حق ندارد قبر پیامبرش را نیز زیارت کند راستی مگر چه کرده بود؟

اشک در چشمهای این گروه حلقه زده بود، ابو ذر می‌دید او را از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جدا میکنند و وداع کنندگان ابو ذر مشاهده میکردند که پیر مردی کهنسال و خدمتگزار حقجو و حق‌پرست دارد بسوی بیابانی می‌رود که باید در آنجا

تک و تنها زندگی کند، دقائق آخر سپری میشد، همانطور که اشکها در اطراف چشمها میگردید علی علیه السلام پیش آمد و سخنان

بالا که در متن «نهج البلاغه» خواندید به ابو ذر گفت و آن گاه به برادرش عقیل رو کرد و فرمود با برادرت ابو ذر وداع کن!

در اینجا میبینیم چنانکه رسم مسلمانان راستین است، عقیل، ابو ذر را به کارهای نیک توصیه میکند، رو به ابو ذر گفت:

«ای ابو ذر خوب میدانی ما تو را دوست داریم، و نیک میدانیم که تو به مامحبت داری، تقوا پیشه کن! که موجب نجات

است، شکیبائی پیش گیر! که باعث بزرگواری است و نومییدی و بی صبری را کنار بگذار».

پس از آن امام حسن علیه السلام جلو آمد و فرمود: «ای عمو جان! اگر نه این بود که سزاوار نیست که وداع کننده ساکت باشد و

مشایعت کنند؟ باید باز گردد کوتاه کردن سخن سزاوار بود گر چه تاسف ما طولانی است (و همه مطالب روشن است با این حال

میگویم) اینها با شما چنین رفتار نمودند. نا پایداری دنیا را فراموش مکن، و به خاطر امید بما بعدش رهایش ساز، شکیبائی پیشه

کن! تا آنگاه که پیامبرت را ملاقات کنی و به بینی که از تو خشنود است». آنگاه امام حسین علیه السلام جلو آمد و فرمود: «ای عموی

عزیز! خداوند قادر است آنچه را میبینی تغییر دهد، این گروه تو را از دنیایشان محروم ساختند و تو آنها را از دینت، چقدر تو بی

نیازی از آنچه آنها منعت کردند و چقدر آنها محتاجند به آنچه تو آنها را منع مینمودی! از خداوند صبر و نصرت را بخواه، و از

حرص و جزع به او پناه ببر که استقامت از دین است و کرامت میآورد، و حرص موجب زود رسیدن روزی نمیشود و بیتابی اجل را

بتاخیر نمیافکند!»!

سپس عمار یاسر پیش آمد در حالیکه خشمگین بود گفت: «خداوند با کسانی که تو را بوحشت انداختند انس نگیرد، و آنها را که تو

را ترسانیدند در امنیت قرار ندهد. سوگند بخدا اگر دنیایشان را میخواستی بتو تامین می دادند و اگر به اعمالشان راضی بودی دوست

میداشتند»...

ابو ذر که پیر مردی سالمند بود سخت گریست و گفت رحمت خدا بر شما اهل بیت، من هر گاه شما را میبینم به یاد رسول خدا

میافتم. من در مدینه جز شما دلخوشی نداشتم، من برای عثمان در «حجاز» بار سنگینی بودم، همانطور که برای معاویه در شام، عثمان

نمیخواست من در عراق و بصره هم باشم، می‌ترسیدم مردم بر او بشورند، لذا مرا بجائی تبعید کرد که جز خدا یاوری نیست، من غیر از خدا یار و همدمی نمیخواهم و با وجود خدا از چیزی وحشت ندارم.

ابو ذر رفت و مشایعت کنندگان به مدینه باز گشتند.

سر انجام ابو ذر در همان ریگزار «ربذه» با مرک دست‌به‌گریبان شد، در آن حال نگاهی به همسر مهربانش افکند دید اشک بر گونه‌هایش جاری است قلبش سوخت و پرسید چرا گریه میکنی؟ همسرش پاسخ داد: گذشته از همه رنجها، گریه‌ام برای این است که باید پس از مرک تو را کفن کنم، در حالیکه پارچه‌ای که بتوانم بدن پاکت را در آن قرار دهم نداریم. ابو ذر گفت گریه مکن گروهی از مؤمنان بر جنازه من حاضر خواهند شد، مرا کفن خواهند کرد و نماز خواهند خواند.

همسرش گفت ایام حج تمام شده و حاجیان همه رفته‌اند کسی باقی نمانده که از این راه گذر کند.

ابو ذر پاسخ داد من آنچه گفتم از پیامبر شنیده‌ام!

من و چند نفر دیگر روزی در خدمت پیامبر نشسته بودیم رو ب‌ما کرد و گفت:

«یکی از شما در بیابانی از دنیا می‌رود و گروهی از مؤمنان بر جنازه او حاضر میشوند» تمام کسانی که در آن مجلس بودند در آبادی از دنیا رفتند و جز من که در این بیابان دست‌به‌گریبان مرگ هستم کسی باقی نمانده است، مواظب راه باش که سخن پیامبر صحیح بوده است!

در همین حال بود که ناگاه قافله‌ای از دور پیدا شد و گروهی سر رسیدند، به محض مشاهده همسر ابو ذر و دیدن حالت اضطراب در او پرسیدند چرا چنین مضطربی؟ پاسخ داد یکی از مسلمانان در حال احتضار است، برای تجهیز و تکفین او حاضر شوید و از خداوند پاداش بگیرید، پرسیدند او کیست؟ پاسخ داد ابو ذر.

همه گفتند پدر و مادرمان فدایش باد، فوراً پیاده شدند و خود را به بالین آن مرد پاک طینت رساندند. چشم ابو ذر که به آنها افتاد، بشارت سخنی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره آنها گفته بود به آنها داد، سپس اضافه کرد وضع مرا می‌بینید

اگر جامه‌ای داشتم مرا در همان کفن میکردید ولی چون ندارم شما مرا کفن کنید اما شما را بخدا سوگند میدهم کسی که امارت و یا ریاست قومی را بعهدہ داشته مرا کفن نکند!!

اینرا گفت و با همسرش خدا حافظی کرد، چشمها را بر هم گذارد و برای همیشه دیده از جهان فرو بست، آن زبانیکه همواره همچون شراره‌ای از آتش سخنانش را بجان ظالمان و ستمگران می‌پاشید در کام فرو برد، و آن لبهای حقگو که جز به راستی گشوده و بسته نمیشدند برای همیشه روی هم افتادند آری ابو ذر از دنیا رفت!...

گروهی که بر جنازه او حاضر بودند هر کدام از امارت و ریاست بهره‌ای برده بودند، لذا برای کفن کردن او با توجه به وصیت ابو ذر در مشکل و بن بست قرار گرفتند، تنها جوانی از انصار بود که پیش آمد و گفت: من دو جامه به همراه دارم که مادرم با دست خود آن را رشته و بافته است یکی بر تن دارم و دیگری در اختیار شما میگذارم که ابو ذر را با آن کفن کنید آنها چنین کردند. «عبد الله مسعود» بر او نماز خواند، او را دفن کردند و بر قبرش اشکها ریختند.

ابو ذر در سال ۳۲ یا ۳۳ هجری قمری از جهان رخت بر بسته است.

درباره ابو ذر مطالب و مباحث زیادی است که در این مختصر نمی‌گنجد.

برای آگاهی بیشتر می‌توانید به کتابهای ذیل که ما مطالب بالا را از آنها اقتباس نموده‌ایم مراجعه فرمائید:

«الغدیر» جلد ۸ از صفحه ۲۹۲-۳۸۶ «اسد الغابه» جزء اول ذیل کلمه «جندب» صفحه ۳۰۱ و جزء ششم ذیل کلمه «ابو ذر» صفحه ۱۸۶

و «سفینه البحار» ذیل ماده «ذر» جلد اول صفحه ۴۸۲ و «شرح ابن ابی الحدید» جلد ۸ صفحه ۲۵۲-۲۶۲

خطبه ی ۱۳۰

و من کلام له علیه السّلام

أَيُّهَا النَّفُوسُ الْمُخْتَلِفَةُ ، وَ الْقُلُوبُ الْمُتَشَتُّتَةُ ، الشَّاهِدَةُ أَبْدَانَهُمْ ، وَ الْعَائِبَةُ عَنْهُمْ عَقُولَهُمْ أَظَارَكُمْ عَلَى الْحَقِّ ، وَ أَنْتُمْ تَنْفَرُونَ عَنْهُ نَفُورَ
الْمَعْزَى مِنْ وَعْوَةِ الْأَسَدِ هِيَهَاتَ أَنْ أَطْلَعَ بِكُمْ سِرَّارَ الْعَدْلِ ، أَوْ أَقِيمَ اعْوِجَاجَ الْحَقِّ .

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ الَّذِي كَانَ مَنْ مَنَافَسُهُ فِي سُلْطَانٍ ، وَ لَا التَّمَّاسُ شَيْءٌ مِنْ فَضُولِ الْحَطَامِ ، وَ لَكِنْ لِنَرْدِ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ ،
وَ نَظْهِرِ الْإِصْلَاحِ فِي بِلَادِكَ ، فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ ، وَ تَقَامَ الْمَعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ .

اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ وَ سَمِعَ وَ أَجَابَ : لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ، بِالصَّلَاةِ .

وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ ، وَ الدِّمَاءِ ، وَ الْمَغَانِمِ وَ الْأَحْكَامِ ، وَ إِمَامَةُ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلِ ، فَتَكُونَ فِي
أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ ، وَ لَا الْجَاهِلُ فَيُضْلَهُمْ بِجَهْلِهِ ، وَ لَا الْجَافِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ ، وَ لَا الْخَائِفُ لِلدُّوَلِ ، فَيَتَّخِذُ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ ، وَ لَا
الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحَقُوقِ ، وَ يَقِفُ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ ، وَ لَا الْمَعْطَلُ لِلسُّنَّةِ فَيَهْلِكُ الْأُمَّةُ .

از سخنانی است که امام(ع) فرموده [۱]

در این سخن علت اسرار خویش را در امر حکومت بر مردم بیان می کند و صفات یک پیشوای دادگر را تشریح می نماید.

ای روحهای پر اختلاف! و ای قلبهای پراکنده! شما که بدنهایتان حاضر و عقلهایتان پنهان است! من شما را به سوی حق می کشانم
ولی همچون گوسفندانی که از غرش شیر فرار کنند می گریزید!

چه دور است من با کمک شما بتوانم تاریکی را از چهره عدالت بزدایم و یا کجی حق را راست نمایم. پروردگارا تو میدانی آنچه ما
انجام دادیم نه برای این بود که ملک و سلطنتی بدست آوریم، و نه برای اینکه از متاع پست دنیا چیزی تهیه کنیم، بلکه بخاطر این بود
که نشانه های از بین رفته دینت را باز گردانیم، و صلح و مسالمت را در شهرهای آشکار سازیم، تا بندگان ستم دیده ات در ایمنی
قرار گیرند، و قوانین و مقرراتی که بدست فراموش سپرده شده بار دیگر عملی گردد. بار خدایا! من نخستین کسی هستم که به سوی
تو بازگشته و ندای تو را شنیده و پاسخ گفته ام هیچکس جز پیامبر(ص) در نماز بر من سبقت نگرفت (و نخستین نمازگزار در اسلام
بعد از او من هستم).

شما می‌دانید آنکس که بر نوامیس، خونها، غنائم، احکام و امامت مسلمانان حکومت می‌کند نباید بخیل باشد تا در جمع آوری اموال آنان برای خویش حرص ورزد.

و نباید جاهل و نادان باشد که با جهلش آنان را گمراه کند، و نه جفاکار تا پیوندهای آنها را از هم بگسلد و به نیازهای آنها پاسخ نگوید، و نه ستمکار که در اموال و ثروت آنان حیف و میل نماید، و گروهی را بر گروه دیگر مقدم دارد. و نه رشوه‌گیر در قضاوت تا حقوق را از بین ببرد و در رساندن حق به صاحبانش کوتاهی ورزد. و نه آنکس که سنت پیامبر را تعطیل کند و بدین سبب امت را به هلاکت بیفکند (اینها هیچکدام لایق مقام ولایت و سرپرستی مسلمانان نیستند).

توضیح:

[۱] این سخن را «ابن جوزی» در کتاب «تذکره الخواص» با سندی که به «عبد الله بن صالح عجللی» می‌رسد نقل کرده است و یادآور شده که این سخن را امام برمنبر کوفه ایراد فرموده است و به خطبه «منبریه» معروف است.

(مستدرک و مدارک نهج البلاغه صفحه ۲۵۱)

علاوه بر آنچه در تذکره الخواص صفحه ۱۲۰ آمده «قاضی نعمان» فصل آخر آن را در جزء دوم «دعائم الاسلام» صفحه ۵۳۱ آنرا آورده و «ابن اثیر» در «نهایه» جلد ۳ صفحه ۱۵۴ ذیل ماده «ظئر» و در ماده «وعی» جلد ۵ صفحه ۲۷۰ به آن اشاره کرده است.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۲۹۵)

خطبه ی ۱۳۱

و من خطبۀ له علیه السّلام

نحمده علی ما أخذ و أعطی ، و علی ما أبلی و ابتلی ، الباطن لكلّ خفیةً ، و الحاضر لكلّ سریره ، العالم بما تكنّ الصدور ، و ما تخون العیون ، و نشهد أن لا إله غیره ، و أنّ محمّدا نجیبه و بعیته ، شهادة یوافق فیها السّرّ الإعلان و القلب اللّسان .

و منها :

فإنَّه و الله الجَد لا اللَّعب ، و الحقَّ لا الكذب ، و ما هو إلَّا الموت قد أسمع داعيه ، و أعجل حاديه ، فلا يغرِّك سواد النَّاس من نفسك فقد رأيت من كان قبلك ممَّن جمع المال ، و حذر الإقلال ، و أمن العواقب ، طول أمل ، و استبعاد أجل ، كيف نزل به الموت فأزعجه عن وطنه ، و أخذه من مأمنه و محمولا على أعواد المنايا ، يتعاطى به الرجال الرجال حملا على المناكب ، و إمساكا بالأنامل ، أما رأيتم الَّذِينَ يُؤْمَلون بعيدا ، و يبنون مشيدا ، و يجمعون كثيرا ، كيف أصبحت بيوتهم قبورا ، و ما جمعوا بورا ، و صارت أموالهم للوارثين ، و أزواجهم لقوم آخرين ، لا فى حسنه يزدون ، و لا من سيئه يستعتبون ؟ فمن أشعر التَّقوى قلبه برز مهله ، و فاز عمله ، فاهتبلوا هبلها ، و اعملوا للجَنَّة عملها ، فإنَّ الدُّنيا لم تخلق لكم دار مقام ، بل خلقت لكم مجازا لتزودوا منها الاعمال إلى دار القرار ، فكونوا منها على أوفاز ، و قربوا الظُّهور للزَّيَال .

از خطبه‌هائی است که امام ایراد فرموده [۱]

و در آن پند و اندرز می‌دهد و تشویق به بی‌اعتنائی به زرق و برق دنیا می‌کند ستایش می‌نماید خداوند را بر آنچه گرفته و بخشیده، و بر نعمتهایی که عطا کرده و آزمون‌هایی که مقرر داشته خداوندی که از هر چیز مخفی و پنهان آگاه است... و در باطن همه چیز حضور دارد. همو که به آنچه در سینه‌ها نهفته است آگاهی دارد و چشمهای خیانت گر را می‌بیند گواهی می‌دهم که معبودی جز او نیست و اینکه محمد(ص) برگزیده و برگزیده او است، آنچنان شهادتی که درون و برون و قلب و زبان در آن هماهنگ باشند.

قسمتی دیگر از این خطبه که در آن مردم را اندرز می‌دهد

به خدا سوگند این را که می‌گویم یک حقیقت جدی است نه شوخی، واقعیت است نه دروغ مرک را می‌گویم که بانک خود را بگوش (همه زندگان) رسانده و به سرعت همه رامیراند، انبوه زندگان هرگز تو را فریب ندهند (و از خویشتن غافل نسازند) با اینکه افرادی پیش از خویش را به چشم دیدی همانها که ثروتها را جمع آوری کردند و از فقر و بیچارگی وحشت داشتند، و به واسطه آرزوهای طولانی، خویش را در امان دانستند، مرک را دور می‌پنداشتند، دیدی مرک چسان آنان را فرا گرفت و از وطنشان بیرون راند

و از جایگاه امنشان برگرفت، و بر چوبهای تابوت حملشان کرد در حالی که مردم او را دست به دست می‌کردند، بردوش گرفته و با سر انگشت خویش نگاهش میداشتند (و گویا از گرفتن آن با تمام دست خود نفرت و وحشت داشتند) مگر ندیدی همانها که آرزوهایشان دراز بود، و قصرهای محکم بنا کردند و اموال فراوانی جمع نمودند چگونه خانه‌هایشان قبرشان شد و آنچه جمع کرده بودند نابود گردید؟! اموالشان بدست وارثان افتاد و همسرانشان به ازدواج دیگران درآمدند. نه هرگز میتوانند چیزی بر حسنات خود بیفزایند. و نه از گناه توبه کنند کسی که تقوا را شعار قلبش قرار دهد کارهای نیکش آشکار گردد، و عملش وسیله‌ی پیروزی‌اش شود، پس در به دست آوردن تقوا فرصت را غنیمت شمیرید، و برای وصول به بهشت جاویدان عملی شایسته آن انجام دهید، چه اینکه دنیا برای سکونت همیشگی شما خلق نگردیده بلکه آن را مجاز و گذرگاه شما ساخته‌اند تا اعمال صالح را به عنوان زاد و توشه برای سرای دیگر فراهم سازید. پس با عجله آماده کوچ کردن باشید و مرکبها را برای حرکت مهیا کنید.

توضیح:

[۱] «آمدی» در کتاب «الغرر» قسمتهائی از این خطبه را آورده است. و از این نظر که با آنچه در نهج البلاغه است تفاوت دارد میفهمیم که مدرک وی غیر از نهج البلاغه بوده است.

و «ابن اثیر» در کتاب «نهایه» جلد ۵ صفحه ۲۳۹ ذیل ماده «هبل» و همچنین در جلد ۲ صفحه ۲۱۰ ذیل ماده «وفر» اشاره به آنچه در این خطبه آمده، کرده است.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۲۹۸)

خطبه ی ۱۳۲

و من خطبه له علیه السلام

و انقادت له الدتیا و الآخرة بأزمتهما ، و قذفت إلیه السموات و الأرضون مقالیدها ، و سجدت له بالغدو و الآصال الأشجار الناضرة ، و قدحت له من قضبانها النیران المضيئة ، و آتت أكلها بكلماته الثمار البانعة .

منها :

و كتاب الله بين أظهركم ناطق لا يعيى لسانه ، و بيت لا تهدم أركانه ، و عزّ لا تهزم أعوانه .

منها :

أرسله على حين فترة من الرّسل ، و تنازع من الألسن ، فقنّى به الرّسل و ختم به الوحى ، فجاهد فى الله المدبرين عنه ، و العادلين به .

منها :

و إنّما الدّنيا منتهى بصر الأعمى ، لا يبصر ممّا وراءها شيئا ، و البصير ينفذها بصره و يعلم أنّ الدّار وراءها ، فالبصير منها شاخص ، و الأعمى إليها شاخص ، و البصير منها متزوّد ، و الأعمى لها متزوّد .

منها :

و اعلّموا أن ليس من شىء إلّا و يكاد صاحبه أن يشيع منه و يملّه ، إلّا الحياة فإنّه لا يجد له فى الموت راحة ، و إنّما ذلك بمنزلة الحكمة الّتى هى حياة للقلب الميّت ، و بصر للعين العمياء ، و سمع للأذن الصّماء ، و رى للظّمآن ، و فيها الغنى كلّها و السّلامة :

كتاب الله تبصرون به ، و تنطقون به ، و تسمعون به ، و ينطق بعضه ببعض ، و يشهد بعضه على بعض ، و لا يختلف فى الله ، و لا يخالف بصاحبه عن الله .

قد اصطلحتم على الغلّ فيما بينكم و نبت المرعى على دمنكم ، و تصافيتم على حبّ الآمال ، و تعاديتم فى كسب الأموال ، لقد استهام بكم الخبيث و تاه بكم الغرور ، و الله المستعان على نفسى و أنفسكم .

از خطبه هائى است كه امام(ع)ايراد فرموده.[۱]

پیرامون عظمت خداوند و یاد آوری قرآن و پیامبر و اندرز مردم عظمت پروردگار دنیا و آخرت زمامهای خود را به او سپرده و منقاد اویند، و آسمانها و زمینها کلیدهای خویش را بدست قدرت وی داده‌اند، صبحگاهان و شامگاهان، درختان سرسبز در برابرش سجده میکنند و از شاخه‌های آنها بفرمانش آتش شعله‌ور شده، و فرمان او میوه‌های رسیده را (به انسانها) تقدیم میکنند.

قسمت دیگری از این خطبه در باره قرآن

کتاب خداوند در میان شما سخنگوئی است که هیچگاه زبانش از حق گوئی خسته نمی‌شود و خانه‌ای است که پایه‌هایش هرگز فرو نمیریزد، و نیرومندی است که یارانش شکست نمی‌خورند.

قسمت دیگر در باره رسول خدا (ص)

او را پس از یک دوران فترت بعد از پیامبران گذشته فرستاد، بهنگامی که در میان مذاهب مختلف نزاع در گرفته بود، او را بدنبال آنان فرستاد و وحی را به او ختم کرد [۲] او هم با کسانی که به حق پشت کرده و از آن روی برتافته بودند به جهاد پرداخت.

و نیز قسمت دیگر از این خطبه.

در باره دنیا

دنیا منتهای دید کوردلان است که در ماورای آن چیزی نمی‌بینند، اما شخص بصیر دیدش در آن نفوذ میکند و از آن می‌گذرد و میداند که سرای جاویدان در ورای آن است. بنابراین شخص بصیر در دنیا آماده کوچ است.

و کور دل چشمش را بآن دوخته، بینایان از آن زاد و توشه بر میگیرند و نابینایان برای آن زاد و توشه می‌اندوزند.

قسمت دیگر اندرز بمردم

آگاه باشید در دنیا چیزی نیست مگر اینکه صاحبش بزودی از آن سیر و ملول می‌شود، جز حیات و زندگی که انسان در فقدان آن راحتی احساس نمیکند، و این همانند حکمت و دانش است که حیات قلبهای مرده محسوب می‌شود و بینائی برای چشمهای نابینا است، و شنوائی برای گوش‌های ناشنوا، و برای تشنه‌گان آبی است گوارا، در آن همه سلامت و بی‌نیازی است.

این کتاب خدا است که با آن میتوانید حقایق را ببینید و با آن سخن گوئید و بوسیله آن بشنوید، بعضی از آن از بعضی دیگر سخن می‌گوید و برخی گواه برخی دیگر است.

در باره خدا سخنی به خلاف نگفته و کسی که با آن مصاحبت کند وی را از خدا جدا نمیسازد.

(گویا) میان خود توافق بر خیانت و کینه ورزی نموده‌اید و همچون مزبله‌ای که گیاه بر آن می‌روید آثارش در میان شما ظاهر شده. در دوستی و دلبستگی به آرزوها با هم متفق شده‌اید و در کسب ثروت به دشمنی پرداخته‌اید شیطان شما را در سرگردانی انداخته و غرور برای شما هلاکت‌بار آورده، خدای را برای خود و برای شما بیاری می‌طلبیم.

توضیح‌ها:

[۱] «ابن ابی الحدید» میگوید: این خطبه در حقیقت فصلهای مختلفی است که سید رضی آن را از یک خطبه طولانی امام علیه السلام انتخاب کرده است و این از برنامه‌های شریف رضی در نهج البلاغه است که قسمتهای فصیح و بلیغ سخنان امام را بر میگزیند و می‌آورد، «تکرار» کلمه «منها» نیز گواه این مطلب است.

(اقتباس از جلد ۸ صفحه ۲۸۸)

«آمدی» در «الغرر» صفحه ۸۸ قسمت سوم آن را آورده که با آنچه در اینجا است اختلاف دارد و شاید همین دلیل شود که آن را از نهج البلاغه نگرفته است (مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۳۰۱)

[۲] «ختم به الوحی»

مسئله خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از ضروریات اسلام است که هیچگونه تردیدی در آن راه ندارد، چه اینکه هم قرآن مجید در سوره احزاب آیه ۴۰، و هم نهج البلاغه، و هم روایات و احادیث از طریق اهل سنت و شیعه بطور صراحت در این معنی وارد شده است، به همین لحاظ می‌بینیم شارحان و مفسران هنگامی که به چنین مواردی می‌رسند معمولاً در این باره هیچگونه توضیح و بحثی نمی‌کنند و این بخاطر همان مسلم بودن این حقیقت می‌باشد.

توضیح بیشتر را می‌توانید در جلد اول این کتاب صفحه ۳۸۲ و ۳۸۳ مطالعه کنید.

خطبه ی ۱۳۳

و من کلام له علیه السّلام و قد شاوره عمر بن الخطاب فی الخروج إلى غزو الروم بنفسه

و قد توکل الله لأهل هذا الدّین باعزاز الحوزة ، و ستر العورة ، و ألدی نصرهم و هم قليل لا ينتصرون ، و منهم و هم قليل لا یمتنعون ، حی لا یموت إنک متى تسر إلى هذا العدو بنفسک فتلقهم فتنبک لا تکن للمسلمین کأنفۀ دون أقصى بلادهم ، لیس بعدک مرجع یرجعون إليه ، فابعث إليهم رجلاً محرباً ، و احفز معه أهل البلاء و النّصيحة ، فإن أظهر الله فذاک ما تحبّ ، و إن تکن الأخری كنت ردء اللّئاس ، و مثابةً للمسلمین .

از سخنانی است که امام(ع) فرموده [۱]

هنگامی که «عمر» با امام برای رفتن بجنگ روم مشورت کرد چنین فرمود:

خداوند به پیروان این دین وعده داده و بر عهده گرفته که اسلام را سر بلند، و نقاط ضعف آنها را بر طرف سازد. آنکس که آنان را در آنهانگام که اندک بودند یاری کرد، و در آنموقع که در اثر کمی نفرات نمی-توانستند از خود دفاع کنند از آنها دفاع نموده همو زنده است. هرگز نمی‌میرد ولی تو اگر شخصا بسوی دشمن حرکت کنی و مغلوب گردی برای شهرهای دور دست مسلمانان پناهی نمی‌ماند، (و اگر تو در میدان جنگ کشته شوی، پیش از آن که مردم با دیگری بیعت کنند) کسی نیست که به او مراجعه کنند. پس مرد

جنگ آزموده‌ای را به سوی آنها به فرست و گروهی که مشکلات و سختیهای جنگ‌ها را دیده‌اند و خیر خواه و نصیحت‌پذیرند با او همراه ساز! پس اگر خداوند پیروزی داد همان است که تو می‌خواهی.

و اگر نشد تو مدافع مردم و پناه آنها خواهی بود، (و در سنگر پشت جبهه قرار خواهی داشت).

توضیح:

[۱]-در «نهایه» ابن اثیر» جلد ۴ صفحه ۲۵۰ ذیل ماده «کنف» به این سخن امام‌علیه السلام اشاره شده و «ابو عبیده» در کتاب «الاموال» صفحه ۲۵۲.

و از اینکه ابن ابی الحدید بعضی از کلمات سخن مورد بحث را بگونه دیگر نقل کرده مثلاً «تکفل» به جای «توکل» و «کھف» بجای کافه، بدست می‌آید که او به نسخه دیگری از کلام امام (ع) غیر نهج البلاغه دست یافته (مصادر نهج البلاغه و اسانیده ج ۲ ص ۳۰۲)

۲- این مشورت در آن هنگام پیش آمده که قیصر روم با همه سپاهش برای جنگ با مسلمانان در معرکه حاضر شدند و «خالد ابن ولید» از جنگ کناره گرفته بود. و کار بر «ابو عبیده» و «شرحبیل» و سائر سران لشکر مسلمانان تنگ شده بود و در این حال جریان را به عمر اطلاع دادند، و او در این زمینه با امام (ع) مشورت کرد و این پاسخ را شنید.

(مستدرک و مدارک نهج البلاغه ص ۲۵۱)

۳- این همان جنگ فلسطین و فتح بیت المقدس است که عمر پس از اطلاع احساس کرد که باید شخصا در آن شرکت کند و لذا به آن سو رهسپار شد، و پس از رسیدن به آنجا و آگاهی رومیان از ورود وی از او تقاضای صلح نمودند و او با آنها مصالحه کرد به شرط اینکه جزیه پردازند. سپس از آنجا به بیت المقدس رفت. و مورخان نوشته‌اند در این مسافرت به معاویه و سرداران سپاه که لباسهای زیبا و تجملی پوشیده بودند اعتراض کرد، و آنها در پاسخ وی گفتند که در اینجا عظمت اسلام در این است که ما چنین لباسهایی را در برداشته باشیم!

البته عمر چهار بار به شام رفته و در یکی از مسافرتهايش به آن سو به بیماری وبا که در آن ناحیه شیوع داشته برخورد می کند و لذا وارد شهر نشده برمیگردد، این سفر در سال ۱۷ هجری بوده، و فتح بیت المقدس در سنه ۱۵ هجری اتفاق افتاده است.

(شرح ابن ابی الحدید جلد ۸ ص ۲۹۸-۳۰۰ و کامل ابن اثیر جلد ۲ از ص ۴۹۹ به بعد)

خطبه ی ۱۳۴

و من خطبۀ له علیه السّلام

قد وقعت مشاجرة بينه و بين عثمان فقال المغيرة ابن الأحنس لعثمان : أنا أكفيكه . فقال أمير المؤمنين عليه السلام :

يا ابن اللعين الأبر ، و الشجرة التي لا أصل لها ، و لا فرع ، أنت تكفيني و الله ما أعز الله من أنت ناصره ، و لا قام من أنت منهضه ، اخرج عنا أبعد الله نواك ، ثم ابلغ جهدك فلا أبقي الله عليك إن أبقيت .

کی از سخنانی است که امام(ع) فرموده [۱]

هنگامی که مشاجره ای بین امام(ع) و عثمان در گرفت «مغیره ابن احنس» به عثمان گفت من به جای تو پاسخ گوی او خواهم بود. امام(ع) به مغیره فرمود:

ای پسر لعین ابر! ای درخت بی ریشه و شاخه! تو بحساب من می رسی؟ بخدا سوگند خدای به کسی که تو یاورش باشی عزت نمی دهد، و کسی که دستش را بگیری از جای به پا نخواهد خاست، بیرون شو! خدای خیر را از تو دور سازد سپس هر چه می خواهی کوشش کن خداوند تو را باقی نگذارد اگر از آن چه میتوانی فرو گذار کنی!

توضیح:

[۱] «احنس» پدر «مغیره» از سران منافقان بود، و طبق نوشته همه محدثان او جزو مؤلفه قلوبهم به شمار آمده زیرا او در روز فتح مکه با زبان اظهار اسلام نمود ولی در باطن معتقد نبود، مغیره برادری داشت بنام «ابو الحکم» که در جنگ «احد» دست امام(ع) کشته شد

کینه‌ای را که از امام(ع) در درون مخفی داشت با جمله بالا آشکار کرده است. و این کینه به علت همان کشته شدن برادرش بدست امام(ع) بوده است. و اگر امام(ع) به او می‌فرماید:

«یا ابن اللعین» بخاطر وضعی است که پدرش داشته و اگر «ابتر» می‌گوید به واسطه این است که اگر انسان فرزند گمراه و ناپاکی از خود باقی بگذارد مثل این است که اصلاً فرزندی ندارد!

(شرح ابن ابی الحدید ج ۸ ص ۳۰۱)

خطبه ی ۱۳۵

و من کلام له علیه السّلام

لم تکن بیعتکم إیّای فلتُهُ ، و لیس امری و امرکم واحدا : إئی آریدکم لله ، و أنتم تریدونی لأنفسکم أیّها النّاس ، أعینونی علی أنفسکم ، و ایم الله لأنصفنّ المظلوم من ظالمه ، و لأقودنّ الظّالم بخزامتہ ، حتّی آورده منهل الحقّ و إن کان کارها .

از سخنانی است که امام(ع) در مورد بیعت فرموده. [۱]

بیعت شما با من بی مطالعه و ناگهانی نبود، و کار من و شما یکسان نیست، من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خویشتن.

ای مردم! بمن برای اصلاح خودتان کمک کنید.

بخدا سوگند داد مظلوم را از ظالم می‌گیرم و افسار ظالم را می‌کشم تا وی را به آبخورگاه حق وارد سازم اگر چه مایل باین کار نباشد.

توضیح:

[۱]-طبق آنچه «شعبی» نقل کرده این سخن را امام(ع) هنگامی فرمود که «عبد الله ابن عمر»، «سعد بن ابی وقاص» «محمد ابن مسلمه» «حسان ابن ثابت» و «اسامه ابن زید» از بیعت سرباز زده بودند که البته طبق آنچه در «ارشاد مفید» صفحه ۱۴۲ آمده این قسمتی از آن سخن امام است که شریف رضی در اینجا آورده است.

ضمنا در این سخن گوشه‌ای به بیعت ابو بکر نیز هست که بیعت با او به اعتراف عمر ناگهانی و بدون مطالعه انجام شده است.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده ج ۲ ص ۳۰۶)

۲-روشن است که امام(ع) آنها را برای یاری دین خدا می‌خواست اما آنها برای بدست آوردن عطا و منزلت و مقام از امام(ع) پیروی می‌کردند. و به همین دلیل هنگامی که مایوس می‌شدند به معاویه روی می‌آوردند و این نکته نیز واضح است که روی سخن امام(ع) با اکثر یارانش بوده و گرنه یاران خاص و فدا کارش تنها او را بخاطر یاری از آئین خداوند می‌خواستند و بس، او را دوست می‌داشتند و از او بخاطر پاکی و دفاع وی از حق تبعیت می‌کردند .

خطبه ی ۱۳۶

و من کلام له علیه السّلام فی معنی طلحه و الزبیر

و الله ما أنکروا علی منکرا ، و لا جعلوا بینی و بینهم نصفاً ، و إنهم لیطلبون حقاً هم ترکوه ، و دماهم سفکوه ، فإن کنت شریکهم فیه فإنّ لهم نصیبهم منه ، و إن کانوا ولّوه دونی فما الطّلبه إلا قبلهم ، و إنّ أوّل عدلهم للحکم علی أنفسهم ، و إنّ معی لبصیرتی : ما لبّست و لا لبس علی ، و إنّها للفتنة الباغیة فیها الحما و الحمّة ، و الشّبّهة المغدقه ، و إنّ الأمر لواضح و قد زاح الباطل عن نصابه ، و انقطع لسانه عن شغبه ، و ایم الله لأفرطنّ لهم حوضاً أنا ماتحه : لا یصدرون عنه بری ، و لا یعبّون بعده فی حسی .

منه :

سخنی است که امام (ع) در باره بیعت طلحه و زبیر فرموده [۱]

نخستین مرحله عدالت برای آنان آن است که خود را محکوم کنند، من بینائی خویش را به همراه دارم، چیزی را بر کسی مشتبه نکرده‌ام، و چیزی بر من نیز مشتبه نشده است.

قسمت دیگر از این سخن همچون شتران و گوسفندان که به فرزندان خود روی آورند به سوی من روی آوردید، می‌گفتید: بیعت! بیعت! من دستم را می‌بستم و شما آن را می‌گشودید، من آن را از شما بر میگرفتم شما به سوی خود میکشیدید.

۴.۳

می‌کنند مرساں، من پیش از جنگ از آنها خواستم که باز گردند، و انتظار بازگشتشان را میکشیدم ولی آنها پشت پا به نعمت زدند و دست رد بر سینه عافیت گذاردند!

توضیح:

[۱]- این سخن را «ابن عبد البر» در شرح حال طلحه ابن عبید الله در کتاب «استیعاب» ج ۲ ص ۲۱۱ و «ابن اثیر» در کتاب «اسد الغابه» جزء ۳ ص ۶۰ در شرح حال همین شخص و «مفید» در کتاب «الجمال» ص ۱۴۳ به نقل از «واقدی» و «ابن اثیر» در «نهایه» ج ۳ ص ۳۱۸ ذیل ماده عوذ آن را نقل کرده‌اند.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده ج ۲ ص ۳۰۹)

در اینجا نویسنده کتاب به مدارک دیگری نیز که در خطبه‌های دیگر برای آن آورده اشاره کرده و «ابن ابی الحدید» در ذیل خطبه ۲۲ این سخن را طبق نقل ابو «محنف» از خطبه‌های جنگ جمل می‌داند.

(ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۳۰۵)

۲- «و دما هم سفکوه»: انتقام خونی را می‌خواهند که خود ریخته‌اند!

امام (ع) در این جمله اشاره می‌کند که اینها خودشان خون عثمان را ریخته‌اند با اینحال در مقام انتقام بر آمده‌اند، نقل می‌کنند که عثمان همواره می‌گفت:

وای بر «ابن حضرمیه» (طلحه) من چند «بار طلا» به او دادم ولی او هم اکنون می‌خواهد خون مرا بریزد، خداوندا مگذار از آن بهره گیرد، عواقب ظلمش را به او برسان! و نیز نوشته‌اند:

روز قتل عثمان، «طلحه» نقابی بر چهره زده بود که او را شناسند و به خانه عثمان تیر اندازی می‌کرد.

و نیز آورده‌اند هنگامی که عثمان از ورود مردم به خانه‌اش جلوگیری کرد «طلحه» آنها را از راه خانه یکی از انصار بالا فرستاد تا به خانه او بریزند.

باز نقل کرده‌اند «زبیر» می‌گفت:

عثمان را بکشید که دیتان را تغییر داده به او گفتند: پسر جلوی در خانه از او حمایت می‌کند، گفت:

من از کشتن عثمان ناراحت نیستم گرچه از پسر شروع شود! عثمان فردابه صورت مرداری در جاده افکنده خواهد شد.

(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۹ ص ۳۵ و ۳۶)

خطبه ی ۱۳۷

و من خطبة له عليه السلام في ذكر الملاحم

يعطف الهوى على الهدى إذا عطفوا الهدى على الهوى ، و يعطف الرأى على القرآن إذا عطفوا القرآن على الرأى .

منها :

حتّى تقوم الحرب بكم على ساق بادية نواجدها ، مملوءة أخلافها ، حلوا رضاعها ، علقما عاقبتها . ألا و فى غد و سيأتى غد بما لا تعرفون يأخذ الوالى من غيرها عمالها على مساوىء أعمالها ، و تخرج له الأرض من أقاليد كبدها ، و تلقى إليه سلما مقاليدها ، فيريكم كيف عدل السيرة ، و يحيى ميّت الكتاب و السنّة .

منها :

كأنّى به قد نعق بالشّام و فحص براياته فى ضواحي كوفان ، فعطف إليها عطف الضّروس و فرش الأرض بالرّءوس ، قد فغرت فاغرته و ثقلت فى الأرض و طأته ، بعيد الجولة ، عظيم الصّولة . و الله ليشردنكم فى أطراف الأرض ، حتّى لا يبقى منكم إلا قليل ،

كالكحل في العين ، فلا تزالون كذلك حتّى تؤوب إلى العرب عواذب أحلامها ، فالزموا السنن القائمة ، و الآثار البينه ، و العهد القريب الذى عليه باقى النبوة ، و اعلموا أنّ الشيطان إنّما يسنى لكم طرقه لتتبعوا عقبه .

یکی از خطبه‌های امام که بحوادث مهم آینده اشاره می‌کند [۱]

«او» خواسته‌ها را تحت الشعاع هدایت الهی قرار می‌دهد، هنگامیکه مردم هدایت راتحت الشعاع خواسته‌های خویش قرار دهند، و آن هنگام که مردم قرآن را به رای و خواسته‌های خود تفسیر کنند، او آراء و نظرات را از قرآن می‌گیرد و تابع آن می‌سازد.

قسمت دیگری از این خطبه‌جنگ همچون شیری خشمگین که دندانهایش آشکار شده به شما روی آورد، پستانهایش پر از شیر است، نوشیدنش شیرین و سرانجامش تلخ، آگاه باشید فردا-فردائی که مرکز حوادث است...کسی بر شما حکومت خواهد کرد که از غیر خاندان حکومتها است، او عمال و رؤسای حکومتها را بر اعمال بدشان کیفر خواهد داد، زمین میوه‌های دلش (طلا و نقره‌ها و معادنش) را برای او خارج خواهد ساخت، کلیدهایش را تسلیم وی خواهد نمود، آن وقت عدالت گستری و روش پیامبر در عدالت را به شما نشان خواهد داد، و کتاب و سنت که پیش از او مرده‌اند زنده خواهد ساخت.

قسمت دیگر از این خطبه [۲]

گویا او را می‌بینم که ندا را از شام بلند کند، پرچمهایش را در اطراف کوفه باهتزاز در آورد، و همانند شتران خشمگین بسوی آن رو می‌آورد، زمین را با سرها فرش می‌کند، دهانش باز، گام‌هایش سنگین، جولان او وسیع و صولت او عظیم است، به خدا سوگند شما را در اطراف زمین پراکنده سازد تا آنجا که جز تعداد کمی از شما، همچون بقایا سرمه در چشم، باقی نماند، این وضع همچنان ادامه دارد تا آنگاه که عقل و فکر از دست رفته عرب باز گردد، پس باید همچنان ملازم سنن جاودانه اسلام و آثار آشکار و اطلاعات گذشته نزدیکی که میراث نبوت بر آن قرار دارد، باشید.

آگاه باشید شیطان راههای خویش برایتان آسان جلوه می‌دهد تا از او پیروی کنید.

توضیح‌ها:

[۱] یعطف الهوی علی الهدی:

۱- «آمدی» در کتاب «الغور» ص ۲۹۶ در حرف «باء» آغاز این خطبه را آورده است.

۲- این قسمت باتفاق همه شارحان نهج البلاغه اشاره بقیام حضرت مهدی علیه السلام است که پس از ویران شدن جاده‌های هدایت بار دیگر آنها را آباد می‌سازد، و پس از فاصله گرفتن از قرآن و دادن حکومت به آراء اشخاص دستورات قرآن را زنده می‌کند.

می‌دانیم مسئله انتظار ظهور یک مصلح مورد توافق تمام مردم جهان است که بیاید و جهان درهم ریخته را اصلاح کند، ادیان و مذاهب نیز منتظر یک مصلح هستند با این تفاوت که هر کدام از ادیان این مصلح را از خویش می‌دانند.

اسلام آئین جاودانی حق این حقیقت را به پیروانش یاد آور شده و از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایات متواتری در زمینه قیام مهدی علیه السلام در آخر الزمان پس از پر شدن جهان از فساد، رسیده است.

از طرق ائمه اهلبیت (ع) بالخصوص روایات بسیاری در این باره وارد شده است در این روایات تعیین شده که «مهدی» (ع) فرزند امام حسن عسکری (ع) است. همو که در سال ۲۵۵ هجری قمری در سامراء متولد و پس از شهادت پدرش (در سال ۲۶۰

بدستور خداوند از دیده‌ها پنهان گردیده و تا هنگامی که خداوند فرمان ظهورش را نداده همچنان در پشت پرده غیبت قرار دارد.

[۲] کانی قد نق بالشام عده‌ای از شارحان نهج البلاغه این پیشگویی را مربوط به «عبد الملک مروان» می‌دانند که از شام قیام کرد و در حملات خود به «عراق» و سائر نقاط افراد زیادی را به ناحق کشت.

ولی مرحوم علامه مجلسی آن را مربوط به «خروج سفیانی» می‌داند که مقارن قیام حضرت مهدی علیه السلام در شام ظهور خواهد کرد و سرانجام بدست مهدی (ع) از بین می‌رود.

(شرح نهج البلاغه خوئی جلد ۸ صفحه ۳۵۹)

و با توجه به اینکه آغاز خطبه اشاره به قیام مهدی است تفسیر این قسمت اخیر به خروج سفیانی مناسبتر به نظر می‌رسد.

و من کلام له علیه السّلام فی وقت الشوری

لن یسرع أحد قبلی إلى دعوة حقّ، و صلّه رحم، و عائده کرم، فاسمعوا قولی، و عوا منطقی، عسی أن تروا هذا الأمر من بعد هذا الیوم تنتضی فیهِ السّیوف، و تخان فیهِ العهود، حتّی یكون بعضکم أئمّة لأهل الضّلاله، و شیعه لأهل الجهاله.

سخنی است که امام(ع) هنگام شوری فرموده [۱]

هیچ کس سریعتر از من به اجابت دعوت حق، صلّه رحم، احسان، و بخشش فراوان نشتافته است، پس سخنم را بشنوید و گفته‌هایم را حفظ کنید، ممکن است بعد از امروز در مورد این امر (خلافت) با چشم‌های خود به بینید که شمشیرها از نیام بیرون آمده، و به پیمانها خیانت شده است! تا آنجا که بعضی از شما امام و پیشوای گمراهان و پیرو جاهلان خواهید گشت!

توضیح:

[۱] - این سخن را «طبری» در تاریخ خود جلد ۵ صفحه ۳۹ در حوادث سال ۲۳ آورده است.

و «ابن ابی الحدید» آن را قسمتی از سخن امام علیه السلام که پس از وفات عمر برای اهل شورا فرموده، می‌داند.

و در حکمت ۲۱ از کلمات قصار مصادر این سخن خواهد آمد.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۳۱۳)

در کتاب «کامل» «ابن اثیر» جلد ۳ صفحه ۷۴ در حوادث سال ۲۳ نیز این سخن آمده است.

نکاتی از شوری:

الف - «شبعی» در کتاب «شوری» و «مقتل عثمان» می‌گوید:

اهل شورا در خانه‌ای قرار گرفتند و با یکدیگر به مجادله پرداختند، زیرا هر کدام از آنها به این مقام چشم دوخته بودند: بعضی این مقام را برای آخرت و بعضی آن را برای دنیا می‌خواستند. چون بحث و سخن به درازا کشید، «عبد الرحمان بن عوف» حاضر شد خود را از میدان خلافت خارج سازد به این شرط که خود یک نفر را برای خلافت انتخاب کند همه به این نظر راضی بودند ولی علی علیه السلام فرمود:

من به تو خوشبین نیستم!... ابو طلحه که مامور اجرا بود به امام علیه السلام گفت: به رای عبد الرحمان رضایت ده! خواه به سود تو باشد یا به زیانت!

امام (ع) به عبد الرحمان فرمود: پیمانی خدائی با من ببند که حق را مقدم داری، متابعت هوا و هوس نکنی و میل به بستگان ننمائی و برای غیر خداوند عملی را انجام ندهی.

عبد الرحمان به خدای واحد سوگند یاد کرد که کوشش خود را در منفعت امت به کار اندازد، و تمایل به هوا و هوس و بستگانش نشان ندهد. جریان «شورا» را در ذیل خطبه شقشقیه مفصل آوردیم برای توضیح بیشتر باید آنجا را مطالعه فرمائید.

ب- پس از آنکه مردم با عثمان بیعت کردند، عثمان با خوشحالی کامل به خانه آمد بنی امیه همه در خانه‌اش حضور یافتند، خانه پر شد پس از آن درب خانه را بستند.

ابو سفیان پرسید از غیر بنی امیه کسی اینجا هست؟

گفتند: نه، «قال یا بنی امیه تلقفوها تلقف الکرة فوالذی یحلف به ابو سفیان ما من عذاب و لا حساب و لا جنه و لا نار و لا بعث و لا قیامة»:

خلافت را همچون توپ بازی به هم پاس بدهید، به آن کس که ابو سفیان به آن سوگند یاد می‌کند نه عذابی خواهد بود و نه حسابی، نه بهشتی، نه آتشی، نه زنده شدن و نه قیامتی.

ج- «جندب ابن عبد الله ازدی» میگوید:

من هنگامی که با عثمان بیعت می شد بودم، کنار «مقداد» نشستم او می گفت به خدا قسم هرگز مثل چنین وضعی که نسبت به اهل بیت علیهم السلام انجام می شود ندیده ام. «عبد الرحمن ابن عوف» گفت: «مقداد» تو را با آنها چکار؟

به او گفت: من آنها را به خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوست می دارم و از قریش در شگفتم که به واسطه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر مردم افتخار می کنند، ولی خلافت را از خاندانش بیرون می برند، «عبد الرحمن» گفت: من هم کوشش خود را کردم.

«مقداد» پاسخ داد: به خدا سوگند تو مرد حقی که مردم را به حق فرمان می دادرها کردی (و با بهانه های خود حق مسلمش را از وی بازداشتی) اگر من یاور داشتم با قریش مانند «بدر» و «احد» به جنگ می پرداختم.

عبد الرحمن گفت: مادرت برایت گریه کند سخنت را مردم نشوند که می ترسم تو فتنه گر و تفرقه انداز شوی!

«مقداد» گفت:

آن کس که به حق دعوت کند و مردم را بسوی پیشوایان واقعی بخواند فتنه انگیز نخواهد بود بلکه آن کس که مردم را در باطل اندازد و خواسته دل را بر حق ترجیح دهد او فتنه انگیز است.

عبد الرحمن رنگش دگرگون شد و گفت: اگر میدانستم مقصودت از این سخن من هستم آنوقت می فهمیدی با تو چه می کردم!

مقداد گفت: مرا تهدید میکنی؟!

جندب می گوید:

پس از رفتن عبد الرحمن من به مقداد گفتم:

من یاورت هستم گفت با دو سه نفر این کار انجام نمی شود، لذا نزد علی (ع) رفتم به او عرض کردم قوم تو با شما خوب رفتار نکردند امام (ع) فرمود صبر بهتر است و خدا مددکار است.

گفتم تو صابری!

فرمود: اگر صبر نکنم چه کنم؟

سپس داستان «مقداد» با «عبد الرحمان» را برایش گفتم و پیشنهاد خود به «مقداد» و پاسخ وی را هم بازگو نمودم.

امام (ع) فرمود «مقداد» راست گفته است.

گفتم مردم را بسوی خویش دعوت کن از هر صد نفر، ده نفر هم که یاریت کنند می توانی قیام کنی! فرمود:

تو امید داری که از هر ده نفر یک نفر اجابت کند؟

گفتم این امید هست فرمود:

خیر، از هر صد نفر یک نفر هم امید ندارم، و به زودی آگاهی می سازم که مردم به «قریش» چشم می دوزند و می گویند آنها قوم و قبیله محمدند، (و به آنها احترام می گذارند) ولی قریش بین خود می گویند «آل محمد» برای خود بخاطر نبوت محمد (ص) بر مردم برتری قائلند، و خود را رئیس خلافت می دانند، نه قریش و نه دیگر مردم را!

(اقتباس از شرح ابن ابی الحدید جلد ۹ صفحه ۵۰-۵۸)

خطبه ی ۱۳۹

و من کلام له علیه السّلام فی النهی عن غیبة الناس

و إنّما ینبغی لأهل العصمة ، و المصنوع إلیهم فی السّلامه ، أن یرحموا أهل الذّنوب و المعصیه ، و یكون الشّکر هو الغالب علیهم ، و الحاجز لهم عنهم فکیف بالغائب الّذی غاب أخاه ، و عبّره ببلواه ؟ أما ذکر موضع ستر الله علیه من ذنوبه ممّا هو أعظم من الذّنوب

الَّذِي غَابَهُ بِهِ وَ كَيْفَ يَذْمُهُ بِذَنْبٍ قَدْ رَكِبَ مِثْلَهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَكِبَ ذَلِكَ الذَّنْبَ بَعِينَهُ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ فِيمَا سِوَاهُ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ . وَ
إِيمَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ عَصَاهُ فِي الْكَبِيرِ وَ عَصَاهُ فِي الصَّغِيرِ لَجَرَاءَتُهُ عَلَى عَيْبِ النَّاسِ أَكْبَرُ .

یا عبد الله ، لا تعجل فی عیب أحد بذنبه فلعلّه مغفور له ، و لا تأمن علی نفسک صغیر معصیه فلعلّک معذبّ علیه ، فلیکفف من
علم منکم عیب غیره لما یعلم من عیب نفسه ، و لیکن الشکر شاغلا له علی معافاته ممّا ابتلی به غیره .

سخنانی است که امام(ع) در مورد نهی از غیبت مردم فرموده[۱]

سزاوار است کسانی که از عیوبی پاکند و از آلودگی به گناهان سالمند، به گناهکاران و اهل معصیت ترحم کنند، همواره در سپاس و
شکر خداوند باشند، و این سپاس، آنان را از پرداختن به عیجونی دگران مانع گردد. [۲] چرا و چگونه آن عیجیو عیب برادر خویش را
می گیرد و او را به بلائی که گرفتار شده است سرزنش می کند؟ مگر به یاد ستر و پوششی که خداوند بر گناهان او افکنده نیفتاده؟

و توجه ندارد که خداوند بر بزرگتر از گناهی که بر دگران عیب می گیرد در مورد او پوشش افکنده است؟ چگونه دیگری را بر
گناهی مذمت می کند که خود همانند آن را مرتکب شده؟

و اگر به آن گناه آلوده نشده (شاید) معصیت دیگری کرده، که از آن بزرگتر است به خدا سوگند حتی اگر خداوند را در گناهان بزرگ
عصیان نکرده، و تنها گناه صغیره انجام داده، همین جراتش بر عیجونی مردم گناه بزرگتری است!

ای بنده خدا! در عیب و مذمت هیچکس بر گناهش عجله مکن شاید خداوند او را آمرزیده باشد. و نیز بر گناه کوچکی که خود
انجام داده ای ایمن مباش شاید به خاطر آن کیفر بینی، بنابراین هر کدام از شما که از عیب دگران آگاه است به خاطر آنچه از عیب
خود می داند باید از عیجونی دگران خودداری کند، و شکر و سپاس این موهبت که او از این عیوب پاک است، وی را مشغول دارد!

توضیح ها:

[۱] این سخن را صاحب «غرر» در صفحه ۱۳۵ و ۳۵۹ آورده، و اختلافی که با آنچه در نهج البلاغه است دارد دلیلی است که
نویسنده «غرر» از مدرکی غیر از نهج-البلاغه نقل کرده است.

[۲] در این خطبه امام (ع) از «غیبت» و عیجوتی دیگران نهی کرده و دستور داده است: پیش از آن باید متوجه عیوب خود بود، در اینجا بحث کوتاهی درباره غیبت لازم به نظر می‌رسد که باید به آن اشاره نمود:

«غیبت» عبارت از ذکر و یادآوری نقاط ضعف و معایب پنهانی دیگران است که اگر بشنوند ناراحت شوند، خواه مربوط به جنبه‌های دینی، اخلاقی، روحی و اجتماعی باشد، یا مربوط به جهات جسمی اعم از قیافه، اعضای بدن و نیروهای جسمی و یا طرز حرکات و رفتار و یا مربوط به متعلقات انسان اعم از زن و فرزند، لباس و خانه و...

و این کار چه با زبان گفته شود یا با نوشتن انجام گیرد و یا با اشاره و تقلید در آوردن باشد همه غیبت محسوب می‌شود.

غیبت به صریح آیه ۱۲ سوره «حجرات» تحریم شده، چنانکه می‌فرماید: «لا یغتب بعضکم بعضا یحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا...» «هیچکدام از شما نباید غیبت دیگری کند، چه اینکه این عمل غیر انسانی همچون خوردن گوشت برادر مرده خود است».

قرآن غیبت را چنین معرفی می‌کند، بدیهی است آدم خواری آنهم به این صورت، زنده‌ترین عملی است که ممکن است از کسی سر بزنند.

و در احادیث اسلامی می‌یابیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم «غیبت» را با ایمان سازگار نمی‌داند آنجا که می‌خوانیم:

«یا معشر من آمن بلسانه و لم یؤمن بقلبه لا تغتابوا المسلمین و لا تتبعوا عوراتهم»:

ای گروهی که بزبان ایمان آورده ولی با دل نه، غیبت مسلمانان نکنید و از امور پنهانی آنها جستجو ننمائید.

«براء بن عازب» می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را آنقدر بلند فرمود که دختران درون خانه‌ها شنیدند.

و نیز «امام صادق (ع)» آن را در ردیف اشاعه فحشاء که قرآن وعده عذاب بر آن داده است ذکر فرموده است آنجا که می‌فرماید:

«من قال فی مؤمن ما راته عیناه و سمعته اذناه فهو من الذین قال الله: ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم» کسی که درباره مؤمنی آنچه دیده و شنیده بگوید وی از کسانی است که خداوند درباره آنها فرموده: «آنان که دوست دارند مفاسد بین مؤمنان شایع گردد برای آنها عقاب دردناکی است».

و طبق حدیثی که «جابر» و «ابو سعید خدری» از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند «غیبت» از اعمال منافی عفت مفسده اش شدیدتر است، چنانکه می فرماید:

«الغیبه اشد من الزنا» غیبت از زنا بدتر است!

و نیز می خوانیم که: «غیبت» مانع قبول اعمال است، چنانکه «معاذ» از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند: «اعمال بندگان با درخشش خاصی به آسمان بالا می رود ولی آن را بر می گردانند و بر صاحبش می زنند و فرشته ای می گوید:

امرنی ربی ان لا ادع عمل من یغتاب الناس یتجاوز الی ربی:

پروردگارم فرمان داده که نگذارم اعمال نیک غیبت کنندگان بسوی پروردگار بالا برود!

مفاسد فردی و اجتماعی غیبت:

غیبت مفاسد بزرگی از نظر اجتماعی دارد، زیرا اگر این گناه رواج پیدا کند، روح اخوت و اتحاد و صمیمیت را بر باد می دهد، و در اجتماعی که روح برادری از بین برود تمام ارکان آن متزلزل می گردد.

و نیز در بسیاری از موارد موجب گسترش عداوت و کینه و بالاخره خصومت و دشمنی سخت میشود.

از شخصیت و احترام افراد می کاهد و با از میان رفتن روح احترام روح وحشت از گناه کاسته می شود، چه بسیاری هستند که به خاطر ملاحظات اجتماعی از بسیاری گناهان دوری می گزینند...

از نظر اقتصادی نیز زیانهای غیر قابل جبرانی برای اجتماع در بر خواهد داشت زیرا اعتبار افراد و اعتماد مردم به یکدیگر از نظر اقتصادی بیش از سرمایه‌های اجتماعی، در پیشبرد اجتماع مؤثر است و بدون آن فعالیت سرمایه‌ها بسیار کم خواهد بود.

و از نظر فردی یک ظلم آشکار و تجاوز به حقوق دیگران است و چون این گناه از یک سلسله انگیزه‌های زشت اخلاقی سر چشمه می‌گیرد تکرار آن موجب تقویت و تحکیم آن صفات مذموم در انسان می‌گردد.

چرا انسان غیبت می‌کند؟

مهمترین انگیزه‌های «غیبت» چند چیز است:

- ۱- خاموش ساختن شعله کینه و انتقام! برای این کار راهی آسانتر از غیبت برای ریختن آبروی طرف نمی‌یابند.
- ۲- حسادت: حسود، طالب زوال نعمت از محسود است و برای از بین بردن حیثیت او نقاط ضعف او را بازگو می‌کند.
- ۳- برای تبرئه خود: یعنی با ذکر معایب دیگران عمل خود را موجه و ساده جلوه می‌دهد و می‌گوید: فلانی و فلانی هم این عمل را انجام می‌دهند.
- ۴- تفریح و سرگرمی: هنگامی که با دوستان نشسته‌اند برای گرم کردن مجلس به ذکر معایب دیگران می‌پردازند که خود را خوش مشرب نشان دهند!.
- ۵- تحریک غریزه کنجکاوی: این غریزه است که با اصرار، انسان را به فاش ساختن نقاط ضعف افراد مختلف تحریک می‌نماید و شاید حلاوت غیبت در ذائقه‌ها به خاطر همین جهت است.
- ۶- در جایی که احساس می‌کند ممکن است شخصی می‌خواهد نزد بزرگی مذمتش کند، او جلوتر به ذکر نقاط ضعف طرف، مبادرت می‌کند تا طرف را از چشم وی بیندازد که به حرفش اعتنا نکند.

۷- برای مباحثات و حب ریاست به این طریق که: بنماید دیگری در این جهت ضعیف است و خود را قوی جلوه دهد و اظهار فضل کند.

خطبه ی ۱۴۰

و من کلام له علیه السّلام

أَيُّهَا النَّاسُ ، من عرف من أخيه وثيقه دين ، و سداد طريق ، فلا يسمعنّ فيه أقاويل الرّجال ، أما إنّه قد يرمى الرّامى و تخطىء السّهام ، و يحيل الكلام ، و باطل ذلك يبور ، و الله سميع و شهيد . أما إنّه ليس بين الباطل و الحقّ إلا أربع أصابع .

قال الشريف : فسئل عليه السلام عن معنى قوله هذا ، فجمع أصابعه و وضعها بين أذنه و عينه ، ثم قال : الباطل أن تقول سمعت ، و الحقّ أن تقول رأيت .

از سخنان امام(ع) که در آن از شنیدن غیبت نهی کرده و به راه شناخت حق از باطل اشاره نموده است [۱] ای مردم آن کس که از برادرش، اطمینان و استقامت در دین، و درستی راه و رسم را کند، باید به سخنانی که این و آن در باره او میگویند گوش فرا ندهد! آگاه باشید گاهی تیر انداز تیرش بخطا می‌رود (و حدس و گمان مردم گاهی نادرست است) سخن باطل فراوان گفته میشود ولی سخنهای باطل نابود خواهد شد، و خداوند شنوا و گواه است.

بدانید! بین حق و باطل بیش از چهار انگشت فاصله نیست!

از امام علیه السلام در باره این سخن پرسش شد، انگشتانش را کنار هم گذارد و میان گوش و چشم خود قرار داد، سپس فرمود:

باطل آن است که بگوئی شنیدم! و حق آن است که بگوئی دیدم!

توضیح:

[۱] قاضی «قضاعی» در کتاب «دستور معالم الحكم» صفحه ۱۳۹ آن را نقل کرده.

و در کتاب «عین الادب و سیاست» و «زینة الحسب و الرياسة» این مطلب با کمی اختلاف و در «خصال» مرحوم صدوق جلد ۱ صفحه ۱۰ باب «الاربعة» قسمتی از این سخن نقل شده است و در «عقد الفريد» جلد ۶ صفحه ۲۶۹ نیز بخشی از آن نقل شده است.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۳۱۵)

خطبه ی ۱۴۱

و من كلام له عليه السلام

و ليس لواضع المعروف في غير حقّه ، و عند غير أهله ، من الحظّ إلاّ محمده اللّثام ، و ثناء الأشرار ، و مقالة الجهال مادام منعما عليهم « ما أجود يده » و هو عن ذات الله بخيل فمن آتاه الله مالا فليصل به القرابة ، و ليحسن منه الضيافة ، و ليفكّ به الأسير و العاني و ليعط منه الفقير و الغارم ، و ليصبر نفسه على الحقوق و النّوائب ابتغاء الثّواب ، فإنّ فوزا بهذه الخصال شرف مكارم الدّنيا ، و درك فضائل الآخرة ، إن شاء الله .

از سخنانی است که امام (ع) در باره نیکی بکسانی که استحقاق آن را ندارند فرموده است: [۱] برای کسی که نیکی را در غیر مورد، و در اختیار غیر اهلش قرار میدهد بهره‌ای جز ستایش لثیمان و ثناگوئی اشرار و گفتار (تملق آمیز) نادانان نیست، و اینها نیز، تا هنگامی است که بآنها بخشش میکند: (آنها میگویند) راستی چه دست سخاوتمندی دارد، در حالیکه از بخشش بآنچه در راه خدا است بخل میورزد.

موارد کارهای نیک بنابراین کسی که خداوند به او ثروتی بخشیده باید پیوند خویشاوندی را برقرار سازد (و صله رحم کند)، از میهمانان (شایسته) بخوبی پذیرائی کند، اسیران را آزاد سازد، و به فقراء و بدهکاران کمک دهد، و باید بخاطر رسیدن پاداش الهی در برابر رداخت حقوق متعلق به ثروتش و مشکلاتی که در این راه به او می‌رسد شکبیا باشد. چه این که به دست آوردن این خصال نیک موجب شرافت و بزرگی در دنیا و درک فضائل سرای دیگر خواهد شد.

انشاء الله

توضیح:

[۱] این سخن بخشی از آن سخن امام است که تحت شماره ۱۲۶ آمده و مدارک آنرا در آنجا آوردیم.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۳۱۷)

خطبه ی ۱۴۲

و من کلام له علیه السلام فی الاستسقاء

ألا و إنّ الأرض الّتی تحملکم و السّماء الّتی تظّلکم ، مطيعتان لرّبکم ، و ما أصبحتا تجودان لکم ببرکتهما توجّعا لکم ، و لا زلفه
إلّیکم ، و لا لخیر ترجوانه منکم ، و لكن أمرتا بمنافعکم فأطاعتا ، و أقيمتا علی حدود مصالحکم فأقامتا .

إنّ الله یتلّی عباده عند الأعمال السيّئه بنقص الثّمرات ، و حبس البرکات و إغلاق خزائن الخیرات ، لیتوب تائب ، و یقلع مقلع ، و
یتذکّر متذکّر ، و یزدجر مزدجر و قد جعل الله الاستغفار سببا لدرور الرّزق و رحمۃ الخلق ، فقال : (اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ،
یُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَیْکُمْ مِدْرَارًا ، وَ یُمْدِدْکُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنینَ) ۱ فرحم الله امرأ استقبل توبته ، و استقال خطیئته ، و بادر مئیته .

اللّهمّ إنّنا خرجنا إلیک من تحت الأستار و الأکنان ، و بعد عجيج البهائم و الولدان ، راغبین فی رحمتک ، و راجین فضل نعمتک . و
خائفین من عذابک و نقمتک .

اللّهمّ فاستقنا غیثک ، و لا تجعلنا من القانطین ، و لا تهلکنا بالسّنین ، و لا تؤاخذنا بما فعل السفهاء منّا ، یا أرحم الرّاحمین .

اللّهمّ إنّنا خرجنا إلیک ، نشکو إلیک ما لا یخفی علیک ، حین ألجأتنا المضایق الوعرة ، و أجاءتنا المقاحط المجدبة ، و أعیتنا
المطالب المتعسّرة ، و تلاحمت علینا الفتن المستصعبه .

اللّهمّ إنّنا نسألك أن لا تردّنا خائبین ، و لا تقلبنا و اجمین ، و لا تخاطبنا بذنوبنا ، و لا تقایسنا بأعمالنا .

اللهم انشر علينا غيثك و برکتک ، و رزقک و رحمتک ، و اسقنا سقيا نافعاً مرويۀ معشبه :

تنبت بها ما قد فات ، و تحیی بها ما قدمات ، نافعۀ الحیا کثیرۀ المجتنی ، تروی بها القیعان ، و تسیل البطنان ، و تستورق الأشجار ، و ترخص الأسعار ، إنک علی ما تشاء قدیر .

از خطبه‌های امام(ع)

که در باره‌ی طلب باران ایراد فرموده و در آن توجه داده است که هر گاه باران از مردمی گرفته شد باید بدرگاه رحمت‌خداوند استغاثه کنند.[۱] آگاه باشید این زمینی که شما را در بر میگیرد و آسمانی که بر شما سایه می‌افکند هر دو مطیع فرمان پروردگار شمایند.

این دو برکات خود را بشما نه بخاطر ترس، و نه برای تقرب بشما و یا انتظار نیکی از شما، میبخشند، بلکه آنها مامور رساندن منفعت بشما هستند و اطاعت(فرمان حق)نموده‌اند، بآنهادستور داده شده که بمصالح شما قیام نمایند و آنها چنین کردند.

خداوند بندگان خویش را بهنگامی که کارهای بد انجام میدهند، با کمبود میوه‌ها و جلوگیری از نزول برکات و بستن در گنجهای خیرات به روی آنان آزمایش میکند[۲](این آزمایش بخاطر این است که توبه کاران توبه کنند، و کسیکه باید دست از گناه بکشد خود داری، و پند پذیران پند گیرند، و آنکه از گناه می‌ترسد از انجام کار خلاف باز ایستد).

خداوند پاک و منزّه استغفار را سبب فراوانی روزی و رحمت بر خلق قرار داده است: چنانکه فرموده است:

«از پروردگار خود آمرزش بخواهید، که آمرزنده است، برکات خویش را از آسمان بر شما فرو می‌بارد، و با بخشش ثروت و فرزندان شما را تقویت میکند. و باغستانها و نه‌رهای آب در اختیار شما میگذارد»(سوره نوح آیه ۱۰-۱۲). رحمت‌خدای بر آنکس که باستقبال توبه بشتابد از خطاهای خودپوزش طلبد(و قبل از پایان زندگی عمل صالح کند) و بر مرک پیشی گیرد.

بار خداوند! اما از خانه‌ها و زیر پوشش‌ها پس از شنیدن ناله‌ی حیوانات و صدای دلخراش کودکان بیرون آمده‌ایم [۳] با اشتیاق به رحمت و امید به فضل و نعمت، و خوف از عذاب و کفرت، (به سوی تو شتافته‌ایم). بار پروردگار! بارانت را بر ما ببار! و ما را مایوس بر مگردان!...

«و لکن و با خشک سالی و قحطی ما را هلاک مساز، و در اثر اعمال نا شایسته‌ای که بیخبردان ما انجام داده‌اند ما را مواخذه مفرما! یا ارحم الراحمین بار الها ما بسوی تو آمده تا از چیزهائی شکایت به درگاهت آوریم که از تو پنهان نیست، بهنگامی آمده‌ایم که مشکلات طاقتفرسا ما را مجبور ساخته، خشکسالی و قحطی ما را به این وضع در آورده، و نیازهای پیچیده، ما را خسته کرده و پی در پی فتنه‌های سخت دامن ما را فرو گرفته. پروردگارا از تو تقاضا داریم که ما را نومید بر مگردانی، با حزن و اندوه سخت، ما را به خانه باز نفرستی!، ما را به گناهانمان مواخذه نکنی و ما را به اعمالمان مقایسه ننمائی، پروردگار! باران، برکات، و رزق و رحمت آن چنان بر ما به فرست که ما و سرزمین‌های ما همه را فرا گیرد و ما را با آبی نافع و سودمند و رویاننده سیراب گردان، آن چنان که آن چه را خشک شده باز برویاند و آن چه را مرده زنده گرداند.

آبی بسیار پر نفع بس گیاه آور، که تپه‌ها و کوه‌ها را سیراب، رودخانه‌ها را به راه اندازد، درختان را پر برک و قیمت‌ها را پائین آورد. «تو بر آن چه به خواهی قادری» (انک علی ما تشاء قدیر)

توضیح‌ها:

[۱] «دیلمی» در «اعلام النبوة» آن را نقل نموده و «ابن اثیر» در «نهایة» جلد ۱ صفحه ۱۳۷ ماده «بطن» به آن اشاره کرده است.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۳۱۹)

[۲] در این خطبه امام (ع) به مسئله «بلاها» ئی که از گناهان دامنگیر انسان می‌شود پرداخته، و سپس به طریق گشایش و نجات از این بلاها که همان بازگشت جدی از گناه و روی آوردن بدرگاه خداوند است پرداخته است، امام (ع) هم سبب سختی و مشکلات انسانها را شرح داده، و هم راه بر طرف کردن آنها را نشان داده است.

عصر فعلی نیز عصر گناه و نافرمانی شده، انواع و اقسام معاصی رواج یافته، نه تنها زشتی گناه فراموش شده، بلکه برای گروهی مایه افتخار و منبع در آمد بشمار می آید، و از آن طرف انسانها هم به انواع بلاها و رنجها مبتلا شده اند، با اینهمه بیدار نشده اند.

بار خداوند! انسانها را از خواب غفلت بیدار کن! تا بار دیگر به سوی تو آئیم و در پیشگاهت سر تسلیم به خاک سائیم باشد که توبه ما را بپذیری و به ما رحم کنی!

[۳] اللهم انا خرجنا اليك.

به این قسمت از سخن امام (ع) که می رسیم احساس خاص به ما دست می دهد، در وجودمان شوری همراه با این زمزمه، بر می خیزد که گاهی بلند به زبان می آید:

بار خداوند! آن زمان چه زمامداری داشتند که پس از احساس مشکل خوراک و زندگی، رهبر، همراه مردم قدم را به صحرا می گذارد و در برابر خداوند، خاضعانه می ایستاد و به دعا و راز و نیاز می پرداخت، و از خداوند درخواست لطف و عنایت می نمود. شما هم یک بار دیگر سخنان امام (ع) را در این خطبه بخوانید و ببینید چه جالب با خداوند راز و نیاز می کند!

بار پروردگارا چه می شود به ما انسانها نیز آن زمامدار واقعی که او را بر ایمان برگزیده ای ارزانی داری! آمین!

خطبه ی ۱۴۳

و من خطبة له عليه السلام

بعث الله رسله بما خصهم به من وحيه ، و جعلهم حجة له على خلقه ، لئلا تجب الحجة لهم بترك الإعذار إليهم ، فدعاهم بلسان الصدق إلى سبيل الحق . ألا إن الله قد كشف الخلق كشفه ، لا أنه جهل ما أخفوه من مصون أسرارهم و مكنون ضمائرهم ، و لكن ليلوهم أيهم أحسن عملا ، فيكون الثواب جزاء ، و العقاب بواء ، أين الذين زعموا أنهم الراسخون في العلم دوننا ؟ كذبا و بغيا علينا أن رفعنا الله و وضعهم ، و أعطانا و حرّمهم ، و أدخلنا و أخرجهم ، بنا يستعطى الهدى ، و يستجلى العمى ، إن الأئمة من قریش غرسوا في هذا البطن من هاشم : لا تصلح على سواهم ، و لا تصلح الولاية من غيرهم .

منها :

آثروا عاجلا ، و أخرُوا آجلا ، و تركوا صافيا ، و شربوا آجنا كَأَنِّي أنظر إلى فاسقهم و قد صحب المنكر فألفه و بسىء به و وافقه ، حتَّى شابت عليه مفارقة ، و صبغت به خلائفه ثمَّ أقبل مزید اكالَتِيَّار لایبالی ما غرق ، أو كوقع النَّار فی الهشیم لا یحفل ما حرقَ این العقول المستصبحة بمصابیح الهدی ؟ و الأبصار الالامحة إلى منار التَّقوى ؟ أين القلوب الَّتِی وهبت لله و عوقدت على طاعة الله ؟ ازدحموا على الحطام ، و تشاحوا على الحرام ، و رفع لهم علم الجنة و النار فصرفوا عن الجنة و جوههم و أقبلوا إلى النار بأعمالهم ، و دعاهم ربهم فنفروا و ولّوا ، و دعاهم الشَّیطان فاستجابوا و أقبلوا .

از خطبه‌های امام(ع) که در مورد بعثت انبیاء ایراد فرموده است [۱] بعثت پیامبران خداوند رسولان خویش را به وسیله وحی که ویژه پیامبران می‌باشد-مبعوث ساخت، و آنان را حجت‌خویش بر بندگانش قرار داد تا اینکه بهانه‌ای در برابر(خداوند) در اثر نفرستادن راهنما نداشته باشند.

و به این ترتیب بندگان را به زبان راستی به سوی حق فرا خوانده آگاه باشید خداوند پرده از اسرار درون بندگان(با آزمایش‌های خود) برداشت، نه به خاطر این که او از آن چه انسان‌ها در درون پنهان داشته‌اند و اسراری که فاش نکرده‌اند بی‌خبر باشد، نه... «بلکه برای این بود که آنان را در معرض امتحان آورد تا کدامیک عمل نیکوتر انجام می‌دهند» تا پاداش و کیفر، مفهوم صحیح داشته باشد(زیرا تا کسی صفات درونی را در قالب عمل آشکار نکند نه مستحق پاداش است نه مستوجب مجازات).

برتری اهل بیت پیامبر(ص)

کجا هستند آنانکه ادعا می‌کردند راسخان در علمند نه ما(و این ادعا را از طریق دروغ و ستم بر ما عنوان می‌کردند) کجا هستند تا ببینند که خداوند ما را برتری داد و آنان را پست و خوار ساخت، به ما عطا کرد و آنها را محروم، ما را در حریم نعمت خویش داخل، و آنان را خارج نموده است بوسیله ما در خواست هدایت میشود و از منبع وجود ما نابینایان خواستار روشنائی می‌گردند.

امامان و پیشوایان از قریش هستند و درخت وجودشان در سرزمین وجود این تیره از بنی هاشم غرس شده این مقام در خور

دیگران نیست، و رهبران دیگر شایستگی این مقام را ندارند [۲]

گمراهان قسمت دیگری از این خطبه است :

دنیا را مقدم داشتند و آخرت را ترک گفتند. آب گوارا و صاف (لذت آخرت) را رها کردند و آبهای پر لجن و متعفن (هوسرانیهای دنیا) را نوشیدند گویا فاسق آنان را می‌نگرم که بازشتی همنشین شده و با آن انس گرفته و آن را موافق طبع خود یافته است، آن چنان که به وسیله گناه موی خویش را سفید کرده و اخلاق و خوی او به رنگ گناه در آمده است سپس همچون سیلی خروشان حمله ور شده و آنچه را که غرق میکند مهم نمی‌داند، و یا همچون شعله آتشی است که اعتنا ندارد چه چیز را میسوزاند و (خاکستر میکند) کجایند آن عقل‌ها که از چراغ‌های هدایت خواستار روشنی گردند؟ و کجایند چشم‌هایی که به مناره‌ها و نشانه‌های تقوا دوخته شوند؟! کجایند آن دل‌ها که به خدا بخشیده شده‌اند و با یکدیگر پیمان اطاعت خدا را بسته‌اند؟ (ولی افراد پست) بر متاع پست دنیا از دحام و برای به دست آوردن حرام به یکدیگر پهلوی می‌زنند. پرچم بهشت و دوزخ در دیدگاه آنان بر افراشته شده (اما) با این حال روی خود را از بهشت گردانیده و با کردار خود به آتش روی آور شده‌اند. پروردگارشان آنها را به سوی (سعادت) فراخوانده (ولی) آنها پشت کرده، فرار نموده‌اند و شیطان آنان را فرا خوانده دعوتش را پذیرفته و بسوی شتابان حرکت کرده‌اند.

توضیح‌ها:

[۱] «آمدی» آن را نقل نموده و با آنچه در «نهج البلاغه» است در تقدیم و تاخیر و زیاده و نقصان تفاوت دارد که همین خود دلیل است که «آمدی» از نهج البلاغه آن را نگرفته بلکه مدرک دیگری داشته است.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۳۲۲)

[۲] «ان الائمة من قریش...»:

در اینجا امام (ع) با صراحت مسئله خلافت را روشن ساخته که در خاندان غیر «بنی هاشم» قرار نمی‌گیرد. بنابراین مدعیان خلافت بدون داشتن شایستگی لازم به این مسند تکیه زده بودند، و جالب این است که «ابن ابی الحدید» در این مورد در برابر سؤالی قرار می‌گیرد که حل آن برایش مشکل بزرگی ایجاد می‌کند، او از خود می‌پرسد اگر گفته شود:

«این کتاب را طبق قواعد و اصول مذهب معتزله شرح کردی» (و مسئله خلافت را به همان معنی که عامه اهل تسنن پذیرفته‌اند توجیه نمودی) پس در برابر این سخن صریح که مامت برای غیر بنی هاشم، از قریش صلاحیت ندارد چه می‌گوئی؟ با اینکه این سخن با مذهب معتزله چه قدمای آنها و چه متاخرین آنها سازگار نیست؟ در پاسخ می‌گوید: «این مشکل است و اگر صحیح باشد که علی علیه السلام این سخن را فرموده است، منهم گفته علی (ع) را قبول دارم، زیرا برای من ثابت شده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره او فرمود: «علی با حق است، به هر جا علی (ع) بگردد، حق با او می‌گردد!» (جلد ۹ شرح ابن ابی الحدید ص ۸۷)

خطبه ی ۱۴۴

و من خطبة له عليه السلام

أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّمَا أَنْتُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غَرَضٌ تَتَنَصَّلُ فِيهِ الْمَنَایَا ، مَعَ كُلِّ جَرْعَةٍ شَرَقَ ، وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَصَصٌ لَا تَنَالُونَ مِنْهَا نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقٍ أُخْرَى ، وَ لَا يَعْمَرُ مَعْمَرٌ مِنْكُمْ يَوْمًا مِنْ عَمَرِهِ إِلَّا بِهَدْمٍ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ ، وَ لَا تَجْدُدُ لَهُ زِيَادَةٌ فِي أَكْلِهِ إِلَّا بِنِفَادٍ مَا قَبْلُهَا مِنْ رِزْقِهِ ، وَ لَا يَحْيِيَالَهُ أَثَرٌ إِلَّا مَاتَ لَهُ أَثَرٌ ، وَ لَا يَتَجَدَّدُ لَهُ جَدِيدٌ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَخْلُقَ لَهُ جَدِيدٌ ، وَ لَا تَقُومُ لَهُ نَابِتَةٌ إِلَّا وَ تَسْقُطُ مِنْهُ مُحْصُودَةٌ . وَ قَدْ مَضَتْ أَصُولُ نَحْنُ فِرْعَوْنُهَا ، فَمَا بَقَاءُ فِرْعَ بَعْدَ ذَهَابِ أَصْلِهِ ؟

منها :

و ما أحدثت بدعة إلا تركت بها سنة ، فاتَّقوا البدع ، و الزموا المهييع ، إنَّ عِوَازِمَ الْأُمُورِ أَفْضَلُهَا ، وَ إِنَّ مُحَدَّثَاتِهَا شَرَّارُهَا .

از خطبه‌های امام (ع)

که در باره «نایداری دنیا» ایراد فرموده است [۱]

دنای فانی [۲]

ای مردم! شما در این جهان هدف تیرهای مرک هستید. همراه هر جرعه‌ای اندوهی، و در هر لقمه‌ای امکان گلوگیر شدنی است.

به هیچ نعمتی نمی‌رسید جز اینکه نعمت دیگری را از دست می‌دهید! و روزی از عمر شما نمی‌گذرد مگر اینکه یک روز بمرک نزدیکتر شوید، هر کس هر بار غذائی می‌خورد از آن روزی که برایش تعیین شده به همان مقدار کاسته می‌گردد. و هیچ اثری از او بوجود نمی‌آید جز اینکه اثر دیگری از او می‌میرد، چیزی برای او تازه نمی‌شود جز اینکه تازه‌ای از او کهنه می‌گردد.

و هیچ چیز برای او نمی‌روید مگر اینکه چیزی از او درو می‌شود (فرزندى برایش متولد می‌شود اما پدری را از دست می‌دهد) اصول و ریشه‌های ما در گذشتند و ما که مانده‌ایم فروع و شاخه‌های آنهایم! راستی فروع و شاخه، چه بقائی بعد از رفتن ریشه دارد؟

نکوهش از بدعتها قسمت دیگری از این خطبه است هیچ بدعتی ایجاد نمی‌شود مگر اینکه با آن سستی متروک می‌گردد. بنا بر این از بدعت به پرهیزید و ملازم راه راست و جاده‌ی آشکار باشید، امور اصیل پیشین (و آئین پاک حق) که صحت و درستی آن مورد تردید نیست، برترین امور است، و بدعتها بدترین کارها است.

توضیح‌ها:

[۱] قسمتی از آن را «ابن شعبه» در «تحف العقول» در ضمن خطبه معروف به «الوسيله» آورده و «مفید» در کتاب «ارشاد» صفحه ۱۳۹ با تفاوت کمی آنرا نقل کرده. «شیخ طوسی» در کتاب «امالی» جلد ۱ صفحه ۲۲۰ نیز آن را آورده است.

و در ذیل حکمت ۱۹۱ از کلمات قصار خواهد آمد که مرحوم رضی قسمت کمی از این را به خاطر تفاوتی که داشته در آنجا آورده و می‌بینیم که «ابو علی قالی» در کتاب «امالی» جلد ۲ صفحه ۵۳ آن را نقل نموده است.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۳۲۳ و جلد ۴ صفحه ۱۶۱)

[۲] چه ارزشمند است که انسان این سخنان امام (ع) را با دقت تمام بخواند، و از آن پند گیرد، این گفته امام (ع) آنقدر مؤثر و جالب است که انسان را در عالمی دیگر فرو می‌برد، و آشکارا وضعیتش را که از آن معمولاً غفلت دارد مجسم می‌کند، سخنان امام همچون آب خنکی است که قلب پر عطش و پر طیش انسان را تسکین می‌دهد و آرامش می‌بخشد.

بار خداوندا بیش از پیش ما را با سخنانش آشنا کن، و توفیق عمل به آنرا ارزانی داد!

و من کلام له علیه السّلام لعمر بن الخطاب ، و قد استشاره فی غزو الفرس بنفسه إنّ هذا الأمر لم یکن نصره و لا خذلانه بکثره و لا قلّه ، و هو دین الله الّذی أظهره ، و جنده الّذی أعدّه و أمده ، حتّی بلغ ما بلغ و طلع حیثما طلع ، و نحن علی موعود من الله ، و الله منجز وعده ، و ناصر جنده . و مکان القیم بالأمر مکان النّظام من الخرز : یجمعه و یضمّه ، فإذا انقطع النّظام تفرّق الخرز و ذهب ثمّ لم یجتمع بحذافیره أبدا . و العرب الیوم و إنّ كانوا قلیلا فهم کثیرون بالإسلام ، عزیزون بالاجتماع ، فکن قطبا ، و استدر الرّحی بالعرب و أصلهم دونک نار الحرب ، فإنّک إنّ شخصت من هذه الأرض انتقضت علیک العرب من أطرافها و أقطارها ، حتّی یكون ما تدع وراءک من العورات أهمّ إلیک ممّا بین یدیک .

إنّ الأعاجم إنّ یظنّوا إلیک غدا یقولوا : هذا أصل العرب فإذا قطعتموه استرحتم ، فیکون ذلک أشدّ لکلبهم علیک ، و طمعهم فیک . فأما ما ذكرت من مسیر القوم إلی قتال المسلمین فإنّ الله سبحانه هو أکره لمسیرهم منک ، و هو اقدر علی تغییر ما یکره ، و أما ما ذكرت من عددهم فإنّا لم نکن نقاتل فیما مضی بالکثره ، و إنّما کنا نقاتل بالنّصر و المعونه.

از سخنان امام(ع)

پس از مشورت عمر ابن خطاب در این که شخصا برای جنگ با ایران حرکت کند،(بخاطر حفظ موجودیت اسلام و مسلمین)به او فرموده است: [۸][۲]

پیروزی و شکست این امر(اسلام)بستگی به فزونی و کمی جمعیت نداشته این دین خدا است که آن را پیروز ساخت و سپاه او است که آن را آماده و یاری کرد تا به آن جا که باید برسد رسید، و به هر جا که باید طلوع کند،طلوع نمود،از ناحیه ی خداوند به ما وعده پیروزی داده شده،و میدانیم خداوند به وعده خود جامه عمل خواهد پوشانید،و سپاه خویش را یاری خواهد فرمود.

موقعیت زمامدار،همچون ریسمانی است که مهره ها را در نظام می کشد و آنها را جمع کرده ارتباط می بخشد:

اگر ريسمان از هم بگسلد مهره‌ها پراکنده ميشوند و هر کدام بجائی خواهد افتاد و سپس هرگز نتوان همه را جمع آوری نمود، و از نو نظام بخشيد.

عرب امروز گرچه از نظر تعداد کم، اما با پیوستگی به اسلام فراوان، و با اتحاد و اجتماع و هماهنگی عزیز و قدرتمند است. بنابراین تو همچون محور آسیا باش! و جامعه را بوسیله‌ای مسلمانان عرب به گردش در آور، و با همکاری آنها در نبرد، آتش جنگ را برای دشمنان شعله‌ور ساز!

زیرا اگر شخصا از این سرزمین خارج شوی عرب از اطراف و اکناف سر از زیر بارفرمانت بیرون خواهند برد (و آن گاه خواهی یافت) که آن چه پشت سر گذاشته‌ای مهم‌تر از آن است که در پیش رو داری.

اگر چشم عجمها فردا بر تو افتد خواهند گفت: این اساس و ریشه‌ی عرب است اگر قطعش کنی راحت می‌گردید، و این فکر آنها را در مبارزه‌ی با تو و طمع در نابودیت حریص‌تر و سر سخت‌تر خواهد ساخت. و این که یادآور شدی. آنها به جنگ مسلمانان آمده‌اند و ناراحت هستی - خداوند سبحان بیش از تو این کار را مکروه میدارد، و او برتغییر آنچه نمی‌پسندد توانا تر است. و اما یاد آوریت در مورد تعداد زیاد سربازان دشمن، (بدان) که ما در گذشته درنبرد، روی تعداد تکیه نمی‌کردیم، بلکه به یاری و کمک خداوند دست به مبارزه میزدیم (و پیروز میشدیم).

توضیح‌ها:

[۱] قسمتی از این مشورت را «ابو حنیفه دینوری» در «اخبار الطوال» صفحه ۱۳۴ آورده و «احمد بن اعثم» کوفی در «الفتوح» جلد ۲ صفحه ۳۷ و «طبری» در «تاریخ» خود جلد ۴ صفحه ۲۳۷ و ما بعد آن را در حوادث سال ۲۷ نقل کرده است.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۳۲۵)

[۲] «مدائنی» در کتاب «الفتوح» معتقد است این سخن را امام علیه السلام در موردنبرد «قادسیه» فرموده: ولی «طبری» در «تاریخ الکبیر» آن را در مورد جنگ «نهادند» می‌داند که خلاصه این دو جریان را در ذیل می‌خوانید:

نبرد قادسیه:

جنگ «قادسیه» در سال ۱۴ هجری روی داد و «عمر» در مورد رفتن خود برای جنگ همراه مسلمانان مشورت کرد، امام (ع) وی را از رفتن باز داشت و گوشزد فرمود که اگر فارسیان بدانند خلیفه مسلمانان در لشکر است سعی می کنند او را از پای در آورند، و در نتیجه صدمه ای به اسلام خواهد خورد، ولی دیگران نظرشان این بود که «عمر» خود شرکت کند، اما عمر سخن امام (ع) را ترجیح داد.

طبری می گوید: «عمر» پس از تصمیم بر عدم شرکت در جنگ، «سعد وقاص» را رئیس سپاه قرار داد، و «یزد گرد»، «رستم» را، «سعد» نعمان ابن مقرن را به رسالت پیش «یزد گرد» فرستاد و او با خشونت با وی رفتار نمود و یادآور شد که اگر نه این بود که رسول هستی دستور کشتن را می دادم، و سپس دستور دادمقداری خاک روی سرش قرار دادند و او را از «مدائن» بیرون ساختند. و سفارش نمود به «رستم» دستور داده ام که رئیس سپاهیان را در خندق قادسیه دفن کند، و پس از آن اعراب را به جان هم خواهم انداخت و از «شاپور ذو الاکتاف» با آنها سخت تر رفتار خواهم نمود.

«نعمان» بازگشت و جریان را به «سعد» گفت، «سعد» از خاکبازی که برسولش حمل شده بود تفال خیر زد که کشور آنها را مالک خواهیم شد!

«رستم» از جنگ خودداری می کرد و بهتر این می دانست که از راه مصالحه پیش آید، ولی «یزد گرد» سعی داشت زودتر کار تمام شود، چه اینکه سپاه یزد گرد ۱۲۰ هزار نفر و سپاه سعد سی و چند هزار نفر بیش نبود.

«رستم» از «قادسیه» تا «مدائن» پستهای گذاشته بود که سخن رستم را به یکدیگر برسانند تا همان ساعت به یزد گرد برسد سی هزار نفر از اهالی فارس خود را با زنجیر به هم متصل کرده بودند که فرار نکنند، روز اول که جنگ درگیر شد ۳۳ فیل به سپاه اسلام حمله آورد و مسلمانان خرطوم پیلها را زدند در این روز ۵۰۰ نفر از مسلمانان و ۲۰۰۰ نفر از سپاه ساسانیان کشته شد.

روز دوم «ابو عبیده جراح» با لشکری از شام به کمک «سعد وقاص» رسید این روز بر ایرانیان از روز اول سخت تر بود از مسلمانان دو هزار نفر و از ایرانیان ۱۰ هزار نفر کشته روز سوم وضع بسیار سخت شد، شب و روز آن می جنگیدند، هیچکس سخن نمی گفت، از «رستم» و «سعد» خبری نداشتند، سعد به نماز و دعاء و گریه در پیشگاه خداوند روی آورده بود، و جنگ تا ظهر روز چهارم ادامه

داشت و آثار ضعف در لشکر ساسانیان آشکار می‌شد که ناگاه باد سختی وزیدن گرفت و لشکر ساسانی از جنگ باز ماند، مسلمانان به سراپرده رستم رسیدند او می‌خواست سوار شود و فرار کند که «هلال ابن علقمه» مرکبش را پی کرد، رستم خود را روی مرکب دیگری پرتاب کرد، ولی «هلال» پایش را گرفت و کشید زیر پای اسبها له شد «هلال» بالای سریر او رفت و فریاد زد من هلال قاتل رستم هستم، لشکر ساسانی منهزم شد و در این گیر و دار ۳۰ هزار نفر از آنها کشته شدند و اموال سپاه به غنیمت گرفته شد سعد غنائم را برای عمر فرستاد و عمر به او دستور داد که تعقیب لشکر دشمن نکند و در همانجا منزل نماید «سعد» در همانجا که کوفه فعلی است فرود آمد و نقشه مسجدی را کشید.

نبرد نهاوند:

«طبری» در تاریخ خود می‌نویسد هنگامی که عمر می‌خواست با لشکر ساسانی که «در نهاوند» گرد آمده بودند بجنگد، با صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مشورت کرد عثمان بپا خاست و گفت: دستور ده لشکر شام از شام، و سپاه یمن از یمن و جمعیت مکه و مدینه هم به همراهی خود به کوفه و بصره بروند و با این جمعیت عظیم در برابر دشمن قرار گیرید. اما امام (ع) در اینجا سخن مورد بحث فوق را فرمود، و یاد آور شد که به کوفه بنویسد دو سوم لشکرش را اعزام دارد و یک سوم برای حفاظت باقی بگذارد، و به بصره دستور دهد تعدادی سپاه بفرستد، اما از شام کمک نگیرد چه اینکه خطر روم در پی دارد، و همچنان خطر حبشه ایجاب می‌کند که از یمن نیز سرباز نخواهد و رفتن شخص خود به جنگ نیز صلاح نیست!...

عمر نظریه امام (ع) را پسندید و گفت نظر همین است و «نعمان ابن مقرن» را که آن روز در بصره بود امیر لشکر نمود و به او نوشت که تو را فرمانداری سپاه دادم که به جنگ فیروزان در نهاوند که پیشاپیش لشکر کسری است بروی. و یاد آور شد که اگر به تو آسیب رسید پس از تو «حذیفه ابن یمان» سردار خواهد بود و اگر به او آسیب رسید نعیم ابن مقرن رئیس سپاه می‌باشد، اگر خداوند بتو پیروزی داد، غنائم را بین سپاهت تقسیم کن، و اگر سپاهت سستی کردند نه تو مرا ملاقات کن و نه من تو را ملاقات خواهد کرد!

در ضمن «طلحه ابن خویلد» و «عمرو بن معدیکرب» را همراه سپاه تو روانه داشتیم آنها به فنون جنگ آشنایند، در این باره با آنها مشورت کن و مخالفت منما این نبرد در سال هفتم حکومت عمر پیش آمد در این جنگ لشکر ساسانی به قلعه‌ها پناهنده شدند و

مسلمانان را پشت‌خندق نگاه داشتند اما با نقشه‌ای که از طرف یکی از مسلمانان کشیده شد آنها را بیرون کشیدند و جنگ درگیر شد در این‌گیر و دار اسب «نعمان» لغزید و نعمان به زمین خورد و کشته شد و پرچم را به «حذیفه» دادند و وضعی که برای امیر لشکر پیش آمد کتمان کردند، تا شب تاریک شد دشمن باز گشت، ولی مسلمانان آنها را رها نکردند و به آنها در همان شب حمله بردند «فیروزان» کشته شد. و مسلمانان داخل نهادند، غنائم این جنگ فراوان بود برای عمر فرستادند و او با دیدن غنائم گریه کرد پرسیدند چرا گفت خداوند این فتح را نصیب پیامبر نکرد چون خیر او را می‌خواست، و نصیب من کرد و پیدا است نسبت به من اراده شری کرده است، و این ثروت بزودی مردم را می‌فریبد!

(اقتباس از شرح ابن ابی الحدید جلد ۹ ص ۹۶-۱۰۲)

خطبه ی ۱۴۶

و من خطبه له علیه السّلام

فبعث محمداً ، صَلَّى الله عليه و آله و سلّم ، بالحقّ ليخرج عباده من عبادة الأوثان إلى عبادة ، و من طاعة الشّيطان إلى طاعة ، بقرآن قد بيّنه و أحكمه ، ليعلم العباد ربّهم إذ جهلوه ، و ليقروا به إذ جحدوه ، و ليثبتوه بعد إذ أنكروه . فتجلّى لهم سبحانه في كتابه من غير أن يكونوا رأوه : بما أراهم من قدرته ، و خوفهم من سطوته ، و كيف محق من محق بالمثلات ، و احتصد من احتصد بالنّقمات .

و إنّ سيّأتى عليكم من بعدى زمان ليس فيه شيء أخفى من الحقّ ، و لا أظهر من الباطل ، و لا أكثر من الكذب على الله و رسوله و ليس عند أهل ذلك الزّمان سلعة أبور من الكتاب إذا تلى حقّ تلاوته ، و لا أنفق منه إذا حرّف عن موضعه ، و لا فى البلاد شيء أنكر من المعروف و لا أعرف من المنكر ، فقد نبذ الكتاب حملته ، و تناساه حفظته ، فالكتاب يومئذ و أهله طريدان منفيان ، و صاحبان مصطحبان فى طريق واحد لا يؤويهما مؤو فالكتاب و أهله فى ذلك الزّمان فى النّاس و ليسا فيهم و معهم ، لأنّ الضّلالة لا توافق الهدى ، و إن اجتماعا فاجتمع القوم على الفرقة و افترقوا عن الجماعة ، كأنّهم أئمة الكتاب و ليس الكتاب إمامهم فلم يبق

عندهم منه إلا اسمه ، و لا يعرفون إلا خطّه و زبره و من قبل ما مثّلوا بالصّالحين كلّ مثله ، و سمّوا صدقهم على الله فريّه ، و جعلوا فى الحسنه عقوبه السيئه .

و إنّما هلك من كان قبلكم بطول آمالهم ، و تغيب آجالهم ، حتّى نزل بهم الموعود ، الذى تردّ عنه المعذره ، و ترفع عنه التّوبه ، و تحلّ معه القارعه و النّقمه .

أيّها النّاس ، إنّ من استنصح الله و فوّق ، و من اتّخذ قوله دليلا هدى للّتى هى أقوم ، فإنّ جار الله آمن ، و عدوّه خائف ، و إنّ لا ينبغى لمن عرف عظمه الله أن يتعظّم ، فإنّ رفعه الذين يعلمون ما عظمته أن يتواضعوا له ، و سلامه الذين يعلمون ما قدرته أن يستسلموا له . فلا تنفروا من الحقّ نفار الصّحيح من الأحراب ، و البرىء من ذى السّقم ، و اعلّموا أنّكم لن تعرفوا الرّشد حتّى تعرفوا الذى تركه ، و لن تأخذوا بميثاق الكتاب حتّى تعرفوا الذى نقضه ، و لن تمسّكوا به حتّى تعرفوا الذى نبذه ، فالتمسوا ذلك من عند أهله ، فإنّهم عيش العلم ، و موت الجهل : هم الذين يخبركم حكمهم عن علمهم ، و صمتهم عن منطقهم ، و ظاهرهم عن باطنهم : لا يخالفون الدّين ، و لا يختلفون فيه ، فهو بينهم شاهد صادق ، و صامت ناطق .

از خطبه‌های امام(ع)[۱]

هدف از بعثت پیامبر(ص)

خداوند«محمد»صلی الله علیه و آله و سلم را به حق مبعوث ساخت تا بندگان را از پرستش بتها خارج،و به عبادت خود دعوت کند،و آنها را از زیر بار طاعت شیطان آزاد ساخته به اطاعت خودسوق دهد.(این دعوت را)به وسیله قرآنی که آن را بیان روشن و استوار گردانید، آغاز نمود،تا بندگانیکه خدای را نمیشناختند پروردگار خویش را بشناسند،و همانها که وی را انکار میکردند اقرار به او نمایند،و تا وجود او را پس از انکار اثبات کنند.

بنابراین خداوند پاک و منزّه خود را در کتاب خویش بدون اینکه وی را بیننده وسیله آیتی از قدرتش ارائه داده،آنان را از سطوت خویش بر حذر داشته،و چگونگی نابودی ملت‌های و درو شدنشان وسیله عقوبت‌ها و کیفرها به آنان ارائه فرموده‌است.

(آگاه باشید) به زودی پس از من زمانی فرا خواهد رسید که چیزی پنهان‌تر از حق، آشکارتر از باطل، فراوان‌تر از دروغ به خدا و پیامبرش یافت نخواهد شد: نزد مردم آن زمان کالائی کسادتر از قرآن یافت نمی‌شود اگر آن را درست تلاوت و تفسیر کنند، و کالائی پر خریدارتر از آن نخواهد بود هر گاه از معنی اصلی تحریف گردد (و طبق دلخواه افراد تفسیر شود) و در شهرها چیزی ناشناخته‌تر از معروف (نیکها) و آشناتر از منکر، پیدا نخواهد شد.

حاملان قرآن آن را کناری افکنده و حافظانش آنرا فراموش می‌کنند!... در آن روز قرآن و پیروان مکتبش هر دو از میان مردم رانده و تبعید می‌شوند، و هر دو همگام و مصاحب یک دیگر، و در یک جاده گام می‌نهند و کسی پناهشان نمی‌دهد!، قرآن و اهلش در آن روز بین مردمند اما میان آنها نیستند!، با آنهایند ولی با آنها نیستند!

چه اینکه گمراهی با هدایت هماهنگ نشود گر چه کنار یکدیگر قرار گیرند.

مردم در آن روز بر تفرقه و پراکندگی اتحاد کرده، و در اتحاد و یگانگی، پراکندگی دارند.

گویا این مردم پیشوایان قرآنند و قرآن پیشوای آنان نیست (در این هنگام) جزنای از قرآن نزدشان باقی نماند و جز خطوط آن چیزی شناسند، از دیر زمان افراد صالح و نیکوکار را کيفر می‌کردند، صدق و راستی آنان را افترا و دروغ بر خدا مینامیدند و در برابر اعمال نیک کيفر گناه قرار می‌دادند.

آنان که پیش از شما بودند در اثر آرزوهای طولانی و پنهان بودن سر آمد زندگی هلاک شدند، تا آنکه مرگشان فرا رسید، مرگی که عذرها را رد می‌کند و با فرا رسیدنش درهای توبه بسته می‌شود، و حوادث سخت و مجازاتها با آن فرو می‌بارد!

اندرز بمردم ای مردم! هر کس از خداوند درخواست نصیحت کند (و اطاعت او امرش را بنماید) موفق می‌شود، و آنکس که قول خداوند را دلیل و راهنمای خود قرار دهد «به استوارترین راه» هدایت یابد. زیرا کسی که بخدا پناه آورد ایمن گردد، و دشمن خداوند همواره خائف است. سزاوار نیست آن کس که عظمت خدا را شناخت خود را بزرگ بشمرد، بلکه بزرگی و عظمت آنان که از مقام

بزرگ خدا آگاه می‌شوند، در این است که در برابرش متواضع، و سلامت آنان که از قدرت نا محدود او آگاهند، این است که در برابرش تسلیم گردند. بنابراین از حق، فرار نکنید آن گونه که انسان سالم از «گر» و تندرست از بیمار فرار میکند، آگاه باشید هیچ گاه راه حق را نخواهید شناخت مگر اینکه آنها که آن را ترک گفته‌اند بشناسید. و هرگز به پیمان قرآن وفادار نخواهید بود مگر اینکه از کسی که آن پیمان را شکسته است آگاه باشید و هرگز به آن تمسک نخواهید جست مگر اینکه به کسی که آن را دور انداخته پی ببرید. و (این آگاهیها را) از اهلش بخواهید، زیرا آنها زندگی علم، و مرکب‌جehlند: آنها ایند که حکمشان شما را از علمشان، و سکوتشان شما را از منطقشان، و ظاهرشان از باطنشان آگاهی می‌دهد. اینان نه با دین مخالفت می‌کنند و نه در آن اختلاف دارند، بنا براین، دین در میان آنان گواهی است صادق، و ساکتی است سخنگو.

توضیح‌ها:

[۱] «مرحوم کلینی» این خطبه را قبل از شریف رضی در روضه کافی گسترده‌تر از آنچه در اینجا است آورده و در ذیل خطبه ۲۳۹ اشاره خواهیم کرد که آن بخشی از این خطبه است و همچنین در ذیل کلام ۹۸ از کلمات قصار.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۱۳۱)

[۲] در اینجا چند نکته است:

۱- انه سباتی علیکم من بعدی این سخن امام (ع) درست با زمان ما تطبیق می‌کند، گویا امام (ع) به وضع اجتماع و عصر ما نگاه می‌کرده و آن را تشریح می‌فرموده است، تمام صفاتی که در این خطبه آمده است با چگونگی اوضاع فردی و اجتماعی ما مطابقت میکند: انتشار دروغ، طرز رفتار ما در برابر حق، ارتباط ما با قرآن و... چه خوب است این خطبه را چند بار بخوانیم و از همین جا باز گردیم و وضع خود را اصلاح کنیم.

۲- و اعلموا انکم لن تعرفوا الرشده...

در اینجا امام (ع) به یک قانون کلی اشاره فرموده که برای شناخت هر چیز باید ضد آن را مشاهده کرد.

۳-فالتمسوا ذلك من عند اهله.

ابن ابی الحدید میگوید: مقصود امام(ع) از این جمله خودش میباشد(واز جملات بعد بر می آید که مقصود ائمه هدی می باشند) جلد ۹ صفحه ۱۰۷

خطبه ی ۱۴۷

و من کلام له علیه السّلام فی ذکر أهل البصره

کَلَّ واحد منهما یرجوا لأمر له ، و یعطفه علیه دون صاحبه : لا یمتّان إلی الله بحبل ، و لا یمدّان إلیه بسبب کَلَّ واحد منهما حامل ضبّ لصاحبه ، و عمّا قلیل یکشف قناعه به . و الله لئن أصابوا الذی یریدون لیزعنّ هذا نفس هذا و لیأتینّ هذا علی هذا ، قد قامت الفئه الباغیه فأین المحتسبون ، فقد سنّت لهم السنن ، و قدّم لهم الخبر ، و لكلّ ضلّۀ علّۀ ، و لكلّ ناکث شبهۀ ، و الله لا أکون کمستمع اللّدم ، یسمع النّاعی و یحضر الباکی .

از سخنان امام(ع)

که در مورد اهل بصره و طلحه و زبیر فرموده.[۱]

هر کدام از آن دو(طلحه و زبیر)امید دارد که زمامداری و حکومت به دست او افتد و آن را به سوی خود می کشد نه بسوی رفیقش[۲] آنها نه به رشته ای از رشته های محکم الهی چنگ زده اند، و نه بوسیله ای به او نزدیک شده اند، هر کدام بار کینه رفیق خویش را بدوش می کشد، و بزودی پرده از روی آن برداشته می شود. به خدا سوگند اگر به آنچه می خواهند برسند این یکی جان دیگری را می گیرد، و آن یکی این را از میان میبرد، گروهی طغیانگرو فتنه انگیز بپا خواسته اند، پس آنها که حقایق را به خاطر خدا آشکار می سازند کجایند؟ درحالی که سنت پیامبر برایشان بیان شده و اخبار(امروز) را قبلا به آنان گفته اند.

برای هر گمراهی علت و سببی است و برای عهد شکنی بهانه ای! بخدا سوگند! من همچون کسی نخواهم بود که صدای بر سر و

سینه کوبیدن و ندای مخبر مرک را بشنود و چشمهای گریان را ببیند اما عبرت نگیرد!

توضیح‌ها:

[۱] قبل از شریف رضی «ابو مخنف» این خطبه را در کتاب «الجمال» طبق نقل ابن ابی الحدید آورده و پس از شریف رضی مفید در «ارشاد» صفحه ۱۴۲ به صورتی که با آنچه در اینجاست تفاوت دارد آن را نقل کرده است.

[۲] کل منهما يرجوا الامر له...

رقابت شدید میان طلحه و زبیر ۱- «ابن ابی الحدید» می‌نویسد: «مورخان نوشته‌اند طلحه و زبیر پیش از شروع جنگ در مورد اینکه کدامیک نماز برای مردم بخواند اختلاف کردند، وعایشه برای رفع اختلاف «محمد بن طلحه» و «عبد الله زبیر» را بعنوان امام جماعت انتخاب کرد که یک روز این، و روز دیگری آن، نماز بخواند، این وضع تا پایان جنگ ادامه داشت» و نیز نوشته‌اند «طلحه» از «عایشه» درخواست کرد مردم به او به عنوان «امیر» سلام دهند و «زبیر» نیز همین تقاضا را داشت.

عایشه دستور داد به هر دو به عنوان «امیری» سلام دهند و نیز در مورد اینکه کدامیک سرپرستی جنگ را به عهده بگیرند نزاع کردند!

(شرح ابن ابی الحدید جلد ۹ صفحه ۱۱۰)

اتمام حجت:

۲- ابو مخنف می‌نویسد: هنگامی که لشکر امام علیه السلام و اصحاب «جمال» رو برو شدند امام فرمود: پیشدستی نکنید، بگذارید حمله از طرف آنها شروع شود، اصحاب جمال به شدت اصحاب امام (ع) را تیر باران کردند، یاران امام (ع) بی‌تاب شدند، یک نفر کشته را آوردند امام علیه السلام گفت «اللهم اشهد»: خداوند آگاه باش! ولی فرمود آنها را معذور دارید. کشته دوم را نزد امام علیه السلام آوردند.

فرمود «اللهم اشهد» و باز هم فرمود آنها را معذور دارید سپس «عبد الله» بدیل که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود در حالی که کشته برادرش را حمل می‌کرد آمد و او را پیش روی امام علیه السلام گذارد!

امام علیه السلام جمله «انا لله و انا الیه راجعون» را بزبان جاری نمود و زره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را خواست، ذوالفقار را حمایل کرد و پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را که مشکی رنک و بنام عقاب معروف بود به دست «محمد حنفیه» داد. سپس در میان لشکر دوزدد و آیه ۲۱۴ سوره بقره را تلاوت فرمود که مضمونش این است:

تا با مشکلات روبرو نشوید به بهشت نخواهید رفت.

و از خداوند درخواست صبر و فداکاری و استقامت نمود.

سپس قرآنی را بلند کرد و فرمود: چه کسی حاضر است این قرآن را بگیرد و آنها را به آنچه در آن است دعوت کند و بهشت نصیبش گردد؟

جوانی بنام «مسلم» برخاست امام (ع) فرمود ای جوان ابتدا دست راست را قطع می کنند و پس از آن دست چپ، و سپس کشته می شوی! گفت: من این صبر و مقاومت را ندارم، امام بار دوم خواسته خود را تکرار کرد، همان جوان بلند شد و امام همان سخنان را با وی گفت چند بار این وضع تکرار شد وی بالاخره گفت من این وظیفه را انجام می دهم و این در راه خدا بسیار کوچک است، قرآن را گرفت و در مقابل آنها ایستاد و آنان را به قرآن دعوت کرد ولی ابتدا دست راست بعد دست چپ و سپس وی را کشتند این ساعت بود که امام به پسرش دستور داد حمله کند و خود نیز حمله نمود و لشکر هم حمله کردند و جنگ سختی درگیر شدند چنانکه در گذشته گفتیم زیر را «ابن جرموز» کشت پس از آنکه از جنگ دست برداشت و از لشکر جمل جدا شد.

و اما «طلحه» را مروان بوسیله تیر به انتقام خون عثمان کشت! هنگامی که آثار شکست در لشکر جمل پدیدار شد مروان گفت انتقام خون عثمان را غیر از امروز از «طلحه» نخواهم گرفت، و تیری بر ران او زد که رگ بزرگ پای او را قطع کرد و خون از آن فوران نمود، از غلامش مرکبی خواست و سوار شد، هر چه از او می خواست جایی برای استراحتش تعیین کند می گفت فرار کن که دشمن می آید تا بالاخره به یکی از خانه های بصره رسیده پیاده شد و در آنجا مرد.

«ابو مخنف» می‌گوید: «نافع» نقل کرده که مروان بن حکم می‌گفت من «طلحه» را کشتم «عبد الملک» مروان می‌گفت: اگر نه این بود که پدرم به من گفت من طلحه را کشتم من به انتقام خون عثمان تمام قبیله «تیم» را می‌کشتم، و او از این جهت این سخن را می‌گفت که «محمد ابن ابی بکر» و طلحه را قاتل عثمان می‌دانست و هر دو از قبیله تیم بودند.

(شرح ابن ابی الحدید جلد ۹ ص ۱۱۱ و ۱۱۳ و ۱۱۴)

خطبه ی ۱۴۸

و من کلام له علیه السّلام قبل موته

أَيُّهَا النَّاسُ ، كُلَّ امْرِئٍ لَاقَ مَا يَفْرَ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ ، وَ الْأَجَلَ مَسَاقِ النَّفْسِ وَ الْهَرَبِ مِنْهُ مُوَافَاتِهِ . كَمْ أَطْرَدْتَ الْأَيَّامَ أَبْحَثَهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ . هِيَ هَاتِ عِلْمَ مَخْزُونٍ ، أَمَّا وَصِيَّتِي فَاللَّهُ لَا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ، وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَلَا تَضْيَعُوا سُنَّتَهُ . أَقِيمُوا هَذِينَ الْعُمُودِينَ ، وَ أَوْقِدُوا هَذِينَ الْمَصْبَاحِينَ ، وَ خَلَاكُمْ ذِمَّ مَالِمٍ تَشْرُدُوا . حَمَلْ كُلَّ امْرِئٍ مِنْكُمْ مَجْهُودَهُ ، وَ خَفَّفْ عَنِ الْجَهْلَةِ رَبِّ رَحِيمٍ ، وَ دِينَ قَوِيمٍ ، وَ إِمَامٍ عَلِيمٍ . أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ ، وَ أَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ ، وَ غَدَا مَفَارِقُكُمْ ، غَفَرَ اللَّهُ لِي وَ لَكُمْ .

إِنْ ثَبَتَ الْوِطَاءُ فِي هَذِهِ الْمَزَلَّةِ فَذَاكَ ، وَ إِنْ تَدَحَّضَ الْقَدَمُ ، فَإِنَّا كُنَّا فِي أَفْيَاءِ أَغْصَانٍ وَ مِهْبِ رِيَّاحٍ وَ تَحْتَ ظِلِّ غَمَامٍ اِضْمَحَلَّ فِي الْجَوِّ تَلَفُّقُهَا وَ عَفَا فِي الْأَرْضِ مَخْطُهَا ، وَ إِنَّمَا كُنْتُ جَارًا جَاوِرَكُمْ بَدَنِي أَيَّامًا وَ سَتَعْقِبُونَ مِنِّي جُثَّةً خَلَاءَ ، سَاكِنُهُ بَعْدَ حَرَكَ ، وَ صَامِتُهُ بَعْدَ نَطُوقٍ . لِيُعْظَكُمْ هَدْوَى وَ خَفُوتَ أَطْرَافِي ، وَ سَكُونِ أَطْرَافِي ، فَإِنَّهُ أَوْعِظُ لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنَ الْمُنْطَقِ الْبَلِيعِ وَ الْقَوْلِ الْمَسْمُوعِ . وَ دَاعِيَكُمْ وَ دَاعِ امْرِئٍ مَرْصِدٍ لِلتَّلَاقِي ، غَدَا تَرَوْنَ أَيَّامِي ، وَ يَكْشِفُ لَكُمْ عَنْ سِرَائِرِي ، وَ تَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوقِ مَكَانِي وَ قِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي .

از سخنان امام(ع)

که قبل از مرگ خویش فرموده [۱]

ای مردم! هر کس از آنچه فرار می‌کند (مرک) در همان حال فرار آن را ملاقات خواهد کرد. اجل سر آمد زندگی و پایان حیات، و فرار از آن رسیدن به آن خواهد بود! چه روزهایی که من به بحث و کنجکاوی از اسرار و حقیقت این امر (اجل) پرداختم ولی خداوند جز اخفای آن را نه خواست. هیهات، علمی است پنهان و مربوط به عالم غیب! [۲]

اما وصیت من این است که: هیچ چیز را شریک خدا قرار ندهید (و جز خدا را نپرستید) و در باره‌ی «محمد (ص)» این است که سنت و شریعت او را ضایع مگردانید، این دو ستون محکم را بر پا دارید، و این دو چراغ پر فروغ را فروزان نگه دارید و مادام که از حق منحرف ننگشته‌اید هیچ نقش و مذمتی نخواهید داشت، برای هر کس به اندازه‌ی توانائیش وظیفه‌ئی تعیین وبه افراد جاهل و نادان تخفیف داده شده است، پروردگاری رحیم، دینی استوار و امام و پیشوایی آگاه دارید.

من دیروز رهبر و همراه شما بودم، امروز مایه عبرت شمایم، و فردا از شما جدا خواهم شد!، خداوند من و شما را مشمول رحمت خویش گرداند.

اگر من از این ضربت در این لغزشگاه (دنیا) نجات یابم (شما به مقصود خود رسیده‌اید) و اگر گام‌ها بلغزد و از این جهان رخت‌بریندم ما نیز (مانند دیگران) در سایه‌ی شاخه‌ها، و مسیر وزش باده‌ها، و زیر سایه‌ی ابرها متراکم آسمان که پراکنده شدند، و آثارشان در روی زمین، محو شد خواهیم بود من از همسایگان شما بودم که چند روزی در کنار شما زیستم و به زودی از من جسدی بی‌روح و ساکن، پس از آن همه حرکات، و خاموش‌پس از آن همه گفتار باز خواهد ماند (هم اکنون) باید سکوت من، بی‌حرکتی دست و پا و چشم‌ها و اندامم، موجب پند و اندرز و موعظه شما گردد، زیرا این حالت برای کسانی که بخواهند عبرت گیرند از هر منطق رسا و گفتار مؤثر، عبرت انگیزتر است. وداع و خدا حافظی من با شما وداع و خدا حافظی کسی است که آماده‌ی ملاقات پروردگار است! فردا ارزش ایام زندگی مرا به خوبی خواهید دانست، و مکنونات خاطر و ناراحتی درونیم برایتان آشکار خواهد شد، و پس از آنکه جای مرا خالی دیدید و دیگری بجای من نشست کاملاً مرا خواهید شناخت! [۳]

توضیح‌ها:

[۱] این کلام و آنچه در بخش نامه‌ها تحت شماره ۲۳ آمده است با تفاوتی که دارند ضمن یک سخن از امام (ع) صادر شده است، و مرحوم «کلینی» در «اصول کافی» جلد ۱ صفحه ۲۹۹ و مسعودی در «مروج الذهب» جلد ۲ صفحه ۴۳۶، و در کتاب «اثبات الوصیه» صفحه ۱۰۳ و «ابن عساکر» در تاریخ خود ۱۲۲ ورقه ۲۱۱ (خطی موجود در کتابخانه آیه الله حکیم در نجف اشرف) آن را نقل کرده‌اند.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده صفحه ۲۴۷-۲۴۹ جلد ۳) «کلینی» در کتاب «اصول کافی» آورده است: هنگامی که امام (ع) ضربت خورد به او گفتند وصیت کن امام (ع) سخن مورد بحث را فرمود.

(مستدرک و مدارک نهج البلاغه ص ۲۵۱)

[۲] هیئات علم مخزون...

با این جمله امام اشاره به این معنی می‌کند که زمان مرک را به طور تفصیل نمی‌توان دانست و زمان وقوع آن را به طور مسلم تنها خداوند جهان می‌داند و این منافات ندارد که اولیاء خدا به طور اجمال از چگونگی آن مطلع باشند (سابقا نیز به طور مشروح در این باره سخن گفتیم) «ابن ابی الحدید» می‌گوید: مراد از «کم اطردت الایام» این است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار در مورد این غیب می‌پرسیدم، ولی او جز به طور اجمال به من پاسخ نداد و خداوند اجازه علم تفصیلی آن را صادر نفرمود.

[۳] «غدا ترون ایامی...»

امام (ع) با این جمله اشاره می‌کند گر چه قدر مرا ندانستید، و از دستوراتم پیروی نکردید و ارزش این عدالت همه جانبه را درک نکردید، ولی بعد از من، ورو برو شدن با یک حاکم ستمگر، قدرم را خواهید دانست ولی آن وقت دیر شده است!

خطبه ی ۱۴۹

و من خطبۀ له علیه السلام فی الملاحم

و أخذوا يميناً و شمالاً : طعنا فى مسالك الغى ، و تركا لمذاهب الرشد ، فلا تستعجلوا ما هو كائن مرصد ، و لا تستبطنوا ما يجىء به الغد فكم من مستعجل بما إن أدركه و ذَّ أنه لم يدركه ، و ما أقرب اليوم من تبشير غد يا قوم ، هذا إبان ورود كل موعود ، و دنو من طلعه ما لا تعرفون ، ألا و إن من أدركها منّا يسرى فيها بسراج منير ، و يحذو فيها على مثال الصالحين ، ليحلّ فيها ربّقا ، و يعتق رقّا ، و يصدع شعبا ، و يشعب صدعا ، فى ستره عن الناس ، لا يبصر القائف أثره ، و لو تابع نظره ، ثمّ ليشحذنّ فيها قوم شحذ القين النّصل ، تجلى بالتّنزيل أبصارهم ، و يرمى بالتّفسير فى مسامعهم ، و يغبقون كأس الحكمة بعد الصّبح .

منها :

و طال الامد بهم ، ليستكملوا الخزى ، و يستوجبوا الغير ، حتّى إذا اخلوق الأجل :

و استراح قوم إلى الفتن ، و أشالوا عن لقاح حربهم ، لم يمتّوا على الله بالصبر ، و لم يستعظموا بذل أنفسهم فى الحقّ ، حتّى إذا وافق وارد القضاء انقطاع مدّة البلاء حملوا بصائرهم على أسيافهم ، و دانوا لرّبهم بأمر واعظهم .

حتّى إذا قبض الله رسوله ، صلى الله عليه و آله ، رجع قوم على الأعقاب ، و غالتهم السّبل ، و اتّكلوا على الولاىح ، و وصلوا غير الرّحم ، و هجروا السّبب الذى أمروا بمودّته ، و نقلوا البناء عن رصّ أساسه ، فبنوه فى غير موضعه : معادن كلّ خطيئه ، و أبواب كلّ ضارب فى غمره ، قد ماروا فى الحيره ، و ذهلوا فى السّكره على سنّه من آل فرعون من منقطع إلى الدّنيا راكن ، أو مفارق للدّين مباین .

از خطبه‌های امام(ع)

که در آن از حوادث آینده پیشگوئی کرده و گروهی از اهل ضلال را توصیف می‌کند[۱].

همچنان به چپ و راست متمایل می‌شوند و در ضلالت و گمراهی گام می‌نهند و جاده-های مستقیم هدایت را رها می‌سازند، در باره‌ی آنچه باید باشد و مهیا است عجله مکنید! و آن چه را فردا می‌آید دور مشمرید!

چه این که بسیارند افرادی که برای چیزی عجله می‌کنند که اگر به دست‌آورند (پشیمان شده) و دوست دارند هرگز به آن نرسیده بودند؛ و چه امروز به فردا نزدیک است.

ای جمعیت! اکنون هنگام رسیدن آن فتنه‌هایی است که به شما وعده داده شده و نزدیکی طلوع آن چه بر شما مجهول و مبهم است، بدانید آن کس از ما (مهدی ما) که آن فتنه‌ها را دریابد با چراغی روشن‌گر در آن گام می‌نهد و بر همان سیره و روش صالحان (پیامبر و ائمه (ع)) رفتار میکند [۲] تا گره‌ها را بگشاید، بردگان و ملت‌های اسیر را آزاد سازد، جمعیت‌های گمراه و ستم‌گرا را پراکنده و حق‌جویان پراکنده را گرد هم آورد. و این رهبر (سالها) در پنهانی از مردم به سر می‌برد آن چنان که پی جویان اثر قدمش را نبینند گرچه بسیار در یافتن اثرش جستجو کنند.

سپس گروهی برای درهم کوبیدن فتنه‌ها مهیا می‌گردند هم چون مهیا شدن شمشیر به دست تیرگر! چشم اینان با قرآن روشنی می‌گیرد، و معانی آیاتش به گوش آنان افکنده می‌شود و شامگاهان و صبح‌گاهان از جام حکمت و معارف الهی سیراب می‌گردند قسمت دیگری از این خطبه در باره دشمنان گمراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و گروهی ضعیف‌الایمان، و مسلمانان راستین.

(گروه اول) مدت‌های طولانی به آنها مهلت داده شد تا رسوائی را به سر حد نهائی برسانند و مستحق دگرگونی (نعمت‌های خدا) گردند، تا اجل آنها به سر رسید. گروهی (از ضعیف‌الایمانها) به خاطر راحتی به این فتنه‌ها پیوستند، و دست از مبارزه در راه حق کشیدند (اما مسلمانان راستین مقاومت لازم! بخرج دادند) و بر خداوند در صبر و استقامتشان متکی نگذاشتند، و جانبازی در راه حق را بزرگ نشمرند، تا آنکه فرمان خدا آزمایش را به سر آورد (این گروه مبارز) آگاهی و بینائی خویش را بر شمشیرهای خود حمل کردند و به امر واعظ و پنددهنده خود (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) بپرستش پروردگار خویش پرداختند.

تا آن که خداوند پیامبرش را به سوی خویش فرا خواند. گروهی به قهقرا برگشتند و اختلاف و پراکندگی آنها را هلاک ساخت و تکیه بر غیر خدا کردند و با غیر خویشاوندان (اهل بیت پیامبر) پیوند بر قرار نمودند، و از وسیله‌ای که فرمان داشتند به آن مودت‌ورزند کناره گرفتند، و بناء و اساس (ولایت) و رهبری جامعه‌ی اسلامی را از محل خویش برداشته در غیر آن نصب کردند. (اینان) معادن تمام خطاهایند و درهای همه گمراهان و عقیده‌مندان باطلند، آنها در حیرت و سرگردانی غوطه‌ور شدند و در

مستی ونادانی، دیوانه وار بر روش «آل فرعون» فرو رفتند: گروهی تنها به دنیا پرداختند و بآن تکیه کردند و یا آشکارا از دین جدا گشتند.

توضیح‌ها:

[۱] «طبری» در کتاب «المسترشد» صفحه ۷۴ قسمتهائی از اواخر این خطبه را با کمی تفاوت در الفاظ آورده. و از روایت «طبری» بر می‌آید که این خطبه طولانی بوده است.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده صفحه ۳۳۷ جلد ۲)

[۲] ۱-الا و من ادرکها منا...

«ابن ابی الحدید» می‌گوید: مراد امام (ع) از این جمله «مهدی» آل محمد (ص) است، و صفات بعد از این جمله مربوط به او است.

گرچه نویسنده مزبور در تفسیر جمله «فی ستره عن الناس»: از مردم پنهان است می‌گوید: «این نمی‌تواند برای شیعه دلیل باشد که او از نظرها پنهان است زیرا ممکن است خداوند «مهدی» را در آخر الزمان خلق کند، و مدتی پنهان باشد» اما اگر انصاف می‌داد به خوبی در می‌یافت که امام (ع) با جملات خود به صفاتی اشاره می‌کند که شیعه همه را از خواص فرزند «امام حسن عسکری» (ع) می‌داند زیرا غیبت، و جمع کردن مؤمنان پراکنده، و پراکنده ساختن گمراهان متحد، را ما تنها از صفات مهدی (ع) می‌دانیم. و همو است که جستجوگران هر چند هم ماهر باشند وی را پیدا نخواهند کرد، و همو است که قرآن بینش خاصی به یارانش می‌بخشد که در روایات آمده، عقل هر کدام به اندازه چهل تن می‌شود و هر صبح و شام از چشمه علوم و حکمت او سیراب می‌شوند!

۲- حتی اذا قبض الله رسوله...

«ابن ابی الحدید» در اینجا از خود پرسشی می‌کند و با تمام تلاش نمی‌تواند پاسخ صحیحی برای آن بیابد و آن سؤال این است:

مگر نه این است که این فصل عقیده امامیه را نسبت به خلافت ثابت می‌کند؟ و آن گاه پاسخ می‌دهد مقصود امام(ع) اطرافیان معاویه است که با او جنگ کردند، سپس به خود ایراد می‌کند که ابتدای فصل دارد «هنگامی که پیامبر رحلت کرد مردم برگشتند و...» در صورتیکه معاویه و اطرافیانش بیست و چند سال پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روی کار آمدند و بنای مخالفت با امام را گذاردند و پاسخ می‌دهد که منافات ندارد عده‌ای از همان آغاز با امام علیه السلام بد شده باشند، همانگونه که در اخبار صحیح و مسلم رسیده، هنگامی که می‌خواستیم منافقان را در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بشناسیم، مقیاس علی ابن ابیطالب علیه السلام بود یعنی هر کس کینه وی در دل داشت می‌دانستیم که منافق است.

و باز هم خود ایراد می‌کند: این سخن با جمله:

«و نقلوا البنا عن رص اساسه فجعلوه فی غیر موضعه» «بنای خلافت را از جای اصلیش منتقل ساختند و به غیر جای خود قرار دادند.» سازش ندارد و پاسخ می‌دهد:

ممکن است معنی آن این باشد که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با امام مخالفت کردند ولی در زمان معاویه خلافت را منتقل کردند.

(شرح ابن ابی الحدید جلد ۹ صفحه ۱۲۸-۱۳۴)

اما حقیقت این است که لزومی ندارد سخنان امام(ع) را از معنی آشکار آن به خاطر پیشداوریهای منصرف سازیم، چه اینکه اگر بنای واقعی خلافت در سرزمین وجود او گذارده شده از اول چنین بوده، فرقی بین زمان معاویه و دیگران نیست خصوصاً با توجه به خطبه‌های دیگر امام(ع) همچون خطبه «شقشقیه» (خطبه ۳) این حقیقت آشکارتر می‌شود. بنا بر این تلاش «ابن ابی الحدید» برای پاسخ گفتن باین قسمت کار منطقی به نظر نمی‌رسد، چه خوب بود با صراحت اعتراف می‌کرد و حق را می‌پذیرفت. شما هم فصل آخر خطبه را یک بار دیگر به دقت بخوانید خواهید یافت که این توجیهات ناروا است.

خطبه ی ۱۵۰

و من خطبة له عليه السلام

و أستعينه على مداحر الشيطان و مزاجره ، و الاعتصام من حبائله و مخاتله . و أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمدا عبده و رسوله ، و نجيبه و صفوته ، لا يوازي فضله ، و لا يجبر فقده ، أضاءت به البلاد بعد الضلالة المظلمة ، و الجهالة الغالبة ، و الجفوة الجافية ، و الناس يستحلون الحريم ،

و يستدلون الحكيم ، يحيون على فترة ، و يموتون على كفره ، ثم إنكم معشر العرب أغراض بلايا قد اقتربت فاتقوا سكرات النعمة ، و احذروا بوائق النعمة ، و تثبتوا فى قتام العشوة ، و اعوجاج الفتنة ، عند طلوع جنينها ، و ظهور كمينها ، و انتصاب قطبها ، و مدار رحاها : تبدو فى مدارج خفية ، و تؤول إلى فضاءة جلية ، شبابها ك شباب الغلام ، و آثارها ك آثار السلام .

تتوارثها الظلمة بالعهود ، أولهم قائد لآخرهم ، و آخرهم مقتد بأولهم ، يتنافسون فى دنيا دنيئة ،

و يتكالبون على جيفة مريحة ، و عن قليل يتبرأ التابع من المتبوع ، و القائد من المقود فيتزايلون بالبغضاء ، و يتلاعنون عند اللقاء ، ثم يأتي بعد ذلك طالع الفتنة الرجوف ، القاصمة الزخوف ، فتزيغ قلوب بعد استقامته ، و تضلّ رجال بعد سلامته ، و تختلف لأهواء عند هجومها ، و تلتبس الآراء عند نجومها من أشرف لها قصمته ، و من سعى فيها حطمته ، يتكادمون فيها تكادم الحمر فى العانة ، قد اضطرب معقود الحبل ، و عمى وجه الأمر ، تغيض فيها الحكمة ، و تنطق فيها الظلمة ، و تدقّ أهل البدو بمسحليها ، و ترضهم بكلكلها ، يضيع فى غبارها الوجدان ، و يهلك فى طريقها الركبان ، ترد بمرّ القضاء ، و تحلب عبيط الدماء ، و تثلم منار الدين ، و تنقض عقد اليقين ، تهرب منها الأكياس ، و تدبرها الأرجاس ، مرعاد مبراق ، كاشفة عن ساق ، تقطع فيها الأرحام ، و يفارق عليها الإسلام ، بريها سقيم ، و طاعنها مقيم .

منها :

بین قتل مطلول ، و خائف مستجیر ، یختلون بعقد الأیمان ، و بغرور الإیمان ، فلا تكونوا أنصاب الفتن ، و أعلام البدع ، و الزموا ما عقد علیه حبل الجماعة ، و بنیت علیه أركان الطاعة ، و اقدموا على الله مظلومین و لا تقدموا علیه ظالمین ، و اتقوا مدارج الشیطان ، و مهابط العدوان ، و لا تدخلوا بطونکم لعق الحرام ، فإنکم بعین من حرّم علیکم المعصیة ، و سهّل لکم سبل الطاعة .

از خطبه‌های امام علیه السلام که در آن مردم را از فتنه‌ها بر حذر می‌دارد [۱]

خدای را می‌ستایم و از او بر اعمالی که موجب طرد و منع شیطان است کمک می‌جویم و برای مصونیت از گرفتاری در دامها و فریب‌های شیطان از او یاری می‌طلبیم و گواهی می‌دهم که جز خداوند یکتا، معبودی نیست.

و شهادت می‌دهم که «محمد» (ص) بنده فرستاده برگزیده و انتخاب شده او است. در فضل و برتری، همتائی ندارد و جبران فقدان وی نگردد.

شهرهای جهان بوجود او روشن گشت بعد از آن که گمراهی و حشتناکی همه جارا فرا گرفته بود و جهل بر افکار غالب، و قساوت و سنگدلی بر دلها مسلط گشته بود و مردم حرام را حلال می‌شمردند.

و دانش‌مندان را تحقیر می‌کردند و بدون آئین الهی زندگی کرده و در حال کفر و بی‌دینی جان می‌سپردند.

از فتنه‌ها بر حذر باشید.

هم اکنون شما ای گروه عرب! اهداف بلاهائی هستید که نزدیک شده از مستی نعمت‌ها بپرهیزید! و از بلاهائی که کیفر اعمال شما است بر حذر باشید! در گرد و غبار پیش آمدها که به درستی واقع را نمی‌توان دید، و در فتنه‌های در هم پیچیده، به هنگام تولد نوزاد فتنه و آشکار شدن باطن آن، و بر قراری قطب و مدار آسیای آن با کنجکاو و بصیرت قدم بردارید، فتنه‌هایی که کم کم از مراحل ناپیدا شروع و به درجات شدید و روشن منتهی می‌گردد، رشد آن هم چون رشد جوانان، و آثاری که بر پیکرها وارد می‌سازد هم چون آثار سنگ‌های سخت و محکم است.

ستم کاران، آن را طبق پیمان‌ها از یک دیگر به ارث می‌برند، نخستین آنان رهبر آخرین و آخرین‌شان پیرو نخستین است.

اینان در بدست آوردن دنیای پست بر هم سبقت می‌جویند، و هم چون سگان به جان مرداری بدبو می‌افتند، طولی نمی‌کشد که تابع از متبوع و رهبر از پیرو بیزاری می‌جوید، اینها با بغض و کینه از هم جدا می‌شوند و به هنگام ملاقات یک دیگر را لعن و نفرین می‌کنند.

سپس فتنه‌ای اضطراب آور، شکننده و نابود کننده، آغاز خواهد شد (در این موقع) قلبهائی پس از استواری می‌لغزند و مردانی پس از درستی و سلامت گمراه می‌گردند، افکار به هنگام هجوم این فتنه پراکنده: و عقائد پس از آشکار شدنش مشتبه می‌شوند. آن‌کسی که به مقابله‌اش برخیزد پشتش را می‌شکند و کسی که در فرو نشاندنش تلاش کند وی را درهم می‌کوبد در این میان فتنه جویان همچون گورخران یکدیگر را گاز می‌گیرند، و رشته‌های سعادت و آئین واقعی که محکم شده لرزان می‌گردد. و چهره واقعی امر نا پیدا می‌ماند. حکمت و دانش فروکش میکند، ستمگران بسخن می‌آیند (وزمام را بدست می‌گیرند) بادیه نشینان را با پیش در آمدش درهم کوبید و با سینه و سخت‌ترین نیرویش آنها را له می‌سازد، تنهایان و پیادگان در غبار آن گم میشوند، و سواران در میان راهش نابود گردند، با تلخی و سر سختی وارد شود و خونهای تازه و خالص را می‌دوشد! نشانه‌های دین را خراب میکند، و یقین را از بین می‌برد، افراد زیرک و عاقل از آن به گریزند، و افراد پلید در تدبیر آن بکوشند، آن فتنه بسیار پر رعد و برق است و پر مشقت، در آن پیوند خویشاوندی قطع گردد و از اسلام جدائی حاصل شود. آنچنان شدید است که تندرستانش بیمار و کوچ کنندگانش مقیمند!

قسمت دیگری از این خطبه است در میان آنها کشته‌ای هست که خونسش بهدر رفته، و افراد ترسانی که طالب امانند، با سوگندها آنها را فریب می‌دهند، و با تظاهر به ایمان آنها را گول می‌زنند، سعی کنید شما پرچم فتنه‌ها و نشانه بدعت‌ها نباشید، آن چه را که پیوند جماعت گره خورده، و ارکان اطاعت بر آن نباشد رها مسازید، مظلوم بر خداوند وارد شوید بهتر از آن است که ظالم بر او وارد شوید (نه تن به ستم بدهید و نه ستم کنید و اگر ناچار شوید ستم بکشید بهتر از آن است که ستم کنید) از گام نهادن به راههای شیطان و سرزمین‌های ستم پرهیزید، و لقمه حرام وارد شکم خویش نسازید زیرا شما زیر نظر کسی هستید که گناه را بر شما تحریم، و راههای طاعت را برای شما آسان ساخته است.

توضیح:

[۱] سید «یمانی» رحمه الله علیه در کتاب «الطراز» جلد ۱ صفحه ۳۳۴ به فقراتی از این خطبه استشهاد کرده است، و شاید تفاوت کمی که نقل او با نقل مرحوم شریف‌رضی دارد دلیل بر آن شود که مدرک او «نهج البلاغه» نبوده است.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۳۴۱)

خطبه ی ۱۵۱

و من خطبۀ له علیه السّلام

الحمد لله الدّال على وجوده بخلقه ، و بمحدث خلقه على أزلّيته ، و باشتباههم على أن لا شبه له ، لا تستلمه المشاعر ، و لا تحجبه السّواتر ، لا افتراق الصّانع و المصنوع ، و الحادّ و المحدود ، و الرّبّ و المربوب ، الأحد بلا تأويل عدد ، و الخالق لا بمعنى حركة و نصب ، و السّميع لا بأداة ، و البصير بلا تفريق آله ، و الشّاهد لا بمماسّة ، و البائن لا بتراخي مسافة ، و الظّاهر لا برؤية ، و الباطن لا بلطافه ، بان من الأشياء بالقهر لها ، و القدرة عليها ، و بانت الأشياء منه بالخضوع له و الرّجوع إليه ، من وصفه فقد حدّه ، و من حدّه فقد عدّه ، و من عدّه فقد أبطل أزلّه ، و من قال « كيف ؟ » فقد استوصفه ، و من قال « أين ؟ » فقد حيّزه ، عالم إذ لا معلوم ، و ربّ إذ لا مربوب ، و قادر إذ لا مقدور .

منها :

قد طلع طالع ، و لمع لامع ، و لاح لائح ، و اعتدل مائل ، و استبدل الله بقوم قوما ، و بيوم يوما ، و انتظرنا الغير انتظار المجذب المطر ، و إنّما الأئمّة قوام الله على خلقه ، و عرفاؤه على عباده ، لا يدخل الجنّة إلّا من عرفهم و عرفوه ، و لا يدخل النّار إلّا من أنكرهم و أنكروه .

إنّ الله تعالى خصّكم بالإسلام ، و استخلصكم له ، و ذلك لأنّه اسم سلامه و جماع كرامه ، اصطفى الله تعالى منهجه ، و بيّن حججه ، من ظاهر علم ، و باطن حكم ، لا تفنى غرائبه ، و لا تنقضى عجائبه ، فيه مرايب النّعم ، و مصابيح الظّلم ، لا تفتح الخيرات إلّا بمفاتيحه ، و لا تكشف الظّلمات إلّا بمصابيحه ، قد أحمى حماه ، و أرعى مرعاه ، فيه شفاء المشتفى ، و كفاية المكتفى .

که در باره صفات خداوند و اوصاف پیشوایان دین ایراد فرموده [۱]

ستایش مخصوص خداوندی است که آفرینش مخلوقش دلیل وجود او است، و حادث بودن آنها دلیل ازلیت وی، [۲] و شباهت داشتن مخلوقات (به یکدیگر)، دلیل آن است که شبیه و نظیر ندارد. عقل‌ها کنه ذاتش را درک نمی‌کنند و پرده‌ها و پوششها اصل وجودش را مستور نمی‌سازند، زیرصانع و مصنوع با هم فرق دارد و محدود کننده و محدود شونده و پروردگار و پرورده شده با هم متفاوتند. «یکی» است ولی نه به معنی وحدت عددی بلکه به این معنا که شبیه و نظیر و مانند ندارد «خالق و آفریننده» است اما نه این که حرکت و رنجی در این راه متحمل میشود، «شنوا» است ولی نه اینکه وسیله شنوائی در اختیار داشته باشد. «بینا» است ولی نه این که به وسیله‌ی چشم و باز کردن پلک‌ها، قدرت مشاهده پیدا کند. در «همه جا حاضر» است نه اینکه مماس با اشیاء باشد از «همه جدا» است ولی نه اینکه مسافتی بین او و موجودات باشد «آشکار» است نه با دید چشم، «پنهان» است نه به خاطر کوچکی و ظرافت، از موجودات با غلبه و قدرت جدا است، و موجودات به خاطر خضوع در برابرش و رجوع به سویی از او مباین هستند. کسی که او را با صفات مخلوقات توصیف کند محدودش ساخته، و کسی که برایش حدی تعیین کند وی را به شمارش در آورده. و آن کس که او را بشمارش آورد ازلیتش را ابطال کرده. و کسی که بپرسد، «چگونه است» توصیفش کرده و هر که بگوید:

کجا است؟ مکان برای او قائل شده «عالم» بوده آن گاه که معلومی وجود نداشت. «مالک و پروردگار» بوده حتی آن زمان که پرورده‌ای «نبود قادر و توانا» بوده حتی در آن زمان که مقدوری وجود نداشت.

قسمت دیگری از این خطبه (که اشاره به پیامبر اسلام است)

پیشوایان دین:

طلوع کننده‌ای طالع شد، درخشنده‌ای درخشید، و آشکار شونده‌ای آشکار گردید، آنچه از جاده حق منحرف گشته بود به راه راست بازگشت. خداوند گروهی را به گروهی تبدیل، و روزی را در مقابل روزی قرار داد. ما همانند کسانی که در خشکسالی منتظر بارانند در انتظار دگرگونی بودیم. پیشوایان، مدبران الهی بر مردمند و رؤسای بندگان اویندهیچکس جز کسی که آنها را بشناسد

و آن‌ها نیز او را بشناسند وارد بهشت نخواهد شد. و جز کسی که آنان را انکار کند و آنان هم او را انکار کنند وارد دوزخ نگردد. خداوند اسلام را ویژه شما قرار داد و شما را برای آن برگزید و این بخاطر آن است که «اسلام» از «سلامت» گرفته شده و کانون بزرگواری است. خداوند منهج و طریق اسلام را برگزید و حجت‌ها و دلائل آن را بیان کرد (قرآن را فرو فرستاد) که ظاهرش علم و باطنش حکمت، و نو آوریهای آن پایان نگیرد و شگفتیهایش تمام نمی‌شود در آن برکات و خیرات همانند سرزمینهای پر گیاه در اول فصل بهار، فراوان است و چراغهای روشنی بخش تاریکیها فراوان دارد در نیکیها را جز با کلیدهای آن نتوان گشود و تاریکی‌ها را جز با چراغهای آن، فروغ نتوان بخشید. خداوند در این قرآن مناطق ممنوعه خود را (محرمات) را تعیین کرده و موارد مباح و حلال خویش را نشان داده است. در این کتاب الهی درمان است برای شفا جوین و بی‌نیازی است برای بینایی طلبان.

توضیح‌ها:

[۱] این خطبه طبق گفته «ابن ابی الحدید» به هنگامی آن حضرت ایراد فرمود که خلافت به او رسید و این دلیل بر آن است که «ابن ابی الحدید» آن را در غیر نهج - البلاغه دیده است.

«کلینی» در «اصول کافی» جلد ۱ صفحه ۱۳۹ فقرات متعددی از آن را نقل کرده چنانکه آمدی در کتاب «غرر الحکم» صفحه ۲۳۲ در حرف «ق» و در صفحه ۲۳۵ در حرف «الف» بخشهایی از آن نقل نموده است. تفاوتی که در جملات نقل «آمدی» و اینجا است دلیل بر اختلاف مدرک آنها می‌باشد.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۳۴۴)

[۲] در این خطبه امام (ع) درباره اثبات وجود خدا و صفات او و اینکه او را با مخلوقاتش مقایسه نمی‌توان کرد سخن به میان آورده است، و «ابن ابی الحدید» در شرح خود به توضیح این صفات پرداخته که می‌توانید در جلد ۹ صفحه ۱۴۷ آن مطالعه فرمائید.

و سپس به وضع ائمه و پیشوایان و مردم پرداخته که هر کس امام (ع) خود را شناسد و آنها را انکار کند وارد آتش خواهد شد...

خطبه ی ۱۵۲

و من خطبة له عليه السلام

و هو فى مهلة من الله يهوى مع الغافلين ، و يغدو مع المذنبين ، بلا سبيل قاصد ، و لا إمام قائد

منها :

حتى إذا كشف لهم عن جزاء معصيتهم ، و استخرجهم من جلايب غفلتهم ، استقبلوا مدبرا ، و استدبروا مقبلا ، فلم ينتفعوا بما أدركوا من طلبتهم ، و لا بما قضوا من وطهرهم و إني أحذركم و نفسى هذه المنزلة ، فليتنفع امرؤ بنفسه ، فإنما البصير من سمع فتفكر ، و نظر فأبصر و انتفع بالعباد ، ثم سلك جددا واضحا يتجنب فيه الصرعة فى المهاوى ، و الضلال فى المغاوى ، و لا يعين على نفسه الغواية بتعسف فى حق ، أو تحريف فى نطق ، أو تخوف من صدق . فأفق أيها السامع من سكرتك ، و استيقظ من غفلتك و اختصر من عجلتك ، و أنعم الفكر فيما جاءك على لسان النبى الأسمى ، صلى الله عليه و آله و سلم ، مما لا بد منه ، و لا محيص عنه ، و خالف من خالف ذلك إلى غيره ، و دعه و ما رضى لنفسه ، وضع فخره ، و احطط كبره ، و اذكر قدره ، فإن عليه ممره ، و كما تدين تدان ، و كما تزرع تحصد ، و كما قدمت اليوم تقدم عليه غدا ، فامهد لقدمك ،

و قدم ليومك . فالحذر الحذر أيها المستمع ، و الجد الجد أيها الغافل (و لا يبتك مثل خبير) إن من عزائم الله فى الذكر الحكيم التى عليها يثبت و يعاقب ، و لها يرضى و يسخط .

أنه لا ينفع عبدا و إن أجهد نفسه و أخلص فعله أن يخرج من الدنيا لاقيا ربّه بخصلة من هذه الخصال لم يتب منها : أن يشرك بالله فيما افترض عليه من عبادته ، أو يشفى غيظه بهلاك نفس ، أو يقر بأمر فعله غيره ، أو يستنجد حاجة إلى الناس بإظهار بدعه فى دينه ، أو يلقي الناس بوجهين ، أو يمشى فيهم بلسانين ، أعقل ذلك فإن المثل دليل على شبهه .

إن البهائم همها بطونها ، و إن السباع همها العدوان على غيرها ، و إن النساء همهن زينهن الحياة الدنيا و الفساد فيها ، إن المؤمنين مستكينون ، إن المؤمنين مشفقون ، إن المؤمنين خائفون .

از خطبه‌های امام(ع) [۱]

صفات پاره‌ای از گمراهان :

او در این چند روز که خداوند مهلتش داده با غافلان و بی‌خبران در راه هلاکت قدم مینهد، و تمام روزها را با گنهکاران بسر می‌آورد بدون اینکه در طریقی گام نهد که او را بحق‌رساند. و یا پیشوائی برگزیند که قائد و راهنمایش باشد.

صفات غافلان:

قسمت دیگری از این خطبه است تا به آن هنگام که خداوند کیفر گناهانشان را به آنها نشان داد، و آنان را از پشت‌پرده‌های غفلت بیرون آورد، به استقبال آن چه پشت کرده (سرای دیگر) شتافتند و از آن چه روی آورده (سرای دنیا) روی بر تافتند. آن چه را طلب نمودند و به آن رسیدند نفعی نبردند. و از اموری که به دست آوردند لذتی نچشیدند. من شما و خویشان را از چنین وضعی بر حذر می‌دارم.

هر کس باید از خویشان بهره گیرد، زیرا شخص بصیر و بینا آن است که بشنود و بیندیشد، نگاه کند و به بیند و عبرت گیرد، و از آن چه موجب عبرت است نفع برد. سپس در جاده‌ی روشنی گام نهد، و از راههایی که به سقوط و گمراهی و شبهات اغوا کننده منتهی میشود دوری جوید و گمراهان را بر ضد خویش بوسیله سختگیری در حق، یا تحریف در سخن و یا ترس از راستگوئی تحریک نکند.

اندرز به مردم:

ای شنونده! از مستی خود به هوش آی! از غفلت بیدار شو! و از عجله و شتاب بکاه!

و در انجام آن چه از زبان پیامبر امی صلی الله علیه و آله و سلم به تو رسیده که راه فراری از آن نیست فکر را بکار بند و با کسیکه این روش را بکار نمیبندد، و به جانب دیگری متمایل میگردد مخالفت کن! و او را با آنچه برای خویش پسندیده است واگذار! فخر فروشی را کنار بگذار! و از مرکب تکبر به زیر آی! به یاد قبرت باش که گذرگاه تو به سوی عالم آخرت از آنجاست.

همانگونه که بدیگران جزا میدهی بتو جزا خواهند داد و همانگونه که بذر می افشانی درو خواهی کرد و آنچه امروز از پیش میفرستی فردا بر آن، وارد خواهی شد. پس برای خود در سرای دیگر جانی مهیا ساز! و برای آنروز چیزی از پیش فرست.

ای شنونده! زنهار زنهار! و ای غافل! کوشش! کوشش! و (بدان) هیچکس جز شخص آگاه تو را از حقایق امور با خبر نمیسازد.

از واجبات مسلم خداوند در کتاب حکیمش که بر آن پاداش و کیفر میدهد، و بخاطر آن خرسند میشود و خشم میگیرد، این است که انسان- هر چند خویش را به زحمت اندازد و عملش را خالص گرداند- نفعی بحالش نمیبخشد اگر پس از مرک خدای را بایکی از این خصلت ها بدون توبه ملاقات کنند:

(نخست اینکه) شر یکی برای خدا در عباداتی که بر او فرض کرده قائل شود، یا خشم خویش را با کشتن شخصی فرو نشاند، یا بر شخصی از کاری که دیگری انجام داده عیب گیرد، یا برای انجام حاجتی که به مردم دارد بدعتی در دین خدا بگذارد، یا مردم را بادو چهره ملاقات کند، (و دو رو باشد) و یا در میان آنان با دو زبان سخن گوید. [۲]

در آنچه گفتم تعقل کن که مشیت نمونه خروار است!

چهارپایان تمام همتشان شکم آنها است، و درندگان همتشان تجاوز و ستم به غیر خودشان می باشد، و زنان تمام همتشان زیورهای زندگی دنیا و فساد در آن است. اما مومنان خاضعند، مومنان (از مسئولیت هایشان) ترسانند و خائفند!

توضیح ها:

[۱] در بعضی از نسخه های «نهج البلاغه» است که این خطبه تابع خطبه سابق است.

«ابن ابی الحدید» تصریح کرده که این خطبه را امام (ع) در حالی که به سوی «بصره» در رکت بود ایراد فرموده، و همین دلیل است که وی این خطبه را در غیر نهج البلاغه یافته است.

علاوه آنچه مرحوم شریف رضی در اینجا آورده دست چینی است از خطبه‌ای که «ابن شعبه» در «تحف العقول» صفحه ۱۰۸ قبل از وی از آن حضرت نقل نموده است.

چنانکه کلینی در کتاب کافی جلد ۵ صفحه ۸۲ فقراتی از آن را آورده است و در بخش کلمات قصار خواهیم گفت که حکمت ۳۹۸ از این خطبه گرفته شده است.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۳۴۷)

[۲] «ابن ابی الحدید» می‌گوید جمله «او یشفی غیظه بهلاک نفس...» اشاره به رؤسای جنک جمل است که می‌خواستند امام را به ناحق بکشند و آنهم بخاطرکاری که خود انجام داده بودند (کشتن عثمان) و دو رو بودند زیرا این دو با امام (ع) بیعت و اظهار رضایت نمودند و پس از آن بازگشتند...

(ابن ابی الحدید جلد ۹ صفحه ۱۶۲)

و توجه داشته باشید که در نسخه‌هایی از نهج البلاغه عبارت بالا باین صورت است: «او یشفی غیظه بهلاک نفسه» که اشاره به خودکشی و انتحار است.

خطبه ۱۵۳

و ناظر قلب اللیب به یبصر آمده ، و یعرف غوره و نجده ، داع دعا و راع رعی ، فاستجیبوا للداعی ، و اتبعوا الراعی . قد خاضوا بحار الفتن ، و أخذوا بالبدع دون السنن ، و أرز المؤمنون و نطق الضالون المکذّبون . نحن الشعار ، و الأصحاب ، و الخزنه و الأبواب و لا تؤتی البیوت إلا من أبوابها ، فمن أتاها من غیر أبوابها سمی سارقا .

منها :

فیه کرائم القرآن ، و هم کنوز الرحمان ، إن نطقوا صدقوا و إن صمتوا لم یسبقوا ، فلیصدق رائد أهله ، و لیحضر عقله ، و لیکن من أبناء الآخرة فإنه منها قدم ، و إليها ینقلب ، فالنظر بالقلب العامل بالبصر یرکون مبتدا عمله أن یعلم : أعمله علیه أم له ؟ فان کان له مضی فیه ، و إن کان علیه وقف عنه ، فإنّ العامل بغير علم کسائر فی غیر طریق ، فلا یزیده بعده عن الطریق إلاّ بعدا من حاجته ، و العامل بالعلم کسائر علی الطریق الواضح ، فلینظر ناظر أ سائر هو أم راجع .

و اعلم أنّ لكلّ ظاهر باطنا علی مثاله ، فما طاب ظاهره طاب باطنه ، و ما خبث ظاهره خبث باطنه و قد قال الرسول الصادق صلّی الله علیه و آله و سلّم « إنّ الله یحبّ العبد ، و یرغض عمله ، و یحبّ العمل و یرغض بدنه » . و اعلم أنّ لكلّ عمل نباتا ، و کلّ نبات لا غنی به عن الماء ، و المیاء مختلفه : فما طاب سقیه طاب غرسه و حلت ثمرته ، و ما خبث سقیه خبث غرسه و أمرت ثمرته .

از خطبه‌های امام(ع)

که در فضائل اهل بیت فرموده: [۱]

عاقلاً با چشم قلبش پایان کار را می‌نگرد و پستی و بلندی‌های آن را تشخیص می‌دهد. دعوت کننده‌ی حق (پیامبر(ص)) دعوت خویش را به پایان رسانید. و سرپرست و رهبر امت (امام علیه السلام) به سر پرستی قیام نمود. دعوت کننده حق را اجابت کنید و از امام و رهبرتان تبعیت نمائید.

(گروهی) در دریا‌های فتنه فرو رفته، بدعت‌ها را گرفته، و سنت‌ها را واگذارند، مومنان کناره گرفتند (و سکوت اختیار کردند) و گمراهان و تکذیب کننده‌گان به سخن آمدند.

ما محرم اسرار حق و یاران راستین و گنجینه‌ها و درهای علوم پیامبریم، و هیچکس بخانه‌ها جز از در وارد نمیشود، و کسی که از غیر در وارد گردد سارق خوانده میشود.

قسمت دیگری از این خطبه.

در باره‌ی آنها (اهلبیت(ع)) آیات کریمه قرآن نازل شده است، اینان گنجهای علوم خداوند رحمانند، اگر سخن گویند راست گویند، و اگر سکوت کنند کسی از آنان سبقت نه گیرد. باید راهنمای جمعیت به افراد خود راست به گوید و عقل خود را حاضر سازد! و باید از فرزندان آخرت باشد. زیرا از آن جا آمده و به آن جا باز خواهد گشت. [۲]

بنابراین آن کس که با چشم عقلش میبیند و با بینائی به عمل میپردازد، باید در آغاز کار توجه کند که آن عمل به سود او است یا به زیانش؟ اگر به سود او است اقدام میکند و اگر بر زیانش است از عمل باز می‌ایستد، زیرا کسی که بدون آگاهی به عمل میپردازد، همچون کسی است که از بی‌راهه می‌رود، و چنین شخصی هر چه جلوتر می‌رود از سر منزل مقصود خویش بیشتر فاصله میگیرد، اما کسی که از روی آگاهی عمل می‌کند همچون رهروی است که در جاده واضح قدم بر میدارد، و نیز شخص باید خوب بنگردره میسپرد و پیش می‌رود و یا بعقب بر می‌گردد.

بدان که هر ظاهری باطنی مطابق خود دارد: آن چه ظاهرش پاک بود باطنش معمولاً نیز پاک، و آنچه آشکارش خبیث و بد بود باطنش نیز غالباً خبیث و زشت است. پیامبر صادق و راستگو (ص) فرموده است:

«گاهی خداوند بنده‌ای را دوست میدارد ولی عملش مبعوض است، و گاهی خداوند عمل را دوست می‌دارد اما شخص عامل را دشمن» آگاه باش! هر عملی رویشی دارد و هر نبات و رویشی از آب بی‌نیاز نمی‌تواند باشد، آب‌ها گوناگون و مختلف‌اند: آن چه آب یاریش پاکیزه باشد غرس و نشای آن پاکیزه، و میوه‌اش شیرین است و آن چه آب‌یاریش ناپاک، درخت آن ناپاک و میوه‌اش تلخ خواهد بود.

توضیح‌ها:

[۱] «آمدی» قسمتی از این خطبه را در حرف «ق» و قسمتی را در حرف «ن» صفحه ۳۲۴ و در حرف «ها» صفحه ۳۳۱ و در حرف «الف» بعضی از جملات آن در صفحه ۲۵۲ آورده و تفاوت کمی که نقل وی با نهج البلاغه در بعضی دارد شاید دلیل آن باشد که مدرکش غیر از نهج البلاغه بوده است. «سید» در کتاب «الطراز» جلد ۱ ص ۲۱۷ قسمتی از این خطبه را آورده است.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده ج ۲ ص ۳۵۰)

[۲] و الخزنة و الابواب «ابن ابی الحدید» نوشته ممکن است مقصود امام(ع) از این جمله اشاره به حدیثی باشد که پیغمبر فرموده است «انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد الحکمة فلیاتها من بابها» و نیز ممکن است مقصودش این باشد که کلید بهشت بدست اومی باشد، چه اینکه اخبار مستفیض رسیده است که امام(ع) «قسیم النار و الجنة» می باشد که عده ای آن را چنین معنی کرده اند که چون دوستان او بهشتی و دشمنانش جهنمی است از این جهت او تقسیم کننده، بهشت و جهنم است و عده ای گفته اند او حقیقتا تقسیم کننده بهشت و دوزخ است عده ای را به آتش می فرستد و عده ای را به بهشت داخل می نماید.

و اضافه می کند که این معنی مطابق اخباری است که رسیده است که امام(ع) به آتش می گوید: این یکی از من است رهایش کن و آن یکی مال تو است آن را بگیر (شرح ابن ابی الحدید ج ۹ ص ۱۶۵)

فضائل امام(ع) ابن ابی الحدید می گوید: اگر امام(ع) بخواهد فضائل و مناقبی که خداوند به او عطا کرده بشمارد و از تمام فصیحان عرب نیز کمک بگیرد یک دهم آنچه پیامبر(ص) در باره اش گفته نتواند شمرد و منظورم از این مناقب آن اخبار مشهور و معروف مثل حدیث «غدير»، «منزلت»، «قصه سوره براءت»، «خبر نجوا»، «جریان خیبر» و داستان «لیلة المبيت» و امثال آن نیست. بلکه منظورم اخبار خاصی است که ائمه حدیث نقل کرده اند که به دیگران کمتر رسیده و من در اینجا تعدادی از آنها را که افرادی نقل کرده اند که متهم به دوستی علی(ع) نیستند بلکه همه آنها قائلند که دیگران بر او برتری دارند نقل می کنم چه اینکه آنچه از غیر دوستان وی نقل کنند آرامش بخش تر است.

«ابن ابی الحدید» در اینجا ۲۴ حدیث از این احادیث مفصل در ۷ صفحه از کتاب خویش می نگارد که ما یکی دو تا از آن را نقل می کنیم:

۱- «حافظ ابو نعیم» در کتاب «حلیة الاولیا»... از «انس ابن مالک» از پیامبر(ص) نقل می کند:

«و ان رب العالمین عهد فی علی الی عهدا انه رایة الهدی و منار الایمان و امام اولیائی و نور جمیع من اطاعنی، ان علیا امینی غذا فی القیامة و صاحب رایتی، بید علی مفاتیح خزائن رحمة ربی»:

خداوند در مورد علی علیه السلام به من توصیه فرمود: که او پرچم هدایت است، و نشانه ایمان، امام دوستان من است و نور تمام کسانی که مرا اطاعت کنند، علی (ع) فردای قیامت امین و صاحب پرچم من است، و کلیدهای خزائن رحمت بدست او است.

۲- «احمد حنبل» در کتاب «فضائل علی» و در «مسند» آورده که: پیامبر (ص) در شب «عرفه» به مردم فرمود خداوند بوسیله شما به فرشتگان مباحثات کرد و همه شما را بخشید، و به وسیله «علی» بخصوص مباحثات نمود و «علی» را بالخصوص بخشید من در باره خویشاوندانم سخنی به شما می‌گویم که ایراد ندارد.

«ان السعيد كل السعيد حق السعيد من احب عليا في حياته و بعد موته»:

سعادت‌مند بتمام معنی، و سعادت‌مند واقعی کسی است که علی را در حیات و پس از مرگ دوست‌بدارد...

۳- «احمد» در کتاب «فضائل علی»: «كان الصديقون ثلاثة: حبيب النجار الذي جاء من اقصى المدينة يسعى و مؤمن آل فرعون الذي يكتنم ايمانه و علي ابن ابي طالب، و هو افضلهم»:

صدیقان سه نفرند: حبيب نجار، مؤمن آل فرعون و علی که از آنها برتر است.

(شرح ابن ابی الحديد جلد ۹ ص ۱۶۶-۱۷۵)

خطبه ی ۱۵۴

و من خطبه له عليه السلام يذكر فيها بديع خلقه الخفاش

الحمد لله الذي انحسرت الأوصاف عن كنه معرفته ، و ردعت عظمته العقول فلم تجد مساغا إلى بلوغ غاية ملكوته ، هو الله الملك الحق المبين ، أحقّ و أبين ممّا تراه العيون ، لم تبلغه العقول بتحديد فيكون مشبّها ، و لم تقع عليه الأوهام بتقدير فيكون ممثّلا ، خلق الخلق على غير تمثيل ، و لا مشورة مشير ، و لا معونة معين ، فتمّ خلقه بأمره ، و أذعن لطاعته فأجاب و لم يدافع و انقاد و لم ينزع .

و من لطائف صنعته ، و عجائب حکمته ، ما أَرانا من غوامض الحکمة فی هذه الخفافيش التي يقبضها الضياء الباسط لكل شيء ، و يبسطها الظلام القابض لكل حي ، و كيف عشت أعینها ، عن أن تستمد من الشمس المضيئة نورا تهتدي به فی مذهبها ، و تصل بعلائیة برهان الشمس إلى معارفها ، و ردعها تالؤ ضیائها عن المضي فی سبحات إشراقها ، و أکنها فی مکا منها عن الذهاب فی بلج اثتلاقها ، فهي مسدلة الجفون بالنهار علی أحداقها ، و جاعلة الليل سراجا تستدل به فی التماس أرزاقها ، فلا یرد أبصارها إسداف ظلمته ، و لا تمتنع من المضي فيه لغسق دجنته ، فإذا ألفت الشمس قناعها ، و بدت أوضح نهارها ، و دخل من إشراق نورها علی الضباب فی وجارها أطبقت الأجفان علی مآقیها ، و تبلغت بما اكتسبت من فیء ظلم لیالیها . فسبحان من جعل الليل لها نهارا و معاشا ، و النهار سکنا و قرارا ، و جعل لها أجنحة من لحمها تعرج بها عند الحاجة إلى الطیران ، كأنها شظايا الآذان غیر ذوات ریش و لا قصب ، إلا أنك ترى مواضع العروق بینة أعلاما ، لها جناحان لما یرقا فینشقا ، و لم یغلظا فیتقلعا ، تطیر و ولدها لاصق بها ، لاجيء إليها : یقع إذا وقعت ، و یرتفع إذا ارتفعت ، لا یفارقها حتی تشتد أركانه ، و یحمله للنهوض جناحه ، و یعرف مذاهب عیشه و مصالح نفسه ، فسبحان الباری لكل شيء علی غیر مثال خلا من غیره .

از خطبه‌های امام(ع)

که در آن از شگفتیهای آفرینش خفاش سخن به میان آورده [۱]

ستایش خداوند:

ستایش مخصوص خداوندی است که اوصاف از بیان کنه ذاتش باز مانده و عظمتش عقلها را متحیر ساخته. آنچنان که راهی برای رسیدن به منتهای ملکوتش نیافته!

او خداوند، حق و آشکار است، و سزاوارتر و آشکارتر است از آنچه چشمها می‌بیند.

دست توانای عقول نمی‌تواند وی را در حدی محدود سازد تا شبیهی برای او بیابد، و نیروی پر جولان افکار به اندازه‌گیری او نرسیده تا مثالی برای او فرض کند، مخلوقات را بدون نقشه قبلی، و مشورت مشاور و بدون کمک مددکاری آفرید. و خلقت و آفرینش موجودات تنها با فرمان وی کامل گردید، و همه به اطاعتش اذعان و اعتراف نمودند. فرمانش را اطاعت کردند و رد نمودند

و رام و تسلیم گردیدند و به مخالفت برخاستند، آفرینش خفاش از لطائف صنعتش و شگفتیهای خلقتش همان اسرار پیچیده حکمتی است که در وجود شب پرها به ما نشان داده است. [۲]

همان جاندارانی که روشنی روز با آنکه همه چیز را می‌گشاید چشمانشان را می‌بندد!

و پرده تاریکی شب که همه چیز را در ظلمت خویش می‌کشد چشمان آنها را باز و گسترده می‌سازد، چگونه چشمهایشان به طوری نابینائی یافته که نمی‌توانند از خورشید نورانی استمداد جویند و به راههای خویش هدایت گردند، و با روشنی خورشید به سر منزل مقصود خویش برسند؟! و چگونه خدا با درخشش نور آفتاب آنها را از حرکت در میان امواج روشنائی باز داشته؟! و در پنهانگاههای خود از رفتن در دل نور مخفی ساخته، به هنگام روز پلکهای چشمهایشان بر روی هم می‌افتد و شب را برای خود چراغ روشنی قرار داده و در ظلمتگاه شبهاروزی خود را جستجو می‌کنند، نه تاریکی شدید شب چشم آنها را از دیدن باز می‌دارد و نه ظلمت سختش آنها را از حرکت در آن مانع می‌گردد، اما آنگاه که خورشید نقاب را از چهره بر گرفت و روشنائی روز آشکار گردید و تا درون لانه بر سوسمارها نور خویش را پاشید ناگهان پلکهای چشم این شب پرها رویهم قرار می‌گیرد.

و به آنچه در تاریکی شب برای ادامه زندگی فراهم ساخته قناعت می‌کنند، منزه ست خداوندی که شب را برای آنها روز و موقع بدست آوردن معاش، و روز را هنگام راحتی و آرامش قرار داد. از گوشتهای برای آنها بالهائی آفرید تا بدان وسیله به هنگام نیاز پرواز کنند، این بالها گوئی لاله‌های گوشند ولی بالهای بدون پر و بدون نی‌هائی در میان آن!

اما مواضع رگها به روشنی پیدا است. دو بال دارند نه آنقدر نازک که بشکنند و نه آنقدر ضخیم که سنگینی کنند! (عجیب اینکه) آنها می‌پرند در حالی که جوجه‌هایشان به آنها چسبیده و به مادرانشان پناه بسته‌اند. هر زمان مادران بنشینند همراه آنانند، و هر گاه به پرواز آیند با آنان در حرکتند، و تا آندم که پر و بال و اعضای پیکر این جوجه‌ها محکم نگردد از آنها جدا نمی‌شوند. و تا آندم که بالهایشان قدرت حمل آنها را نداشته و راه و رسم زندگی و مصالح خویش را نشناسند جدا نمی‌گردند منزه است آفریدگار تمام اشیاء که در آفرینش آنها کسی از او سبقت نگرفته است.

توضیح‌ها:

[۱] «سید» در کتاب «الطراز» جلد ۱ صفحه ۳۳۴ قسمتی از این سخن امام رانقل کرده است (مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲

صفحه ۳۵۳

[۲] در این خطبه امام (ع) از آفرینش بدیع «خفاش» سخن به میان آورده که بر خلاف دیگر پرندگان در روز و روشنایی نمی تواند طعمه بدست آورد بلکه باید از تاریکی شب استفاده کند، و بالهایش جز پرده های نازکی همچون لاله های گوش نیست و بچه خود را همراه خودش حمل می کند و...

دانشمندان علوم طبیعی تا آنجا که علم به آنان اجازه داده است در باره خفاش مطالعه کرده و اسرار شگفت انگیزی از وجود آن را کشف کرده اند که مادر ذیل به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

همه چیز خفاش عجیب است حرکت سریع خفاش در تاریکی شب بدون برخورد به مانع به قدری جالب است که هر قدر در باره آن بحث شود اسرار تازه ای از این پرنده اسرار آمیز بدست می آید، در ظلمت آن چنان شجاعانه بدون ترس از برخورد به مانع، پرواز می کند که کبوتر در روز روشن در پرتو نور آفتاب، راستی اگر او وسیله تازه ای برای اطلاع از وجود موانع بر سر راه خود نداشت آیا هرگز می توانست در آن ظلمت شب پرواز کند؟ اگر آن را در تونلی تاریک و باریک و پر پیچ و خم رها کنید از آن طرف تونل سر بر می آورد بدون اینکه یکبار به دیوار تونل برخورد داشته باشد این وضع استثنائی او معلوم می کند دستگاهی مشابه «رادار» داشته باشد که در حقیقت در این سیر و سیاحت شبانه بیش از همه مدیون آن دستگاه و گوشهای خود می باشد.

یکی از دانشمندان «سویسی» به نام «ژورین» با تجربیاتی ثابت کرده که اگر گوشهای «خفاش» را بردارند نمی تواند بدون برخورد به مانع پرواز کند در حالی که اگر چشم او سالم نباشد، حرکتش با کمال مهارت انجام خواهد یافت.

چند سال پیش دو دانشمند آمریکائی به نامهای «گریفین» و «گامامبوس» این مطلب اعجاب انگیز را کشف کردند که پرواز خفاش هنگام شب درست مانند پرواز هواپیمای بدون خلبان است که تنها بوسیله دستگاه «رادار» هدایت می شود، که به هر مقصدی بخواهند میفرستند!

مگر «رادار» طرز کارش چگونه است؟

در «فیزیک» بحثی است به نام «امواج ماوراء صوت»، این امواج همان امواجی هستند که تناوب و طول آنها به قدری زیاد است که گوش انسان قادر به درک آن نیست و بهمین جهت آنها را ماوراء صوت می نامند هنگامی که چنین امواجی به وسیله یک فرستنده قوی در فضا ایجاد کنند این امواج همه جا پیش می رود ولی همین که در یک نقطه از فضا به مانعی برخورد کند (مانند هواپیمای دشمن یا مانع دیگر) منعکس می گردد و به سوی مبداء خود باز می گردد درست مانند صدائی که ما، در برابر یک کوه می دهیم و به سوی ما باز می گردد.

به این ترتیب وجود مانع بر سر راه این امواج (با تعیین نقطه و محل وجود مانع) کاملاً مشخص می گردد یعنی با محاسبه زمان بازگشت این امواج و کیفیت آن می توان محل فاصله آن مانع را نیز حساب کرد.

اکنون که اجمالاً وضع دستگاه رادار را فهمیدیم باید توجه داشت که همین دو دستگاه (فرستنده و گیرنده امواج انعکاسی) در وجود شب پره قرار داده شده است دانشمندان می گویند اگر خفاش را در اطاقی به پرواز در آوریم و در همان لحظه میکروفون مخصوصی که می تواند امواج ما وراء صوت را به امواج صوتی که برای ما قابل شنیدن است تبدیل کند به کار اندازیم ناگهان همه‌گوشخراش عجیبی سکوت آن اطاق را درهم می شکند و معلوم می شود این پرندوبی سر و صدا در حال پرواز در هر ثانیه «۳۰ الی ۶۰» مرتبه امواج ماوراء صوتی از خود بیرون می فرستد، با همین روش خواهیم یافت که در حال استراحت در هر ثانیه ۱۰ مرتبه این کار را تکرار می کند.

روشن است این امواج در فضا پراکنده می شود و هنگامی که به مانع برخورد منعکس می شود و امواج انعکاسی را به وسیله گوش خود ضبط می کند، دانشمندان می گویند به احتمال قوی خفاش آن امواج را به وسیله حنجره قوی با آن عضلات نیرومند منتشر می کند.

و ساختمان فوق العاده عجیب گوش او هم حاکی از این است که وظیفه بسیار سنگینی بر عهده دارد که همان ضبط انعکاس امواج است.

بنابراین به واسطه این دو دستگاه شگفت انگیز است که شب پره می تواند با آن شجاعت حرکت کند و طعمه خودش را پیدا کند و به مانع برخورد ننماید.

این است که امام برای شناسایی خداوند «خفاش» را مورد سخن قرار داده تا انسان به خدا پی ببرد، در باره شگفتیهای آن مطالعه کند که خداوند، این دو دستگاه عجیب در وجود این پرنده کوچک قرار داده و طرز استفاده از آنها را به او آموخته است در صورتی که انسانها نیازمندند مدتها تعلیم ببینند تا بتوانند این دستگاهها را به کار اندازند.

خطبه ۱۵۵

و من خطبة له عليه السلام خاطب به أهل البصرة على جهة اقتصاص الملاحم

فمن استطاع عند ذلك أن يعتقل نفسه على الله فليفعل فإن أطمعوني فإنني حاملكم إن شاء الله على سبيل الجنة ، و إن كان ذا مشقة شديدة ، و مذاقة مريرة .

و أمّا فلانة فأدركها رأى النساء ، و ضغن غلا في صدرها كمرجل القين ، و لو دعيت لتنال من غيري ما أتت إلى لم تفعل . و لها بعد حرمتها الأولى ، و الحساب على الله .

منها :

سبيل أبلغ المنهاج ، أنور السراج ، فبالإيمان يستدلّ على الصّالحات ، و بالصّالحات يستدلّ على الإيمان ، و بالإيمان يعمر العلم ، و بالعلم يهرب الموت ، و بالموت تختم الدنيا ، و بالدنيا تحرز الآخرة ، و إنّ الخلق لا مقصر لهم عن القيامة ، مرقلين في مضمارها إلى الغاية القصوى .

قد شخصوا من مستقرّ الأجداث ، و صاروا إلى مصائر الغايات ، لكلّ دار أهلها :

لا يستبدلون بها ، و لا ينقلون عنها ، و إنّ الأمر بالمعروف و النّهي عن المنكر لخلق الله سبحانه ، و إنّهما لا يقرّبان من أجل و لا ينقصان من رزق ، و عليكم بكتاب الله فإنّه الحبل المتين ، و النّور المبين ، و الشّفاء النّافع ، و الرّعى النّاقع ، و العصمة للمتمسك ، و النّجاة للمتعلّق لا يعوجّ فيقام ، و لا يزيغ فيستعتب ، و لا تخلقه كثرة الرّدّ و ولوج السّمع . من قال به صدق ، و من عمل به سبق ، و قام إليه رجل و قال : أخبرنا عن الفتنه ، و هل سألت عنها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ؟ فقال عليه السلام : لمّا أنزل الله سبحانه قوله : (أَلَمْ أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) علمت أنّ الفتنه لا تنزل بنا و رسول الله ، صلى الله عليه و آله ، بين أظهرنا ، فقلت : يا رسول الله ، ما هذه الفتنه الّتي أخبرك الله بها ؟ فقال : « يا على ، إنّ أمّتي سيفتنون من بعدى » فقلت : يا رسول الله ، أو ليس قد قلت لى يوم أحد حيث استشهاد من استشهاد من المسلمين و حيزت عني الشّهاده ، فشقّ ذلك على فقلت لى « أبشر ، فإنّ الشّهاده من ورائك » ؟ فقال لى « إنّ ذلك لكذلك ، فكيف صبرك إذا ؟ » فقلت : يا رسول الله ، ليس هذا من مواطن الصّبر ، و لكن من مواطن البشري و الشّكر ، و قال « يا على ، إنّ القوم سيفتنون بعدى بأموالهم ، و يمتّون بدينهم على ربّهم و يتمنّون رحمته ، و يأمنون سطوته ، و يستحلّون حرامه بالشّهات الكاذبه و الأهواء السّاهيه ، فيستحلّون الخمر بالنّبذ ، و السّحت بالهديّه ، و الرّبا بالبيع » فقلت : يا رسول الله ، بأيّ المنازل أنزلهم عند ذلك ؟

أ بمنزله ردّه أم بمنزله فتنه ؟ فقال : « بمنزله فتنه »

از سخنان امام(ع) و در آن اهل بصره را مخاطب ساخته و از پیشامدهای آینده آنها را آگاه نموده است [۱]

آن کس که می تواند خویشتن را وقف بر اطاعت پروردگار سازد، باید چنین کند، اگر از دستور من پیروی کنید من به خواست خدا شما را به سوی بهشت خواهم برد- هر چند که راه بهشت پر مشقت و تلخیهایی که به همراه دارد.

(اما فلان زن عایشه) خیالات و افکار زنانه دامنش را گرفت و کینه ای که در سینه خود پنهان می داشت همچون بوته آهنگران که آهن در آن ذوب گردد به غلیان آمد، اگر او را دعوت می کردند که مانند همین کار را در باره غیر من انجام دهد، نمی کرد. با اینحال (در نظر من) همان احترام نخستینش برقرار و حسابش با خدا است!

توصیف ایمان قسمتی از این سخن است:

(ایمان)روشتترین راه است و نورانی‌ترین چراغ. انسان درپرتو ایمان راه اعمال به صالح می‌یابد و با اعمال شایسته راه به ایمان(و این دو در یکدیگر تاثیردارند)به وسیله ایمان کاخ علم و دانش آباد خواهد شد،و باعلم هراس از مرگ(و مسئولیتهای پس از آن)حاصل می‌گردد.با مرگ دنیا پایان می‌گیرد،و با دنیا می‌توان آخرت را بدست آورد.

و با بر پا شدن قیامت‌بهشت نزدیک می‌گردد و جهنم برای بد کاران آشکار می‌شود مردم به جزقیامت توقفگاهی ندارند و به سرعت به سوی آن سر منزل آخرین،رهسپار می‌گردند.

چگونگی حال مردگان در قیامت‌قسمتی دیگر از این سخن است:از قبرها خارج شده و به سوی سر منزل آخرین رهسپارگردیده‌اند،هر کدام از(بهشت و جهنم)ساکنانی دارند که تبدیل و تحول در آن نیست و از آن‌به جای دیگر انتقال نمی‌یابند.

امر به معروف و نهی از منکر دو صفت از صفات خداوندند که نه اجل و سر آمد زندگی کسی را نزدیک می‌کنند و نه از روزی کسی می‌کاهند،کتاب خدا را محکم بگیرید زیرا«رشته‌ای است محکم و نوری است آشکار»داروی شفا بخش و پر منفعت و سیراب کننده‌ای است که عطش(تشنگان حقیقت)را فرو می‌نشاند.هر کس به آن تمسک جوید او را نگاه می‌دارد و هر کس به دامش چنک زند نجاتش می‌دهد،کزی در آن راه ندارد تا نیاز به راست نمودن داشته باشد و منحرف نمی‌گردد و خطا نمی‌کند تا پوزش بطلبد.

تکرارش موجب کهنگی و یا ناراحتی سامعه نگردد(و هر قدر آنرا بخوانند و تکرار کنند باز روح‌پرورتر است و شیرینیش دلپذیرتر)«کسی که با قرآن سخن بگوید راست گفته،و آن‌کس که به آن عمل کند(بر دگران)پیشی گرفته...در اینجا مردی به پا خاسته گفت:ای امیر مؤمنان(ع)!ما را از فتنه آگاه ساز!و آیا در این باره از پیامبر(ص)پرسشی نموده‌ای امام(ع) فرمود:

آنگاه که خداوند این آیه را«الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا او هم لا یفتنون» «آیا مردم خیال می‌کنند همینکه می‌گویند ایمان آوردیم بدون آزمایش رها می‌شوند نازل فرمود(و من)می‌دانستم تا زمانی که پیامبر(ص)در بین ما است فتنه و آزمایش نمی‌شویم،پرسیدم ای رسول‌خدا(ص)پس منظور از این آزمایش و«فتنه»چیست که خداوند تو را آگاه‌ساخته؟

فرمود: «ای علی! پس از من پیروانم در بوته آزمایش قرار می‌گیرند» عرض کردم ای پیامبر خدا (ص) مگر نه این است که در جنگ احد پس از آنکه افرادی شهید شدند و من از اینکه به سعادت شهادت نرسیده بودم بسیار ناراحت شدم به من فرمودی «بشارت بادبر تو که سرانجام شهید خواهی شد» در پاسخم فرمود: «آن گفته درست است ولی بگو در آن موقع چگونه صبر خواهی کرد؟»

عرض کردم چنین موردی از موارد «صبر» نیست، بلکه از موارد بشارت و شکر است آنحضرت به من فرمود، ای علی این مردم پس از من به اموالشان آزمایش می‌گردند و دیندار بودن را متنی بر خدا قرار می‌دهند، و با این حال انتظار رحمتش دارند و از قدرت و خشمش خود را در امان می‌بینند حرام او را با شبهات دروغین و هواهای نفس حلال می‌شمردند، شراب را به نام «نبیذ»، «رشوه» را بنام «هدیه» و «ربا» را به اسم «تجارت» حلال می‌دانند. گفتم ای پیامبر کار آنها را در چه مرتبه‌ای قرار دهم؟ آیا به منزله ارتداد و بازگشت از دین و یا در مرحله فتنه و آزمایش بدانم؟ فرمود: «در مرحله آزمایش و فتنه بدان»

توضیح:

[۱] آنچه در اینجا آمده قسمتی است که شریف رضی ره از خطبه‌ای که امام علیه السلام پس از پایان جنگ «جمل» ایراد فرموده برگزیده است... و در آینده اشاره خواهیم کرد که کلمات قصار شماره (۳۱ و ۳۲ و ۲۶۶ و ۳۷۴) و خطبه مزبور همه از یک خطبه گرفته شده.

قسمتی از این خطبه را «طبرسی» در کتاب «احتجاج» جلد ۱ صفحه ۳۲۶ و «متقی هندی» در «کنز العمال» جلد ۸ صفحه ۲۱۵ و «منتخب کنز العمال» جلد ۶ صفحه ۳۱۵ آورده‌اند و مرحوم شیخ طوسی در کتاب «تلخیص الشافی» جلد ۱ صفحه ۳۲۶ به آن اشاره کرده و گفته است: «از این روایت بر می‌آید که امیر مؤمنان علیه السلام این خطبه را در بصره ایراد فرموده و در آن به سؤالات مختلفی که از او شده پاسخ گفته و به حوادث و پیش آمدهائی که برای بصره پیش خواهد آمد اشاره فرموده است».

مرحوم «علامه مجلسی» قسمتهای پراکنده این خطبه را یکجا در قسمت مربوط به «الفتن و المحن» در کتاب «بحار الانوار» صفحه ۴۴۸ طبع کمپانی جمع کرده است.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۳۵۸)

و من خطبة له عليه السلام

الحمد لله الذي جعل الحمد مفتاحا لذكره، و سببا للمزيد من فضله ، و دليلا على آلائه و عظمته .

عباد الله ، إنّ الدهر يجري بالباقيين كجريه بالماضين ، لا يعود ما قدوّل منهُ ، و لا يبقى سرمد ما فيه . آخر فعاله كأوله ، متسابقه أموره ، متظاهره أعلامه ، فكأنكم بالساعة تحذوكم حدو الزّاجر بشوله ، فمن شغل نفسه بغير نفسه تحير في الظّلمات ، و ارتبك في الهلكات ، و مدّت به شياطينه في طغيانه ، و زيّنت له سيّئ أعماله ، فالجنّة غايه السّابقين ، و النّار غايه المفرطين .

اعلموا عباد الله ، أنّ التّقوى دار حصن عزيز ، و الفجور دار حصن ذليل : لا يمنع أهله ، و لا يحرز من لجأ إليه . ألا و بالتّقوى تقطع حمه الخطايا و باليقين تدرك الغايه القصوى .

عباد الله ، الله الله في أعزّ الأنفس عليكم ، و أحبّها إليكم ، فإنّ الله قد أوضح لكم سبيل الحقّ و أنار طريقه . فشقوة لازمة ، أو سعادة دائمة ، فتزوّدوا في أيّام الفناء لأيّام البقاء ، قد دلّتم على الزّاد ، و أمرتم بالطّعن ، و حثّتم على المسير ، فإنما أنتم كركب وقوف ، لا تدرون متى تؤمرون بالمسير .

ألا فما يصنع بالدّنيا من خلق للآخرة ؟ و ما يصنع بالمال من عمّا قليل يسلبه ، و تبقى عليه تبعته و حساباه ؟ عباد الله ، أنّه ليس لما وعد الله من الخير مترك ، و لا فيما نهى عنه من الشرّ مرغّب عباد الله ، احذروا يوما تفحص فيه الأعمال ، و يكثر فيه الزّلازل ، و تشيب فيه الأطفال .

اعلموا ، عباد الله ، أنّ عليكم رسدا من أنفسكم ، و عيونا من جوارحكم ، و حفاظ صدق يحفظون أعمالكم و عدد أنفاسكم ، لا تستركم منهم ظلمة ليل داج ، و لا يكنّكم منهم باب ذو رتاج ، و إنّ غدا من اليوم قريب .

يذهب اليوم بما فيه ، و يجيء الغد لا حقا به ، فكأن كل امرئ منكم قد بلغ من الأرض منزل وحدته ، و مخطّ حفرته ، فياله من بيت وحده ، و منزل وحشه ، و مفرد غربه و كأنّ الصّيحۃ قد أتنكم ، و السّاعه قد غشيتكم و برزتم لفصل القضاء ، قد زاحت عنكم الأباطيل ، و اضمحلّت عنكم العلل و استحقت بكم الحقائق ، و صدرت بكم الأمور مصادرها ، فاتّعظوا بالعبر ، و اعتبروا بالغير ، و انتفعوا بالنّذر .

ز خطبه‌های امام(ع) که در آن مردم را بتقوا تشویق نموده است[۱]

ستایش مخصوص خداوندی است که «حمد» را کلید یاد آورش قرار داده و آن را سبب ازدیاد فضل و رحمتش، و راهنمای نعمتها و عظمتش گردانیده است، بندگان خدا!

روزگار بر باقیماندگان همانگونه میگذرد که بر پیشینیان گذشت، آنچه از آن گذشته باز نمی‌گردد، و آنچه در آن است جاودان نمی‌ماند، آخرین کارش همچون اولین کار او است، اعمال و رفتارش همچون یکدیگر، و نشانه‌هایش روشن و آشکار است، گویا پایان زندگی جهان شما را به پیش میراند همانگونه که ساریان شتران را به سرعت میراند. آن کس که توجهش را از خویش باز دارد و به غیر خودش مشغول شود، در تاریکیها متحیر می‌ماند، و در مهلکه‌های غوطه‌ور می‌گردد، و شیاطین او را در مسیر طغیان پیش می‌رانند، و اعمال ناشایسته‌اش را در نظرش جلوه می‌دهند، (آگاه باشید که) بهشت سر منزل مقصود پیش‌تازان، و آتش پایان کار کوتاهی کنندگان است.

ای بندگان خدا! بدانید که تقوا قلعه‌ای محکم و نیرومند است، اما بد کاری و گناه‌حصاری است سست و بی دفاع که اهلش را از بدی باز نمیدارد، و کسی که بآن پناهنده شود نگهداریش نمیکند، آگاه باشید با تقوا میتوان زهر گناهان را از بین برد، و با یقین به برترین درجه مقصود رسید.

ای بندگان خدا! خدا را! خدا را! مراقب عزیزترین و محبوبترین اشخاص نسبت به خویش (یعنی خودتان) باشید چه این که خداوند مقصد حق را واضح، و راههای آن را برایتان روشن ساخته است، سر انجام کار، یا بدبختی دائمی است و یا سعادت همیشگی!

پس در این ایام فانی برای ایام باقی زاد و توشه تهیه کنید! (خداوند) زاد و توشه‌ی مورد نیاز را به شما معرفی کرده‌اند و به کوچ کردن فرمان‌تان داده‌اند، و با سرعت به حرکت در آمده‌اید، شما همچون کاروانی هستید که در جایی توقف کرده‌اید و نمی‌دانید چه وقت دستور حرکت بشما داده می‌شود. بدانید آن کس که برای آخرت آفریده شده دنیا را نمی‌سازد و آن کس که به زودی ثروتش را از او می‌گیرند اموالی فراهم نمی‌کند. آن هم ثروتی که مواخذه و حسابش بر او است.

ای بندگان خدا! آنچه را که خداوند وعده نیک نسبت‌بان داده نباید رها ساخت و بدیهائی که از آن نهی کرده قابل توجه و دوست داشتنی نیستند!

بنندگان خدا! از روزی که اعمال، مورد بررسی قرار می‌گیرد، لرزشها در آن فراوان و کودکان (از ناراحتی) پیر میشوند بر حذر باشید.

ای بندگان خدا! بدانید که مراقبانی از خودتان بر شما گماشته شده، و دیدبانانی از اعضای پیکرتان ناظر شمایند، و نیز بدانید حساب گران راست‌گو اعمال شما را ثبت می‌کنند و حتی عدد نفس‌هایتان را نگه میدارند، نه ظلمت شب تاریک شما را از آنها پنهان میدارد و نه درهای محکم و بسته، راستی چه فردا به امروز نزدیک است.

امروز با آنچه در آن است سپری میشود و فردا همچنان بآن ملحق میگردد. گوئی که هم اکنون به سر منزل تنهائی و گودال گور خویش وارد شده‌اید.

ای وای از آن خانه تنهائی، و منزلگاه وحشت و جایگاه غربت!

گوئی نفخه صور فرا رسیده و قیامت شما را در بر گرفته، و در صحنه‌ی دادگاه الهی حاضر گشته‌اید، باطل‌ها از شما رخت بر بسته، و عذر تراشیها از میان رفته، برایتان مسلم شده، و اوضاع شما را به سرچشمه‌ی اصلی رسانده (و از حقایق امور آگاه شده‌اید) از عبرتها پند گیرید، از تغییرات و دگرگونی (نعمتها) اندرز پذیرید و از هشدارهای (روزگار) استفاده کنید.

توضیح:

[۱] «ابن اثیر» کلمات پیچیده این خطبه را در کتاب «نهایه» جلد ۲ صفحه ۵۱۰ و ۵۱۹ ذیل ماده «شول» و «ربک» تفسیر کرده است.

و در کتاب «غرر الحکم» صفحه ۹۷ به بعضی از جملات از این خطبه اشاره شده است.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۲ صفحه ۳۶۳)

خطبه ی ۱۵۷

و من خطبۀ له علیه السّلام

أرسله علی حین فتره من الرسل ، و طول هجعه من الأمم ، و انتقاض من المبرم ، فجاءهم بتصدق الذی بین یدیه ، و النور المقتدی به : ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ینطق ، و لكن أخبرکم عنه ، ألا إنّ فیہ علم ما یأتی ، و الحدیث عن الماضي ، و دواء دائکم ، و نظم ما بینکم .

منها :

فعند ذلک لا یبقی بیت مدر و لا وبر ، إلا و أدخله الظلمه ترحه ، و أولجوا فیہ نغمه ، فیومئذ لا یبقی لکم فی السماء عاذر ، و لا فی الأرض ناصر ، أصفیتم بالأمر غیر أهله ، و أوردتموه غیر موره ، و سیتقم الله ممّن ظلم : مأكلا بمأکل ، و مشربا بمشرب : من مطاعم العلقم ، و مشارب الصبر و المقر ، و لباس شعار الخوف ، و دثار السیف ، و إنّما هم مطایا الخطیئات ، و زوامل الآثام ، فأقسم ثم أقسم لتنخمنها أمیه من بعدی كما تلفظ النخامه ، ثم لا تذوقها و لا تطعم بطعمها أبدا ما کرّ الجدیدان .

از سخنان امام(ع) که در آن از فضائل پیامبر بزرگ و قرآن مجید و سپس از وضع دولت بنی امیه سخن به میان آورده است [۱]

پیامبر و قرآنی را در آن هنگام که از زمان پیامبران فاصله گرفته بود، و ملتهای جهان به خواب فرو رفته بودند و تار و پود حقائق از هم گسسته بود، (برای هدایت انسانها) فرستاد (محتوی رسالت او برای این مردم) تصدیق کتابهای آسمانی پیشین بود و نوری که باید به آن اقتدا کنند، این نور همان قرآن است آن را به سخن آرید اگر چه هرگز (با زبان عادی) سخن نمی گوید. اما من از جانب او شما را آگاهی می دهم:

بدانید در قرآن علوم آینده، و اخبار گذشته، داروی بیماریها و نظم حیات اجتماعی شما است.

دولت بنی امیه قسمتی دیگر از این خطبه است:

در آنهنگام خانه‌ای در شهر یا خیمه‌ای در بیابان باقی نخواهد ماند جز اینکه ستمگران غم و اندوه را در آن وارد سازند [۲] و بلا و بد بختی را در آن داخل میکنند، در آن روز (برای ستمگران و اتباعشان) نه در آسمان پذیرنده، عذری است و نه در زمین یار و یابری، (بأنها خطاب میشود) زمام‌داری را به غیر اهلش سپرده، و آنرا در غیر موردش قرار داده‌اید! (اما بدانید) به زودی خداوند از ستمگران انتقام میکشد و کارهایشان را مو بمو رسیدگی میکند و کیفر می‌دهد خوردنی بخوردنی و آشامیدنی را بشامیدنی: در برابر هر جرعه نوشین جامی تلخ و در مقابل هر لقمه لذیذی لقمه‌ای بس ناگوار و زهر آلود خواهند خورد و همانگونه که مردم را در ترس و وحشت و زیر بار شکنجه می‌گذارند (از درون وحشت و از برون شمشیر را بر آنها مسلط خواهد کرد، این گروه مرکب‌های معاصی و شتران بارکش گناهانند. سوگند یاد میکنم! باز هم سوگند می‌خورم، که پس از من «بنی امیه» خلافت را همچون اخلاط سر و سینه به ناچار باید بیرون اندازند و تا آن دم که شب و روز برقرار است طعم آنرا نخواهند چشید و هرگز از آن بهره نخواهند گرفت (و همواره در برابر سیل اعتراض و مخالفت ناراحت خواهند بود)

توضیح‌ها:

[۱] ظاهراً این همان خطبه‌ای باشد که تحت شماره ۸۹ گذشت و مدارک آنرا در آنجا آوردیم و اضافه میکنیم که مرحوم کلینی در «اصول کافی» جلد ۱ صفحه ۶۰

قسمتی از آن را نقل کرده و علت تکرار آن تفاوتی است که در این خطبه موجود است.

و «ابن اثیر» کلمات پیچیده این خطبه را در کتاب «نهایة» توضیح داده است (مصادر نهج البلاغه ج ۲ صفحه ۳۶۴

[۲] لا یبقی بیت مدر و لا وبر.

امام علیه السلام با این جملات به حکومت غاصبانه و ستمهای «بنی امیه» و اینکه ظلم و ستم آنها همه بلاد اسلامی را فرا خواهد گرفت اشاره فرموده، و توجه داده است که آنها پس از ظلم و ستمهایشان به وضع بسیار بدی گرفتار خواهند شد که زندگی بر ایشان تیره و تار، و از هر چیز ناگوارتر و تلختر خواهد شد.

خطبه ی ۱۵۸

و من خطبة له عليه السلام

و لقد أحسنت جواركم ، و أحطت بجهدي من ورائكم : و أعتقتكم من ربك الذلّ ، و خلق الضيمّ ، شكرا منّي للبرّ القليل و إطراقا عمّا أدرکه البصر ، و شهده البدن من المنكر الكثير .

از خطبه‌های امام(ع) در این خطبه از روش نیک خود با رعایا سخن گفته است:

من برایتان همسایه نیکی بودم، و با کوشش و تلاش در پشت سر، نیز به پاسداری از شما پرداختم، از بند ذلت و حلقه‌های زنجیر ستم و خواری آزادتان ساختم این سپاس فراوان من است در برابر نیکی کمی که شما انجام داده‌اید (و نسبت به گروهی دیگر از شما) از منکرات فراوانی که انجام می‌دهند که چشم مشاهده میکند و بدن آن را لمس مینماید چشم پوشی و اغماض کردم (زیرا رهبر باید نسبت بنیکان نیکی کند و از گناه فریبخوردگان صرف نظر نماید شاید بخود آیند و باز گردند) [۱]

توضیح:

[۱] و شهده البدن من المنكر الكثير:

بعضی از شارحان در اینجا این سؤال را مطرح ساخته‌اند که چگونه ممکن است امام علیه السلام منکری را ببیند و از آن نهی نکند؟

و پاسخ داده‌اند که در صورت علم و آگاهی به اینکه با نهی از منکر طرف دست‌بر نخواهد داشت بلکه بدتر خواهد شد لازم است در این مورد از نهی خودداری شود.

ولی حقیقت این است که در ضمن خطبه‌ها و سخنان بسیاری از امام علیه السلام میخوانیم که او از این امور کرارا نهی فرموده و در تاریخ حکومتش فراوان آمده که مخالفکاران را مجازات کرده، بنابر این شاید مراد آن حضرت اعمال خلاف اخلاقی باشد که از آنها سر زده است نه اعمال خلاف اسلام که مستوجب کیفر باشد.

خطبه ی ۱۵۹

و من خطبة له عليه السلام

أمره قضاء و حكمه ، و رضاه أمان و رحمه ، يقضى بعلم ، و يعفو بحلم اللهم لك الحمد على ما تأخذ و تعطى ، و على ما تعافى و تبلى ، حمدا يكون أرضى الحمد لك ، و أحبّ الحمد إليك ، و أفضل الحمد عندك ، حمدا يملأ ما خلقت ، و يبلغ ما أردت ، حمدا لا يحجب عنك ، و لا يقصر دونك ، حمدا لا ينقطع عدده ، و لا يفنى مدده ، فلسنا نعلم كنه عظمتك ، إلا أننا نعلم أنك حي قيوم لا تأخذك سنة و لا نوم ، لم يته اليك نظر ، و لم يدركك بصر ، أدركت الأبصار ، و أحصيت الأعمار ، و أخذت بالنواصي و الأقدام ، و ما ألقى نرى من خلقك و نعجب له من قدرتك ، و نصفه من عظيم سلطانتك ، و ما تغيب عنا منه ، و قصرت أبصارنا عنه ، و انتهت عقولنا دونه ، و حالت ستور الغيوب بيننا و بينه ، أعظم فمن فرغ قلبه ، و أعمل فكره ، ليعلم كيف أقمت عرشك ، و كيف ذرأت خلقك ، و كيف علقت في الهواء سمواتك ، و كيف مددت على مور الماء أرضك ، رجع طرفه حسيरा ، و عقله مبهورا ، و سمعه والها و فكره حائرا .

منها : يدعى بزعمه أنه يرجو الله كذب و العظيم ما باله لا يتبين رجاءه في عمله ، فكل من رجا عرف رجاءه في عمله ، إلا رجاء الله فإنه مدخول ، و كل خوف محقق ، إلا خوف الله فإنه معلول : يرجو الله في الكبير ، و يرجو العباد في الصغير ، فيعطى العبد ما لا يعطى الرب ، فما بال الله ، جل ثناؤه ، يقصر به عما يصنع لعباده ؟ أتخاف أن تكون في رجائك له كاذبا ، أو تكون لا تراه للرجاء موضعا ، و كذلك إن هو خاف عبدا من عبیده أعطاه من خوفه مالا يعطى ربه ، فجعل خوفه من العباد نقدا ، و خوفه من خالقهم ضمارا و وعدا ، و كذلك من عظمت الدنيا في عينه و كبر موقعها في قلبه ، أثرها على الله فانقطع إليها و صار عبدا لها .

و قد كان فى رسول الله ، صلى الله عليه و آله ، كاف لك فى الأسوء و دليل لك على ذمّ الدنيا و عيبها ، و كثرة مخازيها و مساوئها ، إذ قبضت عنه أطرافها ، و وطئت لغيره أكنافها ، و فطم عن رضاعها ، و زوى عن زخارفها ، و إن شئت ثنيت بموسى كليم الله ، صلى الله عليه و آله ، إذ يقول : (رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ) ١

و الله ما سألته إلا خبزاً يأكله ، لأنه كان يأكل بقله الأرض . و لقد كانت خضرة البقل ترى من شفيف صفاق بطنه لهزاه و تشذب لحمه ، و إن شئت ثلثت بداد ، صلى الله عليه و آله صاحب المزامير ، و قارئ أهل الجنة ، فلقد كان يعمل سفائف الخوص بيده ، و يقول لجلسائه : أيكم يكفينى بيعها ؟ و يأكل قرص الشعير من ثمنها ، و إن شئت قلت فى عيسى بن مريم ، عليه السلام ، فلقد كان يتوسد الحجر و يلبس الخشن ، و يأكل الجشب و كان إدامه الجوع و سراحه بالليل القمر ، و ظلاله فى الشتاء مشارق الأرض و مغاربها ، و فاكهته و ريحانه ما تنبت الأرض للبهائم ، و لم تكن له زوجة تفتنه ، و لا ولد يحزنه ، و لا مال يلفته ، و لا طمع يذله ، دأبته رجلاه ، و خادمه يده .

فتأس بنبيك الأطيب الأطهر ، صلى الله عليه و آله ، فإن فيه أسوء لمن تأسى ، و عزاء لمن تعزى ، و أحبّ العباد إلى الله المتأسى بنبيه ، و المقتصر لأثره : قضم الدنيا قضمًا ، و لم يعرها طرفًا ، أهضم أهل الدنيا كشحًا ، و أخصمهم من الدنيا بطنا ، عرضت عليه الدنيا فأبى أن يقبلها ، و علم أن الله سبحانه أبغض شيئاً فأبغضه ، و حقر شيئاً فحقره ، و صغر شيئاً فصغره ، و لو لم يكن فينا إلا حبنا ما أبغض الله و رسوله ، و تعظيمنا ما صغر الله و رسوله ، لكفى به شقاقاً لله ، و محادة عن أمر الله ، و لقد كان ، صلى الله عليه و آله و سلم ، يأكل على الأرض ، و يجلس جلسة العبد ، و يخصف بيده نعله ، و يرقع بيده ثوبه ، و يركب الحمار العارى ، و يردف خلفه ، و يكون الستر على باب بيته فتكون فيه التصاوير فيقول : يا فلان لإحدى أزواجه غيبه عنى ، فإننى إذا نظرت إليه ذكرت الدنيا و زخارفها ، فأعرض عن الدنيا بقلبه ، و أمات ذكرها من نفسه ، و أحبّ أن تغيب زينتها عن عينه ، لكيلا يتخذ منها ريشاً ، و لا يعتقدها قراراً ، و لا يرجو فيها مقاما ، فأخرجها من النفس ، و أشخصها عن القلب ، و غيبها عن البصر ، و كذلك من أبغض شيئاً أبغض أن ينظر إليه ، و أن يذكر عنده .

و لقد كان فى رسول الله ، صلى الله عليه و آله و سلم ، ما يدلّك على مساوى الدنيا و عيوبها ، إذ جاع فيها مع خاصته ، و زويت عنه زخارفها مع عظيم زلفته . فلينظر ناظر بعقله أكرم الله محمداً بذلك أم أهانه ؟ فإن قال : « أهانه » فقد كذب و أتى بالافك

العظیم ، و إن قال : « أكرمه » فليعلم أن الله قد أهان غيره حيث بسط الدنيا له ، و زواها عن أقرب الناس منه ، فتأسى متأسى بنبيه ، و اقتصر أثره ، و ولج مولجه ، و إلا فلا يأمن الهلكة ، فإن الله جعل محمدا ، صلى الله عليه و آله و سلم ، علما للساعة ، و مبشرا بالجنة ، و منذرا بالعقوبة :

خرج من الدنيا خصيما ، و ورد الآخرة سليما ، لم يضع حجرا على حجر حتى مضى لسبيله ، و أجاب داعي ربه ، فما أعظم منه الله عندنا حين أنعم علينا به سلفا نتبعه ، و قائدا نطأ عقبه ، و الله لقد رقعت مدرعتي هذه حتى استحيت من راقعها ، و لقد قال لي قائل : ألا تنبذها عنك ؟ فقلت : اغزب عني « فعند الصبح يحمد القوم السرى » .

از خطبه‌های امام(ع) که در مورد عظمت خداوند ایراد فرموده است [۱]

فرمانش قضا و حکمت است و رضایش امان و رحمت، با علم داوری می‌کند و با حلم میبخشاید.

ستایش خداوند پروردگار! ستایش مخصوص تو است بر آنچه میگیری و بر آنچه عطا میکنی، و بر بهودی و عافیتی که میدهی و بر آزمایش که مینمائی و کل ستایشی که رضایت‌بخشترین حمدها برای تو و محبوب‌ترین ستایشها به سویت و برترین آنها نزد تو باشد.

ستایشی که تمام عوالم خلقت را پر سازد و تا آنجا که اراده کنی برسد، حمدی که از تو دور و در پیشگاهت قصوری نداشته باشد.

ستایشی که عددش پایان نپذیرد و در پهنه‌ی زمان فنا در آن راه نیابد ما کنه عظمت تو را درک نمیکنیم.

تنها این را می‌دانیم که تو زنده و قائم به ذات خود هستی و دیگران قائم به توانند!

هیچگاه خواب سبک و سنگینی تو را فرا نخواهد گرفت (و از حال بندگان غافل نمیشوی) شعاع نگاهها به تو نمیرسد و بینائی تو را درک نخواهد کرد. ولی تو چشمها را مشاهده میکنی و اعمال و کردار را احصا مینمائی و زمام همگان در اختیار تو است اما آنچه از مخلوقات مشاهده میکنی و بدنبال آن از قدرتت در شگفتی فرو میرویم و سلطنت عظیمت را توصیف میکنیم، در برابر آنچه از ما پنهان است و چشمانمان از دیدن آنها قاصر و اندیشه و افکار ما در برابر درکشان زانو زده، و پرده‌های غیب بین ما و آنها فاصله انداخته، بس عظیمتر است.

آنکس که قلبش را از همه چیز (جز یاد تو) خالی کند و فکرش را بکار اندازد تابداوند چگونه عرشت را برقرار ساخته‌ای و آفریدگان را آفریده‌ای و چگونه آسمانها و کرات را در هوا معلق کرده، و زمین را بر روی امواج آب گسترده‌ای (بدون تردید) دیده فهمش و مانده شود، و عقلش مبهوت، شنوائیش حیران، و اندیشه‌اش سرگردان فرو ماند.

امید بخدا چگونه است؟

قسمت دیگری از این خطبه است

(پاره‌ای) گمان می‌برند به خدا امیدوارند. (اما) سوگند به خداوند بزرگ که دروغ می‌گویند (اگر راست می‌گویند پس) چرا این امیدواری در عملشان بچشم نمی‌خورد زیرا هر کس امیدی داشته باشد میتوان آنرا در عملش مشاهده نمود. هر امیدی - جز امید بخدا - نابخدا، و هر ترس مسلمی - جز ترس از خدا - نادرست است (گروهی) در مسائل مهم بخدا امید دارند و در مسائل کوچک ببنندگان خدا، ولی امیدشان ببنندگان، بیش از امیدشان به خدا است، اما چرا توجهشان به خدا کمتر است از توجهشان ببنندگان؟ آیا می‌ترسی در اظهار امید به خدا دروغگو باشی؟ یا او را شایسته‌ی امید نمی‌دانی؟ و نیز (این گروه) اگر از یکی از بندگان خائف باشند به اندازه‌ی احترامش می‌کنند که با خدا چنین رفتار نمی‌نمایند، ترس از بندگان را «نقد» می‌شمرند و خوف از خدا را وعده‌ای دور از عمل! آری چنین است کسی که دنیا در چشمش بزرگ جلوه نموده، و موقعیت آن در قلبش بزرگ قرار گرفته، آنرا بر خدای مقدم میدارد، از همه جا می‌برد و به دنیا می‌پیوندد و سخت‌برده آن میشود.

پیامبر خدا (ص)

کافی است که روش پیامبر را سرمشق خویش قرار دهد، و نیز او سرمشق تو است در بی‌ارزش بودن دنیا و رسوائی‌ها و بدی‌هایش چه این که دنیا از او گرفته شده، اما برای دیگران مهیا گردید، از پستان دنیا وی را جدا ساختند و از زخارف و زیبائیهای آن کنار رفت.

این موسی(ع) بود اگر بخواهی نفر دوم را موسی کلیم(ع) معرفی میکنم آنجا که می‌گوید: «پروردگارا: هر چه بمن از نیکی عطا کنی نیازمندم» بخدا سوگند(آن روز) موسی غیر از قرص نانی که به خورد از خدا نخواست زیرای(مدتی بود) از گیاهان زمین استفاده میکرد تا آنجا که [۲] در اثر لاغری(و جذب شدن مواد این گیاهان) سبزی گیاه از پشت پرده شکمش آشکار بود.

این داود(ع) بود و چنانچه دوست داشته باشی سومین نفر را داود(ع) صاحب «مزامیر» و قاری بهشتیان نمونه آورم اوی با دست خویش از لیف خرما زنبیل میبافت و بدوستان و رفقاییش میگفت:

کدامیک از شما میتواند برای من اینها را بفروشد و از بهای آن قرص نان جوی تهیه کرده مصرف کند. [۳] این عیسی(ع) بود و اگر بخواهی سرگذشت عیسی بن مریم(ع) را رایت باز گو میکنم او سنگ را بالش خویش قرار می‌داد، لباس خشن می‌پوشید، نان خشک می‌خورد، نان‌خورشش گرسنگی، چراغ شبهایش ماه، مسکنش در زمستان مشرق و مغرب آفتاب بود(صبحها در جانب مغرب و عصرها در جانب مشرق روبروی آفتاب قرار می‌گرفت)، میوه و گلش گیاهانی بود که زمین برای بهائم می‌رویانید. نه همسری داشت که وی را بفربید و نه فرزندی که او را غمگین نماید، و نه ثروتی که او را به خود مشغول دارد، و نه طمعیکه خوارش سازد. مرکبش پاهایش و خادمش دستهایش بود.

و این پیامبر بزرگ اسلام(ص) بود از پیامبر پاک و پاکیزه‌ات -صلی الله علیه و آله- پیروی کن! زیرا راه و رسمش سرمشقی است برای آن کس که به خواهد تاسی جوید و انتسابی است(عالی) برای کسی که بخواهد منتسب گردد، و محبوبترین بندگان نزد خداوند کسی است که از پیامبرش سر مشق گیرد و قدم به جای قدم او گذارد پیامبر(ص) بیش از حداقل نیاز از متاع دنیا استفاده نکرد و بآن تمایلی نشان نداد. پهلویش از همه لاغرتر و شکمش از همه گرسنه‌تر بوده دنیا به وی عرضه شد(تا آنچه می‌خواهد انتخاب کند) اما از پذیرفتن آن امتناع ورزید، او از آنچه مبعوض خداوند است آگاهی داشت لذا خود نیز آنها را منفور می‌شمرد و آنچه خداوند آن را حقیر شمرده بود او نیز حقیر میدانست و کوچکها را کوچک و کم اهمیت.

اگر در ما چیزی جز محبت آنچه مورد غضب خدا و رسول، و بزرگداشت آنچه خداوند و پیامبرش آن را کوچک شمرده‌اند، نباشد، همین خود برای مخالفت ما با خدا و سرپیچی از فرمانش کافی است. پیامبر(ص) روی زمین(بدون فرش) می‌نشست

و غذا میخورد، و با تواضع همچون بردگان جلوس میکرد با دست خویش کفش و لباسش را وصله میکرد، بر مرکب برهنه سوار میشد و حتی کسی را پشت سر خویش سوار مینمود، پرده‌ای را بر در اطاقش دید که در آن تصویرهایی بود، همسرش را صدا زد و گفت: آن را از نظرم پنهان کن! که هر گاه چشمم به آن می‌افتد به یاد دنیا و زرق و برقش می‌افتم او با تمام قلب خویش از زرق و برق دنیا اعراض، و یاد آن را در وجودش میراند، وی سخت علاقمند بود که زیتها و زیورهای دنیا از چشمش پنهان گردد، [۴] تا از آن لباس زیبایی تهیه نکند و آن را قرارگاه همیشگی نداند. و امید اقامت دائم در آن نداشته باشد. لذا آن را از روحش بیرون راند، از قلبش دور ساخت و از چشمش پنهان ساخت (آری) چنین است، کسیکه چیز را منفور میدارد نگاه کردن و یادآوری آن را نیز منفور می‌شمرد.

در زندگی رسول خدا (ص) اموری است که تو را به عیوب دنیا واقف می‌سازد، چه اینکه او و نزدیکانش در آن گرسنه بودند، و با اینکه منزلت و مقام عظیمی در پیشگاه خداوند داشت زینتهای دنیا را از او دریغ داشت، بنابراین هر کس با عقل خویش باید بنگرد که آیا خداوند با این کار پیامبرش را گرامی داشته یا به او اهانت نموده است؟ اگر کسی بگوید او را تحقیر کرده که به خدا سوگند - این دروغ محض است، و اگر گوید او را گرامی داشته، باید بداند خداوند دیگران را (که زینتهای دنیا به آنها داده) گرامی نداشته است چه اینکه دنیا را برای آنها گسترده و از مقربترین افراد به او دریغ داشته است بنا بر این (کسی که بخواهد خوشبختی واقعی پیدا کند) باید به این فرستاده خداوند اقتدا و تاسی نماید، گام در جای گامهایش بگذارد، و از هر دری او داخل شده وارد شود و اگر چنین نکند از هلاکت ایمن نگردد زیرا خداوند «محمد» (ص) را نشانه قیامت، بشارت دهنده بهشت و انداز کننده از عقوبتها و کیفرها قرار داده است، او با شکم گرسنه از این جهان رفت و با سلامت روح و ایمان به سرای دیگر ورود کرده، وی تا آندم که به راه خود رفت و دعوت حق را اجابت نمود سنگی روی سنگ نگذاشت. [۵] چه منت بزرگی خدا بر ما گذاشته که چنین پیشوا و رهبری به ما عنایت کرده تا راه او را بپوئیم به خدا سوگند! آنقدر این پیراهن خود را وصله زدم که از وصله کننده آن شرم دارم، کسی به من گفت: چرا این لباس کهنه را بیرون نمی‌اندازی؟ گفتم، از من دور شو! «صبحگاهان رهروان شب ستایش می‌شوند» [۶] (آنها که بیدار بودند و ره سپردند و به مقصد رسیدند از آنها که خواب ماندند و به مقصد نرسیدند شناخته می‌شوند)

توضیح‌ها:

[۱] قسمتی از این خطبه را (از «لقد کان فی رسول الله کاف» تا «عند الصباح»...) «زمخشری» در کتاب «ربیع الابرار» باب «یاس و قناعت» با تفاوت‌هایی در بعضی از الفاظ آورده.

(مصادر نهج البلاغه ج ۲ صفحه ۳۷۳)

[۲] و ان شئت ثنیت بموسی (ع):

امام (ع) در اینجا اشاره به قسمتی از سرگذشت موسی قبل از بعثت کرده است زیرا موسی هنگامیکه احساس کرد دستگاه فرعون در تعقیب او هستند که او را از بین ببرند از شهر خارج شد و سر به بیابان گذارد و روزهای متعددی در بیابان سرگردان بود، غذائی نمی یافت که از آن سد جوع کند لذا به علفهای بیابان پناه برد، از آنها استفاده میکرد تا از بین نرود سر انجام به دروازه «مدین» رسید و برای گوسفندان «شعیب» پیامبر، از چاه آب کشید، و آنگاه به سایه درختی رفت و به خداوند عرض کرد پروردگارا هر چه به من بدهی به آن نیازمندم که امام (ع) در اینجا تفسیر فرموده که موسی جز نان چیزی از خداوند نخواست به بود.

و این درسی است که هر انسان خدا پرست از موسی باید فرا گیرد که در راه حق باید بکوشد گرچه با گرسنگی و سرگردانی در بیابانها روبرو شود و با ظلم و ستم و حکومت‌های جائر همکاری نکند هر چند هم زندگی و مقام بلندی به او ببخشند.

[۳] ان شئت ثلثت بد اود (ع) جمله «ایکم یکیفنی بیعها و یا کل قرص الشعیر من ثمنها»: «کدامیک از شما حاضر است آن را برای من بفروشد و از بهای آن قرص نان جوی بخورد».

این عبارت تاب دو معنا دارد یکی اینکه داود (ع) «زنیل» در اختیار نفرات خود می‌گذارد که بفروشد و از آن برای خود نان تهیه کنند، و دیگری اینکه آنرا برای داود (ع) بفروشد و داود از بهای آن نان جوی برای خوراک خود تهیه میکرد، هر کدام از دو معنی باشد آموزنده است ولی ممکن است معنی دوم ترجیح داده شود به خاطر اینکه در روایاتی می‌خوانیم که خداوند به داود وحی فرمود بهتر است از بیت المال استفاده نکنی لذا داود (ع) به کار پرداخت و از سترنج خود استفاده مینمود.

[۴] و احب ان تغیب زینتها عن عینه:

در این قسمت امام(ع) دستور به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌دهد و پاره‌ای از صفات آن حضرت را بر می‌شمارد، مخصوصاً روی مساله برکناری از زیتنها و تجمل پرستی که خود مساله بسیار مهمی است به ویژه در دنیای امروز با آن همه گرسنگی و بدبختی که در جهان وجود دارد، تاکید میکند، مسابقه در تجمل پرستی سبب شده که قسمت مهمی از ثروت جهان به مصرف این کار برسد اگر انسانها خصوصاً مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تبعیت میکردند، و به او در بر کناری از موج روز افزون تجمل پرستی تاسی مینمودند جهان ما مسلماً چهره دیگری داشت.

[۵] لم يضع حجرا على حجر:

این عبارت میرساند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خانه‌ای برای خود بنا ننمود در حالیکه میدانیم پیامبر خانه شخصی داشت و هنوز هم خانه‌اش که محل دفن آن حضرت است، نیز باقی است و گواه دیگر این مطلب چیزی است که در بحار-الانوار ج ۱۹ صفحه ۱۱۲، ۱۱۶، و ۱۲۵ میخوانیم.

بنابراین یا منظور امام(ع) از جمله بالا این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خانه‌های تجملی و ساختمانهای اشرافی نساخت و یا منظور این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شخصا برای خود خانه‌ای تهیه نکرد بلکه مسلمانان برایش بنا کردند، چنانکه از عبارت صفحه ۱۱۶ «بحار» که میگوید: حتی بنی له مسجده و بینت له مساکنه و منزل علی فتحولا الی منازلها و همچنین در صفحه ۱۲۵ که میگوید: «ثم انتقل من بیت ابی ایوب الی مساکنه التی بینت له» که میرساند این خانه‌ها را دیگران برایش ساختند.

[۶] عند الصباح یحمد القوم السری:

این از ضرب المثلثائی است که برای مواقعی زده میشود که افراد مشقتهائی را به خاطر راحتیهای آینده‌اش متحمل میگرددند از این ضرب المثل استفاده میشود کسانی که شب هنگام حرکت میکنند و به راه خود ادامه میدهند هنگام صبح کسانی که از وضع آنان اطلاع یافته‌اند که به سر منزل مقصود رسیده‌اند خرسند میشوند و آنها را میستایند.

من خطبه له عليه السلام

بعثه بالنور المضىء ، و البرهان الجلى ، و المنهاج البادى ، و الكتاب الهادى : أسرته خير أسرة ، و شجرته خير شجرة : أغصانها معتدلة ، و ثمارها متهدلة مولده بمكة ، و هجرته بطيبة ، و علابها ذكره ، و امتد بها صوته . أرسله بحجة كافية ، و موعظة شافية ، و دعوة متلافية ، أظهر به الشرائع المجهولة ، و قمع به البدع المدخولة ، و بين به الأحكام المفصولة ، فمن يبتغ غير الإسلام دينا تتحقق شقوته ، و تنفصم عروته ، و تعظم كبوته ، و يكن مآبه إلى الحزن الطويل ، و العذاب الويل .

و أتوكل على الله توكل الإنابة إليه ، و أسترشه السبيل الموديئة إلى جنته ، القاصدة إلى محل رغبته . أوصيكم عباد الله بتقوى الله و طاعته ، فإنها النجاة غدا ، و المنجاة أبدا ، رهّب فأبلغ ، و رغب فأسبغ ، و وصف لكم الدنيا و انقطاعها و زوالها و انتقالها ، فأعرضوا عما يعجبكم فيها لقلّة ما يصحبكم منها . أقرب دار من سخط الله ، و أبعداها من رضوان الله فغضّوا عنكم عباد الله غمومها و أشغالها لما أيقنتم به من فراقها و تصرف حالها ، فاحذروها حذر الشفيق الناصح ، و المجد الكادح ، و اعتبروا بما قد رأيتم من مصارع القرون قبلكم :

قد تزايلت أوصالهم ، و زالت أبصارهم و أسماعهم ، و ذهب شرفهم و عزهم ، و انقطع سرورهم و نعيمهم ، فبدلوا بقرب الأولاد فقدها ، و بصحبة الأزواج مفارقتها ، لا يتفخرون ، و لا يتناسلون ، و لا يتزاورون ، و لا يتجاورون . فاحذروا عباد الله حذر الغالب لنفسه ، المانع لشهوته ، الناظر بعقله ، فإن الأمر واضح ، و العلم قائم ، و الطريق جدد ، و السبيل قصد .

از خطبه‌های امام(ع) در این خطبه از اوصاف پیامبر و خاندان و پیروان آئینش سخن به میان آورده و مردم را به تقوا دعوت نموده است.

پیامبر را با نوری روشنی بخش(قرآن)، و برهان و دلیلی آشکار، راهی واضح، و کتابی هدایت کننده بر انگيخت، خاندانش بهترین خاندانها، و درخت وجودش بهترین درختان است که شاخه‌هایش موزون و میوه‌هایش در دسترس همگان قرار دارد،

زادگاهش «مکه» و هجرتگاهش «مدینه طیبه» بود همان شهری که آوازه او از آن برخاست و صدایش از آنجا پخش شده، او را با دلیل کافی و اندرزی شفا بخش و برنامه‌ای پیش گیرنده از فساد فرستاد، به وسیله او دستورات ناشناخته الهی را آشکار ساخت، بدعت‌هایی که به نام دین در میان مردم بود از بین برد، و احکامی که هم اکنون نزد ما روشن است به وسیله او بیان داشت با این حال، کسی که جز اسلام آئینی بر گزیند زیانش مسلم، دستگیره ایمانش گسسته و سقوط او شدید خواهد بود، و سر انجام غم و اندوهی طولانی و عذابی مهلک خواهد داشت، به خدا توکل میکنم توکلی با توبه و بازگشت به او، و از او ارشادمی‌طلبم به راهی که به سوی بهشتش منتهی و به محل و منزل مورد رضایش پایان یابد.

شما را به تقوا و اطاعت خداوند توصیه می‌کنم که موجب رستگاری فردا و نجات ابدی است.

(خداوند بزرگ) انداز کرده و به شدت ابلاغ فرموده و به آخرین حد ترغیب و تشویق نموده. دنیا و نا پایداری آن و زوال و انتقالش را برای شما توصیف کرده، پس از آنچه که در دنیا برای شما اعجابانگیز است و شما را به شگفتی و امیدارد به خاطر کوتاهی دورانش روی بگردانید! دنیا نزدیکترین منزل به خشم خدا و دورترین آن از رضا و خشنودی اوست، پس ای بندگان خدا، از آن چشم‌پوشید، زیرا از فراق و دگرگونی حالات آن با خبرید، لذا همچون دوستی مهربان، ناصح کوشا که برای نجات رفیقش تلاش می‌کند خویشتن را از «دنیا دوستی» بر حذر دارید! و از آنچه در میدانهای نابودی روزگار پیشین دیده‌اید عبرت بگیرید! از همانها که پیوندهای اعضایشان گسسته، چشم و گوشهای آنها نابود، شرافتمندی و عزتشان از میان رفته و نعمتها و سرورشان منقطع گردیده است، همانها که بجای قرب فرزندان به فراق آنها مبتلا شدند و بجای همدمی همسران مفارقتشان را گزیدند، اکنون نه بر یکدیگر تفاخر می‌کنند و نه تولید نسل می‌نمایند نه یکدیگر را دیدار، و نه با هم سخن می‌گویند، پس ای بندگان خدا! بر حذر باشید همچون کسی که بر نفس خود پیروز و بر شهوتش غالب و با چشم عقلش می‌نگرد، زیرا امر (دنیا و آخرت) واضح، نشانه‌های این راه بر جا، طریق صاف و آشکار و راه مستقیم است.

خطبه ی ۱۶۱

و من کلام له علیه السّلام لبعض أصحابه

و قد سأله : كيف دفعكم قومكم عن هذا المقام و أنتم أحق به ؟

فقال :

يا أخا بنى أسد ، إنك لقلق الوضين ، ترسل فى غير سدد و لك بعد ذمامه الصَّهر و حقَّ المسأله ، و قد استعلمت فاعلم : أمَّا الاستبداد علينا بهذا المقام و نحن الأعلون نسبا ، و الأشدّون برسول الله ، صلى الله عليه و آله ، نوطا فإنّها كانت أثره شحّت عليها نفوس قوم ، و سخت عنها نفوس آخرين ، و الحكم الله و المعود إليه يوم القيامة .

و دع عنك نهبا صيح فى حجراته و هلمّ الخطب فى ابن أبى سفيان فلقد أضحكنى الدهر بعد إيكائه ، و لا غرو و الله فياله خطبا يستفرغ العجب و يكثر الأود ، حاول القوم إطفاء نور الله من مصباحه ، و سدّ فواره من ينبوعه . و جدحوا بينى و بينهم شربا و بيثا . فإن ترتفع عنّا و عنهم محن البلوى أحملهم من الحقّ على محضه ، و إن تكن الأخرى (فلا تذهب نفسك عليهم حسرات ، إنّ الله عليم بما يصنعون) .

از سخنان امام عليه السلام که در پاسخ بعضی از یارانش از طایفه بنی اسد فرموده است، [۱] وى از آنحضرت پرسید: چگونه شما را از این مقامی که سزاوارتر بودید بر کنار نمودند؟

امام(ع) در پاسخ فرمود:

ای برادر اسدی، [۲] تو مردی مضطرب و دستپاچه‌ای، بى موقع پرستش میکنی!

اما در عین حال احترام خویشاوندی و بستگی برقرار، و حق پرسش محترم است اکنون که می‌خواهی بدانى، بدان، اما استبداد(خلفاء) در برابر ما نسبت به مقام خلافت با اینکه ما از نظر نسب بالاتر، و از جهت ارتباط با پیغمبر(ص) پیوندمان محکم‌تر می‌باشد، بدینجهت بود که عده‌ای بر این مقام بخل ورزیده [۳] (و با نداشتن شایستگی آن را تصاحب نمودند) و گروهی دیگر(خود ما) با سخاوت از آن صرف نظر کردند، حاکم و داور خداوند است و بازگشت در قیامت به سوى او(در اینجا امام(ع) به شعرامرء القیس تمثیل جست که حاصل معنی آن این است) «سخن از گذشتگان بگذار و سخن از آنچه امروز با آن رو برو هستم(یعنی

معاویه) بگوی! [۴] روزگار پس از آنکه مرا گریانید به خنده آورد، به خدا سوگند این تعجب ندارد اوه، چه جریان عجیبی که دیگر تعجبی باقی نگذاشته و کزی فراوان به بار آورده است، آنها کوشیدند تا نور خدا را که از چراغش می درخشید خاموش سازند، و فوران چشمه الهی را مسدود نمایند و این آب گوارا را بین من و خودشان گل آلود و پر درد کنند، اگر این مشکلات موجود بر طرف گردد آنها را به سوی حق خالص سوق خواهم داد، و اگر چنین نشد و نتیجه حوادث به سود مخالفان گردید بر آنان حسرت مخور زیرا خداوند از آنچه انجام می دهند آگاه است.

توضیح ها:

[۱] این سخن را پیش از سید رضی ره مرحوم «صدوق» در کتاب «امالی» صفحه ۳۶۸ در مجلس ۸۹ و در کتاب «علل الشرایع» در باب ۱۱۹ از «ابو احمد عسکری» نقل کرده است. «طبری» در کتاب «المستترشد» صفحه ۶۴ و شیخ «مفید» در «ارشاد» صفحه ۱۷۲ آنرا آورده اند. در این دو کتاب آمده است که سؤال کننده «ابن دودان» بوده و سؤال خود را با این عبارت مطرح کرده است «و انتم الاعلون نسبا و الاشدون نوطا برسول الله و فهما للكتاب»: «شما از نظر نسب و ارتباط به پیامبر (ص) از همه نزدیکتر و در فهم قرآن از همه آگاهترید».

[۲] یا اخا بنی اسد... و لك بعد ذمامه الصهر و حق المسالة:

از این عبارت بر می آید که امام (ع) با سؤال کننده خویشاوندی سببی داشته است اما در اینکه منظور امام (ع) از این خویشاوندی چیست؟ روشن نیست «قطب راوندی» در شرح خود گفته است که امام (ع) از طائفه «بنی اسد» همسری انتخاب کرده بود ولی «ابن ابی الحدید» می گوید منظور امام (ع) در اینجا «زینب بنت جحش» است که همسر رسول خدا (ص) و از طائفه بنی اسد بوده است و آنگاه به قطب راوندی ایراد کرده که وی متوجه این واقعیت نبوده است (ابن ابی الحدید جلد ۹ ص ۲۴۲)

و در این میان «ابن میثم» گفته است امکان دارد حضرت همسری از بنی اسد داشته که ما از آن بی اطلاعیم. (شرح ابن میثم جلد ۳ صفحه ۲۹۴)

سخن «ابن میثم» بعید به نظر نمیرسد، چرا که امام (ع) در سخن خود صریحا میگوید جنبه دامادی و ازدواج در طائفه شما باید مورد توجه قرار گیرد و این میرساند که حضرت خود و یا یکی از فرزندان از این طائفه همسری داشته که ما از آن بیخبریم.

ضمنا از تعبیر به «و حق المسأله» بر میآید که سؤال از هر کس باشد، وسائل هر چه هم در رتبه پائین قرار داشته باشد، ایجاد حقی به گردن طرف میکند که باید پاسخ او را بدهد زیرا سؤال کننده این اهلیت برای طرف قائل شده که سؤال خویش را با او در میان گذارد، لذا طرف مقابل این وظیفه را پیدا میکند که احترام متقابل را با دادن پاسخ مراعات نماید، و این از نکات جالب اخلاقی آئین اسلام، بشمار میرود.

[۳] شحت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس آخرین:

«ابن ابی الحدید» میگوید از: «ابو جعفر یحیی ابن محمد علوی» نقیب بصره که مردی منصف بود و عقلی وافر داشت پرسیدم منظور سؤال کننده از افرادی که امام (ع) را از حقش بر کنار ساختند کیانند آیا منظور روز «سقیفه» است یا روز «شوری»؟ گفت: «سقیفه» گفتم من به خود اجازه نمیدهم بگویم اصحاب پیامبر (ص) مخالفت پیامبر (ص) را نمودند و نص خلافت را کنار گذاشتند، در پاسخم گفت من هم به خود اجازه نمیدهم به پیامبر (ص) این نسبت را بدهم که در امر خلافت و امامت پس از خود اهمال و سستی ورزیده، و مردم را بی سرپرست گذارده باشد، او که برای مسافرتی در بیرون مدینه کسی را به جای خود بر میگزید چگونه برای پس از مرگش کسی را به خلافت تعیین نکرد؟

سپس اضافه نمود همه کس معتقدند پیامبر (ص) از نظر عقل در مرحله کمال قرار داشت عقیده مسلمانان در این باره معلوم است، یهود، نصاری و فلاسفه و حکماء نیز معتقدند که او حکیمی کامل و دارای نظری صائب بود که ملتی را بوجود آورد و قوانینی را آورد، و با عقل و تدبیرش حکومت پهناوری بنیانگذاری کرد.

خلاصه یک انسان عاقل که در چنین مقامی از ریاست بر مردم قرار دارد برای اینکه آئینش و دودمانش بخطر نیفتند بایست خلافت را در میان آنها قراردادده باشد. (چه رسد به اینکه او پیامبر است و جز از وحی تبعیت نمیکند و همواره دستور میداد مسلمان باید وصیت کند).

به او گفتم مطلب شما قابل قبول اما این سخن امام(ع) دلالت بر نص بر خلافت ندارد.

پاسخ داد درست است، ولی مطلب این است که سؤال کننده از وجود نص در مورد خلافت پرسش نکرد بلکه پرسید شما که از نظر خویشاوندی در مرحله بالا و نزدیک نسبت به پیامبر قرار داشتید چرا شما را کنار زدند؟ و امام(ع) پاسخ این سؤال را داد.

(اقتباس از شرح ابن ابی الحدید ج ۹ ص ۲۴۸)

در اینجا باید اضافه کنیم که سخن ابو جعفر درست است و امام پاسخ سؤال شخص را داده است، ولی برای آگاهی خوانندگان سؤال مربوط به اینکه چرا امام به نصوص خلافت استدلال نکرده در جلد اول ص ۳۷۱ مطرح ساخته‌ایم به آنجا مراجعه فرمایند.

[۴] و دع عنک نهبا صبیح فی حجراته...

این شعر از «امرا القیس» است و جریان چنین بوده که «امرا القیس» پس از کشته شدن پدرش به «خالد ابن سدوس» پناهنده شده بود «بنی جدیله» به او حمله بردند و اموال و شترهایش را به غارت بردند. امرا القیس جریان را با خالد در میان گذاشت «خالد» به او گفت مرکب سواری خود را در اختیار من بگذار تا شتران را باز گردانم، امرا القیس قبول کرد «خالد» سوار شد و به «بنی جدیله» رسید و به آنها گفت شما شتران پناهنده من را گرفته‌اید، و شاهد پناهندگی او مرکب وی است که من بر آن سوار هستم آنها بازگشتند و «خالد» را از مرکب پیاده کردند و مرکب و شتران همه را بردند، هنگامیکه خبر به «امرا القیس» رسید قطعه شعری گفت که مصرع آغازش مورد استشهاد امام(ع) قرار گرفته و مضمون شعر این است که غارت گذشته را واگذار و فعلا سخن از این بگو که «خالد» بادست خود مرکب مرا از دست داده است، با او چه باید کرد؟

جهت تمسک امام به شعر روشن است می‌خواهد بگوید گذشته خلافت گذشته فعلا باید دید با «معاویه» چه باید کرد؟

(اقتباس از شرح عبده جزء دوم ص ۶۴ و ابن ابی الحدید ج ۹ ص ۲۴۴)

خطبه ی ۱۶۲

و من خطبة له عليه السلام

الحمد لله خالق العباد ، و ساطع المهاد ، و مسيل الوهاد ، و مخصب النجاد ليس لأوليته ابتداء ، و لا لأزليته انقضاء ، هو الأول لم يزل ، و الباقي بلا أجل خرت له الجباه ، و وحدته الشفاه ، حد الأشياء عند خلقه لها إبانة له من شبهها ، لا تقدّره الأوهام بالحدود و الحركات ، و لا بالجوارح و الأدوات لا يقال له : « متى ؟ » و لا يضرب له أمد بحتى ، الظاهر لا يقال « ممّا » ، و الباطن لا يقال « فيما » ، لا شبح فيتقضى ، و لا محجوب فيحوى .

لم يقرب من الأشياء بالتصاق ، و لم يبعد عنها بافتراق ، لا يخفى عليه من عباده شخوص لحظة ، و لا كروور لفظة ، و لا ازدلاف ربوة ، و لا انبساط خطوة فى ليل داج ، و لا غسق ساج ، يتفياً عليه القمر المنير ، و تعقبه الشمس ذات النور ، فى الأفول و الكروور ، و تقلّب الأزمنة و الدهور ، من إقبال ليل مقبل ، و إدبار نهار مدبر ، قبل كل غايه و مدّة ، و كل إحصاء و عدّة ، تعالى عما ينحله ، المحدّدون من صفات الأقدار ، و نهايات الأقطار ، و تأثّل المساكن ، و تمكّن الأماكن : فالحدّ لخلقهم مضروب ، و إلى غيره منسوب ، لم يخلق الأشياء ، من أصول أزليّة ، و لا من أوائل أبدية ، بل خلق ما خلق فأقام حده ، و صور ما صور ، فأحسن صورته ، ليس لشيء منه امتناع ، و لا له بطاعة شيء انتفاع . علمه بالأموات الماضين كعلمه بالأحياء الباقين و علمه بما فى السموات العلى كعلمه بما فى الأرضين السفلى .

منها :

أيها المخلوق السوى ، و المنشأ المرعى فى ظلمات الأرحام و مضاعفات الأستار ، بدئت من سلاله من طين ، و وضعت فى قرار مكين إلى قدر معلوم ، و أجل مقسوم ، تمور فى بطن أمك جنينا : لا تحير دعاء ، و لا تسمع نداء ، ثم أخرجت من مفرّك إلى دار لم تشهدها ، و لم تعرف سبل منافعها ، فمن هداك لاجترار الغذاء من ثدى أمك ؟ و عرفك عند الحاجة مواضع طلبك و إرادتك ؟ هيهات إن من يعجز عن صفات ذى الهيئه و الأدوات فهو عن صفات خالقه أعجز ، و من تناوله بحدود المخلوقين أبعد .

از خطبه‌های امام(ع)[۱]

آفریدگار بزرگستایش مخصوص آفریدگار بندگان است خداوندی که گستراننده زمین، جاری سازنده سیل در دره‌ها رودخانه‌ها، و رویاننده گیاهان در کوهها و تپه‌ها. نه برای اولیتش آغازی است و نه بر ازلیتش پایانی، نخستینی است که همواره بوده و جاویدی است که سرآمدی نخواهد داشت. پیشانیها در برابر عظمتش به خاک افتاده، و لبها به یگانگی او گشوده شده، برای هر مخلوقی حدی قرار داده تا با وجود پاکش شباهت نداشته باشند (و کسی در شناخت او به اشتباه نیفتد) افکار و اندیشه‌ها هرگز نمی‌توانند با حدود و حرکات، و جوارح و ابزار، اندازه و حدی برایش تعیین کنند. هیچگاه نمی‌توان گفت از «کی» بوده؟ و برایش نیز سرآمدی نتوان تعیین کرد که گفته شود تا «کی» خواهد بود؟ آشکاری است که در باره‌اش نتوان گفت «از چه چیز پیدا شده؟»

و مخفی و پنهانی است که نمی‌توان گفت: «در کجا است؟». نه جسم است که بتوان به پایش دست یافت و نه پوشیده و محجوب است که چیزی بر او محیط گردد. نه آنقدر به موجودات نزدیک است که به آنها چسبیده باشد، و نه آنقدر دور که از آنها فاصله گیرد، نگاههای ممتد بندگان از او پنهان نیست نه تکرار الفاظ بر زبان نه بالا رفتن و نزدیک شدن به تپه‌ها، و نه برداشتن گامهای بلند در شبهای ظلمانی و درون تاریکیها شبهایی که ماه درخشان بر آن می‌تابد، و خورشید نورانی در طلوع و غروب بر آن می‌گذرد، [۲] و تغییر و دگرگونی زمانها و زندگانیها، یعنی آمد و شد شب و روز، هیچکدام از او مخفی نیست (و از همه بخوبی آگاه است، آری پیش از نهایت و سر رسید هر چیز و قبل از احصاء و شمارش، از آنها اطلاع داشته است. پروردگار بزرگ از آنچه «مشبه و مجسمه» (آنها که برای او جسم یا شبیه قائلند) اجسام از قبیل اندازه و ابعاد، قرار داشتن در مسکن و جایگزیدن در ماوا برای او قائلند برتر و بالاتر است، بنابراین حد و اندازه، مخصوص مخلوقات و برای غیر خداوند تعیین شده.

ابداع مخلوقات مخلوقات را از مواردی که ازلی و ابدی باشند نیافریده، بلکه آنها را از عدم بوجود آورد و برایشان حدی تعیین فرمود، و آنها را به نیکوترین وجه صورتگری کرد. هیچ چیز در برابر قدرتش یارای مقاومت ندارد، و از اطاعت و عبادت موجودات بهره‌ای نمی‌گیرد، علم او بمردگان پیشین همچون علمش به زندگان موجود است، آگاهی‌اش به آنچه در آسمانهای بالا است، همانند دانشش بآنچه در طبقات پائین زمین است میباشد.

قسمت دیگری از این خطبه است ای مخلوقی که با اندام متناسب و در محیط محفوظی آفریده شده‌ای: در تاریکی‌های رحم و در پرده‌های تو در تو، آفرینشت از عصاره‌ی گل آغاز شد، و در جایگاه آرام قرارداد شدی تا زمانی مشخص و سرآمدی معین، در

آنهنگام که چنین بودی و در رحم مادرت حرکت می کردی، نه قدرت پاسخگوئی داشتی و نه صدائی می شنیدی. سپس از این جایگاه به محیطی که آنرا مشاهده نکرده بودی و راه بدست آوردن منافعش را نمی شناختی فرستاده شدی... (بگو) چه کسی تو را در مکیدن شیر از پستان مادرت هدایت نمود؟ و چه کسی تو را به محل آن چه می خواستی آشنا کرد؟ هیئات! آن کس که از توصیف موجوداتی که دارای شکل و اندامند اعضای پیکرند ناتوان است از توصیف خالق خویش عاجزتر و ناتوانتر است، و از شناخت او از طریق صفات مخلوقین دورتر.

توضیح ها:

[۱] قسمتی از این خطبه را «ابو نعیم» در کتاب «حلیه الاولیاء» جلد ۱ ص ۷۲ آورده و بخشی از آن را «واسطی» در کتاب «عیون الحکم و المواعظ» نقل نموده و «زمخشری» در جزء اول کتاب «ربیع الابرار» در باب «ملائکة» (که خطی و در کتابخانه اوقاف بغداد است) قسمتی از آن را آورده است.

(مصادر نهج البلاغه ج ۲ ص ۳۸۴)

[۲] یتفیا علیه القمر جمله بالا میگوید: ماه نسبت به تاریکی شب حالت دگرگونی دارد، یعنی ماه نسبت به تاریکی شب یک نواخت نیست، بلکه در طول ۳۰ شب ماه حالات مختلفی به خود میگیرد گاهی اوائل شب را روشن می کند و گاهی اواخر آن گاهی تمام شب، گاهی نیمه اول شب و گاهی نیمه آخر آن و همچنین... این است که امام (ع) تعبیر به «تفیا» و دگرگونی ماه نسبت به تاریکی شب فرموده است.

خطبه ی ۱۶۳

لما اجتمع الناس علیه و شکوا ما نعموه علی عثمان ، و سألوه مخاطبته عنهم و استعتابه لهم ،

فدخل عليه فقال : إنّ النَّاس ورائي ، و قد استسفروني بينك و بينهم ، و و الله ما أدري ما أقول لك ؟ ما أعرف شيئا تجهله ، و لا أدلك على أمر لا تعرفه . إنّك لتعلم ما نعلم ، ما سبقناك إلى شيء فنخبرك عنه ، و لا خلونا بشيء فنبلغكه ، و قد رأيت كما رأينا ، و سمعت كما سمعنا ،

و صحبت رسول الله كما صحبتنا ، و ما ابن أبي قحافة و لا ابن الخطاب أولى بعمل الحق منك ، و أنت أقرب إلى رسول الله ، صلى الله عليه و آله و سلم ، و شيعته رحم منهما ، و قد نلت من صهره مالم ينالا ، فالله الله في نفسك فإنك ، و الله ، ما تبصر من عمي ، و لا تعلم من جهل ، و إن الطرق لواضحة ، و إنّ أعلام الدين لقائمة . فاعلم أنّ أفضل عباد الله عند الله إمام عادل هدى و هدى ، فأقام سنة معلومة ، و أمات بدعة مجهولة ، و إنّ السنن لنيرة لها أعلام ، و إنّ البدع لظاهرة لها أعلام ، و إنّ شرّ الناس عند الله إمام جائر ضلّ و ضلّ به ، فأما سنة مأخوذة ، و أحيا بدعة متروكة ، و إنّ سمعت رسول الله ، صلى الله عليه و آله و سلم ، يقول : « يؤتى يوم القيامة بالإمام الجائر و ليس معه نصير و لا عاذر ، يلقي في نار جهنم فيدور فيها كما تدور الرّحى : ثم يرتبط في قعرها » ، و إنّني أنشدك الله أن لا تكون إمام هذه الأمة المقتول ، فإنّه كان يقال : يقتل في هذه الأمة إمام يفتح عليها القتل و القتال إلى يوم القيامة ، و يلبس أمورها عليها ، و يبتّ الفتن فيها ، فلا يبصرون الحقّ من الباطل ، يمجون فيها موجا ، و يمجون فيها مرجا ، فلا تكوننّ لمروان سيّقه ، يسوقك حيث شاء بعد جلال السنّ ، و تقضى العمر فقال له عثمان رضى الله عنه : كلم الناس في أن يؤجلوني حتى أخرج إليهم من مظالمهم.

و قال عليه السلام :

ما كان بالمدينة فلا أجل فيه ، و ما غاب فأجله وصول أمرك إليه .

از سخنان امام(ع)[۱]

و این در هنگامی بود که مردم نزد او جمع شده و از «عثمان» شکایت کردند و از آن حضرت خواستند که با عثمان در این زمینه صحبت کند و از او بخواهد که از اشتباهاتش دست بردارد امام(ع) بر عثمان وارد شد(با لحنی مؤدبانه و آمیخته با احترام با او سخن گفت، باشد که در دل او اثر کند و از مسیرش باز گردد)و چنین فرمود:

مردم پشت سر من هستند و مرا بین خود و تو سفیر قرار داده اند. سوگند بخدا نمی دانم چه چیز را با تو بگویم؟! مطلبی را که تو (در این زمینه) از آن بی اطلاع باشی سراغ ندارم [۲] تو آن چه را که ما می دانیم می دانی ما به چیزی پیشی نگرفته ایم که تو را از آن آگاه سازیم، و چیزی را در پنهانی نیافته ایم که آن را به تو ابلاغ کنیم (زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام اصول و وظائف اسلامی را آشکارا بیان فرمود و همگان آن را شنیدند) و همانطور که ما مشاهده کردیم تو هم مشاهده کردی، و همانگونه که ما شنیدیم تو هم شنیدی و همچنان که ما با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همنشین بودیم تو نیز همنشین بودی، هیچگاه فرزند «ابو قحافه» (ابو بکر)، پسر «خطاب» (عمر) در انجام اعمال نیک از تو سزاوارتر نبودند، تو بر رسول خدا (ص) از نظر پیوند خویشاوندی از آن دو نزدیکتری، [۳] تو از نظر دامادی پیامبر (ص) بمرحله ای رسیدی که آن دو نرسیدند، خدا را! خدا را!

بجان خود رحم کن، سوگند بخدا که تو نیاز براهنمائی و تعلیم نداری، راهها آشکارند و نشانه های دین بر پا! آگاه باش! برترین بندگان در نزد خداوند پیشوای عادل است. که خود هدایت یافته و دیگران را هدایت می کند، سنت معلومی را بر پا دارد، بدعت مجهولی را بمیراند.

سنتها روشن و نورانید و نشانه های مشخص دارند، بدعتها نیز آشکارند و علامتهائی دارند، بدترین مردم نزد پروردگار، پیشوای ستمگری است که خود گمراه است و مردم به وسیله او گمراه میشوند، سنتهای مورد قبول را از بین برده و بدعتهای متروک را زنده میکند، من از رسول خدا شنیدم، میفرمود:

«پیشوای ستمکار را روز رستاخیز حاضر میکنند در حالی که نه یآوری با او است و نه عذر خواهی، او را در آتش دوزخ می افکنند و همچون سنگ آسیا در آتش به چرخش می افتد، آن گاه او را در قعر دوزخ به زنجیر می کشند» و من تو را بخدا سوگند می دهم نکند تو همان پیشوای مقتول این امت گردی. [۴] چه اینکه پیامبر (ص) همواره می فرمود: «در این امت پیشوائی کشته خواهد شد، که پس از آن درهای کشت و کشتار به روی آنها تا قیامت باز خواهد گردید، امور این امت را بر آنها مشتبّه می کند فتنه و فساد در میانشان گسترش می دهد تا آن جا که حق را از باطل تمیز نمی دهند، و به سختی در آن فتنه غوطه ور می شوند، و به شدت درهم آمیخته و فاسد خواهند گردید» نکند تو با این سن زیاد و گذراندن عمر، زمام خویش را بدست «مروان» بسپاری تا برده ر جا که خاطر خواه او است!.

«عثمان» در پاسخ بآنحضرت گفت: «از مردم بخواه بمن مهلت دهند تا خویش را از حقوق از دست رفته آنها خلاص گردانم.»

امام(ع) فرمود: آنچه مربوط بمدینه است مهلتی در آن نیست و آنچه بیرون مدینه است مهلتش رسیدن دستور تو، بآنها است!...!

توضیح‌ها:

[۱] این سخن امام علیه السلام را پیش از شریف رضی «بلاذری» در کتاب «انساب الاشراف» ج ۵ صفحه ۶۰ آورده و در تاریخ «طبری» جلد ۵ ص ۶۹ در حوادث سال ۳۴ و کتاب «عقد الفرید» نوشته «ابن عبد ربّه مالکی» جلد ۴ صفحه ۳۰۸ چاپ «دار التالیف و الترجمة و النشر» از «ابن داب» آن را نقل کرده است «مدائنی» نیز چنانکه در کتاب «الجمال» نوشته مرحوم «مفید» ص ۱۰۰ آمده از «ابن داب» آن را نقل نموده است.

(مصادر نهج البلاغه ج ۲ ص ۳۸۷)

ان الناس ورائی....

در اینکه منظور امام علیه السلام از «ناس» (مردم) که او را سفیر به سوی عثمان قرار داده بودند کیست؟ آنچه از نوشته «ابن ابی الحدید» بر می‌آید این است که همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز چند نفر انگشت‌شمار با عثمان مخالف بودند از میان آنها که مخالفش نبودند «زید بن ثابت» و «ابو اسید ساعدی» و «کعب ابن مالک» و «حسان ابن ثابت» است.

نباید تصور شود که این عبارت می‌خواهد معلومات و آگاهی عثمان از (ج ۹ ص ۲۶۴)

[۲] ما اعرف شیئا تجهله...

مسائل اسلامی را برساند که او هم‌پایه امام(ع) است، زیرا همه مسلمانان میدانند و احادیث و تواریخ اسلامی به خوبی گواهی می‌دهند که امام(ع) از تمام اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آگاهتر بود، و همه صحابه، دست‌نیازشان به دامن دانش و علم او دراز بود، و همواره به آن اعتراف کرده‌اند که ما اجمالا در ذیل خطبه «شقشقیه» به آن اشاره کردیم، خصوصا که امام(ع) کرارا فرموده است

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بمن همه علوم را آموخته و اسراری را به من سپرده که به هیچکدام از اصحاب نسپرد است. روی این اصل جمله بالا اشاره بحادثی است که عثمان پدید آورده و خود نیز می‌داند چنانکه در ترجمه بآن اشاره شده است.

بنابراین جمله‌های بعد که می‌گوید: انک لنعلم ما نعلم... اشاره به این است که تو و دیگر اصحاب پیامبر اصول مطالب اسلامی را شنیده‌اید، و طرز حکومت پیامبر (ص) را دیده‌اید، لذا نباید از آن طریق منحرف گردید.

با توجه به این گفته روشن میشود که کلمات آغاز سخن امام (ع) اشاره به وضعی است که عثمان بوجود آورده و قرینه آن این است که آن حضرت در قسمتهای بعد او را نصیحت می‌کند و از اینکه پیشوای جائز و ستمگری باشدوی را بر حذر میدارد، و می‌گوید: «بدترین مردم پیشوای ستمگری است که همراه است و بوسیله او مردم همراه میشوند» ستمهای نیک را از بین می‌برد، و بدعتها را زنده می‌کند! اشاره باینکه تو با پدید آوردن این وضع در چنین مسیری قرار گرفته‌ای!

[۳] و انت اقرب الی رسول الله...

امام (ع) در اینجا میخواسته از جنبه عاطفی استفاده کرده و عواطف عثمان را تحریک کند بلکه باشد اگر برای خدا هم که نباشد دست از کارهایش بردارد، لذا میفرماید: تو از نظر نسب به پیامبر (ص) از ابو بکر و عمر نزدیکتری زیرا سلسله نسب عثمان با پیامبر (ص) در عبد مناف بیکدیگر میرسند، در حالیکه ابو بکر و عمر چنین نیستند و آنها در «کعب ابن لوی» با پیامبر (ص) در نسب شریک میشوند که چند نفر بیشتر با اجداد عثمان فاصله دارند. و اما از نظر جنبه سببی که روشن است و نیاز به توضیح ندارد زیرا عثمان داماد پیامبر (ص) بود.

[۴] ان لا تكون امام هذه الامه المقتول.

همانگونه که امام (ع) از پیامبر نقل فرموده تمام کشتارها و خونریزیها در بین امت اسلامی پس از کشته شدن عثمان به وقوع پیوست، در آغاز عده‌ای به بهانه انتقام خونش، جنگهای «جمل» و «صفین» را براه انداختند، و به دنبال آن بین امام حسن (ع) و معاویه، و نبردهای خونینی که بین گروههای اسلامی و زمامداران بنی امیه که منجر به شهادت امام حسین (ع) شد به وجود آمد و نیز جنگهای

بين بنى اميه و بنى عباس و خونھائی كه بنى عباس از مسلمانان و افرادپاك اهل بيت ريختند همه به دنبال واقعه قتل عثمان پديد آمد.

خطبه ی ۱۶۴

و من خطبۀ له عليه السلام يذكر فيها عجب خلقه الطاووس

ابتدعهم خلقا عجيبا من حيوان و موات ، و ساكن و ذى حركات ، فأقام من شواهد البينات على لطيف صنعته و عظيم قدرته ما انقادت له العقول معترفه به ، و مسلمة له ، و نعقت فى أسماعنا دلائله على وحدانيته ، و ما ذرا من مختلف صور الأطيّار ، التى أسكنها أحاديث الأرض ، و خروق فجاجها رواسى أعلامها ، من ذات أجنحة مختلفه ، و هيئات متباينه ، مصرفة فى زمام التسخير ، و مرفرفة بأجنتها فى مخارق الجو المنفسح و الفضاء المنفرج ، كوتها بعد أن لم تكن فى عجائب صور ظاهره ، و ركبها فى حقائق مفاصل محتجبه ، و منع بعضها بعباله خلقه أن يسمو فى السماء خوفا ، و جعله يدفّ ديفا ، و نسقها على اختلافها فى الأصابع ، بلطيف قدرته ، و دقيق صنعته ، فمنها مغموس فى قالب لون لا يشوبه غير لون ما غمس فيه ، و منها مغموس فى لون صبغ قد طوّق بخلاف ما صبغ به .

و من أعجبها خلقا الطاووس الذى أقامه فى أحكم تعديل ، و نصّد ألوانه فى أحسن تنضيد ، بجناح أشرح قصبه ، و ذنب أطال مسحبه ، إذا درج إلى الأنتى نشره من طيه ، و سما به مطالاً على رأسه ، كأنه قلع دارى عنجه نوتيه يختال بالوانه ، و يميمس بزيفانه ، يفضى كإفضاء الديكة ، و يؤرّ بملاقحه أرّ الفحول المغتلمه فى الضراب أحيلك من ذلك على معاينه ، لا كمن يحيل على ضعيف إسناده ، و لو كان كزعم من يزعم أنّه يلحق بدمعه تسفحها مدامعه ، فتقف فى ضفتى جفونه ، و إنّ أنثاه تطعم ذلك ثمّ تبيض لا من لقاح فحل سوى الدّمع المنبجس لما كان ذلك بأعجب من مطاعمه الغراب تخال قصبه مدارى من فضّه ، و ما أنبت عليه من عجب داراته و شموسه خالص العقيان و فلذ الزبرجد ، فإنّ شبّهته بما أنبت الأرض قلت : جنّى جنى من زهره كلّ ربيع : و إن ضاهيته بالملابس ، فهو كموشى الحلال ، أو مونتق عصب اليمن ، و إن شاكلته بالحلى فهو كفصوص ذات ألوان قد نطقت باللّجين المكمل ، يمشى مشى المرح المختال ، و يتصفّح ذنبه و جناحيه فيقهقه ضاحكا لجمال سر باله ، و أصابع و شاحه .

فإذا رمى ببصره إلى قوائمه زقا معولا بصوت يكاد يبين عن استغاثته . و يشهد بصادق توجّعه ، لأنّ قوائمه حمش كقوائم الدّيكه الخلاسيه ، و قد نجمت من ظنبوب ساقه صيصيه خفيه ، و له فى موضع العرف قنزعه خضراء ، موشاه ، و مخرج عنقه كالابريق ، و مغرزا إلى حيث بطنه كصبغ الوسمة اليمانيه ، أو كحريره ملبسه مرأه ذات صقال ، و كأنّه متلفّع بمعجر أسحم إلاّ أنّه يخيل لكثرة مائه و شدّه بريقه أنّ الخضرة النّاصره ممتزجه به . و مع فتق سمعه خطّ كمستدقّ القلم فى لون الأفحوان ، أبيض يقق ، فهو ببياضه فى سواد ما هنالك يأتلق . و قلّ صبغ إلاّ و قد أخذ منه بقسط ، و علاه بكثرة صقاله و بريقه و بصيص ديباجه و رونقه ، فهو كالأزاهير المبتوئه لم تربّها أمطار ربيع ، و لا شمس قيط ، و قد ينحسر من ريشه ، و يعرى من لباسه فيسقط تترى ، و ينبت تباعا ، فينحتّ من قصبه انحثات أوراق الأغصان ثمّ يتلا حق ناميا حتّى يعود كهبيته قبل سقوطه : لا يخالف سالف ألوانه ، و لا يقع لون فى غير مكانه . و إذا تصفّحت شعره من شعرات قصبه أرتك حمرة ورديه ، و تاره خضرة زبر جديّه ، و أحيانا صفرة عسجديه ، فكيف تصل إلى صفه هذا عمائق الفطن ، أو تبلغه قرائح العقول ، أو تستنظم وصفه أقوال الواصفين و أقلّ أجزائه قد أعجز الأوهام أن تدركه و الألسنه أن تصفه ؟ فسبحان الذى بهر العقول ، عن وصف خلق جلّاه للعيون فأدرسته محدودا مكوتا و مؤلفا ملوتا ، و أعجز الألسن عن تلخيص صفته و قعد بها عن تأديه نعته . و سبحان من أدمج قوائم الذّره و الهمجه إلى ما فوقهما من خلق الحيتان و الفيله ، و وأى على نفسه أن لا يضطرب شبح ممّا أولوج فيه الرّوح إلاّ و جعل الحمام موعده و الفناء غايته .

منها فى صفه الجنه :

فلو رميت ببصر قلبك نحو ما يوصف لك منها لعزفت نفسك من بدائع ما أخرج إلى الدّنيا من شهواتها و لذّاتها و زخارف مناظرها ، و لذهلت بالفكر فى اصطفاق أشجار غيّت عروقها فى كئبان المسك على سواحل أنهارها ، و فى تعليق كبائس اللؤلؤ الرطب فى عساليجها و أفنانها ، و طلوع تلك الثّمار مختلفه فى غلف أكمامها ، تحنى من غير تكلف ، فتأتى على منيه مجتنيها ، و يطاف على نزّالها فى أفيه قصورها بالأعسال المصفّقه ، و الخمور المروقه ، قوم لم تزل الكرامه تتمادى بهم حتّى حلوا دار القرار ، و أمنوا نقله الأسفار . فلو شغلت قلبك أيّها المستمع بالوصول إلى ما يهجم عليك من تلك المناظر المونقه ، لزهقت نفسك شوقا إليها ، و لتحملت من مجلسى هذا إلى مجاوره أهل القبور استعجالا بها ، جعلنا الله و إياكم ممّن سعى بقلبه إلى منازل الأبرار برحمته .

از خطبه‌های امام(ع) که در آن از شگفتیهای خلقت طاووس پرده برداشته[۱]

آفرینش پرندگان(خداوند)مخلوقات شگفت از حیوان و جماد، ساکن و متحرک ابداع کرد و شواهدی روشن بر لطافت صنع و قدرت عظیمش اقامه فرمود، آن چنان که عقلها رامطیع و معترف، و تسلیم ساخت ندای دلایل یگانگیش در گوشهای ما همچنان طنین انداز است، شکلهای گوناگون پرندگان را آفرید، همان پرندگانی که آنها را در شکافهای زمین، و دره‌های وسیع، و قله کوهها مسکن داد، همانها که دارای بالهای رنگارنگ و هیئتهای متفاوتند، زمام آنها بدست او است.

آنها بوسیله بالهای خویش در دل هوا و در این فضای پهناور به پرواز می‌آیند، آنها را باشکال شگفت آوری ابداع کرد، و پیکرشان را با استخوانهای بهم پیوسته که (از گوشت) پوشیده شده ترکیب نمود، برخی از آنها را بواسطه سنگینی جسمشان از اینکه به آسانی در دل هوا به پرواز آیند بازداشت و چنان قرار داد که بتوانند در نزدیکی زمین به پرواز درآیند. و با لطافت قدرت و دقت صنعتش با رنگ‌های مختلف آنها را به زیبایی رنگ آمیزی کرد. گروهی از آنها را تنها با یک رنگ که هیچ رنگ دیگری با آن مخلوط نبود، و دسته‌ای دیگر را در رنگ دگری فرو برد، به جز اطراف گردنش که برای آن طوقی از غیر آن رنگ قرار داده است.

آفرینش طاووس یکی از شگفت انگیزترین آنها «طاووس» است که در موزون‌ترین شکلش بیافرید، و با رنگهای مختلف به عالترین صورت رنگ آمیزی کرد، با بالهایی که شاهپره‌های آن را بریک دیگر قرار داد، و دمی که دامنه‌ی آن را طولانی گردانید که به هنگام حرکت به سوی جفت خویش آن را از هم می‌گشاید و هم چون چتری بر سر خود سایبان می‌سازد!، گوئی بادبان کشتی است که ناخدا آن را بر افراشته، او هر لحظه آنرا به طرفی می‌چرخاند، با اینهمه زیبایی و رنگ در دریائی از غرور فرو می‌رود، و با حرکات متبخرانه‌اش به خود می‌نازد! و همچون خروس با ماده‌ی خویش می‌آمیزد، و همانند حیوانات نری که از طغیان شهوت بهیجان آمده‌اند بالا در آمیخته باردارش میکند. این حقیقت را می‌توان با چشم مشاهده کرد. من همچون کسی نیستم که با دلیلی ضعیف مطلبی را بگویم و اگر کسی خیال کند که باردار شدن طاووس وسیله‌ی قطرات اشگی است که اطراف چشم جنس نر حلقه می‌زند و طاووس ماده آنرا می‌نوشد، و سپس بدون آمیزش با نر، بلکه در اثر همان اشگها، تخم‌گذاری می‌کند، این افسانه بی اساسی است، ولی این عجیبت‌ر از افسانه تولید مثل کلاغ نیست. [۲] (به هر حال) چنین به نظر می‌آید که نی‌های پر طاووس همچون شانه‌هایی است که از نقره ساخته شده، و آنچه بر آنها روئیده است، یعنی دایره‌های شگفت انگیز و خورشیدهایی که روی آنها نقش گردیده همچون طلای خالص، و پاره‌هایی است از زبرجد!... اگر بخوای آن را به آنچه زمین (به هنگام بهار) رویانیده تشبیه کنی خواهی

گفت دسته گلی است که از شکوفه‌های گوناگون تمام گل‌های بهاری چیده شده، و چنانچه بخواهی آن را به پوشیدنی‌ها مانند نمائی خواهی دید همچون پارچه‌های زیبای پر نقش و نگار یا همچون پرده‌های رنگارنگ یمنی است، و هر گاه دوست داشته باشی با زیورها آنرا مقایسه نمائی.

همچون نگینهای رنگارنگی است که در نواری از نقره که با جواهر زینت شده است، قرار گرفته باشد، همچون کسی که بخود می‌بالد با عشوه و ناز قدم بر می‌دارد، گاهی سر را بر میگرداند و به بالها و دمش خیره خیره نگاه می‌کند ناگاه از جمال دل‌آرایی که پر و بالش به او بخشیده، و رنگ‌آمیزه‌هایی که همچون لؤلؤ و جواهر به هم آمیخته است فهقه سر می‌دهد، اما آن گاه که به پاهایش نظر می‌افکند آنچنان با گریه فریاد می‌کشد استغاثه و ناله جانکاهش از آن بخوبی آشکار می‌گردد، و گواه صادق دردی است که در درون دارد، چه اینکه پاهایش همچون پاهای خروس خلّاسی باریک و زشت است و در یک‌سوی ساق پایش ناخنکی مخفی روئیده است، و در موضع یال کاکلی سبز رنگ و پر خال برایش قرار داده شده، گردنش، همچون ابریق، و از گلوگاه تا روی شکمش به رنگ و سمه‌یمنی است، و یا همچون حریری است که بر تن کرده، و چون آئینه‌ای صیقلی می‌درخشد، بر اطراف سر و گردنش گوئی معجری است که زنی آن را بر سر و گردن پیچیده، ولی به نظر میرسد که از کثرت شادابی و براقی، رنگ سرسبز و پر طراوتی با آن ممزوج شده، و در کناره گوشش خطی باریک همچون نیش قلم برنک گل بابونه بسیار سفیدی کشیده شده، این خط با آن سفیدیش در میان آن سیاهی جلوه‌ای دیدنی بخود گرفته، کمتر رنگی در جهان میتوان یافت که طاووس از آن بهره نگرفته، اما این رنگها با جذابی فوق العاده و براقی و درخشش حریر مانند و صفایش، از دگر رنگهای جهان طبیعت برتری یافته، او همانند شکوفه‌های پراکنده‌ای است که بارانهای بهاری و حرارت خورشید آنرا هنوز چندان نمو نداده، ولی او گاهی از پرهایش بیرون می‌آید، و لباسش را از تن خارج می‌کند، پرها پشت سر هم میریزند و به دنبال آن پی‌در پی می‌رویند، پوش پرها از نی آنها همچون برگها از شاخه‌ها (در فصل پائیز) فرومی‌ریزند، و پشت سرش رشد میکنند تا بار دیگر بشکل نخست در آیند، (و پس از روئیدن) بارنک سابق تفاوتی پیدا نمی‌کنند، و رنگی بجای رنگ دیگری نمی‌نشیند.

اگر یکی از موهای پوشش پرها را بررسی کنی گاهی رنگی گلی و زمانی رنگ سبزرجیدی، و احيانا زرد طلائی به تو نشان خواهد داد (و هر لحظه جلوه‌ای دارد) راستی چگونه فکرهای عمیق و دیده‌های موشکاف میتواند به (اسرار) این صفات راه یابد، و یا عقلهای با ذوق بآن دست پیدا کند، و یا توصیف کنندگان وصف آن را بنظم آورند.

کوچکترین اجزای این مخلوق و افکار ژرف‌اندیش را از درک خود عاجز، و زبان‌ها را از توصیف ناتوان گردانیده! منزه است آن کس که عقل‌ها را از توصیف مخلوقش ناتوان ساخته، آن هم مخلوقی که در چشم‌ها جلوه می‌کند و آن را می‌بیند، موجودی محدود، با ترکیب پیکری پر نقش و نگار که زبانها از توصیفش حتی به طور فشرده عاجز شده، و از ادای حق توصیفش و مانده است (با این حال چگونه میتوان آفریدگار این مخلوق را توصیف کرد؟!)

جانداران کوچک منزه است آنکس که حتی برای مورچگان ریز و پشه‌های خرد دست و پا آفرید و بزرگترین موجودات یعنی ماهیان بزرگ، نهنگان و فیلها را بوجود آورد، و مقرر داشت هر شبهی که بجنبند و روح در آن نفوذ کند مرک، پایان آن، و فناء و سر انجامش باشد.

اوصاف بهشت اگر با چشم دلت به آنچه از بهشت برایت توصیف می‌شود نظر اندازی، روح از موجودات بدیعی که در دنیا پدیدار گشته: از شهوات و لذاتش، و زخارف و زیورهای دیدنیش کناره‌گیری خواهد کرد، و فکرت در میان درخت‌هایی که شاخه‌هایشان همواره به هم می‌خورد و ریشه‌های آنها در دل تپه‌هایی از مشک بر سواحل نه‌های بهشت فرو رفته، متحیر می‌گردد و اندیشه‌ات در خوشه‌هایی از لؤلؤهای ترکه به شاخه‌های کوچک و بزرگ محکم‌ش آویخته، و همچنین پیدایش میوه‌های گوناگون که از درون غلاف‌های خود سر برون کرده، واله و حیران میشود، این میوه به آسانی و مطابق دل خواه هر کس، چیده می‌شود، میزبانان بهشتی از آنان که میهمان بهشتند و در جلو قصرهای آن فرود آمده‌اند، با عسل‌های مصفا و شرابهای پاکیزه که مستی نمی‌آفریند پذیرائی می‌کنند، این (میهمانان) گروهی هستند که تقوا و شخصیت خود را تا پایان عمر حفظ کرده، لذا از ناراحتی‌های نقل و انتقال سفرهای (مرک و برزخ) ایمن بوده‌اند.

ای شنونده! اگر قلب خویش را به مناظر زیبایی که در آنجا بآن می‌رسی مشغول داری، وحت با شوق فراوان به سوی آن‌ها پرواز خواهد کرد، و هم اکنون از این مجلس من با عجله به همسایگی اهل قبور خواهی شتافت خداوند ما و شما را بلطف خود از کسانی قرار دهد که با دل و جان برای رسیدن به سر منزل نیکان کوشش میکنند.

تفسیر بعضی از لغات پیچیده این خطبه شریف رضی می‌گوید: (در خطبه آمده) «یؤر بملاقحه، الار» کنایه از نکاح و آمیزش است. هنگامی گفته می‌شود «ار الرجل المرأة یؤرها» که با همسرش همبستر شود. و این فرمایش امام (ع)! «کانه قلع داری عنجه نؤتیه» باید توجه داشت «قلع» بادبان کشتی است، و «داری» منسوب به «دارین» شهری است در کنار دریا که از آنجا عطریات می‌آورند (و بادبانهایش معروف است) و «عنجه» به معنی کشیدن به سوی خویش است هنگامی که می‌شود «عنجت الناقه اعنجه عنجا» یعنی آن را به سوی خود کشیدم و «النؤتی» به معنی «کشتیان» است و اما تعبیر «ضفتی جفونه» منظور دو طرف پلکهای چشم است. زیرا «ضفتان» به معنی دو طرف میباشد و اینکه فرماید: «و فلذا الزبرجد» باید دانست که «فلذ» جمع «فلذة» به معنی قطعه است که معنی آن می‌شود قطعه‌هایی از زبرجد و اما تعبیر به «کبائس اللؤلؤ الرطب» به معنی خوشه‌های لؤلؤ تر همچون خوشه‌های خرما است زیرا «الکباسه» به معنی خوشه و «العسالیج» جمع «عسلوج» به معنی شاخه است.

توضیحات:

[۱] «زمخشری» در جزء اول کتاب «ربیع الابرار» قسمت مربوط به توصیف بهشت از این خطبه را آورده و «ابن اثیر» در کتاب «نهایه» جزء اول صفحه ۲۷ و جزء دوم صفحه ۱۴۰ و جزء سوم ص ۲۳۸ لغات پیچیده این خطبه را تفسیر کرده و اشاره کرده است که این لغات در سخن علی علیه السلام آمده است و از اینکه لغات را آنگونه تفسیر کرده که «سید رضی» تفسیر نموده و کلمه «کبائس» را تفسیر نکرده (احتمال می‌رود) که آن را در غیر نهج البلاغه یافته است.

(مصادر نهج البلاغه ج ۲ صفحه ۴۰۰)

[۲] لما كان ذلك باعجب من مطاعمة الغراب:

امام(ع) در این خطبه به دو مطلب معروف و بدون حقیقت در میان مردم آنروز اشاره کرده، و آن را افسانه و دور از حقیقت خوانده است:

یکی مسئله افسانه تولید نسل «طاووس» که می گفتند در اثر مکیدن اشک چشم طاووس نر نطفه منعقد می گردد، و دیگری تولید نسل «کلاغ» که معروف بوده که هیچ وقت با ماده خود جمع نمی شود؛ هر دو را عاری از حقیقت دانسته و فرموده است:

هر دو به وسیله لقاح و آمیزش «نر» با «ماده» تولید نسل می کنند، ولی چون آمیزش کلاغ بسیار مخفی صورت می گیرد خیال شده است اساسا آمیزشی ندارد، در حالیکه چنین نیست، و افرادی آمیزش کلاغ را مشاهده کرده اند، و در مورد طاووس چون مخفی نیست امام(ع) فرموده می توانید آن را مشاهده کنید. (شرح ابن ابی الحدید جلد ۹ ص ۲۷۰)

خطبه ی ۱۶۵

و من کلام له علیه السّلام

لیتأسّ صغیرکم بکبیرکم ، و لیرأف کبیرکم بصغیرکم و لا تکنونوا کجفأء الجاهلیّۃ :

لا فی الدّین یتفقّهون ، و لا عن الله یعقلون ، کقیض بیض فی أذاح : یکون کسرھا وزرا ، و ینخرج حضانھا شرّاً.

و منه :

افترقوا بعد الفتهم ، و تشتّتوا عن أصلهم : فمنهم أخذ بغصن أينما مال مال معه ، علی أنّ الله تعالی سیجمعهم لشرّ یوم لبنی أمیّۃ
کما تجتمع قزع الخریف ، یؤلف الله بینهم ثمّ یجعلهم رکاما کراکام السّحاب ، ثمّ یفتح الله لهم أبوابا یسیلون من مستثارهم کسیل
الجّتیّن حیث لم تسلّم علیه قارۃ ، و لم تثبت علیه أکمه ، و لم یردّ سننه رصّ طود ، و لا حداب أرض ، یدعدهم الله فی بطون
أودیته ، ثمّ یسلکهم ینابیع فی الأرض یاخذ بهم من قوم حقوق قوم ، و یمکنّ لقوم فی دیار قوم ، و ایم الله لیدوبنّ ما فی أیدیهم
بعد العلوّ و التّمکین ، کما تذوب الألیۃ علی النّار .

أَيُّهَا النَّاسُ ، لو لم تتخاذلوا عن نصر الحقّ ، و لم تهنوا عن توهين الباطل ، لم يطمع فيكم من ليس مثلكم ، و لم يقو من قوى عليكم ، لكنكم يهتم مته بنى إسرائيل و لعمرى ليضعفن لكم التّيه من بعدى أضعافا بما خلّقتم الحقّ وراء ظهوركم ، و قطعتم الأدنى ، و وصلتكم الأبعد و اعلموا أنّكم إن اتّبعتم الدّاعى لكم سلك بكم منهاج الرّسول ، و كفيتم مؤونه الاعتساف و نبذتم الثّقل الفادح عن الأعناق .

از خطبه‌های امام(ع) که در آن تشویق به الفت و مهربانی و محبت نموده است،[۱]

باید خردسالان شما به بزرگسالان تاسی کنند و بزرگسالان شما به کودکان تان رؤف و مهربان باشند. همچون ستم پیشگان دوران جاهلیت مباحثید که نه آگاهی از دین داشتند و نه در شناسائی خداوند اندیشه می‌کردند یعنی همچون تخم افعی در لانه پرندگان(مباحثید) که شکستن آن گناه است(زیرا گمان می‌رود تخم پرنده باشد) اما جوجه آن شر و زیانبار است،[۲] (زیرا در حقیقت تخم افعی است، اشاره به اینکه ظاهر شما به حکم محیط اسلامی ایمان است ولی باطنتان بوی صفات جاهلیت می‌دهد) آینده بنی امیه قسمتی دیگر از این خطبه است پس از همبستگی و اتحاد پراکنده شدند و از اصل خویش تشتت یافتند، گروهی دست به شاخه‌ای زده‌اند و به هر کجا آن شاخه متمایل شد همراهش رفتند. اما به زودی خداوند آنها را برای بدترین روزی که «بنی امیه» در پیش دارند جمع خواهد کرد، آنچنانکه قطعه‌های پراکنده‌برها را در فصل پائیز، آری خداوند همه آنها را گرد می‌آورد و میانشان الفت و هماهنگی برقرار نموده، و آنان را همچون ابرهای به هم پیوسته متراکم می‌سازد، سپس درهائی بر رویشان می‌گشاید که مانند سیلی خروشان از جایگاه خود بیرون می‌ریزند. درست همچون(سیل عرم) که دو باغستان(شمالی و جنوبی شهر سبا) را درهم کوبید، که در برابر آن هیچ تپه و برجستگی باقی نماند، نه کوههای بلند و محکم و نه برآمدگیهای بزرگ هیچکدام در برابرش استقامت ننمودند. خداوند آنها(یعنی مخالفان بنی امیه) را مانند آب در درون دره‌ها و رودخانه‌ها پراکنده می‌سازد، و سپس همچون چشمه سارهایی از قسمتهای مختلف زمین بیرون می‌آورد.

آنگاه به کمک آنان حق گروهی دیگر را از گروه دیگر می‌گیرد و جمعی را وارث سرزمین دگران می‌سازد. به خدا سوگند آنها(بنی امیه) پس از تسلط و پیروزی‌شان همه آنچه را دارند از دست می‌دهند آنچنانکه چربی بر روی آتش آب می‌شود!

مردم آخر الزمان ای مردم! اگر دست از حمایت یکدیگر در یاری حق بر نمی‌داشتید و برای تضعیف و زبون‌ساختن باطل سستی نمی‌کردید، هیچگاه آنان که در پایه شما نیستند در نابودی شما طمع نمی‌ورزیدند، و هیچ نیرومندی بر شما قدرت پیدا نمی‌کرد، اما همچون بنی اسرائیل در حیرت و سرگردانی قرار گرفتید. به جانم سوگند که سرگردانیتان پس از من چند برابر خواهد شد، و این به خاطر آن است که حق را پشت سر انداخته‌اید، از نزدیکترین افراد به پیامبر (ص) (که من هستم) بریده و به دورترین فرد (که معاویه است) پیوند نموده‌اید.

آگاه باشید! اگر از پیشوا (و رهبر) خود اطاعت و پیروی می‌کردید شما را به همان راهی می‌برد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفته بود، و ازرنجهای بیراهه رفتن در آسایش بودید و بار سنگین مشکلات را از دوش خود بر می‌داشتید.

توضیح‌ها:

[۱] «سلیم ابن قیس هلالی» در کتاب خود صفحه ۸۹ قبل از سید رضی این خطبه را نقل کرده و «کلینی» در کتاب «روضه کافی» ص ۶۲ و شیخ «مفید» در کتاب «ارشاد» ص ۳۷۳ نیز این خطبه را آورده‌اند.

(مصادر نهج البلاغه جلد ۲ ص ۴۰۳)

[۲] کفیض بیض فی اداح:

امام (ع) در آغاز آنها را نصیحت کرده و به آنها می‌گوید:

مانند جفاکاران جاهلیت نباشید که نه در دین تفقه داشتند و نه در باره خداوند تعقل می‌کردند سپس آنها را تشبیه به تخمهای افعی کرده که در لانه قرار دارد و معلوم نیست که تخم افعی است، یا تخم پرنده «قطاء» که شکستن آن گناه، و یانشکستن آن موجب می‌شود که از آن افعی خارج گردد.

اینان به ظاهر، اظهار اسلام می‌کنند، و خود را پیرو امام(ع) می‌شمارند، ولی از آن طرف اعمال جفاکاران جاهلی را انجام می‌دهند، همانند تخمها درون آن‌لانه‌اند، زیرا نمیتوان آنها را در زیر ضربات شلاق مجازات قرار داد چون اظهار اسلام می‌کنند، از آن طرف مجازات نکردن آنها و رها ساختنشان موجب می‌شود که هزار گونه شر و فساد ببار آورند.

خطبه ی ۱۶۶

و من خطبة له عليه السلام في أول خلافته

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيْنَ فِيهِ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ ، فَخَذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا ، وَاصْدَفُوا عَنْ سَمْتِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا ، الْفَرَائِضُ الْفَرَائِضُ أَذُوها إِلَى اللَّهِ تَوَدُّكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ .

إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ حَرَامًا غَيْرَ مَجْهُولٍ ، وَ أَحَلَّ حَلَالًا غَيْرَ مَدْخُولٍ ، وَ فَضَّلَ حَرَمَةَ الْمُسْلِمِ عَلَى الْحَرَمِ كُلِّهَا ، وَ شَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَ التَّوْحِيدِ حَقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاقِدِهَا ، فَالْمُسْلِمُ مِنْ سَلَمِ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ إِلَّا بِالْحَقِّ . وَ لَا يَحِلُّ أَذَى الْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا يَجِبُ ، بَادِرُوا أَمْرَ الْعَامَّةِ وَ خَاصَّةَ أَحَدِكُمْ وَ هُوَ الْمَوْتُ ، فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَكُمْ ، وَ إِنَّ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ مِنْ خَلْفِكُمْ .

تَخَفَّفُوا تَلَحُّقُوا فَإِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ . اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنْ الْبَقَاعِ وَ الْبَهَائِمِ ، وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ لَا تَعْصُوهُ ، وَ إِذَا رَأَيْتُمْ الْخَيْرَ فَخَذُوا بِهِ ، وَ إِذَا رَأَيْتُمْ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ .

از خطبه‌های امام(ع) که در آغاز خلافتش ایراد فرموده [۱]

خداوند کتابی هدایت کننده و راهنما (برای انسان‌ها) فرستاده، نیکی و بدی-خیر و شر را آشکارا در آن بیان فرمود-بنابراین راه خیر و نیکی را در پیش گیرید که هدایت میشود، و از شر و بدی اعراض کنید تا در جاده مستقیم قرار گیرید.

فرائض! فرائض! در انجام آنها کوتاهی نکنید که شما را بسوی بهشت می‌برند، خداوند محرماتی قرار داده که بر کسی پوشیده نیست، و آنچه را حلال فرموده در آن عیبی دیده نمیشود.

احترام مسلمان از تمام آنچه در پیشگاهش محترم است بالاتر شمرده، و حفظ حقوق مسلمانان را بوسیله اخلاص و توحید، تضمین کرده است.

«مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند، مگر آن جاکه حق اقتضاء کند» و آزار رساندن به هیچ مسلمانی جز در مواردی که موجب (به حکم خدا) داشته باشد روا نیست.

به سوی امر همگانی یعنی مرک که مخصوص یکایک شما است مبادرت ورزید. مردم دیگر پیشاپیش شما می‌روند و قیامت از پشت سر شما بانک می‌زنند (و پیش می‌راند) «سبکبار گردید تا به قافله ملحق شوید!»، که پیشینیان در انتظار بازمانده‌گانند (تا همه از دنیا کوچ کنند و در قیامت مبعوث گردند).

از خدا بترسید و تقوا پیشه کنید که شما در پیشگاه خداوند مسئول بندگان و شهرها و آبادیها هستید، زیرا (از همه چیز) حتی از خانه‌ها و حیوانات باز پرسى خواهید شد. [۲]

خدای را اطاعت کنید و او را عصیان ننمائید. هر نیکی مشاهده کردید آنرا انتخاب کنید و اگر شر و بدی یافتید از آن اعراض نمائید. توضیح‌ها:

[۱] این خطبه را «طبری» در تاریخ خود جلد ۵ صفحه ۱۷۵ در حوادث سال ۳۵ آورده است و در ذیل خطبه ۲۱ نگاشته است که شریف رضی در کتاب (خصائص) صفحه ۸۷ نیز آنرا آورده است.

(مصادر نهج البلاغه جلد ۲ ص ۴۰۴)

و گفته شده است که این خطبه نخستین خطبه‌ای است که امام (ع) هنگام بدست گرفتن زمام خلافت ایراد فرموده است.

توجه داشته باشید که خطبه ۲۱ قطعه‌ای از این خطبه است.

[۲] حتی عن البقاع و البهائم:

اما اسلام در مورد توجه به حیوانات و رسیدگی به آنها و موجب اذیت و آزار آنها نشدن، دستوراتی دارد که در کتابهای احادیث آمده است، و در اینجا امام(ع) به این نکته توجه داده که شما نه تنها در مورد انسانها و حیوانات مسئول هستید، بلکه حتی در برابر خانه‌ها و ساختمانها و آبادیها نیز مسئولیت دارید، یعنی شما حق ندارید موجب خرابی ساختمان و عمارتی گردید و یا کاری کنید که فنانی فروکش کند، چاه آبی خراب گردد، چشمه‌ای پر شود، از همه اینها بازپرسی خواهید شد!

شاید نظر امام(ع) این باشد که در آبادیها و ساختمانها و قناتها، نیروهای انسانی و اقتصادی بکار برده شده و برای انسانهای آینده قابل بهره برداری است، لذا نباید بدون جهت اگر منظور تبدیل به احسن نباشد و بر آن چیزی افزوده نگردد، آن را خراب کرد، بلکه اگر حفظ آن امکان ندارد باید همچنان گذاشت تا انسانهای آینده بتوانند با اضافه کردن کاربر آن از آن استفاده کنند.

خطبه ۱۶۷

و من کلام له علیه السلام بعد ما بویع بالخلافه

و قد قال له قوم من الصحابه : لو عاقبت قوما ممن أجلب علی عثمان ؟

فقال علیه السلام :

یا إخوانه ، إني لست أجهل ما تعلمون ، و لكن كيف لی بقوة و القوم المجلبون علی حدّ شوکتهم یملکوننا و لا نملکهم ؟ و ها هم هؤلاء قد ثارت معهم عبدانکم ، و التفت إلیهم أعرابکم ، و هم خلالکم ، یسومونکم ما شاءوا ، و هل ترون موضعا لقدرة علی شیء تریدونه ؟ و إنّ هذا الأمر أمر جاهلیة ، و إنّ هؤلاء القوم مائة ، إنّ الناس من هذا الأمر إذا حرّک علی أمور : فرقة تری ما ترون ، و فرقة تری مالا ترون ، و فرقة لا تری هذا و لا ذاک .

فاصبروا حتّی یهدأ الناس ، و تقع القلوب مواقعها ، و توخذ الحقوق مسمحة ، فاهدأوا عنّی ، و انظروا ماذا یأتیکم به امری ، و لا تفعلوا فعلة تضعع قوّة و تسقط منّة و تورث وهنا و ذلّة ، و سأمسک الأمر ما استمسک ، و إذا لم أجد بدّا فأخّر الدّواء الکی .

از سخنان امام(ع)[۱] که پس از بیعت با امام(ع) گروهی از یارانش پیشنهاد کردند: خوب بود آنان را که درکشتن عثمان دست داشتند
کیفر می‌کردی، امام در پاسخشان فرمود:

ای برادران! از آن چه شما می‌دانید بی‌اطلاع نیستم، [۲] اما این قدرت را از کجاست آورم؟ آنان (مخالفان عثمان) همچنان بر قدرت و شوکت خویش باقی‌اند، آن‌ها بر ما مسلطند و ما بر آنان تسلطی نداریم، این گروه همان‌ها هستند که برده‌گان شما با آن‌ها می‌جوشند و بادیه نشینان‌تان به آن‌ها پیوسته‌اند، در بین شما قرار دارند، و قدرت‌ریزش هر گونه مشکلات و سختی بر سر شما را دارند، آیا شما موضعی برای قدرت، بر خواسته‌های خود می‌بینید؟

این کار، کار اهل جاهلیت است. آن‌ها یار و یاور دارند. اگر در این باره جنبشی پیش‌آید - مردم چند دسته خواهند بود: گروهی همان را می‌خواهند که شما طالبید، و عده‌ای دیگر ایشان بر خلاف عقیده شما است.

و دسته سوم نه این را می‌پسندند و نه آنرا.

بنا بر این صبر کنید تا مردم آرام شوند و دل‌ها در جای خود قرار گیرند، و حقوق باسانی گرفته شود. آرام باشید و به من مهلت دهید، ببینید به شما چه فرمان می‌دهم، کاری مکنید که قدرت ما را ضعیف سازد و کاخ قوت و شوکت را فرو ریزد و سرانجام سستی و ذلت به بار آورد، من برای اصلاح کار تا آنجا که ممکن است خویشتن‌داری می‌کنم اما اگر راه چاره مسدود شد «آخرین داروداغ کردن است» (یعنی به ناچار دست‌بنبرد می‌زنم)

توضیح‌ها:

[۱] این سخن را «طبری» در تاریخ خود جلد ۵ ص ۱۵۸ در حوادث سال ۳۵ آورده است.

(مصادر نهج البلاغه جلد ۲ ص ۴۰۶)

[۲] از مجموع سخنان امام(ع) بر می‌آید که آنحضرت عثمان را مقصر کارهایش می‌دانسته و از طرفی مخالفان عثمان و کسانی که بر او شوریدند و او را از بین بردند نیز بی‌تقصیر نمی‌شمرد. اما نه به این معنی که عثمان مستحق مجازات نبوده، بلکه به این

معنی که برای مجازات زمامدار اسلامی که پس از کشته شدنش درهای فتنه‌ها گشوده میشود و قابل سوء استفاده برای افراد خودخواه و جاه طلب است و میشود پیراهن او را برای رسیدن به سلطنت مورد بهره‌برداری قرار داد، در چنین موردی مسلمانان باید بدون اجازه خلیفه راستین کاری انجام ندهند چرا که نظام اجرای حدود به دست او است و گرنه موجب هرج و مرج می‌شود. لذا اینان می‌بایست ابتدا عثمان را خلع و سپس امام و خلیفه خود را مشخص سازند و بعداً از طرف خلیفه مسلمین او را محاکمه کنند.

امام (ع) در کلام ۳۰ می‌فرماید:

«او سخت استبداد ورزید و شما سخت به جزع افتادید و هر دو از حد گذراندید!»

و در نامه ۶۴ که به معاویه می‌نویسد می‌فرماید:

و قد اکثرت فی قتله عثمان فادخل فی ما دخل فیه الناس ثم حاکم القوم الی احمک و ایاهم علی کتاب الله تعالی:

«زیاد در باره کشندگان عثمان حرف زدی، بیا تو هم تن به بیعت اسلامی‌یده و در همان راهی که مسلمانان گام نهاده‌اند قدم بگذار، آنگاه کشندگان عثمان را به محاکمه نزد من آر تا من تکلیف همه را طبق کتاب خدا روشن سازم.»

بنابراین امام علیه السلام حاضر به محاکمه این گروه در مورد نامبرده بوده است، اما این کار با یکی از دو حال می‌شد انجام داد، یا قدرت امام علیه السلام به حدی بالا می‌گرفت که کشندگان عثمان در اقلیت بودند، و یا اینکه آنها از نظر فکری و تربیتی آنقدر ترقی می‌کردند که توجه می‌نمودند در این مرحله تقصیری بوده و باید خود حاضر به توبیخ یا به مجازات باشند.

و اگر امام علیه السلام می‌خواست بدون این شرایط آنها را به محاکمه بکشد امکان داشت گروه سومی در برابرش تشکیل و اختلافات بیشتر شود.

خطبه ی ۱۶۸

و من خطبة له عليه السلام عند مسير أصحاب الجمل إلى البصرة

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِيًا بَكْتَابٍ نَاطِقٍ وَ أَمْرٍ قَائِمٍ ، لَا يَهْلِكُ عَنْهُ إِلَّا هَالِكٌ ، وَ إِنَّ الْمُبْتَدِعَاتِ الْمَشْبِهَاتِ هُنَّ الْمَهْلَكَاتِ ، إِلَّا مَا حَفِظَ اللَّهَ مِنْهَا ، وَ إِنَّ فِي سُلْطَانِ اللَّهِ عَصْمَهُ لِأَمْرِكُمْ فَأَعْطَوْهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرَ مَلُومَةٍ وَ لَا مُسْتَكْرَهٍ بِهَا . وَ اللَّهُ لَتَفْعَلَنَّ أَوْ لَيَنْقُلَنَّ اللَّهُ عَنْكُمْ سُلْطَانَ الْإِسْلَامِ ، ثُمَّ لَا يَنْقُلُهُ إِلَيْكُمْ أَبَدًا حَتَّى يَأْرِزَ الْأَمْرَ إِلَى غَيْرِكُمْ .

إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ تَمَلَّأُوا عَلَى سَخَطِهِ إِمَارَتِي ، وَ سَأَصْبِرُ مَا لَمْ أَخْفِ عَلَى جَمَاعَتِكُمْ ، فَإِنَّهُمْ إِنْ تَمَمُّوا عَلَى فَيَالِهِ هَذَا الرَّأْيِ ، انْقَطَعَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ ، وَ إِنَّمَا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَدًا لِمَنْ أَفَاءَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ ، فَأَرَادُوا رَدَّ الْأُمُورِ عَلَى أَدْبَارِهَا ، وَ لَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلُ بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ، وَ الْقِيَامُ بِحَقِّهِ ، وَ النَّعْشُ لِسِتِّهِ .

از خطبه‌های امام(ع) این خطبه را به هنگام حرکت اصحاب جمل به سوی «بصره» ایراد فرموده است [۱]

امور همگانی مسلمانان خداوند پیامبری راهنما، با کتابی گویا و دستوری استوار (برای هدایت مردم) برانگیخت که جز افراد گمراه از آن اعراض نمی‌کنند. (بدانید) بدعت‌هایی که به رنگ حق در آمده هلاک کننده‌اند، مگر خداوند ما را حفظ کند، متابعت از حکومت الهی حافظ امور شما است. بنابراین زمام اطاعت خود را بدون اینکه نفاق ورزید، و یا ذره‌ای اکراه داشته باشید به دست او بسپارید.

به خدا سوگند اگر مخلصانه اطاعت از حکومت حق نکنید خداوند آن را از شما بر خواهد گرفت [۲] و هرگز به شما باز نخواهد گردانید. تا کار به غیر شما برنگردد.

این گروه (مفسده جوین) به خاطر خشم از حکومت من به یکدیگر پیوسته و من تاهنگامیکه بر اجتماع شما خوفناک نگردم صبر خواهم نمود، چه اینکه آنان اگر بر این افکار سست و فاسد باقی بمانند و بخواهند اهداف خود را عملی کنند، نظام جامعه اسلامی از هم گسیخته خواهد شد، آنها از روی حسد بر کسی که خداوند حکومت را به او بخشیده، به طلب دنیا برخاسته‌اند، تصمیم گرفته‌اند چرخ زمان را به عقب برگردانند (و سنن جاهلی را زنده کنند) حقی که شما به گردن ما دارید: عمل به کتاب خداوند و سنت پیامبر علیه السلام و قیام به حق و ترقیع سنت اوست.

توضیح‌ها:

[۱] «طبری» قسمتی از این خطبه را تا جمله (حتی یا زار الله الی غیرکم) در تاریخ خود ج ۶ ص ۱۶۳ نقل نموده است.

(مصادر نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۰۸)

[۲] او لینقلن الله عنکم سلطان الاسلام.

این جمله بسیار پر معنی است، و حتی اختصاص به اسلام و آئین حق ندارد بلکه اطاعت از یک رهبر ملی نیز غالباً همراه با پیروزی و پیشروی است. و به عکس سستی و زیر بار اطاعت نرفتن باعث ذلت و خواری و از دست رفتن آنچه در اختیار افراد است می‌باشد. تنها تفاوتی که آئین حق و اسلام با سائر مکتبها دارد این است که چون قوانین اسلامی از مبدا وحی سرچشمه گرفته پیروزی همیشگی همراه دارد، ولی سائر مکتبها چون از مغز بشر تراوش نموده پیروزی موقتی است، لذا دائمی نمی‌تواند باشد.

این سخن امام (ع) درست بوقوع پیوسته باین معنی که مسلمانان پس از آن حضرت به اختلاف و کشمکشهای خود برای رسیدن به ثروت و مقام ادامه دادند خداوند هم عزت و سربلندی را از آنها گرفت و بیگانگان را بر آنها مسلط ساخت.

خطبه ی ۱۶۹

و من کلام له علیه السّلام

لما قال لکلب الجرمی قبل وقعہ الجمل : بايع . فقال : إني رسول قوم و لا أحدث حدثاً دونهم حتی أرجع إليهم . فقال عليه السلام :

أ رأيت لو أنّ الذين وراءك بعثوك رائداً تبغى لهم مساقط الغيث فرجعت إليهم وأخبرتهم عن الكلاء و الماء فخالفوا إلى المعاطش و المجادب ، ما كنت صانعا ؟ قال :

كنت تاركهم و مخالفهم إلى الكلاء و الماء . فقال عليه السلام :

فامدد إذا يدك فقال الرجل : فوالله ما استطعت أن أمتنع عند قيام الحجة على ، فبايعته عليه السلام .

از سخنان امام(ع) که در مورد «وجوب پیروی از حق به هنگام روشن شدن مطلب» فرموده است این سخن را امام به فرستاده مردم بصره فرموده است [۱]

به هنگامی که امام نزدیک «بصره» رسید کسی را نزد حضرت فرستادند تا حقیقت حال را جویا شود که: «با» اصحاب جمل «چگونه رفتار خواهد نمود امام(ع) چگونگی رفتار خویش را به نحوی بیان فرمود که بر این شخص روشن گردید حق با آنحضرت است: در این هنگام که امام اعتراف او را نسبت به حقانیت خویش یافت، از او خواست بیعت کند. اما او پاسخ داد: من فرستاده گروهی هستم از پیش خود کاری نمی کنم امام در اینجا فرمود:

اگر آنها تو را گسیل میداشتند که محل ریزش باران را بر ایشان بیایی سپس به سوی آنها باز میگشتی و از مکان سبزه و آب آگاهشان می کردی اگر مخالفت می کردند و به سرزمینهای بی آب و علف روی می آوردند تو چه میکردی؟ گفت: آنها را رهامی ساختم و به جائیکه آب و گیاه بود می رفتم. امام فرمود، پس دستت را دراز کن و بیعت نما!

آن شخص میگوید: سوگند به خدا به هنگام روشن شدن حق بر من، توانائی امتناع را نیافتم و با آنحضرت بیعت نمودم.

این مرد همان «کلیب جرمی» است

توضیح:

[۱] این سخن را «واقدی» با اسناد خود از «عامر ابن کلیب» از پدرش (کلیب) چنین نقل نموده است که پس از کشته شدن عثمان طولی نکشید که «طلحه» و «زبیر» به «بصره» آمدند و پس از اندکی «علی ابن ابیطالب» بسوی بصره حرکت فرمود هنگامی که به سر منزل «ذی قار» فرود آمد دو نفر از رؤسای قبیله، بمن گفتند با ما بیا تا بنزد علی(ع) برویم بینیم منظورش چیست، هنگامی که نزد آن حضرت رسیدیم دیدیم در حضور پر ذکاوت ترین و روستترین مرد عرب قرار گرفته ایم از من سؤالاتی راجع بر رؤسای قبائل کرد و

من پاسخ دادم، بمن گفت آیا نامه‌ای از من برای رئیس «بنی راسب» و رئیس «بنی قدامه» می‌بری؟ گفتم: بلی، آن دونفر که همراه من بودند با امام (ع) بیعت کردند، به من فرمود تو بیعت نمی‌کنی؟

پاسخ دادم من فرستاده قبیله میباشم و باید خبر را برای آنها ببرم دیدم عده‌ای از یارانش به پیشانی آنها از کثرت سجده پینه بسته بود میگفتند بیعت کن! بیعت کن!!

فرمود رهایش کنید آنگاه مرا با این استدلال (آنچه در متن آمده) محکوم ساخت (طبق نقل کتاب «جمل» شیخ «مفید» ص ۱۵۶ به نقل از «الجمل» و «واقدی») «طبری» در تاریخ خود ج ۵ ص ۱۹۲ در حوادث سال ۳۶ و «زمخشری» در کتاب «ربیع الابرار» آن را نقل کرده‌اند.

«کلیب» پسر «شهاب جرمی» از بزرگان تابعین کوفه بوده است و گفته شده که او و پدرش از اصحاب پیامبر به شمار می‌روند.

(مصادر نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۰۹)

خطبه ی ۱۷۰

و من کلام له علیه السّلام لما عزم علی لقاء القوم بصفین

اللّهمّ ربّ السّقف المرفوع ، و الجوّ المكفوف ، الّذی جعلته مغیضا للیل و النّهار ، و مجری للشمس و القمر ، و مختلفا للنّجوم السّیّارة ، و جعلت سکّانه سبطا من ملائکته ، لا یسأمون من عبادتک ، و ربّ هذه الأرض الّتی جعلتها قرارا للأنام ، و مدرجا للهوامّ و الأنعام ، و ما لا یحصی ممّا یری و ممّا لا یری ، و ربّ الجبال الرّواسی الّتی جعلتها للأرض أوتادا و للخلق اعتمادا إن أظهرتنا علی عدوّنا فجنّبتنا البغی ، و سدّدنا للحقّ ، و إن أظهرتهم علینا فارزقنا الشّهاده و اعصمنا من الفتنه .

أین المانع للذّمار ، و الغائر عند نزول الحقائق من أهل الحفاظ ؟ العار وراءکم ، و الجنّه أمامکم .

از سخنان امام این سخن را امام (ع) به هنگام تصمیم به مبارزه با لشکر معاویه در صفین فرموده است [۱]

نیایش بار خداوند! ای پروردگار این سقف بر افراشته، و این جو و فضای متراکم، که آن را مرکز پیدایش شب و روز و مسیر خورشید و ماه، و محل رفت و آمد ستارگان سیار قرارداده‌ای، و مسکن گروهی از فرشتگان برگزیده‌ای، همانها که هرگز از عبادت و پرستش خسته نمی‌شوند.

ای پروردگار این زمینی که آن را مرکز سکونت انسانها و جای رفت و آمد حشرات و چهارپایان قرار داده‌ای، (و محل حیات) آنچه احصا نمی‌گردد چه آنها که به چشم می‌آیند و چه آنها که به چشم نمی‌آیند.

ای پروردگار کوههای محکم و پا بر جا که آنها را برای زمین میخهای محکم و برای مخلوق تکیه‌گاه مطمئن قرار دادی، اگر بر دشمن پیروزمان ساختی ما را از تجاوز و تعدی بر کناردار و بر راه حق استوار بنما، و چنانچه آنها را بر ما غلبه دادی شهادت نصیب ما گردان و از شرک و فساد ما را نگهدار!

دعوت به پیکار با دشمن کجایند آنها که در برابر حوادث سخت همچون سپرند؟ و کجایند آن مردان غیوری که به هنگام نزول مشکلات به پاسداری (از عقیده و آب و خاکشان) می‌پردازند، ننگ و عار در پشت سر شماست، و بهشت در پیش رویتان! (تا کدامین را انتخاب کنید!)

توضیح:

[۱] این سخن را «نصر ابن مزاحم» در کتاب «صفین» ص ۲۳۲ از «زید ابن وهب» و او از امام (ع) نقل کرده و «حسین ابن سعید اهوازی» در کتاب «الدعاء والذكر» آورده بنابر آنچه «ابن طاووس» در کتاب (منهج الدعوات) - به اسناد از «يعقوب ابن شعيب» عن امام صادق (ع) که آن حضرت فرموده: از دعاء امير مؤمنان در روز صفين دعاء بالا «اللهم رب هذا السقف المرفوع... است.

و «طبری» در تاریخ خود ج ۶ ص ۸ در حوادث سال ۳۷ از «ابو مخنف» به سند خود از «زید ابن وهب جهنی» نقل کرده که صبح چهارشنبه روز خروج به سوی آنها این دعا را ایراد فرموده. (مصادر نهج البلاغه و اسانیده ج ۲ ص ۴۱۱)

خطبه ی ۱۷۱

و من خطبة له عليه السلام

الحمد لله الذي لا توارى عنه سماء سماء ، و لا أرض أرضا منها.

فى اليوم الشورى :

و قد قال قائل : إنك على هذا الأمر يا ابن أبى طالب لحريص فقلت : بل أنتم و الله لأحرص و أبعد ، و أنا أخصّ و أقرب و إنما طلبت حقّا لى و أنتم تحولون بينى و بينه ، و تضربون وجهى دونه ، فلمّا قرعته بالحجّة فى الملاء الحاضرين هبّ كأنه [بهت] لا يدرى ما يجيبنى به اللهمّ إنى أستعينك على قریش و من أعانهم ، فإنّهم قطعوا رحمى ، و صغّروا عظيم منزلتى ، و أجمعوا على منازعتى أمرا هولوى ، ثمّ قالوا : ألا إنّ فى الحقّ أن تأخذه و فى الحقّ أن تتركه .

منها فى ذكر أصحاب الجمل :

فخرجوا يجزّون حرمة رسول الله ، صلى الله عليه و آله ، كما تجزّ الأمة عند شرائها ، متوجّهين بها إلى البصرة : فحبسا نساء هما فى بيوتهما و أبرزا حبیس رسول الله ، صلى الله عليه و آله و سلّم ، لهما و لغيرهما ، فى جيش ما منهم رجل إلّا و قد أعطانى الطّاعة ، و سمح لى بالبيعة ، طائعا غير مكره ، فقدموا على عاملى بها و خزّان بيت مال المسلمين و غیرهم من أهلها : فقتلوا طائفة صبرا ، و طائفة غدرا فو الله لو لم يصيبوا من المسلمين إلّا رجلا واحدا معتمدين لقتله ، بلا جرم جرّة ، لحلّ لى قتل ذلك الجيش كلّ : إذ حضروه فلم ينكروا ، و لم يدفعوا عنه بلسان و لا بيد . دع ما أنّهم قد قتلوا من المسلمين مثل العدة التى دخلوا بها عليهم .

از خطبه‌های امام(ع) ستایش خداوند

ستایش ویژه خداوندی است که هیچ آسمانی مانع آگاهی وی از آسمان دیگر، و هیچ زمینی حائل بین او و زمین دیگری نمی‌گردد.

قسمت دیگر از این خطبه است

روز شورا

کسی به من گفت: ای فرزند ابو طالب تو نسبت به این امر (خلافت) حریص می باشی، در پاسخش گفتم: به خدا سوگند شما با اینکه از (پیامبر) دورترید حریصتر هستید، (اما) من شایسته و نزدیکترم من تنها حق خویش را مطالبه میکنم و شما بین من و آن حائل می گردید، و دست رد به سینه ام میگذارید، و آنگاه که در جمع حاضران اقامه دلیل نمودم مبهوت و سرگردان ماند، نمیدانست در پاسخم چه بگوید؟!

شکایت از قریش

بار خداوند! من در برابر قریش و کسانی که به کمک آنان برخاسته اند از تو استعانت میجویم و شکایت را پیش تو می آورم آنها پیوند خویشاوندی مرا قطع کرده اند، و مقام و منزلت عظیم مرا کوچک شمردند، و در غصب حق، و مبارزه با من هماهنگ شدند [۲] (به این هم اکتفاء نکردند) بلکه گفتند: «بعضی از حقوق را باید گرفت و پاره ای را باید رها کرد» (و این از حقوقی است که باید رها سازی)!

انتقاد از بر پا کنندگان جنگ جمل «طلحه» و «زبیر» و پیروانشان از (مکه) به سوی (بصره) حرکت کردند [۳] و همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را همچون کنیزی که برای فروش می برند به دنبال خود کشاندند! در حالی که همسران خود را در خانه پشت پرده نگهداشتند (تا از نظر بیگانگان دور باشند) پرده نشین حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در برابر دیدگان خود و دیگران قرار دادند. [۴]

(و از طرفی کسانی را به نبرد با من خواندند که) همه آنها در برابر من به اطاعت گردن نهاده بودند، و بدون اکراه و با رضایت کامل با من بیعت کرده بودند (آنها پس از ورود به بصره) به فرماندار من در آنجا و خزانه داران بیت المال مسلمانان و به مردم «بصره» حمله بردند [۵]، گروهی از آنان را شکنجه و گروهی را با حيله کشتند [۶] به خدا سوگند! اگر جز به یک نفر دست نمی یافتند و او را عمدا و بدون گناه می کشتند [۶] قتل همه آنها برای من حلال بود، زیرا آنها حضور داشته اند و انکار نکردند و از او نه بازبان و نه با دست دفاع نمودند، چون رسد به اینکه آنها گروهی از مسلمانان را به اندازه عده خود که با آن وارد بصره شدند به قتل رسانیدند!

از سخنان امام (ع) که در باره کسانی که برای مبارزه با وی به سوی «بصره» حرکت کردند فرموده است [۷]

بر ماموران من، و خزانه داران بیت المال مسلمانان که در اختیار من است وارد شدند، و در شهری که همه مردمش در اطاعت و بیعت من هستند قدم گذاردند، و حدت آنها را برهم زدند، و جمعیت آنها را که همه با من بودند به شورش وا داشتند و بر شیعیان من حمله بردند، عده‌ای را از روی خدعه و ناجوانمردانه کشتند، و گروهی هم با شهادت دست به شمشیر برده استقامت ورزیدند، و شدیدا با دشمن جنگیدند تا آنکه خداوند را صادقانه ملاقات کردند (و شربت شهادت رانوشیدند)

توضیح:

[۱] مدرک این سخن در ذیل خطبه ۱۷۲ تحت شماره ۳۳۱ آورده‌ایم.

توضیحات:

[۱] نویسنده مصادر نهج البلاغه در اینجا می‌نویسد این قسمتی از نوشته‌ای است که امام (ع) در اواخر ایام خلافتش نوشته، و در آن حوادث پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا هنگام نوشتن آن را توضیح داده است. سپس دستور داده که آن را بر مردم بخوانند.

نویسنده مزبور اضافه می‌کند ما قبلا مصادر آن را نوشته‌ایم و می‌افزاید کسی که به امام (ع) گفته است شما در این امر حریص هستید «عبد الرحمن ابن عوف» در روز «شوری» بوده است این مطلب را «طبری» در کتاب «المستدرشد» ص ۸۰ آورده (مصادر نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۱۴)

آنچه ما از مصادری که نویسنده محترم این کتاب به آن اشاره کرده یافته‌ایم مطالبی است که در ذیل خطبه ۲۶ نوشته در آنجا می‌گوید: امام (ع) خطبه‌های خود را به کیفیتهای مختلفی القاء می‌فرموده: گاهی بالای منبر، و گاهی بر روی تپه‌ای می‌ایستاده و گاهی بر روی سنگهایی که برایش نصب می‌کردند، زمانی همانگونه که بر مرکبش سوار بود، و گاهی برای میهمانانش پس از پایان غذا، و گاهی تکیه بر بالشی می‌داد و سخن می‌گفت، گاهی هم مطلب را به امام حسن و امام حسین (ع) می‌فرمود و آنها القاء می‌کردند، زمانی هم می‌شد که برای افرادی که در خانه‌اش بودند سخن می‌گفت سپس دستور می‌داد آن را بنویسند و بر مردم بخوانند، و این خطبه (۲۶) از این نمونه است لذا استاد «احمد زکی» آن را در «جمهره رسائل العرب» آورده و در «جمهره الخطب» ذکرش ننموده است.

این خطبه از خطبه‌های طولانی است که شریف رضی قسمتی از آن را ذکر کرده است.

از کسانی که پیش از رضی می‌زیسته‌اند عده‌ای آنرا با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند از جمله در «الغارات» و در «الامامه و السياسة» ج ۱ ص ۱۵۴ و در «المسترشد» ص ۹۵ و در کتاب «الرسائل» «کلینی» طبق نقل سید «ابن طاووس» در «کشف المحجبه» ص ۱۷۳ آمده است. و علت اینکه امام (ع) این نوشته را دستور داد بر مردم بخوانند این بود که عده‌ای از او می‌خواستند نظرش را درباره گذشتگان بگویند و این درخواست هنگامی بود که «عمرو عاص» «مصر» را فتح کرده و «محمد ابن ابی بکر» را کشته بود، نویسنده مزبور می‌افزاید اگر آنچه در کتاب «المسترشد» و «الغارات» آمده است کنار یکدیگر قرار دهیم و نقص یکی از آنها را با اضافه دیگری جبران نمائیم روشن خواهد شد که این خطبه (۲۶)

و آنچه تحت شماره (۳۰) آمده لو امرت به لکنت قاتلا و همچنان آنچه تحت شماره (۵۴)

(فتداکوا علی تداک الابل الهمیم) و جمله (ان النساء نواقص العقول همه یکی است گرچه بعید نیست حضرت این سخن رادو بار ایراد فرموده باشد یکی بعد از جنک جمل و دیگری در این نوشته.

اما قسمت (و لقد قال لی قائل یا بن ابیطالب انک علی هذا الامر لحریص) که ما در صدد مدرک آن هستیم و بخش (انی استعیدک علی قریش) که تحت شماره (۱۷۲) و (۲۱۷)

ذکر شده و آنچه تحت شماره (۲۳۹)

(بسطتم یدی فکففتها) و آنچه تحت شماره (۲۳۸) (جفاء طغام) .. آمده، همه جزو این نوشته حضرت است که بر مردم خوانده شد.

گرچه آنچه مرحوم شریف رضی در این موارد آورده با آنچه در دو کتاب مزبور (المسترشد و الغارات) آمده است کمی تفاوت دارد، ولی سبب آن این است که مدرک شریف رضی غیر از این دو کتاب بوده است.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده ج ۱ ص ۳۸۹-۳۹۲)

ابن ابی الحدید می‌گوید: این خطبه را امام (ع) در روز «شوری» بعد از گذشته شدن «عمر» ایراد فرموده و گوینده (انک علی هذا الامر لحریص) «سعد ابن بی وقاص» است با اینکه خودش نقل نموده که پیغمبر به آن حضرت فرمود «انت منی بمنزله هارون من موسی» و چنین سخنی، از کسی که این روایت را نقل کرده، تعجب آور است.

(شرح ابن ابی الحدید ج ۹ ص ۳۰۵)

[۲] و اجمعوا علی منازعتی امرا هولی..

امام (ع) در اینجا می‌فرماید: قریش در مورد چیزی (خلافت) که مسلما از آن من بود بمخالفت با من پرداختند.

«ابن ابی الحدید» می‌گوید: این گونه جملات از امام به طور تواتر نقل شده.

از جمله فرموده است.

۱- «ما زلت مظلوما منذ قبض الله رسوله حتی يوم الناس هذا» من از زمان مرگ پیامبر تا هم اکنون مظلوم واقع شده‌ام!

۲- و نیز فرموده: «اللهم اخز قریشا فانها معتنی حقی و غصبتی امری» پروردگارا! قریش را رسوا ساز که مرا از حقم ممنوع ساختند و خلافت را غصب نمودند.

۳- و هنگامیکه شنید کسی داد می‌زد «انا مظلوم»: من ستم‌دیده‌ام. به او فرمود: «هلم فلنصرخ معا فانی ما زلت مظلوما» بیا با هم فریاد کنیم که من همواره مظلوم بوده‌ام! - امام (ع) با این کار، هم ناراحتی او را تسکین داد و هم مظلومیت خویش را اعلام فرمود - ۴- و فرموده: «و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریح» (ابو بکر) خوب می‌دانست وجود من نسبت به خلافت، همچون محور وسط سنگ آسیا است.

و نیز از آن حضرت رسیده است، ما زلت مستاثرا علی، مدفوعا عما استحققه و استوجبه» من همیشه تحت فشار حکومت استبداد بوده‌ام و از آنچه حقم بود و سزاوار آن بودم ممنوع گشتم! «ابن ابی الحدید» پس از نقل کلمات بالا به دست و پا می‌افتد و می‌گوید:

«معتزلیها این سخنان را دلیل بر افضلیت و سزاوارتر بودن امام علیه السلام به خلافت می‌گیرند، نه اینکه نص صریحی بر خلافت بوده و امام علیه السلام با این کلمات اشاره به آن فرموده باشد.

اما «امامیه» و «زیدیه» به آنها استدلال می‌کنند. و به گمان قوی همین معنی از این الفاظ مراد باشد ولی اگر این حرف را بپذیریم باید عده‌ای از مهاجر و انصار را تکفیر و تفسیق کنیم -لذا باید گفت این جملات جزو متشابهاست که باید ظاهر آنها را نادیده گرفت و آنها را به معنی حمل نمود که لطمه‌ای به صحابه نزند.!!

اما حقیقت این است که چون ابن ابی الحدید مذهب اهل سنت را پذیرفته مجبور شده است که چنین توجیهی برای سخنان بالا و امثال آن بکند، در صورتی که شما با مطالعه جملات بالا در خواهید یافت که امام (ع) صریحا به مسئله خلافت پرداخته و آن را حق مسلم خویش می‌داند که غضب شده است.

چه لزوم دارد ما سخنان امام (ع) را از معنی حقیقی‌اش منصرف کنیم، با توجه به اینکه خود ابن ابی الحدید نیز گفته گمان قوی همان معنی ظاهری الفاظ است به علاوه این جملات هیچ گونه ابهامی ندارد تا آنها را از متشابهاست بدانیم!

وانگهی مهاجر و انصار که معصوم از خطا و اشتباه نبودند تا، با تکیه بر عصمت آنها مجبور باشیم آنان را بی گناه قلمداد کنیم، خصوصا که همه مهاجر و انصار مخالف امام (ع) نبودند بلکه خوبان آنها و وزنه‌های سنگین آنها موافق آنحضرت بوده‌اند.

[۳] فخرجوا یجرون حرمه رسول الله:

«قاضی القضاة» در کتاب مغنی از «وهب بن جریر» نقل کرده که: شخصی از اهل بصره به طلحه و زبیر گفت: شما از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دارای فضل و بزرگواری هستید، علت حرکت شما به سوی بصره و جنگ چیست؟ آیا پیامبر به شما دستور داده و یا نظریه شخصی شما است؟ طلحه ساکت بود، و با زمین بازی می‌کرد، اما زبیر در پاسخش گفت:

«ویحک حدثنا ان هیئنا دراهم کثیره فجئنا لناخذ منها» وای بر تو شنیده‌ایم در اینجا دراهم فراوانی است آمده‌ایم که از آنها برگیریم!!

«محمد بن سیرین» از «ابو خلیل» نقل می‌کند که:

طلحه و زبیر را قسم دادم که چه چیز باعث شده که به بصره بیایید؟ جواب ندادند، تکرار کردم، پاسخ دادند: به ما خبر رسیده که در اینجا اموال دنیا فراوان است آمده ایم آن را به دست آوریم. «ابن سیرین» همین معنی را از «احنف ابن قیس» که با طلحه و زبیر ملاقات کرده و از آنان انگیزه آمدن بصره را پرسیده نقل کرده که به او گفته اند: «انما جئنا لطلب الدنيا»: ما به خاطر دنیا آمده ایم.

[۴] فحبسا نسائهما فی بیوتهما و ابرزا حبیس رسول الله (ص) امام (ع) در اینجا اشاره فرموده که طلحه و زبیر مراعات احترام حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نکرده اند زنان خود را در خانه نگهداشتند ولی همسر رسول خدا که مامور بودند طبق آیه ۳۳ سوره احزاب «و قرن فی بیوتکن...» از خانه بیرون نیایند، به صحنه جنک کشیدند.

در اینجا تاریخ طبری ج ۵ ص ۱۷۱ - حوادث سال ۳۶ مطلب جالبی نقل کرده و آن اینکه:

جوانی از طائفه «بنی سعد» به طلحه و زبیر گفت می بینم مادران (ام المؤمنین) را با خود آورده اید آیا همسران خویش را نیز به همراه دارید؟ گفتند: نه، جوان گفت: پس من از شما بیزارم و از شما کناره خواهم گرفت. و اشعاری در این زمینه گفت که مضمون آنها این است که این از انصاف به دور است که همسر پیامبر (ص) را که مامور نشستن در خانه است به صحنه ها بکشید اما زنان خود را در خانه نگهدارید.

(نقل از مصادر نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۱۴)

[۵] فقدموا علی عاملی بها...

پس از آنکه طلحه و زبیر به بصره رسیدند «عثمان ابن حنیف» فرماندار امام (ع) در مقابل آنها قرار گرفت و مقصود آنها را پرسید، گفتند ما به مطالبه خون عثمان آمده ایم! عثمان ابن حنیف پاسخ داد این کار مربوط به فرزندان و وارثان او است نه شما! سخنان زیادی میان آنها رد و بدل شد که سر انجام به جنک انجامید فرماندار امام (ع) با یک حمله محکم آنها را درهم شکست که طلحه و زبیر ناچار شدند تن به صلح دهند. تصمیم به صلح گرفته شد و در قرار داد صلح یادآوری شد که حکومت و دار الاماره مسجد و بیت المال زیر نظر عثمان ابن حنیف باید باشد و طلحه و زبیر تنها این حق را دارند که در هر کجای بصره بخواهند منزل کنند و کسی متعرض آنان نشود تا امام (ع) برسد...

طلحه و زبیر از این فرصت استفاده کرده، از قبائل مختلف دعوت نمودند تا بر ضد علی (ع) با آنان همکاری نمایند...

پس از آنکه پایه‌های کار خویش را محکم کردند در شبی تاریک و بارانی که باد شدیدی همراه داشت زره پوشیدند و لباسها را روی آن به تن کردند و به هنگام صبح در کنار مسجد قرار گرفتند. عثمان ابن حنیف پیش از آنان برای نماز آمده بود و یاوران زبیر او را عقب زدند تا زبیر نماز بخواند از آنطرف ماموران عثمان خبر دستگیری و اذیت به عثمان ابن حنیف را به «حکیم ابن جبلة» دادند او با سیصد نفر از طائفه «عبد القیس» به جنگ طلحه و زبیر آمدند، آنها عایشه را بر شتر سوار کردند و به جنگ پرداختند.

این جنگ را جنگ «جمل اصغر» و جنگ با امام (ع) را جنگ «جمل اکبر» می‌نامند، در این نبرد جمل اصغر پیروزی از آن طلحه و زبیر بود «حکیم ابن جبلة» با سه برادرش و اصحابش کشته شدند.

پس از قرار گرفتن بصره در اختیار طلحه و زبیر نزاع بین آنها در گرفت که کدام یک برای مردم نماز بخوانند، هر یک از این ناراحت بود که اگر به دیگری اقتدا کند خود بخود تسلیم او شده، و او را رئیس قرار داده است، عایشه بین آنها اصلاح داد، بدین نحو که یک روز عبد الله پسر زبیر و یک روز محمد پسر طلحه نماز بخواند.

بیت المال بصره را تصرف کردند و گفتند ما از بصریان به این مال سزاوارتریم و تمام اموال را برای خود برداشتند اما امام (ع) پس از پیروزی همه آنها را دوباره به بیت المال برگردانید.

(اقتباس از شرح ابن ابی الحدید ج ۹ ص ۳۰۵-۳۲۳)

اما جمله فقتلوا طائفه صبرا:

منظور از قتل صبر طبق آنچه از کتاب جواهر نقل شده این است که دست و پای کسی را به بندند و او را بکشند و طبق آنچه در قاموس آمده این است که شخص را به بندند و یا نگهدارند و آنقدر تیر و یا سنک به او بزنند تا بمیرد.

(شرح نهج البلاغه خوئی ج ۱۰ ص ۱۳۴)

و شاید از این جهت صبر گفته می‌شود که شخص در چنین حالی به هیچ وجه نمی‌تواند از خود دفاع کند.

[۶] لو لم یصیبوا من المسلمین الا رجلا واحدا...

در این مورد امام(ع) با صراحت می‌گوید: اگر سپاهیان بصره فقط یکنفر از مسلمانان را هم کشته بودند برای من جایز بود همه سپاه را مجازات کنم و بکشم زیرا در آنجا حضور داشته‌اند و از آن جلوگیری نکردند» شارحان نهج البلاغه در اینکه چگونه می‌شود در اثر کشتن یک نفر یک سپاه را کشت توجیهات گوناگونی نموده‌اند.

«قطب راوندی» آنرا از باب محاربه با خدا و رسول و سعی در فساد بر روی زمین می‌داند و به آیه ۳۳ سوره مائده استشهاد می‌کند.

و «ابن ابی الحدید» معتقد است چون همه سپاه عقیده به مباح بودن این قتل داشته‌اند واجب القتل شده‌اند.

و «ابن میثم» به سخن ابن ابی الحدید ایراد می‌کند که این اباحه قتل در اثر تاویلی است که داشته‌اند چون معتقد بودند برای انتقام خون عثمان می‌جنگند لذا با کسانی که با علی(ع) همکاری می‌کردند نیز نبرد می‌نمودند.

و مرحوم «خوئی» معتقد است که در اثر عدم نهی از منکر قتل آنها واجب می‌گردد زیرا کسی که منکری را به بیند و از آن نهی نکند امام(ع) می‌تواند به هرنحوی که ممکن باشد او را تنبیه کند و بالاترین مرحله نهی از منکر نهی بواسطه شمشیر است.

وی به روایتی که «مسعد ابن صدقه» از امام صادق(ع) نقل کرده و به روایت دیگری که فرموده هرگز در جایی که زمامدار ستمگری کسی را می‌زند و یا می‌کشد و طرف مظلوم است حاضر نشوید، زیرا در صورت حضور یاری فرد مؤمن واجب و لازم است نیز استدلال می‌کند.

و بر گفته وی می‌توان اضافه کرد که سیره امام علیه السلام در جنگها نیز می‌تواند شاهی بر این گفته باشد و آن اینکه معمولاً امام(ع) هنگامی دست به نبرد می‌برد و یا اجازه آن را صادر می‌کند که سپاه مخالف شروع به جنگ می‌کردند و احیاناً کسی را از طرفداران امام(ع) می‌کشتند. به هر حال قیام بر ضد حکومت عدل اسلامی که کشتن یکی از صاحب منصبان او، دلیل بر آن است، به تنهایی برای کشتن قیام کنندگان کافی است.

[٧] «ابن شعبه» در کتاب «تحف العقول» ص ١٣٠ قبل از مرحوم رضی قسمت آخر این خطبه را (الا و ان هذه الدنيا) نقل کرده.

(مصادر نهج البلاغه ج ٢ ص ٤١٧)

خطبه ی ١٧٢

و من خطبه له عليه السلام

أَمِينٌ وَحِيهِ ، وَ خَاتَمُ رِسْلِهِ ، وَ بَشِيرُ رَحْمَتِهِ ، وَ نَذِيرُ نَقْمَتِهِ أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ ، وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ ، فَإِنْ شَغِبَ شَاغِبٌ اسْتَعْتَبَ ، فَإِنْ أَبِي قُوتِلَ . وَ لِعَمْرِي لَنْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّى تَحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ ، وَ لَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَى مَنْ غَابَ عَنْهَا ، ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ ، وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ .

أَلَا وَ إِنِّي أَقَاتِلُ رَجُلَيْنِ : رَجُلًا ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ ، وَ آخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ .

أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ ، فَإِنَّهَا خَيْرُ مَا تَوَاصَى الْعِبَادُ بِهِ ، وَ خَيْرُ عَوَاقِبِ الْأُمُورِ عِنْدَ اللَّهِ ، وَ قَدْ فَتَحَ بَابَ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ ، وَ لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمُ إِلَّا أَهْلَ الْبَصَرِ وَ الصَّبْرِ ، وَ الْعِلْمُ بِمَوَاقِعِ الْحَقِّ ، فَاْمْضُوا لِمَا تَوْمَرُونَ بِهِ ، وَ قِفُوا عِنْدَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ ، وَ لَا تَعْجَلُوا فِي أَمْرِ حَتَّى تَتَيَّنُوا ، فَإِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ أَمْرٍ ، تَنْكَرُونَهُ غَيْرًا .

أَلَا وَ إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أَصْبَحْتُمْ تَتَمَنَّوْنَهَا وَ تَرْغَبُونَ فِيهَا ، وَ أَصْبَحْتُمْ تَغْضَبُكُمْ وَ تَرْضِيكُمْ ، لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ وَ لَا مَنْزِلَكُمْ الَّتِي خَلَقْتُمْ لَهُ وَ لَا الَّتِي دَعَيْتُمْ إِلَيْهِ ، أَلَا وَ إِنَّهَا لَيْسَتْ بِبَاقِيَةٍ لَكُمْ ، وَ لَا تَبْقَوْنَ عَلَيْهَا ، وَ هِيَ وَ إِنْ غَرَّتْكُمْ مِنْهَا فَقَدْ حَذَّرَتْكُمْ شَرِّهَا . فَدَعُوا غُرُورَهَا لِتَحْذِيرِهَا ، وَ إِطْمَاعَهَا لِتَخْوِيفِهَا ، وَ سَابِقُوا فِيهَا إِلَى الدَّارِ الَّتِي دَعَيْتُمْ إِلَيْهَا ، وَ انصَرَفُوا بِقُلُوبِكُمْ عَنْهَا وَ لَا يَخْنُ أَحَدُكُمْ خَنِينَ الْأُمَّةِ عَلَى مَا زَوَى عَنْهُ مِنْهَا ، وَ اسْتَمْتَمُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ ، وَ الْمَحَافَظَةِ عَلَى مَا اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ . أَلَا وَ إِنَّهُ لَا يَضُرُّكُمْ تَضْيِيعُ شَيْءٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ بَعْدَ حِفْظِكُمْ قَائِمَةَ دِينِكُمْ . أَلَا وَ إِنَّهُ لَا يَنْفَعُكُمْ بَعْدَ تَضْيِيعِ دِينِكُمْ شَيْءٌ حَافِظْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاكُمْ ، أَخَذَ اللَّهُ بِقُلُوبِنَا وَ قُلُوبِكُمْ إِلَى الْحَقِّ وَ أَلْهَمَنَا وَ إِيَّاكُمْ الصَّبْرَ .

از خطبه‌های امام(ع) که در آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و کسی که سزاوار خلافت است و همچنین از پستی دنیا سخن به میان آورده [۱]

رسول خدا(ص)

(محمد ص) امین وحی او بود و خاتم پیامبران، بشارت دهنده به رحمت او و بیم دهنده از کیفرش. [۲]

سزاوارترین کس برای خلافت‌ای مردم سزاوارترین کس به خلافت قوی‌ترین مردم نسبت به آن است و داناترین آنها به فرمانهای خدا، پس اگر آشوبگری به فتنه انگیزی برخیزد، از او خواسته می‌شود که به حق باز گردد، و اگر امتناع ورزد با او به نبرد باید پرداخت. به جان خودم سوگند! (اگر قبول کنیم که امام را مردم باید برگزینند در این صورت) اگر قرار باشد امامت و خلافت جز با حضور همه مردم انعقاد نپذیرد، هرگز راهی به سوی آن نتوان یافت [۳] (یعنی هیچگاه منعقد نخواهد شد) بلکه آنها که صلاحیت رای و نظر دارند و اهل حل و عقدند حاکم و خلیفه رابر می‌گزینند و عمل آنها نسبت به سائر مردم نافذ است و بعد از آن نه حاضران حق رجوع و نه غائبان حق انتخاب دیگری را دارند. آگاه باشید من با دو کس می‌جنگم:

نخست آن کس که به ناحق ادعا کند و چیزی که حق او نیست بخواهد و دیگر آن کس که از دادن حقی که بر گردن او است امتناع ورزد.

ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی (در نظر گرفتن الله) توصیه می‌کنم زیرا تقوا بهترین چیزی است که بندگان یکدیگر را به آن توصیه می‌نمایند، و بهترین مرحله پایان کار در پیشگاه خدا است. هم اکنون آتش نبرد بین شما و اهل قبله روشن گشته است. [۴] و این پرچم را جز افراد بینا، با استقامت، و آگاه به موارد حق، به دوش نمی‌کشند بنابراین آنچه را فرمان دادند انجام دهید و در برابر آنچه نهی کردند توقف نمایید. و در هیچ کاری تا بر شما روشن نشود عجله نکنید، زیرا ما مجاز هستیم آنچه را شما نمی‌پسندید (چنانچه خلاف فرمان خدا نباشد) تغییر دهیم.

دنایای بی‌ارزش آگاه باشید! این دنیا که شما نسبت به زرق و برق آن اینهمه علاقمند و به آن آرزومندید، و آن نیز گاهی شما را خشنود و گاهی به خشم می‌آورد، خانه و منزلی نیست که به سوی آن دعوت شده باشید. هشیار باشید نه دنیا برای شما باقی می‌ماند و نه

شما هم در آن باقی خواهید ماند این دنیا اگر از جهتی شما را فریب داده ولی از جهت دیگر شمار از بدیهایش بر حذر داشته، پس به خاطر هشدارهایش از آنچه مغرورتان می‌سازد چشم بپوشید، مظاهر فریبنده-اش را به خاطر مظاهر هشدار دهنده‌اش رها سازید، و به سرائی که دعوت شده‌اید سبقت جوئید، و با جان و دل از دنیا منصرف گردید. نباید هیچکدام از شما همچون کنیزکان به خاطر چیزی که از دنیا از دست می‌دهد گریه سر دهد. و با صبر و استقامت بر طاعت خدا و حفظ و نگهداری آنچه از کتابش به عهده شما گذاشته نعمتهای او را نسبت به خویش کامل کنید. آگاه باشید با حفظ اساس ایمان و دین خویش از بین رفتن چیزی از اموال نا مشروع دنیا به شما ضرر نمی‌رساند، و آگاه باشید با تباه ساختن دین خود آنچه از دنیا برای خویش نگهداری نموده‌اید سودی به حالتان نخواهد داشت خداوند دل‌های ما و شما را به سوی حق متوجه سازد و صبر و استقامت به ما و شما ارزانی دارد.

توضیح‌ها:

[۱] امین وحیه و خاتم رسله:

این عبارت همانطور که ملاحظه می‌کنید با صراحت مسئله خاتمیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مطرح می‌سازد. البته همانطور که می‌دانیم خاتمیت پیامبر از ضروریات اسلام است و همه مسلمانان به آن معتقدند، و این اعتقاد از آیات قرآن و روایات فراوان، سرچشمه گرفته است، علی علیه السلام در سخنانی که در نهج البلاغه دارد کرارا به این مطلب اشاره فرموده و ما قسمتی از آن را در جلد اول ص ۳۸۲ و ۳۸۳ نقل کرده‌ایم.

[۲] و لعمری لئن کانت الامامۃ لا تنعقد..

این قسمت از سخن امام علیه السلام پاسخ به معاویه و افرادی همانند او است که می‌گفتند همه مسلمانان با امام (ع) بیعت نکرده‌اند امام (ع) همانگونه که روش وی در پاسخ این افراد است سخن از نص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر خلافت، با چنین افرادی در میان نمی‌آورد، زیرا می‌داند آنها زیر بار آن نمی‌روند بلکه با همانچه آنها به آن متمسک می‌شدند، یعنی بیعت مردم در تعیین رهبر و خلیفه، به آنها پاسخ می‌دهد که اگر به فرض قرار باشد خلافت با انتخاب صورت گیرد، امکان ندارد همه مردم حضور یابند و بیعت کنند بلکه وقتی افراد برجسته و صالح امت کسی را انتخاب کردند دیگران حق اعتراض ندارند، زیرا این افراد که خلیفه را

برمی‌گزینند افرادی عادل و مورد توافق مردم هستند بنابراین نه آنها که در آن شهر هستند و نه آنها که غائبند هیچکدام حق سرپیچی ندارند و در خلافت امام(ع) مردم مدینه و افراد شایسته و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عموماً با او بیعت کردند، و حتی در جنگهایی که با دشمنانش داشت در رکابش حاضر بودند، اما در مورد خلافت ابو بکر چنین نبود، زیرا شخص همچون علی(ع) که بزرگترین افراد صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و سلمان و مقداد و ابوذر و بنی هاشم و گروهی دیگر با او بیعت نکردند، لذا نمی‌توان گفت همه اهل حل و عقد و کسانی که شایستگی انتخاب رهبر را داشتند او را به لاف برگزیدند.

و اما در مورد اینکه خلافت امام طبق نص پیامبر(ص) است در جلد اول ص ۳۷۱ از آن بحث نموده‌ایم.

[۳] و قد فتح باب الحرب بینکم و بین اهل القبلة... امام(ع) در اینجا به مطلب دقیقی اشاره فرموده و ضمناً به این سخن که بعضی بگویند با مسلمان و کسی که شهادت به یگانگی خداوند می‌دهد نباید جنگید پاسخ گفته، امام توجه داده است که جنگ با مسلمانان کار هر کسی نیست بلکه این نبرد را باید کسی به عهده گیرد که موارد حق را خوب بشناسند، جایی که باید نبرد کند نبرد کند و جایی که باید دست‌بردارد دست از جنگ بکشد، لذا توجه می‌دهد هر کجا فرمان جنگ صادر شد پیش روید و هر کجا که دستور به توقف و کشیدن دست از جنگ دادم فرمان مرا اطاعت کنید، سیره امام(ع) گواه این گفته است می‌بینیم یکجا با مردم جمل می‌جنگد، اما از گرفتن آنها به عنوان اسیری نهی می‌کند، بالشکر معاویه سخت نبرد می‌کند و فرمان می‌دهد که تا زنده است با آنها نبرد کنید ولی با خوارج در عین اینکه می‌جنگد دستور می‌دهد پس از مرگ من با آنها مقاتله نکنید اینها خود نشانه این است که جنگ کردن با مسلمانان متجاوز، در شرائط خاصی جایز است و مواقع خاصی دارد که باید به آن توجه نمود.

[۴] این خطبه با خطبه ۲۲ و ۱۳۷ در حقیقت یکی بوده‌اند و قسمتی از مدارک آنها در گذشته اشاره شده و در اینجا می‌افزایم که شیخ «طوسی» در کتاب «امالی» ج ۱ ص ۱۷۲ از «اسماعیل ابن رجاء زبیدی» نقل نموده:

هنگامی که فرستادگان امیر مؤمنان از نزد «طلحه» و «زبیر» و عایشه باز گشتند گفتند آنها اعلام نبرد کرده‌اند و پیام داده‌اند که آماده جنگ باش، امام علیه السلام به پا خاست و سخنانی که در این چند خطبه آمده است با کمی تفاوت در بعضی الفاظ ایراد فرمود.

«خوارزمی» در کتاب «مناقب» ص ۱۱۷ نیز سخنانی قریب به این سخن از امام (ع) نقل کرده است.

«ابن اثیر» کلمات پیچیده این خطبه را در جاهای متعدد «نهایه» تفسیر کرده است از جمله در ج ۱ ص ۱۷۱ و ۲۸۲ ج ۲ صفحه ۱۶۷

جلد ۵ ص ۶۶ و ۲۴۰ مصادر نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۱۹

خطبه ی ۱۷۳

و من خطبۀ له علیه السّلام فی طلحه بن عبید الله

قد كنت و ما أهدد بالحرب ، و لا أرهب بالضرب ، و أنا على ما قد وعدني ربّي من النّصر ، و الله ما استعجل متجرّدا للطلب بدم عثمان ، إلّا خوفا من أن يطالب بدمه لأنّه مظنّته ، و لم يكن في القوم أحرص عليه منه ، فأراد أن يغالط بما أجلب فيه ليلبس الأمر ، و يقع الشكّ و و الله ما صنع في أمر عثمان واحدة من ثلاث : لئن كان ابن عفّان ظالما ، كما كان يزعم ، لقد كان ينبغي له أن يؤازر قتاليه ، أو أن ينادي ناصريه ، و لئن كان مظلوما لقد كان ينبغي له أن يكون من المنهين عنه ، و المعذرين فيه ، و لئن كان في شكّ من الخصلتين لقد كان ينبغي له أن يعتزله و يركد جانبا ، و يدع النّاس معه ، فما فعل واحدة من الثلاث ، و جاء بأمر لم يعرف بابه ، و لم تسلّم معاذيره .

از سخنان امام (ع) که به هنگام آگاهی از خروج «طلحه» و «زبیر» به سوی «بصره» برای جنگ فرمود [۱]

من هیچگاه تهدید به جنگ نمی‌شدم، و هرگز کسی نمی‌توانست از ضرب شمشیر مرا به وحشت اندازد، من به همان وعده نصرتی که پروردگارم به من داده باقی هستم. به خدا سوگند او (طلحه) برای خونخواهی عثمان با عجله دست به کار نشد جز اینکه می‌ترسید از او خون عثمان مطالبه شود، زیرا او خود متهم به قتل عثمان است، و در میان مردم از او حریص‌تر بر کشتن «عثمان» یافت نمی‌شد، [۲] اما او برای به شک انداختن مسلمانان و اشتباه اندازی و مغالطه کاری، گروهی را (به عنوان خونخواهی او) اطراف خویش گرد آورد.

سوگند به خدا او می‌بایست در مورد «عثمان» یکی از سه کار را انجام می‌داد ولی نکرد زیرا پسر «عفان» ستمکار بود-چنانکه او می‌اندیشید-سزاوار بود که با کشندگان او همکاری کند، و از یارانش دوری و به مبارزه با آن پردازد. و اگر مظلوم بود باز سزاوار این بود که از کشته شدن او جلوگیری کند و در مورد کارهایش عذرهای موجهی ارائه دهد. و چنانچه در این مورد شک و تردید داشت خوب بود کناره می‌گرفت و به گوشه‌ای پناه می‌برد و مردم را با او و می‌گذاشت اما او هیچکدام از این سه را انجام نداد. و به کاری دست زد که دلیل روشنی برای آن نداشت و عذرهایی که برای آن می‌آورد قابل پذیرش نیست (او مردم را بر ضد من بدون هیچ دلیل تحریک کرد)

توضیح‌ها:

[۱] و لم یکن فی القوم احرص علیه منه.

«مدائنی» در کتاب «مقتل عثمان» آورده که طلحه سه روز از دفن عثمان مانع گردید و نیز نقل کرده که «حکیم ابن حرام» و «جبیر ابن مطعم» از علی علیه السلام بر دفن عثمان کمک خواستند، اما طلحه عده‌ای را بر سر راه گماشت که اگر خواستند او را دفن کنند آنها را سنگباران کنند، چند نفر از خاندان عثمان جنازه او را بیرون آوردند و می‌خواستند وی را در کنار دیواری که به «حش کوکب» معروف بود به خاک بسپارند اما هنگامی که به آنجا رسیدند بوسیله نفرات طلحه جنازه سنگباران شد!

و خواستند جنازه را بیرون اندازند، امام (ع) کسی را فرستاد و پیام داد که دست‌از اینکار بردارند و بگذارند او را دفن کنند لذا در همانجا دفنش نمودند.

«طبری» نیز مطلب را همینگونه نقل کرده ولی متذکر نشده که اینکار را طلحه انجام داد و افزوده است که پس از تسلط معاویه بر اوضاع دستور داد آن دیوار را خراب کردند تا حائل بین آن و قبرستان بقیع بر طرف شود سپس دستور داد مردم مردگان خود را در اطراف آن دفن کنند تا به قبرهای مسلمانان متصل گردد (زیرا در آنجا معمولاً اموات غیر مسلمانان دفن می‌شد) و «مدائنی» میگوید: در تشییع جنازه عثمان جز مروان و پسرش و سه نفر از غلامانش کسی حاضر نشد صدای دخترش به گریه بلند بود، اما افرادی که «طلحه» آماده کرده بود شروع، به سنگ اندازی کردند و میگفتند نعل، نعل!

(شرح ابن ابی الحدید ج ۱۰ ص ۶ و ۷)

اما عجیب این است با اینکه طلحه با عثمان و جنازه اش چنین رفتار نمود در برابر امام (ع) برای اشتباه اندازی و مغلطه کاری مطالبه خون عثمان را می نماید! انسانهایی که نظرشان فقط مسائل مادی و حکومت است و به چیزی دیگر نمی اندیشند همواره چنین اعمالی را دارند و از هر گونه سوژه دروغین برای رسیدن به مقصود استفاده می کنند.

[۲] «آمدی» در کتاب «غرر» ص ۱۹۱ در حرف «لام» از «لو شئت ان اخبر کل رجل منکم» با کمی اختلاف نقل کرده است.

(مصادر نهج البلاغه ج ۲ صفحه ۴۲۲)

در مورد علوم و اخبار غیبی امام (ع) در ج اول ص ۴۱۱ و ۳۶۵ و ۳۳۹ اشاره شده است.

خطبه ی ۱۷۴

و من خطبة له عليه السلام

أَيُّهَا الْغَافِلُونَ غَيْرِ الْمَغْفُولِ عَنْهُمْ ، وَ التَّارِكُونَ الْمَأْخُوذَ مِنْهُمْ ، مَالِي أَرَاكُم عَنِ اللَّهِ ذَاهِبِينَ ، وَ إِلَى غَيْرِهِ رَاغِبِينَ ؟ كَأَنْتُمْ نَعَمَ أَرَاخَ بِهَا سَائِمٌ إِلَى مَرْعَى وَ بِي ، وَ مَشْرَبٌ دَوَى إِنَّمَا هِيَ كَالْمَعْلُوفَةِ لِلْمَدَى ، لَا تَعْرِفُ مَا ذَا يَرَادُ بِهَا : إِذَا أَحْسَنَ إِلَيْهَا تَحَسَّبَ يَوْمَهَا دَهْرَهَا ، وَ شَبِعَهَا أَمْرَهَا ، وَ اللَّهُ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَوْلَجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ ، وَ لَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِي بَرَسُولِ اللَّهِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ، أَلَا وَ إِنِّي مَفْضِيهِ إِلَى الْخَاصَّةِ مِمَّنْ يُؤْمِنُ ذَلِكَ مِنْهُ . وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ ، وَ اصْطَفَاهُ عَلَى الْخَلْقِ ، مَا أَنْطَقَ إِلَّا صَادِقًا ، وَ قَدْ عَهْدَ إِلَى بَذَلِكَ كُلَّهُ ، وَ بِمَهْلِكٍ مَنْ يَهْلِكُ ، وَ مَنْجَى مَنْ يَنْجُو ، وَ مَالٌ هَذَا الْأَمْرُ ، وَ مَا أَبْقَى شَيْئًا يَمُرُّ عَلَى رَأْسِي إِلَّا أَفْرَغَهُ فِي أَذْنِي وَ أَفْضَى بِهِ إِلَى .

أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنِّي وَ اللَّهُ مَا أَحْتَكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَ لَا أَنْهَاكُمُ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَ أَتْنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا .

از خطبه های امام (ع) که در آن پند و اندرز و نزدیکی خود با پیامبر (ص) را ذکر کرده [۱]

ای مردمی که غافلند اما از شما غافل نیستند(و تمام کردارتان را ثبت می‌کنند)و ای آنانکه(دستورات خدا را)ترک می‌کنید اما شما را ترک نمی‌گویند(و سرمایه‌هایتان را میگیرند)چه شده است.می‌بینم از خدای روی بر تافته‌اید و به غیر او روی آورده‌اید؟!گویا شماگله‌های شتران و گوسفندانی هستید که چوپان شما را به چراگاهی پر و با چشمه‌ای بیماری زامی‌برد، آنها همانند حیوانات پرواری هستند که برای کارد آماده شده‌اند ولی خودشان نمی‌دانند چه هدفی از آنها در نظر است این گوسفندان چنانند که هر گاه به آنها نیکی کنند(و مقداری علف بر ایشان بریزند)یک روز خود را یک عمر می‌پندارند و زندگی را در سیری می‌بینند بخدا سوگند اگر بخواهم می‌توانم هر کدام شما را از آغاز و پایان کارش و از تمام‌شئون زندگیش آگاه سازم،ولی از آن می‌ترسم که این کار موجب کافر شدن شما به پیامبر(ص)گردد(در باره‌ام غلو کنید)

آگاه باشید!که من این اسرار را به خاصانی که مورد اطمینان است خواهم سپرد.وسوگند به خدائی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق بر انگیخت و او را از میان مردم برگزید من جز راست‌سخنی بر زبان نمی‌آورم،پیامبر همه اینها را به من تعلیم داده،و از محل هلاکت آنکس که هلاک میشود و جای نجات کسی که نجات می‌یابد و پایان این امر(خلافت)همه را به من خبر داده و از آن آگاهم ساخته است.

و هیچ حادثه‌ای بر من نمیگذرد جز اینکه آن را در گوشم فرمود و مرا از آن مطلع ساخت.

ای مردم!به خدا سوگند من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی‌کنم مگر اینکه پیش از شما خودم به آن عمل می‌کنم و شما را از معصیتی نهی می‌کنم مگر اینکه خودم پیش از شما از آن کناره‌گیری می‌نمایم.

توضیح:

[۱]ابن ابی الحدید می‌نویسد این خطبه از نخستین خطبه‌هایی است که امام(ع)بعد از قتل عثمان هنگامی که با او بیعت کرده بودند ایراد فرموده.و در آن اشاره شده است که پیامبر(ص) از چگونگی وضع خلافت نسبت به او و سر انجام کارش که خلافت به او خواهد رسید خبر داده. (ج ۱۰ ص ۲۶)

از این گفته استفاده می‌شود که این سخن امام(ع) در غیر نهج البلاغه نیز وجود داشته که ابن ابی الحدید به آن دست‌یافته زیرا شریف رضی ره به اینکه این خطبه در چه زمانی ایراد شده اشاره نکرده است.

«زمخشری» قسمتی از این خطبه را در جزء اول کتاب «ربیع الأبرار» ص ۲۱۹ (خطی که در کتابخانه اوقاف در بغداد موجود است) آورده.

در کتاب «اصول کافی» ج ۲ ص ۴۴۳ قسمت (الا و ان الظلم ثلاثه) را ذکر کرده و «برقی» در کتاب «محاسن» ص ۶ در کتاب (الاشکال و القرائن) و مرحوم «صدوق» در کتاب «امالی» ص ۱۵۳ و «عیاشی» در تفسیر خود ج ۲ ص ۲۶۲ همان قسمتی که در «کافی» آمده نقل کرده‌اند.

(مصادر نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۳۰)

خطبه ی ۱۷۵

و من خطبة له عليه السلام

انتفعوا ببيان الله ، و اتعظوا بمواعظ الله ، و اقبلوا نصيحة الله . فإن الله قد أعذر إليكم بالجلية ، و أخذ عليكم الحجة ، و بين لكم محابته من الأعمال و مكارهه منها ، لتتبعوا هذه و تتجنبوا هذه ، فإن رسول الله ، صلى الله عليه و آله و سلم ، كان يقول : « حفت الجنة بالمكاره و حفت النار بالشهوات » . و اعلموا أنه ما من طاعة الله شيء إلا يأتي في كره ، و ما من معصية الله شيء إلا يأتي في شهوة . فرحم الله رجلا نزع عن شهوته ، و قمع هوى نفسه ، فإن هذه النفس أبعد شيء منزعا ، و إنها لا تزال تنزع إلى معصية في هوى .

و اعلموا عباد الله أن المؤمن لا يمسي و لا يصبح إلا و نفسه ظنون عنده فلا يزال زاريا عليها ، و مستزيدا لها . فكونوا كالسابقين قبلكم و الماضين أمامكم ، قوضوا من الدنيا تقويض الراحل ، و طوها طي المنازل . و اعلموا أن هذا القرآن هو الناصح الذي لا يغش ، و الهادي الذي لا يضل ، و المحدث الذي لا يكذب ، و ما جالس هذا القرآن أحد إلا قام عنه بزيادة أو نقصان : زيادة في

هدى ، و نقصان من عمى . و اعلموا أنه ليس على أحد بعد القرآن من فاقة ، و لا لأحد قبل القرآن من غنى ، فاستشفوه من أدوائكم ، و استعينوا به على لأوائكم ، فإن فيه شفاء من أكبر الداء ، و هو الكفر و النفاق و الغى و الضلال . فاسألوا الله به ، و توجهوا إليه بحبه ، و لا تسألوا به خلقه . إنه ما توجه العباد إلى الله بمثله ، و اعلموا أنه شافع و مشفع ، و قائل و مصدق ، و أنه من شفع له القرآن يوم القيامة شفع فيه ، و من محل به القرآن يوم القيامة صدق عليه ، فإنه ينادى مناد يوم القيامة : « ألا إن كل حارث مبتلى فى حرثه و عاقبه عمله غير حرثه القرآن » فكونوا من حرثته و أتباعه ، و استدلوه على ربكم ، و استنصحوه على أنفسكم ، و اتهموا عليه آراءكم ، و استغشوا فيه أهواءكم ، العمل العمل ، ثم النهاية النهاية و الاستقامة الاستقامة ثم الصبر الصبر ، و الورع الورع ، إن لكم نهاية فانتهاوا إلى نهايتكم ، و إن لكم علما فاهتدوا بعلمكم ، و إن للإسلام غاية فانتهاوا إلى غايته ، و اخرجوا إلى الله مما افترض عليكم من حقه ، و بين لكم من وظائفه . أنا شهيد لكم و حجيج يوم القيامة عنكم .

ألا و إن القدر السابق قد وقع ، و القضاء الماضى قد تورّد ، و إنى متكلم بعدة الله و حجته ، قال الله تعالى : (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أُنَّهُ لَ تَخَافُوا وَ لَ تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ) و قد قلت ربنا الله ، فاستقيموا على كتابه و على منهاج أمره ، و على الطريقة الصالحة من عبادته ، ثم لا تمرقوا منها ، و لا تبدعوا فيها ، و لا تخالفوا عنها ، فإن أهل المروق منقطع بهم عند الله يوم القيامة ، ثم إياكم و تهزيع الأخلاق و تصرفها ، و اجعلوا اللسان واحدا ، و ليخزن الرجل لسانه ، فإن هذا اللسان جموح بصاحبه ، و الله ما أرى عبدا يتقى تقوى تنفعه حتى يخزن لسانه ، و إن لسان المؤمن من وراء قلبه ، و إن قلب المنافق من وراء لسانه ، لأن المؤمن إذا أراد أن يتكلم بكلام تدبره فى نفسه : فإن كان خيرا أبداه ، و إن كان شرا و اراه ، و إن المنافق يتكلم بما أتى على لسانه : لا يدرى ماذا له ، و ماذا عليه و لقد قال رسول الله ، صلى الله عليه و آله و سلم : « لا يستقيم إيمان عبد حتى يستقيم قلبه ، و لا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه » فمن استطاع منكم أن يلقي الله و هو نقى الراحة من دماء المسلمين و أموالهم ، سليم اللسان من أعراضهم ، فليفعل .

و اعلموا ، عباد الله ، أن المؤمن يستحل العام ما استحل عاما أول ، و يحرم العام ما حرم عاما أول ، و إن ما أحدث الناس لا يحل لكم شيئا مما حرم عليكم ، و لكن الحلال ما أحل الله ، و الحرام ما حرم الله ، فقد جربتكم الأمور و ضرستموها ، و وعظمت بمن كان قبلكم ، و ضربت لكم الأمثال ، و دعيتكم إلى الأمر الواضح ، فلا يصم عن ذلك إلا أصم ، و لا يعمى عن ذلك إلا أعمى و من لم

ينفعه الله بالبلاء و التجارب لم يتتفع بشيء من العظه ، و آتاه التّقصير من أمامه حتّى يعرف ما أنكر و ينكر ما عرف ، و إنّما النّاس رجلاّن : متّبع شرعه ، و مبتدع بدعه ، ليس معه من الله برهان سنّه ، و لا ضياء حجّه ، و إنّ الله سبحانه لم يعط أحدا بمثل هذا القرآن ، فإنّه جبل الله المتّين ، و سببه الأّمين ، و فيه ربيع القلب ، و ينابيع العلم ، و ما للقلب جلاء غيره ، مع أنّه قد ذهب المتذكّرون ، و بقى النّاسون أو المتناسون . فإذا رأيتم خيرا فأعينوا عليه ، و إذا رأيتم شرا فاذهبوا عنه ، فإنّ رسول الله ، صلى الله عليه و آله و سلم ، كان يقول : « يا ابن آدم اعمل الخير ودع الشرّ فإذا أنت جواد قاصد » .

ألا و إنّ الظلم ثلاثه : فظلم لا يغفر ، و ظلم لا يترك ، و ظلم مغفور لا يطلب : فأما الظلم الذى لا يغفر فالشّرك بالله ، قال الله تعالى : (إنّ الله لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ) و أما الظلم الذى يغفر فظلم العبد نفسه عند بعض الهنات ، و أما الظلم الذى لا يترك فظلم العباد بعضهم بعضا ، القصاص هناك شديد ليس هو جرحا بالمدى ، و لا ضربا بالسّيّاط ، و لكنّه ما يستصغر ذلك معه . فايّاكم و التّلون فى دين الله ، فإنّ جماعه فيما تكرهون من الحقّ خير من فرقّه فيما تحبّون من الباطل ، و إنّ الله سبحانه لم يعط أحدا بفرقه خيرا : ممّن مضى و لا ممّن بقى .

يا أيّها النّاس ، طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب النّاس ، و طوبى لمن لزم بيته و أكل قوته ، و اشتغل بطاعه ربّه ، و بكى على خطيئته ، فكان من نفسه فى شغل ، و النّاس منه فى راحه .

از خطبه‌های امام(ع) که در آن مردم را موعظه، و فضائل قرآن را بیان و از بدعت‌گزاری نهی کرده است [۱]

اندرز به مردم از آنچه خداوند بیان فرموده است بهره بگیرید، از موعظه و اندرزهای خدا پندپذیرید، و نصیحتهای او را قبول کنید، زیرا خداوند با دلیلهای روشن راه عذر را به روی شما بسته، و حجت را بر شما تمام کرده است، اعمال و کرداری را که دوست دارد برایتان بیان نموده و آنچه را که منفور می‌دارد برای شما شرح داده است، تا از آنها تبعیت کنید و از اینها دوری گزینید، چه اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همواره می‌فرمود: بهشت در لابلای ناراحتیها و دوزخ در لابلای شهوات پیچیده شده است»

آگاه باشید! هیچ طاعتی نیست جز اینکه انسان از انجام آن ناراحت است، و هیچکدام از گناهان و معاصی یافت نمی‌شود جز اینکه با تمایلات و شهوت‌های انسان‌سازگار است! بنابراین رحمت‌خداوند بر کسی باد که از شهواتش خودداری کند و هواهای نفس را ریشه کن سازد، زیرا مشکلترین کار جلوگیری از همین نفس سرکش است که همیشه میل به معصیت و گناه دارد.

ای بندگان خدا! بدانید که مؤمن صبح و شام به نفس خود بدگمان است، همواره از خود عیب می‌گیرد و طالب تکامل و افزایش کار نیک از خویش می‌باشد. بنابراین همچون پیشینیان و گذشتگان خود، که پیشاپیش شما بودند باشید، آنها به مسافری می‌مانند که عمودهای خیمه زندگی را بر گرفته و طی طریق می‌نمودند (آنها با اعمال پاک خویش و ترک وابستگی به زرق و برق دنیای مادی همواره آماده سفر به سرای دیگر بودند)

فضائل قرآن آگاه باشید! این قرآن پند دهنده‌ای است که انسان را نمی‌فریبد، هدایت کننده‌ای است که گمراه نمی‌سازد و سخنگویی است که هرگز دروغ نمی‌گوید. هر کس با قرآن مجالست کند از کنار آن با «زیادی» یا «نقصانی» بر می‌خیزد:

زیادی در هدایت، یا نقصان از کوردلی و جهل آگاه باشید! هیچکس پس از داشتن قرآن فقر و بیچارگی ندارد، و هیچکس پیش از آن غنا و بی‌نیازی نخواهد داشت، بنا براین از قرآن برای بیماری‌های خود شفا و بهبودی بطلبید، و برای پیروزی بر شدائد و مشکلات از آن استعانت جوئید، زیرا در قرآن شفای بزرگترین بیماریها یعنی کفر و نفاق و ستم و ضلالت است، پس آنچه می‌خواهید به وسیله قرآن از خدا بخواهید، و با دوستی قرآن به سوی خداوند توجه کنید، هرگز بوسیله کتاب خدا از مخلوق چیزی درخواست نکنید (و آنرا وسیله رسیدن به آرزوهای مادی خود قرار مدهید) زیرا چیزی که بندگان به وسیله آن به خدا تقرب جویند محترم‌تر از قرآن نیست.

و بدانید! قرآن شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش پذیرفته، و گوینده‌ای است که سخنش تصدیق می‌گردد. آن کس که قرآن در قیامت شفاعتش کند مورد شفاعت قرار می‌گیرد. و هر کس، قرآن از او شکایت کند گواهیش بر ضد او پذیرفته می‌شود، در روز قیامت گوینده‌ای صدا می‌زند: «آگاه باشید امروز هر کس گرفتار بذری است که افشاند» (هر کشاورزی زمین خود را درو می‌کند) و گرفتار عاقبت کاری است که انجام داده جز آنان که بذر قرآن افشاندند! پس شما از بذر افشانان قرآن و پیروان آن باشید! با قرآن

خدا را بشناسید و خویشتن را با آن اندر زدهید. و هر گاه (نظر شما بر خلاف قرآن بود) خود را متهم کنید، و هواهای نفس را در برابر قرآن نادرست بشمارید.

عمل! عمل! پس از آن توجه به پایان کار! پایان کار! استقامت استقامت! سپس صبر، صبر! ورع! ورع برای شما پایان و عاقبتی تعیین شده خود را به آنجا برسانید و پرچم و راهنمایی معین گردیده به وسیله آن هدایت شوید. و برای اسلام هدف و نتیجه‌ای در نظر گرفته شده، به آن برسید! و با انجام فرائضی که بر شما است و وظائفی که برایتان تعیین شده حق خدا را ادا کنید و از گرو آن بیرون آئید که من شاهد و گواه اعمال شما هستم و از جانب شما در قیامت اقامه حجت و دلیل می‌کنم. [۲]

اندرز به مردم آگاه باشید! مقدرات سابق به وقوع پیوست و قضاء گذشته (بالاخره) انجام یافت و من به اتکاء وعده‌های خدا و دلیل او سخن می‌گویم خداوند می‌فرماید:

«کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس استقامت به خرج دادند، فرشتگان بر آنها نازل می‌گردند (و به آنها می‌گویند) نترسید و محزون مباشید و بشارت باد بر شما بهشتی که موعودی است» (سوره فصلت - ۳۰).

شما گفته‌اید «پروردگار ما خدا است» پس بر انجام دستورات کتاب او، و در راهی که فرمان داده است، و در طریق نیکی که همان پرستش او است استقامت و ایستادگی ورزید، و از دایره فرمانش خارج نشوید، و در آن بدعتی مگذارید، و از آن منحرف نگردید چه اینکه آنها که خارج شوند در رستخیز از رحمت خداوند بریده خواهند شد سپس مواظب باشید اخلاق نیک را درهم نشکنید و آن را به خوی بد مبدل نسازید. یک زبان باشید، مرد باید زبانش را حفظ کند زیرا این زبان سرکش صاحبش را به هلاکت می‌اندازد.

به خدا سوگند، باور نمی‌کنم بنده‌ای زبانش را حفظ نکند تقوایی سودمند به دست آورد. زبان مؤمن پشت قلب او و قلب و عقل منافق پشت زبانش قرار دارد، یعنی مؤمن هرگاه بخواهد سخنی گوید نخست می‌اندیشد، اگر نیک بود اظهار می‌کند و چنانچه نا پسند و بد بود پنهانش می‌دارد. ولی شخص دو رو و منافق آنچه بر زبانش آمد می‌گوید و پیش از آن نمی‌اندیشد که کدام به سود و کدام به زیان اوست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ایمان بنده‌ای درست و کامل نخواهد شد تا قلبش درست نشود، و قلبش درست نمی‌شود تا زبانش درست نشود، و هرگز قلبش درست نمی‌شود تا زبانش درست شود!».

هر کس از شما توانائی داشته باشد که خدا را در حالی ملاقات کند که دستش از خون و اموال مسلمانان پاک، و زبانش از عرض و آبروی آنان سالم بماند، باید چنین کند.

تحریم بدعتها:

ای بندگان خدا!! آگاه باشید مؤمن کسی است که آنچه در ابتدا (زمان پیامبر) حلال بوده هم اکنون حلال بشمرد و آنچه که در آغاز حرام بوده الان نیز حرام بداند. و آنچه مردم به بدعت (حلال می‌شمردند) اما بر شما حرام بوده این بدعت حتی ذره‌ای از آنها را هم بر شما حلال نمی‌کند، بلکه حلال همان است که خدا حلال کرده و حرام آن است که خداوند تحریم فرموده است. در امور و حوادث تجربه آموخته‌اید و با وضع گذشتگان پند و اندرز داده شده‌اید. مثلها برایتان زده‌اند و به امری آشکار دعوت گردیده‌اید. بنابراین جز افراد «کر» در این امری که صدایش همه جا را پیچیده، ناشنوا نمی‌شوند و غیر از کوران از این جریان روشن و واضح نایبنا نمی‌گردند آن کس که از آزمایشها و تجربه‌های خدا داد سود نبرد، از هیچ پند و اندرزی سود نخواهد برد، کوه بینی و کوه فکری، آشکارا دامن او را می‌گیرند تا آنجا که بد را خوب، و خوب را بد می‌پندارد. مردم دو گروه بیش نیستند (گروهی) تابع شریعت و آئین (و گروهی) بدعتگذار، که از ناحیه خدا دلیلی از سنت پیامبران، و روشنائی از حجت و برهان به همراه ندارند.

قرآن کتاب خدا!!

خداوند سبحان احدی را به مطالبی مانند آنچه در قرآن آمده موعظه نفرموده است زیرا قرآن رشته محکم خدا است و وسیله امین او، بهار دلها و چشمه‌های دانش در قرآن است، برای قلب و فکر جلائی جز قرآن نتوان یافت خصوصاً در محیطی که بیدار دلان از میان رفته، و غافلان یا تغافل کنندگان باقیمانده‌اند. هر کجا کار نیکی بود به آن کمک کنید و هر جا شری مشاهده کردید از آن دوری گزینید.

زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همواره می‌فرمود: «ای فرزند آدم عمل نیک را انجام ده! و شر و بدی را کنار گذار، اگر چنین کنی در جاده مستقیم و راه وسط خواهی بود» (و به قرب خداوند راه خواهی یافت)

انواع ظلم

بدانید ظلم و ستم بر سه گونه است: ستمی که هرگز بخشوده نمی‌شود، و ستمی که بدون مجازات نخواهد بود و ظلمی است که از آن صرف‌نظر می‌شود و باز خواست ندارد. اما ظلمی که بخشوده نخواهد شد «شرک بخدا است» خداوند می‌فرماید: «خداوند هیچگاه از شرک به خود در نمی‌گذرد» (آیه ۴۸ سوره نساء)، اما ظلمی که بخشوده می‌شود ستمی است که بنده با گناهان صغیره به خویشتن کرده است.

و اما ستمی که بدون مجازات نمی‌ماند ستمگری بعضی از بندگان به برخی دیگر است.

قصاص در آنجا بسیار سخت است (این قصاص) مجروح ساختن با کارد و یا زدن با تازیانه نیست بلکه چیزی است که اینها در برابرش کوچک است. مبدا در دین، متلون و دو رنگ باشید که همبستگی و اتحاد در راه حق - گرچه از آن کراهت داشته باشید - بهتر است از پراکندگی در راه باطلی که مورد علاقه شما است. چه اینکه خداوند سبحان به هیچکس نه گذشتگان و نه آنها که هم اکنون هستند در اثر تفرقه چیزی نبخشیده است.

لزوم اطاعت پروردگار

ای مردم! «خوشا به حال آنکس که اشتغال به عیب خود، وی را از توجه به عیوب دیگران باز دارد» و خوشا به حال کسی که ملازم خانه خود گردد، توشه خویش را بخورد و به اطاعت پروردگارش مشغول باشد و بر خطاهای خویش بگریزد» او به خویشتن مشغول و انسانها از دستش راحت باشند.

توضیح:

[۱] انا شاهد لکم و حجیج یوم القیمه علیکم.

امام(ع) در اینجا اشاره به این حقیقت کرده که جزو معتقدات ما است و آن اینکه پیامبر و ائمه شاهد و گواه اعمال ما هستند و اما اینکه چگونه اعمال ما را مشاهده می کنند آنچه روایات بما می گوید از دو طریق است:

نخست: از طریق مشاهده عینی چنانکه از امام صادق(ع) نقل شده (...و جعل له فی کل قریه عمودا من نور یری به ما یعمل اهلها فیها):

«خداوند در هر قریه ای ستونی از نور برای امام نصب می کند که می تواند تمام اعمال اهل آن قریه را وسیله آن ببیند» و در روایت دیگری آمده: در هر سرزمینی که امام(ع) هست ستونی نصب می گردد که امام آنچه را در غیر آن محیط واقع می شود می بیند». (نصب له عمود فی بلاده و هو یری ما فی غیرها)

و در روایت سومی از آن حضرت رسیده:

فاذا صار الامر الیه جعل الله له عمودا من نور یبصر به ما یعمل به اهل کل بلد»:

هنگامی که مقام امامت به او رسید خداوند ستونی از نور در اختیارش قرار می دهد که اعمال اهل هر شهری را وسیله آن می بیند!!

(شرح نهج البلاغه خوئی ج ۵ ص ۱۹۹ به بعد)

امام صادق(ع) می فرماید:

«ان اعمال العباد یعرض علی رسول الله کل صباح ابرارها و فجارها فاحذروا فلیستحی احدکم ان یعرض علی نبیه العمل القبیح»: «هر صبح اعمال بندگان، نیکان و بدان آنها، به پیامبر عرضه می شود از این بر حذر باشید که اعمال بدتان را بر پیامبر عرضه کنند»!

و در روایت دیگر از آن حضرت می خوانیم: «هر مؤمنی و یا کافری که از دنیا می رود اعمال او را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بر امیر مؤمنان و همچنین بر سایر امامان تا برسد به امامی که اطاعت او بر این شخص لازم بوده است، عرضه می دارند».

و در روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خوانیم: «به اصحابش فرمودهم حیات من برای شما خیر است و هم مرگ من،!پرسیدند می‌دانیم زندگی‌ شما برای ما خیر است اما مرگتان چطور؟ فرمود اعمال شما بر من عرضه میشود و من برایتان استغفار می‌کنم!»

و در روایت دیگر «داود رقی» نقل می‌کند خدمت امام صادق(ع) رسیدم فرمود: ای داود! روز پنجشنبه اعمال بر من عرضه شد چیزی در آن یافتم که مرا خوشحال ساخت و آن صله رحم نسبت به پسر عمت بود!

داود می‌گوید: پسر عمی داشتم که نان خور زیاد داشت و نیازمند بود هنگامیکه به سوی مکه حرکت کردم دستور دادم برایش هدیه قابل ملاحظه‌ای بفرستند امام(ع) این جریان را به من خبر داد!

(شرح نهج البلاغه خوئی ج ۵ ص ۱۹۹)

خطبه ی ۱۷۶

و من کلام له علیه السّلام فی معنی الحکمین

فأجمع رأی ملتکم علی أن اختاروا رجلین ، فأخذنا علیهما أن یجمععا عند القرآن ، و لا یجاوزاه ، و تكون ألسنتهما معه ، و قلوبهما تبعه ، فتأھا عنه ، و ترکا الحقّ و هما یبصرانه ، و کان الجور هواهما ، و الاعوجاج رأیھما ، و قد سبق استثنائنا علیھما فی الحکم بالعدل و العمل بالحقّ سوء رأیھما ، و جور حکمھما و الثّقة فی أیدینا لأنفسنا ، حین خالفا سبیل الحقّ ، و أتیا بما لا یعرف من معکوس الحکم .

از سخنان امام(ع) در مورد حکمین: [۱]

نظر و رای جمعیت شما بر این قرار گرفت که دو نفر را انتخاب کنند (تا بین ما و معاویه حکم باشند) و ما از آن دو (ابو موسی و عمرو عاص) پیمان گرفتیم که در برابر قرآن خاضع باشند و از آن تجاوز نکنند، زبان آنها با قرآن و قلوبشان پیرو آن باشد. اما آنها از

قرآن‌روی باز گرداندند، و با اینکه حق را آشکارا می‌دیدند آن را ترک گفتند، جور و ستم خواسته دلشان بود، و اعوجاج و کژی طرز فکرشان. ولی ما پیش از آنکه آنها این رای بد را بدهند و این حکم جائزانه را صادر کنند با آنها شرط کرده بودیم که به عدل حکم کنند و به حق عمل نمایند، بنا بر این هنگامیکه این دو نفر از راه حق منحرف گردند و حکم غیر صحیحی یعنی عکس حکم خداوند را صادر کنند، حجت در اختیار ما و برای ماست (بنا بر این نظر آنها برای ما هیچ اثری ندارد زیرا آنها با شرط مخالفت کردند)

توضیح:

[۱] «طبری» در تاریخ خود جلد ۵ ص ۴۸ در حوادث سال ۳۷ از ابو مخنف سخنی از امام (ع) نقل کرده که قسمتی از آن را شریف رضی با کمی اختلاف در بعضی الفاظ در اینجا آورده است.

(مصادر نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۳۲)

در باره حکمیت به طور فشرده در جلد اول صفحه ۳۲۹ تحت شماره ۱۲۴ سخن گفته‌ایم.

خطبه ی ۱۷۷

و من خطبة له عليه السلام

لا يشغله شأن ، و لا يغيره زمان ، و لا يحويه مكان ، و لا يصفه لسان و لا يعزب عنه عدد قطر الماء ، و لا نجوم السماء ، و لا سوافي الريح في الهواء ، و لا دبيب النمل على الصفا ، و لا مقييل الذر في الليلة الظلماء . يعلم مساقط الأوراق ، و خفي طرف لأحداق ، و أشهد أن لا إله إلا الله غير معدول به و لا مشكوك فيه ، و لا مكفور دینه ، و لا مجحود تكوينه شهادة من صدقت نيته ، و صفت دخلته ، و خلص يقينه ، و ثقلت موازينه و أشهد أن محمدا عبده و رسوله المجتبی من خلائقه ، و المعتم لشرح حقائقه و المختص بعقائل كراماته ، و المصطفى لكرائم رسالاته ، و الموضحه به أشراف الهدى ، و المجلو به غريب العمى .

أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّ الدُّنْيَا تَغَرُّ الْمُؤْمِلَ لَهَا ، وَ الْمَخْلَدَ إِلَيْهَا ، وَ لَا تَنْفَسُ بَمِنْ نَافَسٍ فِيهَا ، وَ تَغْلِبُ مَنْ غَلِبَ عَلَيْهَا . وَ أَيْمَ اللَّهِ مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضٍّ نَعْمُهُ مِنْ عَيْشٍ فَزَالَ عَنْهُمْ إِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوهَا ، لِأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ . وَ لَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ تَنْزَلُ بِهِمُ النَّعْمُ وَ تَزُولُ عَنْهُمْ النَّعْمُ فَرَعَوْا إِلَى رَبِّهِمْ بِصَدَقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ وَ وَلَهُ مِنْ قُلُوبِهِمْ ، لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ ، وَ أَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ . وَ إِنِّي لِأَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تَكُونُوا فِي فِتْرَةٍ ، وَ قَدْ كَانَتْ أُمُورٌ مَضَتْ مَلْتَمٍ فِيهَا مِيلُهُ كَتَمْتُمْ فِيهَا عِنْدِي غَيْرَ مَحْمُودِينَ ، وَ لَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ أَمْرَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ لِسَعْدَاءٍ وَ مَا عَلَيَّ إِلَّا الْجَهْدُ وَ لَوْ أَشَاءَ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ ، عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ .

از سخنان امام(ع) که در مورد گواهی به وحدانیت خداوند و بر رسالت رسول خدا(ص) و تقوا ایراد فرموده است. و گفته شده که این خطبه را پس از قتل عثمان در آغاز خلافتش ایراد کرده است [۱]

خداوند هیچ کاری وی را به خود مشغول نمی‌سازد، و گذشت زمان در او دگرگونی ایجاد نمی‌کند، و مکانی وی را در بر نمی‌گیرد، هیچ زبانی قدرت توصیفش را ندارد. نه تعداد فراوان قطرات آبها و نه ستارگان آسمان، نه ذرات خاک همراه گرد بادهای در هوا، و نه حرکات مورچگان بر سنگهای سخت و نه استراحتگاه مورچه‌های ریز در شبهای تاریک، هیچکدام از اینها از او مخفی و پنهان نیست و بخوبی از محل سقوط برگها و حرکات مخفیانه چشمها آگاه است.

و گواهی می‌دهم که جز «الله» خدائی نیست و همتائی برایش تصور نتوان کرد، شک و تردیدی در هستی‌اش وجود ندارد، به آئینش کافر نیستم و خلقتش را انکار نمی‌کنم. شهادت کسی که نیتش راست، درونش پاک، یقینش خالص و میزان عملش سنگین است. و گواهی می‌دهم که محمد(ص) بنده و فرستاده برگزیده وی از میان خلایق است. که برای تشریح حقائق آئین خدا انتخاب شده، و به ویژگیهای خاص اخلاقی گرامی داشته و او را برای رساندن رسالتهای کریمانه‌اش برگزیده، و همو است که به وسیله وی نشانه‌های هدایت آشکار، و تاریکیهای کوری ضلالت جلا و روشنی یافته است. (تا همگان آنرا بشناسند و حذر کنند)

ای مردم! دنیا آرزومندان و دلبستگان خود را می‌فریبد از وعده‌های دروغین به علاقمندان خود بخل نمی‌ورزد، و بر آن کس که بر دنیا پیروز گردد چیره خواهد شد (و سر انجام او را هلاک خواهد نمود) سوگند به خدا، ممکن نیست هیچ ملتی از آغوش ناز و نعمت

زندگی گرفته شده باشند مگر به واسطه گناہانی که مرتکب شده‌اند زیرا «خداوند به بندگان ستم روا نمیدارد». اگر مردم آنگاه که بلاها نازل می‌شود و نعمتها را از آنها سلب می‌کند،

با صدق نیت در پیشگاه خدا تضرع کنند و با قلبهای پر محبت نسبت به پروردگار، از او درخواست نمایند، مسلماً آنچه از دستشان رفته باز خواهد گشت، و هر گونه مفسده‌ای را بر ایشان اصلاح خواهد نمود. من از این می‌ترسم که شما در جهالت و غرور قرار گرفته باشید، چه اینکه در جریانات گذشته به سوئی مایل شدید که از نظر من قابل تمجید نبود، اما اگر وضع شما بار دیگر تغییر کند (و همچون زمان پیامبر، مسلمانانی خالص گردید) سعادتمند خواهید شد، وظیفه من جز تلاش و کوشش نیست. اگر می‌خواستم بگویم و کوتاهی‌های شما را در باره خود باز گو کنم) می‌گفتم، اما امید است خداوند از گذشته صرف‌نظر کند!

توضیح:

[۱] «ابن ابی الحدید» می‌گوید:

این خطبه را امام در آغاز خلافتش پس از قتل عثمان ایراد فرموده است (جلد ۱۰ ص ۶۲)

ابن شاکر لثی قسمت اول این خطبه را تا «و ثقلت موازین» در کتاب «عیون الحکم» آورده.

و زمخشری در جزء اول «ربیع الابرار» (خطی) ص ۱۶۲ باب «تبدل الاحوال» قسمت دیگری از آن یعنی از «و ایم الله ما کان فی قوم قط» الی «و اصلح لهم کل فاسد».

را نقل نموده. و ابن «اثیر» در کتاب نهاییه کلمات پیچیده این خطبه را تفسیر کرده از جمله در جزء سوم ص ۲۸۲ ماده «عقل» جمله «المختص بعقائل کراماته» را تفسیر نموده است.

(مصادر نهج البلاغه جلد ۲ ص ۴۳۵)

خطبه ی ۱۷۸

و من کلام له عليه السلام

و قد سأله ذعلب اليماني فقال : هل رأيت ربك يا أمير المؤمنين ؟ فقال عليه السلام : أ فأعبد ما لا أرى ؟ فقال : و كيف تراه ؟ فقال :

لا تدركه العيون بمشاهدة العيان ، و لكن تدركه القلوب بحقائق الإيمان قريب من الأشياء غير ملامس ، بعيد منها غير مباین ، متكلم لا بروية ، مرید لا بهمة ، صانع لا بجارحة ، لطيف لا يوصف بالخفاء ، كبير لا يوصف بالجفاء ، بصير لا يوصف بالحاسة ، رحيم لا يوصف بالرفقة . تعنو الوجوه لعظمته ، و تجب القلوب من مخافته .

از سخنان امام(ع) است [۱] [۲]

«ذغلب یمانی» از امام پرسید: «ای امیر مؤمنان آیا پروردگارت را دیده‌ای؟» امام در پاسخش فرمود: پس من کسی را می‌پرستم که ندیده باشم؟ پرسید چگونه او را مشاهده فرموده‌ای؟ «امام پاسخ داد:

چشمها هرگز او را آشکارا نمی‌بینند، اما قلبها با نیروی حقیقت ایمان وی را درک میکنند، به همه چیز نزدیک است اما نه آنطور که به آنها چسبیده باشد، از همه چیز دور است اما نه آنچنان که از آنها بیگانه باشد، سخن می‌گوید اما نه اینکه قبلا نیاز به اندیشه داشته باشد، اراده می‌کند اما نه اینکه پیش از آن نیازمند به فکر و تصمیم باشد صانع و سازنده است اما نه با اعضا و جوارح، لطیف است اما نه اینکه «مخفی» باشد، بزرگ و قدرتمند است اما نه اینکه جفا کار باشد. بینا است ولی نه با حس باصره، و رحیم است اما نه به این معنی که نازک‌دل باشد چهره‌ها در برابر عظمتش خاضع، و قلبها از هیبتش مضطربند!.

توضیح‌ها:

[۱] این سخن امام(ع) در کتابهای متعددی از منابع شیعه که پیش از شریف رضی می‌زیسته‌اند نقل شده است از جمله:

«کلینی» در اصول کافی ج ۱ ص ۱۳۸ باب «جوامع التوحید»، و در باب «ابطال الرؤیا» ج ۱ ص ۹۸ و «صدوق» در کتاب «توحید» به عبارتهای گوناگون در صفحات ۹۶، ۳۲۰ و ۳۲۴، و در «امالی» صفحه ۲۰۵ مجلس ۵۵، و «مفید» در کتاب «ارشاد» صفحه ۱۳۱ و «اختصاص» صفحه ۲۳۶.

و از دانشمندان اهل سنت «سبط ابن جوزی» در کتاب «تذکره» ص ۱۵۷ از «عطیه عوفی» از ابن عباس آن را نقل کرده است.

(مصادر نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۳۷)

[۲] «ذعلب» اهل یمن بوده است و «یمن» را بخاطر اینکه در طرف راست مکه واقع شد یمن، و اهل آنجا را یمنی می‌گویند امام (ع) چون همواره بالای منبر می‌فرمود «سلونی قبل ان تفقدونی»: هر چه می‌خواهید از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید «ذعلب» که یکی از یاران امام (ع) بود، به پا خاست، او مردی بلیغ و دارای شجاعتی خاص بود گفت امام (ع) ادعای بزرگی نمود من هم اکنون از اوسؤالی میکنم که در جواب آن ناتوان گردد و لذا گفت هل رایت ربک یا امیر المؤمنین؟

آیا پروردگارت را دیده‌ای؟ و این پرسش را از روی تکبر و به قصد ناتوان کردن امام (ع) نمود امام (ع) در پاسخش این سخنان را بیان فرمود چنانکه او در حیرت ماند.

(اقتباس از شرح خوئی ج ۱۰ ص ۲۵۹)

خطبه ی ۱۷۹

و من خطبة له عليه السلام

الحمد لله الذي أظهر من آثار سلطانه ، و جلال كبريائه ، ما حير مقل العيون من عجائب قدرته ، و ردع خطرات همائم النفوس عن عرفان كنه صفته . و أشهد أن لا إله إلا الله شهادة إيمان و إيقان ، و إخلاص و إذعان ، و أشهد أن محمدا عبده و رسوله أرسله و

أعلام الهدى دارسه ، و مناهج الدّين طامسه ، فصدع بالحقّ ، و نصح للخلق ، و هدى إلى الرّشد ، و أمر بالقصد ، صلى الله عليه و آله و سلم .

و اعلّموا ، عباد الله ، أنّه لم يخلقكم عبثا ، و لم يرسلكم هملا . علم مبلغ نعمه عليكم ، و أحصى إحسانه إليكم ، فاستفتحوه ، و استنجدوه ، و اطلبوا إليه و استمنحوه ، فما قطعكم عنه حجاب ، و لا أغلق عنكم دونه باب ، و إنّ له ل بكلّ مكان ، و فى كلّ حين و أوان ، و مع كلّ ، إنس و جانّ ، لا يثلمه العطاء ، و لا ينقصه الجباء ، و لا يستنفده سائل ، و لا يستقصيه نائل ، و لا يلويه شخص عن شخص ، و لا يلهيه صوت عن صوت ، و لا تحجزه هبة عن سلب ، و لا يشغله غضب عن رحمة ، و لا توليه رحمة عن عقاب ، و لا يجنّه البطون عن الظّهور ، و لا يقطع الظّهور عن البطون . قرب فنأى ، و علا فدنا ، و ظهر فبطن ، و بطن فعلم ، و دان و لم يدن ، لم يذرا الخلق باحتيال ، و لا استعان بهم لكال .

أوصيكم ، عباد الله ، بتقوى الله ، فإنّها الزّمام و القوام ، فتمسّكوا بوثائقها ، و اعتصموا بحقائقها ، تؤل بكم إلى أكنان الدّعة ، و أوطان السّعة ، و معاقل الحرز . و منازل العزّ ، فى يوم تشخص فيه الأبصار ، و تظلم الأقطار ، و تعطلّ فيه صرور العشار ، و ينفخ فى الصّور ، فتزهق كلّ مهجّة ، و تبكم كلّ لهجّة ، و تذلل الشّمّ الشّوامخ ، و الصّمّ الرّواسخ ، فيصير صلدها سرابا رقرقا ، و معهدا قاعا سملقا ، فلا شفيع يشفع ، و لا حميم يدفع ، و لا معذرة تنفع .

منها :

بعثه حين لا علم قائم ، و لا منار ساطع ، و لا منهج واضح : أوصيكم عباد الله ، بتقوى الله ، و أحذركم الدّنيا ، فإنّها دار شخوص ، و محلّة تنغيص ، ساكنها ظاعن ، و قاطنها بائن ، تميد بأهلها ميدان السّفينه تقصفها العواصف فى لجج البحار ، فمنهم الغرق الوبق ، و منهم النّاجى على بطون الأمواج ، تحفزه الرّياح بأذيالها ، و تحمله على أهوالها ، فما غرق منها فليس بمستدرک ، و ما نجا منها فإلى مهلك عباد الله ، الآن فاعملوا ، و الألسن مطلقة ، و الأبدان صحيحة ، و الأعضاء لدنه ، و المتقلب فسيح ، و المجال عريض ، قبل إرهاق الفوت ، و حلول الموت ، فحقّقوا عليكم نزوله ، و لا تنتظروا قدومه .

از خطبه‌های امام علیه السلام که در آن پس از ستایش خدا و ثنا بر پیامبر صلى الله عليه و آله و سلم مردم را اندرز میدهد.

ستایش خداستایش خداوندی را است که از آثار قدرت و جلال کبریایش آنقدر آشکار ساخته که چشم از عجائب قدرتش در حیرت فرو رفته و اندیشه‌های بلند انسانها را از شناختن کنه‌صفتش باز داشته است.

شهادتین از روی ایمان و یقین و اخلاص و اعتقاد گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند یکتانست. و نیز شهادت می‌دهم که محمد ص بنده و فرستاده او است. وی را هنگامی فرستاد که نشانه‌های هدایت به کهنگی گرائیده، و جاده‌های دین محو و نابود شده بود، او حق را آشکار ساخت و مردم را نصیحت نمود. و آنها را به سوی کمال، هدایت کرد و فرمان میانه روی و عدالت داد، درود بر او و خاندانش باد.

پند و اندرزای بندگان خدا! آگاه باشید! خداوند شما را بی‌پرده نیافریده و مهمل و بدون سرپرست نگذاشته، از مقدار و اندازه نعمتش بر شما آگاه، و احسان و نیکی خود را بر شما احصاء فرموده است، بنابراین از او درخواست پیروزی بر دشمن و رستگاری کنید، دست نیاز را به سوی او دراز و عطا و بخشش را تنها از او بخواهید قطعاً میان شما و او حجابی نیست و دری بین او و شما بسته نشده است. او در همه جا، در هر لحظه و هر ساعت و با هر کس هست.

عطا و بخشش، از قدرت و دارائیش نمی‌کاهد، و سائلان نعمتش را تمام نمی‌کنند، و عطاشدگان از خزائنش کم نمی‌کنند توجه به یک شخص وی را از دیگری غافل نمی‌سازد، و شنیدن صدائی او را از شنیدن صدای دیگری باز نمی‌دارد، عطا و بخشش وی به کسی مانع از سلب نعمت از دیگری نمی‌شود، غضبش او را از رحمت باز نمی‌دارد و رحمتش او را از کیفر و عذاب غافل نمی‌سازد، پنهان بودنش (از چشمها) مانع از آشکار بودنش (در پیشگاه عقل به خاطر آثارش) نیست، و ظاهر بودنش (در نزد خرد) وی را از پنهان بودن (از چشمها) جدا نمی‌سازد نزدیک است و در عین حال دور، بلند مرتبه است و در همین حال نزدیک، آشکار است و پنهان، پنهان است و آشکار، از همه حساب می‌کشد و کسی از او حساب نتواند خواست. موجودات را با (نیاز) به فکر و اندیشه نیافریده، و از آنان به خاطر خستگی و تعب کمک نخواسته است.

ای بندگان خدا! شما را به تقوا سفارش می‌کنم! که زمام عبادات و قوام زندگی پر سعادت به تقوا است، پس به وسیله‌های مطمئن متمسک شوید و به تقوای حقیقی چنگ زنید که شما را به سر منزل آرامش و منزلگاههای پر وسعت و قلعه‌های محکم و سراهای

عزت می‌رسانند... (این مراحل سعادت را روزی به انسان می‌بخشد که) چشمها در آن روز خیره می‌شود و از حرکت باز می‌ایستد، همه جا در نظر انسان تاریک، و گله‌های شتر (بهترین ثروت عرب) و مال و اموال فراموش می‌گردند، در «صور» دمیده می‌شود، قلبها از کار می‌افتد، زبانها بند می‌آید، کوههای بلند و سنگهای محکم به هم خورد آنچنان که قسمتهای سخت و محکم درهم ریخته، نرم می‌شوند، جای آنها چنان صاف و هموار می‌گردد که گویا کوهی وجود نداشته است، (در آنروز نه شفیع است که شفاعت کند و نه دوستی که سودی بخشد و نه عذر موجهی که کیفر را بر طرف سازد).

از خطبه‌های امام علیه السلام است. [۱]

بعثت پیامبر (ص)

هنگامی پیامبر (ص) را مبعوث ساخت که نه نشانه‌ای (از دین) بر پا، و نه چراغ هدایتی روشن، و نه طریق حقی آشکار بود!

موعظه به زهدای بندگان خدا! شما را به تقوا توصیه می‌کنم و از دنیا بر حذر می‌دارم، زیرا دنیا سرای ناپایدار، و جایگاه سختی و مشقت است، ساکنانش مسافر و مقیمانش مجبور به جدائی از آن هستند.

دنیا همچون کشتی است که در دل دریاها بادهای تند و شدید آن را مضطرب می‌سازد، اهل خود را همیشه در اضطراب و ناراحتی قرار می‌دهد، (سرنشینان آن) بعضی غرق شده و هلاک گردیده‌اند و برخی در میان امواج در حال نجاتند، بادهای آنها را از این سو به آن سومی‌برند و در جاهای هولناک قرار می‌دهند. اما آنها که هلاک شده‌اند باز یافتنشان ممکن نیست و آنان که نجات یافته‌اند نیز در شرف هلاکند.

ای بندگان خدا! از هم اکنون به هوش باشید! هنوز زبانها آزاد، بدن‌ها سالم، اعضاء و جوارح آماده، محل رفت و آمد وسیع، و مجال بسیار است، (به هوش باشید) یش از آنکه فرصت از دست‌برود و مرگ فرا رسد، آمدن مرگ را مسلم و تحقق یافته‌شمارید، نه آنکه منتظر آن باشید (که در عمل سستی و تاخیر کنید)

توضیح:

[۱] همانطور که در مدرک خطبه (۱۹۱)

گفتیم احتمال دارد این خطبه و آنچه تحت شماره ۱۹۱ هست یک خطبه باشد.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۴۱۹ ص ۷۴)

خطبه ی ۱۸۰

و من خطبة له عليه السلام

و لقد علم المستحفظون من أصحاب محمد، صلى الله عليه وآله وسلم، أنّي لم أَرِدْ على الله ولا على رسوله ساعة قطّ، و لقد واسيته بنفسى فى المواطن التى تنكص فيها الأبطال، و تتأخّر فيها الأقدام، نجدة أكرمنى الله بها.

و لقد قبض رسول الله، صلى الله عليه وآله وسلم، و إنّ رأسه لعلى صدرى، و لقد سألت نفسه فى كفى، فأمررتها على وجهى، و لقد وليت غسله، صلى الله عليه وآله وسلم،

و الملائكة أعوانى، فضجّت الدار و الأُفنية، ملأ يهبط و ملأ يعرج، و ما فارقت سمعى هينمة منهم، يصلّون عليه حتّى واريناه فى ضريحه، فمن ذا أحقّ به منى حيا و ميتا؟ فانفذوا على بصائرکم، و لتصدق نيّاتکم فى جهاد عدوكم. فوالذى لا اله إلا هو إنّى لعلى جاذة الحقّ، و إنّهم لعلى مزلة الباطل، أقول ما تسمعون، و أستغفر الله لى و لكم.

از سخنان امام(ع) که در آن موقعیت خویش و لزوم اطاعت فرمانش را تاکید می کند.[۱]

اصحاب و یاران محمد(ص) که حافظان و نگهداران اسرار او هستند، به خوبی می دانند که من حتی یک لحظه به معارضه با(احکام و دستورات) خدا و پیامبر بر نخاسته ام، بلکه با درکف گذاشتن جان خود، در صحنه های نبردی که شجاعان قدمهایشان می لرزید و پشت کرده فرار می کردند با حضرتش مواسات کردم، و این شجاعتی است که خداوند مرا به آن اکرام فرموده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که سرش بر سینه‌ام قرار داشت قبض روح گردید، و جانش در دستم جریان پیدا کرد، آنرا به چهره کشیدم.

من متصدی غسل آنحضرت بودم و فرشتگان مرا یاری می‌کردند (گوئی) در و دیوار خانه‌اش به ضجه در آمده بودند.

گروهی (از فرشتگان) به زمین می‌آمدند و گروهی به آسمان می‌رفتند، گوش من از صدای آهسته آنان که بر آنحضرت نماز میخواندند خالی نمیشد، تا آنگاه که او را در ضریح خود بخاک سپردیم.

بنابراین چه کسی بآنحضرت بهنگام حیات و مرگ از من سزاوارتر است؟! با بینش خویش بسوی جهاد سرعت کنید، باید نیت شما در صحنه جهاد عملتان را تصدیق کند، سوگند بآنکسی که جز او آفریدگار و معبودی نیست من در جاده حق قرار دارم، و آن‌ها (مخالفان) در لغزش گاه باطل!

می‌گویم آن چه را که می‌شنوید! و برای خود و شما از خداوند درخواست مغفرت و آمرزش می‌کنم!

توضیح:

[۱] مرحوم «شیخ مفید» در کتاب مجالس این سخن را با کمی تفاوت آورده است (مصادر نهج البلاغه ج ۳ صفحه ۷۵)

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد.

۱- منظور از «مستحفظون» کسانی هستند که اسرار پیامبر (ص) را حفظ نموده و از اصحاب سر او به شمار می‌آیند: همچون «حذیفه» که پیامبر (ص) منافقان را به او نشان داد و او آنها را شناخت.

و گفته‌اند منظور از آن علماء و فضلاء صحابه هستند که مکلف به حفظ و حراست کتاب خدا بوده‌اند.

۲- انی لم ارد علی الله و لا علی رسوله.

این عبارت چنانکه شارحان از آن فهمیده‌اند اشاره به کسانی است که گاهی سخن پیامبر(ص) را قبول نکرده و بلکه آن را رد می‌نمودند از جمله عمر به‌هنگام صلح «حذیبیه» وقتی که نامه صلح خواستند بنویسند به پیامبر(ص) اعتراض کرد مگر ما مسلمانان نیستیم و مگر آنها کافر نیستند؟

پیامبر فرمود بلی گفت پس چرا ما خواری و ذلت را متحمل شویم؟ پیغمبر فرمود من طبق آنچه مامورم عمل می‌کنم، عمر به پا خاست و به عده‌ای از صحابه گفت مگر به ما وعده ندادند که وارد مکه شویم پس چگونه جلوی ما گرفته شده و باید با خواری باز گردیم؟ اگر من یار و یآوری داشتم هرگز تن به این خواری نمی‌دادم! کسی به او گفت آرام باش او پیامبر خدا است و خدا او را خوار نخواهد کرد!

(ابن ابی الحدید ج ۱۰ ص ۱۸۰)

موارد دیگری از شخص نامبرده و دیگران در تاریخ ثبت است که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعتراض کرده و سخنش را رد نموده که می‌توانید برای آگاهی از آن به کتاب «فصول المهمه» نوشته مرحوم سید شرف الدین مراجعه فرمائید.

۳- و لقد سالت نفسه فی کفی.

بعضی از شارحان منظور از این جمله را خونی می‌دانند که ساعت آخر از گلوی پیامبر(ص) آمده و علی علیه السلام آنرا گرفته و بر صورت خود کشیده و بعضی دیگر همچون مرحوم خوئی آنرا همان روح لطیف و نفس ناطقه قدسیه که مبدافکر و آگاهی و هوش می‌دانند که به هنگام مفارقت از بدنش در دست علی علیه السلام قرار گرفته و آنرا بر صورت خود کشیده است.

(ابن ابی الحدید ج ۱۰ ص ۱۸۳ و شرح خوئی ج ۱۲ ص ۲۴۱)

خطبه ی ۱۸۱

من کلام له علیه السلام فی ذم أصحابه

أحمد الله على ما قضى من أمر ، و قدر من فعل ، و على ابتلائى بكم أيتها الفرقة التى إذا أمرت لم تطع ، و إذا دعوت لم تجب ، إن أمهلتكم خضتكم ، و إن حوربتكم خرتكم و إن اجتمع الناس على إمام طعتكم ، و إن أجتتم إلى مشاقّة نكصتكم . لا أبا لغيركم ما تنظرون نصرکم ربکم ، و الجهاد على حقکم : الموت أو الذلّ لكم فو الله لئن جاء يومى و ليأتينى ليفرقنّ بينى و بينکم و أنا لكم قال ، و بكم غير كثير . لله أنتم أما دين يجمعکم ، و لا حمية تشحذکم ؟ أو ليس عجا أن معاوية يدعو الجفأ الطغام ، فيتبعونه على غير معونة و لا عطاء ، و أنا أدعوکم و أنتم تريكة الإسلام ، و بقية الناس إلى المعونة و طائفة من العطاء فتتفرقون عنى ، و تختلفون على ؟ انه لا يخرج إليکم من أمرى رضا فترضونه ، و لا سخط فتجتمعون عليه ، و إن أحبّ ما أنا لاق إلى الموت . قد دارستکم الكتاب ، و فاتحتکم الحجاج ، و عرفتکم ما أنكرتم ، و سوغتکم ما مجبتم ، لو كان الأعمى يلحظ ،

أو النائم يستيقظ و أقرب بقوم من الجهل بالله قائدهم معاوية و مؤذّبهم ابن النابغة .

از خطبه‌های امام علیه السلام که در نکوهش یاران نافرمانش ایراد فرموده است [۱]

خداوند را بر آنچه فرمان داده، و هر کار که مقدر فرموده می‌ستایم. و پروردگار را بر گرفتاری خود به گروهی که هر گاه فرمان داده‌ام اطاعت نکردید، و هر زمان که دعوتان نمودم اجابت نمودید ستایش می‌کنم (همان شما که) هر گاه مهلتان دهم در بیهودگی فرومی‌روید، و هنگامی که با جنگ و نبرد رو برو شوید ضعف و ناتوانی نشان می‌دهید. اگر مردم اطراف پیشوائی گرد آیند طعنه می‌زنید، و اگر شما را به سوی مشکلی بکشانند عقب نشینی می‌کنید. دشمن شما بی‌پدر باد! برای یاری کردن خویش و جهاد در راه حق خود منتظر چه هستید؟ مرک، یا ذلت؟! سوگند به خدا اگر مرک من فرا رسد- که حتما خواهد رسید- بین من و شما جدائی خواهد افتاد، در حالی که من از مصاحبت با شما ناراحت، و وجدتان برایم قدرت آفرین نبود (اما من برای شما همه چیز بودم) خدا خیرتان دهد!!

(در شگفتم) آیا در میان شما دین نیست که شما را گرد آورد؟ و آیا غیرتی نیست که شما را به سوی دشمن بسیج کند؟ آیا این شگفت آور نیست که معاویه خبیث این جفا پیشگان او باش را دعوت کند و آنها بدون انتظار بخشش و کمکی متابعتش کنند؟ [۲]

اما من-با اینکه شما بازماندگان اسلام و بقایای مردمید-دعوتتان به کمک و عطایا می‌کنم ولی از گردم‌پراکنده می‌شوید و راه تشتت و تفرقه را پیش می‌گیرید(چنان بی‌تفاوت هستید که) نه ازدستورات و کارهایم راضی می‌شوید، و نه شما را به غضب می‌اندازد که بر ضد آن اجتماع کنید محبوبترین چیزی که دوست دارم ملاقاتش کنم، مرک است!!

کتاب خدا را به شما تعلیم دادم، راه و رسم استدلال را به شما آموختم، آنچه نمی -شناختید به شما شناساندم، و آنچه لقلقه زبانتان بود و از حقیقت آن آگاه نبودید با بیان و توضیح خویش، مفهوم، و به ذائقه فکرتان گوارا ساختم اما(صد حیف) که نابینا نمیتواند به بیند و خوابیده بیدار نیست! سوگند به خدا چقدر به جهالت و نادانی نزدیکند مردمی که رهبرشان معاویه و طرف مشورت و مربی آنها پسر نابغه(عمر و عاص) باشد!

توضیح‌ها:

[۱] در کتاب «الغارات»-که نویسنده آن پیش از شریف رضی ره می‌زیسته از «حبیب ابن عبد الله» نقل کرده که من نزد امام علی(ع) بودم که «عبد الله بن قعین» و «کعب ابن عبد الله» از مصر از طرف «محمد ابن ابی بکر» آمدند و از امام(ع) کمک خواستند که در مقابل «عمر و عاص» که به مصر حمله کرده بود یاریشان کند امام(ع) مردم را دعوت کرد و سخنرانی کرد و به آنها دستور داد که در «جزعه»-محلّی بین حیره و کوفه-جمع شوند و به کمک مصریان بشتابند ولی فردا امام(ع) تا ظهر صبر کرد و حتی صد نفر جمع نشد به دار الاماره بازگشت و اشراف قوم را جمع کرد و خطبه مورد بحث را ایراد فرمود.

«طبری» در تاریخ خود جلد ۶ ص ۶۰ در حوادث سال ۳۸ هجری این خطبه را نقل کرده و «ابن اثیر» از لغات پیچیده آن «تریکه الاسلام» را در ماده «ترک» ج ۱ ص ۱۸۸ تفسیر کرده است.

(مصادر نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۳۹ و ۴۴۰)

[۲] فیتبعونه علی غیر معونه و لا عطاء.

در این سخن امام(ع) می‌فرماید:

با اینکه معاویه حقوق مستمری و بخششی نسبت به طرفدارانش ندارد از اوتبعیت می‌کنند ولی من که به شما هم حقوق مستمری و هم کمک خرجی جدائی می‌دهم از شما یاری نمی‌بینم.

در حالی که آنچه معروف است معاویه نسبت به طرفدارانش بذل و بخشش بی حساب داشته و امام(ع) حتی یک درهم هم نا بجا به کسی نمی‌داده و همه را به طور مساوی می‌بخشیده است.

پاسخ این سؤال این است که معاویه بی حساب به رؤساء و اشراف قبائل می‌بخشیده، و بقیه به طرفداری از آنها و یا به خیال اینکه مطالبه خون عثمان می‌کنند به او کمک می‌کردند و سهمی از عطا و بخششها به آنها نمی‌رسید، ولی امام(ع) آنچه می‌داد بهمه بطور مساوی و بدون هیچگونه امتیازی می‌بخشید.

(شرح ابن ابی الحدید ج ۱۰ ص ۷۱)

ضمناً باید توجه داشت تفاوت بین «عطا» و «معاونه» را در این گفته‌اند که «عطا» حقوق مستمری و «معاونه» کمک خرجی است.

خطبه ی ۱۸۲

و من کلام له علیه السّلام

و قد أرسل رجلاً من أصحابه يعلم له علم أحوال قوم من جند الکوفه قد هموا باللحاق بالخوارج ، و كانوا علی خوف منه علیه السلام ، فلما عاد إليه الرجل قال له : أ أمنوا فقطنوا أم جنبوا فظعنوا ؟ فقال الرجل : بل ظعنوا یا أمیر المؤمنین . فقال :

بعدا لهم كما بعدت ثمود ، أما لو أشرعت الأسنه إلیهم ، و صبّت السیوف علی هاماتهم لقد ندموا علی ما کان منهم ، إنّ الشیطان الیوم قد استفلّهم ، و هو غدا متبرئ منهم ، و متخلّ عنهم ، فحسبهم بخروجهم من الهدی ، و ارتکاسهم فی الضلال و العمی ، و صدّهم عن الحقّ ، و جماعهم فی التّیّه .

از سخنان امام(ع) که در باره گروهی از سپاه کوفه فرموده است [۱]

امام یکی از یاران خود را فرستاد تا از وضع گروهی از سپاه کوفه که تصمیم داشتند به خاطر ترس از او به خوارج ملحق گردند اطلاعی کسب کند پس از بازگشت امام از او پرسید: آیا ایمن گردیدند و بر جای باقی ماندند یا ترسیدند و کوچ نمودند. عرض کرد: ای امیر مؤمنان! ترسیدند و کوچ کردند! در اینجا امام (ع) فرمود:

از رحمت خدا بدور باشند همانگونه که قوم ثمود از رحمتش دور شدند! آگاه باشید اگر نوک نیزه‌ها به سوی آنها متوجه می‌شد و شمشیرها بر فرقشان می‌بارید از گذشته خودپشیمان می‌گشتند، شیطان امروز از آنها درخواست تفرقه کرده اما فردا از آنها بیزاری می‌جوید، و خویش را از آنها کنار خواهد کشید آنها را همین بس که از طریق هدایت خارج، و به گمراهی و کوری باز گشتند، راه حق را سد کردند و در وادی حیرت و جهل فرو ماندند.

توضیح:

[۱] مدرک این سخن در ذیل کلام (۴۴)

گذشت و گفته شد که مراد از آن گروه «خریت ابن راشد» و طرفداران او می‌باشند که جریان آن را در جلد اول ذیل شماره ۱۳۷ ص ۴۳۵ بطور فشرده آوردیم و اما اینکه شخصی که امام وی را برای آگاهی از وضع «خریت» فرستاد چه کسی بود طبق آنچه در شرح خوئی آمده «عبد الله ابن فعین» بوده است.

خطبه ی ۱۸۳

و من خطبة له عليه السلام

روی عن نوف البکالی قال : خطبنا هذه الخطبة بالكوفة أمير المؤمنين عليه السلام و هو قائم على حجارة نصبها له جعدة بن هبيرة المخزومي ، و عليه مدرعة من صوف ، و حمائل سيفه ليف ، و في رجله نعلان من ليف ، و كأن جبينه ثفنة بعير . فقال عليه السلام :

الحمد لله الذى إليه مصائر الخلق و عواقب الأمر ، نحمده على عظيم إحسانه ، و نير برهانه ، و نوا مى فضله و امتنانه ، حمدا يكون لحقه قضاء ، و لشكره أداء ، و إلى ثوابه مقربا ، و لحسن مزیده موجبا . و نستعين به استعانته راج لفضله ، مؤمّل لنفعه ، واثق بدفعه ، معترف له بالطول ، مدعن له بالعمل و القول . و نؤمن به إيمان من رجاء موقنا ، و أناب إليه مؤمنا ، و خنع له مدعنا ، و أخلص له موخدا ، و عظّمه ممجّدا ، و لاذبه راغبا مجتهدا : لم يولد سبحانه فيكون فى العزّ مشاركا ، و لم يلد فيكون مورثا هالكا ، و لم يتقدّمه وقت و لازمان ، و لم يتعاوره زيادة و لا نقصان ، بل ظهر للعقول بما أرانا من علامات التدبير المتقن ، و القضاء المبرم .

و من شواهد خلقه خلق السموات موطّات بلا عمد ، قائمات بلا سند . دعاهنّ فأجبن طائعات مذعنات ، غير متلكنات و لا مبطنات ، و لو لا إقرارهنّ له بالرّبوبيّة و إذعانهنّ له بالطّواعيّة لما جعلهنّ موضعا لعرشه و لا مسكنا لملائكته ، و لا مصعدا للكلم الطيّب و العمل الصّالح من خلقه ، جعل نجومها أعلاما يستدلّ بها الحيران فى مختلف فجاج الأقطار ، لم يمنع ضوء نورها اد لهمام سجف اللّيل المظلم ، و لا استطاعت جلايب سواد الحنادس أن تردّ ما شاع فى السموات من تلالؤ نور القمر ، فسبحان من لا يخفى عليه سواد غسق داج ، و لا ليل ساج فى بقاع الأرضين المتطأطئات ، و لا فى يفاع السّفع المتجاورات ، و ما يتجلجل به الرّعد فى أفق السّماء ، و ما تلاشت عنه بروق الغمام ، و ما تسقط من ورقه تزيلها عن مسقطها عواصف الأنواء و انهطال السّماء ، و يعلم مسقط القطرة و مقرّها ، و مسح الذّرة و مجرّها ، و ما يكفى البعوضة من قوتها ، و ما تحمل الأنثى فى بطنها .

الحمد لله الكائن قبل أن يكون كرسى أو عرش ، أو سماء أو أرض ، أو جانّ أو إنس لا يدرك بوهم ، و لا يقدر بفهم ، و لا يشغله سائل ، و لا ينقصه نائل ، و لا ينظر بعين ، و لا يحلّ بأين ، و لا يوصف بالأزواج ، و لا يخلق بعلاج ، و لا يدرك بالحواسّ ، و لا يقاس بالنّاس .

الذى كلّ موسى تكليما ، و أراه من آياته عظيما ، بلا جوارح و لا أدوات ، و لا نطق و لا لهوات . بل إن كنت صادقا أيّها المتكلّف لوصف ربّك ، فصّف جبرائيل و ميكائيل و جنود الملائكة المقربين فى حجرات القدس مرجحين ، متولّيه عقولهم أن يحدّوا أحسن الخالقين . فإنّما يدرك بالصفّات ذو و الهيئات و الأدوات ، و من ينقضى إذا بلغ أمد حدّه بالفناء فلا إله إلّا هو أضاء بنوره كلّ ظلام ، و أظلم بظلمته كلّ نور .

أوصيكم عباد الله بتقوى الله الذى ألبسكم الرّياش ، و أسبغ عليكم المعاش و لو أن أحدا يجد إلى البقاء سلّما أو إلى دفع الموت سبيلا لكان ذلك سليمان بن داود عليه السّلام : الذى سخّر له ملك الجنّ و الإنس مع النّبوة و عظيم الزّلفه ، فلمّا استوفى طعمته ، و استكمل مدّته ، رمته قسى الفناء بنبال الموت ، و أصبحت الدّيار منه خالية ، و المساكن معطلّة ، و ورثها قوم آخرون ، و إنّ لكم فى القرون السّالفة لعبرة أين العمالق و أبناء العمالق ؟ أين الفراعنة و أبناء الفراعنة ؟ أين أصحاب مدائن الرّسّ الذين قتلوا النّبیین . و أطفأوا سنن المرسلين ، و أحيوا سنن الجبّارين ؟ أين الذين ساروا بالجيوش ، و هزموا بالألوف ، و عسكروا بالعساكر ، و مدّتوا المدائن ؟

منها :

قد لبس للحكمة جنتّها ، و أخذها بجميع أدبها : من الإقبال عليها ، و المعرفة بها ، و التّفرّغ لها ، و هى عند نفسه ضالّته التى يطلبها ، و حاجته التى يسأل عنها ، فهو مغترب إذا اغترب الإسلام ، و ضرب بعسيب ذنبه و ألصق الأرض بجرانه ، بقيّة من بقايا حجّته ، خليفه من خلائف أنبيائه .

ثم قال عليه السّلام :

أيّها النّاس ، إنّى قد بثت لكم المواعظ و عظ الأنبياء بها أمهم ، و أدّيت إليكم ما أدّت الأوصياء إلى من بعدهم ، و أدّبتكم بسوطى فلم تستقيموا ، و حدودكم بالزّواجر فلم تستوسقوا لله أنتم ، أتتوقّعون إماما غيرى يطأبكم الطّريق ، و يرشدكم السّبيل ؟ ألا إنّ قد أدبر من الدّنيا ما كان مقبلا ، و أقبل منها ما كان مدبرا ، و أزمع التّرحال عباد الله الأخيار ، و باعوا قليلا من الدّنيا لا يبقى بكثير من الآخرة لا يفنى ، ما ضرّ إخواننا الذين سفكت دماؤهم و هم بصفّين أن لا يكونوا اليوم أحياء يسيغون الغصص ، و يشربون الرّثق ؟ قد و الله لقوا الله فوقاهم أجورهم ، و أحلّهم دار الامن بعد خوفهم ، أين إخوانى الذين ركبوا الطّريق و مضوا على الحقّ ؟ أين عمّار ؟ و أين ابن التّيّهان ؟ و أين ذو الشّهادتین ؟

و أين نظراؤهم من إخوانهم الذين تعاقدوا على المنية ، و أبرد برءوسهم إلى الفجرة ؟ قال : ثم ضرب بيده على لحيته الشريفة الكريمة فأطال البكاء ، ثم قال عليه السلام :

أوه على إخواني الذين قرأوا القرآن فأحكموه ، و تدبّروا الفرض فأقاموه ، أحيوا السنّة ، و أماتوا البدع ، دعوا للجهاد فأجابوا ، و وثقوا بالقائد فاتّبِعوه . ثم نادى بأعلى صوته : الجهاد الجهاد عباد الله ألا و إنّى معسكر فى يومى هذا ، فمن أراد الرّواح إلى الله فليخرج .

قال نوف : و عقد للحسين عليه السلام فى عشرة آلاف ، و لقيس بن سعد رحمه الله فى عشرة آلاف ، و لأبى ايوب الانصارى فى عشرة آلاف ، و لغيرهم على اعداد اخر ، و هو يريد الرجعة الى صفين ، فما دارت الجمعة حتى ضربه الملعون ابن ملجم لعنه الله ، فتراجعت العساكر فكنا كأغنام فقدت راعيها تختطفها الذئاب من كل مكان .

از خطبه‌های امام(ع)[۱]

از «نوف بکالی» نقل شده که: امیر مؤمنان(ع) در «کوفه» بر روی سنگهائی که «جعد بن هبیره مخزومی» برایش نصب کرده بود ایستاد و این خطبه را ایراد فرمود، درحالی که امام پیراهنی خشن از پشم بر تن و شمشیرش را با بندی از لیف خرما حمایل، و درپاهایش کفشی از لیف خرما بود، و در پیشانیش از اثر سجده پینه بسته بود. در این خطبه چنین فرمود:

ستایش خداوندستایش مخصوص خداوندی است که سر انجام خلقت و عواقب امور به او منتهی می‌گردد، او را بر احسان عظیمش، و برهان روشنش، و فراوانی فضل و منتش می‌ستائیم، ستایشی که حقش را اداء کند و سپاس شایسته او را بجا آورد، به ثوابش ما را نزدیک سازد، و موجب ازدیاد نیکی و احسان او گردد، و از او استعانت می‌طلبیم استعانت کسی که به فضل پروردگار امیدوار است، به سودش آرزومند، و از عدم زیانش مطمئن، و به قدرت او معترف، و با گفتار و کردار او معتقد است. به او ایمان داریم ایمان کسی که با یقین کامل به او امیدوار است و با اعتقاد خالص به او متوجه و با ایمانی پاک در برابرش خضوع می‌کند، و مخلصانه به توحید او عقیده دارد، با تمجید فراوان به بزرگداشت او می‌پردازد و با رغبت و کوشش بسیار به او پناهنده می‌شود.

یکتائیش...

او از کسی متولد نشده، تا در عزت و قدرت شریکی داشته باشد، و فرزندی به دنیا آورده تا پس از وفات چیزی به ارث بگذارد وقت و زمانی از او پیشی نگرفته و زیادی و نقصان بر او عارض نشده است. او با نشانه‌های تدبیرمتقن و نظام محکمی که به ما ارائه داده، ظمت خویش را در پیش چشم عقلها آشکارا جلوه کرده است.

از شواهد عظمت خلقت و آفرینش آسمانهای ثابت و پا برجائی است که بدون ستون، و بدون تکیه‌گاهی برقرارند این آسمانها را به طاعت خویش دعوت کرد، و آنها با اذعان کامل، بدون درنگ و سستی اجابت کردند. اگر همین اقرار آنها به ربوبیت حق و اذعانشان به اطاعت از او نبود، هرگز آنها را محل عرش خویش و مسکن فرشتگان، و جای بالا رفتن سخنان پاک و اعمال صالح و نیک بندگانش قرار نمی داد.

ستارگان آسمان را علائم و نشانه‌هایی قرار داد تا آنها که (شب هنگام) در نقاط مختلف، حیران و سرگردان می‌مانند به وسیله آنها راهنمایی شوند. پرده‌های ظلمانی شبهای تاریک نور افشانی آنها نمی‌گردد، و چادر سیاه و تاریک شبها نمی‌توانند از تلالؤ نور ماه درپهنه آسمانها جلوگیری کنند.

منزه است خداوندی که سیاهی شبهای تاریک و خاموش در نقاط پست زمین و درقله‌های کوتاه و بلند کوهها که در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند بر او مخفی نمی‌ماند و نیز آنچه را که غرش «رعد» در کرانه‌های آسمان به وجود می‌آورد، و آنچه برقه‌های ابر آن را متلاشی می‌سازند، همچنین بادهای تند و شدید، و برگهائی که بر اثر باران از شاخه‌ها جدا می‌شوند، و محل سقوط و ریزش قطرات بارانها، و جایگاه کشش دانه وسیله مورچگان و حرکات آنها، و غذاهائی که پشه‌ها را کفایت می‌کند، و آنچه را که موجودات ماده در رحم دارند از همه اینها آگاه است (و همه در پیشگاه علمش روشن و آشکارند)

باز هم ستایش خداوند ستایش ویژه خداوندی است که همواره بوده، پیش از آنکه «کرسی» یا «عرش»، «آسمان» یا «زمین»، «جن» یا «انس» موجود شوند. خداوندی که با فکر و عقلهای ژرف اندیش درک نشود، و با نیروی فهم اندازه‌ای برایش تصور نگردد، هیچ سؤال کننده‌ای او را به خود مشغول نمی‌سازد، عطا و بخشش از دارائش نمی‌کاهد، او با چشم نمی‌بیند (زیرا جسم نیست)

و در مکانی محدود نمیشود، همتا و همسری برایش معقول نیست، و در آفرینش نیاز به وسیله‌ای ندارد، با حواس درک نمی‌شود، و با بشر مقایسه نمی‌گردد همان کسی که با موسی سخن گفت و آیات عظیمش را به او نشان داد اما بدون اعضاء و زبان و کام.

ای کسی که خود را برای توصیف پروردگار به زحمت انداخته‌ای، اگر راست می‌گوئی جبرئیل و میکائیل و لشکر فرشتگان مقربین را؛ همانها که در بارگاه قدس، همواره در رکوع و سجودند، توصیف کن! فرشتگانی که عقلشان از اینکه احسن الخالقین را در حدی محدود سازد، در گرداب حیرت فرو مانده (زیرا) کسی را می‌توانی با توصیف درک کرده دارای شکل و اعضاء و جوارح است، و کسی را می‌توانی با صفات شناخت که محدود باشد و در حد معینی عمرش سپری شود پس معبودی جز او نیست که با نور خویش هر ظلمتی را روشن ساخته، و با تاریکیهائی که می‌آفریند هر نوری را در ظلمت فرو می‌برد!

توصیه به تقوای بندگان خدا! شما را به تقوا و پرهیزکاری در برابر خدا سفارش می‌کنم، همان‌خدائی که لباسهای فاخر را به شما پوشانده، و معاش و روزی را به فراوانی به شما ارزانی داشته است. اگر راهی به سوی بقاء یا جلوگیری از مرگ وجود داشت حتماً «سلیمان بن داود» آنرا در اختیار می‌گرفت چرا که خداوند حکومت بر جن و انس را همراه نبوت و مقام بلند قرب و منزلت الهی به او عطا کرد. اما آنگاه که پیمان روزی او پر شد و مدت زندگیش کامل گشت تیرهای مرگ از کمان فناء به سوی او پرتاب شد و دار و دیار از او حالی گردید! خانه‌ها و مسکنهای او بی صاحب ماندند، و آنها را گروهی دیگر به ارث بردند. (در هر حال) برای شما در تاریخ قرون گذشته درسهایی عبرت فراوانی وجود دارد.

«کجایند عمالقه؟» و «کجایند فرزندان آنها؟ کجا هستند «فرعونها» و فرزندانشان؟

اصحاب شهرهای «رس»، همانها که پیامبران را کشتند و چراغ پر فروغ سنن آنها را خاموش و راه و رسم ستمگران و جباران را زنده ساختند کجایند؟... کجایند آنها که با لشکرهای گران به راه افتادند و هزاران نفر را هزیمت دادند، سپاهیان فراوان گرد آوردند و شهرها بنا نهادند؟

قسمتی دیگر از این خطبه در باره مهدی (ع) زره «دانش» را بر تن پوشانده، و با تمامی آداب، با توجه و معرفت و آمادگی، آنرا فرا گرفته، حکمت گمشده او است که همواره در جستجوی آن است، و نیاز او است که در طلبش پرس و جو دارد، به هنگامی که اسلام

غروب میکند و همچون شتری که از راه رفتن، مانده بر زمین قرار می‌گیرد و سینه‌اش را به آن می‌چسباند او پنهان خواهد شد(تا زمانی که فرمان‌الهی برای قیامش فرا رسد) و باقی مانده‌ای است از حجت‌های خدا و خلیفه و جانشینی است از جانشینان پیامبران!

سپس امام فرمود:

ای مردم! من مواعظ و پند و اندرزهایی را که پیامبران برای امتشان بازگو کرده بودند در میان شما نشر دادم و وظیفه‌ای را که اوصیای پیامبران نسبت به امت آن‌ها بعد از مرگشان داشتند، در مورد شما به انجام رساندم، با تازیه‌ام شما را ادب کردم ولی به هیچ صراطی مستقیم نشدید، و با نواهی پروردگار شما را به پیش راندم ولی جمع‌نشدید خدا خیرتان دهد! آیا منتظرید پیشوائی جز من با شما همراه گردد؟ و راه حق را به شما نشان دهد؟ آگاه باشید آنچه از دنیا روی آورده بود پشت کرده، و آنچه پشت کرده بود روی آورده است، و بندگان نیکوکار و برگزیده خدا آماده رحیل گردیده‌اند، و کمی از دنیای فانی را با آخرت که در آن فنا نیست معاوضه کردند، راستی برادران ما که خونشان در صفین ریخت اگر امروز زنده نیستند چه زیان دیده‌اند، خوشا به حالشان که نیستند تا از این لقمه‌های گلوگیر بخورند! و از این آبهای ناگوار بنوشند! به خدا سوگند آنها خدا را ملاقات کردند و پاداششان را داد و آنها را بعد از «خوف» در سرای «امن» خویش جایگزین ساخت.

کجا هستند برادران من؟ همانها که سواره به راه می‌افتادند و در راه حق قدم بر می‌داشتند کجاست «عمار»؟ کجاست «ابن تیهان»؟ و کجاست «ذو الشهادتین»؟ و کجایند مانند آنان از برادرانشان که پیمان بر جانبازی بستند، و سرهای آنها برای ستمگران فرستاده شد؟! آنگاه دست به محاسن شریف زد مدتی بس طولانی گریست پس از آن فرمود.

آه بر برادرانم همانها که قرآن را تلاوت می‌کردند و به کار می‌بستند، در فرائض دقت می‌کردند و آن را بپا می‌داشتند، ستمها را زنده و بدعتها را میراندند. دعوت به جهاد را می‌پذیرفتند. و به رهبر خود اطمینان داشتند و صمیمانه از او پیروی میکردند.

سپس با صدای بلند فریاد زد:

بندگان خدا! جهاد... جهاد! آگاه باشید من امروز لشکر به سوی اردوگاه حرکت می‌دهم! آنکس که می‌خواهد به سوی خدا کوچ کند همراه ما خارج گردد!

«نوف» گفت: برای فرزندش «حسین (ع)» پرچمی با ۱۰ هزار نفر و برای «قیس بن سعد» در ۱۰ هزار و برای دیگران هر کدام تعدادی دیگر تهیه فرمود.

تصمیم داشت به «صفین» باز گردد. و هنوز «جمعه» نگذشته بود که «ابن ملجم» جنایتکار به امام ضربت زد، لشکر برگشت و ما همچون گله‌ای بودیم که شبان خود را از دست داده و گرگان از هر جانب به سرعت به آنها حمله ور شده بودند! [۲]

توضیح‌ها:

[۱] طبق نقل «ابن ابی الحدید» این آخرین خطبه‌ای است که امام (ع) ایستاده ایراد فرموده است.

(شرح ابن ابی الحدید ج ۱۰ ص ۱۱۲)

وی از «جوهری» در «صحاح» نقل می‌کند که:

«نوف بکالی» دربان امام علی (ع) بوده و «بکالی» اسم قبیله‌ای از «حمیر» می‌باشد (ص ۷۷)

«زمخشری» در کتاب «ربیع الابرار» قسمتی از آن را تا «فاطال البکاء» آورده و قسمت اخیر آنرا نیز بدون هیچ مقدمه‌ای ذکر کرده است.

«ابن شاکر لیثی» در کتاب «عیون الحکم و المواعظ» او ز «لم یولد سبحانه فیکون فی العز» تا «و اظلم بظلمته کل نور» آورده «ابن اثیر» لغات پیچیده این خطبه را در جزء دوم «نهایه» ص ۱۴۵ و ۱۹۸ نقل کرده است.

(مصادر نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۵۱)

[۲] به شرح حال چند نفر توجه کنید:

۱- «جعه ابن هبیره» پسر خواهر علی (ع) بوده و مادرش «ام هانی» است «جعه» مردی شجاع و دانشمند بود و از طرف امام (ع) والی خراسان گردیده او و مادرش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در روز فتح مکه درک نموده و اسلام آورده اند اما پدرش و عبد الله زبیری به سوی «نجران» فرار کردند.

طبق آنچه «سفینه البحار» در ماده «جعه» نقل کرده وی به هنگامی که امام حسن و امام حسین مشغول پرستاری امام (ع) بودند به جای امام (ع) بر مردم نماز می خواند و این دلیل عدالت او است.

۲- «عمالقه» فرزندان «لاووذ» ارم ابن سام ابن نوح بودند که بر یمن و حجاز و نواحی آنجا حکومت می کردند نام یکی از آنها «عملاق ابن لاووذ ابن سام» بود.

و از کسانی که همراه «عمالقه» به شمار می آیند عاد و ثمود هستند عاد پسر عویص ابن ارم ابن سام ابن نوح ماه پرست بوده و سرزمین او «احقاف» است که از «عمان» تا «حضر موت» را شامل می شود که در قرآن به آن اشاره شده از فرزندان او «شداد ابن عاد» می باشد.

و «ثمود» پسر عابر ابن ارم ابن سام ابن نوح است که در بین شام و حجاز زندگی می کرده.

فراعنه جمع «فرعون» لقب زمامداران مصر است از جمله «اولید ابن ریان» فرعون زمان یوسف «ولید ابن مصعب» فرعون زمان موسی (ع) می باشند.

۳- «اصحاب مدائن رس» گفته شده اینان مردمان زمان شعیب پیغمبر بوده اند که بت پرستی می کردند و دارای گوسفندان و چاههای آب بودند.

«رس» نام چاه بزرگی است که فروکش کرد و مردم آنجا را در زمین فرو برد و همه هلاک شدند.

و گفته شده که نام قریه‌ای در «فلج‌یمامه» می‌باشد که عده‌ای از بقایای ثمود در آن زندگی می‌کردند و در اثر طغیان و سرکشی هلاک گردیدند. و نیز گفته شده عده‌ای از عربهای پیشین بوده که بین شام و حجاز می‌زیسته‌اند بعضی مردم مدائن رس را همان اصحاب «اخدود» و رس را همان «اخدود» می‌دانند و...

۴- «عمار» راجع به شرح حال عمار در گذشته سخن گفته‌ایم و در فضائل عمار همین بس که «انس» از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده بهشت مشتاق چهار نفر است (ع)، عمار، سلمان و بلال!

در جنگ صفین هنگامی که «عمار» روی زمین افتاد آب طلب نمود برایش شیر آوردند چشمش که به شیر افتاد گفت: امروز به ملاقات دوستان خواهم رفت.

خطبه ی ۱۸۴

و من خطبة له عليه السلام

الحمد لله المعروف من غير رؤيئه ، الخالق من غير منصبه ، خلق الخلائق بقدرته ، و استعبد الأرباب بعزته ، و ساد العظماء بجوده .
و هو الذى أسكن الدنيا خلقه ، و بعث إلى الجنّ و الإنس رسله ، ليكشفوا لهم عن غطاها ، و ليحذروهم من ضرائها ، و ليضربوا لهم أمثالها ، و ليهجموا عليهم بمعتبر من تصرف مصاحها و أسقامها ، و ليبصروهم عيوبها و حلالها و حرامها ، و ما أعد الله للمطيعين منهم و العصاة من جنّه و نار و كرامه و هوان .

أحمدته إلى نفسه كما استحمد إلى خلقه ، و جعل لكلّ شيء قدرا ، و لكلّ قدر أجلا ، و لكلّ أجل كتابا .

منها :

فى ذكر القرآن : فالقرآن أمر زاجر ، و صامت ناطق ، حجّه الله على خلقه : أخذ عليهم ميثاقه ، و ارتهن عليه أنفسهم ، أتمّ نوره ، و أكمل به دينه ، و قبض نبيّه ، صلى الله عليه و آله ، و قد فرغ إلى الخلق من أحكام الهدى به ، فعظّموا منه سبحانه ما عظم من نفسه

، فإنه لم يخف عنكم شيئا من دينه ، و لم يترك شيئا رضيهِ أو كرهه ، إلّا و جعل له علما باديا ، و آية محكمة تزجر عنه أو تدعو إليه ، فرضاه فيما بقى واحد ، و سخطه فيما بقى واحد .

و اعلّموا أنّه لن يرضى عنكم بشيء سخطه على من كان قبلكم ، و لن يبسخط عليكم بشيء رضيهِ ممّن كان قبلكم ، و إنّما تسيرون في أثر بين ، و تتكلّمون برجع قول قد قاله الرّجال من قبلكم ، قد كفاكم مؤونة دنياكم ، و حثّكم على الشّكر ، و افترض من ألسنتكم الذّكر ، و أوصاكم بالتّقوى و جعلها منتهى رضاه و حاجته من خلقه ، فاتّقوا الله الّذى أنتم بعينه و نواصيكم بيده ، و تقلّبكم في قبضته : إنّ أسررتم علمه ، و إنّ أعلنتم كتبه ، قد وّكل بكم حفظه كراما ، لا يسقطون حقّا ، و لا يثبتون باطلا ، و اعلّموا أنّ من يتّق الله يجعل له مخرجا من الفتن ، و نورا من الظّلم ، و يخلده فيما اشتتهت نفسه ، و ينزله منزلة الكرامة عنده ، في دار اصطنعها لنفسه : ظلّها عرشه ، و نورها بهجته ، و زوّارها ملائكته ، و رفقاؤها رسله .

فبادروا المعاد ، و سابقوا الآجال ، فإنّ النّاس يوشك أن ينقطع بهم الأمل ، و يرهقهم الأجل ، و يسدّ عنهم باب التّوبة ، فقد أصبحتم في مثل ما سأل إليه الرّجعة من كان قبلكم ، و أنتم بنوسبيل على سفر من دار ليست بداركم ، و قد أودنتم منها بالارتحال ، و أمرتم فيها بالزّاد ، و اعلّموا أنّه ليس لهذا الجلد الرّقيق صبر على النّار ، فارحموا نفوسكم فإنّكم قد جرّبتموها في مصائب الدّنيا . أفرأيتم جزع أحدكم من الشّوكة تصيبه و العثرة تدميه ، و الرّمضاء تحرقه ؟ فكيف إذا كان بين طابقيّن من نار ، ضجيج حجر ، و قرين شيطان ؟ أعلّمت أنّ مالكا إذا غضب على النّار حطم بعضها بعضا لغضبه ، و إذا زجرها توثّبت بين أبوابها جزعا من زجرته ؟ ؟ أيّها اليفن الكبير ، الّذى قد لهزه القتير كيف أنت إذا التحمت أطواق النّار بعظام الأعناق ، و نشبت الجوامع ، حتّى أكلت لحوم السّواعد ؟ فالله الله ، معشر العباد ، و أنتم سالمون في الصّحّة قبل السّقم و في الفسحة قبل الضّيق ، فاسعوا في فكاك رقابكم من قبل أن تغلق رهائنها : أسهروا عيونكم . و أضمروا بطونكم ، و استعملوا أقدامكم ، و أنفقوا أموالكم ، و خذوا من أجسادكم فجلدّوها بها على أنفسكم و لا تبخلوا بها عنها ، فقد قال الله سبحانه (: إنّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَبْطِلْ أَفْئادُكُمْ ١) (و قال تعالى) : مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ؟) ١ ، فلم يستنصركم من ذلّ ، و لم يستقرضكم من قلّ ، استنصركم و له جنود السّموات و الأرض و هو العزيز الحكيم ، و استقرضكم و له خزائن السّموات و الأرض و هو الغنى الحميد ، و إنّما أراد أن يبلوكم أيكم أحسن عملا ،

فبادروا بأعمالکم تکنونوا مع جیران اللہ فی دارہ رافق بہم رسلہ ، و أزارہم ملائکتہ ، و أکرم أسمعہم أن تسمع حسیس نار أبدا ، و صان أجسادہم أن تلقی لغوبا و نصبأ (ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء ، و اللہ ذو الفضل العظیم) ، أقول ما تسمعون ، و اللہ المستعان علی نفسی و أنفسکم . و هو حسبی و نعم الوکیل .

از خطبہ‌های امام(ع)[۱] که در بارہ قدرت پروردگار فضائل قرآن و توصیه به تقوا ایراد فرمودہ است.

خداوند بزرکستایش ویژہ خداوندی است کہ بدون دیدہ شدن شناختہ شدہ و بی هیچ زحمت و مشقتی آفرینندہ است، با قدرتش مخلوقات را آفرید، با عزتش گردن کشان را بندہ خویش ساخت و با وجود و سخایش بر ہمہ بزرگان برتری جست، همو است کہ دنیا را مسکن مخلوقش گردانید و رسولانش را بہ سوی جن و انس مبعوث ساخت، تا پردہ از چہرہ (زشت) دنیا برای آنها بر گیرند، و آنان را از زیانهایش بر حذر دارند، (و در بی وفائی دنیا و پستی زرق و برق و تجمل پرستی‌اش) برای آنان مثلها بزنند، و عیوب دنیاپرستی را بہ آنها نشان دهند، و آنچه را کہ مایہ عبرت است از تندرستیها و بیماریها کہ متعاقب یکدیگرند و حلال و حرام آنپی در پی یاد آورشان شوند (و این درسهای عبرت آور را بدون وقفہ بر آنها بخوانند) و آنچه را کہ خداوند بہ مطیعان و عصیانگران از بہشت و دوزخ، و احترام و تحقیر بہ آنان وعدہ فرمودہ است بر ایشان بازگو کنند.

ستایش می‌کنم او را تا بہ او تقرب جویم، همانگونه کہ خود از بندگانش خواستہ، برای ہر چیزی اندازہ‌ای و حدود و ہدفی، و برای ہر اندازہ و ہدفی اجل و سر آمدی، و برای ہر اجلی، حسابی مقرر داشتہ است.

قسمتی دیگر از این خطبہ در فضائل قرآن قرآن فرمان دہندہ‌ای است باز دارندہ، ساکتی است گویا! و حجت خداوند است. بر مخلوقش، خداوند پیمان عمل بہ قرآن را از بندگان گرفتہ، و آنان را در گرو دستورات آن قرار دادہ، نورانیت آن را تمام، و دینش را با آن کامل ساختہ است. و پیامبرش را هنگامی از این جہان برد کہ از رساندن احکام و ہدایت قرآن بہ خلق فراغت یافتہ بود بنابراین خداوند را آنگونه بزرک بشمارید و تعظیم کنید کہ خود بیان کردہ چہ اینکہ خداوند چیزی از دینش را بر شما مخفی نداشتہ، و هیچ مطلبی کہ مورد رضایتش و یانابخشودیش باشد وا نگذاشتہ، جز اینکہ نشانہ‌ای آشکار و آیہ‌ای محکم کہ از آن جلوگیری یا بہ سوی آن دعوت کند برایش قرار دادہ است، رضایت و خشم و قانون او در گذشتہ و حال و آیندہ در بارہ ہمہ یکی

است بدانید! خداوند هیچگاه از شما خشنود نمی‌شود به کاری که بر پیشینیان به خاطر آن خشم گرفته و هرگز بر شما خشمگین نمیشود به کاری که پیشینیان انجام می‌دادند خشنود می‌شد، شما در راهی آشکار قدم بر می‌دارید و همان سخن می‌گوئید که مردان گذشته شما گفته‌اند. خداوند نیاز دنیای شما را به مقدار کافی در اختیاران گذاشته و به شکر نعمتها تشویق و ترغیبتان نموده، و ذکر و یاد خود را بر زبانتان واجب ساخته است.

توصیه به پرهیزکاری (خداوند) شما را به تقوا سفارش نموده، و آن را منتهای رضا و واست خویش ازبندگان قرار داده است. بنابراین از مخالفت فرمان خداوندی که همواره در پیشگاه او حاضرید و زمام شما به دست او است و حرکات و سکنات شما را در اختیار دارد بترسید! او کسی است که اگر کاری را در پنهانی انجام دهید می‌داند، و اگر آشکارا بجا آورید می‌نویسد، نگهبانان بزرگواری را قرار داده که از حفظ هیچ حقی غفلت نورزند و بیهوده ثبت ننمایند. آگاه باشید! آن کس که تقوا پیشه کند و از خدا بترسد راهی برای رهایی از فتنه‌ها - به رویش می‌گشاید و نوری در دل تاریکی به او عطا می‌نماید، و او را در آنچه دوست دارد و به آن علاقمند است (یعنی بهشت) برای همیشه مخلد می‌سازد. و در منزل کریمانه‌ای که آماده ساخته پذیرائی می‌کند، در سرائی که آن را مخصوص خود ساخته که سقف آن عرش او و نور و روشنائی‌اش جمال او زائرانش فرشتگان، و همنشینانش پیامبران خدا می‌باشند. پس به سوی قیامت مبادرت ورزید و پیش از آنکه اجل فرا رسد کار کنید.

چه نزدیک است که آرزوی مردم قطع گردد، مرک آنها را در آغوش کشد و باب توبه به رویشان مسدود شود، همانند کسانی که قبل از شما بودند و پس از مرک تقاضای بازگشت به جهان کردند (اما پذیرفته نشد) شما همچون واماندگان در سفیرد که از این دنیا که خانه شما نیست (به سرای آخرت می‌شتابید) فرمان کوچ کردن به شما داده شده و مامور به تهیه زاد و توشه از این سرا گشته‌اید.

آگاه باشید! این پوست نازک تن طاقت آتش دوزخ را ندارد، بنا بر این به خویشتن رحم کنید.

این حقیقت را در مصائب دنیا آزموده‌اید: آیا ناراحتی یکی از خودتان را در اثر «خاری» که به بدنش فرو می‌رود و زمین خوردنی که مختصری او را مجروح می‌سازد یا ریگهای داغ بیابان او را رنج می‌دهد دیده‌اید؟ پس چگونه است آنگاه که در میان دو طبقه آتش در کنار سنگهای گداخته، و قرین شیطان قرار گیرید؟! آیا می‌دانید آنگاه که مالک (دوزخ) بر آتش غضب کند آتشها بر روی هم

می‌غلطند و یکدیگر را می‌کوبند؟(و شعله‌ها در درون هم فرو می‌روند)و آنگاه که آتش را زجر نماید ناله کنان در میان درهای جهنم از این طرف به آنطرف شعله می‌کشند!

ای پیر بزرگسال! که پیری در وجودت رخنه کرده چگونه خواهی بود آنگاه که طوقهای آتش به گردنها انداخته شود و غلهای جامعه به دست و گردن افتد؟ چنانکه گوشت دستهارا می‌خورد زنه‌ار! زنه‌ار! ای بندگان خدا! خدا را به یاد آورید در حال تندرستی پیش از آنکه بیمار شوید، و در حال وسعت پیش از آنکه در تنگنای زندگی قرار گیرید (شما در گرو اعمال خود هستید پس) در راه آزادی خویش پیش از آنکه درهای آزادی بر روی شما بسته شود سعی و کوشش کنید در دل شب چشمها را بیدار دارید، و شکمها را لاغر، و قدمها را به کار، اندازید و اموال را انفاق کنید. از جسم و تن خویشتن بگیرید و بر روان و جان خود بیفزائید در این کار بخل نورزید که خداوند فرموده است:

«اگر خدا را یاری کنید او شما را نصرت می‌دهد و قدمهایتان را ثابت نگه‌میدارد» (—محمد— ۲۷)

و نیز فرموده است:

«کیست که به خداوند قرض دهد؟ تا خداوند به او چند برابر عطا کند و برای او پاداش بی‌عیب و نقصی قرار دهد» (بقره— ۲۴۵).

(اما بدانید) در خواست‌یاری او از شما به خاطر ضعف و ناتوانی است، و قرض گرفتنش از شما نه به خاطر کمبود است، او از شما برای خواسته در حالی که لشکرهای آسمان و زمین از آن او است و عزیز و حکیم است، در خواست قرض کرده در حالی که گنجهای آسمان و زمین به او تعلق دارد و بی‌نیاز و حمید است) «بلی اینها نه از جهت نیازی است که او دارد بلکه خواسته است شما را بیازماید که کدامیک نیکوکارترید.

بنابراین به اعمال نیک مبادرت ورزید تا از همسایگان خدا در سرای او باشید! (در نزد کسانی که) رفیق پیامبرانند و فرشتگان به دیدارشان می‌آیند! (خداوند) آنچنان این گروه را گرمی داشته که حتی گوشهای آنها صدای خفیف آتش را نمی‌شنوند، و بدنهایشان هیچ‌گونه رنج و ناراحتی نمی‌بیند! این فضل و مرحمت خداوند است که به هر کس بخواهد می‌دهد و خداوند دارای فضل عظیم است». من آنچه را می‌شنوید می‌گویم و خداوند را به یاری خود و شما می‌طلبم! «او کفایت کننده ماو بهترین وکیل است.».

توضیح:

[۱] «زمخشری» قسمتی از این خطبه را در کتاب «ربیع الأبرار» -خطی موجود در کتابخانه اوقاف بغداد- ج ۱ ص ۵۳ در باب «النار و انواعها» و قسمتی از آن را «سید هاشم بحرانی» در تفسیر «برهان» ج ۱ ص ۹ از غیر نهج البلاغه نقل کرده است.

«ابن اثیر» بعضی لغات پیچیده آنرا در «نهایه» جزء ۵ صفحه ۲۹۹ تفسیر کرده است. (مصادر نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۵۹)

خطبه ی ۱۸۵

و من کلام له علیه السلام قاله للبرج بن مسهر الطائی

و قد قال له بحیث یسمعه :

« لا حکم إلا لله » ، و کان من الخوارج اسکت قبحک الله یا أثرم ، فو الله لقد ظهر الحق فکنت فیه ضسئلا شخصک ، خفیًا صوتک ، حتّی إذا نعر الباطل نجمت نجوم قرن الماعز .

از سخنان امام (ع) که در پاسخ برج بن مسهر طائی که از خوارج بود فرموده [۱]

و این هنگامی بود که شخص مزبور با صدای بلند به طوری که امام بشنود گفت:

«لا حکم الا لله»!

خاموش باش! خدا رویت را سیاه کند ای دندان شکسته! به خدا سوگند حق آشکار گردید و تو شخصی ناتوان بودی، صدایت در سینه حبس شده بود. تا آنگاه که صدای باطل از حلقوم بیرون آمد همچون شاخ بزی آشکار شدی!

توضیح:

[۱] «برج ابن مسهر طائی» از شاعرهای مشهور خوارج است. و سخنی را که شریف‌رضی در اینجا نقل کرده است.

«ابو هلال عسکری» متوفای سال ۳۹۵-۵ سال قبل از تالیف نهج البلاغه در کتاب «الصناعتین» ص ۲۸۵ آورده است.

(مصادر نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۶۱)

خطبه ی ۱۸۶

و من خطبه له علیه السلام

(یصف فیها المتقین)

روی أن صاحباً لأمر المؤمنين عليه السلام يقال له : همام كان رجلاً عابداً ، فقال له : يا امير المؤمنين ، صف لي المتقين حتى كأني أنظر إليهم فتناقل عليه السلام عن جوابه ، ثم قال :

يا همام أتق الله و أحسن (إن الله مع الذين اتقوا و الذين هم محسنون) بهذا القول حتى عزم عليه ، فحمد الله و أثنى عليه ، و صلى على النبي صلى الله عليه و آله ،

ثم قال :

أما بعد ، فإن الله سبحانه و تعالى خلق الخلق حين خلقهم غنياً عن طاعتهم ، آمناً من معصيتهم ، لأنه لا تضره معصية من عصاه ، و لا تنفع طاعة من أطاعه ، فقسم بينهم معاشهم ، و وضعهم من الدنيا مواضعهم ، فالمتقون فيها هم أهل الفضائل :

منطقهم الصواب ، و ملبسهم الاقتصاد ، و مشيهم التواضع ، غضوا أبصارهم عما حرم الله عليهم ، و وقفوا أسماعهم على العلم النافع لهم ، نزلت أنفسهم منهم في البلاء كالتى نزلت في الرخاء ، و لو لا الاجل الذى كتب عليهم لم تستقر أرواحهم في أجسادهم طرفه عين شوقاً إلى الثواب ، و خوفاً من العقاب ، عظم الخالق في أنفسهم فصغر ما دونه في أعينهم ، فهم و الجنة كمن قد رآها ، فهم فيها منعمون ، و هم و النار كمن قد رآها ، فهم فيها معذبون : قلوبهم محزونة ، و شروهم مأمونة ، و أجسادهم نحيفة ، و حاجاتهم خفيفة ، و أنفسهم عفيفة ، صبروا أياماً قصيرة أعقبتهم راحة طويلة . تجارة مربحة يسرها لهم ربهم ، أرادتهم الدنيا فلم يريدوها ، و

أسرّتهم ففدوا أنفسهم منها . أمّا اللّيل فصافّون أقدامهم تالين لأجزاء القرآن : يرتّلونه ترتيلا ، يحزنون به أنفسهم ، و يستشيرون دواء دائهم ، فإذا مرّوا بأيّ فيها تشويق ركنوا إليها طمعا ، و تطلّعت نفوسهم إليها شوقا ، و ظلّوا أنّها نصب أعينهم ، و إذا مرّوا بأيّ فيها تخويف أصغوا إليها مسامع قلوبهم ، و ظلّوا أنّ زفير جهنّم و شهيقها فى أصول آذانهم ، فهم حانون على أوساطهم ، مفترشون لجباههم و أكفّهم و ركبهم و أطراف أقدامهم ، يطلبون إلى الله تعالى فى فكاك رقابهم و أمّا النّهار فحلّماء علماء ، أبرار أتقياء ، قد براهم الخوف برى القداح ينظر إليهم النّاظر فيحسبهم مرضى ، و ما بالقوم من مرض ، و يقول قد خولطوا : و لقد خالطهم أمر عظيم : لا يرضون من أعمالهم القليل ، و لا يستكثرون الكثير ، فهم لأنفسهم متّهمون ، و من أعمالهم مشفقون ، إذا زكّى أحدهم ، خاف ممّا يقال له فيقول : أنا أعلم بنفسى من غيرى ، و ربّى أعلم بى منى بنفسى . اللهمّ لا تؤاخذنى بما يقولون ، و اجعلنى أفضل ممّا يظنّون ، و اغفر لى ما لا يعلمون . فمن علامه أحدهم : أنّك ترى له قوّة فى دين ، و حزما فى لين ، و إيمانا فى يقين ، و حرصا فى علم ، و علما فى حلم ، و قصدا فى غنى ، و خشوعا فى عبادة ، و تجمّلا فى فاقة ، و صبرا فى شدّة ، و طلبا فى حلال ، و نشاطا فى هدى ، و تحرّجا عن طمع ، يعمل الأعمال الصّالحة و هو على وجل ، يمسى و همّه الشّكر ، و يصبح و همّه الذّكر ، يبيت حذرا ، و يصبح فرحا ، حذرا لما حذرّ من الغفلة ، و فرحا بما أصاب من الفضل و الرّحمة . إن استصعبت عليه نفسه فيما تكره لم يعطها سؤلها فيما تحبّ ، قرّة عينه فيما لا يزول ، و زهادته فيما لا يبقى ، يمزج الحلم بالعلم ، و القول بالعمل ، تراه قريبا أمله ، قليلا زلّه ، خاشعا قلبه ، قانع نفسه ، منزورا أكله ، سهلا أمره ، حريزا دينه ، ميّته شهوته ، مكظوما غيظه ، الخير منه مأمول . و الشّرّ منه مأمون ، إن كان فى الغافلين كتب فى الذّاكرين ، و إن كان فى الذّاكرين لم يكتب من الغافلين ، يعفو عمّن ظلمه ، و يعطى من حرمه ، و يصل من قطعه ، بعيدا فحشه ، ليّنّا قوله ، غائبا منكره ، حاضرا معروفه ، مقبلا خيره ، مدبرا شرّه ، فى الزّلازل و قور ، و فى المكاره صبور ، و فى الرّخاء شكور ، لا يحيف على من يبغض ، و لا يآثم فيمن يحبّ يعترف بالحقّ قبل أن يشهد عليه ، لا يضيع ما استحفظ ، و لا ينسى ما ذكر ، و لا ينابز بالألقاب ، و لا يضارّ بالجار ، و لا يشمت بالمصائب ، و لا يدخل فى الباطل ، و لا يخرج من الحقّ . إن صمت لم يغمّه صمته ، و إن ضحك لم يعلّ صوته ، و إن بغى عليه صبر حتّى يكون الله هو الذى ينتقم له . نفسه منه فى عناء ، و النّاس منه فى راحة . أتعب نفسه لآخرته ، و أراح النّاس من نفسه . بعده عمّن تباعد عنه زهد و نزاهة ، و دنوّه ممّن دنا منه لين و رحمة . ليس تباعده بكبر و عظمت ، و لا دنوّه بمكر و خدعة . قال : فصعق همام صعقة كانت نفسه فيها ، فقال أمير

المؤمنين عليه السلام : أما والله لقد كنت أخافها عليه ثم قال : أهكذا تصنع المواعظ البالغة بأهلها ؟ فقال له قائل : فما بالك يا أمير المؤمنين فقال : ويحك إن لكل أجل وقتا لا يعدوه ، و سببا لا يتجاوزوه ، فمهلا لا تعد لمثلها ، فإنما نفث الشيطان على لسانك.

از خطبه‌های امام(ع) که در آن صفات و اعمال متقیان را به وضوح شرح می‌دهد.[۱]

نقل شده: یکی از اصحاب امیر مؤمنان(ع) به نام «همام» که مردی عابد و پرهیزکار بود بآنحضرت عرض کرد: ای امیر مؤمنان! پرهیزکاران را برایم آن چنان توصیف کن که گویا آنان را با چشم می‌نگرم!

اما امام(ع) در پاسخش درنگ فرمود: آن گاه فرمود: «ای همام! از خدا بترس و نیکی کن که» خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کنند و با کسانی که نیکوکارند» (نحل-۱۲۸)

ولی همام باین مقدار قانع نشد(و در این باره اصرار ورزید) تا اینکه امام تصمیم گرفت صفات متقین را مشروحا برایش بازگو کند. پس از آن خدای را ستایش و ثنای نمود و بر پیامبرش درود فرستاد. سپس فرمود:

اما بعد: خداوند سبحان مخلوق را آفرید در حالیکه از اطاعتشان بی‌نیاز و از معصیت آنان ایمن بود، زیرا نه نا فرمان گناهکاران به او زیان می‌رساند و نه اطاعت مطیعان به او نفعی می‌بخشد.

روزی و معیشت آنان را ببینشان تقسیم کرد و هر کدام را در دنیا به جای خویش قرارداد، اما پرهیزکاران در دنیا دارای این صفات برجسته‌اند: گفتارشان راست، پوشش آنان میانه روی، و راه رفتنشان تواضع و فروتنی است.

چشمان خویش را از آن چه خداوند بر آنها تحریم نموده، پوشیده‌اند و گوش‌های خود را وقف شنیدن علم و دانش سودمند ساخته‌اند. در بلا و آسایش حالشان یکسان است(و تحولات آنها را دگرگون نمی‌سازد) و اگر نبود اجل و سر آمد معینی که خداوند برای آنها مقرر داشت.

روحهای آنان حتی یک چشم برهم زدن از شوق پاداش و از ترس کیفر در جسمشان قرار نمی‌گرفت، خالق و آفریدگار در روح و جانشان بزرگ جلوه کرده(بهمین جهت) غیر خداوند در نظرشان کوچک است. آنها به کسی می‌مانند که بهشت را با چشم دیده و در

آن متنعم است و همچون کسی هستند که آتش دوزخ را مشاهده کرده، و در آن معذب است، قلب‌هاشان پر از اندوه و (انسان‌ها) از شرشان در امان، بدن‌هاشان لاغر، و نیازمندی‌هایشان اندک، و ارواحشان عقیف و پاک است، برای مدتی کوتاه در این جهان صبر و استقامت ورزیدند و راحتی بس طولانی بدست آوردند، تجارتی است پرسود که پروردگارشان بر ایشان فراهم ساخته، دنیا (با جلوه گریهایش) خواست آنها را بفریبد ولی آنها فریبش را نخوردند و آنرا نخواستند دنیا (بالذاتش) آنها را اسیر خود سازد ولی آنها با فداکاری، خویشان را آزاد ساختند.

(پرهیزکاران) در شب همواره بر پا ایستاده‌اند، قرآن را شمرده و با تدبیر تلاوت می‌کنند، با آن جان خویش را محزون می‌سازند و داروی درد خود را از آن می‌گیرند، هر گاه به آیه‌ای برسند که در آن تشویق باشد با علاقه فراوان به آن روی آورند و روح و جان‌شان با شوق بسیار در آن خیره شود، و آن را همواره نصب العین خود می‌سازند، و هرگاه به آیه‌ای برخورد کنند که در آن بیم باشد.

گوشه‌های دل خویشان را برای شنیدن آن باز می‌کنند، و صدای ناله و به هم خوردن زبانه‌های آتش با آن وضع مهییش در درون گوش‌شان طنین انداز است، آنها در پیشگاه خدا به رکوع می‌روند و جبین و دست و پا به هنگام سجده بر خاک می‌سایند، و از او آزادی خویش را از آتش جهنم درخواست می‌کنند.

و اما در روز دانشمندی بردبار، و نیکوکارانی با تقوا هستند، ترس و خوف بدنهای آنها را همچون چوبه تیری لاغر ساخته، چنانکه ناظران، آنها را بیمار می‌پندارند اما هیچ بیماری در وجودشان نیست بیخبران می‌پندارند آنها دیوانه‌اند در حالی که اندیشه‌ای بس بزرگ آنان را به این وضع در آورده است.

از اعمال اندک خویش خشنود نیستند و اعمال فراوان خود را زیاد نمی‌بینند، آنان خویش را متهم می‌سازند، و از کردار خود خوفناکند. هر گاه یکی از آنها ستوده شوند از آنچه در باره‌اش گفته شده در هراس می‌افتد و می‌گوید: من از دیگران نسبت بخود آگاه ترم! و پروردگارم به اعمالم از من آگاه‌تر است.

(می‌گوید) بار پروردگارا ما را در مورد گناهایی که به ما نسبت می‌دهند مؤاخذه مفرما!

و نسبت به نیکی هائیکه در باره ما گمان می‌برند ما را از آن برتر قرار ده‌او گناهای را که نمیدانند بیامرز!

از نشانه‌های آنان این است:

در دین نیرومند، نرم‌خو و دور اندیش، با ایمانی مملو از یقین، حریص در کسب دانش، و دارای علم توام با حلم، میانه‌رو در حال غنا، در عبادت خاشع، در عین تهیدستی آراسته، در شدائد بردبار، طالب حلال، در راه هدایت با نشاط، از طمع دور، اعمال نیک را انجام می‌دهد اما بازهم ترسان است، روز را شام می‌سازد و همش سپاسگزاری است، شب را به روز می‌آورد و تمام فکرش یاد خدا است، می‌خواهد اما ترسان است و بر میخیزد شادمان است ترس او از غفلت و شادمانی او به خاطر فضل و رحمتی است که به او رسیده، هرگاه نفس او در انجام وظائفی که خوش ندارد سرکشی کند او هم از آنچه دوست دارد محروم می‌سازد.

روشنی چشمش در چیزی است که زوال در آن راه ندارد، و بی علاقه‌گی و زهدش در چیزی است که باقی نمی‌ماند، علم و حلم را به هم آمیخته و گفتار را با کردار هم آهنگ ساخته، آرزویش را نزدیک می‌بینی، لغزشش را کم، قلبش را خاشع، نفسش را قانع، خوراکش را اندک، امورش را آسان، دینش را محفوظ، شهوتش را مرده و خشمش را فرو خورده است همگان به خیرش امیدوار، و از شرش در امانند، اگر در میان غافلان باشد جزو ذاکران محسوب می‌گردد، و اگر در میان ذاکران باشد جزو غافلان محسوب نمی‌شود.

ستمکار (پشیمان) را می‌بخشد، و به آنکه محروم می‌ساخته عطا میکند، با آنکس که پیوندش را قطع کرده می‌پیوندد، از گفتار زشت و ناسزا بر کنار است، گفته‌هایش نرم، بدیهایش پنهان، و نیکیهایش آشکار است.

نیکی‌هایش رو کرده و شرش رخ بر تافته است. در شدائد و مشکلات خونسرد و آرام در برابر ناگواریها شکیب و بردبار، و در موقع نعمت و راحتی سپاسگزار است، نسبت به کسی که دشمنی دارد ظلم نمی‌کند و به خاطر دوستی با کسی مرتکب گناه نمی‌شود پیش از آنکه شاهد و گواهی بر ضدش اقامه شود خود به حق اعتراف می‌کند، آنچه را به او سپرده‌اند ضایع نمی‌کند، و آنچه را به او تذکر داده‌اند به فراموشی نمی‌سپارد، مردم را با نامهای زشت نمی‌خواند، به همسایه‌ها زیان نمی‌رساند، مصیبت زده را شماتت نمی‌کند، در

محیط باطل وارد نمی‌گردد و از دایره حق بیرون نمی‌رود اگر سکوت کند سکوتش وی را مغموم نمی‌سازد، و اگر بخندد صدایش به قهقهه بلند نمی‌شود، اگر به او ستمی (از دوستان) شود صبر می‌کند تا خدا انتقام وی را بگیرد. [۲]

خود را در سختی قرار می‌دهد اما مردم از دستش در آسایشند، خود را بخاطر آخرت به زحمت می‌اندازد و مردم را در راحتی قرار می‌دهد کناره‌گیری او از کسانی که دوری می‌کند از روی زهد و به خاطر پاک ماندن است، و معاشرتش با آنان که نزدیکی دارد توأم بامهربانی و نرمش است دورکشی‌اش از وی تکبر و خود برتر بینی نیست، و نزدیکی‌اش بخاطر مکر و خدعه نخواهد بود.

راوی می‌گوید: هنگامی که سخن به اینجا رسید ناگهان «همام» ناله‌ای از جان برکشید که روحش همراه آن از کالبدش خارج شد.

امیر مؤمنان (ع) فرمود: آه من از این پیشامد می‌ترسیدم.

سپس فرمود: مواعظ و پند و اندرزهای رسا به آنان که اهل موعظه‌اند چنین می‌کند کسی عرض کرد: پس شما چگونه ای امیر مؤمنان؟ (یعنی توصیف پرهیزکاران با همام چنین کرد پس خود شما چگونه؟) [۳]

امام (ع) فرمود: وای بر تو! هر اجلی وقت معینی دارد که از آن نمی‌گذرد و سبب مشخصی که از آن تجاوز نمی‌کند، آرام باش دیگر چنین سخن مگوی این حرفی بود که شیطان بر زبانت نهاد.

توضیحات:

[۱] این خطبه به خطبه همام نامیده شده و از خطبه‌های معروف امام است که با اسناد مختلف و طرق متعدد نقل گردیده پیش از مرحوم شریف رضی را ابان ابن ابی عیاش - چنانکه در کتاب «سلیم ابن قیس هلالی» نقل شده ص ۲۱۱ و صدوق در کتاب «امالی» ص ۳۴۰ در مجلس ۳۴ که روز سه شنبه ۱۸ رجب سال ۱۳۶۷ ملاً کرده یعنی پیش از آنکه شریف رضی به سن ۹ سالگی برسد آنرا آورده‌اند و قبل از این دو ابن قتیبه قسمتی از آن را در کتاب «زهد» از کتاب «عیون الاخبار» ج ۲ ص ۳۵۲ و حرانی در کتاب تحف العقول ص ۱۵۹ آنرا نقل کرده‌اند.

و اما کسانی که بعد از شریف رضی آنرا نقل کرده‌اند که از چگونگی نقل آنها بر می‌آید که از نهج البلاغه آنرا نگرفته‌اند. «سبط ابن جوزی» در تذکره ص ۱۴۸ «ابن طلحه شافعی» در کتاب مطالب السؤل ج ۱ ص ۱۵۱ از المومنون اهل الفضائل تا «و یمسی و همه الشکر» و سپس به صورت دیگری از نوف و کراجکی در «کنز الفوائد» صفحه ۳۱ مانند وی آنرا نقل کرده‌اند.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۶۴ و ۶۵)

[۲] و ان بغی علیه صبر.

از ظاهر این جمله بر می‌آید که انسان متقی اگر مورد ستم قرار گیرد دفاع نمی‌کند و صبر می‌کند مربوط به زندگی شخصی انسان است که مومن در برابر بدی های دیگر انسانها گذشت می‌کند و آنها را می‌بخشد.

[۳] فما بالک یا امیر المؤمنین.

گوینده مزبور از امام (ع) می‌پرسد حال که سخن رسا و بلیغ تو نسبت به مستمع چنین می‌کند چگونه خود که از حقیقت امر آگاهتری به سر نوشت «همام» دچار نشدی؟!

امام (ع) در پاسخ فرموده که هر اجلی وقت مشخص، و سبب معینی دارد آنگاه او را نهی کرده که بار دیگر، چنین سخن نگوید زیرا این سخن شیطان است.

از این پاسخ امام (ع) بر می‌آید که شخص سائل می‌خواسته ضمنا برساند که آنچه تو به همام گفته‌ای واقعیت ندارد و گرنه خود می‌بایستی در همان راه بروی و امام (ع) با سخنی که در جوابش گفته نه با صراحت، ولی با اشاره می‌خواسته به او بفهماند که استعداد و قدرت من با استعداد همام فاصله بسیار دارد من با آگاهی از آن حقایق از پای در نمی‌آیم اما همام و امثال او که پیمانه روحی آنها کمتر است در برابر اطلاع از آنها قدرت مقاومت نخواهند داشت.

خطبه ی ۱۸۷

و من خطبه له عليه السلام يصف فيها المنافقين

نحمده على ما وفق له من الطاعة ، و زاد عنه من المعصية ، و نسأله لمنته تماما ، و بحبله اعتصاما ، و نشهد أن محمدا عبده و رسوله : خاض إلى رضوان الله كل غمره ، و تجرّع فيه كل غصّه ، و قد تلون له الأدنون ، و تألب عليه الأقصون ، و خلعت إليه العرب أعتتها و ضربت لمحاربتة بطون رواحلهما حتى أنزلت بساحته عدوانها : من أبعد الدار ، و أسحق المزار .

أوصيكم ، عباد الله بتقوى الله ، و أهدركم أهل النفاق ، فإنهم الضالون المضلون ، و الزالون المزلون : يتلونون ألوانا ، و يفتنون افتنانا ، و يعمدونكم بكل عماد ، و يرصدونكم بكل مرصاد ، قلوبهم دويّه ، و صفاحهم نقيّه ، و يمشون الخفاء ، و يدبّون الضراء . وصفهم دواء ، و قولهم شفاء ، و فعلهم الداء العياء ، حسده الرّخاء ، و مؤكّدو البلاء ، و مقنطو الرّجاء ، لهم بكلّ طريق صريع ، و إلى كلّ قلب شفيع ، و لكلّ شجو دموع ، يتقارضون الثّناء ، و يترقبون الجزاء : إن سألوا ألحفوا ، و إن عدلوا كشفوا ، و إن حكموا أسرفوا . قد أعدّوا لكلّ حقّ باطلا ، و لكلّ قائم مائلا ، و لكلّ حى قاتلا ، و لكلّ باب مفتاحا ، و لكلّ ليل مصباحا : يتوصّلون إلى الطّمع باليأس ليقيموا به أسواقهم ، و ينفقوا به أعلّاقهم : يقولون فيشبهون ، و يصفون فيوهّمون ، قد هوتوا الطّريق ، و أضلّعوا المضيق ، فهم لمّة الشّيطان ، و حمّة النّيران (أولئك حزّب الشّيطان ، ألا إنّ حزّب الشّيطان همّ الخاسرون) .

از خطبه‌های امام علیه السلام که در باره صفات منافقان ایراد فرموده. [۱۲]

خداوند را بر توفیقی که بر اطاعتش داده و حمایتی که در جلوگیری از نافرمانیش کرده ستایش می‌کنیم و از او می‌خواهیم که نعمتش را کامل و دست ما را به ریسمان محکمش متصل سازد، و گواهی می‌دهیم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده او است همو که در راه رضای حق در هر گونه شدت و ناراحتی فرو رفت، و جام مشکلات و سختیها را نوشید، درحالی که بستگان و نزدیکانش متلون و ناپایدار، و بیگانگان در دشمنیش مصمم بودند اعراب برای نبرد با او زمام مرکبها را رها ساخته، با تازیانه به پهلوی آنها می‌زدند، تا اینکه از دورترین نقطه و پر فاصله‌ترین خانه، دشمنی خویش را در برابرش قرار دادند.

ای بندگان خدا! شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می‌کنم، و از منافقان بر حذر می‌دارم زیرا آنها گمراه و گمراه کننده‌اند. خطاکار و خطا اندازند، به رنگهای گوناگون بیرون می‌آیند، و به قیافه‌ها و زبانهای متعدد خودنمایی می‌کنند، از هر وسیله‌ای برای فریفتن و درهم

شکستن شما استفاده می‌کنند، و در کمینگاهی به کمین شما می‌نشینند، بدباطن و خوش ظاهرند، و در نهان برای فریب مردم گام بر می‌دارند. از بیراهه‌ها حرکت می‌کنند و گفتارشان به ظاهر شفا بخش، اما کردارشان دردی است درمان ناپذیر! بررفاه و آسایش مردم حسد می‌ورزند و (اگر بر کسی) بلائی وارد شود خوشحالند، و امیدواران را مایوس می‌کنند آنها در هر راهی کشته‌ای دارند و در هر دلی راهی و در هر مصیبتی اشک‌ساختگی می‌ریزند. مدح و تمجید را به یکدیگر قرض می‌دهند و انتظار پاداش و جزا می‌کشند اگر چیزی بخواهند اصرار می‌ورزند، و اگر ملامت کننده پرده دری می‌نمایند.

و اگر سرپرستی به عهده‌شان گذارده شود از حد تجاوز می‌کنند در برابر هر حقی باطلی در برابر هر دلیل قطعی شبهه‌ای، برای هر زنده‌ای قاتلی، برای هر دری کلیدی و برای هر شبی چراغی تهیه کرده‌اند، با اظهار یاس و بی‌ رغبتی می‌خواهند به مطامع خویش برسند تا بازار خود را گرم سازند و کالای خویش را به فروش برسانند سخن می‌گویند ولی باطل خود را شبیه حق جلوه می‌دهند. توصیف می‌کنند ولی با آراستن ظاهر راه فریب پیش میگیرند راه ورود به خواسته خود را آسان و طریق خروج از دام خویش را تنگ و پر پیچ و خم جلوه می‌دهند آنها دار و دسته شیطانند و شراره‌های آتش دوزخ (خداوند میفرماید) آنان حزب شیطانند، و بدانید حزب شیطان در زیانند.

توضیح:

[۱] «آمدی» در کتاب غرر الحکم ص ۵۴ و ۲۶۹ فقراتی از آنرا با کمی اختلاف و صاحب «الطراز» ج ۲ ص ۳۰۸ آنرا مختصرتر از آنچه در اینجا است و با اختلاف کمی آورده این اختصار و اختلاف (شاید) دلیل آن باشد که مدرکشان غیر نهج البلاغه بوده است.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۶۹)

خطبه ی ۱۸۸

و من خطبة له عليه السلام

يعلم عجيج الوحوش فى الفلوات ، و معاصى العباد فى الخلوات ، و اختلاف النّيان فى البحار الغامرات ، و تلاطم الماء بالرياح العاصفات ، و أشهد أنّ محمّداً نجيب الله ، و سفير وحيه ، و رسول رحمته .

أمّا بعد ، فأوصيكم بتقوى الله الذى ابتدأ خلقكم ، و إليه يكون معادكم ، و به نجاح طلبتكم ، و إليه منتهى رغبتكم ، و نحوه قصد سبيلكم ، و إليه مرامى مفزعكم ، فإنّ تقوى الله دواء داء قلوبكم ، و بصر عمى أفندتكم ، و شفاء مرض أجسادكم ، و صلاح فساد صدوركم ، و طهور دنس أنفسكم ، و جلاء غشاء أبصاركم ، و أمن فزع جأشكم ، و ضياء سواد ظلمتكم ، فاجعلوا طاعة الله شعاراً دون دثاركم ، و دخيلاً دون شعاركم ، و لطيفاً بين أضلاعكم ، و أميراً فوق أموركم ، و منهلاً لحين ورودكم ، و شفيحاً لدرك طلبتكم ، و جنّة ليوم فزعكم ، و مصابيح لبطون قبوركم ، و سكناً لطول وحشتكم ، و نفساً لكرب مواطنكم ، فإنّ طاعة الله حرز من متائف مكتنفة ، و مخاوف متوقّعة ، و أوار نيران موقدة . فمن أخذ بالتقوى عزبت عنه الشّدائد بعد دنوّها ، و احلّولت له الأمور بعد مرارتها ، و انفرجت عنه الأمواج بعد تراكمها ، و أسهلت له الصّعاب بعد إنصابتها ، و هطلت عليه الكرامة بعد قحوطها ، و تحدّبت عليه الرّحمة بعد نفورها ، و تفجّرت عليه النّعم بعد نضوبها ، و وبلت عليه البركة بعد إرذاذها .

فاتّقوا الله الذى نفعكم بموعظته ، و وعظكم برسالته ، و امتنّ عليكم بنعمته ، فعبدوا أنفسكم لعبادته ، و اخرجوا إليه من حقّ طاعته .

ثمّ إنّ هذا الإسلام دين الله الذى اصطفاه لنفسه ، و اصطنعه على عينه ، و أصفاه خيره خلقه ، و أقام دعائمه على محبّته ، أذلّ الأديان بعزّته ، و وضع الملل برفعه ، و أهان أعداء بكرامته ، و خذل محاذيه بنصره ، و هدم أركان الضّلاله بركنه ، و سقى من عطش من حياضه ، و أتاق الحياض لمواتحه ، ثمّ جعله لا انفصام لعروته ، و لا فكّ لحلقته ، و لا انهدام لأساسه ، و لا زوال لدعائمه ، و لا انقلاع لشجرته ، و لا انقطاع لمدّته ، و لا عفاء لشرائعه ، و لا جذّ لفروعه ، و لا ضنك لطرقة ، و لا وعوثة لسهولته ، و لا سواد لوضحه ، و لا عوج لانتصابه ، و لا عصّل فى عوده ، و لا وعث لفجّه ، و لا انطفاء لمصابيحه ، و لا مرارة لحلاوته . فهو دعائم أساخ فى الحقّ أسناخها ، و ثبّت لها أسسها ، و ينايع غزرت عيونها ، و مصابيح شبّت نيرانها ، و منار اقتدى بها سفّارها ، و أعلام قصد بها فجاجها ، و مناهل روى بها ورّادها :

جعل الله فيه منتهى رضوانه ، و ذرؤه دعائمه ، و سنام طاعته ، فهو عند الله وثيق الأركان ،

رفيع البنيان ، منير البرهان ، مضى النيران ، عزيز السلطان ، مشرف المنار ، معوز المثار ،

فشرّفوه ، و اتّبعوه ، و أدّوا إليه حقّه ، وضعوه مواضعه .

ثم إنّ الله بعث محمّدا ، صلى الله عليه و آله و سلم ، بالحقّ حين دنا من الدّنيا الانقطاع ، و أقبل من الآخرة الاطّلاع : و أظلمت بهجتها بعد إشراق ، و قامت بأهلها على ساق ، و خشن منها مهاد ، و أزف منها قياد ، فى انقطاع من مدّتها ، و اقتراب من أشراتها ، و تصرّم من أهلها ، و انفصام من حلقتها ، و انتشار من سببها ، و عفاء من أعلامها ، و تكشف من عوراتها ، و قصر من طولها . جعله الله بلاغا لرسالته ، و كرامة لأئمّته ، و ربيعا لأهل زمانه ، و رفعة لأعوانه ، و شرفا لأنصاره .

ثم أنزل عليه الكتاب نورا لا تطفأ مصابيحها ، و سراجا لا يخبو توقّده ، و بحرا لا يدرك قعره ، و منهاجا لا يضلّ نهجه ، و شعاعا لا يظلم ضوؤه ، و فرقانا لا يخمد برهانه ، و تبيانا لا تهدم أركانه ، و شفاء لا تخشى أسقامه ، و عزّا لا تهزم أنصاره ، و حقّا لا تخذل أعوانه . فهو معدن الايمان و بحبوحته ، و ينباع العلم و بحوره ، و رياض العدل و غدرانه ، و أثافى الإسلام و بنيانه ، و أوديه الحقّ و غيطانه . و بحر لا ينزفه المتزفون ، و عيون لا ينضبها الماتحون ، و منازل لا يضلّ نهجها المسافرون ، و أعلام لا يعمى عنها السّائرون ، و آكام لا يجوز عنها القاصدون ، جعله الله ريّا لعطش العلماء ، و ربيعا لقلوب الفقهاء ، و محاجّ لطرق الصّلحاء ، و دواء ليس بعده داء ، و نورا ليس معه ظلمة ، و حبلا وثيقا عروته ، و معقلا منيعا ذروته ، و عزّا لمن تولّاه ، و سلما لمن دخله ، و هدى لمن ائتمّ به ، و عذرا لمن انتحلّه ، و برهانا لمن تكلمّ به ، و شاهدا لمن خاصهم به ، و فلجا لمن حاجّ به ، و حاملا لمن حمّله ، و مطيئة لمن أعمله ، و آية لمن توسّم ، و جنّة لمن استلأم ، و علما لمن وعى ، و حديثا لمن روى ، و حكما لمن قضى .

از خطبه‌های امام(ع) که در مورد احاطه علم خداوند به تمام جزئیات، و تشویق به تقوا و برتری اسلام و قرآن ایراد فرموده است.

(خداوند) از صدای نعره حیوانات وحشی در کوهها و بیابانها، گناه و معصیت‌بندگان در خلوت‌گاهها، آمد و شد و حرکات ماهیان در اقیانوس‌های ژرف، و تلاطم امواج آب در اثر وزش تند بادهای (از همه اینها) آگاه است. و گواهی میدهم که «محمد (ص)» برگزیده خدا، سفیر وحی، و رسول رحمت او است.

توصیه به پرهیزکاری اما بعد من شما را به ترس از خدائی توصیه میکنم که آفرینش‌تان را آغاز کرده، و به سوی او بازگشت می‌کنید.

خدائی که خواسته‌های شما را بر می‌آورد، آخرین نقطه امید و میل شما او است، راه‌راست و معتدل شما به او ختم می‌شود و به هنگام ترس و فزع تنها پناهگاهتان او میباشد.

تقوا و ترس از خدا، داروی بیماریهای قلوب، بینائی دلها، شفای آلام جسمانی، صلاح و مرهم زخمهای جانها، پاکیزه کننده آلودگی ارواح، جلای نابینائی چشمها، امنیت در برابر نا آرامیها و اضطراب‌ها و روشنائی تیرگیهای شما است.

بنا بر این اطاعت خداوند را جامه زیرین قرار دهید، نه روئین، بلکه آن را داخل بدن و زیر پوست نه جامه زیرین، بلکه بالاتر از آن، آن را با اعضاء و جوارح و قلب خویش بیامیزید.

اطاعت او را امیر و فرمانده امور خود، راه ورود به آب گاه (زندگی)، شفیع برای رسیدن به خواسته‌ها، سپر برای روز اضطراب، چراغ قبرها، آرامش برای وحشت‌های طولانی، و راه گشایش برای لحظات سخت و مشکل زندگی خود قرار دهید!

زیرا اطاعت خداوند وسیله نگهدارنده‌ای است از حوادث هلاک کننده و از وحشتگاههایی که انتظار آنرا دارید، و از حرارت آتشی بر افروخته شده.

آنکس که دست به دامن تقوا زند، شدائد و سختی‌ها از وی دور گردند، تلخیهای شیرین، امواج ناراحتیهای متراکم از هم گشوده، مشکلات پی در پی و خسته کننده آسان، مجد و عظمت و بزرگواریهای از دست رفته همچون باران دانه درشت بر او فرود بارند، رحمت قطع شده خداوند به او عطف توجه کند، نعمتها پس از فرو نشستن به جوشش آیند، و برکات کم شده، به فراوانی بر او بیارند.

بنابراین از خداوندی بترسید که با پند و اندرزش به شما سود بخشیده، به وسیله رسالتش شما را اندرز داده، و با نعمتش بر شما منت گذارده، خویشتن را برای پرستش و خاضع سازید، و با انجام وظائف، حق اطاعتش را بجا آورید.

فضیلت اسلام سپس (آگاه باشید) اسلام آئینی است که خداوند برای خویشتن انتخاب فرموده و آن را با دید علم خویش آماده ساخته (و سخت به آن اهتمام ورزیده است) و بهترین مخلوقش را (یعنی محمد ص) برای تبلیغ آن برگزیده است، پایه‌های آنرا بر حبت خویش قرار داده و ادیان و مذاهب را با عزت و قدرت اسلام ضعیف نمود، مذاهب دیگر را با اعتلای آن پائین قرار داد، و با احترام و نفوذ آن دشمنانش را خوار گردانید، و با نصرت و یاری آن مخالفان سر سختش را مخدول کرد و با نیرومند ساختنش ارکان ضلالت را در هم کوبید، و تشنگان را از چشمه زلال آن سیراب ساخت، و آبگاهش را پر آب کرد.

(خداوند) اسلام را طوری قرار داده که هرگز پیوندهایش شکسته نشود، حلقه‌هایش گسسته نگردد اساس و ریشه‌اش ویرانی نپذیرد، در پایه‌هایش زوال راه نیابد، درخت وجودش برکنده نشود، مدتش پایان نگیرد، قوانینش غبار کهنگی به خود راه ندهد، شاخه‌هایش قطع نگردد، ضیق و تنگی در راههایش یافت نشود، سهولت آن موجب دشواری نگردد، تیرگی در روشنائیش به چشم نخورد، و در طریق مستقیمش کژی راه نیابد، ستونش پیچیدگی نبیند و در جاده‌های وسیع آن لغزندگی نباشد، در چراغش خاموشی و در شیرینیش تلخی پیدا نشود بنابراین آئین اسلام ستونی است که خداوند آن را در اعماق حق استوار ساخته، اساس و پی آن را ثابت قرار داده، و چشمه‌ای است که آب آن فوران می‌کند، چراغی است که شعله‌های آن بر افروخته شده، منار هدایتی است که مسافران راه حق با آن رهبری می‌شوند، پرچمی است که برای راهنمایی پویندگان (راه خدا) نصب گردیده، و آبگاهی است که واردان آن سیراب می‌شوند. خداوند متعالی خشنودی خود، بزرگترین ستونهایش (یعنی عبادات)، و قله بلند اطاعتش (یعنی جهاد) را در آن قرار داده است.

اسلام در پیشگاه خداوند دارای ارکانی مطمئن، بنائی بلند، دلیلی درخشنده، شعله‌ای روشنی بخش، برهانی نیرومند و مناره‌ای بلند پایه است که ستیز و معارضه با آن امکان پذیر نیست، پس آن را گرمی دارید، از آن تبعیت کنید، حق آن را ادا نمائید و آن را در جایگاه مناسب و شایسته خود قرار دهید و آنچنانکه هست آنرا بپذیرید.

خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را هنگامی به حق مبعوث ساخت که دنیا به پایان یافتن نزدیک شده، نشانه‌های آخرت روی‌آور گردیده، رونق آن پس از روشنائی به ظلمت گرائیده، و اهل خویش را از ناراحتی سر پا نگهداشته بود، بسترش ناهموار و آماده زوال و نابودی، بود، مدت‌ش پایان می‌گرفت و علامتهای زوالش نزدیک می‌شد، اهلش در حال نابودی، حلقه زندگی در آن شکسته، اسبابش از هم گسیخته پرچم-هایش کهنه و پوسیده، پرده‌هایش دریده، و عمر طولانی آن به کوتاهی گرائیده بود.

(در این هنگام) خداوند وی را ابلاغ کننده رسالتش، افتخار آفرین برای امتش، باران بهاری برای تشنگان اهل زمانش، سر بلندی برای پیروانش و مایه شرف برای یاران و انصارش قرار داد.

قرآن کریم سپس کتاب آسمانی یعنی قرآن را بر او نازل فرمود: نوری که خاموشی ندارد، چراغی که افروختگی آن زوال نپذیرد، دریائی که اعماقش را درک نتوان نمود، راهی که گمراهی در آن وجود ندارد، شعاعی که روشنی آن تیرگی نگیرد، فرقان و جدا کننده حق از باطلی که درخشش دلیلش به خاموشی نگراید، بنیانی که ارکان آن منهدم نگردد، بهبودی بخشی که با وجود آن، بیماریها وحشت نیاورد، قدرتی که یاورانش شکست ندارند و حقی که مددکارانش خذلان نبینند.

قرآن معدن ایمان است و مرکز آن، چشمه‌های دانش است و دریا‌های آن، منابع عدالت است و غدیرهای آن، پایه‌های اسلام است و بنیان آن، نه‌های زلال‌های حق است و سرزمینهای مطمئن آن، دریائی است که بهره‌گیران تشنه کام، آبش را تمام نتوانند کشید، و چشمه‌هائی است که از آن کم نتوانند کرد، محل برداشت آبی است که هر چه از آن بر گیرند کم نمی‌شود، منازلی است که مسافران، راه آن را گم نمی‌کنند، نشانه‌هائی است که از چشم سیر کنندگان پنهان نمی‌ماند و کوهساری است که (دیده‌ره‌گذران را به خود متوجه ساخته) از آن نمی‌گذرند.

خداوند این قرآن را فرو نشاننده عطش دانشمندان، باران بهاری برای قلب درک‌کنندگان، و جاده وسیع برای صالحان قرار داده است. قرآن دارویی است که پس از آن بیماری باقی نمی‌ماند، نوری است که بعد از آن ظلمتی یافت نمی‌شود، ریسمانی است که دستگیره آن مطمئن، پناهگاهی است که قله بلند آن مانع دشمنان، نیرو و قدرتی است برای کسی که به آن چنگ زند، محل امنی

است برای هر کس که به آن وارد شود، راهنمایی است برای آنکه به آن اقتدا کند، انجام وظیفه‌ای است برای آن کس که مذهب خویش گرداند، برهانی است برای کسی که به گفته‌هایش استدلال کند، شاهد و گواهی است برای آنکه از آن سخن بگوید، پیروزی و غلبه است برای افرادی که با آن استدلال نمایند، نجات دهنده‌ای است برای کسی که حامل آن باشد و به آن عمل کند، مرکب راهواری است برای کسی که آن را به کار گیرد، نشانه‌ای است برای کسی که با آن علامت‌گذاری کند، سپری است برای آن کس که لباس رزم بپوشد، دانشی است برای کسی که حفظ کند، گفتار پر ارزشی است برای آنکه روایت کند و حکم و فرمانی است برای کسی که قضاوت و به عهده گیرد.

خطبه ی ۱۸۹

و من خطبة له عليه السلام كان يوصي به أصحابه

تعاهدوا أمر الصلاة ، و حافظوا عليها ، و استكثروا منها ، و تقرّبوا بها ، فإنّها كانت على المؤمنين كتابا موقوتا ، ألا تسمعون إلى جواب أهل النار حين سئلوا : (مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ؟

قَالُوا : لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ .) ۲ و إنّها تحت الذنوب حتّ الورق ، و تطلقها إطلاق الرّيق ، و شبهها رسول الله ، صلى الله عليه و آله و سلم ، بالحمّة تكون على باب الرّجل فهو يغتسل منها فى اليوم و اللّيلة خمس مرّات ، فما عسى أن يبقى عليه من الدّرن ؟ و قد عرف حقّها رجال من المؤمنين الذين لا تشغلهم عنها زينة متاع ، و لا قرّة عين من ولد و لا مال . يقول الله سبحانه : (رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ) ۳ . و كان رسول الله ، صلى الله عليه و آله و سلم نصبا بالصلاة بعد التّبشير له بالجنّة ، لقول الله سبحانه : (وَ أُمِرَ أَهْلُكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا) فكان يأمر أهله ، و يصبر عليها نفسه .

ثمّ إنّ الزّكاة جعلت مع الصلاة قربانا لأهل الإسلام ، فمن أعطاهها ، طيّب النّفس بها ، فإنّها تجعل له كفّارة ، و من النّار حجازا و وقاية . فلا يتبعنها أحد نفسه ، و لا يكثرنّ عليها لهفه ، فإنّ من أعطاهها غير طيّب النّفس بها يرجو بها ما هو أفضل منها فهو جاهل بالسّنّة ، مغبون الأجر ، ضالّ العمل ، طويل النّدم .

ثم أداء الأمانة ، فقد خاب من ليس من أهلها ، إنها عرضت على السموات المبنية ، و الأرضين المدحوة ، و الجبال ذات الطول المنصوبة فلا أطول و لا أعرض و لا أعلى و لا أعظم منها ، و لو امتنع شيء بطول أو عرض أو قوة أو عز لا تمتنع ، و لكن أشفقن من العقوبة ، و عقلن ما جهل من هو أضعف منهن و هو الإنسان (إنه كان ظلوما جهولا) إن الله سبحانه و تعالى لا يخفى عليه ما العباد مقترفون في ليلهم ، و نهارهم ، لطف به خبرا ، و أحاط به علما ، أعضاءكم شهوده ، و جوارحكم جنوده ، و ضمائر كم عيونه ، و خلواتكم عيانه .

از سخنان امام(ع) که همواره یارانش را به آن توصیه می کرد.[۱]

نماز را به پا دارید، محافظت آن را بر عهده گیرید، زیاد به آن توجه کنید و فراوان نماز بخوانید و به وسیله آن به خدا تقرب جوئید، زیرا نماز «به عنوان فریضه واجب در اوقات مختلف شبانه روز بر مؤمنان مقرر شده است»، (سوره نساء-۱۰۳). مگر به پاسخ دوزخیان در برابر این پرسش که «چه چیز شما را به دوزخ کشانیده است» گوش فرا نداده اید که می گویند «ما از نمازگزاران نبودیم...» (مدثر-۴۲ و ۴۳).

نماز گناهان را همچون برگهای پائیزی می ریزد و غل و زنجیرهای معاصی را از گردنهای می گشاید. پیامبر(ص) «نماز را به چشمه آب گرمی که بر درب خانه کسی باشد و شبانه روزی پنج بار خود را در آن شستشو دهد تشبیه کرده است» که بدون تردید چرک و آلودگی در بدن چنین کسی باقی نخواهد ماند!

گروهی از مؤمنان که زینت و متاع این جهان، و چشم روشنی آن یعنی فرزندان و اموال آنان را به خود مشغول نداشته، حق نماز را خوب شناخته اند، خداوند سبحانه میگوید: «مردانی هستند که تجارت و داد و ستد آنان را، از یاد خدا، و بر پا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد» (نور-۲۳۷)

رسول خدا(ص) بعد از بشارت به بهشت، خویش را در مورد نماز به تعب و مشقت انداخته بود، زیرا خداوند به او فرموده بود: «خانواده خویش را به نماز فرمان ده، و در برابر آن شکبیا باش» (طه-۱۳۲).

لذا آنحضرت در پی اهل بیت خود را به نماز امر می کرد و خود نیز در انجام آن شکیبائی داشت.

زکات

(و بدانید که) زکات همراه نماز مایه تقرب مسلمانان به خداوند است، بنابراین کسی که زکات را با طیب خاطر عطا کند، کفاره (گناهان) او محسوب می‌شود و مانع و حاجبی از آتش برای او خواهد بود، پس نباید کسی چشم به دنبال آنچه پرداخته بدوزد و در ادای آن برای خویش مشقت ببیند، یا بخاطر آن حسرت خورد، زیرا آن کس که بدون طیب نفس برای دریافت مزد بیشتری آن را بپردازد، نسبت به سنت پیامبر (ص) جاهل است و از اجر و ثواب مغبون، و در عمل گمراه و بسیار پشیمان خواهد شد.

ادای امانت

سپس (وظیفه الهی هر کس) اداء امانت است، چه اینکه آنکس که اهل امانت نباشد هرگز به مقصد نمی‌رسد (بدانید) امانت بر آسمانهای بنا شده، زمینهای گسترده، کوههای مرتفع که:

از آنها طولانی‌تر، عریض‌تر و بلندتر و عظیم‌تر پیدا نشود عرضه شد (ولی آنها قدرت تحمل آن را نیافتند)، و اگر قرار بود چیزی به واسطه طول، عرض، قوت و نیروئی که دارد از پذیرفتن امانت امتناع ورزد و تکبر به خرج دهد حتماً (آسمان، زمین و کوهها) بودند ولی اینها (به خاطر غرور و قدرت خود امتناع نورزیدند بلکه) از کیفر تحمل و عدم قدرت بر ادای آن وحشت داشتند، و آنچه را که موجود ناتوان‌تری یعنی انسان به آن جاهل بود، درک کردند قرآن در این باره می‌فرماید:

«انسان ستمگر و نادان بود» (احزاب-۷۲).

علم خداوند

آنچه را که بندگان در شب و روز انجام می‌دهند بر خداوند متعال پوشیده نیست، به‌طور دقیق از اعمال آنها آگاه است، و با علم بی‌پایانش به آنها احاطه دارد، اعضای شما گواه او، و اندام شما سپاهیان او، ضمیر و وجدانتان جاسوسان وی، و خلوت‌های شما در برابر او آشکار و عیان است.

توضیح:

[۱] مرحوم کلینی پیش از شریف رضی در کتاب «کافی» ج ۵ ص ۳۶ در کتاب «جهاد» باب «ما کان یوحی امیر المؤمنین (ع) به عند القتال» آنرا آورده است.

خطبه ی ۱۹۰

و من کلام له علیه السّلام

و الله ما معاویه بأدهی منی ، و لکنّه یغدر و یفجر ، و لو لا کراهیة الغدر لکنّت من أدهی النّاس ، و لکن کلّ غدره فجرة ، و لکلّ فجرة کفره ، و لکلّ غادر لواء یعرف به یوم القیامة ، و الله ما استغفل بالمکیدة ، و لا استغمز بالشّدیة .

سخنی است که امام (ع) در باره معاویه ایراد فرموده [۱]

من از همه سیاستمدارترم سوگند بخدا «معاویه» از من سیاستمدارتر نیست، [۲] اما او نیرنگ می زند و مرتکب انواع گناه می شود اگر نیرنگ ناپسند و ناشایسته نبود من سیاستمدارترین مردم بودم، ولی هر نیرنگی گناه است، و هر گناهی یک نوع کفر است، «در قیامت هر غدار و مکاری پرچم خاصی دارد که به آن وسیله شناخته می شود». به خدا سوگند من با کید و مکر اغفال نمی شوم و در رویارویی با شداید ناتوان نمی گردم.

توضیح ها:

[۱] مرحوم «کلینی» در کتاب اصول کافی ج ۲ ص ۳۳۸ مختصرتر از آنچه در اینجا است آن را آورده است.

[۲] و الله ما معاویه بأدهی منی.

در اینجا مطالبی است که آگاهی از آن لازم به نظر می رسد.

اول- آیا معاویه سیاستمدارتر بود؟

«ابن ابی الحدید» می‌نویسد:

بعضی خیال کرده‌اند معاویه از علی(ع) سیاستمدارتر بود ولی این درست نیست، زیرا سیاستمدارانی همچون معاویه هرگز به هدف خود نخواهند رسید مگر اینکه طبق نظریه خود و مقدماتی که لازم می‌بینند عمل کنند خواه موافق دین و شریعت باشد یا نباشد؟ (اگر سیاست به این معنی نامشروعش باشد معاویه سیاستمدارتر بود) اما سیاست امام(ع) مقید به حق و عدالت و دین و شریعت بود و در تمام موارد هر جا که با آئین حق موافق نبود اقدام نمی‌کرد، ولی معاویه مقید به این اصل نبود.

معاویه در جنگ به روش زمامداران «هند» و «کسرها» عمل می‌نمود ولی علی(ع) به سربازانش دستور می‌داد: شما شروع به جنگ نکنید بگذارید آنها شروع کنند، فراریان را تعقیب نکنید، مجروحان را به قتل نرسانید این سیاست علی(ع) بود. او همواره در پی رضای خدا بود، دستهای خود را بسته بود جز در آنچه خدا رضایت داشت.

آنها که می‌گویند معاویه سیاستمدارتر بود لا بد به مسئله قرآن بر سر نیزه و امثال آن تکیه می‌کنند، ولی حقیقت این است که امام در اینجا طریق پیشرفت را خوب می‌دانست، و این طرفداران وی بودند که در اثر سرپیچی از فرمان آن حضرت در دام نیرنگ معاویه افتادند!

دوم- پرسشهایی است که باید عنوان شود:

در مورد حکومت امام و مقابله او با معاویه سؤالاتی به ذهن افراد خطور می‌کند که از قدیم الایام مورد پرسش قرار گرفته است و «ابن ابی الحدید» تعدادی از آنها را در ذیل سخن مورد بحث با جوابهای آن آورده است از جمله:

۱- آیا بهتر این نبود که امام معاویه را در شام مستقر سازد و فرمانداران سرزمین گرداند و پس از آنکه برای آنحضرت بیعت گرفت و جاده حکومتش صاف شد وی را عزل نماید؟ و با این طریق جلو کشتار و خونریزی را بگیرد پاسخ در پاسخ می‌نویسد: قرائن به خوبی گواهی می‌دهد که معاویه هرگز با امام(ع) بیعت نخواهد کرد، بنابراین اگر فرمانداری او را امضاء می‌کرد پایه کارش را محکمتر می‌نمود سپس اضافه می‌کند: آن کس که از تاریخ زندگی «معاویه» اطلاع داشته باشد هرگز خیال آن را هم نمی‌کند که امکان داشته باشد معاویه با علی بیعت کند چه اینکه امام(ع) «حنظله» برادر معاویه، «ولید» دائیش و «عتبه» جد او را در «بدر» کشته بوده و

ماجرای اختلاف او با امام(ع) در زمان عثمان مشهور است، امام(ع) وضع معاویه را خوب می‌دانست که او هرگز تسلیم حق نخواهد گردید.

نامبرده برای صحت این معنی شواهدی می‌آورد و نامه‌هایی که بین مروان و معاویه و بین معاویه و طلحه و زبیر و سعید بن عاص و لعلی ابن امیه و ولید بن عقبه در مورد بدست آوردن خلافت رد و بدل شده است چه در زمان عثمان و چه پس از قتل او، نقل می‌نماید و می‌گوید: همه این افراد معاویه را تحریک می‌کردند که خلافت را به دست آورد. تنها سعید بن عاص بود که در پاسخ معاویه وی را از این کار بر حذر می‌داشت.

کسی که با این مطالب آشنا باشد می‌داند که معاویه هیچ چاره‌ای جز شمشیر نداشت و امام(ع) از آغاز می‌دانست که چگونه با او رفتار کند.

شارح مزبور آنگاه پاسخی در مورد سؤال بالا از ابن سنان در کتاب «العدل» نقل می‌کند که «همه می‌دانند در جریان شورا» عبد الرحمان بن عوف «خلافت را به شرط عمل به کتاب و سنت و سیره» ابو بکر «و عمر» به امام بر گزار کرد ولی آن حضرت نپذیرفت، بلکه حاضر شد که طبق کتاب خدا و سنت پیامبر و نظر خویش عمل کند در حالی که می‌توانست «توریه» کند (یعنی بگوید قبول کردم و منظورش این باشد که عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر را قبول نمودم) چنین کسی که حاضر نیست حتی یک دروغ توریه‌ای هم بگوید چگونه می‌تواند یک انسان ستمگر را بر مقام خلافت مستقر سازد؟ و او را نیرو دهد که مردم از او متابعت کنند. در واقع معنی سؤال بالا این است که چرا امام(ع) برای تحکیم مقام خود، فرمان خدا و حق مردم را زیر پا نمی‌گذارد؟

۲- چرا امام گذاشت طلحه و زبیر به مکه بروند؟ آیا بهتر این نبود که نگذارد آنها به این سفر بروند، تا امکان توطئه بر ایشان نباشد؟

در پاسخ باید گفت:

بعضی گفته‌اند رفتن آنها بدون اذن امام بوده. و بنا بر اینکه با اجازه آن حضرت بوده (همانطور که قبلاً هم گفته‌ایم) امام به آنها فرمود:

و الله ما تريد ان العمرة و انما تريد ان الغدرة:

سوگند به خدا که قصد «عمرة» ندارید بلکه قصد نیرنگ و پیمان شکنی را کرده‌اید و بدینوسیله آنها را از فتنه انگیزی بر حذر داشت. اما حبس آنها برای امام نه از نظر شرع جائز بود و نه از بینش سیاست. اما از نظر شرع بخاطر اینکه تا شخص کاری را انجام نداده باشد نمی‌توان وی را تعقیب کرد و اما از جهت سیاست باید دانست که این دو از بزرگان و پیشقدمان و از شخصیت‌های مهاجران بودند، و جلوگیری از آنها بدون ثبوت جرم روشن، موجب تنفر مردم و عدم اعتماد به حکومت می‌شد، مردم می‌گفتند بزرگان و رؤسا را متهم می‌کند و حبس می‌نماید خصوصاً «طلحه» که نخستین بیعت کننده با او، و «زبیر» که مشهور به طرفداری آن حضرت بود.

۳- می‌گویند چرا «محمد بن ابی بکر» را والی «مصر» قرار داد و «قیس بن سعد» را عزل نمود که سر انجام «محمد» کشته و مصر به دست معاویه افتاد؟

پاسخ آن روشن است زیرا «محمد ابن ابی بکر» مردی بود که شایستگی حکومت مصر را داشت زیرا وی مردی شجاع، زاهد، فاضل، دارای عقل سالم و رایی صائب بود. او امام علیه السلام را دوست می‌داشت و در علاقه‌اش به امیر مؤمنان علیه السلام هیچگونه تردیدی نیست. او بجای یکی از فرزندان آنحضرت و زیر دستش تربیت شده بود و از طرف دیگر مردم «مصر» «محمد» را سخت دوست می‌داشتند به این دلیل که در جریان مبارزه با «عثمان» از وی خواسته بودند «عبد الله بن سعد بن ابی سرح» (فرماندار عثمان در مصر) را عزل کند «محمد» را والی مصر گرداند.

(جز اینکه در سخن ۶۸ می‌خوانیم که «هاشم مرقال» اولی به حکومت بود اما نه اینکه محمد را مذمت کند) و اگر قرار باشد مغلوبیت شکست کسی را مورد ایراد قرار دهیم باید شکست «جعفر بن ابیطالب» و «زید بن حارثه» و «عبد الله بن رباح» در نبرد «موت» نیز ایراد بر پیامبر بگیریم در حالی که این سخن صحیح نیست.

۴- می‌گویند امام (ع) سختگیر بود لذا «عقیل» برادرش و «نجاشی» شاعر آن حضرت فرار کردند و به نزد معاویه رفتند و این با سیاست و تالیف قلوب رعیت نمی‌سازد.

در پاسخ باید توجه داشت: همه کسانی که به دنیا و زینتهای آن علاقه‌مند هستند به زندگی این جهان چشم دوخته و به معاویه و معاویه صفتان تمایل دارند زیرا او اموال بیت المال را به چنین کسانی می‌بخشید تا یاریش کنند اما شخصی همچون علی(ع) که حاضر نیست به «حسن» و «حسین»(ع) یک درهم بیش از حقشان بدهد هرگز چنین اشخاصی نمی‌توانند با وی همکاری کنند.

علاوه در مورد «عقیل» آنچه بعضی از راویان موثق و مورد اطمینان اتفاق نظر دارند این است که او پیش از شهادت امام بسوی معاویه نرفته است بلکه با اجازه آن حضرت در مدینه اقامت داشته است.

و اما «نجاشی» چون در ماه «رمضان» شراب نوشید امام حد شرب خمر را به اضافه بیست تازیانه دیگر بر او جاری فرمود. و در پاسخ اینکه اضافی چرا؟

فرمود چون در ماه رمضان جرئت عصیان خدا را ورزیده‌ای (و احترام ماه رمضان را هتک کرده‌ای) لذا بود که به سوی معاویه رفت بالاخره امام(ع) کسی نبود که به خاطر دوستی کسی حدود الهی را تعطیل کند و اموال مسلمانان را بخاطر سیاست و تالیف قلوب ضایع سازد.

(اقتباس از شرح ابن ابی الحدید ج ۱۰ ص ۲۱۲ به بعد)

خطبه ی ۱۹۱

و من کلام له علیه السلام

أَيُّهَا النَّاسُ ، لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهَدْيِ لِقَلَّةِ أَهْلِهِ ، فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ ، شَبَعُهَا قَصِيرٌ ، وَجُوعُهَا طَوِيلٌ أَيْهَا النَّاسُ ، إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَ السَّخَطُ ، وَ إِنَّمَا عَقْرَنَاقَةُ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهِمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهُ بِالرِّضَا ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ : (فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ) ۱ فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ خَارَتْ أَرْضُهُمْ بِالْخَسْفَةِ ، خَوَارَ السَّكَّةُ الْمَحْمَاةُ فِي الْأَرْضِ الْخَوَارَةُ . أَيْهَا النَّاسُ ، مِنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ وَرَدَ الْمَاءُ ، وَ مِنْ خَالَفَ وَقَعَ فِي النَّيَةِ .

از سخنان امام(ع) که در آن توصیه فرموده راه روشن را انتخاب کنند[۱] ای مردم! در طریق هدایت از کمی نفرات وحشت نکنید! [۲] زیرا مردم در اطراف سفره‌ای اجتماع کرده‌اند که مدت سیری آن کوتاه و گرسنگی آن طولانی است.

ای مردم! رضایت و نارضایتی (بر عملی) موجب وحدت پاداش و کیفر مردم می‌گردد (یعنی عاملان و کسانی که راضی به آن عملند در کیفر یا پاداش شریکند) ناقه «ثمود» را یک نفر بیشتر پی نکرد، اما عذاب و کیفر آن همه قوم ثمود را فرا گرفت، زیرا همه به عمل او راضی بودند، خداوند سبحان می‌فرماید:

« فعقروها فاصبحوا نادمین »: (شعراء ۱۵۷).

« آن را پی کردند ولی (سر انجام پس از نزول بلا) پشیمان شدند » سرزمین آنان همچون آهن گداخته‌ای که در زمین نرم فرو رود، یکباره فریادی بر آورد و فروکش کرد! (و به این طریق کیفر اعمال خلاف خود را دیدند)

ای مردم! آنکس که از راه آشکار و جاده واضح برود به آب می‌رسد، اما آنکس که مخالفت کند و از این طریق منحرف گردد در حیرت و سرگردانی قرار خواهد گرفت (وتشنه کام جان می‌دهد)

توضیح‌ها:

[۱] «برقی» در کتاب «محاسن» ص ۲۰۸ قسمت «انما یجمع الناس الرضا و السخط» و «نعمانی» در کتاب «غیبت» به دو سند یکی از طریق «ابن نباته» و دیگری از طریق «فرات ابن احنف» و «طبری» در کتاب «مسترشد» ص ۷۶ و «مفید» در کتاب «ارشاد» ص ۳۰۰ آن را نقل کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۹۱)

[۲] لا تستوحشوا فی طریق الهدی...

در راه هدایت، کمی نفرات نباید موجب عقب نشینی و یا عدم حرکت شود، چه اینکه هدایت جزو سرشت انسانها است و بنا بر این با کمک این عامل درونی و با آگاهی افراد پیشرفت حاصل خواهد شد. علاوه هر کار مهمی از جای کوچکی شروع شده و بزرگترین

انقلابات جهان از ابتدا از فکر یک یا چند نفر تراوش کرده است، نباید به انتظار تعداد زیاد نشست بلکه باید کار را شروع نمود زیرا در صورت عدم شروع از چه طریق انتظار داریم که بر تعداد ما افزوده شود خود شروع موجب پیشرفت است.

خطبه ی ۱۹۲

و من کلام له علیه السّلام

روی عنه أنه قاله عند دفن سيده النساء فاطمة عليها السلام كالمناجى به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عند قبره .

السّلام عليك يا رسول الله عنّي و عن ابنتك النّازلة في جوارك ، و السّريّة اللّحاق بك ، قلّ ، يا رسول الله عن صفيّك صبرى ، ورقّ عنها تجلّدى ، إلّا أنّ لى فى التّأسى بعظيم فرقتك ، و فادح مصيبتك ، موضع تعزّ ، فلقد وسّدتك فى ملحوده قبرك ، و فاضت بين نحرى و صدرى نفسك ، إنّنا لله و إنّنا إليه راجعون ، فلقد استرجعت الوديعه ، و أخذت الرّهينه ، أمّا حزنى فسرمد ، و أمّا ليلى فمسهد ، إلى أن يختار الله لى دارك التى أنت بها مقيم ، و ستنبّك ابنتك بتضافر أمّتك على هضمها ، فأحفها السّؤال ، و استخبرها الحال ، هذا و لم يطل العهد ، و لم يخل منك الذّكر ، و السّلام عليكما سلام مودّع لا قال و لا سئم ، فان أنصرف فلا عن ملاله ، و إنّ أقم فلا عن سوء ظنّ بما وعد الله الصّابرين .

از سخنان امام عليه السلام است روایت شده که: این سخن را امام (ع) در کنار قبر فاطمه علیها سلام، سیده زنان جهان، به هنگام دفن او فرموده، و گویا با پیامبر (ص) سخن می گوید [۱]

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جانب من و دختری که هم اکنون در جوارت فرود آمده و به سرعت به تو ملحق شده است، سلام [۲]

ای پیامبر! از فراق دختر برگزیده و پاکت پیمانه صبرم لبریز شده و طاقتم از دست رفته....

اما پس از رو برو شدن با مرک و رحلت تو هر مصیبتی به من برسد کوچک است (فراموش نمی‌کنم) با دست خود تو را در میان قبر قرار دادم، و هنگام رحلت سرت بر سینه‌ام بود که قبض روح شدی، «فانا لله و انا الیه راجعون»: «ما از آن خدائیم و به سوی او باز می‌گردیم».

(ای پیامبر) امانتی که به من سپرده بودی هم اکنون باز داده شده و گروگان باز پس دادم، اما اندوهم همیشگی است و شبهایم همراه بیداری! تا آن‌دم که خداوند سر منزل تو را که در آن اقامت گزیده‌ای برایم انتخاب کند، به زودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که امت در ستم کردن به وی اجتماع کرده بودند، سر گذشت وی را از او بی‌پرده بپرس و چگونگی را از وی خبر گیر! وضع اینچنین است در حالیکه هنوز فاصله‌ای با زمان حیات تو نیفتاده و یادت فراموش نگردیده!

سلام من به هر دوی شما باد! سلام وداع کننده! نه سلام کسی که یا خشنود یا خسته دل باشد، اگر از خدمت تو باز می‌گردم از روی ملالت نیست! و اگر در کنار قبرت اقامت گزینم نه بخاطر سوء ظنی است که وعده نیک خدا در مورد صابران دارم!

توضیح:

[۱] مرحوم شریف رضی در اینجا فاطمه (ع) را به عنوان «سیده النساء» آورده لذا ایجاب می‌کند که ما هم مدرک این گفته و هم مدرک سخن امام (ع) را یادآور شویم.

اما اینکه «فاطمه» «سیده نساء» عالمین است این تعبیر با همین لفظ یا لفظی که این معنا را می‌رساند بطور تواتر از پیامبر رسیده است اما از طریق شیعه که در آن تردیدی نیست، و اما از طرق برادران اهل تسنن فقط در اینجا به قسمتی از مدارک معروف آنها اشاره می‌کنیم.

۱- «بخاری در «صحیح» خود ج ۴ ص ۲۴۷ در کتاب «بدا الخلق» و در ج ۸ ص ۸۹ کتاب «الاستئذان».

۲- «مسلم» در کتاب «صحیح» ج ۸ ص ۱۴۲ در کتاب «فضائل الصحابه» «باب فضائل فاطمه بنت النبی» و در ص ۱۴۳.

۳- امام احمد حنبل در کتاب «مسند» ج ۵ ص ۳۹۱ و در ج ۶ ص ۲۸۲.

۴-ترمذی در کتاب «صحیح» خود ج ۳۰۶ «باب مناقب الحسن و الحسين»

۵-«نسائی» در کتاب «الخصائص» ص ۳۴.

۶-«حاکم» در کتاب «مستدرک» ج ۳ ص ۱۵۶.

۷-«ابو نعیم» در کتاب «حلیه الاولیاء» ج ۲ ص ۴۲.

۸-«ابن ماجه» در صحیح خود در باب «ما جاء فی ذکر مرض النبی».

۹-«ابو داود طیالس» در «مسند» خود ج ۶ فی احادیث النساء.

۱۰-«ابن عبد البر» در کتاب «استیعاب جزء ۴ ص ۳۶۳.

۱۱-«ابن اثیر» در کتاب «اسد الغابه» ج ۵ ص ۵۲۲.

۱۲-«ابن حجر عسقلانی» در کتاب «الاصابه» ج ۴ ص ۳۶۷.

۱۳-«محب طبری» در کتاب «ذخائر العقبی» ص ۴۳.

۱۴-«متقی هندی» در کتاب «کنز العمال» ج ۶ ص ۱۵۳ و ج ۷ ص ۱۱۱.

و بسیاری دیگر نیز همین معنی را نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه زهرا فرمود تو «سیده نساء عالمین» هستی.

طبق آنچه در کتاب «کافی» ج ۱ ص ۴۵۸ آمده است فاطمه پنجسال بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از همسرش خدیجه تولد یافته و به هنگامی که سن او به ۱۸ سالگی و ۷۵ روز رسید از دنیا رخت بر بست آن حضرت ۷۵ روز پس از پدرش در نهایت حزن و غم و اندوه زنده بود.

اما مدارک سخن امام(ع).

۱- «کافی» ج ۱ ص ۴۵۸.

۲- «دلائل الامامة» طبری ص ۴۷

۳- «مجالس مفید» ص ۱۶۵

۴- «امالی طوسی» ج ۱ ص ۱۰۸.

۵- «کشف الغمه» «اربلی» ج ۲ ص ۱۴۷.

۶- «تذکره الخواص» «سبط ابن جوزی حنفی» ص ۳۱۸ در این مدارک آمده است که علی(ع) پس از آنکه فاطمه زهرا را دفن کرد و بسوی قبر پیامبر نمود و این سخن را ایراد فرمود.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۹۳-۹۷)

[۲] السلام علیک یا رسول الله از این جمله و ما بعد آن که خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و امام(ع) با وی مطالبی در میان میگذارد روشن می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از مرگ نیز با عالم دنیا ارتباط دارد و سخنان اشخاص را می شنود یعنی همانگونه که در روایات اهل تسنن و شیعه آمده: کسانی که به او سلام می کنند سلام آنها را می شنود و پاسخ می گوید.

بنا بر این کسانی که می گویند پیامبر پس از مرگ، ارتباطش با دنیا قطع می شود هیچگونه خبری از این جهان ندارد سخنی نادرست گفته اند.

خطبه ی ۱۹۳

و من کلام له علیه السّلام

إيها النّاس ، إنّما الدّنيا دار مجاز ، و الآخرة دار قرار ، فخذوا من ممّرکم لمقرکم ، و لا تهتكوا أستارکم عند من يعلم أسرارکم ، و أخرجوا من الدّنيا قلوبکم من قبل أن تخرج منها أبدانکم ، ففيها اختبرتم ، و لغيرها خلقتم ، إنّ المرء إذا هلک قال النّاس : ما ترک ؟ و قالت الملائكة : ما قدّم ؟ لله أبأؤکم فقدّموا بعضا یکن لکم ، و لا تخلفوا . کلاً فیکون علیکم .

از سخنان امام(ع) که در باره زهد در دنیا و تشویق به آخرت فرموده است [۱]

ای مردم! دنیا سرای گذر است، و آخرت خانه قرار و همیشگی! پس، از گذرگاه خویش برای سر منزل قرار خود توشه تهیه کنید! و پرده خویش را در پیش کسی که از اسرار تان آگاه است ندرید! پیش از اینکه بدنتان از جهان خارج گردد، قلبتان را از آن خارج سازید! در دنیا آزمایش می‌شوید و برای غیر از آن آفریده شده‌اید. آن‌دم که کسی بمیرد مردم می‌گویند: چه باقی گذاشت؟ ولی فرشتگان می‌گویند چه چیز پیش فرستاده؟ خدا پدرتان را رحمت کند! مقداری از ثروت خویش را از پیش بفرستید تا به عنوان قرض (در پیشگاه خدا) برایتان باقی بماند. و همه را مگذارید که فریضه سنگینی برایتان خواهد داشت (و آن پاسخگوئی روز قیامت است)

توضیح:

[۱] این سخن را مرحوم «صدوق» در کتاب «امالی» در مجلس ۲۳ و در کتاب «عیون اخبار الرضا» ج ۱ صفحه ۲۹۸ و «مفید» در کتاب «ارشاد» صفحه ۱۳۹ و «طبرسی» در «مشکاة الانوار» صفحه ۲۴۳ و «شیخ ورام» در «مجموعه ورام» ص ۶۶ نقل کرده‌اند.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ صفحه ۹۸)

خطبه ی ۱۹۴

و من کلام له علیه السّلام کان کثیرا ما ینادی به اصحابه

تجهّزوا ، رحمکم الله ، فقد نودی فیکم بالرحیل ، و أقَلُّوا العرجة علی الدنیا ، و انقلبوا بصالح ما بحضرتکم من الزّاد ، فإنّ أمامکم عقبه کؤودا ، و منازل مخوفه مهولّه ، لا بدّ من الورد علیها ، و الوقوف عندها . و اعلموا أنّ ملاحظ المنيّة نحوکم دانيه ، و کائنکم بمخالبا و قد نشبت فیکم ، و قد دهمتکم فیها مفضعات الأمور ، و معضلات المحذور ، فقطّعوا علائق الدنیا ، و استظہروا بزاد التّقوی . و قد مضی شیء من هذا الکلام فیما تقدم ، بخلاف هذه الروایه .

از سخنان امام علیه السلام که همواره اصحاب خویش را با آن مخاطب می ساخته است.[۱]

خدای شما را رحمت کند آماده حرکت شوید که ندای رحیل و کوچ در میان شما بلند شده است. علاقه به اقامت در دنیا را کم کنید! و با تهیه زاد و توشه اعمال نیک به سوی آخرت باز گردید! که گردنه های سخت و دشوار و سر منزل های خوفناک در پیش دارید و باید در آنها فرود آئید و در آنجا توقف کنید! آگاه باشید! که فاصله نگاه های مرک به شما کوتاه و نزدیک است و گویا مرک چنگاله های را در جان شما فرو برده، کردارهای بد، مشکلات زندگی و کژیه و ناروائیه، مرک را از شما پنهان داشته اند، بنابراین علائق و وابستگی های دنیا را از خویش کم کنید و کمر خویش را با توشه تقوا محکم ببندید!

قسمتی از این سخن قبلا گذشت ولی با این روایت تفاوت داشت.

توضیح:

[۱] «صدوق» در کتاب «امالی» در مجلس ۷۵ شیخ «مفید» در کتاب «مجالس» صفحه ۱۱۶ و در کتاب «ارشاد» صفحه ۱۱۰ و طبرسی در کتاب «مشکاة الانوار» صفحه ۲۷۵ در بعضی از این مدارک با کمی اختلاف آنرا نقل کرده اند.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ صفحه ۱۰۰)

خطبه ی ۱۹۵

و من کلام له علیه السّلام

کلم به طلحه و الزبیر بعد بیعتی بالخلافه و قد عتبا [علیه] من ترک مشورتهم ، و الاستعانۀ فی الأمور بهما لقد نعمتما یسیرا ، و أرجأتما کثیرا ، ألا تخبرانی أى شیء لکما فیہ حقّ دفعتکما عنه ؟ و أى قسم استأثرت علیکما به ؟ أم أى حقّ رفعه إلى أحد من المسلمین ضعف عنہ أم جهلته أم أخطأت بابه ؟

و الله ما كانت لی فی الخلافه رغبه ، و لا فی الولایه إربہ ، و لكنکم دعوتمونى إليها ، و حملتمونى علیها ، فلمّا أفضت إلى نظرت إلى کتاب الله و ما وضع لنا ، و أمرنا بالحکم به ، فاتّبعته ، و ما استسنّ النّبی ، صلّى الله علیه و آله و سلّم فاقتدیته . فلم أحتج فی ذلك إلى رأيکما ، و لا رأى غیرکما ، و لا وقع حکم جهلته ، فاستشیر کما و إخوانی المسلمین ، و لو کان ذلك لم أرغب عنکما ، و لا عن غیرکما . و أمّا ما ذکرتما من أمر الأسوء ، فإنّ ذلك أمر لم أحکم أنا فیہ برأى ، و لا ولیّته هوى منى ، بل وجدت أنا و أنتما ما جاء به رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم ، قد فرغ منه فلم أحتج إليکما فیما قد فرغ الله من قسمه و أمضى فیہ حکمه ، فلیس لکما ، و الله ، عندى و لا لغيرکما فی هذا عتبى . أخذ الله بقلوبنا و قلوبکم إلى الحقّ ، و ألهمنا و إياکم الصّبر .

ثم قال علیه السلام : رحم الله امرأ رأى حقاً فأعان علیه ، أو رأى جوراً فردّه ، و کان عوناً بالحقّ على صاحبه .

یکی از سخنان امام(ع) هنگامیکه «طلحه» و «زبیر» پس از بیعت به امام(ع) اعتراض کردند که چرا در امور با آنان مشورت نکرده و از آنها کمک نگرفته است، امام(ع) این سخن را در پاسخ آنها فرمود.[۱]

برای امور ناچیزی خشم گرفتید و خوبیهای فراوان را نادیده انگاشتید! آیا ممکن است مرا آگاه سازید که شما چه حقی داشته‌اید که آن را از شما باز داشته‌ام؟ یا کدام سهم‌بوده که من متصرف شده و بر شما ستم روا داشته‌ام؟ و یا کدام شکایت و حقی بوده که یکی از مسلمانان پیش من آورده و من در برابر (گرفتن و رسیدگی به آن) ضعف نشان داده‌ام؟ و یا کدام (حق و یا فرمان الهی بوده) که به آن جاهل و یا راه آن را اشتباه پیموده‌ام؟

به خدا سوگند! من به خلافت رغبتی نداشتم، و به ولایت و زمامداری شما علاقه‌ای نشان نمی‌دادم. و این شما بودید که مرا به آن دعوت کردید و آنرا به من تحمیل نمودید. و آنگاه که حکومت و زمامداری به من رسید من در کتاب خدا نظر انداختم، هر دستوری که داده و هر امری که فرموده بود متابعت کردم. به سنت و روش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توجه نمودم، به آن اقتدا

نمودم، لذا هیچ نیازی به حکم و رای شما و دیگران پیدا نکردم. هنوز حکمی پیش نیامده که آن را ندانم و نیاز به مشورت شما و برادران مسلمان خود پیدا کنم. اگر چنین پیشامدی می‌شد از شما و دیگران روی گردان نبودم!

و اما (اعتراض) شما در مورد اینکه (چرا بین شما و سائر مسلمانان) به تساوی رفتار کرده‌ام این حکمی نبوده که من به رای خود صادر کرده و بر طبق خواسته دلم انجام داده باشم، بلکه من و شما می‌دانیم که این همان دستور العملی است که پیامبر (ص) آورده و انجام داده است. و در آنچه خداوند سهم بندی آن را مشخص نموده و فرمان آن را صادر کرده، به شما نیازی نداشت. پس به خدا سوگند نه شما و نه دیگری نمی‌تواند به من اعتراضی داشته باشد.

خداوند قلبهای ما و شما را به سوی حق متوجه سازد و شکیبائی و استقامت (تحمل حق) را به ما الهام نماید!

سپس امام (ع) فرمود: خدای رحمت کند آن کس که هر گاه حقی را ببیند اعانت کند و یا اگر ستمی را مشاهده نماید آن را از بین ببرد، به یاری صاحب حق برخیزد و بر ضد ستمگر قیام نماید!

توضیح:

[۱] این سخن را - که در حقیقت بحثی است بین آن حضرت و طلحه و زبیر - پیش از سید رضی «ابو جعفر اسکافی» در کتاب «نقض العثمانیه» با تفاوتی نقل کرده است. و این طبق نقلی است که «ابن ابی الحدید» در نهج البلاغه آورده.

(ابن ابی الحدید ج ۷ صفحه ۴۱)

در مورد اختلاف طلحه و زبیر با امام (ع) در ذیل سخن ۹۲ تحت شماره ۲۱۰ در ص ۴۰۶ به بعد توضیحاتی داده ایم.

خطبه ی ۱۹۶

و من کلام له علیه السّلام

و قد سمع قوما من أصحابه يسبون أهل الشام أيام حربهم بصفين إني أكره لكم أن تكونوا سبّابين ، و لكنكم لو وصفتهم أعمالهم ، و ذكرت حالهم ، كان أ صوب في القول ، و أبلغ في العذر ، و قلت مكان سبكم إياهم : اللهم احقن دماءنا و دماءهم ، و أصلح ذات بيننا و بينهم ، و اهدهم من ضلالتهم ، حتّى يعرف الحقّ من جهله ، و يرفعوا عن الغي و العدوان من لهج به .

از سخنان امام(ع) این سخن را هنگامی فرمود که شنید عده‌ای از اصحابش شامیان را در «صفین» دشنام می‌دادند. [۱] من خوش ندارم که شما دشنام دهنده باشید! اما اگر کردارشان را یادآور می‌شدید، و گمراهیها و کارهای ناشایسته آنان را بر می‌شمردید به راست نزدیکتر و معذورتر بود،

(شما باید به جای دشنام) به آنها می‌گفتید: بار پروردگار! خون ما و آنها را حفظ کن! بین ما و آنها را اصلاح نما! و آنان را از گمراهی به راه راست هدایت فرما! تا آنان که جاهلند حق را بشناسند، و کسانی که ستیزگی و دشمنی با حق می‌کنند دست‌بردارند و باز گردند.

توضیح:

[۱] قبل از سید رضی و بعد از او عده‌ای این سخن را از امام(ع) نقل کرده‌اند از جمله «ابو حنیفه دینوری» در کتاب «اخبار الطوال» صفحه ۱۵۵ و «نصر ابن مزاحم» در کتاب «صفین» ص ۱۰۳ و «ابن جوزی» در تذکره الخواص ص ۱۵۴.

اما اینکه دشنام دهندگان به شامیان چه افرادی بودند طبق همین مدارک «حجر ابن عدی» و «عمرو ابن حمق خزاعی» بوده‌اند که امام علیه السلام پس از شنیدن این گونه سخنان، آنها را خواست و از این کار بازشان داشت، عرض کردند: ای امیر مؤمنان مگر ما بر حق نیستیم؟ فرمود آری، عرض کردند مگر آنها بر باطل نیستند؟ فرمود: بلی، عرض کردند پس چرا ما را از دشنام دادن آنها منع می‌کنی امام(ع) سخن بالا را در پاسخشان فرمود.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۰۲ و ۱۰۳)

خطبه ی ۱۹۷

و من كلام له عليه السّلام فى بعض أيام صفين و قد رأى الحسن عليه السلام يتسرع إلى الحرب

املكوا عني هذا الغلام لا يهدني ، فإنني أنفس بهذين (يعنى الحسن و الحسين عليهما السلام) على الموت ، لئلا ينقطع بهما نسل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم . قال الرضى أبو الحسن : قوله عليه السلام « املكوا عني هذا الغلام » من أعلى الكلام و أفصحه .

از سخنان امام(ع) این سخن را امام(ع) هنگامی فرمود که در بعضی از روزهای جنگ «صفین» مشاهده کرد فرزندش امام حسن(ع) به سوی نبرد به سرعت در حرکت است.[۱]

این جوان را به شدت بگیرد و نگاهش دارید، تا(مرک او) مرا درهم نکوبد. من در مرک این دو حسن و حسین(ع) بخل می‌ورزم، نکند با مرک آنها نسل رسول خدا(ص) قطع گردد! [۲]

سید رضی می‌فرماید:

جمله «املكوا عني هذا الغلام»: در مرحله اعلاى سخن و از فصیحترین جمله‌هاست.

توضیح‌ها:

[۱] در تاریخ «طبری» ج ۶ ص ۳۴ در حوادث سال ۳۸ سخنی از امام(ع) نقل شده که همین معنی را می‌رساند گرچه در آنجا نیامده که این سخن را امام(ع) در «صفین» گفته باشد، ولی بعید نیست چنین سخنی از امام(ع) چند بار تکرار شده باشد. البته آنچه در تاریخ «طبری» آمده این قسمت است که با از بین رفتن این دو نفر نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منقطع می‌گردد.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۰۳)

[۲] لئلا ينقطع بهما نسل رسول الله.

در اینجا «ابن ابی الحدید» بحثی دارد که آیا می‌شود «حسن» و «حسین» را فرزندان پیامبر خوانند؟!

آنگاه خود پاسخ می‌دهد: بلی! زیرا خداوند در سوره «آل عمران» آیه ۶۱ آنها را فرزندان پیامبر خوانده آنجا که می‌خوانیم «ندع ابناثنا و ابناثکم» که مسلما منظور از «ابناء» در اینجا حسن و حسین بودند علاوه می‌بینیم خداوند «عیسی» را ذریه «ابراهیم» خوانده چنانکه در سوره «انعام» آیه ۸۴ و ۸۵ آمده است «و من ذریته داود و سلیمان... و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین».

علاوه اهل لغت نیز اختلافی ندارند که فرزند دختر نسل انسان به شمار می‌آید.

در اینجا ابن ابی الحدید جمله‌ای اضافه می‌کند که یادآوری آن به مورداست و آن اینکه از «محمد حنفیه» پرسیده شد:

چگونه پدرت تو را به جنگ می‌فرستاد و سخت‌بسوی نبرد تحریص می‌کرد ولی نسبت به حسن و حسین چنین نمی‌کرد پاسخ داد: «لأنهما عیناه و انا یمینه فهو یذب عن عینیه بیمینه» زیرا آن دو به منزله چشمان وی بودند و من دست راستش لذا با دستش از چشمانش دفاع می‌کرد!

(شرح ابن ابی الحدید ج ۱۱ ص ۲۶-۲۸)

خطبه ی ۱۹۸

و قال علیه السّلام لما اضطرب علیه أصحابه فی أمر الحکومه

أیّها النّاس ، إنّه لم یزل أمری معکم علی ما أحبّ حتّی نهکتکم الحرب ، و قد ، و اللّهُ ، أخذت منکم و ترکت ، و هی لعدوّکم أنهک .

لقد کنت أمس أمیرا فأصبحت الیوم مأمورا ، و کنت أمس ناهیا فأصبحت الیوم منہیا ، و قد أحببت البقاء ، و لیس لی أن أحمکم علی ما تکرهون .

از سخنان امام علیه السلام این سخن را امام علیه السلام به هنگام اضطراب و شورش اصحابش در مورد حکومت فرموده است: [۱]

ای مردم! همواره وضع من و شما آنطور بود که من دوست می‌داشتم. تا آنگاه که نبرد شما را خسته و درهم کوفته ساخت.

سوگند به خدا (اعتراف می‌کنم که جنگ) عده‌ای از شما را (از ما) گرفت و جمعی را باقی گذاشت، اما (بدانید) این نبرد برای دشمنان
کوبنده‌تر و خستگی‌آفرین‌تر بود!

من دیروز فرمانده و امیر بودم، ولی امروز مامور و فرمانبر شده‌ام! دیروز نهی کننده و باز دارنده بودم و امروز نهی شده و باز داشته
شده‌ام، شما زندگی و بقای در دنیا را دوست دارید. و من نمی‌توانم شما را به راهی که دوست ندارید مجبور سازم. [۲]

توضیح‌ها:

[۱] «نصر ابن مزاحم» در کتاب «صفین» ص ۴۸۴ و «ابن قتیبه» در کتاب «الامامه و السیاسة» ج ۱ ص ۱۱۸ و «مسعودی» در کتاب «مروج
الذهب» ج ۲ ص ۴۰۰ این سخن را نقل کرده‌اند.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۰۷)

[۲] «لقد كنت امس اميرا فاصبحت اليوم مامورا» هنگامی که عمرو عاص احساس کرد که امام (ع) پیروز خواهد شد نیرنگ معروف
خود یعنی بر سر نیزه کردن قرآن را به کار زد، عده‌ای از اصحاب ساده لوح امام (ع) به شک و تردید افتادند که آیا می‌شود با آنها
جنگید یا نه؟ و عده دیگری که از جنگ خسته شده بودند، گروه سومی که باید آنها را منافقان اصحاب آنحضرت خواند دست بدست
هم دادند و امام (ع) را از جنگ بر حذر داشتند امام (ع) فرمود این حيله است، نیرنگ است، خدعه است، من این گروه را خوب
می‌شناسم هم در کوچکی آنها را می‌شناختم و هم بزرگی و کهنسالی آنها را آزموده‌ام فریب آنها را مخورید، نیمه نفسی از آنها بیش
نمانده، پیروزی شما مسلم شده، ولی آنها سخت اصرار کردند که دستور دهد جنگ جویان تحت فرماندهی اشتر باز گردند و تاکید
کردند که در غیر این صورت او را تسلیم معاویه خواهند ساخت، امام (ع) کسی را فرستاد و به اشتر دستور بازگشت داد اشتر پیام
فرستاد که کار به پایان رسیده فاصله‌ای تا ریشه کن کردن آنها نمانده، قاصد پیام اشتر را رساند و هنگامی که پیام به امام (ع) ابلاغ شد
اصحاب بیشتر شوریدند و گفتند پنهانی دستور سرعت در جنگ را به اشتر داده‌ای اگر اشتر فوراً باز نگردد، تو را هم مانند عثمان
خواهیم کشت، برای بار دوم رسول امام (ع) به سوی اشتر رفت و باو گفت دوست داری علی زنده باشد یا نه؟

گفت بلی.

گفت پس اگر باز نگردي ۵۰ هزار شمشير كه بالای سر امام(ع) است او را خواهند كشت اشتر پرسيد مگر چه شده؟ باو پاسخ داد لشكر همه گرداگرد علي را گرفته و شمشيرها كشيده‌اند علي(ع) تنهاست و شمشيرها همچنان بالای سرش می-درخشد، باو می‌گویند اگر اشتر باز نگردد تو را خواهیم كشت اشتر فریاد كشید وای بر آنها علت این كار چیست گفتند بر نیزه شدن قرآن‌ها اشتر گفت سوگند به خدا هنگامی كه دیدم قرآن‌ها را بر نیزه كردند گفتم بزودی تفرقه خواهد افتاد و این وضع را پیش‌بینی كردم اشتر سپس به سرعت باز گشت دید غير از حسن و حسين و پسر عمويش و گروه قلیلی كه به ۱۰ نفر نمی‌رسیدند یار و یآوری نمانده اشتر فریاد كشید گفت.

وای بر شما پس از پیروزی خواری و ذلت و تفرقه را به خود راه می‌دهید؟!

ای کوتاه فكران! وای بی‌خردها! آنها همه در برابر اشتر بپا خاستند و او را دشنام دادند و گفتند قرآن! قرآن! او جز باز گشت به آن راهی نیست اشتر ملاحظه كرد كه قدرتی باقی نمانده در اینجا بود كه امام(ع) بخاطر جلوگیری از محذور بزرگتریه محذور كوچكتر تن در داد و سخن بالا را فرمود كه من دیروز امیر بودم و اکنون مامور و فرمانبر، دیروز نهی كننده بودم امروز مورد نهی!!

(شرح ابن ابی الحدید ج ۱۱ ص ۲۹-۳۱)

خطبه ی ۱۹۹

و من كلام له عليه السلام بالبصرة

و قد دخل على العلاء بن زياد الحارثي و هو من أصحابه يعودة ، فلما رأى سعة داره قال :

ما كنت تصنع بسعة هذه الدار في الدنيا ؟ أما أنت إليها في الآخرة كنت أحوج ؟ و بلى إن شئت بلغت بها الآخرة : تقرى فيها الضيف ، و تصل فيها الرحم ، و تطلع منها الحقوق مطالعها ، فإذا أنت قد بلغت بها الآخرة .

فقال له العلاء . يا أمير المؤمنين ، أشكو إليك عاصم بن زياد . قال : و ما له ؟

قال : لبس العباءة و تخلى عن الدنيا . قال : على به ، فلما جاء قال :

يا عدی نفسه لقد استهام بك الخبيث ، أما رحمت أهلك و ولدك ، أترى الله أحلّ لك الطّيبات و هو يكره أن تأخذها ؟ أنت أهون

على الله من ذلك قال : يا أمير المؤمنين ، هذا أنت في خشونة ملبسك و جشوبة مأكلک قال :

و يحک ، إني لست كأنت ، إن الله فرض على أئمة العدل أن يقدروا أنفسهم بضعفه الناس كيلا يتبيح بالفقير فقره .

از سخنان امام عليه السلام [۱]

امام عليه السلام در «بصره» به عیادت «علاء ابن زیاد حارثی» که از یارانش بود رفت و چون چشمش به خانه وسیع او افتاد فرمود: [۲]

این خانه با این وسعت را در این دنیا برای چه می خواهی؟ با اینکه در آخرت به آن نیازمندتری!

آری مگر اینکه بخواهی به این وسیله به آخرت برسی یعنی مهمان کنی (و مهمانان در آن را گرامی داری)، صله رحم نمایی و بدین

وسیله حقوق (لازم خود را) اظهار کرده به مورد خود قرار دهی! که در این صورت با این خانه به آخرت نائل شده ای! «علاء» گفت:

ای امیر مومنان از برادرم «عاصم بن زیاد» پیش تو شکایت می آورم فرمود: مگر چه کرده؟

«علاء» پاسخ داد: عبائی پوشیده و از دنیا کناره گرفته است. امام (ع) فرمود:

حاضرش کنید. هنگامی که آمد به او فرمود:

ای دشمنک جان خود! شیطان در تو راه یافته و هدف تیر او قرار گرفته ای! آیا به خانواده و فرزندان رحم نمی کنی؟ تو خیال می کنی

خداوند (به ظاهر) طیبات را بر تو حلال کرده، اما (در واقع) دوست ندارد که از آنها استفاده کنی؟! تو در پیشگاه خداوند بی ارزشتر از

آنی که بدینگونه با تو رفتار کند!

«عاصم» گفت: ای امیر مؤمنان! اما تو خود با این لباس خشن و آن غذای ناگوار به سر میبری (در حالی که پیشوا و امام ما هستی؟ و بر ما لازم است به تو اقتدا کنیم)

فرمود: وای بر تو! من مثل تو نیستم (وظیفه من غیر از شما است) خداوند بر پیشوایان حق واجب شمرده که بر خود سخت گیرند و همچون طبقه ضعیف مردم باشند، تا نداری فقیر او را هیجان نیاورد که سر از فرمان خداوند برتابد.

توضیح‌ها:

[۱] قسمتی از این کلام را «ابو طالب مکی» در کتاب «قوت القلوب» ج ۱ ص ۵۳۱ آورده و «ابن عبد ربّه مالکی» در کتاب عقد الفرید ج ۱ صفحه ۳۲۹ و مرحوم کلینی در کتاب اصول کافی ج ۱ صفحه ۴۱۰ و «زمخشری» در کتاب «ربیع الابرار» در اوائل جزء ۴ باب «اللهو و اللذات و اللباس و الزینة» و «مفید» در «اختصاص» صفحه ۱۵۲ از کتاب «ابن داب» و «ابن جوزی» در کتاب «تلبیس ابلیس» صفحه ۱۹۴ آورده‌اند.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ صفحه ۱۱۰-۱۱۱)

[۲] طبق گفته شارحان نهج البلاغه شخصی که امام (ع) از او عیادت فرموده «ربیع ابن زیاد حارثی» است نه «علاء ابن زیاد ربیع» است که برادری بنام «عاصم» داشت و زخمی بر پیشانیش بود که هر سال عود می‌نمود و امام از او عیادت فرمود، و او شکایت برادرش عاصم را به آن حضرت نمودند «علاء».

ابن ابی الحدید می‌گوید:

علاء که در اینجا ذکر شده من او را نمی‌شناسم، شاید دیگری وی را بشناسد اما آنچه که من از اساتیدم یافته‌ام و آنرا بخط «عبد الله ابن احمد خشاب» دیدم «ربیع ابن زیاد» است که امام (ع) به عیادتش رفته و «ربیع» همان کسی است که قسمتی از خراسان را فتح نمود و همان کسی است که «عمر» درباره‌اش گفت کسی رابه من معرفی کنید که هر گاه امیر و رئیس قوم خود باشد گویا امیر نیست و هر گاه امیر نباشد گویا او امیر واقعی است!

در پاسخ او گفتند غیر از «ربیع ابن زیاد حارثی» کسی را بدین صفت سراغ نداریم.

(شرح ابن ابی الحدید ج ۱۱ ص ۳۵-۳۷)

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۰۹ و ۱۱۰)

خطبه ی ۲۰۰

و من کلام له علیه السّلام و قد سأله سائل عن أحاديث البدع ، و عما فى أيدي الناس من اختلاف الخبر

فقال عليه السلام :

إنّ فى أيدي النّاس حقّا و باطلا ، و صدقا و كذبا ، و ناسخا و منسوخا ، و عامّا و خاصّا ، و محكما و متشابها ، و حفظا و وهما . و لقد كذب على رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم ، على عهده حتّى قام خطيبا ، فقال : « من كذب على متعمّدا فليتبوّأ مقعده من النّار » ۲ .

و إنّما أتاك بالحديث أربعة رجال ليس لهم خامس :

رجل منافق مظهر للإيمان ، متصنّع بالإسلام ، لا يتأثم و لا يتحرّج يكذب على رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم ، متعمّدا ، فلو علم النّاس أنّه منافق كاذب لم يقبلوا منه ، و لم يصدّقوا قوله ، و لكنّهم قالوا صاحب رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم : رآه ، و سمع منه ، و لقف عنه فيأخذون بقوله ، و قد أخبرك الله عن المنافقين بما أخبرك ، و وصفهم بما وصفهم به لك ، ثمّ بقوا بعده عليه و آله السّلام فتقرّبوا إلى أئمّة الضّلالة ، و الدّعاة إلى النّار بالزّور و البهتان ، فوّلّوهم الأعمال ، و جعلوهم حكاما على رقاب النّاس ، و أكلوا بهم الدّنيا ، و إنّما النّاس مع الملوك و الدّنيا إلّا من عصم الله ، فهذا أحد الأربعة .

و رجل سمع من رسول الله شيئا لم يحفظه على وجهه ، فوهم فيه و لم يتعمّد كذبا ،

فهو في يديه و يرويه و يعمل به ، و يقول : أنا سمعته من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ، فلو علم المسلمون أنه و هم فيه لم يقبلوا منه ، و لو علم هو أنه كذلك لرفضه و رجل ثالث : سمع من رسول الله صلى الله عليه و آله شيئا يأمر به ثم نهى عنه و هو لا يعلم ، أو سمعه ينهى عن شيء ، ثم أمر به و هو لا يعلم ، فحفظ المنسوخ ، و لم يحفظ النَّاسخ ، فلو علم أنه منسوخ لرفضه ، و لو علم المسلمون إذ سمعوه منه أنه منسوخ لرفضوه .

و آخر رابع : لم يكذب على الله ، و لا على رسوله ، مبغض للكذب خوفا من الله ، و تعظيما لرسول الله صلى الله عليه و آله و لم يهم ، بل حفظ ما سمع على وجهه ، فجاء به على ما سمعه : لم يزد فيه و لم ينقص منه ، فحفظ النَّاسخ فعمل به ، و حفظ المنسوخ فجنب عنه ، و عرف الخاصَّ و العامَّ ، فوضع كلَّ شيء موضعه ، و عرف المتشابه و محكمه .

و قد كان يكون من رسول الله ، صلى الله عليه و آله ، الكلام له و جهان : فكلام خاصَّ ، و كلام عامَّ ، فيسمعه من لا يعرف ما عنى الله سبحانه به ، و لا ما عنى به رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ، فيحمله السامع ، و يوجهه على غير معرفه بمعناه ، و ما قصد به ، و ما خرج من أجله ، و ليس كلَّ أصحاب رسول الله ، صلى الله عليه و آله ، من كان يسأله و يستفهمه ، حتَّى إن كانوا ليحبّون أن يجيء الأعرابي و الطَّارِئ فيسأله عليه السَّلام حتَّى يسمعوا و كان لا يمرُّبى من ذلك شيء إلَّا سألت عنه و حفظته ، فهذه وجوه ما عليه النَّاس في اختلافهم ، و عللهم في رواياتهم .

(احاديث البدع : الأحاديث المسرعة بعد الرسول صلى الله عليه و آله ، و المكذوبة عليه . و الذي ترتكب منها البدع و هى : محدثات الامور فى الدين بما لا حجة شرعية فيه .

سخنى از آن حضرت (ع) كسى در باب حديثهاى مجعول و خبرهاى گوناگون كه در دست مردماست از او سؤال كرد و آن حضرت (ع) چنین فرمود:

در دست مردم ، حق است و باطل ، دروغ است و راست ، ناسخ است منسوخ ، همچنین ، عام است و خاص ، محكم است و متشابه و عارى از اشتباه و آميخته با آن .

در زمان رسول خدا (صلى الله عليه و آله) آن قدر بر او دروغ بستند كه برخاست و براى مردم خطبه اى ادا كرد. و در آن گفت هر

که بعمد بر من دروغ بندد جایگاه خود را به آتش برده است.

حدیث را چهار کس نقل می کنند و پنجمی ندارند یا منافق مردی است که اظهار ایمان می کند و خود را مسلمان می نمایند، ولی از ارتکاب هیچ گناهی و جرمی پاک ندارد و بر رسول الله (صلی الله علیه و آله) بعمد دروغ می بندد. اگر مردم می دانستند که منافق و دروغگوست، سخنش را نمی پذیرفتند و تصدیق نمی کردند ولی می گویند یار رسول الله (صلی الله علیه و آله) است، او را دیده و از او شنیده و ضبط کرده است. پس مردم گفتارش را می پذیرند و خداوند در قرآن از منافقان خبر داده و بدان صفات که دارند برای تو وصفشان کرده است. اینان بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) ماندند و بر آستان پیشوایان ضلالت و داعیانی که به باطل و بهتان مردم را به آتش فرا می خواندند، تقرب یافتند. حتی به حکومتشان هم گماشتند و بدین نام بر گردن مردم سوارشان کردند و در پناه نام آنها به جهانخواری، پرداختند. زیرا مردم غالباً با پادشاهان و دنیاداران هستند، مگر کسی که خداوندش از این خطر ننگه داشته باشد. و این یکی از آن چهار است.

و دیگر، مردی است که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خبری شنیده، اما درستش را به خاطر نسپرده و سر آن ندارد که دروغ بگوید. او چیزی را که آموخته، اینک، روایت می کند و خود نیز به کارش می بندد و همه جا می گوید که این سخن را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده ام. اگر مسلمانان می دانستند که او اشتباه دریافته از او نمی پذیرفتند و خود نیز اگر می دانست

ترکش می گفت،

سه دیگر مردی است که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چیزی شنیده که بدان فرمان داده، سپس، از آن نهی کرده است، بی آنکه، او آگاه شده باشد. یا شنیده است که از کاری نهی کرده، سپس، به آن فرمان داده، بی آنکه او خبردار شده باشد. بنابراین، منسوخ را شنیده ولی ناسخ را نشنیده است. این مرد اگر می دانست آنچه می گوید نسخ شده، هرگز نمی گفت. و اگر مسلمانان هنگامی که آن را از او شنیدند می دانستند که نسخ شده، آن را ترک می گفتند.

چهارم، مردی است که هرگز به خدا و پیامبر او دروغ نمی بندد و به سبب ترسی که از خدا دارد و نیز به خاطر بزرگداشت پیامبر او دروغ را دشمن است، به اشتباه هم نیفتاده است، بلکه هر سخنی را چنانکه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیده است به خاطر سپرده و اینک روایتش می کند. نه بر آن می افزاید و نه از آن می کاهد. ناسخ را به خاطر سپرده و به کار می بندد و منسوخ را به خاطر سپرده و

آن دوری می جوید،

خاص را از عام تمیز می دهد و متشابه را به جای محکم نمی نشانند و هر چیز را به جای خود می نهد. گاه اتفاق می افتاد که سخن رسول الله (صلی الله علیه و آله) را دو جنبه بود جنبه ای روی در خاص داشت و جنبه ای روی در عام. چنین سخن را کسی که از قصد خداوند سبحان و پیامبر او (صلی الله علیه و آله) آگاهی نداشت، می شنید، آنگاه بی آنکه به معنی آن معرفتی یافته و منظور گوینده را از بیان آن شناخته باشد، به صورتی توجیه می کرد. و چنان نبود که همه اصحاب رسول خدا (ص) از او چیزی پرسیده و فهم آن سخن را خواسته باشند. تا آنجا که، برخی آرزو می کردند که عربی بادیه نشین یا غریبی بیاید و از او چیزی بپرسد تا آنها گوش بدان فرا دهند. حال آنکه، هیچ مشکلی برای من پیش نمی آمد مگر آنکه از او می پرسیدم و درست، به خاطر می سپردم. آری، اینهاست علل اختلاف مردم در روایتها.

خطبه ی ۲۰۱

و من خطبة له عليه السلام

و کان من اقتدار جبروته ، و بدیع لطائف صنعته ، أن جعل من ماء البحر الزّآخر المتراکم المتعاصف یسا جامدا ، ثمّ فطر منه أطباقا ، ففتقها سبع سموات بعد ارتفاقها ، فاستمسکت بأمره ، و قامت علی حدّه ، و أرسی أرضا یحملها الأخضر المثعنجر ، و القمقام المسخّر ، قد ذلّ لأمره ، و أذعن لهیته ، و وقف الجاری منه لخشیته ، و جبل جلامیدها ، و نشوز متونها و أطودها ، فأرساها فی مراسیها ، و ألزمها قرارتها . فمضت رؤسها فی الهواء ، ورست أصولها فی الماء ، فأنهد جبالها عن سهولها ، و أساخ قواعدها فی متون أقطارها و مواضع أنصابها ، فأشهب قلالها ، و أطال أنشازها ، و جعلها للأرض عمادا ، و أرزها فیها أوتادا ، فسكنت علی حرکتها من أن تمید بأهلها ، أو تسیخ بحملها ، أو تزول عن مواضعها .

فسبحان من أمسکها بعد موجان میاهها ، و أجمدها بعد رطوبة أکنافها ، فجعلها لخلقه مهادا ، و بسطها لهم فراشا فوق بحر لجی راکد لا یجری ، و قائم لا یسری ، تکرکره الریاح العواصف . و تمخضه الغمام الذّوارف (إنّ فی ذلک لعبرة لمن یشی) .

از خطبه های امام (ع) که امام (ع) در باره شگفتی آفرینش ایراد فرموده است. [۱]

و از قدرت و جبروت و بدیع لطائف صنعت خداوند این بود، که از آب دریای ممتدو پر امواج، و متراکم که امواج آن سخت به هم می‌خوردند و از آن صدای مهیبی بر می‌خاست موجود جامدی آفرید، سپس طبقاتی از آن خلقت کرد، و پس از پیوستگی آنها را از هم گشود، و هفت آسمان را به وجود آورد. این آسمانها به فرمان او بر قرار ماندند، و در حد و اندازه‌ای که از طرف خداوند بر ایشان تعیین شده بود قرار گرفتند، و زمینی به وجود آورد که دریائی عظیم و مسخر شده (جو وسیع و پهناور) آن را به دوش حمل می‌کنند در برابر فرمانش خاضع، و در برابر هیبتش تسلیم است، آبهای متحرک آن از ترس او ساکن شد سپس صخره‌ها، تپه‌ها و کوههای زمین را آفرید و آنها را در جایگاه خود خود ثابت نگاهداشت، و در قرار گاهشان مستقر ساخت قله‌های کوهها در هوا پیش می‌رفت و ریشه آنها در آب رسوخ می‌نمود، کوهها از جاهای پست و صاف بر آمدگی پیدا می‌نمودند و کم کم ارتفاع یافتند، و بن آنها در درون و اعماق زمین ریشه دوانید!

قله‌های آنها را به سوی آسمان کشید، و نوک آنها را طولانی ساخت. خداوند این کوهها را تکیه‌گاه زمین، و میخهای نگهدارنده آن گردانید. پس آنگاه در عین متحرک بودن آرام گرفت [۲] نکند اهل خویش را در سقوط و اضطراب قرار دهد، و یا آنچه را که حمل کرده فرو اندازد و یا آن را از جای خویش زائل سازد. منزّه است آن کس که زمین را در میان آنهمه امواج نا آرام، ثابت نگاهداشت.

و پس از رطوبت جوانبش، آنرا خشک ساخت (بارانهای سیلابی پایان گرفت و خشکیها سر از آب بر آوردند) و آنرا جایگاه زندگی برای مخلوق خویش گردانید، بساط زندگی را برای آنان، بر روی اقیانوس عظیم و راکدی که جریان ندارد و ایستاده و سیر نمی‌کند گسترده، تنها بادهای شدید و تند آن را بر هم می‌زند و ابرهای پر باران آن را به حرکت در می‌آورد. این درس عبرتی است برای کسی که بترسد (و احساس مسئولیت در پیشگاه خدا کند) (ان فی ذلک لعبره لمن یخشی) (نازعات-۲۶).

توضیح‌ها:

[۱] از مخشری در جزء اول کتاب «ربیع الابرار» در باب «السماء و الکواکب» آنرا با کمی تفاوت آورده و ابن اثیر در «نهایه» ج ۱ ص ۲۷ ماده «ارز» به این خطبه امام (ع) اشاره کرده و تفاوت بین آنچه در این دو کتاب آمده با نهج البلاغه شاهد این است که آنرا از مدرکی غیر نهج البلاغه گرفته‌اند.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۱۷)

[۲] فسكنت علی حرکتها...

این جمله و همچنین جمله «و عدل حرکاتها بالراسیات من جلا میدها» که در خطبه ۹۱ (خطبه اشباح) آمده به تعبیر مرحوم علامه «سید عبد الحسین شرف الدین» در کتابش «مؤلفو الشیعه فی صدر الاسلام» دلالت بر حرکت زمین دارد و امام (ع) باین جملات به این حقیقت که پس از سالها دانشمندان توانستند آنرا درک کنند اشاره فرموده است.

(مصادر نهج البلاغه ص ۱۱۷)

برای توضیح بیشتر در زمینه تاثیر کوهها در تعدیل حرکات زمین به کتاب «قرآن و آخرین پیامبر» مراجعه فرمائید.

خطبه ی ۲۰۲

و من خطبه له علیه السلام

اللّٰهُمَّ اَيُّما عبد من عبادك سمع مقالتنا العادله غير الجائره ، و المصلحه في الدين و الدنيا غير المفسده فأبى بعد سمعه لها إلاّ النّكوص عن نصرتك ، و الإبطاء عن إعزاز دينك ، فإنّا نستشهدك عليه بأكبر الشّاهدين شهادة ، و نستشهد عليه جميع من أسكته أرضك و سمواتك ، ثمّ أنت بعد المغنى عن نصره ، و الأخذ له بذنبه .

از خطبه های امام (ع)

امام همواره با این سخنان اصحاب خویش را برای جهاد با شامیان بسیج می نمود.

بار پروردگار! هر کدام از بندگان که سخن عادلانه و اصلاح کننده و بدون مفسده ما را در دین و دنیا بشنود ولی پس از شنیدن از یاری آئین تو اعزاز دینت سرباز زند و پشت کند، ما تو را بر ضد او به شهادت می طلبیم. ای کسی که بزرگترین شاهدانی، و باز تمام

آنها را که در آسمانها و زمین سکونت بخشیده‌ای به عنوان گواه بر ضد او به شهادت دعوت می‌کنیم با اینکه می‌دانیم تو از یاری او بی‌نیازی و او را به گناهِش خواهی گرفت!

خطبه ی ۲۰۳

و من خطبة له عليه السلام

الحمد لله العلى عن شبه المخلوقين ، الغالب لمقال الواصفين ، الظاهر بعجائب تدبيره للنّاظرين ، الباطن بجلال عزّته عن فكر المتوهّمين ، العالم بلا اكتساب ، و لا ازدياد ، و لا علم مستفاد ، المقدّر لجميع الأمور بلا رويّة و لا ضمير ، الذى لا تغشاه الظلم ، و لا يستضىء بالأنوار ، و لا يرهقه ليل ، و لا يجرى عليه نهار ، ليس إدراكه بالأبصار ، و لا علمه بالأخبار .

و منها فى ذكر النّبي صلى الله عليه و آله و سلم :

أرسله بالضياء ، و قدّمه فى الإصطفاء ، فرّقه به المفاتيح ، و ساور به المغالب و ذلّل به الصّعوبة ، و سهّل به الحزونة ، حتّى سرح الضلال عن يمين و شمال .

از خطبه‌های امام(ع)

در این خطبه امام(ع) از مجد و عظمت خداوند سخن به میان آورد.

ستایش مخصوص خداوندی است که از شباهت به مخلوقات والاتر است، و از توصیف واصفان بالاتر، بر همه ناظران و بینایان به وسیله تدبیر شگفت آورش آشکار، و با جلال و عزتش از فکر متفکران پنهان، دانا است اما نه اینکه معلوماتش اکتسابی باشد، و بر آن افزوده گردد، و نه اینکه از کسی فرا گیرد، تقدیر و اندازه جمیع امور بدست او است بدون اینکه نیاز به تفکر و یا رجوع به ضمیر و وجدان داشته باشد، خداوندی که تاریکی نمی‌تواند برایش سترو پوششی گردد (که نتواند اشیاء را ببیند) و برای دیدن موجودات نیاز

به استفاده از نور ندارد، شب وی را نمی پوشاند، و روز بر او جریان ندارد. نه اشیاء را با حس بینائی درک می کند و نه علم و دانشش از طریق اخبار و آگاهی به دست می آید!

قسمت دیگری از این خطبه در باره پیامبر (ص)

او را با نور و روشنائی فرستاد و از میان مخلوقش برگزید و بر همه مقدم داشت، پراکندگیها را وسیله او از بین برد و اتحاد و الفت ایجاد فرمود (مفاسد را ریشه کن و به جای آن مصالح گذاشت)، شورشی بر ضد زور مندان به دست آنحضرت به وجود آورد (تا همه سر تسلیم فرود آوردند) مشکلات و صعوبتها را وسیله او خاضع، و نا همواریها را به دست وی هموار ساخت، تا آنجا که ضلالت و گمراهی را از هر سو عقب راند.

خطبه ی ۲۰۴

و من خطبة له عليه السلام

و أشهد أنه عدل عدل ، و حكم فصل ، و أشهد أن محمدا عبده و سيد عباده كلما نسخ الله الخلق فرقتين ، جعله في خيرهما ، لم يسهم فيه عاهر ، و لا ضرب فيه فاجر .

ألا و إن الله قد جعل للخير أهلا ، و للحق دعائم ، و للطاعة عصما ، و إن لكم عند كل طاعة عونا من الله : يقول على الألسنة ، و يثبت الأئمة ، فيه كفاء لمكتف ، و شفاء لمشتف .

و اعلّموا أن عباد الله المستحفظين علمه ، يصونون مصونه ، و يفجرون عيونه ، يتواصلون بالولاية ، و يتلاقون بالمحبة ، و يتساقون بكأس رويّة ، و يصدرون بريّة ، لا تشوبهم الريبة ، و لا تسرع فيهم الغيبة ، على ذلك عقد خلقهم و أخلاقهم ، فعليه يتحابون ، و به يتواصلون ، فكانوا كتفاضل البذر يتتقى ، فيؤخذ منه و يلقي ، قد ميّزه التّخليس ، و هدّبه التّمحيص ، فليقبل امرؤ كرامه بقبولها ، و ليحذر قارعة قبل حلولها ، و لينظر امرو في قصير أيّامه ، و قليل مقامه ، في منزل حتّى يستبدل به منزلا ، فليصنع لمحوّله ، و معارف منتقله ، فطوبى لذي قلب سليم أطاع من يهديه ، و تجنّب من يرديه و أصاب سبيل السلامة ببصر من بصره ، و طاعة هاد

أمره ، و بادر الهدى قبل أن تغلق أبوابه ، و تقطع أسبابه ، و أفتح التوبة ، و أطمح الحوبة . فقد أقيم على الطريق ، و هدى نهج السبيل .

از خطبه‌های امام(ع)

امام(ع) در این خطبه از صفات اصیل پیامبر(ص)، و اوصاف دانشمندان و پند و اندرز به تقوا سخن به میان آورده.

گواهی می‌دهم که خداوند عادل است و دادگر، [۱] و حاکمی است جدا کننده حق از باطل، و نیز گواهی می‌دهم که «محمد(ص)» بنده و فرستاده او و سرور مخلوقات است.

هر زمان خدا انسانها را به دو بخش تقسیم کرد، نور وجود آنحضرت را در بهترین آن دو به ودیعه نهاد، ناپاکدامنان در او سهمی، و فاجران و گناهکاران در او هیچ دخالتی نداشتند. [۲]

آگاه باشید! خداوند برای خیر و نیکی، اهلی قرار داده و برای حق، ستون و پایه‌هایی و برای اطاعت فرمانش نگهدارنده‌ای، در هر گامی که در طریق اطاعتش بر می‌دارید کمک و یآوری از جانب او تعیین شده: که این اعانت و کمک بر زبانها جاری و قلبها را ثابت نگه‌میدارد، که برای کسی که بخواهد به آن اکتفا نماید، کفایت، و برای آنان که شفا بخواهند شفا است!

صفات دانشمندان آگاه باشید! که بندگان خدا، آنها که علم خدا را حافظند به مصونیت او مصون هستند، آنها چشمه‌های علوم خداوند را جاری می‌سازند و با «دوستی»، پیوستگی ایجاد می‌کنند، یا محبت یکدیگر را ملاقات و با ظرفی سیراب سازنده یکدیگر را سیراب میکنند و با رفع تشنگی خارج می‌شوند، شک و تردید در آنها راه نمی‌یابد، و غیبت در آنها به سرعت پیش نمی‌رود، سرشت و اخلاقشان بر این وضع پی ریزی شده، به خاطر خدا باهم دوستند و برای او باهم پیوند رفاقت برقرار می‌سازند، اینها نسبت به بقیه مردم همچون بذرهای انتخاب شده هستند که دانه‌های خوب را جهت کاشتن انتخاب، و بقیه را رها می‌کنند، و این امتیاز در اثر خالص ساختن و پاک کردن آنها (و به خوبی از عهده امتحان برون آمدن است)

پند و اندرز به تقوا

این نصیحت را به قیمت قبولش از من بپذیرید (که جز قبول آن پاداشی از شما نمیطلبم) و از مرک پیش از رسیدنش بر حذر باشید، انسان نباید در این کوتاه مدت عمرش و اقامت اندکش در این جایگاه، نظر افکند تا آن را به منزلگاهی بهتر مبدل سازد، باید برای جایی که وی را می‌برند و برای شناسائی خانه دیگرش کوشش کند. خوشا به حال آن کس که قلبی سلیم دارد: از کسی که هدایتش می‌کند اطاعت، و از آنکه وی را به پستی می‌کشاند دوری جوید، به راه امن و درست با بینائی کسی که بینایش سازد برسد، به اطاعت آن کس که به هدایت دعوتش کند گردن نهد و به سرای هدایت پیش از آنکه درهائش بسته شود و اسبابش قطع گردد مبادرت ورزد، در توبه را بگشاید و گناه را از بین ببرد، اگر چنین کند بر جاده حق قرار گرفته و به راه راست و وسیع حق هدایت شده است.

توضیح‌ها:

[۱] ابن ابی الحدید می‌گوید:

ضمیر در «انه» در جمله «و اشهد انه عدل عدل» به «قضا و قدر» که در آغاز خطبه بوده است بر می‌گردد که مرحوم «شریف رضی» آن قسمت را نقل نکرده.

(جلد ۱۱ صفحه ۶۶)

و این دلیل آن است که وی این خطبه را در جای دیگر دیده که توجه داده است صدر آن مربوط به «قضا و قدر» است که مرحوم «رضی» نقل نکرده.

«آمدی» قسمتی از این خطبه را نقل کرده که تفاوت‌های آن با آنچه در نهج البلاغه است دلیل این است که از مدرک دیگری گرفته است.

(مصادر ج ۳ ص ۱۲۲)

[۲] كلما نسخ الله الخلق فرقتين جعله في خيرهما...

در اینکه نیاکان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همه افراد پاک و موحدی بوده‌اند از نظر شیعه هیچ گفتگویی در آن نیست و امام(ع) در جمله بالا به این مطلب تصریح فرموده است و در بین اهل تسنن، گرچه مورد گفتگو است اما عده‌ای از محققان آنها به این حقیقت اعتراف کرده‌اند از جمله «سیوطی» در کتاب «مسالك الحنفاء»، و برای این موضوع چنین استدلال می‌کنند:

مسلک دوم این است که پدر و مادر پیامبر(ص) موحد بوده‌اند و این مسلک را فخر رازی در کتاب «اسرار التنزیل» پذیرفته است و برای آن استدلال نموده سپس «سیوطی» خود اضافه می‌کند که من در یاری این مسلک (موحد بودن آباء و اجداد پیامبر) و نظریه فخر رازی ادله‌ای دارم یکی از آنها دلیلی است که از دو مقدمه تشکیل می‌شود:

۱- احادیث بسیاری داریم که می‌گوید:

هر کدام از سلسله نسب پیامبر از آدم تا «عبد الله» بهترین فرد زمان خود بوده‌اند.

۲- احادیث بسیاری دیگری داریم که می‌گوید:

از آدم تا بعثت پیامبر اسلام و تا قیامت، گروهی در هر دوره خدا پرست و موحد بودند و اگر آنها نبودند زمین اهل خود را هلاک می‌ساخت. نتیجه اینکه آباء و اجداد پیامبر همه موحد بوده‌اند پیامبر اسلام فرموده است:

خداوند همچنان مرا از اصلا ب مردان پاک به ارحام زنان طاهر و پاک منتقل ساخت تا در این زمان به مرحله ظهور رسانید و ناپاکیهای جاهلیت به هیچوجه در من اثر نگذاشته است» (بحار ج ۱۵ چاپ جدید ص ۱۱۸ پاورقی)

خطبه ی ۲۰۵

و من دعائه علیه السلام

الحمد لله الذي لم يصبح بي ميتا ولا سقيما ، و لا مضروبا على عروقي بسوء و لا مأخوذا بأسوا عملي ، و لا مقطوعا دابري ، و لا مرتدا عن ديني ، و لا منكرا لربي ، و لا مستوحشا من إيماني ، و لا ملتبسا عقلي ، و لا معذبا بعذاب الأمم من قبلي . أصبحت عبدا مملوكا ظالما لنفسي ، لك الحجة على و لا حجة لي . لا أستطيع أن آخذ إلا ما أعطيتني ، و لا أتقى إلا ما وقيتني .

اللهم إني أعوذ بك أن أفتقر في غناك ، أو أضل في هداك ، أو أضام في سلطانك ، أو اضطهد و الأمر لك .

اللهم اجعل نفسي أول كريمه تنتزعها من كرائمي ، و أول وديعه ترتجعها من ودائع نعمك عندي .

اللهم إنا نعوذ بك أن نذهب عن قولك ، أو نفتتن عن دينك ، أو تتابع بنا أهواؤنا دون الهدى الذي جاء من عندك .

از دعاهاى امام عليه السلام كه همواره خدايى را با آن مى خوانده ستايش ويژه خداوندى است كه مرا بيمار نساخته، و مرگم را فرا نرسانده است، به بيماريهاى بد منظر و برص دچار نگردانده، و به كيفر بدترين اعمالم نرسانده، و مرا بلا عقب قرار نداده است، مرتد از دين و منكر پروردگارم ننموده، چنانم نساخته كه از ايمانم وحشت داشته باشم و نيز ديوانه ام نكرده، و به كيفر و عذاب ملتهاى پيشين گرفتارم ننموده است.

شب را به روز آوردم در حالى كه بنده اى مملوكم، و در حالى كه به نفس خود ستم نموده ام.

(خداوندا!) حجت تو بر من تمام و من حجت و دليلى در برابر تو ندارم. جز آنچه تو مى بخشي نمى توانم چيزى تهيه كنم و جز اينكه تو مرا نگه مىدارى من قدرت ندارم خويش را از چيزى حفظ كنم.

پروردگارا! به تو پناه مى برم، نكند بى نيازى كه بمن بخشيده اى سلب گردد و نيازمند گردم، و در هدايت گمراه شوم، در سايه حكومت بر من ستم شود و با وجود اينكه همه چيز در دست تو است مقهور و مغلوب گردم خداوندا! نخستين نعمت گرانها از نعمتهاى خويش را كه از من مى گيرى جانم قرار ده! و نخستين وديعه اى كه از من باز مى ستانى نعمت جانم از ميان همه نعمتها، گردان!

(و تا آخر عمر ساير نعمتها را بر من ارزانى دار)

الها! از این به تو پناه می‌بریم که از گفتارت روی گردانیم! یا به کناره گیری از آئینت فریفته شویم! و یا اینکه هوا و هوسهای سرکش دل-نه هدایت تو-بر ما چیره گردد!

خطبه ی ۲۰۶

و من خطبة له عليه السلام خطبها بصفين

أما بعد ، فقد جعل الله لى عليكم حقاً بولايه أمركم ، و لكم على من الحقّ مثل الذى لى عليكم ، فالحقّ أوسع الأشياء فى التّواصف ، و أضيّقها فى التّناصف ، لا يجرى لأحد إلّا جرى عليه ، و لا يجرى عليه إلّا جرى له . و لو كان لأحد أن يجرى له و لا يجرى عليه لكان ذلك خالصاً لله سبحانه دون خلقه ، لقدّرتّه على عباده ، و لعدله فى كلّ ما جرت عليه صروف قضائه ، و لكنّه جعل حقّه على العباد أن يطيعوه و جعل جزاءهم عليه مضاعفة الثّواب تفضّلاً منه و توسّعاً بما هو من المزيّد أهله .

ثمّ جعل سبحانه من حقوقه حقّوا افترضها لبعض النّاس على بعض ، فجعلها تكافاً فى وجوهها ، و يوجب بعضها بعضاً ، و لا يستوجب بعضها إلّا ببعض . و أعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق حقّ الوالى على الرّعيّة ، و حقّ الرّعيّة على الوالى ، فريضة فرضها الله سبحانه لكلّ على كلّ ، فجعلها نظاماً لألفتهم ، و عزّاً لدينهم فليست تصلح الرّعيّة إلّا بصلاح الولاة ، و لا يصلح الولاة إلّا باستقامة الرّعيّة ، فإذا أدّت الرّعيّة إلى الوالى حقّه ، و أدّى الوالى إليها حقّها ، عزّ الحقّ بينهم ، و قامت مناهج الدّين ، و اعتدلت معالم العدل ، و جرت على أذلالها السّنن ، فصلح بذلك الزّمان ، و طمع فى بقاء الدّولة ، و يئست مطامع الأعداء . و إذا غلبت الرّعيّة و اليها ، أو أجحف الوالى برعيّته ، اختلفت هنالك الكلمة ، و ظهرت معالم الجور ، و كثر الادغال فى الدّين ، و تركت محاجّ السّنن ،

فعمل بالهوى ، و عطّلت الأحكام و كثرت علل النّفوس ، فلا يستوحش لعظيم حقّ عطّل ، و لا لعظيم باطل فعل فهناك تذلّ الأبرار و تعزّ الأشرار ، و تعظم تبعات الله عند العباد ، فعليكم بالتّناصح فى ذلك و حسن التّعاون عليه ، فليس أحد و إن اشتدّ على رضا الله حرصه ، و طال فى العمل اجتهاده ببالغ حقيقته ما الله أهله من الطّاعة [له] و لكن من واجب حقوق الله على العباد النّصيحة

بمبلغ جهدهم ، و التّعاون على إقامة الحقّ بينهم ، و ليس امرؤ و إن عظمت في الحقّ منزلته ، و تقدّمت في الدّين فضيلته بفوق أن يعان على ما حمّله الله من حقّه ، و لا امرؤ و إن صغّرت النفوس ، و اقتحمته العيون بدون أن يعين على ذلك ، أو يعان عليه .

فأجابه عليه السلام رجل من أصحابه بكلام طويل يكثر فيه الثناء عليه و يذكر سمعه و طاعته له ، فقال عليه السلام :

إنّ من حقّ من عظم جلال الله في نفسه ، و جلّ موضعه من قلبه ، أن يصغر عنده لعظم ذلك كلّ ما سواه ، و إنّ أحقّ من كان كذلك لمن عظمت نعمه الله عليه ، و لطف إحسانه إليه ، فإنّه لم تعظم نعمه الله على أحد إلاّ ازداد حقّ الله عليه عظما ، و إنّ من أسخف حالات الولاء عند صالح النّاس أن يظنّ بهم حبّ الفخر ، و يوضع أمرهم على الكبر ، و قد كرهت أن يكون جال في ظنّكم أنّي أحبّ الإطراء ، و استماع الثّناء ، و لست بحمد الله كذلك ، و لو كنت أحبّ أن يقال ذلك لتركته انحطاطا لله سبحانه عن تناول ما هو أحقّ به من العظمه و الكبرياء ، و ربّما استحلّ النّاس الثّناء بعد البلاء ، فلا تثنوا على بجميل ثناء لإخراجي نفسي إلى الله و إليكم من التّقية في حقوق لم أفرغ من أدائها ، و فرائض لا بدّ من إمضاها ، فلا تكلموني بما تكلم به الجبّارة ، و لا تتحفّظوا منّي بما يتحفّظ به عند أهل البادرة ، و لا تخالطوني بالمصانعة ، و لا تظنّوا بي استقلا في حقّ قيل لي ، و لا التماس إعظام لنفسي ، فإنّه من استقلّ الحقّ أن يقال له أو العدل أن يعرض عليه كان العمل بهما عليه أثقل ، فلا تكفّوا عن مقاله بحقّ ، أو مشورة بعدل ، فإنّي لست في نفسي بفوق أن أخطيء ، و لا آمن ذلك من فعلى إلاّ أن يكفى الله من نفسي ما هو أملك به منّي ، فإنّما أنا و أنتم عبید مملوكون لربّ لا ربّ غيره : يملك منّا ما لا نملك من أنفسنا ، و أخرجنا ممّا كنّا فيه إلى ما صلحنا عليه ، فأبدلنا بعد الضّلاله بالهدى ، و أعطانا البصيرة بعد العمى .

از خطبه‌های امام(ع) که در «صفین» ایراد فرمود.[۱]

اما بعد! خداوند، برای من، بر شما، به واسطه سر پرستی امورتان حقی قرار داده، و در مقابل، برای شما همانند آن حقی بر گردن من گذاشته است. بنابراین دایره حق در توصیف و در مرحله سخن از هر چیز وسیعتر است ولی به هنگام عمل کم وسعت‌ترین دایره‌هاست. حق به نفع کسی جریان نمی‌یابد جز اینکه در مقابل برایش «مسئولیتی» به وجود می‌آورد. و حق بر زیان کسی جاری نمی‌شود جز اینکه به همان اندازه به سود او جریان می‌یابد. و اگر قرار بود حق به سود کسی جریان یابد و مسئولیت برایش ایجاد

نکند این مخصوص خداوند بود، نه مخلوقش، و این بواسطه قدرتش بر بندگان و عدالتش در تمام چیزهایی که فرمانش بر آنها جریان دارد، خواهد بود، اما (در عین حال) خداوند حق خود را بر بندگان این قرار داده که اطاعتش کنند و در برابر، پاداش آنان را حقی بر خود بطور تفضل چندین برابر قرار داده، و حتی، بیشتر از آن، برای کسانی که اهلش باشند مقرر فرموده است.

حقوق زمامداران بر رعیت و به عکس سپس خداوند از حقوقی که قرار داده حق بعضی از مردم را بر بعضی دیگر است و آن را از هر نظر برای افراد مساوی قرار داده است. بعضی از این حقوق بعضی دیگر را به دنبال دارد، و بعضی از این حقوق حتما در پی حق دیگری است. (چنانکه اگر زمامدار مثلاً عدالت نکند حق اطاعت ندارد) از میان حقوق خداوند بزرگترین حقی را که فرض شمرده است حق والی و زمامدار بر رعیت، و حق رعیت بر والی و حاکم است. این فریضه‌ای است که خداوند برای هر یک از زمامداران و رعایا بر دیگری قرار داده است و آن را نظام الفت و پیوستگی آنان با یکدیگر و عزت و نیرومندی دینشان گردانیده. بنابراین رعیت هرگز اصلاح نمی‌شود جز با اصلاح شدن والیان و زمامداران. و زمامداران اصلاح نمی‌گردند جز با رو براه بودن رعایا، پس آنگاه که رعیت حق حکومت را اداء کند و حکومت نیز حق رعایا را مراعات نماید، حق در میانشان قوی و نیرومند خواهد شد، و جاده‌های دین صاف و بی دست انداز می‌گردد، نشانه و علامتهای عدالت اعتدال می‌پذیرد و راه و رسمها درست در مجرای خویش به کار می‌افتد، بدین ترتیب زمان صالح می‌شود، به بقاء دولت امیدوار باید بود و دشمنان مایوس خواهند شد. اما آنگاه که رعیت بر والی خویش چیره گردد و یا رئیس کومت بر رعایا اجحاف نماید نظام بر هم می‌خورد نشانه‌های ستم و جور آشکار خواهد گردید، دستبرد در برنامه‌های دینی بسیار می‌شود، و جاده‌های وسیع سنن و آداب مذهبی متروک خواهد ماند، بر طبق میل و هوا عمل می‌کنند و احکام خداوند تعطیل می‌گردد، و بیماریهای اخلاقی بسیار خواهد شد (مردم) از حقوق بزرگی که تعطیل می‌شود و باطلهای عظیمی که رواج می‌یابد وحشتی نمی‌کنند در چنین وضعی نیکان خوار و ذلیل گردند و اشرار و بدان عزیز و قدرتمند شوند، و مجازاته‌های الهی بر بندگان بزرگ می‌نماید (در حالی که این کیفرها را با اعمال خود به وجود آورده‌اند) در این هنگام بر شما لازم است که یکدیگر را بر اداء این حقوق نصیحت کنید و به خوبی در انجام آن همکاری نمائید! (اما در عین حال بدانید) هیچکس - گرچه سخت در بدست آوردن خشنودی خداوند حریص باشد و در این راه آنچه می‌تواند تلاش کند - نمی‌تواند اطاعتی که شایسته مقام خداوند است انجام دهد. بلی از حقوق واجب خداوند بر بندگان این است که به اندازه توانائی خود در خیر خواهی و صیحت بندگاناش کوشش کنند، و در راه برقراری حق در میان خود، همکاری نمایند (و نیز توجه داشته باشید) هیچگاه نمی‌توان کسی را

یافت-هر چند در مقام و منزلت، بزرگ باشد و سابقه دار در دین-در انجام حقی که به عهده دارد نیاز به کمک نداشته باشد.و همچنین هرگز کسی را نتوان پیدا نمود-هر چند مردم او را کوچک شمارند و با چشم حقارت وی را بنگرند-که در کمک کردن به حق یا کمک به او در انجام حق از او بی نیاز بود.

اینجا یکی از یاران امام (به پا خاست) و با سخنی طولانی که در آن فراوان آنحضرت را ستود، به امام پاسخ مثبت داد و اطاعت و شنوائی خویش را در همه حال از دستورات آنحضرت اعلام کرد. امام (ع) در اینجا فرمود:

سزاوار است آن کس که جلال خداوند در نظرش بزرگ، و مقام او در قلبش پر عظمت است همه چیز جز خداوند در نظرش کوچک جلوه کند، و سزاوارترین کسی که چنین است، آن کس است که نعمت خداوند بر او بزرگ و مشمول لطف و احسان خاص او گردیده، زیرا هر قدر نعمت خدا بر کسی افزونتر گردد حق او (به همان نسبت) بیشتر میشود.

و (بدانید) از بدترین حالات زمامداران در پیشگاه صالحان این است که گمان برده شود آنها فریفته تفاخر گشته و کارشان شکل برتری جوئی به خود گرفته، من از این ناراحتم که حتی در ذهن شما جولان کند که مدح و ستایش را دوست دارم، و از شنیدن آن لذت می برم. من به حمد الله-چنین نیستم و اگر (فرضا) دوست هم می داشتم، بخاطر خضوع در برابر ذات پر عظمت و کبریائی خدا- که از همه کس به ثنا و ستایش سزاوارتر است-، آن را ترک گفتم.

گاهی هست که مردم ستودن افراد را بخاطر مجاهده ها و تلاشهایشان لازم می شمردند (و این برای مردم بی عیب است اما من از شما می خواهم) مرا با سخنان جالب خود نستائید (و اینکه می بینید در راه اجرای فرمان خداوند تلاش می کنم) برای این است که: می خواهم خود را از مسئولیت حقوقی که بر گردنم هست خارج سازم: حقوقی که خداوند و شما بر گردنم دارید و هنوز کاملاً از انجام آنها فراغت نیافته ام، و واجباتی که به جای نیاورده، و باید به مرحله اجراء گذارم بنابراین آنگونه که با زمامداران ستمگر سخن می گوئید با من سخن مگوئید، و آنچنانکه در پیشگاه حکام خشمگین و جبار خود را جمع و جور می کنید، در حضور من نباشید و به طور تصنعی (و منافقانه) با من رفتار منمائید، و هرگز گمان مبرید در مورد حقی که به من پیشنهاد کرده اید کندی ورزم (یا ناراحت شوم) و نه اینکه خیال کنید می در پی بزرگ ساختن خویشتم، زیرا کسی که شنیدن حق و یا عرضه داشتن عدالت به او

برایش مشکل باشد عمل به آن برای وی مشکلتر است! با توجه به این، از گفتن سخن حق و یا مشورت عدالت آمیز، خودداری مکنید زیرا من (شخصاً به عنوان یک انسان) خویشتن را مافوق آنکه اشتباه کنم نمی‌دانم [۲] و از آن در کارهایم ایمن نیستم، مگر اینکه خداوند مرا حفظ کند. من و شما بندگان و مملوک خداوندی هستیم که جز او خدائی نیست، او آنچنان در وجود ما تصرف دارد که ما بدانگونه قدرت تصرف در خویش را نداریم خداوند ما را از آنچه بودیم خارج ساخت و به صلاح و رستگاری آورد، به جای ضلالت هدایت بخشید و پس از نابینائی و کوردلی بصیرت و بینائی عطا کرد.

توضیح‌ها:

[۱] این خطبه را مرحوم کلینی در کتاب «روضه کافی» ص ۳۵۲ آورده است ولی باید توجه داشت احیاناً بعضی از جملات آن با آنچه در نهج البلاغه است تفاوت دارد و تفاوت دیگر اینکه قسمت زیادی از این خطبه و همچنین مطالبی که یکی از اصحاب آن حضرت در ضمن خطبه به امام (ع) عرض کرد و امام (ع) پاسخش را گفته در کتاب مذکور آمده که مرحوم سید رضی بخاطر اختصار آن را نیاورده.

[۲] فانی لست فی نفسی بفوق ان اخطی.

شاید بعضی تصور کنند که این جمله دلالت بر عدم عصمت امام (ع) می‌کند در حالیکه رست به عکس است زیرا امام (ع) می‌گوید من خود شخاص بدون کمک پروردگار از خطا مصون نیستم و عصمت چیزی جز امداد پروردگار و یا به تعبیری که در سوره یوسف (ع) دارد جز «برهان رب» نیست، جملات بعدی نیز دلالت به این حقیقت دارد.

خطبه ی ۲۰۷

و من کلام له علیه السّلام

اللّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قَرِيْشٍ ، فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحْمِيْ وَ أَكْفَأُوا إِنَائِيْ ، وَ أَجْمَعُوا عَلَى مَنَازَعَتِيْ حَقًّا كُنْتُ أَوَّلِيْ بِهِ مِنْ غَيْرِيْ ، وَ قَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَ فِي الْحَقِّ أَنْ تَمْنَعَهُ ، فَاصْبِرْ مَغْمُومًا ، أَوْمِتْ مُتَأَسِّفًا ، فَانْظُرْ فَإِذَا لَيْسَ لِيْ رَافِدٌ ، وَ لَا ذَابٌّ ، وَ لَا

مساعد ، إلا أهل بيتي فضنت بهم عن المنيّة فأغضيت على القذى ، و جرعت ريقى على الشّجى ، و صبرت من كظم الغيظ على أمرٍ من العلقم ، و الم للقلب من حَزّ الشّفار . قال الرضى : و قد مضى هذا الكلام فى أثناء خطبة متقدمه إلا أنى كررته ههنا لاختلاف الروايتين .

از سخنان امام(ع) که در شکایت از قریش فرموده است.[۱]

بار خداوند! من در برابر قریش و همدستانشان از تو استمداد می‌جویم (و به تو شکایت می‌آورم) آنها پیوند خویشاوندیم را قطع کردند، پیمانۀ حق را واژگونه ساختند، و همگی برای مبارزه با من در مورد حقّی که از همه به آن سزاوارتر بودم متفق گشتند و گفتند:

«پاره‌ای از حقوق را باید بگیری و پاره‌ای را باید صرف نظر کنی (و حق خلافت از نوع دوم است!) اکنون یا با همین غم و اندوه شکیبائی کن، و یا با تاسف بمیر»!!

من در امر خود نظر افکندم نه یآوری دیدم و نه مدافع و همکاری، مگر اهل بیت که مایل نبودم جانشان بخطر بیفتد بنا بر این چشمان پر از خاشاک را بر هم گذاردم. و همچون کسی که استخوان در گلویش گیر کرده باشد آب دهان فرو بردم، و با خویشتن داری و فرو خوردن خشم در امری که از حنظل تلختر و از تیزی دم شمشیر برای قلب دردناکتر بود شکیبائی ورزیدم سید رضی می‌گوید: این سخن در اثناء یکی از خطبه‌های پیشین (خطبه ۱۷۲) گذشت، و من بخاطر تفاوت بین دو روایت آن را تکرار کردم.

توضیح:

[۱] مدرک این سخن در ذیل خطبه ۱۷۲ تحت شماره ۳۳۱ آورده‌ایم.

خطبه ی ۲۰۸

و من كلام له عليه السّلام لما مر بطلحة و عبد الرحمن بن عتاب بن أسيد و هما قتيلان يوم الجمل

لقد أصبح أبو محمد بهذا المكان غريبا أما و الله لقد كنت أكره أن تكون قریش قتلى تحت بطون الكواكب ، أدركت و ترى من بنى عبد مناف و أفلتتني أعيان بنى جمح ، لقد أتلعوا أعناقهم إلى أمر لم يكونوا أهله ، فوقصوا دونه .

از سخنان امام(ع) [۱] [۲]

این سخن را امام هنگامی فرمود که از کنار کشته «طلحه بن عبد الله» و «عبد الرحمان بن عتاب بن اسید» در «روز جنگ جمل» عبور نمود «ابو محمد» در این مکان غریب مانده است! سوگند به خدا من نمی خواستم قریش در زیر این آسمان کشته افتاده باشند، انتقام خود را از «بنی عبد مناف» گرفتم (و قصاص خون شیعیان را نمودم) و اما رؤسای بنی جمح از دست من فرار کردند. آنها به سوی امری گردن کشیده بودند که اهلیت آن را نداشتند و پیش از آنکه به آن برسند گردنهایشان شکسته شد!

توضیح‌ها:

[۱] این سخن را «ابو الفرج اصفهانی» در کتاب «اغانی» ج ۲۱ صفحه ۲۴۶ و «مبرد» در کتاب «کامل» جلد ۱ صفحه ۱۲۶ و «ابن عبد ربه» در کتاب «عقد الفرید» جلد ۲ ص ۲۷۹ و «بیهقی» در کتاب «المحاسن و المساوی» ج ۲ ص ۵۳ چاپ مصر آورده اند و در «نهایه» «ابن اثیر» ج ۱ ص ۱۹۲ به آن اشاره شده است.

(مصادر نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۱۳۵)

[۲] «عبد الرحمان ابن عتاب ابن اسید» از صحابه پیامبر (ص) نیست بلکه از تابعین به شمار می آید پدرش عتاب از کسانی است که در فتح مکه اسلام آورده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام حرکت به سوی «حنین» وی را فرماندار مکه قرار داد، عتاب در این موقع در حدود ۲۲ سال داشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود می دانی تو رابر چه کسانی فرماندهی بخشیده ام؟ بر اهل الله! و لو اعلم لهم خیرا منك استعملته علیهم: «اگر کسی را بهتر از تو نسبت به آنها سراغ داشتم بر آنها می گماردم» عتاب تا زمان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و همچنان تا زمان مرگ ابو بکر فرماندار مکه بود، و در همان روز که ابو بکر از دنیا رفت وی نیز چشم از جهان بر بست، و هیچکدام از این دو از مرگ دیگر اطلاع نیافتند.

عبد الرحمان همان کسی است که علی(ع) به هنگام عبور از کنار کشته‌اش فرمود برای تو متاثرم ای.

يعسوب قریش هذا فتى الفتيان هذا اللباب المحض من بنى عبد مناف.

این جوان جوانان است، این مغز خالص از طایفه عبد مناف است!

کسی به آن حضرت عرض کرد از این جوان سخت تعریف کردی؟ فرمود مادری مرا و مادری او را زائیده که تو را متولد نساخته است (و نباید او در چنین صحنه‌ای حاضر شود تا کشته گردد و از آنهمه خوبی بهره‌ای نبرد) اما «بنو جمح» گروهی بودند که به همراهی عایشه بر ضد امام(ع) بپا خاستند و همه فرار کردند، جز دو نفر آنها که کشته شدند، از کسانی که در این جنگ فرار کردند و نجات یافتند لذا امام علیه السلام می‌فرماید اعیان بنی جمح از دست من خلاص شدند.

(شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۱ صفحه ۱۲۳-۱۲۵ و اسد الغابه جزء سوم ص ۳۵۸)

خطبه ی ۲۰۹

و من کلام له علیه السّلام

قد أحيا عقله ، و أمات نفسه ، حتّى دقّ جليله ، و لطف غليظه ، و برق له لا مع كثير البرق ، فأبان له الطّريق ، و سلک به السّبيل ، و تدافعت الأبواب إلى باب السّلامه ، و دار الإقامة ، و ثبتت رجلاه بطمأنينة بدنه فى قرار الأمن و الراحة ، بما استعمل قلبه ، و أرضى ربّه .

از سخنان امام(ع)

این سخن در توصیف پوینده راه خدا است عقلش را زنده ساخته، و شهواتش را میرانده است، تا آنجا که جسمش به لاغری گرائیده و خشونت و غلظت اخلاقش به لطافت تبدیل شده، برقی پر نور در وجودش درخشیده و راه‌هدایت را برایش روشن ساخته، و در طریق الهی او را به راه انداخته، همواره در مسیر تکامل از بابتی به باب دیگر منتقل شده تا به باب سلامت و سرای

زندگی جاودانی راه یافته، و در قرار امن و راحت، با آرامش و اعتماد قرار گرفته است. (اینها همه به خاطر) آن است که عقل و قلبش را به کار وا داشته و پروردگارش را راضی ساخته است.

خطبه ی ۲۱۰

و من کلام له علیه السّلام قاله بعد تلاوته : (أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ)

یا له مراما ما أبعدہ ، و زورا ما أغفلہ ، و خطرا ما أفضعه ، لقد استخلوا منهم أى مدکر ، و تناوشوهم من مکان بعيد أفبمصارع آبائهم يفخرون أم بعدید الهلکی يتکاثرون ؟ یرتجعون منهم أجسادا خوت ، و حركات سکنت ، و لأن يكونوا عبرا أحقّ من أن يكونوا مفتخرا ، و لأن يهبطوا بهم جناب ذلّه أحجی من أن يقوموا بهم مقام عزّه لقد نظروا إليهم بأبصار العشوّه ، و ضربوا منهم فى غمره جهالّه ، و لو استنطقوا عنهم عرصات تلك الدّيار الخاويه ، و الرّبوع الخاليه ، لقاتل ذهبوا فى الأرض ضالّا ، و ذهبتم فى أعقابهم جهّالا ، تطأون فى هامهم ، و تستثبتون فى أجسادهم و ترتعون فيما لفظوا ، و تسكنون فيما خرّبوا ، و إنّما الأيام بينكم و بينهم بواک و نوائح عليكم .

أولّکم سلف غایتکم ، و فراط مناهلکم ، الّذين كانت لهم مقاوم العزّ ، و حلبات الفخر ، ملوکا و سوقا ، سلکوا فى بطون البرزخ سبيلا ، سلّطت الأرض عليهم فيه ، فأکلت من لحومهم ، و شربت من دمائهم ، فأصبحوا فى فجوات قبورهم جمادا لا ينمون ، و ضمارا لا يوجدون ، لا يفزعهم ورود الأهوال ، و لا يحزنهم تنکّر الأحوال ، و لا يحفلون بالرّواجف ، و لا يأذنون للقواصف ، غيّا لا ينتظرون ، و شهودا لا يحضرون ، و إنّما كانوا جميعا فتشتّوا ، و ألّفا فافترقوا ، و ما عن طول عهدهم و لا بعد محلّهم عميت أخبارهم ، و صمّت ديارهم ، و لكنّهم سقوا كأسا بدلتهم بالنّطق خرسا و بالسمع صمما ، و بالحركات سکونا فکأنّهم فى ارتجال الصّفه صرعى سبات ، جيران لا يتأنسون ، و أحبّاء لا يتزاورون ، بليت بينهم عرى التّعارف ، و انقطعت منهم أسباب الإخاء ، فکلّهم وحيد و هم جميع ، و بجانب الهجر و هم أخلاء ، لا يتعارفون للیل صباحا ، و لا لنهار مساء ، أى الجديدين ظعنوا فيه کان عليهم سرمدا ، شاهدوا من أخطار دارهم أفضع ممّا خافوا ، و رأوا من آياتها أعظم ممّا قدّروا ، فکلّتا الغایتين مدّت لهم إلى مباءه ، فأتت مبالغ الخوف و الرّجاء ، فلو كانوا ينطقون بها لعيّوا بصفه ما شاهدوا و ما عاينوا ، و لئن عميت آثارهم ، و انقطعت أخبارهم ، لقد

رجعت فيهم أبصار العبر ، و سمعت عنهم آذان العقول ، و تكلموا من غير جهات النطق ، فقالوا : كلحت الوجوه النواضر ، و خوت الأجسام النواعم ، و لبسنا أهدام البلى ، و تكاءدنا ضيق المضجع ، و توارثنا الوحشة ، و تهكمت علينا الربوع الصموت ، فانمحت محاسن أجسادنا ، و تنكرت معارف صورنا ، و طالت في مساكن الوحشة إقامتنا ، و لم نجد من كرب فرجا ، و لا من ضيق متسعا فلو مثلتهم بعقلك ، أو كشف عنهم محجوب الغطاء لك ، و قد ارتسخت أسماعهم بالهوام فاستككت ، و اكتحلت أبصارهم بالتراب فحسفت ، و تقطعت الألسنة في أفواههم بعد ذلاقتها ، و همدت القلوب في صدورهم بعد يقظتها ، و عاث في كل جارحة منهم جديد بلى سمجها ، و سهل طرق الآفة إليها ، مستسلمات فلا أيد تدفع ، و لا قلوب تجزع ، لرأيت أشجان قلوب ، و أفداء عيون ، لهم من كل فظاعة صفة حال لا تتقل ، و غمرة لا تنجلي ، و كم أكلت الأرض من عزيز جسد ، و أنيق لون ، كان في الدنيا غذى ترف ، و ربيب شرف ، يتعلل بالسرور في ساعة حزنه ، و يفزع إلى السلوة إن مصيبة نزلت به ، ضنا بغضارة عيشه ، و شحاحة بلهوه و لعبه ؟ فبينما هو يضحك إلى الدنيا و تضحك الدنيا إليه في ظلّ عيش غفول ، إذ وطىء الدهر به حسكه و نقضت الأيام قواه و نظرت إليه الحتوف من كذب فخالطه بث لا يعرفه ، و نجى همّ ما كان يجده ، و تولدت فيه فترات علل آنس ما كان بصحته ، ففزع إلى ما كان عوده الأطباء من تسكين الحارّ بالقارّ ، و تحريك البارد بالحارّ ، فلم يطفئ ببارد إلا ثور حرارة ، و لا حرّك بحارّ إلا هيج برودة ، و لا اعتدل بممازج لتلك الطبائع إلا أمدّ منها كل ذات داء ، حتّى فتر معلله ، و ذهل ممرّضه ، و تعايا أهله بصفه دائه ، و خرسوا عن جواب السائلين عنه ، و تنازعوا دونه شجى خبر يكتمونونه : فقاتل هو لمابه ، و ممنّ لهم إياب عافيته ، و مصبرّ لهم على فقده ، يذكّرهم أسى الماضين من قبله .

فبينما هو كذلك على جناح من فراق الدنيا ، و ترك الأحبة ، إذ عرض له عارض من غصصه فتحيرت نوافذ فطنته ، و يبست رطوبه لسانه فكم من مهمّ من جوابه عرفه فعى عن رده ، و دعاء مؤلم لقلبه سمعه فتصامّ عنه : من كبير كان يعظّمه ، أو صغير كان يرحمه ، و إنّ للموت لغمرات هي أفضع من أن تستغرق بصفه ، أو تعتدل على قلوب أهل الدنيا .

از سخنان امام(ع) این سخن را پس از تلاوت این آیات «الهاکم التکاثر حتی زرم المقابر» بیان فرموده. [۸][۲]

شگفتا! چه هدف بسیار دوری! و چه زیارت کنندگان غافل! و چه افتخار موهوم و رسوائی! به یاد استخوانهای پوسیده کسانی افتاده‌اند که سالها است خاک شده‌اند، آنهم چه یادآوری، آنها با این فاصله به یاد تفاخر به کسانی افتاده‌اند (که هیچگونه سودی به

حالشان نخواهد داشت) آیا به خوابگاه ابدی پدران خویش افتخار می‌کنند؟ و یا با شمارش تعداد مردگان و نابود شدگان، خود را بسیار می‌شمرند؟ (گوئی) خواهان بازگشت اجساد هستند که تار و پودشان از هم گسیخته، و حرکاتشان به سکون تبدیل یافته، (این اجساد پوسیده) اگر مایه عبرت باشند سزاوارتر است تا باعث افتخار! اگر با توجه به وضع آنان به آستانه تواضع فرود آیند عاقلانه‌تر است تا آنان را وسیله سربلندی قرار دهند! (اما) به آنها با چشمان کم سو نگاه انداختند و در اثر این کوتاه بینی در دریای جهل و غرور فرو رفتند.

اگر شرح حال آنان را از عرصه‌های ویران آن دیار، و خانه‌های خالی بپرسند، پاسخ خواهند داد، در زمین گم شدند (و بدنهایشان خاک، و خاک آنها معلوم نیست در کجا پراکنده و جزء چه موجودی شده است!)، شما نیز بعد از آنان در غرور و جهل قرار گرفته‌اید، بر جمجمه آنها قدم می‌گذارید، و بر اجساد آنها زراعت می‌کنید و از آنچه باقی گذارده‌اند می‌خورید، و در کهنه خانه‌های آنها سکونت می‌گزینید، و زمان در فاصله بین شما و آنها بر شما نوحه‌گری و زاری می‌کند.

آنها پیش از شما به کام مرگ فرو رفتند و برای تعیین آبخورگاه از شما پیشی گرفتند (آری) همانها که دارای مقامهای عزت و درجات افتخار بودند، سلاطین بودند و یا رعایای آنها (پس از مرگ) در درون قبرها خزیدند و زمین بر آنها مسلط شد، از گوشه‌شان خورد و از خونهایشان آشامید، در حفره‌های گورستان به صورت جمادی بی‌رشد و نا پیدا! که امید یافت شدن آن هرگز نیست قرار گرفتند. دیگر وقوع حوادث هراس انگیز آنها را به وحشت نمی‌اندازد، و دگرگونیا آنها را محزون نمی‌سازد به زلزله‌ها و اضطرابات اعتنائی ندارند، و به سر و صداهای شدید گوش فرا نمی‌دهند، غائبانی هستند که انتظارشان کشیده نمیشود! و حاضرانی هستند که حضور نمی‌یابند! جمع بودند و پراکنده شدند، به یکدیگر الفت داشتند و جدا گردیدند، اگر اخبارشان به دست فراموشی سپرده شده و دیارشان در سکوت فرو رفته است، بر اثر طول زمان و بعد محل سکونت آنان نیست، بلکه جامی به آنها نوشانده‌اند که به جای سخن گفتن گنگ و به جای شنوائی کر شدند و حرکاتشان به سکون تبدیل یافته است، و در دید نخست، پنداری که به خواب رفته‌اند، همسایگانی هستند که با یکدیگر انس نمی‌گیرند، دوستانی هستند که به دیدار یکدیگر نمی‌روند، پیوندهای شناسائی در میان آنها به کهنگی گرائیده، و اسباب برادری قطع گردیده، همه، با اینکه جمعند تنه‌ایند! و با اینکه دوستند از یکدیگر دورند، نه برای شب صبحگاهی می‌شناسند و نه برای روز شامگاهی!

شب یا روزی که رخت سفر مرک در آن بسته‌اند برای آنها جاودان شده، خطرات آن جهان را وحشتناکتر از آنچه می‌ترسیدند یافتند، و نشانه‌های آن را بزرگتر از آنچه در نظر داشتند مشاهده کردند، برای وصول به هر یک از دو نتیجه (بهشت یا دوزخ) تا محل قرارگاهشان مهلت داده شده، و عالمی از بیم و امید بر ایشان فراهم ساخته، اگر می‌خواستند آنچه را که در آنجا مشاهده کرده‌اند و با چشم دیده‌اند توصیف کنند، زبانشان عاجز می‌ماند!

ولی اگر آثارشان محو شده، و اخبارشان منقطع گشته، چشمهای عبرت‌گیر، آنها را می‌نگرد، و گوش دل اخبار آنان را می‌شنود و با غیر زبان خود حرف می‌زنند و می‌گویند:

چهره‌های خرم و زیبا پژمرده شده و در حالت عبوسی فرو رفته، و اجسام و بدنهایی که در ناز و نعمت پرورش یافته بود، از هم متلاشی گردیده است، بر اندام خویش لباس کهنگی پوشیده‌ایم، و تنگی قبر ما را سخت در فشار قرار داده، وحشت و ترس را از یکدیگر به ارث می‌بریم و خانه‌های خاموش (قبر) بر ما فرو ریخته، زیباییهای اجساد ما را محو کرده و نشانه‌های شناسائی چهره‌های ما را دگرگون ساخته، اقامت ما در این خانه‌های وحشت‌زاطولانی شده، نه از این مشکلات فرجی یافته‌ایم، و نه از تنگی (قبر) گشایشی.

اگر آنها را در نظر خود مجسم کنید و یا پرده‌ها کنار رود آنان را ببینید، در حالی که گوشهای آنان را حشرات خورده و کر شده‌اند: چشمهایشان به جای سرمه پر از خاک گردیده و فرو رفته‌اند، و زبانهایی که با سرعت و فصاحت سخن می‌گفتند قطعه قطعه گردیده‌اند قلبها در سینه‌ها پس از بیداری به خاموشی گرائیده، و در هر یک از اعضای آنان پوسیدگی تازه‌ای آشکار گشته و آنها را زشت ساخته، و راه آفات به سوی اجسامشان به آسانی گشوده شده است، همه تسلیمند، نه دستی برای دفاع دارند و نه قلبی که با آن جزع کنند.

(آری) هنگامی که اینان را در نظر مجسم سازی قلبهای پر غم و چشمانی پر خاشاک را ببینی که از هر نظر بیچاره‌اند همان بیچارگی که از آنها دور نمی‌شود، و شدت و اضطرابی که جلا و روشنی را ندارد، چقدر زمین اجساد عزیزان خوش سیما را که در دنیا با غذاهای لذیذ و رنگین پرورش یافتند، و در آغوش ناز و نعمت بزرگ شدند به کام خود فرو برده، همانها که می‌خواستند با سرور و خوشحالی غمها را از دل بزایند و به هنگام مصیبت برای از بین نرفتن طراوت زندگی با لهو و لعب خود را سرگرم

می‌ساختند و در آن هنگام که در سایه زندگی (پرناس و نعمت و) غفلت زانها به دنیا و دنیا به آنها می‌خندید، ناگهان روزگار با خاره‌های آلام و مصائب، آنان را درهم کوبید، گذشت روزگار، نیرویشان را درهم ریخت، مرک از نزدیک به آنان نظرافکند، و غم و اندوهی که از آن آگاهی نداشتند با آنها در آمیخت، غصه‌های پنهانی که حتی خیال آن را نمی‌کردند در وجودشان راه یافت، و در حالی که شدیداً به سلامت و تندرستی‌انس داشتند بیماریها در پیکرشان تولد یافت، در این هنگام هراسان، به آنچه پزشکان آنها را عادت داده و آموخته بودند که «حرارت» را با «برودت» و «برودت» را با «حرارت» تسکین‌بخشند روی آوردند (اما) هیچ حرارتی را با برودت خاموش نداشتند جز اینکه حرارت شعله‌ورتر شد! و هیچ برودتی را (با داروی حرارت) تحریک نکردند جز اینکه برودت را تهییج نمود! و برای اعتدال مزاج به وسیله هیچ دارویی نپرداختند جز اینکه آنها را آماده بیماری دیگری نمود، تا آنجا که تسلی دهنده‌اش سست، و پرستارش به غفلت گرائید، و خاندانش از بیماریش خسته و ناتوان شدند، و از پاسخ سائلان در مورد بیماری او عاجز ماندند، و در باره همان خبر حزن آوری که از او کتمان می‌نمودند در پیش او به گفتگو پرداختند: یکی می‌گفت:

تا هنگام مرک به همین وضع باقی است (و با همین بیماری از دنیا می‌رود)، دیگری آرزوی بازگشت بهبودیش را داشت، سومی آنان را به شکیبائی در فقدان دعوت میکرد و گذشتگان را به یادشان می‌آورد، در همین حال که وی در شرف سفر مفارقت دنیا و ترک دوستان بود، ناگهان عارضه‌ای گلوگیر برایش پیش آمد، که فهم و درکش در حیرت افتاد و زبانش به خشکی گرائید. چه وصایای لازم و مطالب مهمی که پاسخ آنها را میدانست اما زبانش از گفتن آنها بازمانده، و چه سخنان دردناکی که میشنید و خود را به کری میزد: (این زخم‌زبانها) یا از شخص بزرگی بود که او را محترم میداشته، و یا از کوچکی است که به او ترحم نموده است (خلاصه اینکه) مرک دشواریهایی دارد که هراس انگیزتر از آن است که بتوان در قالب الفاظ ریخت و یا اندیشه‌های مردم دنیا بتوانند آنها را درک نمایند!

توضیح‌ها:

[۱] «علی ابن محمد شاکر لثی واسطی» در کتاب «عیون الحکم و المواعظ» این خطبه را آورده گرچه «سید» در کتاب «اعیان الشیعه» ج ۳۹ ص ۱۹۱ آورده که این کتاب در سال ۴۵۳ یعنی بعد از تالیف نهج البلاغه نوشته شده است، ولی تطبیق آنچه در این کتاب آمده با نهج البلاغه و تفاوتهایی که دارند روشن می‌سازد که مدرک وی غیر از نهج البلاغه بوده است.

این سخن امام علیه السلام از سخنانی است که خواندن و تأمل در آن انسان را در حالت خاصی که قابل توصیف نیست فرو می‌برد، به هنگام مطالعه آن گویا تمام آنچه را که امام علیه السلام توصیف کرده در پیش خود مجسم و به راستی اگر کسی بخواهد پند و اندرز بگیرد باید این سخن را کراراً مطالعه کند، جالب توجه اینکه:

«ابن ابی الحدید» می‌نویسد «من به آنچه که همه ملتها قسم می‌خورند سوگند یاد می‌کنم که از پنجاه سال پیش تا هم اکنون بیش از هزار بار این سخن را خوانده‌ام و در هر بار در دلم لرزش، ترس و موعظه تازه‌ای پدید آمد و به سختی در قلبم اثر می‌گذاشت، اعضاء و جوارح به لرزه می‌افتاد، نشده است در آن تأمل کنم جز اینکه در آن حال به یاد مرگ خانواده، بستگان و دوستانم افتاده‌ام، درست‌برایم مجسم می‌شد که من همانم که امام علیه السلام توصیفش را کرده است!

چقدر واعظان، خطبا، گویندگان و افراد فصیح در همین باره سخن گفته‌اند و من گوش فرا داده‌ام و من در سخنانشان دقت و تأمل نموده‌ام، اما در هیچ‌کدام تأثیر سخن امام علیه السلام را نیافته‌ام بنا براین این تأثیری که بر قلب من می‌گذارد یا از ایمانی است که به گوینده آن دارم و یا ایمان و نیت و یقین و اخلاص او سبب شده است که این چنین در روح شنونده اثر می‌گذارد و در قلبها جایگزین شود».

(شرح ابن ابی الحدید ج ۱۱ ص ۱۵۳)

خطبه ی ۲۱۱

و من کلام له علیه السّلام قاله عند تلاوته : (رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ)

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرِ ، وَ تَبْصُرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ ، وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمَعَانِدَةِ ، وَ مَا بَرَحَ لِلَّهِ عَزَّتْ أَلَاؤُهُ فِي الْبَرَاهَةِ بَعْدَ الْبَرَاهَةِ وَ فِي أَزْمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادَ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ ، وَ كَلِمِهِمْ فِي ذَاتِ عَقُولِهِمْ ، فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْأَسْمَاعِ وَ الْأَبْصَارِ وَ الْأَفْئِدَةِ يَذْكُرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ ، وَ يَخُوفُونَ مَقَامَهُ ، بِمَنْزِلَةِ الْأَدْلَةِ فِي الْفُلُوتِ ، مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمَدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ

، و بشرّوه بالنّجاة ، و من أخذ يمينا و شمالا ذمّوا إليه الطّريق و حذّروه من الهلكة ، و كانوا كذلك مصابيح تلك الظّلمات ، و أدلّه تلك الشّبّهات ، و إنّ للذّكر لأهلا أخذوه من الدّنيا بدلا ، فلم تشغلهم تجارة و لا بيع عنه : يقطعون به أياّم الحياه ، و يهتفون بالزّواجر عن محارم الله فى أسمعاع الغافلين ، و يأمرّون بالقسط و يأتّمرون به ، و ينهاون عن المنكر و يتناهون عنه ، فكأنّما قطعوا الدّنيا إلى الآخرة و هم فيها فشاهدوا ما وراء ذلك ، فكأنّما اطلّعوا غيوب أهل البرزخ فى طول الإقامة فيه ، و حقّقت القيامة عليهم عداتها ، فكشفوا غطاء ذلك لأهل الدّنيا حتّى كأنّهم يرون مالا يرى النّاس ، و يسمعون مالا يسمعون . فلو مثلّتهم لعقلك فى مقاومتهم المحموده ، و مجالسهم المشهوده ، و قد نشروا دواوين أعمالهم ، و فرغوا لمحاسبه أنفسهم على كلّ صغيره و كبيره أمروا بها فقصرّوا عنها ، أونهبوا عنها ففرطوا فيها ، و حملّوا ثقل أوزارهم ظهورهم ، فضعفوا عن الاستقلال بها ،

فنشجوا نشيجا ، و تجاوزوا نحيا ، يعجّون إلى ربّهم من مقاوم ندم و اعتراف ، لرأيت أعلام هدى ، و مصابيح دجى قد حفت بهم الملائكه ، و تنزّلت عليهم السّكينه ، و فتحت لهم أبواب السّماء ، و أعدت لهم مقاعد الكرامات ، فى مقام اطلّع الله عليهم فيه فرضى سعيهم ، و حمد مقامهم ، يتنسّمون بدعائه روح التّجاوز ، رهائن فاقه إلى فضله ، و أسارى ذلّه لعظمته ، جرح طول الأسى قلوبهم ، و طول البكاء عيونهم ، لكلّ باب رغبه إلى الله منهم يد قارعّه ، يسألون من لا تضيق لديه المنادح ، و لا يخيب عليه الرّاغبون ، فحاسب نفسك لنفسك ، فإنّ غيرها من الأنفس لها حسيب غيرك .

از سخنان امام(ع) این سخن را به هنگام تلاوت این آیه فرموده:

يسبح له فيها بالغدو و الاصال رجال لا تلهيهم تجاره و لا بيع عن ذكر الله(نور-۳۶ و ۳۷). [۱]

خداوند یاد خویش را جلای قلبها قرار داده، که در اثر آن گوش، پس از سنگینی میشنود و چشم پس از کم سوئی میبندد و بدینوسیله پس از لجاجت و دشمنی منقاد و رام میگردد.

خداوند-که نعمتهایش بزرگ باد-در هر عصر و زمانی همواره بندگان داشت که به فکر آنها الهام میکرده و در وادی عقل و اندیشه با آنان سخن می گفته است.(این بندگان) با نور بیداری عقول، چراغ فهم و بینائی در چشمها، گوشها و دلها روشن میساخته اند انسانها را به یاد روزهای خاص الهی می انداختند و از مقام عظمت پروردگار آنان را بیم میدادند این افراد بمنزله راهنمایان بیابانها

بودند، کسانی که راه مستقیم وسط را پیش گرفته طریقتشان را میستودند و آنان را به نجات بشارت میدادند، و افرادی که به جانب چپ و راست متمایل میشدند از آنها انتقاد کرده، و از هلاکت بیمشان میدادند، بدینگونه این بندگان پاک، چراغ آن تاریکیها و راهنمای آن پرتگاهها بودند. یاد خدا اهلی دارد که آن را به جای زرق و برق دنیا برگزیده اند، لذا هیچ تجارت و داد و ستدی آنها را از یاد خدا باز نداشته است. با همین وضع زندگی خود را ادامه میدهند، و غافلان را با فریادهای خود متوجه کیفر محرمات الهی میکنند، به عدالت فرمان میدهند و خود به آن عمل مینمایند، مردم را از بدی باز میدارند و خود به گرد آن نمیچرخند، با اینکه در دنیا هستند گویا آن را رها کرده و به آخرت پیوسته اند، آنها موای دنیا را مشاهده کرده، گویا از پشت دیوار این جهان سر بر آورده و به جهان برزخیان مینگرند و اقامت طولانی آنجا را مشاهده میکنند. و گویا رستاخیز وعده های خود را برای آنها عملی ساخته است:

آنها این پرده ها را برای جهانیان کنار زده، حتی گویا چیزهایی را میبینند که دیگران نمیبینند و مطالبی را میشوند که دیگران نمیشنوند. اگر آنان را در پیشگاه عقل خود مجسم سازید و مقامات ستوده و مجالس آشکار آنان را بنگرید، میبینید که نامه های اعمال خویش را گشوده، و برای حسابرسی اعمال خود آماده شده اند، برای حساب هر کار کوچک و بزرگی که به آن دستور داشته اند و کوتاهی کرده اند، و یا از آن نهی شده و مرتکب گردیده اند، سنگینی بار گناهانشان را به دوش گرفته، نمیتوانند کمر راست کنند، گریه گلویشان را گرفته و با فریاد میگیرند و گریان باهم گفتگو میکنند، و با صدای بلند در پیشگاه پروردگار خویش در مقام پشیمانی و اعتراف به تقصیرند (آری اگر آنها را در پیشگاه عقلمندان مجسم کنید) خواهید یافت که آنها نشانه های هدایتند، و چراغهای تاریکی، فرشتگان آنان را در میان گرفته، آرامش بر آنها نازل گردیده، درهای آسمان برویشان گشوده شده، و مقام محترمی بر ایشان فراهم آمده است:

مقامی که خداوند به آن نظر رحمت انداخته آنها را مینگرد، از سعی و کوشش آنان راضی و موقعیتشان را میستاید.

با دعای خود از او آرامش عفو و گذشت میطلبند، اینان گروگانان نیازمندی فضل و کرم اویند و اسیران عظمت او. غم و اندوه طولانی قلبشان را مجروح ساخته، و گریه ها بسیاری چشمهایشان را به هر دری که امیدواری به خدا در آن وجود دارد دستی برای کوبیدن از سوی آنان دراز است، از کسی درخواست میکنند که سختی و تنگی برایش معنی ندارد و امیدواران را محروم نمیسازد.

اکنون به خاطر خود، حساب خویشتن را برس‌ا‌زیرا دیگران حسابرسی غیر از تو دارند.

توضیح:

[۱] «آمدی» آغاز این سخن را در کتاب «غرر الحکم» آورده و تفاوت آن به آنچه در نهج البلاغه است دلیل بر این است که آنرا از نهج البلاغه نگرفته است.

(مصادر نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۱۵۱)

خطبه ی ۲۱۲

و من کلام له علیه السلام قاله عند تلاوته : (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ)

أدحض مسئول حجّة ، و أقطع مغترّ معذره ، لقد أبرح جهالة بنفسه . يا أَيُّهَا الْإِنْسَان ، ما جرّأك على ذنبك ، و ما غرّك برّبك ، و ما أنسك بهلكة نفسك ؟ أما من دأبك بلول ، أم ليس من نومتك يقظته ؟ أما ترحم من نفسك ما ترحم من غيرك ؟

فربّما ترى الضّاحي من لحرّ الشّمس فتظله ، أو ترى المبتلى بألم يمرض جسده ، فتبكي رحمه له ، فما صبرك على دأبك ، و جلدك على مصابك ، و عزّاك عن البكاء على نفسك و هي أعزّ الأنفس عليك ؟ و كيف لا يوقظك خوف بيات نعمة ، و قد تورّطت بمعاصيه مدارج سطواته ، فتداو من داء الفترة في قلبك بعزيمة ، و من كرى الغفلة في ناظرک بيقظة ، و كن لله مطيعا ، و بذكره أنسا ، و تمثّل في حال تولّيك عنه إقباله عليك : يدعوك إلى عفوه ، و يتغمّدك بفضله ، و أنت متولّ عنه إلى غيره ، فتعالی من قوى ما أكرمه ، و تواضعت من ضعيف ما أجراک على معصيته ، و أنت في كنف ستره مقيم ، و في سعة فضله متقلّب ، فلم يمنعك فضله ، و لم يهتك عنك ستره ، بل لم تخل من لطفه مطرف عين في نعمة يحدثها لك ، أو سيئة يسترها عليك ، أو بليّة يصرفها عنك فما ظنّك به لو أطمعته ، و ايم الله لو أنّ هذه الصّفة كانت في متّفقين في القوّة ، متوازنين في القدرة ، لكنك أول حاكم على نفسك بذيّم الأخلاق ، و مساوئ الأعمال . و حقّا أقول ما الدّنيا غرّتك ، و لكن بها اغتررت ، و لقد كاشفتك العظّات ، و آذنتك على سواء ، و لهي بما تعدك من نزول البلاء بجسمك ، و النّقص في قوتك ، أصدق و أوفى من أن تكذبك ، أو تغرّك ، و لربّ

ناصح لها عندك مَتَّهم ، و صادق من خبرها مكذَّب ، و لئن تعرَّفَتها في الدِّيار الخاويَّة ، و الرِّبوع الخاليَّة ، لتجدَنَّها من حسن تذكيرك ، و بلاغ موعظتك ، بمحلَّة الشَّفِيق عليك ، و الشَّحِيق بك ، و لنعم دار من لم يرض بها دارا ، و محلٌّ من لم يوطَّئها محلاً و إِنَّ السَّعْداء بالذَّتِيا غدا هم الهاربون منها اليوم .

إذا رجفت الرَّاَجَفَةُ ، و حَقَّتْ بجلالِها القيامةُ ، و لحقَّ بكلِّ منسك أهله و بكلِّ معبود عبده ، و بكلِّ مطاع أهل طاعته ، فلم يَجْز في عدله و قسطه يومئذ خرق بصر في الهواء ، و لا همس قدم في الأرض إلَّا بحَقِّه . فكم حجَّة يوم ذاك داحضه ، و علائق عذر منقطعه ، فتحرَّ من أمرك ما يقوم به عذرک ، و تثبت به حجَّتک ، و خذ ما يبقى لك ممَّا لا تبقى له ، و تيسِّر لسفرک ، و شم برق النِّجاة ، و ارحل مطايا التَّشْمِير .

از سخنان امام عليه السلام این سخن را به هنگام تلاوت این آیه فرموده:

« يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم » (انفطار-۶).

(این آیه) کوبنده ترین دلیل در برابر شنونده، و قطع کننده ترین عذر شخص مغرور است!

همو که جهالت و نادانیش او را خوشحال ساخته (میفرماید):

ای انسان! چه چیز تو را بر گناه جرئت داده؟ و چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته؟ و چه چیز تو را بر هلاکت خویشتن علاقمند نموده است؟

مگر این بیماری تو بهبودی نمییاد؟ و یا این خوابت بیداری ندارد؟ چرا همانگونه که به دیگری رحم میکنی، به خود رحم نمیکنی؟

تو که هر گاه کسی را در دل آفتاب سوزان بیابی، بر او سایه می افکنی، و هر گاه بیماری را ببینی که سخت ناتوان گشته از روی رحم بر او میگری، پس چه چیز تو را بر این بیماریت شکیبائی بخشیده؟ و بر این مصائب صبور ساخته؟ و چه چیز تو را از گریه بر خویشتن تسلی داده؟

در حالی که هیچ چیز برای تو عزیزتر از خودت نیست، و چگونه ترس از فرود آمدن بلا، شب‌هنگام تو را بیدار نکرده؟ با اینکه در درون معصیت و گناه غوطه‌وری و در زیر سلطه و قدرت خداوند قرار داری! بیا این «بیماری دوری از خدا» را با داروی تصمیم و عزم راسخ مداوا کن! و این خواب غفلتی که چشمت را فرا گرفته با بیداری بر طرف ساز! بیا مطیع خداوند شو و به یاد او انس گیر! خوب تصور کن که به هنگام روی گردانیدن از خدا، او با دادن نعمت به تو روی می‌آورد، به عفو و بخشش خویش دعوتت میکند و تو را در زیر پوشش فضل و برکات خود قرار می‌دهد.

اما در عین حال تو همچنان به او پشت کرده و به دیگری روی می‌آوری! بلند مرتبه باد خداوندی که با این قدرت عظیم کریم است! و اما تو با این ضعف و حقارت چه بر معصیت او جرات ورزیده‌ای، در صورتی که تو در کنف نعمتش مقیم، قرار داری! و در فراختای فضل و رحمتش در حرکتی! اما او فضل خویش را از تو منع نکرده و پرده گناهانت را ندریده است، بلکه حتی یک چشم برهم زدن از دایره لطفش بیرون نبوده‌ای:

یا در نعمتی قرار داری که به تو بخشیده، یا در گناهی که از آن پرده پوشی کرده، و یا بلا و مصیبتی که از تو برطرف ساخته است، بنگر اگر از در اطاعتش در می‌آمدی دیگر چگونه بود؟

سوگند به خدا اگر این وضع بین دو نفر که در نیرو و توان مساویند وجود داشت تو نخستین حاکمی بودی که خود بر مذمومیت اخلاق و بدی کردارت حکم میکردی!

حقا باید بگویم:

دنیا مغرورت نساخته و این تو هستی که به آن مغرور شده‌ای! در حالی که پندهای فراوانی در آن می‌یابی و تو را به عدل و انصاف دعوت کرده است!

دنیا به هشدارهایی که در مورد ریختن بلا به جانت و کاستن از نیرو و قدرتت به تو می‌دهد راست‌گوتر و وفادارتر است از اینکه به تو دروغ گوید و یا مغرورت سازد، چه بسیار نصیحت‌کننده و پند دهنده‌ای است که نزد تو متهم است و چه بسیار راستگویانی در

مورد دنیا که تو آنها را دروغگو می‌شماری! اگر دنیا را از روی شهرهای ویران شده و خانه‌های درهم فرو ریخته بشناسی، آن را یادآوری کننده‌ای دلسوز و واعظی گویا همچون دوستی مهربان که در رسیدن اندوه به تو بخل می‌ورزد خواهی یافت.

(دنیا) چه خوب سرائی است اما برای آنها که آن را خانه همیشگی ندانند، و چه خوب محلی است برای کسی که آن را وطن بر نگزیند، سعادتمندان به وسیله دنیا، در قیامت کسانی هستند که امروز از زرق و برق آن فرار می‌کنند.

هنگامی که نفخه صور بدمد، و قیامت آشکار گردد و اهل هر معبدی به آن ملحق، و بندگان هر معبودی به او بپیوندند، و مطیعان به مطاع خود برسند، در آن هنگام نه چشمی بر خلاف حق و عدالت در هوا گشوده، و نه قدمی آهسته در زمین جز به حق برداشته شود. و در آن روز چه دلیلهائی که ابطال نمی‌گردد و چه عذرهائی که قطع نمی‌شود؟!

بنابراین در جستجوی چیزی باشید که عذر خویش را با آن مدلل دارید و حجت و دلیل خود را با آن استوار سازید و آنچه باقی ماندنی است از میان آنچه باقی نمی‌ماند انتخاب کنید و وسیله‌ای برای سفر (آخرت) آماده نمائید و چشم به جرقه‌های برق نجات بدوزید، و بار و بنه این سفر را محکم بر پشت مرکبها ببندید.

خطبه ی ۲۱۳

و من کلام له علیه السّلام

و الله لأن أبيت على حسك السعدان مسهدا ، و أجرّ في الأغلال مصفدا أحبّ إلى من أن ألقى الله و رسوله يوم القيامة ظالما لبعض العباد ، و غاصبا لشيء من الحطام ، و كيف أظلم أحدا لنفس يسرع إلى البلى قفولها ، و يطول في الثرى حلولها ؟ و الله لقد رأيت عقिला ، و قد أملق حتّى إستما حنى من برّكم صاعا ، و رأيت صبيانه شعث الشعور ، غبر الألوان من فقرهم ، كأنما سوّدت وجوههم بالعظم ، و عاودنى مؤكّدا ، و كرّر على القول مردّدا ، فأصغيت إليه سمعى فظنّ أنّى أبيع دینی ، و أتبع قياده ، مفارقا طريقتى ، فأحميت له حديدہ ، ثمّ أدنيتها من جسمه ليعتبر بها ، فضجّ ضجيج ذى دنف من ألمها ، و كاد أن يحترق من ميسمها . فقلت له : ثكلتك الثواكل يا عقيل ، أتنّ من حديدہ أحمأها إنسانها للعبه ، و تجرّنى إلى نار سجرها جبارها لغضبه ؟ أتنّ من الأذى و لا أئنّ

من لظی ؟ و أعجب من ذلك طارق طرفنا بملفوفة في وعائها ، و معجونة شنتها ، كأنما عجت بریق حیة أوقیها ، فقلت : أصله ، أم زكاة ، أم صدقه ؟ ؟ ؟ فذلك محرّم علينا أهل البيت ، فقال : لا ذا و لا ذاك ، و لكنّها هدیة ، فقلت : هبلك الهبول ، أعن دین الله أتیتنی لتخد عنی ؟ أمختبط ، أم زوجنة ، أم تهجر ؟ و الله لو اعطيت الأقالیم السبعة بما تحت أفلاكها على أن أعصى الله فی نمله أسلبها جلب شعيرة ما فعلت ، و إنّ دنیاکم عندی لأهون من ورقة فی فم جرادة تقضمها ، ما لعلی و لنعیم یفنی ، و لذّة لا تبقى نعوذ بالله من سبات العقل ، و قبح الزلّ ، و به نستعین .

از سخنان امام(ع)[۱] که در آن از ظلم و ستم تبری میجوید(و داستان آهن تفتیده و برادرش عقیل را بازگو می کند)

سوگند بخدا!

اگر شب را بر روی خارهای «سعدان» بیدار بسر برم! یا در غلها و زنجیرها بسته و کشیده شوم، برایم محبوبتر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده، و چیزی از اموال دنیا را غصب نموده باشم.

چگونه به کسی ستم روا دارم، آنهم برای جسمی که تار و پودش به سرعت بسوی کهنگی پیش میرود(و از هم می پاشد) و مدتهای طولانی در میان خاکها می ماند.

سوگند بخدا «عقیل» برادرم را دیدم که به شدت فقیر شده بود و از من می خواست که یک من از گندمهای شما را به او ببخشم.[۲]

کودکانش را دیدم که از گرسنگی موهایشان ژولیده و رنگشان بر اثر فقر دگرگون گشته، گویا صورتشان با نیل رنگ شده بود.

«عقیل» باز هم اصرار کرد و چند بار خواسته خود را تکرار نمود، من به او گوش فرا دادم!

خیال کرد من دینم را به او می فروشم! و به دلخواه او قدم بر می دارم و از راه و رسم خویش دست می کشم! (اما من برای بیداری و هشداریش) آهنی را در آتش گداختم، سپس آن را به بدنش نزدیک ساختم، تا با حرارت آن عبرت گیرد، ناله ای همچون بیمارانی که از شدت درد می نالند سر داد و چیزی نمانده بود که از حرارت آن بسوزد، به او گفتم:

هان ای «عقیل» زنان سوکمند در سوک تو بگریند! از آهن تفتیده‌ای که انسانی آن را به صورت بازیچه سرخ کرده ناله می‌کنی! اما مرا به سوی آتشی می‌کشانی که خداوند جبار با شعله خشم و غضبش آنرا بر افروخته است! تو از این رنج می‌نالی و من از آتش سوزان نالان نشوم؟!

از این سرگذشت، شگفت‌آورتر داستان کسی است که نیمه شب ظرفی سر پوشیده‌پر از حلوی خوش طعم و لذیذ، به درب خانه ما آورد، ولی این حلوا معجونی بود که من از آن متنفر شدم گویا آن را با آب دهان مار یا استفراغش خمیر کرده بودند به او کفتم: [۳] هدیه است، یا زکات و یا صدقه؟

که این دو بر ما، اهلیت حرام است. گفت:

نه این است و نه آن بلکه «هدیه» است به او گفتم:

زنان بچه مرده بر تو گریه کنند! آیا از طریق آئین خدا وارد شده‌ای که مرا بفریبی؟!

دستگاه ادراکت بهم ریخته؟ یا دیوانه شده‌ای؟ و یا هذیان می‌گویی؟ به خدا سوگند! اگر اقلیمهای هفتگانه با آنچه در زیر آسمانها است به من دهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد، و این دنیای شما از برک جویده‌ای که در دهان ملخی باشد، نزد من خوارتر و بی‌ارزستر است.

«علی» را با نعمتهای فناپذیر و لذتهای نابود شدنی دنیا چه کار!! از به خواب رفتن عقل و لغزشهای قبیح به خدا پناه می‌بریم و از او یاری می‌جوئیم.

توضیح‌ها:

[۱] این سخن قسمتی است از یک خطبه طولانی که مرحوم شیخ «صدوق» آنرا در کتاب «امالی» صفحه ۳۶۹ نقل کرده است و «ابن جوزی» در کتاب «تذکره» صفحه ۱۵۵ و «زمخشری» در کتاب «ربیع الابرار» ورقه ۲۳۰ خطبه مکتبه «کاشف لغطاء» در باب «الخير و الصلاح» و «ابن شهر آشوب» در کتاب «مناقب» جلد ۲ صفحه ۱۰۹ نیز نقل کرده‌اند.

[۲] و الله لقد رايت عقيلاً...

«عقيل» برادر امير مؤمنان علی(ع) است «ابو طالب» چهار پسر داشت که هر کدام با یکدیگر ۱۰ سال فاصله داشتند آنها به ترتیب از این قرارند:

«طالب»، «عقيل»، «جعفر» و «علی(ع)» «ابو طالب» «عقيل» را دوست می داشت و لذا پیامبر به «عقيل» می فرمود:

«من از دو جهت تو را دوست دارم یکی از نظر خویشاوندی و دیگری از این جهت که می دانم عمویم «ابو طالب» سخت تو را دوست می داشت».

قریش «عقيل» را با اکراه برای جنگ «بدر» با خود به همراه آوردند، وی در این جنگ اسير شد لذا «فدا» داد و آزاد شد به «مکه» بازگشت و آنگاه پیش از «حدیبیه» مسلمان گردید و به «مدینه» مهاجرت کرد، وی در جنگ «موتة» همراه برادرش «جعفر» شرکت داشت.

عقيل از «انساب» عرب و سرگذشت آنها در ایام جاهلیت از همه داناتر بود وی به هنگامی که چشمه‌ایش را از دست داده بود در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرشی برایش پهن می کردند بر آن نماز می خواند سپس مردم اطرافش جمع می شدند و در مورد «انساب» عرب و جنگهای آنها و وقایعی که بر ایشان در جاهلیت اتفاق افتاده و از او پرسش می نمودند.

عقيل سخت حاضر جواب و در بحث و مناظره مخالف را به سختی درهم می شکست.

در مورد اینکه «عقيل» قبل از شهادت امير مؤمنان(ع) نزد «معاویه» رفته باشد مورخان اختلاف نظر دارند ولی آنچه محققان می نویسند و «ابن ابی الحدید» نیز در شرح خود آنها را انتخاب می کند این است که وی پیش از شهادت امير مؤمنان(ع) نزد معاویه نرفته است.

(شرح ابن ابی الحدید ج ۱۱ ص ۲۵۰)

به هر حال سخن بالا را امام(ع) در مورد درخواست برادرش عقیل که مقداری بیشتر از سهم خود از بیت المال می‌خواست فرموده است عقیل خود برای معاویه که درخواست نقل جریان را کرده بود چنین می‌گوید:

زندگی بر من سخت شده بود فرزندانم را جمع کردم و به نزد برادرم علی(ع) رفتم، گرسنگی در قیافه فرزندانم هویدا بود، به من فرمود شب بیا تا چیزی بتو بدهم شب یکی از فرزندانم دست مرا گرفت و بسوی او برد پس از نشستن امام(ع) به فرزندم دستور داد از آنجا خارج شود سپس به من گفت بگیر! من خیال کردم کیسه‌ای از طلا است دستم را دراز کردم ناگاه احساس نمودم که پاره آهن‌داغی است آنرا افکندم و صدایم بلند شد به من فرمود مادرت برایت گریه کنادین آهنی است که آتش دنیا آنرا داغ کرده است، بنابراین من و تو چگونه خواهیم بود آنگاه که به زنجیرهای جهنم کشیده شویم؟ آنگاه این آیه را قرائت کرد:

«اِذَا لَاغْلَالٌ فِیْ اَعْنَاقِهِمْ وَ السَّلَاسِلُ یَسْحَبُوْنَ» (غافر- ۷۱)

و پس از آن به من فرمود بیش از آنچه خداوند برای تو قرار داده است نزد من نیست.

«عقیل» می‌گوید پس از نقل جریان، «معاویه» در شگفتی فرو رفت، می‌گفت:

«هیئات هیئات عقلت النساء ان یلدن مثله»: دیگر زنان همانند علی را نخواهند زائید!.

(شرح ابن ابی الحدید ج ۱۱ ص ۲۵۳)

[۳] و اعجب من ذلک طارق طرقتادراینکه چه کسی برای امام(ع) حلوائی به عنوان هدیه آورده در حالیکه نظرش رشوه بوده و جلب توجه آن حضرت بوده بعضی می‌گویند منظور «اشعث ابن قیس» است که مورد خشم امام(ع) می‌بود او بخاطر اغراض خودش چنین حلوائی را نیمه شب برای امام(ع) آورد امام(ع) از مقصد او آگاه گردید و هدیه او را نپذیرفت و گرنه قبول هدیه از نظر اسلام ایرادی ندارد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود هدیه می‌پذیرفت و امام(ع) هدایای گروهی از یاران خود را قبول نموده و حتی روزی یکی از علاقه‌مندان حلوائی تهیه کرد و آن حضرت را دعوت نمود امام(ع) از آن میل نمود آن گاه پرسید به چه مناسبت آنرا تهیه کرده‌ای پاسخ داد امروز نوروز است امام(ع) خندید و فرمود اگر می‌توانی همه روز را نوروز قرار ده!

آری اخلاق کریمانه صفات نیک امام اجازه آن را نمی‌دهد که اگر کسی هدیه‌ای برای وی آورد دست رد به سینه‌اش بزند اما هر گاه احساس می‌کرد منظور او از این کار مطامع دنیوی و دست‌یافتن به اموال مسلمین است آن را به‌شدت رد می‌نمود.

(اقتباس از شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۱ صفحه ۲۷۴)

خطبه ی ۲۱۴

و من دعاء له علیه السّلام

اللّهُمَّ صن وجهی بالیسار ، و لا تبذل جاهی بالإقتار ، فأسترزق طالبی رزقک ، و أستعطف شرار خلقک ، و ابتلی بحمد من أعطانی ، و أفتن بدم من منعی ، و أنت من وراء ذلک کلّه ولی الاعطاء و المنع (إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ) .

از دعا‌های امام صلی الله علیه و آله و سلم [۱] که با آن از خدا می‌خواهد از همگان بی‌نیازش کند.

پروردگارا! آبرویم را با بی‌نیازی نگهدار! و شخصیتم را در اثر فقر ساقط مگردان!

که از روزی خواران تو در خواست روزی کنم و از اشخاص پست خواستار عطوفت و بخشش باشم! به ستودن آن کس که کمکم می‌کند مبتلا گردم! و به مذمت و بد گوئی از آنکه به من نمی‌بخشد آزمایش شوم! و تو در ماورای همه اینها سرپرست منی که ببخشی و یا منع‌نمایی! و تو بر همه چیز قادری انک علی کل شیء قدیر

توضیح:

[۱] «قطب راوندی» در کتاب «الدعوات» و «سید یمانی» در کتاب «الطراز» و «ابن ابی الحدید» در کتاب «الحکم المنثور» این دعا را با کمی اختلاف و جملائی اضافی نقل کرده‌اند و این خود دلیل آن است که مدرک آنها غیر از نهج البلاغه بوده است.

این دعا در بین اهل بیت آن چنان معروف بوده که امام سجاد(ع) آن را در ضمن دعای «مکارم الاخلاق» آورده است.

خطبه ی ۲۱۵

و من خطبة له عليه السلام

دار بالبلاء محفوفة ، و بالغدر معروفة ، لا تدوم أحوالها ، و لا تسلم نزالها ، أحوال مختلفة ، و تارات متصرفه ، العيش فيها مذموم ، و الأمان فيها معدوم ، و إنما أهلها فيها أغراض مستهدفة ، ترميهم بسهامها ، و تغنيهم بحمامها .

و اعلموا ، عباد الله ، أنكم و ما أنتم فيه من هذه الدنيا على سبيل من قد مضى قبلكم ، ممن كان أطول ، منكم أعمارا و أعمر ديارا ، و أبعد آثارا ، أصبحت أصواتهم هامدة ، و رياحهم راكدة ، و أجسادهم بالية ، و ديارهم خالية ، و آثارهم عافية ، فاستبدلوا بالقصور المشيدة ، و النمازق الممهدة ، الصخور و الأحجار المسندة ، و القبور اللاطئة الملحدة ، التي قد بنى بالخراب فناؤها ، و شيد بالتراب بناؤها ، فمحلها مقترب ، و ساكنها مغترب ، بين أهل محلّة موحشين ، و أهل فراغ متشاغلين ، لا يستأنسون بالأوطان ، و لا يتواصلون تواصل الجيران ، على ما بينهم من قرب الجوار ، و دنوّ الدار ، و كيف يكون بينهم تراور و قد طحنهم بكلّ كلة البلى ، و أكلتهم الجنادل و الثرى ؟ و كأن قد صرتم إلى ما صاروا إليه ، و ارتهنكم ذلك المضجع ، و ضمكم ذلك المستودع ، فكيف بكم لو تناهت بكم الأمور ، و بعثرت القبور ؟ (هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلِيَهُمُ الْحَقُّ ، وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ .)

از خطبه‌های امام(ع) که در تنفر از زرق و برق دنیا ایراد فرموده [۱]

(دنیا) سرائی است که بلاها آن را احاطه کرده، و به بی وفائی و مکر معروف است، حالاتش یک نواخت نمی ماند و ساکنانش ایمن نیستند.

احوالش گوناگون و حالاتش گذرنده، زندگی در آن مذموم و امنیت در آن غیر ممکن است اهل آن همواره هدف تیرهای بلا هستند که مرتبا به سوی آنها پرتاب می شود و با مرک نابودشان می سازد.

ای بندگان خدا!

بدانید! شما و آنچه در آن از این دنیا هستید در همان راهی قرار دارید که پیشینیان شما بودند همانها که عمرشان از شما طولانی‌تر، سرزمینشان آبادتر، و آثارشان از شما بیشتر بود، ناگاه صداهایشان خاموش، نیروها و حرکت‌هایشان راكد، اجسادشان كهنه، سرزمینشان خالی و آثارشان مندرس گردید.

قصرهای بلند و محكم و بساط عیش و پستیهای نرم و راحت آنها به سنك و آجر و لحدهای گورستان تبدیل شد! همان گورهای كه بنای آن بر خرابی گذارده شده و با خاك! آن را محكم كرده‌اند محل قبرها به هم نزدیک، و ساكنان آنها از هم غریب و دور! در میان محله وحشت‌زدگان و فارغ‌بالي‌های گرفتار و مشغول، قرار دارند. با وطنهای خود انس نمی‌گیرند و همچون همسایگان با هم ارتباطی ندارند با اینکه به هم نزدیکند و خانه‌هایشان در كنار هم قرار دارد!

چگونه می‌توانند با هم دیدار كنند، در حالی كه فنا و فرسودگی با سینه خود آنها را درهم كوبیده، و سنگ و خاكها آنان را خورده‌اند.

در پیش خود مجسم سازید كه شما نیز مانند آنها خواهید شد و در گرو همان قبر و درد دل همان ودیعه‌گاه قرار خواهید گرفت. چگونه خواهید بود آنگاه كه امور پایان پذیرد (و دوران برزخ تمام شود) مردگان از قبرها برخیزند «آنجا است كه هر كس از آنچه از پیش فرستاده آگاه می‌شود، و به سوی خداوند كه مولا و سرپرست همگان است باز می‌گردند و اقتراها و سخنهای نا بجائی كه در دنیا دستاویزشان بود به در (علیه السلام) دشان نمی‌خورد» (یونس - ۳۰).

توضیح:

[۱] این خطبه در كتابهای فراوانی آمده هم در كتب اهل تسنن و هم در كتب شیعه كه ما به چند مدرك از مدارك اهل تسنن اكتفا می‌كنیم:

۱- در كتاب «كنز العمال» نوشته متقی هندی ج ۳ ص ۵۱۱ كه از «دینوری» و «ابن عساکر» نقل كرده است.

۲- «تذکره الخواص» سبط ابن جوزی ص ۱۲۲ که گفته است این خطبه به خطبه بالغه معروف است و پس از نقل خطبه گفته است «ابو نعیم» در کتاب «حلیه الاولیاء» قسمتی از آنرا آورده. از آنچه «سبط» نقل کرده بر می آید که سخن شماره ۴۲ بخشی از این خطبه است.

۳- «مناقب» «خطیب خوارزمی» ص ۲۶۷ که اضافاتی نیز از آنچه در اینجا آمده است دارد.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۶۷)

خطبه ی ۲۱۶

و من دعاء له علیه السلام

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْسَ الْإِنْسِينَ لِأَوْلِيَانِكَ ، وَ أَحْضَرَهُمْ بِالْكَفَايَةِ لِلْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ ، تَشَاهِدُهُمْ فِي سِرَائِرِهِمْ ، وَ تَطَّلِعُ عَلَيْهِمْ فِي ضَمَائِرِهِمْ ، وَ تَعْلَمُ مَبْلَغَ بَصَائِرِهِمْ ، فَاسْرَارَهُمْ لَكَ مَكْشُوفَةٌ ، وَ قُلُوبُهُمْ إِلَيْكَ مَلْهُوفَةٌ ، إِنْ أَوْحَشْتَهُمُ الْغُرْبَةَ أَنْسَهُمْ ذِكْرَكَ ، وَ إِنْ صَبَّتَ عَلَيْهِمُ الْمَصَائِبَ لَجَأُوا إِلَى الْإِسْتِجَارَةِ بِكَ عِلْمًا بِأَنَّ أَرْزَمَ الْأُمُورِ بَيِّدُكَ ، وَ مَصَادِرُهَا عَنْ قَضَائِكَ .

اللَّهُمَّ إِنْ فَهَيْتَ عَنْ مَسْأَلَتِي ، أَوْ عَمِيتَ عَنْ طَلِبَتِي ، فَدَلَّنِي عَلَى مَصَالِحِي ، وَ خَذْ بَقْلِي إِلَى مِرَاشِدِي ، فَلَيْسَ ذَلِكَ بِنَكْرٍ مِنْ هِدَايَاتِكَ ، وَ لَا بَبْدَعٍ مِنْ كَفَايَاتِكَ .

اللَّهُمَّ احْمِلْنِي عَلَى عَفْوِكَ ، وَ لَا تَحْمِلْنِي عَلَى عَدْلِكَ .

از دعاهاى امام(ع) [۱] که در آن از خداوند تقاضای هدایت به خیر و سعادت می کند پروردگارا!

تو برای دوستانات مانوسترین مونس هائی، و برای توکل کنندگانت بهترین برطرف کننده مشکلاتی درون دل آنان را می دانی، و از اسرار ضمیرشان آگاهی و از اندازه دیدچشمانشان باخبری اسرار آنها برایت مکشوف، و قلوبشان به تو متوجه است و اگر غربت

آنان را به وحشت اندازد یاد تو مونس تنهایی آنهاست و اگر مصائب و مشکلات بر آنان فرو بارد به تو پناه می آورند، چه اینکه می دانند زمام امور به دست تو است و سر چشمه آنها به فرمان تو!

پروردگارا!

اگر از بیان خواسته خود عاجز شوم! و یا در پیدا کردن راه و رسم در خواست خود نابیناگردم، تو مرا بر مصالح خویش راهنمایی کن! و قلبم را به سوی آنچه رشد و صلاح من است رهبری فرما که این کار از هدایتهای تو به دور نیست و بر آوردن چنین خواسته هائی برای توتازگی ندارد.

پروردگارا!

با عفو و بخشش خود با من رفتار کن، نه با عدل و دادگری!

توضیح:

[۱] «سماهیجی» در کتاب «الصحیفه العلویه الاولی» آنرا آورده و اضافاتی که در آن است می تواند دلیل آن باشد که آنرا از «نهج البلاغه» نگرفته است.

(مصادر ج ۳ ص ۱۷۰)

خطبه ی ۲۱۷

و من کلام له علیه السّلام

لله بلاء فلان ، فقد قوّم الأود ، و داوی العمد ، أقام السنّة ، و خلّف الفتنة ، ذهب نقی الثّوب ، قليل العیب ، أصاب خیرها ، و سبق شرّها ، أدّى إلى الله طاعته ، و اتّقاء بحقه ، رحل و ترکهم فی طرق متشعبه : لا یهتدی فیها الضّالّ ، و لا یستیقن المهدی .

از سخنان امام(ع) که به بعضی از اصحابش اشاره می‌کند. [۱]

خداوند به او خیر دهد! که کژیها را راست کرد و بیماریها را مداوا نمود، سنت را به پاداشت، و فتنه را پشت سر گذاشت، با جامه‌ای پاک و کم عیب از این جهان رخت‌براست به خیر و نیکی آن رسید، از شر و بدی آن رهائی یافت! وظیفه خویش را نسبت به خداوند انجام داد، و آنچنان که باید از مجازات او می‌ترسید!

خود رفت و مردم را بر سر چند راهی باقی گذاشت که نه گمراهان در آن هدایت می‌یافتند و نه جویندگان هدایت به یقین راه خویش را پیدا می‌کردند.

توضیح:

[۱] «لله بلاء فلان... در اینکه منظور از این سخن چه کسی است میان شارحان نهج البلاغه گفتگو است:

۱- «ابن ابی الحدید» طبق آنچه از «سید فخر ابن معد موسوی» شنیده می‌گوید:

منظور از آن «عمر» می‌باشد و دلیل وی این است که در یکی از نسخه‌های نهج البلاغه که به خط «شریف رضی» یافت شده زیر کلمه «فلان» «عمر» نوشته شده بوده است.

ولی می‌دانیم این نمی‌تواند دلیل باشد زیرا ممکن است کسی که این نسخه در اختیارش بوده خیال کرده است این سخن با عمر تطبیق می‌کند لذا در نسخه تصرف کرده و زیر کلمه «فلان» عمر نوشته است.

۲- «طبری» در تاریخ خود ج ۵ ص ۴۸ آنرا سخن دختر «ابی حنتمه» میداند که علی(ع) پس از شنیدن آن به «مغیره» گفته است این سخن درست است ولی دختر «ابی حنتمه» نگفته بلکه باو بسته‌اند ولی در هر صورت امام(ع) آنرا امضاء کرده است.

این گفته نیز نمی‌تواند قابل قبول باشد زیرا مشکل است گفته شود مرحوم شریف رضی این سخن را بدون توجه به امام نسبت داده است در حالیکه مقید است در نهج البلاغه سخنانی را که امام(ع) فرموده جمع آوری کند. و لذا اگر احیاناً کسی یکی از خطبه‌ها و یا

یکی از کلمات امام(ع) را به دیگری نسبت می‌داد شریف رضی متذکر شده است چنانکه در خطبه ۳۲ با صراحت یادآور می‌شود که این خطبه را به معاویه نسبت داده‌اند ولی صحیح نیست. سخن مورد بحث را نیز اگر دیگری گفته بود شریف رضی یادآور می‌شد.

۳- «قطب راوندی» که شرح نهج البلاغه را پیش از ابن ابی الحدید تالیف کرده می‌گوید:

این سخن را امام(ع) در باره یکی از اصحابش فرموده (بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند او مالک اشتر مرد مبارز و مجاهد بود) و از این نظر که قلب راوندی نهج البلاغه را از شیخ «عبد الرحیم بغدادی» معروف به «ابن الاخوه» و او آنرا از دختر سید مرتضی و او ز عموی «شریف رضی» نقل کرده است می‌توان گفت که وی به مسائل مربوط به نهج البلاغه آشناتر است.

علاوه «صبحی صالح» که خود از دانشمندان اهل سنت است تصریح می‌کند که این سخن را امام(ع) درباره یکی از اصحابش فرموده است، لذا این تفسیر از همه تفسیرها صحیحتر به نظر می‌رسد، خصوصا که مطالب سخن آن حضرت طوری است که نمی‌توان گفت آنرا درباره عمر گفته زیرا مسئله تغییر مسیر خلافت و حکومت اسلامی و جسارت‌هایی که نسبت به دختر پیامبر نمود و همچنان اعتراض‌هایی که در موارد مختلف به پیامبر کرده است چیزهایی نیست که بتواند امام(ع) از آن تعبیر کند به «ذهب نقی الثوب» به ویژه که تعبیرات امام در خطبه شقشقیه درباره او مخالف با این حرف است. و احتمال تقیه در سخن بعید به نظر می‌رسد و اگر چنین بود مسلما سید رضی به آن اشاره می‌کرد.

(برای آگاهی از احتمالات سه گانه بالا به مصادر نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۱۷۰ و در مورد اسناد قطب راوندی به جلد اول این کتاب صفحه ۲۰۸ مراجعه فرمائید).

۴- «جارودیه» که گروهی از «زیدیه» هستند معتقدند که امام(ع) این سخن را درباره «عثمان» گفته است، گرچه ظاهرش مدح است اما منظور ملامت او است.

۵- شارح «بحرانی» می‌گوید:

این سخن درباره ابو بکر بهتر میسازد تا عمر زیرا امام(ع) در خطبه شششنبه برای عمر اوصافی بیان می‌دارد که با این گفته تناسب ندارد.

ولی این گفته نیز نمی‌تواند صحیح باشد زیرا دوران زمامداری ابو بکر با مطالب مندرج سخن امام(ع) سازگار نیست علاوه در همان خطبه شششنبه از او نیز نکوهش شده و جملات «فصبرت و فی العین قذی و فی الخلق شجی اری تراشی نهبا» نمی‌تواند با جملات «نقی الثوب و قلیل العیب» سازگار باشد.

(احتمالات چهار و پنج را می‌توانید در شرح مرحوم خوئی جلد ۱۴ صفحه ۳۷۲-۳۷۳ ملاحظه فرمائید)

خطبه ی ۲۱۸

و من کلام له علیه السّلام فی وصف بیعتة بالخلافة ، و قد تقدم مثله بألفاظ مختلفة

و بسطتم یدی فکففتها ، و مددتموها فقبضتها ، ثمّ تداککتم علی تداکّ الإبل الهمیم علی حیاضها یوم ورودها ، حتّی انقطعت النّعل ، و سقط الرّداء ، و وطئ الضّعیف ، و بلغ من سرور النّاس بیعتهم إیّای أن ابتهج بها الصّغیر ، و هدج إليها الکبیر ، و تحامل نحوها العلیل ، و حسرت إليها الکعاب ،

از سخنان امام(ع) [۱] پیرامون بیعت مردم با او در امر خلافت «شریف رضی» می‌گوید: نظیر این سخن -با تعبیرهای دیگری- قبلا گذشت.

شما (برای بیعت) دستم را گشودید و من بستم. شما آن را به سوی خود کشیدید و من آن را بر گرفتم! پس از آن همچون شتران تشنه که روز وعده آب به آبخورگاه حمله کنند و به یکدیگر پهلوی زنند به گردم ریختید! آنچنان که بند کفشم پاره شد، عبا از دوشم افتاد، و ضعیفان پایمال گردیدند!

سرور و خوشحالی مردم آن روز به خاطر بیعت با من، چنان شدت داشت که کودکان به وجد آمده، و پیران خانه نشین با پای لرزان خود برای دیدار منظره این بیعت به راه افتاده بودند، بیماران برای مشاهده بر دوش افراد سوار شده، و دوشیزگان نو رسیده (بر اثر عجله و شتاب) بدون نقاب در مجمع حاضر شده بودند!!

توضیح:

مرحوم شیخ «مفید» در کتاب «ارشاد» صفحه ۱۴۲ و کتاب «الجمال» صفحه ۱۲۸ این کلام را آورده. (مصادر جلد ۳ صفحه ۱۷۲)

و در خطبه ششقیه و کلام ۱۳۷ شبیه به این سخن درباره بیعت با آن حضرت آمده است.

خطبه ی ۲۱۹

و من خطبة له عليه السلام

فإن تقوى الله مفتاح سداد ، و ذخيرة معاد ، و عتق من كل ملكة ، و نجاة من كل هلكة ، بها ينجح الطالب ، و ينجو الهارب ، و تنال الرغائب ، فاعملوا و العمل يرفع ، و التوبة تنفع ، و الدعاء يسمع ، و الحال هادئة ، و الأقلام جارية ، و بادروا بالأعمال عمرا ناكسا ، أو مرضا حابسا ، أو موتا خالسا ، فإن الموت هادم لذاتكم ، و مكدر شهواتكم ، و مباعد طياتكم ، زائر غير محبوب ، و قرن غير مغلوب ، و واطر غير مطلوب ، قد أعلقتكم حبائله ، و تكفنتكم غوائله ، و أقصدتكم معابله ، و عظمت فيكم سطوته ، و تتابعت عليكم عدوته ، و قلت عنكم نبوته ، فيوشك أن تغشاكم دواجي ظلمه ، و احتدام عله ، و حنادس غمراته ، و غواشي سكراته ، و أليم إزهاقه ، و دجوى إطباقه ، و جشوبة مذاقه ، فكأن قد أتاكم بغته ، فأسكت نجيكم ، و فرق نديكم ، و عفى آثاركم ، و عطّل دياركم ، و بعث ورائكم يقتسمون تراثكم ، بين حميم خاص لم ينفع ، و قريب محزون لم يمنع ، و آخر شامت لم يجزع ، فعليكم بالجدّ و الاجتهاد ، و التأهب و الاستعداد ، و التزوّد فى منزل الزاد ، و لا تغرّبكم الحياة الدنيا كما غرّت من كان قبلكم من الأمم الماضية ، و القرون الخالية ، الذين احتلبوا درّتها ، و أصابوا غرّتها ، و أفنوا عدّتها ، و أخلقوا جدّتها ، أصبحت مساكنهم أجدانا ، و

أموالهم میراثا ، لا يعرفون من أتاہم ، و لا يحفلون من بکاہم ، و لا يجیبون من دعاہم ، فاحذروا الدنیا ، فإنہا غدارۃ غرارۃ خدوع ، معطیۃ منوع ، ملبسۃ نزوع ، لا یدوم رخاؤہا ، و لا یتقضی عناؤہا ، و لا یرکد بلاؤہا .

منہا فی صفۃ الزہاد .

کانوا قوما من أهل الدنیا و لیسوا من أهلہا ، فکانوا فیہا کمن لیس منہا : عملوا فیہا بما یبصرون ، و بادروا فیہا ما یحذرون ، تقلّب أبدانہم بین ظہرائی أهل الآخرۃ ، یرون أهل الدنیا یعظمون موت أجسادہم ، و ہم أشدّ إعظاما لموت قلوب أحيائہم .

از خطبہ‌های امام(ع) [۱] پیرامون مسائل گوناگون

تقوا و ترس از خدا کلید گشایش هر دری است و ذخیره رستخیز و سبب آزادی از هرگونه بردگی (شیطان) و نجات از هر گونه هلاکت. در پرتو تقوا، طالبان پیروز، و فرار کنندگان رهایی می‌یابند و با آن به هر هدف و آرزویی می‌توان رسید!

ارزش عمل عمل کنید (تا هنگامی که) عمل (شما به پیشگاه خدا) بالا می‌رود و توبه نفع می‌بخشد و به دعا‌های شما ترتیب اثر داده می‌شود، (عمل کنید تا زمانی که) احوال آرام و قلم‌های (فرشتگان برای نوشتن اعمال) در جریان است، به انجام اعمال صالح مبادرت ورزید پیش از آنکه عمرتان پایان یابد، یا بیماری مانع گردد و یا تیر مرگ شما را هدف قرار دهد، چه اینکه مرگ از بین برنده لذات است و مکدر کننده تمایلات، و فاصله افکن میان شما و اهدافتان، دیدار کننده‌ای است دوست نداشتنی! حریفی است مغلوب ناشدنی، جنایتکاری است تعقیب نکردنی! هم اکنون دام‌هایش بر دست و پای شما آویخته و ناراحتیها و مشکلاتش شما را احاطه نموده، تیرهایش شما را هدف قرار داده تسلطش بر شما عظیم است و حملاتش پی در پی کمتر ممکن است تیرش به هدف اصابت نکند، و ضربه‌اش کارگر نشود، چقدر نزدیک است که سایه‌های مرگ و شدت دردهای آن و تیرگی بیهوشیها، و ظلمت‌سکرات و تالما تالما خروج روح از تن و تاریکی زمان چشم بهم گذاشتن و ناگواری آن شما را فرا گیرد. خوب پیش خود مجسم سازید که ناگهان مرگ به شما حمله‌ور میشود و شما را حتی از گفتن سخن آهسته ساکت می‌سازد.

دوستان مشاورتان را از گردتان پراکنده می‌کند، آثارتان را محو، و خانه‌هایتان را را معطل می‌گذارد، وارثان شما را بر می‌انگیزاند تا ارث شما را تقسیم کنند، اینها یا دوستان خاصی هستند که نمی‌توانند به هنگام مرگ به شما نفعی ببخشند و یا نزدیکان غمزده‌ای که نمی‌توانند جلوی مرگ را بگیرند، و یا مسروران و شماتت‌کنندگانی که از مرگ شما غم به‌خاطر راه نمی‌دهند!

تلاش و کوشش با جدیت و کوشش (در انجام اعمال نیک) بپردازید، برای این سفر آماده شوید، و زادو توشه از این منزل فراوان بگیرید.

دنیا شما را مغرور نسازد، چنانکه پیشینیان و امتهای گذشته را در اعصار و قرون قبل مغرور ساخت، همانها که شیر از پستان دنیا دوشیدند، و به غفلتهای آن گرفتار شدند مدت آن را به پایان بردند و تازه‌های آن را کهنه ساختند.

ولی سر انجام مسکنهای آنها، گورستان و ثروت‌هایشان میراث برای دیگران گردید هم اکنون کسی که نزد آنان برود وی را نمی‌شناسند، و به آنها که برایشان می‌گیرند اهمیت نمی‌دهند و به کسانی که آنان را می‌خوانند پاسخ نمی‌گویند.

از زرق و برق دنیا بر حذر باشید که غدار است و مکار، فریبده است و حيله‌گر، بخشنده‌ای است منع کننده!

پوشنده‌ای است و برهنه سازنده، آرامش آن بی‌دوام، مشکلاتش بی‌سر انجام، و بلاهایش جاودانی و قطع ناشدنی!

قسمتی دیگر از این خطبه که در توصیف زاهدان است.

آنها گروهی از مردم دنیا بودند اما اهل آن نبودند یعنی در دنیا بودند اما همچون کسانی که در آن نبودند، به آنچه درک می‌کردند عمل می‌نمودند، و از آنچه باید بر حذر باشند پیشی می‌گرفتند، آنها جز با کسانی که اهل آخرت بودند نشست و برخاست نداشتند، می‌دیدند که دنیا پرستان مرگ اجساد را بزرگ می‌شمردند، اما اینها مرگ‌قلبهای زندگان را بزرگتر می‌دانند!.

توضیح:

[۱] «ابن ابی الحدید» می‌گوید: این خطبه از نظر فن «بدیع» و فصاحت و بلاغت از خطبه‌های ویژه امام (ع) به شمار می‌رود.

«ابن اثیر» کلمات پیچیده این خطبه را در جلد ۲ صفحه ۶۲۱ ماده «خلس» و ص ۱۰۳ ماده «دجی» و در جلد ۳ ص ۱۷۴ ماده «عبل» و در جلد ۱ ص ۳۵۵ ماده «حدم» تفسیر کرده است.

و «آمدی» در کتاب «غرر الحکم» بخشهای مختلفی از این خطبه صفحات ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۴۸ و ۲۱۳ آورده است که اختلاف بعضی عبارات آن گواه آن است که مدرک وی غیر از نهج البلاغه بوده است.

(مصادر جلد ۳ صفحه ۱۷۵)

خطبه ی ۲۲۰

و من خطبة له عليه السلام خطبها بذی قار ، و هو متوجه إلى البصرة

ذکرها الواقدی فی کتاب الجمل ۱ فصدع بما أمر به ، و بلغ رسالات ربّه ، فلم الله به الصدع ، و رتق به الفتق ، و ألف بین ذوی الأرحام ، بعد العداوة الواغرة فی الصدور ، و الضغائن القادحة فی القلوب .

از خطبه‌های امام(ع)

این خطبه را امام در «ذی قار» هنگام حرکت به سوی «بصره» ایراد فرمود «واقدی» این خطبه را در کتاب «الجمل» آورده است. [۱]

پیامبر(ص) برای انجام فرمان خداوند قیام کرد، و رسالتهای پروردگارش را ابلاغ نمود، بوسیله، او شکافهای اجتماعی را پر کرد، و فاصله‌ها را پیوستگی بخشید، بین خویشاوندان یگانگی برقرار ساخت، بعد از آنکه آتش دشمنی در سینه‌ها، و کینه‌های بر افروخته در دلها جایگزین شده بود.

توضیح:

[۱] «ابن عبد ربه مالکی» در کتاب «عقد الفرید» جلد ۲ ص ۲۲۷ و مرحوم شیخ «مفید» در کتاب «ارشاد» ص ۱۱۵ و در کتاب «جمل» که

مربوط به شیخ «مفید» است ص ۱۲۷ آنرا آورده‌اند (مصادر جلد ۳ صفحه ۱۷۶)

و این خطبه آغاز خطبه‌ای است که امام(ع) در «ذی قار» که نام محلی است در نزدیکی «بصره» که جنگ اعراب و ایران پیش از اسلام در همانجا اتفاق افتاد.

ایراد فرموده. ضمناً یاد آور می‌شود که چون خطبه(۱۰۴)

شبیبه خطبه(۳۳)

می‌باشد که شریف رضی آنرا بخاطر جهتی تکرار کرده این خطبه آغاز آن خطبه نیز به‌شمار خواهد آمد.

خطبه ی ۲۲۱

و من کلام له علیه السّلام کلم به عبد الله بن زمعة ، و هو من شيعته ،

و ذلك أنه قدم عليه في خلافته يطلب منه مالا ، فقال عليه السلام :

إنّ هذا المال ليس لي ولا لك ، و إنّما هو فيء للمسلمين ، و جلب أسيافهم ، فإن شركتهم في حربهم كان لك مثل حظّهم ، و إلّا فجنّاه أيديهم لا تكون لغير أفواههم .

از سخنان امام علیه السلام «عبد الله به زمعه» که از شیعیان آنحضرت بود به هنگام خلافتش نزد امام آمد و از او درخواست مالی کرد، امام(ع) سخنان ذیل را در پاسخ فرمود: [۱]

این ثروت نه مال من است و نه از آن تو!، غنیمتی است مربوط به مسلمانان که باشمشیرهایشان به دست آورده‌اند، اگر تو در نبرد همراهشان بوده‌ای سهمی همچون سهم آنان داری! و گر نه دستچین آنها برای غیر دهان آنان نخواهد بود!

توضیح:

[۱] «عبد الله ابن زمعه» ابن اسود ابن مطلب از شیعیان و اصحاب امام (ع) بوده است وی همان کسی است که پدرش، عمویش و برادرش در جنگ بدر کشته شدند، و امام (ع) در کشتن آنها شرکت داشت، جد او «اسود» از کسانی است که پیامبر (ص) را استهزاء می کرد و خداوند پیامبرش را از شر آنها حفظ کرد.

عبد الله خیال می کرد امام او را بر دیگران مقدم می دارد و یا بیش از آنچه حق او است از بیت المال بوی می دهد لذا آن تقاضا را نمود و امام (ع) پاسخ فوق را باو داد.

(مصادر ج ۳ ص ۱۷۷)

خطبه ی ۲۲۲

و من کلام له علیه السلام

أَلَا إِنَّ اللِّسَانَ بَضْعَةٌ مِنَ الْإِنْسَانِ ، فَلَا يَسْعِدُهُ الْقَوْلُ إِذَا امْتَنَعَ ، وَ لَا يَمْهَلُهُ النَّطْقُ إِذَا اتَّسَعَ ، وَ إِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ ، وَ فِينَا تَنْشَبَتْ عُرُوقُهُ ، وَ عَلَيْنَا تَهْدَلَتْ غُصُونُهُ .

و اعلّموا رحمکم الله أنّکم فی زمان القائل فیہ بالحقّ قليل ، و اللّسان عن الصّدق کلیل ، و اللازم للحقّ ذلیل ، أهله معتکفون علی العصیان ، مصطلحون علی الإدهان فتاهم عارم ، و شائبهم آثم ، و عالمهم منافق ، و قارئهم ممّاذق ، لا یعظم صغیرهم کبیرهم ، و لا یعول غنیهم فقیرهم .

از سخنان امام (ع) [۱] این سخن را امام هنگامی فرمود که «جعده بن هبیره» نتوانست در منبر سخن بگوید.

این سخن در باره فضائل اهل بیت (ع) و اوضاع نا بسامان عصر او می باشد آگاه باشید!

زبان پاره گوشتی است از این پیکر انسان، هر گاه آمادگی در انسان نباشد، زبان هم یارای نطق ندارد و به هنگام آمادگی، نطق مهلتش نمی دهد، ما فرمانروایان سخنی و ریشه آن در میان ما استوار و محکم شده، و شاخه هایش بر ما سایه افکنده است!

فساد زمان خدای شما را رحمت کند! بدانید در زمانی قرار گرفته‌اید که گوینده حق کم است و زبان از گفتار راست عاجز و گنگ، و حق جویان خوارند، مردمش همدم گناه و همگام سستی و تنبلی‌اند، جوانشان بد اخلاق، بزرگسالانشان گنهکار، عالمشان منافق، و دوستان در دوستی خیانتکارند.

نه کوچکشان بزرگسال را احترام می‌کند: و نه ثروتمندشان زندگی مستمندانشان را تکفل می‌نماید.

توضیح:

[۱] مرحوم «کلینی» در کتاب «روضة کافی» ص ۳۹۶ و «زمخشری» در اوائل جزء اول «ربیع الابرار» از قسمت «واعلموا رحمکم الله» آنرا نقل کرده‌اند.

(مصادر ج ۳ ص ۱۷۹)

این سخن قسمتی از یک خطبه طولانی است که امام (ع) ایراد فرموده و سبب ایراد این خطبه این بوده که امام (ع) به فرزند خواهرش «جعده ابن هبیره مخزومی» فرمان داد به منبر رود و برای مردم سخن بگوید «جعده» پس از قرار گرفتن بر منبر نتوانست سخن بگوید اینجا بود که امام (ع) خود منبر رفت و خطبه‌ای طولانی ایراد فرمود.

(شرح ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۱۳)

خطبه ی ۲۲۳

و من کلام له علیه السّلام

روی ابو محمد الیمانی عن أحمد بن قتیبة عن عبد الله بن یزید عن مالک بن دحیة قال : کنا عند أمير المؤمنين علیه السلام و قد ذکر عنده اختلاف الناس فقال :

إنَّما فرَّقَ بينهم مبادئ طينهم ، و ذلك أنَّهم كانوا فلقه من سبخ أرض و عذبها ، و حزن تربه و سهلها ، فهم على حسب قرب أرضهم يتقاربون ، و على قدر اختلافها يتفاوتون ، فتأمَّ الرِّواء ، ناقص العقل ، و ماذ القامه ، قصير الهمه ، و زاكى العمل ، قبيح المنظر ، و قريب القعر ، بعيد السَّبر ، و معروف الضَّريه ، منكر الجليبه ، و تائه القلب ، متفرِّق اللَّب ، و طليق اللِّسان ، حديد الجنان .

از سخنان امام عليه السلام [۱]

«ذغلب يمانى» از «احمد بن قتيبه» از «عبد الله بن يزيد» از «مالك بن دحيه» نقل می کند که:

خدمت امير مؤمنان (ع) بوديم در آنجا سخن از تفاوتهای مردم به میان آمدا امام (ع) فرمود:

آنچه بين آنها تفاوت به وجود آورده آغاز سرشت آنها است، چه اينکه آنها از قطعه‌ای از [۲] زمين شور و شيرين، سفت و سست تركيب يافته‌اند، و بر حسب نزديک بودن خاکشان باهم، نزديکند و به مقدار فاصله خاکشان با يکديگر، متفاوتند، افراد خوش منظر (غالبا) سست عقلند، بلند قدان کم همت، پاکيزه عملان بد منظرند، و کوتاه قدان خوشفکر و عميقند آنها که نهادی پاک دارند اعمالشان نیز پاک است، کسانی که عقلشان حيران است افکارشان پراکنده است و سخنوران قوی القلب‌اند.

توضیح‌ها:

[۱] «شريف رضى» مدرک اين سخن را نقل کرده و ما می افزايم که «زمخشری» در کتاب «ربيع الابرار» جزء اول ورقه ۱۱۰ آنرا نیز آورده است.

(مصادر ج ۳ ص ۱۸۱)

[۲] انما فرق بينهم مبادئ طينهم

در این حقیقت تردیدی نیست که تغذیه روی جسم انسان اثر دارد و درجته‌های اخلاقی نیز مؤثر است، لذا می‌بینیم اسلام برای بانوان باردار و پس از وضع حمل از نظر خوراکی برنامه‌ای تعیین کرده و خوراکیهای مخصوصی رادستور داده است و اعلام نموده که هر کدام از خوردنیها و آشامیدنیها روی جنین و کودک اثر خاص روانی دارد مثلاً «به» را برای ذکاوت و هوش و زیبایی کودک مؤثر می‌داند و خرما را پس از تولد نوزاد در «حسن خلق» و «حلم و عقل»، بنابراین کسانی که خوردنیهایشان تقریباً یکنواخت بوده از نظر صفات جسمی و روحی شباهتهائی دارند، همچنین مساله توارث نیز سر چشمه قسمتی از تشابه‌ها و تفاوت‌های می‌تواند باشد، لذا می‌بینید امام (ع) تعبیر می‌کند «مبادی طینت» و منشا خلقت افراد در چگونگی روحیات و حالات انسانها اثر دارد.

خطبه ی ۲۲۴

و من کلام له علیه السّلام و هو یلی غسل رسول الله صلی الله علیه و آله و تجهیزه

بأبی أنت و أمی لقد انقطع بموتک ما لم ينقطع بموت غیرک من النبوة و الأنباء ، و أخبار السماء ، خصّصت حتّی صرت مسلّیاً عمّن سواک ، و عمّمت حتّی صار النّاس فیک سواء . و لو لا أنّک أمرت بالصّبر ، و نهیت عن الجزع ، لأنفدنا علیک ماء الشّتون ، و لکان الدّاء ممّاطلاً ، و الکمد مخالفاً ، و قلاً لک ، و لکنّه مالا یملک ردهً ، و لا یستطاع دفعه ، بأبی أنت و أمی ، اذکرنا عند ربّک ، و اجعلنا من بالک .

از سخنان امام علیه السلام [۱] این سخن را هنگامی که پیامبر (ص) را غسل می‌داد و او را برای دفن مهیا می‌ساخت فرموده است. [۲]

پدر و مادرم فدایت ای پیامبر خدا! با مرگ تو چیزی قطع شد که با مرگ دیگری قطع نگشت و آن نبوت و اخبار و آگاهی از آسمان بود.

مصیبت تو این امتیاز را دارد که از ناحیه‌ای تسلی دهنده است، یعنی پس از مصیبت تو دیگر مرگها اهمیتی ندارد، و از سوی دیگر این یک مصیبت همگانی است که عموم مردم بخاطر تو در سوگند. اگر نبود که امر به صبر و شکیبائی فرموده‌ای و از بی‌تابی نهی

نموده‌ای آنقدر گریه می‌کردم که اشکهایم تمام شود، و این درد جانگاہ همیشه برای من باقی بود، و حزن و اندوهم دائمی، و تازه اینها در مصیبت تو کم بود، اما حیف نمی‌توان مرگ را بازگرداند و آن را دفع نمود.

پدر و مادرم فدایت باد، ما را در پیشگاه پروردگارت یاد کن، و ما را از هرگز فراموش منما!

توضیح‌ها:

[۱] «محمد ابن حبيب» متوفای سال ۲۴۵ یعنی ۱۱۴ سال پیش از تولد رضی در کتاب «امالی» خود و نیز «ابو اسحاق ابراهیم السری» نحوی معروف به «زجاج» متوفای سال ۳۱۱ یعنی ۴۸ سال پیش از تولد رضی در کتاب «امالی» خود ص ۱۱۲ و مرحوم «مفید» در «امالی» ص ۶۰ و «نهایه» «ابن اثیر» ج ۳ ص ۱۴۳ ماده «طیب» این سخن را نقل کرده‌اند.

(مصادر ج ۳ ص ۱۸۲)

[۲] بابی انت و امی یا رسول الله...

وفات پیامبر (ص) در اینجا ذکر فشرده‌ای از جریانات هنگام وفات پیامبر لازم به نظر می‌رسد:

۱- «ابو مویهبه» غلام آزاد شده رسول خدا (ص) می‌گوید: نیمه شبی پیامبر مرا خواست و فرمود مامور شده‌ام برای اهل بقیع استغفار کنم، با هم به بقیع رفتیم پیامبر با اهل قبور سلام کرده... فرموده فتنه‌ها همچون پاره‌های شب تاریک در پی رو آورده‌اند، آنکه بعد می‌رسد از آنچه گذشته بدتر است، سپس روی بمن کرده فرمود: «کلید گنجهای دنیا و آخرت و بهشت بمن عطا شد، و مرا مخیر ساختند که هر کدام را بخواهم انتخاب کنم و من بهشت را انتخاب کردم و لقای پروردگار را برگزیدم...»

آنگاه برای اهل بقیع استغفار فرمود، در بازگشت بیماری وی را فرا گرفت که در اثر همان از جهان رفت...

«فضل بن عباس» می‌گوید: پیامبر (ص) پس از بیماری روزی بمن فرمود:

دست مرا بگیر! من چنین کردم تا به مسجد آمدیم و بالای منبر قرار گرفت، فرمود مردم را صدا کن تا جمع شوند، همه جمع شدند. به آنان خطاب فرمود، مرک من نزدیک شده هر کس حقی به گردن من دارد بیاید و از من بستاند، بدانید کینه و عداوت از سرشت من بدور است، دوستترین شما نزد من کسی است که اگر حقی دارد از من حقش را بگیرد، و یا مرا حلال نماید تا خدا را در حالی که ذمه‌ام از حق دیگران پاک باشد ملاقات کنم!...

سپس از منبر فرود آمد نماز ظهر را خواند و بار دیگر منبر رفت و گفتار سابق را تکرار کرد، کسی برخاست و گفت ای رسول خدا (ص) من سه درهم از شما طلبکارم پیامبر به «فضل بن عباس» فرمود سه درهم وی را پرداخت کن که مامدعی را تکذیب نمی‌کنیم و او را قسم نمی‌دهیم! بعد همه را نصیحت کرد که ای مردم!

«هر کس دینی به گردن دارد اداء نماید و نگوید در دنیا رسوا می‌شوم که رسوائی دنیا از رسوائی آخرت آسانتر است».

در اینجا افرادی اعتراف به گناهان و اشتباهاتی کردند که پیامبر برای همه آنان دعاء کرد و دستور جبران را به آنها داد.

«عبد الله ابن عباس» می‌گوید: پرسیدم مرک شما کی فرا می‌رسد فرمود:

«هنگام جدائی نزدیک شده و بازگشت به خدا و سدره المنتهی و رفیق اعلا و بهشت جاویدان و زندگی گوارا بزودی می‌رسد» پرسیدم چه کسی شما را غسل می‌دهد؟ فرمود: در خاندانم آنکس که از همه به من نزدیکتر است مقدم‌تر است.

پرسیدم در چه چیز گفتنت کنیم؟ فرمود:

«اگر خواستید در همین لباسهایم یا در پارچه‌های سفید مصری و یا در حله‌های یمنی» پرسیدم چه کسی بر تو نماز بخواند؟ فرمود:

«پس از آنکه غسل و کفنم تمام شد مرا بر سریری در خانه کنار قبرم قرار دهید پس از آن مرا ساعتی تنها بگذارید.

گفتم چه کسی شما را در قبر قرار دهد؟ فرمود:

«اهل بیت و فرشتگان فراوانی که آنها شما را می‌بینند و شما آنها را نمی‌بینید» ابن ابی الحدید می‌افزاید که: «این باعث تعجب است که چطور از تمام جزئیات پرسش شده است ولی از اینکه بعد از پیامبر (ص) رهبری امت اسلام با کیست سؤال نشده. آیا پرسش از رهبری امت مهمتر از مسئله دفن و نماز نبود؟»

وی می‌گوید من نمی‌دانم جواب این سؤال را چه بگویم؟ سپس جریان ذیل را نقل می‌کند که گویا می‌خواهد جواب سؤال بالا را بیابد و یا نشان دهد:

او می‌گوید: «طبری» از «سعید بن جبیر» نقل کرده که ابن عباس همیشه می‌گفت «یوم الخمیس و ما یوم الخمیس ثم بیکی حتی تبل دموعه الحصباء»:

روز پنجشنبه چه روز پنجشنبه‌ای!! سپس آنقدر گریه می‌کرد که اشکش جاری می‌شد و هر چه در پیش رویش بود تر می‌ساخت، پرسیدیم روز پنجشنبه چیست؟

(که این قدر برایش اشک می‌ریزی) گفت:

آن روزی است که بیماری پیامبر (ص) شدت یافت و پیامبر در همان حال فرمود «اتونی باللوح و الدوات - او قال بالکتف و الدوات - اکتب لکم ما لاتصلون بعدی قتنازعوا فقال اخرجوا و لا ینبغی عند نبی ان یتنازع» «لوح و دواتی برایم بیاورید تا مطلبی بنویسم که پس از من گمراه نگردید آنها در همانجا به نزاع پرداختند (و پیامبر را ناراحت نمودند) لذا فرمود بیرون بروید سزاوار نیست پیش پیامبر به نزاع پردازید...

(شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۳ صفحه ۲۷ بعد) روشن است کسانی که تا حدی روی این موضوع بیندیشند می‌توانند بفهمند مطلبی را که پیامبر (ص) در پایان می‌خواسته بنویسد و به اصطلاح آنرا چهار میخ کند مسلمانان اطلاع از آن داشته‌اند و مسئله‌ای بوده که با خواسته‌های گروهی سازگار نبوده است و گرنه معنی نداشت مسلمانانی که ۲۳ سال سخنان پیامبر (ص) را شنیده بودند حاضر نباشند به آخرین سخن او آنهم در دم مرک توجه کنند، سهل است به نزاع هم بپردازند تا حقیقت مسئله لوث شود بر محققان است

که روی این مسئله تحقیق کنند مسلماً بعد از تحقیق بدست خواهند آورد که مطلبی که روی آن حساسیت بوده همان مسئله خلافت است.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که مسئله خلافت با آن اهمیت که داشت چرا پیامبر(ص) با نزاع چند نفر از نوشتن و گفتن آن صرف‌نظر کرد. چه می‌شد به افراد موافق دستور می‌داد که وسیله نوشتن را حاضر کنند.

پاسخ:

مرحوم «سید شرف الدین» در کتاب «المراجعات» در ذیل نامه ۸۶ به این سؤال پاسخ گفته است وی می‌گوید: اگر رسول خدا(ص) در نوشتن آن اصرار می‌ورزید کسانی که در پیش روی پیامبر(ص) به مخالفت پرداختند و گفتند او هذیان می‌گویند! پس از نوشتن آن نامه برای خنثا کردن مطالب آن از پای نمی‌نشستند.

طرفداران خود را دعوت می‌کردند و به دنبال آن در سالها بعد کتابها در این زمینه نوشته می‌شد که پیامبر در روزهای آخر عمر هذیان می‌گفت (نعوذ بالله) و از این رهگذر راهی برای طعن در مورد نبوت گشوده می‌شد بنا بر این در چنین شرائطی غیر از همانکه به فرماید از پیش من برخیزید مطلبی دیگر صلاح نبود و نامه اثری نداشت زیرا علی علیه السلام و طرفدارانش در برابر مضمون نامه که روشن بود خاضع و مخالفان زیر بار نمی‌رفتند. مطلبی را ابن ابی الحدید در جلد ۱۲ صفحه ۲۰ نقل می‌کند که بسیار جالب است وی می‌گوید:

«احمد ابن ابی طاهر» در کتاب تاریخ بغداد این جریان را با سند نقل کرده است که مسئله گذشته را کاملاً روشن می‌سازد و آن اینکه «ابن عباس» می‌گوید:

من در اوائل خلافت «عمر» نزد او رفتم، از من درباره علی(ع) پرسش کرد گفتم او در حال آبیاری نخلها است گفت آیا هنوز هم انتظار خلافت را دارد؟ گفتم بلی گفت خیال می‌کند پیغمبر در این مورد تصریح کرده است؟ گفتم قطعاً و پدرم هم این مطلب را تصدیق می‌کرد.

عمر گفت پیامبر(ص) مطالبی را در مورد خلافت علی(ع) فرموده ولی نمی‌تواند حجت باشد! آری او هنگام بیماری می‌خواست تصریح کند که(علی خلیفه است) ولی من بخاطر علاقه به اسلام از آن جلوگیری کردم، زیرا بخدای کعبه قسم قریش دور او را نمی‌گرفت، و اگر او والی میشد و زمام خلافت را بدست می‌گرفت عرب از دورش پراکنده می‌گردیدند و پیمان او را می‌شکستند و برای از بین بردنش قیام می‌نمودند. پیامبر متوجه شد که آنچه را که من می‌خواهد بیان کند و با کاغذ و قلم توصیه نماید درک نموده‌ام لذا از گفتن بازایستاد این شاهد خوبی است برای گفته ما که پیامبر منظورش از توصیه همان مسئله امامت بوده است که خود عمر به این حقیقت معترف است. و میگوید من مانع از آن شدم.

خطبه ی ۲۲۵

و من خطبة له عليه السلام

فاعلموا و أنتم فی نفس البقاء ، و الصّحف منشورة ، و التّوبة مبسوطة ، و المدبر يدعی ، و المسیء یرجى قبل أن یخمد العمل ، و ینقطع المهل ، و ینقضى الأجل ، و یسدّ باب التّوبة ، و تصعد الملائكة .

فأخذ امرؤ من نفسه لنفسه ، و أخذ من حی لمیت ، و من فان لباق ، و من ذاهب لدائم، امرؤ خاف الله و هو معمر إلى اءجله، و منظور إلى عمله، امرؤ اءلجم نفسه بلجامها، و زمها بزمامها، فاءمسكها بلجامها عن معاصی الله، و قادها بزمامها إلى طاعة الله .

از خطبه‌های امام(ع)[۱] که یارانش را در آن به تسریع مبارزه در برابر شورشیان جمل دعوت می‌کند.

حال که در متن زندگی و حیات هستید به عمل پردازید، پرونده‌ها باز، بساط توبه گسترده فراریان از اطاعت خدا به سوی آن خوانده می‌شوند، بدکاران امید بازگشت و پاکشدن دارند، پیش از آنکه چراغ عمل خاموش گردد، مهلت قطع شود، اجل پایان گیرد در توبه بسته شود و فرشتگان به آسمان روند(سخت بکوشید و فرصت را غنیمت بشمرید)

هر انسانی باید برای خویش از نفسش، و از حیاتش برای پس از مرگش، از جهان فانی برای جهان باقی، و از این سفرش برای اقامتگاه آخرتش توشه بگیرد. و نیز انسان باید در تمام طول عمر از خدا بترسد، زیرا به او تا زمان اجلس مهلت داده شده است، و همچنین انسان باید نفس سرکش را زمام کند، و آن را از طغیان نگاه دارد و از همین راه او را از نافرمانی به اطاعت خداوند بکشانند.

توضیح:

[۱] این خطبه را «آمدی» در کتاب «الغرر» ص ۵۴ در حرف الف به این صورت «اعلموا و انتم فی آوانه البقاء» آورده.

اگر «آمدی» از نهج البلاغه نقل کرده بود باید چنین نقل کرده باشد (و انتم فی نفس البقاء) (مصادر ج ۳ ص ۱۸۵)

خطبه ی ۲۲۶

و من خطبة له علیه السلام

الحمد لله الذي لا تدركه الشواهد ، و لا تحويه المشاهد ، و لا تراه النواظر ، و لا تحجبه السواتر ، الدال على قدمه بحدوث خلقه ، و بحدوث خلقه على وجوده ، و باشتباههم على أن لا شبه له ، الذي صدق في ميعاده ، و ارتفع عن ظلم عباده ، و قام بالقسط في خلقه ، و عدل عليهم في حكمه ، مستشهد بحدوث الأشياء على أزليته ، و بما وسمها به من العجز على قدرته ، و بما اضطرها إليه من الفناء على دوامه . واحد لا بعدد ، دائم لا بامد ، و قائم لا بعمد . تتلقاه الأذهان لا بمشاعرة ، و تشهد له المرائي لا بمحاضرة . لم تحط به الأوهام بل تجلّى لها و بها امتنع منها ، و إليها حاكمها ليس بذى كبر امتدت به النهايات فكبرته تجسيما ، و لا بذى عظم تناهت به الغايات فعظّمته تجسيدا ، بل كبر شأننا ، و عظم سلطانا .

و أشهد أن محمدا عبده و رسوله الصّفى و أمينه الرضى ، صلى الله عليه و آله و سلّم ،

أرسله بوجوب الحجج ، و ظهور الفلج ، و إيضاح المنهج ، فبلغ الرسالة صادعا بها ، و حمل على المحجّة دالّا عليها ، و أقام أعلام الاهتداء ، و منار الضياء ، و جعل أماراس الإسلام متينة ، و عرى الإيمان وثيقة .

منها : فى صفه عجب خلق أصناف من الحيوانات :

و لو فكروا فى عظيم القدرة ، و جسيم النعمه ، لرجعوا إلى الطريق ، و خافوا عذاب الحريق ، و لكن القلوب عليه ، و الأبصار مدخوله ألا ينظرون إلى صغير ما خلق كيف أحكم خلقه ، و أتقن تركيبه ، و فلق له السمع و البصر ، و سوى له العظم و البشر ؟

أنظروا إلى النملة فى صغر جثتها ، و لطافه هيئتها ، لا تكاد تنال بلحظ البصر ، و لا بمستدرک الفكر ، كيف دبّت على أرضها ، و صبّت على رزقها تنقل الحبه إلى جحرها ، و تعدّها فى مستقرّها ، تجمع فى حرّها لبردها ، و فى وردها لصدرها ، مكفوله برزقها ، مرزوقه بوفقها ، لا يغفلها المنان ، و لا يحرمها الديان ، و لو فى الصفا اليابس ، و الحجر الجامس ، و لو فكّرت فى مجارى أكلها ، فى علوها و سفلها ، و ما فى الجوف من شراسيف بطنها ، و ما فى الرأس من عينها و أذنها ، لقضيت من خلقها عجا ، و لقيت من وصفها تعباً ، فتعالى الذى أقامها على قوائمها ، و بناها على دعائمها لم يشركه فى فطرتها فاطر ، و لم يعنه فى خلقها قادر . و لو ضربت فى مذاهب فكرک لتبلغ غاياته ما دلّتک الدلالة إلا على أن فاطر النملة هو فاطر النحلة ، لدقيق تفصيل كلّ شىء ، و غامض اختلاف كلّ حى و ما الجليل و اللطيف ، و الثقیل و الخفيف ، و القوى و الضعیف ، فى خلقه إلا سواء و كذلك السماء و الهواء ، و الرياح و الماء فانظر إلى الشمس و القمر ، و النبات و الشجر ، و الماء و الحجر ، و اختلاف هذا الليل و النهار ، و تفجّر هذه البحار ، و كثرة هذه الجبال ، و طول هذه القلال ، و تفرّق هذه اللغات ، و الألسن المختلفات ، فالويل لمن أنکر المقدّر ، و جحد المدبّر . زعموا أنّهم كالنبات ما لهم زارع ، و لا لاختلاف صورهم صانع و لم يلجأوا إلى حجّة فيما ادّعوا ، و لا تحقيق لما ادّعوا ، و هل يكون بناء من غير بان ، أو جنایه من غير جان ؟

و إن شئت قلت فى الجراة إذ خلق لها عينين حمراوين ، و أسرج لها حدقتين قمر اوين ، و جعل لها السمع الخفى ، و فتح لها الفم السوى ، و جعل لها الحسّ القوى ، و نابین بهما تقرض و منجلین بهما تقبض ، يرهبا الزّراع فى زرعهم ، و لا يستطيعون ذبّها ، و لو أجلبوا بجمعهم ، حتّى ترد الحرث فى نزواتها ، و تقضى منه شهواتها و خلقها كلّ لا يكون إصبعا مستدقّه .

فتبارک الله الذى يسجد له من فى السموات و الأرض طوعا و کرها ، و یعقر له خدّا و وجها ، و يلقي إليه بالطاعة سلما و ضعفا ، و يعطى له القياد رهبة و خوفا . فالطير مسخرة لأمره ، أحصى عدد الريش منها و النفس ، و أرسى قوائمها على الندى و اليبس ، و قدّر

أقواتها ، و أحصى أجناسها : فهذا غراب ، و هذا عقاب ، و هذا حمام ، و هذا نعام ، دعا كل طائر باسمه ، و كفل له برزقه ، و أنشأ السحاب الثقال فأهطل ديمها ، و عدّد قسمها قبل الأرض بعد جفوفها ، و أخرج نبتها بعد جدوبها .

از خطبه‌های امام(ع) که در آن از ستایش خداوند، ثنای بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اسرار آفرینش گروهی از حیوانات سخن به میان آورده است.

ستایش خداوند متعال ستایش مخصوص خداوندی است که حواس، وی را درک نکنند، و مکانها وی را دربر نگیرند، دیده‌ها او را نبینند، و پوشش‌ها وی را مستور نسازند با حدوث آفرینش، ازلیت خود را آشکار ساخته، و با اسرار خلقت، وجود خود را نشان داده است، همانند بودن آفریده‌ها دلیل بر آن است که برای او همانندی نیست، همو که در وعده‌های صادق و بالاتر از آن است که بر بندگان خود ستم کند.

در باره مخلوقاتش به عدل و داد رفتار می‌کند، و در اجرای احکام به عدالت بر آنها حکم مینماید، حادث بودن اشیاء گواه بر همیشگی او، و ناتوانی آنها نشانه قدرت او، و نابودی قهری موجودات شاهد و گواه دوام او است.

یکی است اما نه به شماره، همیشگی است ولی نه اینکه زمانی دارد، بر قرار است ولی چیزی نگهدارنده او نیست (بلکه قائم بذات است) چشم دل، وی را دریابد نه حواس ظاهر، آنچه مشاهده می‌گردد بر بود وی گواهند نه بر حضور وی، اندیشه‌ها بر او احاطه ندارند، بلکه با آثار عظمتش بر آنها متجلی شده، با نیروی عقل مسلم شده، که کنه ذاتش را درک نتوان کرد، و اندیشه‌های ژرف اندیشی که ادعای پی بردن و احاطه بر کنه ذات را دارند به محاکمه می‌کشد! (او بزرگ است) اما نه به این معنی که حد و مرز جسمش طولانی است، (او با عظمت است) اما نه آن عظمتی که جسدش را بزرگ جلوه دهد، نه، بلکه شان و مقامش بزرگ، و حکومتش با عظمت است.

پیامبر بزرگ ما گواهی میدهم که «محمد» (ص) بنده و فرستاده‌ای برگزیده و امین او است وی را با برهانهای روشن، و پیروزی بر کفر و شرک، و واضح نمودن راه راست گسیل داشت و او نیز رسالت حق را آشکارا ابلاغ کرد، و انسانها را به جاده حق رهنمون

شد، پرچمهای هدایت را بر افراشت و نشانه‌های روشن را بر قرار ساخت رشته‌های اسلام را محکم، و دستگیره‌های ایمان را استوار گردانید.

قسمتی دیگر از این خطبه پیرامون آفرینش حیرت انگیز بعضی از جانداران اگر در عظمت قدرت، و بزرگی نعمت او می‌اندیشیدند به راه راست باز می‌گشتند، و از آتش سوزان می‌ترسیدند اما دلها بیمار و چشمها معیوب است. [۲]

آیا به مخلوقات کوچکش نمی‌نگرند که چگونه آفرینش آنها را استحکام بخشیده و ترکیب و بهم پیوستگی آنها را متقن گردانیده است و گوش و چشم برای آنان به وجود آورده و استخوان پوستشان را نظام بخشیده. به همین مورچه با آن جثه کوچک و اندام ظریفش بنگرید که چگونه لطافت خلقتش با چشم و اندیشه درک نمی‌گردد: نگاه کنید چگونه روی زمین راه می‌رود و برای بدست آوردن روزیش تلاش می‌کند، دانه‌ها را به لانه نقل مینماید، و در جایگاه مخصوص نگهداری می‌کند. در فصل گرما برای زمستان، و به هنگام امکان، برای زمانی که جمع کردن برایش ممکن نیست، ذخیره می‌کند، روزیش تضمین گردیده، و خوراک لازم و موافق طبعش آفریده شده خداوند منان از او غفلت نمی‌کند و پروردگار پاداش ده محرومش نمی‌سازد، گو اینکه در دل سنگی سخت و صاف و یا در میان صخره‌ای خشک و بی‌رطوبت باشد اگر در مجاری خوراک، و قسمت‌های بالا و پائین دستگاه گوارش و عضلات و اعضائی که برای حفظ این دستگاه آفریده، و چشمها و گوشهایش، اندیشه نمائی در تعجب فرو رفته و به شگفتی خلقتش اعتراف خواهی کرد، و از توصیف آن به زحمت خواهی افتاد! (و خواهی گفت) خداوندی که مورچه را بر روی دست و پایش بر قرار، و پیکره وجودش را با استحکام خاصی بنا گذارد، از همه چیز برتر و بالاتر است، هیچ آفریننده‌ای در آفرینش این حشره با او شرکت نداشته!

و هیچ قدرتی در آفرینش آن وی را یاری نکرده. اگر طریق و راههای خرد را بیمائی تا به آخر بررسی، دلایل به تو می‌گویند که آفریننده این مورچه کوچک همان آفریدگار درخت عظیم الجثه خرما است زیرا با تمام تفاوت‌هایی که دارند هر دو ساختمانشان دقیق و پیچیده است (و بهر حال) موجودات بزرگ و کوچک سنگین و سبک، توانا و ناتوان همه در خلقتش یکسانند (و در برابر قدرت او بی تفاوت) است آفرینش آسمان و جهان همین گونه است آفرینش آسمان و هوا و باد و آب، اکنون به خورشید و ماه، گیاه و درخت آب و سنگ و اختلاف این شب و روز و جریان دریاها و کوههای فراوان و بلندی قله‌ها و تفرق جدائی این لغات و

زبانهای گوناگون بنگر،(تا خدا را بشناسی)وای بر آن کس که ناظم و مدبر اینها را انکار کند گروهی می‌پندارند که آنها همچون گیاهند و زارعی ندارندو برای اشکال گوناگون آنها آفریننده‌ای نیست.اینها برای ادعای خود دلیلی اقامه نکرده‌اند و برای آنچه در مغز خود پرورانده تحقیقی به عمل نیاورده‌اند.آیا ممکن است ساختمانی بدون سازنده،و یا حتی جنایتی بدون جنایتگر پدید آید؟!

آفرینش ملخ!

و اگر خواهی در باره ملخ ببینیش که خداوند برای او دو چشم سرخ،دو حدقه،همچون ماه تابان،و گوش پنهان،آفریده و دهانی به تناسب خلقتش به او داده:حواسی نیرومندو دو دندان که با آنها(شاخه‌های گیاهان و برگهای درختان را)چیده و جدا می‌کند و دو وسیله‌همچون داس که با آنها خوراکش را جمع آوری می‌نماید.کشاورزان برای زراعت خود از آنها می‌ترسند و قادر بر دفعشان نیستند حتی اگر همه دست‌بدست هم بدهند،آنها همچنان نیرومندان پیش می‌آیند تا وارد کشتزار شوند و آنچه میل داشته باشند بخورند.در حالی که تمام پیکرشان به اندازه یک انگشت باریک نیست!

بزرگ است خداوندی که«تمام کسانی که در آسمانها و زمیند از روی اختیار یا به اجباردر برابرش خضوع می‌کنند»و صورت و جبین برایش به خاک می‌سایند،و طوق اطاعت او رادر حال تندرستی و ناتوانی به گردن می‌اندازند،و از روی ترس و بیم زمام اختیار خود را به اومی سپارند.پرندگان مسخر فرمان وی هستند،و او تعداد پرها و موی پرهای آنها(از کوچک و بزرگ)و شماره نفسهای آنان را احصاء کرده است.عده‌ای را بگونه‌ای آفریده که در درون آب زندگی کنند،و گروهی در خشکی!،روزی آنها را مقدر فرموده(و آن چه با دستگاه گوارش و بدن آنها تناسب دارد بر ایشان آفریده)،و اصناف آنها را احصاء نموده است.

این کلاغ است و آن عقاب،این کبوتر است،و آن شتر مرغ،هر پرنده‌ای را به نامی دعوت کرده و روزیش را تکفل نموده.ابره‌ای سنگین را ایجاد فرموده،و باران‌های پر پشت و پی در پی از آن فرو فرستاده،قسمت و سهم باران هر مکانی را مشخص ساخته است(و با این کار) زمینهای خشک را آبیاری نموده و گیاهان را بعد از خشک سالی رویانده است.

توضیح‌ها:

[۱] «زمخشری» در کتاب «ربیع الابرار» -خطی موجود در کتابخانه حرم در «مکه» مکرمه- در باب «دواب البر و البحر» از «الا ينظرون» تا «و لم يعنه على خلقها قادر» را از بین خطبه نقل کرده است. و آغاز آنرا با کمی اختلاف و زیادی. «سید ابو طالب یحیی ابن حسین ابن هارون حسنی» متوفای سال ۴۲۴ در کتاب «امالی» خود ص ۱۹۲ نقل نموده است.

«طبرسی» در احتجاج ج ۱ ص ۳۰۵ مختصرتر از آنچه در اینجا آمده است نقل نموده و اختلاف قسمتی از کلمات و جمله‌های آن با آنچه شریف رضی نقل کرده (شاید) دلیل تعدد مدرک آنها باشد. (مصادر نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۶۷)

[۲] «الا ينظرون الى صغير ما خلق في الدنيا امام توجه به موجودات ریز داده است که تحت مطالعه اندیشمندان قرار گیرد، بیندیشند که یک موجود زنده احتیاج به دستگاههای متعددی دارد که هم از حول و حوش خود آگاه شود، هم بتواند غذای مناسب خود را بیابد، هم دستگاه تغذیه و گوارش داشته باشد و هم... باید دید چگونه تمام این دستگاهها در وجود یک موجود ریز بکار برده شد؟ آیا به کار بردن این همه وسائل و وجود اینهمه ابزار در موجودی چنین کوچک دلیل بر صانعی قادر، عالم و توانا نیست؟

و از میان موجودات ریز به مورچه اشاره فرموده و فصلی از ریزه کاریهای این موجود را بر شمرده است.

خطبه ی ۲۲۷

و من خطبة له عليه السلام في التوحيد ، و تجمع هذه الخطبة من أصول العلم ما لا تجمعه خطبة

ما وحده من كَيْفِه ، و لا حقيقته أصاب من مثله ، و لا إياه عنى من شبهه ، و لا صمده من أشار إليه و توهمه . كل معروف بنفسه مصنوع ، و كل قائم في سواه معلول ، فاعل لا باضطراب آله ، مقدّر لا بحول فكره ، غنى لا باستفاده . لا تصحبه الأوقات ، و لا ترفده الأدوات ، سبق الأوقات كونه ، و العدم وجوده ، و الابتداء أزله .

بتشعيره المشاعر عرف أن لا مشعر له و بمضاداته بين الأمور عرف أن لا ضده ، و بمقارنته بين الأشياء عرف أن لا قرين له ، ضاد النور بالظلمة ، و الوضوح بالبهمة ، و الجمود بالبلل ، و الحرور بالصدّ . مؤلف بين متعادياتها ، مقارن بين متبايناتها ، مقرب بين متباعداتها ، مفرّق بين متدانياتها . لا يشمل بحدّ و لا يحسب بعدّ ، و إنّما تحدّ الأدوات أنفسها ، و تشير الآلات إلى نظائرها .

منعتها منذ القدمية ، و حمتها قد الأزلية ، و جنبتها لو لا التكملة ، بها تجلّى صانعها للعقول ، و بها امتنع عن نظر العيون ، لا يجرى عليه السكون و الحركة و كيف يجرى عليه ما هو أجراه ، و يعود فيه ما هو أبداه ، و يحدث فيه ما هو أحدثه ؟ إذا لتفاوتت ذاته ، و لتجزأ كنهه ، و لا تمتنع من الأزل معناه و لكان له وراء إذ وجد له أمام و لا لتمس التمام إذ لزمه النقصان و إذا لقامت آية المصنوع فيه ، و لتحول دليلا بعد أن كان مدلولاً عليه ، و خرج بسلطان الامتناع من أن يؤثر فيه ما يؤثر في غيره .

الذى لا يحول ، و لا يزول ، و لا يجوز عليه الأفول ، و لم يلد فيكون مولودا ، و لم يولد فيصير محدودا . جلّ عن اتّخاذ الأبناء ، و طهر عن ملا مسه النساء ، لا تناله الأوهام فتقدّره ، و لا توهّمه الفطن فتصوّره ، و لا تدركه الحواس فتحمسه ، و لا تلمسه الأيدي فتمسه .

لا يتغيّر بحال ، و لا يتبدّل بالأحوال ، و لا تبليه الليالي و الأيام ، و لا يغيّره الضياء و الظلام ، و لا يوصف بشيء من الأجزاء ، و لا بالجوارح و الأعضاء ، و لا بعرض من الأعراض ، و لا بالغيرية و الأبعاد ، و لا يقال له حدّ و لا نهاية ، و لا انقطاع و لا غاية . و لا أنّ الأشياء تحويه ، فتقلّه أو تهويه ، أو أنّ شيئا يحمله فيميله أو يعد له . ليس فى الأشياء بوالج ، و لا عنها بخارج . يخبر لا بلسان و لهوات ، و يسمع لا بخروق و أدوات . يقول و لا يلفظ ، و يحفظ و لا يتحفّظ ، و يريد و لا يضمّر ، يحبّ و يرضى من غير رقة ، و يبغض و يغضب من غير مشقة . يقول لمن أراد كونه « كن » فيكون لا بصوت يقرع ، و لا بنداء يسمع ، و إنّما كلامه سبحانه فعل منه أنشأه ، و مثله لم يكن من قبل ذلك كائنا ، و لو كان قديما لكان إلها ثانيا .

لا يقال كان بعد أن لم يكن فتجرى عليه الصفات المحدثات و لا يكون بينها و بينه فصل ، و لا له عليها فضل ، فيستوى الصانع و المصنوع ، و يتكافأ المبتدع و البديع . خلق الخلائق على غير مثال خلا من غيره ، و لم يستعن على خلقها بأحد من خلقه ، و أنشأ الأرض فأمسكها من غير اشتغال ، و أرساها على غير قرار ، و أقامها بغير قوائم ، و رفعها بغير دعائم ، و حصنها من الأود و الأعوجاج ، و منعها من التّهافت و الانفراج ، أرسى أوتادها ، و ضرب أسدادها ، و استفاض عيونها ، و خدّ أوديتها ، فلم يهن ما بناه ، و لا ضعف ما قواه .

هو الظاهر عليها بسلطانها وعظمتها ، و هو الباطن لها بعلمه و معرفته ، و العالی علی کلّ شیء منها بجلاله و عزّته ، لا يعجزه شیء منها طلبه ، و لا يمتنع علیه فيغلبه ، و لا يفوته السّريع منها فيسبقه ، و لا يحتاج إلى ذی مال فيرزقه . خضعت الأشياء له ، و ذلّت مستكينه لعظمتها ، لا تستطيع الهرب من سلطانه إلى غيره فتمتنع من نفعه و ضرّه ، و لا كفؤله فيكافئه ، و لا نظير له فيساويه هو المفنى لها بعد وجودها ، حتّى يصير موجودها كمفقودها .

و ليس فناء الدّنيا بعد ابتداعها ، بأعجب من إنشائها و اختراعها و كيف و لو اجتمع جميع حيوانها من طيرها و بهائمها ، و ما كان من مراحلها و سائمها ، و أصناف أسناخها و أجناسها ، و متبلّده أممها و أكياسها ، على إحداث بعوضه ما قدرت على إحداثها ، و لا عرفت كيف السّبيل إلى إيجادها ، و لتحيرت عقولها في علم ذلك و تاهت ، و عجزت قواها و تناهت ، و رجعت خاسئه حسيّره عارفه بأنّها مقهوره ، مقرّره بالعجز عن إنشائها ، مدعنه بالضّعف عن إفنائها .

و إن الله سبحانه يعود بعد فناء الدّنيا وحده لا شيء معه : كما كان قبل ابتدائها ، كذلك يكون بعد فنائها ، بلا وقت و لا مكان ، و لا حين و لا زمان ، عدمت عند ذلك الآجال و الأوقات ، و زالت السنون و السّاعات ، فلا شيء إلّا الواحد القهّار الّذى إليه مصير جميع الأمور . بلا قدره منها كان ابتداء خلقها ، و بغير امتناع منها كان فناؤها ، و لو قدرت على الامتناع دام بقاؤها . لم يتكأده صنع شيء منها إذ صنعه ، و لم يؤده منها خلق ما خلقه و برأه ، و لم يكوّنها لتشديد سلطان ، و لا لخوف من زوال و نقصان ، و لا للاستعانة بها على ندّة مكاتر ، و لا للاحتراز بها من ضلّة مثار ، و لا للازدیاد بها في ملكه ، و لا لمكاثرة و شريك في شرکه ، و لا لوحشه كانت منه فأراد أن يستأنس إليها . ثمّ هو يفتنيها بعد تكوينها ، لا لسأم دخل عليه في تصریفها و تدبيرها ، و لا لراحه واصله إليه ، و لا لثقل شيء منها عليه . لم يملّه طول بقائها فيدعوه إلى سرعه إفنائها ، لكنّه سبحانه دبّرها بلطفه ، و أمسكها بأمره ، و أبقاها بقدرته ، ثمّ يعيدها بعد الفناء من غير حاجه منه إليها ، و لا استعانة بشيء منها عليها ، و لا لانصراف من حال وحشه إلى حال استئناس ، و لا من حال جهل و عمى إلى علم و التماس ، و لا من فقر و حاجه إلى غنى و كثرة ، و لا من ذلّ وضعه إلى عزّ و قدره .

از خطبه هائی است که امام(ع) درباره «توحید» ایراد فرموده است.[۱]

در این خطبه آنقدر اصول علمی گرد آمده که در هیچ خطبه دیگری وجود ندارد. آن کس که کیفیتی برایش قائل گردد او را یکتا ندانسته، و کسی که برایش مانندی قرار دهد به حقیقتش پی نبرده، و هر کس وی را شبیه چیزی بداند به مقصد نرسیده است، آن کس که به او اشاره کند و یا در وهم و اندیشه آورد، وی را از «جهات و ابعاد» منزّه ندانسته است. آن چه کنه ذاتش شناخته شده مصنوع است، و آن چه بقایش به دیگری باشد دارای علت و آفریننده‌ای است. انجام دهنده‌ای است که نیازمند وسیله نیست، و اندازه‌گیرنده‌ای است که محتاج جولان فکر نمی‌باشد، غنی و بی نیاز است اما نه اینکه آن را تحصیل کرده باشد نه «زمان با او هم‌نشین است و نه ابزار و وسایل با او قرین بودش بر زمان پیشی گرفته و وجودش بر عدم سبقت جسته، و ازلیتش بر آغاز مقدم بوده است آفرینش حواس به وسیله او دلیل آن است که خود را از داشتن حواسی پیراسته است، و از آفرینش اشیاء متضاد (پی می‌بریم) که ضدی برای او تصور نشود، و از قرار دادن تقارن بین اشیاء روشن می‌شود که خود قرین و همتائی ندارد. روشنی را با تاریکی، و آشکار را با نهان، خشکی را با تری، و گرمی را با سردی ضد یکدیگر قرار داد. عناصر متضاد را با هم ترکیب نمود، و بین موجودات متباین تقارن برقرار ساخته است، آنها که از هم فاصله داشته‌اند بهم نزدیک گردانیده و بین آنها که بهم نزدیکند جدائی انداخته است. حد و اندازه‌ای برایش متصور نیست و بحساب و شمارش در نمی‌آید، زیرا ابزار دلیل بر حدودیت خویشند و وسائل و آلات به مانند خود اشاره می‌کنند. همینکه می‌گوئیم موجودات «از فلان وقت» پیدا شده‌اند آنها را از قدیم بودن منع کرده‌ایم و اینکه می‌گوئیم «قطعا» بوجود آمده‌اند آنها را از ازلی بودن ممنوع ساخته‌ایم. و هنگامی که گفته می‌شود، اگر چنین بود کامل میشد» دلیل آن است که موجود است به تمام معنی کامل نیستند.

با آفرینش موجودات آفریننده آنها در برابر عقول تجلی کرد و از همین نظر است که ازدیده شدن با چشمهای ظاهر مبرا و پیراسته است و قوانین «حرکت» و «سکون» بر او جریان ندارد، (زیرا) چگونه می‌تواند چنین باشد در صورتی او خود «حرکت» و «سکون» را ایجاد کرده است؟ و چگونه ممکن است آنچه را آشکار ساخته در خودش اثر بگذارد؟ و مگر میشود که خود تحت تاثیر آفریده خویش قرار گیرد؟ اگر چنین شود ذاتش تغییر می‌پذیرد و کنه وجود تجزیه می‌گردد و ازلی بودنش ممتنع میشود، و هنگامی که آغازی برایش معین شد انتهائی نیز خواهد داشت. و لازمه این آغاز و انجام نقصان و عدم تکامل خواهد بود.

که نقصان داشتن دلیل مسلم مخلوق بودن است و خود دلیل وجود خالق دیگر، و نه اینکه خود آفریدگار باشد و سرانجام از این دایره که هیچ چیز در او مؤثر نیست و زوال و تغییر و افول در او راه ندارد، خارج می‌گردد (و همچون سایر موجودات تحت تاثیر اشیاء قرار خواهد گرفت)، کسی را نزاده که خود نیز مولود باشد و از کسی زاده نشده تا محدود به حدودی گردد، برتر از آن است که فرزندی پذیرد و پاکتر از آن است که گمان آمیزش با زنان درباره او رود. دست اندیشه‌های بلند به دامن کبریا نیش نرسد تا در حد و نهایتی محدودش کند، و تیز هوشی هوشمندان نتواند نقش او را در خیال تصویر نماید، حواس از درکش عاجزند و گذشت زمان و دستها از دسترسی و لمسش قاصرند. تغییر و گوناگونی در او راه ندارد، و گذشت زمان برایش هیچگونه تبدیل و دگرگونی به وجود نیاورد، آمد و شد شبها و روزها وی را کهنه و سالخورده نسازند و روشنائی و تاریکی تغییرش ندهند او به هیچیک از اجزاء و جوارح و اعضا، و نه به عرضی از اعراض و نه به تغایر و ابعاض به هیچکدام توصیف نگردد، برایش حد و نهایتی گفته نشود و انقطاع و انتهای ندارد.

اشیاء به او احاطه ندارند تا وی را بالا برند و یا پائین آورند، و نه چیزی او را حمل می‌کند که او را به جانبی متمایل یا ثابت نگهدارد، نه در درون اشیاء است و نه در بیرون آنها (بلکه به همه چیز احاطه دارد). خبر می‌دهد اما نه با کام و زبان، می‌شنود ولی نه واسطه دستگاه شنوائی که از مجرا، استخوانها و پرده‌ها تشکیل شده، سخن می‌گوید، نه اینکه تلفظ کند، همه چیز را حفظ می‌کند ولی نه با قوه حافظه، اراده می‌کند اما نه اینکه دارای ضمیری باشد دوست می‌دارد و خشنود می‌شود اما نه از روی رقت قلب، دشمن می‌دارد و به خشم می‌آید اما نه از روی ناراحتی و رنج و مشقت. به هر چه اراده کند می‌فرماید: «باش» (کن) پس بلا درنگ موجود می‌شود (فیکون) اما گفتن کلمه «باش» نه صوتی است که در گوشها نشیند و نه فریادی است که شنیده شود، بلکه سخن خدا همان کاری است که ایجاد می‌کند و پیش از او چیزی وجود نداشته و اگر بود خدای دومی می‌بود!

شایسته نیست گفته شود: پس از نبودن پیدایش یافته، چه اینکه در این صورت صفات نو پیداشدگان بر او جریان می‌یابد و بین او و حوادث تفاوتی نباشد و هیچگونه برتری بین او و مخلوقات نخواهد بود، و در نتیجه: صانع و مصنوع و آنکه از عدم به وجود آمده با آنکه موجود است را از نیستی به هستی آورده یکسان گردند. مخلوقات را بدون الگو و نمونه‌ای که از غیرش گرفته باشد آفرید و در خلقت آنها از احدی استعانت نجست. زمین را ایجاد فرمود و آن را نگهداشت بدون اینکه وی را مشغول سازد، و آن را در عین

حرکت و بی‌قراری است قرار بخشیده و آن را بدون هیچ ستون و پایه‌ای بر پا داشت و بی‌هیچ ستون و ارکانی بر افراشت و آن را از کژی و فرو ریختن نگاهداشت، و از سقوط درهم شکافتن جلوگیری کرد، می‌خه‌ایش را محکم، کوه‌ایش پا بر جا، چشمه‌هایش را جاری، و دره‌هایش را ایجاد نمود، آنچه بنا کرده به سستی نگرائیده، و هر چه را توانائی داده ناتوان نگشته است. او با عظمت و سیطره خویش بر زمین مسلط، و با علم و آگاهی خود از باطن و درون آن باخبر، و به وسیله عزت و جلالش بر هر چیز آن برتری دارد، هیچ چیز آن از قلمرو قدرتش خارج نشود، و هرگز از فرمانش سر نییچد، و هیچ شتابگری از چنگ قدرتش نگریزد و به هیچ ثروتمندی نیاز ندارد.

تمام کائنات در برابرش خاشع و فرمانبردارند، و در قبال عظمتش ذلیل و خوارند، هیچ‌جنبه‌ای قدرت فرار از محیط اقتدارش را ندارد، تا به جانب دیگری روی آورد که از سود و زیان او در امان ماند، ماندی ندارد تا با او همتائی کند. و شبیهی برایش تصور نشود تا با او مساوی باشد همو است که اشیاء را پس از هستی نابود خواهد ساخت (و بساط جهان را درهم می‌پیچد) آنچنان که وجودش همچون عدمش گردد. فناء جهان پس از وجود، شگفت‌آورتر از ایجاد آن از عدم نیست، چگونه غیر از این باشد در صورتی که اگر همه موجودات زنده جهان اعم از پرندگان، چهارپایان، و آن گروه از آنها که شبانگاه به جایگاهشان بر می‌گردند و همانها که (در بیابان) مشغول چرا هستند، و تمامی انواع گوناگون آنها، هم آنها که کم هوشند، و هم آنها که زیر کند، (اگر همه آنها) گرد آیند، هر گز بر ایجاد پشه‌ای از عدم توانائی ندارند، و هیچگاه طریق ایجاد آن را نتوانند شناخت، عقول آنها در راه یافتن اسرار آفرینش متحیر ماند و نیروهای آنها ناتوان و خسته شود و پایان گیرد، و سرانجام پس از تلاش، شکست خورده و ناتوان باز گردند، و اعتراف نمایند که در برابر آفرینش پشه‌ای درمانده شده‌اند، و به عجز از ایجاد آن اقرار نمایند و حتی به ناتوانی خویش از نابود ساختن آن اذعان کنند

تنها خداوند پاک است که بعد از فناء جهان باقی خواهد ماند، و هیچ چیز دیگر با او نخواهد بود همانگونه که پیش از آفرینش جهان بوده بعد از فناء آن نیز خواهد بود و به هنگامی که جهان فانی شود وقت، مکان، لحظه و زمان مفهومی نخواهند داشت (آری آن هنگام) [۲] اوقات، سرآمدها، ساعات و سالها از بین رفته و معدوم شده‌اند. چیزی جز خداوند یکتای قهار نیست همه امور بسوی او بازگشت می‌کنند، کائنات همانگونه که در آغاز آفرینش از خود قدرتی نداشتند به هنگام فنا و نابودی نیز نیروی امتناع نخواهند

داشت، چه اینکه اگر قدرت امتناع داشتند بقاء و دوام آنها ادامه می‌یافت، آفرینش چیزی برایش رنج آور نبوده و در خلقت آنچه آفریده است فرسودگی و خستگی برایش پدید نیامده است.

موجودات را برای استحکام حکومتش نیافریده و برای ترس از کمبود نقصان پدید نیآورده، نه برای کمک گرفتن از آنها در برابر همتائی که ممکن است بر او غلبه یابد، و نه برای احتراز از دشمن که به او هجوم آورد، نه بخاطر ازدیاد دوران اقتدار خود و نه پیروزی یافتن بر شریکی که با او قرین است، و نه بخاطر رفع تنهائی دست به خلقت آنها زده است (نه او موجودات را برای هیچیک از این مقاصد نیافرید چه او بی‌نیاز محض است) پس موجودات را نابود می‌سازد اما نه بخاطر خستگی از تدبیر و اداره آنها، و نه برای اینکه آسایشی پیدا کند، و نه به جهت رنج و سنگینی که برای او داشته‌اند نه، طولانی شدن آنها برایش ملال آور نیست تا نابودشان سازد، بلکه خداوند با لطف خود آنها را اداره می‌کند، و با فرمانش نگاهشان می‌دارد، و با قدرتش آنها را مستقر باز می‌سازد پس همه آنها را بار دیگر بدون اینکه نیازی به آنها داشته باشد باز می‌گرداند ولی نه برای اینکه از آنها کمکی بگیرد و نه برای اینکه از بیم تنهائی با آنها انس گیرد و نه از این جهت که تجربه‌ای بیندوزد و نه به خاطر آنکه از فقر و نیاز به توانگری و فزونی رسد و یا از ذلت و پستی به عزت و قدرت راه یابد.

توضیح‌ها:

[۱] «کلینی» در کتاب «کافی» جلد ۱ ص ۱۳۸ قسمتی از این خطبه را نقل کرده است.

(مصادر نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۷۵)

این خطبه از مهمترین خطبه‌های امام (ع) در مورد خداوند و صفات او به شمار می‌رود و اگر دقت شود روشن‌گر صفات واقعی الهی می‌باشد و جز آنچه امام علیه السلام در اینجا گفته است، صفاتی که دیگران برای خداوند قائل می‌شوند ساخته فکر بشر است.

[۲] بلا وقت و لا مکان می‌دانیم زمان و مکان هر دو از پدیده‌های مادی انتزاع می‌شود، یعنی تاحرکت وجود نداشته باشد زمان مفهومی نخواهد داشت و حرکت مخصوص اجسام است، همچنین تا دو جسم را نسبت بهم و طرز قرار گرفتن نسجیم، مکان انتزاع نمی‌گردد، بنابراین خداوندی که جسم نیست زمان و مکان در مورد او مفهوم ندارد.

و من خطبه له علیه السلام یختص بذكر الملاحم

ألا بآبى و أمى هم من عدة ، أسماؤهم فى السماء معروفه ، و فى الأرض مجهوله ، ألا فتوقعوا ما يكون من إدبار أموركم ، و انقطاع وصلكم ، و استعمال صغاركم .

ذاک حیث تكون ضربه السیف على المؤمن أهون من الدرهم من حله ، ذاک حیث يكون المعطى أعظم أجرا من المعطى ، ذاک حیث تسكرون من غیر شراب بل من النعمه و النعيم ، و تحلفون من غیر اضطرار ، و تکذبون من غیر إخراج ، و ذاک إذا عضکم البلاء كما یعصّ القتب غارب البعیر ، ما أطول هذا العناء ، و أبعد هذا الرجاء .

أيها الناس ، ألقوا هذه الأزمه التى تحمل ظهورها الأثقال من أيديكم ، و لا تصدعوا على سلطانكم فتذموا غبّ فعالكم ، و لا تقتحموا ما استقبلتم من فور نار الفتنة ، و أميطوا عن سننها ، و خلّوا قصد السبيل لها ، فقد لعمري يهلك فى لهبها المؤمن ، و يسلم فيها غیر المسلم .

إنما مثلى بینکم مثل السراج فى الظلمه لیستضىء به من ولجها ، فاسمعوا أيها الناس وعوا ، و أحضروا أذان قلوبکم تفهموا .

از خطبه‌های امام علیه السلام که در باره حوادث آینده ایراد فرموده.[۱]

هان! پدر و مادرم فدایشان باد! آنها از گروهی هستند که نامهایشان در آسمان معروف، ولی در زمین گمنامند. آگاه باشید شما آماده عقب گرد کردن امور خویش، و گسیختگی پیوندها و سر کار آمدن خردسالان، و بی تجربه گان و دون همتان خویشتن باشید!

این وضع زمانی پیش خواهد آمد که قرار گرفتن انسان مؤمن در زیر ضربات شمشیر برای او از یافتن یک درهم پول حلال آسانتر است. زمانی خواهد آمد که اجر و ثواب گیرنده از دهنده بیشتر است (زیرا دهنده در آن زمان از پول حرام و به خاطر ریا و تظاهر و اسراف می بخشد ولی گیرنده آن را در راه وظیفه شرعی خویش مصرف می کند) این به هنگامی رخ خواهد داد که مست می شوید اما

نه با شراب، بلکه بر اثر فراوانی نعمت، و قسم می‌خورید اما نه از روی ناچاری، دروغ می‌گوئید اما نه در اثر واقع شدن در تنگنا، این موقعی خواهد بود که بلاها و مصائب همچون باری گران که بر پشت‌شتران نهاده باشند و سنگینی جهاز گردن‌آنها را مجروح کند، بر شما فشار وارد خواهند ساخت.

آه! این شکنجه و سختی چه طولانی است؟ و امید رهایی از آن چه دور!

ای مردم! این افسارهایی که از سنگینی بارها حکایت می‌کند از دست‌بندازید (دست‌از افکار پراکنده و نظرات فاسد و پیروی و هوسهای سرکش بردارید) و از گرد پیشوای خود پراکنده مشوید که سر انجام خویشتن را مذمت خواهید کرد خود را در آتش فتنه‌ای که برافروخته‌اید میندازید، از این کار دوری گزینید و راهی را که به آن منتهی میشود رها سازید که بجان خودم سوگند حوادث دردناکی در پیش است که مؤمن در شعله‌هایش هلاک می‌شود اما غیر مسلمان از آن سالم می‌ماند!

من در میان شما همچون چراغ در تاریکی هستم که هر کس بسوی آن روی آورد و کنارش نشیند از نورش بهره‌مند گردد.

ای مردم! بشنوید و سخنانم را حفظ کنید! گوش‌های قلب خویش را باز کنید و گفته‌هایم را بفهمید!

توضیح:

[۱] «ابو الحسن مدائنی» این خطبه را در کتاب «صفین» آورده و گفته است این خطبه را امام (ع) پس از پایان جریان «نهروان» ایراد فرموده. و آنگاه قسمتی.

از آن را که از حوادث آینده پیشگوئی می‌کند ذکر نموده - این حوادث همان اموری است که طبق روایات ظهور دیگر جز و علامات «حضرت مهدی (ع)» به شمار آمده - که ما چند جمله آن را که قبل از قسمت مورد بحث است در اینجا می‌آوریم:

فيا لها من مصيبة حينئذ من البلاء العقيم، و البكاء الطويل، و الويل والعويل، و شده الصريخ، ذلک امر الله و هو کائن و فناء مریخ، فیا بن خیرة الالباء متى تنتظر البشير بنصر قريب من رب رحيم الا فويل للمتکبرين عند حصاد الحاصدين و قتل الفاسقين عصاة ذی العرش العظيم الا بابی و امی هم من عدة...»

نویسنده مصادر نهج البلاغه در پاورقی اظهار نظر می‌کند که ضمیر «هم» به خیره الابهاء یعنی: ائمه اهل بیت بر می‌گردد زیرا مراد از «یا بن خیره الابهاء» حضرت مهدی (ع) است.

«زمخشری» در کتاب «ربیع الابرار» در باب «المال و الکسب» قسمتی از این خطبه را آورده. (مصادر جلد ۲ صفحه ۴۷۹)

خطبه ی ۲۲۹

و من خطبه له علیه السلام

أوصیکم أيها الناس بتقوی الله ، و کثره حمده علی آلائه إلیکم ، و نعمائه علیکم ، و بلائه لدیکم . فکم حصکم بنعمه ، و تدارکم برحمه أعورتم له فستركم ، و تعرضتم لأخذه فأمهلكم ، و أوصیکم بذكر الموت و إقلال الغفلة عنه ، و کیف غفلتكم عما لیس یغفلکم ، و طمعکم فیمن لیس یمهلكم ؟ فکفی واعظا بموتی عایتتموهم ، حملوا إلی قبورهم غیر راکبین ، و أنزلوا فیها غیر نازلین فکأنهم لم یكونوا للدنیا عمّارا ، و کأنّ الآخره لم تزل لهم دارا ، أوحشوا ما کانوا یوطنون ، و أوطنوا ما کانوا یوحشون ، و اشتغلوا بما فارقوا و أضاعوا ما إلیه انتقلوا ، لا عن قبیح یمشیعون انتقالا ، و لا فی حسنه یمشیعون ازدیادا أنسوا بالدنیا فغرّتهم و وثقوا بها فصرعتهم . فسابقوا رحمکم الله إلی منازلکم الّتی أمرتم أن تعمروها ، و الّتی رغبتم فیها ، و دعیتم إلیها ، و استتمّوا نعم الله علیکم بالصبر علی طاعته ، و المجانبه لمعصيته ، فإنّ غدا من الیوم قریب ، ما أسرع الساعات فی الیوم ، و أسرع الأيام فی الشهور ، و أسرع الشهور فی السنّه ، و أسرع السنین فی العمر

از خطبه‌های امام (ع) که در آن مردم را به امور مهمی توصیه می‌کند [۱]

پرهیزکاری و تقوای مردم! من شما را بتقوا و پرهیزکاری و شکر فراوان خداوند بر نعمتها و احسان و رحمتش که بر شما فرو باریده است سفارش میکنم! چه بسیار نعمتهائی که ویژه شما قرار داده و شما را به رحمت خویش مورد عنایت خاص گردانیده:

شما عیبهای خود را آشکار کردید و او پوشانید، و خویش را در معرض مواخذه او قرار دادید اما به شما مهلت داد!

بهترین اندرز دهنده!

شما را توصیه میکنم که همواره به یاد «مرک» باشید، و از آن کمتر غفلت نکنید، چگونه از آن غافل میمانید در صورتی که او از شما غفلت نمیکند؟! او چگونه در چیزی طمع می‌ورزید که به شما مهلت نخواهد داد. آن مردگانی که با چشم خود دیده‌اید برای عبرت و اندرز شما کافی است. آنها را به گورستان حمل کردند اما نه اینکه خود بر مرکبی سوار شده باشند، و آنان را در میان قبر قرار دادند اما بدون اینکه خود بتوانند در آن فرود آیند، (آنقدر طول نکشید که) گویا آنان از مردم این گیتی نبودند و عمری در آن نگذرانند (اما از آن طرف) گویا سرای آخرت همواره خانه آنها بوده آنها از آن جا که وطنشان بود (دنیا) وحشت نمودند و آن جا را که از آن وحشت داشتند وطن همیشگی انتخاب کردند! به چیزهایی خود را مشغول ساختند که بالاخره از آنها جدا شدند، اما آنچه را که می‌بایست سرانجام به آن برسند ضایع ساختند نه قدرت دارند از اعمال قبیحی که انجام داده‌اند بر کنار شوند و نه می‌توانند کار نیکی بر نیکی‌های خود بیفزایند. به دنیا انس گرفته بودند، مغرورشان ساخت، و به آن اطمینان نموده بودند، مغلوبشان نمود.

زندگی زود گذر!

خدای شما را رحمت کند! بسوی منازلی که مامورید آنها را آباد کنید و به آنها ترغیب و دعوت شده‌اید بشتابید، و با صبر و استقامت بر اطاعت فرمان خداوند نعمتهای او را بر خویش تمام گردانید و از معصیت و نافرمانی کناره‌گیری کنید، زیرا فردا به امروز نزدیک است، چه ساعات در روز به سرعت می‌روند؟! و چه روزها از ماه به سرعت می‌گذرند؟! و چه ماهها در سال، و سالها در عمر با شتاب سپری می‌شوند؟!!

توضیح:

[۱] «ابو منصور ثعالبی» در کتاب «الاعجاز و الایجاز» ص ۳۱ این خطبه را نقل کرده. و از این نظر که بعضی از جملات آن با آنچه در نهج البلاغه است تفاوت دارد (ممکن است) آنرا از غیر نهج البلاغه نقل کرده باشد.

(مصادر نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۱۷)

و من خطبۀ له علیه السّلام

فمن الإيمان ما يكون ثابتاً مستقراً في القلوب ، و منه ما يكون عواری بین القلوب و الصدور إلى أجل معلوم ، فإذا كانت لكم براءة من أحد فقوفوه حتّى يحضره الموت ، فعند ذلك يقع حدّ البراءة . و الهجرة قائمة على حدّها الأوّل . ما كان لله في أهل الأرض حاجة من مستسرّ الأئمة و معلنها ، لا يقع اسم الهجرة على أحد إلا بمعرفة الحجّة في الأرض ، فمن عرفها و أقربها فهو مهاجر ، و لا يقع اسم الاستضعاف على من بلغت الحجّة فسمعتها أذنه و وعّاها قلبه .

إنّ أمرنا صعب مستصعب ، لا يحمله إلا عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان ، و لا يعي حديثنا إلا صدور أمينة ، و أحلام رزينة . أيّها النّاس ، سلوني قبل أن تفقدوني فلا أنا بطرق السّماء أعلم منّي بطرق الأرض ، قبل أن تشغّر برجلها فتنة تطأ في خطامها ، و تذهب بأحلام قومها .

از سخنان امام(ع) در باره ایمان و وجوب هجرت [۱]

اقسام ایمان ایمان بر دو گونه است یکی ثابت و استوار در دلها و قلوب، و دیگری موقت و عاریتی بین قلبها و سینه‌ها «تا سر آمدی معلوم» آن گاه که انگیزه بیزاری از کسی برای شما پدید آمد او را مهلت دهید تا هنگامی که مرگش فرا رسد که ساعت مرک مرز بیزاری جستن است (اگر در آن موقع از اعمال ناشایستش توبه نکرد میتوان از او بیزاری جست)

وجوب هجرت

اما مهاجرت بر همان حد نخست خود باقی است. (زیرا) خداوند به مردم روی زمین از این که ایمانشان را پنهان دارند و یا آشکار کنند نیازی ندارد. نام هجرت را بر کسی نمی‌توان گذارد جز آن کس که حجت خدا را بر روی زمین بشناسد، بنابراین آنکس که حجت خدا را شناخت و بآن اقرار نمود او «مهاجر» است.

و نام «مستضعف» بر کسی که حجت برایش اقامه شده، گوشش آن را شنیده و قلبش آن را حفظ کرده صدق نمی‌کند.

امر مشکل معرفت و شناسائی «امر ما» کاری است بس دشوار که جز بنده مؤمنی که خداوند قلبش را با ایمان آزموده آن را نپذیرد و

احادیث و سخنان ما را جز سینه‌ها و حافظه‌های امانت‌پذیر و عقلهای سالم نگاه نخواهد داشت. [۲]

دانش پر وسعت وصی پیامبر (ص)

ای مردم پیش از آنکه مرا نیابید آن چه می‌خواهید برسید که من به راههای آسمان از طرق زمین آشناترم!

(بررسید) پیش از آنکه فتنه و فساد سرزمین شما را پایمال کند، سایه شوم خود را بر آن بگستراند، و عقلهای شما را دیگرگون سازد!

توضیح‌ها:

[۱] «ثعالبی» در کتاب «الاعجاز و الایجاز» ص ۳۲ با کمی اختلاف آن را آورده «ابن ابی الحدید» در ذیل جمله «ان امرنا صعب

مستصعب» می‌گوید:

این جمله را امام (ع) بارها تکرار کرده و من در بعضی از کتابها به خطبه‌ای از آن حضرت ست‌یافتم که در آن آمده بود «...ان قریشا

طلبت السعاده فشقیت ان امرنا صعب مستصعب».

این جمله را «محمد ابن حسن صفار» متوفای سال ۲۹۰-۱۱۰ سال پیش از تالیف نهج البلاغه- در کتاب «بصائر الدرجات» ص ۳۱ از

طرق متعدد و درص ۲۰۲ از «مسعود ابن صدقه» نویسنده کتاب «خطب امیر المؤمنین» و «صدوق» در «عیون الاخبار» جلد ۱ ص ۱۶۴ و

در «خصال» ج ۲ ص ۱۶۴ و در «الغرر» ص ۸۰ نقل کرده‌اند.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۹)

اما مدرک «سلونی قبل ان تفقدونی» علاوه بر تصدیق «ابن ابی الحدید» که می‌گوید: در نقل این سخن همه اجماع دارند که هیچکس

غیر از علی (ع) این سخن را نگفته. عده‌ای از راویان و حفاظ حدیث آنرا آورده‌اند که ما به چند نفر از آنها در ذیل اشاره می‌کنیم:

۱- «حاکم» در «مستدرک» جلد ۲ صفحه ۴۶۶.

۲- «ابن عبد البر» در کتاب «جامع بیان العلم و فضلہ» ج ۱ ص ۱۱۴.

۳- «ابن حجر» در کتاب «الاصابه» ج ۲ ص ۵۰۹.

۴- «احمد زینی دحلان» در کتاب «فتوحات مکیه» ج ۲ ص ۳۷۷.

(مصادر نهج البلاغه جلد ۲ صفحه ۱۸۲)

[۲] ان امرنا صعب مستصعب این سخن امام علیه السلام اشاره به یک واقعیت مهم است و آن اینکه برنامه ائمه (ع) و چگونگی کارهای آنها با دیگران این تفاوت را دارد که آنها هر کدام و یا هر زمان وظیفه خاصی دارند، و باید از آن وظیفه تبعیت نمایند یکی در برابر دشمن به پا می‌خیزد و قیام می‌کند، و دیگری ساکت می‌نشیند و دست به نبردظاهری نمی‌زند، گاهی از آنها شنیده و یا دیده می‌شود که از علوم کائنات مطلعند، و گاهی در جریان ساده‌ای از دیگران خبر می‌گیرند، زمانی این حقیقت در آنها یافت می‌شود که می‌توانند یک تنه با همه به نبرد پردازند و گاهی با ضربه‌های دشمن شهید می‌گشتند، گاهی مشاهده می‌شود که بیماری را به فرمان خدا شفا می‌دهند، اما بیماری خود و فرزندان‌شان ادامه می‌یابد، اینها نمونه‌هایی است که می‌تواند بازگو کننده جمله بالا باشد که کارهای آنها صعب و مشکل است و جز کسانی که روح ایمان و تسلیم در آنها باشد نمی‌توانند متحمل آن گردند و تشخیص دهند که چرا آنها در کارهایشان چنینند. البته پاسخ همه آنها این است که آنها تنها از برنامه‌های الهی تبعیت می‌کنند و بس هر جا فرمان الهی باشد.

از توانائی‌های خداداد استفاده می‌کنند، و هر جا فرمان الهی نباشد هیچ.

خطبه ی ۲۳۱

و من خطبۀ له علیه السلام

أحمدته شكرا لإنعامه ، و أستعينه على وظائف حقوقه . عزيز الجند ، عظيم المجد .

و أشهد أن محمدا عبده و رسوله دعا إلى طاعته ، و قاهر أعداءه جهادا على دينه . لا يثنيه عن ذلك اجتماع على تكذيبه ، و التماس لإطفاء نوره . فاعتصموا بتقوى الله فإن لها حبلا وثيقا عروته ، و معقلا منيعا ذروته ، و بادروا الموت و غمراته . و امهدوا له قبل حلوله ، و أعدوا له قبل نزوله : فإن الغاية القيامة و كفى بذلك واعظا لمن عقل ، و معتبرا لمن جهل . و قبل بلوغ الغاية ما تعلمون من ضيق الأرماس ، و شدة الإبلاس ، و هول المطلع ، و روعات الفزع ، و اختلاف الأضلاع ، و استكاك الأسماع ، و ظلمة اللحد ، و خيفة الوعد ، و غم الضريح ، و ردم الصفيح .

فإن الله عباد الله فإن الدنيا ماضية بكم على سنن ، و أنتم و الساعه فى قرن ، و كأنها قد جاءت بأشراتها ، و أزفت بأفراطها ، و وقفت بكم على صراطها . و كأنها قد أشرفت بزلازلها ، و أناخت بكلا كلها ، و انصرفت الدنيا بأهلها ، و أخرجتهم من حضنها ، فكانت كيوم مضى ، أو شهر انقضى ، و صار جديدها رثا ، و سمينها غثا ، فى موقف ضنك المقام ، و أمور مشتبها عظام ، و نار شديد كلبها ، عال لجبها ، ساطع لهبها ، متعيط زفيرها ، متأجج سعيها ، بعيد خمودها ، ذاك و قودها ، مخيف وعيدها ، غم قرارها ، مظلمة أقطارها ، حامية قدورها ، فظيعة أمورها (وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا) ١ قد أمن العذاب ، و انقطع العتاب ، و زحزحوا عن النار ، و اطمأنت بهم الدار ، و رضوا المثوى و القرار ، الذين كانت أعمالهم فى الدنيا زاكية ، و أعينهم باكية ، و كان ليلهم فى دنياهم نهارا تخشعا و استغفارا ، و كان نهارهم ليلا توحشا و انقطاعا ، فجعل الله لهم الجنة مآبا ، و الجزاء ثوبا ، و كانوا أحق بها و أهلها ، فى ملك دائم ، و نعيم قائم .

فارعوا عباد الله ما برعايته يفوز فائزكم ، و بإضاعته يخسر مبطلكم و بادروا آجالكم بأعمالكم فإنكم مرتعون بما أسلفتم ، و مدينون بما قدمتم ، و كأن قد نزل بكم المخوف فلا رجعة تنالون ، و لا عثرة تقالون . استعملنا الله و إياكم بطاعته و طاعة رسوله ، و عفا عنا و عنكم بفضل رحمته ، الزموا الأرض ، و اصبروا على البلاء ، و لا تحركوا بأيديكم و سيوفكم فى هوى ألسنتكم ، و لا تستعجلوا بما لم يعجله الله لكم ، فإنه من مات منكم على فراشه و هو على معرفة حق ربه و حق رسوله و أهل بيته مات شهيدا و وقع أجره على الله ، و استوجب ثواب ما نوى من صالح عمله ، و قامت النيّة مقام إصلاته لسيفه ، و إن لكل شىء مدّة و أجلا .

از خطبه‌های امام(ع) که در آن از: حمد خداوند، تمجید پیامبر موعظه و اندرز سخن به میان آورده است.[۱]

ستایش خداوند خداوند را به پاس بخشیدن نعمتهایش می‌ستایم. و بر انجام فرمانش از او یاری می‌جویم خداوندی که سپاهیان
نیرومند، و مجد و عظمتش بزرگ است.

پیامبر راستین

گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده او است، انسانها را به اطاعت از حق دعوت فرمود، و با دشمنان
خدا در راه دین پیکار کرد و پیروز شد، و هیچگاه هم‌انگهی و اتحاد دشمنانش در تکذیب و خاموش ساختن نور او، وی را از
کوشش در راه آئینش باز نداشت.

اندرز به تقوا بنابرین تقوا پیشه کنید که رشته‌ای است استوار، دستگیره‌ای است محکم و قله آن پناهگاهی است مطمئن. خود را برای
مرک و پیشامدهای هنگام آن، پیش از فرا رسیدنش آماده سازید، و قبل از اینکه مرک شما را فرا گیرد آنچه لازمه رویارویی با آن
است مهیا کنید: چه اینکه مرک پایان زندگی است که منتهی به قیامت می‌شود. و آن برای خردمندان پند و اندرز و برای جاهلان
وسیله عبرت است (آری) پیش از فرا رسیدنش خویش را مهیا کنید برای آنچه آگاهی دارید از: تنگی قبرها، شدت غم و اندوه، ترس از
قیامت، بیمهای مکرر، به هم ریختن و درهم فرو رفتن استخوانها، کر شدن گوشها، تاریکی لحد، وحشت از آینده، غم و اندوه در
تنگنای گور و پوشاندن آن از سنگ و خاک.

زنهار! زنهار! شما را به خدا ای بندگان خدا دنیا با روش مخصوص خود بر شما خواهد گذشت، رشته شما و قیامت بهم پیوسته، و
گویا علامتهای آن فرا رسیده و با تمام بلاها و نشانه‌هایش نزدیک شده است، گوئی شما را در طریق خود متوقف ساخته، زلزله-
هایش در شرف وقوع است و سینه بر زمین گذارده، دنیا از اهل خویش بریده و آنها را از آغوش گرم خود خارج ساخته
است. زندگی بر آنان (که رفتند) چون روزی بود که گذشت و یا ماهی که سپری شد تازه‌های آن کهنه شده، و فربه‌هایش لاغر
گردیده در جایگاهی تنگ، در میان مشکلاتی بزرگ، آتشی پر شور، که صدای زبانه‌هایش وحشتزا و شراره‌هایش تا دل آسمان زبانه
می‌کشد، غرغرش پر هیجان، فروزنده و گدازنده و خاموشیش بسیار دور، آتشگیره‌اش مشتعل، تهدیدش

خوفناک، قرارگاهش تاریک، اطراف و جوانبش تیره و ظلمانی، دیگ‌های جوشانش سخت داغ، و اوضاعش سخت وحشتناک (این جایگاه گناهکاران است)

(اما) «پرهیزکاران را گروه، گروه بسوی بهشت رهنمون می‌شوند» (زمر-۷۱).

از کیفر و عذاب ایمنند، و از سرزنش‌ها آسوده، و از آتش بر کنارند، در خانه‌های مطمئن قرار گرفته، و از این قرارگاه خوشنودند، اینها کسانی هستند که در دنیا کردارشان پاک، چشمانشان گریان، شبهایشان در دنیا در اثر خشوع و استغفار روز، و روزشان از بیم (گناه) شب بوده است. و خداوند بهشت را سر منزل (شادمانی آنها) قرار داده است، آنها سزاوار این نعمت و شایسته آن بودند و در این خانه جاودانی، در میان نعمتهای پایدار و نابود نشدنی قرار خواهند داشت.

بنا بر این ای بندگان خدا! مراقب چیزی باشید که رستگاران با رعایتش به رستگاری رسیدند و تبهکاران با ضایع ساختنش در خسران و زیان قرار گرفتند. پیش از آنکه مرگتان فرارسد خویش را با اعمالتان آماده سازید چه اینکه شما در گرو کارهایی هستید که پیشتر انجام داده‌اید، و مدیون کرداری هستید که از پیش فرستاده‌اید.

(از هم اکنون) فکر کنید مرک وحشتناک به شما حمله آورده و دیگر بازگشتی نیست، و از لغزشها نمیتوان پوزش خواست. خداوند ما و شما را در راه اطاعت خود و پیامبرش وادارد و ازما و شما بفضل و رحمتش بگذرد.

بر جای خود بایستید! (و بدون اجازه دست به نبردی مبرید) در برابر بلاها و مشکلات استقامت ورزید، شمشیرهایتان را در راه هوا و هوس و کلماتی که از زبانتان بیرون می‌آید به کار نیندازید، و در باره آن چه خداوند تعجیل آن را لازم ندانسته شتاب مکنید زیرا آنکس از شما که در بستر خویش بمیرد، ولی بطور شایسته معرفت خدا و پیامبر و اهلبیتش را داشته باشد «شهید» از دنیا رفته، و اجر و پاداشش بر خدا است. و ثواب اعمال شایسته‌ای را که قصد انجام آن را داشته است می‌برد، و نیتش، جانشین ضربات شمشیرش قرار می‌گیرد، (این سخن را به این خاطر می‌گویم که) هر چیزی وقت مشخصی دارد و سر آمدی معین.

توضیح:

[۱] «ابن ابی الحدید» این خطبه را از خطبه‌های برجسته امام(ع) می‌داند که در آن صنایع و بدیع و نکات برجسته فن بلاغت فراوان بکار رفته است وی می‌گوید:

«ابن نباته» قسمت زیادی از الفاظ این خطبه را در سخنرانیهای خود به کار برده و به سخنان خود جلوه خاصی بخشیده است.

(ابن ابی الحدید جلد ۱۳ صفحه ۱۱۴)

اگر ابن ابی الحدید این خطبه را در غیر نهج البلاغه نمی‌دید-خصوصا که «ابن نباته» در سال ۳۷۴ یعنی ۲۶ سال پیش از تالیف نهج البلاغه وفات یافته با توجه به اینکه این خطبه در بین سخنان او بوده-قضاوت نمی‌کرد که این از اعیان خطبه- های امام(ع) است. پیدا است وی در موارد دیگر این خطبه را از امام(ع) یافته است.

«آمدی» در کتاب «غرر الحکم» صفحه ۵۰ و ۱۰۸ قسمتی از آنرا نقل کرده است. (اقتباس از مصادر نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۲۳ و ۲۴)

خطبه ی ۲۳۲

و من خطبة له عليه السلام

الحمد لله الفاشي حمده ، و الغالب جنده ، و المتعالی جدّه ، أحمده على نعمه التّوأم ، و آلائه العظام ، الّذى عظم حلمه فعفا ، و عدل فى كلّ ما قضى ، و علم ما يمضى و ما مضى ، مبتدع الخلائق بعلمه ، و منشئهم بحكمه بلا اقتداء و لا تعلیم ، و لا احتذاء لمثال صانع حكيم ، و لا إصابة خطأ ، و لا حضرة ملا . و أشهد أنّ محمدا عبده و رسوله ابتعثه و النّاس يضربون فى غمرة ، و يمجون فى حيرة . قد قادتهم أزمنة الحين ، و استغلقت على أفئدتهم أقفال الرّين .

أوصيكم عباد الله بتقوى الله فإنّها حقّ الله عليكم ، و الموجبة على الله حقكم ، و أن تستعينوا عليها بالله و تستعينوا بها على الله ، فإنّ التّقوى فى اليوم الحرز و الجنّة ، و فى غد الطّريق إلى الجنّة : مسلکها واضح ، و سالکها رابح ، و مستودعها حافظ ، لم تبرح

عارضه نفسها على الأمم الماضين و الغابرين لحاجتهم إليها غدا إذا أعاد الله ما أبدى . و أخذ ما أعطى . و سأل عما أسدى . فما أقلّ من قبلها و حملها حقّ حملها : أولئك الأقلّون عددا .

و هم أهل صفه الله سبحانه إذ يقول : (وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) ١ . فأهبطوا بأسماعكم إليها ، و اكظوا بجدكم عليها ، و اعتاضوها من كلّ سلف خلفا ، و من كلّ مخالف موافقا ، أيقظوا بها نومكم ، و اقطعوا بها يومكم ، و أشعروها قلوبكم ، و ارحضوا بها ذنوبكم . و داووا بها الأسقام ، و بادروا بها الحمام ، و اعتبروا بمن أضاعها ، و لا يعتبرنّ بكم من أطاعها . ألا و صونوها و تصونوا بها . و كونوا عن الدنّيا نزاهة ، و إلى الآخرة ولأها ، و لا تضعوا من رفعتة التّقوى ، و لا ترفعوا من رفعتة الدنّيا ، و لا تشيّموا بارقتها ، و لا تستمعوا ناطقها ، و لا تجيبوا ناعقها ، و لا تستضيئوا بإشراقها ، و لا تفتنوا بأعلاقها ، فإنّ برقتها خالب ، و نطقها كاذب ، و أموالها محروبه ، و أعلاقها مسلوبه ، ألا و هي المتصديّة العنون ، و الجامحة الحرون ، و المائنة الخؤون و الجحود الكنود ، و العنود الصّدود ، و الحيود الميود : حالها انتقال ، و وطأتها زلزال ، و عزّها ذلّ ، و جدّها هزل ، و علوها سفّل ، دار حرب و سلب ، و نهب و عطب ، أهلها على ساق و سباق ، و لحاق و فراق . قد تحيّرت مذاهبها ، و أعجزت مهاربها .

و خابت مطالبها ، فأسلمتهم المعازل ، و لفظتهم المنازل ، و أعتيهم المحاول ، فمن ناج معقور ، و لحم مجزور ، و شلو مذبوح و دم مسفوح ، و عاضّ على يديه ، و صافق بكفّيه ، و مرتفق بخديّه ، و زار على رأيه ، و راجع عن عزمه ، و قد أدبرت الحيلة ، و أقبلت الغيلة ، و لات حين مناص ، و هيهات ، ثمّ هيهات قد فات مافات ، و ذهب ما ذهب ، و مضت الدنّيا لحال بالها (فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ) .

از خطبه‌های امام(ع) که در آن پس از حمد خداوند، ثنای بر پیامبر، توصیه به زهد و تقوا می‌کند.[۱]

ستایش ویژه خداوندی است که حمد و ثنایش همه جا را گرفته، سپاهش پیروز و مجد عظمتش متعالی است.

او را به خاطر نعمت‌های پی در پی و به هم پیوسته و عظیمش می‌ستایم، همان خداوندی که حلمش زیاد است و عفو می‌کند، و در فرمانش دادگر، و از گذشته و آینده مطلع است، با دانش نا محدودش جهانیان را هستی بخشیده، و با حکمتش آنها را به وجود آورده، بدون این که در این راه از کسی پیروی کند و یا دانش و تجربه‌ای آموزد و یا از نمونه و مانندی که از شخص حکیمی صادر

گردد تبعیت نماید، در این طریق خطا و اشتباهی برایش پیش نیامده، و نیز به هنگام خلقت جمعیتی حضور نداشته‌اند (تا با همکاری و مشاوره با آنان خلقت را تحقق بخشد).

پیامبر بزرگ‌گواهی می‌دهم که «محمد (ص)» بنده و فرستاده او است، وی را زمانی مبعوث ساخت که مردم در غرقاب گناه و جهالت سخت فرو رفته بودند، و در حیرت و سرگردانی به سر می‌بردند. افسار هلاکت، آن‌ها را می‌کشید و پرده‌های ضلالت و گمراهی چهره عقلشان را پوشیده بود و بر جان و دلشان قفل زده شده بود.

توصیه به وارستگی و تقوای بندگان خدا! شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می‌کنم، زیرا که آن حق خداوند بر شما است، که خود موجب حق شما بر خداوند خواهد بود (که در پرتو آن استحقاق پاداش خواهید یافت)، برای رسیدن به تقوا از خداوند یاری جوئید، و برای یافتن حق پاداش بر خداوند، از تقوا کمک بگیرید، زیرا پرهیزکاری امروز سپر بلا است و فردا راه رسیدن به بهشت، جاده تقوا واضح و روشن، و پوینده آن سود فراوان خواهد برد، و امانت دارش (خدا) حافظ آن خواهد بود، پرهیزکاری همواره خود را به امت‌ها گذشته و آینده عرضه می‌دارد، زیرا فردای قیامت به آن نیازمندند، همان فردائی که آفریدگار آن چه را آفریده باز میگرداند، و آن چه را عطا کرده باز می‌ستاند، و در باره همه نعمتها باز خواست می‌کند.

آه! چه کمند کسانی که تقوا را بپذیرند و آنچنان که باید آن را تحمل کنند، آنها تعدادشان بسیار کم است، و شایسته توصیفی هستند که خداوند (در قرآن) می‌فرماید: و قلیل من عبادی الشکور: (اندکی از بندگان من سپاسگزارند) گوش جان خویش را برای شنیدن ندای تقوا باز کنید! با جدیت، برای بدست آوردن آن تلاش نمائید. تقوا را بجای آن چه از دست رفته قرار دهید و به عوض هر کار مخالفی (که انجام می‌دادید) بپذیرید، با پرهیزکاری، خواب خویش را تبدیل به بیداری کنید، و روز را با آن طی نمائید- قلوب خود را از آن مالا مال سازید، و با آن خود را از گناهان شستشو دهید، بیماریهای جان را با آن مداوا، و خویش را با آن آماده سفر بجهان دیگر گردانید و بسوی آن بشتابید، و از کسانی که تقوا را ضایع کرده‌اند عبرت دیگران عبرت گیرید.

نکند شما باعث عبرت دیگران شوید! به هوش باشید! تقوا را حفظ کنید و خویشتن را هم در پرتو آن حفظ نمائید. در برابر دنیا خویشتن دار و در برابر آخرت دلباخته باشید، آن کس را که تقوا بلند مرتبه ساخت خوار مشمرید- و آنکه دنیا عزتش داده

ارجمندش بخوانید! زرق و برق دنیا توجه شما را جلب نکند و به سخن آن کس که ترغیب به دنیامی‌کند گوش فرا مدهید و به ندایش پاسخ مگوئید. از فروغ و درخشندگی ظاهریش روشنائی مجوئید، و مفتون اشیاء نفیس و گرانقدرش نگردید که زرق و برقش نیرنگ است و سخنش دروغ! اموال و ثروتش (به زودی) یغمای غارت‌گران، متاع‌گران قیمتش غنیمت دزدان خواهد بود.

آگاه باشید! دنیا همچون روسپی زنی است هوس انگیز که خود را نشان می‌دهد و مردان را می‌فریبد و سپس با نفرت پشت می‌کند، و همچون مرکبی سرکش است که بهنگام حرکت و تاخت از رفتار باز می‌ایستد.

دروغگوئی است خیانت پیشه، ناسپاسی است حق شناس، دشمنی است فاصله‌گیر، پشت کننده‌ای است مضطرب، حالش دگرگونی، جای گامهایش لرزان، عزتش ذلت، کارهای جدیدش بازی و شوخی و بلندیش عین سقوط است. اسرای جنگ و غارتگری، و تبه‌کاری و هلاکت است، سر منزل نا آرامی و حرکت، و دیدار و جدائی است، راههایش حیرت‌زا، گریزگاههایش بی‌گذر، و مقاصدش نومید کننده است.

دژهای محکم‌ش صاحبان خود را تسلیم مرک می‌کند، خانه‌ها آنان را بیرون می‌اندازند و تیز بینی آنها را خسته می‌سازد. (با نگاهی هوشمندانه انسان‌ها از این گروه‌ها خارج نیستند): یانجات یافته‌ای مرجوح، و یا دارای بدنی پاره پاره، دسته‌ای سرشان از تن جدا، و دسته‌ای غرقه به خونند، دیگری انگشتان را می‌گزد و جمعی دست‌ها از دریغ و حسرت به هم می‌مالند، برخی سر را بر روی دستها گذارده بفکر فرو رفته‌اند عده‌ای بر اشتباهات خود تاسف می‌خورند و خویش را محکوم می‌کنند، و پاره‌ای از تصمیم خود باز گشته. اما راه فرار و هر نوع حيله بسته شده و ناگهان دنیا آنها را غافلگیر می‌سازد.

کار از کار گذشته و عمر گرانها نا بجا هدر رفته است، هیهات! هیهات! دیگر چه سود. آن چه باید از دست نرود رفت، و گذشته‌ها گذشت، و گیتی به میل خود سپری شد.

«نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین، و به آنها هیچ مهلتی داده نشد» (سوره «دخان» آیه: ۲۹).

توضیح:

[۱] «آمدی» در کتاب «الغرر» صفحه ۸۷ و ۱۸۰ و ۲۴۵ فقراتی از این خطبه را آورده است. و باید توجه داشت که خطبه ۱۹۶ با این خطبه ظاهراً یکی باشد.

(مصادر نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۲۸)

خطبه ی ۲۳۳

و من خطبۀ له علیه السّلام تسمی القاصعة

و هی تتضمن ذمّ ابليس على استكباره و تركه السجود لآدم عليه السلام و أنّه اول من أظهر العصبية و تبع الحمية و تحذير الناس من سلوك طريقته و من الناس من يسمّى هذه الخطبة « القاصعة » الحمد لله الذى لبس العزّ و الكبرياء ، و اختارهما لنفسه دون خلقه ، و جعلهما حمى و حرماً على غيره ، و اصطفاهما لجلاله ، و جعل اللعنة على من نازعه فيهما من عباده . ثمّ اختبر بذلك ملائكته المقربين ، ليميز المتواضعين منهم من المستكبرين فقال سبحانه و هو العالم بمضمورات القلوب و محجوبات الغيوب . (إني خَلَقْتُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ ، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ، فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ) ١ اعترضته الحمية فافتخر على آدم بخلقها ، و تعصّب عليه لأصله ، فعدوّ الله إمام المتعصّبين ، و سلف المستكبرين ، الذى وضع أساس العصبية ، و نازع الله رداء الجبرية ، و اذرع لباس التعزّز ، و خلع قناع التذللّ .

ألا ترون كيف صغّر الله بتكبره ؟ و وضعه الله بترفعه ؟ فجعله فى الدنيا مدحورا ، و أعدّ له فى الآخرة سعيرا .

و لو أراد الله أن يخلق آدم من نور يخطف الأبصار ضياؤه ، و يبهر العقول رواؤه ، و طيب يأخذ الأنفاس عرفه لفعل ، و لو فعل لظلّت له الأعناق خاضعة ، و لخفّت البلوى فيه على الملائكة ، و لكنّ الله سبحانه ابتلى خلقه ببعض ما يجهلون أصله تمييزا بالاختبار لهم ، و نفيا للاستكبار عنهم ، و إبعادا للخيلاء منهم .

فاعتبروا بما كان من فعل الله بإبليس ، إذ أحبط عمله الطويل ، و جهده الجهد ، و كان قد عبد الله ستّة آلاف سنة لا يدرى أم سنى الدنيا أم سنى الآخرة عن كبر ساعة واحدة ، فمن بعد إبليس يسلم على الله بمثل معصيته ؟ كلاً ما كان الله سبحانه ليدخل

الجَنَّةُ بشرا بأمر أخرج به منها ملكا ، إِنَّ حَكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ ، وَ مَا بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَةٌ فِي إِبَاحَةٍ حَمَى حَرَمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ .

فاحذروا عَدُوَّ اللَّهِ ، أَنْ يَعِدِيَكُمْ بِدَائِهِ ، وَ أَنْ يَسْتَفْزِكُمْ بِدَائِهِ ، وَ أَنْ يَجْلِبَ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَ رَجْلِهِ ، فَلَعُمْرَى لَقَدْ فَوْقَ لَكُمْ سَهْمَ الْوَعِيدِ ، وَ أَغْرَقَ لَكُمْ بِالنَّزْعِ الشَّدِيدِ ، وَ رَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ، وَ قَالَ : (رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) ١ ، قَذَفَا بَغِيبَ بَعِيدٍ ، وَ رَجَمَا بَظْنَ مُصِيبٍ ، صَدَّقَهُ بِهِ أَبْنَاءُ الْحَمِيَّةِ ، وَ إِخْوَانُ الْعَصْبِيَّةِ ، وَ فِرْسَانُ الْكِبَرِ وَ الْجَاهِلِيَّةِ ، حَتَّى إِذَا انْقَادَتْ لَهُ الْجَامِحَةُ مِنْكُمْ ، وَ اسْتَحْكَمَتِ الطَّمَاعِيَّةُ مِنْهُ فِيكُمْ ، فَنَجَمَتِ الْحَالُ مِنَ السَّرِّ الْخَفِيِّ إِلَى الْأَمْرِ الْجَلِيِّ ، اسْتَفْحَلَ سُلْطَانُهُ عَلَيْكُمْ ، وَ دَلَفَ بِجُنُودِهِ نَحْوَكُمْ ، فَأَقْحَمَكُمْ وَ لَجَاتِ الدَّلَّ ، وَ أَحْلَوْكُمْ وَرَطَاتِ الْقَتْلِ ، وَ أَوْطَأَكُمْ إِثْخَانَ الْجِرَاحَةِ :

طَعْنَا فِي عَيُونِكُمْ وَ حَزًّا فِي حُلُوفِكُمْ ، وَ دَقًّا لِمَنَاخِرِكُمْ ، وَ قَصْدًا لِمَقَاتِلِكُمْ ، وَ سَوْقًا بِخِزَائِمِ الْقَهْرِ إِلَى النَّارِ الْمَعْدَةِ لَكُمْ ، فَأَصْبَحَ أَعْظَمُ فِي دِينِكُمْ جِرْحًا ، وَ أَوْرَى فِي دُنْيَاكُمْ قَدْحًا ، مِنْ الَّذِينَ أَصْبَحْتُمْ لَهُمْ مَنَاصِبِينَ ، وَ عَلَيْهِمْ مَتَالِبِينَ ، فَاجْعَلُوا عَلَيْهِ حَدَّكُمْ وَ لَهُ جَدَّكُمْ فَلَعُمْرَ اللَّهِ لَقَدْ فُخِرَ عَلَى أَصْلَكُمْ ، وَ وَقَعَ فِي حَسْبِكُمْ ، وَ دَفَعَ فِي نَسْبِكُمْ ، وَ أَجْلَبَ بِخَيْلِهِ عَلَيْكُمْ ، وَ قَصَدَ بِرَجْلِهِ سَبِيلَكُمْ : يَقْتَنِصُونَكُمْ بِكُلِّ مَكَانٍ ، وَ يَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَانٍ ، لَا تَمْتَنِعُونَ بِحِيلَةٍ ، وَ لَا تَدْفَعُونَ بِعَزِيمَةٍ فِي حَوْمَةٍ ذَلٍّ ، وَ حَلْقَةٍ ضَيْقٍ ، وَ عَرِصَةٍ مَوْتٍ ، وَ جَوْلَةٍ بَلَاءٍ . فَأُطْفِئُوا مَا كَمَنَ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصْبِيَّةِ ، وَ أَحْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ ، فَإِنَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَ نَخَوَاتِهِ ، وَ نَزَغَاتِهِ وَ نَفَثَاتِهِ ، وَ اعْتَمِدُوا وَضْعَ التَّدَلُّلِ عَلَى رِءُوسِكُمْ ، وَ إِلْقَاءَ التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ ، وَ خَلَعَ التَّكَبُّرِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ ، وَ اتَّخَذُوا التَّوَاضِعَ مُسْلِحَةً ، بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ عَدُوِّكُمْ : إِبْلِيسُ وَ جُنُودُهُ فَإِنَّ لَهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ جُنُودًا وَ أَعْوَانًا ، وَ رَجُلًا وَ فِرْسَانًا . وَ لَا تَكُونُوا كَالْمَتَكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ سِوَى مَا أَلْحَقَتِ الْعِظَمَةُ بِنَفْسِهِ مِنْ عَدَاوَةِ الْحَسَدِ ، وَ قَدَحَتِ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْغَضَبِ ، وَ نَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي أَنْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبَرِ الَّذِي أَعْقَبَهُ اللَّهُ بِهِ النَّدَامَةَ ، وَ أَلْزَمَهُ آثَامَ الْقَاتِلِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

أَلَا وَ قَدْ أَمَعْتُمْ فِي الْبَغْيِ ، وَ أَفْسَدْتُمْ فِي الْأَرْضِ ، مُصَارِحَةً لِلَّهِ بِالْمَنَاصِبِ ، وَ مُبَارِزَةً لِلْمُؤْمِنِينَ بِالْمَحَارِبِ فَاللَّهُ اللَّهُ فِي كِبَرِ الْحَمِيَّةِ ، وَ فَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ ، فَانَّهُ مَلَاقِحَ الشَّنَّانِ ، وَ مَنَافِخَ الشَّيْطَانِ ، الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَمَ الْمَاضِيَةَ ، وَ الْقُرُونِ الْخَالِيَةَ ، حَتَّى أَعْنَقُوا فِي حَنَادِسِ جَهَالَتِهِ وَ مَهَاوِي ضَلَالَتِهِ ، ذُلًّا عَلَى سِيَاقِهِ سِلْسَا فِي قِيَادِهِ ، أَمْرًا تَشَابَهَتْ الْقُلُوبُ فِيهِ ، وَ تَتَابَعَتِ الْقُرُونُ عَلَيْهِ ، وَ كَبُرَ تَضَايَقَتْ

الصَّدُور به ألا فالحذر الحذر من طاعة ساداتكم و كبرائكم الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حِسْبِهِمْ ، و تَرْفَعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ ، و أَلْقُوا الْهَجِينَةَ عَلَى رِئِهِمْ ، و جاحدوا اللَّهَ عَلَى مَا صَنَعَ بِهِمْ ، مكابرةً لقضائه ، و مغالبةً لآلائه فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصِيَّةِ ، و دعائم أركان الفتنه ، و سيوف اعتزاء الجاهليَّةِ ، فاتَّقُوا اللَّهَ و لا تكونوا لنعمه عليكم أصدادا ، و لا لفضله عندكم حسّادا و لا تطيعوا الأديعاء الَّذِينَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوِكُمْ كدَرِهِمْ ، و خلطتم بِصَحَّتِكُمْ مرضَهُمْ ، و أدخلتم في حَقِّكُمْ باطلهم ، و هم أساس الفسوق ، و أحلاس العقوق ، اتَّخَذَهُمْ إبليس مطايا ضلال ، و جندا بهم يصول على النَّاسِ ، و تراجعهُ ينطق على ألسنتهم استرقا لعقولكم ، و دخولا في عيونكم ، و نفثا في أسماعكم ، فجعلكم مرمى نبلة ، و موطىء قدمه ، و مأخذيده .

لثاني ، في الأمر بالاعتبار بحال الماضين : و ما أصاب الامم المتكبرين ، و بحال الانبياء و فضلهم في التواضع و حال اختبار اللَّه المتواضعين من خلقه نصبها بيتا لعبادته و ذلك قوله :

فاعتبروا بما أصاب الأمم المستكبرين من قبلكم من بأس اللَّه و صولاته ، و وقائعه و مثلاته ، و اتَّعَظُوا بِمَثَاوِي خُدُودِهِمْ ، و مصارع جنوبهم .

و استعيذوا بِاللَّهِ من لواقح الكبر ، كما تستعيذونه من طوارق الدَّهر ، فلو رَخَّصَ اللَّه في الكبر لأحد من عباده لَرَخَّصَ فِيهِ لَخَاصَّةَ أَنْبِيَائِهِ و ملائكته ، و لكنَّ اللَّهَ كَرِهَ إِلَيْهِمُ التَّكَايُرَ ، و رَضِيَ لَهُمُ التَّوَّاضِعَ ، فَأَلْصَقُوا بِالْأَرْضِ خُدُودَهُمْ و عَفَّروا فِي التُّرَابِ و جُوهَهُمْ ، خَفَضُوا أَعْنَاجَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ و كانوا أقواما مستضعفين ، و قد اختبرهم اللَّه بالمخمصة ، و ابتلاهم بالمجهدة ، و امتحنهم بالمخاوف ، و محصَّهم بالمكاره ، فلا تعتبروا الرِّضَا و السَّخَطَ بِالْمَالِ و الولد جهلا بمواقع الفتنه ، و الإختبار في مواضع الغنى و الإقتدار ، و قد قال سبحانه و تعالى (أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَ بَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ ، ١ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ) فَإِنَّ اللَّهَ سبحانه يختبر عباده المستكبرين في أنفسهم ، بأوليائه المستضعفين في أعينهم .

و لقد دخل موسى بن عمران و معه أخوه هارون ، عليهما السَّلام على فرعون و عليهما مدارع الصَّوْف و بأيديهما العصى فشربا له إن أسلم بقاء ملكه و دوام عزّه فقال : « ألا تعجبون من هذين يشرطان لى دوام العزّ و بقاء الملك و هما بما ترون من حال الفقر و الدَّلّ ، فهلّا القى عليهما أساوره من ذهب ؟ » إعظاما للذَّهب و جمعه ، و احتقارا للصَّوْف و لبسه . و لو أراد اللَّه سبحانه لأنبيائه

حيث بعثهم أن يفتح لهم كنوز الذهبان ، و معادن العقيان ، و مغارس الجنان ، و أن يحشر معهم طير السماء و وحوش الأرض لفعل ، و لو فعل لسقط البلاء ، و بطل الجزاء ، و اضمحلت الأنباء ، و لما وجب للقابلين أجور المبطلين ، و لا استحق المؤمنون ثواب المحسنين ، و لا لزمت الأسماء معانيها ، و لكن الله سبحانه جعل رسله أولى قوة في عزائمهم و ضعفة فيما ترى الأعين من حالاتهم ، مع قناعة تملأ القلوب و العيون غنى ، و خصاصة تملأ الأبصار و الأسماع أذى .

و لو كانت الأنبياء أهل قوة لا ترام ، و عزة لا تضام ، و ملك تمتد نحوه أعناق الرجال ، و تشد إليه عقد الرجال ، لكان ذلك أهون على الخلق في الاعتبار ، و أبعد لهم في الاستكبار ، و لآمنوا عن رهبة قاهرة لهم ، أو رغبة مائلة بهم ، فكانت النيات مشتركة ، و الحسنات مقتسمة ، و لكن الله سبحانه أراد أن يكون الاتباع لرسله ، و التصديق بكتبه ، و الخشوع لوجهه ، و الاستكانة لأمره ، و الاستسلام لطاعته ، أمورا له خاصة لا يشوبها من غيرها شائبة و كلما كانت البلوى و الاختبار أعظم ، كانت المثوبة و الجزاء أجزل .

ألا ترون أن الله سبحانه اختبر الأولين من لدن آدم ، صلوات الله عليه ، إلى الآخرين من هذا العالم بأحجار لا تضر و لا تنفع ، و لا تسمع و لا تبصر فجعلها بيته الحرام الذي جعله للناس قياما ثم وضعه بأوعر بقاع الأرض حجرا ، و أقل نقائق الأرض مدرا . و أضيق بطون الأودية قطرا : بين جبال خشنة ، و رمال دمتة ، و عيون و شلة ، و قرى منقطعة ، لا يزكوبها خف ، و لا حافر و لا ظلف ، ثم أمر آدم و ولده ، أن يشنوا أعطافهم نحوه ، فصار مثابة لمنتجع أسفارهم ، و غاية لملقى رحالهم . تهوى إليه ثمار الأفئدة من مفاوز قفار سحيقة ، و مهاوى فجاج عميقة ، و جزائر بحار منقطعة ، حتى يهزوا منا كبهم ذللا يهللون لله حوله ، و يرملون على أقدامهم شعنا غبرا له ، قد نبذوا السرايل وراء ظهورهم ، و شوّهوا بإعفاء الشّعور محاسن خلقهم ، ابتلاء عظيم ، و امتحانا شديدا ، و اختبارا مبينا ، و تمحيصا بليغا ، جعله الله سببا لرحمته ، و وصلة إلى جنته . و لو أراد سبحانه أن يضع بيته الحرام ، و مشاعره العظام ، بين جنات و أنهار ، و سهل و قرار ، جمّ الأشجار ، داني الثمار ، ملتفّ البنى ، متصل القوى ، بين برّة سمراء ، و روضة خضراء ، و أرياف محدقة ، و عراض مغدقة ، و رياض ناضرة ، و طرق عامرة ، لكان قد صغر قدر الجزاء على حسب ضعف البلاء ، و لو كان الأساس المحمول عليها ، و الأحجار المرفوع بها بين زمردة خضراء ، و ياقوته حمراء ، و نور و ضياء ، لخفف ذلك مسارعة الشك في الصدور ، و لوضع مجاهدة إبليس عن القلوب ، و لنفى معتلج الرّيب من الناس و لكن الله يختبر عباده بأنواع الشدائد و يتعبدهم

بأنواع المجاهد ، و يبتليهم بضروب المكاره ، إخراجا للتكبر من قلوبهم ، و إسكانا للتدلل في نفوسهم ، و ليجعل ذلك أبوابا فتحا إلى فضله ، و أسبابا ذللا لعفوه .

فاللّٰه الله في عاجل البغى ، و آجل و خامه الظلم ، و سوء عاقبه الكبر ، فإنها مصيده إبليس العظمى ، و مكيدته الكبرى ، التى تساور قلوب الرجال مساوره السموم القاتله ، فما تكدى أبدا ، و لا تشوى أحدا : لا عالما لعلمه ، و لا مقلّا فى طمره ، و عن ذلك ما حرس الله عباده المؤمنين بالصّلوات و الزكّوات ، و مجاهده الصّيام فى الأيام المفروضات ، تسكينا لأطرافهم ، و تخشيعا لأبصارهم ، و تذليلا لنفوسهم ، و تخفيضا لقلوبهم ، و إذهابا للخيلاء عنهم ، لما فى ذلك من تغيير عتاق الوجوه بالتراب تواضعا ، و التصاق كرائم الجوارح بالأرض تصاغرا ، و لحوق البطون من الصّيام تذلا ، مع ما فى الزكّاه من صرف ثمرات الأرض ، و غير ذلك إلى أهل المسكنه و الفقر . انظروا إلى ما فى هذه الأفعال من قمع نواجم الفخر و قدع طوابع الكبر .

و لقد نظرت فما وجدت أحدا من العالمين يتعصّب لشيء من الأشياء إلا عن علّه تحتل تمويه الجهلاء ، أو حجّه تليط بعقول السفهاء ، غيركم ، فإنكم تتعصّبون لأمر لا يعرف له سبب و لا علّه : أمّا إبليس فتعصّب على آدم لأصله ، و طعن عليه فى خلقته .

فقال : (أنا نارى و أنت طينى) و أمّا الأغنياء من مترفه الأمم ، فتعصّبوا لآثار مواقع النعم ،

فقالوا : (نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا ، وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ) .

فإن كان لا بدّ من العصبية فليكن تعصّبكم لمكارم الأخلاق ، و محامد الأفعال ، و محاسن الأمور التى تفاضلت فيها المجداء و النّجداء من بيوتات العرب و يعاسب القبائل ، بالأخلاق الرّغيبه ، و الأحلام العظيمة ، و الأخطار الجليله ، و الآثار المحموده . فتعصّبوا لخلال الحمد : من الحفظ للجوار ، و الوفاء بالذّمّام ، و الطّاعه للبرّ ، و المعصيه للكبر ، و الأخذ بالفضل ، و الكفّ عن البغى ، و الإعظام للقتل ، و الإنصاف للخلق ، و الكظم للغيط ، و اجتناب الفساد فى الأرض .

و احذروا ما نزل بالأمم قبلكم من المثلثات ، بسوء الأفعال ، و ذميم الأعمال ، فتذكّروا فى الخير و الشّرّ أحوالهم ، و احذروا أن تكونوا أمثالهم فإذا تفكّرتم فى تفاوت حالهم ، فالزموا كلّ أمر لزمت العزّه به شأنهم ، و زاحت الأعداء له عنهم ، و مدّت العافيه فيه بهم ، و انقادت النعمه له معهم ، و وصلت الكرامه عليه حبلمهم من الاجتناب للفرقه ، و اللّزوم للألفه و التّحاضّ عليها ، و التّواصى

بها ، و اجتنبوا كلَّ أمر كسر فقرتهم و أوهن مَنَتهم : من تضاغن القلوب ، و تشاحن الصدور ، و تدابر النفوس ، و تخاذل الأيدي ، و تدبّروا أحوال الماضين المؤمنين قبلكم : كيف كانوا فى حال التَّمحيص و البلاء ؟ ألم يكونوا أثقل الخلائق أعباء ، و أجهد العباد بلاء ، و أضيق أهل الدّنيا حالا ؟ اتّخذتهم الفراعنة عبدا ، فساموهم سوء العذاب ، و جرّعوهم المرار ، فلم تبرح الحال بهم فى ذلّ الهلكة ، و قهر الغلبة : لا يجدون حيلة فى امتناع ، و لا سبيلا إلى دفاع ، حتّى إذا رأى الله جدّ الصّبر منهم على الأذى فى محبّته ، و الاحتمال للمكروه من خوفه ، جعل لهم من مضايق البلاء فرجا : فأبدلهم العزّ مكان الدّلّ ، و الأمن مكان الخوف ، فصاروا ملوكا حكاما ، و أنمّه أعلاما ، و بلغت الكرامة من الله لهم ما لم تبلغ الآمال إليه بهم .

فانظروا كيف كانوا حيث كانت الأملاء مجتمعة ، و الأهواء متّفقه ، و القلوب معتدلة ، و الأيدي مترادفة ، و السيوف متناصرة ، و البصائر نافذة و العزائم واجدة ؟ ألم يكونوا أربابا فى أقطار الأرضين ، و ملوكا على رقاب العالمين ؟ ؟ فانظروا إلى ما صاروا إليه فى آخر أمورهم ، حين وقعت الفرقة ، و تشتّت الألفه ، و اختلفت الكلمة و الأفتدة ، و تشعبوا مختلفين ، و تفرّقوا متحاربين ، قد خلع الله عنهم لباس كرامته ، و سلبهم غضارّة نعمته ، و بقى قصص أخبارهم فيكم عبرة للمعتبرين منكم .

و اعتبروا بحال ولد إسماعيل و بنى إسحاق و بنى إسرائيل عليهم السّلام فما أشدّ اعتدال الاحوال ، و أقرب اشتباه الأمثال تأملوا أمرهم فى حال تشتّتهم و تفرّقهم ، ليالى كانت الأكاسرة و القياصرة أربابا لهم يحتازونهم عن ريف الآفاق ، و بحر العراق ، و خضره الدّنيا ، إلى منابت الشّيح ، و مها فى الرّيح ، و نكد المعاش ، فتركوهم عالّة مساكين إخوان دبر و وبر ، أذلّ الأمم دارا ، و أجذبهم قرارا ، لا يأوون إلى جناح دعوة يعتصمون بها ، و لا إلى ظلّ الفه يعتمدون على عزّها ،

فالأحوال مضطربة ، و الأيدي مختلفه ، و الكثرة متفرّقة ، فى بلاء أزل ، و أطباق جهل من بنات موءودة ، و أصنام معبوده ، و أرحام مقطوعة ، و غارات مشنونة .

فانظروا إلى مواقع نعم الله عليهم ، حين بعث إليهم رسولا ، فعقد بملّتهم طاعتهم ، و جمع على دعوته ألفتهم ، كيف نشرت النّعمه عليهم جناح كرامتها ، و أسالت لهم جداول نعيمها ، و التفت الملة بهم فى عوائد بركتها ، فأصبحوا فى نعمتها غرقين ، و فى خضره عيشها فكهين ؟ قد تربّعت الأمور بهم فى ظلّ سلطان قاهر ، و أوتهم الحال إلى كنف عزّ غالب ، و تعظّفت الأمور عليهم فى ذرى

ملك ثابت ، فهم حكام على العالمين ، و ملوك فى أطراف الأرضين : يملكون الأمور على من كان يملكها عليهم ، و يمشون الأحكام فيمن كان يمشيها فيهم ، لا تغمز لهم قناه ، و لا تفرح لهم صفاء ألا و إنكم قد نفستم أيديكم من حبل الطاعة ، و نلتم حصن الله المضروب عليكم بأحكام الجاهلية ، و إن الله سبحانه قد امتن على جماعه هذه الأمة فيما عقد بينهم من حبل هذه الألفه : التى ينتقلون فى ظلها ، و يأوون إلى كنفها بنعمه لا يعرف أحد من المخلوقين لها قيمه : لأنها أرجح من كل ثمن ، و أجل من كل خطر .

و اعلموا أنكم صرتم بعد الهجرة أعرابا ، و بعد الموالاة أحزابا ، ما تتعلقون من الإسلام إلا باسمه ، و لا تعرفون من الإيمان إلا رسمه تقولون « النار و لا العار » كأنكم تريدون أن تكفوا الإسلام على وجهه انتهاكا لحريمه ، و نقضا لميثاقه ، الذى وضعه الله لكم حرما فى أرضه ، و أمنا بين خلقه ، و إنكم إن لجأتم إلى غيره حاربكم أهل الكفر ، ثم لا جبرائيل و لا ميكائيل و لا مهاجرون و لا أنصار ينصرونكم ، إلا المقارعة بالسيف حتى يحكم الله بينكم .

و إن عندكم الأمثال من بأس الله و قوارعه ، و أيامه و وقائعه ، فلا تستبطئوا وعيده جهلا بأخذه ، و تهاونا ببطشه ، و يأسا من بأسه ، فإن الله سبحانه لم يلعن القرن الماضى بين أيديكم إلا لتركهم الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر ، فلعن الله السفهاء لركوب المعاصى ، و الحكماء لترك التناهى ، ألا و قد قطعتم قيد الإسلام ، و عطلتم حدوده ، و أتمم أحكامه .

الثالث فى اقتصاصه عليه السلام بحاله فى تكليفه ، و شرح حاله مع رسول الله صلى الله عليه و آله من أول عمره و التنبه على موضعه منه ، و ذلك قوله :

ألا و قد أمرنى الله بقتال أهل البغى و النكث ، و الفساد فى الأرض : فأما الناكثون فقد قاتلت ، و أما الفاسقون فقد جاهدت ، و أما المارق فقد دوخت ، و أما شيطان الرده فقد كفيته بصعقه سمعت لها وجبه قلبه و رجء صدره ، و بقيت بقيه من أهل البغى و لئن أذن الله فى الكرة عليهم لأدين منهم ، إلا ما يتشذر فى أطراف البلاد تشذرا .

أنا وضعت فى الصغر بكلا كل العرب ، و كسرت نواجم قرون ربيع و مضر ، و قد علمتم موضعى من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بالقرابة القريبه و المنزل الخصيصه ، وضعنى فى حجره و أنا وليد يضمنى إلى صدره ، و يكنفنى فى فراشه ، و يمسنى

جسده ، و يشمّنى عرفه ، و كان يمضغ الشّىء ثمّ يلقمنيه ، و ما وجد لى كذبهُ فى قول ، و لا خطلهُ فى فعل ، و لقد قرن الله به ، صلى الله عليه و آله ، من لدن أن كان فطيما أعظم ملك من ملائكته ، يسلك به طريق المكارم ، و محاسن أخلاق العالم ، ليله و نهاره ، و لقد كنت أتبعه أتباع الفصيل أثر أمّه ، يرفع لى فى كلّ يوم من أخلاقه علما ، و يأمرنى بالافتداء به ، و لقد كان يجاور فى كلّ سنّه بحراء ، فأراه و لا يراه غيرى ، و لم يجمع بيت واحد يومئذ فى الإسلام غير رسول الله صلى الله عليه و آله ، و خديجهُ ، و أنا ثالثهما ، أرى نور الوحي و الرّساله ، و أشمّ ريح النّبوة .

و لقد سمعت رنّة الشّيطان حين نزل الوحي عليه ، صلى الله عليه و آله و سلّم ، فقلت :

يا رسول الله ، ما هذه الرّنّة ؟ فقال : « هذا الشّيطان أيس من عبادته ، إنك تسمع ما أسمع ،

و ترى ما أرى ، إلا أنّك لست بنبى ، و لكنّك وزير ، و إنّك لعلّى خير » . و لقد كنت معه ، صلى الله عليه و آله ، لمّا أتاه الملائ من قريش ، فقالوا له : يا محمّد ، إنّك قد ادّعت عظيمًا لم يدّعه أبأوك و لا أحد من بيتك ، و نحن نسألك أمرا إن أجبتنا إليه ، و أرّيتناه علمنا أنّك نبى و رسول ، و إن لم تفعل علمنا أنّك ساحر كذاب . فقال صلى الله عليه و آله : و ما تسألون ؟ قالوا : تدعو لنا هذه الشّجرة حتّى تنقلع بعروقها و تقف بين يديك . فقال صلى الله عليه و آله و سلّم : إنّ الله على كلّ شىء قدير ، فإن فعل الله لكم ذلك أتؤمنون و تشهدون بالحقّ ؟ قالوا : نعم ، قال : فإنّى سأريكم ما تطلبون ، و إنّى لأعلم أنّكم لا تغيثون إلى خير ، و إنّ فيكم من يطرح فى القلب ، و من يحزّب الاحزاب ، ثم قال صلى الله عليه و آله : يا ايّها الشّجرة إن كنت تؤمنين بالله و اليوم الآخر و تعلمين أنّى رسول الله فانقلعى بعروقك حتّى تقفى بين يدى بإذن الله . و الذى بعثه بالحقّ لانقلعت بعروقها و جاءت و لها دوى شديد ، و قصف كقصف أجنحة الطّير ، حتّى وقفت بين يدى رسول الله ، صلى الله عليه و آله و سلّم ، مرفوفه ، و ألقت بغصنها الأعلى على رسول الله ، صلى الله عليه و آله و سلّم ، و ببعض أغصانها على منكبى و كنت عن يمينه صلى الله عليه و آله و سلّم ، فلمّا نظر القوم إلى ذلك قالوا علواً و استكبارا : فمرها فليأتك نصفها و يبقى نصفها ، فأمرها بذلك فأقبل إليه نصفها كأعجب إقبال و أشدّه دويّا ، فكادت تلتفّ برسول الله صلى الله عليه و آله و سلّم ، فقالوا كفرا و عتوا : فمر هذا النّصف فليرجع إلى نصفه كما كان ، فأمره ، صلى الله عليه و آله و سلّم ، فرجع فقلت أنا : لا إله إلا الله ، فإنّى أوّل مؤمن بك يا رسول الله ، و أوّل من أقرّ بأنّ الشّجرة فعلت ما فعلت بأمر الله تصديقا بنبوّتك و إجلالا لكلمتك ، فقال القوم كلّهم : بل ساحر كذاب عجيب السّحر خفيف

فيه ، و هل يصدّقك في أمرک إلا مثل هذا ؟ (يعنونى) و إني لمن قوم لا تأخذهم في الله لومة لائم : سيماهم سيما الصّديقين ، و كلامهم كلام الأبرار ، عمّار الليل و منار النهار ، متمسّكون بحبل القرآن ، يحيون سنن الله و سنن رسوله ، لا يستكبرون و لا يعلون و لا يعلّون ، و لا يفسدون : قلوبهم في الجنان ، و أجسادهم في العمل .

از خطبه‌های امام(ع) که به خطبه «قاصعه» معروف است.[۱]

در این خطبه از «ابلیس» که تکبر ورزید و بر آدم سجده نکرد سخت نکوهش شده، و در آن آمده است که «ابلیس» نخستین کسی است که تعصب و نخوت را اظهار کرد، امام(ع) در اینجا مردم را از پیمودن راه و رسم شیطان و «تکبر» و «تعصب» بر حذر می‌دارد.

ستایش ویژه خداوندی که لباس عزت و کبریائی را پوشیده و این دو را ویژه خویش - نه مخلوقش - قرار داده، و آن را حد و مرز بین خویش و دیگران گردانیده، عزت و کبریائی را بخاطر جلالت و بزرگیش برای خود انتخاب کرده است.

سرچشمه نا فرمانی آنکس که در این دو با وی به منازعه و ستیز برخیزد از رحمت خویش به دورش داشته است، و بدین وسیله فرشتگان مقرب خود را در بوته آزمایش قرار داد تا متواضعان از متکبران ممتاز گردند، و با این که از تمام آن چه در دل‌ها است و از اسرار نهان آگاه است به آن‌ها فرمود:

«من بشری را از گل و خاک می‌آفرینم، آن گاه که آفرینش او را به پایان رساندم و جان در او دمیدم، برای او سجده کنید! فرشته‌گان همه و همه سجده کردند مگر ابلیس» (۱-ص ۸۱-۷۴).

که نخوت و غیرت نا بجا وی را فرا گرفت و بر آدم بخاطر خلقت خویش فخر فروشی کرد و به خاطر آفرینش خود در برابر آدم تعصب پیشه ساخت، این دشمن خداییشوای متعصبان و سر سلسله متکبران است، که اساس تعصب را پی ریزی کرد و با خداوند در ردای جبروتی به ستیز و منازعه پرداخت و لباس بزرگی را به تن پوشانید و پوشش تواضع و فروتنی را کنار گذارد!

مگر نمی‌بینید که چگونه خداوند او را به واسطه تکبرش تحقیر کرد و کوچک شمرد، و در اثر بلند پروازیش وی را پست و خوار گردانید و به همین جهت او را در دنیا طرد، و آتش فروزان دوزخ را در آخرت برایش مهیا نمود.

آزمایش مخلوق خداوند اگر می‌خواست آدم را از نوری که روشنایش سوی چشمها را ببرد، عقلها را در برابر زیبایی و جمالش مبهوت سازد، و عطر و پاکیزگیش قوه شامه‌ها را تسخیر کند، بیافریند، می‌آفرید، و اگر چنین می‌کرد گردنها در برابر او خاضع میشدند و آزمایش در این مورد برای فرشتگان آسانتر بود!

خداوند مخلوق خویش با اموری که از فلسفه و ریشه آن آگاهی ندارند می‌آزماید تا از هم‌ممتاز گردند و تکبر را از آنها بزدايد و آنان را از کبر و نخوت دور سازد.

درس عبرت!

بنابراین از آنچه خداوند در مورد ابلیس انجام داده عبرت گیرند، زیرا اعمال طولانی و کوششهای فراوان او را (بر اثر تکبر) از بین برد. او خداوند را شش هزار سال عبادت نمود که معلوم نیست از سالهای دنیا است یا از سالهای آخرت. اما با ساعتی تکبر همه را نابود ساخت! پس چگونه ممکن است کسی بعد از ابلیس همان معصیت را انجام دهد ولی سالم بماند، نه، هرگز چنین نخواهد بود! خداوند هیچگاه انسانی را بخاطر عملی داخل بهشت نمی‌کند که در اثر همان کار فرشته‌ای را از آن بیرون کرده باشد، فرمان او در باره اهل آسمانها و زمین یکی است، و بین خدا و احدی از مخلوقاتش دوستی خاصی برقرار نیست، تا به خاطر آن مرزهایی را که بر همه جهانیان تحریم کرده است مباح سازد.

از شیطان بر حذر باشید!

ای بندگان خدا از این دشمن خداوند بر حذر باشید! نکند شما را به بیماری خودش (یعنی تکبر) مبتلا سازد! او با ندای خود شما را به حرکت وادارد، و به وسیله لشکرهای سواره و پیاده‌اش شما را جلب نماید! به جان خودم سوگند او تیری خطرناک برای شکار کردن شما به چله کمان گذاشته، و آن را با قدرت و فشار تا سر حد توانائی کشیده، و از نزدیکترین مکان به سوی شما پرتاب کرده است (آری او چنین) گفته «پروردگارا! به سبب آنکه مرا اغوا کردی زرق و برق زندگی را در چشم آنها جلوه می‌دهم، و همه را اغواء خواهم کرد» (حجر. ۳۹). (و به سوی کفر و شرک خواهم کشانید)

(اما) تیری در تاریکی به سوی هدفی دور انداخت و گمانی نا بجا برد (یعنی خواسته‌اش که همه انسانها مشرک شوند و از راه راست منحرف شوند تحقق نیافت) ولی فرزندان نخوت، و برادران تعصب، و سواران مرکب کبر و جهالت او را عملاً تصدیق کردند تا آنجا که افراد سرکش شما متقاد او شدند، و طمع او در شما مستحکم گردید، و بالاخره این وضع از خفا و پنهانی در آمد و آشکار شد حکومتش بر شما قوت یافت و با سپاه خویش به شما حمله آورد و سپس شما را در پناهگاههای مذلت داخل ساخت، در مهلکه‌ها فرود آورد، (و سپاهیان شما را با فرو کردن نیزه در چشمها، بریدن گلوها و کوبیدن مغزها پامال کردند، این برای آن است که شما را هلاک سازد و به سوی آتشی بکشاند که از پیش مهیا شده است.

بنا بر این ابلیس بزرگترین مشکل برای دینتان و زیانبارترین و آتش افروزترین فرد برای دنیای شما است (او خطرناکتر) از کسانی است که دشمن سر سخت آنانید و برای درهم شکستنشان کمر بسته‌اید. آتش خشم خویش را در برابر او بکار اندازید و ارتباط خود را با وی قطع کنید به خدا سوگند او نسبت به اصل و ریشه شما تفاخر کرد و بر حسب و نسب شما طعنه زد و عیبجویی نمود، با سپاه سواره خویش به شما حمله آورد و با پیاده نظام خود راه راست را بر شما بست.

در هر کجا شما را بیابند صید می‌کنند و دست‌هایتان را قطع می‌نمایند، نه می‌توانید با حيله و نقشه آنها را منع کنید و نه با سوگند و قسم! زیرا کمینگاه آنها جایگاهی ذلت آور دایره‌ای ضیق، عرصه مرک و جولانگاه بلا است. بنابراین شراره‌های تعصب و کینه‌های جاهلی که در قلب دارید خاموش سازید که این نخوت و تعصب ناروا در مسلمان از القات، نخوتها فساد و وسوسه‌های شیطان است تاج تواضع و فروتنی را بر سر نهید و تکبر و خود پسندی را زیر پا افکنید و حلقه‌های زنجیر خود برتر بینی را از گردن نهید، و فروتنی و تواضع را سنگر میان خود و دشمنانتان یعنی ابلیس و سپاهیان شما برگزینید، زیرا او از هر گروهی لشکرها یاورانی: پیادگان و سواران دارد، شما مانند آن شخص مباحثید که بر برادرش بدون آنکه بر او برتری داشته باشد تکبر ورزید اما خود پسندی و بلندپروازی دشمنی و حسادت را در قلبش انداخت، و آتش خشم در اثر نخوت و تعصب در دلش شعله‌ور گردید، و شیطان باد کبر و غرور را در دماغش دمید، و سرانجام پشیمان شد و خداوند گناه تمام قاتلان تا روز قیامت را به گردن او افکند. [۲]

از کبر و نخوت بر حذر باشید.

آگاه باشید! شما در سرکشی و ستم مبالغه کردید، و در زمین با دشمنی آشکار با خداوند فساد براه انداختید، و با صراحت با مؤمنان به مبارزه و جنگ پرداختید، زنها را زنها را شمارا به خدا سوگند از کبر و نخوت تعصب آمیز، و تفاخر جاهلی بر حذر باشید! که آن مرکز پرورش کینه و بغض و جایگاه و سوسه های شیطان است که ملتهای پیشین و امتهای قرون گذشته را فریفته است تا آنجا که آنها در تاریکیهای جهالت فرو رفتند و در گودالهای هلاکت سقوط کردند، و به سهولت و آسانی در آنجا که میخواست کشانیده شدند، کبر و نخوت و عصیبت امری است که قلبها در داشتن آنها باهم شبیهند و قرنهای پی در پی بر این وضع گذشته اند، کبر و غرور در دل افراد به قدری است که سینه ها از آن به تنگی گرائیده اند.

از پیروی بزرگان متکبر بهره یزید زنها را زنها را! از پیروی و اطاعت بزرگترها و رؤسایان بر حذر باشید همانها که به واسطه موقعیت خود تکبر می فروشند همانها که خویشان را بالاتر از نسب خود می شمارند و کارهای نادرست را (از طریق اعتقاد به جبر همچون شیطان) به خدا نسبت می دهند.

و به انکار نعمتهای خدا برخاستند تا با قضایش ستیز کنند و نعمتهایش را نا دیده گیرند، آنها پی و بنیان تعصب و ستون و ارکان فتنه و فساد و شمشیرهای تفاخر جاهلیتند!

از خدا بترسید، و با نعمتهای خدا بر خود ضدیت مکنید! (زیرا موجب سلب نعمت می شود) و نسبت به فضل و بخشش او حسادت موزید و از «ادعیاء» همانها که معلوم نیست پدرشان کیست و جامه اسلام را به تن پوشیده اند و نفاق و دورویی را پیشه کرده اند اطاعت نکنید، از آنها که جام پاک قلبتان را در اختیار آب تیره نفاقشان قرار داده اند، از آنها که تندرستی خویش را با بیماری آنها آمیخته اند (و ایمان خالص خویش را با نفاق آنها مخلوط ساخته اند) و باطلشان را در حق خود راه داده اند، آنها، اساس گناهانند و همدم نافرمانیها، ابلیس آنان را مرکبهای راهوار گمراهی قرار داده، و سپاهی که بوسیله آنها بر مردم غلبه یابد انتخاب کرده، و آنها را به عنوان سخنگوی خود برای دزدیدن عقلهایتان، داخل شدن در چشمها و دمیدن در گوشهایتان برگزیده است. و به این ترتیب شما را هدف تیرهای خویش، و پایمال شدگان زیر گامها و دستاویز خود قرار داده است.

از گذشتگان عبرت بگیرید!

از آنچه به ملت‌های متکبر پیشین از عذاب و کیفرها و عقوبت‌ها رسیده است عبرت بگیرید!

و از قبرهای آنها و محل خوابیدنشان در زیر خاک پند پذیرید! و به خداوند در مورد آثار بدی که تکبر در قلبها باقی می‌گذارد پناه برید همان گونه که از حوادث سخت و مشکلات زندگی به او پناهنده می‌شوید!

اگر خداوند تکبر ورزیدن را به کسی اجازه می‌داد، حتما در مرحله نخست آن را مخصوص پیامبران و اولیاء خود می‌ساخت، اما خداوند تکبر و خود برتر بینی را برای همه آنها منفور شمرده است، و تواضع و فروتنی را بر ایشان پسندیده آنها گونه‌ها را بر زمین می‌گذارند و صورتها را بر خاک می‌سائیدند، و پر و بال خویشان را برای مؤمنان می‌گسترانیدند، تا آنجا که مردم بیخبر آنها را ناتوان می‌شمردند، خداوند آنها را با گرسنگی آزمایش نمود و، به مشقت و ناراحتی مبتلا ساخت، با امور خوف‌ناک امتحان کرد، و با سختی‌ها و مشکلات خالص گردانید و ازبوتنه آزمایش بیرون آمدند.

بنا بر این ثروت و اولاد: بود و نبود و یا کم و زیاد آن را دلیل بر خشنودی و یا خشم خداوند مگیرید، که این خود جهل و نادانی نسبت بموارد آزمایش، و امتحان در مواضع بی‌نیازی و قدرت است، زیرا خداوند سبحان فرموده است: «آیا گمان می‌کنند مال و فرزندان که به آنها می‌بخشیم (به خاطر خشنودی و رضایتی است که از آنها داریم و) دلیل بر آن است که به سرعت نیکی‌ها را برای آنها فراهم می‌سازیم (چنین نیست)، بلکه نمی‌دانند و درک نمی‌کنند (سوره مؤمنون- ۵۵ و ۵۶). (چه این که اینها آزمایش است زیرا) خداوند بندگان متکبر و خود پسند را با اولیاء خویش که در چشم آنها ضعیف و ناتوانند می‌آزماید.

تواضع و فروتنی انبیاء

موسی بن عمران با برادرش (ع) بر فرعون وارد شدند، در حالی که لباسهای پشمین به تن داشتند و در دست هر کدام عصائی بود، با او شرط کردند- که اگر تسلیم فرمان پروردگار شود- حکومت و ملکش باقی بماند و عزت و قدرتش دوام یابد. اما او گفت:

«آیا از این دو تعجب نمی‌کنید؟ که با من شرط میکنند بقاء ملک و دوام عزتم بستگی به خواسته آنها داشته باشد در حالی که خودشان فقر و بیچارگی از سر وضعیتشان می‌بارد (اگر راست می‌گویند) چرا دستبندهائی از طلا به آنها داده نشده است؟» این سخن را فرعون به خاطر بزرگ شمردن طلا و جمع‌آوری آن و تحقیر پشم و پوشیدن آن گفت:

(ولی) اگر خداوند می‌خواست بهنگام مبعوث ساختن پیامبرانش، درهای گنجهاو معادن طلا و باغهای خرم و سر سبز را به روی آنان بگشاید، می‌گشود، و اگر می‌خواست پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان گسیل دارد، می‌داشت، اگر این کار را می‌کرد امتحان از میان می‌رفت، پاداش و جزاء بی‌اثر می‌شد، و وعده‌ها و وعیدهای الهی بی‌فائده می‌گردید، و برای پذیرندگان اجر و پاداش آزمودگان واجب نمی‌شد، و مومنان استحقاق ثواب نیکوکاران را نمی‌یافتند، و اسماء و نامها با معانی خود همراه نبودند (یعنی هیچگاه نمیشد به یک مؤمن حقیقتاً مؤمن گفت زیرا اوبه خاطر قدرت و مکنت پیامبران اظهار ایمان می‌کرد) اما خداوند پیامبران خویش را از نظر عزم و اراده، قوی، و از نظر ظاهر فقیر و ضعیف قرار داد، ولی توأم با قناعتی که قلب‌ها و چشم‌ها را پر از بی‌نیازی می‌کرد هر چند فقر و ناداری ظاهری آن‌ها چشم‌ها و گوش‌ها را از ناراحتی مملو می‌ساخت.

اگر پیامبران دارای آن چنان قدرتی بودند که کسی خیال مخالفت با آنان را نمی‌کرد و توانائی و عزتی داشتند که هرگز مغلوب نمی‌شدند، و سلطنت و شوکتی دارا بودند که همه چشم‌ها به سوی آنان بود و از راههای دور، بار سفر به سوی آنان بسته می‌شود، اعتبار و ارزش آن‌ها برای مردم کمتر و متکبران سر تعظیم در برابرشان فرود می‌آوردند، و اظهار ایمان می‌نمودند.

اما به خاطر ترسی که بر آن‌ها چیره می‌شد و یا به واسطه میل و علاقه‌ای که به مادیات آنها داشتند و در این صورت در نیت‌ها خلوص یافت نمی‌شد، و غیر از خداوند جنبه‌های دیگری نیز در اعمالشان شرکت داشت، و با انگیزه‌های گوناگون به سراغ نیکی‌های رفتند.

ولی خداوند اراده کرده که پیروی از پیامبرانش، و تصدیق کتابهایش، و خضوع و فروتنی در برابر فرمانش و تسلیم محض در اطاعتش، اموری ویژه و مخصوص او باشند، و چیز دیگری با آنها آمیخته نگردد.

و هر قدر امتحان و آزمایش بزرگ‌تر و مشکل‌تر باشد، ثواب و پاداش گران قدرتر و بیشتر خواهد بود.

کعبه، خانه پاک خدامگر نمی‌بینید خداوند انسانها را از زمان آدم تا انسان‌های آخرین این جهان، با سنگهایی که نه زیان می‌رسانند و نه نفع می‌بخشند، نه می‌بینند و نه می‌شنوند آزمایش نموده این سنگ‌ها را خانه محترم خود قرار داده، و آن را موجب پایداری و پا بر جایی مردم گردانیده است، سپس آن را در پر سنگلاخ‌ترین مکان‌ها و بی‌گیا‌ترین نقاط زمین، و کم فاصله‌ترین دره‌ها قرار داد.

در میان کوههای خشن، رملهای فراوان، چشمه‌های کم آب، و آبادی‌های از هم جدا و پر فاصله، که نه شتر، و نه اسب و گاو و گوسفند هیچکدام در آن به راحتی زندگی نمی‌کند و سپس آدم و فرزندانش را فرمان داد که به آن سو توجه کنند و آن را مرکز تجمع و سر منزل مقصود و باراندازشان گردانید، تا افراد از اعمال قلب به سرعت از میان فلات و دشت‌های دور، و از درون وادیها و دره‌های عمیق، و جزائر از هم پراکنده‌ی دریاها، به آن جا روی آوردند، تا به هنگام سعی شانه‌ها را حرکت دهند و لا اله الا الله گویان.

اطراف خانه طواف کنند، و با موهای آشفته و بدن‌های پر گرد و غبار به سرعت حرکت کنند، لباسهایی که نشانه شخصیت‌ها است کنار انداخته و با اصلاح نکردن موها قیافه خود را تغییر دهند.

این آزمونی بزرگ، امتحانی شدید و آزمایشی آشکار و پاکسازی و خالص‌گردانیدنی مؤثر است که خداوند آنرا سبب رحمت و رسیدن بهشتش قرار داده است.

اگر خداوند خانه محترمش و محل‌های انجام وظائف حج را در میان باغها و نهراو سرزمینهای هموار و پر درخت و پر ثمر، مناطقی آباد و دارای خانه و کاخهای بسیار و آبادی‌های به هم پیوسته، در میان گندمزارها و باغهای خرم و پر گل و گیاه، در میان بستان‌های زیبا و پر طراوت و پر آب، در وسط باغستانی بهجت‌زا و جاده‌های آباد قرار می‌داده به همان نسبت که آزمایش و امتحان ساده‌تر بود پاداش و جزاء نیز کمتر بود.

و اگر پی و بنیان خانه «کعبه» و سنگ‌هایی که در بنای آن بکار رفته از زمرد سبز و یاقوت سرخ و نور و روشنائی بود، شک و تردید دیرتر در سینه‌های (ظاهر بینان) رخنه می‌کرد و کوشش ابلیس بر قلبها کمتر اثر می‌گذاشت و وسوسه‌های پنهانی از مردم منتفی میگشت.

اما خداوند بندگانش را با انواع شدائد می‌آزماید و با انواع مشکلات دعوت به عبادت می‌کند و به اقسام گرفتاریها مبتلا می‌نماید تا تکبر را از قلبهایشان خارج سازد، و خضوع و آرامش را در آنها جایگزین نماید.

بابهای فضل و رحمتش را به رویشان بگشاید و وسائل عفو خویش را به آسانی در اختیارشان قرار دهد.

از ستمگری بر حذر باشید زنهار! زنهار! شما را به خدا!! از تعجیل عقوبت و کیفر سرکشی و ستم بر حذر باشید و از سرانجام وخیم ظلم و سوء عاقبت تکبر و خود پسندی که کمین‌گاه بزرگ ابلیس و مرکز کید و نیرنگ اوست به هراسید، کید و نیرنگی که با قلب‌های مردان همچون زهرهای کشنده می‌آمیزد، و هرگز از تاثیر فرو نمی‌ماند. و کسی از هلاکتش جان به در نمی‌برد.

هیچکس: نه عالم و دانشمند به خاطر علم و دانشش و نه فقیر به خاطر لباس کهنه‌اش و خداوند به خاطر حفظ بندگانش از این امور یعنی ظلم و ستم و کید شیطان، با نماز، زکات و مجاهده در گرفتن روزه واجب، آنان را حراست فرموده است، تا اعضاء و جوارحشان آرام و چشمهایشان خاشع، و غرائز و تمایلات سرکششان خوار و ذلیل، و قلب‌های آنها خاضع گردد و تکبر از آنها رخت بر بندد، به علاوه سائیدن پیشانی که بهترین جاهای صورت است به خاک موجب تواضع، و گذاردن اعضای پر ارزش بدن بر زمین دلیل کوچکی، و چسبیدن شکم به پشت (در اثر روزه) مایه فروتنی است و پرداخت زکاء موجب صرف ثمرات زمین و غیر آنها بنیازمندان و مستمندان میشود، (همه اینها حراست و حفظ بندگان را از کیدهای شیطان و سائر ناهنجاریها بهمراه دارد).

تعصبات بی دلیل

به آثار این افعال (نماز و روزه و زکات و سجده) بنگرید که چگونه شاخه‌های درخت تفاخر را درهم میشکنند و از جوانه زدن کبر و خود پسندی جلوگیری می‌کنند.

من در اعمال و کردار جهانیان نظر افکندم، هیچکس را نیافتم که در باره چیزی تعصب به خرج دهد جز اینکه علتی داشته که حقیقت را بر جاهلان مشتبّه ساخته و یا در عقل و اندیشه سفیهان نفوذ نموده.

جز شما که تعصب در باره چیزی می‌ورزید که نه سببی دارد و نه علتی، اما ابلیس در برابر «آدم» (ع) به خاطر اصل و اساس خود تعصب ورزید و آفرینش آدم را مورد طعن قرار داد، و گفت:

«من از آتشم و تو از خاک!»

تعصب ثروت و اما ثروت‌مندان عیاش ملت‌ها تعصبشان به واسطه زر و زیور و دارائی آنها است چنانکه خود می‌گفتند:

«ثروت و فرزندان ما از همه بیشتر است و هرگز مجازات نمی‌شویم» و اگر قرار است تعصبی در کار باشد باید به خاطر اخلاق پسندیده، افعال نیک، و کارهای خوب باشد، همان افعال و اموری که افراد با شخصیت و شجاعان خاندان عرب و سران قبائل در آنها بر یکدیگر برتری می‌جستند.

یعنی اخلاق پسندیده، اندیشه‌های بزرگ، مقامهای بلند و آثار ستوده (در اینها تعصب به خرج دهید) تعصب‌های شما برای خصلت‌های ارزشمند، حفظ حقوق همسایگان، وفای به پیمانها، اطاعت کردن نیکی‌ها، سرپیچی از تکبر، جود و بخشش داشتن، خودداری از ستم، وحشت از قتل نفس، انصاف در باره مردم، فرو خوردن خشم و دوری و اجتناب از فساد در زمین باشد.

بنابراین از کیفرهایی که در اثر کردار بد و کارهای ناپسند بر امت‌های پیشین واقع شده بر حذر باشید، و حالات آنها را در خوبی‌ها و سختی‌ها همواره به یاد آرید. نکنند شما مانند آنان باشید:

پس آنگاه که در تفاوت حال آنان به هنگامی که در خوبی بودند و زمانی که در شر و بدی قرار داشتند اندیشه نمودید به سراغ کارهایی روید که موجب عزت و اقتدار آنان شد، دشمنان را از آنان دور نموده، عافیت و سلامت به آنها روی آورد، نعمت را در اختیارشان قرار داد، و کرامت و شخصیت باعث پیوند اجتماعی آنان شد، یعنی از تفرقه و پراکندگی اجتناب ورزیدند و بر الفت و هم‌گامی همت گماشتند، و یک دیگر را به آن توصیه و تحریص نمودند.

از هر کاری که ستون فقرات آنها را در هم شکست و قدرت‌شان را سست کرد اجتناب ورزید، یعنی از کینه‌های درونی، بخل و حسادت و پشت کردن بهم و ایجاد فتور و سستی بین جامعه سخت دوری گزینید.

در شرح حال مومنان پیشین تدبر کنید که چگونه در حال آزمایش و امتحان بودند!

آیا بیش از همه، مشکلات بر دوش آنان نبود؟ و آیا بیش از همه مردم در شدت و زحمت نبودند؟ و آیا از همه جهانیان در تنگنای بیشتری قرار نداشتند؟ فرعونها آنان را برده خویش ساخته بودند و همواره در بدترین شکنجه‌ها قرار داشتند تلخیهای روزگار را بر آنها چشانده، و این همچنان با ذلت و هلاکت و مقهوریت ادامه داشت.

نه راهی داشتند که از این وضع سر باز زنند، و نه طریقی برای دفاع از خود می یافتند تا آنگاه که خداوند، جدیت و استقامت و صبر در برابر ناملایمات بخاطر محبتش و تحمل ناراحتی ها از خوف و خشیتش را در آنها یافت، در این موقع از درون حلقه های تنگ بلا، راه نجاتی بر ایشان گشود و ذلت را به عزت و ترس را به امنیت تبدیل کرد، یعنی آنها را حاکم، زمامدار و پیشوا گردانید. آن قدر کرامت و احترام از ناحیه خداوند به آنان رسید، که حتی خیال آن را هم در سر نمی پروراندند.

بنگريد آنها چگونه بودند هنگامی که جمعیتهاشان متحد، خواسته های متفق، قلبها و اندیشه ها معتدل، دستها پشتیان هم، شمشیرها یاری کننده یکدیگر، دیده ها نافذ و عزمها و مقصودهاشان همه یکی بود، آیا آنها مالک و سرپرست اقطار زمین نگردیدند؟ و آیا زمامدار و رئیس همه جهانیان نشدند؟!

از آنطرف به پایان کار آنان را نیز نگاه کنید: آن هنگام که پراکندگی در میان آنها واقع شد، الفتشان به تشتت گرائید، اهداف و دلها اختلاف پیدا کرد، به گروهها متعددی تقسیم شدند، و در عین پراکندگی با هم به نبرد پرداختند، (در این هنگام بود) که خدا لباس کرامت و عزت از تنشان بیرون کرد، و وسعت نعمت را از آنان سلب نمود، تنها آنچه از آنها باقی مانده سرگذشت آنان است که در بین شما به گونه درس عبرتی برای آنها که بخواهند عبرت گیرند دیده می شود.

از امتها عبرت گیرید از حال فرزندان اسماعیل، فرزندان اسحاق، و فرزندان یعقوب عبرت گیرید! چه در حالات (ملتها) با هم مشابه و صفات و افعالشان شبیه به یکدیگر است! در حالت تشتت و تفرق آنها دقت کنید، زمانی که کسرها و قیصرها مالک آنها بودند سرانجام آنها را از سرزمینهای آباد، از کناره های دجله و فرات و از محیطهای سرسبز و خرم گرفتند و به جاهای کم گیاه و بی آب و علف، محل وزش بادهای و مکانهایی که زندگی در آنها مشکل و سخت است تبعید ساختند، آنها را در آنجا مسکین، بیچاره و همنشین شتر ساختند (شغلشان ساربان و خوراکشان تنها شیر شتر و لباس و وسائل زندگیشان از پشم آن تهیه می شد) آنان را ذلیل ترین امتها از نظر محل سکونت و در بی حاصلترین سرزمینها مسکن دادند. نه کسی داشتند تا آنها را دعوت به حق کند و به او پناهنده شوند، و نه سایه الفت و اتحادی که به عزت و شوکتش تکیه نمایند. اوضاع آنها متشتت، قدرتها پراکنده، و جمعیت انبوهشان متفرق بود، در بلائی شدید، و در میان جهالتی مترکم فرو رفته بودند، دختران را زنده به گور، بتها را مورد پرستش قرار می دادند و قطع رحم و غارتهای پی در پی در میان آنان رواج داشت.

نعمت وجود پیامبر اسلام(ص)

اما به نعمتهای بزرگی که خداوند به هنگام بعثت پیامبر اسلام به آنان ارزانی داشت بنگرید که اطاعت آنان را با آئین خود پیوند داد، و با دعوتش آنها را متحد ساخت، (بنگرید) چگونه نعمت، پر و بال کرامت خود را بر آنها گسترده و نهرهای مواهب خود را به سوی آنان جاری نمود، و آئین حق با تمام برکاتش آنها را در بر گرفت، در میان نعمتها غرق گشتند و در دل یک زندگانی خرم شادمان شدند، امور آنان در سایه قدرت کامل استوار گردید و در سایه عزتی پیروز قرار گرفتند، و حکومتی ثابت و پایدار نصیبشان گردید، پس آنان حاکم و زمامدار جهانیان شدند و سلاطین روی زمین گشتند، و مالک و فرمانفرمای کسانی شدند که قبلا بر آنها حکومت می کردند، و قوانین و احکام را در باره کسانی به اجراء گذاردند که قبلا در باره خودشان اجراء می نمودند، کسی قدرت درهم شکستن نیروی آنان را نداشت و احدی خیال مبارزه با آنان را در سر نمی پروراند.

توبیخ عصیانگران! به هوش باشید که دست از ریسمان اطاعت برگرفته اید، و با تجدید رسوم جاهلیت دژ محکم الهی را درهم شکسته اید، خداوند بر این امت منت گذارده و پیوند الفت و اتحاد را بین آنان ایجاد نموده است. که در سایه آن زندگی کند و به کف حمایت آن پناهنده شوند، این نعمتی است که احدی نمی تواند بهائی برایش تعیین کند زیرا از هر بهائی گرانقدرتر و از هر چیز پر ارزشی، با ارزشتر است.

آگاه باشید! که پس از هجرت، همچون اعراب بادیه نشین شده اید، و بعد از اخوت و برادری و اتحاد و الفت به احزاب مختلف تقسیم گشته اید، از «اسلام» به نام آن اکتفا کرده اید و از «ایمان» جز تصور و ترسیمی از آن چیزی نمی شناسید.

می گوئید «النار و لا العار» [۳] آتش دوزخ آری اما ننگ نه!، گویا می خواهید (با این شعارتان) با هتک حریم الهی و نقض پیمانی که خداوند آن را مرز قانون خویش در زمین و موجب امنیت مخلوقش قرار داده، اسلام را وارونه سازید شما اگر به جز اسلام پناهی بگزینید کافران با شما سخت نبرد خواهند کرد و در این موقع (که به اسلام تکیه نکرده اید) نه جبرئیل، نه میکائیل، نه مهاجر و نه انصار وجود دارد که شمارا یاری کنند (زیرا اینان در پرتو اسلام به کمک شما بر می خیزند) و راهی جز زد و خورد با شمشیر نخواهید داشت تا اینکه خداوند بین شما حکم نماید.

مثلهای (قرآن) در مورد عذاب و کیفرهای خداوند و سرگذشت کسانی که موردخشم او قرار گرفتند در اختیار شما است. بنابراین در رفع تهدیدهای الهی به خاطر جهالت یا سستی در برابر خشم او و یا اطمینان به عدم فرو فرستادن عذابش کندی موزید.

خداوند مردم قرون پیشین را از رحمت خود دور نساخت جز بخاطر اینکه امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند خداوند افراد سفیه را بخاطر گناه و افراد عاقل و دانا را بخاطر ترک نهی از منکر از رحمت خود به دور داشت.

به هوش باشید! شما قید و بند اسلام را قطع حدود آن را معطل و احکام آن را به دست نابودی سپرده اید، بدانید! خداوند مرا به نبرد با سرکشان، پیمان شکنان و کسانی که فساد را بر روی زمین براه می اندازند فرمان داده است.

اما «ناکثین» (پیمان شکنان) من با آنها نبرد کردم، اما «قاسطین» (متجاوزان) با آنها جهاد نمودم و اما «مارقین» (خارج شوندگان از دین) آنان را بر خاک مذلت نشاندم و اما «شیطان رده» [۴] (ذو الذئبه رئیس خوارج) با صاعقه ای که قلبش را به طیش در آورد و سینه اش را به لرزه انداخت کارش را تمام ساختم، تنها تعداد محدودی از ستمگران و سرکشان باقی مانده اند، که اگر خداوند مرا باقی بگذارد با حمله دیگری نابودشان خواهم کرد و دولت و حکومت حق را بجای آنها بر قرار خواهم کرد، جز افراد قلیل که در اطراف بلاد پراکنده شده و از دسترس من خارج باشند.

وحی من در دوران نوجوانی، بزرگان و شجاعان عرب را بخاک افکندم و شاخه های بلند درخت قبیله «ریعه» و «مضر» را درهم شکستم شما بخوبی موقعیت مرا از نظر خویشاوندی و قرابت و منزلت و مقام ویژه نسبت به رسول خدا می دانید، او مرا در دامن خویش پرورش داد: من کودک بودم او (همچون فرزندش) در آغوش خویش می فشرد، و در استراحتگاه مخصوص خویش جای می داد، بدنش را به بدنم می چسبانید و بوی پاکیزه او را استشمام می کردم، غذا را می جوید و در دهانم می گذاشت. هرگز دروغی در گفتارم نیافت و اشتباهی در کردارم پیدا ننمود.

از همان زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از شیر باز گرفتند خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مامور ساخت تا شب و روز وی را به راههای بزرگواری و درستی و اخلاق نیک سوق دهد.

من همچون سایه‌ای به دنبال آنحضرت حرکت می‌کردم و او هر روز نکته تازه‌ای از اخلاق نیک را برای من آشکار می‌ساخت و مرا فرمان می‌داد که به او اقتدا کنم، وی مدتی از سال، مجاور کوه حراء می‌شد، تنها من او را مشاهده می‌کردم و کسی جز من او را نمی‌دید. در آن روز غیر از خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خانه‌ای که اسلام در آن راه یافته باشد وجود نداشت، تنها خانه آن حضرت بود که او و خدیجه، و من نفر سوم آنها، اسلام را پذیرفته بودیم، من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و نسیم نبوت را استشمام می‌کردم. من به هنگام نزول وحی بر محمد (ص) صدای ناله شیطان را شنیدم! از رسول خدا (ص) پرسیدم: این ناله چیست؟ فرمود: «این شیطان است که از پرستش خویش مایوس گردیده. تو آنچه را که من می‌شنوم، می‌شنوی و آنچه را که من می‌بینم می‌بینی! تنها فرق میان من و تو این است که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر منی و بر طریق و جاده خیر قرار داری [۵] من همراه او بودم، هنگامی که سران قریش نزد وی آمدند، گفتند: ای محمد (ص)! تو ادعای بزرگی کرده‌ای، ادعائی که هیچکدام از پدران و خاندانت چنین ادعائی نکرده‌اند، ما از تو یک معجزه می‌خواهیم اگر پاسخ مثبت دهی و آن را به انجام برسانی می‌دانیم که تو نبی و پیامبر هستی، و اگر انجام ندهی بر ما روشن می‌شود که ساحر و دروغگوئی» پیامبر (ص) پرسید: «خواسته شما چیست؟» گفتند: «این درخت را صدا بزنی که از ریشه بر آمده جلو آید و پیش رویت بایستد!» فرمود: «خداوند بر همه چیز توانا است، اگر خداوند این عمل را انجام دهد آیا ایمان می‌آورید؟ و به حق گواهی می‌دهید؟» گفتند «بلی» فرمود «به زودی آنچه را می‌خواهید به شما ارائه خواهم داد و می‌دانم که شما به سوی خیر و نیکی باز نخواهید گشت، و در میان شما کسی قرار دارد که در درون چاه (بدر) افکنده خواهد شد، و نیز کسی است که (نبرد) احزاب را به راه خواهد انداخت! سپس صدا زد: «ای درخت! اگر به خدا و روز واپسین ایمان داری و می‌دانی که من پیامبر خدا هستم از ریشه از زمین بیرون آی و نزد من آی و به فرمان خداوند پیش روی من بایست!» سوگند به کسی که او را به حق مبعوث ساخت درخت با ریشه‌هایش از زمین کنده شد، پیش آمد و به شدت صدا می‌کرد و همچون پرندگان به هنگامی که بال می‌زنند و صدائی از به هم خوردن شاخه‌هایش در هوا پراکنده می‌شد، تا آنکه پیش آمد و در جلوی رسول خدا (ص) ایستاد! و شاخه‌هایش همچون بالهای پرندگان به هم خورد بعضی شاخه بلند خود را بر روی پیامبر (ص) و بعضی از آنها را بر دوش من افکند، و من در جانب راست آن حضرت بودم. اما قریش هنگامی که این وضع را مشاهده کردند از روی کبر و غرور گفتند «به درخت فرمان ده! نصفش پیشتر آید، و نصف دیگرش در جای خود باقی بماند، پیامبر (ص) فرمان داد: نیمه‌ای از آن با وضعی

شگفت‌آور و صدائی شدید به پیامبر نزدیک شد آنچنانکه نزدیک بود به آنحضرت بیچد، باز از روی کفر و سرکشی گفتند: فرمان‌ده این نصف باز گردد و به نصف دیگر ملحق شود و به صورت نخستین درآید! پیامبر (ص) دستور فرمود:

و درخت چنین کرد، من گفتم: «لا اله الا الله» ای پیامبر (ص) من نخستین کسی هستم که به تو ایمان دارم، و نخستین فردی هستم که اقرار می‌کنم: «درخت با فرمان خدا برای تصدیق نبوت و اجلال و بزرگداشت برنامه و دعوت آنچه را خواستی انجام داد»، اما آنها همه گفتند: «نه او ساحری است دروغگو که سحری شگفت‌آور دارد، و در سحر خویش سخت با مهارت است، آیا پیامبریت را کسی جز امثال این (منظورشان من بودم) تصدیق می‌کند؟

(اما) من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ ملامتی نمی‌ترسند، از کسانی که سیمایشان سیمای صدیقان، و سخنانشان سخنان نیکان است. شب زنده‌دارانند و روشنی بخش روزبه دامن قرآن تمسک جسته‌اند و ستهای خدا و رسولش را احیاء می‌کنند، نه تکبر می‌ورزند و نه علو و برتری پیشه می‌سازند، نه خیانت می‌کنند و نه فساد به راه می‌اندازند، دلها و قلبهایشان در بهشت و بدن و پیکرهایشان در انجام وظیفه و عمل.

توضیح‌ها:

[۱] «سید رضی الدین علی ابن طاووس» این خطبه را با اخباری در فضائل اهل بیت یافته که دانشمندان پیشین شیعه آنرا جمع‌آوری کرده و تاریخ این نوشته سال ۲۸۰ بوده لذا آنرا در کتاب «الیقین» صفحه ۱۹۶ آورده و «سید رضی» خطبه را بدون سند ذکر کرده است.

«کلینی» در کتاب «فروع کافی» جلد ۴ صفحه ۱۶۸ قسمتی از این خطبه را که از «و لو اراد الله جل ثنائه بانبیائه» شروع می‌شود تا «ذللالعفو» آورده و همچنین مرحوم «صدوق» در کتاب «الفقیه» جلد ۱ صفحه ۱۵۲ و «زمخشری» در جزء اول «ربیع الابرار» صفحه ۱۱۳ (خطی مربوط به اوقاف) از «فافتخر علی آدم بخلقه» تا «حما حرمه علی العالمین» آورده و «ماوردی» در کتاب «اعلام النبوة» آنرا نقل کرده است.

و اما داستان درختی که پیامبر(ص) آنرا فرا خواند احادیثی که محدثان در این باره نقل کرده‌اند فراوان است و متکلمان در بخش معجزات پیامبر(ص) آنرا آورده‌اند و اکثر آنها جریان را همانطور نقل کرده‌اند که در خطبه امام(ع) آمده است. «بیهقی» در کتاب «دلائل النبوة» آنرا آورده و «محمد ابن اسحاق ابن یسار» در کتاب «السیره و المغازی» آنرا طور دیگر نقل کرده است.

خطبه «قاصعه» طولانی‌ترین خطبه‌های امام(ع) است که از فصول مختلفی تشکیل شده درباره مواعظ، پند و اندرزها، نهی از تکبر، و تعصب، و ردائیل دیگری که بین بعضی از جوانان کوفه شیوع یافته بود (و مطالب دیگری که در آن آمده است) امام(ع) به هنگام ایراد این خطبه سوار بر ناقه‌ای بود که مشغول نشخوارکردن بود.

و از این نظر که یکی از معانی کلمه «قاصعه» معنی نشخوار شتر را می‌دهد وجه تسمیه این خطبه روشن می‌شود.

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۳ صفحه ۵۶-۵۸)

برای نام‌گذاری این خطبه جهات دیگری نیز گفته شده از جمله اینکه:

«قاصعه» از ماده «قصع» به معنی از بین بردن و درهم شکستن است و امام علیه السلام در این خطبه ابلیس و پیروانش، و همچنین متکبران را سخت کوبیده است.

و یا از این جهت که این ماده معنی تحقیر را می‌دهد و امام در این خطبه ابلیس و اتباعش را تحقیر فرموده است.

(شرح ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۱۲۸)

[۲] و الزمه آثم القاتلین الی یوم القیمه.

در پاسخ این سؤال که فرزند آدم یک نفر را بیشتر نکشت پس چرا گناه قاتلان تا دامنه یامت به عهده او باشد؟ باید گفت او نخستین کسی است که قتل را در میان انسانها رواج داد و کسی که سنت‌بدی را بنیان نهد گناه آن به عهده او است و گناه تمام کسانی که به این سنت عمل می‌کنند تا دامنه قیامت به او تعلق خواهد داشت بدون اینکه از گناه عاملان چیزی کاسته شود.

«طبری» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که: «ما من نفس تقتل ظلما الا كان علی ابن آدم الاول کفل منها و ذلک بانه اول من سن القتل:

هر قتل نفس ظالمانه‌ای که انجام شود بر فرزند آدم بخشی از گناهان نوشته می‌شود و این بخاطر آن است که او نخستین کسی بوده که قتل نفس را در جهان براه انداخته!

(شرح ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۱۴۵)

[۳] النار و لا العار.

این جمله یکی از ضرب المثل‌های عرب است که افراد متعصب بر زبان جاری می‌کنند البته اگر در مورد حق به کار رود بجا و اگر در مورد باطل گفته شود خطا است.

از نظر دستور زبان عرب کلمه «النار» و «العار» هر دو منصوب هستند به فعلی که در تقدیر گرفته می‌شود یعنی:

«ادخلوا النار و لا تلتزموا لعار» وارد آتش بشوید اما ننک بخود راه مدهید.

(روشن است که اگر این ضرب المثل در مورد حق به کار رود معنای آن این می‌شود که در آتش مشکلات فرو روید ولی ننگ و عار را به خود راه مدهید در آتش دوزخ!) (شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۳ صفحه ۱۸۱)

[۴] شیطان الردهه

«ردهه» به معنی گودالی در کوه است که آب در آن جمع می‌شود و ظاهر منظور امام (ع) از «شیطان ردهه» همان «ذو الثدیه» رئیس خوارج باشد که پس از کشته شدن و از هم پاشیدن جمعیت آنها جسدش در گودال پر آبی پیدا شد.

قبلا امام (ع) فرموده بود چهار هزار نفر از سپاه خونخوار و سنگدل دشمن کشته شده و دستور شمارش آنها را داد تا اینکه متوجه شدند یک نفر کم است امام (ع) فرمود در این گودال آب بگردید «یزید بن رویم» می‌گوید: من دست در آب کردم پای انسانی بدستم

آمد امام(ع) پیاده شد و پای دیگرش را گرفت وقتی از آب وی را بیرون آوردیم دیدم «ذو الثدیه» است امام تکبیر گفت به سجده افتاد مردم همه همراه امام تکبیر گفتند (شرح ابن ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۲۷۱ و ۲۷۶)

[۵] لست ببنی و لکنک لوزیر...

این جمله امام(ع) با صراحت می گوید که پس از پیامبر شخصی بالاتر ولایت از او برای مقام خلافت نبوده است او از همان نخست، وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محسوب می شده و می بایست اگر نص «غدیر خم» را هم نداشتیم او را به عنوان خلیفه مسلم پیامبر(ص) بپذیریم.

«ابن ابی الحدید» در مورد اینکه امام(ع) وزیر پیامبر است داستان معروف پیامبر از خویشاوندان خود طبق آیه «و انذر عشیرتک الاقربین» را آورده که ماقسمتی از تمام آن جریان را نقل می کنیم او می نویسد:

پیامبر پس از آنکه بستگانش غذا را خوردند ضمن سخنانش به آنها فرمود «فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یكون اخي و وصیتی و خلیفتی فیکم؟».

کدامیک از شما مرا در این راه کمک می کند تا برادر، وصی و خلیفه من باشد از میان همه جمعیت علی به پا خاست و گفت:

«انا یا رسول الله اکون وزیرک علیه» پیامبر تا سه بار از علی خواست تا بنشیند که دیگران چه پاسخ گویند ولی همه ساکت بودند و امام به پا می خاست که من تو را کمک خواهم کرد. پیامبر در اینجا بود که اشاره به علی کرده گفت: «هذا اخي و وصی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا؟» این برادر، وصی و خلیفه من در میان شما است، سخنش را بشنوید و اطاعتش کنید.

خطبه ی ۲۳۴

و من خطبۀ له علیه السّلام فی شأن الحکمین ، و ذم أهل الشام

جفاه طغام ، عبید أقزام ، جمّعو من كلّ أوب ، و تلقّطوا من كلّ شوب ، ممّن ينبغي أن يفقه و يؤدّب ، و يعلم و يدرب ، و يولّي عليه ، و يؤخذ على يديه ، ليسوا من المهاجرين و الأنصار ، و لا من الذين تبوّأوا الدار .

الا و إنّ القوم اختاروا لأنفسهم أقرب القوم ممّا يحبّون ، و أنكم اخترتم لأنفسكم أقرب القوم ممّا تكرهون ، و إنّما عهدكم بعبد الله بن قيس بالأمس يقول « إنّها فتنة فقطّعوا أوتاركم ، و شيموا سيوفكم » فإن كان صادقا ، فقد أخطأ بمسيره غير مستكره ، و إن كان كاذبا فقد لزمته التّهمة ، فادفعوا في صدر عمرو بن العاص بعبد الله بن عباس ، و خذوا مهل الأيّام ، و حوطوا قواصی الإسلام .

أ لا ترون إلى بلادكم تغزی ، و إلى صفاتكم ترمی .

از سخنان امام(ع)[۱] که در باره حکمین و نکوهش شامیان و پیروان معاویه فرموده است.

آنها سنگدلان، اوباش و بردگانی اراذلند که از هر سو گرد آمده‌اند، و از گروههای مختلف ترکیب یافته‌اند. (اینان) از کسانی هستند که سزاوار است، بفهمند، ادب شوند، آموخته گردند و تربیت شوند، از کسانی هستند که باید برایشان قیم و سرپرستی تعیین کرد و دستشان را گرفت و از تصرف در اموالشان ممنوع کرد نه از مهاجران هستند و نه از انصار، و نه از آنان که خانه و زندگی خود را برای مهاجران آماده کرده‌اند و از جان و دل ایمان را پذیرفتند.

آگاه باشید! شامیان برای خویش نزدیکترین افرادی را که دوست داشتند (عمرو عاص) به حکمیت برگزیده‌اند، و شما نزدیکترین فرد از میان کسانی که از آنها ناخشنود بودید (ابو موسی) به حکمیت انتخاب کرده‌اید. [۲] سر و کار شما با (امثال) عبد اله بن قیس، است همان کسی که دیروز میگفت:

جنگ فتنه است، بند کمانها را ببرید و شمشیرها را در نیام کنید!

اگر راستگو است پس چرا خود بدون اجبار در میدان نبرد شرکت کرد و اگر دروغگو است پس متهم است.

سینه «عمرو عاص» را با مشت گره کرده «عبد الله بن عباس» بشکنید و از مهلت روزگار استفاده نمایید و مرزهای اسلام را در اختیار بگیرید.

مگر نمی‌بینید شهرهای شما را میدان نبرد کرده‌اند و سرزمین حیات و زندگی شماهدف تیر دشمن قرار گرفته است؟!

توضیح‌ها:

[۱] مدرک این کلام را ذیل خطبه ۲۶ درج اول آوردیم.

[۲] لا و ان القوم اختاروا...

مراد امام(ع) از این دو جمله این است که اهل شام پیروزی خود را می‌خواستند و «عمرو عاص» را برای این کار انتخاب کردند و شما شکست خود را دوست داشتید و «ابو موسی» را برگزیدید.

ابو موسی کیست؟

نام او «عبد الله ابن قیس» فرزند «سلیم ابن حضارۀ» است او در زمان عثمان‌والی کوفه گردید و پس از عثمان، امام(ع) او را عزل نمود، لذا او نسبت به امام(ع) همواره کینه داشت.

چند نکته درباره ابو موسی.

الف- نویسنده کتاب «استیعاب» می‌گوید:

«حذیفه» درباره ابو موسی جمله‌ای گفته که من از گفتن آن چشم می‌پوشم ولی ابن ابی الحدید می‌گوید:

آن سخن این است که نزد حذیفه سخن از دین و ایمان ابو موسی به میان آمد و حذیفه چنین گفت:

اما انتم فتقولون ذلک و اما انا فاشهد انه عدو لله و لرسوله و حرب لهما فی الحیاةالدنیا و یوم یقوم الاشهاد یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم و لهم اللعنة ولهم سوء الدار:

شما درباره او اینطور قضاوت می‌کنید ولی من گواهی می‌دهم که او دشمن خدا و پیامبر است و در دنیا و آخرت با آنها سر جنگ دارد حتی در روزی که عذرخواهی «ستمگران» به آنان سودی نبخشد، و لعنت خداوند و بدی عاقبت شامل حال آنان خواهد شد!

ابن ابی الحدید اضافه می‌کند «حذیفه» همان کسی است که منافقان را خوب می‌شناخت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جریانات آنها را شرح داده و نام آنها را به او گفته بود. ب- و نیز نقل شده که از «عمار» در مورد ابو موسی پرسیده شد و او گفت من از حذیفه سخن عجیبی شنیدم حذیفه می‌گفت آن صاحب کلاه بوقی سیاه را می‌بینی سپس آنچنان رو را درهم کشید و خشمگین گردید که من از آن فهمیدم ابو موسی جزو منافقانی بوده که در «لیله عقبه» توطئه برای نابودی پیامبر داشتند.

ج- «سوید بن غفله» می‌گوید:

با ابو موسی در کنار فرات هنگام خلافت عثمان بودیم او برای من خبری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد گفت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که بنی اسرائیل با هم اختلاف کردند این اختلاف همچنان ادامه داشت تا اینکه دو زمامدار گمراه که هم خودگمراه بودند و هم متابعان آنها برای اصلاح انتخاب کردند سر انجام امت من نیز چنین خواهد شد آنها دو حاکم گمراه را برای اصلاح انتخاب خواهند کرد.

سوید می‌گوید:

به ابو موسی گفتم نکنند تو یکی از آن دو باشی او پیراهنش را در آورد افکند، وگفت از این چنین بیزاری خواهم جست ابن ابی الحدید اضافه می‌کند که از نظر «معتزله» ابو موسی جرمش بسیار بزرگ و عملش به اندازه‌ای برای دین زیانبخش بود که بر کسی مخفی نیست و از نظر «معتزلیها» او از کسانی است که گناهان کبیره انجام داده و توبه او نیز ثابت نشده.

(ابن ابی الحدید ج ۲۳ ص ۳۱۳-۳۱۶)

ولی در اینجا یک سؤال مطرح است که چرا علی علیه السلام به حکمیت او راضی شد پاسخ آن را در قسمت جریان حکمین باید یافت که امام علیه السلام اصلاً به این معنی حاضر نبود و جمعیت نادان بزور این مسئله را به وی تحمیل نمودند.

و من خطبه له علیه السلام يذكر فيها آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم

هم عيش العلم ، و موت الجهل ، يخبركم حلمهم عن علمهم ، و صمتهم عن حكم منطقهم : لا يخالفون الحق ، و لا يختلفون فيه ، هم دعائم الإسلام ، و ولائج الاعتصام ، بهم عاد الحق في نصابه ، و انزاح الباطل عن مقامه ، و انقطع لسانه عن منبته ، عقلوا الدين عقل و عايه و رعايه ، لا عقل سماع و روايه ، فإن رواه العلم كثير ، و رعاه قليل .

آنان حیات علم و مرگ جهل اند. حلمشان شما را از علمشان خبر می دهد. (و ظاهرشان از باطنشان) و خاموشیشان از سخن گفتنشان . با حق مخالفت نمی کنند و در آن اختلاف ندارند. ستونهای اسلام اند و پناهگاه آن . به پایمردی ایشان حق به جایگاه خود بازگشت و باطل از جایگاه خود رانده شد و زبانش از بن بریده گردید. دین را شناختند و فرا گرفتند و آن را از تحریف نگه داشتند. بدان عمل کردند، نه شناختی که منحصر به شنیدن باشد و شنیده را به دیگران گفتن . که راویان علم بسیارند ولی نگهدارندگان آن اندک اند.

و من كلام له عليه السلام

قاله لعبد الله بن عباس رحمهما الله و قد جاءه برسالة من عند عثمان و هو محصور يسأله فيها الخروج الى ماله بينع ليقبل هتف الناس باسمه للخلافه بعد أن كان سألته مثل ذلك من قبل ، فقال عليه السلام :

يا ابن عباس ، ما يريد عثمان إلا أن يجعلني جملا ناضحا بالغرب أقبل و أدبر : بعث إلى أن أخرج ، ثم بعث إلى أن أقدم ، ثم هو الآن يبعث إلى أن أخرج ، و الله لقد دفعت عنه حتى خشيت أن أكون أثما .

به عبد الله بن عباس فرمود هنگامی که نامه ای از عثمان آورده بود و عثمان در محاصره بود. از او می خواست که بر سر ملک خود به ((ینبع ((رود تا مگر نام او را برای خلافت کمتر برند و عثمان پیش از این هم ، چنین درخواستی از او کرده بود ای ابن عباس . عثمان چیزی نمی خواهد مگر آنکه مرا چون اشری آبکش سازد، با دلولی بزرگ که پی در پی بیایم و بروم . نخست نزد من فرستاد که از شهر بیرون شوم . آنگاه نزد من فرستاد که بازگردم . اکنون هم ، کس فرستاده که از شهر بیرون روم . به خدا سوگند از او دفاع نمودم ، به گونه ای که ترسیدم که گناهکار شده باشم .

خطبه ی ۲۳۷

و من کلام له علیه السّلام یحث أصحابه علی الجهاد

و الله مستأدیکم شکره ، و مورثکم أمره ، و مهملکم فی مضمار محدود ، لتتنازعوا سبقه .

فشدّوا عقد المآزر ، و اطووا فضول الخواصر ، لا تجتمع عزیمه و ولیمه ، ما أنقض النّوم لعزائم الیوم ، و أمحی الظّلم لتذاکیر الهمم .

خداوند از شما می خواهد که سپاس او به جای آورید. و فرمانروایی خود را برای شما نهاده است . در میدان پهناور مسابقت مهلتتان داده تا برای به دست آوردن جایزه به رقابت برخیزند ,پس کمربندها را محکم کنید و دامنهای بر کمر زنید. زیرا به میدان نبرد رفتن ، کار دیگر است و به بزم سور رفتن ، کاری دیگر. ای بسا خواب نوشین شب هنگام ، تصمیمهای روز را باطل سازد و چه بسا تاریکیها تصمیمها را از یادها بزداید .

خطبه ی ۲۳۸

و من کلام له علیه السّلام

اقتص فیہ ذکر ما کان منه بعد هجره النبی صلی الله علیه و آله ، ثم لحاقه به :

فجعلت أتبع مأخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فأطأ ذكره حتى انتهيت إلى العرج (في كلام طويل) قال الشريف : قوله عليه السلام « فأطأ ذكره » من الكلام الذي رمى به إلى غايته الإيجاز و الفصاحة ، أراد إنى كنت أعطى خبره ، صلى الله عليه وآله وسلم من بدء خروجى إلى أن انتهيت إلى الموضع ، فكفى عن ذلك بهذه الكناية العجيبه .

از سخنان امام(ع)[۱] که پیرامون حوادث بعد از هجرت پیامبر(ص) و ملحق شدنش به آن حضرت بحث می کند

خود را در همان راهی قرار دادم که پیامبر(ص) رفته بود، همه جا در سراغش بودم و در گذرگاههای یادش قدم می زدم تا اینکه به منزلگاه «عرج» رسیدم.[۲]

این سخن از یک کلام طولانی از آنحضرت گرفته شده است.

سید رضی می گوید:

جمله «فاطاً ذكره».

(در گذرگاههای یاد او قدم می زدم) از سخنانی است که در نهایت ایجاز و اختصار و فصاحت است و منظور امام(ع) این است که خبر پیامبر(ص) از ابتداء حرکت تا پایان مسیره من داده می شد، امام از این معنی با آن کنایه عجیب یاد کرده است.

توضیح ها:

[۱] این سخن امام(ع) را ابن اثیر در جزء ۵ از (النهايه فى غريب الحديث) ماده (وطا) آورده است.

(مصادر ج ۳ ص ۱۸۴)

[۲] «العرج» اسم محلی میان مکه و مدینه است.

این مطلب را نیز می‌دانیم که پیامبر هنگام مهاجرت دستور فرمود علی(ع) در جای او بخوابد و تا سه روز بعد امانتهائی که مردم به پیامبر سپرده بودند آنها را برگرداند، پس از آن بسوی مدینه هجرت نماید ابن ابی الحدید میگوید:

علی(ع) در مهاجرت بسوی مدینه پیاده بود و هنگامیکه به آنجا رسید پاهایش ورم کرده بود در آن موقع پیامبر(ص) در «قبا» در خانه «کلثوم ابن هدم» قرار داشت علی(ع) در آنجا فرود آمد و از آنجا با هم به مدینه رفتند.

(شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۳ صفحه ۳۰۳ و ۳۰۵)

نامه های نهج البلاغه :

نامه ۱ :

من کتاب له علیه السلام لأهل الكوفة ، عند مسيره من المدينة إلى البصرة .

من عبد الله على أمير المؤمنين إلى أهل الكوفة جهة الأنصار و سنام العرب .

أما بعد ، فإنني أخبركم عن أمر عثمان حتى يكون سمعه كعيانه ، إن الناس طعنوا عليه فكنت رجلا من المهاجرين أكثر استعبابه ، (و أقلّ عتابه) و كان طلحة و الزبير أهون سيرهما فيه الوجيف ، و أرفق حدائهما العنيف ، و كان من عائشة فيه فلتة غضب ، فأتيح له قوم فقتلوه ، و بايعني الناس غير مستكرهين و لا مجبرين ، بل طائعين مختيرين .

و اعلّموا أنّ دار الهجرة قد قلعت بأهلها و قلعوا بها ، و جاشت جيش المرجل ، و قامت الفتنة على القطب ، فأسرعوا إلى أميركم ، و بادروا جهاد عدوكم ، إن شاء الله .

از نامه‌های امام علیه السلام به اهل کوفه هنگام حرکت از مدینه به سوی بصره [۱]

از بنده خدا امیر مؤمنان علی علیه السلام به اهل کوفه، گروه یاران شرافتمند، و بلند پایگان عرب! [۲]

اما بعد: من از جریان «عثمان» آنچنان شما را آگاهی دهم که شنیدن آن همچون دیدن باشد. مردم به او عیب گرفتند و طعنه زدند، و من یکی از مهاجران بودم که بیشتر برای رضایتش (در راه خدا) می‌کوشیدم و کمتر سرزنشش می‌نمودم، ولی «طلحه» و «زبیر» آسانترین فشاری که بر او وارد می‌کردند همانند تند راندن شتر بود و خواندنیهای ناراحت کننده، (که هرچه زودتر خسته شود) و از ناحیه «عایشه» نیز (عثمان) ناگهانی مورد غضب قرار گرفت.

عده‌ای به تنگ آمدند و او را کشتند، و مردم بدون اکراه و اجبار بلکه با اختیار و با رغبت، با من بیعت نمودند.

آگاه باشید! سرای هجرت (مدینه)، اهل خویش را بیرون رانده و آنها هم از آن فاصله گرفته‌اند، مدینه همچون دیگی در حال غلیان است، و فتنه به پا خاسته.

بسوی امپرو فرمانده خود بشتابید و به جهاد دشمنان خویش مبادرت ورزید، بخواست خداوند بزرگ.

توضیحات

[۱] «محمد بن اسحاق» - متوفای سال ۱۵۱ از عمویش «عبد الرحمن بن یسار» نقل میکند: هنگامیکه علی علیه السلام بسوی «بصره» برای نبرد با «طلحه» و «زبیر» حرکت کرد، از «ربذه» این <

«ابن قتیبه» در کتاب «الامامة و السياسة» جلد ۱ صفحه ۶۷ با کمی اختلاف و شیخ «مفید» در کتاب «الجمال» صفحه ۱۳۱ و شیخ «طوسی» در کتاب «امالی» جلد ۲ صفحه ۳۵۹ و «زمخشری» قسمتی از آنرا در جزء چهارم «ربیع الابرار» «باب العداوة و البغضاء» نقل کرده‌اند.

باید توجه داشت «شیخ مفید» معتقد است،

[۲] طبق آنچه «محمد بن اسحاق» نقل کرده هنگامیکه «محمد بن جعفر» و «محمد بن ابو بکر» وارد کوفه شدند مردم را برای کمک به امام علی علیه السلام آماده ساختند. عده‌ای از مردم نزد «ابو موسی» که فرماندار «کوفه» بود و پس از قتل «عثمان» امام علی علیه السلام او را ابقاء نموده بود، رفتند

نامه ۲ :

و من کتاب له علیه السّلام إلیهم ، بعد فتح البصره

و جزاکم الله من أهل مصر عن أهل بیت نبیکم ، أحسن ما یجزی العاملين بطاعته ،

و الشاکرین لنعمته ، فقد سمعتم و أطعتم ، و دعیتم فأجبتکم .

از نامه‌های امام علیه السلام به اهل کوفه پس از فتح بصره [۱] خداوند به شما اهل این شهر از ناحیه اهلبیت پیامبرتان جزا و پاداش دهد بهترین پاداشی که به عاملان و مطیعان خود و سپاسگزاران نعمتهایش عطا می‌کند، چرا که شنیدید و اطاعت کردید، دعوت شدید و اجابت نمودید.

توضیحات

«کتابه عبید الله بن ابی رافع فی رجب سنه ست و ثلاثین» کاتب این نامه «عبید الله بن ابی رافع» است و آنرا در سال ۳۶ هجری نگاشته.

(مصادر نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۱۹۵)

نامه ۳ :

و من کتاب له علیه السّلام کتبه لشریح بن الحارث قاضیه

روی آن شریح بن الحارث قاضی امیر المؤمنین علیه السلام اشتیری علی عهده دارا بثمانین دینارا فبلغه ذلک ، فاستدعاه و قال له :

بلغنی انک ابتعت دارا بثمانین دینارا و کتبت کتابا و أشهدت [فیه] شهودا ، فقال شریح : قد کان ذلک یا امیر المؤمنین ، قال :

فنظر إليه نظر مغضب ثم قال له :

يا شريح ، أما سيأتيك من لا ينظر في كتابك ، و لا يسألك عن بيتك ، حتى يخرجك منها شاخصا ، و يسلمك إلى قبرك خالفا ، فانظر يا شريح لا تكون ابتعت هذه الدار من غير مالک ، أو نقدت الثمن من غير حلالک فإذا أنت قد خسرت دار الدنيا و دار الآخرة أما إنک لو كنت أتيتني عند شرائک ما اشتريت لكتب لك کتابا على هذه النسخة ، فلم ترغب في شراء هذه الدار بدرهم فما فوق ، و النسخة هذه .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هذا ما اشترى عبد ذليل ، من عبد قد أزعج للرحيل ، اشترى منه دارا من دار الغرور من جانب الفانين ، و خطه الهالكين ، و تجمع هذه الدار حدود أربعة : الحد الأول : ينتهي إلى دواعي الآفات ، و الحد الثاني ينتهي إلى دواعي المصيبات ، و الحد الثالث ينتهي إلى الهوى المردى ، و الحد الرابع ينتهي إلى الشيطان المغوى ، و فيه يشرع باب هذه الدار اشترى هذا المغتر بالأمل ، من هذا المزعج بالأجل ، هذه الدار بالخروج من عز القناعة ، و الدخول في ذل الطلب و الضراعة ، فما أدرك هذا المشتري فيما اشترى منه من درك فعلى مبيل أجسام الملوك ، و سالب نفوس الجبابرة ، و مزيل ملك الفراغة ، مثل كسرى و قيصر ، و تبع و حمير ، و من جمع المال على المال فأكثر ، و من بنى و شيّد ، و زخرف و نجد ، و ادخر و اعتقد ، و نظر بزعمه للولد ، إشخاصهم جميعا إلى موقف العرض و الحساب ، و موضع الثواب و العقاب ، إذا وقع الأمر بفصل القضاء (وَ خَسِرَ هُنَا لِكِ الْمُبْطِلُونَ) ١ شهد على ذلك العقل إذا خرج من أسر الهوى ، و سلم من علائق الدنيا .

از نامه های امام علیه السلام که به «شريح ابن حارث» قاضی خود نوشته [١]

نقل شده «شريح ابن حارث» قاضی امير مؤمنان علیه السلام در عصر حکومت امام علیه السلام خانه ای برای خود به ۸۰ دینار خرید این گزارش که به امام رسید وی را احضار کرده به او فرمود:

به من خبر رسیده که خانه ای به قیمت ۸۰ دینار خریده و آنرا قبالة کرده ای و بر آن شهود و گواه گرفته ای.

«شريح» پاسخ داد چنین بوده است ای امير مؤمنان!

امام علیه السلام نگاه خشم آلودی به وی کرد و فرمود:

ای «شریح» به زودی کسی بسراغت خواهد آمد که نه قبالات را نگاه می-کند و نه از شهودت می پرسد، تو را از آن خارج می کند و تنها ترا به قبرت تحویل می دهد.

ای «شریح» بنگر این خانه را از ثروت غیر خود نخریده، و یابهای آنرا از غیر مال حلال خود نپرداخته باشی که هم در دنیا و هم در آخرت خود را زیانکار کرده ای آگاه باش! اگر هنگام خرید خانه نزد من آمده بودی نسخه قباله را بدینگونه می نوشتم که دیگر در خریدن خانه ای حتی به بهای یک درهم یا بیشتر علاقه بخرج ندهی!

نسخه قباله این است:

«این چیزی است که بنده ای ذلیل از مرده ای که آماده کوچ است خریداری کرده، خانه ای از سرای غرور، در محله فانی شوندگان، و در کوچه هالکان!

این خانه به چهار حد منتهی میگردد:

یک حد آن به آفات و بلاها می خورد، و حد دوم به مصائب، و حد سوم به هوا و هوس های سست کننده، و حد چهارم آن به شیطان اغواگر منتهی میشود و در خانه همینجا است.

این خانه را مغرور آرزوها از کسی که پس از مدت کوتاهی از این جهان رخت برمی بندد، به مبلغ خروج از عزت قناعت و دخول در ذلت دنیا پرستی، خریداری نموده، هر گونه عیب و نقص و کشف خلافتی در این معامله واقع شود بعهده بیماری بخش اجسام پادشاهان! و گیرنده جان جباران، و زایل کننده سلطنت فرعونها: همچون «کسری»، «قیصر»، «تبع» و «حمیر» می باشد و به عهده کسانی که مال را گردآوری کردند و بر آن افزودند، و آنها که بنا کردند و محکم ساختند، طلاکاری نمودند و زینت دادند، اندوختند و نگهداری کردند و به گمان خود برای فرزندان باقی گذاردند، همانها که همگی به پای حساب و محل ثواب و عقاب رانده می شوند، یعنی هنگامیکه فرمان دآوری قضاوت الهی رسیده باشد «و بیهودگان در آنجا بزیان برسند»! (سوره مؤمن (۴۰)، آیه ۷۸).

«شاهد» این قباله عقل است آنگاه که از تحت تاثیر هوا و هوس خارج گردد و از علائق دنیا جان سالم بدر برد.»

توضیحات

[۱] جریان مربوط به شریح را شیخ «صدوق» در کتاب «امالی» صفحه ۱۸۷ با سندی که به «سید عبد العظیم ابن عبد الله حسنی» می‌رسد

نقل کرده است (مصادر نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۱۹۹) شریح کیست؟

«شریح ابن حارث» حدود شصت سال عهده دار منصب قضاوت در اسلام بود، در این میان تنها سه سال در جریان فتنه «عبد الله زبیر» دست از قضاوت کشید. نخستین بار «عمر» او را بقضاوت برگزید و همچنان عثمان و در زمان امام علیه السلام و بعد از او این منصب را داشت تا زمان «حجاج» که استعفا نمود. او عمری طولانی داشت، گفته شده حدود ۱۶۸ سال، و بعضی ۱۰۰ سال میدانند. وی در سال ۸۷ هجری و طبق گفته بعضی دیگر سنه ۹۷، ۷۶ و ۹۹ وفات کرده است. او مردی شوخ طبع و مزاح بوده و در قضاوت ید طولانی داشت.

تنها یک بار امام علیه السلام بر او غضبناک شد و او را به یکی از روستاهای نزدیک کوفه «بانقیه» که اکثر ساکنین آن یهودی بودند تبعید نمود و پس از آنکه از وی راضی شد او را بکوفه برگردانید.

گفته شده «شریح» عصر جاهلیت را درک کرده، ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات ننموده است، بهمین مناسبت او را از «صحابه» نمیدانند بلکه از تابعین بشمار می‌آوردند. (برای توضیح بیشتر به شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۴ صفحه ۲۸ و اسد-الغابه جزء ۲ صفحه ۳۹۴ و شرح خوئی جلد ۱۷ صفحه ۱۵۴ ببعد مراجعه فرمائید)

نامه ۴ :

و من کتاب له علیه السّلام إلى بعض أمراء جيشه

فإن عادوا إلى ظلّ الطّاعة فذلک الذی نحبّ ، و إن توافت الأمور بالقوم إلى الشّقاق و العصیان ، فانهض بمن أطاعک إلى من عصاک

، و استغن بمن انقاد معک عنّ تقاعس عنک ، فإنّ المتکاره مغیبه خیر من مشهده ، و قعوده أغنی من نهوضه .

از نامه‌های امام علیه السلام به بعضی از سران سپاهش.

اگر (دشمنان) به سایه اطاعت و تسلیم بازگردند (مزاحم آنان مشو چرا که) این همان است که ما دوست داریم و اگر حوادث آنان را مہیای اختلاف و عصیان نموده است به کمک مطیعان با عاصیان نبرد کن! و با آنها که پیرو فرمان توانداز کسانی که سستی می‌ورزند، خویش را بی نیاز ساز که سست عنصران و آنانکه از جنگ کراحت دارند عدمشان به وجود، و نشستن آنها از قیامشان بهتر است!

نامه ۵ :

و من کتاب له علیه السلام إلى الأشعث بن قیس ، و هو عامله علی آذربایجان

و إن عملک لیس لک بطعمه ، و لکنه فی عنقک أمانه ، و أنت مسترعی لمن فوقک .

لیس لک أن تفتات فی رعیه ، و لا تخاطر إلاّ بوثیقہ ، و فی یدیک مال من مال الله عزّ و جلّ ، و أنت من خزّانه حتّی تسلّمه إلی ، و لعلی أن لا أکون شرّ و لا تک لک و السلام .

از نامه‌های امام علیه السلام به «اشعث بن قیس» فرماندار آذربایجان [۱]

فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نیست، بلکه امانتی است که در گردنت تونیز باید مطیع ما فوق باشی. درباره رعیت حق نداری استبداد بخرج دهی! در مورد بیت المال بهیچ کاری جز با احتیاط و اطمینان اقدام مکن! اموال خدا در اختیار تو است، و تویکی از خزانه‌داران او هستی که باید آنرا بدست من بسپاری، و امید است من رئیس بدی برای تو نباشم (و السلام)

توضیحات

«ابن عبد ربّه» در کتاب «عقد الفرید» جلد ۳ صفحه ۱۰۴ و «ابن قتیبه» در کتاب «الامامه و السیاسه» جلد ۲ صفحه ۹۱ مختصر تر از آنچه «نصر بن مزاحم» آورده آنرا نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۲۰۲ و شرح ابن میثم جلد ۴ صفحه ۳۵۰).

و من کتاب له علیه السّلام إلى معاویة

إنّه بايعنی القوم الذین بايعوا أبا بکر و عمر و عثمان ، علی ما بايعوهم علیه ، فلم یکن للشّاهد أن یختار ، و لا للغائب أن یردّ ، و إنّما الشّوری للمهاجرین و الأنصار . فإن اجتمعوا علی رجل و سمّوه إماما کان ذلک لله رضا ، فإن خرج عن أمرهم خارج بطعن أو بدعة ردّوه إلى ما خرج منه ، فإن أبی قاتلوه علی اتّباعه غیر سبیل المؤمنین ، و ولّاه الله ما تولّی .

و لعمری یا معاویة لئن نظرت بعقلک دون هواک لتجدنّی أبرا النّاس من دم عثمان ، و لتعلمنّ أنّی كنت فی عزله عنه ، إلا أن تتجنّی ، فتجنّ ما بدا لک ، و السّلام .

از نامه‌های امام علیه السلام به معاویه [۱]

همان کسانی که با «ابو بکر»، «عمر»، «عثمان» بیعت کردند با همان شرایط و کیفیت با من بیعت نمودند.

بنابر این نه آنکه حاضر بود (هم اکنون) اختیار فسخ دارد، و نه آنکه غائب بود اجازه رد کردن.

شوری فقط از آن مهاجران و انصار است [۲] اگر آنها متفقا کسی را امام نامیدند خداوند راضی و خشنود است. اگر کسی از فرمان آنها با طعن و بدعت خارج گردد او را بجای خود می‌نشانند، و اگر طغیان کند با او پیکار میکنند چرا که از غیر طریق مؤمنان تبعیت کرده، و خدا او را در بیراهه رها می‌سازد.

ای «معاویه» به جانم سوگند اگر با نگاه عقلت‌بنگری، نه با چشم هوا و هوس، می‌یابی که من از همه در خون «عثمان» مبراترم، و می‌دانی که من از آن بر کنار بوده‌ام جز اینکه بخواهی خیانت کنی و چنین نسبتی را به من بدهی، اکنون که چنین است هر جنایتی که می‌خواهی بکن (و السلام)

توضیحات

«نصر ابن مزاحم» در کتاب «صفین» صفحه ۲۹ و «ابن قتیبہ» در کتاب «الامامۃ و السیاسة» جلد ۱ صفحه ۹۳، «ابن عبد ربہ» در کتاب «عقد الفرید» جلد ۴ صفحه ۳۲۲، «طبری» در جلد ۵ تاریخ خود صفحه ۲۳۵ چاپ لیدن و «ابن عساکر» در تاریخ «دمشق» در شرح حال معاویه آنرا نقل کرده اند (مصادر نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۲۰۹) .

[۲] و انما الشوری للمهاجرین و الانصار...

بعضی خواسته اند این <

نخست این که در خطبه ها و سخنان امام (ع) فراوان آمده که حکومت آنها بر خلاف حق بوده است و خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص آنحضرت میباشد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شخصا او را تعیین فرموده (در باره این مطلب در جلد اول از صفحه ۳۷۱ تا ۳۷۸ و از صفحه ۴۰۰ تا ۴۰۳ بحث شده و در جلد دوم تحت شماره ۳۳۲ به این مطلب اشاره گردیده است)

نامه ۷ :

و من کتاب له علیه السلام إلیه ایضا

أما بعد ، فقد أتتني منك موعظة موصلة ، و رسالة مجبرة ، نمقتها بضاللك ، و أمضيتها

بسوء رأيك و کتاب امریء لیس له بصر یهدیه ، و لا قائد یرشده ، قد دعاه الهوی فأجابہ ،

و قاده الضلال فاتبعه ، فهجر لاغطا ، و ضلّ خابطا و من هذا الكتاب : لأنها بيعه واحدة لا يثنى فيها النظر ، و لا يستأنف فيها الخيار ، الخارج منها طاعن ، و المروى فيها مداهن .

از نامه های امام علیه السلام به «معاویه» [۱]

اما بعد! اندرزهای پر وصله و رنگارنگ (که هر قسمتش را از جایی گرفته‌ای) بهمراه <

قسمتی دیگر از این نامه:

بیعت یک بار بیش نیست. تجدید نظر در آن راه ندارد و در آن اختیار فسخ نخواهد بود. آنکس که از این بیعت سر بتابد طعنه زن و عیب جو خوانده می‌شود و آن که درباره قبول و رد آن اندیشه کند منافق است...

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد سوم صفحه ۲۱۱)

نامه ۸ :

و من کتاب له علیه السلام إلى جریر بن عبد الله البجلي ، لما أرسله إلى معاوية
أما بعد ، فإذا أتاك كتابي فاحمل معاوية على الفصل ، و خذه بالأمر الجزم ، ثم خيره بين حرب مجلية ، أو سلم مخزية ، فإن اختار
الحرب فانبذ إليه ، و إن اختار السلم فخذ بيعته ، و السلام .

از نامه‌های امام علیه السلام به «جریر ابن عبد الله بجلی» هنگامیکه او را بسوی معاویه فرستاد. [۱]

اما بعد. چون نامه من به تو رسید، معاویه را وادار که کارش را با ما یکسره کند و بخواه که به طور جزم تصمیم بگیرد. آنگاه
مخیرش کن میان جنگی که مردم را از خانه هایشان براند یا صلحی که به خواری بپذیرد. اگر جنگ را اختیار کرد، همانند خودش
عمل کن و اعلان جنگ نمای و اگر صلح را اختیار کرد، از او بیعت بستان . والسلام . توضیحا

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده جلد ۳ صفحه ۲۱۴)

درباره «جریر» که او کیست و رسالت او چه بوده است؟ بجلد اول ذیل شماره ۱۳۶ مراجعه فرمائید.

نامه ۹ :

و من كتاب له عليه السلام إلى معاوية

فأراد قومنا قتل نبيّنا ، و اجتياح أصلنا ، و همّوا بنا الهموم ، و فعلوا بنا الأفاعيل ، و منعونا العذب ، و أحلسونا الخوف ، و اضطرونا إلى جبل وعر ، و أوقدوا لنا نار الحرب ، فعزم الله لنا على الذّبّ عن حوزته ، و الرّمي من وراء حرمة : مؤمننا يبغي بذلك الأجر ، و كافرنا يحامي عن الأصل ، و من أسلم من قريش خلو ممّا نحن فيه بحلف يمنعه ، أو عشيرة تقوم دونه ، فهو من القتل بمكان أمن .

و كان رسول الله ، صلى الله عليه و آله و سلّم ، إذا احمرّ البأس ، و أحجم النّاس قدّم أهل بيته فوقى بهم أصحابه حرّ الأسنة و السيوف ، فقتل عبيدة بن الحارث يوم بدر ، و قتل حمزة يوم احد ، و قتل جعفر يوم مؤتة ، و أراد من لو شئت ذكرت اسمه مثل الذي أرادوا من الشّهادة ، و لكن آجالهم عجّلت ، و منيته أجّلت ، فيا عجباً للدّهر إذ صرت يقرن بي من لم يسع بقدمي ، و لم تكن له كسابقتي ، التي لا يدلي أحد بمثلها إلا أن يدعى مدّع ما لا أعرفه ، و لا أظنّ الله يعرفه ، و الحمد لله على كلّ حال .

و أمّا ما سألت من دفع قتله عثمان إليك فأتى نظرت في هذا الأمر فلم أره يسعني دفعهم إليك و لا إلى غيرك ، و لعمرى لئن لم تنزع عن غيِّك و شقاقك ، لتعرفنهم عن قليل يطلبونك ، لا يكلفونك طلبهم في برّ و لا بحر ، و لا جبل و لا سهل ، إلا أنّه طلب يسوءك وجدانه ، و زور لا يسرّك لقيانه ، و السلام لأهله .

از نامه های امام علیه السلام به «معاویه» [۱]

قبيله ما(قريش)خواستند پیامبران را بکشند،و ما را ریشه کن کنند،غم و اندوه را بجانهای ما ریختند و هر چه می توانستند بدی درباره ما انجام دادند،ما را از زندگانی خوش و راحت باز داشتند،و ترس و خوف را با ما قرین گردانیدند،ما را بپناه بردن به کوههای صعب العبور مجبور ساختند [۲]و آتش جنگ با ما را روشن نمودند ولی خداوند اراده نمود که بوسیله ما شریعتش را نگهداری کند،و شرشان را از حریم آن باز دارد مؤمنان ما در این راه(برای نگهداری پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)خواستار ثواب بودند،و کافران ما از اصل(خویشاوندی متعصبانه)دفاع می نمودند. [۳]

اما دیگران از قریش (از غیر تیره ما) که ایمان می‌آوردند از این ناراحتیها در امان بودند و این بوسیله هم پیمانها و یا عشیره‌اشان بود که مورد حمایت قرار میگرفتند و جان آنها در امان بود.

هر گاه آتش جنگ شعله می‌کشید و مردم حمله می‌کردند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت خود را پیشاپیش لشکر قرار می‌داد که اصحابش از آتش شمشیر و نیزه مصون بمانند (لذا) «عبیده بن حارث» (پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) روز «بدر» کشته شد، و حمزه (عموی آن حضرت) روز «احد» شهید گشت و جعفر (پسر عموی رسول خدا) در «موتة» شربت شهادت نوشید. کسانی هم بودند که اگر می‌خواستیم نامشان را می‌بردم، که دوست داشتند همانند آنان شهادت نصیبشان شود اما مقدر بود زنده بمانند، و مرگشان به تأخیر افتد!

شگفتا! از این روزگار که مرا همسنگ کسی قرار داده که چون من، خدمت به اسلام ننموده، و سابقه‌ای در دین چون سابقه من که هیچکس به مثل آن دسترسی ندارد، پیدا نکرده است، من سراغ ندارم کسی چنین ادعائی کند و گمان می‌کنم خداوند هم چنین آگاهی نداشته باشد (زیرا کسی نیست که چنان سابقه و خدماتی مثل من داشته باشد) و خدا را در هر حال شکر می‌گویم.

و اما آنچه از من خواسته‌ای که قاتلان «عثمان» را بتو بسپارم، در این باره فکر کردم دیدم برای من جائز نیست آنها را به تو یا به غیر تو بسپارم. به جان خودم سوگند اگر دست از گمراهی و اختلاف بازنداری بزودی خواهی یافت که همانها به پیکار و تعقیب تو برخوانند خواست و نوبت آنرا نمی‌دهند که تو برای دسترسی به آنان زحمت جستجو در خشکی و دریا و کوه و دشت را تحمل کنی ولی بدان این، جستجویی است که یافتنش برای تو ناراحت کننده است، و دیداری است که ملاقات آن ترا خوشحال نخواهد ساخت.

سلام بر آنان که اهل آنند!

توضیحات

«ابو مسلم خولانی» با عده‌ای از مردم آبادیهای شام پیش از آنکه «علی (ع)» بسوی صفین حرکت کند پیش معاویه رفتند و از خواستند که با علی (ع) که دارای مقام بلندی از نظر صحبت و همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، قرابت و خویشاوندی با آنحضرت، هجرت و سبقت در اسلام است جنگ ننماید.

معاویه به آنان پاسخ داد که علی (ع) کشتندگان «عثمان» را پناه داده، اگر آنها را تحویل دهد تا قصاص شوند، با او جنگ نخواهد کرد. «ابو مسلم» و همراهانش از معاویه خواستند بهمین مضمون نامه‌ای به علی (ع) بنویسد معاویه نامه‌ای نوشت و به «ابو مسلم» داد تا پیش امیر مؤمنان (ع) ببرد «ابو مسلم» نامه را آورد و پس از دادن نامه، به پا خواست و طی یک سخنرانی به امام (ع) عرض کرد من دوست ندارم ولایت امور مسلمانان بدست غیر از تو باشد، اما عثمان بن‌الحق کشته شده قاتلان او را بدست ما بسپار، اگر کسی مخالفت کرد نیروهای ما در اختیار تو و یاور تو است. امام (ع) پاسخ داد فردا بیا جواب نامه‌ات را بگیر.

این جریان، داستان مشهوری دارد که مورخان آنرا نقل کرده‌اند، می‌توانید مفصل آنرا در کتاب «صفین» نوشته «نصر بن مزاحم» صفحه ۸۵ و خلاصه آنرا در کتاب «عقد الفرید» جلد ۴ صفحه ۳۳۵ و همچنین در «انساب الاشراف بلاذری» صفحه ۲۸۲ و نیز در کتاب «العیون و المحاسن» جلد ۲ صفحه ۷۶ و در «مناقب خوارزمی» صفحه ۱۷۶ مطالعه فرمائید.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ صفحه ۲۱۶)

[۲] «ابن ابی الحدید» در شرح <

هنگامی که دیدند ابو طالب یار و یاور او است تصمیم گرفتند، مسئله را با ابو-طالب در میان بگذارند تا وی ترتیب کار را بدهد، «ابو طالب» آنها را با گفتاری خوش، از ایجاد فشار منصرف ساخت. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همچنان در تبلیغ بر ضدبها و روش جاهلانه مردم مکه، ادامه می‌داد، این جریان بر قریش سخت گران آمد، برای بار دوم نزد ابو طالب آمدند و اعلام خطر کردند که: یا باید جلوی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بگیری، و یا ما با او مبارزه می‌کنیم تا یکی از دو گروه نابود گردد جریان بر «ابو طالب گران آمد لذا مطلب را با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان گذاشت، لحن «ابو طالب» بگونه‌ای بود

که محمد صلی الله علیه و آله و سلم خیال کرد جریان تازه‌ای رخ داده، و ابو طالب تصمیم دارد از یاری و حمایت او دست بردارد
لذا فرمود:

«یا عم و الله لو وضعوا الشمس فی یمینی و القمر فی شمالی، علی ان ترک هذا الامر ما ترکته حتی یظهره الله او اهلک»:

«عمو جان! به خدا سوگند اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در کف چپم بگذارند که دست از اینکار بردارم چنین نخواهم
کرد تا اینکه خدا دیش را پیروز کند و یا هلاک شوم»، سپس اشکش جاری شد و از جا برخاست، هنگامی که پشت کرده
می‌رفت «ابو طالب» او را صدا کرد: «اقل یا بن اخی»: «فرزند برادرم برگرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باز گشت» «ابو طالب» به او
گفت:

«اذهب یا بن اخی فقل ما احببت فو الله لا اسلمک لشیء ابد»:

برو هر چه دوست داری بگو من هرگز تو را تسلیم دشمن نخواهم کرد.

هنگامی که قریش متوجه شدند «ابو طالب» از یاری محمد صلی الله علیه و آله و سلم ست‌بر نمی‌دارد نقشه دیگری طرح کردند، یکی
از زیباترین جوانان قریش یعنی «عمار بن ولید ابن مغیره مخزومی» را پیش ابو طالب آوردند گفتند: این جوان را بجای «محمد» صلی
الله علیه و آله و سلم قبول کن! او محمد (ص) را که بین قبیله ما تفرقه انداخته و با کیش

اجداد و نیاکان ما به مخالفت برخاسته، بما بده تا او را بکشیم، «ابو طالب» در پاسخ آنها گفت: «و الله ما انصفتُمونی تعطونی اینکم اغذوه
لکم و اعطیکم ابنی تقتلونه هذا و الله ما لا یکون ابد»:

«به خدا سوگند انصاف را مراعات نکردید، می‌خواهید فرزندان را بمن بدهید که برایتان نگهداری کنم ولی فرزندم را به شما بدهم
تا او را بکشید هرگز امکان پذیر نیست». از این نقشه که مایوس شدند تصمیم گرفتند به اذیت و آزار مسلمانان پردازند آنها را
می‌زدند، شکنجه می‌کردند، و می‌فریفتند که از اسلام برگردند در این مورد «ابو طالب» از «بنی هاشم و بنی عبد المطلب» خواست که
متحداً از محمد (ص) دفاع کنند آنها نیز پاسخ مثبت دادند جز ابو لهب که حاضر به همکاری نشد...

آنها مصائب و شکنجه‌هایی بر مسلمانان وارد می‌آوردند: آنها را حبس می‌کردند، دست و پایشان را می‌بستند و در دل آفتاب بر روی سنگهای تفتیده قرار می‌دادند، اما با این حال بخواسته خود نرسیدند لذا تصمیم گرفتند عهد نامه‌ای بنویسند، با هم، هم قسم شوند که با بنی هاشم ازدواج نکنند، معامله نمایند و نشست و برخاست نداشته باشند،

این جریان ادامه پیدا کرد تا اینکه «هشام» یک روز نزد «زهیر ابن ابی امیه» رفت گفت ای «زهیر» آیا راضی می‌شوی که غذا بخوری، آب بیاشامی، لباس بپوشی، با زنان معاشرت کنی اما بستگان تو بگونه‌ای باشند که می‌دانی! نه از آنها چیزی می‌خرند و نه به آنها می‌فروشند، نه دختر انشان را به ازدواج در می‌آورند و نه بیسرانشان زن می‌دهند، از آنها هیچگونه دید و بازدید بعمل نمی‌آید، «زهیر» پاسخ داد وای بر تو ای هشام من فقط یک نفرم اگر یک نفر دیگر با من بود من این پیمان نامه‌ای که قطع رحم می‌کند از بین می‌بردم هشام گفت:

نفر دوم را یافتی، پرسید کیست؟ پاسخ داد، من.

سپس «زهیر» گفت نفر سومی برای این کار پیدا کن. آنگاه هشام نزد «مطعم ابن عدی» رفت و گفت «ای مطعم» آیا راضی می‌شوی که دو طائفه از فرزندان عبد مناف از گرسنگی بمیرند؟ اما تو همچنان بخاطر موافقت با قریش شاهد باشی؟! پاسخ داد وای بر تو من با دست تنها چه می‌توانم بکنم؟ در پاسخ وی گفت:

نفر دوم را یافتی، پرسید کیست؟ گفت من، به او گفت نفر سومی بیاب «هشام» گفت: نفر سومی را نیز یافته‌ام گفت کیست؟ گفت «زهیر ابن امیه»، گفت بگذار چهارمین نفر را نیز پیدا کنیم، این را گفت و نزد «ابو البختری ابن هشام» رفت و سخنانی که به «مطعم» گفته بود تکرار کرد «ابو البختری» پرسید آیا کسی هست در این راه ما را همراهی کند؟ «هشام» گفت بلی و نام آنها را برشمرد گفت:

بگذارید نفر پنجم را بیابم این را گفت و بسوی «زمعه ابن اسود ابن مطلب» حرکت کرد، برای او نیز همان سخن را تکرار کرد، وی پرسید آیا در این راه همکاری داری؟ در جوابش نام دوستان هم پیمانش را یاد آور شد. همه با هم قرار گذاشتند شب هنگام در نقطه‌ای از بلندیهای مکه گرد آیند و با هم تصمیم‌نهایی را بگیرند، پس از گرد آمدن تصمیم گرفتند فردا در جلسه مشورتی قریش حاضر شوند. و نخستین نفری که شروع به سخن می‌کند و در صدد نقض آن پیمان بر می‌آید «زهیر» باشد سپس هر کدام در

تایید آن مطلبی را اظهار نمایند. فردا حاضر شدند «زهیر» هفت بار اطراف خانه کعبه را طواف کرد و سپس در میان جمعیت آمده، گفت:

ای مردم مکه آیا این درست است که ما غذا بخوریم، نوشیدنی بیاشامیم و لباس بپوشیم اما بنی هاشم (هلاک گردند، سوگند بخدا من از پا نمی‌نشینم

«ابو جهل» از آن گوشه «مسجد الحرام» صدا بلند کرد دروغ می‌گوئی تو این کار را نداری. «زمعه ابن اسود» در جواب «ابو جهل گفت»:

سوگند بخدا تو از همه دروغ‌گوتری ما به این نوشته همان وقت هم راضی نبودیم: ناگاه صدای «ابو البختری» از جانبی دیگر بلند شد که: بخدا قسم «زمعه» راست می‌گوید ما بآن راضی نبودیم و آنچه در آن نوشته است اقرار نمی‌کنیم اینجا بود که صدای «مطعم ابن عدی» بلند شده گفت:

سوگند بخدا این دو نفر راست می‌گویند، و آنچه غیر از این دو می‌گویند دروغ است ما در پیشگاه خداوند از این نوشته و آنچه در آن است بی‌زاری می‌جوئیم. صدای «هشام ابن عمر» نیز بلند شد و همین سخن را تکرار کرد اینجا بود که ابو جهل نداداد این جریان با تصمیمی قاطعانه در شبی طرح ریزی شده مطعم بلند شد، <

«ابو طالب» همچنان بر یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باقی بود تا در سال یازدهم بعثت از دنیا رفت در این موقع بود که قریش تصمیم گرفت نسبت بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم، آنچه از دستش بر می‌آید انجام دهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز با ترس در میان قبائل مختلف عرب می‌رفت تا آنها را بدین اسلام دعوت کند و بالاخره بمکه آمد تا اینکه جریان «لیله العقبه» بوجود آمد و با مردم «مدینه» پیمان بست که بمدینه مهاجرت کند و اسلام را از آنجا بگوش مردم دنیا برساند.

[۳] از بیان امام علیه السلام بر می‌آید که بنی هاشم و افرادی که در «شعب ابی طالب قرارداداشتند همه مسلمان نبودند بلکه عده‌ای اسلام را پذیرفته بودند، و عده‌ای دیگر بخاطر مسئله خویشاوندی و عدم رضایت به قتل پیامبر (ص) با او همراه بودند که «عباس ابن عبد المطلب» و تعدادی دیگر از فرزندان «عبد المطلب» و بعضی از فرزندان ابو طالب جز و این گروه بودند. ولی رئیس و سرپرست همه افرادی که در شعب بودند ابو طالب بحساب می‌آمد.

و من کتاب له علیه السّلام إلى معاویة

و کیف أنت صانع إذا تَکشفَ عنک جلابیب ما أنت فيه من دنیا قد تبهّجت بزیتها ، و خدعت بلذّتها ، دعتک فأجبتها ، و قادتک فاتّبعتها ، و أمرتک فأطعتها . و إنّه یوشک أن یقفک واقف علی ما لا ینجیک منه مجنّ ، فاقعس عن هذا الأمر ، و خذ أهبة الحساب ،

و شمّر لما قد نزل بک ، و لا تمکن الغواة من سمعک ، و إلاّ تفعل أعلمک ما أغفلت من نفسک ، فإنّک مترف قد أخذ الشیطان منک مأخذه ، و بلغ فیک أمله ، و جرى منک مجرى الروح و الدّم . و متى کنتم یا معاویة ساسة الرّعیة ، و ولاء أمر الأمّة ، بغير قدم سابق ،

و لا شرف باسقى ، و نعوذ باللّٰه من لزوم سوابق الشّقاء و أخذرك أن تكون متمادیا فی غرّة الأُمیّة ، مختلف العلان

و نیز از نامه‌های امام علیه السلام به «معاویه»

چگونه خواهی بود آنگاه که چادر این دنیا را که در آن فرورفته‌ای و به‌زینتهای آن خرسندی از سرت برگیرند؟!

این دنیا که فریب لذتش را خورده‌ای، تو را دعوت کرده و اجابتش نموده‌ای زمامت کشیده و به دنبالش رفته‌ای، فرمانت داده اطاعتش کرده‌ای، به‌زودی تو را وارد میدانی می‌کند که هیچ سپری در آنجا نجات ندهد، بنابر این از این امر (حکومت) کناره بگیر، آماده حساب شو! دامن را برای حوادثی که بر تو نازل شده در هم پیچ! به حاشیه نشینان فرومایه گوش فرا مده! اگر چنین نکنی به تو اعلام می‌کنم که خویش را در غفلت قرار داده‌ای. (بدان) تو از متنعمانی هستی که فزونی نعمت تو را طاعی ساخته، و شیطان بر تو حکومت پیدا کرده، و در رام ساختن تو به آرزوی خود رسیده، و همچون روح و خون سراسر وجودت را زیر تسلط آورده است.

ای «معاویه»! کی شما رهبر رعیت و رئیس ملت بوده‌اید؟ آنهم بدون سبقت در اسلام و شرافت والای معنوی؟ پناه به خدا از این شقاوت ریشه‌دار!

تو را بر حذر می‌دارم از اینکه بغرور آمال و آرزوها ادامه دهی و آشکار و نهانت یکسان نباشد (ظاهراً دم از اسلام می‌زنی و باطنا در راه شرک گام برمی‌داری).

مرا به جنگ دعوت کرده‌ای؟ اگر راست می‌گوئی مردم را کنار بگذار و یکتنه به مبارزه من بیا!! کار به دو لشکر نداشته باش و آنها را از جنگ معاف دار تا معلوم شود گناه بر قلب چه کسی چیره شده و پرده بر چشم چه کسی افتاده است؟!

من «ابو الحسن» در هم کوبنده جد و برادر و دائی تو در روز بدرم!.

همان شمشیر با من است، و با همان قلب پر توان با دشمن روبرو می‌شوم، بدعتی در دین نگذاشته‌ام، و پیامبر جدیدی انتخاب نکرده‌ام. من بر همان راهم که شما پس از آنکه از آن اطاعت کردید و با اکراه در آن قدم گذاردید ترکش نمودید، خیال کردی برای انتقام خون عثمان آمده‌ای؟ در حالیکه می‌دانی خون او کجا (و به دست چه کسی) ریخته شده. اگر راستی طالب خون او هستی از همانجا که می‌دانی طلب کن! گویا تو را می‌بینم که آنچنان از رویارویی در جنگ ضجه و ناله می‌کنی که شتران زیر بارهای سنگین.

و تو را مشاهده می‌کنم که با جمعیت خود از ضربات پی در پی و فرمان حتمی شکست، و کشتگانی که پشت سر هم بر روی زمین می‌افتند ناله و فریاد برآورده‌ای، و مرا به کتاب خدا دعوت می‌کنی در حالیکه جمعیت تو کافرنده و منکر، یا از جاده حق بر کنارند.

نامه ۱۱ :

و من وصیّه له علیه السّلام وصی بها جیشا بعنه إلى العدو

فإذا نزلتم بعدو أو نزل بكم فليكن معسكركم في قبل الأشراف ، أو سفاح الجبال ، أو أثناء الأنهار ، كيما يكون لكم رداء و دونكم مردًا ، و لتكن مقاتلتكم من وجه واحد أو اثنين ، و اجعلوا لكم رقباء في صياصي الجبال ، و مناكب الهضاب ، لئلا يأتيكم العدو من

مكان مخافه أو أمن ، و اعلموا أنّ مقدّمه القوم عيونهم ، و عيون المقدّمه طلائعهم ، و إياكم و التّفرق فإذا نزلتم فانزلوا جميعا ، و إذا ارتحلتم فارتحلوا جميعا ، و إذا غشيكم اللّيل فاجعلوا الرّماح كفّه ، و لا تذوقوا النّوم إلّا غرارا أو مضمضه .

از سفارشهای امام علیه السلام به سپاهیان و این هنگامی بود که آنها را بسوی دشمن فرستاد. [۱]

هرگاه به دشمن رسیدید و یا او به سراغ شما آمد، لشکرگاه خویش را در پیش تپه‌ها و یا دامنه کوهها، و یا کنار نهرها قرار دهید که این وسیله حفاظت و ایمنی شما است، و از پیش رو بهتر می‌توانید به دفاع پردازید.

همیشه با دشمن از یکسو و یا دو سو (نه بیشتر) بجنگید، مراقبانی در قله کوهها و روی تپه‌ها و بلندیها قرار دهید؛ مبادا دشمن از جاییکه محل خطرو یا مورد اطمینان است ناگهان به شما حمله کند.

آگاه باشید! مقدمه لشکر چشمهای لشکرند، و چشمهای مقدمه طلایه‌ها و پیشاهنگانند. از تفرقه و پراکندگی سخت‌بر حذر باشید، هر کجا فرود آمدید همه با هم فرود آئید، و هر گاه کوچ کردید همه کوچ کنید، و آنگاه که شب‌پرده سیاهش را بر شما افکند نیزه داران با نیزه‌ها دایره‌ای اطراف لشکر به وجود آورند و خود در میان آنها استراحت کنید، اما خوابتان باید بسیار سبک و کوتاه باشد همچون شخصی که آب را جرعه جرعه می‌نوشد و یا مضمضه می‌کند!

(مصادر نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۲۲۴)

و طبق نوشته کتاب «استناد نهج البلاغه» صفحه ۵۶ این <

نامه ۱۲ :

و من وصیّه له علیه السّلام

لمعقل بن قیس الریاحی ۱ حین أنفذه إلى الشام فی ثلاثه آلاف مقدّمه له اتق الله الذی لا بدّ لك من لقائه ، و لا منتهی لك دونه ، و لا تقاتلنّ إلّا من قاتلك ، و سر البردین ، و غورّ بالنّاس ، و رفّه فی السّیر ، و لا تسرّ أوّل اللّیل ، فإنّ الله جعله سكنا ، و قدره مقاما

لاظننا ، فأرح فيه بدنك ، و رَوْحَ ظهرک ، فإذا وقفت حين ينبطح السَّحر ، أو حين ينفجر الفجر ، فسر على بركة الله ، فإذا لقيت العدو فقف من أصحابك وسطا ، و لا تدن من القوم دنوً من يريد أن ينشب الحرب ، و لا تباعد منهم تباعد من يهاب البأس ، حتّى يأتیک أمری ، و لا يحملنکم شنآنهم على قتالهم قبل دعائهم و الاعذار إليهم .

از سفارشهای امام علیه السلام به «معقل ابن قیس ریاحی» در آن هنگام که او را با سه هزار نفر بعنوان مقدمه لشکر خویش بسوی شام فرستاد [۱]

از خدا بترس همان خدائی که به ناچار باید ملاقاتش کنی، و سرانجامی جز حضور در پیشگاهش نداری، جز با کسی که با تو بجنگند پیکار مکن، صبح و عصر حرکت کن و هنگام گرمی روز به لشکر استراحت ده، در پیمودن راه آرامش به خرج ده! در ابتدای شب کوچ مکن که خداوند شب را وسیله آرامش قرار داده و آن را برای اقامت و توقف تعیین کرده، نه کوچ و مسافرت، بنابر این شب هنگام بدنت را آرام کن و مرکبها را نیز آسوده بگذار پس آنگاه که توقف نمودی به هنگام سحر یا وقتی که سپیده دمید، به یاری خدا حرکت کن. هرگاه دشمن را ملاقات کردی در میان یارانت قرار گیر. نه آن قدر به دشمن نزدیک شو که خیال شود آتش جنگ را تومی خواهی روشن کنی: و نه آنقدر دور بایست که گمان برده شود از نبردمی ترسی. (چنین باش) تا فرمان من به تو برسد (اما به هوش باش) پیش از آنکه آنها را به صلح و مسالمت و راه خدا دعوت کنی و راه عذرشان را در پیشگاه خداوند ببندی، بخاطر عداوت خصوصی با آنها پیکار نکنی.

توضیحات

[۱] «معقل ابن قیس ریاحی» از بزرگان و شجاعان «کوفه» بوده او هم ریاست و هم سابقه عمل داشته است او یکی از امرای سپاه امام (ع) در جنگ جمل بوده است و هنگامی که امام (ع) عازم «صفین» شد و در «نخيله» برای سپاهش سخنرانی کرد (خطبه ۴۸)، «معقل» بپا خواست و عرض کرد ای امیرمؤمنان سوگند بخدا که جز افراد بدگمان و منافق از سپاه تو تخلف نمی ورزند.

هنگامی که امام (ع) به «مدائن» رسید «معقل بن قیس» را با سه هزار نفر پیشاپیش لشکر بسوی «صفین» گسیل داشت و او را توصیه و سفارشی نمود که وصیت بالا قسمتی از آن می باشد.

«نصر ابن مزاحم» در کتاب «صفین» قسمتی از این وصیت را در صفحه ۱۹۸ آورده است.

(مصادر نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۲۲۵ و ۲۲۶)

نامه ۱۳ :

و من کتاب له علیه السلام إلى أمیرین من أمراء جيشه

و قد أمرت علیکمما و علی من فی حیّزکمما مالک بن الحارث الأشتر ، فاسمعا له و أطيعا ، و اجعلاه درعا و مجنّا ، فإنّه ممّن لا یخاف وهنه ، و لا سقطته ، و لا بطؤه عمّا الإسراع إليه احزم ، و لا إسراعه إلى ما البطء عنه أمثل .

از نامه‌های امام علیه السلام به دو نفر از سران سپاهش [۱]

«مالک ابن حارث اشتر» را بر شما و بر آنان که زیر فرمان شما هستند امیر ساختم! گوش به فرمانش دهید و مطیع او باشید! او را زره و سپر خویش قرار دهید، چه اینکه او کسی است که احتمال نمی‌دهم سستی بخرج دهد، و لغزش پیدا کند، و نیز از این بیمناک نیستیم که کندی کند در جایی که سرعت لازم است، و یا سرعت بخرج دهد در موردی که کندی سزاوارتر است.

توضیحات

[۱] منظور از این دو امیر «زیاد بن نصر» و «شریح بن هانی» است که در ذیل <

این دو پس از رسیدن به «صفین» با «ابو الاعور سلمی» روبرو شدند، او آنها را بطرف معاویه فرا خواند ولی نپذیرفتند، و جریان را بامام گزارش کردند.

امام پس از رسیدن گزارش، مالک اشتر را بسوی آنها گسیل داشت. و این <

مفصل این جریان در «تاریخ طبری» جلد ۵ صفحه ۲۳۸ و کتاب صفین صفحه ۱۳۵ آمده است.

نامه ۱۴ :

و من وصیّه له علیه السّلام لعسكره قبل لقاء العدو بصفین

لا تقاتلوهم حتّى یبدءوكم ، فإنكم بحمد الله على حجّه ، و ترككم إياهم حتّى یبدءوكم حجّه أخرى لكم علیهم ، فإذا كانت الهزیمه باذن الله فلا تقتلوا مدبرا ،

و لا تصیبوا معورا ، و لا تجهزوا على جریح ، و لا تهجوا النساء بأذى ، و إن شتمن أعراضكم ،

و سببن أمراءكم ، فإنهنّ ضعيفات القوى و الأنفس و العقول ، إن كنّا لنؤمر بالكفّ عنهنّ و إنهنّ لمشركات ، و إن كان الرّجل لیتناول المرأة فی الجاهلیّه بالفهر أو الهراوه ، فیعیر بها و عقبه من بعده .

از سفارشهای امام علیه السلام به لشکرش پیش از روبرو شدن بادشمن در «صفین» [۱]

با آنها نجنگید تا آنها پیشدستی کنند، چه اینکه شما بحمد الله (برای حقانیت خود) دارای حجت و دلیل هستید. و واگذاشتن شما تا آنها نبرد را شروع کنند این حجت دیگری است به سود شما و بر زیان آنان. آنگاه که باذن خدا آنان را شکست دادید فراریان را نکشید، و ناتوانها را ضربت نزنید! و مجروحان را به قتل نرسانید! با اذیت و آزار زنان را به هیجان نیاورید، گر چه آنها به شما دشنام دهند و متعرض آبروی شما گردند و به سرانتان بدگوئی کنند زیرا نیروی تحمل آنها کمتر است و به همین دلیل زودتر تحت تاثیر واقع می شوند و به هیجان می آیند (در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) به ما دستور داده شده بود که دست از آزار آنها برداریم با اینکه مشرک بودند، و حتی در زمان جاهلیت اگر مردی دست به روی زنی بلند می کرد و سنگ کوچک یا چوبی به او میزد همین باعث ننگ او و فرزندان او می شد.

توضیحا

[۱] این توصیه و سفارش امام (ع) متواتر است. ما به نام برخی از پیشینیان که قبل از مرحوم «رضی ره» می‌زیسته و آنرا نقل نموده‌اند اشاره می‌کنیم:

۱- «محمد ابن جریر طبری» در کتاب «التاریخ» ج ۶- ۳۲۸۲ طبع‌لیدن در حوادث سال ۳۷.

۲- «نصر بن مزاحم» در کتاب «صفین» صفحه ۲۰۳

۳- «مرحوم» کلینی» در «فروع کافی» جلد ۵ کتاب جهاد صفحه ۳۸.

۴- «مسعودی» در «مروج الذهب» جلد ۲ صفحه ۷۳۱.

۵- احمد ابن اعثم کوفی در کتاب «الفتوح» جلد ۳ صفحه ۴۴.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ صفحه ۲۲۸)

نامه ۱۵ :

و کان یقول علیه السلام إذا لقی العدو محارباً :

اللهم إلیک أفضت القلوب ، و مدّت الأعناق ، و شخصت الأبصار ، و نقلت الأقدام ،

و أنضیت الأبدان .

اللهم قد صرّح مکتوم الشّنان ، و جاشت مراحل الأضغان .

اللهم إنا نشکو إلیک غیبه نبینا ، و کثره عدونا ، و تشّت أهوائنا (رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ)

از دعاهاى امام عليه السلام به هنگام مقابله با دشمن در میدان جنگ [۱].

خداوند! قلبها به تو پیوسته، گردنها بسوی تو کشیده شده و چشمها خیره قدمها جابجا و بدنهای کهنه گردیده است.

خداوند! عداوت اینها آشکار گردیده! و دیگهای کینه شان به جوش آمده! خداوند! شکایت خود را بسوی تو میآوریم که پیامبران از میان ما رفته، دشمنانمان فراوان، و خواسته‌هایمان پراکنده شده است.

«پروردگارا درهای صلح و عدالت را بین ما و بین قوم ما به حق بگشا که تو بهترین گشاینده گانی» (سوره اعراف (۷)، آیه ۸۸)

توضیحات

[۱] این سخن را «نصر ابن مزاحم» در کتاب «صفین» ص ۲۳۱ و «عبد العزیز ابن یحیی جلودی» در کتاب صفین طبق نقل مرحوم مجلسی و «شیخ مفید» در کتاب «النصره» نقل کرده‌اند.

(مصادر جلد ۳ صفحه ۲۲۹)

نامه ۱۶ :

و کان علیه السلام یقول لأصحابه عند الحرب

لا تشتدّ علیکم فرّة بعدها کرّة ، و لا جولة بعدها حملة ، و أعطوا السیوف حقوقها ،

و وطّئوا للجنوب مصارعها ، و اذمروا أنفسکم علی الطعن الدّعی ، و الضّرب الطّلعفی ،

و أمیتوا الأصوات فإنّه أطرّد للفشل ، فوالذی فلق الحبة ، و برأ النّسمه ، ما أسلموا ، و لكن استسلموا ، و أسروا الکفر ، فلمّا وجدوا

أعوانا علیه أظهره

از سخنان امام علیه السلام که همواره هنگام نبرد به اصحابش می‌فرمود. [۱]

از عقب‌نشینی‌هایی که مقدمه حمله تازه است، و از جولانی که حمله به پشت‌سردارد ناراحت مشوید! حق شمشیرها را اداء کنید! و جای در غلطیدن دشمن را مهیا سازید، خود را برای زدن سخت‌ترین نیزه و محکم‌ترین ضربه شمشیر (برپیکر دشمن خونخوار) به هیجان آورید. صدای خود را در سینه‌ها خفه کنید که این‌در بیرون راندن سستی، نقش مهمی دارد. سوگند به آن کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید! دشمنان ما اسلام را نپذیرفته، بلکه ظاهراً تسلیم شده‌اند، و کفر رادر سینه پنهان دارند آنها هنگامیکه یاورانی بر ضد اسلام بیابند آنچه را پنهان ساخته‌اند آشکار می‌کنند.

توضیحات

[۱] مرحوم کلینی در کتاب «فروغ کافی» جلد ۵ صفحه ۴۱ (کتاب الجهاد) قسمتهائی از این سخن را آورده.

قسمت آخر این سخن را نصر ابن مزاحم در کتاب صفین صفحه ۲۱۵ از بکر ابن وائل نقل کرده است:

«بکر بن وائل» می‌گوید: در صفین همراه علی بودیم، «عمرو بن عاص» پارچه سیاه رنگی را بر نیزه کرد. مردم می‌گفتند این همان پرچمی است که پیامبر (ص) برای او بست، پیوسته این مطلب را بازگو می‌کردند تا بگوش علی (ع) رسید امام فرمود: جریان این پرچم را می‌دانید؟ پیامبر (ص) این پرچم را بیرون آورده، فرمود: چه کسی آنرا و مسئولیتش را بعهده می‌گیرد؟

عمرو پرسید مسئولیت مربوط بآن چیست؟ پیامبر فرمود: «اینکه بوسیله آن هیچ مسلمانی را بقتل نرسانی و از هیچ کافری فرار نکنی».

عمرو آنرا گرفت ولی بخدا سوگند آنرا در دست داشت و از مشرکان فرار کرد و هم امروز بوسیله آن با مسلمانان می‌جنگد.

سپس جمله آخر این سخن را که از «فو الذی فلق الحبه» شروع می‌شود فرمود.

(مصادر نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۲۳۱)

نامه ۱۷ :

و من کتاب له علیه السلام إلى معاوية ، جوابا عن کتاب منه إليه

۱ فأمّا طلبک إلى الشّام ، فإنّی لم أکن لأعطیک اليوم ما منعتک أمس ، و أمّا قولک « إنّ الحرب قد أکلت العرب إلّا حشاشات أنفس بقیت » ألا و من أکله الحقّ فإلی الجنّة ،

و من أکله الباطل فإلی النّار . و أمّا استواؤنا فی الحرب و الرّجال فلست بأمّضی علی الشّکّ منّی علی الیقین ، و لیس أهل الشّام بأحرص علی الدّینیا من أهل العراق علی الآخرة . و أمّا قولک « إنّنا بنو عبد مناف » فکذلک نحن ، و لکن لیس أمیّه کهاشم ، و لا حرب کعبد المطلب ، و لا أبو سفیان کأبی طالب ، و لا المهاجر کالطّلیق ، و لا الصّریح کالّصّیق ، و لا المحقّ کالمبطل ، و لا المؤمن کالمدغل ، و لبّس الخلف خلفا یتبع سلفا هوی فی نار جهنّم .

و فی أیدینا بعد فضل النّبوة الّتی أذلّلنا بها العزیز ، و نعشنا بها الذّلیل . و لمّا أدخل الله العرب فی دینه أفواجا ، و أسلمت له هذه الأمّة طوعا و کرها کتّم ممّن دخل فی الدّین إمّا رغبة و إمّا رهبة علی حین فاز أهل السّبق بسبقهم ، و ذهب المهاجرون الأوّلون بفضلهم فلا تجعلنّ للشّیطان فیک نصیبا ، و لا علی نفسک سییلا .

از نامه‌های امام علیه السلام که در پاسخ «معاویه» نگاشته [۱]

اما اینکه خواسته‌ای شام را به تو واگذارم! (آگاه باش) من چیز را که دیروز از تو منع کردم امروز بتو نخواهم بخشید (حکم الهی دیروز و امروز فرق نکرده).

و اما اینکه نوشته‌ای جنگ همه عرب را جز اندکی، به کام خود فرو برده‌اند آن کس که بر حق بوده جایگاهش بهشت است و آنکس که براه باطل (در کام جنگ فرو رفته) در آتش است .

اما اینکه ادعای مساوی بودن ما در جنگ و نفرات (از تمام جهات کرده‌ای چنین نیست زیرا) تو در شک بدرجه من در یقین نرسیده‌ای، و اهل شام بر دنیا حریص‌تر از اهل عراق به آخرت نیستند، و اما اینکه گفته‌ای: «ما همه فرزندان «عبد مناف» هستیم» بلی چنین است! اما «امیه» چون «هاشم»، و «حرب» چون «عبد المطلب»، و «ابو سفیان» مانند «ابو طالب» نخواهند بود، و هرگز مهاجران چون اسیران آزاد شده نیستند، و فرزندان صحیح النسب چون منسوب بپدر، و آنکه بر حق است چون کسی که بر باطل است، و مؤمن چون مفسد نخواهند بود، و چه بدند آنها که از پیشینیان خود که در آتشند تبعیت می‌کنند.

از همه گذشته فضل و برتری نبوت در اختیار ما است که با آن عزیزان را ذلیل و ذلیلان را عزیز و بلند مرتبه ساختیم. و هنگامی که خدا عرب را فوج فوج به دین خود داخل ساخت، و این امت بهر حال اسلام را پذیرفت، شما از کسانی بودید که به این دین داخل شدید (اما اینکار) یا برای دنیا بود و یا از ترس، و این موقعی بود که سبقت گیرندگان سبقت جسته و مهاجران نخستین فضل و برتری خویش را یافته بودند، بنابراین شیطان را از خویش بهره مده، و راه او را در وجود خود بازگذار و السلام

توضیحات

[۱] پیش از مرحوم «رضی» ره «نصر ابن مزاحم» در کتاب «صفین» صفحه ۴۷۱ و «بیهقی» در کتاب «المحاسن و المساوی» صفحه ۵۳ و «ابن قتیبۀ» در کتاب «الامامۀ و السیاسۀ» ج ۱ ص ۱۱۸ و «مسعودی» در کتاب «مروج الذهب» جلد ۳ ص ۲۲ و «ابن اعثم کوفی» در کتاب «الفتوح» جلد ۳ ص ۲۵۹ <

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده ج ۳ صفحه ۲۴۲)

طبق نوشته مورخان یکی دو روز پیش از جریان لیلۀ الهزیر امام (ع) طی یک سخنرانی اعلام کرد، من فردا کار معاویه را یکسره خواهم کرد این سخن شامیان را سخت مضطرب کرد، و در هم شکستگی نیرویشان آشکارا مشاهده گردید.

از طرفی «معاویۀ ابن ضحاک ابن سفیان» پرچم دار قبیله «بنی سلیم» که با «معاویه» دشمن و به علی و اهل عراق علاقمند بود جریان سپاه شام را به «عبد الله ابن طفیل عامری» گزارش کرد که به علی (ع) خبر بدهد، و خود طی اشعاری طرفداری از امام (ع) را اعلام کرد که همان سبب تبعیدش از طرف معاویه به مصر گردید.

«مالک اشتر» نیز پس از سخن امام (ع) اشعاری گفت و سپاه امام را برای نبرد سخت آماده ساخت اشعار «اشتر» که بمعایه رسید سخت ناراحت شد و گفت این رئیس عراقیان و بزرگشان هست که آتش جنگ را شعله ور میسازد، این اول و آخر فتنه خواهد بود در اینجا معاویه با عمرو عاص مشورت کرد و گفت:

می‌خواهم نامه‌ای به علی بنویسم و از او تقاضا کنم که شام در اختیار من باشد-همان چیزی که روز اول حاضر نشد بمن بدهد-

عمرو خندید و گفت کجائی؟

معاویه گفت:

مگر ما فرزندان عبد مناف نیستیم؟ «عمرو» پاسخ داد بله و لکن نبوت از آن آنها است، سپس گفت اگر می‌خواهی هم بنویس «معاویه» نامه‌ای برای آنحضرت باین مضمون نوشت: اگر تو هم می‌دانستی جنگ باینجا می‌انجامد اقدام نمی‌کردی! من فکر می‌کنم، هنوز جای آن هست که از گذشته پشیمان شویم و آینده را اصلاح کنیم من در گذشته از تو خواستم که شام را در اختیارم گذاری و مرا بیعت و اطاعت ملزم نکنی اما تو ابا کردی ولی خدا آن را به من داد و من امروز از تو همان را می‌خواهم که در گذشته گفتم، ما هر دو از فرزندان عبد مناف هستیم و بر یکدیگر برتری نداریم <

(کتاب صفین صفحه ۴۶۸-۴۷۱)

نامه ۱۸ :

و من کتاب له علیه السّلام إلى عبد الله بن عباس ، و هو عامله على البصرة

اعلم أنّ البصرة مهبط إبليس و مغرس الفتن فحدث أهلها بالإحسان إليهم ، و احلل عقدة الخوف عن قلوبهم .

و قد بلغني تنمرک لبنی تمیم ، و غلظتک علیهم ، و إنّ بنی تمیم لم یغب لهم نجم إلاّ طلع لهم آخر ، و إنّهم لم یسبقوا بوغم فی جاهلیّة و لا إسلام ، و إنّ لهم بنا رحما ماسّة ، و قرابه خاصّة ، نحن مأجورون علی صلتها ، و مأزورون علی قطیعتها ، فاریع أبا العباس ، رحمک الله فیما جرى علی لسانک و یدک من خیر و شرّ ، فإنّا شریکان فی ذلک ، و کن عند صالح ظنّی بک ، و لا یفیلنّ رأیی فیک ، و السّلام .

از نامه‌های امام علیه السلام به «عبد الله ابن عباس» فرماندار «بصره».

بدان «بصره» (امروز) جایگاه ابلیس است و محل کشت زار فتنه، با اهل آن با نیکی رفتار کن، و گره وحشت و ترس از حکومت را از قلوبشان بگشای (تا به راه آیند و احساس امنیت کنند). بد رفتاری تو با «بنی تمیم» و خشونتت با آنها را به من گزارش داده اند، طائفه «بنی تمیم» همانها هستند که هر گاه مردی نیرومند از دست داده اند، نیرومند دیگری در میانشان چشم گشوده است، و در نبرد و مبارزه در جاهلیت و در اسلام کسی از آنان پیشی نگرفته است، به علاوه آنها با ما پیوند خویشاوندی نزدیک و قرابت دارند که ما نزد خدا بوسیله صله رحم و پیوند با آنان ماجوریم و با قطع آن مؤاخذیم ای ابو العباس مدارا کن امید است خداوند - در مورد آنچه بر زبان و دستت از خیر و شر جاری شده تو را بیامزد چرا که هر دو در این رفتار شریکیم!، و سعی کن که حسن ظن من نسبت به تو پایدار بماند، و نظرم درباره تو دگرگون نشود. و السلام.

نامه ۱۹ :

و من کتاب له علیه السلام إلى بعض عماله

أما بعد ، فإنّ دهاقین أهل بلدک شکوا منک غلظۀ و قسوّۀ ، و احتقارا و جفوّۀ ، و نظرت فلم أرهم أهلا لأن یدنوا لشرکهم ، و لا أن یقصوا و یجفوا لعهدهم ، فالبس لهم جلبابا من اللّین تشوبه بطرف من الشّدۀ ، و داول لهم بین القسوّۀ و الرّأفۀ ، و امزج لهم بین التّقرب و الاذناء ، و الابعاد و الاقصاء ، إن شاء الله .

از نامه های امام علیه السلام به بعضی از فرماندارانش [۱]

اما بعد! دهقانان محل فرمانداریت از خشونت، قساوت، تحقیر و سنگدلی تو شکایت آورده اند، و من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم چرا که مشرکند و نه سزاوار دوری و جفا چرا که با آنان پیمان بسته ایم. پس لباسی از نرمش همراه با کمی شدت بر آنان بپوشان، با رفتاری میان شدت و نرمش با آنها معامله کن، اعتدال را در میان آنان رعایت نما نه زیاد آنها را نزدیک کن و نه زیاد دور! انشاء الله

توضیحها

(مصادر نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ۲۴۲)

نامه ۲۰ :

و من کتاب له علیه السلام إلى زیاد بن أبیه ،

و هو خلیفه عامله عبد الله بن عباس علی البصره ، و عبد الله خلیفه أمير المؤمنين علی البصره و الأهواز و فارس و کرمان .

و إني أقسم بالله قسما صادقا لئن بلغنی أنك خنت من فیء المسلمين شيئا صغيرا أو كبيرا لأشدنّ عليك شدة تدعك قليل الوفير ،
تقيل الظهر ، ضئيل الأمر ، و السلام .

از نامه‌های امام علیه السلام [۱]

نامه‌ای است که امام علیه السلام به «زیاد بن ابیه» جانشین فرماندارش عبد الله بن عباس در «بصره» نوشته است و «عبد الله بن عباس» در آن روزگار فرمانداری «بصره» و «اهواز» و «فارس» و «کرمان» و دیگر نواحی آنجا را از طرف امام علیه السلام عهده‌دار بود:

صادقانه به خداوند، سوگند یاد می‌کنم اگر گزارش رسد که از غنائم و بیت‌المال مسلمین چیزی کم یا زیاد به خیانت برداشته‌ای، آنچنان بر تو سخت بگیرم که در زندگی کم‌بهره و بی‌نوا و حقیر و ضعیف شوی و السلام

توضیحها

[۱] «ابن واضح» در تاریخ خود جلد ۲ ص ۱۹۳ و «بلاذری» در کتاب «انساب الاشراف» ص ۱۶۲ چاپ اعلمی آن را آورده‌اند.

و «بیهقی» در کتاب «المحاسن و المساوی» جلد ۲ صفحه ۲۰۱ چاپ مصر جملاتی از این <

(مصادر نهج البلاغه جلد ۳ ص ۲۴۳)

و من کتاب له علیه السّلام إلیه ایضا

فدع الإسراف مقتصدا ، و اذكر فی الیوم غدا ، و أمسك من المال بقدر ضرورتك ، و قدم الفضل لیوم حاجتك .

أترجو أن یعطیک الله أجر المتواضعین و أنت عنده من المتکبرین ؟ و تطمع و أنت متمرّغ فی النّعم تمنعه الضّعیف و الأرملة أن یوجب لك ثواب المتصدّقین ؟ و إنما المرء مجزی بما أسلف ، و قادم علی ما قدّم ، و السّلام .

نیز از نامه‌های امام علیه السلام به زیاد [۱]

اسراف را کنار بگذار و میانه روی را پیشه کن! از امروز به فکر فردا باش و از اموال دنیا به مقدار ضرورت برای خویش نگاهدار و زیادی را برای روزنیازت از پیش بفرست (و برای قیامت ذخیره کن).

آیا امید داری خداوند ثواب متواضعان را به تو دهد در حالی که در پیشگاهش از متکبران باشی؟! و آیا طمع داری که ثواب انفاق‌کنندگان را به تو عنایت کند در صورتیکه در زندگی پر نعمت و ناز قرار داری؟ و مستمندان و بیوه زنان را از آن منع میکنی؟

بدان انسان بآنچه از پیش فرستاده پاداش داده می‌شود، و به آنچه قبلا برای خود نزد خدا ذخیره کرده وارد می‌گردد. و السلام

توضیحات

[۱] «بلاذری» در کتاب «انساب الاشراف» ص ۱۶۹ چاپ اعلمی آن رانقل کرده است.

نویسنده «مصادر نهج البلاغه» اضافه می‌کند که: امام علیه السلام «سعد» غلام خود را بسوی «زیاد» فرستاد تا او را وادار کند که بیت المال «بصره» را بکوفه نزد امام (ع) بفرستد، ولی در اثر منازعه و اختلافی که بین سعد و زیاد بود این مذاکره بجائی نرسید و «سعد» بعد

از مراجعت، از زیاد نزد علی(ع) شکایت کرد امام نامه‌ای بزیاد نوشت که «سید رضی» جملاتی از آن را اقتباس کرده و در اینجا آورده است.

(مصادر جلد ۳ صفحه ۲۴۴) ابن ابی الحدید، می‌نویسد: خدا روی زیاد را زشت گرداند، او پاداشها و احسانهای امام را خوب تلافی کرد چه اعمال قبیحی که نسبت بمحبان و پیروان آن امام(ع) و الاتبار مرتکب نگردید! و اسراف در بدگوئی امام(ع) و نکوهش از رفتار و کردار او را از حد گذرانید او بقدری در این راه مبالغه ورزید که معاویه آن دشمن سرسخت هم، بکمتر از آن راضی و خشنود می‌شد و او این کارها را تنها برای رضایت «معاویه» انجام نمی‌داد بلکه از روی باطن زشت خود که سرچشمه این زشتیها و نامردیها بود منشا می‌گرفت، زیرا از کوزه همان برون تراود که در او است، فرزندش هم دنبال اعمال پدر را گرفت و جنایت را بمنتها درجه رسانید.

(شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۵ ص ۱۳۹)

نامه ۲۲ :

و من کتاب له علیه السّلام إلى عبد الله بن العباس رحمه الله

و کان عبد الله يقول : ما انتفعت بكلام بعد كلام رسول الله ، صلّى الله علیه و آله کانتفاعی بهذا الكلام .

أما بعد ، فإنّ المرء قد يسره درك ما لم يكن ليفوته ، و يسوءه فوت ما لم يكن ليدركه ، فليكن سرورك بما نلت من آخرتك ، و ليكن أسفك على ما فاتك منها ، و ما نلت من دنياء فلا تكثر به فرحا ، و ما فاتك منها فلا تأس عليه جزعا ، و ليكن همك فيما بعد الموت .

از نامه‌های امام علیه السلام:

به «عبد اله ابن عباس».

«عبد اله ابن عباس» همواره می گفت: «پس از سخنان پیامبر اسلام (ص) هیچ سخنی را به اندازه این سخن سودمند نیافتم!» [۱]

اما بعد! انسان گاهی مسرور می شود به خاطر رسیدن به چیزی که هرگز از دستش نمی رفت. و گاهی ناراحت می شود، بخاطر از دست دادن چیزی که هرگز به آن نمی رسید! خوشحالی تو باید از چیزی باشد که در طریق آخرت نائل شده ای، و تاسف تو باید از اموری باشد که مربوط به آخرت است و از دست داده ای. به آنچه از دنیا می رسی آنقدر خوشحال مباش! و آنچه را که از دنیا از دست می دهی بر آن تاسف مخور و جزع مکن! همتت در آن باشد که پس از مرگ به آن خواهی رسید!

توضیحات

«نصر ابن مزاحم» در کتاب «صفین» ص ۱۰۷، «و محمد ابن یعقوب کلینی» در کتاب روضه کافی ص ۲۴۰، ابو علی قالی در کتاب «امالی» جلد ۲ صفحه ۹۶، «ابن واضح» در کتاب «التاریخ جلد ۲ صفحه ۱۴۸»، «ابن عبدربه» در کتاب «عقد الفرید» جلد ۲ ص ۱۴۲، ابو طالب مکی در «کتاب قوت القلوب» جلد ۱ ص ۱۵۸. و بلاذری در «کتاب انساب الاشراف» ص ۱۱۷ چاپ اعلمی آنرا نقل کرده اند و عده زیادی هم بعد از مرحوم رضی آن را نقل کرده اند.

(مصادر نهج البلاغه جلد ۳ ص ۲۴۵)

نامه ۲۳

و من کتاب له علیه السلام قاله قبل موته علی سبیل الوصیة ، لما ضربه ابن ملجم لعنه الله

وصیتی لکم آن لا تشرکوا بالله شیئا ، و محمد صلی الله علیه و آله و سلم فلا تضيّعوا سنته : أقيموا هذين العمودين ، و خلاکم ذمّ .

أنا بالأمس صاحبکم ، و اليوم عبرة لکم ، و غذا مفارقکم إن أبق فانا ولی دمی ، و إن أفن فالفناء میعادی ، و إن أعف فالعفولی قریه

، و هو لکم حسنة ، فاعفوا (أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ) ؟

و الله ما فجأني من الموت وارد كرهته ، و لا طالع أنكرته ، و ما كنت إلا كفارب ورد ، و طالب وجد (و مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ)

۲ .

قال السيد رضى الله عنه : و قد مضى بعض هذا الكلام فيما تقدّم من الخطب إلا أنّ فيه هاهنا زيادة أوجبت تكريره .

از سخنان امام عليه السلام هنگامی که «ابن ملجم» وی را ضربت زد سخنان ذیل را پیش از مرگش بعنوان «وصیت» فرمود:

وصیت من به شما این است که به خدا شرک نورزید! و سنت [۱] محمد(ص) را ضایع مگردانید، این دو ستون دین را استوار بر پا دارید، و این دو چراغ را روشن نگهدارید، و دیگر از هیچ ملامت و مذمتی نترسید.

من دیروز همچون شما بودم، امروز باعث عبرت شما و فردا از شما جدا خواهم شد، اگر زنده بمانم خود ولی خون خویشم، و اگر بمیرم مرگ میعاد و قرارگاه من است. اگر عفو کنم، عفو برای من موجب تقرب به خدا است و برای شما نیکی و حسنه است بنابراین این عفو کنید «آیا دوست ندارید خدا شما را مشمول عفو و آمرزش خویش قرار دهد»؟ (سوره نور (۲۴)، آیه ۲۲).

به خدا سوگند چیزی از نشانه‌های مرگ، ناگهان به من روی نیاورده که من از آن ناخشنود باشم، و طلایه‌ای از آن آشکار نشده که من آن را زشت بشمارم و من نسبت به مرگ همچون کسی هستم که شب هنگام در جستجوی آب باشد، و ناگهان به آن برسد، و یا همچون کسی که گمشده خویش را پیدا کند، «و آنچه نزد خدا است برای نیکان بهتر است». (سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۹۸).

سید رضی می‌گوید. قسمتی از این سخن در گذشته در ضمن خطبه‌ها (کلام ۱۴۹) گذشت ولی به خاطر اضافه‌ای که در اینجا بود آن را تکرار کردیم.

توضیحات

[۱] مدارک مربوط به این سخن در ذیل کلام ۱۴۹ تحت شماره ۲۸۴ جلد دوم صفحه ۵۱۴ گذشت.

و من وصیّه له علیه السّلام بما يعمل فی أمواله ، كتبها بعد منصرفه من صفّین

هذا ما أمر به عبد الله على بن أبی طالب أمير المؤمنين فی ماله ابتغاء وجه الله ،

ليولجّه الجنّة ، و يعطيه به الأمانة .

منها :

و إنّّه يقوم بذلك الحسن بن علیّ : يأكل منه بالمعروف ، و ينفق فی المعروف ، فإن

حدث بحسن حدث ، و حسين حى قام بالأمر بعده ، و أصدره مصدره .

و إنّ لبنی فاطمه من صدقه على مثل الذى لبنی على ، و إنّی إنّما جعلت القيام بذلك إلى ابني فاطمه ابتغاء وجه الله ، و قربّه إلى

رسول الله ، و تكريما لحرمة ، و تشريفا لوصلته .

و يشترط على الذى يجعله إليه أن يترك المال على أصوله ، و ينفق من ثمره حيث أمر به و هدى له ، و أن لا يبيع من أولاد نخيل

هذه القرى و ديه ، حتّى تشكل أرضها غراسا .

و من كان من إمائی اللاتى أطوف عليهنّ لها ولد أو هى حامل فتمسك على ولدها و هى من حظّه ، فإن مات ولدها و هى حيّه

فهى عتيقه : قد أفرج عنها الرّقّ ، و حرّرها العتق . قال السيد رحمه الله : قوله عليه السلام فى هذه الوصيه « أن لا يبيع من نخيلها

وديه » : الوديه : الفسيله ، و جمعها ودى ، و قوله عليه السلام « حتّى تشكل أرضها غراسا » هو من أفصح الكلام ، و المراد به أن

الارض يكثر فيها غراس النخل حتّى يراها الناظر على غير تلك الصفه التى عرفها بها فيشكل عليه أمرها و يحسبها غيرها .

از وصیتهای امام علیه السلام در مورد مصرف اموالش بعد از وفات او است این وصیت را پس از باز گشت از صفین مرقوم فرموده

است: [۱]

این دستوری است که بنده خدا علی ابن ابیطالب امیر مؤمنان در مورد چگونگی تصرف در اموالش بخاطر خشنودی خدا داده است، تا از این طریق خداوند وی را قرین رحمت و دمساز بهشت سازد و امنیت و آرامش در سرای دیگر به او عنایت کند...

از آن جمله است:

سر پرستی آن به عهده حسن بن علی است که به طور شایسته از آن مصرف کند و بطور شایسته از آن انفاق نماید. اگر برای حسن پیش آمده کند و حسین زنده است او سرپرستی آنها را به عهده بگیرد و به جای وی وظیفه را انجام دهد.

پسران فاطمه همان مقدار سهم از این مال دارند که پسران علی (ع)، و اینکه سر پرستی آن را به پسران فاطمه واگذاردم به خاطر خدا و به خاطر تقرب به رسول الله (ص) و زرگداشت حرمت او، و احترام پیوند خویشاوندیش می باشد و با کسی که این اموال در دست او است شرط می کنم که اصل مال را حفظ کند و تنها از میوه و در آمدش در آن راهی که به او دستور داده ام انفاق نماید، و از نهالهای نخل چیزی نفروشد تا همه این سر زمین یک پارچه زیر پوشش نخل قرار گیرد و آباد شود.

و هر کدام از کنیزانم که با او همبستر شده ام، و صاحب فرزند یا حامله است از فروش او بخاطر سهم فرزندش خود داری شود، و اگر کودکش مرد و او زنده است آزاد باشد، بند بردگی از گردنش برداشته و جزو آزادشدگان قرار گیرد.

سید رضی می گوید: در سخن امام (ع) «و الا یبیح من نخلها و دیه»، «و دیه» بمعنی نهال نخل و جمع آن «ودی» (بر وزن علی) می باشد و جمله دیگر امام که «حتی تشکل ارضها غراما» فصیحترین سخن است و منظور این است که زمین پر از نخل شود که جز نخل چیز دیگری به چشم نیاید.

توضیحات

[۱] مرحوم «کلینی» در کتاب «فروع کافی» جلد ۷ ص ۴۹ (کتاب وصایا) این وصیت را نقل کرده است.

مرحوم شیخ «طوسی» در کتاب «تهذیب» جلد ۲ ص ۳۷۵ نیز آنها آورده است، (مصادر نهج البلاغه جلد ۳ ص ۲۵۴)

و من وصیّه له علیه السّلام كان یکتبها لمن یستعمله علی الصدقات ،

و إنما ذکرنا هنا جملا منها لیعلم بها أنّه كان یقیم عماد الحقّ ، و یشرع أمثله العدل : فی صغیر الأمور و کبیرها ، و دقیقها و جلیلها .

انطلق علی تقوی الله وحده لا شریک له ، و لا تروّعن مسلما ، و لا تجتازنّ علیه کارها ،

و لا تأخذنّ منه أكثر من حقّ الله فی ماله ، فإذا قدمت علی الحی فانزل بمائهم ، من غیر أن تخالط أبیاتهم ، ثمّ امض إلیهم بالسکینه و الوقار حتّی تقوم بینهم فتسلّم علیهم ،

و لا تخدج بالتّحیّه لهم ، ثمّ تقول : عباد الله ، أرسلنی إلیکم ولی الله و خلیفته لآخذ منکم حقّ الله فی أموالکم ، فهل لله فی أموالکم من حقّ فتؤدّوه إلی ولیّه ؟ فإن قال قائل : لا فلا تراجعہ و إن أنعم لك منعم ، فانطلق معه من غیر أن تخیفه و توعده ، أو تعسفه ، أو ترهقه فخذ ما أعطاک من ذهب أو فضّه ، فإن کان له ماشیة أو إبل فلا تدخلها إلّا بإذنه ، فإنّ أكثرها له ، فإذا أتيتها فلا تدخل علیها دخول متسلّط علیه و لا عنیف به ، و لا تنفّر بهیمه و لا تفزعنها ، و لا تسوء صاحبها فیها و اصدع المال صدعین ثمّ خیره : فإذا اختار فلا تعرّضنّ لما اختاره ، ثمّ اصدع الباقي صدعین ، ثمّ خیره : فإذا اختار فلا تعرّضنّ لما اختاره ، فلا تزال كذلك حتّی یبقی ما فیہ وفاء لحقّ الله فی ماله ، فاقبض حقّ الله منه ،

فإن استقالک فأقله ، ثمّ اخلطهما ، ثمّ اصنع مثل الذی صنعت أولا حتّی تأخذ حقّ الله فی ماله . و لا تأخذنّ عودا ، و لا هرمه ، و لا مکسوره ، و لا مهلوسه ، و لا ذات عوار ، و لا تأمننّ علیها إلّا من تثق بدينه رافقا بمال المسلمین حتّی یوصله إلی ولیهم فیقسمه بینهم ، و لا توکل بها إلّا ناصحا شفیقا و أمینا حفیظا ، غیر معتّف و لا مجحف و لا ملغب و لا متعب ، ثمّ احذر إلینا ما اجتمع عندک ، نصیره حیث أمر الله ، فإذا أخذها أمینک فأوعز إلیه أن لا یحول بین ناقه و بین فصیلها ، و لا یمصرّ لبنها فیضرّ ذلك بولدها و لا یجهدنّها رکوبا ،

و لیعدل بین صواحباتها فی ذلك و بینها ، و لیرفّه علی اللّاغب ، و لیستأنّ بالنّقب و الطّالع ،

و لیوردها ما تمرّ به من الغدر ، و لا يعدل بها عن نبت الأرض إلى جواد الطّرق ، و لیروّحها فی السّاعات ، و لیمهلها عند النّطاف و الأعشاب ، حتّى تأتینا ، باذن الله ، بدنا منقیات ، غیر متعبات و لا مجهودات ، لنقسمها على كتاب الله و سنّه نبیه صلی الله علیه و آله ، فانّ ذلک

أعظم لأجرک ، و أقرب لرشدک ، إن شاء الله .

از سفارشهای امام علیه السلام به افرادی که مامور جمع آوری زکات از طرف او می شدند. [۱]

شریف رضی می گوید: «ما قسمتی از این وصیت را در اینجا آوردیم تا معلوم گردد امام (ع) همواره ارکان حق را به پا می داشت، و فرمان به عدل را صادر می کرد، در کارهای کوچک یا بزرگ، پر ارزش یا کم ارزش.»

با تقوا و احساس مسئولیت در برابر خداوند یکتا و بی شریک حرکت کن و در این راه هیچ مسلمانی را مترسان! و بر سرزمین او ناخشنود مگذر!

بیش از آنچه از حق خداوند در اموالش است از او بگیر، پس از آن گاه که به آبادی قبائل رسیدی در کنار آب فرود آی و داخل خانه هاشان مشو! سپس با آرامش و وقار به سوی آنان برو، تا در میان آنها قرار گیری، به آنها سلام کن و از اظهار تحیت بخل موز! پس از آن به آنان می گوئی ای بندگان خدامرا ولی خدا و خلیفه اش بسوی شما فرستاده تا حق خدا را که در اموالتان است بگیرم، آیا در اموال شما حقی از خدا هست که آنرا به نماینده اش بپردازید؟

اگر کسی گفت نه، دیگر به او مراجعه مکن، و اگر کسی پاسخ داد بلی، همراهش برو، اما نه اینکه او را بترسانی یا تهدید کنی یا او را به کار مشکلی مکلف سازی، هر چه از طلا یا نقره به تو داد بستان، و اگر دارای گوسفند یا شتر بود بدون اذن او داخل آن مشو، زیرا بیشتر آنها از آن او است، و آنگاه که داخل شدی همچون شخص مسلط و سختگیر رفتار مکن، حیوانی را فرار مده و ناراحت مساز! و در میان آنها صاحبش را ناراحت مکن!

(بهنگام گرفتن حق خدا):

حیوانات را دو قسمت کن و صاحبش را مخیر ساز که یک قسمت را انتخاب کند و در انتخابش به او اعتراض مکن! بعد قسمت باقیمانده را دو نیمه کن و وی را مخیر ساز یکی را انتخاب کند، باز هم به او در این گزینش خرده مگیر، بهمین گونه تقسیم کن تا آنجا که باقیمانده به اندازه حق خداوند باشد آن را بگیر. (باز هم مواظب باش) اگر از این تقسیم پشیمان بود و خواست از نو تقسیم نمائی قبول کن!

و حیوانات را بهم مخلوط نما و همچون گذشته آنها را تقسیم کن تا حق خداوند باقی بماند و آن را بگیری. (فراموش مکن) حیوانات پیر و دست و پاشکسته و بیمار و معیوب را بعنوان زکات نپذیر و آنها را بغیر از کسی که بدینش اطمینان داری و نسبت باموال مسلمانان دلسوز است مسپار، تا آنرا پیشوای مسلمین برساند و در میان آنها تقسیم کند. چوپانی گوسفندان و شتران را جز بشخص خیر خواه و مهربان و امین و حافظ - که نه سختگیر است و نه اجحافگر، نه تندمی راند و نه حیوانات را خسته می کند - مسپار.

سپس هر چه جمع آوری کردی فوراً بسوی ما روانه ساز تا آنها را در مصارفی که خداوند فرمان داده است مصرف کنیم، و آنگاه که آن را بدست امین خود برای رساندن بمركز سپردی باو سفارش کن که بین شتر و نوزادش جدائی نیفکند و شیر آن را ندوشد که به بچه اش زیان وارد شود و در سوار شدن بر شتران عدالت را مراعات کند و نیز مراعات شتر خسته و یا زخمی که سواری دادن برایش مشکل است بنماید، آنها را بغدیر آب ببرد، و از کناره های جاده علف دار بدرون جاده بی گیاه منحرف نسازد، و ساعاتی استراحتشان بدهد و آنگاه که به آب و علفزار می رسد مهلت دهد آب بنوشند و علف بخورند، تا هنگامی که به ما می رسند به اذن خدا فربه و سرحال باشند، نه خسته و کوفته، تا آنها را طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش تقسیم کنیم. اگر چنین کنی، اجر تو بزرگ باشد و تو را به رستگاری، ان شاء الله، نزدیکتر سازد.

توضیحات

[۱] این از وصایای معروف امام(ع) در بین علمای اسلام پیش از مرحوم شریف رضی می‌باشد. مرحوم کلینی در کتاب(زکات) از کتاب فروغ کافی جلد ۳ ص ۵۳۶ تحت عنوان(ادب المصدق) و مرحوم «مفید» در کتاب «مقنعه» صفحه ۵۴۲ و «شیخ طوسی» در کتاب «تهذیب» جلد ۱ صفحه ۳۸۶ آن را نقل کرده‌اند.

(مصادر نهج البلاغه جلد ۳ ص ۲۵۷)

در کتاب «الغارات» جلد اول ص ۱۲۶ چاپ جدید (سال ۱۳۹۵) نیز این وصیت آمده است.

نامه ۲۶

و من عهد له عليه السلام إلى بعض عمّاله ، و قد بعثه على الصدقة

آمره بتقوى الله في سرائر أمره و خفيات عمله ، حيث لا شاهد غيره ، و لا وكيل دونه .

و آمره أن لا يعمل بشيء من طاعة الله فيما ظهر فيخالف إلى غيره فيما أسرّ ، و من لم يختلف سرّه و علانيته و فعله و مقالته ، فقد أذى الأمانة ، و أخلص العبادة . و آمره أن لا يجبههم ، و لا يعصهم ، و لا يرغب عنهم تفضلاً بالامارة عليهم ، فإنهم الإخوان في الدين ،

و الأعوان على استخراج الحقوق .

و إنّ لك في هذه الصدقة نصيباً مفروضاً ، و حقّاً معلوماً ، و شركاء أهل مسكنه ،

و ضعفاء ذوى فاقة ، و إنّنا موفّوك حقّك فوقهم حقوقهم و إلّا تفعل فإنك من أكثر الناس خصوماً يوم القيامة ، و يؤسا لمن خصمه عند الله الفقراء ، و المساكين ، و السائلون ، و المدفوعون ،

و الغارم ، و ابن السبيل و من استهان بالأمانة ، و رتع في الخيانة ، و لم ينزّه نفسه و دينه عنها ،

فقد أحلّ بنفسه في الذلّ والخزي ، و هو في الآخرة أذلّ وأخزى ، و إنّ أعظم الخيانة خيانة الأئمة ، و أقطع الغشّ غشّ الأئمة ، و السّلام .

از سفارشهای امام علیه السلام به بعضی از کارمندانی که برای گرد-آوری زکات می فرستاده است [۱]

او را به تقوا و ترس از خدا در امور پنهانی و اعمال مخفی فرمان می دهد! در آنجا که هیچکس جز خدا شاهد و گواه، واحدی غیر از او وکیل نمی باشد، و نیز به او فرمان داده عملی را آشکارا از اطاعتهای خدا انجام ندهد که در پنهانی خلاف آنرا انجام می دهد (و باید بداند) آن کس که پنهانی و آشکارش، کردار و گفتارش با هم مخالفت نداشته باشد، امانت الهی را ادا کرده، و عبادت را خالصانه انجام داده است.

و به او فرمان داده که با مردم با چهره عبوس روبرو نشود! آنها را بهتان نزنند، و به آنها به حساب برتری جوئی بخاطر اینکه رئیس است بی اعتنائی نکند چه اینکه آنها برادران دینی هستند و کمک کاران در استخراج حقوق!

(بدان) برای تو در این زکات نصیب مشخص و حق معینی است، و شریکانی از مستمندان و ضعیفان بینوا داری همانگونه که ما حق تو را می دهیم تو هم باید نسبت به حقوق آنها وفادار باشی، اگر چنین نکنی از مردمی خواهی بود که در رستاخیز بیش از همه دشمن و شکایت کننده داری بدا به حال آنکه- در پیشگاه خداوند- فقرا و مساکین و سائلان و آنها که از حقشان محروم مانده اند و بدهکاران و ورشکستگان و در راه ماندگان خصم و شاکی او باشند. کسی که امانت را خوار شمارد و دست به خیانت آلود و خویشتن و دینش را از آن منزّه نسازد درهای ذلت و رسوائی را در دنیا بروی خود گشوده و در قیامت خوارتر و رسواتر خواهد بود و بزرگترین خیانت، خیانت به ملت است و رسواترین تقلب، تقلب به پیشوایان مسلمین و السلام

توضیحات

[۱] «قاضی نعمان» در کتاب «دعائم الاسلام» جلد ۱ ص ۲۵۲ گفته است:

منظور از «بعض عماله» در اینجا «مخفف سلیم از دی» است.

(مصادر نهج البلاغه جلد ۳ ص ۲۶۰)

و بعيد نيست كه اين سخن صحيح باشد چرا كه در تاريخ زندگي امام(ع) آمده است كه «مخنف ابن سليم» از عاملان آن حضرت در جمع آوري صدقات بوده است. و طبق پاورقيهاي كتاب «الغارات»، وي از ناحيه امام عليه السلام حاكم اصفهان گرديده است.

(الغارات جلد ۲ ص ۴۵۰ چاپ جديد)

وي همچنان فرماندار امام(ع) در «اصفهان» بود تا زمانيكه امير مؤمنان(ع) تصميم گرفت با معاويه بجنگد امام(ع) طی نامه‌ای از او خواست كه افراد مورد اعتمادي را در اصفهان و همدان بگمارد و خود براي مبارزه با معاويه نزد امام بيايد، مخنف «حارث ابن حارث» را والي اصفهان و «سعيد ابن وهب» را فرماندار همدان قرار داد و خود بسوي امام حركت كرد و در «صفين» در ركاب امام، شريعت شهادت را نوشيد.

(كتاب صفين ص ۱۰۴)

نامه ۲۷

و من عهد له عليه السلام إلى محمد بن أبي بكر ، رضى الله عنه حين قلده مصر

فاخفض لهم جناحك ، و ألن لهم جانبك ، و ابسط لهم وجهك ، و آس بينهم فى اللحظة و النظرة ، حتى لا يطمع العظماء فى حيفك لهم ، و لا يئأس الضعفاء من عدلك عليهم ، فإن الله تعالى يسألكم معشر عباده عن الصغيرة من أعمالكم و الكبيرة ، و الظاهرة و المستورة : فإن يعذب فأنتم أظلم ، و إن يعف فهو أكرم .

و اعلموا ، عباد الله ، أن المتقين ذهبوا بعاجل الدنيا و آجل الآخرة ، فشاركوا أهل الدنيا

فى دنياهم ، و لم يشاركهم أهل الدنيا فى آخرتهم : سكنوا الدنيا بأفضل ما سكنت ،

و أكلوها بأفضل ما أكلت ، فحظوا من الدنيا بما حظى به المترفون ، و أخذوا منها ما أخذها الجبابرة المتكبرون ، ثم انقلبوا عنها بالزاد المبلّغ ، و المتجر الرابع : أصابوا لذّة زهد الدنيا فى دنياهم ، و تيقنوا أنّهم جيران الله غدا فى آخرتهم ، لا تردّ لهم دعوة ، و لا ينقص لهم نصيب من لذّة ، فاحذروا عباد الله الموت و قربّه ، و أعدّوا له عدته ، فإنّه يأتى بأمر عظيم ،

و خطب جليل : بخير لا يكون معه شرّ أبدا ، أو شرّ لا يكون معه خير أبدا فمن أقرب إلى الجنّة من عاملها ، و من أقرب إلى النار من عاملها ؟ و أنتم طرداء الموت : إن أقمتهم له أخذكم ، و إن فررتهم منه أدرككم ، و هو ألزم لكم من ظلّكم الموت معقود بنواصيكم ،

و الدّنيا تطوى من خلفكم ، فاحذروا نارا قعرها بعيد ، و حرّها شديد ، و عذابها جديد : دار ليس فيها رحمّة ، و لا تسمع فيها دعوة ، و لا تفرّج فيها كربّه ، و إن استطعتم أن يشتدّ خوفكم من الله ، و أن يحسن ظنّكم به ، فاجمعوا بينهما ، فإنّ العبد إنّما يكون حسن ظنّه برّبّه على قدر خوفه من ربّه ، و إنّ أحسن النّاس ظنّا بالله أشدّهم خوفا لله .

و اعلم ، يا محمّد بن أبى بكر ، أنّى قد وليتكم أعظم أجنادى فى نفسى : أهل مصر ،

فأنت محقوق أن تخالف على نفسك ، و أن تنافح عن دينك ، و لو لم يكن لك إلاّ ساعة من الدّهر ، و لا تسخط الله برضا أحد من خلقه ، فإنّ فى الله خلفا من غيره ، و ليس من الله خلف فى غيره . صلّ الصّلاة لوقتها المؤقّت لها ، و لا تعجّل وقتها لغراغ ، و لا تؤخّرها عن وقتها لاشتغال ، و اعلم أنّ كلّ شيء من عملك تبع لصلاتك .

از عهد نامه‌های امام علیه السلام به محمد بن ابی بکر هنگامی که وی رابحکومت مصر منصوب کرد [۱]

بالهای محبت را برای آنها بگستر! و پهلوی نرمش و ملایمت را بر زمین بگذار! چهره خویش را برای آنها گشاده دار، و تساوی در بین آنهاحتی در نگاههایت را مراعات کن! تا بزرگان کشور در حمایت‌بیدلیل توطمع نورزند، و ضعفاء در انجام عدالت از تو مایوس نشوند که خداوند از شما بندگان درباره اعمال کوچک و بزرگ و آشکار و پنهان باز خواست‌خواهد کرد، اگر کیفرتان کند شما استحقاق بیش از آن را دارید، و اگر عفو‌تان کند او کریمتر است.

ای بندگان خدا!! آگاه باشید که پرهیزکاران هم از دنیای زودگذرو هم از سرای آخرت بهره گرفتند، با اهل دنیا در دنیایشان شرکت جستند در حالیکه اهل دنیا در آخرت با آنها شرکت نکردند. در دنیا بهترین مسکن (ساده‌ترین مسکنها) را برگزیدند و بهترین خوراکها (خوراک ساده و حلال) را تناول کردند (با همان زندگی ساده و پاک) همان لذتی را که متنعمان از دنیا بردند نصیبشان شد و هم آنچه جباران مستکبر از آن برگرفتند بهره آنها گشت (و زندگی ظاهرا محقرشان لذت بخشتر از زندگی پر زرق و برق دنیا پرستان بود).

از این جهان با زاد و توشه‌ای وافر، و تجارتي پر سود به سوی سفر آخرت شتافتند، لذت بی علائقی به دنیا را در دنیای خویش بردند و یقین کردند که در آخرت همسایگان خدایند: در سرائی که هر چه تقاضا کنند اجابت می‌شود و هر گونه لذت در اختیار آنان خواهد بود.

ای بندگان خدا!! از مرگ و نزدیک بودنش بترسید، آمادگیهای لازم را برای آن فراهم سازید، که امری عظیم و جریانی پر اهمیت به همراه می‌آورد، یا خیری به‌مراه دارد که هرگز آلوده به شر نیست، و یا شری که هیچگاه نیکی با آن نخواهد بود پس چه کسی از عمل کننده برای هشت ببهشت نزدیکتر است؟ و کدام کس از عمل کننده برای آتش بآتش و عذاب؟ شما تبعید شدگان مرگید!! اگر بایستید دستگیرتان خواهد کرد، و اگر از آن فرار کنید بشما خواهد رسید، مرگ از سایه شما با شما همراه‌تر است و در پیشانی شما مهر مرگ زده شده. دنیا پشت سر شما درهم می‌پیچد، پس بر حذر باشید از آتشی که عمقش زیاد و حرارتش شدید و عذابش تازه است. جایگاهی است که رحمت در آن وجود ندارد، و گوش به سخن کسی داده نمی‌شود و ناراحتیها در آن بر طرف نمی‌گردد اگر می‌توانید خوفتان از خداوند شدید باشد و در عین حال بخداوند حسن ظن داشته باشید، چنین کنید و بین آندو جمع نمائید، زیرا بنده راستین حسن ظنش بخداوند باندازه خوفش از او است، و آن کس که بخدا حسن ظن دارد باید بیش از همه از مجازات او ترسان باشد. (تا تعادل بین خوف و رجا برقرار گردد).

ای محمد بن ابی بکر! بدان که من تو را سر پرست بزرگترین لشکر یعنی لشکر مصر نمودم. پس بر تو لازم است که با خواسته‌های دلت مخالفت کنی، و از دینت دفاع نمائی، گر چه یکساعت از زندگانت بیش باقی نمانده باشد و هرگز خداوند را بخاطر رضایت احدی از مخلوقش بخشم نیاوری، چرا که خداوند جای همه کس را می‌گیرد و کسی نمی‌تواند جای خداوند را بگیرد!

نماز را در اوقات خودش بجای آر! نه آنکه بهنگام بیکاری در انجامش تعجیل کنی و به هنگام اشتغال بکار آنرا تاخیر اندازی.

و بدان که تمام اعمال تابع نمازت خواهند بود!

قسمتی دیگر از این عهد <

امام هدایت و امام گمراهی و پستی، هیچگاه مساوی نیستند، همچنین دوستدار پیامبر و دشمن او با هم برابر نخواهند بود.

پیامبر به من فرمود:

من بر اتم نه از مؤمن می ترسم و نه از مشرک.

چرا که مؤمن ایمانش او را باز می دارد و مشرک را خداوند به وسیله شرکش نابود می سازد.

تنها کسانی که از شر آنها بر شما می ترسم آنها هستند که در دل منافقند و در زبان دانا، سخنانی می گویند دل پسند ولی اعمالی

دارند زشت و ناپسند!

توضیحات

(مصادر نهج البلاغه جلد ۳ ص ۲۶۵)

در کتاب الغارات ص ۲۵۱ پس از نقل نامه ها و وصیت نامه های امام (ع) بمحمد ابن ابی بکر، جریانی نقل می کند که کیفیت قرار

گرفتن این عهد <

هنگامیکه «محمد» بدست عمرو عاص کشته شد تمام نامه هایی که مربوط باو بود جمع کرده برای معاویه فرستاد، معاویه نامه ها و

وصایای آن حضرت بمحمد را مطالعه می کرد و در تعجب فرو می رفت، ولید ابن عقبه که نزد معاویه بود وقتی حال، معاویه را چنین

دید گفت:

دستور بده آنها را بسوزانند! معاویه پاسخ داد ساکت باش این چه نظری است که می دهی «ولید» گفت.

آیا این درست است که مردم بدانند احادیث ابو تراب نزد تو است و تو از آن چیز یاد می گیری و قضاوت می کنی؟ بنابر این چرا با او می جنگی؟ معاویه گفت:

وای بر تو بمن دستور می دهی که چنین دستورهای علمی را بسوزانم! بخدا سوگند من علم و دانشی از این نامه ها جامعتر و حکیمانه تر و روشتر ندیده و نشنیده ام. ولید گفت:

اگر از علم و دانش و قضاوت او در شگفتی فرو می روی پس چرا با او می جنگی معاویه گفت اگر او عثمان را نکشته بود ما این علوم را بدون واسطه از او فرامی گرفتیم!! آنگاه کمی سکوت کرد سپس نگاهی با افراد جلسه افکند و گفت ما بمردم نمی گوئیم اینها نامه های «علی ابن ابیطالب» است، می گوئیم:

نامه های ابو بکر است که نزد پسرش «محمد» مانده و ما بوسیله آنها قضاوت می کنیم.

این نامه ها همچنان در خزینه های بنی امیه موجود بود تا اینکه «عمر ابن عبد العزیز» زمامدار شد و آشکار نمود که این نامه ها از علی ابن ابیطالب است.

مطالعه صفحات ۲۲۳-۲۵۲ کتاب الغارات روشن می سازد که آنچه تحت شماره ۲۷ بنام عهد <

با توجه باینکه امکان هم دارد که بطور جداگانه این مطالب را برای محمد نوشته باشد.

نامه ۲۸

و من کتاب له علیه السلام إلى معاویة جوابا ، و هو من محاسن الكتب

أما بعد ، فقد أتاتی کتابک تذکر فیہ اصطفاء الله محمدا صلی الله علیه و آله لدینہ ،

و تأييده إياه بمن أيده من أصحابه ، فلقد خُبا لنا الدهر منك عجباً إذ طفقت تخبرنا ببلاء الله تعالى عندنا ، و نعمته علينا في نبينا ، فكنت في ذلك كناقل التمر إلى هجر ، أو داعي مسدده إلى النضال ، و زعمت أن أفضل الناس في الاسلام فلان و فلان فذكرت أمرا إن تمّ اعتزلك كله ، و إن نقص لم يلحقك ثلمه ، و ما أنت و الفاضل و المفضول ، و السائس و المسوس ، و ما للطلقاء و أبناء الطلقاء ، و التمييز بين المهاجرين الأولين ، و ترتيب درجاتهم ، و تعريف طبقاتهم ؟ هيهات لقد حنّ قدح ليس منها ، و طفق يحكم فيها من عليه الحكم لها ، ألا ترعب ، أيها الانسان ؟ على ظلعك ، و تعرف قصور ذرعك ، و تتأخر حيث أخرّك القدر فما عليك غلبة المغلوب و لا ظفر الظافر و إنك لذهاب في التيه ، رواغ عن القصد ، ألا ترى غير مخبر لك ، و لكن بنعمه الله أحدث أن قوما استشهدوا في سبيل الله من المهاجرين ، و لكل فضل حتى إذا استشهد شهيدنا قيل « سيد الشهداء » و خصّه رسول الله ، صلى الله عليه و آله و سلم ، بسبعين تكبيرة عند صلاته عليه ؟ أ و لا ترى أن قوما قطعت أيديهم في سبيل الله و لكل فضل حتى إذا فعل بواحدنا ما فعل بواحدهم قيل :

« الطيار في الجنة ، و ذو الجناحين » و لو لا ما نهى الله من تركيه المرء نفسه لذكر ذاكر فضائل جمّة ، تعرفها قلوب المؤمنين ، و لا تمجّها آذان السامعين . فدع عنك من مالت به الرميّة ، فإننا صنائع ربنا ، و الناس بعد صنائع لنا ، لم يمنعنا قديم عزنا ، و لا عادى طولنا على قومك أن خلطناكم بأنفسنا فنكحنا و أنكحنا فعل الأكفاء ، و لستم هناك و أنى يكون ذلك كذلك ، و منّا النبي و منكم المكذّب ؟ و منّا أسد الله ، و منكم أسد الأحلاف ، و منّا سيّد شباب أهل الجنة ، و منكم صبيّة النار ، و منّا خير نساء العالمين ، و منكم حمالة الحطب ؟ في كثير ممّا لنا و عليكم فإسلامنا قد سمع ، و جاهليتنا لا تدفع ، و كتاب الله يجمع لنا ما شدّ عنا و هو قوله : (وَ أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) ١

و قوله تعالى : (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا ، وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ) ١ فنحن مرّة أولى بالقراءة ، و تارة أولى بالطاعة . و لمّا احتجّ المهاجرون على الأنصار يوم السقيفة برسول الله ، صلى الله عليه و آله و سلم ، فلجوا عليهم ، فإن يكن الفلج به فالحقّ لنا دونكم ، و إن يكن بغيره فالأنصار على دعواهم و زعمت أنى لكلّ الخلفاء حسدت ، و على كلّهم بغيت فإن يكن ذلك كذلك فليس الجناية عليك فيكون العذر إليك .

و تلك شكاه ظاهر عنك عارها

و قلت : « إِنِّي كُنتُ أَفَادِكُمَا يَقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّى أَبَايَعُ ، و لعمر الله لقد أردت أن تدمَ فمدحت ، و أن تفضح فافتضحت و ما على المسلم من غضاضة في أن يكون مظلوما ، ما لم يكن شاكّا في دينه ، و لا مرتابا بيقينه ، و هذه حجّتي إلى غيرك قصدها ، و لكنّي أطلّقت لك منها بقدر ما سَنَحَ من ذكرها .

ثمّ ذكرت ما كان من أمرى و أمر عثمان ، فلک أن تجاب عن هذه لرحمک منه ، فأینا کان أعدى له ، و أهدى إلى مقاتله ، أمن بذل له نصرته فاستعده و استكفّه ؟ أمّن استنصره فتراخى عنه ، و بثّ المنون إليه ، حتّى أتى قدره عليه ؟ کلاّ و الله : (قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ ، وَ الْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَ لَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا) ۲ .

و ما كنت لأعذر من أنّى كنت أنقم عليه أحداثا ، فان كان الذنب إليه إرشادى و هدايتى له ، فربّ ملوم لا ذنب له .

و قد يستفيد الظنّة المنتصَح (إنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ) ۳ .

و ذكرت أنّه ليس لى و لأصحابى [عندک] إِلَّا السَّيْفُ فَلَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ اسْتِعْبَارِ مَتَى أُلْفِيتَ بَنَى عَبْدِ الْمُطَّلَبِ عَنِ الْأَعْدَاءِ نَاكِلِينَ ، و بالسَّيْفِ مَخُوفِينَ لَبَثَ قَلِيلًا يَلْحَقُ

الهیجا حمل فسیطلک من تطلب ، و یقرب منک ما تستبعد ، و أنا مرقل نحوک فی جحفل من المهاجرین و الأنصار و التّابعین لهم بإحسان ، شدید زحامهم ، ساطع قتامهم ، متسربلین سراویل الموت ، أحبّ اللقاء إليهم لقاء ربّهم ، قد صحبتهم ذریّة بدریّة ، و سیوف هاشمیّة ،

قد عرفت مواقع نصالها فی أخیک و خالک و جدّک و أهلک (وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ) ۱ .

از نامه‌های امام علیه السلام در پاسخ معاویه-شریف رضی می گوید:

این از نامه‌های بسیار جالب است. - [۱]

اما بعد! نامه‌ات رسید، در آن یادآور شده‌ای که خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برای دینش برگزید و با اصحابش وی را تایید کرد، راستی دنیا چه شگفتی-هائی دارد تو می‌خواهی ما را از آنچه خداوند به ما عنایت فرموده آگاه سازی! او از نعمت وجود پیغمبر در میان ما به ما خبر دهی! تو در این راه به کسی میمانی که زیره به «کرمان» برد و یا همچون شاگرد تیر انداز که بخواهد به استادش درس تیر اندازی دهد. و گمان کرده‌ای که برترین اشخاص در اسلام فلان و فلانند، مطلبی را یاد آور شده‌ای که اگر راست باشد ابدًا مربوط به تو نیست و اگر دروغ باشد کاری بتو ندارد، تو را با برتر و غیر برتر و رئیس سیاسی اسلام و زیردستانش چکار؟ اسیران آزاد شده کفار جاهلیت و فرزندانشان را با امتیازات بین مهاجران نخستین و ترتیب درجات و تعریف طبقاتشان چه نسبت؟!؟

هیئات! خود را در صفی قرار می‌دهی که از آن بیگانه‌ای، کار بجائی رسیده که محکومان حاکم شده‌اند! ای انسان چرا سرجایت نمی‌نشینی؟! او چرا از کوتاهی و ناتوانی خویش آگاه نمی‌شوی؟! او چرا بجای خودت باز نمی‌گردد؟!؟

غلبه مغلوب و پیروزی پیروزمند (در اسلام) با تو چه ارتباطی دارد؟

تو همان کسی هستی که همواره در بیابان گمراهی سرگردانی، و از راه راست و حد اعتدال منحرفی.

مگر نمی‌بینی- نه اینکه بخواهم خبرت دهم بلکه به عنوان شکر و سپاسگزاری نعمت خداوند می‌گویم- جمعیتی از مهاجران و انصار در راه خدا شربت شهادت نوشیدند، و هر کدام دارای مقام و مرتبتی بودند، اما هنگامی که شهید ما «حمزه» شربت شهادت نوشید به او گفته شد سید الشهداء (آقای شهیدان) و رسول الله هنگام نماز بر وی (بجای پنج تکبیر) هفتاد تکبیر گفت.

و نیز مگر نمی‌دانی گروهی دستشان در میدان جهاد قطع شد که هر کدام مقام و منزلتی دارند، ولی هنگامی که این جریان درباره یکی از ما انجام شد لقب «طیار» به او داده شد «آنکس که در آسمان بهشت با دو بال خود پرواز می‌کند»!

و اگر نه این بود که خداوند نهی کرده که انسان خویشتن را بستايد فضائل فراوانی را بر می‌شمردم، که دل‌های آگاه مؤمنان با آن آشنا است و گوش‌های شنوندگان از شنیدن آنها تحاشی ندارد..

بهر حال دست از این سخنها بردار که تو همچون شخصی هستی که تیرش به خطا رفته. ما ساخته و پرورش یافته و رهین منت پروردگار خویش هستیم، ولی مردم پرورش یافته و ربیت شده مایند، آمیزش و اختلاط ما با شما هرگز عزت و عطاها را بر شما از بین نمی برد ما از طائفه شما همسر گرفتیم و به طائفه شما همسر دادیم، همچون اقوام همطراز، در حالیکه شما هرگز در این پایه نبودید، و چگونه ممکن است چنین باشد در حالیکه پیغمبر (محمد صلی الله علیه و آله و سلم) از ما است. و تکذیب کننده (ابو جهل) از شما اسد الله (حمزه) از ما است. و اسد الاحلاف (یعنی ابو سفیان) جمع کننده و قسم دهنده احزاب (برای جنگ با پیامبر) از شما، دو سید و آقای جوانان بهشت (حسن و حسین) از مایند و کودکان آتش (اولاد مردان یا فرزندان عقبه بن ابی معیط) از شما، بهترین زنان جهان (فاطمه) از ما است، و حمالة الحطب (همسر ابو لهب) از شما، و چیزهای فراوان دیگری از این قبیل، درباره ما و شما!

دوران اسلام ما بگوش همه رسیده، و کارهای ما در دوران جاهلیت نیز بر کسی مخفی نیست، کتاب خدا قرآن آنچه را که بر نشمردیم در یک آیه جمع کرده و نشان داده است! و آن گفته خداوند است که:

«خویشاوندان در کتاب الهی نسبت به یکدیگر سزاوارترند». (سوره انفال (۸)، آیه ۷۵).

و نیز فرموده است:

«شایسته ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او تبعیت کردند و همچنین این پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند، و خداوند ولی و سر پرست مؤمنان است». (سوره اعراف (۷)، آیه ۳ و)

پس ما از یک طرف بوسیله قرابت از دیگران سزاوارتریم، و از طرف دیگر در اثر اطاعت آن روز که مهاجرین در «سقیفه» با انصار گفتگو کردند توانستند با ذکر قرابت و خویشاوندی با پیغمبر، بر آنها پیروز شوند، اگر این دلیل بر تری است پس حق با ما است نه با شما، و اگر دلیل دیگری دارد ادعای انصار بجای خود باقی است گمان برده ای که من بر تمام خلفا حسد ورزیده ام و بر همه آنها طغیان کرده ام، اگر چنین باشد جنایتی بر تو نرفته است که از تو عذرخواهی کنم!

و این بگفته شاعر «نقصی است که گرد ننگ آن بر تو نمی نشیند»!

و گفته‌ای که مرا همچون شتر افسار زدند و کشیدند که بیعت کنم! عجب! به خدا سوگند خواسته‌ای مذمت کنی و ناخود آگاه مدح و ثنا گفته‌ای، خواسته‌ای رسوا کنی ولی رسوا شده‌ای. این برای یک مسلمان نقص نیست که مظلوم واقع شود مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شک نکند و این خلاصه حجت و دلیل من است حتی در برابر غیر تو، من به همین خلاصه و کوتاهی اکتفا کردم که جای شرحش نیست!

سپس درباره وضع من با عثمان یادآور شده‌ای و این جوابش بعهده تو است که از خویشان و بستگانش بودی کدامیک از ما دشمنیش با او شدیدتر بود و راه را برای کشندگانش مهیاتر ساخت؟ آیا کسی که به یاریش پرداخت و از او خواست که بجایش بنشیند و دست بکشد؟ و یا کسی که (عثمان) از او یاری خواست و او تاخیر کرد تا مرک بر سرش هجوم آورد و زندگیش به سرآمد؟ نه، بخدا سوگند «خداوند مانعان از نصرت را خوب می‌شناسد، و هم آنان که به برادران خود می‌گفتند: بسوی ما آئید و بهنگام ناراحتی جز تعداد کمی بکمکم نمی‌شتافتند». (سوره احزاب (۳۳)، آیه ۱۸).

من نمی‌گویم: در مورد بدعت‌هایی که بوجود آورده بود بر او عیب نمی‌گرفتم، می‌گرفتم و از آن عذر خواهی نمی‌کنم اگر گناه من هدایت و ارشاد او است بسیارند کسانی که مورد ملامت واقع می‌شوند و بی‌گناهند.

و به گفته شاعر: «گاهی شخص ناصح و خیر خواه از بس اصرار در نصیحت می‌کند، مورد تهمت قرار می‌گیرد».

و من قصدی «جز اصلاح تا حد توانائی ندارم و موفقیت من تنها بطف خدا است و توفیق را جز از خداوند نمی‌خواهم بر او توکل کردم و به او باز گشتم» (سوره هود (۱۱)، آیه ۸۸).

و گفته‌ای که نزد تو برای من و اصحابم جز شمشیر چیزی نیست، راستی مضحک است بعد از آن گریه کردن! کی به یاد داری و چه وقت بوده که فرزندان «عبد المطلب» به دشمن پشت کنند، و از شمشیر بترسند؟! «پس کمی صبر کن که حریفت به میدان خواهد آمد»!

بزودی آن کس را که تعقیب می‌کنی به تعقیب تو بر خواهد خواست، و آنچه را که از آن فرار میکنی، در نزدیکی خود خواهی یافت و من در میان سپاهی عظیم از مهاجران و انصار و تابعان، به سرعت به سوی تو خواهم آمد با کسانی که جمعیتشان بهم فشرده است، به هنگام حرکتشان غبار، آسمان را تیره و تار می‌کند، لباس شهادت در تن دارند، بهترین ملاقات‌برایشان ملاقات با پروردگارشان است. همراه این لشکر فرزندان بدرند، و شمشیرهای هاشمی، که می‌دانی لبه تیز آنها چگونه بر پیکر برادر، دایی جد و خاندانت قرار گرفت! «و ما هی من الظالمین ببعید و این از ستمگران دور نیست.» (سوره هود (۱۱)، آیه ۸۳)

توضیحات

[۱] این از نامه‌های مشهور امام است، متن آن باین معنی گواهی می‌دهد، خصوصاً که پیش از شریف رضی در کتاب الفتوح ابن اعثم کوفی جلد ۲ ص ۹۶۱ و کتاب «الغارات» با جملاتی اضافه از آنچه در اینجا است نقل گردیده.

نکات: (مصادر نهج البلاغه جلد ۳ ص ۲۷۸)

۱- هجر بر وزن شجر نام یکی از شهرهای قدیمی بحرین است و از این نظر که در آنجا درخت خرما فراوان بوده از بردن چیزی بجائی که آن چیز در آنجا فراوان یافت می‌شده، ضرب المثل «کناقل التمر الی هجر» خرما به هجر بردن، انتخاب شده است و نیز در عربی ضرب المثل دیگری است و آن «کالماء علی شاطئ الفرات» همچون آب در کنار شط فرات است ولی در فارسی برای رساندن این مطلب ضرب المثل معروف «زیره بکرمان بردن» بکار می‌رود معاویه در <

۲- منظور از فلان و فلان ابو بکر و عمر و عثمان هستند زیرا در نامه معاویه به امام (ع) چنین آمده است:

«فكان افضلهم مرتبة و اعلاهم عند الله و المسلمين منزلة الخليفة الاول الذي جمع الكلمة و لم الدعوة و قاتل اهل الردة ثم الخليفة الثاني الذي فتح الفتوح» و مصر الامصار و اذل رقاب المشركين ثم الخليفة الثالث المظلوم الذي نشر الملء و طبق الافاق بالكلمة الحنيفة».

(ابن ابی الحديد ج ۱۵ ص ۱۸۶)

۳-و ما للطلاق و ابناء الطلاق.

این جمله اشاره به ابو سفیان و فرزندش معاویه است، آنها در «فتح مکه» بفرمان پیامبر آزاد شدند، زیرا پیامبر برای فتح مکه با عده زیادی از مسلمانان مؤمن وارد مکه شد و قریش برخی از روی رضایت و عده‌ای از روی اکراه تسلیم شدند پیامبر کلید خانه خدا را از عثمان بن ابی طلحه گرفت، در را باز کرد و درخانه کعبه دو رکعت نماز خواند سپس خارج شد، دستگیره در خانه را گرفت و فرمود:

«لا اله الا الله وحده لا شریک له انجز وعده و نصر عبده و غلب الاحزاب وحده فله الحمد و الملك، لا شریک له».

سپس روی بمردم نمود و فرمود: «ما تظنون و ما انتم قائلون»: با آنهمه خیانت که نسبت بمن روا داشتید درباره من چه فکر می‌کنید و چه می‌گوئید؟

سهیل گفت: «نظن خیرا و نقول خیرا اخ کریم و ابن عم کریم و قد ظفرت»:

ما جز خیر و نیکی، عفو و بزرگواری در تو سراغ نداریم شما برادر گرامی و فرزند عم گرامی هستی که بر ما پیروز شده‌ای «قال فانی اقول لکم کما قال اخی یوسف لا تثریب علیکم الیوم اذهبوا فانتم الطلقاء»:

من بشما همان سخن را می‌گویم که برادرم یوسف برادرانش فرمود، بروید، آزادید، بر شما باکی نیست.

(شرح خوئی جلد ۱۸ ص ۲۸۶)

۴-لقد حن قدح لیس منها...

اگر یکی از چوبهای برد و باخت، که هنگام قرعه بکار می‌رفت هم جنس بادیگران نبود وقتی چوبها را حرکت میدادند و صدایی غیر از صدای بقیه میداد از اینجای فهمند در اینها چوبی است که از جوهر آنها نیست این بعدا ضرب المثل شد و در مورد شخصی که افتخار به قبیله‌ای میکرد در حالی که خود از آنها نیست بکار میرفت و ضرب المثل فارسی آن «من آنم که رستم بود پهلوان

است» اینجا معاویه خودش را جزو مهاجران می‌داند و مطالبی را نسبت بخود می‌دهد، در صورتیکه ربطی با و ندارد و همچون چوب برد و باخت ناهمجنس، از مهاجران بیگانه است او فردی است که از معنویات آنها و مبارزات و تلاش مهاجرانی بی‌بهره است پس چگونه می‌تواند آنها را درجه بندی کند و حتی درباره آنها سخن بگوید؟

(شرح خوئی جلد ۱۹ ص ۹۶)

۵- فانا صنایع ربنا.

منظور از این جمله این است که خداوند اهل بیت را برگزیده و مورد نعمت هدایت خود قرار داده و این نعمت هدایت پروردگار بلاواسطه بآنها می‌رسد اما دیگران بواسطه اهل بیت از این نعمت بهره‌مند میشوند.

«عبده» در شرح خود می‌گوید: آل پیامبر اسراء احسان خداوندند و مردم اسیران فضل آنها و «صنیع» باین معنی است که چیزی را آنچنان بخود اختصاص دهی که گویا ساخته ست خودت میباشد.

۶- منظور از اسد الله حمزه است، پیامبر این لقب را بوی داد و علتش هم همان شجاعتی کم‌نظیری بود که در راه اسلام از خود نشان داد.

(شرح خوئی ص ۱۲۰ ج ۱۹)

و منظور از «اسد الاحلاف» ابو سفیان است که احزاب را برای جنگ و نبرد با پیامبر گرد آورد، سوگندشان داد و هم قسم شدند برای نبرد با پیامبر.

و مراد از «صبیه النار» فرزندان عقبه ابن ابی معیط هستند و این بخاطر کلمه‌ای است که پیامبر به عقبه فرموده است.

عقبه از کسانی بود که در جنگ بدر بدست سربازان اسلام اسیر گشت، و بهنگامی که پیامبر دستور قتل او را صادر کرد گفت: «من للصبیة یا محمد؟» سر پرست فرزندان، چه کسی باید باشد؟ پیامبر در جوابش فرمود «النار» از اینجا فرزندان عقبه به صبیة النار معروف شدند.

(ابن ابی الحدید ج ۱۵ ص ۱۹۷ و خوئی ج ۱۹ ص ۱۳۸)

نامه ۲۹

و من کتاب له علیه السّلام إلى أهل البصرة

و قد کان من انتشار حبلكم و شقاقکم ما لم تغبوا عنه ، ف عفوت عن مجرمکم ،

و رفعت السّیف عن مدبرکم ، و قبلت من مقبلکم ، فإن خطت بکم الأمور المردیة ، و سفه الآراء الجائرة إلى منابذتی و خلافی ، فها أنا ذا قد قرّبت جیادی ، و رحلت رکابی ، و لئن أَلْجَأتُمونی إلى المسیر إلیکم لأُوقِعَنَّ بکم وقعة لا یكون یوم الجمل إلیها إلاّ کلعقة لاعق ،

مع أنّی عارف لذی الطّاعة منکم فضله ، ولذی النّصیحة حقّه ، غیر متجاوز متّهما إلى بریء ، و لا ناکثا إلى و فی .

از نامه های امام علیه السلام باهل بصره [۱]

گسستن ریسمان اتحاد و پراکندگی شما طوری بود که خود از آن آگاهید، من از مجرم شما گذشتم، و شمشیر از فراری شما برداشتم، و آنان که به جانب من آمدند پذیرفتم و از تقصیرشان صرف نظر کردم. اگر هم اکنون افکار مهلک و نظریات ضعیف و فاسد، شما را به مخالفت و ستیزه با من بکشاند، سپاه من آماده، و پا در رکابند! و اگر مرا مجبور به رکت سازید، حمله ای به شما بیاورم که «جنگ جمل» در برابر آن بسیار کوچک باشد، با اینکه به فضائل مطیعان شما عارفم، و حق ناصحان شما را می شناسم و هرگز بخاطر متهمی به شخص خوبی تجاوز روا نمی دارم و هیچگاه پیمان وفادار را نقض نخواهم کرد.

[۱] جریان ابن حضرمی در بصره.

در مورد اینکه جریان بصره چه بوده که امام علیه السلام چنین نامه‌ای باهل آن نگاشته است؟ فشرده آن را در ذیل می‌خوانید:

پس از فتح مصر بدست عمر و عاص و کشته شدن محمد بن ابی بکر، شخصی بنام «صحار بن عباس عبدی» از مردم بصره نامه‌ای بمعاویه نوشت و از او خواست فردی را هم ببصره بفرستد و همچون مصر بصره را نیز از تحت حکومت علی خارج سازد، معاویه از این <

معاویه با اینکه تصمیم خود را گرفته بود مع ذلک طی نامه‌ای با عمرو عاص که در مصر بود مشورت نمود، عمرو موافقت نشان داد و ابن حضرمی روانه بصره شد. و این در وقتی بود که عبد الله بن عباس برای تسلیت بامیر مومنان علیه السلام در مورد شهادت «محمد بن ابو بکر» بکوفه رفته، و «زیاد بن عبید» را بجای خود گماشته بود.

معاویه به ابن حضرمی توجه داده بود که از احساسات خونخواهی عثمان و کینه‌ای که از جنگ جمل در قلوب مردم بصره است بهره برداری کند، باو سفارش نمود که در قبیله «مضر» فرود آید، با قبیله «ازد» اظهار دوستی کند و از قبیله ربیعہ بر حذر باشد.

عمرو بن محصن که همراه ابن حضرمی بوده نقل می‌کند: در بصره بر طائفه بنی تمیم وارد شدیم، تمام طرفداران و علاقمندان بعثمان پیش ما آمدند ابن حضرمی جریان را با آنان در میان گذاشت، ولی با مخالفت «ضحاک بن عبد الله هلالی» روبرو شد، او اعتراض این بود که طلحه و زبیر هم ما را بهمین سخن خواندند و اتحاد و اتفاق ما را بر هم زدند تا جریان بانجا که نباید، رسید.

ولی «عبد الله بن خازم سلمی» بمخالفت ضحاک برخاست و از ابن حضرمی پشتیبانی کرد.

در این گیرودار «عبد الرحمن بن عمیر بن عثمان قرشی» بپا خاست که ما شمارا بتفرقه و پراکندگی دعوت نمی‌کنیم بلکه باتحاد و هماهنگی می‌خوانیم، لطفا ساکت باشید <

پس از قرائت نامه، بزرگان موجود گفتند: «سمعنا و اطعنا»: پذیرفتیم.

ولی «احنف بن قیس» بی‌طرفی خود را اعلام، و عمرو بن مرجوم آنان را از شکستن بیعت با امیر مؤمنان بر حذر داشت و باتحاد و اتفاق دعوت نمود.

ابن حضرمی چون کشمکش را مشاهده کرد خواست بیکی از متنفذان بصره تکیه کند تا کارش بالاگیرد بهمین جهت از «صبره بن شیمان ازدی» کمک خواست، و پاسخ شنید که اگر به خانه ام بیائی یاریت می‌کنم ولی ابن حضرمی توجه داد که معاویه باو دستور داده در قبیله «مضر» باشد.

مردم به ابن حضرمی روی آوردند، زیاد از این جهت خائف گردید لذا مشکل خود را با «حصین بن منذر» و مالک بن مسمع در میان گذاشت، مسمع گفت باید در این باره بیندیشیم ولی حصین پاسخ داد: «بتو کمک می‌کنیم و تنهایت نمی‌گذاریم با اینحال اوضاع برای زیاد اطمینان بخش نبود. لذا جریان را با صبره بن شیمان ازدی در میان گذاشت و توجه داد که بیت المال مسلمین نزد من است، «صبره» پاسخ داد اگر بخانه ام بیائی پناهت میدهم و از تو دفاع خواهم کرد. زیاد شبانه بانجا رفت و بعد از الله بن عباس جریان را گزارش نمود. و یاد آور شد که دار الاماره را تخلیه نموده است ابن عباس جریان را با امیر مؤمنان علیه السلام گزارش داد و بالاخره در کوفه شایع شد.

امام علیه السلام پس از آگاهی، اعین بن ضبیعه مجاشعی را خواست و با یاد و آورش که قبیله اش در بصره با ابن حضرمی همکاری کرده اند...

«اعین» بامام عرض کرد مرا مامور ساز تا بروم و آنها را از دور ابن حضرمی پراکنده سازم. امام (ع) دستور حرکت فوری او را صادر کرد...

اعین پس از ورود به بصره با زیاد ملاقات کرد و <

سپس عین بقبیله خود رفت، آنها را گرد آورد، بآنان توجه داد که نباید بدون دلیل خون خویش را بریزند، باید بدانند در چه راهی می‌خواهند مبارزه کنند؟ در راه باطل؟

پس از نصیحت و توجه، افراد حاضر اعلام کردند، ما مطیع و فرمانبردار توهستیم. عین دستور داد همین الان برای مقابله با ابن حضرمی و طرفدارانش آماده شوید!... سپس در برابر ابن حضرمی قرار گرفتند. عین به نصیحت آنان پرداخت و از پیمان‌شکنی و رها ساختن بیعت بر حذرشان داشت و بالاخره بدون بر خورد بخانه باز گشت.

بعد از باز گشت، ده نفر که احتمالا از خوارج بودند به استراحتگاه وی حمله نمودند، عین فرار کرد ولی در بین راه او را گرفتند و به قتلش رساندند.

خبر قتل عین به زیاد رسید تصمیم حمله به ابن حضرمی را با همراهی قبیله ازد گرفت ولی قبیله بنی تمیم برای طائفه ازد پیام فرستادند که ما متعرض پناهنده شما نشده‌ایم، شما چرا تصمیم تعرض دارید؟ «ازد» از تصمیم حمله منصرف شد.

زیاد طی نامه‌ای جریانات را بامیر مؤمنان (ع) گزارش داد، و یاد آور شد که اگر آنحضرت «جاریه بن قدامه» را ببصره بفرستد اوضاع روبراه خواهد شد. چرا که او فردی تیزبین است، مردم سر بفرمانش هستند و نسبت بدشمنان امیر مؤمنان (ع) با شدت رفتار می‌کند.

امام (ع) جاریه را خواست، اوضاع را برایش شرح داد، جاریه عرض کرد مرا مامور سازید انجام خواهم داد امام دستور حرکتش را صادر کرد.

«کعب بن قعین» می‌گوید: من و پنجاه نفر از قبیله بنی تمیم همراه جاریه بودیم تا ببصره رسیدیم جاریه پس از ملاقات با زیاد در میان مردم رفت، از طائفه ازد تشکر کرد و <

طائفه ازد مخصوصاً «ابو صبره بن شیمان» و «صبره بن شیمان» و «جیفر العمانی» بپا خاستند و هماهنگی و فداکاری خود و مردم را اعلام کردند.

فردا طائفه «ازد» «زیاد» را حرکت دادند و به دار الاماره بردند، و بالاخره دو گروه درگیر شدند.

درگیری بین طرفداران امام و طرفداران «ابن حضرمی» آنقدر طولانی نشد، بنی تمیم بزودی شکست خوردند، ابن حضرمی در خانه‌اش پناهنده شد، جاریه‌دستور داد آتش را در خانه انداختند، ابن حضرمی و هفتاد نفر از طرفدارانش هلاک شدند، جریان پایان گرفت. زیاد گزارش جریان را به امیر مؤمنان (ع) همراه شخصی به نام «ظبیان بن عماره» فرستاد.

(الغارات جلد دوم ۳۷۳-۴۱۲)

نامه ۳۰

و من کتاب له علیه السلام إلى معاوية

فاتق الله فيما لديك ، و انظر في حقك عليك ، و ارجع إلى معرفة ما لا تعذر بجهالتك ،

فان للطاعة أعلاما واضحة ، و سبلا نيرة ، و محجة نهجة ، و غاية مطلبة ، يردّها الأكياس ،

و يخالفها الأنكاس ، من نكب عنها جار عن الحق و خبط في التيه ، و غير الله نعمته ، و أحلّ به نعمته ، فنفسك نفسك ، فقد بين الله لك سبيلك ، و حيث تناهت بك أمورك فقد أجريت إلى غاية خسر ، و محلّه كفر ، و إنّ نفسك قد أولجتك شرّاً ، و أقحمتك غيّا ،

و أوردتك المهالك ، و أوعرت عليك المسالك .

از نامه‌های امام علیه السلام به معاویه [۱]

از خداوند در مورد آنچه در اختیار داری بترس! و در حقوق خداوند بر خود نظر کن، از معرفت و شناسائی چیزی که در ندانستن آن معذور نیستی خود داری مکن، اطاعت نشانه‌های واضح، راهبائی نورانی، طرق واسع و آشکار، و سرانجام خواستنی دارد.

هوشمندان در این راه گام می‌نهند و فرومایگان و نابخردان، خویش را از آن منحرف می‌سازند. کسی که از آن روی برتابد از حق رو برتافته و دریابان حیرت و سرگردانی افتاده است. خدا نعمتش را از او می‌گیرد و بلایش را بر او می‌فرستد.

زنهار! زنهاری! خویشتن را نگاهدار که خداوند راهی را که باید بروی برایت روشن ساخته، از این بترس که زندگیت پایان گیرد در حالیکه بسوی عاقبت تلخ و زیانبار و منزلگاه کفر می‌روی، خواسته‌های دلت تو را در درون شر داخل ساخته، و در پرتگاه ضلالت و گمراهی انداخته‌اند، در مهلکه‌ها ترا وارد نموده، و راهها را بر تو سخت فرو بسته‌اند!

توضیحات

نامه ۳۱

و من وصیّه له علیه السّلام للحسن بن علی علیهما السلام ، کتبتها إلیه بحاضرين ۱ منصرفا من صفین

من الوالد الفان ، المقرّ للزمان ، المدبر العمر ، المستسلم للدهر ، الذّامّ للدّنيا ،

السّاکن مساکن الموتی ، و الظّاعن عنها غذا ، إلی المولود المؤملّ ما لا یدرک ، السّالک سبیل من قد هلك ، غرض الأسقام ، و رهینه الأیام ، و رمیّه المصائب ، و عبد الدّنيا ، و تاجر الغرور ، و غریم المنايا ، و أسیر الموت ، و حلیف الهموم ، و قرین الأحزان ، و نصب الآفات ، و صریع الشّهوات ، و خلیفه الأموات .

أما بعد ، فإنّ فیما تبینت من إدبار الدّنيا عنّی ، و جموح الدهر علی ، و إقبال الآخره إلی ، ما یزعنی عن ذکر من سواي ، و الإهتمام بما و رائی غیر أنّی حیث تفرّد بی دون

هموم النّاس همّ نفسی ، فصدفنی رأیی ، و صرفنی عن هوائی ، و صرّح لی محض أمری ،

فأفضی بی إلی جدّ لا یكون فیہ لعب ، و صدق لا یشوبه کذب ، و وجدتك بعضی ، بل وجدتك کلّی ، حتّی کأنّ شیئا لو أصابک أصابنی ، و کأنّ الموت لو أتاک أتانی فعنانی من أمرک ما یعیننی من أمر نفسی ، فکتبت إلیک کتابی هذا مستظہرا به إن أنا بقیت لک أو فنیّت .

فأنى أوصيك بتقوى الله أى بنى و لزوم أمره ، و عماره قلبك بذكره ، و الاعتصام بحبله ، و أى سبب أوثق من سبب بينك و بين الله إن أنت أخذت به ؟ ؟

أحى قلبك بالموعة ، و أمته بالزهادة ، و قوة باليقين ، و نوره بالحكمة ، و ذلك بذكر الموت ، و قرره بالفناء ، و بصره فجائع الدنيا ، و حذره صولة الدهر ، و فحش تقلب الليالى و الأيام ، و اعرض عليه أخبار الماضين ، و ذكره بما أصاب من كان قبلك من الأولين ، و سر فى ديارهم و آثارهم ، فانظر فيما فعلوا ، و عما انتقلوا ، و أين حلوا و نزلوا ،

فإنك تجدهم قد انتقلوا عن الأحبة و حلوا ديار الغربه ، و كأنك عن قليل قد صرت كأحدهم ، فأصلح مثواك ، و لا تبع آخرتك بدنياك ، و دع القول فيما لا تعرف ، و الخطاب فيما لم تكلف و أمسك عن طريق إذا خفت ضلالتك ، فإن الكف عند حيره الضلال خير من ركوب الأهوال ، و أمر بالمعروف تكن من أهله ، و أنكر المنكر بيدك و لسانك ،

و باين من فعله بجهدك ، و جاهد فى الله حق جهاده ، و لا تأخذك فى الله لومة لائم ، و خض الغمرات للحق حيث كان ، و تفقه فى الدين ، و عود نفسك التصبر على المكروه ،

و نعم الخلق التصبر ، و ألقى نفسك فى الأمور كلها إلى إلهك فإنك تلجئها إلى كهف حريز ، و مانع عزيز ، و أخلص فى المسألة لرّبك فإن بيده العطاء و الحرمان ، و أكثر الاستخاره و تفهم وصيتي ، و لا تذهبن عنها صفحا ، فإن خير القول ما نفع ، و اعلم أنه لا خير فى علم لا ينفع ، و لا يتنفع بعلم لا يحقّ تعلمه .

أى بنى ، إنى لما رأيتنى قد بلغت سنّا ، و رأيتنى أزداد و هنا ، بادرت بوصيتي إليك ،

و أوردت خصالا منها قبل أن يعجل بى أجلى دون أن أفضى إليك بما فى نفسى ، و أن أنقص فى رأيى كما نقصت فى جسمى ، أو يسبقنى إليك بعض غلبات الهوى ، أو فتن الدنيا ، فتكون كالصعب النفور ، و إنما قلب الحدث كالأرض الخالية : ما ألقى فيها من شىء قبله ، فبادرتك بالأدب قبل ان يقسو قبلك و يشتغل لبك ، لتستقبل بجدّ رأيك

من الأمر ما قد كفاك أهل التجارب بغيته و تجربته ، فتكون قد كفيت مؤونة الطلب ، و عوفيت من علاج التجربة ، فأتاك من ذلك ما قد كنّا نأتيه ، و استبان لك ما ربّما أظلم علينا منه .

أى بنى ، إننى و إن لم أكن عمّرت عمر من كان قبلى فقد نظرت فى أعمالهم ،

و فكّرت فى أخبارهم ، و سرت فى آثارهم ، حتّى عدت كأحدهم ، بل كأتى بما انتهى إلى من امورهم قد عمّرت مع أولّهم إلى آخرهم ، فعرفت صفو ذلك من كدره ، و نفعه من ضرره ، فاستخلصت لك من كلّ أمر نخيله و توخّيت لك جميله ، و صرفت عنك مجهوله ،

و رأيت حيث عنانى من أمرى ما يعنى الوالد الشّفيق ، و أجمعت عليه من أدبك أن يكون ذلك و أنت مقبل العمر ، و مقبيل الدّهر ذونيّة سليمة و نفس صافية ، و أن أبتدئك بتعليم كتاب الله و تأويله ، و شرائع الاسلام و أحكامه ، و حلاله و حرامه ، لا أجاوز ذلك بك إلى غيره ، ثمّ أشفقت أن يلتبس عليك ما اختلف النّاس فيه من أهوائهم و آرائهم مثل الذى التبس عليهم ، فكان إحكام ذلك على ما كرهت من تنبيهك له أحبّ إلى من إسلامك إلى أمر لا آمن عليك فيه الهلكة ، و رجوت أن يوفّقك الله لرشدك ، و أن يهديك لقصدك ، فعهدت إليك وصيّتى هذه .

و اعلم ، يا بنى ، أنّ أحبّ ما أنت آخذ به إلى من وصيّتى ، تقوى الله و الإقتصار على ما فرضه الله عليك ، و الأخذ بما مضى عليه الأولون من آبائك و الصّالحون من أهل بيتك ،

فإنّهم لم يدعوا أن نظروا لأنفسهم كما أنت ناظر ، و فكّروا كما أنت مفكّر ، ثمّ رزهم آخر ذلك إلى الأخذ بما عرفوا و الامساك عمّا لم يكلّفوا ، فإنّ أبت نفسك أن تقبل ذلك دون أن تعلم كما علموا فليكن طلبك ذلك بتفهّم و تعلّم ، لا بتورط الشّبّهات ، و غلوّ الخصومات و ابدأ قبل نظرك فى ذلك بالاستعانة باللهك ، و الرّغبة إليه فى توفيقك ، و ترك كلّ شائبة أولجتك فى شبهة ، أو أسلمتكم إلى ضلاله ، فإذا أيقنت أن قد صفا قلبك فخشع ، و تمّ رأيك فاجتمع ، و كان همّك فى ذلك همّا واحدا ، فانظر فيما فسّرت لك ، و إن أنت لم يجتمع لك ما تحبّ من نفسك و فراغ نظرك و فكرك ، فاعلم أنّك إنّما تخبط العشواء ، و تتورط الظّلماء ، و ليس طالب الدّين من خبط أو خلط و الامساك عن ذلك أمثل .

فنفهم ، يا بنى ، وصيتى ، و اعلم أن مالك الموت هو مالك الحياة ، و أن الخالق هو المميت ، و أن المفنى هو المعيد ، و أن المبتلى هو المعافى ، و أن الدنيا لم تكن لتستقر إلا على ما جعلها الله عليه من النعماء ، و الابتلاء و الجزاء فى المعاد ، أو ما شاء ممّا لا نعلم . فإن أشكل عليك شيء من ذلك فاحمله على جهالتك به ، فإنك أول ما خلقت خلقت جاهلا ثم علمت ، و ما أكثر ما تجهل من الأمر ، و يتحير فيه رأيك ، و يضل فيه بصرك ، ثم تبصره بعد ذلك ، فاعتصم بالذى خلقك و رزقك و سواك ، و ليكن له تعبدك ، و إليه رغبتك ، و منه شفقتك .

و اعلم ، يا بنى ، أن أحدا لم ينبئ عن الله كما أنبأ عنه الرسول ، صلى الله عليه و آله و سلم ، فارض به رائدا ، و إلى النجاة قائدا ، فإننى لم ألك نصيحه ، و إنك لن تبلغ فى النظر لنفسك و إن اجتهدت مبلغ نظرى لك .

و اعلم ، يا بنى ، أنه لو كان لربك شريك لأنتك رسله ، و لرأيت آثار ملكه و سلطانه ،

و لعرفت أفعاله و صفاته ، و لكنه إله واحد كما وصف نفسه ، لا يضافه فى ملكه أحد ،

و لا يزول أبدا ، و لم يزل ، أول قبل الأشياء بلا أوليئه ، و آخر بعد الأشياء بلا نهايه . عظم عن أن تثبت ربوبيته باحاطة قلب أو بصر ، فإذا عرفت ذلك فافعل كما ينبغى لمثلك أن يفعله فى صغر خطره ، و قلّه قدرته ، و كثرة عجزه ، و عظيم حاجته إلى ربه ، فى طلب طاعته ، و الرهبه من عقوبته ، و الشفقه من سخطه ، فإنه لم يأمرك إلا بحسن ، و لم ينهك إلا عن قبيح .

يا بنى ، إننى قد أنبأتك عن الدنيا و حالها ، و زوالها و انتقالها ، و أنبأتك عن الآخرة و ما أعدّ لأهلها فيها ، و ضربت لك فيهما الأمثال لتعتبر بها ، و تحذو عليها إنما مثل من خبر الدنيا ، كمثّل قوم سفر نوابهم منزل جديب فأموأ منزلا خصيبا ، و جنابا مريعا ،

فاحتملوا و عثاء الطريق ، و فراق الصديق ، و خشونة السفر ، و جشوبة المطعم ، ليأتوا سعة دارهم و منزل قرارهم ، فليس يجدون لشيء من ذلك ألما ، و لا يرون نفقه مغرما ، و لا شيء أحب إليهم ممّا قرّبهم من منزلهم ، و أدناهم من محلهم . و مثل من اغترّب بها كمثّل قوم كانوا بمنزل خصيب فنبأ بهم إلى منزل جديب ، فليس شيء أكره إليهم و لا أفضع عندهم من مفارقة ما كانوا فيه إلى ما يهجمون عليه و يصيرون إليه يا بنى ، اجعل نفسك ميزانا فيما بينك و بين غيرك ، فأحب لغيرك ما تحب لنفسك ، و اكره له ما

تكره لها ، و لا تظلم كما لا تحب أن تظلم ، و أحسن كما تحب أن يحسن إليك ، و استقبح من نفسك ما تستقبح من غيرك ، و ارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسك ، و لا تقل ما لا تعلم ، و إن قل ما تعلم و لا تقل ما لا تحب أن يقال لك .

و اعلم أن الاعجاب ضد الصواب ، و آفة الألباب ، فاسع في كدحك ، و لا تكن خازنا لغيرك ، و إذا أنت هديت لقصدك فكن أخشع ما تكون لرؤيك .

و اعلم أن أمامك طريقا دامسافه بعيدة ، و مشقة شديدة . و أنه لا غنى لك فيه عن حسن الارتياح ، و قدر بلاغك من الزاد مع خفة الظهر فلا تحملن على ظهرك فوق طاقتك فيكون ثقل ذلك وبالا عليك . و إذا وجدت من أهل الفاقة من يحمل لك زادك إلى يوم القيامة فيوافيك به غدا حيث تحتاج إليه فاغتنمه و حمله إياه ، و أكثر من تزويده و أنت قادر عليه ، فلعلك تطلبه فلا تجده ، و اغتنم من استقرضك في حال غناك ليجعل قضاءه لك في يوم عسرتك .

و اعلم أن أمامك عقبه كنودا ، المخف فيهما أحسن حالا من المثل و البطيء عليها أقيح حالا من المسرع ، و أن مهبطك بها لا محالة على جنة أو على نار ، فارتد لنفسك قبل نزولك ، و وطئ المنزل قبل حلولك ، فليس بعد الموت مستعجب ، و لا إلى الدنيا منصرف .

و اعلم أن الذي بيده خزائن السموات و الأرض قد أذن لك في الدعاء ، و تكفل لك بالاجابة ، و أمرك أن تسأله ليعطيك ، و تسترحمه ليرحمك ، و لم يجعل بينك و بينه من يحجبه عنك ، و لم يلجئك إلى من يشفع لك إليه . و لم يمنعك إن أسأت من التوبة ، و لم يعيرك بالانابة ، و لم يعاجلك بالنقمة ، و لم يفضحك حيث الفضيحة بك أولى ، و لم يشدد عليك في قبول الانابة ، و لم يناقشك بالجريمة ، و لم يؤسك من الرحمة ، بل جعل نزوعك عن الذنب حسنة ، و حسب سيئتك واحدة و حسب حسنتك عشرا ، و فتح لك باب المتاب ، و باب الاستعتاب ، فاذا ناديته سمع نداءك ، و إذا ناجيته علم نجواك ، فأفضيت إليه بحاجتك ، و أبثته ذات نفسك ، و شكوت إليه همومك ، و استكشفته كروبك ، و استعنته على أمورك ، و سألته من خزائن رحمته مالا يقدر على إعطائه غيره : من زيادة الأعمار ، و صحة الأبدان ، و سعة الأرزاق . ثم جعل في يديك مفاتيح خزائنه بما أذن لك فيه من مسألته ، فمتى شئت استفتحت بالدعاء أبواب نعمته ، و استمطرت شآبيب

رحمته ، فلا يقنطنك إبطاء إجابته ، فإنّ العطية على قدر النية ، و ربّما أخرت عنك الاجابة ليكون ذلك أعظم لأجر السائل ، و أجزل لعطاء الأمل ، و ربّما سألت الشيء فلا تؤتاه ، و أوتيت خيرا منه عاجلا أو آجلا ، أو صرف عنك لما هو خير لك ، فلربّ أمر قد طلبته فيه هلاك دينك لو أوتيته . فلتكن مسألتك فيما يبقى لك جماله ، و ينفي عنك و باله ، و المال لا يبقى لك ، و لا تبقى له .

و اعلم أنّك إنّما خلقت للآخرة لا للدنيا ، و للفناء لا للبقاء ، و للموت لا للحياة و أنّك في منزل قلعة ، و دار بلغة ، و طريق إلى الآخرة ، و أنّك طريد الموت الذي لا ينجوا منه هاربه ، و لا يفوته طالبه ، و لا بدّ أنّه مدركه فكن منه على حذر أن يدركك و أنت على حال سيئة قد كنت تحدث نفسك منها بالتوبة فيحول بينك و بين ذلك ، فإذا أنت قد أهلكت نفسك .

يا بني ، أكثر من ذكر الموت ، و ذكر ما تهجم عليه ، و تفضى بعد الموت إليه ، حتّى يأتيك و قد أخذت منه حذرک ، و شددت له أزرک ، و لا يأتيك بغته فيبهرك و إياك أن تغترّ بما ترى من إخلاد أهل الدنيا إليها ، و تكالبهم عليها ، فقد نبأ الله عنها ، و نعت لك نفسها ، و تكشف لك عن مساوئها ، فإنّما أهلها كلاب عاوية ، و سباع ضارية ، يهرّ بعضها بعضا ، و يأكل عزيزها ذليلها ، و يقهر كبيرها صغيرها ، نعم معقّلة ، و أخرى مهملة قد أضلّت عقولها ، و ركبت مجهولها ، سروح عاهة ، بواد و عث ليس لها راع يقيمها ، و لا مسيم يسيّمها سلكت بهم الدنيا طريق العمى ، و أخذت بأبصارهم عن منار الهدى ، فتأهوا في حيرتها ، و غرقوا في نعمتها ، و اتخذوها ربّا فلعبت بهم و لعبوا بها و نسوا ما وراءها رويدا يسفر الظلام كأن قد وردت الأظعان يوشك من أسرع أن يلحق .

و اعلم يا بني أنّ من كانت مطيته الليل و النهار فإنّه يسار به و إن كان واقفا ، و يقطع المسافة و إن كان مقيما و ادعا .

و اعلم يقينا أنّك لن تبلغ أملك ، و لن تعدو أجلك ، و أنّك في سبيل من كان قبلك ، فحفّض في الطلب ، و أجمل في المكتسب ، فإنّه ربّ طلب قد جرّ إلى حرب ، فليس كلّ طالب بمرزوق ، و لا كلّ مجمل بمحروم ، و أكرم نفسك عن كلّ دنية و إن ساقتك إلى الرغائب ، فإنّك لن تعتاض بما تبذل من نفسك عوضا ، و لا تكن عبد غيرك و قد جعلك الله حراً ، و ما خير خير لا ينال إلاّ بشراً ، و يسر لا ينال إلاّ بعسر ؟ و إياك ان توجف بك مطايا الطمع ، فتوردك مناهل الهلكة ، و إن استطعت أن لا يكون بينك و بين

اللّٰهُ ذُو نِعْمَةٍ فافعل ، فإنّك مدرك قسمك ، و آخذ سهمك و إنّ اليسير من اللّٰه سبحانه أعظم و أكرم من الكثير من خلقه و إن كان كلّ منه .

و تلافيك ما فرط من صمتك أيسر من إدراكك ما فات من منطقك ، و حفظ ما فى الوعاء بشدّ الوكاء ، و حفظ ما فى يديك أحبّ إلى من طلب ما فى يد غيرك . و مرارة اليأس خير من الطّلب إلى النّاس ، و الحرفه مع العقه خير من الغنى مع الفجور ، و المرء أحفظ لسرّه . و ربّ ساع فيما يضرّه من أكثر أهجر ، و من تفكّر أبصر قارن أهل الخير تكن منهم ، و باين أهل الشرّ تبين عنهم بئس الطّعام الحرام ، و ظلم الضّعيف أفحش الظلم . إذا كان الرّفق خرقا كان الخرق رفقا . ربّما كان الدّواء داء و الدّاء دواء ، و ربّما نصح غير النّاصح و غشّ المستنصح . و إيّاك و اتكالك على المنى فإنّها بضائع النّوكى ، و العقل حفظ التجارب . و خير ما جرّبت ما وعظك بادر الفرصه قبل أن تكون غصّه . ليس كلّ طالب يصيب ، و لا كلّ غائب يؤوب ، و من الفساد إضاعة الرّاد ، و مفسده المعاد ، و لكلّ أمر عاقبه ،

سوف يأتيك ما قدر لك ، التّاجر مخاطر و ربّ يسير أنمى من كثير ، و لا خير فى معين مهين ، و لا فى صديق ظنين ، ساهل الدّهر ما ذلّ لك قعوده ، و لا تخاطر بشيء رجاء أكثر منه ، و إيّاك أن تجمع بك مطيئه اللّجاج احمل نفسك من أخيك عند صرمة على الصّلة ، و عند صدوده على اللّطف و المقاربه ، و عند جموده على البذل ، و عند تباعده على الدّوّ ، و عند شدّته على اللّين و عند جرمه على العذر ، حتّى كأنّك له عبد ، و كأنّه ذو نعمه عليك ، و إيّاك أن تضع ذلك فى غير موضعه ، أو أن تفعله بغير أهله ، لا تتخذنّ عدوّ صديقك صديقا فتعادي صديقك ، و امحض أخاك النّصيحه حسنه كانت أو قبيحه ،

و تجرّع الغيظ فأنّى لم أرجعه أحلى منها عاقبه و لا ألذّ مغبّه ، و لن لمن غالطك ، فإنّه يوشك أن يلين لك ، و جد على عدوك بالفضل فإنّه أحلى الظّفرين و إن أردت قطيعه أخيك فاستبق له من نفسك بقيه يرجع إليها إن بدا له ذلك يوما ما ، و من ظنّ بك خيرا فصدق ظنه ، و لا تضيعنّ حقّ أخيك اتكالا على ما بينك و بينه ، فإنّه ليس لك بأخ من أضعت حقّه ، و لا يكن أهلك أشقى الخلق بك ، و لا ترغبنّ فيمن زهد عنك ، و لا يكوننّ أخوك على مقاطعتك أقوى منك على صلته ، و لا يكوننّ على الاساءه أقوى منك على الإحسان ، و لا يكبرنّ عليك ظلم من ظلمك ، فإنّه يسعى فى مضرّته و نفعك ، و ليس جزاء من سرّك أن تسوءه .

و اعلم ، يا بنى ، أن الرزق رزقان : رزق تطلبه ، و رزق يطلبك ، فإن أنت لم تأت أتاك .

ما أقيح الخضوع عند الحاجة و الجفاء عند الغنى . إن لك من دنياك ما أصلحت به مثواك ، و إن جزعت على ما تفلت من يديك ، فاجزع على كل ما لم يصل إليك . استدلل على ما لم يكن بما قد كان فإن الأمور أشباه ، و لا تكونن ممن لا تنفعه العظة إلا إذا بالغت فى إيلامه ، فإن العاقل يتعظ بالآداب ، و البهائم لا تتعظ إلا بالضرب . اطرح عنك واردات الهموم بعزائم الصبر و حسن اليقين ، من ترك القصد جار ، و الصاحب مناسب ،

و الصديق من صدق غيبه ، و الهوى شريك العناء ، رب قريب أبعد من بعيد ، و رب بعيد أقرب من قريب ، و الغريب من لم يكن له حبيب . من تعدى الحق ضاق مذهبه ، و من اقتصر على قدره كان أبقى له . و أوثق سبب أخذت به سبب بينك و بين الله ، و من لم يبالك فهو عدوك ، قد يكون اليأس إدراكا إذا كان الطمع هلاكا . ليس كل عورة تظهر ،

و لا كل فرصة تصاب ، و ربما أخطأ البصير قصده ، و أصاب الأعمى رشده . آخر الشر فإنك إذا شئت تعجلته ، و قطيعه الجاهل تعدل صلة العاقل . من أمن الزمان خانته ، و من أعظمه أهانه ليس كل من رمى أصاب ، إذا تغير السلطان تغير الزمان ، سل عن الرفيق قبل الطريق ، و عن الجار قبل الدار . إياك أن تذكر من الكلام ما كان مضحكا ، و إن حكيت ذلك عن غيرك ، و إياك و مشاورة النساء ، فإن رأيهن إلى أفن و عزمهن إلى هن ، و اكفف عليهن من أبصارهن بحجابك إياهن ، فإن شدة الحجاب أبقي عليهن ، و ليس خروجهن بأشد من إدخالك من لا يوثق به عليهن ، و إن استطعت أن لا يعرفن غيرك فافعل ، و لا تملك المرأة من أمرها ما جاوز نفسها ، فإن المرأة ريحانة و ليست بقهرمانه ، و لا تعد بكرامتها نفسها ، و لا تطمعها فى أن تشفع لغيرها ، و إياك و التغاير فى غير موضع غيره ، فإن ذلك يدعو الصحيحة إلى السقم ، و البريئة إلى الریب ، و اجعل لكل إنسان من خدمك عملا تأخذه به ، فإنه أحرى أن لا يتواكلوا فى خدمتك ، و أكرم عشيرتك فإنهم جناحك الذى به تطير ، و أصلك الذى إليه تصير ، و يدك التى بها تصل .

استودع الله دينك و دنياك ، و أسأله خير القضاء لك فى العاجلة و الآجلة ، و الدنيا و الآخرة ، إن شاء الله .

از وصایای امام عليه السلام به امام حسن مجتبی [۱] و [۲]

(این نامه‌ای است) از پدری فانی، معترف به سختگیری زمان، که آفتاب عمرش رو به غروب است، و خواه ناخواه تسلیم گذشت دنیا است، هم او که در منزلگاه پیشینیان سکنی گرفته، و فردا از آن کوچ خواهد کرد.

به فرزندی آرزومند، آرزومند چیزی که هرگز بدست نمی‌آید، و درراهی گام می‌نهد که دیگران در آن گام نهادند و هلاک شدند!

به کسی که هدف بیماریها است، گروگان روزگار، در تیر رس مصائب، بنده دنیا، بازرگان غرور، بدهکار و اسیر مرگ، هم پیمان اندوهها، قرین غمها، آماج آفات و بلاها، مغلوب شهوات، و جانشین مردگان.

اما بعد! آگاهی من از پشت کردن دنیا و چیرگی روزگار، و روی آوردن آخرت به سویم، مرا از یاد غیر خودم باز داشته، و تمام اهتمامم را بسوی آخرت جلب کرده است، و از آنجا که به خویشتن مشغولم از غیر خودم روی برتافته‌ام. این وضع، هوا و هوسم را کنار زده، و نظر خالص و نهائی را برای من آشکار ساخته، لذا مرا به مرحله‌ای رسانده که سراسر جدی است و شوخی در آن راه ندارد، و براستی و صداقتی کشانده که در آن دروغ نیست. و چون تو را جزئی از خود، بلکه همه خودم یافتم، آن چنانکه اگر ناراحتی بتو رسد به من رسیده، و اگر مرگ دامت را بگیرد گویا دامن مرا گرفته، باین جهت اهتمام کار تو را اهتمام کار خود یافتم و این وصیت به تو نوشتم تا تو را پشتیبانی بود، خواه من زنده بمانم و در کنار تو باشم، یا بمیرم. تو را به ترس از خدا وصیت می‌کنم، ای فرزندم، و به ملازمت امر او و آباد ساختن دل خود به یاد او و دست زدن در ریسمان او. کدام ریسمان از ریسمانی که میان تو و خدای توسست، محکمتر است، هرگاه در آن دست زنی؟ دل خویش به موعظه زنده دار، (و هوای نفست را) با زهد و بی‌اعتنائی بمیران، دل را با یقین نیرومند ساز! با حکمت و دانش نورانی نما، و بایاد مرگ رام کن و آن را به اقرار به فناء دنیا و ادار، و با نشان دادن فجایع دنیا او را بصیر گردان! و از حملات روزگار و زشتیهای گردش شب و روز بر حذرش دار! اخبار گذشتگان را بر او عرضه نما! آنچه را که به پیشینیان رسیده است یاد آوریش کن، در دیار و آثار مخروبه آنها گردش نما و درست‌بنگر آنها چه کرده‌اند، ببین از کجا منتقل شده‌اند و در کجا فرود آمده‌اند، خواهی دید از میان دوستان منتقل شده و به دیار غربت بار انداخته‌اند گویا طولی نکشد که تو هم یکی از آنها خواهی بود. (بنابر این) منزلگاه آینده خود را اصلاح کن، آخرت را به دنیایت مفروش، و در مورد آنچه نمی‌دانی سخن مگو، در آنچه موظف نیستی کسی را مخاطب نساز و در راهی که

ترس گمراهی در آن داری قدم مگذار! چه اینکه خود داری به هنگامیم از گمراهی، بهتر از آن است که انسان خود را در مسیرهای خطرناک بیفکند.

امر به معروف کن تا خود اهل معروف باشی، با دست و زبانت منکرات را انکار نما، و از کسی که عمل بد انجام می‌دهد به سختی دوری گزین و در راه خدا تا سر حد توان تلاش کن، و هرگز سرزنش سرزنش‌گران تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد. در دریای شدائد و مشکلات در راه حق هر جا که باشد فرو رو، در دین تفقه کن! خویشتن را بر استقامت در برابر مشکلات عادت ده که شکیبائی در راه حق از اخلاق نیک به شمار می‌رود، در تمام کارها خویشتن را بخدا بسپار که خود رابه پناهگاهی مطمئن و نیرومند سپرده‌ای. بهنگام دعا با اخلاص پروردگارت را بخوان! که بخشش و حرمان بدست او است و همواره از خدا بخواه که آنچه خیر و نیک ست برایت پیش آورد، در وصیت دقت کن و آن را سرسری مگیر چه اینکه بهترین گفته آنست که سودمند باشد.

آگاه باش! دانشی که نفع نبخشد در آن خیری نیست، و دانشی که سزاوار فراگرفتن نیست سود نمی‌بخشد.

پسرم! هنگامی که یافتم به سن پیری رسیده‌ام، و دیدم قوایم بسستی می‌گراید، باین وصیت مبادرت ورزیدم. و فرازهایی از آن را بتو گفتم، مبادا اجملم فرا رسد در حالی که آنچه را در درون داشته‌ام بیان نکرده باشم، و پیش از آنکه در رایم نقصانی ایجاد شود همچنانکه در جسمم بوجود آمده یا پیش از آنکه هوا و هوس و فتنه‌های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش‌گردی این سخنان را با تو بگویم، چرا که قلب جوان همچون زمین خالی است هر بذری در آن پاشیده شود می‌پذیرد بنابر این من در تعلیم و ادب تو پیش از آنکه قلبت سخت شود و عقل و فکرت بامور دیگر مشغول گردد مبادرت ورزیدم تا با تصمیم جدی به استقبال اموری بشتابی که اندیشمندان و اهل تجربه، زحمت‌آزمون آنرا کشیده‌اند و تو را از تلاش بیشتر بی‌نیاز ساخته‌اند، بنابر این آنچه از تجربیات آنها نصیب ما شده نصیب تو هم خواهد بود بلکه شاید پاره‌ای از آنچه بر ما مخفی مانده (باز گشت زمان) بر تو روشن گردد.

پسرم! درست است که من باندازه همه کسانی که پیش از من می‌زیسته‌اند عمر نکرده‌ام، اما در کردار آنها نظر افکندم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار آنها یسیر و سیاحت پرداختم تا بدانجا که همانند یکی از آنها شدم، بلکه گویا در اثر آنچه از تاریخ آنان بمن

رسیده با همه آنها از اول تا آخر بوده‌ام. من قسمت زلال و مصفای زندگی آنان را از بخش کدر و تاریک باز شناختم و سود و زیانش را دانستم از میان تمام آنها قسمتهای مهم و برگزیده را برای خلاصه کردم و از بین همه آنها زیبایی را برای انتخاب نمودم و مجهولات آنرا از تو دور داشتم. لذا همانگونه که یک پدرمهربان بهترین نیکی‌ها را برای فرزندش می‌خواهد من نیز صلاح دیدم که ترا بدین صورت تربیت کنم. و همت خود را بر آن گماشتم، زیرا عمر تو رو به پیش است و روزگارت رو بجلو، دارای نیتی سالم و روحی با صفا. (چنین دیدم) که در آغاز کتاب خدا را همراه تفسیرش و قوانین اسلام و احکامش و حلال و حرام آنرا بتو تعلیم دهم. و اینهمه توجه را بتو کردم، آنگاه از این ترسیدم که آنچه بر مردم در اثر پیروی هوا و هوس و عقاید باطل مشتبه شده و در آن اختلاف نموده‌اند بر تونیز مشتبه گردد، بهمین دلیل روشن ساختن این قسمت هر چند چندان خوشایند تو نباشد پیش من محبوبتر از آن است که تو را تسلیم امری سازم که از هلاکت ایمن نباشم و امیدوارم خداوند تو را در طریق رشد و صلاحیت توفیق دهد، و به مقصودت رهبری کند، اینک این وصیتم را برای تو می‌فرستم:

پسر! بدان محبوب‌ترین چیزی که از میان گفته‌هایم در این وصیت نامه بآن تمسک می‌جوئی، تقوا و پرهیزکاری است، اکتفا بآنچه خداوند بر تو فرض و واجب شمرده است، و نیز حرکت در راهی است که پدرانت در گذشته از آن راه رفته‌اند و صالحان خاندانت آن طریق را پیموده‌اند، زیرا همانگونه که تو درباره خویش نظر می‌کنی آنها نیز نظر افکندند، و همانگونه که تو برای صلاح خویش می‌اندیشی آنها نیز می‌اندیشیدند آنها پس از فکر و دقت باینجا رسیدند که آنچه را بخوبی شناخته‌اند بگیرند و آنچه را که مکلف نیستند رها سازند و اگر روح از قبول این ابادارد که تا همانند آنها آگاهی نیابی اقدام نکنی می‌بایست از راه صحیح، این راه را پیروی، نه اینکه خود را بشبهات بیفکنی و یا بدشمنیها تمسک جوئی. اما پیش از آنکه در طریق آگاهی در این باره گام نهی از خداوندت استعانت بجوی و در توفیقت در این راه رغبت و میل نشانده! هر گونه عاملی را که موجب خلل در افکارت می‌شود یا تو را در شبهه می‌افکند، یا تو را تسلیم گمراهی می‌سازد، رها ساز پس آنگاه که یقین کردی قلبت صفا یافته و در برابر حق خاضع شده، و نظرت تکامل یافته، و اراده‌ات تمرکز یافته در آنچه برای تفسیر می‌کنم نظر افکن!

و اگر آنچه را در این زمینه دوست می‌داری برای فراهم نشدن، و فراغت خاطر، حاصل نکردی بدانکه در طریقی که ایمن از سقوط نیستی گام بر می‌داری و در دل تاریکیها قدم می‌زنی، چرا که آن کسی که در اشتباه یا در حال تحیر و تردید است طالب دین نیست، و در چنین موقعی امساک و خودداری از چنین راههائی بهتر است.

پسرم! در فهم وصیتیم دقت نما! بدان مالک مرک همومالک حیات است، و آفریننده همان کسی است که می‌میراند و فانی‌کننده همواست که، جهان هستی را از نو نظام می‌بخشد. همان کسی که بیماری می‌دهد شفا نیز عطا می‌کند. و بدانکه دنیا پا برجا نمی‌ماند مگر بهمان‌گونه که خداوند آنرا قرار داده است گاه نعمت و گاه ابتلاء، و پاداش در رستاخیز، یا آنچه که او بخواهد و تو نمیدانی.

اگر درباره جهان و حوادثش مشکل و بغرنجی برای تو پیش آمد آن را برنادانی خود حمل کن زیرا تو در نخست جاهل و نادان آفریده شدی و سپس عالم و آگاه گردیدی، و چه بسیار است آنچه را که نمیدانی، و فکرت در آن سرگردان و چشم‌ت در آن گمراه می‌گردد اما پس از مدتی آن را می‌بینی! بنابر این به آن کس که تو را آفریده، و روزیت داده و آنچه لازمه خلقت بوده بتو بخشیده پناه ببر! او پرستش تو ویژه او باشد، میل و رغبت بسوی او، و تنها از او بترس.

پسرم! بدان هیچکس از خدا همچون پیامبر اسلام خبر نیاورده است.

بنابر این رهبری او را بپذیر! او در طریق نجات و رستگاری، او را قائد خویش انتخاب کن! من از هیچ اندرزی درباره‌ات کوتاهی نکرده‌ام، و تو هر قدر هم کوشش کنی و صلاح خویش را در نظر بگیری مصالح خود را آن اندازه که من درباره تو تشخیص داده‌ام تشخیص نخواهی داد!

پسرم! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت رسولان او نیز بسوی تومی‌آمدند، آثار ملک و قدرتش را می‌دید، و افعال و صفاتش را می‌شناختی، اما او خداوندی است یکتا، همانگونه که خویش را توصیف کرده است.

هیچکس در ملک و مملکتش قادر به ضدیت با او نیست، هرگز از بین نخواهد رفت. و همواره بوده است، او سر سلسله‌ی هستی است بدون اینکه آغازی داشته باشد، و آخرین آنها است بدون اینکه پایانی برایش تصور شود، بزرگ مرتبه تر از آن است که ربوبیتش در احاطه فکر قرارگیرد. حال که این حقیقت را شناختی در عمل بکوش! آنچنانکه سزاوار مانند تویی در کوچکی قدر منزلت و کمی

قدرت و فزونی عجز و نیاز شدید به پروردگار است در راه طاعتش کوشش نما!، از عقوبتش ترسان باش! و از خشمش بیمناک! چرا که او تو را جز به نیکی امر نکرده، و جز از قبیح و زشتی باز نداشته است،

فرزندم! من تو را از دنیا و حالات آن و زوال و دگرگونیش آگاه ساختم، و از آخرت و آنچه برای اهلش در آن مهیا شده مطلع گردانیدم، و درباره هر دو برایت مثلها زدم، تا به وسیله آنها عبرت گیری، و در راه صحیح آن گام نهی!

کسانی که دنیا را خوب آزموده اند، همانند مسافرانی هستند که در سرمنزلی بی آب و آبادی و پر مشقت که قابل ماندن نیست قرار گرفته، و قصد کوچ بسوی منزلی پر نعمت و به ناحیه ای که در آن آسایش و راحتی است نموده اند (اینها برای رسیدن به آن منزل) مشقتهای راه را متحمل شده اند، فراق دوستان را پذیرفته، سختی مسافرت و غذاهای ناگوار را با جان و دل قبول نموده اند، تا بخانه وسیع خویش و سر منزل قرار و آرامش خود گام نهند. از هیچکدام از این ناراحتیها و مشکلات در این راه احساس درد و رنجی نمی کنند، هزینه های مصرف شده را غرامت نمی انگارند، و هیچ چیز برایشان محبوبتر از آن نیست که آنان را به منزلشان نزدیک و به محل آرامششان برساند.

اما کسانی که به دنیا مغرور شده اند، همانند مسافرانی هستند که در منزلی پر نعمت قرار داشته، سپس به آنها اعلام می شود که باید بسوی منزلی خشک و خالی از نعمت حرکت کنند، نزد آنان هیچ چیز ناخوش آیندتر و ناراحت کننده تر از مفارقت آنچه در آن بوده اند و رکت بسوی ناراحتیهائی که باید تحمل کنند و در آن قرار گیرند، نیست!

پسرم! خویشان را معیار و مقیاس قضاوت بین خود و دیگران بگیر! پس آنچه را که برای خود دوست می داری برای دیگران دوست دار، و آنچه را که برای خود نمی پسندی بر دیگران نیز مپسند ستم مکن! همانگونه که دوست نداری بتو ستم شود. نیکی کن، همانطور که دوست داری نسبت بتو نیکی کنند، برای خویشان چیزی را زشت بدان که همان را برای دیگری قبیح می شماری، بهمان چیز برای مردم راضی باش که برای خود می پسندی آنچه نمی دانی مگو، اگر چه آنچه می دانی بسیار اندک است! و آنچه را که دوست نداری به تو بگویند به دیگران نیز مگو.

بدان که عجب و غرور، ضد صواب و راستی و آفت عقل است. نهایت کوشش و تلاش را در زندگی داشته باش! (و از آنچه به دست آورده‌ای انفاق کن) و برای دیگران اندوخته مکن!؛ و آن گاه که در راه راست هدایت‌یافتی، در برابر پروردگارت سخت‌خاضع و خاشع باش.

بدان! راهی بس طولانی و پر مشقت در پیش داری و نیز بدان در این راه از کوشش صحیح، تلاش فراوان، و اندازه‌گیری توشه و راحله به مقدار کافی بی‌نیاز نخواهی بود، و با توجه به اینکه باید در این راه سبکبار باشی، بیش از تاب و تحمل خود بار بر دوش مگیر! که سنگینی آن برای تو وبال خواهد بود و هر گاه نیازمندی را یافتی که می‌تواند زاد و توشه تو را تا رستخیز بر دوش گیرد و فردا که به آن نیازمند شوی بتو پس دهد آنرا غنیمت بشمار و این زاد را بر دوش او بگذارد، و اگر قدرت بر جمع‌آوری چنین زاد و توشه‌ای را داری هر چه بیشتر فراهم ساز و همراه او بفرست، چرا که ممکن است روزی در جستجوی چنین شخصی برائی ولی پیدایش نکند. هنگامی که بی‌نیاز هستی اگر کسی قرض بخواند غنیمت بشمار، تا در روز سختی و تنگدستی‌ات ادا نماید بدان که پیش روی تو گردنه‌هایی صعب‌العبور وجود دارد (که برای عبور از آنها) سبکباران حالشان به مراتب بهتر از سنگین باران است. و کندروان حالشان بسیار بدتر از سرعت‌کنندگان بدان که نزول تو سرانجام یا در بهشت است یا در دوزخ بنا بر این برای خویش پیش از رسیدن به آن جهان وسائلی مهیا ساز و منزل را پیش از آمدنت آماده نما. زیرا «پس از مرگ عذر پذیرفته نمی‌شود» و راه بازگشتی بدنیا وجود ندارد.

بدان! همان کسی که گنجهای آسمانها و زمین در اختیار دارد بتو اجازه دعا و درخواست را داده است و اجابت آن را نیز تضمین نموده، بتو امر کرده که از او بخواهی تا بتو عطا کند و از او در خواست رحمت نمائی، تا رحمتش را بر تو فرو فرستد خداوند بین تو و خودش را کسی قرار نداده که حجاب و فاصله باشد و تو را مجبور نساخته که بشفیع و واسطه‌ای پناه ببری. و مانع نشده که اگر کار خلافی نمودی توبه کنی در کيفر تو تعجیل ننموده و در انابه و بازگشت بر تو عیب نگرفته است. در آنجا که فضاحت و رسوائی سزاوار تو است، تو را رسوا نساخته و برای بازگشت و قبول توبه شرایط سنگینی قائل نشده است در جریمه با تو به مناقشه نپرداخته و تو را از رحمتش مایوس نساخته است بلکه باز گشت تو را از گناه حسنه و نیکی قرار داده، گناه و بدیت را یک، و

نیکیت را ده بحساب آورده است و در توبه و باز گشت و عذر خواهی را برویت گشوده است پس آنگاه که ندایش کنی بشنود، و آن زمان که با او نجوانمائی سخت را میداند، پس حاجتت رابسوی او می‌بری، و آن چنانکه هستی در پیشگاه او خود را نشان می‌دهی. هر گاه بخواهی با او درد دل می‌کنی و ناراحتی و مشکلاتت را در برابر او قرار می‌دهی از او در کارهایت استعانت می‌جوئی، و از خزائن رحمتش چیزهائی رامی‌خواهی که جز او کسی قادر باعطاء آن نیست:

مانند عمر بیشتر، تندرستی بدن، و وسعت روزی، بار دیگر تاکید می‌کنم که خداوند کلیدهای خزائنش را در دست تو قرار داده، زیرا بتو اجازه داده که از او در خواست کنی، بنابراین هر گاه خواستی، می‌توانی بوسیله دعا درهای نعمت خدا را بگشائی، و باران رحمت خدا را فرود آوری.

اما هرگز نباید از تاخیر در اجابت دعا مایوس گردی زیرا بخشش به اندازه نیت است گاه می‌شود که اجابت بتاخیر می‌افتد تا اجر و پاداش و عطای در خواست‌کننده بیشتر گردد و گاه میشود که در خواست می‌کنی اما اجابت نمی‌گردد درحالیکه بهتر از آن بزودی، و یا در موعد مقرری بتو عنایت خواهد شد و یا اینکه بخاطر چیز بهتری این خواسته‌ات بر آورده نمی‌شود زیرا چه بسا چیزی رامی‌خواهی که اگر بتو داده شود موجب هلاکت دین تو می‌شود. روی این اصل باید خواسته تو همیشه چیزی باشد که جمال و زیبائیش برایت باقی و وبال و بدیش از تو رخت بریندد، مال برای تو باقی نمی‌ماند و تو نیز برای آن باقی نخواهی ماند.

پسرم! بدان تو برای آخرت آفریده شده‌ای نه برای دنیا! برای فنا نه بقای در این جهان! برای مرگ نه برای زندگی! (و بدان) که تو در منزلی قرار داری که هر آن ممکن است از آن کوچ کنی، در منزلی که باید زاد و توشه از آن برگیری تو در طریق آخرتی، تو طرید مرگی، همان مرگی که هرگز فرارکننده از آن نجات نمی‌یابد. و از دست جوینده‌اش بیرون نمی‌رود و سرانجام او رامی‌گیرد. بنابراین این از مرگ بر حذر باش! نکند زمانی تو را بچنک آورد که در حال‌بدی باشی، و تو بیشتر با خود میگفتی که از این حال توبه خواهی کرد اما او میان تو و توبه‌ات حائل می‌گردد و اینجا است که تو خویشتن را بهلاکت انداخته‌ای.

یاد مرگ پسرم! بسیار بیاد مرگ باش و به یاد آنچه بسوی آن می‌روی، و پس از مرگ در آن قرار می‌گیری تا اینکه هنگامی که مرگ بنزد تو آید تو خود را از هر جهت مهیا کرده باشی. نیروی خویش را تقویت، و دامن همت بر کمر زده و آماده باشی، نکند ناگهان بر

تو وارد شود و غلوبت سازد،(پسرم)از این سخت‌بر حذر باش که علاقه شدید مردم دنیا و حمله حریصانه‌شان بآن تو را مغرور سازد چرا که خداوند ترا از وضع دنیا آگاه کرده و دنیا نیز خود از فنا و زوالش تو را خبر داده و بدیهای خود را آشکارا بتو نشان داده است.

(بدان)دنیا پرستان همچون سگانی هستند که بیصبرانه همواره صدا می‌کنند و درندگانی که در پی دریدن یکدیگرند،زورمندان ضعیفان را می‌خورند و بزرگترها کوچکترها را.یا همچون چهار پایانی که گروهی از آنان پاهایشان بسته و گروهی دیگر رها شده‌اند،راههای صحیح را گم کرده و براههای نا معلوم گام گذارده‌اند در وادی پر از آفات رها شده‌اند،در سرزمینی شنزار که حرکت در آن بکندی امکان پذیر است نه چوپانی دارند که آنها را جمع کند و نه کسیکه آنها را به منزل برساند.

دنیا آنان را در طریق کوری براه انداخته،و چشمه‌های هدایت بر بسته، در حیرت و سرگردانی دنیا مانده،و در نعمتهای آن غرق گردیده‌اند آنها را مالک و پروردگار خویشان برگزیده‌اند.دنیا آنها را و آنها دنیا را به بازی گرفته و ماورای آنرا فراموش کرده‌اند.

در تلاش برای دنیا اندازه نگه‌دار.

آرام!که بزودی تاریکی برطرف می‌شود(و حقیقت آشکار می‌گردد)گویا مسافران به سر منزل مقصود رسیده‌اند.آن کس که سریع براند به(قافله)ملحق خواهد شد!.

پسرم!بدان آن کس که مرکبش شب و روز است دائما در حرکت است،هر چند خود را ساکن می‌پندارد.و همواره قطع مسافت می‌کند،گرچه ظاهرا متوقف است.

بدان!بطور مسلم هرگز به همه آرزوهای نخواستی رسید و از اجلت تجاوز نخواستی کرد(بیش از آنچه مقرر شده عمر نخواستی نمود)و تو در راه همان کسانی هستی که پیش از تو می‌زیسته‌اند، بنابر این در طریق بدست آوردن دنیا ملایم باش؟و در کسب و کار میانه روی را پیشه کن(نه حرص داشته باش و نه طمع)زیرا بسیار شده که تلاش بیحد در راه دنیا منجر بنابودی اموال گردیده‌است؟چرا که نه هر تلاشگری به روزی رسیده،و نه مدارا کننده محروم می‌شود.

بزرگوارتر از آن باش! که به پستی تن دردهی هر چند تو را به مقصودت برساند، زیرا تو نمی‌توانی در برابر آنچه از آبرو و شخصیت در این راه از دست می‌دهی، بهائی بدست آوری «بنده دیگری مباش چرا که خداوند تو را آزاد آفریده!» آن نیکی که جز با شر و بدی بدست نیاید نیکی نیست و نه آن آسایش و راحتی که با مشقت زیاد.

نکند مرکبهای طمع با سرعت حرکت کنند و تو را به مهلکه بیندازند. اگر توانستی که بین تو و خداوند، صاحب نعمتی واسطه‌ای نباشد انجام ده، زیرا تو قسمت خود را دریافت خواهی کرد، و سهمت را خواهی گرفت، و مقدار کمی که از ناحیه خدا برسد محترمانه‌تر است از مقدار زیادی که از ناحیه یکی از مخلوقانش باشد، هر چند همه نعمتها از ناحیه او است.

سفارشهای گوناگون-تدارک و جبران آنچه بر اثر سکوت از دست داده‌ای آسانتر است، از جبران آنچه در اثر سختی از دست رفته! چرا که نگهداری آنچه در ظرف هست با محکم بستن دهانه آن امکان‌پذیر است. و نگهداری آنچه در دست‌داری نزد من محبوبتر است از درخواست چیزی که در دست دیگری است.

تلخی یاس و ناداری بهتر است از درخواست از مردم. ثروت کم همراه با عفت و پاکی و درستکاری بهتر است از ثروت فراوان توأم با فجور و گناه.

انسان اسرار خویش را بهتر از هر کس دیگر نگهداری می‌کند. بسیارند کسانی که بر زیان خود تلاش می‌کنند. کسی که پر حرفی کند حرفهای بی معنی زیاد خواهد زد. هر کس اندیشه کند. بینائی خواهد یافت. به نیکوکاران نزدیک شو که از آنان خواهی شد. از اهل شر و بدی دور شو تا از آنها بر کناری باشی. غذای حرام بدترین غذاها است! ستم بر ناتوان بدترین ستم است!.

آن گاه که رفق و مدارا کردن شدت بحساب آید، شدت، رفق و مدارائی خواهد بود. گاه می‌شود که دارو مایه بیماری، و بیماری داروی نجاتبخش است! چه بسا آن کس که اهل اندرز نیست اندرز داده، و آن کس که از او درخواست نصیحت شده خدعه به کار برده است! از تکیه کردن بر آرزوها بر حذر باش، که سرمایه احمقان است. عقل، نگهداری تجربه‌ها است.

بهترین تجربه‌های آن است که به تو پند دهد. پیش از آنکه فرصت از دست برود و مایه اندوهت گردد آنرا غنیمت بشمار. چنان نیست که هر کس در جستجو باشد به خواسته‌اش برسد. و هر غائب و پنهانی باز گردد. از موارد فساد، از بین بردن زاد و توشه و

تباه ساختن معاد است. هر کاری سرانجامی دارد، بزودی آنچه برایت مقدر شده بتو خواهد رسید. هر بازرگانی همواره خود را در مخاطره می‌اندازد (تا نتیجه گیرد). بسیار شده که سرمایه کم، رشدش از سرمایه زیاد بیشتر بوده است! نه در کمک کار پست خیری وجود دارد و نه در دوست متهم، آنگاه که روزگار در اختیار تو است بهره خود را بگیر. هیچگاه نعمتی را به خاطر اینکه بیشتر بدست آوری بخطر مینداز. از سوار شدن بر مرکب سرکش لجاجت بر حذر باش.

وظیفه تو در برابر دوستان.

در برابر برادرت این مطالب را بر خود تحمل کن: به هنگام قطع رابطه از ناحیه او تو پیوند نما، و هنگام قهر و دوریش، لطف و نزدیکی.

در برابر بخلش، و بذل و بخشش. و در زمان دوریش، نزدیکی، به هنگام سخت گیریش نرمش به هنگام جرمش قبول عذر، آنچنانکه گویا تو بنده او هستی.

و او صاحب نعمت تو است. (اما) بر حذر باش از اینکه آنچه گفته شد در غیر محلش قرار دهی یا درباره کسی که اهلیت ندارد به انجام رسانی. هرگز دشمن دوست خود را به دوستی مگیر! که با اینکار با دوستت به دشمنی برخاسته‌ای نصیحت خالصانه خود را برای برادرت مهیا ساز! خواه نیک باشد یا بد، خشم را فرو خور که من جرعه‌ای شیرینتر و خوش سرانجام‌تر و لذت بخش‌تر از آن ندیدم. با کسیکه با تو به خشونت رفتار کند نرمی پیش گیر، که بزودی او در برابر تو نرم خواهد شد. با دشمن خود با فضل و کرم رفتار کن، که در میان یکی از دو پیروزی شیرین‌ترین را بر گزیده‌ای. اگر خواستی پیوند برادری و رفاقت را ببری جای دستی برایش باقی بگذار که اگر روزی خواست باز گردد و بار دیگر با تو دوست شود، بتواند. کسی که بتو گمان نیکی برد (عملت) گمانش را تصدیق کن!

هیچگاه به اعتماد رفاقت و یگانگی که بین تو و برادرت هست حق او را ضایع مکن! زیرا آنکه حقش را ضایع می‌کنی با تو برادر نخواهد بود.

سعی کن خاندانت بدترین افراد نسبت به تو نباشند. به کسیکه با تو علاقه ندارد علاقمند مباش! نباید برادرت در قطع پیوند برادری نیرومندتر از تو در برقراری پیوند، و نه در بدی کردن قویتر از تو در نیکی کردن باشد! ظلم و ستم کسیکه بر تو ستم می‌کند زیاد بر تو گران نیاید چرا که در حقیقت بزیان خود و سود تو تلاش می‌کند (و سرانجام بر او پیروز خواهی شد) پاداش کسیکه تو را خوشحال می‌کند این نیست که باو بدی کنی.

پسرم! بدان که «روزی» بر دو گونه است: یک نوع روزی است که به جستجوی آن بر می‌خیزی، و روزی دیگری است که بسراغ تو خواهد آمد یعنی اگر تو هم بسویش نروی بسویت می‌آید، چه زشت است خضوع بهنگام نیاز، و جفا و ستم بهنگام بی‌نیازی. تنها از دنیا آن مقدار مال تو خواهد بود که با آن سرای آخرت را اصلاح کنی. اگر قرار است برای چیزی که از دست رفته راحت شوی پس برای هر چیزی که بتو نرسیده نیز ناراحت باش! با آنچه در گذشته دیده و شنیده‌ای بر آنچه هنوز نیامده است استدلال کن! چرا که امور شبیه یکدیگرند از کسانی مباش که پند و اندرز به آنها سود نمی‌بخشد مگر آن زمان که سخت در توبیخ او مبالغه کنی، چرا که عاقلان با اندرز و آداب پند می‌پذیرند اما چهارپایان با زدن! هم و غمها را با نیروی صبر و حسن یقین از خود دور ساز!

کسی که میانه‌روی را ترک کند از راه حق منحرف شده، یار و هم‌نشین در حکم خویشاوند است. دوست آن است که در نبود انسان حق دوستی را رعایت کند، هوا و هوس شریک کوری است. چه بسا دور افتادگانی که از خویشاوندان نزدیک‌ترند و خویشاوندانی که از هر کس دورتر می‌باشند!

غریب کسی است که دوست نداشته باشد. کسی که از حق تجاوز کند در تنگنا قرار می‌گیرد. آن کس که به ارزش خود اکتفا کند برایش پاینده‌تر خواهد بود. مطمئن‌ترین وسیله‌ای که می‌توانی بآن چنک بزنی وسیله‌ای است که بین تو و خدایت ایجاد رابطه کند. کسی که بکار تو اهمیت نمیدهد در حقیقت دشمن تو است گاه میشود که نومی‌دی نوعی وصول بمقصد است! و این در صورتی است که طمع موجب هلاکت شود. چنان نیست که هر عیب پنهانی آشکار شود و همه فرصتها بنتیجه رسد گاه میشود که بینا بخطا میرود، و نابینا بمقصد میرسد و بدی را تاخیر افکن زیرا هر وقت بخواهی می‌توانی انجام دهی! بریدن از جاهل معادل پیوند با عاقل و هوشیار است کسی که از مکر زمان ایمن بماند زمان به او خیانت خواهد کرد، و کسی که آن را بزرگ بشمارد او را خوار خواهد ساخت. چنین نیست که هر تیر اندازی به هدف بزند. آن گاه که حکومت تغییر کند و دگرگون شود زمانه دگرگون خواهد

شد، پیش از حرکت به سوی سفر درباره همسفر جستجو و تحقیق کن، و پیش از گرفتن منزل درباره همسایه‌ات. از گفتن سخنان بی محتوا بر حذر باش گر چه آن را از دیگری نقل کنی.

از مشاوری با زنان (هوسباز) بهره‌ای که نظریه آنها ناقص و تصمیمشان ناپایدار است، و از طریق حجاب مشاهد، زنان را بپوشان! زیرا حجاب و پوشش، آنها را سالمتر و پاکتر نگاه خواهد داشت، خارج شدن و بیرون رفتن آنها بدتر از این نیست که افراد غیر مطمئن را در بین آنان راه دهی.

اگر توانی که غیر از تو دیگری را شناسند این کار را بکن.

به زن، بیش از حد خود تحمیل مکن! زیرا زن همچون شاخه گل است نه قهرمان خشن، احترامش را به حدی نگهدار که او را به فکر نیندازد که برای دیگری شفاعت کند. بر حذر باش از اینکه در غیر جائیکه باید غیرت به خرج داد اظهار غیرت کنی، (که نشانه سوء ظن تو سبب به او باشد) زیرا اظهار بی اعتمادی و سوء ظن، زنان را به ناپاکی، و بیگناهان را به آلودگی سوق می‌دهد.

برای هر کدام از خدمت گزاران کاری معین ساز که او را در قبال آن مسئول بدانی، چرا که این سبب می‌شود کارها را به یکدیگر وانگذارند، و در خدمت سستی نکنند. قبیله و عشیره‌ات را گرامی دار، زیرا آنها پر و بال توانند که بوسیله آنها پرواز می‌کنی و اصل و ریشه تواند که به آنها باز می‌گردد، و دست و نیروی تواند که با آن به دشمن حمله می‌کنی.

نیایش:

دین و دنیایت را نزد خداوند بامانت گذار، و از او بهترین مقدرات را هم اکنون و در آینده، در دنیا و آخرت مسئلت نما! و السلام

توضیحات

[۱] این «وصیت»، از وصایای مشهور امیر مؤمنان است، عده‌ای از بزرگان علماء که پیش از «شریف رضی» می‌زیسته‌اند آنرا نقل کرده‌اند

از جمله:

۱- محمد ابن یعقوب کلینی در کتاب الرسائل.

۲- ابو احمد حسن ابن عبد الله ابن سعید عسکری از اساتید مرحوم صدوق در کتاب «الزواجر و المواعظ»

۳- احمد بن عبد ربه مالکی در کتاب «عقد الفرید» قسمتی از آنرا در دو مورد تحت دو عنوان در باب مواعظ الابهاء للابناء آورده:

الف- در جزء سوم صفحه ۱۵۵ تحت عنوان «و کتب علی بن ابیطالب الی ولده الحسن» ب- در ص ۱۵۶ تحت عنوان «و کتب الی ولده محمد ابن حنفیه»

۴- شیخ صدوق قسمتی از آن را در دو مورد «من لا یحضره الفقیه» آورده:

در جزء سوم صفحه ۳۶۲ و در جزء چهارم ص ۲۷۵.

۵- ابن شعبه حرانی در کتاب تحف العقول ص ۵۲.

در اسناد این وصیت مرحوم سید ابن طاووس در کتاب کشف المحجبه لثمره المہجہ بتفصیل از آن بحث کرده است.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۳۰۷-۳۱۲)

[۲] تقسیم بندی این نامه:

۱- قسمت اول این وصیت، امام، بعنوان نمونه‌ای از میان جمیع پدرها، و فرزندش حسن را بعنوان نمونه‌ای از همه فرزندان معرفی می‌کند و شاهد آن یکی از قسمتهای <

۲- سپس از تجربیاتی که آموخته و برایش بصورت جدی و عینی در آمده سخن می‌گوید و چون فرزندش را همه وجود خود می‌داند تصمیم بر نصیحت او می‌گیرد (اما بعد- بقیه لک او فینت)

۳-توصیه و سفارش بتقوا و آبادانی دل با یاد خدا و آنگاه درس خودسازی و توجه بحال گذشتگان و عبرت گرفتن از آنان، نصیحت و اندرز و کارهایی را که باید در راه خود سازی انجام دهد و آنچه باید از آن دوری کند(فانی اوصیک-لا یحق تعلمه)

۴-می گوید:پیش از آنکه نقصی از نظر جنبه های فکری برایم پیدا شود سعی کردم دستورات لازم و آگاهی های مورد نیاز را بتو بدهم(لما رایتنی قد بلغت سنا-ربما اظلم علینا منه)

۵-در این قسمت یاد آور می شود که اگر چه باندازه همه جهانیان عمر نکرده ولی فکر و مطالعه در آثار آنها وی را از جریانات زندگی آنان آگاه کرده و خلاصه سر گذشت آنان و پیشرفت و شکستشان را در اختیار فرزندش قرار میدهد(ای بنی انی و ان لم اکن عمرت-فعهدت الیک وصیتی هذه)

۶-در این بخش می گوید:بهترین چیزی که از وصایای من باید مورد توجه تو باشد وصیت به تقوا است و دیگر اینکه در راهی قدم گذاری که سلف صالح تو قدم گذاردند چرا که آنها با دلیل در آن راه رفته اند و اگر خواستی خود آن طریق را با دلیل بدانی خوشتن را در شبهات میفکن و با فکر و توجه قدم بردار و در آغاز مطالعه، از خدایت کمک بگیر(و اعلم یا بنی ان احب ما انت-والامساک عن ذلک امثل)

۷-در این قسمت او را بطریق مطالعه توجیه می کند که کارها همه بدست خدا است و جهان در طریقی مخصوص در حرکت است و پاداش در معاد خواهد بود. در طی مطالعه اگر علت چیزی برایت مبهم بود آن را بر جهل و ناآگاهی خود حمل کن چرا که تو در آغاز جاهل بوده ای سپس آگاه شده ای و چه بسیار از مسائلی که در آغاز برایت مجهول بوده اما بعدا واقعیت آنرا فهمیده ای و بالاخره توجه می دهد که طریق همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته (فتفهم یا بنی وصیتی-مبلغ نظری لک)

۸-بیکتائی خداوند و دلیل آن و وظیفه ای که در این راه دارد اشاره میکنند(و اعلم یا بنی انه لو کان لربک شریک-الا عن قبیح).

۹-وضع دنیا را در ضمن دو مثال برایش مجسم می کند: یک مثال در مورد کسانی که با چشم بصیرت به دنیا مینگرند و مثال دیگر در مورد افرادی که مغرور به آن شده اند.(یا بنی انی قد انباتک عن الدنیا-و یصیرون الیه).

۱۰-طریق بهتر زیستن و حسن عاقبت را در روابط با جامعه چنین توصیه می‌کند که خویشان را میزان قرار دهد.

از آنچه خرسند می‌شود درباره دیگران انجام دهد و هر بد که نمی‌پسندد با کس نکند (یا بنی اجعل نفسک میزان-ما لا تحب ان یقال لک).

۱۱-در این بخش از عجب و خود پسندی نکوهش نموده و آنرا آفتی برای اندیشه می‌داند و کمال خشوع برای پروردگار را باو توصیه می‌کند (و اعلم ان الاعجاب-فکن اخشع ما تکنون لرَبک).

۱۲-در این بند امام (ع) به راه دور و دراز و پر مشقت و رنج آخرت، اشاره می‌کند و بیان میدارد فرزندانم فوق طاقت و توانائیت... بارت را سنگین مکن که سنگینیش و بالی برایت هست و باید تا آنجا که می‌تواند زاد و توشه بگیرد و با افرادی که تحمل حمل این بار را دارند برسد تا بتواند زندگی پر سعادت داشته باشد، و نیز توجه می‌دهد که در آنجا باید بار انسان از گناه سنگین نباشد:

(و اعلم ان امامک-و لا الی الدنیا منصرف)

۱۲-در این قسمت بمقام بلند انسان پرداخته که در ارتباط با خدا نیاز بهیچ وسیله‌ای ندارد و بکمال لطف خداوند بانسان اشاره کرده که خداوند با او هرگز بستیزه نمی‌پردازد بلکه باب توبه برایش گشوده و حسانتش را ده برابر گردانیده و اگرگاهی دعا و خواسته‌هایش اجابت نمیشود روی حساب است.

(و اعلم ان الذی بیده خزائن السموات-و لا تبقی له)

۱۳-در این قسمت بجریان واقعی آفرینش انسان اشاره کرده که هدف‌سرای دیگری است نه این دنیا و رها ساختن این جهان است نه بقای در آن و بالاخره از مرگ فراری نیست.

(و اعلم یا بنی انک انما خلقت للآخره-قد اهلکت نفسک)

۱۴- در این بخش همواره بیاد مرگ بودن را باو توصیه میکند و وضع مردم دنیا با یکدیگر که همچون درندگان بجان هم افتاده‌اند
برایش مجسم می‌سازد و او را از این طریق بر حذر میدارد (یا بنی اکثر ذکر الموت- و نسوا ما ورائها)

۱۵- امام یادآور میشود که انسان از این جهان باید برود زیرا مرکب سواری او شب و روز است که همواره او را می‌برند چه بخواهد
و چه نخواهد، تذکر میدهد که انسان بتمام آرزوهایش نخواهد رسید پس در تلاش برای دنیا در برابر دست دادن شرفهای انسانی
و آزادیها، باید سرعت نگیرد که خدا انسان را آزاد آفریده نباید برده چیز دیگری شود و بالاخره انسان را از طمع باز می‌دارد.

(رویدا یسفر الظلام- و ان کان کل منه)

۱۶- در این قسمت با ضرب المثلها و جملات کوتاه بهدایت او پرداخته (و تلافیک ما فرط- مطیة اللجاج)

۱۷- در این بخش آئین دوستی و رفاقت را یاد آور شده است.

(احمل نفسک من اخیک- من سرک ان تسؤه) ۱۸- یک سلسله نصایح و اندرزها در جملات کوتاه مخصوصا درباره معاشرت آمده
است (و اعلم یا بنی ان الرزق- و ان حکیت ذلک عن غیرک).

۱۹- یک سلسله دستورات مربوط بزنها و امور خانوادگی و چگونگی رفتار با همسر و توجه به بستگان و خویشاوندان و اقوام
میدهد (ایاک و مشاوره النساء- و یدک اللتی بها تصول).

۲۰- دعا و طلب خیر برای فرزندش. (استودع الله- و السلام)

نامه ۳۲

و من کتاب له علیه السلام إلى معاویة

و أردیت جیلا من الناس كثيرا : خدعتهم بغیك ، و ألقیتهم فی موج بحرک ، تغشاهم الظلمات ، و تتلاطم بهم الشبهات ، فجازوا عن وجهتهم ، و نکصوا على أعقابهم ، و تولّوا على أدبارهم ، و عولّوا على أحسابهم ، إلّا من فاء من أهل البصائر ، فانّهم فارقوك بعد معرفتك ، و هربوا إلى الله من موازرتك ، إذ حملتهم على الصّعب ، و عدلت بهم عن القصد ،

فاتّق الله یا معاویة فی نفسك ، و جاذب الشیطان قیادک ، فانّ الدنیا منقطعة عنک ،

و الآخرة قریبة منك ، و السّلام .

از نامه‌های امام علیه السلام به معاویه...گروه بسیاری از مردم را بهلاکت افکندی با گمراهی و ضلالت‌خویش آنان را فریفتی!و در امواج فتنه و فسادناختی همان فتنه و فسادى که تاریکیهایش فراگیر است و امواج شبهاتش همه آنها را در کام خود فروبرده و این سبب شد که آنها از حق باز گردند،و بجاهلیت و دوران گذشته رو آورند،بقهقرا برگشته،و بحسب و نسب و تفاخرات قومى اعتماد کنند،جز گروهى از روشن ضمیران و اهل بصیرت که از این راه باز گشته،و پس از آنکه تو راشناختند از تو جدا شدند.از همکارى و معاونت تو بسوى خدا فرار کردند،و این‌بان خاطر بود که تو آنها را بکارى صعب و پر مشقت(نبرد بر ضد حق!)وا داشتى و از راه راست منحرفشان ساختى اى«معاویه»در برابر کارهایت از خدا بترس!

و زمامت را از دست شیطان بگیر!که دنیا از تو بریده و آخرت بتو نزدیک است.

(و پایان عمرت نزدیک است)و السّلام

نامه ۳۳

و من کتاب له علیه السّلام إلى قثم بن العباس [۱] ، و هو عامله على مکة

أمّا بعد ، فإنّ عینی بالمغرب ، کتب إلى یعلمنی أنّه وجّه إلى الموسم أناس من أهل الشّام ، العمی القلوب ، الصّمّ الأسماع ، الکمه الأبصار ، الّذین یلتمسون الحقّ بالباطل ،

و يطيعون المخلوق في معصية الخالق ، و يحتلبون الدنيا درهما بالدّين ، و يشترون عاجلها بأجل الأبرار المتّقين ، و لن يفوز بالخير إلاّ عامله ، و لا يجزى جزاء الشرّ إلاّ فاعله ، فأقم على ما في يدك قيام الحازم الصّليب ، و النّاصح اللّيب ، التّابع لسلطان المطيع لامامه ،

و إياك و ما يعتذر منه ، و لا تكن عند النّعماء بطرا ، و لا عند البأساء فشلا .

از نامه‌های امام علیه السلام به «قثم بن عباس» فرماندار امام در شهر مکه [۶]

اما بعد! مامور اطلاعات من در مغرب (شام) برایم نوشته و مرا آگاه ساخته که گروهی از مردم «شام» به سوی «حج» گسیل داشته شده‌اند: گروهی کوردل، ناشنوا، و کوردیده که حق را با بطل مشوب می‌سازند، و در طریق نافرمانی خالق از مخلوق اطاعت می‌کنند، با دادن دین خود، شیر از پستان دنیا می‌دوشند و آخرت را که در انتظار نیکان و پاکان است به متاع این دنیا می‌فروشند، درحالی‌که هر کار نیک نتیجه‌اش عاید عامل آن می‌شود، و جزای شر جز به فاعلش نمی‌رسد!

بنابر این در مورد آنچه در اختیار داری سخت قیام کن! قیام شخصی دور اندیش و نیرومند، قیام شخصی عاقل و نصیحتگر، قیام کسی که از سلطان خویش اطاعت می‌کند، و مطیع فرمان امام و پیشوایش می‌باشد، از این بپرهیز که عملی انجام دهی که در برابرش عذر بخواهی، نه به هنگام اقبال نعمت مغرور و خوشحال باش، و نه به هنگام شدائد سست و ترسو و ضعیف! و السلام

توضیحات

[۶] «ابن ابی الحدید» مینویسد: معاویه گروهی را بمکه فرستاده بود تا پنهانی مردم را بسوی خود دعوت کنند و افراد را از همکاری با علی (ع) با شایعه‌پراکنی باز دارند و این شبهه را در بین مردم رواج دهند که علی (ع) یا قاتل عثمان است و یا از او حمایت نکرده، هر کدام از این دو باشد شایستگی خلافت را ندارد.

از نقل این شان و رود در شرح ابن ابی الحدید روشن میشود که نویسنده کتاب مدرک دیگری غیر از نهج البلاغه داشته است چرا که این شان ورود را شریف‌رضی نقل نکرده است.

(ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۱۳۹)

ولی مرحوم خوئی در شرح خود مینویسد

خبر ورود این سپاه بسرزمین جحفه به قثم ابن عباس رسید و او تصمیم درپناه بردن بکوهها را گرفت اما «ابو سعید خدری» صحابی بزرگ او را از این کار باز داشت.

یزید با سپاهیانش وارد مکه شد، در منی منزل گرفت، ابو سعید «راخواست و گفت نه من حاضر م قثم را به امامت حاجیان پذیرم و نه او حاضر است مرا بامامت قبول کند».

لذا قرار بر این شد که شخص سومی را که شبیه ابن عثمان عبدی است به امامت بپذیرند تا برای حاجیان اقامه حج کند و برای هر دو گروه نماز بخواند، جریان بدون درگیری پایان یافت و یزید پس از پایان مراسم حج بسوی شام حرکت کرد.

(شرح خوئی ج ۲ ص ۵۰) قثم کیست؟

قثم فرزند عباس بن عبد المطلب پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و مادرش ام الفضل لبابه دختر «حارث ابن حزن هلالی» است او دومین زنی است که اسلام آورده است (قثم که در بین یاران رسول خدا بود) و بهنگام دفن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حضور داشت و طبق فرموده امیر مؤمنان علیه السلام آخرین کسی بود که با رسول خدا وداع نموده و از قبر او بیرون آمد. او از طرف امام (ع) فرماندار مکه شد و همچنان تا هنگام شهادت امیر مؤمنان (ع) بفرمانداری مکه باقی بود، قثم در زمان حکومت معاویه همراه سعید ابن عثمان ابن عفان به سمرقند رفت و در آنجا شهید گردید.

قثم خیلی شبیه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، هنگامیکه خبر شهادت او برادرش عبید الله ابن عباس رسید او کلمه استرجاع را بزبان آورد، دو رکعت نماز خوانده سپس آیه «و استعینوا بالصبر و الصلوٰه و انها لکبیره الا علی الخاشعین» (سوره بقره (۲)، آیه ۴۵) را قرائت نمود.

(اسد الغابه جزء چهارم صفحه ۱۹۷)

و من کتاب له علیه السّلام إلى محمد بن أبی بکر ، لما بلغه توجده من عزله بالأشتر عن مصر ثم توفی الأشتر فی توجهه إلى مصر قبل وصوله إليها

أما بعد ، فقد بلغنی موجدتک من تسريح الأشتر إلى عملک ، و إننی لم أفعل ذلك استبطاء لک فی الجهد ، و لا ازديادا لک فی الجِدّ ، و لو نزعتم ما تحت یدک من سلطانک لولیتک ما هو أيسر علیک مؤونة ، و أعجب إلیک ولاية . إنّ الرجل الذی کنت ولیته أمر مصر کان رجلا لنا ناصحا و علی عدونا شديدا ناقما فرحمه الله فلقد استکمل أيامه ، و لاقى حمامه ، و نحن عنه راضون ، أولاه الله رضوانه ، و ضاعف الثّواب له ، فأصحر لعدوّک ،

و امض علی بصیرتک ، و شمّر لحرب من حاربک ، و ادع إلى سبیل ربّک ، و أكثر الاستعانة بالله یکفک ما أهمّک ، و یعنک علی ما نزل بک ، و السّلام .

از نامه‌های امام علیه السلام [۱]

به «محمد ابن ابو بکر» هنگامی که در اثر عزلش از فرمانداری «مصر» و قرار دادن «مالک اشتر» بجای او ناراحت شده بود. و سرانجام که «اشتر» در بین راه از دنیا رفت و به آنجا نرسید.

اما بعد! به من خبر رسیده که از فرستادن «اشتر» به سوی فرمانداریت ناراحت شده‌ای، ولی این کار را من نه به این جهت انجام دادم که تو در تلاش و کوشش کنی و ورزیده‌ای، و یا برای این باشد که جدیت بیشتری بخرج دهی اگر آنچه در اختیار قرار دارد از تو گرفتم تو را والی جایی قرار دادم که هزینه آن بر تو آسانتر و حکومت آن برایت، جالب تر است.

آن مردی که من او را فرماندار «مصر» کرده بودم، مردی بود که نسبت به ما ناصح و خیر خواه، و نسبت به دشمنانمان سختگیر و درهم کوبنده بود، خدای او را رحمت کند که ایام زندگی خود را کامل کرد، عمر را به پایان برد و مرگ را ملاقات نمود در حالی که ما از او راضی بودیم، خداوند هم نعمت خشنودیش را بر او ارزانی دارد و پاداشش را مضاعف گرداند. (اما اکنون) تو برای پیکار با

دشمنت سپاه رابیرون آر و طبق بصیرت و فہمت در مبارزہ با او حرکت کن. دامن جنگ را برای کسی کہ با تو می جنگد بکمرزن، و مردم را در راہ پروردگارت بہ مبارزہ دعوت کن. از خداوند بسیار یاری طلب کہ مشکلاتت را حل خواہد کرد، و در شدائدیکہ بر تو نازل میشود یاریت می کند. «انشاء اللہ»

توضیحات

[۱] پس از آنکہ امام (ع) از حرکت عمرو عاص برای گرفتن سر زمین مصر آگاہ شد، مالک اشتر را خواست و فرمان حکومت آنجا را بنام او نوشت از او خواست کہ نگذارد از ناحیہ معاویہ شکستی بہ نیروها وارد شود.

مالک حرکت کرد و همانگونہ کہ می دانیم و در شرح حال مالک در پاورقیهای مربوط بہ عہد <

ابو الحسن مدائنی و طبری در تاریخ خود در حوادث سال ۳۸ و بلاذری در شرح حال علی (ع) در کتاب انساب الاشراف ص ۴۰۰ <

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۳۲۲)

نامہ ۳۵

و من کتاب لہ علیہ السّلام إلی عبد اللّٰہ بن العباس ، بعد مقتل محمد بن أبی بکر

أما بعد ، فإنّ مصر قد افتتحت و محمد بن أبی بکر رحمہ اللّٰہ قد استشهد ، فعند اللّٰہ نحتسبہ ولدا ناصحا ، و عاملا کادحا ، و سیفا قاطعا ، و رکنا دافعا ، و قد کنت حشت النّاس علی لحاقہ ، و أمرتهم بغیاثہ قبل الوقعہ ، و دعوتهم سرا و جہرا ، و عودا و بدءا : فمنهم الآتی کارها ، و منهم المعتلّ کاذبا ، و منهم القاعد خاذلا . أسأل اللّٰہ أن يجعل لی منهم فرجا عاجلا ،

فو اللّٰہ لو لا طمعی عند لقائی عدوی فی الشّہادہ ، و توطینی نفسی علی المنيّہ ، لأحببت أن لا أبقی مع هؤلاء یوما واحدا ، و لا ألتقی بهم أبدا .

از نامه‌های امام علیه السلام به «عبد الله بن عباس» پس از شهادت «محمد بن ابی بکر». [۱]

اما بعد... «مصر» بدست دشمن گشوده شده، و «محمد بن ابی بکر» - که خدا رحمتش کند - بشهادت رسیده. این مصیبت را بحساب خداوند می‌گذاریم و اجر آن را از خدا مسالت داریم: (مصیبت) فرزندی ناصح، و کارگزاری تلاشگر و کوشا، شمشیری برنده و قاطع، و ستونی بازدارنده، من مردم را به ملحق شدن باو و همکاریش تشویق و تحریص کردم و بآنها فرمان دادم که پیش از وقوع واقعه بفریادش برسند. من آنها را آشکارا و پنهانی، از آغاز تا انجام در حرکت بسوی او دعوت کردم. عده‌ای هماهنگی خود را با اکراه اعلام، و گروهی بطور دروغین خود را به بیماری زدند، و گروه سوم افرادی بودند که برای تنها ماندن (سپاه حق) دست از یاریش کشیدند. از خداوند تقاضا می‌کنم که برای نجات من از میان اینگونه افراد فرجی عاجل قرار دهد. بخدا سوگند اگر علاقه من بهنگام پیکار با دشمن در شهادت نبود و خود راه را برای مرک در راه خدا آماده نساخته بودم، دوست می‌داشتم حتی یکروز با این مردم روبرو نشوم و هرگز آنها را ملاقات نکنم!

توضیحات

در کتاب الغارات جلد ۱ ص ۲۹۹ نیز این <

و در آنجا اضافه شده که ابن عباس در این هنگام در بصره بوده است.

نامه ۳۶

و من کتاب له علیه السّلام إلى عقيل بن أبي طالب ، فی ذکر جيش انفذه إلى بعض الأعداء

و هو جواب کتاب کتبه إليه أخوه عقيل بن ابی طالب رحمه الله فسرّحت إليه جيشا كثيفا من المسلمين ، فلمّا بلغه ذلك شمّرّها ربا ، و نکص نادما ،

فلحقوه ببعض الطريق ، و قد طفّلت الشّمس للإياب ، فاقتتلوا شيئا كلاً و لا ، فما كان إلّا كموقف ساعه حتّى نجا جريضا بعد ما أخذ منه بالمخنق ، و لم يبق معه غير الرّمق ، فلأيا بلأى ما نجا . فدع عنك قريشا و تركاضهم في الضّلال و تجوالهم في الشّقاق ، و

جماحهم فى التّيه ، فانّهم قد أجمعوا على حربى كاجماعهم على حرب رسول الله ، صلّى الله عليه و آله و سلّم قبلى ، فجزت قريشا عنّى الجوازي ، فقد قطعوا رحمى ، و سلبوني سلطان ابن أمى .

و أمّا ما سألت عنه من رأى فى القتال ، فانّ رأى قتال المحلّين حتّى ألقى الله ،

لا يزيدنى كثرة الناس حولى عزّة ، و لا تفرّقهم عنّى وحشّة ، و لا تحسبنّ ابن أبيك و لو أسلمه الناس متضرّعا متخشّعا ، و لا مقرّا للضّيم واهنا ، و لا سلس الزّمام للقائد ، و لا وطىء الظّهر للراكب المتقعد ، و لكنّه كما قال أخو بنى سليم :

فان	تسألينى	:	كيف	أنت	؟	فأنّنى
صبور	على		ريب	الزّمان		صليب

يعزّ	على	أن	ترى	بى	كابه

فيشمت عاد أو يساء حبيب

اقول : طفّلت الشمس بالتشديد : مالت للمغيّب . و آبت : لغّه فى غابت . و كلا و لا :

لفظان قصيران عند السمع سريعا الانقطاع ، كنى بهما عما كان سريعا من الفعل لمشابهته فى قصر الزمان لهما ، و نحوه قول ابن هانئ المغربى ١ .

و	اسرع	فى	العين	من	لحظه

و اقصر فى السمع من لا و لا

از نامه‌های امام علیه السلام <

سپاهی انبوه از مسلمانان را بسوی او گسیل داشتم، هنگامی که این خبر باو رسید، دامن فرار را بکمر زد! و با پشیمانی قدم بعقب گذاشت. (ولی) سپاه در بعضی از راه‌ها باو رسیدند و این هنگامی بود که خورشید بغروب نزدیک می‌شد، لحظه‌ای نبرد بین آنها در

گرفت. و این کار بسرعت انجام شد، این درست‌باندازه توقف ساعتی بیش نبود و پس از آنکه سخت گلویش فشرده شد نیمه‌جانی از معرکه بدر برد. و این در حالی بود که از او رمقی بیش نمانده بود، و باسختی تمام نجات یافت...

قریش را همراه با تلاششان در گمراهی، جولانشان در اختلاف، و سرکشی آنها در تبه ضلالت واگذار. که آنها با هم در نبرد با من همدست شده‌اند، همانگونه که پیش از من در مبارزه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هماهنگ و متحد بودند، خدا قریش را بکفر اعمالشان برساند، آنها پیوند خویشاوندی را بریدند، و حکومت فرزند مادرم (پیامبر) را از من سلب کردند. اما آنچه را در مورد جنگ از من پرسیده‌ای و نظر مرا در اینباره خواسته‌ای، عقیده من این است با کسانی که پیکار با ما را حلال می‌شمارند پیکار کنم، تا آنگاه که خداوند را ملاقات نمایم و در این راه نه کثرت جمعیت در اطرافم موجب عزت و قدرت برایم خواهد شد و نه متفرق شدن آنان از اطرافم موجب وحشت، هرگز گمان نکنی که فرزند پدرت - اگر چه مردم او را رها کنند - بتضرع و خشوع افتد، و یا در برابر ظلم سستی بخرج دهد و تسلیم و راضی شود و نیز گمان مبر که (برادرت) زمام خویش را بدست هر کس بسپارد یا به این و آن سواری دهد، بلکه بدان گونه است که شاعر قبیلہ «بنی سلیم» گفته است: اگر از من بپرسی: چگونه هستی؟ جواب می‌دهم در برابر مشکلات زمان صبور و با استقامتم.

بر من مشقت باز است که حزن و اندوهی در چهره‌ام دیده شود که موجب شماتت دشمن، یا ناراحتی دوست گردد!

توضیحات

[۱] عقیل ابن ابیطالب برادر امام (ع) هنگامی که در مکه بود در مورد جریانهای کوفه و حمله ضحاک ابن قیس و در مورد قسمتهای

دیگری در ضمن نامه‌ای خدمت امام (ع) نوشت <

جریان حمله ضحاک <

ما فشرده‌ای از این جریان را در جلد اول صفحه ۳۱۴ آورده‌ایم و در صفحه ۴۵۸ این جلد مدارک آن آمده است.

علاوه بر الغارات ابو الفرج اصفهانی در کتاب آغانی ج ۱۵ ص ۴۴ و ابن قتیبه در کتاب الامامة و السياسة ج ۱ صفحه ۴۴ نیز آن را ذکر کرده‌اند.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۳۳۲)

و می‌توانید برای آگاهی از مصادر دیگر به جلد اول مصادر نهج البلاغه ص ۴۰۵ بعد نیز مراجعه کنید.

نامه ۳۷

و من کتاب له علیه السّلام إلى معاویة

فسبحان الله ما أشدّ لزومك للأهواء المبتدعة ، و الحيرة المتّبعة ، مع تضييع الحقائق ، و أطراح الوثائق ، ألتی هی لله طلبه ، و علی عباده حجة فأمّا إكتارك الحجاج فی عثمان و قتلته فأنک إنما نصرت عثمان حیث کان النّصر لك ، و خذلته حیث کان النّصر له .

از نامه‌های امام علیه السلام به «معاویه»،

سبحان الله! چقدر به هوا و هوسهای بدعت آمیز و سرگردان کننده وابسته‌ای، آنها را همراه تضييع حقائق، و دور افکندن دلایل مطمئن که مطلوب خداوند است و اتمام کننده حجت.

اما اینکه بسیار به خون «عثمان» و نسبت به کشتگان او احتجاج می‌کنی (به روشنی باید بگویم): تو آنجا به یاری «عثمان» برخاستی که در حقیقت یاری خودت بود، ولی در آنجا که تنها یاری عثمان بود، دست از یاریش برداشتی! و السلام

نامه ۳۸

و من کتاب له علیه السّلام إلى أهل مصر ، لما ولی علیهم الأشتر رحمه الله

من عبد الله على أمير المؤمنين ، إلى القوم الذين غضبوا لله حين عصى في أرضه ، و ذهب بحقه ، ف ضرب الجور سرادقه على البرّ و الفاجر ، و المقيم و الطّاعن ، فلا معروف يستراح إليه ، و لا منكر يتناهى عنه .

أما بعد ، فقد بعثت إليكم عبدا من عباد الله لا ينال أيام الخوف ، و لا ينكل عن الأعداء ساعات الرّوع ، أشدّ على الفجار من حريق النّار ، و هو مالك بن الحارث أخو مذحج ، فاسمعوا له ، و أطيعوا أمره فيما طابق الحقّ ، فإنّه سيف من سيوف الله لا كليل الطّبع ، و لا نابى الضّريبه ، فإن أمركم أن تنفروا فانفروا ، و إن أمركم أن تقيموا فأقيموا ، فإنّه لا يقدم و لا يحجم ، و لا يؤخّر و لا يقدم ، إلّا عن أمرى . و قد أثرتكم به على نفسى لنصيحتته لكم و شدّة شكيمة على عدوكم .

از نامه‌های امام علیه السلام به ملت «مصر» آنگاه که «مالک اشتر» رازمامدار آنها ساخت. [۱]

از بنده خدا «علی امیر مؤمنان» به سوی مردمی که خشم و نفرتشان برای خاطر خدا و بخاطر این بود که گروهی از فرمانش سر برتافتند و بر روی زمین معصیت او می‌شد، حق او از بین رفته بود، در آن هنگام که جور و ستم خیمه و سرا پرده خود را بر نیک و بد، بر کسانی که حاضر و مسافر بودند، بر سر همگان افراشته بود، در آن هنگام که نه معروف و نیکی وجود داشت که انسان در کنار آن احساس آرامش کند، و نه از منکر و زشتی اجتناب میشد.

اما بعد! یکی از بندگان خداوند را بسوی شما فرستادم که به هنگام خوف (مردم از جنگ) خواب بچشم راه نمیدهد، در ساعات ترس و وحشت، از دشمن هراس نخواهد داشت و سبب بیداران از شعله آتش سوزنده تر است او «مالک بن حارث» از قبیله (مذحج) است سخش را بشنوید و فرمانش را در آنجا که مطابق حق است اطاعت کنید چرا که او شمشیری است از شمشیرهای خدا که نه تیزیش بکندی می‌گراید و نه ضربتش بی اثر میگردد. اگر او فرمان بسیج و حرکت داد حرکت کنید و اگر دستور توقف داد توقف نمائید که او هیچ اقدام، هجوم، عقب‌نشینی و پیشروی جز بفرمان من نمی‌کند، من شما را بر خودم مقدم داشتم که او را به فرمانداریتان فرستادم، او نسبت بشما ناصح و خیرخواه است و نسبت بدشمنانتان سختگیر!

توضیحا

مرحوم شیخ مفید در کتاب اختصاص ص ۸۰ و در امالی ص ۴۵ آورده.

و در کتاب الغارات ج اول ص ۲۶۶ آمده که بعد از شهادت مالک اشتر غلام او گفته این <

نامه ۳۹

و من کتاب له علیه السلام إلى عمرو بن العاص

فإنک قد جعلت دینک تبعاً لدنیا امریء ظاهر غیّه ، مهتوک ستره . یشین الکریم بمجلسه ، و یسفّه الحلیم بخلطه ، فاتّبع أثره و طلبت فضله اتّباع الکلّب للضرغام : یلوذ إلى مخالفه ، و ینتظر ما یلقى إلیه من فضل فریسته ، فأذهبت دنیاک و آخرتک و لو بالحقّ أخذت أدركت ما طلبت ، فإن یمکنی اللّٰه منک و من ابن أبی سفیان أجز كما بما قدّمتما ، و إن تعجزانی و تبقیما فما أمامكما شرّ لکما ، و السلام .

از نامه‌های امام علیه السلام به عمرو عاص [۱]

تو دین خود را تابع کسی قرار داده‌ای که گمراهی و ضلالتش آشکار است و پرده‌اش دریده! افراد با شخصیت و بزرگوار در همنشینی با او لکه‌دار میشوند، و انسان حلیم و عاقل با معاشرت با او به سفاهت و نادانی می‌گراید. تو گام بجای‌قدم او گذاشتی، و بخشش او را خواستار گردیدی، همچون سگی که بدنبال شیری برود، بچنگال او متکی شده و منتظر قسمتهای اضافی شکارش باشد که بسوی او اندازد (تو با این کار) دنیا و آخرت را تباه کرده‌ای! در حالیکه اگر بحق می‌پیوستی آنچه میخواستی بآن میرسیدی. (چرا که استعداد کافی داری) اگر خداوند بمن امکان دهد و دستم بتو و پسر «ابو سفیان» برسد کیفر آنچه انجام داده‌اید بشما خواهم داد. اما اگر حوادث بصورتی پیش آمد که من آن قدرت را نیافتم و شما باقی ماندید آنچه در پیش دارید و در سرای آخرت برای شما مهیا شده بدتر است. و السلام

توضیحات

[۸] طبق نوشته ابن ابی الحدید این <

ولی آنچه در اینجا آمده با آنچه ابن ابی الحدید نقل کرده تفاوت بسیار دارد.

نامه ۴۰

(و من کتاب له علیه السلام الی بعض عماله)

أما بعد فقد بلغنی عنک أمر إن كنت فعلته فقد أسخطت ربک و عصیت إمامک و أخزیت أمانتک .

بلغنی أنک جرّدت الأرض فأخذت ما تحت قدمیک و أكلت ما تحت یدیک ، فارفع إلیّ حسابک ، و اعلم أنّ حساب الله أعظم من حساب الناس .

از نامه‌های امام علیه السلام به یکی از فرماندارانش [۸]

اما بعد! درباره تو بمن جریانی گزارش شده است، که اگر انجام داده باشی پروردگارت را بخشم آورده‌ای. امامت را عصیان کرده‌ای، و امانت (فرمانداری) خود را برسوائی کشیده‌ای.

بمن خبر رسیده که تو زمینهای آباد را ویران کرده‌ای و آنچه توانسته‌ای تصاحب نموده‌ای. و از بیت المال که زیر دست بوده است بخیانت خورده‌ای. فوراً حساب خویش را برایم بفرست، و بدان که حساب خداوند از حساب مردم سخت‌تر است! و السلام.

نامه ۴۱

و من کتاب له علیه السلام إلی بعض عماله

أما بعد ، فإنّي كنت أشركتك في أمانتي ، و جعلتك شعاري و بطانتي ، و لم يكن في أهلي رجل أوثق منك في نفسي لمواساتي و موازرتي ، و أداء الأمانة إلى ، فلما رأيت الزّمان على ابن عمّك قد كلب ، و العدو قد حرب ، و أمانة النّاس قد خزيت ، و هذه الأمانة قد فنكت و شغرت ، قلبت لابن عمّك ظهر المجنّ ، ففارقه مع المفارقين ، و خذلته مع الخاذلين ،

و خنته مع الخائنين فلا ابن عمّك آسيت ، و لا الأمانة أدّيت ، و كأنّك لم تكن الله تريد بجهدك و كأنّك لم تكن على بينه من ربّك ، و كأنّك أنّما كنت تكيد هذه الأمانة عن دنياهم ، و تنوى غرّتهم عن فيئهم ، فلما أمكنتك الشّدّة في خيانه الأمانة أسرعت الكرّة ، و عاجلت الوثبة ، و اختطف ما قدرت عليه من أموالهم المصونة لأراملهم و أيتامهم اختطاف الذّنب الأزلّ دامية المعزى الكسيرة ، فحملته إلى الحجاز رحيب الصّدر بحمله غير متأّم من أخذه كأنّك لا أبا لغيرك حدرت إلى أهلك ترائك من أبيك و أمك فسبحان الله أما تؤمن بالمعاد ؟ أو ما تخاف من نقاش الحساب ؟ أيّها المعدود كان عندنا من ذوى الألباب كيف تسبغ شرابا و طعاما و أنت تعلم أنّك تأكل حراما و تشرب حراما ؟ و تبتاع الإمام و تنكح النّساء من مال اليتامى و المساكين و المؤمنين و المجاهدين الّذين أفاء الله عليهم هذه الاموال و أحرزبهم هذه البلاد فاتّق الله و اردد إلى هؤلاء القوم أموالهم ،

فأنّك إن لم تفعل ثمّ أمكنني الله منك لأعذرني إلى الله فيك ، و لأضربنك بسيفي الّذي ما ضربت به أحدا إلا دخل النّار و الله لو أنّ الحسن و الحسين فعلا مثل الّذي فعلت ما كانت لهما عندى هواده ، و لا ظفرا منّي بارادة ، حتّى آخذ الحقّ منهما ، و أزيح الباطل عن مظلّمتها ، و أقسم بالله ربّ العالمين : ما يسرّني أنّ ما أخذت من أموالهم حلال لي أتركه ميراثا لمن بعدى ، فضحّ رويدا فكأنّك قد بلغت المدى ، و دفنت تحت الثّرى ، و عرضت عليك أعمالك بالمحلّ الّذي ينادى الظّالم فيه بالحسرة ، و يتمنّى المضيق الرّجعة ، و لات حين مناص .

از نامه‌های امام علیه السلام به یکی از فرماندارانش [۱] [۲]

اما بعد! من تو را شریک در امانتم (حکومت و زمامداری) قرار دادم. و تو را صاحب اسرار خود ساختم. من از میان خاندان و خویشاوندانم مطمئن تر از تونیافتم بخاطر مواسات، یاری و اداء امانتی که در تو سراغ داشتم اما تو همینکه دیدی زمان بر پسر

عمت سخت گرفته، و دشمن در نبرد محکم ایستاده، امانت در میان مردم خوار و بیمقدار شده، و این امت اختیار را از دست داده و حمایت کننده‌ای نمی‌یابد. عهد و پیمان را نسبت به پسر عمت دگرگون ساختی، و همراه دیگران مفارقت جستی، با کسانی که دست از یاریش کشیدند همصدا شدی. و با خائن، سبت‌باو خیانت ورزیدی نه پسر عمت را یاری کردی و نه حق امانت را ادا نمودی. گویا تو جهاد خود را به خاطر خدا انجام نداده‌ای، گویا حجت و بینه‌ای از طرف پروردگارت دریافت نداشته‌ای، و گویا تو با این امت برای تجاوز و غصب دنیایشان حيله و نیرنگ بکار می‌بردی و مقصدت این بود که اینها را بفریبی و غنائمشان را در اختیارگیری، پس آنگاه که امکان تشدید خیانت با امت را پیدا کردی تسریع نمودی، با عجله بجان بیت المال آنها افتادی، و آنچه در قدرت داشتی از اموالشان که برای زنان بیوه و یتامشان نگهداری میشد ربودی! همانند گرگ گرسنه‌ای که گوسفند زخمی و استخوان شکسته‌ای را بر باید! سپس آنها بسوی حجاز با سینه‌ای گشاده و دل خوش حمل نمودی! بی آنکه در این کار احساس گناه کنی، بی پدر باد دشمنت!

گویا میراث پدر و مادرت را بسرعت بخانه خود حمل میکردی، «سبحان الله» آیا بمعاد ایمان نداری؟ از بررسی دقیق حساب در روز قیامت نمی‌ترسی؟! ای کسی که در پیش ما از خردمندان بشمار می‌آمدی! چگونه خوردنی و آشامیدنی را در دهان فرو می‌بری در حالیکه میدانی حرام میخوری، و حرام می‌آشامی؟

چگونه با اموال ایتام و مساکین و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، کنیز می‌خری و زنان را بهم‌سری میگیری؟ (در حالیکه میدانی) این اموال را خداوند بآنان اختصاص داده، و بوسیله آن مجاهدین، بلاد اسلام را نگهداری و حفظ مینماید! از خدا بترس و اموال اینها را بسویشان بازگردان که اگر این کار را نکنی و خداوند بمن امکان دهد وظیفه‌ام را در برابر خدا درباره تو انجام خواهم داد، و با این شمشیرم که هیچکس را با آن نزد مگر اینکه داخل دوزخ شد بر تو خواهم زد به خدا سوگند اگر حسن و حسین این کار را کرده بودند هیچ پشتیبانی و هواخواهی از ناحیه من دریافت نمی‌کردند. و در اراده من اثر نمی‌گذاشتند، تا آنگاه که حق را از آنها بستانم، و ستمهای ناروایی را که انجام داده‌اند دور سازم، به خداوندی که پروردگار جهانیان است سوگند اگر (فرضا) آنچه تو گرفته‌ای برای من حلال بود، خوشایندم نبود که آنها میراث برای باز-ماندگانم بگذارم. بنابراین این دست نگهدار و اندیشه نما! فکر کن به مرحله آخر زندگی رسیده‌ای، در زیر خاکها پنهان شده‌ای و اعمال بتو عرضه شده، در جائیکه ستمگر با صدای بلند ندای حسرت را می‌دهد، و کسیکه عمر خود را ضایع ساخته درخواست بازگشت می‌کند «ولی راه فرار و چاره مسدود است»!

[۱] ابن قتیبہ در کتاب عیون الاخبار ج ۱ ص ۵۷ باین <

[۲] بعضی گفته‌اند مخاطب این نامه «عبد الله ابن عباس» است، و او مقداری از بیت المال بصره را برداشت و بمکه فرار کرد لذا امام

این <

ولی حقیقت این است که نه شخصیت والا و ارزشمند دینی و علمی ابن عباس اقتضای آن را دارد که چنین کاری را انجام داده

باشد. <

علاوه در تواریخ آمده که ابن عباس تا هنگام شهادت امیر مؤمنان (ع) در پست حکومت بصره باقی بوده است. <

در این باره بعضی از نویسندگان نوشته‌هایی دارند که می‌توانید بآنها مراجعه فرمائید از جمله این کتابها کتاب ابن عباس و بیت المال البصره را می‌توان نام برد.

نامه ۴۲

و من کتاب له علیه السلام إلى عمر بن أبی سلمة المخزومی ، و کان عامله علی البحرین فعزله ، و استعمل نعمان بن عجلان الزرقی مکانه

أما بعد ، فإني قد وليت نعمان بن عجلان الزرقی علی البحرین ، و نزعيت يدك بلا ذم [لك] و لا تثریب عليك ، فلقد أحسنت الولاية ، و أديت الأمانة فأقبل غير ظنين ، و لا ملوم ، و لا متهم ، و لا مأثوم . فلقد أردت المسير إلى ظلمة أهل الشام ، و أحببت أن تشهد معي ، فإنك ممن أستظهر به على جهاد العدو ، و إقامة عمود الدين ، إن شاء الله .

از نامه‌های امام علیه السلام به «عمر بن ابو سلمه مخزومی» فرماندار «بحرین» که بدین وسیله او را بر کنار و «نعمان بن عجلان

زرقی» را به جایش منصوب فرمود. [۱]، [۲]، [۳]

اما بعد، من «نعمان ابن عجلان زرقی» را فرماندار «بحرین» قرار دادم، و اختیار تو را از فرمانداری آنجا بر گرفتم، بدون اینکه این کار برای تو مذمت و یا ملامت در برداشته باشد، چرا که تو زمامداری را به نیکی انجام دادی و حق امانت را اداء نمودی. بنابراین بسوی ما حرکت کن بی آنکه مورد سوءظن یا ملامت، یا متهم و یا گناهکار باشی! زیرا من تصمیم گرفته‌ام بسوی ستمگران اهل شام حرکت کنم، و دوست دارم تو با من باشی، چرا که تو از کسانی هستی که من در جهاد با دشمن و بر پا داشتن ستونهای دین از آنها استعانت می‌جویم انشاء الله.

توضیحات

[۱] قبل از شریف رضی ابن واضح در تاریخ خود ج ۲ ص ۱۹۰ و بلاذری در کتاب انساب الاشراف ص ۱۵۹ آنرا نقل کرده‌اند.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۳۴۶)

[۲] عمر ابن ابی سلمه مخزومی فرزند ام سلمه همسر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است وی در سال دوم هجرت در سرزمین حبشه بدنیا آمد و در مدینه در سال ۸۳ هجری در زمان حکومت عبد الملک مروان از دنیا رفت، او در جنگ جمل همراه علی علیه السلام بود، مادرش ام سلمه او را بیاری امیر مؤمنان (ع) فرستاد و طی نامه‌ای که همراه او برای علی (ع) فرستاد نوشت، اگر نه این بود که جهاد بر زنان واجب نیست من در جهاد شرکت می‌کردم. اما جهاد را خداوند بر ما واجب نکرده، این پسر که بمنزله جانم است فرستادم تا در خدمت شما با دشمنان خدا جهاد نماید. ای امیر مؤمنان!

او را بخیر و نیکی توصیه فرما.

این شخص از طرف علی علیه السلام فرماندار بحرین و فارس بوده است این همان شخصی است که، بهنگام غذا بر پیامبر وارد شد پیامبر باو فرمود: پسر! نزدیک بیا، نام خدا را ببر، با دست راست غذا بخور، و از آنچه در پیش روی تو است میل کن (یا بنی ادن قسم الله و کل بیمینک و کل مما یلیک).

(اسد الغابه جزء چهارم ص ۷۹ و مصادر ج ۳ ص ۳۷۵)

[۳] نعمان ابن عجلان زرقی از بزرگان انصار، شاعری فصیح و بلند پایه است هنگامی که بیمار بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او عیادت کرد. برایش دعا فرمود که اگر بیماری عادی است که بر او عارض شده خدا شفایش دهد اگر امتحان است خداوند صبر و استقامت باو عنایت کند و اگر عمرش پایان رسیده او را از این جهان بدار رحمت خودش منتقل سازد. پس از شهادت حمزه نعمان با خولۀ دختر قیس همسر حمزه ازدواج کرد از اشعاری که در جریان خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سروده است اعتقاد او سبب بخلاف علی (ع) روشن می شود وی در این اشعار می گوید:

«فقل لقریش نحن اصحاب مکة» و یوم حنین و الفوارس فی بدر» به قریش بگو ما همان مردمی هستیم که در مکه با پیامبر بیعت کردیم و همان کسانی هستیم که در جنگ حنین نبرد کردیم و همان پهلوانان بدریم.

نصرنا و آوینا النبی و لم نخف صروف اللیالی و العظیم من الامر ما بیاری پیامبر برخاستیم، او را پناه دادیم و از هیچ نقشه و مبارزه ای وحشت بخود راه ندادیم.

و قلنا لقوم هاجروا قبل مرحبا و اهلا و سهلا قد امتتم من الفقر بآنها که در آغاز مهاجرت نمودند و بمدینه آمدند، مرحبا و آفرین گفتیم و یادآور شدیم که از فقر و تنگدستی در امان خواهید بود.

نقاسمکم اموالنا و بیوتنا کقسمة ایسار الجزور علی الشطر

ما اموال و خانه های خود را با شما تقسیم می کنیم و در این راه از هیچ چیز دریغ نداریم.

و قلتم حرام نصب سعد و نصبکم عتیق ابن عثمان حلال ابا بکر

(اما پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که عده از اهل مدینه خواستند سعد ابن عباد را امیر قرار دهند) گفتید نصب سعد بر امارت حرام است ولی ابو بکر را خود خلیفه ساختید و آنرا حلال شمردید!

و کان هوانا فی علی و انه لاهل لها یا عمر من حیث لا تدری

اما خواسته ما علی(ع) بود و او اهلیت خلافت را داشت بدون اینکه شماین مطلب را دریابید.

وصی النبی المصطفی و ابن عمه و قاتل فرسان الضلالة و الکفر علی

وصی پیامبر است و پسر عموی او و قاتل پهلوانان کفر و ضلالت است.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۳۴۵ و اسد الغابه جزء پنجم ص ۲۶)

نامه ۴۳

و من کتاب له علیه السلام إلى مصقلة بن هبيرة الشيباني ، و هو عامله علی أردشير خرّه

بلغنی عنک امر إن كنت فعلته فقد أسخطت إلهک ، و أغضبت إمامک : أنك تقسم فیء المسلمین الذی حازته رماحهم و خیولهم ،
و أریقت علیه دماؤهم ، فیمن اعتامک من أعراب قومک . فو الذی فلق الحبة ، و برأ النسمة ، لئن کان ذلک حقاً لتجدنّ بک علی
هوانا ، و لتخفنّ عندی میزاننا ، فلا تستهن بحق ربک ، و لا تصلح دنیاک بمحق دینک ،

فتکون من الأخسرین أعمالا .

ألا و إنّ حقّ من قبلک و قبلنا من المسلمین فی قسمه هذا الفیء سواء : یردون عندی علیه ، و یصدرون عنه . و السلام .

از نامه های امام علیه السلام به «مصقله ابن هبیره شیبانی» فرماندار «اردشیر خرّه» (یکی از شهرهای فارس) [۱]

به من درباره تو گزارشی رسیده که اگر درست باشد و این کار را انجام داده باشی پروردگارت را به خشم آورده، و امامت را عصیان
کرده ای:

(گزارشی رسیده) که تو غنائم مربوط به مسلمانان که بوسیله اسلحه و اسبهایشان بدست آمده، و خونهایشان در این راه ریخته
شده، در بین افرادی از بادیه نشینان قبیله ات که خود برگزیده ای تقسیم میکنی.

سوگند به کسی که دانه را در زیر خاک شکافت و روح انسانی را آفرید! اگر این گزارش درست باشد تو در نزد من خوار خواهی شد، و ارزش و مقدرات کم خواهد بود، حق پروردگارت را سبک مشمار و دنیایت را با نابودی دینت اصلاح مکن که از زیانکارترین افراد خواهی بود!

آگاه باش! حق مسلمانانی که نزد من و یا پیش تو هستند در تقسیم این اموال مساوی است، باید همه آنها به نزد من آیند و سهمیه خود را از من بگیرند.

توضیحات

(مصادر ج ۳ ص ۳۴۸)

در ضمن، جریان «مصلحه» در جلد اول ذیل شماره ۱۳۷ ص ۳۴۵-۳۴۷ گذشت.

نامه ۴۴

و من کتاب له علیه السلام إلى زیاد بن ابیه ، و قد بلغه أن معاویه كتب إليه يريد خديعته باستلحاقه

و قد عرفت معاویه كتب إليك يستزلّ لبك ، و يستغلّ غربك ، فاحذره ، فانما هو الشيطان يأتي المؤمن من بين يديه و من خلفه ، و عن يمينه و عن شماله ، ليقتحم غفلته ، و يستلب غرته .

و قد كان من أبي سفيان في زمن عمر بن الخطاب فلتة من حديث النفس ، و نزغته من نزغات الشيطان لا يثبت بها نسب ، و لا يستحقّ بها إرث ، و المتعلّق بها كالواغل المدفّع ، و النوط المذبذب . فلما قرأ زیاد الكتاب قال : شهد بها و رب الكعبة ، و لم تزل في نفسه حتى ادّعاه

معاويه . قال السيد رحمه الله : قوله عليه السلام « الواغل » : هو الذى يهجم على الشرب يشرب معهم ، و ليس منهم ، فلا يزال مدفعا محاجزا . و « النوط المذبذب » : هو ما يناط برحل الراكب من قعب أو قدح أو ما أشبه ذلك ، فهو أبدا يتقلقل اذا حث ظهره و استعجل سيره .

اقول : زياد هذا هو دعى ابى سفيان ، و ولأه على عليه السلام فارس ، فضبطها و حماها فكتب اليه معاويه يخدعه باستلحاقه اخا له فعلم عليه السلام بذلك فكتب اليه الكتاب .

و غرب السيف : حدّه . و الاستقلال : طلب الفل ، ، و هو التلم و هو كناية عن كسر قوته فى نصح على عليه السلام ، و اتيانه من الجهات الأربع : كناية عن تمام حيلته فى الخدعة . قال سفيان الثورى رحمه الله : ما من صباح إلا و يقعد الشيطان على اربعة مراصد ، من بين يدى ، فيقول : لا تخف فانّ الله غفور رحيم . فاقرا و انى لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدى ١ . و من خلفى فيخوفنى الضيعة على مخلفى فأقرء : و ما من دابة فى الارض الا على الله رزقها ٢ . و من قبل يمينى فيأتينى من جهة الثناء فاقرا :

و العاقبة للمتقين ٣ . و من قبل شمالى فيأتينى من قبل الشهوات فاقرا : و حيل بينهم و بين ما يشتهون ٤ .

و اما الفتنة من ابى سفيان فى ادعائه اياه فهو : ما روى أنّه تكلم يوما بحضرة عمر فأعجب الحاضرين كلامه ، فقال عمرو بن العاص : لله ابوه لو كان قرشيا لساق العرب بعصاه ، فقال ابو سفيان : و الله أنّه لقرشى و لو عرفته لعرفت أنّه من خير اهلك ، فقال : و من ابوه ؟ فقال : انا و الله وضعته فى رحم امه ، فقال : هلا تستلحقه ؟ قال : اخاف هذا العبر الجالس ان يخرق على اهابى يعنى عمر . و حديث النفس الوسوسة و كونها نزعة من نزعات الشيطان : باعتبار أنّها على غير وجه شرعى و فيها اقرار بالزنا . و شبه المتوغّل فى

(۲) سورة هود ۶

(۳) سورة القصص ۸۳

(۴) سورة سبأ ۵۴ .

هذا النسب ای : الداخل فيه بامعان بالواغل ، و وجه الشبه كونه لا يزال مدفعا عنه ، كما يدفع الواغل عن الشراب و كذلك تشبيهه بالنوط المذبذب ، باعتبار أنه لا يستقر بنسبه .

و التذبذب التحرك و التردد .

از نامه‌های امام علیه السلام به «زیاد ابن ابیه» و این هنگامی بود که به او گزارش رسید معاویه می‌خواهد با ملحق ساختن زیاد به فرزندان ابو سفیان وی را بفربید (چون در نسب زیاد سخن بود) [۸] [۲]

من اطلاع یافتم که معاویه نامه‌ای برایت نوشته، تا عقلت را بدزدد، و عزم و تصمیمت را درهم بشکند، از او بر حذر باش که شیطان است. از هر طرف به سراغ انسان می‌آید از پیش رو، شت سر، از راست و چپ می‌آید تا در حال غفلت، او را تسلیم خود سازد و درک و شعورش را بدزدد.

(آری) ابو سفیان در زمان عمر ابن خطاب سخنی بدون اندیشه از پیش خود و با تحریکات شیطان می‌گفت، ولی این سخن آنقدر بی‌پایه است که نه با آن نسب ثابت می‌شود، و نه استحقاق میراث می‌آورد. کسی که به چنین سخنی متمسک شود همچون شتر بیگانه‌ای است که در جمع شتران یک گله وارد شود و بخواهد از آب‌خورگاه آب بنوشد، که بالاخره همه آن را کنار می‌زنند و از

آب خوردن منعش می‌نمایند، و یا همانند ظرفی است که ببار مرکبی بیاویزند که با حرکت مرکب همواره در تزلزل، و اضطراب است.

هنگامی که «زیاد» این نامه را خواند، برخواند، گفت: سوگند به خدای کعبه که به برادری من با معاویه شهادت داد. و این خیال پیوسته در سر او بود تا آنگاه که معاویه او را برادر خود خواند، <

شریف رضی می‌گوید. «واغل» حیوانی است که برای نوشیدن هجوم می‌آورد ولی جزو این گله از شتران نیست. و همواره دیگر شتران آن را عقب می‌رانند. و نوط المذبذب ظرفی است که در کنار مرکب می‌آویزند. همواره در حرکت است و از این طرف به آن طرف می‌افتد. و هر گاه مرکب پشتش را حرکت دهد و یا در راه رفتن عجله کند می‌لرزد.

توضیحات

[۱] ابو الحسن علی ابن محمد مدائنی و ابن اثیر در کتاب کامل جلد ۳ در حوادث سال ۴۴ و اسد الغابه ج ۲ ص ۲۱۵ و ابن عبد البر در کتاب استیعاب جلد ۱ ص ۵۵۰ در شرح «حال زیاد» این <

[۲] زیاد ابن ابیه کیست؟:

زیاد ابن ابیه مادرش سمیه کنیز حارث ابن کلدۀ است، زیاد در سال اول هجرت پیامبر و بنا بنقلی پیش از هجرت و بنا بنقل دیگری در روز جنگ بدر متولد شده او از صحابه بشمار نمی‌آید و روایتی از نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل نکرده است، وی از سیاستمداران و خطبای فصیح عرب بشمار می‌آید.

او را زیاد ابن عبید نیز می‌گویند، چرا که مادرش با یک غلام رومی بنام عبید ازدواج کرد، زیاد در خانه این شخص بدنیا آمد، عمر ابن خطاب او را سرپرست بعضی از کارهای بصره نمود، پس از جریان عثمان جزو طرفداران علی (ع) بود و امیر مؤمنان (ع) او را

فرماندار ناحیه فارس قرار داد زیاد تا بعد از شهادت امیر مؤمنان و صلح امام حسن(ع) جزو طرفداران امام بود و پس از صلح امام حسن(ع) بمعایه ملحق گردید و معاویه او را برادر پدری خود خواند.

علت اینکه معاویه او را برادر خود خواند این بود که زیاد در زمان زمامداری «عمر ابن خطاب» بمدینه آمد تا بشارت بعضی از پیروزیها را بدهد، عمر باو امر کرد که برای مردم سخنرانی کند او سخنرانی خوبی کرد عمرو عاص گفت:

اگر این جوان از خاندان قریش بود عرب را با عصایش بهر کجا که میخواست می برد، ابو سفیان گفت:

بخدا سوگند من می شناسم آن کسی که نطفه او را در رحم مادرش قرار داد علی ابن ابیطالب» پرسید: آن فرد کیست؟ ابو سفیان پاسخ داد من، علی علیه السلام فرمود آرام باش اگر عمر بفهمد، بزودی تو را تنبیه خواهد کرد.

پس از آنکه زیاد از ناحیه امام والی ناحیه فارس شد معاویه نامه ای باو نوشت و این جهت را یاد آورش شد و او را تهدید نمود که اگر اطاعتش نکند چنین و چنان خواهد کرد

این جریان در سال ۴۴ هجری اتفاق افتاد.

(اسد الغابه جزء ۲ ص ۲۱۵) برای آگاهی از تفصیل این جریان می توانید بتاریخ «کامل ابن اثیر» ج ۳ ص ۴۴۰ ببعد در حوادث سال ۴۴ مراجعه کنید.

در پایان، این سؤال مطرح میشود که: از نظر شیعه امام جمعه و جماعت باید حلال زاده باشد، بنابر این چگونه امام(ع) زیاد را فرماندار خویش قرار داد که نماز جمعه و جماعت نیز باید اقامه نماید.

در پاسخ باید گفت: درست است که در تواریخ نقل شده ابو سفیان در حضور علی(ع) و چند نفر دیگر در جلسه ای بهنگام خلافت عمر اظهار داشته که نطفه زیاد او در رحم مادرش قرار داده و بعدا هم زیاد طبق ادعای معاویه باو ملحق گردیده ولی بعید نیست همانگونه که ابن ابی الحدید هم در شرح خود آورده، زیاد فرزند ایبه باشد و ایبه یک برده بود که زیاد بعدها او را خرید و آزاد کرد و مادرش سمیه کنیز حارث ابن کلدی طیب عرب بود.

و از این نظر که عبید برده‌ای گمنام بود لذا مردم پدر زیاد را درست نمی- شناختند و لذا گاهی او را زیاد بن ابیه (یعنی زیاد پسر پدرش) و گاهی زیاد بن امیه (زیاد فرزند مادرش) می‌نامیدند.

بنظر میرسد چون زیاد در اثر نبوغ و استعدادش بمقامهای بلندی در حکومت رسید از اینکه خود را فرزند برده‌ای بخواند شرم داشت و شاید همین هم موجب شد که به فرزند ابو سفیان بودن تن در دهد و بمعاویه ملحق شود تا از ننگ فرزند برده‌برده بودن نجات پیدا کند.

نمونه این جریان در دنیای امروز کم نیست، افرادی هستند که بمقامهای بلندی رسیده‌اند و حاضر نیستند پدر خود که یکروستائی معمولی است بعنوان پدر معرفی کنند.

(برای آگاهی در این مورد بجلد ۶ شرح ۱ ابن ابی الحدید ص ۱۸۰ مراجعه کنید)

نامه ۴۵

و من کتاب له علیه السلام إلى عثمان بن حنیف الأنصاری ، و هو عامله علی البصره

و قد بلغه أنه دعی إلى ولیمه قوم من أهلها فمضى إليها أما بعد یا ابن حنیف : فقد بلغنی أنّ رجلاً من فتيه أهل البصره دعاك إلى مأدبه فأسرعت إليها ۱ تستطاب لك الألوان ، و تنقل إليك الجفان و ما ظننت أنّك تجيب إلى طعام قوم عائلهم مجفو ، و غنيهم مدعو ، فانظر إلى ما تقضيه من هذا المقضم ، فما اشتبه عليك علمه فالفظه ، و ما أيقنت بطيب وجوهه فنل منه .

ألا و إنّ لكلّ مأموم اماما يقتدى به و يستضيء بنور علمه ، ألا و إنّ إمامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه ، و من طعمه بقرصيه ، ألا و إنّكم لا تقدرون على ذلك ، و لكن أعينوني بورع و اجتهاد ، و عفه و سداد . فوالله ما كنزت من دنياكم تبراً و لا ادخرت من غنائمها و فرا ، و لا أعددت لبالي ثوبى طمرا . بلى ؟ كانت فى أيدينا فذك من كلّ ما أطلّته السماء ، فشحت عليها نفوس قوم ، و سخت عنها نفوس قوم آخرين . و نعم الحكم الله و ما أصنع بفذك و غير فذك و النفس مظانها فى غد جدث ؟ تنقطع فى ظلمته آثارها و تغيب أخبارها ، و حفرة لوزيد فى فسحتها ، و أوسعت يدا حافرها لأضغظها الحجر و المدر ، و سدّ فرجها التراب المتراكم

، و إنما هي نفسى أروضها بالتقوى لتأتى آمنه يوم الخوف الأكبر ، و تثبت على جوانب المزلق ، و لو شئت لاهتديت الطريق إلى مصفى هذا العسل و لباب هذا القمح ، و نسائج هذا القز ، و لكن هيهات أن يغلبني هواى ، و يقودنى جشعى إلى تخير الأطعمة ، و لعلّ بالحجاز أو اليمامة من لا طمع له فى القرص ، و لا عهد له بالشبع أو أبيت مبطانا و حولى بطون غرثى ، و أكباد حرى أو أكون كما قال القائل :

و حوّلک اکباد تحنّ إلی القدرّ

أ أقنع من نفسى بأن يقال أمير المؤمنين و لا أشاركهم فى مكاره الدهر ؟ أو أكون أسوء لهم فى جشوبة العيش ، فما خلقت ليشغلنى أكل الطَّيِّبات كالبهيمه المربوطه همَّها علفها ، أو المرسله شغلها تقمّمها ، تكثرش من أعلافها ، و تلهو عمّا يراد بها ، أو أترك سدى و أهمل عابثا ، أو أجزّ حبل الضَّلاله ، أو أعتسف طريق المتاهه . و كأَنّى بقائلكم يقول :

«إذا كان هذا قوت ابن أبي طالب فقد قعد به الضَّعْف عن قتال الأقران و منازلهُ الشَّجَّعان» ؟ ألا و إِنَّ الشَّجْرَةَ البريَّةَ أصْلَبُ عوداً ، و الرِّوَائِعُ الخضره أرقّ جلوداً ، و النَّبَاتَات البدويه أقوى وقوداً و أبطأ خموداً و أنا من رسول الله كالصَّو من الصَّو ، و الذَّرَاع من العُضْد .

و الله لو تظاهرت العرب على قتالى لما وُكيت عنها ، و لو أمكنت الفرص من رقابها لاسرعت إليها . و سأجهد فى أن أظهر الأرض من هذا الشخص المعكوس ، و الجسم المركوس حتى تخرج المدرّة من بين حبّ الحصيد .

إليك عني يا دنيا فحبلك على غاربك ، قد انسللت من مخالبك ، و أفلتت من حبالك ، و اجتنبت الذهاب في مداحضك . أين القوم الذين غررتهم بمداعبك ؟ أين الأمم الذين فتنتهم بزخارفك ؟ هاهم رهائن القبور ، و مضامين اللحد و الله لو كنت شخصا مريئا ، و قالبا حسيا ، لأقمت عليك حدود الله في عباد غررتهم بالأمانى ، و أمم ألقيتهم فى المهاوى ، و ملوك أسلمتهم إلى التلف و أوردتهم موارد البلاء ، إذ لا ورد و لا صدر .

هيهات من وطىء دحضك زلق ، و من ركب لججك غرق ، و من ازور عن حبالك وقى ، و السالم منك لا يبالي إن ضاق به مناخه ، و اللّيتا عنده كيوم حان انسلاخه .

أعزى عني ، فو الله لا أذلّ لك فتستذكني ، و لا أسلس لك فتقوديني ، و ايم الله يمينا برّة أستنى فيها بمشيئه الله لأروضنّ نفسي رياضة تهشّ معها إلى القرص إذا قدرت عليه مطعوما ، و تقنع بالملح مأدوما ، و لأدعنّ مقلتي كعين ماء نضب معينها مستفرغه دموعها . أتمتلىء السائمة من رعيها فتبرك ؟ و تشيع الربيضة من عشبها فتربض ؟ و يأكل على من زاده فيهجع ؟ قرّت اذا عينه إذا اقتدى بعد السنين المتطاولة بالبهيمه الهامله ، و السائمة المرعيه طوبى لنفس أدت إلى ربّها فرضها ، و عركت بجنبها يؤسها ، و هجرت فى اللّيل غمضها ، حتّى إذا غلب الكرى عليها افترشت أرضها ، و توسدت كفّها ، فى معشر أسهر عيونهم خوف معادهم ، و تجافت عن مضاجعهم جنوبهم و همهمت بذكر ربّهم شفاههم ، و تقشّعت بطول استغفارهم ذنوبهم (أولئك حزّب الله ، ألا إنّ حزّب الله همّ المفلحون) ١ .

فاتّق الله يا ابن حنيف ، و لتكفك أقراصك ، ليكون من النّار خلاصك .

توضيح :

فدك : قريه كانت لرسول الله عليه و آله خاصه صالح اهلها على النصف بعد فتح خيبر ، و اجماع الشيعة على انه اعطاها فاطمه عليها السلام فى حياته ٢ فلما ولى ابو بكر الخلافة ، عزم على اخذها منها فارسلت اليه تطلب ميراثها من رسول صلى الله عليه و آله ، و يقول : أنّه اعطاني فدكا فى حياته ، و استشهدت على ذلك عليا و أمّ ايمن ، فشهدا لها بها ، فأجابها عن الميراث بخبر رواه و هو (نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه فهو صدقه) و عن دعوى فدك انها لم تكن للنبي صلى الله عليه و آله ، و انما كانت مالا للمسلمين فى يده يحمل به الرجال و ينفقه فى سبيل الله و انا اليه ، كما كان يليه فلما بلغها ذلك لاثت و اقبلت فى لمة من حفدتها ، و نساء قومها تطأ فى ذيولها حتى دخلت عليه و معه ، جلّ المهاجرين و الانصار ، فضربت بينها و بينهم قطيفه ، ثم أنّت أنّه اجهش لها القوم بالبكاء ، ثم امهلت طويلا حتى سكتوا من فورتهم ثم خطبت خطبة طويلة ٣ ذكرنا مختصرا منها فى الأصل ، تشتمل على

توبيخ الجماعة و تقصيرهم فى حقها ، ثم رجعت الى بيتها ، و اقسمت ان لا تكلم ابا بكر ، و لتدعون الله عليه ٤ ، و لم تزل كذلك حتى حضرته الوفاة ، فاوصت ان لا يصلى عليها ، فصلّى عليها العباس و دفنت ليلا ٥ و اشار

(١) سورة المجادلة ٢٢

(٢) الغدير ١٩٤٧

(٣) السقيفة و فدك ٩٨ . شرح ابن ابى الحديد ١٦ ٢١١ . كشف الغمّة ١ ٤٨١

(٤) الامامة و السياسة ١٤١ . اعلام النساء ٣ ١٢١٥

(٥) الغدير ١٩١٧ .

بالنفوس التى سخت عنها الى بنى هاشم . و قوله : و انما هى ، اى : و انما همتى و حاجتى نفسى ، و رياضتها و رياضة النفس مأخوذة من رياضة البهيمة ، و هى منعها عن الاقدام على حركات غير صالحة لصاحبها .

فالقوة الحيوانية التى هى مبدأ الادراكات و الافعال ، اذا لم تكن مطيعه للقوة العاقلة كانت بمنزلة بهيمة لم ترض فهى تتبع الشهوة تارة ، و الغضب اخرى . و تستخدم القوة العاقلة فى تحصيل مرادها فتكون هى امارة ، و العاقلة مؤتمرة . اما اذا راضتها القوة العاقلة حتى صارت مؤتمرة لها متمرنة على ما يقتضيه العقل العملى ، تأتمر بأمره و تنتهى بنهيها كانت العاقلة مطمئنة لا تفعل افعالا مختلفه المبادى ، و كانت باقى القوى مسالمة لها ،

اذا عرفت ذلك فنقول : لما كان الغرض الاقصى من رياضة الانسان نفسه انما هو نيل الكمال الحقيقي ، و لا بد له من استعداد ، و كان ذلك الاستعداد موقوفا على زوال الموانع الخارجيّة و الداخليّة ، كانت للرياضة اغراض ثلاثة :

احدها ، حذف كل محبوب و مرغوب عدا الحق سبحانه عن القصد ، و هو حذف الموانع الخارجيّة .

و الثانى ، تطويع النفس الامّارة للنفس المطمئنّة فينجذب التخيّل ، و التّوهم عن الجانب السفلى الى العلوى و يتبعهما سائر القوى فتزول الدواعى الحيوانيّة ، و هو حذف الموانع الداخليّة .

و الثالث ، توجيه السرّ الى الجنّة العالیه لتلقى السوانح الالهية و اقتناصها . و يعين على الاول الزهد الحقيقى ، و هو الاعراض عن متاع الدنيا ، و طيّباتها بالقلب .

از نامه‌های امام علیه السلام به «عثمان بن حنیف انصاری» فرماندار بصره، پس از آن که به حضرت گزارش داده شد، که یکی از ثروتمندان بصره وی را به میهمانی دعوت کرده و او پذیرفته است. [۱]

اما بعد! ای پسر حنیف! به من گزارش داده شده که مردی که از متمکنان اهل «بصره» تو را به خوان میهمانی دعوت کرده، و تو به سرعت به سوی آن شتافته‌ای، در حالیکه طعامهای رنگارنگ، و ظرفهای بزرگ غذایی بعد از دیگری پیش تو قرار داده می‌شد. من گمان نمی‌کردم تو دعوت جمعیتی را قبول کنی که نیازمندانشان ممنوع، و ثروتمندانشان دعوت شوند. به آنچه می‌خوری بنگر (آیا حلال است یا حرام؟). آنگاه آنچه حلال بودنش برای تو مشتبّه بود از دهان بینداز و آنچه را یقین‌پاکیزگی و حلیتش داری تناول کن!

آگاه باش! هر مامومی امام و پیشوائی دارد که باید باو اقتدا کند.

و از نور دانش بهره گیرد، بدان امام شما از دنیایش بهمین دو جامه کهنه و از غذاها بدو قرص نان اکتفا کرده است، آگاه باش! شما توانائی آنرا ندارید که چنین باشید امام را باورع، تلاش عفت، پاکي و پیمودن راه صحیح یاری دهید، بخدا سوگند من از دنیای شما طلا و نقره‌ای نیندوخته‌ام، و از غنائم و ثروتهای آن مالی ذخیره نکرده‌ام و برای این لباس کهنه‌ام بدلی مهیا نساخته‌ام و از زمین آن

حتی یک وجب در اختیار نگرفته‌ام. و از این دنیا بیش از خوراک مختصر و ناچیزی بر نگرفته‌ام. این دنیا در چشم من بی ارزشتر و خوارتر از دانه تلخی است که بر شاخه درخت بلوطی بروید.

آری از میان آنچه آسمان بر آن سایه افکنده تنها فدک [۲] در اختیار ما بود که آن هم گروهی بر آن بخل و حسادت ورزیدند و گروه دیگری آن را سخاوتمندانه رها کردند (و از دست ما خارج گردید) و بهترین حاکم خدا است.

مرا با «فدک» و غیر فدک چکار؟ در حالیکه جایگاه فردای هر کس قبر او است که در تاریکی آن آثارش محو، و اخبارش ناپدید می‌شود. قبر حفره‌ای است که هرچه بر وسعت آن افزوده شود و دست حفر کننده بازتر باشد، سرانجام سنگ و کلوخ آنرا پر می‌کند، و جاهای خالی آنرا خاکهای انباشته مسدود می‌نماید من نفس سرکش را با تقوا تمرین میدهم و رام می‌سازم، تا در آن روز بزرگ و خوفناک با ایمنی وارد صحنه قیامت شود، در آنجا که همه می‌لغزند او ثابت و بی تزلزل بماند. (فکر نکن من قادر به تحصیل لذتهای دنیا نیستم، بخدا سوگند)

اگر می‌خواستم می‌توانستم از غسل مصفا و مغز این گندم، و بافته‌های این ابریشم برای خود خوراک و لباس تهیه کنم.

اما هیئات که هوا و هوس بر من غلبه کند، و حرص و طمع مرا وادار کند تا طعامهای لذیذ را برگزینم. در حالیکه ممکن است در سرزمین «حجاز» یا «یمامه» کسی باشد که حتی امید بدست آوردن یک قرص نان نداشته باشد و نه هرگز شکمی سیرخورده باشد، آیا من با شکمی سیر بخوابم در حالیکه در اطراف شکمهای گرسنه و کبدهای سوزانی باشند؟ و آیا آنچنان باشم که آن شاعر گفته است «این درد تو را بس که شب با شکم سیر بخوابی، در حالیکه در اطراف تو شکمهایی گرسنه و به پشت چسبیده باشند»!

آیا بهمین قناعت کنم که گفته شود: من امیر مؤمنانم؟ اما با آنان در سختیهای روزگار شرکت نکنم؟! و پیشوا و مقتدایشان در تلخیهای زندگی نباشم؟ من آفریده نشدم که خوردن خوراکیهای پاکیزه مرا بخود مشغول دارد، همچون حیوان پرواری که تمام همش، علف است، و یا همچون حیوان ره‌اشده‌ای که شغلش چریدن و خوردن و پرکردن شکم میباشد. و از سرنوشتی که در انتظار او است بی خبر است آیا بیهوده یا مهمل و عبث آفریده شده‌ام؟

آیا باید سر رشته دار ریسمان گمراهی باشم؟ و یا در طریق سرگردانی قدم گذارم؟ گویا می بینم گوینده ای از شما می گوید: «هر گاه این (دو قرص نان) قوت و خوراک فرزند ابو طالب است باید هم اکنون نیرویش بسستی گرائیده باشد و از مبارزات با همتایان و نبرد با شجاعان بازماند».

آگاه باشید! درختان بیابانی چوبشان محکم تر است اما درختان سرسبز که همواره در کنار آب قرار دارند پوستشان نازکتر (و کم دوام ترند)،

درختانی که در بیابان روئیده و جز با آب باران سیراب نمی گردند، آتششان شعله ورتر و پر دوام تر است، و من نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همچون روشنی که از روشنائی دیگر گرفته شده باشد، و همچون ذراع نسبت به بازو هستم (بنابر این روش او را از دست نمیدهم). بخدا سوگند اگر عرب برای نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند من باین نبرد پشت نمی کنم و اگر فرصت دست دهد که بتوانم آنها را مهار کنم بسرعت بسوی آنان خواهم شتافت. و بزودی تلاش خواهم کرد که زمین را از این شخص وارونه! و این جسم کج اندیش (معاویه) پاک سازم، چنانکه گندم را پاک کنند و دانه های کلوخ را از آن بیرون اندازند، تا سنگ و شن از میان دانه ها خارج شود!

ای دنیا! از من دور شو! افسارت را بر گردنت انداختم، تو را رها کردم من از چنگال تو رهائی یافته، و از دامهای تو رسته ام و از لغزشگاههای دوری گزیده ام. کجایند پیشینیانی که با شوخیهای آنها را مغرور ساختی؟ کجاستند ملتھائی که بازیتهای و زخارف خود آنها را فریفتی؟ هان! آنها گروگان گورستانها، و درون لحدها شده اند (ای دنیا! سوگند بخدا اگر تو شخصی دیدنی و قالبی حسی بودی، حدود خداوند را در مورد بندگان که آنها را با آرزوها فریب داده ای بر تو جاری می ساختم. و کیفر پروردگار را در مورد ملتھائی که آنها را بهلاکت افکندی، و قدرتمندانی که آنها را تسلیم مرکب و نابودی نمودی و هدف انواع بلاها قرار دادی در آنجا که نه راه پس داشته و نه راه پیش، درباره ات بمرحله اجرا می گذارم.

هیئات! کسیکه در لغزشگاههای تو قدم گذارد، سقوط میکند. کسی که بر امواج بلاهای تو سوار گردد غرق می‌شود. (اما) کسی که از دامهای تو خود را بر کنار دارد پیروز میگردد. آنکه از دست تو سالم رسته از این هیچ ناراحت نیست که معیشت او بتنگی گرائیده، چرا که دنیا در نظر او همچون روزی است که زمان زوال و پایان گرفتنش فرا رسیده.

از من دور شو! سوگند بخدا! من رام تو نخواهم شد تا مرا خوارسازی، و زمام اختیارم را بدست تو نخواهم سپرد که بهر کجا خواهی ببری! بخدا سوگند، -سوگندی که تنها مشیت خداوند را از آن استثناء می‌کنم- آنچنان نفس خویش را به ریاضت وادارم که بیک قرص نان-هر گاه بآن دست یابم- کاملاً متمایل شود و بنمک، بجای خورش قناعت نماید، و آنقدر از چشمهایم اشک بریزم که سرچشمه اشکش بخشکد و سرشکش به پایان رسد. آیا شتر، شکم را به چرا انباشته است. و اینک به قرارگاه خود می‌رود؟ یا آن گوسفند از علف اشباع گشته و اینک به آغل خود روی می‌نهد؟ آیا علی نیز سیر شده و اینک از تلاش باز ایستاده است؟ اگر علی پس از سالیان دراز به آن گوسفند یا شتر رها شده در علفزار، شباهت یافته باشد، چشمش روشن باد، خوشا به حال کسی که وظیفه خود را نسبت به پروردگارش گزارده باشد و در بلای خویش صابر باشد و شب هنگام خواب را بر چشم خود حرام کند، یا چون خواب بر او غلبه کند، زمین را نهالی و دستهای خود را بالش سازد. در میان مردمی که از وحشت قیامت شب را زنده داشته اند و از جامه خواب دوری گزیده اند و لبهایشان به ذکر پروردگارشان می‌جنبند و گناهانشان در اثر آمرزش خواستن فراوانشان ناچیز گشته است))، اینان حزب خداوندند و حزب خداوند رستگارانند پس ای پسر حنیف، از خدا بترس. به همان چند قرص نان اکتفا کن تا از آتش رهایی یابی.

نامه ۴۶

و من کتاب له علیه السلام إلى بعض عماله

أما بعد، فَإِنَّكَ مِمَّنْ أَسْتَظْهَرُ بِهِ عَلَى إِقَامَةِ الدِّينِ، وَ أَقْمَعُ بِهِ نَخْوَةَ الْأَثِيمِ وَ أَسَدُّ بِهِ لِهَآءِ النَّغْرِ الْمَخُوفِ. فَاسْتَعِنِ بِاللَّهِ عَلَى مَا أَهَمَّكَ، وَ اخْلُطِ الشَّدَّةَ بِضَغْثِ مِنَ اللَّيْنِ، وَ ارْفُقْ مَا كَانَ الرِّفْقُ أَرْفَقَ، وَ اعْتَزِمِ بِالشَّدَّةِ حِينَ لَا يَغْنَى عَنْكَ إِلَّا الشَّدَّةُ، وَ اخْفِضِ لِلرَّعِيَّةِ

جناحک ، و ابسط لهم وجهک ، و ألن لهم جانبک ، و آس بينهم فی اللحظه و النظرة ، و الاشارة و التحية ، حتی لا يطمع العظماء فی حیفک ، و لا یئأس الضعفاء من عدلک .

از نامه‌های امام علیه السلام به بعضی از فرماندارانش [۱]

اما بعد! تو از کسانی هستی که من برای به پاداشتن دین از آنها کمک می‌گیرم! سرکشی و تکبر گناهکاران را بوسیله آنان درهم می‌کوبم، و مرزهایی را که در معرض خطر قرار دارد بوسیله آنها حفظ می‌کنم، بنابر این تودر مورد آنچه برایت مهم است از خدا استعانت جوی، و شدت و سختگیری را با کمی نرمش در هم آمیز، در آنجا که مدارا کردن بهتر است مدارا کن! اما آنجائی که جز با شدت عمل کار از پیش نمی‌رود، شدت را به کاربند. پر و بالت را برای مردم بگستر!

و با چهره گشاده با آنان روبرو شو! نرمش را نسبت به آنها نصب العین خودگردان! و در نگاه، اشاره، و تحیت و درود، میان آنها مساوات را رعایت کن!

تا زورمندان در تبعیض طمع نورزند و ضعیفان از عدالت تو مایوس نگردند و السلام.

توضیحات

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده ج ۳ ص ۳۷۷)

نامه ۴۷

و من وصیة له علیه السلام للحسن و الحسین علیهما السلام لما ضربه ابن ملجم لعنه الله

أوصیکما بتقوی الله ، و أن لا تبغیا الدنیا و إن بغتکما ، و لا تأسفا علی شیء منها زوی عنکما ، و قولاً بالحقّ ، و اعملاً للأجر ، و کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً .

أوصیکما ، و جمیع ولدی و أهلی و من بلغه کتابی ، بتقوی الله ، و نظم أمرکم ،

و صلاح ذات بینکم ، فَإِنِّي سمعت جدّكما ، صَلَّى الله عليه و آله و سلّم ، يقول : « صلاح ذات البين أفضل من عامّة الصّلاة و الصّيام » الله الله في الأيتام ، فلا تعبوا أفواههم ،

و لا يضيعوا بحضرتکم ، و الله الله في جيرانکم ، فَإِنَّهُمْ وصيّه نبیّکم ، ما زال يوصی بهم حتّى ظنّنا أنّه سيورثهم ، و الله الله في القرآن ، لا يسبقکم بالعمل به غیرکم ، و الله الله في الصّلاة ،

فإنّها عمود دینکم ، و الله الله في بيت ربّکم ، لا تخلوه ما بقيتم ، فَإِنَّه إن ترک لم تناظروا ،

و الله الله في الجهاد بأموالکم و أنفسکم و ألسنتکم في سبيل الله ، و علیکم بالتّواصل و التّبادل ، و إياکم و التّدابر و التّقاطع ، لا تتركوا الأمر بالمعروف و النّهی عن المنکر فیولّی علیکم شرارکم ثمّ تدعون فلا يستجاب لکم ثم قال :

يا بنی عبد المطلب لا ألفینکم تخوضون دماء المسلمین خوضا تقولون : قتل أمير المؤمنین ، ألا لا تقتلنّ بی إلا قاتلی .

انظروا إذا أنا متّ من ضربته هذه فاضربوه ضربه بضربه ، و لا یمثّل بالرجل ، فَإِنِّي سمعت رسول الله ، صَلَّى الله عليه و آله و سلّم ، يقول : « إياکم و المثلّة ، و لو بالکلب العقور »

از وصایای امام علیه السلام به حسن و حسین علیه السلام هنگامی که (ابن ملجم) لعنه الله آنحضرت را ضربت زد. [۱]

شما را به تقوا و پرهیز کاری و ترس از خداوند سفارش می‌کنم، در پی دنیا پرستی نباشید گر چه به سراغ شما آید. بر آنچه از دنیا از دست می‌دهید تاسف مخورید!

سخن حق بگوئید و برای اجر و پاداش (الهی) کار کنید.

دشمن سر سخت ظالم، و یاور و همکار مظلوم باشید!

من شما و تمام فرزندان و خاندانم و کسانی را که این وصیت نامه‌ام به آنها می‌رسد به تقوا و ترس از خداوند، نظم امور خود، و اصلاح ذات البین، سفارش می‌کنم! زیرا که من از جد شما-صلی الله علیه و اله- شنیدم می‌فرمود:

«اصلاح بین مردم از نماز و روزه برتر است».

خدا را! خدا را! در مورد «یتیمان»، نکند آنها گاهی سیر و گاهی گرسنه بمانند، نکند آنها در حضور شما در اثر عدم رسیدگی از بین بروند! خدا را خدا را! که در مورد «همسایگان» خود خوشرفتاری کنید، چرا که آنان مورد توصیه و سفارش پیامبر شما هستند. وی همواره سبب به همسایگان سفارش میفرمود تا آنجا که ما گمان بردیم بزودی سهمیه‌ای از ارث بر ایشان قرار خواهد داد!

خدا را خدا را! در توجه به «قرآن»، نکند دیگران در عمل بآن از شما پیشی گیرند.

خدا را خدا را! در مورد «نماز» چرا که ستون دین شما است.

خدا را خدا را! در مورد «خانه پروردگارتان»، تا آن هنگام که هستید آنرا خالی نگذارید که اگر خالی گذاشته شود مهلت داده نمی‌شوید (و بالای الهی شما را فرو خواهد گرفت).

خدا را خدا را! در مورد «جهاد» با اموال، جانها و زبانهای خویش در راه خدا (که باید همه اینها را در این راه بکار گیرید) و بر شما لازم است پیوندهای دوستی و محبت را محکم دارید و بذل و بخشش را فراموش نکنید، واز پشت کردن بهم و قطع رابطه بر حذر باشید.

«امر بمعروف و نهی از منکر» را ترک نکنید که اشرار بر شما مسلط میشوند سپس هر چه دعا کنید مستجاب نمی‌گردد!

سپس فرمود:

ای نوادگان «عبد المطلب» نکند شما بعد از شهادت من، دست خود را از آستین بیرون آورده و در خون مسلمانان فرو برید و بگوئید امیر مؤمنان کشته شد (و این بهانه‌ای برای خون ریزی شود).

آگاه باشید بخاطر من تنها قاتلم را باید بکشید.

بنگرید! هر گاه من از این ضربت جهان را بدرود گفتم او را تنها یک ضربت بزنید، تا ضربتی در برابر ضربتی باشد، این مرد را مثله نکنید (گوش و بینی و اعضاء او را نبرید) که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم می فرمود:

«از مثله کردن پرهیزید گر چه نسبت بسگ گزنده باشد»

توضیحا

[۱] این وصیت را عده زیادی از محدثان و مورخانی که قبل از مرحوم سید رضی، و بعد از او می زیسته اند باسند نقل کرده اند که ما به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱- ابو محنف لوط ابن یحیی نقل می کند:

هنگامی که امام (ع) ضربت خورد، پزشکان کوفه گرد آمدند، در بین آنان از همه ماهرتر «اثیر ابن عمرو» بود که جراحات را معالجه می کرد... او هنگامیکه زخم را مشاهده کرد یک شش گوسفند گرم را خواست، رگی از آن بیرون آورده در محل ضربت قرار داد آنگاه که بیرون آورد گفت یا علی وصیتهای خود را بنما زیرا این ضربت به مغز رسیده و معالجه مؤثر نمیافتد در اینجا امام کاغذ و دواتی خواست و وصیت بالا را نمود البته اصل وصیت بیشتر از آن است که مرحوم سید رضی ره در اینجا آورده.

۲- ابو حاتم سجستانی در کتابش المعمرین و الوصایا ص ۱۴۹ با سند این وصیت را آورده.

۳- ابو جعفر طبری در تاریخ خود ج ۶ ص ۸۵ در حوادث سال ۴۰ آن را نقل کرده است.

۴- ابو القاسم عبد الرحمن ابن اسحق الزجاجی در کتاب امالی ص ۱۱۲ آغاز این وصیت را با وصیتی که امام علیه السلام به «محمد ابن حنفیه» نموده آورده است.

۵- محمد ابن یعقوب کلینی در کتاب کافی ج ۷ ص ۵۱ عین آنچه سید رضی آورده نقل نموده است.

۶- ابو الحسن مسعودی در کتاب مروج الذهب ج ۲ ص ۴۲۵ بخشی از آنرا ذکر کرده.

۷- ابن شعبه در کتاب تحف العقول ص ۱۹۷ تحت عنوان وصیت امام بفرزندش حسن (ع)، هنگام وفات، قسمتی از آن را آورده.

۸- مرحوم صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۱۴۱ این وصیت را مبسوطتر از آنچه در نهج البلاغه است آورده.

بعد از شریف رضی هم این وصیت را عده زیادی نقل کرده‌اند.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۳۷۹-۳۸۰)

نامه ۴۸

و من کتاب له علیه السلام إلى معاویه

و إنّ البغی و الزّور یوتغان المرء فی دینه و دنیاہ ، و یدیان خلله عند من یعبیه ، و قد علمت أنّک غیر مدرک ما قضی فواته ، و قد رام أقوام أمرا بغير الحقّ فتأولوا علی الله فأکذبهم ، فاحذر یوما یغبت فیہ من أحمد عاقبه عمله ، و یندم من أمکن الشیطان من قیاده فلم یجاذبه .

و قد دعوتنا إلى حکم القرآن و لست من أهله و لسنّا إیّاک أجینا ، و لكنّا أجینا القرآن فی حکمه ، و السلام .

از نامه‌های امام علیه السلام به معاویه [۱]

ظلم و ستم و کارهای خلاف حق، انسان را در دین و دنیایش بهلاکت می‌اندازد.

و نقائص و عیوب او را نزد عیب جویان آشکار می‌سازد من می‌دانم که آنچه از دست رفته بدست نتوانی آورد. گروهی در مطالبه امری بناحق برخاسته‌اند و در این راه سوگند یاد کرده‌اند، خداوند هم این سوگندشان را تکذیب کرده است.

(ای معاویه) از روزی بر حذر باش که افرادی که کارهای پسندیده انجام داده‌اند خوشحالند، و تاسف می‌خورند چرا کم عمل کرده‌اند، و کسانی که شیطان را زمامدار خود قرار داده‌اند سخت پشیمان می‌گردند.

تو ما را به حکم قرآن دعوت کردی در حالیکه خود اهل قرآن نیستی، و ما هم پاسخ مثبت بگو ندادیم، بلکه به قرآن پاسخ دادیم و حکمش را پذیرفتیم، و بآن تن دردادیم. و السلام

توضیحات

[۱] روزی که جنک بین سپاه امام(ع) و معاویه سخت درگیر شده بود که شب آنرا لیلۃ الهزیر می نامند و معاویه بر اساس پیشنهاد عمرو عاص قرآن را بر نیزه کرد و اختلاف بین سپاه عراق انداخت، معاویه نامه ای بامام(ع) نوشت، نامه مورد بحث و پاسخ آن می باشد.

احمد ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح ج ۳ ص ۳۲۲ نیز آن را آورده است (مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۳۸۲-۳۸۴)

البته آنچه مرحوم رضی نقل کرده قسمتی از آن <

نامه ۴۹

و من کتاب له علیه السلام إلى غیره

أما بعد ، فإن الدنيا مشغلة عن غيرها ، و لم یصب صاحبها منها شیئا إلا فتحت له حرصا علیها ، و لهجا بها ، و لن یستغنی صاحبها بما نال فیها عما لم یبلغه منها ، و من وراء ذلك فراق ما جمع ، و نقض ما أبرم و لو اعتبرت بما مضى حفظت ما بقى ، و السلام .

از نامه های امام علیه السلام به «معاویه» [۱]

اما بعد! دنیا انسان را بخود مشغول و از غیر خود بیگانه می سازد. دنیا-پرستان بجیزی از دنیا نمی رسند مگر اینکه دری از حرص برویشان گشوده می شود. و آتش عشق آنان تندتر می گردد. کسی که بدنیا برسد هرگز بآنچه دارد قانع نیست. و بدنبال آن فراق و جدائی و پنبه کردن بافته ها است! و اگر از آنچه گذشته است عبرت گیری آنچه را باقی است حفظ خواهی کرد. و السلام

توضیحات

ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح ج ۳ ص ۳۲۳ و دینوری در اخبار الطوال ص ۱۵۴ نیز همین معنی را گفته‌اند.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۳۸۴)

نامه ۵۰

و من کتاب له علیه السلام إلى أمرائه على الجيوش

من عبد الله على أمير المؤمنين إلى أصحاب المسالِح :

أما بعد ، فإنّ حقّاً على الوالى أن لا يغيّره على رعيّته فضل ناله ، و لا طول خصّ به ،

و أن يزيده ما قسم الله له من نعمه دنواً من عباده ، و عطفاً على إخوانه .

ألا و إنّ لكم عندى أن لا أحتجز دونكم سرّاً إلاّ فى حرب ، و لا أطوى دونكم أمراً

إلاّ فى حكم ، و لا أؤخّر لكم حقّاً عن محلّه ، و لا أقف به دون مقطعه . و أن تكونوا عندى فى الحق سواء ، فإذا فعلت ذلك

وجبت لله عليكم النّعمة ولى عليكم الطّاعة ، و أن لا تنكصوا عن دعوّه ، و لا تفرّطوا فى صلاح ، و أن تخوضوا الغمرات إلى الحقّ

، فإن أنتم لم تستقيموا [لى] على ذلك لم يكن أحد أهون على ممّن اعوجّ منكم ، ثمّ أعظم له العقوبة و لا يجد عندى فيها رخصة

، فخذوا هذا من أمرائكم ، و أعطوهم من أنفسكم ما يصلح الله به أمركم

از نامه‌های امام علیه السلام به سران سپاهش [۱]

از جانب بنده خدا «علی بن ابیطالب» امیر مؤمنان علیه السلام به نیروهای مسلح و نگهدارنده مرزها!

اما بعد! حقّی که بر والی و زمامدار، انجام آن لازم است این است:

فضل و برتری که به او رسیده و مقام خاصی که باو داده شده نباید او را نسبت به رعیت دگرگون کند و این نعمتی که خداوند باو ارزانی داشته باید هر چه بیشتر او را به بندگان خدا نزدیک، و نسبت به برادرانش رئوف و مهربان سازد.

آگاه باشید! حق شما بر من این است که جز اسرار جنگی، هیچ سری را از شما پنهان نسازم و در اموری که پیش می آید جز حکم الهی کاری بدون مشورت شما انجام ندهم. هیچ حقی را از شما به تاخیر نیندازم، بلکه آنرا در وقت و سر رسیدن آن پرداخت کنم. (و) نیز حق شما بر من این است که همه شما در پیشگاه من مساوی باشید.

آنگاه که این وظائف را انجام دادم، و نعمت خداوند بر شما مسلم و حق اطاعت من بر شما لازم گردید، موظفید که از فرمان من سرپیچی نکنید!

در کارهایی که انجام آنها بصلاح و مصلحت است، سستی و تفریط روا مدارید!

و در دریاها و شتاد بخاطر حق فرو روید.

اگر این وظائف را نسبت به من انجام ندهید آن کس که راه کج برود از همه نزد من خوارتر است. سپس او را بسختی کیفر می کنم و هیچ راه فراری نزد من نخواهد داشت. این فرمان را از امرای خود بپذیرید و آمادگی خود را در راه اصلاح امورتان در اختیارشان بگذارید. و السلام

نامه ۵۱

من عبد الله على أمير المؤمنين إلى أصحاب الخراج :

أما بعد ، فإن من لم يحذر ما هو صائر إليه لم يقدم لنفسه ما يحرزها . و اعلموا أنّ ما كلفتم يسير ، و أنّ ثوابه كثير . و لو لم يكن فيما نهى الله عنه من البغى و العدوان عقاب يخاف لكان في ثواب اجتنابه مالا عذر في ترك طلبه . فأنصفوا الناس من أنفسكم ،

و اصبروا لحوائجهم فإنكم خزائن الرعيه ، و وكلاء الأئمه ، و سفراء الأئمه . و لا تحسموا أحدا عن حاجته ، و لا تحبسوه عن طلبته ، و لا تبيعن للناس فى الخراج كسوة شتاء و لا صيف و لا دابة يعتملون عليها ، و لا عبدا ، و لا تضربن أحدا سوطا لمكان درهم ، و لا تمسن مال أحد من الناس مصل و لا معاهد إلا أن تجدوا فرسا أو سلاحا يعدى به على أهل الإسلام ، فإنه لا ينبغى للمسلم أن يدع ذلك فى أيدي أعداء الإسلام فيكون شوكة عليه ، و لا تدخر و أنفسكم نصيحه ، و لا الجند حسن سيره و لا الرعيه معونه ، و لا دين الله قوة ،

و أبلوا فى سبيل الله ما استوجب عليكم ، فإن الله ، سبحانه ، قد اصطنع عندنا و عندكم أن نشكره بجهدنا ، و أن نصره بما بلغت قوتنا ، و لا قوة إلا بالله .

از نامه‌های امام علیه السلام به کار گزاران بیت المال.

این نامه‌ای است از بنده خدا علی علیه السلام امیر مؤمنان بکار گزاران بیت المال و جمع آوری خراج:

اما بعد! کسی که از آنچه بسوی آن در حرکت است (قیامت) ترس نداشته باشد، چیزی از پیش برای خویشتن نمی‌فرستد، بدانید آنچه بآن مکلف شده‌اید کم اما ثواب آن بسیار است. اگر برای آنچه خداوند از آن نهی کرده یعنی: ستم و دشمنی «عقاب و کیفری» وجود نداشت، باز برای درک ثواب در اجتناب از آنها، عذری باقی نمی‌ماند خودتان انصاف را نسبت بمردم روا دارید!

و در برابر انجام نیازمندیهایشان که طبعاً مشکلاتی بهمراه دارد صبر و استقامت بخرج دهید. شما خزانه داران رعیت، وکلای امت و سفیران ائمه و پیشوایان هستید. بر هیچکس بخاطر نیازمندیش بخاطر موقعیت خود خشم نگیرید. هیچکس را از خواسته‌های مشروعش بازمدارید. و بخاطر گرفتن خراج از بدهکار، لباس تابستانی یا زمستانی و مرکبی را که با آن بکارهایش میرسد، و نیز برده‌اش را بفروش نرسانید. و نیز بخاطر گرفتن در همی، کسی را تازیانه نزنید همچنین برای حق جمع آوری بیت المال بمال احدی چه مسلمان و چه غیر مسلمانی که درپناه اسلام است دست نزنید، مگر اینکه اسب یا اسلحه‌ای باشد که برای تجاوز به مسلمانها بکار گرفته می‌شود چرا که برای مسلمان درست نیست بگذارد چنین اسلحه‌ای در اختیار دشمنان اسلام باشد و در نتیجه آنها نیرومندتر از سپاه اسلام گردند. از نصیحت و اندرز بخویشتن، و از خوشرفتاری با سپاهیان، و کمک به رعایا، و تقویت دین خداوند

خودداری مکنید. در راه خداوند آنچه بر شما واجب است انجام دهید، زیرا که خداوند از ما و شما خواسته است که... با کوششهای خود از او سپاسگزاری کنیم و بمقدار قدرت خود یاریش نمائیم، در حالیکه هیچ قدرت و نیروئی جز از ناحیه خداوند بزرگ وجود ندارد: و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

نامه ۵۲

و من کتاب له علیه السلام إلى أمراء البلاد في معنى الصلاة

أما بعد ، فصلوا بالناس الظهر حين تفيء الشمس مثل مريض العنز ، و صلوا بهم العصر و الشمس بيضاء حيّة في عضو من النهار حين يسار فيها فرسخان ، و صلوا بهم المغرب حين يفطر الصائم و يدفع الحاج ، و صلوا بهم العشاء حين يتوارى الشفق إلى ثلث الليل ، و صلوا بهم الغداة و الرجل يعرف وجه صاحبه ، و صلوا بهم صلاة أضعفهم و لا تكونوا فتّانين .

از نامه‌های امام علیه السلام به فرمانداران شهرها درباره معنی نماز [۱]

اما بعد! «نماز ظهر» را تا هنگامی که خورشید باندازه طول خوابگاه گوسفندی (از نصف النهار) گذشته باشد با مردم بخوانید. و «نماز عصر» را هنگامی برایشان بجا آورید که خورشید هنوز کاملاً زنده و قسمتی از روز باقی است، بگونه‌ای که می‌توان تا غروب دو فرسخ راه را طی کرد. «نماز مغرب» را برایشان موقعی انجام دهید که روزه دار افطار می‌کند و حاجی از عرفات (به‌جانب مشعر الحرام و از آنجا) بسوی منی حرکت می‌نماید. و «نماز عشاء» را از هنگامی که شفق پنهان می‌گردد تا یک ثلث از شب با آنان انجام دهید.

(و اما) «نماز صبح» را وقتی باید بر ایشان بخوانید که شخص می‌تواند صورت رقیقش را ببیند و او را بشناسد (اما چگونگی نماز جماعت در زود خواندن و یا طول دادن آن) باید مانند نمازی باشد که ناتوان‌ترین مامومین می‌تواند بخواند و هرگز فتنه‌گر مباشید (که با طول دادن نماز و دعا‌های آن افراد را بفریبید).

توضیحات

نامه ٥٣

و من عهد له عليه السّلام كتبه للأشتر النخعي رحمه الله ، لما ولاه على مصر و أعمالها حين اضطرب أمر محمد بن أبي بكر
و هو أطول عهد كتبه و أجمعه للمحاسن ١ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هذا ما أمر به عبد الله على أمير المؤمنين مالك بن الحارث
الأشتر في عهده إليه ،

حين ولاه مصر : جباية خراجها ، و جهاد عدوّها ، و استصلاح أهلها ، و عمارة بلادها .

أمره بتقوى الله ، و إثبات طاعته ، و اتباع ما أمر به في كتابه : من فرائضه ، و سننه ،

التي لا يسعد أحد إلا باتباعها ، و لا يشقى إلا مع جحودها و إضاعتها ، و أن ينصر الله سبحانه بقلبه و يده و لسانه ، فإنّه ، جلّ
اسمه ، قد تكفل بنصر من نصره ، و إعزاز من أعزّه .

و أمره أن يكسر نفسه من الشهوات و يزعها عند الجمحات ، فإنّ النفس أمارّة بالسوء ،

إلا ما رحم الله .

ثمّ اعلم ، يا مالك أتى قد وجّهتك إلى بلاد قد جرت عليها دول قبلك من عدل و جور ، و أنّ النّاس ينظرون من أمورك في مثل ما
كنت تنظر فيه من أمور الولاية قبلك ،

و يقولون فيك ما كنت تقول فيهم ، و إنّما يستدلّ على الصّالحين بما يجرى الله لهم على ألسن عباده ، فليكن أحبّ الذّخائر إليك
ذخيرة العمل الصّالح ، فاملك هواك و شحّ بنفسك عمّا لا يحلّ لك فإنّ الشّحّ بالنّفس الإنصاف منها فيما أحبّبت أو كرهت . و أشعر
قلبك الرّحمه للرعيّة ، و المحبّة لهم ، و اللّطف بهم ، و لا تكوننّ عليهم سبعا ضاريا تغتنم أكلهم فإنّهم صنفان : إمّا أخ لك في
الدّين ، أو نظير لك في الخلق ، يفرط منهم الزّلل ،

و تعرض لهم العلل ، و يؤتى على أيديهم فى العمد و الخطأ . فأعطهم من عفوك و صفحك مثل الذى تحب أن يعطيك الله من عفوه و صفحه ، فإنك فوقهم و والى الأمر عليك فوقك ،

و الله فوق من ولاك و قد استكفأك أمرهم و ابتلاك بهم ، و لا تنصب نفسك لحرب الله .

فإنه لا يدى لك بنقمته ، و لا غنى بك عن عفوه و رحمته ، و لا تندمن على عفو ، و لا تبجنن بعقوبة ، و لا تسر عن إلى بادره وجدت منها مندوحة ، و لا تقولن إني مؤمر أمر فأطاع فإن ذلك إدغال فى القلب ، و منهكه للدين ، و تقرب من الغير . و إذا أحدث لك ما أنت فيه من سلطانك أبته أو مخيلة فانظر إلى عظم ملك الله فوقك و قدرته منك على مالا تقدر عليه من نفسك ، فإن ذلك يطا من إليك من طماحك ، و يكف عنك من غربك ، و يفىء إليك بما عزب عنك من عقلك .

إياك و مساماة الله فى عظمته و التشبه به فى جبروته ، فإن الله يذل كل جبار ، و يهين كل مختال .

أنصف الله و أنصف الناس من نفسك و من خاصة أهلک و من لك فيه هوى من رعيتك ، فإنك إلا تفعل تظلم و من ظلم عباد الله كان الله خصمه دون عباده ، و من خاصمه الله أخص حجتة و كان لله حربا حتى ينزع و يتوب و ليس شئ أدعى إلى تغيير نعمه الله و تعجيل نقمته من إقامة على ظلم ، فإن الله سميع دعوة المضطهدين و هو للظالمين بالمرصاد .

و ليكن أحب الأمور إليك أوسطها فى الحق ، و أعمها فى العدل و أجمعها لرضا الرعية ، فإن سخط العامة يجحف برضا الخاصة و إن سخط الخاصة يغتفر مع رضا العامة .

و ليس أحد من الرعية أثقل على الوالى مؤونه فى الرخاء و أقل معونه له فى البلاء ، و أكره للانصاف ، و أسأل بالالحاف ، و أقل شكرا عند الاعطاء ، و أبطأ عذرا عند المنع ،

و أضعف صبرا عند ملومات الدهر من أهل الخاصة و إنما عماد الدين و جماع المسلمين .

و العدة للأعداء العامة من الأمة ، فليكن صغوك لهم ، و ميلك معهم .

و ليكن أبعد رعيّتك منك و أشنأهم عندك أطلبهم لمعائب النَّاس ، فإنّ في النَّاس عيوباً الوالى أحقّ من سترها ، فلا تكشفنّ عمّا غاب عنك منها فإنّما عليك تطهير ما ظهر لك ، و الله يحكم على ما غاب عنك ، فاستر العورة ما استطعت يستر الله منك ما تحبّ ستره من رعيّتك . أطلق عن النَّاس عقده كلّ حقد ، و اقطع عنك سبب كلّ وتر ، و تغاب عن كلّ مالا يصحّ لك ، و لا تعجلنّ إلى تصديق ساع ، فإنّ السّاعى غاشّ و إن تشبّه بالنّاصحين .

و لا تدخلنّ فى مشورتك بخيلاً يعدل بك عن الفضل و يعدك الفقر ، و لا جباناً يضعفك عن الأمور ، و لا حريصاً يزيّن لك الشرّ بالجور ، فإنّ البخل و الجبن و الحرص غرائز شتىّ يجمعها سوء الظّنّ بالله إنّ شرّ وزرائك من كان للأشرار قبلك وزيراً ، و من شركهم فى الآثام فلا يكوننّ لك بطانة ، فإنّهم أعوان الأثمّة ، و إخوان الظّلمة ، و أنت واجد منهم خير الخلف ممّن له مثل آرائهم و نفاذهم ، و ليس عليه مثل آصارهم و أوزارهم ممّن لم يعاون ظالماً على ظلمه و لا آثماً على إثمه : أولئك أخفّ عليك مؤونه ، و أحسن لك معونه ، و أحنى عليك عطفاً ، و أقلّ لغيرك إلهاً ، فاتخذ أولئك خاصّة لخلواتك و حفلاتك ، ثمّ ليكن أثرهم عندك أقولهم بمرّ الحقّ لك و أقلّهم مساعده فيما يكون منك ممّا كره الله لأوليائه واقعا ذلك من هواك حيث وقع . و الصق بأهل الورع و الصدق ، ثمّ رضهم على أن لا يطروك و لا ييجحوك بباطل لم تفعله ، فإنّ كثرة الاطراء تحدث الزّهو و تدنى من العزّة .

و لا يكوننّ المحسن و المسىء عندك بمنزله سواء ، فإنّ فى ذلك ترهيدا لأهل الاحسان فى الاحسان ، و تدريباً لأهل الإساءة على الاساءة و ألزم كلّ منهم ما ألزم نفسه . و اعلم أنّه ليس شىء بأدعى إلى حسن ظنّ راع برعيّته من إحسانه إليهم و تخفيفه المؤونات عليهم ، و ترك استكراهه إياهم على ما ليس له قبلهم ، فليكن منك فى ذلك أمر يجتمع لك به حسن الظّنّ برعيّتك ، فإنّ حسن الظّنّ يقطع عنك نصبا طويلاً و إنّ أحقّ من حسن ظنّك به لمن حسن بلاؤك عنده ، و إنّ أحقّ من ساء ظنّك به لمن ساء بلاؤك عنده .

و لا تنقض سنّة صالحه عمل بها صدور هذه الأمّة ، و اجتمعت بها الألفه ، و صلحت عليها الرعيّة ، و لا تحدثنّ سنّة تضرّ بشىء من ماضى تلك السنن فيكون الأجر لمن سنّها ، و الوزر عليك بما نقضت منها .

و أكثر مدارس العلماء ، و منافئه الحكماء فى تثبيت ما صلح عليه أمر بلادك ، و إقامة ما استقام به النَّاس قبلك .

الفصل الثاني : فى التنبية على طبقات الناس

و اعلم أنّ الرعيّة طبقات لا يصلح بعضها إلّا ببعض ، و لا غنى ببعضها عن بعض :

فمنها جنود الله ، و منها كتّاب العامّة و الخاصّة ، و منها قضاء العدل و منها عمّال الانصاف و الرّفق ، و منها أهل الجزية و الخراج من أهل الدّمة و مسلمة الناس ، و منها التّجار و أهل الصّناعات ، و منها الطّبقة السّفلى من ذوى الحاجة و المسكنة ، و كلّ قد سمى له الله سهمه . و وضع على حدّه فريضته فى كتابه أو سنّه نبيّه صلى الله عليه و آله و سلّم عهدا منه عندنا محفوظا .

فالجند ، باذن الله ، حصون الرعيّة ، و زين الولاة ، و عزّ الدّين ، و سبل الأمن ، و ليس تقوم الرعيّة إلّا بهم ، ثمّ لا قوام للجند إلّا بما يخرج الله لهم من الخراج الذى يقوون به فى جهاد عدوّهم ، و يعتمدون عليه فيما يصلحهم ، و يكون من وراء حاجتهم ، ثمّ لا قوام لهذين الصّنفين إلّا بالصّنف الثّالث من القضاء و العمّال و الكتّاب ، لما يحكمون من المعاهد و يجمعون من المنافع ، و يؤتمنون عليه من خواصّ الأمور و عوامّها و لا قوام لهم جميعا إلّا بالتّجار و ذوى الصّناعات فيما يجتمعون عليه من مرافقهم و يقيمونه من أسواقهم ،

و يكفونهم من التّرقّق بأيديهم مالا يبلغه رفق غيرهم ، ثمّ الطّبقة السّفلى من أهل الحاجة

و المسكنة الذين يحقّ ردهم و معونتهم و فى الله لكلّ سعة ، و لكلّ على الوالى حقّ بقدر ما يصلحه . فولّ من جنودك أنصحهم فى نفسك لله و لرسوله و لامامك ، و أنقاهم جييا ،

و أفضلهم حلما : ممّن يبطىء عن الغضب ، و يستريح إلى العذر ، و يرأف بالضعفاء ،

و ينبو على الأقوياء و ممّن لا يثيره العنف ، و لا يقعد به الضّعف .

ثمّ الصق بذوى الأحساب و أهل البيوتات الصّالحه و السّوابق الحسنه ثمّ أهل النّجدة و الشّجاعة و السّخاء و السّماحة ، فإنّهم جماع من الكرم ، و شعب من العرف ، ثمّ تفقّد من أمورهم ما يتفقده الوالدان من ولدهما ، و لا يتفاقمّن فى نفسك شيء قويّتهم به و لا تحقرن لطفًا تعاهدته

الفصل الثالث فى اوامر و نواهى مصلحيه و آداب خلقيه و سياسيه

بعضها خاصه بنفسه و احوال عبادته و بخاصته و عماله الى غير ذلك ، و هو قوله :

و اجعل لذوى الحاجات منك قسما تفرغ لهم فيه شخصك ، و تجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فيه لله الذى خلقك ، و تقعد عنهم جندك و أعوانك من أحراسك و شرطك حتى يكلمك متكلمهم غير متتبع ، فإني سمعت رسول الله ، صلى الله عليه و آله و سلم

،

يقول فى غير موطن : (لن تقدس أمة لا يؤخذ للضعيف فيها حق من القوى غير متتبع) ٢ ثم

احتمل الخرق منهم و العى ، و نح عنك الضيق و الأنف يبسط الله عليك بذلك أكناف رحمته ، و يوجب لك ثواب طاعته ، و أعط ما أعطيت هنيئا ، و امنع فى إجمال و إغذار ثم أمور من أمورك لا بد لك من مباشرتها : منها إجابته عمالك بما يعيا عنه كتابك ،

و منها إصدار حاجات الناس يوم ورودها عليك بما تخرج به صدور أعوانك ، و أمض لكل يوم عمله ، فإن لكل يوم ما فيه ، و اجعل لنفسك فيما بينك و بين الله أفضل تلك المواقيت ،

و أجزل تلك الأقسام و إن كانت كلها لله إذا صلحت فيها النية ، و سلمت منها الرعية .

و ليكن فى خاصه ما تخلص به لله دينك : إقامة فرائضه التى هى له خاصه فأعط الله من بدنك فى ليلك و نهارك ، و وف ما تقربت به إلى الله من ذلك كاملا غير مثلوم و لا منقوص بالغا من بدنك ما بلغ ، و إذا قمت فى صلاتك للناس فلا تكونن منقرا و لا مضيعا ، فإن فى الناس من به العلة و له الحاجة . و قد سألت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم حين وجهنى إلى اليمن كيف أصلى بهم ؟ فقال « صل بهم كصلاة أضعفهم ،

و كن بالمؤمنين رحيمًا » ١ .

و أمّا بعد ، فلا تطولنّ احتجاجك عن رعيّتك ، فإنّ احتجاج الولاة عن الرعيّة شعبه من الضيق ، و قلّة علم بالأمر ، و الاحتجاج منهم يقطع عنهم علم ما احتجّوا دونه فيصغر عندهم الكبير ، و يعظم الصّغير ، و يقبح الحسن و يحسن القبيح ، و يشاب الحقّ بالباطل ،

و إنّما الوالى بشر لا يعرف ما توارى عنه النّاس به من الأمور ، و ليست على الحقّ سمات تعرف بها ضروب الصدق من الكذب ، و إنّما أنت أحد رجلين : إمّا امرو سخت نفسك بالبذل فى الحقّ ففيم احتجاجك من واجب حقّ تعطيه ؟ أو فعل كريم تسديه ، أو مبتلى بالمنع فما أسرع كفّ النّاس عن مسألتك إذا أيسوا من بذلك مع أنّ أكثر حاجات النّاس إليك ممّا لا مؤونة فيه عليك من شكاه مظلّمه أو طلب إنصاف فى معاملته .

ثمّ إنّ للوالى خاصّة و بطانته فيهم استئثار ، و تطاول ، و قلّة إنصاف فى معاملته فاحسم مادّة أولئك بقطع أسباب تلك الأحوال و لا تقطن لأحد من حاشيتك و حامتك قطيعه و لا يطمعن منك فى اعتقاد عقده تضرّ بمن يليها من النّاس فى شرب أو عمل مشترك يحملون مؤونته على غيرهم فيكون مهناً ذلك لهم دونك و عيبه عليك فى الدّنيا و الآخرة .

و ألزم الحقّ من لزمه من القريب و البعيد ، و كن فى ذلك صابرا محتسبا ، واقعا ذلك من قرابتك و خاصّتك حيث وقع ، و ابتغ عاقبته بما يثقل عليك منه ، فإنّ مغبّة ذلك محموده .

و إن ظنّ الرعيّة بك حيفا فأصحر لهم بعدرك ، و اعدل عنك ظنونهم بإصهارك ،

فإنّ فى ذلك رياضة منك لنفسك ، و رفقا برعيّتك ، و إعدارا تبلغ به حاجتك من تقويمهم على الحقّ .

و لا تدفعنّ صلحا دعاك إليه عدوك و لله فيه رضى ، فإنّ فى الصّلح دعة لجنودك و راحة من همومك ، و أمنا لبلادك ، و لكن الحذر كلّ الحذر من عدوك بعد صلحه ، فإنّ العدو ربّما قارب ليتغفّل ، فخذ بالحزم ، و اتّهم فى ذلك حسن الظّنّ . و إن عقدت بينك و بين عدوك عقده أو ألبسته منك ذمّة ، فحط عهدك بالوفاء ، و ارع ذمتك بالأمانة ، و اجعل نفسك جنّة دون ما أعطيت ، فإنّه ليس من فرائض الله شىء النّاس أشدّ عليه اجتماعا مع تفرّق أهوائهم و تشتّت آرائهم من تعظيم الوفاء بالعهود و قد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استولوا من عواقب الغدر ، فلا تغدرنّ بذمتك و لا تخيسنّ بعهدك و لا تختلنّ عدوك ،

فأنه لا يجترئ على الله إلا جاهل شقى . و قد جعل الله عهده و ذمته أمنا أفضاه بين العباد برحمته ، و حريما يسكنون إلى منعه ، و يستفيضون إلى جواره ، فلا إدغال و لا مدالسة و لا خداع فيه ، و لا تعقد عقدا تجوز فيه العلل ، و لا تعولن على لحن قول بعد التأكيد و التوثقة ، و لا يدعونك ضيق أمر لزمك فيه عهد الله إلى طلب انفساخه بغير الحق ، فإن صبرك على ضيق أمر ترجو انفراجه و فضل عاقبته خير من غدر تخاف تبعته ، و أن تحيط بك من الله فيه طلبه ، فلا تستقيل فيها دنياك و لا آخرتك .

إياك و الدماء و سفكها بغير حلها ، فإنه ليس شيء أدنى لنقمة ، و لا أعظم لتبعة ، و لا أخرى بزوال نعمة و انقطاع مدة ، من سفك الدماء بغير حقها ، و الله سبحانه مبتدئ بالحكم بين العباد فيما تسافكوا من الدماء يوم القيامة ، فلا تقوين سلطانك بسفك دم حرام ، فإن ذلك مما يضعفه و يوهنه بل يزيله و ينقله ، و لا عذر لك عند الله و لا عندى فى قتل العمد ، لأن فيه قود البدن ، و إن ابتليت بخطاء و أفرط عليك سوطك أو سيفك أو يدك بعقوبة ، فإن فى الكزة فما فوقها مقتل ، فلا تطمحن بك نخوة سلطانك عن أن تؤدى إلى أولياء المقتول حقهم .

و إياك و الاعجاب بنفسك ، و الثقة بما يعجبك منها ، و حب الأطراء ، فإن ذلك من أوثق فرص الشيطان فى نفسه ليمحق ما يكون من إحسان المحسنين .

و إياك و المن على رعيتك باحسانك ، أو التزيد فيما كان من فعلك أو أن تعدهم فتتبع موعودك بخلفك ، فإن المن يبطل الاحسان ، و التزيد يذهب بنور الحق ، و الخلف يوجب المقت عند الله و الناس ، قال الله تعالى : (كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ) ١ .

و إياك و العجلة بالأمر قبل أوانها ، أو التسقط فيها عند إمكانها ، أو اللجاجة فيها إذا تنكرت ، أو الوهن عنها إذا استوضحت . فضع كل أمر موضعه ، و أوقع كل عمل موقعه .

و إياك و الاستئثار بما الناس فيه أسوء ، و التغابى عما تعنى به مما قد وضع للعيون ،

فإنّه مأخوذ منك لغيرك ، و عمّا قليل تنكشف عنك أغطيّة الأمور ، و يتتصف منك للمظلوم ، املك حميّة أنفك ، و سورة حدّك ، و سطوة يدك ، و غرب لسانك ، و احترس من كلّ ذلك بكفّ البادره ، و تأخير السّطوة ، حتّى يسكن غضبك فتملك الاختيار ، و لن تحكم ذلك من نفسك حتّى تكثر همومك بذكر المعاد إلى ربّك .

و الواجب عليك أن تتذكّر ما مضى لمن تقدّمك من حكومه عادله ، أو سنّه فاضله ، أو أثر عن نبينا صلّى الله عليه و آله و سلّم ، أو فريضه فى كتاب الله ، فتقتدى بما شاهدت ممّا عملنا به فيها ، و تجتهد لنفسك فى اتّباع ما عهدت إليك فى عهدى هذا ، و استوثقت به من الحجّه لنفسى عليك ، لكيلا تكون لك علّه عند تسرّع نفسك إلى هواها .

و أنا أسأل الله بسعّه رحمته ، و عظيم قدرته على إعطاء كلّ رغبه ، أن يوفّقنى و إيّاك لما فيه رضاه من الاقامه على العذر الواضح إليه و إلى خلقه ، مع حسن الثناء فى العباد ،

و جميل الأثر فى البلاد ، و تمام النعمه ، و تضعيف الكرامه ، و أن يختم لى و لك بالسّعادة و الشّهاده ، إنّنا إليه راغبون . و السّلام على رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم الطّيبين الطّاهرين ، و سلّم تسليما كثيرا .

فرمان مبارک امام عليه السلام به مالک اشتر.این فرمان را امام عليه السلام برای «اشتر نخعی» به هنگامی که او را فرماندار «مصر» قرار داد نوشته است.و این زمانی بود که وضع زمامدار مصر «محمد بن ابو بکر» در هم ریخته و متزلزل شده بود، این فرمان از طولانی ترین و جامعترین فرمانهای امام عليه السلام می باشد [۱]

بسم الله الرحمن الرحيم این دستوری است که بنده خدا علی علیه السلام به «مالک بن حارث اشتر»...

در فرمانش باو صادر فرموده است.و این فرمان را هنگامی نوشت که وی را زمامدار و والی کشور مصر قرار داد تا: مالیاتهای آن سرزمین را جمع آوری کند. با دشمنان آن کشور بجنگد. باصلاح اهل آن همت گمارد.

و به عمران و آبادی شهرها قصبات و روستاها و قریه های آن پردازد.

(نخست) او را بتقوا و ترس از خداوند، ایثار و فداکاری در راه اطاعتش و متابعت از آنچه در کتاب خدا قرآن بآن امر شده است فرمان می‌دهد: به متابعت او امری که در کتاب الله آمده، فرائض و واجبات و سنتها، همان دستوراتی که هیچکس جز با متابعت آنها روی سعادت نمی‌بیند و جز با انکار و ضایع ساختن آنها در شقاوت و بدبختی واقع نمی‌شود باو فرمان می‌دهد که (آئین) خدا را با قلب دست و زبان یاری کند چرا که خداوند متکفل یاری کسی شده که او را یاری نماید و عزت کسیکه او را عزیز دارد.

و نیز او فرمان می‌دهد که خواسته‌های نابجای خود را درهم بشکند و به هنگام وسوسه‌های نفس خویشتن داری را پیش گیرد زیرا که «نفس اماره» هم -واره انسان را به بدی و ادا می‌کند، مگر آنکه رحمت الهی شامل حال او شود.

ای مالک! بدان من تو را بسوی کشوری فرستادم که پیش از تو دولتهای عادل و ستمگری بر آن حکومت داشتند و مردم بکارهای تو همانگونه نظرمی‌کنند که تو در امور زمامداران پیش از خود، و همان را درباره تو خواهند گفت که تو درباره آنها می‌گفتی. بدان! افراد شایسته را با آنچه خداوند بر زبان بندگانش جاری می‌سازد می‌توان شناخت، بنا بر این باید محبوبترین ذخیره در پیش تو عمل صالح باشد، زمام هوا و هوس را در دست گیر و آنچه برای حلال نیست نسبت بخود بخل روا دار، زیرا بخل نسبت بخویشتن این است که راه انصاف را در آنچه محبوب و مکروه تو است پیش‌گیری. قلب خویش را نسبت بملت خود مملو از رحمت و محبت و لطف کن، و همچون حیوان درنده‌ای نسبت بآنان مباش که خوردن آنان را نیمت شماری! زیرا آنها دو گروه بیش نیستند: یا برادران دینی تواند، و یا انسانهایی همچون توگاه از آنها لغزش و خطا سر می‌زند. ناراحتیهای بآنان عارض میگردد بدست آنان عمدا یا بطور اشتباه کارهایی انجام می‌شود (در این موارد) از عفو و گذشت خود آنمقدار بآنها عطا کن، که دوست داری خداوند از عفو و بتوعنایت کند. زیرا تو مافوق آنها، و پیشوایت ما فوق تو و خداوند مافوق کسی است که ترا زمامدار قرارداده است! امور آنان را بتو واگذار کرده، و بوسیله آنها تو را آزمایش نموده است. هرگز خود را در مقام نبرد با خدا قرار مده!

چرا که تو تاب کيفر او را نداری. و از عفو و رحمت او بی‌نیاز نیستی. هرگز از عفو و بخششی که نموده‌ای پشیمان مباش. و هیچگاه از کيفری که نموده‌ای به خود مبال. و نیز هرگز سبب بکاری که پیش می‌آید و راه چاره دارد سرعت بخرج مده. مگو من مامورم (و بر اوضاع مسلطم)، امر می‌کنم و باید اطاعت شود که این موجب دخول فساد در قلب، و خرابی دین، و نزدیک شدن تغییر و تحول در قدرت است. آنگاه که در اثر موقعیت و قدرتی که در اختیار داری، کبر و عجب و خودپسندی در تو پدید آید، به عظمت قدرت و

ملک خداوند که مافوق تو است، نظر افکن! که این ترا از آن سرکشی پائین می‌آورد و آن شدت و تندى را از تو باز می‌دارد و آنچه از دستت رفته است یعنی نیروی عقل و اندیشه‌ات که تحت تاثیر این خود پسندی واقع شده، بتو باز می‌گردد. از همتائی در علو و بزرگی با خداوند بر حذر باش! او از تشبه باو در جبروتش خود را بر کنار دار!

چرا که خداوند هر جباری را ذلیل و هر فرد خود پسند و متکبری را خوار خواهد ساخت.

نسبت بخداوند و نسبت بمردم از جانب خود، و از جانب افراد خاص خاندانت، و از جانب رعایائی که به آنها علاقمندی، انصاف بخرج ده! که اگر چنین نکنی ستم نموده‌ای! و کسی که به بندگان خدا ستم کند، خداوند پیش از بندگانش دشمن او خواهد بود. و کسی که خداوند دشمن او باشد دلیلش رابطه با او بجنگ می‌پردازد تا دست از ظلم بردارد یا توبه کند. (و بدان!) هیچ چیزی در تغییر نعمتهای خدا و تعجیل انتقام و کيفرش، از اصرار بر ستم سریع‌تر و زودرس‌تر نیست. چرا که خداوند دعا و خواسته مظلومان را می‌شنود و در کمین ستمگران است.

باید محبوبترین کارها نزد تو اموری باشند، که و حق با عدالت موافقت و با رضایت توده مردم هماهنگ‌تر است. چرا که خشم توده مردم، خشنودی خواص را بی‌اثر می‌سازد، اما ناخشنودی خاصان با رضایت عموم، جبران پذیر است. (این را نیز بدان که) احدی از رعایا از نظر هزینه زندگی در حالت صلح و آسایش، بر والی سنگین‌تر و بهنگام بروز مشکلات در اعانت و همکاری کمتر، و در اجرای انصاف ناراحت‌تر، و بهنگام در خواست و سؤال بر اصرار ترو پس از عطا و بخشش کم سپاس‌تر، و بهنگام منع خواسته‌ها دیر عذرپذیرتر، و در ساعات رویارویی با مشکلات کم استقامت‌تر، از «گروه خواص» نخواهند بود. ولی پایه دین و جمعیت مسلمانان و ذخیره دفاع از دشمنان تنها «توده ملت» هستند! بنابراین باید گوشت به آنها و میلت با آنان باشد.

باید آنها که نسبت برعیت عیبجو ترند از تو دورتر باشند زیرا، مردم عیوبی دارند که والی در ستر و پوشاندن آن عیوب از همه سزاوارتر است. در صدد مباحث که عیب پنهانی آنها را بدست آوری، بلکه وظیفه تو آن است که آنچه برایت ظاهر گشته اصلاح کنی. و آنچه از تو مخفی ست خدا درباره آن حکم می‌کند. بنابراین این تا آنجا که توانائی داری عیوب مردم را پنهان ساز! تا خداوند عیوبی را که دوست داری برای مردم فاش نشود، مستور دارد. (با برخورد خوب) عقده آنها را که کینه دارند بگشا و اسباب دشمنی و عداوت را

قطع کن! او از آنچه برای تو روشن نیست تغافل نما! بتصدیق سخن چینان تعجیل مکن! زیرا آنان گر چه در لباس ناصحین جلوه گر شوند خیانت می کنند.

بخیل را در مشورت خود دخالت مده! زیرا که ترا از احسان منصرف، و از تهی دستی و فقر می ترساند، و نیز با افراد ترسو مشورت مکن! زیرا در کارها روحیه ات را تضعیف می نمایند. همچنین حریص را بمشاورت مگیر که حرص را با ستم گری در نظرت زینت می دهد. (همه آنچه درباره این افراد گفتیم) بخاطر این است که بخل و ترس و حرص و غرائز و تمایلات متعددی هستند که جامع آنها سوء ظن بخدای بزرگ است.

بدترین وزراء کسانی هستند که وزیر زمامداران بد و اشرار پیش از تو بوده اند، کسی که با آن گناهکاران در کارها شرکت داشته نباید جز و صاحبان سر تو باشد آنها همکاران گناهکاران و برادران ستمکارانند، در حالیکه تو بهترین جانشین را از میان مردم بجای آنها خواهی یافت: از کسانی که از نظر فکر و نفوذ اجتماعی کمتر از آنها نیستند، و در مقابل، بار گناهان آنها را بردوش ندارند، از کسانی هستند که با ستمگران در ستمشان همکاری نکرده و در گناه شریک آنان نبوده اند. این افراد هزینه شان بر تو سبکتر، همکار-یشان با تو بهتر، محبتشان با تو بیشتر، و انس و الفتشان با بیگانگان کمتر است.

بنابر این آنها را از خواص و دوستان خود و راز داران خویش قرار ده!

سپس (از میان اینان) افرادی را که در گفتن حق از همه صریحتر، و در مساعدت و همراهی نسبت بآنچه خداوند برای اولیایش دوست نمی دارد، بتو کمتر کمک می کند، مقدم دار، خواه موافق میل تو باشند یا نه، باهل ورع و صدق و راستی ببیوند، و آنان را طوری تربیت کن که ستایش بی حد از تو نکنند و تو را نسبت باعمال نادرستی که انجام نداده ای تمجید ننماید. زیرا مدح و ستایش بیش از حد عجب و خود پسندی ببار می آورد و انسان را بکبر و غرور نزدیک می سازد.

هرگز نباید افراد نیکوکار و بدکار در نظرت مساوی باشند زیرا این کار سبب می شود که افراد نیکوکار در نیکبایشان بی رغبت شوند، و بدکاران در عمل بدشان تشویق گردند، هر کدام از اینها را مطابق کارش پاداش ده! بدان که هیچ وسیله ای برای جلب

اعتماد والی، بوفاداری رعیت، بهتر از احسان بآنها و تخفیف هزینه‌ها بر آنان، و عدم اجبارشان بکاری که وظیفه ندارند نیست، در این راه آنقدر بکوش تا بوفاداری آنان خوشبین شوی (و بر آنان اعتماد کنی که) این خوشبینی بار رنج فراوانی را از دوشت برمی‌دارد.

سزاوار است بآنها که بیشتر مورد احسان تو قرار گرفته‌اند خوشبین تر باشی و بعکس آنها که مورد بدرفتاری تو واقع شده‌اند بدبین تر.

هرگز سنت پسندیده‌ای را که پیشوایان این امت بآن عمل کرده‌اند، و ملت اسلام بآن انس و الفت گرفته و امور رعیت بوسیله آن اصلاح می‌گردد، نقض مکن! و نیز سنت و روشی که به سنتهای گذشته زیان وارد می‌سازد احداث منماکه اجر، برای کسی خواهد بود که آن سنتها را بر قرار کرده، و گنااهش بر تو که آنها را نقض نموده‌ای، «با دانشمندان زیاد بگفتگو بنشین» و با حکماء و اندیشمندان نیز بسیار بحث بپرداز این گفتگوها و بحثها باید در باره اموری باشد که بوسیله آن وضع کشور را اصلاح می‌کند و آنچه موجب قوام کار مردم پیش از تو بوده.

(ای مالک) بدان! مردم از گروههای مختلف تشکیل یافته‌اند که هر کدام جز به وسیله دیگری اصلاح و تکمیل نمی‌شوند، و هیچ کدام از دیگری بی‌نیاز نیستند. (این گروهها عبارتند از):

«لشکریان خدا»، «نویسندگان عمومی و خصوصی»، «قضات عالی و دادگستر»، «عاملان انصاف و مدارائی» (انتظامات داخلی)، «اهل جزیه و مالیات» اعم از کسانی که در پناه اسلامند و یا مسلمانند و «تجار و صنعتگران» و بالاخره «قشر پائین» یعنی نیازمندان و مستمندان، برای هر کدام از این گروهها خداوند سهمی را مقرر داشته و در کتاب خدا، یا سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که بصورت عهد در نزد ما محفوظ است این سهم را مشخص و معین ساخته است.

اما «سپاهیان» با اذن پروردگار حافظان و پناهگاه رعیت، زینت زمامداران، عزت و شوکت دین و راههای امنیتند. قوام رعیت جز بوسیله اینان ممکن نیست از طرفی برقراری سپاه جز بوسیله خراج (مالیات اسلامی) امکان پذیر نمی‌باشد، زیرا با خراج برای جهاد با دشمن تقویت می‌شوند، و برای اصلاح خود بآن تکیه می‌نمایند. و با آن رفع نیازمندیهای خویش را می‌کنند. سپس این دو گروه (سپاهیان و مالیات دهندگان) جز با گروه سوم قوام و پایداری نمی‌پذیرند و آنها عبارتند از:

«قضات» و «کارگزاران دولت» و منشی‌ها زیرا آنها قرار دادها و معاملات را استحکام می‌بخشند و مالیاتها را جمع آوری می‌کنند و در ضبط امور خصوصی و عمومی مورد اعتماد و اطمینان هستند و این گروه‌ها بدون «تجار» و «پیشه‌وران» و «صنعتگران» قوامی ندارند، زیرا آنها وسائل زندگی را جمع آوری می‌کنند و در بازارها عرضه می‌نمایند و وسائل و ابزاری را بادت خود می‌سازند که در امکان دیگران نیست.

سپس «قشر پائین» نیازمندان و از کار افتادگان هستند که باید بآنها مساعدت و کمک نمود، و برای هر کدام بخاطر خدا سهمی مقرر داشت. و نیز هر یک از نیازمندان بمقدار اصلاح کارشان بر والی حق دارند و هرگز والی ازادای آنچه خداوند او را ملزم بآن ساخته خارج نخواهد شد، جز با اهتمام و کوشش و استعانت از خداوند، و مهیا ساختن خود بر ملازمت حق و شکیبائی و استقامت در برابر آن، خواه بر او سبک باشد یا سنگین.

فرمانده سپاهت را کسی قرار ده که در پیش تو نسبت بخدا و پیامبر و امام تو خیر-خواه‌تر از همه و پاک دل‌تر و عاقل‌تر باشد از کسانی که دیر خشم می‌گیرند و عذر پذیرترند، نسبت به ضعف و ثوف و مهربان و در مقابل زورمندان قوی و پر قدرت، از کسانی که مشکلات آنها را از جای بدر نمی‌برد، و ضعف همراهان آنها، را بزانو در نمی‌آورد سپس روابط خود را با افراد با شخصیت و اصیل و خاندانهای صالح و خوش سابقه بر قرار ساز!

و پس از آن با مردمان شجاع و سخاوتمند و افراد بزرگوار، چرا که آنها کانون کرم و مراکز نیکی هستند. آنگاه از آنان آن گونه تفقد کن که پدر و مادر از فرزندشان تفقد و دلجوئی می‌کنند و هرگز نباید چیزی را که بوسیله آن آنها رانیرو می‌بخشی در نظر تو بزرگ آید. و نیز نباید لطف و محبتی که با بررسی وضع آنها می‌نمائی هر چند اندک باشد، خرد و حقیر بشماری، زیرا همین لطف و محبت‌های کم آنان را وادار به خیر خواهی و حسن ظن نسبت بتو می‌کند. هر-گزار بررسی جزئیات امور آنها بخاطر انجام کارهای بزرگ ایشان، چشم‌پوش! زیرا همین الطاف و محبت‌های جزئی جائی برای خود دارد که از آن بهره‌برداری می‌کنند و کارهای بزرگ نیز موقعیتی دارد که خود را از آن بی‌نیاز نمی‌دانند.

فرماندهان لشکر تو باید کسانی باشند که در کمک به سپاهیان بیش از همه مواسات کنند. و از امکانات خود بیشتر بآنان کمک نمایند، بحدی که هم نفرات سربازان، و هم کسانی که تحت تکفل آنها هستند اداره شوند. بطوری که همه آنها تنها بیک چیز بیندیشند و آن جهاد با دشمن است، محبت و مهربانی تو نسبت به آنان قلبهایشان را بتو متوجه می سازد (بدان) برترین چیزی که موجب روشنائی چشم زمامداران می شود، بر قراری عدالت در همه بلاد و آشکارشدن علاقه رعایا نسبت بآنها است. اما مودت و محبت آنان جز با پاکی دلهایشان نسبت به والیان آشکار نمی گردد. و خیر خواهی آنها در صورتی مفید است که با میل خود گرداگرد زمامداران را بگیرند، و حکومت آنها برایشان سنگینی نکند و طولانی شدن مدت زمامداریشان برای این رعایا ناگوار نباشد، میدان امید سران سپاهت را توسعه بخش و پی در پی آنها را تشویق کن! و کارهای مهمی که انجام داده اند بر شمار. زیرا یاد آوری کارهای نیک آنها شجاعانیشان را بحرکت بیشتر، وادار می کند. و آنان که در کار کندی می ورزند بکار تشویق می شوند انشاء الله.

سپس باید زحمات هر کدام از آنها را بدقت بدانی. و هرگز زحمت و تلاش کسی از آنان را بدیگری نسبت ندهی. و ارزش خدمت او را کمتر از آنچه هست بحساب نیاوری، و از سوی دیگر شرافت و آبروی کسی موجب این نشود که کار کوچکش را بزرگ بشماری. و همچنین حقارت و کوچکی کسی موجب نگردد که خدمت پر ارجش را کوچک بحساب آوری. مشکلاتی که در احکام برایت پیش می آید، و اموری که بر تو مشتبّه می شود بخدا و پیامبرش ارجاع ده چرا که خداوند بزرگ بگروهی که علاقه داشته ارشادشان کند فرموده:

«ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت خداوند کنید و اطاعت پیامبرش و اطاعت اولی الامر که از خود شما هستند، و اگر در چیزی نزاع کردید آنرا بخدا و رسولش باز گردانید» (سوره نساء (۴)، آیه ۵۹).

باز گرداندن چیزی بخداوند متمسک شدن بقرآن کریم و یافتن دستور از آیات محکم آن است و باز گرداندن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همان متمسک بسنت قطعی و مورد اتفاق آن حضرت است.

سپس از میان مردم، برترین فرد، در نزد خود را برای قضاوت برگزین از کسانی که مراجعه فراوان آنها را در تنگنا قرار ندهد. و بر خورد مخالفان با یکدیگر او را بخشم و کج خلقی و ندارد. در اشتباهاتش پافشاری نکند.

و باز گشت بحق، هنگامی که برای آنها روشن شد، بر آنها سخت نباشد.

طمع را از دل بیرون کرده، و در فهم مطالب باندک تحقیق، اکتفا نکند، از کسانی که در شبهات از همه محتاطتر، و در یافتن و تمسک بحجت و دلیل از همه مصرتر باشند، با مراجعه مکرر شکایت کنندگان کمتر خسته شوند و در کشف امور شکیباتر، و بهنگام آشکار شدن حق در فصل خصومت از همه قاطعتر باشند. از کسانی که ستایش فراوان آنها را فریب ندهد، و تمجیدهای بسیار آنانرا متمایل بجانب مدح کننده نسازد، ولی البته این افراد بسیار کمند.

آنگاه با جدیت هر چه بیشتر قضاوتهای قاضی خویش را بررسی کن و در بذل و بخشش به او سفره سخاوت را بگستر، آنچه که نیازمندیش از بین برود و حاجت و نیازی بمردم پیدا نکند، و از نظر منزلت و مقام آنقدر مقامش را نزد خودت بالا ببر که هیچکدام از یاران نزدیکت، به نفوذ در او طمع نکنند. و از توطئه این گونه افراد در نزد تو در امان باشد.

(و بداند که موقعیتش از او بالاتر نیست که بخواهد از او شکایتی بکند) در آنچه گفتیم با قوت بنگر! چرا که این دین اسیر دست اشرار، و وسیله هوسرانی و دنیا طلبی گروهی بوده است.

سپس در کارهای کارمندان بنگر! و آنها را با آزمایش و امتحان بکار وادار! و از روی میل و استبداد آنها را بکاری و انداز، زیرا استبداد و تسلیم تمایل شدن، کانونی از شعبه های جور و خیانت است. و از میان آنها افرادی که با تجربه تر و پاکتر و پیشگامتر در اسلامند برگزین، زیرا اخلاق آنها بهتر و خانواده آنها پاکتر، و همچنین کم طمعتر و در سنجش عواقب کارها بیناترند.

سپس حقوق کافی بآنها بده زیرا این کار آنها را در اصلاح خویش تقویت می کند، و از خیانت در اموالیکه زیر دست آنها است بی نیاز میسازد.

بعلاوه این حجتی در برابر آنها است اگر از دستور سر پیچی کنند یا درامانت خیانت ورزند، سپس با فرستادن ماموران مخفی راستگو و با وفا، کارهای آنان را زیر نظر بگیر! زیرا بازرسی مداوم پنهانی، سبب می شود که آنها بامانت داری و مدارا کردن بیزیردستان ترغیب شوند! اعوان و انصار خویش راسختر زیر نظر بگیر اگر یکی از آنها دست بخیان زد و ماموران سری تو متفقا چنین گزارشی را دادند، بهمین مقدار از شهادت قناعت کن. و او را زیر تازیانه کیفر بگیر! و بمقدار خیانتی که انجام داده او را کیفر

نما! سپس وی را در مقام خواری و مذلت بنشان! و نشانه خیانت را بر او بنه! و گردن بندنک و تهمت را بگردنش بیفکن! (و او را بجامعه چنان معرفی کن که عبرت دیگران گردد) «خراج» و «مالیات» را دقیقاً زیر نظر بگیر! بگونه‌ای که صلاح مالیات‌دهندگان باشد. زیرا در بهبودی وضع مالیات، و بهبودی حال مالیات‌دهندگان، بهبودی حال دیگران نیز نهفته است. و هرگز دیگران بصلاح و آسایش نمی‌رسند، جز اینکه خراج دهندگان در صلاح و بهبودی بسر برند، چرا که مردم همه عیال و نان خور خراج و خراج‌گذاران هستند. باید کوشش تو در آبادی زمین بیش از کوشش در جمع‌آوری خراج باشد زیرا که خراج جز با آبادانی بدست نمی‌آید. و آن کس که بخواهد مالیات را بدون عمران و آبادانی مطالبه‌کند شهرها را خراب، و بندگان خدا را نابود می‌سازد. و حکومتش بیش از مدت کمی دوام نخواهد داشت. اگر رعایا از سنگینی مالیات، و یا رسیدن آفات، یا خشک شدن آب چشمه‌ها، و یا کمی باران و یا دگرگونی زمین در اثر آب گرفتن و فساد بذرها، و یا تشنگی بسیار برای زراعت و فاسد شدن آن‌بتو شکایت آورند. مالیات را بمقداری که حال آنها بهبود یابد تخفیف ده و هرگز این تخفیف بر تو گران نیاید، زیرا که آن ذخیره و گنجینه‌ای است که آنها بالاخره آنرا در عمران و آبادی کشورت بکار می‌بندند و موجب عمران سرزمینهای تو و ينت حکومت و ریاست تو خواهد بود و از تو بخوبی ستایش می‌کنند و در گسترش عدالت از ناحیه تو با خرسندی سخن می‌گویند. و تو نیز خود در این میان مسرور و شادمان خواهی بود. بعلاوه تو می‌توانی با تقویت آنها از طریق ذخیره‌ای که بر ایشان نهاده‌ای اعتماد کنی. و نیز می‌توانی با این عمل که آنها را بعدالت و مهربانی عادت داده‌ای، به آنان مطمئن باشی، چرا که گاهی برای تو گرفتاریهایی بیش می‌آید که باید بر آنها تکیه کنی. و در این حال آنها با طیب خاطر، پذیرا خواهند شد و عمران و آبادی تحمل همه اینها را دارد و اماویرانی زمین تنها باین علت است که کشاورزان و صاحبان زمین فقیر می‌شوند.

و بیچارگی و فقر آنها بخاطر آن است که زمامداران به جمع اموال می‌پردازند و نسبت به بقای حکومتشان بدگمانند، و از تاریخ زمامداران گذشته عبرت نمی‌گیرند.

سپس در وضع منشیان و کارمندان دقت کن و کارهایت را به بهترین آنها بسپار و نامه‌های سری و نقشه‌ها و طرحهای مخفی خود را در اختیار کسی بگذار که دارای اساسی‌ترین اصول اخلاقی باشد! از کسانی که موقعیت و مقام آنها را مست و مغرور نسازد که در حضور بزرگان و سران مردم، نسبت‌بتو مخالفت و گستاخی کنند، و در اثر غفلت در رساندن نامه‌های کارمندان، بتو و

گرفتن جوابهای صحیحش از تو، کوتاهی ننمایند، خواه در اموری باشد که از طرف تو دریافت میدارند و یا از سوی تو میبخشند، باید قراردادهائی که برای تو تنظیم میکنند سست و آسیب پذیر نباشد، و هر گاه قرار دادی به زیان تو باشد از یافتن راه حل عاجز نمانند. و نسبت به ارزش و منزلت خویش نا آگاه و بی اطلاع نباشند که شخص نا آگاه از منزلت خویش، از ارزش و مقام دیگری نا آگاهتر خواهد بود.

سپس در انتخاب این منشیان هرگز به فراست و خوشبینی و خوش گمانی خود تکیه مکن، چرا که مردان زرنگ، طریقه جلب نظر و خوشبینی زمامداران را با ظاهر سازی و تظاهر به خوش خدمتی خوب می دانند، در حالیکه در ماوراء این ظاهر جالب هیچگونه امانت داری و خیرخواهی وجود ندارد. بلکه آنها را از طریق پستهای که برای حکومتهای صالح پیش از تو داشته اند بیازمای، بنابر این بر کسانی اعتماد کن که در میان مردم خوش سابقه تر و در امانت داری معروفند، و این خود دلیل آنست که تو برای خدا و کسانی که والی بر آنان هستی خیر خواه می باشی، باید برای هر نوعی از کارها یک رئیس انتخاب کنی؛ رئیسی که کارهای مهم، وی را مغلوب و درمانده نسازد، و کثرت کارها او را پریشان و خسته نکند، و به خوبی باید بدانی هر عیبی در منشیان تو یافت شود که تو از آن بیخبر باشی شخصا مسئول آن خواهی بود؛ به تجار و صاحبان صنایع توصیه کن؛ و آنها را به خیر و نیکی سفارش نما (و در این توصیه بین) بازرگانانی که در شهر و یا ده هستند (و دارای مرکز ثابت و تجارتخانه اند) و آنها که سیار و در گردشند، و نیز صنعتگرانی که با نیروی جسمانی خویش بکار صنعت میپردازند، تفاوت مگذار! چرا که آنها منابع اصلی منافع و اسباب آسایش جامعه به شمار میروند، آنها هستند که از سرزمینهای دور دست، از پرتگاهها و کوهستانها و دریاها، و سرزمینهای هموار و ناهموار مواد مورد نیاز را گرد میآورند، از مناطقی که عموم مردم با آن سر و کاری ندارند و جرئت رفتن به آن سامان را نمیکند (توجه داشته باش) بازرگانان و پیشه وران و صنعتگران مردمی سالمند و از نیرنگ و شورش آنها بیمی نیست، آنها صلح دوست و آرامش طلبند. اما باید از وضع آنان، چه آنها که در مرکز فرمانداری تو زندگی میکنند و چه آنها که در گوشه و کنار هستند جستجو و بازرسی کنی، ولی بدان با همه آنچه گفتم در میان آنها گروهی تنگ نظر و بخیل آنها هم به صورت قبیح و زشت آن، میباشند. که همواره در پی احتکار مواد مورد نیاز مردم و تسلط یافتن بر تمام معاملات هستند؛ و این موجب زیان توده مردم و عیب و ننگ بر زمامداران است. از احتکار به شدت جلوگیری کن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن منع فرمود. باید معاملات با شرایط

آسان صورت گیرد، با موازن عدل و نرخهائی که نه به فروشنده زیان رساند و نه به خریدار! و هرگاه کسی پس از نهی تو از احتکار به چنین کاری دست بزند، او را کیفر کن! و در مجازات او بکوش ولی این مجازات نباید بیش از حد باشد.

خدا را! خدا را! در مورد طبقه پائین! آنها که راه چاره ندارند یعنی مستمندان و نیازمندان و تهیدستان و از کار افتادگان، در این طبقه هم کسانی هستند که دست سؤال دارند و هم افرادی که باید بآنها بدون پرسش، بخشش شود، بنابر این به آنچه خداوند در مورد آنان بتو دستور داده عمل نما! قسمتی از بیت-المال و قسمتی از غلات خالصه جات اسلامی را در هر محل بآنها اختصاص ده، و بدان آنها که دورند به مقدار کسانی که نزدیکند سهم دارند و باید حق همه آنها را مراعات کنی، بنابر این هرگز نباید سرمستی زمامداری تو را بخود مشغول سازد، (و بآنها رسیدگی نکنی) چرا که هرگز بخاطر کارهای فراوان و مهمی که انجام می دهی از انجام نشدن کارهای کوچک معذور نیستی! نباید دل از آنها برگیری و چهره بروی آنان درهم کنی! در امور آنها که بتو دسترسی ندارند و مردم بدیده تحقیر، بآنها می نگرند بررسی کن، و برای این کار فرد مورد اطمینانی را که خدا ترس، و متواضع باشد برگزین تا وضع آنان را بتو گزارش دهد، سپس با آن گروه بطوری رفتار کن که به هنگام ملاقات پروردگار عذرت پذیرفته باشد، چرا که از میان رعایا این گروه از همه به احقاق حق محتاجترند. و باید در ادای حق تمام افراد در پیشگاه خداوند عذر و دلیل داشته باشی، درباره یتیمان و پیران از کار افتاده که هیچ راه چاره ای ندارند و نمی توانند دست نیاز خود را بسوی مردم دراز کنند، بررسی کن، البته این کار بر زمامداران سنگین است! ولی حق همه اش سنگین است!

و گاهی خداوند آن را بر اقوامی سبک می سازد، اقوامی که طالب عاقبت نیکند، و خویش را به استقامت و بردباری عادت داده و براستی وعده های خداوند اطمینان دارند.

برای مراجعان خود وقتی مقرر کن که بنیاز آنها شخصا رسیدگی کنی!

مجلس عمومی و همگانی برای آنها تشکیل ده و درهای آنرا بروی هیچکس نبند و بخاطر خداوندی که ترا آفریده تواضع کن و لشکریان و محافظان و پاسبانان را از این مجلس دور ساز! تا هر کس با صراحت و بدون ترس و لکنت سخنان خود را با تو بگوید، زیرا من بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را شنیدم «ملتى که حق ضعیفان را از زورمندان با صراحت

نگیرد، هرگز پاک و پاکیزه نمی‌شود و روی سعادت نمی‌بیند» سپس خشونت و کندی آنها را در سخن تحمل کن، در مورد آنها هیچگونه محدودیت و استکبار روا مدار که خداوند بواسطه این کار، رحمت و اسعش را بر تو گسترش خواهد داد و موجب ثواب اطاعت او برای تو خواهد شد. آنچه میبخشی بگونه‌ای ببخش که گوارا باشد (بی منت و بی خشونت). و خود داری از بخشش را با لطف و معذرت‌خواهی توام کن! بدان قسمتی از کارها است که شخصا باید آنها را انجام دهی، (و نباید بدیگران واگذار کنی). از جمله: پاسخ دادن به کارگزاران دولت میباشد، در آنجا که منشیان و دفتر داران از پاسخ عاجزند. و دیگر برآوردن نیازهای مردم است در همان روز که احتیاجات گزارش میشود، و پاسخ آنها برای همکارانت مشکل و دردسر می‌آفریند. (بهوش باش!) کار هر روز را در همان روز انجام ده زیرا هر روز کاری مخصوص بخود دارد. باید بهترین اوقات و بهترین ساعات عمرت را برای خلوت با خدا قرار دهی! هر چند اگر نیت خالص داشته باشی، و امور رعایا روبراه شود همه کارهای عبادت و برای خدا است.

از جمله کارهایی که مخصوصا باید با اخلاص انجام دهی اقامه فرائض است که ویژه ذات پاک او است. بنابر این از بدنت شب و روز در اختیار فرمان خدا بگذار! آنچه موجب تقرب تو بخداوند میشود بطور کامل و بدون نقص بانجام رسان! اگر چه خستگی جسمی و ناراحتی پیدا کنی. و هنگامی که بنماز جماعت برای مردم می‌ایستی باید نماز نه نفرت‌آور و نه تضييع کننده باشد. (نه آنقدر آنرا طول بده که موجب تنفر مامومین شود و نه آنقدر سریع که نماز را ضایع کنی) چرا که در بین مردمی که با تو بنماز ایستاده‌اند، هم بیمار وجود دارد، و هم افرادی که کارهای فوتی دارند، من از رسول خدا (ص) بهنگامی که مرا بسوی «یمن» فرستاد پرسیدم: چگونه با آنان نماز بخوانم؟ در پاسخ فرمود: «نمازی بخوان همچون نمازی که ناتوانترین آنها میخواند، و نسبت به مؤمنان رحیم و مهربان باش!»

هیچگاه خود را در زمانی طولانی از رعیت پنهان مدار! چرا که دور بودن زمامداران از چشم رعایا خود موجب نوعی محدودیت و بی اطلاعی نسبت به امور مملکت است، و این چهره پنهان داشتن زمامداران، آگاهی آنها را از مسائل نهانی قطع میکند. در نتیجه، بزرگ در نزد آنان کوچک، و کوچک بزرگ، کار نیک زشت، و کار بد نیکو، و حق با باطل آمیخته میشود. چرا که زمامدار بهر حال بشر است، و اموری که از او پنهان است نمیداند. از طرفی حق همیشه علامت مشخصی ندارد تا بشود راست را از دروغ تشخیص داد از این گذشته توازن دو حال خارج نیستی یا مردی هستی که خود را آماده جانبازی در راه حق ساخته‌ای؟ بنابر این نسبت بحق واجبی که

باید پردازی، یا کار نیکی که باید انجام دهی، چرا خود را در اختفا نگه میداری؟! یا مردی هستی بخیل و تنگ نظر، در این صورت، مردم چون تو را ببینند مایوس میشوند و از حاجت خواستن صرف نظر میکنند!! بعلاوه بیشتر حوائج مراجعان برای تو چندان زحمتی ندارد، از قبیل شکایت از ستمی، یا در خواست انصاف در داد و ستدی. سپس بدان برای زمامدار، خاصان و صاحب اسراری است که خود خواه و دست درازند، و در داد و ستد، با مردم عدالت و انصاف را رعایت نمیکنند، ریشه ستم آنان را با قطع وسائل از بیخ بر کن! و به هیچ یک از اطرافیان و بستگان خود زمینی از اراضی مسلمانان و امگذار، و باید طمع نکنند که قرار دادی بسود آنها منعقد سازی که مایه ضرر سایر مردم باشد، خواه در آبیاری و یا عمل مشترک دیگر، بطوریکه هزینه های آنها بر دیگران تحمیل کنند که در این صورت سودش برای آنها است و عیب و ننگش برای تو در دنیا و آخرت.

حق را درباره آنها که خواهان حقند چه خویشاوند، و چه بیگانه رعایت کن، و در این باره صابر باش و به حساب خدا بگذار! (و پاداش این کار را از او بخواه) هر چند اینکار، موجب فشار بر یاران نزدیک شود، و سنگینی اینراه را بخاطر سرانجام ستوده آن تحمل کن، و هرگاه رعایا نسبت به تو گمان بد ببرند، افشاگری کن! و عذر خویش را در مورد آنچه موجب بدبینی شده آشکارا بآنان در میان گذار، و با صراحت بدبینی آنها را از خود بر طرف ساز، چه اینکه اینگونه صراحت، موجب تربیت اخلاقی تو، و ارفاق و ملاطفت برای رعیت است و این بیان عذر، تو را به مقصودت در وادار ساختن آنها بحق میرساند.

هرگز صلحی را که از جانب دشمن پیشنهاد میشود و رضای خدا در آن است رد مکن، که در صلح برای سپاهت آسایش و تجدید نیرو، و برای خود آرامش از هم و غمها، و برای ملت امنیت است. اما زنهار! زنهار! سخت از دشمنت پس از بستن پیمان صلح بر حذر باش! چرا که دشمن گاهی نزدیک میشود که غافلگیر سازد، بنابر این دور اندیشی را بکار گیر، و در این موارد روح خوش-بینی را کنار بگذار، اگر پیمانی بین تو و دشمنت بسته شد، و یا تعهد پناه دادن را باو دادی، جامه وفاء را بر عهد خویش بپوشان، و تعهدات خود را محترم بشمار! و جان خود را سپر تعهدات خویش قرار ده! زیرا هیچیک از فرائض الهی نیست که همچون وفای بعهد و پیمان، مردم جهان با تمام اختلافاتی که دارند، نسبت بآن این چنین اتفاق نظر داشته باشند حتی مشرکان زمان جاهلیت، علاوه بر مسلمانان، آن را مراعات میکردند. چرا که عواقب پیمان شکنی را آزموده بودند. بنابر این هرگز پیمان شکنی مکن، و در عهد خود خیانت روا مدار، و دشمنت را مغریب، زیرا غیر از شخص جاهل و شقی، کسی گستاخی بر خداوند را روا نمیدارد. خداوند عهد و

پیمانی را که با نام او منعقد میشود با رحمت خود مایه آسایش بندگان، و حریم امنی برایشان قرار داده تا بآن پناه برند. و برای انجام کارهای خود بجوار او متمسک میشوند. بنابر این، فساد، خیانت و فریب، در عهد و پیمان راه ندارد، هرگز پیمانی را مبنی که در تعبیرات آن جای گفتگو باقی بماند، و بعد از تاکید و عبارات محکم، عبارات سست و قابل توجیه بکار میر (که اثر آنرا خشی میکند). هرگز نباید قرار گرفتن در تنگنا بخاطر الزامهای الهی پیمانها، تو را وادار سازد که برای فسخ آن از راه ناحق اقدام کنی، زیرا شکیبائی تو در تنگنای پیمانها که امید گشایش و پیروزی در عاقبت آن داری، بهتر است از پیمان شکنی و خیانتی که از مجازات آن میترسی همان پیمان شکنی که موجب مسؤولیتی از ناحیه خداوند میگردد که نه در دنیا و نه در آخرت نتوانی پاسخ گوی آن باشی.

زنهار! از ریختن خون بناحق بپرهیز، زیرا هیچ چیز در نزدیک ساختن کیفر انتقام، بزرگ ساختن مجازات، سرعت زوال نعمت، و پایان بخشیدن به زمامداری، همچون ریختن خون ناحق نیست، و خداوند سبحان در دادگاه قیامت قبل از هر چیز در میان بندگان خود، در مورد خونهای که ریخته شده دادرسی خواهد کرد. بنابر این زمامداریت را با ریختن خون حرام تقویت مکن. چرا که آنرا تضعیف و سست میکند، بلکه بنیاد آنرا میکند. و آنرا به دیگران منتقل مینماید. و هیچگونه عذری نزد خدا و نزد من در قتل عمد پذیرفته نیست. چرا که کیفر آن قصاص است. و اگر به قتل خطا مبتلا گشتی و شمشیر و تازیانه و دستت بناروا کسی را کیفر کرد، - چون ممکن است با یک مشت و بیشتر قتلی واقع گردد - مبدا غرور زمامداری مانع از آن شود که حق اولیاء مقتول را بپرداز و رضایت آنها را جلب کنی!

خویشتن را از خود پسندی بر کنار دار و نسبت به نقاط قوت خویش خود بین باش. مبدا تملق را. دوست بداری زیرا که آن مطمئن ترین فرصت برای شیطان است، تا نیکوکاری نیکان را محو و نابود سازد. از منت بر رعیت بهنگام احسان، بپرهیز، و بیش از آنچه انجام داده ای کار خود را بزرگ مشمار، و از اینکه بآنها وعده دهی و سپس تخلف کنی بر حذر باش، زیرا منت، احسان را باطل میسازد، و بزرگ شمردن خدمت نور حق را میبرد و خلف وعده موجب خشم خدا و خلق است، خداوند میفرماید «این موجب خشم بزرگ نزد خدا است که بگوئید و انجام ندهید» (سوره صف (۶۱)، آیه ۳).

از عجله در مورد کارهایی که وقتشان نرسیده، یا سستی در کارهایی که امکان عمل آن فراهم شده، یا لجاجت در اموری که مبهم است، یا سستی در کارها هنگامی که واضح و روشن است بر حذر باش! و هر امری را در جای خویش و هر کاری را بموقع خود انجام ده.

از امتیاز خواهی برای خود در آنچه مردم در آن مساوی هستند بپرهیز، و از تغافل از آنچه مربوط بتواست و برای همه روشن است بر حذر باش، چرا که بهر حال نسبت آن در برابر مردم مسئولی و بزودی پرده از روی کارهایت بر کنار می‌رود، و انتقام مظلوم از تو گرفته میشود باد دماغت را فرو بنشان حدت و شدت و قدرت دست، و تیزی زبانت را در اختیار خود گیر! و برای جلوگیری از این کار، مخصوصا توجه بزبانت داشته باش که (سخنی بدون فکر نگوئی)، و نیز در بکار بستن قدرت تاخیر انداز تا خشم فرو نشیند، و مالک خویشتن گردی، هرگز حاکم بر خویشتن نخواهی بود جز اینکه فراوان به یاد قیامت و باز گشت بسوی پروردگار باشی!

بر تو واجب است که همواره بیاد حکومتهای عادلانه پیش از خود باشی، همچنین توجه خود را بر روشهای خوب یا اثری که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده، و یا فریضه‌ای که در کتاب خداوند آمده معطوف دار، بخطوطی از حکومت که در روش من مشاهده کرده‌ای اقتداء کن پس اقتدا کنی به آنچه ما بدان عمل می کرده ایم و بکوشی تا از هر چه در این عهدنامه بر عهده تو نهاده ام و حجت خود در آن بر تو استوار کرده ام، پیروی کنی، تا هنگامی که نفست به هوا و هوس شتاب آرد، بهانه ای نداشته باشی. و جز خدای کس نیست که از بدی نگهدارد و به نیکی توفیق دهد، از وصایا و عهود رسول الله (صلی الله علیه و آله) با من ترغیب به نماز بود و دادن زکات و مهربانی با غلامانتان. و من این عهدنامه را که برای تو نوشته ام به وصیت او پایان می دهم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم، و از این عهد نامه (که) پایان آن است:)

از خدای می طلبم که به رحمت و اسعه خود و قدرت عظیمش در برآوردن هر مطلوبی مرا و تو را توفیق دهد به چیزی که خشنودیش در آن است، از داشتن عذری آشکار در برابر او و آفریدگانش و آوازه نیک در میان بندگان و نشانه های نیک در

بلادش و کمال نعمت او و فراوانی کرمش . و اینکه کار من و تو را به سعادت و شهادت به پایان رساند، به آنچه در نزد اوست مشتاقیم و السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین .

توضیحات

[۱] در اینجا چند مطلب را باید یادآور شوم:

۱- مدارک این عهد نامه.

۲- شرحهائی که بر آن نوشته شده.

۳- شرح حال مختصری از مالک اشترره.

اما مدارک این عهد <

قاضی نعمان در کتاب دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰ آن را از کتاب مذکور نقل کرده است.

و نویری در نهایت الارب ج ۶ ص ۱۹ آنرا نقل کرده. سند این عهد <

مرحوم شیخ طوسی نیز در کتاب فهرست ص ۶۲ سند آن را به اصبع ابن نباته می‌رساند باین معنا که او این عهد <

و اما کتابهائی که در شرح این عهد <

۱- آداب الملوك نوشته نظام العلماء میرزا رفیع الدین طباطبائی تبریزی متوفای سال ۱۳۲۶.

۲- اساس السیاسة فی تاسیس الریاسة نوشته محمد ابن مولی اسماعیل کجوری ملقب به سلطان المتکلمین متوفای ۱۴ شعبان ۱۳۵۳.

۳- تحفة السلیمانیه نوشته سید ماجد بحرانی متوفای بعد از سال ۱۹۰۷.

۴- الراعی و الرعیه نوشته علامه استاد توفیق فکیکی در عصر حاضر.

۵- السیاسة العلویة نوشته علامه شیخ عبد الواحد آل مظفر.

برای آگاهی بیشتر به جلد سوم مصادر نهج البلاغه صفحه ۴۲۶ به بعد مراجعه فرمائید.

مالک اشتر فرماندار علی(ع) در سر زمین یمن در قریه‌ای بنام «بیشه» فرزندی چشم بجهان گشود که نام او را مالک گذاردند و بعدها به اشتر معروف شد این فرزند از قبیله مذحج است، همان قبیله‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌اش فرمود: «افراد طائفه ذحج بیش از همه طوائف وارد بهشت خواهند شد» نام پدرش حارث فرزند عبد یغوث ابن مسلمة ابن ربیعة ابن خزیمه ابن سعد ابن مالک ابن نخع می‌باشد و بهمین مناسبت او را نخعی نیز می‌گویند، او مردی شجاع، رئیس قبیله، از بزرگان شیعه و سخت‌دوستار امیر مؤمنان و یاور او بود.

مالک پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم برای نبرد با سپاه رومیان که به مبارزه با اسلام برخاسته بودند وارد سپاه اسلام شد و همراه با آنها در یکی از نواحی شام بنام یرموک با دشمن به نبرد پرداخت، در آنجا بود که برازندگی خود را آشکار ساخت. پس از پیروزی سپاه اسلام، مالک با ابو عبیده جراح در همان شام ماند تا اگر بار دیگر دشمن شورش کند آنها را سرکوب نماید.

در سال ۱۴ هجری که عمر سپاه اسلام را به سرکردگی سعد ابن وقاص برای جنگ با ایرانیان به قادسیه فرستاده بود و سعد از عمر کمک خواسته بود، عمر به ابو عبیده جراح در شام دستور داد که برای او کمک بفرستد مالک اشتر در این نیروی کمکی و در صف اول به قادسیه وارد شد پس از پیروزی بر ایرانیان، سعد ابتداء در شهر انبار مسکن گزید و سپس از آنجا بکوفه آمد و آن را محل سکونت و خانه هجرت مجاهدان اسلام قرار داد.

خاندان نخع نیز بسر پرستی مالک اشتر به همراه سعد وارد کوفه شدند و در آنجا مسکن گزیدند.

و بدین ترتیب مالک که در یکی از آبادی‌های یمن متولد شده بود ساکن کوفه شد.

مالک در عصر عثمان:

پس از مرگ عمر و خلافت رسیدن عثمان و گماردن فرمانداران فاسد و فاسق بر شهرها، سعید ابن عاص فرماندار کوفه شد.

درگیری اشتر با این فرماندار، روزی آغاز می‌گردد که سعید ابن عاص اظهار می‌دارد:

«عراق بستان قریش و بنی امیه است» این درگیری به زد و خورد می‌انجامد، انتقاد و اعتراض مردم کوفه از فرماندار می‌گذرد و به عثمان سرایت می‌کند، فرماندار کوفه با کسب اجازه از عثمان، اشتر و چند نفر دیگر از بزرگان و همفکران او را به شام تبعید می‌نماید. در شام نیز بین این گروه و معاویه درگیری بوجود می‌آید که بکتک زدن بمعاویه میانجامد، که بالاخره این گروه را از شام به «حمص» تبعید می‌کنند، این نیز نمی‌تواند آرامش کوفه و مسلمین آنجا بینجامد، سرانجام مسلمانان با یکدیگر مکاتبه می‌کنند و از بصره و مصر گروههایی بعنوان زیارت‌خانه خدا حرکت می‌کنند، از کوفه نیز دو هزار نفر بهمراهی زید بن صوحان.

مالک اشتر و چند نفر دیگر نیز بآن ملحق می‌شوند و مدینه را محاصره می‌کنند و پس از درگیری و رفت و آمد و قبول دادن و قبول فسخ کردن و بالاخره عثمان مقتول، و علی علیه السلام را بخلافت برمی‌گزینند.

این دومین بخش زندگی مالک است که تنها به آن اشاره رفت. البته شما می‌توانید توضیح بیشتر این جریان را در جلد اول نهج البلاغه ص ۳۱۶ ذیل شماره ۱۱۲ مطالعه فرمائید.

مالک اشتر در زمان خلافت امام (ع) می‌دانیم پس از قتل عثمان مسلمانان همه با صدای بلند شعار میدادند، از امام (ع) می‌خواستند که زمام حکومت را بدست گیرد اما او حاضر بپذیرش آن نبود، می‌فرمود:

«ما آینده‌ای پر از فتنه و آشوب در پیش داریم که اجرای حق در آن موجب ناراضیتهای بسیار خواهد شد» ولی مردم دست‌بردار نبودند، نخستین کسی که پیش آمد و اصرار داشت دست امام را بیعت بفشارد و امام امتناع میکرد اشتر بود اشتر با ناراحتی عرض کرد: آیا بعد از سه نفر هنوز هم حاضر نیستی زمام حکومت را بعهده گیری (اگر این بار از دست‌برود کار اسلام به کنجا خواهد انجامید؟).

بالاخره نخستین فردیکه بیعت کرد اشتر بود، پس از او طلحه و زبیر و عده‌ای دیگر، سپس قرار بر این شد که مردم فردا در مسجد با او بیعت کنند.

فردا اشتر بمیان مردم آمد و با صدای بلند فریاد زد: «ای مردم هذا وصی الاوصیاء و وراث علم الانبیاء العظیم البلاء الحسن العناء الذی شهد له کتاب الله بالایمان و رسوله بجنه رضوان من کملت فیہ الفضائل و لم یشک فی سابقته و علمه الاواخر و الاوائل»:

این وصی پیامبران، وارث علم انبیاء، کسی که آزمایشش بزرگ بوده، کتاب خداوند بایمان او، و رسولش بی‌هشت رضوان برای او شهادت داده‌اند.

کسی که فضائلش بمرحله کمال رسیده و در سابقه نیک و دانشش گذشتگان و آیندگان شک نکرده و نخواهند کرد. بیائید و بیعت کنید سپس خود بار دیگر با امام بیعت نمود و مردم پس از او بیعت کردند.

جریان بیعت و پیامدهای آنرا می‌گذاریم و بسوی حادثه جمل می‌رویم تا در آنجا نکات دیگری از اشتر باز گو کنیم. هنگامی که عایشه از مکه بسوی بصره حرکت کرد مالک اشتر بخدمت امام (ع) رسید، جریان را بآنحضرت در میان گذارد و از او دستور العمل خواست که در این راه چه کند؟...

بنابر این شد که امام بسوی بصره حرکت کند، از فرماندارانش کمک خواست از جمله از مردم کوفه که ابو موسی حاکم آنجا بود، ابو موسی مردم را از همراهی امام باز می‌داشت.

فرستادگان امام از جمله امام حسن و عمار که بکوفه رفته بودند موفق به توافق ابو موسی نشدند و بالاخره بناچار اعلام کرده بودند، ما او را عزل کردیم و جریان را بامام گزارش کردند، امام اشتر را برای پایان دادن امر، بکوفه فرستاد اشتر بسرعت وارد کوفه شد، گروههای مردم را دعوت کرد تا به دار الاماره بیایند، مردم گرد آمدند، ابو موسی در این هنگام در مسجد بود و از مردم می‌خواست که بکمک امام نروند امام حسن به او اعلام می‌کرد که باید از فرمانداری کناره-گیری کند، همین هنگام بود که ماموران به ابو موسی گزارش دادند اشتر وارد قصر شده، ما را زده از آنجا بیرون رانده است ابو موسی از منبر پائین آمد و به قصر رفت

چشمش که به اشتر افتاد اشتر بر سرش فریاد کشید: «از دار الاماره ماخارج شو! خدا جانم را بگیرد تو از آغاز از منافقان بودی» ابو موسی بخود لرزید و گفت:

فقط امشب را بمن مهلت بده اشتر به او مهلت داد، خود به مسجد آمد و مردم را برای یاری امام آماده کرد، حدود دو هزار نفر بهمراهی امام حسن حرکت کردند و در سر منزل «ذی قار» به علی علیه السلام ملحق شدند...

جنگ جمل شروع شد، شجاعت و شهامت مالک در این جنگ در ضمن چند سطر نمیتوان آورد بلکه اگر بخواهیم باید جریان مفصل این جنگ را بخوانیم.

و نیز شهامت و شجاعت مالک اشتر و یاری و همکاری او با امیر مؤمنان (ع) و نقش حساس او در مبارزات جنگ صفین، مخصوصاً در جریان لیلۃ الہریر می توان مشاهده نمود که در جلد اول صفحه ۳۳۰ به اندکی از آن اشاره رفته است.

اما نقش سیاسی مالک را می توان از همین عهد نامه ای که مورد بحث است و نیز از نامه های امام به او فهمید که بعضی از آنها اشاره خواهیم کرد و نیز از مراکزی که مالک، فرمانداری آنجا را بعهدہ داشته است. مالک قبل از فرمانداری مصر والی موصل، نصیبین، دارا، سنجار، آمد، هیت و آنات بوده است.

اشتر از دیدگاه امام (ع) و دیگران:

اشتر از دیدگاه دوست و دشمن مورد توجه و ستوده شده است. امام (ع) در ضمن نامه ها و سخنانش وی را سخت می ستاید، در نامه ای که بمردم مصر نوشته است (<

«من یکی از بندگان خدا را بسوی شما فرستادم که بهنگام خوف بر سرزمیتان، خواب ندارد و در برابر دشمنان، سستی و ترس بخود راه نمی دهد، او نسبت به بدکاران همچون شعله آتش است هر چه می گوید بشنوید و اطاعت کنید».

«فانه سیف من سیوف الله لا کلیل الظبۃ و لا نابی الضریبۃ» او از شمشیرهای خدا است، نه کند می شود و نه ضربتش بی اثر میماند و سرانجام میفرماید: او چه پیشروی می کند و چه عقب نشینی، همه بفرمان من است.

و نیز درباره‌اش فرموده است:

«كان الاشتر لي كما كنت لرسول الله»: «اشتر برای من، همانگونه بود که من برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم» در جای دیگر

امیر مؤمنان علیه السلام به اصحابش می‌فرماید:

«و ليت فيكم مثله اثنان بل ليت فيكم مثله واحد، يري في عدوى مثل رايه»:

کاش! در میان شما دو نفر مثل او بود، بلکه کاش یک نفر بود که نظرش در مورد دشمنان من همچون نظر او بود».

عده‌ای از بزرگان قبیله «نخع» هنگامی که خبر شهادت اشتر شنیدند بخدتمش برای عرض تسلیت مشرف شدند، این عده حال امام را

چنین توصیف کرده‌اند:

«فوجدناه يتلهف و يتأسف عليه، ثم قال لله در مالک و ما مالک لو کان من جبل لکان فندا و لو کان من حجر لکان صلدا اما و الله

لیه‌دن موتک عالما و لیفرحن عالما الا مثل مالک فلتبک البواکی و هل مرجو کمالک و هل موجود کمالک؟»:

امام از شهادت او سخت ناراحت بود، تأسف می‌خورد سپس فرمود:

پاداش مالک با خدا باد اما چه مالکی!!! اگر از کوه ساخته شده بود نمونه بود، و اگر از سنگ ساخته شده بود سخت محکم و ضربه

ناپذیر بود، بخدا سوگند مرگ تو عالمی را در هم ریخت و جهانی را خوشحال ساخت، برای چون توئی باید گریه کنندگان بگریند، آیا

شخص دیگری همچون مالک بوجود خواهد آمد؟ و آیا موجودی همچون مالک وجود دارد؟.

و طبق نقل دیگری آمده که بدنبال این قسمت فرمود:

«انا لله و انا اليه راجعون اللهم انی احتسبه عندک فان موته من مصائب الدهر فرحم الله مالکا فقد وفی بعهده و قضی نجه و لقی ربه

مع انا قد و طنا انفسنا ان نصبر بعد مصابنا برسول الله، فانها من اعظم المصیبه».

خداوندا او را در راه تو حساب می‌کنم، چرا که مرگ او از مصائب بزرگ روزگار است، خدای مالک را رحمت کند، او به عهدش وفا کرد، براهی که بایست، رفت، و پروردگارش را ملاقات نمود.

ما با اینکه خود را آماده ساخته بودیم که پس از مصیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صبر پیشه کنیم با این حال مرگ مالک از بزرگترین مصیبت‌ها است».

در روایتی رسیده که بامام عرض شد برای شهادت مالک سخت ناراحت شده‌اید و بی تاب می‌کنید (لشد ما جزعت) در پاسخ فرمود:

«اما و الله هلاکة قد اعز اهل المغرب و اذل اهل المشرق»: «بخدا سوگند!

مرگش اهل مغرب (شامیان) را قدرت بخشید، و اهل مشرق (عراقیان) را خوار ساخت».

امام علیه السلام مدتی نسبت بمرگ او سخت محزون بود و می‌فرمود «هرگز مانند او را نخواهم دید».

«علقمة ابن قیس نخعی» می‌گوید: باندازه‌ای امیر مؤمنان از مرگ مالک ناراحت بود و متأسف و متأثر، که یقین کردم مصیبت دیده او هست نه ما! ابن ابی الحدید در توصیف اشتر می‌گوید:

«کان شدید الباس جوادا رئیساً، حلیمًا فصیحاً شاعراً و کان یجمع بین الین و العنف فیسطوا فی موضع السطوة و یرفق فی موضع الرفع»:

«مردی جنگجو، بخشنده، بزرگ، بردبار، فصیح و شاعر بود، و شدت را با نرمش آمیخت، بهنگام اظهار قدرت قدرت نشان می‌داد و بهنگام مدارائی مدارا می‌نمود».

و نیز گفته است:

«کان حارساً شجاعاً رئیساً من اکابر الشیعه و عظمائها، شدید التحقق بولاء امیر المؤمنین و نصره» «پاسدار اسلام و شجاع و بزرگ بود و از شخصیت‌های برجسته شیعه بحساب می‌آمد و شدیداً بامیر مؤمنان و یاری او علاقه داشت» و نیز می‌گوید:

لله ام قامت عن الاشر لو ان انسانا يقسم ان الله تعالى، ما خلق في العرب و لافى العجم اشجع منه الا استاذة على بن ابيطالب(ع)لما خشيت عليه الاثم:

«خدا بمادری خیر دهد که اشتر را به دنیا آورد، اگر انسانی سوگند یاد کند که خداوند در عرب و عجم-بجز استادش علی ابن ابیطالب-شجاعتی از او نیافریده من بر او گناهی نمی بینم» و چه خوب گفته است آن گوینده، هنگامی که از او درباره اشتر سؤال شد:

ما اقول فی رجل هزمت حیاته اهل الشام و هزم موته اهل العراق:

«من چه بگویم درباره کسی که حیاتش شامیان را هزیمت داد و مرگش عراقیان را».

معاویه دشمن سرسخت اشتر هنگامی که خبر شهادت او را دریافت کرد گفت:

«ان علیا کان له یمینان قطعت احدیهما بصفین-یعنی عمار-و الاخری الیوم یعنی الاشر»:

علی علیه السلام دارای دو دست راست بود یکی در جنگ صفین قطع گردید و آن عمار بود و دیگری امروز و او اشتر است.

و نیز هنگامی که خبر بمعاویه رسید که مالک بوسیله غسل شهید شده گفت:

«ان لله جنودا من الغسل»:

«خدا سپاهسانی از غسل دارد» ملاحظه کنید برآورد معاویه این است که اشتر باندازه سپاهسانی قدرتمند است.

شهادت اشتر در سال ۳۸ هجری مالک اشتر، یگانه یار امیر مؤمنان(ع) که از جنبه های گوناگون کم نظیر بود به شهادت رسید، با شهادتش

ضربه ای بر پیکر مبارزه امام(ع) راستین امیر مؤمنان بر ضد طغیان و ستم وارد شد.

همانطور که می‌دانید مالک قبل از نبرد صفین از طرف امام فرماندارنصیبین و نواحی آن بود، هنگامی که امام(ع) آماده مبارزه صفین شد او را خواست تا در این جنگ همراهش باشد، پس از جریانات صفین و بازگشت امام(ع) از جنگ، بار دیگر اشتر بمركز فرمانداری خود مراجعت کرد.

اما طولی نکشید که جریان حمله به مصر باعث شد که امام مالک را بکوفه فراخواند تا در جریان مصر از او کمک بخواهد، پس از آمدن مالک بکوفه و مشورت، قرار بر این شد که مالک بعنوان فرماندار سرزمین مصر بسوی آنجا حرکت کند، امام(ع) نامه‌ای بمردم مصر نوشت و همراه قاصدی برای آنها فرستاد و جریان فرمانداری مالک را بآنها خبر داد که همان <

از طرف دیگر، دستور العملی همه جانبه برای مالک نوشت که همان عهدنامه معروف مالک اشتر است و نیز نامه‌ای بمردم مصر نوشت و با خود مالک فرستاد که همان <

مالک آماده حرکت بسوی مصر شد جاسوسان معاویه در کوفه، جریان را باو گزارش دادند، معاویه که می‌دانست با رسیدن اشتر به سرزمین مصر، برای همیشه باید از فکر مصر بیرون برود و هرگز بدست او نخواهد آمد در صدد حيله برآمدن بلافاصله یکی از کدخدایان و دهقانان قلزم-یکی از آبادیهای بین راه مصر-راخواست تا مالک را بهر وسیله‌ای می‌تواند از بین ببرد، و باو قول داد که در صورت انجام این عمل مالیات آبادی او را بر او ببخشد و تا پایان عمر از او مالیات نستانند این از یک طرف.

از طرف دیگر مردم شام را بجلسه دعا دعوت کرد تا برای نابودی مالک دعا کنند و این برای آن بود که اگر دسیسه‌اش کارگر شد و مالک از بین رفت بتواند مردم را اغفال کند که دعای شما این کار را کرد!

مالک بسوی مصر حرکت کرد تا به قلزم رسید(و یا به آبادی دیگری چنان که بعضی دیگر از مورخان نوشته‌اند)شخص مامور بخدمت مالک رسید و از او دعوت کرد که خود و اصحابش بمنزل او وارد شوند، و میهمان او باشند و چون می‌دانست اشتر فرماندار علی و در خط امیر مؤمنان(ع) است و حاضر نمی‌شود از غذای هر کس بخورد، و اصحاب و یارانش مایه زیان مالی برای کسی نمی‌شوند، لذا پیشنهاد کرد من آنچه را خرج می‌کنم بحساب مالیات قرار می‌دهم، اشتر پذیرفت و بمنزل او وارد شد، میزبان آنقدر از طرفداری علی(ع) و حکومت او صحبت کرد که اطمینان مالک را بخود جلب نمود و بالاخره سفره‌ای گسترد و در میان آن شربتی

از غسل گذارد، مالک از آن شربت خورد، شربت با سمی سخت مهلک ممزوج بود بگونه‌ای که بفاصله بسیار کمی مالک را از پای در آورد و زندگانی شخصیتی اینچنین را در هم پیچید، مرگی که علی(ع) را سخت تکان داد و ناراحت ساخت، و معاویه را بسیار خوشحال کرد.

جمالات علی(ع) که دلیل حزن و اندوه فراوان او است، و همچنان گفته‌های معاویه که لامت خوشحالی او است قبلاً گذشت. ختم این قسمت مختصر، از زندگی اشتر با این جمله، جالب به نظر می‌رسد که: بر اساس آنچه از بزرگان مذهب رسیده است.

(برای آگاهی بیشتر به سفینه البحار جلد اول ماده شتر، و الکنی و الالقاب جلد ۲ ص ۲۸ و کتاب مالک اشتر نوشته محمد رضا حکیم و شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۶ ذیل نامه ۱۳ و موارد دیگر آن مراجعه فرمائید).

ترجمه ای دیگر :

به نام خداوند بخشاینده مهربان

این فرمانی است از بنده خدا، علی امیر المؤمنین، به مالک بن الحارث الاشتر. در پیمانی که با او می‌نهد، هنگامی که او را فرمانروایی مصر داد تا خراج آنجا را گرد آورد و با دشمنانش پیکار کند و کار مردمش را به صلاح آورد و شهرهایش را آباد سازد،

او را به ترس از خدا و برگزیدن طاعت او بر دیگر کارها و پیروی از هر چه در کتاب خود بدان فرمان داده، از واجبات و سستیایی که کس به سعادت نرسد مگر به پیروی از آنها، و به شقاوت نیفتد، مگر به انکار آنها و ضایع گذاشتن آنها. و باید که خدای سبحان را یاری نماید به دل و دست و زبان خود، که خدای جلّ اسمه، یاری کردن هر کس را که یاریش کند و عزیز داشتن هر کس را که عزیزش دارد بر عهده گرفته است. و او را فرمان می‌دهد که زمام نفس خویش در برابر شهوتها به دست گیرد و از سرکشیهایش باز دارد، زیرا نفس همواره به بدی فرمان دهد، مگر آنکه خداوند رحمت آورد.

ای مالک، بدان که تو را به بلادی فرستاده‌ام که پیش از تو دولتها دیده، برخی دادگر و برخی ستمگر. و مردم در کارهای تو به همان چشم می‌نگرند که تو در کارهای والیان پیش از خود می‌نگری و درباره تو همان گویند که تو درباره آنها می‌گویی و

نیکوکاران را از آنچه خداوند درباره آنها بر زبان مردم جاری ساخته ، توان شناخت ،

باید بهترین اندوخته ها در نزد تو، اندوخته کار نیک باشد. پس زمام هواهای نفس خویش فروگیر و بر نفس خود، در آنچه برای او روا نیست ، بخل بورز که بخل ورزیدن بر نفس ، انصاف دادن است در آنچه دوست دارد یا ناخوش می شمارد. مهربانی به رعیت و دوست داشتن آنها و لطف در حق ایشان را شعار دل خود ساز. چونان حیوانی درنده مباش که خوردنشان را غنیمت شماری ، زیرا آنان دو گروهند یا همکیشان تو هستند یا همانندان تو در آفرینش . از آنها خطاها سر خواهد زد و علت‌هایی عارضشان خواهد شد و، بعمد یا خطا، لغزشهایی کنند، پس ، از عفو و بخشایش خویش نصیبشان ده ، همانگونه که دوست داری که خداوند نیز از عفو و بخشایش خود تو را نصیب دهد. زیرا تو برتر از آنها هستی و، آنکه تو را بر آن سرزمین ولایت داده ، برتر از توست و خداوند برتر از کسی است که تو را ولایت داده است . ساختن کارشان را از تو خواسته و تو را به آنها آزموده است ، ای مالک ، خود را برای جنگ با خدا بسیج مکن که تو را در برابر خشم او توانی نیست و از عفو و بخشایش او هرگز بی نیاز نخواهی بود. هرگاه کسی را بخشودی ، از کرده خود پشیمان مشو و هرگاه کسی را عقوبت نمودی ، از کرده خود شادمان مباش . هرگز به خشمی ، که از آنت امکان‌رهایی هست ، مشتتاب و مگوی که مرا بر شما امیر ساخته اند و باید فرمان من اطاعت شود. زیرا، چنین پنداری سبب فساد دل و سستی دین و نزدیک شدن دگرگوئیها در نعمتهاست . هرگاه ، از سلطه و قدرتی که در آن هستی در تو نخوتی یا غروری پدید آمد به عظمت ملک خداوند بنگر که برتر از توست و بر کارهایی تواناست که تو را بر آنها توانایی نیست . این نگرستن سرکشی تو را تسکین می دهد و تندی و سرافرازی را فرو می کاهد و خردی را که از تو گریخته است به تو باز می گرداند ،

بپرهیز از اینکه خود را در عظمت با خدا برابر داری یا در کبریا و جبروت ، خود را به او همانند سازی که خدا هر جباری را خوار کند و هر خودکامه ای را پست و بیمقدار سازد. هر چه خدا بر تو فریضه کرده است ، ادا کن و درباره خواص خویشاوندانت و از افراد رعیت ، هرکس را که دوستش می داری ، انصاف را رعایت نمای . که اگر نه چنین کنی ، ستم کرده ای و هر که بر بندگان خدا ستم کند، افزون بر بندگان ، خدا نیز خصم او بود. و خدا با هر که خصومت کند، حجتش را نادرست سازد و همواره با او در جنگ باشد تا از این کار باز ایستد و توبه کند. هیچ چیز چون تمکاری ، نعمت خدا را دیگرگون نکند و خشم خدا را برنینگزد، زیرا خدا دعای ستم‌دیدگان را می شنود و در کمین ستمکاران است ،

باید که محبوبترین کارها در نزد تو، کارهایی باشد که با میانه روی سازگارتر بود و با عدالت دمسازتر و خشنودی رعیت را در پی داشته باشد زیرا خشم توده های مردم ، خشنودی نزدیکان را زیر پای بسپرد و حال آنکه ، خشم نزدیکان اگر توده های مردم از تو خشنود باشند، ناچیز گردد. خواص و نزدیکان کسانی هستند که به هنگام فراخی و آسایش بر دوش والی باری گران اند و چون حادثه ای پیش آید کمتر از هر کس به یاریش برخیزند و خوش ندارند که به انصاف درباره آنان قضاوت شود. اینان همه چیز را به اصرار از والی می طلبند و اگر عطایی یابند، کمتر از همه سپاس می گویند و اگر به آنان ندهند، دیرتر از دیگران پوزش می پذیرند. در برابر سختیهای روزگار، شکیبایشان بس اندک است . اما ستون دین و انبوهی مسلمانان و ساز و برگ در برابر دشمنان ، عامه مردم هستند، پس ، باید توجه تو به آنان بیشتر و میل تو به ایشان افزونتر باشد.

و باید که دورترین افراد رعیت از تو و دشمنترین آنان در نزد تو، کسی باشد که بیش از دیگران عیبجوی مردم است . زیرا در مردم عیبهایی است و والی از هر کس دیگر به پوشیدن آنها سزاوارتر است . از عیبهای مردم آنچه از نظرت پنهان است ، مخواه که آشکار شود، زیرا آنچه بر عهده توست ، پاکیزه ساختن چیزهایی است که بر تو آشکار است و خداست که بر آنچه از نظرت پوشیده است ، داوری کند. تا توانی عیبهای دیگران را بپوشان ، تا خداوند عیبهای تو را که خواهی از رعیت مستور بماند، بپوشاند.

و از مردم گره هر کینه ای را بگشای و از دل بیرون کن و رشته هر عداوت را بگسل و خود را از آنچه از تو پوشیده داشته اند، به تغافل زن و گفته سخن چین را تصدیق مکن . زیرا سخن چین ، خیانتکار است ، هر چند، خود را چون نیکخواهان وانماید .

با بخیلان راءى مزین که تو را از جود و بخشش باز دارند و نه با حریصان ، زیرا حرص و طمع را در چشم تو می آرایند که بخل و ترس و آزمندی ، خصلتهایی گوناگون هستند که سوء ظن به خدا همه را دربر دارد. بدترین وزیران تو، وزیری است که وزیر بدکاران پیش از تو بوده است و شریک گناهان ایشان . مبدا که اینان همراز و همدم تو شوند، زیرا یاور گناهکاران و مددکار ستم پیشگان بوده اند. در حالی که ، تو می توانی بهترین جانشین را برایشان بیابی از کسانی که در راءى و اندیشه و کاردانی همانند ایشان باشند ولی بار گناهی چون بار گناه آنان بر دوش ندارند، از کسانی که ستمگری را در ستمش و بزهکاری را در بزهش یاری نکرده باشند. رنج اینان بر تو کمتر است و یاریشان بهتر و مهربانیشان بیشتر و دوستیشان با غیر تو کمتر است . اینان را در خلوت و جلوت به دوستی برگزین . و باید که برگزیده ترین وزیران تو کسانی باشند که سخن حق بر زبان آرند، هر چند، حق تلخ باشد و در کارهایی که خداوند بر دوستانش نمی پسندد کمتر تو را یاری کنند، هر چند، که این سخنان و کارها تو را ناخوش آید. به

پرهیزگاران و راست گویان بیبوند، سپس ، از آنان بخواه که تو را فراوان نستایند و به باطلی که مرتکب آن نشده ای ، شادمانت ندارند، زیرا ستایش آمیخته به تملق ، سبب خودپسندی شود و آدمی را به سرکشی وادارد.

و نباید که نیکوکار و بدکار در نزد تو برابر باشند، زیرا این کار سبب شود که نیکوکاران را به نیکوکاری رغبتی نماند، ولی بدکاران را به بدکاری رغبت بیفزاید. با هر یک چنان رفتار کن که او خود را بدان ملزم ساخته است . و بدان ، بهترین چیزی که حسن ظن والی را نسبت به رعیتش سبب می شود، نیکی کردن والی است در حق رعیت و کاستن است از بار رنج آنان و به اکراه وادار نکردنشان به انجام دادن کارهایی که بدان ملزم نیستند. و تو باید در این باره چنان باشی که حسن ظن رعیت برای تو فراهم آید. زیرا حسن ظن آنان ، رنج بسیاری را از تو دور می سازد. به حسن ظن تو، کسی سزاوارتر است که در حق او بیشتر احسان کرده باشی و به بدگمانی ، آن سزاوارتر که در حق او بدی کرده باشی .

سنت نیکویی را که بزرگان این امت به آن عمل کرده اند و رعیت بر آن سنت به نظام آمده و حالش نیکو شده است ، مشکن و سنتی میاور که به سنتهای نیکوی گذشته زیان رساند، آنگاه پاداش نیک بهره کسانی شود که آن سنتهای نیکو نهاده اند و گناه بر تو ماند که آنها را شکسته ای . تا کار کشورت به سامان آید و نظامهای نیکویی ، که پیش از تو مردم برپای داشته بودند برقرار بماند، با دانشمندان و حکیمان ، فراوان ، گفتگو کن در تثبیت آنچه امور بلاد تو را به صلاح می آورد و آن نظم و آیین که مردم پیش از تو بر پای داشته اند .

بدان ، که رعیت را صنفهایی است که کارشان جز به یکدیگر اصلاح نشود و از یکدیگر بی نیاز نباشند. صنفی از ایشان لشکرهای خدای اند و صنفی ، دبیران خاص یا عام و صنفی قاضیان عدالت گسترند و صنفی ، کارگزاران اند که باید در کار خود انصاف و مدارا را به کار دارند و صنفی جزیه دهندگان و خراجگزارانند، چه ذمی و چه مسلمان و صنفی بازرگانان اند و صنعتگران و صنفی فرودین که حاجتمندان و مستمندان باشند. هر یک را خداوند سهمی معین کرده و میزان آن را در کتاب خود و سنت پیامبرش (صلی الله علیه و آله) بیان فرموده و دستوری داده که در نزد ما نگهداری می شود .

اما لشکرها، به فرمان خدا دژهای استوار رعیت اند و زینت والیان . دین به آنها عزّت یابد و راهها به آنها امن گردد و کار رعیت جز به آنها استقامت نپذیرد. و کار لشکر سامان نیابد، جز به خراجی که خداوند برای ایشان مقرر داشته تا در جهاد با دشمنانشان نیرو گیرند و به آن در به سامان آوردن کارهای خویش اعتماد کنند و نیازهایشان را برآورد. این دو صنف ، برپای نمانند مگر به

صنف سوم که قاضیان و کارگزاران و دبیران اند، اینان عقدها و معاهده ها را می بندند و منافع حکومت را گرد می آورند و در هر کار، چه خصوصی و چه عمومی ، به آنها متکی توان بود. و اینها که برشمردم ، استوار نمانند مگر به بازرگانان و صنعتگران که گردهم می آیند و تا سودی حاصل کنند، بازارها را برپای می دارند و به کارهایی که دیگران در انجام دادن آنها ناتوان اند امور رعیت را سامان می دهند. آنگاه ، صنف فرودین ، یعنی نیازمندان و مسکینان اند و سزاوار است که والی آنان را به بخشش خود بنوازد و یاریشان کند. در نزد خداوند، برای هر یک از این اصناف ، گشایشی است . و هر یک را بر والی حقی است ، آن قدر که حال او نیکو دارد و کارش را به صلاح آورد. و والی از عهده آنچه خدا بر او مقرر داشته ، بر نیاید مگر، به کوشش و یاری خواستن از خدای و ملزم ساختن خویش به اجرای حق و شکیبایی ورزیدن در کارها، خواه بر او دشوار آید یا آسان نماید .

آنگاه از لشکریان خود آن را که در نظرت نیکخواه ترین آنها به خدا و پیامبر او و امام توسست ، به کار برگمار. اینان باید پاکدامن ترین و شکیباترین افراد سپاه باشند، دیر خشمناک شوند و چون از آنها پوزش خواهند، آرامش یابند. به ناتوانان ، مهربان و بر زورمندان ، سختگیر باشند. درشتیشان به ستم بر نینگیرد و نرمیشان برجای نمانند. آنگاه به مردم صاحب حسب و خوشنام پیوند، از خاندانهای صالح که سابقه ای نیکو دارند و نیز پیوند خود با سلحشوران و دلیران و سخاوتمندان و جوانمردان استوار نمای ، زیرا اینان مجموعه های کرم اند و شاخه های احسان و خوبی . آنگاه به کارهایشان آنچنان پرداز که پدر و مادر به کار فرزند خویش می پردازند. اگر کاری کرده ای که سبب نیرومندی آنها شده است ، نباید در نظرت بزرگ آید و نیز نباید لطف و احسان تو در حق آنان هر چند خرد باشد، در نظرت اندک جلوه کند. زیرا لطف و احسان تو سبب می شود که نصیحت خود از تو دریغ ندارند و به تو حسن ظن یابند. نباید بدین بهانه ، که به کارهای بزرگ می پردازی ، از کارهای کوچکشان غافل مانی ، زیرا الطاف کوچک را جایی است که از آن بهره مند می شوند و توجه به کارهای بزرگ را هم جایی است که از آن بی نیاز نخواهند بود .

باید برگزیده ترین سران سپاه تو، در نزد تو، کسی باشد که در بخشش به افراد سپاه قصور نرزد و به آنان یاری رساند و از مال خویش چندان بهره مندشان سازد که هزینه خود و خانواده شان را، که بر جای نهاده اند، کفایت کند، تا یکدل و یک رأی روی به جهاد دشمن آورند، زیرا مهربانی تو به آنها دلهایشان را به تو مهربان سازد. و باید که بهترین مایه شادمانی والیان برپای داشتن عدالت در بلاد باشد و پدید آمدن دوستی در میان افراد رعیت . و این دوستی پدید نیاید، مگر به سلامت دلهاشان . و

نیکخواهیهایشان درست نبود، مگر آنگاه که برای کارهای خود بر گرد والیان خود باشند و بار دولت ایشان را بر دوش خویش

سنگین نشمارند و از دیر کشیدن فرمانروایشان ملول نشوند. پس امیدهایشان را نیک برآور و پیوسته به نیکیشان بستای و رنجهایی را که تحمل کرده اند، همواره بر زبان آر، زیرا یاد کردن از کارهای نیکشان، دلیران را برمی انگیزد و از کارمندگان را به کار ترغیب می کند. ان شاء الله. و همواره در نظر دار که هر یک در چه کاری تحمل رنجی کرده اند، تا رنجی را که یکی تحمل کرده به حساب دیگری نگذاری و کمتر از رنج و محنتی که تحمل کرده، پاداشش مده. شرف و بزرگی کسی تو را و ندارد که رنج اندکش را بزرگ شمیری و فرودستی کسی تو را و ندارد که رنج بزرگش را خرد به حساب آوری.

چون کاری بر تو دشوار گردد و شبهه آمیز شود در آن کار به خدا و رسولش رجوع کن. زیرا خدای تعالی به قومی که دوستدار هدایتشان بود، گفته است ((ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا اطاعت کنید و از رسول و الوالمر خویش فرمان برید و چون در امری اختلاف کردید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید به خدا و پیامبر رجوع کنید ^(۴۱))). رجوع به خدا، گرفتن محکومات کتاب اوست و رجوع به رسول، گرفتن سنت جامع اوست، سنتی که مسلمانان را گرد می آورد و پراکنده نمی سازد. و برای داوری در میان مردم، یکی از افراد رعیت را بگزین که در نزد تو برتر از دیگران بود. از آن کسان، که کارها بر او دشوار نمی آید و از عهده کار قضا برمی آید. مردی که مدعیان با ستیزه و لجاج، رأی خود را بر او تحمیل نتوانند کرد و اگر مرتکب خطایی شد، بر آن اصرار نورزد و چون حقیقت را شناخت در گرایش به آن درنگ ننماید و نفسش به آزمندی متمایل نگردد و به اندک فهم، بی آنکه به عمق حقیقت رسد، بسنده نکند. قاضی تو باید، از هر کس دیگر موارد شبهه را بهتر بشناسد و بیش از همه به دلیل متکی باشد و از مراجعه صاحبان دعوا کمتر از دیگران ملول شود و در کشف حقیقت، شکیباتر از همه باشد و چون حکم آشکار شد، قاطع رأی دهد. چرب زبانی و ستایش به خودپسندیش نکشاند. از تشویق و ترغیب دیگران به یکی از دو طرف دعوا متمایل نشود. چنین کسان اندک به دست آیند، پس داوری مردی چون او را نیکو تعهد کن و نیکو نگهدار. و در بذل مال به او، گشاده دستی به خرج ده تا گرفتاریش برطرف شود و نیازش به مردم نیفتد. و او را در نزد خود چنان منزلتی ده که نزدیکانت درباره او طمع نکنند و در نزد تو از آسیب دیگران در امان ماند.

در این کار، نیکو نظر کن که این دین در دست بدکاران اسیر است. از روی هوا و هوس در آن عمل می کنند و آن را وسیله طلب دنیا قرار داده اند.

در کار کارگزارانت بنگر و پس از آزمایش به کارشان برگمار، نه به سبب دوستی با آنها، و بی مشورت دیگران به کارشان مگمار.

زیرا به راءى خود كار كردن و از ديگران مشورت نخواستن ، گونه اى از ستم و خيانت است . كارگزاران شايسته را در ميان گروهى بجوى كه اهل تجربت و حيا هستند و از خاندانهاى صالح ، آنها كه در اسلام سابقه اى ديرين دارند. اينان به اخلاق شايسته ترند و آبرويشان محفوظتر است و از طمعكارى بيشتر روگردان اند و در عواقب كارها بيشتر مى نگرند ،

در ارزاقشان بيغزاي ، زيرا فراوانى ارزاق ، آنان را بر اصلاح خود نيرو دهد و از دست اندازى به مالى كه در تصرف دارند، باز مى دارد. و نيز براى آنها حجت است ، اگر فرمانت را مخالفت كنند يا در امانت خللى پديد آورند. پس در كارهايشان تفقد كن و كاوش نماى و جاسوسانى از مردم راستگوى و وفادار به خود بر آنان بگمار. زيرا مراقبت نهانى تو در كارهايشان آنان را به رعايت امانت و مدارا در حق رعايت وامى دارد. و بنگر تا ياران كارگزارانت تو را به خيانت نياليند. هر گاه يكي از ايشان دست به خيانت گشود و اخبار جاسوسان در نزد تو به خيانت او گرد آمد و همه بدان گواهى دادند، همين خبرها تو را بس بود. بايد به سبب خيانتى كه كرده تنش را به تنبيه بيازارى و از كارى كه كرده است ، بازخواست نمايى . سپس ، خوار و ذليلش سازى و مهر خيانت بر او زنى و ننگ تهمت را بر گردنش آويزي .

در كار خراج نيكو نظر كن ، به گونه اى كه به صلاح خراجگزاران باشد. زيرا صلاح كار خراج و خراجگزاران ، صلاح كار ديگران است و ديگران حالشان نيكو نشود، مگر به نيكوشدن حال خراجگزاران ، زيرا همه مردم روزيخوار خراج و خراجگزاران اند. ولى بايد بيش از تحصيل خراج در اندیشه زمين باشى ، زيرا خراج حاصل نشود، مگر به آبادانى زمين و هر كه خراج طلبد و زمين را آباد نسازد، شهرها و مردم را هلاك كرده است و كارش استقامت نيابد، مگر اندكى . هرگاه از سنگيني خراج يا آفت محصول يا بریدن آب يا نيامدن باران يا دگرگون شدن زمين ، چون در آب فرو رفتن آن يا بى آبي ، شكايه نزد تو آوردند، از هزينه و رنجشان بگاه ، آنقدر كه اميد مى دارى كه كارشان را سامان دهد. و كاستن از خراج بر تو گران نيابد، زيرا اندوخته اى شود براى آبادانى بلاد تو و زيور حكومت تو باشد، كه ستايش آنها را به خود جلب كرده اى و سبب شادمانى دل تو گردد، كه عدالت را در ميانشان گسترده اى و به افزودن ارزاقشان و به آنچه در نزد ايشان اندوخته اى از آسايش خاطرشان و اعتمادشان به دادگري خود و مدارا در حق ايشان ، براى خود تكيه گاهى استوار ساخته اى . چه بسا كارها پيش آيد كه اگر رفع مشكل را بر عهده آنها گذارى ، به خوشدلى به انجامش رسانند. زيرا چون بلاد آباد گردد، هر چه بر عهده مردمش نهى ، انجام دهند كه ويرانى زمين را تنگدستى مردم آن سبب شود و مردم زمانى تنگدست گردند كه همت واليان ، همه گرد آوردن مال بود و به ماندن خود بر سر كار اطمينان

نداشته باشند و از آنچه مایه عبرت است ، سود ببرند .

سپس ، به دبیرانت نظر کن و بهترین آنان را بر کارهای خود بگمار و نامه هایی را که در آن تدبیرها و اسرار حکومت آمده است ، از جمع دبیران ، به کسی اختصاص ده که به اخلاق از دیگران شایسته تر باشد. از آن گروه که اکرام تو سرمستش نسازد یا چنان دلیرش نکند که در مخالفت با تو، بر سر جمع سخن گوید و غفلتش سبب نشود که نامه های عاملانت را به تو نرساند یا در نوشتن پاسخ درست تو به آنها درنگ روا دارد، یا در آنچه برای تو می ستاند یا از سوی تو می دهد، سهل انگاری کند، یا پیمانی را که به سود تو بسته ، سست گرداند و از فسخ پیمانی که به زیان توست ، ناتوان باشد. دبیر باید به پایگاه و مقام خویش در کارها آگاه باشد زیرا کسی که مقدار خویش را نداند، به طریق اولی ، مقدار دیگران را نتواند شناخت . مباد که در گزینش آنها بر فراست و اعتماد و حسن ظن خود تکیه کنی . زیرا مردان با ظاهر آرای و نیکو خدمتی ، خویشتن را در چشم والیان عزیز گردانند. ولی ، در پس این ظاهر آراسته و خدمت نیکو، نه نشانی از نیکخواهی است و نه امانت .

دبیرانت را به کارهایی که برای حکام پیش از تو بر عهده داشته اند، بیازمای و از آن میان ، بهترین آنها را که در میان مردم اثری نیکوتر نهاده اند و به امانت چهره ای شناخته اند، اختیار کن . که اگر چنین کنی این کار دلیل نیکخواهی تو برای خداوند است و هم به آن کس که کار خود را بر عهده تو نهاده . بر سر هر کاری از کارهای خود از میان ایشان ، رئیسی برگمار ، کسی که بزرگی کار مقهورش نسازد و بسیاری آنها سبب پراکندگی خاطرش نشود. اگر در دبیران تو عیبی یافته شود و تو از آن غفلت کرده باشی ، تو را به آن بازخواست کنند .

اینک سفارش مرا در حق بازرگانان و پیشه وران بپذیر و درباره آنها به کارگزارانت نیکو سفارش کن . خواه آنها که بر یک جای مقیم اند و خواه آنها که با سرمایه خویش این سو و آن سو سفر کنند و با دسترنج خود زندگی نمایند. زیرا این گروه ، خود مایه های منافع اند و اسباب رفاه و آسودگی و به دست آورندگان آن از راههای دشوار و دور و خشکی و دریا و دشتها و کوهساران و جایهایی که مردم در آن جایها گرد نیایند و جرئت رفتن به آن جایها ننمایند. اینان مردمی مسالمت جوی اند که نه از فتنه گریهایشان بیمی است و نه از شر و فسادشان وحشتی ، در کارشان نظر کن ، خواه در حضرت تو باشند یا در شهرهای تو. با اینهمه بدان که بسیاری از ایشان را روشی ناشایسته است و حریص اند و بخیل . احتکار می کنند و به میل خود برای کالای خود بها می گذارند، با این کار به مردم زیان می رسانند و برای والیان هم مایه ننگ و عیب هستند .

پس از احتکار منع کن که رسول الله (صلی الله علیه و آله) از آن منع کرده است و باید خرید و فروش به آسانی صورت گیرد و بر موازن عدل، به گونه ای که در بها، نه فروشنده زیان ببند و نه بر خریدار اجحاف شود. پس از آنکه احتکار را ممنوع داشتی، اگر کسی باز هم دست به احتکار کالا زد، کیفرش ده و عقوبتش کن تا سبب عبرت دیگران گردد ولی کار به اسراف نکشد.

خدا را، خدا را، در باب طبقه فرودین کسانی که بیچارگان اند از مساکین و نیازمندان و بینوایان و زمینگیران. در این طبقه، مردمی هستند سائل و مردمی هستند، که در عین نیاز روی سؤل ندارند. خداوند حقی برای ایشان مقرر داشته و از تو خواسته است که آن را رعایت کنی، پس، در نگهداشت آن بکوش. برای اینان در بیت المال خود حقی مقرر دار و نیز بخشی از غلات اراضی خالصه اسلام را، در هر شهری، به آنان اختصاص ده. زیرا برای دورترینشان همان حقی است که نزدیکترینشان از آن برخوردارند. و از تو خواسته اند که حق همه را، اعم از دور و نزدیک، نیکو رعایت کنی. سرمستی و غرور، تو را از ایشان غافل نسازد، زیرا این بهانه که کارهای خرد را به سبب پرداختن به کارهای مهم و بزرگ از دست هشتن، هرگز پذیرفته نخواهد شد. پس همت خود را از پرداختن به نیازهایشان دریغ مدار و به تکبر بر آنان چهره دژم منمای و کارهای کسانی را که به تو دست نتوانند یافت، خود، تفقد و بازجست نمای. اینان مردمی هستند که در نظر دیگران بیمقدارند و مورد تحقیر رجال حکومت. کسانی از امینان خود را که خدای ترس و فروتن باشند، برای نگرستن در کارهایشان برگمار تا نیازهایشان را به تو گزارش کنند. با مردم چنان باش، که در روز حساب که خدا را دیدار می کنی، عذرت پذیرفته آید که گروه ناتوانان و بینوایان به عدالت تو نیازمندتر از دیگران اند و چنان باش که برای یک یک آنان در پیشگاه خداوندی، در ادای حق ایشان، عذری توانی داشت. تیماردار یتیمان باش و غمخوار پیران از کار افتاده که بیچاره اند و دست سؤل پیش کس دراز نکنند و این کار بر والیان دشوار و گران است و هرگونه حقی دشوار و گران آید. و گاه باشد که خداوند این دشواریها را برای کسانی که خواستار عاقبت نیک هستند، آسان می سازد. آنان خود را به شکیبایی وامی دارند و به وعده راست خداوند، درباره خود اطمینان دارند.

برای کسانی که به تو نیاز دارند، زمانی معین کن که در آن فارغ از هر کاری به آنان پردازی. برای دیدار با ایشان به مجلس عام بنشین، مجلسی که همگان در آن حاضر توانند شد و، برای خدایی که آفریدگار توسست، در برابرشان فروتنی نمایی و بفرمای تا سپاهیان و یاران و نگهبانان و پاسپانان به یک سو شوند، تا سخنگویانشان بی هراس و بی لکنت زبان سخن خویش بگویند. که من از رسول الله (صلی الله علیه و آله) بارها شنیدم که می گفت پاک و آراسته نیست امتی که در آن امت، زیردست نتواند بدون لکنت

زبان حق خود را از قوی دست بستاند. پس تحمل نمای ، درشتگویی یا عجز آنها را در سخن گفتن . و تنگ حوصلگی و خودپسندی را از خود دور ساز تا خداوند درهای رحمتش را به روی تو بگشاید و ثواب طاعتش را به تو عنایت فرماید. اگر چیزی می بخشی ، چنان بخش که گویی تو را گوارا افتاده است و اگر منع می کنی ، باید که منع تو با مهربانی و پوزشخواهی همراه بود ،

سپس کارهایی است که باید خود به انجام دادنشان پردازی . از آن جمله ، پاسخ دادن است به کارگزاران در جایی که دبیرانت درمانده شوند. دیگر برآوردن نیازهای مردم است در روزی که بر تو عرضه می شوند، ولی دستیارانت در ادای آنها درنگ و گرانی می کنند. کار هر روز را در همان روز به انجام رسان ، زیرا هر روز را کاری است خاص خود ،

بهترین وقتها و بیشترین ساعات عمرت را برای آنچه میان تو و خداست ، قرار ده اگر چه در همه وقتها، کار تو برای خداست ، هرگاه نیت صادق باشد و رعیت را در آن آسایش رسد ،

باید در اقامه فرایضی ، که خاص خداوند است ، نیت خویش خالص ی گردانی و در اوقاتی باشد که بدان اختصاص دارد. پس در بخشی از شبانه روز، تن خود را در طاعت خدای بگمار و اعمالی را که سبب نزدیکی تو به خدای می شود به انجام رسان و بکوش تا اعمالت بی هیچ عیب و نقصی گزارده آید، هر چند، سبب فرسودن جسم تو گردد. چون با مردم نماز می گذاری ، چنان مکن که آنان را رنجیده سازی یا نمازت را ضایع گردانی ، زیرا برخی از نمازگزاران بیماراند و برخی نیازمند. از رسول الله (صلی الله علیه و آله) هنگامی که مرا به یمن می فرستاد، پرسیدم که چگونه با مردم نماز گزارم ؟ فرمود: به قدر توان ناتوانترین آنها و بر مؤ منان مهربان باش ،

به هر حال ، روی پوشیدن از مردم به دراز نکشد، زیرا روی پوشیدن والیان از رعیت خود، گونه ای نامهربانی است به آنها و سبب می شود که از امور ملک آگاهی اندکی داشته باشند ، اگر والی از مردم رخ بپوشد، چگونه تواند از شوربختیها و رنجهای آنان آگاه شود. آن وقت ، بسا بزرگا، که در نظر مردم خرد آید و بسا خردا، که بزرگ جلوه کند و زیبا، زشت و زشت ، زیبا نماید و حق و باطل به هم بیامیزند. زیرا والی انسان است و نمی تواند به کارهای مردم که از نظر او پنهان مانده ، آگاه گردد ،

و حق را هم نشانه هایی نیست که به آنها انواع راست از دروغ شناخته شود. و تو یکی از این دو تن هستی یا مردی هستی در اجرای حق گشاده دست و سخاوتمند، پس چرا باید روی پنهان داری و از ادای حق واجبی که بر عهده توسست دریغ فرمایی و در

کار نیکي، که باید به انجام رسانی، درنگ روا داری. یا مردی هستی که هیچ خواهشی را و نیازی را بر نمی آوری، در این حال، مردم، دیگر از تو چیزی نخواهند و از یاری تو نومید شوند، با اینکه نیازمندیهای مردم برای تو رنجی پدید نیاورد، زیرا آنچه از تو می خواهند یا شکایت از ستمی است یا درخواست عدالت در معاملتی.

و بدان، که والی را خویشاوندان و نزدیکان است و در ایشان خوی برتری جویی و گردنکشی است و در معاملت با مردم رعایت انصاف نکنند. ریشه ایشان را با قطع موجبات آن صفات قطع کن. به هیچیک از اطرافیان و خویشاوندان زمینی را به اقطاع مده، مبادا به سبب نزدیکی به تو، پیمانی بندند که صاحبان زمینهای مجاورشان را در سهمی که از آب دارند یا کاری که باید به اشتراک انجام دهند، زیان برسانند و بخواهند بار زحمت خود بر دوش آنان نهند. پس لذت و گوارایی، نصیب ایشان شود و ننگ آن در دنیا و آخرت بهره تو گردد. اجرای حق را درباره هر که باشد، چه خویشاوند و چه بیگانه، لازم بدار و در این کار شکیبایی به خرج ده که خداوند پاداش شکیبایی تو را خواهد داد. هر چند، در اجرای عدالت، خویشاوندان و نزدیکان تو را زیان رسد. پس چشم به عاقبت دار، هر چند، تحمل آن بر تو سنگین آید که عاقبتی نیک و پسندیده است.

اگر رعیت بر تو به ستمگری گمان برد، عذر خود را به آشکارا با آنان در میانه نه و با این کار از بدگمانیشان بکاه، که چون چنین کنی، خود را به عدالت پروده ای و با رعیت مدارا نموده ای. عذری که می آوری سبب می شود که تو به مقصود خود رسی و آنان نیز به حق راه یابند.

اگر دشمنت تو را به صلح فراخواند، از آن روی بر متاب که خشنودی خدای در آن نهفته است، صلح سبب بر آسودن سپاهیانت شود و تو را از غم و رنج برهاند و کشور را امنیت بخشد. ولی، پس از پیمان صلح، از دشمن بر حذر باش و نیک بر حذر باش. زیرا دشمن، چه بسا نزدیکی کند تا تو را به غفلت فرو گیرد. پس دوراندیشی را از دست منه و حسن ظن را به یک سو نه و اگر

میان خود و دشمنت پیمان دوستی بستی و امانش دادی به عهد خویش وفا کن و امانی را که داده ای، نیک، رعایت نمای. در برابر پیمانی که بسته ای و امانی که داده ای خود را سپر ساز، زیرا هیچ یک از واجبات خداوندی که مردم با وجود اختلاف در آرا و عقاید، در آن همدستان و همراهی هستند، بزرگتر از وفای به عهد و پیمان نیست. حتی مشرکان هم وفای به عهد را در میان خود لازم می شمردند، زیرا عواقب ناگوار غدر و پیمان شکنی را دریافته بودند. پس در آنچه بر عهده گرفته ای، خیانت مکن و پیمان را مشکن و خصمت را به پیمان مغریب. زیرا تنها نادانان شقی در برابر خدای تعالی، دلیریکند.

خداوند پیمان و زینهار خود را به سبب رحمت و محبتی، که بر بندگان خود دارد، امان قرار داده و آن را چون حریمی ساخته که در سایه سار استوار آن زندگی کنند و به جوار آن پناه آورند، پس نه خیانت را جایی برای خودنمایی است و نه فریب را و نه حيله گری را. پیمانی مبنی که در آن تاءویل را راه تواند بود و پس از بستن و استوار کردن پیمان برای بر هم زدنش به عبارتهای دو پهلو که در آنها ایهامی باشد، تکیه منمای. و مبادا که سختی اجرای پیمانی که بر گردن گرفته ای و باید عهد خدا را در آن رعایت کنی، تو را به شکستن و فسخ آن وادارد، بی آنکه در آن حقی داشته باشی،

زیرا پایداری تو در برابر کار دشواری که امید به گشایش آن بسته ای و عاقبت خوشش را چشم می داری، از غدیری که از سرانجامش بیمناک هستی بسی بهتر است. و نیز به از آن است که خداوندت بازخواست کند و راه طلب بخشایش در دنیا و آخرت بر تو بسته شود.

بپرهیز از خونها و خونریزیهای بناحق. زیرا هیچ چیز، بیش از خونریزی بناحق، موجب کیفر خداوند نشود و بازخواستش را سبب نگیرد و نعمتش را به زوال نکشد و رشته عمر را نبرد. خداوند سبحانه، چون در روز حساب به داوری در میان مردم پردازد، نخستین داوری او درباره خونهایی است که مردم از یکدیگر ریخته اند. پس مباد که حکومت خود را با ریختن خون حرام تقویت کنی، زیرا ریختن چنان خونی نه تنها حکومت را ناتوان و سست سازد، بلکه آن را از میان برمی دارد یا به دیگران می سپارد. اگر مرتکب قتل عمدی شوی، نه در برابر خدا معذوری، نه در برابر من، زیرا قتل عمد موجب قصاص می شود. اگر به خطایی دچار گشتی و کسی را کشتی یا تازیانه ات، یا شمشیرت، یا دست در عقوبت از حد درگذرانید یا به مشت زدن و یا بالاتر از آن، به ناخواسته، مرتکب قتل شدی، نباید گردنکشی و غرور قدرت تو مانع آید که خونهای مقتول را به خانواده اش بپردازی.

از خودپسندی و از اعتماد به آنچه موجب اعجاب شده و نیز از دلبستگی به ستایش و چرب زبانیهای دیگران، پرهیز کن، زیرا یکی از بهترین فرصتهای شیطان است برای تاختن تا کردارهای نیکوی نیکوکاران را نابود سازد. زنه از اینکه به احسان خود بر رعیت منت گذاری یا آنچه برای آنها کرده ای، بزرگش شماری یا وعده دهی و خلاف آن کنی. زیرا منت نهادن احسان را باطل کند و بزرگ شمردن کار، نور حق را خاموش گرداند و خلف وعده، سبب برانگیختن خشم خدا و مردم شود.

خدای تعالی فرماید خداوند سخت به خشم می آید که چیزی بگویند و به جای نیاورید ^(۴۲)،

از شتاب کردن در کارها پیش از رسیدن زمان آنها بپرهیز و نیز، از سستی در انجام دادن کاری که زمان آن فرا رسیده است و از لجاج و اصرار در کاری که سر رشته اش ناپیدا بود و از سستی کردن در کارها، هنگامی که راه رسیدن به هدف باز و روشن است ، حذر نمای . پس هر چیز را به جای خود بنه و هر کار را به هنگامش به انجام رسان ،

و بپرهیز از اینکه به خود اختصاص دهی ، چیزی را که همگان را در آن حقی است یا خود را به نادانی زنی در آنچه توجه تو به آن ضروری است و همه از آن آگاه اند. زیرا بزودی آن را از تو می ستانند و به دیگری می دهند. زودا که حجاب از برابر دیدگانت برداشته خواهد شد و بینی که داد مظلومان را از تو می ستانند. به هنگام خشم خویشتندار باش و از شدت تندی و تیزی خود بکاه

و دست به روی کس بر مدار و سخن زشت بر زبان میاور و از اینهمه ، خود را در امان دار باز ایستادن از دشنامگویی و به تاءخیرافکندن قهر خصم ، تا خشم فرو نشیند و زمام اختیارت به دست آید. و تو بر خود مسلط نشوی مگر آنگاه که بیشتر همّت یاد بازگشت به سوی پروردگارت شود ،

بر تو واجب آمد که همواره به یاد داشته باشی ، آنچه که بر والیان پیش از تو رفته است ، از حکومت عادلانه ای که داشته اند یا سنت نیکویی که نهاده اند یا چیزی از پیامبر، (صلی الله علیه و آله) که آورده اند یا فریضه ای که در کتاب خداست و آن را برپای داشته اند. پس اقتدا کنی به آنچه ما بدان عمل می کرده ایم و بکوشی تا از هر چه در این عهدنامه بر عهده تو نهاده ام و حجت خود در آن بر تو استوار کرده ام ، پیروی کنی ، تا هنگامی که نفست به هوا و هوس شتاب آرد، بهانه ای نداشته باشی . و جز خدای کس نیست که از بدی نگهدارد و به نیکی توفیق دهد ،

از وصایا و عهود رسول الله (صلی الله علیه و آله) با من ترغیب به نماز بود و دادن زکات و مهربانی با غلامانتان . و من این عهدنامه را که برای تو نوشته ام به وصیت او پایان می دهم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم ،

و از این عهد نامه (که پایان آن است):

از خدای می طلبم که به رحمت واسعه خود و قدرت عظیمش در برآوردن هر مطلوبی مرا و تو را توفیق دهد به چیزی که خشنودیش در آن است ، از داشتن عذری آشکار در برابر او و آفریدگانش و آوازه نیک در میان بندگانش و نشانه های نیک در بلادش و کمال نعمت او و فراوانی کرمش . و اینکه کار من و تو را به سعادت و شهادت به پایان رساند، به آنچه در نزد اوست مشتاقیم و السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین .

و من کتاب له علیه السّلام إلى طلحه و الزبیر ، مع عمران بن الحصین الخزاعی

ذکره أبو جعفر الاسکافی فی کتاب المقامات فی مناقب أمير المؤمنين علیه السلام أمّا بعد ، فقد علمتما و إن کتتما أنّی لم أرد الناس حتّى أردونی ، و لم أبایعهم حتّى بایعونی ، و إنّکما ممّن أردنی و بایعنی ، و إنّ العائمه لم تبایعنی لسلطان غالب ، و لا لعرض حاضر ، فإن کتتما بایعتمانى طائعين فارجعا و توبا إلى الله من قریب ، و إن کتتما بایعتمانى کارهين فقد جعلتما لى علیکما السبیل بإظهار کما الطّاعه ، و إسرارکما المعصیه . و لعمرى ما کتتما بأحقّ المهاجرين بالتّقیه و الکتمان ، و إنّ دفعکما هذا الأمر [من] قبل أن تدخلا فيه کان أوسع علیکما من خروجکما منه بعد إقرارکما به .

و قد زعمتما أنّی قتلت عثمان ، فبینی و بینکما من تخلف عنى و عنکما من أهل المدينه ، ثمّ یلزم کلّ امرئ بقدر ما احتمل . فارجعا أيّها الشیخان عن رأيکما ، فإنّ الآن أعظم أمرکما العار ، من قبل أن یجتمع العار و النار .

از نامه‌های امام علیه السلام<

اما بعد! شما میدانید-گرچه کتمان میکنید-که من بدنبال مردم نرفتم، آنها بسراغ من آمدند. من دست بیعت را بسوی آنان نگشودم، آنها با اصرار زیاد با من بیعت کردند. شما دو نفر از کسانی بودید که مرا خواستید و با من بیعت کردید (حقیقت این است و شما نیز بخوبی آگاهید که) عموم مردم با من بخاطر زور و یا متاع دنیا بیعت ننمودند حال شما دو نفر اگر از روی میل با من بیعت نموده‌اید باید برگردید، و فوراً در پیشگاه خداوند توبه کنید. و اگر از روی اکراه و نارضائی بوده، یعنی در قلب خود باین امر راضی نبوده‌اید، شما با دست خود این راه را برای من گشوده و بیعت مرا بگردن خود ثابت کرده‌اید، زیرا اطاعت خویش را آشکار و نا رضائی خویش را پنهان داشته‌اید، (و در کاری که هیچ اجباری نباشد ادعای اینکه در دل از بیعت خود راضی نبوده‌اید پذیرفته نیست) به جان خودم سوگند! شما از سایر مهاجران سزاوارتر به تقیه و کتمان عقیده نیستید (زیرا هیچ کس در آن روز مجبور باطاعت از من نبود) هر گاه از آغاز کناره گیری کرده بودید کار شما آسان تر بود تا اینکه نخست بیعت کنید و بعد بهانه‌ای سر باز زنید.

شما پنداشته‌اید که من قاتل «عثمان» هستم، بی‌ایید میان من و شما کسانی حکم کنند که هم اکنون در «مدینه» اند، نه به طرفداری من برخاسته‌اند و نه به طرفداری از شما. سپس هر کس به اندازه جرمی که در این حادثه داشته باید مسئولیت آنرا بپذیرد. ای دو پیر مرد و ای کسانی که زمام امور عده‌ای را بدست گرفته‌اید! از رای و نظریه خود باز گردید چرا که الان باز گشت شما از این راه خلاف تنها موجب ننگ است (آنهم بعقیده شما) ولی ادامه این راه، هم ننگ و هم آتش دوزخ را برای شما فراهم می‌سازد! والسلام

توضیحات

[۱] مدرک <

اما اینکه ابو جعفر اسکافی کیست؟ او محمد ابن عبد الله از بزرگان علماء معتزله و متکلمان آنها بشمار می‌آید، وی هفتاد کتاب در علم کلام نوشته، از جمله آنها کتاب «المقامات» در فضائل و مناقب امیر مؤمنان (ع) است.

اسکافی کتاب نقض العثمانیه را در پاسخ کتاب العثمانیه، نوشته عثمان ابن جاحظ، در ایام زندگی جاحظ، نوشته است، وی در سال ۲۴۰ هجری وفات نموده.

ابن اعثم کوفی در ص ۱۷۳ تاریخ خود و ابن قتیبه در کتاب الامامه والسیاسة ج ۱ ص ۷۰ نیز این <

(مصادر نهج البلاغه و اسانیده ج ۳ ص ۴۳۳).

اما «عمران ابن حصین خزاعی» که <

مدت کمی هم در بصره بعنوان قاضی برگزیده شد، و سپس استعفا کرد، وی در سال ۵۲ هجری در بصره از دنیا رفت. (اسد الغابه جزء چهارم ص ۱۳۷)

نامه ۵۵

من کتاب له علیه السلام إلى معاوية

أما بعد ، فَإِنَّ اللَّهَ سبحانه جعل الدنيا لما بعدها ، و ابتلى فيها أهلها ، ليعلم أيهم أحسن عملا ، و لسننا للدنيا خلقنا ، و لا بالسعي فيها أمرنا ، و إنما وضعنا فيها لنتبلى بها ، و قد ابتلاني الله بك و ابتلاك بي : فجعل أحدنا حجة على الآخر ، فعدوت على طلب الدنيا بتأويل القرآن ، فطلبني بما لم تجن يدي و لا لساني ، و عصبته أنت و أهل الشام بي ، و ألب عالمكم جاهلكم و قائمكم قاعدكم ، فاتق الله في نفسك ، و نازع الشيطان قيادك ،

و اصرف إلى الآخرة وجهك فهي طريقنا و طريقك ، و احذر أن يصيبك الله منه بعاجل قارعه تمس الأصل ، و تقطع الدابر ، فإنني أولى لك بالله أليّه غير فاجره : لئن جمعتني و إياك جوامع الأقدار لا أزال بباحتك (حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ)

از نامه‌های امام علیه السلام به معاویه اما بعد خداوند سبحان دنیا را مقدمه برای ما بعد آن (آخرت) قرار داده و اهل دنیا را در بوته امتحان در آورده، تا روشن شود کدام یک بهتر عمل میکنند، ما برای دنیا آفریده نشده‌ایم و تنها برای کوشش و تلاش در آن مامور نگشته‌ایم، ما در دنیا آمده‌ایم تا بوسیله آن آزمایش شویم، خداوند مرا به تو و تو را بوسیله من در معرض امتحان در آورده، و هر کدام ما را حجت بر دیگری ساخته. تو بدنیا رو آوردی و تفسیر قرآن را بر خلاف حق، وسیله رسیدن بدنیا ساختی، و مرا در برابر چیزی مؤاخذه میکنی که دست و زبانم هرگز بآن آلوده نشده، (اشاره بقتل عثمان است) تو و اهل شام آن را دست‌آویز کرده‌اید، و بمن نسبت داده‌اید تا آنجا که عالمان شما جاهلان نتا را و آنها که سر کارند از کار افتادگان شما را بآن تشویق میکنند.

از خدا بترس! و با شیطان که در رام کردنت میکوشد ستیزه کن! و روی خویش را بسوی آخرت که راه من و تو است بگردان و بترس از آنکه خداوند تورا بزودی بیک بلای کوبنده که ریشه‌ات را بزند و دنباله‌ات را قطع کند دچار سازد، من برای تو سوگند یاد میکنم، سوگندی که تخلف ندارد، بر اینکه اگر خداوند من و تو را در میدان نبرد گرد آورد و مقدرات، من و تو را در پیکار با یکدیگر کشاند، آنقدر در برابر تو بمانم «تا خداوند میان ما حکم فرماید که او بهترین حاکمان است» (سوره اعراف (۷)، آیه ۸۷).

(اشاره به اینکه از دست من نجات نخواهی یافت)

و من وصیّه له علیه السّلام وصّی بها شریح بن هانی ۲ ، لما جعله علی مقدّمته إلی الشام

اتّق الله فی کلّ صباح و مساء ، و خف علی نفسک الدّتیّا الغرور ، و لا تأمنها علی حال ، و اعلم أنّک إن لم تردع نفسک عن کثیر ممّا تحبّ مخافه مکروهه سمت بک الأهواء إلی کثیر من الضّرر . فکن لنفسک مانعا رادعا ، و لنزوتک عند الحفیظّه واقما قامعا .

از سفارشهای امام علیه السلام «به شریح ابن هانی» زمانی که وی را بعنوان فرماندهی لشکر به سوی شام فرستاد. [۸]

در هر صبح و شام از خدا بترس، از دنیای فریب دهنده بر خویشتن خائف باش، و در هیچ حال از آن ایمن مباش، اگر خویشتن را از بسیاری از چیزهایی که دوست میداری بخاطر ترس از ناراحتیهای آن باز نداری، هوا و هوسها تو را بزبانهای فراوانی خواهند رساند، بنابر این در برابر هوسهای سرکش مانع و رادع، و به هنگام خشم و غضب بر نفس خویشتن، شکننده و غالب باش!

نامه ۵۷

و من کتاب له علیه السّلام إلی أهل الکوفه ، عند مسیره من المدینه إلی البصره

أمّا بعد ، فإنّی خرجت من حیّ هذا ، إمّا ظالما ، و إمّا مظلوما ، و إمّا باغیا و إمّا مبعیّا علیه ، و إنی أذکر الله من بلغه کتابی هذا ، لمّا نفر إلی ، فإن کنت محسنا أعاننی ، و إن کنت مسیئا استعینی .

از نامه‌های امام علیه السلام به «اهل کوفه»، هنگام حرکت از «مدینه» بسوی «بصره». [۹]

اما بعد! من از این سرزمین و قبیله ام خارج شدم، در حالیکه از دو حال بیرون نیستم یا ستمکارم و یا مظلوم، یا متجاوزم و یا بر من تجاوز رفته است، لذا من بتمام کسانی که نامه‌ام بآنها میرسد بخاطر خدا تاکید میکنم، فوراً بسوی من حرکت کنند تا اگر نیکو-کارم یاریم دهند و اگر گناهکارم مانع کار من شوند. (این سخن را امام علیه السلام در اینجا برای این خاطر بمردم کوفه گفت که ستمپاشیها را خنثی کند و بر آنها اتمام حجت نماید که در هر حال بسوی او بروند و در میدان «جمل» حاضر شوند)

توضیحات

[۱] این نامه‌ای است که امام از سر منزل ذی قار همراه امام حسن و عمار یاسرو زید بن صوحان و قیس بن سعد بن عبادہ برای مردم کوفه نوشته است.

توضیح بیشتر این ماجرا را می‌توانید در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱۴ از ص ۸ ببعد مطالعه فرمائید.

و نیز طبق نوشته مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۴۳۸ می‌توانید در تاریخ طبری ج ۶ ص ۳۱۷۳ طبع لیدن در حوادث سال ۳۶ ملاحظه فرمائید.

نامه ۵۸

و من کتاب له علیه السّلام کتبه إلى أهل الأمصار ، يقتصّ فيه ما جرى بينه و بین أهل صفین

و کان بدء أمرنا أنا التقينا و القوم من أهل الشّام ، و الظّاهر أنّ ربّنا واحد ، و نبّينا واحد ، و دعوتنا فی الاسلام واحدة ، و لا نستزیدهم فی الايمان باللّٰه و التّصديق برسوله و لا يستزیدوننا : الأمر واحد إلّا ما اختلفنا فيه من دم عثمان ، و نحن منه براء فقلنا : تعالوا ندأو مالا يدرك اليوم باطفاء النّائرة ، و تسكين العائمه ، حتّى يشتدّ الأمر و يستجمع فنقوى على وضع الحقّ مواضعه ، فقالوا : بل ندأويه بالمكابره فأبوا حتّى جنحت الحرب و رکدت ، و وقدت نيرانها و حمست . فلمّا ضرّستنا و إيّاهم ، و وضعت مخالبتها فینا و فیهم ،

أجابوا عند ذلك إلى الّذى دعوناهم إليه ، فأجبناهم إلى ما دعوا ، و سارعناهم إلى ما طلبوا ، حتّى استبانت علیهم الحجّه ، و انقطعت منهم المَعذره . فمن تمّ على ذلك منهم فهو الّذى أنقذه الله من الهلكه ، و من لجّ و تمادى فهو الرّاكس الّذى ران الله على قلبه ، و صارت دائره السّوء على رأسه .

از نامه‌های امام علیه السلام که باهالی شهرها نوشته و جریان «صفین» را بیان داشته است.

آغاز کار این بود که ما با اهل شام روبرو شدیم، و ظاهر حال این بود که پروردگار ما یکی، پیامبرمان یکی، و در دعوت باسلام متحدیم، نه ما از آنها خواستار بیش از ایمان بخدا و تصدیق پیامبر بودیم و نه آنها از ما! ما در همه جهت یکی بودیم، تنها اختلاف در

مورد خون «عثمان» بود. در حالیکه ما از آن بری بودیم و دست ما بآن آلوده نشده بود! ما گفتیم بیائید امروز با فرونشاندن آتش فتنه و آرام ساختن مردم چیزی را درمان کنیم که پس از این بدست نخواهد آمد تا آنکه امر خلافت محکم و جمعیت مسلمانها متحد گردد و قدرت پیدا کنیم که حق را در جای خود قرار دهیم. اما آنها پاسخ دادند ما این درد را با دشمنی و زور، مداوا خواهیم کرد (آری) آنها سرباز زدند تا جنگ بالهایش را گشود و در میدان ثابت و مستقر گردید، شعله هایش بالا گرفت و قوی و نیرومند شد. هنگامی که دندان جنگ در بدن ما و آنها فرو نشست و چنگالهایش در وجود ما و آنها قرار گرفت، پاسخ آنچه ما آنان را بسوی آن دعوت میکردیم دادند و حاضر بگفتگو شدند. ما نیز در خواست آنها را پذیرفتیم. (با اینکه میدانستیم باز هم، آنها برای دست یافتن بحق تن باین کار نداده اند بلکه قصد فریب دارند) با سرعت بآن پاسخ دادیم تا حجت بر آنها روشن شود و عذرشان قطع گردد، و تا هر کس از آنها پایبند به این پیشنهاد شود خداوند او را از هلاکت نجات داده و کسیکه لجاجت کند و پافشاری نماید معلوم گردد پیمان شکنی است که خدا پرده بر قلبش افکنده و حکومت خود کامگان بر سر او سایه انداخته است.

نامه ۵۹

و من کتاب له علیه السلام إلى الأسود بن قطيبه صاحب جند حلوان

أما بعد ، فإنّ الوالی إذا اختلف هواه منعه ذلك كثيرا من العدل ، فليكن أمر الناس عندك في الحقّ سواء ، فإنّه ليس في الجور عوض من العدل ، فاجتنب ما تنكر أمثاله ،

و ابتذل نفسك فيما افترض الله عليك راجيا ثوابه ، و متخوفا عقابه .

و اعلم أنّ الدنيا دار بليّة لم يفرغ صاحبها فيها قطّ ساعة إلا كانت فرغته عليه حسرة يوم القيامة ، و أنّه لن يغنيك عن الحقّ شيء أبدا ، و من الحقّ عليك حفظ نفسك ، و الاحتساب على الرعيّة بجهدك ، فإنّ الذي يصل إليك من ذلك أفضل من الذي يصل بك ، و السلام .

از نامه های امام علیه السلام به «اسود بن قطبه» رئیس سپاه «حلوان» (از ایالات فارس).

اما بعد از مامدار اگر دنبال هوا و هوسهای پی در پی خویش باشد غالباً او را از عدالت باز میدارد، بنابر این امور مردم از نظر حقوق باید نزد تو مساوی باشد، چرا که هیچگاه جور و ستم جانشین عدالت نخواهد شد، از آنچه برای خود نمیپسندی اجتناب کن، و نفس خویش را در برابر آنچه خداوند بر تو واجب ساخته به امید ثوابش و همچنین از ترس کیفرش بخضوع و تسلیم وادار!

و بدان که دنیا سرای آزمایش است که هر کس ساعتی در آن فراغت یابد و دست از کار بکشد، همین ساعت بیکاری موجب حسرت و پیشمانی او در قیامت خواهد شد. و بدان که هیچ چیز تو را از حق بیناز نخواهد ساخت. از جمله حقوقی که بر تو فرض و واجب است کنترل هوسهای خویش، مواظبت رعایا، و رسیدگی توام با تلاش بکارهای آنهاست. در این راه آنچه از منافع عاید تو میشود، برای تو از مشکلات و ناراحتیهائی که متحمل می گردی، به مراتب سودمندتر است و السلام.

نامه ۶۰

و من كتاب له عليه السلام إلى العمال الذين يطأ الجيش عملهم

من عبد الله على أمير المؤمنين إلى من مرّ به الجيش من جباة الخراج و عمال البلاد .

أما بعد ، فإنّي قد سیرت جنودا هی مارة بكم إن شاء الله ، و قد أوصیتهم بما يجب لله علیهم من كفّ الأذى و صرف الشّدی ، و أنا أبرأ إليکم و إلى ذمتکم من معرّة الجيش إلا من جوعه المضطرّ لا يجد عنها مذهباً إلى شبعه فنكّلوا من تناول منهم شیئا ظلما عن ظلمهم ، و كفّوا أیدی سفهائکم عن مضادّتهم و التّعريض لهم فیما استثنیاه منهم ، و أنا بین أظهر الجيش ، فارفعوا إلى مظالمکم و ما عراکم ممّا یغلبکم من أمرهم ، و لا تطیقون دفعه إلا باللّٰه و بی ، فأنا أغیره بمعونة الله تعالی ، إن شاء الله .

از نامه های امام علیه السلام به فرمانداران و بخشداران شهرهائی که لشکر از آنها عبور می کند.

فرمانی است از ناحیه بنده خدا علی امیر مؤمنان علیه السلام بتمام کارگزاران خراج و فرمانداران شهرستانهائی که سپاه از منطقه آنها گذر میکند.

اما بعد! من سپاهیان را برای نبرد بسیج کردم که با خواست خدا از آبادیهای شما میگذرند، و آنها را به آنچه خداوند بر آنها واجب کرده توصیه نموده‌ام. به آنان گفته‌ام که از آزار مردم و ایجاد ناراحتیها و مشکلات خودداری کنند و من بدینوسیله در برابر شما و کسانی که در پناه شما هستند از مشکلاتی که سپاهیان به وجود می‌آورند از خود رفع مسؤولیت می‌کنم، (که آنها حق رساندن هیچگونه زیان را به کسی ندارند) جز اینکه آنها سخت گرسنه شوند و راهی برای سیر کردن خود نیابند. بنابراین اگر کسی از آنها چیزی را از روی ستم از افراد گرفت وظیفه دارید او را در برابر عملش کیفر کنید. (و شما را نیز توصیه می‌کنم که) جلوی زیانهای اشرار و بی‌خردان منطقه خود را نسبت به سپاهیان بگیرید. و جز در آن موارد که استثنا کردم متعرض آنان نشوید. من خود پشت سر سپاه در حرکت می‌شکایات خود را پیش من آورید، در آن مواردی که آنها بر شما چیره شده‌اند و شما قدرت دفع آن را جز با کمک خداوند و من ندارید به من مراجعه کنید. که من بکمک خداوند آنرا تغییر می‌دهم و دگرگون می‌سازم انشاء الله.

نامه ۶۱

و من کتاب له علیه السلام إلى کمیل بن زیاد النخعی ،

و هو عامله علی هیت ، ینکر علیه ترکه دفع من یجتاز به من جیش العدو طالباً الغارة

أما بعد ، فإنّ تضییع المرء ما ولی ، و تکلفه ما کفی ، لعجز حاضر ، و رأی متبرّ ، و إنّ تعاطیک الغارة علی أهل قرقیسیا ، و تعطیلک مسالحک الّتی ولّیناک ، لیس بها من یمنعها و لا یردّ الجیش عنها ، لرأی شعاع ، فقد صرت جسراً لمن أراد الغارة من أعدائک علی أولیائک غیر شدید المنکب و لا مهیب الجانب ، و لا ساد ثغرة ، و لا کاسر شوکة ، و لا مغن عن أهل مصره ، و لا مجز عن أمیره و السلام .

از نامه‌های امام علیه السلام به «کمیل ابن زیاد نخعی» فرماندار «هیت» از آبادیهای کشور عراق (۱) و (۲)

اما بعد! سستی انسان در انجام آنچه بر عهده او گذارده شده، و اصرار بر انجام آنچه در وظیفه او نیست، یک ناتوانی روشن و نظریه باطل و هلاک‌کننده است، تو به اهل «قرقیسا» حمله کرده‌ای ولی مرزهایی را که حفظش بر عهده تو گذارده‌ایم بیدفاع رها ساخته‌ای

اینکار، یک فکر نادرست و بیهوده است. تو در حقیقت پلی شده‌ای برای دشمنانی که می‌خواهند بر دوستان دست‌گارت بکشایند، نه بازوی توانائی داری، نه هیبت و ترسی در دل دشمن ایجاد می‌کنی! نه مرزی را حفظ می‌کنی و نه شوکت دشمنی را در هم می‌شکنی، نه اهل شهر و دیارت را کفایت می‌کنی و از آنان بخوبی دفاع می‌نمائی، و نه امیر و پیشوایت را از دخالت در آنجا بی‌نیاز می‌سازی!

توضیحات

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۴۴۴) .

[۲] طبق نوشته «ابن ابی الحدید» کمیل فرماندار امام امیر مؤمنان (ع) برهیت‌بود، ولی در اداره امور قدرتمند نبود و نمی‌توانست حمله‌های معاویه را دفع کند.

او برای تلافی و ضربه زدن بمعاویه بجای ایستادگی در قبال دشمن، به قرقسیا که تحت فرماندهی معاویه بود حمله برد و همین موجب شد که نامه‌بالا را که جنبه توبیخ دارد امام به او بنویسد.

نامه ۶۲

و من کتاب له علیه السّلام إلى أهل مصر ، مع مالک الأشر لمّا ولّاه إمارتها

أمّا بعد ، فإنّ الله سبحانه بعث محمّدا ، صلّى الله عليه وآله و سلّم ، نذيرا للعالمين ،

و مهيمنا على المرسلين ، فلما مضى عليه السّلام تنازع المسلمون الأمر من بعده ، فوالله ما كان يلقي في روعى و لا يخطر ببالي أنّ العرب تزعج هذا الأمر من بعده صلّى الله عليه وآله و سلّم عن أهل بيته و لا أنّهم منحّوه عنّى من بعده فما راعنى إلاّ انثيال النّاس على فلان يبايعونه ، فأمسكت يدى حتّى رأيت راجعة النّاس قد رجعت عن الإسلام يدعون إلى محق دين محمّد ، صلّى الله عليه و آله و سلّم ، فخشيت إن لم أنصر الإسلام و أهله أن أرى فيه ثلما أو هدمّا تكون المصيبة به على أعظم من فوت ولايتكم الّتى إنّما هى متاع أيام قلائل يزول منها ما كان كما يزول السّراب أو كما يتقشّع السّحاب ، فنهضت فى تلك

الأحداث حتّى زاح الباطل و زهق ، و اطمأنّ الدّین و تنهنه .

و منه : إنّی و الله لو لقيتهم واحدا و هم طلاع الأرض كلّها ما باليت و لا استوحشت ،

و إنّی من ضلالهم الّذى هم فيه و الهدى الّذى أنا عليه لعلی بصيره من نفسی و یقین من ربّی ، و إنّی إلى لقاء الله لمشتاق ، و لحسن ثوابه لمنتظر راج ، و لكنّنی آسى أن یلی أمر هذه الأئمّة سفهاؤها و فجّارها ، فیّتخذوا مال الله دولا ، و عباده خولا ، و الصّالحین حربا ، و الفاسقین حزبا فانّ منهم الّذى [قد] شرب فیکم الحرام ، و جلد حدّا فی الاسلام ، و إنّ منهم من لم یسلم حتّى رضخت له على الاسلام الرّضایخ ، فلو لا ذلك ما أكثرت تألیبکم و تأنیبکم ، و جمعکم و تحریرکم ، و لترکتکم إذ أبیتم و ونیتم .

ألا ترون إلى أطرافکم قد انتقصت ، و إلى أمصارکم قد افتتحت ، و إلى ممالککم تزوی ، و إلى بلادکم تغزی ، انفروا رحمکم الله إلى قتال عدوکم و لا تتأقلوا إلى الأرض فتقرّوا بالخسف ، و تبوءوا بالذلّ ، و یكون نصیبکم الأخسّ ، و إنّ أخا الحرب الأرق ، و من نام لم ینم عنه ، و السّلام .

از نامه‌های امام علیه السلام که همراه «مالک» برای اهل مصر فرستاد، زمانی که استانداری آنجا را به او واگذار نمود. [۱]

اما بعد! خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و آله و سلم را فرستاد تا بیم دهنده جهانیان، و گواه و حافظ آئین انبیای او باشد. چون او- که درود بر او باد- از جهان رخت بر بست، مسلمانان درباره امارت و خلافت بعد از او به منازعه برخاستند. به خدا سوگند هرگز فکر نمی‌کردم، و به خاطر خطور نمی‌کرد. که عرب بعد از پیامبر، امر امامت و رهبری را از اهل بیت او بگردانند (و در جای دیگر قرار دهند و باور نمی‌کردم) آنها آن را از من دور سازند! تنها چیزی که مرا ناراحت کرد اجتماع مردم اطراف فلان... بود که با او بیعت کنند، دست بر روی دست گذاردم تا اینکه با چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می‌خواهند دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نابود سازند. (در اینجا بود) که ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم باید شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگتر بود چرا که این بهره دوران کوتاه زندگی دنیا است، که زایل و تمام می‌شود. همانطور که «سراب» تمام می‌شود و یا همچون ابرهائی که از هم می‌پاشند. پس برای دفع این حوادث به پا خاستم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین پابرجا و محکم گردید.

به خدا سوگند اگر من تنها با آنها(دشمنان)روبرو شوم،در حالیکه آنها تمام روی زمین را پر کرده باشند نمیتروسم و باکی ندارم،من آن گمراهی را که آنها در آن هستند و هدایتی را که خودم بر آن هستم با چشم خود می بینم،و با یقین به پروردگارم پابرجا می باشم!من مشتاق ملاقات پروردگارم هستم.

و به پاداشش امیدوارم ولی از این اندوهناکم که سر پرستی حکومت این امت بدست این بی خردان و نابکاران افتد.بیت المال را بغارت ببرند،آزادی بندگان خدا را سلب کنند و آنها را برده خویش سازند،با صالحان نبرد کنند،و فاسقان را همدستان خود قرار دهند.در این گروه بعضی هستند که شراب نوشیده و حدبر او جاری شده،

نامه ۶۳

و من کتاب له علیه السلام إلى أبي موسى الأشعري ،

و هو عامله على الكوفة ، و قد بلغه عنه تشبيطه الناس عن الخروج إليه لما ندبهم لحرب أصحاب الجمل من عبد الله على أمير المؤمنين إلى عبد الله بن قيس أما بعد ، فقد بلغني عنك قول هو لك و عليك ، فإذا قدم رسولي عليك فارفع ذيلك ،

و اشدد مئزرک ، و اخرج من جحرک ، و اندب من معک . فإن حَقَّقْتَ فانفذ ، و إن تفشَّلت فابعد و ايم الله لتؤتین من حيث أنت ، و لا تترك حتى يخلط زبدك بخاثرک ، و ذائبك بجامدک ، و حتى تعجل عن قعدتك ، و تحذر من أمامک كحذرک من خلفک ، و ما هي بالهونا التي ترجو ، و لكنَّها الداهية الكبرى يركب جملها ، و يذلَّ صعبها ، و يسهل جملها .

فاعقل عقلک ، و املک أمرک و خذ نصيبک و حظک فإن کرهت ، فتنح إلى غير رحب و لا فی نجاه ، فبالحرى لتکفين و أنت نائم حتى لا يقال : أين فلان ؟ و الله إنه لحق مع محق ،

و ما يبالي ما صنع الملحدون .

از نامه های امام علیه السلام<

از بنده خدا علی امیر مؤمنان به «عبد الله بن قیس» (ابو موسی اشعری).

اما بعد! سخنی از تو به من گزارش داده‌اند که هم به سود تو است و هم به زیان تو! هنگامی که فرستاده من بر تو وارد می‌شود فوراً دامن بر کمر زن، و کمر بندت را محکم ببند، و از خانه‌ات بیرون آی، از کسانی که با تو هستند دعوت نما، اگر حق را یافتی و تصمیم خود را گرفتی آنها را بسوی ما بفرست، و اگر سستی را پیشه کردی از مقام خود دور شو! به خدا سوگند! هر کجا و هر چه باشی، به سراغت خواهند آمد، دست از تو بر نخواهند داشت و رهایت نخواهند ساخت تا گوشت و استخوان، و تر و خشکت را بهم درآمیزند. (این کار را انجام ده پیش از آنکه) در باز نشستگی و بر کناریت تعجیل گردد، و از آنچه پیش روی تو است همانگونه خواهی ترسید که از پشت سر،) آنچنان بر تو سخت گیرند که سراسر وجودت را خوف و ترس فرا گیرد و در دنیا همانقدر وحشت زده خواهی شد که در آخرت) این حادثه آنچنان که فکر می‌کنی کوچک و ساده نیست، بلکه حادثه بسیار بزرگی است که باید بر مرکبش سوار شد و مشکلات و سختیهایش را هموار ساخت. و کوههای ناصافش را صاف نمود، پس اندیشه خود را بکار گیر! و مالک کار خویش باش و بهره و نصیب را دریاب و اگر برای تو خوشایند نیست کنار رو، بدون کامیابی و رسیدگی به راه رستگاری.

اگر تو خواب باشی دیگران وظایف‌ات را انجام خواهند داد، و آنچنان بدست فراموشی سپرده شوی که نگویند فلانی کجا است؟ به خدا سوگند این راه، حق است و بدست مرد حق انجام می‌گردد. و من باکی ندارم که خداشناسان چکار می‌کنند. و السلام.

توضیحات

[۶] ابو موسی، نامش عبد الله ابن قیس است در سال فتح خیبر اسلام اختیار کرد، پیامبر او را والی «زبید» و «عدن» قرار داد و بعدها عمر او را پس از عزل مغیره بن شعبه والی بصره گردانید.

عثمان نیز او را بر همین منصب ابقاء کرد و سپس برکنار نموده، ابن عامر را به جایش گماشت. ابو موسی بکوفه منتقل شد، هنگامی که مردم سعید ابن عاص را از کوفه بیرون کردند از عثمان خواستند که ابو موسی را والی کوفه قرار دهد و او چنین کرد و

همچنان تا هنگام جنگ جمل از طرف امام نیز والی کوفه بود، و چون مردم را از یاری امیر مؤمنان باز میداشت امام(ع) او را عزل نمود و بجای او «قرظۀ ابن کعب» انصاری قرار داد.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۴۴۹)

درباره ابو موسی نکات جالب دیگری نیز آورده‌ایم که می‌توانید به جلد ۲ صفحه ۶۱۱ و در جریان «حکمین» جلد ۱ صفحه ۳۲۹ مراجعه فرمائید.

نامه ۶۴

و من کتاب له علیه السّلام إلی معاویة ، جوابا ۱

أما بعد ، فإنّا كنّا نحن و أنتم علی ما ذكرت من الألفه و الجماعة ففرّق بیننا و بینكم أمس أنا آمنّا و كفرتم ، و الیوم أنا استقمنا و فتتّم ، و ما أسلم مسلمكم إلّا کرها ، و بعد أن كان أنف الإسلام كلّ لرسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم حزبا .

و ذكرت أنّی قتلت طلحه و الزّبیر ، و شرّدت بعائشه و نزلت ، المصرین و ذلك أمر غبت عنه فلا علیک ، و لا العذر فیہ إلیک .

و ذكرت أنّک زائر فی المهاجرین و الأنصار ، و قد انقطعت الهجرة یوم أسر أخوک ،

فإن كان فیک عجل فاسترفه ، فإنّی إن أزرک فذلك جدیر أن یكون الله إنّما بعثنی للنّقمه منک و إن تزرنی فکما قال أخو بنی أسد :

مستقبلین	ریاح	الصّیف	تضربهم

بحاصب بین اغوار و جلمود

و عندی السّیف الّذی أعضضته بجدّک و خالک و أخیک فی مقام واحد و إنّک و الله ما علمت الأغلف القلب ، المقارب العقل ، و الأولى أن یقال لک : إنّک رقیّت سلّما أطلعک مطلع سوء علیک لالک ، لأنّک نشدت غیر ضالّتک ، و رعیت غیر سائمتک ، و طلبت أمرا لست من أهله و لا فی معدنه ، فما أبعد قولک من فعلک و قریب ما أشبهت من أعمام و أخوال حملتهم الشّقاوه و تمنّی الباطل

على الجحود بمحمد ، صلى الله عليه و آله و سلم ، فصرعوا مصارعهم حيث علمت لم يدفعوا عظيما ، و لم يمنعوا حرما بوقع
سيوف ما خلا منها الوغى ، و لم تماشها الهوينا .

و قد أكثرت فى قتله عثمان فادخل فيما دخل فيه الناس ، ثم حاكم القوم إلى أحملك و إياهم على كتاب الله تعالى ، و أما تلك
التي تريد ، فإنها خدعة الصبي عن اللبن فى أوّل الفصال ، و السلام لأهله .

از نامه‌های امام علی علیه السلام در پاسخ معاویه [۶].

اما بعد! ما و شما همانطوری که یاد آوری نموده‌ای گردهم جمع، و با هم انس داشتیم، ولی در گذشته از هم جدا شدیم، زیرا ما ایمان
آوردیم و شما به کفر خود باقی ماندید، امروز هم ما براه راست می‌رویم و شما پیرامون فتنه هستید. آنها که از گروه شما اسلام را پذیرا
شدند از روی میل نبود، بلکه درحالی بود که همه بزرگان عرب در برابر رسول خدا (ص) تسلیم شدند و در حزب او در آمدند.

نوشته بودی که من، «طلحه» و «زبیر» را کشته و «عایشه» را تبعید کرده‌ام، و در «کوفه» و «بصره» اقامت گزیده‌ام! این مربوط به تو نیست و
لزومی ندارد عذر آنرا از تو بخواهم (این تنها مربوط به امت اسلامی و من است که امیر مؤمنانم).

تو یادآور شده بودی که با گروهی از «مهاجران» و «انصار» به مقابله با من خواهی شتافت (کدام مهاجر و کدام انصار؟) هجرت از آن
روزی که برادرت (یزید بن ابو سفیان، روز فتح مکه) اسیر شد، پایان یافت. با این حال اگر در این ملاقات شتاب‌داری، دست
نگهدار، زیرا اگر من به دیدار تو آیم سزاوارتر است. چرا که خداوند مرا بسوی تو فرستاده که از تو انتقام بگیرم! اگر تو بامن دیدار
کنی چنان است که شاعر «بنی اسد» گفته:

«به استقبال تند باد تابستانی می‌شتابند که آنها را با سنگریزه‌ها و درمیان غبار و تخته سنگها در هم می‌کوبد».

نزد من همان شمشیری است که بر پیکر جد و دایی و برادرت (در میدان احد) کوبیدم!

به خدا سوگند من می‌دانم تو مردی بی‌خرد و پوشیده دل هستی. و سزاوار است درباره تو گفته شود: به نردبانی بالارفته‌ای که تو را
به پرتگاه خطرناکی کشانده که به زیان تو است نه به سود تو، زیرا به کسی می‌مانی که غیر گمشده خود را می‌جوید و گوسفندان

دیگری را می‌چراند. مقامی را می‌طلبی که نه سزاوار آن هستی و نه در کانون آن قرار داری، چقدر بین کردار و گفتارت فاصله است؟!

و چقدر با عموها و دائیهای بت پرست شباهت داری؟! همانها که شقاوت و تمنای باطل و ادارشان ساخت که «محمد صلی الله علیه و آله و سلم» را انکار کنند، و همانگونه که می‌دانی با او ستیزه کردند تا به خاک و خون غلطیدند و نه توانستند از خود دفاع کنند و نه از زخم شمشیرها که میدان نبرد از آن خالی نیست و سستی با آن نمی‌سازد، خود را حفظ نمایند.

تو درباره قاتلان «عثمان» زیاد حرف زدی، بیا نخست همچون سایر مسلمانان با من بیعت کن، سپس درباره آنها طرح شکایت نما تا من طبق حکم خداوند میان تو و آنها داوری کنم اما آنچه را تو می‌خواهی، مانند فریب دادن طفل است، که بخواهند وی را از شیر بگیرند، و سلام به آنها که لیاقت دارند!

توضیحات

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۴۵۶)

به چند نکته توجه کنید.

۱- منظور از «مسلمکم» ابو سفیان است وی یک شب پیش از فتح مکه بظاهر مسلمان شد. «عباس» عموی پیامبر وی را نزد پیامبر آورد تا برایش امان بگیرد هنگامی که ابو سفیان رویاروی پیامبر قرار گرفت پیامبر به او فرمود:

«ای ابو سفیان! وقت آن نرسیده که گواهی دهی جز خدای یکتا پروردگاری نیست؟»

ابو سفیان پاسخ داد:

پدر و مادرم فدایت باد چقدر کریم، بزرگوار و حلیمی اگر جز الله خدائی می‌بود همان روز بدر، ما را بی‌نیاز می‌کرد.

پیامبر به او فرمود: آیا وقت آن نرسیده که گواهی دهی من رسول خدایم؟

پاسخ داد:

پدر و مادرم فدایت اما در این یکی هنوز در قلبم تردیدی وجود دارد، عباس فرمود: وای بر تو اسلام بیاور، پیش از آنکه گردنت زده شود، اینجابود که ابو سفیان از روی اکراه اسلام آورد ولی در شک باقی ماند و ایمان در قلبش داخل نشد.

سخنان او بعد از اسلام آوردنش نیز، به این حقیقت اشعار دارد چراکه او در روز شکست مسلمانان در «حنین» آنان را مورد سرزنش و شماتت قرار داد، و هنگامی که صدای ضربه‌ای که بر پیکریت ثقیف وارد شد گفت:

«واها لک! یاها لک» ای وای! ای وای!.

و در جنگ «یرموک» هنگامی که ملاحظه کرد رومیان بر مسلمانان غلبه کردند گفت:

«ایه بنی الاصف» آفرین بر رومیان!

در اینجا بود که زبیر گفت: خدا ابو سفیان را بکشد، همچنان نفاق، در درونش موجود است و نیز هنگامی که از کنار قبر حمزه ابن عبد المطلب در عصر عثمان میگذشت گفت:

«یا ابا عماره ان الذی قاتلتمونا علیه بالامس اصبح فی ایدی غلماننا:

آنچه دیروز درباره آن با ما مبارزه داشتید امروز در دست فرزندان ما است!». و در مورد دیگری گفت: «تلاقفوها یا بنی امیه تلاقف الکرة فو الذی یحلف به ابو سفیان ما من جنه و لا نار»:

ای فرزندان امیه خلافت را همچون توپ به یکدیگر پاس دهید، سوگند به آنچه ابو سفیان به آن معتقد است نه بهشتی در کار است و نه دوزخی» و امثال این جمله‌ها از ابو سفیان در تاریخ، فراوان نقل شده است.

۲-مراد از «یوم اسر اخوک»:روزی که برادرت اسیر گشت.روزفتح مکه است،که یزید ابن ابو سفیان با عده‌ای از قریش از شهر خارج شده بودند تا مانع ورود مسلمانان به شهر مکه شوند، که عده‌ای از آنها کشته و یزید اسیرگردید و از آن روز دیگر هجرت قطع گردید و به آنها که بعد از فتح مکه اسلام آوردند مهاجر صدق نمی‌کند.

ولی شیخ محمد عبده گفته منظور از(اخوک)عمرو ابن ابو سفیان است گرچه ظاهرا این درست نباشد.

۳-منظور از اغضضته بجذک:عتبه ابن ربیعہ است و مراد از «خالک»«ولید ابن عتبہ»و از «اخیک»حنظله ابن ابو سفیان است که روز بدر بدست امام(ع)کشته شدند.

(پاورقی مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۴۵۱-۴۵۲).

نامه ۶۵

و من کتاب له علیه السلام إلیه أيضا

أما بعد ، فقد آن لك أن تنتفع باللمح الباصر من عيان الأمور ، فقد سلكت مدارج أسلافك بادعائك الأباطيل ، و إقحامك غرور المين و الأكاذيب ، و بانتحالک ما قد علا عنک ، و ابتزازک لما اختزن دونک ، فرارا من الحقّ ، و جحودا لما هو ألزم لك من لحکم و دمک : ممّا قد وعاه سمعک ، و ملئ به صدرک ، فماذا بعد الحقّ إلا الضلال المبين ، و بعد البيان إلا اللبس ؟ فاحذر الشبهة و اشتمالها على لبستها ، فإنّ الفتنة طالما أغدفت جلايبها ،

و أعشت الأبصار ظلمتها .

و قد أتاني كتاب منك ذو أفانين من القول ضعفت قواها عن السلم ، و أساطير لم يحکها منك علم و لا حلم ، أصبحت منها كالخائض في الدّھاس ، و الخابط في الدّیماس ،

و ترقیت إلی مرقبه بعيدة المرام نازحه الأعلام ، تقصر دونها الأنوق و يحاذی بها العیوق .

و حاش لله أن تلى للمسلمين بعدى صدرا أو وردا أو أجرى لك على أحد منهم عقدا أو عهدا فمن الآن فتدارك نفسك و انظر لها ،
فإنك إن فرطت حتى ينهد إليك عباد الله أرتجت عليك الامور ، و منعت أمرا هو منك اليوم مقبول ، و السلام .

از نامه‌های امام علیه السلام به «معاویه» [۱]

اما بعد! زمان آن فرا رسیده که از مشاهده امور با چشم صحیح بهره‌مند گردی، تو با ادعاهای باطل همان راه نیاکان خود را می‌پیمائی
خود را در دروغ و فریب می‌افکنی، آنچه بالاتر از شان تو است بخود نسبت می‌دهی، و به آنچه نمی‌رسی و از تو منع شده دست
می‌افکنی، همه این کارها بخاطر فرار از زیر بار حق و انکار کردن آنچه از گوشت و خون برای تو لازمتر است، می‌باشد (یعنی ایمان
و بیعت با امام معصوم) همان چیزی که گوش تو شنیده و به خوبی از آن آگاهی. آیا بعد از روشن شدن راه حق، جز گمراهی
آشکار، چیزی هست؟ و آیا بعد از بیان واضح، چیزی جز مغلطه‌اندازی و اشتباه کاری تصور می‌شود؟، از اشتباه‌اندازی و غلطکاریها
بپرهیز!

زیرا از دیر زمانی فتنه، پرده‌های سیاه خود را گسترده و با تاریکی خود دیده‌هائی را نابینا کرده است.

نامه‌ای از تو به من رسیده که سراسر آن پشت هم اندازی بود، در آن از صلح و خیرخواهی خبری نبود، در اساطیر و سخنان
افسانه‌ایات هیچ اثری ازدانش و بردباری به چشم نمی‌خورد، تو همچون کسی هستی که در زمین سست و صعب العبور گام
گذارد، و یا همچون کسی که در تاریکی دخمه‌های زیر زمینی راه خود را گم می‌کند. تو می‌خواهی به نقطه‌ای برسی که از مرتبه‌ات
بسیار برتر است، و مرغان لاشخور را یارای پرواز به آن نیست، چرا که در اوج ستارگان آسمان همچون «عیوق» است!

پناه بخدا که تو بعد از من، سرپرست مسلمانان برای جلب منفعت یا دفع ضرر گردی یا من در این باره برای تو نسبت به یکتا از
آنان قرار و تعهدی امضاء کنم.

از هم اکنون خود را دریاب و برای خویش چاره‌اندیش زیرا اگر کوتاهی کنی و برای ویدنت بندگان خدا بپاخیزند، درهای چاره
برویت بسته خواهد شد و چیزی که امروز از تو مورد قبول است فردا نخواهند پذیرفت. و السلام

توضیحات

[۱] این پاسخ نامه‌ای است که معاویه به امام نوشته بود و پس از پایان جنگ نهروان و کشته شدن خوارج بدست امام (ع) رسید، در

این <

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بمن وعده داده که غیر از جنگ جمل و صفین با طائفه دیگری نبرد خواهم کرد و آنها «مارقین» هستند همانهایی که از دین به سرعت خارج می‌گردند.

امام با آنها در نهروان نبرد کرد و در یک روز تمام ده هزار نفری که بودند همه را کشت.

امام میخواهد به معاویه توجه دهد که آنچه قبلاً میگفتم به وقوع پیوسته و تو بالعیان آن را دیده‌ای من می‌گفتم که پیامبر این وعده را بمن داده و انجام خواهد شد و تو استهزاء می‌نمودی حال وقت آن رسیده که چشم‌ت باز کنی و حقایق را ببینی (فقد ان لک ان تتنفع باللمح الباصر من عیان الامور) این جریان برای اصحاب امام (ع) نیز آموزنده بوده است.

(اقتباس از ابن ابی الحدید ج ۱۸ ص ۲۷) .

نامه ۶۶

و من کتاب له علیه السّلام إلى عبد الله بن العباس ، و قد تقدّم ذکره بخلاف هذه الروایة

أما بعد ، فإنّ المرء لیفرح بالشّیء الذی لم یکن لیفوته ، و یحزن علی الشّیء الذی لم یکن لیصیبه ، فلا یکن أفضل ما نلت فی نفسک من دنیاک بلوغ لذّة أو شفاء غیظ ،

و لكن اطفاء باطل أو احیاء حقّ و لیکن سرورک بما قدّمت ، و أسفک علی ما خلّفت ،

و همّک فیما بعد الموت .

از نامه‌های امام علیه السلام به «عبد الله ابن عباس» این <

اما بعد! بسیار می‌شود که انسان از یافتن چیزی که هرگز از او فوت نمی‌شد خشنود می‌گردد (و بعکس) از فوت منفعتی که هرگز نصیب او نمی‌گردد! اندوهناک می‌شود! مواظب باش که بهترین و برترین چیز نزد تو رسیدن بلذات دنیا و یا انتقام از دشمن نباشد، بلکه باید بهترین امور نزد تو خاموش کردن آتش باطل و یا زنده کردن حق باشد، تنها به چیزی که از پیش فرستاده‌ای خوشحال باش و تاسفت، از آن چیزی که بجای می‌گذاری، و باید تمام هم تو معطوف بجهان پس از مرگ باشد.

نامه ۶۷

و من کتاب له علیه السلام إلى قثم بن العباس رحمه الله و هو عامله علی مکه

أما بعد ، فأقم للناس الحجّ ، و ذكّرهم بأيّام الله ، و اجلس لهم العصرين فأفت المستفتي ، و علّم الجاهل ، و ذاكر العالم ، و لا يكن لك إلى الناس سفير إلاّ لسانك ، و لا حاجب إلاّ وجهك ، و لا تحجبنّ ذا حاجه عن لقائك بها فإنّها إن ذيدت عن أبوابك في أوّل وردها لم تحمد فيما بعد على قضائها و انظر إلى ما اجتمع عندك من مال الله فاصرفه إلى من قبلك من ذوی العیال و المجاعه مصیبا به مواضع الفاقه و الخلاّت ، و ما فضل عن ذلك فاحمله إلینا لنقسمه فیمن قبلنا .

و مر أهل مکه أن لا يأخذوا من ساكن أجرا ، فإنّ الله سبحانه يقول : (سَوَاءٌ أَلْعَاكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِ) ۱ فالعاکف : المقيم به ، و البادی : الذی يحجّ إليه من غیر أهله ، و فّقنا الله و إياکم لمحابه و السلام .

از نامه‌های امام علیه السلام به «قثم ابن عباس» فرماندار مکه.

اما بعد! در اقامه حج، مردم را راهنما باش، و روزهای خدا را به یاد آنها آر، صبح و عصر برای رسیدگی بامور آنان بنشین، بکسانی که پرسشی دارند پاسخ ده! جاهلان را بیاموز، و با دانشمندان مذاکره کن، در بین تو و مردم باید واسطه و سفیری جز زبانت، و حاجب و پرده‌ای جز چهره‌ات نباشد، افرادی که با تو کار دارند از ملاقات با خود محروم مساز! اگر آنها را در ابتداء از درخانات برانند حل مشکلشان بعدا جبران آنرا نخواهد کرد.

اموالی که در نزد تو گرد آمده و مربوط بخدا است بدقت در مصرف آنها بنگر، و آن را مصرف عیالمندان و گرسنگان کسانی که در محل هستند بکن آنچنان که بطور صحیح بدست فقرا و نیازمندان برسد و مازاد آنرا نزدما بفرست تا بین کسانی که در اینجا هستند تقسیم کنیم.

به مردم «مکه» دستور ده تا از کسانی که در این شهر مسکن می‌گزینند اجاره بها نگیرند، زیرا خداوند می‌فرماید:

«در این سرزمین کسانی که مقیم هستند و آنها که از بیرون می‌آیند مساویند» (سواء العاکف فیه و الباد) (سوره حج (۲۲)، آیه ۲۵).

منظور از «عاکف» کسی است که مقیم در آنجا است و از «بادی» کسی که از نقاط دیگر بقصد ج به مکه می‌آید. خداوند ما و شما را توفیق انجام اعمال نیک که موجب رضای او است عنایت کند. و السلام

نامه ۶۸

و من کتاب له علیه السلام إلى سلمان الفارسی رحمه الله قبل أيام خلافته

أما بعد ، فأنما مثل الدنيا مثل الحية لئن مسّها قاتل سمّها ، فأعرض عمّا يعجبك فيها لقلّة ما يصحبك منها ، وضع عنك همومها لما أيقنت به من فراقها ، و كن أنس ما تكون بها أحذر ما تكون منها ، فإنّ صاحبها كلّما اطمأنّ فيها إلى سرور أشخصته عنه إلى محذور .

از نامه‌های امام علیه السلام به «سلمان فارسی» پیش از خلافتش [۸]

اما بعد! دنیا به «مار» می‌ماند، ظاهرش نرم و زیبا، ولی زهر کشنده در درون دارد! بنا بر این از هر چیزی از دنیا که جلب توجه تو را می‌کند اعراض کن، زیرا بزودی از تو جدا خواهد شد و مدت کمی مصاحب تو بیش نخواهد بود هم و غم آنرا از خود بنبه، چرا که یقین به فراق، و دگرگونی حالات آن داری آنگاه که به آن سخت انس گرفتی، در همان حال بشدت از آن بر حذر باش!

زیرا در همان زمان که انسان در آن بخوشحالی مطمئن می‌شود، او را به طرف محذور و مشکلات می‌فرستد. و هر زمان که بآن سخت انس می‌گیرد او را در وحشت و هراس قرار خواهد داد. والسلام

توضیحات

مرحوم «مفید» در کتاب «ارشاد» ص ۱۲۴ و بعضی دیگر نیز آن را نقل کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۴۶۳)

سرگذشت سلمان فارسی.

سلمان فارسی از یاران پاک پیامبر است که او را سلمان ما اهل بیت خوانده است.

سلمان پیش از ظهور پیامبر حرکت خود را از سرزمین فارس برای رسیدن به حق آغاز کرده است لزومی ندارد در اینجا این بحث را در پیش گیریم که او اهل رامهرمز فارس و یا «جی» از قرای اصفهان بوده این جریان را باید در کتابهای تاریخ خواند.

آنچه در اینجا اشاره بآن لازم به نظر می‌رسد این است سلمان، جوانی عاشق حق و حقیقت بود در خانواده‌ای آتش پرست به دنیا آمده بود، با آگاهی از آئین مسیح فریفته آن شد و همین مطلب موجب گردید که از خانه خارج شود و در صدد یافتن مرکز اصلی آئین مسیح (ع) برآید او زحمات طاقت فرسایی را متحمل شد تا به نواحی شام رسید و در حضور یکی از دانشمندان آئین مسیح، برای کسب حقایق دینی بار یافت.

در آنجا اقامت داشت تا زمانیکه این شخص به دار بقا رفت سلمان از آنجا طبق توصیه او به خدمت دانشمندی که در موصل بود آمد سلمان در آنجا تا پایان عمر این دانشمند نیز بود و از آنجا بر حسب توصیه او به قلعه عموریه رفت و در خدمت عالم دیگری از علماء مسیح درآمد این دانشمند نیز آفتاب عمرش به پایان رسید و سلمان که عاشق حق بود از او خواست که بالاخره به کجا روی آورد استادش باو گفت:

بر اساس اخباری که از پیامبران سابق رسیده در همین ایام پیامبری براساس آئین ابراهیم(ع) مبعوث خواهد شد و به سرزمینی هجرت خواهد نمود که پر از درخت خرما است، او نشانه‌هایی دارد از جمله: خال بزرگی بین دو شانه‌اش است، که به خاتم نبوت معروف است، از هدیه استفاده می‌کند، اما صدقه را نمی‌خورد.

سلمان پس از مرک استاد به کاروانی از عرب بر خورد کرد به آنها گفت:

این چند گاو و گوسفند که دارم به شما می‌دهم که مرا به بلاد خود ببرید، این کاروان او را به وادی القری بردند و او را به یک مرد یهودی فروختند، سلمان می‌گوید:

هنگامی که درختان خرما را دیدم یقین کردم که همان محل موعود است ولی این شخص مرا به فردی از قبیله بنی قریظه فروخت، او مرا به مدینه آورد، من به صفات او آشنا گردیدم و در نخلستان او به کار مشغول شدم، در این زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شده بود و من از آن بی‌خبر بودم، تا وارد مدینه شد روزی بمن خبر دادند شخصی از مکه آمده و ادعای نبوت دارد من فوراً نزد پیامبر رفتم و این موقعی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در محله قبا بود مقداری خوراکی که تهیه کرده بودم نزد او گذاردم و عرض کردم صدقه است، تو و اصحابت را افراد نیکی یافتم می‌خواهم شما میل بفرائید، حضرت خود دست به سوی آن دراز نکرد ولی به اصحابش فرمود شما بخورید من با خود گفتم این یک نشانه، پیامبر از قبا به مدینه رفت، من مقدار دیگری تهیه کردم و به خدمتش رفتم عرض کردم من به شما علاقه‌مند شده‌ام این صدقه نیست، بلکه هدیه است حضرت خود و اصحابش از آن خوردند با خود گفتم این نشانه دوم، طولی نکشید او رادر تشییع جنازه به ظرف بقیع یافتم، اصحابش گرداگردش را گرفته بودند به او عرض ادب کردم و پشت سرش حرکت می‌کردم منتظر آن بودم که عبا کنار برود و خال میان کتفش را ببینم او متوجه شد من به دنبال چه می‌گردم عبا را از دوش افکند و من آنچه می‌خواستم دیدم، آنرا بوسیدم و گریه کردم (و اسلام آوردم) مرا درپیش روی خود نشانده و من داستان زندگیم را همانطور که برای تو ای ابن عباس تشریح کردم برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتم حضرت در شگفتی فرو رفت و خواست این داستان را اصحابش نیز بشنوند.

اما من، چون برده بودم در جنگ بدر و احد نتوانستم شرکت کنم تا پیامبر من دستور داد با مولای خود قرار بگذار که قیمت خود را هر وقت پیردازی آزادگردی با او قرار گذارم و با اعانت و کمک اصحاب پیامبر توانستم قیمت خود را پرداخته و آزاد گردم.

زندگی سلمان در ایامی که پیامبر اسلام در قید حیات بود زندگی پر تلاشی به حساب می‌آید او در پیشرفت اسلام و فراگیری مسائل اسلامی و امور معنوی نقش بسزائی داشت.

سلمان بود که نقشه حفر خندق را کشید و پیامبر دستور اجرای آن را صادر فرمود، طبق نوشته مورخان در همین موقع بود که مهاجران و انصار هر کدام می‌خواستند سلمان را از خود به شمار آورند تا افتخار طرح چنین نقشه‌ای برای حفاظت مدینه نصیبشان شود، ولی پیامبر این مسئله را به اینگونه خاتمه داد که فرمود سلمان منا اهل البیت.

شاید علت اینکه مهاجر و انصار هر کدام می‌خواستند سلمان را از خود بدانند این بود که سلمان نه اهل مکه بود تا مهاجرت کرده باشد و جزء مهاجران اصطلاحی بشمار آید، و نه اهل مدینه بود که پیامبر را دعوت کرده باشد و از انصار بشمار آید بلکه فردی بود که از فارس برای دریافت حقیقت و رسیدن به راه حق کوشش می‌کرد و همه مشکلات آن را تحمل کرده بود، لذا پیامبر با جمله خود «سلمان منا اهل البیت» این اختلاف را فیصله داد، و او را به اهلیت خود که تنها یک حقیقت را در زندگی می‌بیند و از آن پیروی می‌کند و آن حق و صراط مستقیم است، ملحق نمود.

اینکه گفتیم او مرد علم و دانش و اسرار بود، می‌توانید گواه آن را در جمله‌ای که از عایشه نقل شده بیابید.

عایشه می‌گوید:

«كان لسلمان مجلس من رسول الله بالليل حتى كاد يغلبنا على رسول الله!» سلمان جلسات خصوصی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داشت که اکثر اوقات او را می‌گرفت» این را اضافه کنید به آنچه علی (ع) درباره او گفته است که: «علم العلم الاول و الآخر و هو بحر لا ينزف و هو منا اهل البیت»:

علم اولین و آخرین را فرا گرفت او دریائی است که هر چه از آن استفاده شود کم نمی‌گردد، او از ما اهل بیت است.

و نیز این گفته ائمه را بر آن بیفزائید که فرمودند:

«کان رسول الله (ص) و امیر المؤمنین یحدثان سلمان بما لا یحتمله غیره من مخزون علم الله و مکتونه»:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان (ع) مسائلی از علوم الهی و اسرار لقت برای سلمان می گفتند که دیگری تحمل آن را نداشت.

سلمان پس از رحلت پیامبر از مخالفان سر سخت خلیفه اول بود و آسیای مخالفت به وجود او می چرخید، طبق احادیث رسیده سه نفر در مخالفت با خلافت و پافشاری که باید علی (ع) طبق وصایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زمام خلافت را در دست گیرد، اصرار می ورزیدند و سخت در این راه تلاش می نمودند، این سه نفر، سلمان، ابوذر و مقداد بودند.

سلمان بالاخره در اثر اوضاع و احوالی که در ناحیه عراق و ایران بوجود آمده بود بر اساس اجازه امیر مؤمنان فرمانداری مدائن را پذیرفت.

و سرانجام در سال ۳۵ هجری در اواخر خلافت عثمان و یا سال ۳۶ از جهان رخت بر بست.

طبق تواریخ رسیده امیر مؤمنان شخصا باطی طریق غیر عادی برای غسل، کفن، نماز و دفن او از مدینه به مدائن رفت.

عمر او حداقل که همه با آن موافقت دارند ۲۵۰ سال بوده است.

گفته می شود از او سه دختر باقی مانده که یکی از آنها در اصفهان و دو نفر دیگر در مصر اقامت داشتند.

تفصیل تاریخ این مرد بزرگ را در کتابهای شرح حالش باید خواند. فضائل سلمان:

گرچه بعضی از نمونه های آن اشاره رفت ولی در اینجا به چند نکته دیگر اشاره می کنیم:

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند بمن امر فرموده که چهار نفر را دوست بدارم و خداوند به من خبر داده که آنها را دوست می‌دارد.

پرسیده شد نام آنها چیست؟ فرمود:

«علی منهم و سلمان و ابو ذر و مقداد»

۲- اصبح بن نباته از امیر المؤمنین پرسیده است که نظر خود را درباره سلمان بیان کنید آنحضرت در پاسخ فرمود:

«ما اقول فی رجل خلق من طینتنا و روحه مقرونه بروحنا خصه الله تعالی من العلوم باولها و آخرها و ظاهرها و سرها و علانیتها»:

من درباره کسی که از طینت ما آفریده شده، روحش مقرون به روح ما است، خداوند ویژگی آگاهی از آغاز دانشها و انجام، آشکارا و پنهان آنرا به او داده چه می‌توانم بگویم؟»:

۳- از امام باقر علیه السلام رسیده است:

«ابو ذر روزی به دیدن سلمان رفت، دیک غذای سلمان روی آتش بود، بهنگام سخن دیگ وارونه شد ولی از آب گوشت آن چیزی نریخت، ابو ذر سخت در شگفت شد، سلمان ظرف را روی آتش نهاد، برای بار دوم در حین سخن دیگ سرازیر شد اما چیزی از آب و مواد غذایی آن روی زمین نریخت، ابو ذر از منزل خارج شد، سخت ناراحت بود، در این باره فکر می‌کرد، ناگاه با علی(ع) برخورد نمود. آنحضرت پرسید:

ابو ذر چرا از منزل سلمان بیرون آمدی؟ چرا ناراحت بنظر می‌رسی؟، جریان را گفت، امام فرمود: ای ابو ذر اگر آنچه سلمان می‌داند برای تو باز گو کند (چون اندیشه‌ات کشش ندارد) خواهی گفت: خدا قاتل سلمان را رحمت کند شاید (خیال می‌کنی این کارها را وسیله سحر و جادو انجام می‌دهد) ای ابو ذر! سلمان از بابهای الهی است کسی که او را درست بشناسد و قبول داشته باشد مؤمن و آنکه انکارش کند کافر خواهد بود، سلمان از ما اهل بیت است.

در تواریخ آمده که سلمان فرماندار مدائن بود ولی با برگها و الیاف درخت خرما بافندگی می کرد، می فروخت و از آن امرار معاش می نمود.

و نیز در تواریخ اسلامی رسیده که سهمیه سلمان از بیت المال پنجهزار (درهم یا دینار) بود ولی او همه را در راه خدا خرج می کرد و برای معاش، از طریق کار اقدام می نمود.

۴- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«لو كان الدين في الثريا لئاله سلمان»

:اگر دین در ستاره ثریا هم باشد سلمان به آن می رسد.

۵- سه روز پس از دفن پیامبر (ص)، سلمان طی یک سخنرانی برای مردم فرمود:

ای مردم! سخن مرا بشنوید، سپس در آن تعقل نمائید، خداوند به من علوم بسیاری بخشیده. اگر آنچه من از فضائل امیر مؤمنان علیه السلام می دانم برایتان باز گو کنم، عده ای از شما خواهند گفت:

سلمان دیوانه است و عده ای دیگر می گویند: خدایا قاتل سلمان را رحمت کن!

الا ان لكم منايا تتبعها بلایا و ان عند علی بن ابیطالب (ع) المنایا و البلیایا و میراث الوصایا و فصل الخطاب...»

(برای آگاهی بیشتر به کتابهای سفینه البحار ج ۶۴۶، اسد الغابه جزء ۳ ص ۳۲۸ معجم رجال الحديث ج ۸ ص ۱۸۷ مراجعه فرمائید).

نامه ۶۹

و من کتاب له علیه السلام إلى الحارث الهمدانی

و تمسك بحبل القرآن و انتصحه ، و أحلّ حلاله ، و حرّم حرامه ، و صدّق بما سلف من الحقّ ، و اعتبر بما مضى من الدّنيا ما بقى منها ، فإنّ بعضها يشبه بعضا ، و آخرها لا حقّ بأولها و كلّها حائل مفارق و عظم اسم الله أن تذكره إلاّ على حقّ ، و أكثر ذكر الموت و ما بعد الموت ، و لا تتمنّ الموت إلاّ بشرط وثيق و احذر كلّ عمل يرضاه صاحبه لنفسه و يكره لعامة المسلمين ، و احذر كلّ عمل يعمل به فى السرّ و يستحى منه فى العلانية و احذر كلّ عمل إذا سئل عنه صاحبه أنكره أو اعتذر منه . و لا تجعل عرضك غرضا لنبال القول ،

و لا تحدّث النّاس بكلّ ما سمعت به ، فكفى بذلك كذبا و لا تردّ على النّاس كلّ ما حدّثوك به فكفى بذلك جهلا ، و اكظم الغيظ و احلم عند الغضب ، و تجاوز عند المقدرة ،

و اصفح مع الدّولة تكن لك العاقبة ، و استصلح كلّ نعمه أنعمها الله عليك ، و لا تضيّع

نعمه من نعم الله عندك ، و لير عليك أثر ما أنعم الله به عليك .

و اعلم أنّ أفضل المؤمنين أفضلهم تقدمة من نفسه و أهله و ماله ، فإنّك ما تقدّم من خير يبق لك ذخره ، و ما تؤخّره يكن لغيرك خيره ، و احذر صحابه من يفيل رأيه و ينكر عمله ،

فإنّ الصّاحب معتبر بصاحبه . و اسكن الأمصار العظام فإنّها جماع المسلمين ، و احذر منازل الغفلة و الجفاء و قلّه الأعوان على طاعة الله ، و اقصر رأيك على ما يعينك ، و إياك و مقاعد الأسواق فإنّها محاضر الشّيطان و معاريف الفتن ، و أكثر أن تنظر إلى من فضّلت عليه ، فإنّ ذلك من أبواب الشّكر ، و لا تسافر فى يوم جمعة حتّى تشهد الصّلاة إلاّ فاصلا فى سبيل الله أو فى أمر تعذر به ، و أطع الله فى جميع أمورك فإنّ طاعة الله فاضلة على ما سواها ، و خادع نفسك فى العبادة ، و ارفق بها و لا تقهرها ، و خذ عفوها و نشاطها إلاّ ما كان مكتوبا عليك من الفريضة ، فإنّه لا بدّ من قضائها و تعاهدها عند محلّها ، و إياك أن ينزل بك الموت و أنت أبى من ربّك فى طلب الدّنيا ، و إياك و مصاحبه الفساق فإنّ الشّرّ بالشّرّ ملحق ، و وقر الله و أحبّ أحبّاءه ، و احذر الغضب فإنّه جند عظيم من جنود إبليس .

از نامه‌های امام علیه السلام به «حارث همدانی» [۱]

به ریسمان قرآن چنگ زن و از آن اندرز بخواه، حلالش را حلال بشمر، و حرامش را حرام، آنچه از حقایق زندگی پیشینیان در قرآن آمده است تصدیق کن! از (حوادث) گذشته دنیا برای باقیمانده آن عبرت گیر، چرا که بعضی از آن شبیه بعضی دیگر است، و پایانش بنخستین آن ملحق می‌گردد، اما تمام آن گذرا و ناپایدار است. نام خدا را بزرگ شمار و جز بحق از او نام مبر، بسیار زیاد بیاد مرک و عالم بعد از آن باش. هرگز آرزوی مرک مکن مگر با شرائط مورد اعتماد، (باین شرط که خود را اهل نجات بدانی). از هر عملی که ترا خشنود و مسلمانان را ناپسند آید بر حذر باش و از هر کاری که پنهانی انجام می‌شود و در ظاهر از آن شرم داری پرهیز کن! از اعمالی که اگر از کننده‌اش پرسش شود انکار می‌کند و یا پوزش می‌طلبد اجتناب نما، آبروی خود را هدف تیرهای سخنان مردم قرار داده و تمام آنچه را می‌شنوی برای مردم بازگو مکن (چرا که راست و دروغ با هم مخلوط است) این ترا بدروغ آلوده می‌کند. و نیز تمام آنچه را برای تو نقل میکنند تکذیب منما، زیرا این برای نادانی تو بس است، خشم را فرو خور، بهنگام قدرت گذشت پیشه کن و هنگام خشم بردبار. آنگاه که حکومت در دست تو است عفو و مدارا کن تا عاقبت خوب برای تو باشد. هر نعمتی که بتو داد نیکودار و هیچ نعمتی از نعمتها را ضایع و تباه مساز! و باید اثر نعمتهائی که خدا بتو داده در تو دیده شود.

بدان! برترین مؤمنان کسانی هستند که خود، خاندان و اموالشان را در راه خدا تقدیم کنند و از همه در این راه پیشگامتر باشند زیرا هر چه از کارهای خیر را پیش فرستی برای تو ذخیره خواهد شد. و آنچه باقی گذاری خیرش برای دیگران خواهد بود. از یارانی که در فکر و نظر ضعیفند و عمل آنها ناشایسته است بر حذر باش! زیرا مقیاس سنجش شخصیت هر کس را یارانش تشکیل می‌دهند، در شهرهای بزرگ مسکن گزین زیرا آنجا مرکز اجتماع مسلمانان است. و از اقامتگاههایی که اهل غفلت و جفا هستند و یاران مطیع خدا در آن کمند بپرهیز، فکرت را بچیزی مشغول دار که از آن بهره میبری از مراکز نشستن عمومی در بازارها بپرهیز زیرا آنجا محل حضور شیطان و انگیزش فتنه‌ها است. با افراد پائین تر از خود توجه داشته باش، که این خود شکر برتری تو بر آنها است.

در روز «جمعه» پیش از ادای نماز مسافرت مکن مگر برای جهاد در راه خدا و یا در کاری که براستی معذور هستی. در تمام اعمال مطیع فرمان خدا باش!

زیرا اطاعت فرمان خدا از هر کاری بهتر است. در انجام عبادت با خود مدارا کن و خویشتن را بر آن مجبور منما! بلکه بکوش آن را توام با نشاط و در وقت فراغت انجام دهی، مگر فرائضی که بر تو حتم است و بهر حال باید آنها را بانجام رسانی، تعهد خود را

بموقع اداء كنى، و بترس از آنكه مرك گريبانى را بگيرد و تو از خدايت فرار كرده و در طلب دنيا باشى، از همنشینی بدان بهره‌يز كه بدى، بدى آرد، خدای را محترم شمار و دوستان خدا را دوست‌بدار. و از خشم بر حذر باش كه آن از لشكريان ابليس است. و السلام

توضیحا

حارث اعور همدانى:

از ياران فدا كار على عليه السلام و يکى از فقهاء شيعه است.

ابن داود (دانشمند علم رجال) مى‌گويد:

«انه كان افقه الناس»:

«او آگاه‌ترين و دانشمندترين مردم بود او در سال ۶۵ هجرى از دنيا رفت».

حارث همدانى مى‌گويد:

نيمه روزى به خدمت امير مؤمنان رسيدم فرمود علت آمدنت نزد من چيست؟

گفتم: به خدا سوگند علاقه و محبت به تو مرا اينجا آورده فرمود:

«ان كنت صادقا لترانى فى ثلاث مواطن حيث تبلغ نفسك هذه، -و او مايبده الى حنجرته- و عند الصراط، و عند الحوض» اگر در

گفته‌ات راست بگوئى مرا در سه جا خواهى ديد:

هنگامى كه جان به گلوگاهت رسيده، و در صراط، و كنار حوض كوثر.

اصبغ ابن نباته مى‌گويد: من در خدمت امير مؤمنان (ع) بودم كه حارث همدانى با چند نفر از شيعة وارد شد.

او در نزد امیر مؤمنان(ع) مقام و منزلتی خاص داشت، حارث بیمار بود امام(ع) پرسید حالت چطور است؟ پاسخ داد: روزگار مرا پیر ساخته، و اختلاف یاران تو، در جلوی درب منزل بر ناراحتیم افزوده است.

امام پرسید: اختلافشان در چه چیز بود؟ پاسخ داد: در باره تو و سه نفری که پیش از تو زمامدار خلافت بودند، عده‌ای غلو می‌کردند، عده‌ای تفریط، عده‌ای حد وسط و میانه‌رو و گروهی در تردید باقی مانده بودند. امیر مؤمنان(ع) فرمود:

همین(ناراحت بودن) تو را کفایت می‌کند و بدان که بهترین شیعیان من گروه حد وسط هستند، غالیان باید به سوی آنان باز گردند و عقب ماندگان به آنان برسند...

سپس فرمود:

ای حارث تو را بشارت دهم که، هنگام، مرک در کنار صراط و کنار حوض کوثر و بهنگام تقسیم، مرا خواهی دید و خواهی شناخت حارث پرسید: منظور از تقسیم چیست؟ فرمود:

منظور این است که من جهنم را تقسیم می‌کنم، به آتش می‌گویم این دوست من است رهایش کن، و این دشمن من است او را بگیر! سپس دست حارث را گرفت و فرمود همین گونه پیامبر دست مرا گرفت، من در آن موقع از حسادت قریش و منافقان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکایت برده بودم فرمود.

در قیامت من به حبل و ریسمان الهی چنگ زده‌ام، و تو دامن مرا گرفته‌ای و ذریه تو دامن تو را و شیعیان شما به دامن شما چنگ زده‌اند(خیال می‌کنی) خداوند با پیامبرش چه خواهد کرد؟ و پیامبر با وصیش چطور؟ آنگاه فرمود: ای حارث این نمونه کوچک از یک جریان طولانی و دامنه‌دار است:

«انت مع من احببت و لک ما اکتسبت»:

تو با کسانی خواهی بود که آنان را دوست می‌داری و آنچه کسب کرده‌ای مربوط به خودت خواهد بود. این جمله را سه بار فرمود.

حارث از جا بر خاست و همچنان که عبایش بزمین می کشید می گفت: بعد از این ناراحتی ندارم که مرک به سراغ من بیاید و یا من آن را ملاقات کنم.

جمیلہ ابن صالح می گوید: سید حمیری این جریان را به صورت شعر سروده که یکی از اشعار آن این است:

یا حارث همدان من یمتیرنی من مؤمن او منافق قبلا قسمتی از این اشعار را در جلد اول صفحه ۳۰۰ ذیل شماره ۸۵ آورده ایم.

از بعضی روایات بر می آید که حارث به گونه ای مورد توجه و علاقه امام بود که حتی امام بمیهمانی او میرفت لذا میخوانیم که حارث روزی از امام خواست که برای غذا به خانه او برود حضرت قبول کرد ولی به این شرط که خود را به زحمت نیفکند، به هنگام خوردن غذا تکه نان هائی که در سفره بود به خدمت امام آورد، امیر-مؤمنان مشغول خوردن شد، حارث گفت من پول هم دارم-و آنها را نشان داد- اگر اجازه بفرمائید چیزی بخرم و بیاورم امام فرمود: هذه مما فی بیتک:

این از چیزهائی که در خانه است و باید برای میهمان آورده شود (اشاره به اینکه اگر من گفتم از آنچه در خانه است بیاور و اضافه نه، به این معنا است که نباید قرض کرد نه اینکه فقط از خوراکیها هر چه داخل خانه هست بیاوری و از پولها برای میهمان مصرف نشود).

(سفینه البحار جلد یک ص ۲۳۹)

نامه ۷۰

من کتاب له علیه السلام إلى المنذر بن الجارود العبدی ، و قد خان فی بعض ما ولّاه من أعماله

أما بعد ، فإنّ صلاح أبیک غرتنی منک ، و ظننت أنّک تتّبع هدیه ، و تسلك سبيله ، فإذا أنت فیما رقیّ إلى عنک لا تدع لهواک انقیادا ، و لا تبقي لآخرتک عتادا ، تعمّر دنیاک بخراب آخرتک ، و تصل عشیرتک بقطیعة دینک ، و لئن کان ما بلغنی عنک حقّا لجمل أهلک و شسع نعلک خیر منک ، و من کان بصفتک فلیس بأهل أن یسدّ به ثغر ، أو ینفذ به أمر ، أو یعلی له قدر ، أو یشرک فی أمانه ، أو یؤمن علی خیانه ، فأقبل إلى حین یصل إلیک کتابی هذا إن شاء الله .

کتابی هذا إن شاء الله . (قال السيد الرضى : و المنذر هذا هو الذى قال فيه امير المؤمنين عليه السلام إنه لنظار فى عطفیه ، مختال فى بردیه ، تفال فى شراکیه) .

ما بعد، درستکاری پدرت مرا در انتصاب تو بفریفت و پنداشتم که تو از روش او پیروی می کنی و به راه او می روی . ولی ، آنسان ، که به من خبر رسیده تو فرمانبرداری از نفس خود را فرو نمی هلی و برای آخرت اندوخته ای نمی نهی و با ویران ساختن آخرت می خواهی دنیایت را آبادان سازی و به بهای بریدن از دینت به عشیره خود می پیوندی . اگر آنچه مرا خبر داده اند، درست باشد، پس اشتر قبيله ات و بند کفشت از تو بهتر تواند بود. کسانی همانند تو هیچ مرزی را استوار نتوانند داشت و لایق آن نیستند که بر رتبه و مقامشان افزوده شود یا در امانتی شریکشان سازند یا از خیانتشان در امان تواند بود. این نامه من که به تو رسید بر فور به نزد من در حرکت آى . ان شاء الله .

شریف
رضی
گوید:

این منذر همان است که امیرالمؤمنین درباره او فرمود از روی خودپسندی پیوسته به چپ و راست خود می نگرد و در دو برد گرانبهای خود می خرامد و کفشهای خود را فوت می کند که گرد از آنها بزداید:

نامه ۷۱

و من کتاب له علیه السلام إلى سهل بن حنيف الأنصاري ،

و هو عامله على المدينة فى معنى قوم من أهلها لحقوا بمعاوية أما بعد ، فقد بلغنى أن رجلا ممن قبلك يتسللون إلى معاوية ، فلا تأسف على ما يفوتك من عددهم ، و يذهب عنك من مددهم ، فكفى لهم غيا و لك منهم شافيا فرارهم من الهدى و الحق ، و إضاعهم إلى العمى و الجهل ، و إنما هم أهل دنيا مقبلون عليها ،

و مهطعون إليها ، و قد عرفوا العدل و رأوه و سمعوه و وعوه ، و علموا أن الناس عندنا فى الحق أسوء ، فهربوا إلى الأثره ، فبعدا لهم و سحقا إنهم و الله لم ينفروا من جور ، و لم يلحقوا بعدل ، و إنا لنطمع فى هذا الأمر أن يذل الله لنا صعبه ، و يسهل لنا حزنه إن شاء الله ، و السلام .

از نامه‌های امام علیه السلام به «سهل بن حنیف» فرماندار «مدینه» درباره گروهی که بمعایه ملحق شده بودند [۱]

اما بعد! به من خبر رسیده که افرادی از قلمرو تو مخفیانه به «معاویه» پیوسته‌اند بر این تعداد که از دست داده‌ای و از کمک آنان بی‌بهره مانده‌ای افسوس مخور برای آنها همین گمراهی بس که از هدایت حق بسوی کوردلی و جهل شتافته‌اند و این برای تو مایه آرامش خاطر است.

آنها دنیاپرستانی هستند که با سرعت بآن روی آورده‌اند در حالیکه عدالت را بخوبی شناخته و دیده و گزارش آنرا شنیده‌اند و بخاطر سپرده‌اند که همه مردم در نزد ما و در آئین حکومت ما حقوق برابر دارند آنها از این برابری بسوی خودخواهی و تبعیض و منفعت طلبی گریخته‌اند. دور باشند از رحمت خدا!

بخدا سوگند! آنها از ستم نگریخته‌اند و بعدل روی نیاورده‌اند. و ما امیدواریم که در این راه خداوند مشکلات را بر ما آسان سازد. و سختیها را هموار! انشاء الله. و السلام

توضیحات

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۴۶۹)

«سهل ابن حنیف»:

او برادر عثمان ابن حنیف است کنیه او ابو عمرو، یا ابو عبد الله میباشد. او در تمام جنگهای اسلام حضور داشته، در جنگ احد همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود ثابت قدم ایستاد و جز و فراریان نبود سهل در آن روز با نبی اکرم (ص) بیعت مرک و شهادت بست او در روز احد به وسیله تیر از پیامبر دفاع می‌کرد ابو امامه فرزند سهل از پدرش نقل می‌کند، در یکی از جنگها که همراه پیامبر بوده به نهر آبی رسیده و در آن خود را شستشو داد، چون از نظر جسمی زیبا و سمین بود، هنگامی که یکی از انصار از کنارش

می‌گذشت از این آفرینش به شگفت فرو رفت، و جمله‌ای که حکایت از این شگفتی می‌نمود به زبان آورد، طولی نکشید سهل بیمار شد و تب او را فرا گرفت، وی را به خدمت پیامبر (ص) آوردند پیامبر جریان را پرسید سپس فرمود:

چه می‌شود هنگامی که در جسم برادر خود یا در مالش چیز جالبی یافتی بارک الله بگوئید چرا که چشم زخم حق است:

«ما یمنع احدکم اذاری من اخیه ما یعجبه فی نفسه او فی ماله فلیبرک علیه فان العین حق» او از یاران علی ابن ابیطالب (ع) نیز به شمار می‌آید با او بیعت نمود و پس از آنکه امیر مؤمنان از مدینه بسوی بصره حرکت کرد وی را به جانشینی خود در مدینه گماشت. سهل در جنگ صفین نیز شرکت کرد. وی از ناحیه امام علیه السلام والی بلاد فارس نیز شد. او در سال ۳۸ هجری در کوفه جهان را وداع گفت، علی (ع) بر او پنج بار نماز خوانده، بیست و پنج تکبیر گفت و از مرگ او سخت ناراحت و غمگین گردید. (اسد الغابه جزء دوم ص ۳۶۴ و سفینه البحار ج ۱ ص ۶۷۶)

نامه ۷۲

و من کتاب له علیه السلام إلی عبد الله بن العباس

أما بعد ، فأنک لست بسابق أجلك ، و لا مرزوق ما لیس لک ، و اعلم بأنّ الذّهر یومان :

یوم لک ، و یوم علیک . و أنّ الدّنیّا دار دول ، فما کان منها لک أتاک علی ضعفک ، و ما کان منها علیک لم تدفعه بقوّتك .

از نامه‌های امام علیه السلام به عبد الله بن عباس.

اما بعد! تو بر اجل و سر آمدت پیشی نمی‌گیری! و از آنچه روزی تو نیست قسمت تو نمی‌گردد. بدان دنیا دو روز است روزی بسود تو، و روزی بزیان، دنیا خانه متغیر و پر تحولی است. آنچه از منافع قسمت تو است بسراغ تو می‌آید هر چند ضعیف باشی. و آنچه هم بر زیان تو است گریبان را می‌گیرد هر چند قوی باشی، و قدرت دفع آن را نخواهی داشت!

نامه ۷۳

و من كتاب له عليه السلام إلى معاوية

أما بعد ، فأنى على التردد فى جوابك ، و الاستماع إلى كتابك لموهن رأى ،

و مخطئ فراستى ، و إنك إذ تحاولنى الأمور ، و تراجعنى السطور كالمستقل النائم تكذبه أحلامه ، و المتحير القائم يبهظه مقامه ، لا يدرى أله ما يأتى أم عليه ، و لست به غير أنه بك شبيه ، و أقسم بالله إنه لو لا بعض الاستبقاء لوصلت إليك منى قوارع : تفرع العظم ، و تهلس

اللحم و اعلم أن الشيطان قد ثبطك عن أن تراجع أحسن أمورك ، و تأذن لمقال نصيحتك .

از نامه‌های امام علیه السلام به «معاویه»

اما بعد! من در اینکه مکرر گوش به نامه‌های تو فرا داده و پاسخ نوشته‌ام خود را تخطئه و سرزنش می‌نمایم. در آن هنگام که تو از من خواسته‌هایی (همچون حکومت شام) داری و مرتباً نامه‌نگاری می‌کنی، بکسی می‌مانی که بخواب سنگینی فرو رفته، و خوابهای دروغینش او را تکذیب می‌کنند، و یا همچون کسی که مقام بر دوشش سنگینی می‌نماید و نمی‌داند که آینده بسود او است یا به زیانش. گرچه تو آن شخص نیستی، اما شبیه او هستی.

به خدا سوگند! اگر نبود علاقه به باقی ماندن مؤمنان پاک دل، ضربه کوبنده‌ای از من بتو می‌رسید که استخوانت را خرد و گوشتت را آب کند، بدان که شیطان ترا از اینکه بکارهای خوب پردازی باز داشته، (و نمی‌گذارد) به اندر زها گوش فرا دهی. سلام بر آنها که شایسته سلامند!

نامه ۷۴

و من حلف له عليه السلام كتبه بين ربيعة و اليمن ، و نقل من خط هشام بن الكلبي

هذا ما اجتمع عليه أهل اليمن حاضرها و باديها ، و ربيعه حاضرها و باديها أنهم على كتاب الله : يدعون إليه و يأمرون به ، و يجيبون من دعا إليه و أمر به لا يشتركون به ثمنا و لا يرضون به بدلا ، و أنهم يد واحدة على من خالف ذلك و تركه ، أنصار بعضهم لبعض :

دعوتهم واحدة ، لا ينقضون عهدهم لمعتبة عاتب ، و لا لغضب غاضب ، و لا لاستدلال قوم قوما و لا لمسبة قوم قوما على ذلك شاهدتهم و غائبهم ، و حلیمهم و سفیههم ، و عالمهم ،

و جاهلهم . ثم إن عليهم بذلك عهد الله و ميثاقه إن عهد الله كان مسئولا ، و كتب : على بن أبي طالب .

از عهدنامه‌هایی است که امام علیه السلام برای قبیله «ربیعہ» و «یمن» تنظیم فرموده و از خط «هشام کلبی» نقل شده است.

این پیمانی است که اهل «یمن» شهریان و بیابان نشینهای آنها و «ربیعہ» اعم از شهر نشین و بیابانی بر آن اتفاق کرده‌اند. که قانون قرآن را پایبند باشند و بسوی آن دعوت کنند و بآن امر نمایند. و هر کس آنها را به قرآن دعوت نموده او پاسخ مثبت دهند آنرا به هیچ بهائی نفروشد و چیزی را بجای آن نپذیرند و متحد باشند بر ضد کسی که آنرا ترک کند و بمخالفت با آن برخیزد. و یاوریکدیگر باشند: همه یکصدا، هرگز پیمان خویش را بخاطر گله بعضی و یا خشم کسی، و یا خوار شمردن و یا دشنام دادن بیکدیگر، نشکنند، بر این عهد و پیمان حاضران و غایبان، دانایان و غیر دانایان، برد باران و نابرداران آنها پایبندند و بآن احترام می‌گذارند. آنها با این پیمان در برابر خداوند متعهد و مسئولند «ان عهد الله کان مسئولا»: (پیمان الهی مورد باز خواست قرار خواهد گرفت) (سوره احزاب (۳۳)، آیه ۱۵).

نامه ۷۵

و من كتاب له عليه السلام إلى معاوية في أول ما بويع له ذكره الواقدي في كتاب الجمل

من عبد الله على أمير المؤمنين إلى معاوية بن أبي سفيان : أما بعد ، فقد علمت إعداري فيكم و إعراضى عنكم ، حتى كان ما لا بدّ منه و لا دفع له ، و الحديث طويل . و الكلام كثير ، و قد أدبر ما أدبر ، و أقبل ما أقبل ، فبايع من قبلك و أقبل إلى فى وفد من أصحابك .

از نامه‌های امام علیه السلام که در آغاز بیعت به «معاویه» نوشته.

از بنده خدا امیر مؤمنان به «معاویه» فرزند «ابو سفيان»:

اما بعد! از اتمام حجت‌م درباره شما و اعراضم از شما به خوبی آگاهی داری. تا آنچه شدنی بود واقع شد و چاره‌ای جز این نبود. این داستان سردراز دارد، و سخن فراوان است. گذشته گذشته و آینده روی آورده است.

(سخن درباره اینها را فعلاً بگذار) اکنون تو ماموری از تمام کسانی که در آنجا هستند یعت‌گیری و با گروهی از یاران‌ت بسوی من بشتاب. و السلام

نامه ۷۶

و من کتاب له علیه السلام لعبد الله بن العباس ، عند استخلافه إياه على البصرة
سع الناس بوجهك و مجلسك و حکمک ، و إياک و الغضب فإنه طيرة من الشيطان ،
و اعلم أنّ ما قریک من الله يباعدک من النار ، و ما باعدک من الله یقرّبک من النار .

از سفارشهای امام علیه السلام به «عبد الله ابن عباس» هنگامی که وی را بفرمانداری «بصره» منصوب فرمود. [۱]

با چهره‌ای باز در مجلس خود با مردم روبرو شو! با حکم و قضاوت (عادلانه) آنها را بنگر، از خشم و غضب سخت دوری کن که انگیزه‌ای است از شیطان.

بدان آنچه تو را بخدا نزدیک می‌سازد از دوزخ دور می‌کند، و آنچه تو را از خدا دور می‌کند به آتش نزدیک می‌نماید.

نامه ۷۷

و من وصیّه له علیه السّلام لعبد الله بن العباس ، لمّا بعثه للأحتجاج علی الخوارج

لا تخصّمهم بالقرآن فإنّ القرآن حمّال ذو وجوه تقول و يقولون ، و لكن حاججهم بالسّنّه فإنّهم لن يجدوا عنها محیصا .

از سفارشهای امام علیه السلام به «عبد الله بن عباس» هنگامیکه وی را برای گفتگو نزد خوارج فرستاد [۱]

با آیات قرآن با آنها مواجه نکن، چرا که قرآن (برای این لجوجان) تاب معانی مختلف و امکان تفسیر گوناگون دارد تو چیزی می‌گوئی و آنها چیز دیگر (و سخن بجائی نمی‌رسد) لکن با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آنها بحث نما! که در برابر آن پاسخی نخواهند یافت (و مجبور به تسلیمند).

توضیحات

[۱] از سخنان مشهور امام (ع) است و «ابن اثیر» در کتاب «نهایه» جلد یک ص ۴۴۴ و زمخشری در جزء دوم «ربیع الابرار» در باب «الجوابات المسکتة»، آن را نقل کرده‌اند.

(مصادر نهج البلاغه ج ۳ ص ۴۷۸)

توضیحات و پاورقیهای نهج البلاغه قسمت کلمات قصار.

نامه ۷۸

و من کتاب له علیه السلام إلى أبی موسى الأشعری جوابا فی أمر الحکمین ذکره سعید بن یحیی الأموی فی کتاب المغازی ۲

فإنّ النَّاس قد تَغَيَّر كثير منهم عن كثير من حَظَّهم ، فمالوا مع الدُّنیا و نطقوا بالهوى ،

و إنَّی نزلت من هذا الأمر منزلا معجبا اجتمع به أقوام أعجبتهُم أنفسهم ، فإنَّی أداوی منهم قرحا أخاف أن يكون علقا ، و ليس رجل فاعلم أحرص على جماعة أمَّة محمد ، صلَّى الله عليه

و آله و سلَّم ، و ألفتها منِّي أبتغى بذلك حسن الثَّواب و كرم المآب . و سَأفَى بالذی وأیت على نفسی ، و إن تَغَيَّرت عن صالح ما فارقتنی عليه ، فإنّ الشَّقَى من حرم نفع ما أوتی من العقل ، و التَّجربة و إنَّی لأعبد أن يقول قائل بباطل . و أن أفسد أمرا قد أصلحه الله :

فدع ما لا تعرف . فإنّ شرار النَّاس طائرون إليك بأقاويل السَّوء .

از نامه های امام علیه السلام به ابو موسى اشعری در جواب <

بسیاری از مردم از بهره زیادی که ممکن بود (در اثر تهذیب نفس در آخرت نصیب آنها گردد) باز ماندند. به دنیا روی آوردند، و از سر هوای نفس سخن گفتند، و این کار باعث تعجب من گردیده که اقوامی خود پسند در آن گرد آمده اند من می خواهم زخم درون آنها را مداوا کنم چرا که می ترسم مزمن و غیر قابل علاج گردد (ولی آنها مانع می شوند)

بدان! که هیچ کس نیست که نسبت بوحدت و اتحاد امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از من حریصتر و انش به آن از من بیشتر باشد. من در این کار پاداش نیک و سرانجام شایسته را از خدا می طلبم. و به آنچه تعهد کرده ام وفا دارم، هر چند تو از آن شایستگی که بهنگام رفتن از نزد من داشتی، تغییر پیدا کرده باشی.

بدبخت کسی است که از عقل و تجربه ای که نصیب او شده محروم ماند، و من از اینکه کسی سخن بیهوده گوید متنفرم. و از اینکه کاری را که خدا آنرا اصلاح کرده بر هم زنم بیزارم، آنچه را نمی دانی رها کن زیرا که اشرار مردم شایعات زشت و سخنان نادرست (درباره من) از گوشه و کنار به تو می رسانند. و السلام

و من کتاب له علیه السّلام لما استخلف ، إلى أمراء الأجناد

أما بعد : فإنما هلك من كان قبلکم أنهم منعوا الناس الحق فاشتروه ، و أخذوهم بالباطل فاقتدوه .

اما بعد. آنان که پیش از شما بودند هلاک شدند، زیرا مردم را از حقشان محروم نمودند تا آن را با دادن رشوت به دست آوردند.

مردم را به راه باطل کشانیدند و مردم هم از پی ایشان رفتند ،

حکمت های نهج البلاغه

بَابُ الْمُخْتَارِ مِنْ حِكَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَمَوَاعِظُهُ وَيَدْخُلُ فِي ذَلِكَ الْمُخْتَارُ مِنْ أَجْوِبَةِ مَسَائِلِهِ وَالْكَلامِ الْقَصِيرِ الْخارجِ فِي سَائِرِ أَغْراضِهِ

۱، قال (عليه السلام): كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَأَنَّكَ اللَّبُونُ **ث ۱ ب**، لَا ظَهْرَ فَيُرَكَّبَ، وَلَا ضَرْعَ فَيُخَلَّبَ،

۲، وقال (عليه السلام): أَرَى **ث ۲ ب** بِنَفْسِهِ مَنْ اسْتَشْعَرَ **ث ۳ ب**

الطَّمَعِ، وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ ضُرَّهُ، وَهَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ **ث ۴ ب**،

وَالْبُخْلُ غَارٌ، وَالْجُبْنُ مَنَقَصَةٌ، وَالْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطْنَ عَنْ حُجَّتِهِ، وَالْمَقِلُّ **ث ۵ ب** غَرِيبٌ فِي بَلَدَتِهِ، وَالْعَجْزُ آفَةٌ، وَالصَّبْرُ شَجَاعَةٌ، وَالزُّهْدُ

تَزْوَدٌ، وَالْوَرَعُ جَنَّةٌ **ث ۶ ب**، وَنِعَمَ الْقَرِينُ الرِّضَى، وَالْعِلْمُ وَرَائَةُ كَرِيمَةٍ، وَالْأَدَبُ خُلَلٌ مُجَدَّدَةٌ، وَالْفِكْرُ مِرْأَةٌ صَافِيَةٌ، وَصَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ

سِرِّهِ، وَالْبَشَاشَةُ حِبَالَةٌ **ث ۷ ب** الْمَوَدَّةِ، وَالْأَحْتِمَالُ **ث ۸ ب** قَبْرُ الْعُيُوبِ،

۳، وروی عنه (عليه السلام) أنه قال في العبارة عن هذا المعنى أيضاً: الْمُسَالَمَةُ خَبَاءُ الْعُيُوبِ، وَمَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخِطُ

عَلَيْهِ، وَالصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ، وَأَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ، تُصَبُّ أَعْيُنُهُمْ فِي آجِلِهِمْ،

٤، وقال (عليه السلام): اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمِ **ث٩ب**، وَيَتَكَلَّمُ بِلَحْمِ **ث١٠ب**، وَيَسْمَعُ بِعَظْمِ **ث١١ب**، وَيَتَنَفَّسُ مِنْ خَرَمٍ ••

٥، وقال (عليه السلام): إِذَا أُقْبِلَتِ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَغَارَتْهُ مَحَاسِنُ غَيْرِهِ، وَإِذَا أُذْبِرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنُ نَفْسِهِ،

٦، وقال (عليه السلام): خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِتُّمْ مَعَهَا بَكُوا عَلَيْكُمْ، وَإِنْ عَشْتُمْ حُنُوا إِلَيْكُمْ،

٧، وقال (عليه السلام): إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ،

٨، وقال (عليه السلام): أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنْ احْتِسَابِ الْأَخْوَانِ، وَأَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفِرَ بِهِ مِنْهُمْ،

٩، وقال (عليه السلام): إِذَا وَصَلْتَ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ **ث١٢ب** فَلَا تُنْفِرُوا أَقْصَاهَا **ث١٣ب** بِقِلَّةِ الشُّكْرِ،

١٠، وقال (عليه السلام): مَنْ ضَيَّعَهُ الْأَقْرَبُ أُتِيحَ لَهُ **ث١٤ب** الْأُبْعَدُ،

١١، وقال (عليه السلام): مَا كُلُّ مَفْتُونٍ **ث١٥ب** يُعَاتَبُ،

١٢، وقال (عليه السلام): تَذِلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ، حَتَّى يَكُونَ الْحَتْفُ **ث١٦ب** فِي التَّدْبِيرِ،

١٣، وسئل (عليه السلام) وعن قول النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ: «غَيِّرُوا الشَّيْبَ **ث١٧ب**، وَلَا تَسْبَهُوا بِالْيَهُودِ»،

فَقَالَ (عليه السلام): إِنَّمَا قَالَ (صلى الله عليه وآله) ذَلِكَ وَالْدِّينُ قُلُّ **ث١٨ب**، فَأَمَّا الْآنَ وَقَدْ اتَّسَعَ نَطاقُهُ **ث١٩ب**، وَضَرَبَ بِجِرَانِهِ **ث٢٠ب**،
فَأَمْرُوهُ وَمَا اخْتَارَ ،

١٤، وقال (عليه السلام): فِي الَّذِينَ اعْتَزَلُوا الْقِتَالَ مَعَهُ: خَذَلُوا الْحَقَّ، وَلَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ،

١٥، وقال (عليه السلام): مَنْ جَرَى فِي عَنَانِ **ث٢١ب** أَمَلِهِ عَثَرَ بِأَجَلِهِ **ث٢٢ب**،

١٦، وقال (عليه السلام): أَقْبِلُوا ذَوِي الْمُرُوءَاتِ عَثَرَاتِهِمْ **ث٢٣ب**، فَمَا يَعْتَرُ مِنْهُمْ عَائِرٌ إِلَّا وَيَدُهُ بِيَدِ اللَّهِ يَرْفَعُهُ،

١٧، وقال (عليه السلام): قُرْنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ **ث٢٤ب**، وَالْحَيَاءُ بِالْجِرْمَانِ **ث٢٥ب**، وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ، فَانْتَهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ ،

١٨، وقال (عليه السلام): لَنَا حَقٌّ، فَإِنْ أُعْطِينَاهُ، وَإِلَّا رَكِبْنَا أَعْجَازَ الْأَيْلِ، وَإِنْ طَالَ السُّرَى ،

و هذا القول من لطيف الكلام وفصيحه، ومعناه: أنا إن لم نعط حقنا كنا أذلاء، وذلك أن الرديف يركب عجز البعير، كالعبد والاسير
ومن يجرى مجراهما،

١٩، وقال (عليه السلام): مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ حَسْبُهُ،

٢٠، وقال (عليه السلام): مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ، وَالتَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ،

٢١، وقال (عليه السلام): يَا بَنَ آدَمَ، إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبِّحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرَهُ،

٢٢، وقال (عليه السلام): مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ، وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ،

٢٣، وقال (عليه السلام): امْشِ بِذَائِكَ مَا مَشَى بِكَ [٢٦ب](#)،

٢٤، وقال (عليه السلام): أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ،

٢٥، وقال (عليه السلام): إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارِ [٢٧ب](#)، وَالْمَوْتُ فِي إِقْبَالِ [٢٨ب](#)، فَمَا أَسْرَعَ الْمُلتَقَى •

٢٦، وقال (عليه السلام): فِي كَلَامٍ لَهُ: الْحَذَرُ الْحَذَرُ! فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرْتُ حَتَّى كَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ،

٢٧، وسُئِلَ (عليه السلام) عَنِ الْإِيمَانِ، فَقَالَ: الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى الصَّبْرِ، وَالْيَقِينِ، وَالْعَدْلِ، وَالْجِهَادِ:

فَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الشَّوْقِ، وَالشَّفَقِ [٢٩ب](#)، وَالزُّهْدِ، وَالتَّرَقُّبِ: فَمَنْ اشْتَقَّ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنِ الشَّهَوَاتِ، وَمَنْ أَشْفَقَ

مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَمَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالْمُصِيبَاتِ، وَمَنْ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ فِي الْخَيْرَاتِ،

وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى تَبَصُّرِ الْفُطْنَةِ، وَتَأَوُّلِ الْحِكْمَةِ [٣٠ب](#)، وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ [٣١ب](#)، وَسُنَّةِ الْأَوَّلِينَ [٣٢ب](#): فَمَنْ تَبَصَّرَ

فِي الْفُطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ، وَمَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ، وَمَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَكَانَ كَانِ فِي الْأَوَّلِينَ،

وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى غَايَةِ الْفَهْمِ، وَغَوْرِ الْعِلْمِ [٣٣ب](#)، وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ [٣٤ب](#)، وَرَسَاخَةِ الْجِلْمِ: فَمَنْ فَهِمَ غَوْرَ

الْعِلْمِ، وَمَنْ عِلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شَرَائِعِ الْحُكْمِ [٣٥ب](#)، وَمَنْ حَلِمَ لَمْ يُفْرِطْ فِي أَمْرِهِ وَعَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيدًا،

وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَالصَّدَقِ فِي الْمَوَاطِنِ [٣٦ب](#)، وَشَنَانِ [٣٧ب](#) الْفَاسِقِينَ:

فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ نُوفَ الْمُنَافِقِينَ: مَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ قَضَى مَا عَلَيْهِ، وَمَنْ شَنَى

الْفَاسِقِينَ وَغَضِبَ اللَّهُ غَضَبَ اللَّهِ لَهُ وَأَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ،

وَالْكَفَرُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى التَّعَمُّقِ [٣٨ب](#)، وَالتَّنَازُعِ، وَالزُّبُغِ [٣٩ب](#)، وَالشَّقَاقِ [٤٠ب](#): فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ [٤١ب](#) إِلَى الْحَقِّ، وَمَنْ

كَثَرَ نَزَاعُهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ الْحَقِّ، وَمَنْ زَاغَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ وَحَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ وَسَكِرَ سُكْرَ الضَّلَالَةِ، وَمَنْ شَاقَّ

وَعَرَّتْ [٤٢ب](#) عَلَيْهِ طُرُقُهُ وَأَغْضَلَ [٤٣ب](#) عَلَيْهِ أَمْرُهُ وَصَاقَ مَخْرَجُهُ،

وَالشُّكُّ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى التَّمَارِي [٤٤ب](#)، وَالْهَوْلِ [٤٥ب](#)، وَالتَّرَدُّدِ [٤٦ب](#)، وَالْأَسْتِسْلَامِ [٤٧ب](#): فَمَنْ جَعَلَ

الْمِرَاءَ [٤٨ب](#) دَيْدَنَاتِ [٤٩ب](#) لَمْ يُصْبِحْ كَيْلُهُ [٥٠ب](#)، وَمَنْ هَالَهَ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ [٥١ب](#)، وَمَنْ تَرَدَّدَ فِي

الرَّيْبِ **٥٢** وَطِئْتُهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ **٥٣**، وَمَنْ اسْتَسْلَمَ لِهَلَكَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ هَلَكَ فِيهِمَا ،

و بعد هذا كلام تركنا ذكره خوف الاطالة والخروج عن الغرض المقصود في هذا الكتاب ،

٢٨، وقال (عليه السلام): فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ، وَفَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ،

٢٩، وقال (عليه السلام): كُنْ سَمَحًا وَلَا تَكُنْ مُبَذِّرًا، وَكُنْ مُقَدِّرًا **٥٤** وَلَا تَكُنْ مُقْتِرًا **٥٥**،

٣٠، وقال (عليه السلام): أَشْرَفُ الْغِنَى تَرَكَ الْمُنَى **٥٦**،

٣١، وقال (عليه السلام): مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ، قَالُوا فِيهِ [بـ] مَا لَا يَعْلَمُونَ،

٣٢، وقال (عليه السلام): مَنْ أَطَالَ الْأَمَلَ **٥٧** أَسَاءَ الْعَمَلَ،

٣٣، وقال (عليه السلام) وقد لقيه عند مسيره إلى الشام دهاقين الانبار **٥٨**، فترجلوا له **٥٩** واشتدوا **٦٠** بين يديه :

مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ؟

فقالوا :خُلِقْنَا مِنْكُمْ نَعْظُمُ بِهِ أُمَرَاءَنَا،

فقال (عليه السلام): وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أَمْرًاؤُكُمْ! وَإِنَّكُمْ لَتَشْقُونَ **٦١** بِهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ [فِي دُنْيَاكُمْ]، وَتَشْقُونَ **٦٢** بِهِ فِي

آخِرَتِكُمْ، وَمَا أَحْسَرَ الْمُسْقِفَةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ، وَأَرْبَحَ الدَّعَةَ **٦٣** مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ •

٣٤، وقال (عليه السلام): لَابَنُ الْحَسَنِ (عليه السلام): يَا بُنَيَّ، اخْضَعْ عَنِّي أَرْبَعًا وَأَرْبَعًا، لَا يَضُرُّكَ مَا عَمِلْتَ مَعَهُنَّ:

إِنَّ أَعْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ، وَأَكْبَرُ الْفَقْرِ الْخُمُقُ، وَأَوْحَشَ الْوَحْشَةِ الْعُجْبُ **٦٤**، وَأَكْرَمَ الْحَسَبِ حُسْنُ الْخُلُقِ،

يَا بُنَيَّ، إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةُ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ،

وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةُ الْبَخِيلِ، فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ،

وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ، فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالنَّافَةِ **٦٥** ،

وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ **٦٦** :يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ، وَيُبْعِدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ،

٣٥، وقال (عليه السلام): لَا قُرْبَىٰ بِالنَّوَافِلِ **٦٧** إِذَا أَضْرَّتْ بِالْفَرَائِضِ،

٣٦، وقال (عليه السلام): لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ ،

و هذا من المعاني العجيبة الشريفة، والمراد به أنَّ العاقل لا يطلق لسانه إلا بعد مشاورة الرُّؤْيَى ومؤامرة الفكرة، والاحمق تسبق

خذفات **ث ٦٨** لسانه وفلتات كلامه مراجعة فكره **ث ٦٩** ومما خضه رأيه **ث ٧٠**، فكان لسان العاقل تابع لقلبه، وكأن قلب الاحمق تابع للسانه ،

٣٧، وقد روى عنه (عليه السلام) هذا المعنى بلفظ آخر، وهو قوله: قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ، وَلِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ،

ومعناهما واحد ،

٣٨، وقال (عليه السلام) لبعض أصحابه في علته اعتلها: جَعَلَ اللَّهُ مَا كَانَ مِنْ شَكْوَاكَ حَطًّا لِسَيِّئَاتِكَ، فَإِنَّ الْمَرَضَ لَا أَجْرَ فِيهِ، وَلَكِنَّهُ يَخْطُ السَّيِّئَاتِ، وَيَحْتُمُّهَا حَتَّى **ث ٧١** الْأُورَاقِ، وَإِنَّمَا الْأَجْرُ فِي الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ، وَالْعَمَلِ بِالْأَيْدِي وَالْأَقْدَامِ، وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُدْخِلُ بِصِدْقِ النَّبِيِّ وَالسَّرِيرَةِ الصَّالِحِينَ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ ،

و أقول :صدق (عليه السلام)، «إن المرض لا أجر فيه»، لانه من قبيل ما يُستحقّ عليه العوض، لان العوض يستحق على ما كان في مقابلة فعل الله تعالى بالعبد، من الالام والامراض، وما يجري مجرى ذلك، الاجر والثواب يستحقان على ما كان في مقابلة فعل العبد، فبينهما فرق قد بينه (عليه السلام)، كما يقتضيه علمه الثاقب رأيه الصائب ،

٣٩، وقال (عليه السلام) في ذكر خباب بن الارت: يَرْحَمُ اللَّهُ خَبَابًا، فَلَقَدْ أَسْلَمَ رَاغِبًا، وَهَاجَرَ طَائِعًا، [وَقَنَعَ بِالْكَفَافِ **ث ٧٢**، وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ،] وَعَاشَ مُجَاهِدًا،

طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ، وَعَمِلَ لِلْحِسَابِ، وَقَنَعَ بِالْكَفَافِ، وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ ،

٤٠، وقال (عليه السلام): لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ **ث ٧٣** الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أُبْغِضَنِي، وَلَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَائِنَهَا **ث ٧٤** عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُجِبَّنِي مَا أُجِبَّنِي: وَذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَأَنْقَضَى عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ بَعْ: يَا عَلِيُّ،] لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يُجِبُّكَ مُنَافِقٌ. ٥

٤١، وقال (عليه السلام): سَيِّئُهُ تَسْوَأُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةِ تُعْجِبُكَ،

٤٢، وقال (عليه السلام): قَدَرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدَرِ هِمَّتِهِ، وَصِدْقُهُ عَلَى قَدَرِ مُرُوءَتِهِ، وَشَجَاعَتُهُ عَلَى قَدَرِ أَنْفَتِهِ، عِفَّتُهُ عَلَى قَدَرِ غَيْرَتِهِ،

٤٣، وقال (عليه السلام): الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ، وَالْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ، وَالرَّأْيُ بِتَخْصِينِ الْأَسْرَارِ،

٤٤، وقال (عليه السلام): اخْذَرُوا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إِذَا جَاعَ، وَاللَّيْمِ إِذَا شَبِعَ،

٤٥، وقال (عليه السلام): قُلُوبُ الرِّجَالِ وَخَشْيَتُهُ، فَمَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ،

- ٤٦ وقال (عليه السلام): عَيْبُكَ مَسْتُورٌ مَا أَسْعَدَكَ جَدُّكَ [ث ٧٥ ب](#) ,
- ٤٧ وقال (عليه السلام): أَوْلَى النَّاسِ بِالْعُقُوبِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ ,
- ٤٨ وقال (عليه السلام): السَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً، فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَتَذَمُّمٌ [ث ٧٦ ب](#) ,
- ٤٩ وقال (عليه السلام): لَا غِنَى كَالْعَقْلِ، وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ، وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ، وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ ,
- ٥٠ وقال (عليه السلام): الصَّبْرُ صَبْرَانِ: صَبْرٌ عَلَى مَا تَكْرَهُ، وَصَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ ,
- ٥١ وقال (عليه السلام): الْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنٌ، وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ ,
- ٥٢ وقال (عليه السلام): (الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ) ,
- ٥٣ وقال (عليه السلام): الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ ,
- ٥٤ وقال (عليه السلام): مَنْ حَذَرَكَ كَمَنْ بُشِّرَكَ ,
- ٥٥ وقال (عليه السلام): اللِّسَانُ سَعِيٌّ، إِنْ خُلِيَ عَنْهُ عَقَرَتْ [ث ٧٧ ب](#) ,
- ٥٦ وقال (عليه السلام): (الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ خُلُوهُ اللَّسَنُ [ث ٧٨ ب](#)) ,
- ٥٧ وقال (عليه السلام): إِذَا حُيِّتَ بِتَحِيَّةٍ فَحَيٌّ بِأَحْسَنِ مِنْهَا، وَإِذَا أُسْدِيَتْ إِلَيْكَ يَدٌ فَكَافَتْهَا بِمَا يُرِي عَلَىهَا، وَالْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِيءِ ,
- ٥٨ وقال (عليه السلام): الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ ,
- ٥٩ وقال (عليه السلام): أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ يُسَارُّ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ ,
- ٦٠ وقال (عليه السلام): فَقَدْ الْأَحْيَاءُ غُرْبَةً ,
- ٦١ وقال (عليه السلام): فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا ,
- ٦٢ وقال (عليه السلام): لَا تَسْتَحِ مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِيلِ، فَإِنَّ الْجِرْمَانَ أَقَلُّ مِنْهُ ,
- ٦٣ وقال (عليه السلام): الْعَفَافُ زَيْنَةُ الْفَقْرِ، [وَالشُّكْرُ زَيْنَةُ الْغِنَى] ث ,
- ٦٤ وقال (عليه السلام): إِذَا لَمْ يَكُنْ مَا تُرِيدُ فَلَا تُبَلِّ [ث ٧٩ ب](#) كَيْفَ كُنْتَ ,
- ٦٥ وقال (عليه السلام): لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطًا أَوْ مُفَرِّطًا ,

٦٦ وقال (عليه السلام): إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ.

٦٧ وقال (عليه السلام): الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ، وَيَجْدُدُ الْأَمَالَ، وَيَقْرُبُ الْمَنِيَّةَ، وَيُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ **ث ٨٠ ب**، مَنْ ظَفَرَ بِهِ نَصَبَ **ث ٨١ ب**، وَمَنْ فَاتَهُ تَعَبٌ،

٦٨ وقال (عليه السلام): مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَعَلَيْهِ أَنْ يَبْدَأَ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ، وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ، وَمُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ ،

٦٩ وقال (عليه السلام): نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَى أَجَلِهِ **ث ٨٢ ب**،

٧٠ وقال (عليه السلام): كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٌ، وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ،

٧١ وقال (عليه السلام): إِنْ الْأُمُورَ إِذَا اشْتَبَهَتْ اعْتَبِرْ آخِرُهَا بِأَوَّلِهَا **ث ٨٣ ب**،

٧٢ ومن خبر ضرار بن ضَمْرَةَ الضُّبَابِيُّ عند دخوله على معاوية ومسأله له عن أمير المؤمنين (عليه السلام)،

قال: فأشهدُ لقد رأيتُهُ في بعض مواقفه وقد أرحى الليلُ سُدُوكَ **ث ٨٤ ب**، وهو قائمٌ في محرابه قابضٌ على لحيته

يَتَمَلَّمُ **ث ٨٥ ب** تَمَلَّمُ السَّلِيمِ **ث ٨٦ ب** ويبكى بُكَاءَ الْخَزِينِ، ويقولُ:

يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا، إِلَيْكَ عَنِّي، أُبَى تَعَرَّضْتُ **ث ٨٧ ب**؟ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتُ؟ لَا حَانَ حِينُكَ **ث ٨٨ ب** • هَيْهَاتَ! غُرِّي غَيْرِي، لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ، قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا! فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ، وَخَطْرُكَ يَسِيرٌ، وَأَمْلُكَ حَقِيرٌ،

أَوْ مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ، وَطُولِ الطَّرِيقِ، وَبُعْدِ السَّفَرِ، وَعَظِيمِ الْمَوَرِدِ **ث ٨٩ ب** •

٧٣ ومن كلام له (عليه السلام): (للسائل لما سأله: أكان مسيرنا إلى الشام بقضاء من الله وقدر؟ بعد كلام طويل هذا مختاره:

طَوَّحَكَ • لَعَلَّكَ ظَنَنْتُ قَضَاءَ **ث ٩٠ ب** لَازِمًا، وَقَدَرَاتِ **ث ٩١ ب** حَاتِمَاتِ **ث ٩٢ ب** • وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ، وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ،

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخْيِيرًا، وَنَهَاهُمْ تَحْذِيرًا، وَكَلَّفَ يَسِيرًا، وَكَلَّفَ عَسِيرًا، وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا، وَلَمْ يُعْصَ مَغْلُوبًا، وَلَمْ يُطَعْ مُكْرَهًا، وَلَمْ يُرْسَلِ الْأَنْبِيَاءُ لَعِبًا، وَلَمْ يُنَزَلِ الْكُتُبُ لِلْعِبَادِ عَيْنًا، وَلَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا، (ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ)

٧٤ وقال (عليه السلام): خُذِ الْحِكْمَةَ أَنْتَى كَانَتْ، فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلَجُّ **ث ٩٣ ب** فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ

فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ ,

٧٥ وقال (عليه السلام): في مثل ذلك: الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ ,

٧٦ وقال (عليه السلام): قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ ,

وهذه الكلمة التي لا تُصَابُ لها قيمة، ولا توزن بها حكمة، ولا تُقَرَّنُ إليها كلمة،

٧٧ وقال (عليه السلام): أَوْصِيكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْأَبْلِ [ث٩٤ب](#) لَكَانَتْ لِدَلِكِ أَهْلًا: لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ، وَلَا

يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ، وَلَا يَسْتَحْيِينَ أَحَدًا إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ: لَا أَعْلَمُ، وَلَا يَسْتَحْيِينَ أَحَدًا إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ،

وَبِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ، وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ،

٧٨ وقال (عليه السلام) لرجل أفرط في الثناء عليه، وكان له مُتَّهَمًا: أَنَا ذُو مَا تَقُولُ، وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ،

٧٩ وقال (عليه السلام): بَقِيَّةُ السَّيْفِ [ث٩٥ب](#) أَبْقَى عَدَدًا، وَأَكْثَرُ وَلَدًا،

٨٠ وقال (عليه السلام): مَنْ تَرَكَ قَوْلَ: لَا أَذْرِي، أَصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ [ث٩٦ب](#) ,

[ث١ب](#) ابن اللبون - بفتح اللام وضم الباء - ابن الناقه إذا استكمل ستين ,

[ث٢ب](#) أَرَزَى بها: حَقَرَهَا ,

[ث٣ب](#) اسْتَشْعَرَهُ: تَبَطَّنَهُ وَتَخَلَّقَ بِهِ ,

[ث٤ب](#) أَمَرَ لِسَانَهُ: جَعَلَهُ أَمِيرًا ,

[ث٥ب](#) الْمُقِلَّ - بضم فكسر وتشديد اللام - الفقير ,

[ث٦ب](#) الْجُنَّةُ - بالضم - :الوقاية ,

[ث٧ب](#) الْحِبَالَةُ - بكسر الحاء، بَزَنَهُ كِتَابَهُ - شَبَكَهُ الصَّيْدَ، ومثله الاحْبُول والاحْبُولَةُ - بضم الهمزة فيهما - وتقول: حَبَلَ الصَّيْدَ واحتبله،

إذا أخذه بها ,

[ث٨ب](#) الاحتمال: تحمّل الاذى ,

[ث٩ب](#) يَنْظُرُ بِشَحْمٍ: يريد بالشحم، شَحْمُ الحَدَقَةِ ,

ث١٠ب يتكلم بلحم: يريد باللحم، اللسان ،

ث١١ب يسمع بعظم: يريد عظام الاذن يضربها الهواء فتقرع عصب الصماخ فيكون السماع ،

ث١٢ب أطراف النعم :أوائلها ،

ث١٣ب أقصاها: أبعدها، والمراد آخرها ،

ث١٤ب أتيح له: قُدر له ،

ث١٥ب المفتون: الداخل في الفتنة ،

ث١٦ب الختف - بفتح فسكون - :الهلاك ،

ث١٧ب غيروا الشيب: يريد تغييره بالخضاب ليراهم الاعداء كهولاً أقوياء ،

ث١٨ب قل - بضم القاف - أى :قليل أهله ،

ث١٩ب النطاق - ككتاب - :الحزام العريض، واتساعه كناية عن العظم والانتشار ،

ث٢٠ب الجران - على وزن النطاق - مقدم عُتق البعير يضرب به على الارض إذا استراح وتمكن ،

ث٢١ب العنان - ككتاب - سبير اللجام تُمسك به الدابة ،

ث٢٢ب عثر بأجله: المراد أنه سقط في أجله بالموت قبل أن يبلغ ما يريد ،

ث٢٣ب العثرة: السقطه، وإقاله عثرته: رفعه من سقطته. والمروءة - بضم الميم - صفة للنفس تحملها على فعل الخير لانه خير ،

ث٢٤ب قرنت الهيبه بالخيبه :أى من تهيب أمراً خاب من إدراكه ،

ث٢٥ب الحياء بالحرمان أى: من أفرط به الخجل من طلب شىء حرم منه ،

ث٢٦ب امش بدائك أى: مادام الداء سهل الاحتمال يمكنك معه العمل فى شؤونك فاعمل، فان أعياك فاسترح له ،

ث٢٧ب كنت فى إذار أى: تركت الموت خلفك وتوجهت اليه ليلحق بك ،

ث٢٨ب الموت فى إقبال أى: توجه إليك بعد أن تركته خلفك ،

ث٢٩ب الشفق - بالتحريك - :الخوف ،

ث٣٠ب تأول الحكمة: الوصول إلى دقائقها ،

ث٣١ [ب](#) العِبْرَةُ: الاعتبار والاتعاظ ,

ث٣٢ [ب](#) سُنَّةُ الاولين: طريقتهن وسيرتهن ,

ث٣٣ [ب](#) غَوْرُ العلم: سرّه وباطنه ,

ث٣٤ [ب](#) زُهرَةُ الحكم - بضم الزاى - أى: حُسْنُهُ ,

ث٣٥ [ب](#) الشرائع - جمع شريعة - :أصلها مورد الشاربه، والمراد - هنا - الظاهر المستقيم من المذاهب، وصدر عنها أى :رجع عنها

بعد ما اغترف ليفيض على الناس مما اغترف فيحسن حكمه ,

ث٣٦ [ب](#) الصدق فى المَوَاطِن :مواطن القتال فى سبيل الحق ,

ث٣٧ [ب](#) الشَّنَّان - بالتحريك - :البغض ,

ث٣٨ [ب](#) التَّعَمَّقُ: الذهاب خلف الاوهام على زعم طلب الاسرار ,

ث٣٩ [ب](#) الزَّيْفُ: الحَيْدَان عن مذاهب الحق والميل مع الهوى الحيوانى ,

ث٤٠ [ب](#) الشِّقَاق: العناد ,

ث٤١ [ب](#) لم يُنْبَأْ أى: لم يرجع، أَنَابَ يُنِيب: رجع ,

ث٤٢ [ب](#) وَغَرَّ الطريقُ - كَكَرُمَ وَوَعَدَ وَوَلَعَ - :خَسُنَ ولم يسهل السير فيه ,

ث٤٣ [ب](#) أَغْضَلَ: اشتدَّ وأعجزت صعوبته ,

ث٤٤ [ب](#) التَّمَارَى: التجادل لاطهار قوة الجدل لا لاحقاق لحق ,

ث٤٥ [ب](#) الهَوَلُ - بفتح فسكون - :مخافتك من الامر لا تدرى ما هجم عليك منه فتدهش ,

ث٤٦ [ب](#) التَّرَكُّد: انتقاض العزيمة وانفساخها ثم عودها ثم انفساخها ,

ث٤٧ [ب](#) الاستِسْلام: إلقاء النفس فى تيار الحادثات ,

ث٤٨ [ب](#) المِرَاء - بكسر الميم - :الجدال ,

ث٤٩ [ب](#) الدَّيْدَن: العادة ,

ث٥٠ [ب](#) لم يصبح ليله أى: لم يخرج من ظلام الشك إلى نهار اليقين ,

ث٥١ب نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ: رجع متقهقراً ,

ث٥٢ب الرِّيبُ: الظنُّ، أى الذى يتردد فى ظنه ولا يعقد العزيمة فى أمره ,

ث٥٣ب سَنَابِكُ الشياطين: جمع سُنْبُك بالضم، وهو طَرَف الحافر؛ ووطئته: داسته، أى تستنزه شياطين الهوى فتطرحه فى الهَلَكَة ,

ث٥٤ب الْمُقَدَّرُ: الْمُقْتَصِد، كأنه يقدّر كل شىء بقيمته فينفق على قدره ,

ث٥٥ب الْمُقْتَرُ: الْمُضَيِّقُ فى النفقة، كأنه لا يعطى إلا القتر، أى الرمقة من العيش ,

ث٥٦ب الْمُنى: جمع مُنيّة، وهى ما يتمناه الانسان لنفسه، وفى تركها غنى كامل، لان من زهد شيئاً استغنى عنه ,

ث٥٧ب طول الامل: الثقة بحصول الامانى بدون عمل لها ,

ث٥٨ب الدّهاقين: جمع دُهقان، وهو زعيم الفلاحين فى العَجَم. والأنبار: من بلاد العراق ,

ث٥٩ب تَرَجَّلُوا أى: نزلوا عن خيولهم مُشَاءً ,

ث٦٠ب اشتدّوا: أسرعوا ,

ث٦١ب تَشَقُّونَ - بضم الشين وتشديد القاف - من المشقّة ,

ث٦٢ب تَشَقُّونَ الثانية - بسكون الشين - من الشقاوة ,

ث٦٣ب الدّعة - بفتححات - الراحة ,

ث٦٤ب العُجْب - بضم فسكون - :الاعجاب بالنفس، ومن أعجب بنفسه مقته الناس، فلم يكن له أنيس وبات فى وحشة دائمة ,

ث٦٥ب التافه: القليل ,

ث٦٦ب السَّرَاب: ما يراه السائر الظمآن فى الصحراء فيحسبه ماء حتى إذا جاءه لم يجده شيئاً ,

ث٦٧ب النوافل: جمع نافلة، وهى ما يتطوع به من الاعمال الصالحات زيادة على الفرائض المكتوبة، والمراد أن المتطوع بما لم

يكتب عليه لا يقربه إلى الله تطوّعه إذا قصّر فى أداء الواجب ,

ث٦٨ب ورد فى بعض النسخ: حذفات ,

والخذف :القذف ,

وحذفات اللسان: ما يليقه الاحمق من العبارات العجلى بدون رويّه ولا تفكير ,

ث٦٩ [ب](#) مراجعَةُ الفكرِ أى :التروى فيما سبق به اللسان .

ث٧٠ [ب](#) مُمَاحَضَةُ الرَّأْيِ: تحريكه حتى يظهر زُبده، وهو الصواب .

ث٧١ [ب](#) حَتَّ الورق عن الشجرة :فَشَرُّهُ، والصبر على العَلَّة: رجوع إلى الله واستسلام لقدره، وفى ذلك خروج اليه من جميع

السيئات وتوبه منها، لهذا كان يَحْتَ الذنوب .

ث٧٢ [ب](#) الكفاف: العيش الوسط الذى يكفى الانسان حاجاته الاصلية .

ث٧٣ [ب](#) الخَيْشُوم: أصل الانف .

ث٧٤ [ب](#) الْجَمَّات: جمع جَمَّة - بفتح الجيم - وهو من السفينة مُجْتَمَعُ الماء المترشَّح من ألواحها، والمراد لو كفأت عليهم الدنيا

بجليلها وحقيرها .

ث٧٥ [ب](#) الجَدَّ - بالفتح - الحظ، والمراد إقبال الدنيا على الانسان .

ث٧٦ [ب](#) التَّدَمُّم: الفرار من الدم، كالتأثم والتحرَّج .

ث٧٧ [ب](#) عَقَرَ غَضٌّ، ومنه الكلب العَقُور .

ث٧٨ [ب](#) اللَّسْبَةُ: اللَّسْعَةُ، لَسَبَتُهُ العَقْرَب - بفتح السين - لَسَعَتُهُ، والمرأة - فى رأى الامام - تشبه العقرب، لكن لسعتها ذات حلاوة .

ث٧٩ [ب](#) لا تُبَلِّ: لا تَكْتَرِثْ ولا تهتم .

ث٨٠ [ب](#) يُبَاعِدُ الْأَمْنِيَّةُ أى :يجعلها بعيدة صعبة المنال .

ث٨١ [ب](#) نَصَبَ - من باب تَعِبَ - :وهو بمعناه مع مزيد الاعياء .

ث٨٢ [ب](#) نَفَسُ الْمَرْءِ خُطَاؤُهُ إِلَى أَجَلِهِ: كأن كلَّ نَفَسٍ يتنفسه الانسان خطوةً يقطعها إلى الاجل .

ث٨٣ [ب](#) اعتبر آخرها بأولها: أى قيس، فعلى حسب البدايات تكون النهايات .

ث٨٤ [ب](#) أَرْخَى سُدُولَهُ: جمع سدِيل، وهو ما أسدل على الهودَج، والمراد حجب ظلامه .

ث٨٥ [ب](#) يَتَمَلَّلُ:

ث٨٦ [ب](#) السليم: المملوغ من حيَّة ونحوها .

ث٨٧ [ب](#) يَغْرِضُ به - كتعرضه - :تصدى له وطلبه .

ث ٨٨ [ب](#) لا حَانَ حِينُكَ: لا جاء وقتُ وصولك لقلبي وتمكن حبك منه ,

ث ٨٩ [ب](#) المَوْرَد: موقف الورود على الله فى الحساب ,

ث ٩٠ [ب](#) القضاء: علم الله السابق بحصول الاشياء على أحوالها فى أو ضاعها ,

ث ٩١ [ب](#) القَدَر: إيجاد الله للاشياء عند وجود أسبابها، ولا شىء من القضاء والقدر منهما يضطر العبد لفعل من أفعاله ,

ث ٩٢ [ب](#) الحاتم: الذى لامفر من وقوعه حتماً ,

ث ٩٣ [ب](#) تَتَلَجَّجُ أى: تتحرك ,

ث ٩٤ [ب](#) الاباط: جمع إبط، وضرب الاباط: كناية عن شد الرحال وحث المسير ,

ث ٩٥ [ب](#) بَقِيَّةُ السيف: هم الذين يبقون بعد الذين قتلوا فى حفظ شرفهم ودفع الضيم عنهم وفضلوا الموت على الذل، فيكون الباقون

شُرَفَاءُ نُجَدَاء، فعددهم أبقبولدهم يكون أكثر، بخلاف الاذلاء، فإن مصيرهم إلى المحو والفناء ,

ث ٩٦ [ب](#) مَقَاتِلُهُ: مواضع قتله ,

٨١) وقال (عليه السلام): رَأَى الشَّيْخُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلَدِ الْغُلَامِ [ث ١ ب](#) ,

وَرَوَى :مِنْ مَشْهَدِ الْغُلَامِ [ث ٢ ب](#) ,

٨٢) وقال (عليه السلام): عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْقُطُ وَمَعَهُ الاسْتِغْفَارُ ,

٨٣) وحكى عنه أبو جعفر محمد بن على الباقر (عليهما السلام) أَنَّهُ قَالَ: كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانَانِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، وَقَدْ رُفِعَ

أَحَدُهُمَا، فَذُوقْتُكُمْ الْآخَرَ فَتَمَسَّكُوا بِهِ :

أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله ,

وَأَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَالْاسْتِغْفَارُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ)

وهذا من محاسن الاستخراج ولطائف الاستنباط ,

٨٤) وقال (عليه السلام): مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ، وَمَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ، وَمَنْ

كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ ,

٨٥) وقال (عليه السلام): الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقْطَرْ النَّاسُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤَيَّسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ [ث ٣ ب](#) , وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ

مَكْرَ اللَّهِ **ث ٤٢ ب** ,

٨٦ وقال (عليه السلام): أَوْضَعَ الْعِلْمُ **ث ٥٥ ب** مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ **ث ٤٦ ب**، وَأَرْفَعَهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَالْأَرْكَانِ **ث ٧ ب** ,

٨٧ وقال (عليه السلام): إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ **ث ٨ ب** ,

٨٨ وقال (عليه السلام): لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ، لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ، وَلَكِنْ مَنْ اسْتَعَاذَ

فَلَيْسَتْ عِزُّهُ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ)، وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ

وَالْأَوْلَادِ لِيَبَيِّنَ السَّخِيطَ لِرِزْقِهِ وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ، وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَلَكِنْ لِيُظْهِرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ

وَالْعِقَابُ، لِأَنَّ بَعْضَهُمْ يُحِبُّ الذُّكُورَ وَيَكْرَهُ الْإِنَاثَ، وَبَعْضُهُمْ يُحِبُّ تَنْوِيرَ الْمَالِ **ث ٩ ب** وَيَكْرَهُ انْتِلَامَ الْحَالِ **ث ١٠ ب** ,

وهذا من غريب ما سمع منه (عليه السلام) فى التفسير ,

٨٩ وسئل (عليه السلام) وعن الخير ما هو؟

فقال :لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثَرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ، وَلَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثَرَ عِلْمُكَ، وَأَنْ يَعْظُمَ حِلْمُكَ، وَأَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ، فَإِنْ

أَحْسَنْتَ حَمِدَتَ اللَّهَ، وَإِنْ أَسَأْتَ اسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ،

وَلَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِرَجُلَيْنِ: رَجُلٌ أَذْنَبَ ذَنْبًا فَهُوَ يَتَذَكَّرُهَا بِالتَّوْبَةِ، وَرَجُلٌ يُسَارِعُ فِي الْخَيْرَاتِ ,

وَلَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى، وَكَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَّلُ؟

٩٠ وقال (عليه السلام): إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ، ثُمَّ تَلَا (عليه السلام): (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ

وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ)

ثُمَّ قَالَ (عليه السلام): إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعُدَتْ لِحْمَتُهُ **ث ١١ ب**، وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرُبَتْ قَرَابَتُهُ •

٩١ وقال (عليه السلام) وقد سمع رجلاً من الحرورية **ث ١٢ ب** يتهجّد **ث ١٣ ب** ويقرأ، فقال: نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ ,

٩٢ وقال (عليه السلام): اغْقَلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رَعَايَةٍ لَا عَقْلَ رَوَايَةٍ، فَإِنَّ رَوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَرُعَاتُهُ قَلِيلٌ ,

٩٣ وقال (عليه السلام) وقد سمع رجلاً يقول: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)

فقال :إِنَّ قَوْلَنَا: (إِنَّا لِلَّهِ) إِقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْمُلْكِ **ث ١٤ ب**، وَقَوْلَنَا: (وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) إِقْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْهُلُكِ **ث ١٥ ب** ,

٩٤ وقال (عليه السلام) وقد مدحه قوم فى وجهه: اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي، وَأَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا

يُظُنُّونَ، وَاعْفُرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ،

٩٥ وقال (عليه السلام): لَا يَسْتَقِيمُ قَضَاءُ الْخَوَائِجِ إِلَّا بِثَلَاثٍ: بِاسْتِصْغَارِهَا [ب١٦](#) لِتَعْظُمَ، وَبِاسْتِكْتَامِهَا [ب١٧](#) لِتَظْهَرَ، بِتَعْجِيلِهَا لِتَهْنَأَ [ب١٨](#)،

٩٦ وقال (عليه السلام): يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَقْرَبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاحِلُ [ب١٩](#)، وَلَا يُظَرَّفُ [ب٢٠](#) فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ، وَلَا يُضَعَّفُ [ب٢١](#) فِيهِ إِلَّا الْمُتَصِفُ، يَعْدُونَ الصَّدَقَةَ

فِيهِ غُرْمًا [ب٢٢](#)، وَصِلَةَ الرَّحِمِ مَنًّا [ب٢٣](#)، وَالْعِبَادَةَ اسْتِطَالَةً عَلَى النَّاسِ [ب٢٤](#) • فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِمَشُورَةِ الْإِمَاءِ، وَإِمَارَةٌ الصَّيِّيَانِ، وَتَدْبِيرُ الْخَصِيَّانِ •

٩٧ ورؤيَ عليه إزار خلقٍ مرقوع، فقليل له في ذلك،

فقال (عليه السلام): يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ، وَتَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ، وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ،

٩٨ وقال (عليه السلام): إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدُوَّانِ مُتَفَاوِتَانِ، وَسَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ، فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَتَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَغَادَاهَا، وَهُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَمَاشَ بَيْنَهُمَا، كُلَّمَا قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ، وَهُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ •

٩٩ وعن نوف البكالي، قال: رأيت أمير المؤمنين (عليه السلام) ذات ليلة، وقد خرج من فراشه، فنظر في النجوم فقال: يا نوف، أراقد

أنت أم راقق؟

فقلت: بل راقق [ب٢٥](#) يا أمير المؤمنين،

قال: يَا نَوْفُ، طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا، الرَّاعِبِينَ فِي الْآخِرَةِ، أُولَئِكَ يَقُومُ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بَسَاطًا، وَتَرَابَهَا فِرَاشًا، وَمَاءَهَا طِيبًا، وَالْقُرْآنَ شِعَارًا [ب٢٦](#)، وَالِدُّعَاءَ دِثَارًا [ب٢٧](#)، ثُمَّ قَرَضُوا الدُّنْيَا [ب٢٨](#) قَرْضًا عَلَى مِنْهَاجِ الْمَسِيحِ [ب٢٩](#)،

يَا نَوْفُ، إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتُجِيبَ لَهُ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ

عَشَارًا [ب٣٠](#) أَوْ عَرِيفًا [ب٣١](#) أَوْ شُرْطِيًّا [ب٣٢](#) أَوْ صَاحِبَ عَرْطَبَةٍ (وهي الطنبور) أَوْ صَاحِبَ كَوْبَةٍ (وهي الطبل)، وقد قيل أيضاً:

إِنَّ الْعَرْطَبَةَ: الطبلُ، وَالْكُوبَةُ: الطنبور،

١٠٠، وقال (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا، وَحَدَّ لَكُمْ حُدُودًا فَلَا تَعْدُوَهَا، وَنَهَاكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا

تَنْتَهِكُوهَا [ب٣٣](#)، وَسَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَلَمْ يَدْعَها نَسِيئًا فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا [ب٣٤](#)،

١٠١، وقال (عليه السلام): لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لِاسْتِصْلَاحِ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ أَضَرُّ مِنْهُ،

١٠٢، وقال (عليه السلام): رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ،

١٠٣، وقال (عليه السلام): لَقَدْ عُلِقَ بِنِيَّاطِ [ب٣٥](#) هَذَا الْإِنْسَانِ بَضْعَةُ [ب٣٦](#) هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ: وَذَلِكَ الْقَلْبُ، وَلَهُ مَوَادٌّ مِنَ الْحِكْمَةِ

وَأَضْدَادٌ مِنْ خِلَافِهَا، فَإِنْ سَنَحَ لَهُ [ب٣٧](#) الرَّجَاءُ أَذْلَهُ الطَّمَعُ، وَإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْجِرْصُ، إِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسَفُ، وَإِنْ

عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْعَيْظُ، وَإِنْ أَسْعَدَهُ الرِّضَى نَسِيَ التَّحَفُّظَ [ب٣٨](#)، إِنْ غَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ، وَإِنْ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْنُ اسْتَلَبَتْهُ

الْعِزَّةُ [ب٣٩](#)، وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَّهَ الْجَزَعُ، وَإِنْ أَقَادَ مَالًا [ب٤٠](#) أَطْعَاهُ الْغِنَى، وَإِنْ غَضَّتْهُ الْفَاقَةُ [ب٤١](#) شَغَلَهُ الْبَلَاءُ، وَإِنْ

جَهَدَتْهُ [ب٤٢](#) الْجُوعُ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ، وَإِنْ أَفْرَطَ بِهِ الشَّبَحُ كَطَّهَتْهُ [ب٤٣](#) الْبَطْنَةُ [ب٤٤](#)، فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ، وَكُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ،

١٠٤، وقال (عليه السلام): نَحْنُ النَّمْرُوقُ الْوُسْطَى [ب٤٥](#)، بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي، وَإِلَيْهَا يَرْجِعُ الْغَالِي [ب٤٦](#)،

١٠٥، وقال (عليه السلام): لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ [ب٤٧](#)، وَلَا يُضَارِعُ [ب٤٨](#)، وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ [ب٤٩](#)،

١٠٦، وقال (عليه السلام) وقد توفى سهل بن حنيف الانصاري بالكوفة بعد مرجعه معه من صفين، وكان من أحب الناس إليه:

لَوْ أَحْبَبْنِي جَبَلٌ لَتَهَافَّتَ [ب٥٠](#) ،

معنى ذلك :أن المحنة تغلظ عليه، فتسرع المصائب إليه، ولا يفعل ذلك إلا بالاتقياء الأبرار والمصطفين الأخيار، وهذا مثل قوله

(عليه السلام):

١٠٧، مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْسَتْ سَعْدٌ لِلْفَقْرِ جَلْبَابًا ،

وقد تؤوّل ذلك على معنى آخر ليس هذا موضع ذكره .

١٠٨، وقال (عليه السلام): لَا مَالَ أَغْوَدَتْ [ب٥١](#) مِنَ الْعَقْلِ، وَلَا وَحْدَةً أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ [ب٥٢](#)، وَلَا عَقْلٌ كَالْتَدْبِيرِ، وَلَا كَرَمٌ

كَالتَّقْوَى، وَلَا قَرِينَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ،

وَلَا مِيرَاثٌ كَالْأَدَبِ، وَلَا قَائِدٌ كَالْتَوْفِيقِ، وَلَا تِجَارَةٌ كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ، وَلَا رِيحٌ كَالثَّوَابِ، وَلَا وَرَعٌ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبُهَةِ، وَلَا زُهْدٌ كَالزُّهْدِ

فِي الْحَرَامِ، وَلَا عِلْمٌ كَالْتَفْكَرِ، وَلَا عِبَادَةٌ كَأَدَاءِ الْفَرَائِضِ، وَلَا إِيْمَانٌ كَالْحَبَائِ وَالصَّبْرِ، وَلَا حَسَبٌ كَالْتَوَاضُعِ، وَلَا شَرَفٌ كَالْعِلْمِ، وَلَا

مُظَاهَرَةٌ أَوْتَقَ مِنْ مُشَاوَرَةٍ .

١٠٩، وقال (عليه السلام): إِذَا اسْتَوَلَى الصَّلَاحُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ ثُمَّ أَسَاءَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَطْهَرْ مِنْهُ خَزِيئَةُ [ب٥٣](#) فَقَدْ ظَلَمَ! وَإِذَا

اسْتَوَلَى الْفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ فَأَحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ عَرَّرَتْ [٥٤هـ](#)•

١١٠، وقيل له (عليه السلام): كيف نجدك يا أمير المؤمنين؟

فقال: كَيْفَ يَكُونُ مَنْ يَفْنَى بِنَقَائِهِ [٥٥هـ](#)، وَيَسْتَقِمُّ بِصِحَّتِهِ [٥٦هـ](#)، وَيُؤْتَى مِنْ مَأْمَنِهِ [٥٧هـ](#)•

١١١، وقال (عليه السلام): كَمْ مِنْ مُسْتَدْرِجٍ [٥٨هـ](#) بِالْأِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَمَعْرُورٍ بِالسُّرِّ عَلَيْهِ، وَمَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ! وَمَا

ابْتَلَى [٥٩هـ](#) اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْأَمَلَاءِ لَهُ [٦٠هـ](#)،

١١٢، وقال (عليه السلام): هَلَكَ فِي رَجُلَانِ: مُحِبٌّ غَالٍ [٦١هـ](#) وَمُبْغِضٌ قَالٍ [٦٢هـ](#)،

١١٣، وقال (عليه السلام): إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ،

١١٤، وقال (عليه السلام): مِثْلُ الدُّنْيَا كَمِثْلِ الْحَيَّةِ: لَيْنٌ مَسُّهَا، وَالسُّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا، يَهْوِي إِلَيْهَا الْغَرُّ الْجَاهِلُ، وَيَحْذَرُهَا ذُو اللَّبِّ

الْعَاقِلُ•

١١٥، وقال (عليه السلام): وَقَدْ سئل عن قريش: أَمَا بَنُو مَخْزُومٍ فَرِيحَانُهُ قُرَيْشٌ، نُحِبُّ حَدِيثَ رِجَالِهِمْ، وَالنِّكَاحَ فِي نِسَائِهِمْ،

وَأَمَّا بَنُو عَبْدِ شَمْسٍ فَأَبْغَدُهَا رَأْيًا، وَأُفْنِعُهَا لِمَا وَرَاءَ ظُهُورِهَا،

وَأَمَّا نَحْنُ فَأَبْذَلُ لِمَا فِي أَيْدِينَا، وَأُسَمِّحُ عِنْدَ الْمَوْتِ بِنُفُوسِنَا،

وَهُمْ أَكْثَرُ وَأَمْكَرُ وَأَنْكَرُ، وَنَحْنُ أَفْصَحُ وَأَنْصَحُ وَأَصْبَحُ ،

١١٦، وقال (عليه السلام): شَتَانٌ بَيْنَ عَمَلَيْنِ: عَمَلٌ تَذْهَبُ لَدَّتُهُ وَتَبْقَى تَبَعَتُهُ، وَعَمَلٌ تَذْهَبُ مَوْوَنَتُهُ وَيَبْقَى أَجْرُهُ،

١١٧، وتبع جنازة فسمع رجلاً يضحك، فقال (عليه السلام): كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ، وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجِبَ،

وَكَأَنَّ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفَرْتُ [٦٣هـ](#) عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ! نُبَوِّهُمُ [٦٤هـ](#) أَجْدَانَهُمْ [٦٥هـ](#)، نَأْكُلُ تَرَائِهِمْ [٦٦هـ](#)، كَأَنَّا

مُخْلَدُونَ، قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظٍ وَوَاعِظَةٍ، وَزَمِيمِنَا بِكُلِّ جَائِحَةٍ [٦٧هـ](#)••

ب ١١٨، وقال (عليه السلام): [طَوَّبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ، وَطَابَ كَسْبُهُ، وَصَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ، وَحَسُنَتْ خَلِيقَتُهُ [٦٨هـ](#)، اتَّفَقَ الْفَضْلُ مِنْ

مَالِهِ، وَأُمْسَكَ الْفَضْلُ مِنْ لِسَانِهِ، وَغَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ، وَوَسَّعَتْهُ السُّنَّةُ، وَلَمْ يُنْسَبْ إِلَى الْبِدْعَةِ ،

ومن الناس من ينسب هذا الكلام إلى رسول الله (صلى الله عليه وآله)،

١١٩، وقال (عليه السلام): غَيْرَةُ الْمَرْأَةِ كُفْرٌ [٦٩هـ](#)، وَغَيْرَةُ الرَّجُلِ إِيْمَانٌ،

١٢٠، وقال (عليه السلام): (لَا نَسْبُ إِلَّا لِلْإِسْلَامِ نَسْبُهُ لَمْ يَنْسُبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي):

الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ، وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ، وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ، وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ، وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ، وَالْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ،

ث ١ جَلَدُ الْغُلَامِ: صَبْرُهُ عَلَى الْقِتَالِ.

ث ٢ مَشْهَدُ الْغُلَامِ: إِيقَاعُهُ بِالْأَعْدَاءِ.

ث ٣ رَوْحُ اللَّهِ - بَفَتْحِ الرَّاءِ - لَطْفُهُ وَرَأْفَتُهُ.

ث ٤ مَكْرُ اللَّهِ: أَخْذُهُ لِلْعَبْدِ بِالْعِقَابِ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُ.

ث ٥ أَوْضَعَ الْعِلْمَ أَى: أَذْنَاهُ.

ث ٦ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ أَى: لَمْ يَظْهَرْ أَثَرُهُ فِي الْإِخْلَاقِ وَالْأَعْمَالِ.

ث ٧ أَرْكَانُ الْبَدَنِ: أَعْضَاؤُهُ الرَّئِيسَةُ كَالْقَلْبِ وَالْمَخِ.

ث ٨ طَرَائِفُ الْحِكْمَةِ: غَرَائِبُهَا الْمُسْتَطَرَفَةُ.

ث ٩ تَشْمِيرُ الْمَالِ: إِنْمَاؤُهُ بِالرِّيحِ.

ث ١٠ انْتِلَامُ الْحَالِ: نَقْصُهُ.

ث ١١ لُحْمَتُهُ - بِالضَّمِّ - أَى: نَسَبُهُ.

ث ١٢ الْحَرَوْرِيَّةُ - بَفَتْحِ الْحَاءِ - الْخَوَارِجُ الَّذِينَ خَرَجُوا عَلَى عِلَى بَحْرُورَاءِ.

ث ١٣ يَتَهَجَّدُ أَى: يَصَلِّي بِاللَّيْلِ.

ث ١٤ إِقْرَارٌ بِالْمُلْكِ: لَأَنَّ الْإِلَامَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (إِنَّا لِلَّهِ) هِيَ لَامُ التَّمْلِيكِ.

ث ١٥ الْهَلْكَ - بِالضَّمِّ - :الِهَالِكُ.

ث ١٦ الْمَرَادُ اسْتِصْغَارُهَا فِي الطَّلَبِ لِتَعْظُمَ بِالْقَضَاءِ.

ث ١٧ اسْتِكْتَامُهَا أَى: الْحَرَصُ عَلَى كِتْمَانِهَا عِنْدَ مُحَاوَلَتِهَا لِتُظْهَرَ بَعْدَ قَضَائِهَا، فَلَا تُعْلَمُ إِلَّا مَقْضِيَةُ.

ث ١٨ أَى: تَصِيرُ هَنِئُهُ فَيُمْكِنُ التَّمَتُّعُ بِهَا.

- ث١٩ [ب](#) الماحِل: الساعى فى الناس بالوشايه ,
- ث٢٠ [ب](#) يُظَرَف - بتشديد الراء مبنياً للمجهول - : يعدّ ظريفاً ,
- ث٢١ [ب](#) يضعف - بالتشديد مبنياً للمجهول - : يعدّ ضعيفاً ,
- ث٢٢ [ب](#) العُرْم - بالضم - أى :العَرَامَة ,
- ث٢٣ [ب](#) المَن: ذكرى النعمة على غيرك مظهرأ بها الكرامة عليه ,
- ث٢٤ [ب](#) الاستطالة على الناس :التفوق عليهم والتزيد عليهم فى الفضل ,
- ث٢٥ [ب](#) أراد بالرامق: منتبه العين، فى مقابلة الراقد بمعنى النام، يقال: رَمَقَهُ، إذا لحظه لحظاً خفيفاً ,
- ث٢٦ [ب](#) شِعَاراً: يقرؤونه سرأً للاعتبار بمواعظه والتفكر فى دقائقه، وأصل الشعار: ما يلى البدن من الثياب ,
- ث٢٧ [ب](#) دِثَاراً: أصل دِثَار ما يعلو البدن من الثياب، والمراد من اتخاذهم الدعاء دِثَاراً جهرهم به إظهاراً للذلة والخضوع لله ,
- ث٢٨ [ب](#) قَرَضُوا الدنيا: مزقوها كما يمزق الثوب المقرضُ ,
- ث٢٩ [ب](#) على منهاج المسيح: طريقه فى الزهاده ,
- ث٣٠ [ب](#) العَشَّار: من يتول أخذ أعشار المال، وهو المَكَّاس ,
- ث٣١ [ب](#) العَرِيف: من يتجسس على أحوال الناس وأسرارهم فيكشفها لأميرهم مثلاً ,
- ث٣٢ [ب](#) الشرطى - بضم فسكون نسبة إلى الشرطه - واحد الشرط - كَرُطَب - وهم أعوان الحاكم ,
- ث٣٣ [ب](#) أى: لا تنتهكوا نهيه عنها باتيانها، والانتهاك: الاهانة والاضعاف ,
- ث٣٤ [ب](#) لا تتكَلَّفوها أى: لا تكلفوا أنفسكم بها بعد ما سكت الله عنها ,
- ث٣٥ [ب](#) النِبَاط - ككِتاب - :عِرْق معلق به القلب ,
- ث٣٦ [ب](#) البَضْعَة - بفتح الباء - :القطعة من اللحم، والمراد بها ها هنا القلب ,
- ث٣٧ [ب](#) سَحَّ له: بدا وظهر ,
- ث٣٨ [ب](#) التحفَظ: هو التوقى والتحرز من المضرات ,
- ث٣٩ [ب](#) الغرة - بالكسر - :الغفلة، واستَلَبَتْهُ: أى سَلَبَتْهُ وذهبت به عن رُشْدِهِ ,

ث ٤٠ [ب](#) أفاد المال: استفاده ,

ث ٤١ [ب](#) الفاقة: الفقر ,

ث ٤٢ [ب](#) جهده: أغياه وأتعبه ,

ث ٤٣ [ب](#) كَطَّئَهُ أى: كربتته وآلمته ,

ث ٤٤ [ب](#) البَطْنَةُ - بالكسر - :امتلاء البطن حتى يضيق النفس ,

ث ٤٥ [ب](#) النُّمْرُقَةُ - بضم فسكون فضم ففتح - : الوِسَادَةُ؛ وآل البيت أشبه بها للاستناد إليهم فى أمور الدين، كما يستند إلى الوسادة لراحة الظهر واطمئنان الاعضاء، وصفها بالوسطى لاتصال سائر النمارق بها، فكأن الكل يعتمد عليها إما مباشرة أو بواسطة ما بجانبه، وآل البيت على الصراط الوسط العدل، يلحق بهم من قصر، ويرجع إليهم من غلا وتجاوز ,

ث ٤٦ [ب](#) الغالى: المبالغ المجاوز للحدّ ,

ث ٤٧ [ب](#) لا يُصْنَعُ أى: لا يدارى فى الحق ,

ث ٤٨ [ب](#) المُضَارَعَةُ: المشابهة، والمعنى أنه لا يتشبه فى عمله بالمبطلين ,

ث ٤٩ [ب](#) اتباع المطامع: الميل معها وإن ضاع الحق ,

ث ٥٠ [ب](#) تَهَافَتَ: تَسَاقَطَ بعد ما تصدّع ,

ث ٥١ [ب](#) أَعُوذُ: أَنْفَع ,

ث ٥٢ [ب](#) العُجْبُ - بضم العين - :الاعجاب بالنفس ,

ث ٥٣ [ب](#) الخزيّة: البلية تصيب الانسان فتذله وتفضحه ,

ث ٥٤ [ب](#) غَرَرَ أى: أَوْقَعَ بنفسه فى الغَرَر وهو الخطر ,

ث ٥٥ [ب](#) يفنى ببقائه: كلما طال عمره - وهو البقاء - تقدم إلى الفناء ,

ث ٥٦ [ب](#) يَسْتَقِمُّ بصحّته أى: كلما مدّت عليه الصحة تقرب من مرض الهَرَم، وسَقِم - كفرح - : مَرِض ,

ث ٥٧ [ب](#) يأتيه الموت من مأمنه أى :الجهة التى يأمن إتيانه منها، فان أسبابه كامنه فى نفس البدن .

ث ٥٨ [ب](#) المُسْتَدْرِجُ: هو الذى تابع الله نعمته عليه وهو مقيم على عصيانه، إبلاغاً للحجة وإقامه للمعذرة فى أخذه ,

ث ٥٩ب [اِئْتَلَى](#): امتحن ,

ث ٦٠ب [الاملاء](#) له: الامهال ,

ث ٦١ب [الغالى](#): المتجاوز الحد فى حبه بسبب غيره، أو دعوى حلول اللاهوت فيه، أو نحو ذلك ,

ث ٦٢ب [القالى](#): المبغض الشديد البغض ,

ث ٦٣ب [سَفَرٌ](#): أى مسافرون ,

ث ٦٤ب [نُبُوتُهُمْ](#): نزلهم ,

ث ٦٥ب [أَجْدَاتُهُمْ](#): قبورهم ,

ث ٦٦ب [التُّرَاثُ](#): أى الميراث ,

ث ٦٧ب [الجائحةُ](#): الافة تُهلك الاصل والفرع ,

ث ٦٨ب [الْخَلِيقَةُ](#): الخلق والطبيعة ,

ث ٦٩ب [غَيْرَةُ الْمَرْأَةِ كُفْرٌ](#) أى :تؤدى إ لى الكفر، فانها تحرم على الرجل ما أحلّ الله له من زواج متعدّدات، أما غيره الرجل فتحریم
لما حرّمه الله، وهو الزنى ,

١٢١. وقال(عليه السلام): [عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَ](#) [ث ١ب](#) [الَّذِى مِنْهُ هَرَبَ، وَيَقُوتُهُ الْغِنَى الَّذِى إِيَّاهُ طَلَبَ، فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ](#)
[الْفُقَرَاءِ، وَيُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ ,](#)
[وَعَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِى كَانَ بِالْأَمْسِ تُطْفَأُ، وَيَكُونُ غَدًا جِيفَةً ,](#)
[وَعَجِبْتُ لِمَنْ شَكََّ فِي اللَّهِ، وَهُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ ,](#)
[وَعَجِبْتُ لِمَنْ نَسَى الْمَوْتَ، وَهُوَ يَرَى الْمَوْتَى ,](#)
[وَعَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ النُّشْأَةَ الْآخِرَى، وَهُوَ يَرَى النُّشْأَةَ الْأُولَى ,](#)
[وَعَجِبْتُ لِغَايِرِ دَارِ الْفَنَاءِ، وَتَارِكِ دَارِ الْبَقَاءِ ,](#)

١٢٢، وقال(عليه السلام): [مَنْ قَصَرَ فِي الْعَمَلِ اِئْتَلَى بِالْهَمِّ، وَلَا حَاجَةَ لِلَّهِ فِيمَنْ لَيْسَ لِلَّهِ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ نَصِيبٌ ,](#)

١٢٣، وقال(عليه السلام): [تَوَقَّوْا الْبَرْدَ](#) [ث ٢ب](#) [فِي أَوَّلِهِ، وَتَلَقَّوْهُ](#) [ث ٣ب](#) [فِي آخِرِهِ، فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْأَبْدَانِ كَفْعَلِهِ فِي الْأَشْجَارِ، أَوَّلُهُ يُحْرِقُ](#)

وَأَخِرُهُ يُورِقُ **ث ٤ ب**.

١٢٤، وقال (عليه السلام): عَظُمُ الْخَالِقِ عِنْدَكَ يُصَغِّرُ الْمَخْلُوقَ فِي عَيْنِكَ،

١٢٥، وقال (عليه السلام) وقد رجع من صفين، فأشرف على القبور بظاهر الكوفة: يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوحِشَةِ **ث ٥ ب**، وَالْمَحَالِّ

الْمُقْفِرَةِ **ث ٦ ب**، وَالْقُبُورِ الْمُظْلِمَةِ،

يَا أَهْلَ التُّرْبَةِ، يَا أَهْلَ الْغُرْبَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْدَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ، أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ **ث ٧ ب** سَابِقٌ، وَنَحْنُ لَكُمْ تَبِعٌ **ث ٨ ب** لَاحِقٌ،

أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سَكِنَتْ، وَأَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحَتْ، وَأَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ،

هَذَا خَبَرٌ مَا عِنْدَنَا، فَمَا خَبَرٌ مَا عِنْدَكُمْ؟

ثم التفت إلى أصحابه فقال: أَمَا لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ (خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى)

١٢٦، وقال (عليه السلام) وقد سمع رجلاً يذم الدنيا: أَيُّهَا الذَّامُّ لِلدُّنْيَا، الْمُعْتَرِ بِغُرُهَا، بِالْمَخْدُوعِ بِأَبَاطِيلِهَا! اتَّعْتَرِ بِالدُّنْيَا [أَتَمَّ تَذَمُّعُهَا؟ أ

أَنْتَ الْمَتَجَرِّمُ **ث ٩ ب** عَلَيْهَا، أَمْ هِيَ الْمَنْجَرِمَةُ عَلَيْكَ؟ مَتَى اسْتَهْوَتْكَ **ث ١٠ ب**، أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ؟ أِبِمَصَارِعِ آبَائِكَ **ث ١١ ب** مِنْ

الْبَلَى **ث ١٢ ب**، أَمْ بِمَصَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الشَّرَى **ث ١٣ ب**؟ كَمْ عَلَلَّتْ **ث ١٤ ب** بِكَفَيْتِكَ، وَكَمْ مَرَضَتْ بِبَيْدِكَ! تَبْغِي لَهُمُ الشِّفَاءَ،

وَتَسْتَوْصِفُ لَهُمُ الْأَطِبَّاءَ **ث ١٥ ب**، لَمْ يَنْفَعِ أَحَدَهُمْ إِشْفَاؤُكَ **ث ١٦ ب**، وَلَمْ تُسْعِفْ فِيهِ بِطَلَبِكَ **ث ١٧ ب**، وَلَمْ تَدْفَعْ عَنْهُ بِقُوَّتِكَ! قَدْ مَثَلَتْ

لَكَ بِهِ الدُّنْيَا نَفْسَكَ **ث ١٨ ب**، وَبِمَصْرَعِهِ مَصْرَعَكَ،

إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَدَارُ غَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا، وَدَارُ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا **ث ١٩ ب**، وَدَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا، مَسْجِدُ

أَحِبَّاءِ اللَّهِ، وَمُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَمَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ، وَمَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، اكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ، وَرَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ،

فَمَنْ ذَا يَذُمُّهَا وَقَدْ أَذْنَتْ **ث ٢٠ ب** بَيْنِيهَا **ث ٢١ ب**، وَنَادَتْ بِفِرَاقِهَا، وَنَعَتْ **ث ٢٢ ب** نَفْسَهَا وَأَهْلَهَا، فَمَثَلَتْ لَهُمْ بِلَائِهَا الْبَلَاءَ، شَوْقَتَهُمْ

بِسُرُورِهَا إِلَى السُّرُورِ؟! رَاحَتْ بِعَافِيَةِ **ث ٢٣ ب**، وَابْتَكَرَتْ **ث ٢٤ ب** بِفَجِيعَةِ **ث ٢٥ ب**، تَرْغِيباً وَتَرْهِيباً، وَتَخْوِيفاً وَتَحْذِيرَ، فَذَمَّهَا رِجَالُ غَدَاةِ

النَّدَامَةِ، وَحَمَلَهَا آخِرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ذَكَرْتَهُمُ الدُّنْيَا فَذَكَّرُوا، وَحَدَّثْتَهُمْ فَصَدَّقُوا، وَوَعظْتَهُمْ فَاتَّعَظُوا،

١٢٧، وقال (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ مَلَكًا يُنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ: لِدَاوُثَ **ث ٢٦ ب** لِلْمَوْتِ، وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ، وَابْنُوا لِلْخَرَابِ،

١٢٨، وقال (عليه السلام): (الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍّ إِلَى دَارٍ مَقَرٍّ، وَالنَّاسُ فِيهَا رِجَالَانِ: رَجُلٌ بَاعَ نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا **ث ٢٧ ب**، وَرَجُلٌ ابْتَنَعَ

نَفْسَهُ **ث ٢٨ ب** فَأَعْتَقَهَا،

١٢٩، وقال (عليه السلام): لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثَ: فِي نَكْبَتِهِ، وَغَيْبَتِهِ، وَوَفَاتِهِ ،

١٣٠، وقال (عليه السلام): مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمَ أَرْبَعًا: مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الْأَجَابَةَ، وَمَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ الْقَبُولَ، وَمَنْ أُعْطِيَ الْأَسْتِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمِ الْمَغْفِرَةَ، وَمَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ،

ونصديق ذلك في كتاب الله، قَالَ اللهُ عز وجل في الدعاء: (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ)، وقال في الاستغفار: (وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا)، وقال في الشكر: (لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ)، وقال في التوبة: (إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا)

١٣١، وقال (عليه السلام): (الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ، وَالْحَجُّ جِهَادٌ كُلُّ ضَعِيفٍ، وَلِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ، وَزَكَاةُ الْبَدَنِ الصِّيَامُ، وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ [ث ٢٩ ب](#)،

١٣٢، وقال (عليه السلام): (اسْتَغْنَوْا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ، وَمَنْ أَتَقَنَّ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ،

١٣٣، وقال (عليه السلام): تَنْزِلُ الْمَعُونَةُ عَلَى قَدْرِ الْمُؤْنَةِ،

١٣٤، وقال (عليه السلام): مَا عَالَ [ث ٣٠ ب](#) امرؤُ اقْتَصَدَ،

١٣٥، وقال (عليه السلام): قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَتَيْنِ، وَالتَّوَكُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ، وَالْهَمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ،

١٣٦، وقال (عليه السلام): يَنْزِلُ الصَّبْرُ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ، وَمَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فَخْذِهِ عِنْدَ مُصِيبَتِهِ حَبِطَ أَجْرُهُ [ث ٣١ ب](#)،

١٣٧، وقال (عليه السلام): كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الظُّمَأُ، وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا الْعَنَاءُ، حَبْدًا نَوْمُ

الْأَكْيَاسِ [ث ٣٢ ب](#) وَإِفْطَارُهُمْ •

١٣٨، وقال (عليه السلام): سُوسُوا [ث ٣٣ ب](#) إِيْمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ، وَحَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ، وَادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالْدُّعَاءِ،

١٣٩، ومن كلام له (عليه السلام) (لَكُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ النَخَعِيُّ :

قال كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ: أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)، فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَانِ [ث ٣٤ ب](#)، فَلَمَّا

أَصْحَرْتُ [ث ٣٥ ب](#) تَنَفَّسَ الصَّعْدَاءُ [ث ٣٦ ب](#)، ثُمَّ قَالَ :

يَا كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ، إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ [ث ٣٧ ب](#)، فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا [ث ٣٨ ب](#)، فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ:

النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ [ث ٣٩ ب](#)، وَمَتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَهَمَّجٌ [ث ٤٠ ب](#) رِعَاغٌ [ث ٤١ ب](#)، أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ [ث ٤٢ ب](#)، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ،

لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ،

يَا كُمْيَلُ، الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ: الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ، وَالْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ، وَالْعِلْمُ يَزْكُو **ث٤٣ب** عَلَى الْإِنْفَاقِ، وَصَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ،

يَا كُمْيَلُ بْنُ زِيَادٍ، مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ، بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ، وَجَمِيلَ الْأُخْدُوذَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ، وَالْعِلْمُ حَاكِمٌ، وَالْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ،

يَا كُمْيَلُ بْنُ زِيَادٍ، هَلَكَ خَزَانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءُ، وَالْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ: أُغْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ، أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ، هَا إِنَّ هَذَا لَعِلْمًا جَمًّا (وَأَشَارَ إِلَى صَدْرِهِ) لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً **ث٤٤ب** • بَلَى أَصَبْتُ لَقِنَاتُ **ث٤٥ب** غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ، مُسْتَعْمِلًا آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا، وَمُسْتَظْهِرًا بِنِعْمِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَبِحُجْجِهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ، أَوْ مُنْقَادًا لِحَمَلَةِ الْحَقِّ **ث٤٦ب**، لَا بَصِيرَةَ لَهُ فِي أَخْنَائِهِ **ث٤٧ب**، يَنْقَلِبُ الشُّكُّ فِي قَلْبِهِ لِأَوَّلِ غَارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ،

أَلَا لَا ذَا وَلَا ذَاكَ! أَوْ مِنْهُمَا **ث٤٨ب** بِاللَّذَّةِ، سَلِسَ الْقِيَادِ **ث٤٩ب** لِلشَّهْوَةِ، أَوْ مَغْرَمَاتُ **٥٠ب** بِالْجَمْعِ وَالْإِدْخَارِ **ث٥١ب**، لَيْسَا مِنْ رُغَاؤِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ، أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَهَا بِهِمَا الْأَنْعَامُ **ث٥٢ب** السَّائِمَةُ **ث٥٣ب** • كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ، اللَّهُمَّ بَلَى! لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لَكَ بِحُجَّتِهِ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، أَوْ خَائِفًا مَغْمُورًا **ث٥٤ب**، لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجْجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ، وَكَمْ ذَا وَائِنَ أَوْلِيكَ؟ أَوْلِيكَ - وَاللَّهِ - الْأَقْلُونَ عَدَدًا، وَالْأَعْظَمُونَ قَدْرًا، يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَّتَهُ وَبَيِّنَاتِهِ، حَتَّى يُودِعُوهَا نُظْرَاءَهُمْ،

وَيَزِرْغُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ، هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَبَاسَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَاسْتَلَانُوا **ث٥٥ب** مَا اسْتَوْعَرَهُ **ث٥٦ب** الْمُتَرَفُّونَ **ث٥٧ب**، وَأَنَسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، وَصَحَّبُوا الدُّنْيَا بِأَيْدَانِ أَرْوَاحِهَا مُعْلَقَةً بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى، أَوْلِيكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالِدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ، أَوْ آهِ شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ •

انْصَرَفَ إِذَا شِئْتَ،

١٤٠، وقال (عليه السلام): الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ،

١٤١، وقال (عليه السلام): هَلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ،

١٤٢، وقال (عليه السلام) لرجل سألَهُ أَنْ يَعْظُهُ: لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ الْعَمَلِ، وَيُرْجَى التَّوْبَةُ **ث٥٨ب** بِطُولِ الْأَمَلِ، يَقُولُ فِي

الدُّنْيَا بِقَوْلِ الزَّاهِدِينَ، وَيَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاعِيَيْنِ، إِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ يَشْبَعْ، وَإِنْ مَنَعَ مِنْهَا لَمْ يَقْنَعْ، يَعْجِزُ عَنْ شُكْرِ مَا أُوتِيَ، وَيَبْتَغِي

الرَّيَاذَةَ فِيمَا بَقِيَ، يَنْهَى وَلَا يَنْتَهَى، وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي، يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَلَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ، وَيُبْغِضُ الْمُذْنِبِينَ وَهُوَ أَحَدُهُمْ، يَكْرَهُ الْمَوْتَ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ، وَيُقِيمُ [٥٩ب](#) عَلَى مَا يَكْرَهُ الْمَوْتَ لَهُ، إِنْ سَقِمَ [٦٠ب](#) ظَلَّ نَادِمًا، وَإِنْ صَحَّ آمِنَ لَأَهْيَا، يُعْجَبُ بِنَفْسِهِ إِذَا عَوْفَى، وَيَقْنَطُ إِذَا ابْتُلِيَ، إِنْ أَصَابَهُ بَلَاءٌ دَعَا مُضْطَرًّا، وَإِنْ نَالَ رَحَاءً اغْرَضَ مُغْتَرًّا، تَغْلِبُهُ نَفْسُهُ عَلَى مَا يَظُنُّ، وَلَا يَغْلِبُهَا عَلَى مَا يَسْتَيْقِنُ [٦١ب](#)، يَخَافُ عَلَى غَيْرِهِ بِأَذْنَى مِنْ ذَنْبِهِ، وَيَرْجُو لِنَفْسِهِ بِكَثَرٍ مِنْ عَمَلِهِ، إِنْ اسْتَعْنَى بِطَرَفٍ [٦٢ب](#) وَفَتِنَ، وَإِنْ افْتَقَرَ قَطَطَ [٦٣ب](#) وَوَهَنَ [٦٤ب](#)، يُقْصِرُ إِذَا عَمِلَ، وَيُبَالِغُ إِذَا سَأَلَ، إِنْ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ اسْلَفَ [٦٥ب](#) الْمَعْصِيَةَ وَسَوَّفَ [٦٦ب](#) التَّوْبَةَ، وَإِنْ عَرَتْهُ

مِخْنَةً [٦٧ب](#) انْفَرَجَ [٦٨ب](#) عَنْ شَرَائِطِ الْمَلَلَةِ [٦٩ب](#)، يَصِفُ الْعِبْرَةَ [٧٠ب](#) وَلَا يَغْتَبِرُ، وَيُبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَلَا يَتَّعِظُ، فَهُوَ بِالْقَوْلِ مُدَوِّلٌ [٧١ب](#)، وَمِنْ الْعَمَلِ مُقِلٌّ، يُنَافِسُ فِيمَا يَفْنَى، وَيُسَاحِبُ فِيمَا يَبْقَى، يَرَى الْغَنَمَ [٧٢ب](#) مَغْرَمَاتٍ [٧٣ب](#)، وَالْغُرَمَ مَغْنَمًا، يَخْشَى الْمَوْتَ وَلَا يُبَادِرُ [٧٤ب](#) الْفَوْتَ [٧٥ب](#)، يَسْتَعْظِمُ مِنْ مَعْصِيَةِ غَيْرِهِ مَا يَسْتَقِيلُ أَكْثَرَ مِنْهُ مِنْ نَفْسِهِ، وَيَسْتَكْثِرُ مِنْ طَاعَتِهِ مَا يَخْقِرُهُ مِنْ طَاعَةِ غَيْرِهِ، فَهُوَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ، وَلِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ، اللَّهُوْ مَعَ الْأَغْنِيَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الذِّكْرِ مَعَ الْفُقَرَاءِ، يَحْكُمُ عَلَى غَيْرِهِ لِنَفْسِهِ وَلَا يَحْكُمُ عَلَيْهَا لِغَيْرِهِ، يُرْشِدُ غَيْرَهُ يُغْوِي نَفْسَهُ، فَهُوَ يُطَاعُ وَيَعْصَى، وَيَسْتَوْفَى وَلَا يُوفَى، وَيَخْشَى الْخَلْقَ فِي غَيْرِ رَبِّهِ، وَلَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي خَلْقِهِ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِي هَذَا الْكِتَابِ إِلَّا هَذَا الْكَلَامُ لَكُنِيَ بِهِ مَوْعِظَةً نَاجِعَةً، وَحِكْمَةً بَالِغَةً، وَبَصِيرَةً لِمَبْصُرٍ، وَعِبْرَةً لَنَاظِرٍ مُفَكِّرٍ،

١٤٣، وقال (عليه السلام): لِكُلِّ امْرِئٍ عَاقِبَةٌ خُلُوهُ أَوْ مُرَّةٌ.

١٤٤، وقال (عليه السلام): لِكُلِّ مُقْبِلٍ إِتْبَارٌ، وَمَا أَذْبَرَ كَأَن لَمْ يَكُنْ،

١٤٥، وقال (عليه السلام): لَا يَغْدُمُ الصَّبْرُ الطَّفَرَ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ،

١٤٦، وقال (عليه السلام): الرَّاضِي بِفِعْلٍ قَوْمٌ كَالدَّاخِلِ فِيهِ مَعَهُمْ، وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٌ: إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ، وَإِثْمُ الرِّضَى بِهِ،

١٤٧، وقال (عليه السلام): (اِغْتَصِمُوا) [٧٦ب](#) بِالذِّمَمِ [٧٧ب](#) فِي أَوْتَادِهَا [٧٨ب](#)،

١٤٨، وقال (عليه السلام): (عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُعَذَّرُونَ بِجَهَالَتِهِ) [٧٩ب](#)،

١٤٩، وقال (عليه السلام): قَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ [٨٠ب](#)، وَقَدْ هُدِيتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ، وَأُسْمِعْتُمْ إِنْ اسْتَمَعْتُمْ،

١٥٠، وقال (عليه السلام): غَاتِبَ أَخَاكَ بِالْأَخْسَانِ إِلَيْهِ، وَارْدُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ،

١٥١، وقال (عليه السلام): مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التَّهْمَةِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ،

١٥٢، وقال (عليه السلام): مَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَتْ [٨١ب](#)، وَمَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا، وَمَنْ كَتَمَ سِرَّهُ

كَانَتْ الْخَيْرَةُ [ث ٨٢ب](#) بِيَدِهِ ,

١٥٣، وقال (عليه السلام): الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ ,

١٥٤، وقال (عليه السلام): مَنْ قَضَى حَقَّ مَنْ لَا يَقْضِي حَقَّهُ فَقَدْ عْبَدَهُ ,

١٥٥، وقال (عليه السلام): لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ ,

١٥٦، وقال (عليه السلام): لَا يُعَابُ الْمَرْءُ بِتَأْخِيرِ حَقِّهِ، إِنَّمَا يُعَابُ مَنْ أَخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ ,

١٥٧، وقال (عليه السلام): (الْأَعْجَابُ يَمْنَعُ مِنَ الْأَزْدِيَادِ [ث ٨٣ب](#) ,

١٥٨، وقال (عليه السلام): الْأَمْرُ قَرِيبٌ وَالْأَصْطِحَابُ قَلِيلٌ [ث ٨٤ب](#) ,

١٥٩، وقال (عليه السلام): قَدْ أَضَاءَ الصُّبْحُ لِذِي عَيْنَيْنِ ,

١٦٠، وقال (عليه السلام): تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ ,

١٦١، وقال (عليه السلام): كَمْ مِنْ أَكَلَهُ مَنَعَتْ أَكَلَاتُ •

١٦٢، وقال (عليه السلام): النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا ,

١٦٣، وقال (عليه السلام): مَنْ اسْتَقْبَلَ مَجُوءَ الْأَرْءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا ,

١٦٤، وقال (عليه السلام): مَنْ أَحْدَثَ [ث ٨٥ب](#) سِنَانِ [ث ٨٦ب](#) الْغَضَبِ لِلَّهِ قَوَى عَلَى قَتْلِ أَشِدَّاءِ الْبَاطِلِ ,

١٦٥، وقال (عليه السلام): إِذَا هَبَّتْ أُمُرَاتُ [ث ٨٧ب](#) فَفَقَّعَ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوْفِيهِ [ث ٨٨ب](#) أَغْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ ,

١٦٦، وقال (عليه السلام): آلَةُ الرِّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ ,

١٦٧، وقال (عليه السلام): أَزْجَرِ الْمُسَيِّءِ بِنَوَابِ الْمُحْسِنِ [ث ٨٩ب](#) ,

١٦٨، وقال (عليه السلام): اخْصُدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرٍ غَيْرِكَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ ,

١٦٩، وقال (عليه السلام): (اللَّجَاجَةُ تَسْلُ الرُّأْيَ [ث ٩٠ب](#) ,

١٧٠، وقال (عليه السلام): الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَيَّدٌ ,

١٧١، وقال (عليه السلام): ثَمَرَةُ التَّنْفِيزِ النَّدَامَةُ، وَثَمَرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ ,

١٧٢، وقال (عليه السلام): لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ، كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ ,

- ١٧٣ وقال (عليه السلام): مَا اخْتَلَفَتْ دَعْوَتَانِ إِلَّا كَانَتْ إِحْدَاهُمَا ضَلَالَةً ,
- ١٧٤ وقال (عليه السلام): مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مِذَّ أُرِيْتُهُ ,
- ١٧٥ وقال (عليه السلام): مَا كَذَّبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ، وَلَا ضَلَلْتُ وَلَا ضَلَّ بِي ,
- ١٧٦ وقال (عليه السلام) : (لِلظَّالِمِ الْبَادِي غَدًا بِكَفِّهِ غَضَّةٌ [ث٩١ب](#) ,
- ١٧٧ وقال (عليه السلام) : (الرَّحِيلُ وَشَيْيْكُ [ث٩٢ب](#) ,
- ١٧٨ وقال (عليه السلام): مَنْ أُبْدِيَ صَفْحَتُهُ [ث٩٣ب](#) لِلْحَقِّ هَلَكَ ,
- ١٧٩ وقال (عليه السلام): مَنْ لَمْ يُنْجِهِ الصَّبْرُ أَهْلَكَ الْجَزَعَ ,
- ١٨٠ وقال (عليه السلام) : (وَأَعْجَبَاهُ! أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تَكُونُ بِالصَّحَابَةِ [ث٩٤ب](#) وَالْقَرَابَةِ؟
- و روى له شعر فى هذا المعنى، وهو:

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكَتْ أُمُورَهُمْ × فَكَيْفَ بِهَذَا وَالْمُشِيرُونَ غُيِّبُ [ث٩٥ب](#)؟

وَإِنْ كُنْتَ بِالْقُرْبَى حَاجَبْتَ خَصِيمَهُمْ [ث٩٦ب](#) × فَغَيْرُكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ.

[ث١ب](#) البخيل يستعجل الفقر: يريد أنه يهرب من الفقر. بجمع المال، وتكون له الحاجة فلا يقضيها، ويكون عليه الحق فلا يؤديه ,

[ث٢ب](#) تَوَقَّوْا الْبَرْدَ أَى: احفظوا أنفسكم من أذاه ,

[ث٣ب](#) تَلَقَّوْهُ: استقبلوه ,

[ث٤ب](#) آخِرُهُ يُورِقُ: لان البرد فى آخره يمس الابدان بعد تَعَوْدِهَا عَلَيْهِ، فيكون عليها أخف ,

[ث٥ب](#) الْمُوَحِّشَةُ: الموجبة للوَحْشَةِ ضد الانس ,

[ث٦ب](#) الْمَحَالَّ - جمع مَحَلٍّ - أَى: الاركان الْمُقْفِرَةُ، من أقفر المكان: إذا لم يكن له ساكن ولا نابت ,

[ث٧ب](#) الْفَرْطُ - بالتحريك - :المتقدِّم إلى الماء، للواحد وللجمع، والكلام هنا على الاطلاق، أى المتقدمون ,

ث٨ب التَّبِع - بالتحريك - :التابع ,

ث٩ب تَجَرَّمَ عليه: ادعى عليه الجُرم - بالضم - أى الذنب ,

ث١٠ب استهواه: ذهب بعقله وأذله فحيره ,

ث١١ب المَصَارِع: جمع المَصْرَع، وهو مكان الانصراع أى السقوط، أى مكان سقوط آبائك من الفناء ,

ث١٢ب البلى - بكسر الباء - :الفناء بالتحلل ,

ث١٣ب الثرى: التراب ,

ث١٤ب عَمِلَ المريض: خدمه فى عِلته - كمرَضه - خدمه فى مرضه ,

ث١٥ب اسْتَوْصَفَ الطبيب: طلب منه وصف الدواء بعد تشخيص الداء ,

ث١٦ب إشفافك: خوفك ,

ث١٧ب الطَّلَبَةُ - بالكسر وبفتح فكسر - المطلوب، وأسعفه بمطلوبه: أعطاه إياه على ضرورة إليه ,

ث١٨ب مَثَلْتُ لك به الدنيا نَفْسَك أى: أن الدنيا جعلت الهالك قبلك مثلاً لنفسك تقيسها عليه ,

ث١٩ب تزَوَّدَ أى: أخذ منها زاده للآخره ,

ث٢٠ب آذَنْتُ - بمد الهمزة - أى: أعلمت أهلها ,

ث٢١ب بَيَّنَّهَا أى: بُعدها وزوالها عنهم ,

ث٢٢ب نَعَاه: إذا أخبر بفقده ,

ث٢٣ب راح إليه: وافاه وقت العشى، أى أنها تمشى بعافية ,

ث٢٤ب تَبَكَّرَ أى: تصبَح ,

ث٢٥ب فَجِيعَهُ أى: مصيبة فاجعه ,

ث٢٦ب لِدُّوا: فعل أمر من الولادة لجماعه المخاطبين ,

ث٢٧ب أَوْبَقَهَا: أهلكها ,

ث٢٨ب ابْتَنَعَ نفسه: اشتراها وخلصها من أسر الشهوات ,

ث٢٩ [ب](#) حُسْنُ التَّبَعْلِ: إطاعة الزوج ,

ث٣٠ [ب](#) غَالٍ: افتقر ,

ث٣١ [ب](#) حَبِطَ أَجْرُهُ: بطل , لانه يحرم ثوابه ,

ث٣٢ [ب](#) الاكياس - جمع كَيْسَ بتشديد الياء - أى: العقلاء العارفون يكون نومهم وفطْرُهُم أفضل من صوم الحمقى وقيامهم ,

ث٣٣ [ب](#) سُوسُوا: أمر من السياسة، وهى حفظ الشيء بما يَحُوطه من غيره، والصدقة تستحفظ الشفقة، والشفقة تستزيد الايمان وتذكر

الله ,

ث٣٤ [ب](#) الْجَبَان - كالجَبَانَة - :المقبرة ,

ث٣٥ [ب](#) أَصْحَرَ أى: صار فى الصحراء ,

ث٣٦ [ب](#) تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ أى :تنفس تنفساً ممدوداً طويلاً ,

ث٣٧ [ب](#) أَوْعِيَّةٌ: جمع وعاء، وهو الاناء وما أشبهه ,

ث٣٨ [ب](#) أَوْعَاهَا: أشدّها حفظاً ,

ث٣٩ [ب](#) العالم الرِّئَانِيّ: العارف بالله، المنسوب إلى الرب ,

ث٤٠ [ب](#) الهمَج - محرّكة - الحمقى من الناس ,

ث٤١ [ب](#) الرِّعَاع - كَسَحَاب - :الاحداث الطَّغَام الذين لا منزلة لهم فى الناس ,

ث٤٢ [ب](#) الناعق: مجاز عن الداعى إلى باطل أو حق ,

ث٤٣ [ب](#) يَزْكُو: يزداد نماءً ,

ث٤٤ [ب](#) الحَمَلَة - بالتحريك - :جمع حامل، وأصَبْتُ: بمعنى وجدت، أى لو وجدت له حاملين لبرزته وبشّته ,

ث٤٥ [ب](#) اللَّقْنُ - بفتح فكسر - :من يفهم بسرعة ,

ث٤٦ [ب](#) الْمُتَّقَادُ لحاملى الحقّ :هو المنساق المُتَقَلَّد فى القول والعمل، ولا بصيرة له فى دقائق الحق وخفاياه، فذاك يسرع الشك إلى

قلبه لاقل شبهة ,

ث٤٧ [ب](#) فى أحنائه أى: جوانبه، ومفردها جَنُو ,

- ث٤٨ [ب](#) المُنْهَم: المُنْطِرُ في شهوة الطعام ,
- ث٤٩ [ب](#) سَلِسَ القِيَاد: سَهَّلَهُ ,
- ث٥٠ [ب](#) المُنْغَرَم - بالجمع - :المُوَلَّع بجمع المال ,
- ث٥١ [ب](#) ادْخَارَ المال: اِكْتَنَازَهُ ,
- ث٥٢ [ب](#) الانْعَام: البهائم ,
- ث٥٣ [ب](#) السَائِئِمَةُ: التي ترسل لترعى من غير أن تُغْلَف ,
- ث٥٤ [ب](#) مَغْمُورًا: غمره الظلم حتى غطّاه فهو لا يظهر ,
- ث٥٥ [ب](#) اسْتَلَانُوا: عدّوا الشيءَ لِيناً ,
- ث٥٦ [ب](#) اسْتَوَعَرَهُ: عدّه وغرّاً خَسِيناً ,
- ث٥٧ [ب](#) المُتَرْفُونَ: أهل الترف والنعيم ,
- ث٥٨ [ب](#) يُرَجِّى التوبة - بالتشديد - أى: يؤخر التوبة ,
- ث٥٩ [ب](#) يُقِيم على الشيء: يداوم على إتيانه ,
- ث٦٠ [ب](#) سَقِمَ: مَرَضَ ,
- ث٦١ [ب](#) يَسْتَيْقِنُ: يكون على ثقة و يقين ,
- ث٦٢ [ب](#) بَطِرَ - كفرح - اغتر بالنعمة، والغرور فتنه ,
- ث٦٣ [ب](#) القنوط: اليأس ,
- ث٦٤ [ب](#) الوَهْنُ: الضعف ,
- ث٦٥ [ب](#) أَسْلَفَ: قدم ,
- ث٦٦ [ب](#) سَوَّفَ: أخر ,
- ث٦٧ [ب](#) عَرَّتْهُ وَخَنَتْ: عَرَضَتْ له مصيبةً ونزلت به ,
- ث٦٨ [ب](#) انْفَرَجَ عنها: انْخَلَعَ وَبُعْدَ ,

ث٦٩ب شرائط الملة: الثبات والصبر، والاستعانة بالله ،

ث٧٠ب العبرة - بالكسر - :تنبيه النفس لما يصيب غيرها فتحترس من إتيان أسبابه ،

ث٧١ب أدلّ على أقرانه: استعلى عليهم ،

ث٧٢ب الغنم - بالضم - :الغنيمه ،

ث٧٣ب المغمّ: الغرامه ،

ث٧٤ب بادره: عاجله قبل أن يذهب ،

ث٧٥ب القوت: فوات الفرصة وانقضاؤها ،

ث٧٦ب اغتصموا: تحصنوا ،

ث٧٧ب الذمم: العهود ،

ث٧٨ب الاوتاد: جمع وتدّ، وهو ما رُزّ في الارض أو الحائط من خشب، ويريد بالاوتاد - هنا - الرجال أهل النجدة الذين يوفون بها ،

ث٧٩ب من لا تُغذّرون بجهالتهم أى: عليكم بطاعة عاقل لا تكون له جهالة تعتذرون بها عند البراءة من عيب السقوط في مخاطر أعماله فيقل عذرکم في اتباعه ،

ث٨٠ب بُصِرْتُمْ إن أبصرتُم أى :إن كانت لكم أبصار فأبصروا ،

ث٨١ب استأثر أى: استبدّ ،

ث٨٢ب الخيرة: الخيار ،

ث٨٣ب الاعجاب يمنع من الازدياد: من أعجب بنفسه وثقّ بكمالها فلم يطلب لها الزيادة في الكمال، فلا يزيد بل ينقص ،

ث٨٤ب أمر الاخرة قريب، والاصطحاب في الدنيا قصير الزمن قليل ،

ث٨٥ب أخذ - بفتح الهمزة والحاء وتشديد الدال - أى: شحّد ،

ث٨٦ب السينان: نصل الرمح ،

ث٨٧ب هبّت أمراً: خفت منه ،

ث ٨٨ [ب](#) تَوْقِيه: الاحتراز منه ,

ث ٨٩ [ب](#) ازجر المسىء بثواب المُحسن أى: إذا كافأت المحسن على إحسانه أفلح المسىء عن إساءته طلباً للمكافأة ,

ث ٩٠ [ب](#) اللجاجة: شدة الخصام تعصباً، للاحق، وهى تسئل رأى، أى تذهب به وتنزعه ,

ث ٩١ [ب](#) بكفه غصه: أى يعض الظالم على يده ندماً يوم القيامة ,

ث ٩٢ [ب](#) وشيك: قريب، أى أن الرحيل من الدنيا إلى الآخرة قريب ,

ث ٩٣ [ب](#) إبداء الصفحة: إظهار الوجه، والمراد الظهور بمقاومة الحق ,

ث ٩٤ [ب](#) عبارة: «و لا تكون بالصحابه» لم ترد فى أكثر الطبقات لنهج البلاغه ومنها طبعه صبحى الصالح هذه، وأثبتناها من النسخ الخطية، وحذف هذه العبارة يعدّ خلافاً للامانة العلمية التى هى شرط أساسى لكلّ محقق، فلا يحقّ لايّ محقق أن يتلاعب بالنصّ ويحذف منه شيئاً ويغيّر معنى الكلام لاغراض تخصّه [المصحح

ث ٩٥ [ب](#) غيَّب - جمع غائب - يريد بالمشيرين أصحاب رأى فى الامر، وهم على وأصحابه من بنى هاشم وغيرهم ,

ث ٩٦ [ب](#) خصيمهم: المجادل باسمهم، ويريد احتجاج أبى بكر على الانصار بأن المهاجرين شجرة النبى (صلى الله عليه وآله وسلم).

١، وقال (عليه السلام): إِنَّمَا أَمْرُ فِى الدُّنْيَا غَرَضٌ [ث ١ ب](#) تَنْتَضِلُ فِيهِ [ث ٢ ب](#) أَلْمَنَايَا [ث ٣ ب](#)، وَنَهَبُ [ث ٤ ب](#) تُبَادِرُهُ أَلْمَصَائِبُ، وَمَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقْتُ [ث ٥ ب](#)، وَفِى كُلِّ أَكْلَةٍ غَصَصٌ، وَلَا يَنَالُ الْعَبْدُ نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقٍ أُخْرَى، وَلَا يَسْتَقْبِلُ يَوْمًا مِنْ غَمْرِهِ إِلَّا بِفِرَاقٍ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ، فَتَحْنُ أَعْوَانُ الْمُتَوَنِّثِ [ث ٦ ب](#)، وَأَنْفُسُنَا نَصَبُ الْخُتُوفِ [ث ٧ ب](#)، فَمَنْ أَيْنَ نَرْجُوا الْبَقَاءَ وَهَذَا اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ لَمْ يَرْفَعَا مِنْ شَيْءٍ شَرَفَاتٍ [ث ٨ ب](#) إِلَّا أَسْرَعَا الْكَرَّةَ فِى هَدْمِ مَا بَنَيْنَا، وَتَفْرِيقِ مَا جَمَعْنَا؟ •

١٨٢، وقال (عليه السلام): يَابْنَ أَدَمَ مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوتِكَ، فَأَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِّغَيْرِكَ،

١٨٣، وقال (عليه السلام): إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَإِقْبَالًَ وَإِدْبَارًا، فَأَتَوْهَا مِنْ قَبْلِ

١٨٤، وكان (عليه السلام) يقول: مَتَى أَشْفَى غِطْطَى إِذَا غَضِبْتُ؟ أَحِينَ أَعْجِزُ عَنِ الْإِتِّقَامِ فَيُقَالُ لِي: لَوْ صَبَرْتَ؟ أَمْ حِينَ أَقْدِرُ عَلَيْهِ

فَيُقَالُ لِي: لَوْ عَفَوْتَ،

١٨٥، وقال (عليه السلام) وقد مرّ بقدر على مزبله: هذا ما بَحَلَّ بِهِ الْبَاخِلُونَ،

و روى فى خبر آخر أنه قال: هذا ما كنتم تتنافسون فيه بالأمس •

١٨٦ وقال (عليه السلام): لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ ،

١٨٧ وقال (عليه السلام): إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ [ث ٩ ب](#) .

١٨٨ وقال (عليه السلام) لما سمع قول الخوارج - لا حكم إلا لله - : كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ ،

١٨٩ وقال (عليه السلام) فى صفة الغوغاء [ث ١٠ ب](#) : هُمُ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا غَلَبُوا، وَإِذَا تَفَرَّقُوا لَمْ يُعْرِفُوا ،

وقيل: بل قال: هُمُ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا ضُرُّوا، وَإِذَا تَفَرَّقُوا نَفَعُوا ،

ف قيل: قد علمنا مضرة اجتماعهم، فما منفعة افتراقهم؟

فقال :يَرْجِعُ أَصْحَابُ الْمَهَنِ إِلَى مِهْنِهِمْ، فَيَنْتَفِعُ النَّاسُ بِهِمْ، كَرَجُوعِ الْبَنَاءِ إِلَى بِنَائِهِ، وَالنَّسَاجِ إِلَى مَنْسَجِهِ، وَالْخَبَّازِ إِلَى مَخْبَزِهِ ،

١٩٠ وقال (عليه السلام) وقد أتى بجان ومعه غوغاء: لَا مَرَجَبًا بَوُجُوهٍ لَا تُرَى إِلَّا عِنْدَ كُلِّ سَوَاءٍ .

١٩١ وقال (عليه السلام): إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِهِ، فَإِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلَّيَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ، وَإِنَّ الْأَجَلَ [ث ١١ ب](#) جُنَّةٌ حَصِينَةٌ [ث ١٢ ب](#) .

١٩٢ وقال (عليه السلام)، وقد قال له طلحة والزبير: نبايعك على أنَّا شركاؤك فى هذا الأمر .

فقال: لَا، وَلَكِنَّكُمْ شَرِيكَانِ فِي الْقُوَّةِ وَالْإِسْتِعَانَةِ، وَعَوْنَانِ عَلَى الْعِزِّ وَالْأَوْثَانِ [ث ١٣ ب](#) .

١٩٣ وقال (عليه السلام): أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِى إِنَّ قُلْتُمْ سَمِعَ، وَإِنْ أَضْمَرْتُمْ عَلِمَ، وَبَادَرُوا الْمَوْتَ الَّذِى إِنْ هَرَيْتُمْ أَدْرَكَكُمْ، وَإِنْ

أَقَمْتُمْ أَخَذَكُمْ، وَإِنْ نَسِيتُمْوهُ ذَكَرَكُمْ .

١٩٤ وقال (عليه السلام): لَا يُزْهَدَنَّكَ فِى الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ، فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَسْتَمِيعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ، وَقَدْ تُدْرِكُ مِنْ

شُكْرِ الشَّاكِرِ أَكْثَرُ مِمَّا أَضَاعَ الْكَافِرُ، (والله يُجِبُ الْمُحْسِنِينَ)

١٩٥ وقال (عليه السلام): كُلُّ وِعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وِعَاءَ الْعِلْمِ، فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ ،

١٩٦ وقال (عليه السلام): أَوَّلُ عَوَظِ الْحَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ ،

١٩٧ وقال (عليه السلام): إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ، فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ ،

١٩٨ وقال (عليه السلام): مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رِيحَ، وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِيرَ، وَمَنْ خَافَ أَمِينَ، وَمَنْ اعْتَبَرَ أَبْصَرَ، مَنْ أَبْصَرَ فَهِمَ، وَمَنْ فَهِمَ

عَلِمَ ،

١٩٩، وقال (عليه السلام): (لَتَعْطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا [ث١٤ب](#) عَطَفَ الضُّرُوسِ [ث١٥ب](#) عَلَى وَلَدِهَا،

و تلا عقيب ذلك: (وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ)

٢٠٠، وقال (عليه السلام): (اتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مَنْ شَمَرَ تَجْرِيداً، وَجَدَّ تَشْمِيرًا، وَكَمَّشَ [ث١٦ب](#) فِي مَهْلٍ، وَبَادَرَ عَنْ وَجَلٍ [ث١٧ب](#)، نَظَرَ فِي كَرَّةٍ

الْمَوْتِ [ث١٨ب](#)، وَعَاقَبَهُ الْمُصَدِّرُ، وَمَعَبَّهُ الْمَرْجِعُ [ث١٩ب](#) ،

٢٠١، وقال (عليه السلام): (الْجُودُ حَارِسُ الْأَغْرَاضِ، وَالْجِلْمُ فِدَامُ [ث٢٠ب](#) السَّيِّئِ، وَالْعَفْوُ زَكَاةُ الظُّفْرِ، وَالسُّلُوكُ [ث٢١ب](#) عَوَضُكَ مِمَّنْ

غَدَرَ، وَالْأَسْيَارَةُ عَيْنُ الْهِدَايَةِ وَقَدْ خَاطَرَ مَنْ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ، وَالصَّبْرُ يُنَاضِلُ الْجِدَّتَانِ [ث٢٢ب](#)، وَالْجَزَعُ [ث٢٣ب](#) مِنْ أَغْوَانِ الزَّمَانِ،

وَأَشْرَفُ الْغِنَى تَرَكُ الْمَنَى [ث٢٤ب](#)، وَكَمْ مِنْ غُفْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ! وَمِنْ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجَرِبَةِ، وَالْمَوَدَّةُ قَرَابَةُ مُسْتَفَادَةٍ، وَلَا تَأْمَنْ

مُلُوكًا [ث٢٥ب](#) ،

٢٠٢، وقال (عليه السلام): (عُجِبْتُ [ث٢٦ب](#) الْمَرْءَ بِنَفْسِهِ أَحَدَ حُسَادٍ عَقْلِهِ،

٢٠٣، وقال (عليه السلام): (أَغْضِ [ث٢٧ب](#) عَلَى الْقَدَى [ث٢٨ب](#) وَالْأَلَمَ تَرْضَ أَبَدًا [ث٢٩ب](#)،

٢٠٤، وقال (عليه السلام): (مَنْ لَانَ عُودُهُ كَثُفَتْ أَغْصَانُهُ [ث٣٠ب](#)،

٢٠٥، وقال (عليه السلام): (الْخِلَافُ يَهْدِمُ الرَّأْيَ،

٢٠٦، وقال (عليه السلام): (مَنْ نَالَ [ث٣١ب](#) اسْتَطَالَ [ث٣٢ب](#)،

٢٠٧، وقال (عليه السلام): (فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ،

٢٠٨، وقال (عليه السلام): (حَسَدُ الصَّدِيقِ مِنْ سَقَمِ الْمَوَدَّةِ [ث٣٣ب](#)،

٢٠٩، وقال (عليه السلام): (أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ،

٢١٠، وقال (عليه السلام): (لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى الثَّقَةِ بِالظَّنِّ،

٢١١، وقال (عليه السلام): (بُسُّ الزَّادِ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدُوانُ عَلَى الْعِبَادِ،

٢١٢، وقال (عليه السلام): (مِنْ أَشْرَفِ أَفْعَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ،

٢١٣، وقال (عليه السلام): (مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ لَمْ يَرَ النَّاسُ عَيْبَهُ،

٢١٤، وقال (عليه السلام): (بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ، وَبِالنِّصْفَةِ [ث٣٤ب](#) يَكْثُرُ الْمُوَاصِلُونَ [ث٣٥ب](#)، وَبِالْأَفْضَالِ تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ،

وَبِالتَّوَّاضُعِ تَتِمُّ النِّعْمَةُ، وَبِاخْتِمَالِ الْمُؤْنِ [ث٣٦ب](#) يَجِبُ السُّؤْدُذُ [ث٣٧ب](#)، وَبِالسَّيْرِ الْعَادِلِ يُفْهَرُ الْمُتَاوِي [ث٣٨ب](#)، بِالْجُلْمِ عَنِ السَّيْفِ تَكْثُرُ
الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ ،

٢١٥، وقال (عليه السلام): الْعَجَبُ لِعَفْلَةِ الْحُسَّادِ عَنْ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ •

٢١٦، وقال (عليه السلام): (الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الدُّلِّ،

٢١٧، وقال (عليه السلام) وقد سئل عن الإيمان: الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ،

٢١٨، وقال (عليه السلام): مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِينًا فَقَدْ أَصْبَحَ لِقَضَاءِ اللَّهِ سَاخِطًا، وَمَنْ أَصْبَحَ يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَقَدْ أَصْبَحَ

يَشْكُو رَبَّهُ، وَمَنْ أَتَى غِيًّا فَتَوَاضَعَ لِعِغَاةِ ذَهَبٍ ثُلُثًا دِينَهُ، وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَمَاتَ فَدَخَلَ النَّارَ فَهُوَ مِمَّنْ كَانَ يَتَّخِذُ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوءًا، وَمَنْ

لَهَجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُّنْيَا التَّاطَطَ [ث٣٩ب](#) قَلْبُهُ مِنْهَا ثَلَاثَ: هَمٌّ لَا يُعْبَهُ، وَحِرْصٌ لَا يَتْرُكُهُ، وَأَمَلٌ لَا يَذْرُكُهُ،

٢١٩، وقال (عليه السلام): كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا، وَبِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا،

٢٢٠، وسئل (عليه السلام) عن قوله تعالى: (فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاتًا طَيِّبَةً)، فَقَالَ: هِيَ الْقَنَاعَةُ،

٢٢١، وقال (عليه السلام): شَارِكُوا الَّذِي قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الرُّزْقُ، فَإِنَّهُ أَخْلَقَ لِلْغِنَى، وَأَجْدَرُ بِإِقْبَالِ الْحِظِّ عَلَيْهِ،

٢٢٢، وقال (عليه السلام) في قول الله تعالى (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ): الْعَدْلُ الْإِنْصَافُ، وَالْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ ،

٢٢٣، وقال (عليه السلام): مَنْ يُعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطِ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ ،

و معنى ذلك: أنَّ ما ينفقه المرء من ماله في سبيل الخير والبر - وإن كان يسيراً - فإن الله تعالى يجعل الجزاء عليه عظيماً كثيراً،

واليدان هاهنا عبارتان عن النعمتين، ففرق (عليه السلام) بين نعمة العبد ونعمة الرب، فجعل تلك قصيرة وهذه طويلة، لان نعم الله

سبحانه أبداً تُضعف [ث٤٠ب](#) على نعم المخلوقين أضعافاً كثيرة، إذ كانت نعمه تعالى أصل النعم كلها، فكل نعمة إليها ترجع ومنها

تنزع .

٢٢٤، وقال لابنه الحسن (عليهما السلام): لَا تَدْعُوَنَّ إِلَى مُبَارَزَةِ [ث٤١ب](#)، وَإِنْ دُعِيتَ إِلَيْهَا فَأَجِبْ، فَإِنَّ الدَّاعِيَ بَاغٍ، وَالْبَاغِيَّ

مَصْرُوعٌ [ث٤٢ب](#)،

٢٢٥، وقال (عليه السلام): خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ: الزُّهْوُ [ث٤٣ب](#) وَالْجُبْنُ وَالْبُخْلُ، فَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ

مَرْهُوَةً [ث٤٤ب](#) لَمْ تُمَكِّنْ مِنْ نَفْسِهَا، وَإِذَا كَانَتْ بِخِيلَةٍ حَفِظَتْ مَا لَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا، وَإِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرَقَتْ [ث٤٥ب](#) مِنْ كُلِّ شَيْءٍ

يَعْرِضُ لَهَا ,

٢٢٦ وقيل له (عليه السلام): صف لنا العاقل ,

فقال (عليه السلام): هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ ,

قيل: فصف لنا الجاهل ,

قال: فَذَا فَعَلْتُ ,

يعنى: أن الجاهل هو الذى لا يضع الشئ مَوَاضِعَهُ، فكأن ترك صفته صفة له، إذ كان بخلاف وصف العاقل ,

٢٢٧ وقال (عليه السلام): وَاللَّهِ لِدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِى عَيْنِى مِنْ عِرَاقِ [ث٤٦ب](#) خِنْزِيرٍ فِى يَدِ مَجْدُومٍ [ث٤٧ب](#) ,

٢٢٨ وقال (عليه السلام): إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ ,

٢٢٩ وقال (عليه السلام): (الْمَرْأَةُ شَرُّ كُلِّهَا، وَشَرُّ مَا فِيهَا أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهَا •

٢٣٠ وقال (عليه السلام): مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِيَّ ضَيَّعَ الْحَقُوقَ، وَمَنْ أَطَاعَ الْوَأَشِيَّ ضَيَّعَ الصَّدِيقَ ,

٢٣١ وقال (عليه السلام): الْحَجَرُ الْغَصِيبُ [ث٤٨ب](#) فِى الدَّارِ رَهْنٌ عَلَى خَرَابِهَا ,

و يروى هذا الكلام للنبي صلى الله عليه، ولا عجب أن يشبهه الكلامان، فإن مستقاهما من قلب [ث٤٩ب](#)، ومفرغهما من ذنوب [ث٥٠ب](#) ,

٢٣٢ وقال (عليه السلام): يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ ,

٢٣٣ وقال (عليه السلام): اتَّقِ اللَّهَ بَغْضَ التَّقَى وَإِنْ قَلَّ، وَاجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَإِنْ رَقَّ ,

٢٣٤ وقال (عليه السلام): إِذَا ازْدَحَمَ الْجَوَابُ [ث٥١ب](#) خَفِيَ الصَّوَابُ ,

٢٣٥ وقال (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ فِى كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا، فَمَنْ أَدَاهُ زَادَهُ مِنْهَا، وَمَنْ قَصَرَ مِنْهُ خَاطَرَ بَزَوَالِ نِعْمَتِهِ ,

٢٣٦ وقال (عليه السلام): إِذَا كَثُرَتِ الْمُقْدِرَةُ قَلَّتِ الشُّهُوءُ ,

٢٣٧ وقال (عليه السلام): اخْذَرُوا نِفَارَ النَّعَمِ [ث٥٢ب](#)، فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَرْدُودٍ ,

٢٣٨ وقال (عليه السلام): الْكَرَمُ أُعْطِفَ مِنَ الرَّجَمِ [ث٥٣ب](#) ,

٢٣٩، وقال (عليه السلام): مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدَّقْ ظَنَّهُ،

٢٤٠، وقال (عليه السلام): أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْرَهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ،

ث١ الغَرَض - بالتحريك - ما يُنْصَب ليصيبه الرامى ،

ث٢ تَتَّضِل فيه: أى تصيبه وتثبت فيه .

ث٣ المَنَايا: جمع مَنِيَّة، وهى الموت .

ث٤ النُّهْب - بفتح فسكون - : ما يُنْهَب .

ث٥ الشَّرَق - بالتحريك - :وقوف الماء فى الحلق، أى مع كل لذه ألم .

ث٦ المُنُون - بفتح الميم - :الموت .

ث٧ أنفسنا نَصَب الحُتُوف أى :تجاهها، والحُتُوف: جمع حَتَف أى هلاك .

ث٨ الشَّرَف: المكان العالى، والمراد به هنا كل ما علا من مكان وغيره .

ث٩ طرائف الحكمة: غرائبها المستطرفة،

ث١٠ العَوْنَاء - بغيرين معجمتين - أوباش الناس يجتمعون على غير ترتيب .

ث١١ الاجل: ما قدره الله للحى من مدّة العمر .

ث١٢ جُنَّة حصينة: وقاية منيعة .

ث١٣ الاود: بلوغ الامر من الانسان مجهوده لشدّته وصعوبه احتماله .

ث١٤ الشِّماس - بالكسر - :امتناع ظهر الفرس من الركوب .

ث١٥ الضَّرُوس - بفتح فضم - :الناقة السيئة الخلق تعض حالبها، أى إن الدنيا ستنفاد لنا بعد جُمُوحها وتلين بعد خشونتها، كما

تنعطف الناقة على ولدها، وإن أبت على الحالب .

ث١٦ [ب](#) كَمْشَ - بتشديد الميم - :جَلَ في السَّوقِ، أى: وبالغ فى حث نفسه على المسير إلى الله ولكن مع تمهل البصير .

ث١٧ [ب](#) الوَجَل: الخوف ,

ث١٨ [ب](#) المَوْتَل: مستقرّ السير، يريد به - هنا - ما ينتهى إليه الانسان من سعادة وشقاء، وكرّته: حملته وإقباله ,

ث١٩ [ب](#) المَعْبَةُ - بفتح الميم والغين وتشديد الباء - العاقبة، إلا أنه يلاحظ فيها مجرد كونها بعد الامر، أما العاقبة ففيها أنها مسببة

عنه، والمصدر: عملك الذى يكون عنه ثوابك وعقابك، والمرّجع: ما ترجع إليه بعد الموت ويتبعه إما السعادة وإما الشقاوة ,

ث٢٠ [ب](#) الفِدَام - ككتاب وسَحَاب، وقد تشدّد الدال أيضا مع الفتح - شىء تشده العجم على أفواهاها عند السَّقَى، أى: وإذا حلمت

فكأن ربطت فم السفينة بالفِدَام فمنعته من الكلام ,

ث٢١ [ب](#) السُّلُو: الهجو والنسيان ,

ث٢٢ [ب](#) الجِدْثَان - بكسر فسكون - :نوائب الدهر. والصبر يناضلها: أى يدافعها ,

ث٢٣ [ب](#) الجزع: شدة الفزع ,

ث٢٤ [ب](#) المُنَى - بضم ففتح - جمع مُنْيَةٍ، وهى ما يتمناه الانسان ,

ث٢٥ [ب](#) المَلُول - بفتح الميم - :السريع الملل والسآمة ,

ث٢٦ [ب](#) العُجْب - بضم العين - :إعجاب المرء بنفسه ,

ث٢٧ [ب](#) الاغْضَاء على الشىء: كناية عن تحمله ,

ث٢٨ [ب](#) القَدَى: الشىء يسقط من العين ,

ث٢٩ [ب](#) وفى بعض النسخ: وإلّا لم ترض أبداً ,

ث٣٠ [ب](#) يريد من لين العود: طراوة الجثمان الانسانى ونضارته بحياة الفضل وماء الهمّة. وكثافه الاغصان: كثرة الاثار التى تصدر عنه

كأنها فروعها، ويريد بها كثرة الاعوان ,

ث٣١ [ب](#) نال: أى أعطى، يقال :نُلّته - على وزن قُلّته - أى: أعطيته ,

ث٣٢ [ب](#) الاستطالة: الاستعلاء بالفضل ,

ث٣٣ [ب](#) سَقَم المَوَدّة: ضعف الصداقة ,

ث٣٤ [ب](#) النَّصْفَةُ - بالتحريك - :الانصاف ,

ث٣٥ [ب](#) الْمُوَاصِلُونَ أَى :المحبّون ,

ث٣٦ [ب](#) الْمُؤْن - بضم ففتح - جمع مؤنثة، وهى القوات ,

ث٣٧ [ب](#) السُّؤْدَد: الشرف ,

ث٣٨ [ب](#) الْمُتَاوِيء: المخالف المعاند ,

ث٣٩ [ب](#) التَّاطُ: التَّصَق ,

ث٤٠ [ب](#) تُضَعَّف - مجهول من أَضَعَفَهُ - إذا جعله ضِعْفَيْن ,

ث٤١ [ب](#) الْمُبَارَزَةُ: بروز كلٍّ لآخر ليقتتلا ,

ث٤٢ [ب](#) مصروع: مغلوب مطروح ,

ث٤٣ [ب](#) الزَّهْو - بالفتح - :الكِبَر ,

ث٤٤ [ب](#) مَزْهُوَةٌ أَى: متكبره ,

ث٤٥ [ب](#) فَرِقَتْ - كَفَرِحَتْ - أَى: فَرِغَتْ ,

ث٤٦ [ب](#) العِرَاق - بكسر العين - هو من الحَشَا ما فوق السُّرَّة مُعْتَرِضاً البَطْن ,

ث٤٧ [ب](#) المَجْذُوم: المُصاب بمرض الجُذام ,

ث٤٨ [ب](#) الغَصِيب أَى: المغصوب ,

ث٤٩ [ب](#) القَلِيب - بفتح فكسر - :البئر ,

ث٥٠ [ب](#) الذَّنُوب - بفتح فضم - :الدُّلُوكبير ,

ث٥١ [ب](#) ازدحام الجواب: تشابه المعانى حتى لا يدرى أيها أوفق بالسؤال ,

ث٥٢ [ب](#) نَفَارِ النِّعَم: نفورها بعدم أداء الحق منها فتزول ,

ث٥٣ [ب](#) الرَّجَم - هنا - كناية عن القرابة، والمراد أن الكريم ينعطف للاحسان بكرمه أكثر مما ينعطف القريب بقرابته ,

٢٤١. وقال (عليه السلام): عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ **ث١٠ب**، وَحَلِّ الْعُقُودِ **ث١٢ب**.

٢٤٢. وقال (عليه السلام): مَرَارَةُ الدُّنْيَا خَالَوُهُ الْآخِرَةُ، وَخَالَوُهُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ.

٢٤٣. وقال (عليه السلام): فَرَضَ اللَّهُ الْإِيْمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبَرِ، وَالزَّكَاةَ تَسْيِيماً لِلرِّزْقِ، وَالصِّيَامَ اِئْتِلاَءً لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ، وَالْحَجَّ تَقَرُّبَةً لِلدِّينِ **ث١٣ب**، وَالْجِهَادَ عِزّاً لِلْإِسْلَامِ، وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَوَامِّ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعاً لِلْسُّفَهَاءِ، وَصِلَةَ الْأَرْحَامِ مَنَمَةً **ث١٤ب** لِلْعَدَدِ،

وَالْقِيَاصَ حَقْنًا لِلدِّمَاءِ، وَإِقَامَةَ الْحُدُودِ إِعْظَاماً لِلْمَحَارِمِ، وَتَرَكَ شُرْبَ الْخَمْرِ تَخْصِيصاً لِلْعَقْلِ، وَمُجَانَبَةَ السَّرِقَةِ إِجَاباً لِلْعِفَّةِ، وَتَرَكَ الزُّنَى تَخْصِيصاً لِلنَّسَبِ، وَتَرَكَ اللَّوْاطِ تَكْثِيراً لِلنَّسْلِ، وَالشَّهَادَاتِ **ث١٥ب** اسْتِظْهَاراً **ث١٦ب** عَلَى الْمُجَاحِدَاتِ **ث١٧ب**، وَتَرَكَ الْكَذِبَ تَشْرِيفاً لِلصِّدْقِ، وَالسَّلَامَ أَمَاناً مِنَ الْمَخَافِ، وَالْأَمَامَةَ **ث١٨ب** نِظَاماً لِلْأَمَّةِ، وَالطَّاعَةَ تَعْظِيماً لِلْأَمَامَةِ.

٢٤٤. وكان (عليه السلام) يقول: اُحْلِفُوا الظَّالِمَ إِذَا أَرَدْتُمْ يَمِينَهُ. بَأَنَّهُ بَرِيءٌ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ، فَإِنَّهُ إِذَا خَلَفَ بِهَا كَاذِباً غَوَجِلَ الْعُقُوتَةُ، وَإِذَا خَلَفَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَمْ يُعَاجِلْ، لِأَنَّهُ قَدْ وَحَدَهُ سُبْحَانَهُ.

٢٤٥. وقال (عليه السلام): يَا بَنِي آدَمَ، كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ، وَاعْمَلْ فِي مَالِكَ مَا تُؤْتِرُ **ث١٩ب** أَنْ يُعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ.

٢٤٦. وقال (عليه السلام): (الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ، لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ، فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ).

٢٤٧. وقال (عليه السلام): صِحَّةُ الْجَسَدِ مِنْ قَلَّةِ الْحَسَدِ.

٢٤٨. وقال (عليه السلام): لِكُمَيْلِ بْنِ زِيَادِ النَخَعِيِّ: يَا كُمَيْلُ، مَرُّ أَهْلِكَ أَنْ يَرُوحُوا **ث٢٠ب** فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ، وَيُدِلُّوا **ث٢١ب** فِي

حَاجَةِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ، فَوَالَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْذَعَ قَلْباً سُرُوراً إِلَّا وَخَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفاً، فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةُ **ث٢٢ب** جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي أَنْجِدَارِهِ حَتَّى يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تُطْرُدُ غَرِيبَةُ الْأَيْلِ.

٢٤٩. وقال (عليه السلام): إِذَا أُمْلَقْتُمْ **ث٢٣ب** فَتَاجَرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ.

٢٥٠. وقال (عليه السلام): (الْوَفَاءُ لِأَهْلِ الْغَدْرِ غَدْرٌ عِنْدَ اللَّهِ، وَالْغَدْرُ بِأَهْلِ الْغَدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ).

٢٥١. وقال (عليه السلام): كَمْ مِنْ مُسْتَدْرِجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَمَغْرُورٍ بِالسُّرِّ عَلَيْهِ، وَمَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ، مَا ابْتَلَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَحَدًا بِجِنْدِ الْأَمَلَاءِ لَهُ.

و قد مضى هذا الكلام فيما تقدم، إلا أن فيه هاهنا زيادة مفيدة.

فصل

نذكر فيه شيئاً من اختيار غريب كلامه المحتاج إلى التفسير

١، فى حديثه (عليه السلام): فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ ضَرْبَ يَعْسُوبٍ الدِّينِ بِذَنْبِهِ، فَيَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ كَمَا يَجْتَمِعُ قَرْعُ الْخَرِيفِ ،

يعسوب الدين: السيد العظيم المالك لامور الناس يومئذ، والقزع: قطع الغيم التى لا ماء فيها ،

٢، وفى حديثه (عليه السلام): هَذَا الْخَطِيبُ الشَّخْشَحُ ،

يريد :الماهر بالخطبة الماضى فيها، وكل ماض فى كلام أو سير فهو شخشح، والشخشح فى غير هذاالموضع: البخيل الممسك ،

٣، وفى حديثه (عليه السلام): إِنَّ لِلْخُصُومَةِ قُحْمًا ،

يريد بالقحم المهالك، لأنها تُقْحَمُ أصحابها فى المهالك والمتالف فى الاكثر، ومن ذلك قُحْمَةُ الاعراب، هو أن تصيبهم السَّنة فتتعرق

أموالهم **١٤٤ب**، فذلك تقحّمها فيهم .

وقيل فيه وجه آخر: وهو أنها تُقْحِمُهُمْ بلادَ الريف، أى تحوجهم إلى دخول الحضر عند مُحول البدوِ .

٤، وفى حديثه (عليه السلام): إِذَا بَلَغَ النِّسَاءُ نَصَّ الْحِقَاقِ فَالْعَصْبَةُ أَوْلَى **١٥ب** ،

والنص :منتهى الاشياء ومبلغ أقصاها كالنص فى السير، لانه أقصى ما تقدر عليه الدابة، وتقول: نصت الرجل عن الامر، إذا

استقصيت مسأله عنه لتستخرج ما عنده فيه، فنص الحقائق يريد به الادراك، لانه منتهى الصغر،

والوقت الذى يخرج منه الصغير إلى حد الكبير، وهو من أفصح الكنايات عن هذا الامر وأغربها .

يقول: فاذا بلغ النساء ذلك فالعصبَةُ أَوْلَى بالمرأة من أمها، إذا كانوا مَحْرَمًا، مثل الاخوة والاعمام، بتزويجها إن أرادوا ذلك .

والحِقَاق :مُحَاقَةُ الام للعصبَةِ فى المرأة، وهو الجدل والخصومة، وقول كل واحد منهما للآخر: أنا أحق منك بهذا، ويقال منه: حاقفته

حقاقاً، مثل جادلته جدالاً .

وقد قيل :إن نصَّ الحقائق بلوغ العقل، وهو الادراك، لانه (عليه السلام) إنما أراد منتهى الامر الذى تجب فيه الحقوق والاحكام، ومن

رواه: «نص الحقائق» وإنما أراد جَمْعَ حَقِيقَةٍ .

هذا معنى ما ذكره أبو عُبيد القاسم بن سلام .

والذى عندى: أن المراد بنص الحقائق ها هنا بلوغ المرأة إلى الحد الذى يجوز فيه تزويجها وتصرفها فى حقوقها، تشبيهاً بالحقاق من

الابل، وهى جمع حَقَّةٍ وحِقٍّ، وهو الذى استكمل ثلاث سنين ودخل فى الرابعة، وعند ذلك يبلغ إلى الحد الذى يَتِمَكَّن فيه من ركوب ظهره، وَنَصَّه فى السير، والحقائقُ أيضاً: جمع حَقَّةٍ،

فالروايتان جميعاً ترجعان إلى معنى واحد، وهذا أشبه بطريقه العرب من المعنى المذكور أولاً ٥، وفى حديثه (عليه السلام): إِنَّ الْإِيْمَانَ يَبْدُو لِمُظَهِّهِ فِي الْقَلْبِ، كُلَّمَا أَزْدَادَ الْإِيْمَانُ أَزْدَادَتِ اللَّمُظَةُ ،

اللُّمُظَةُ مثل النكتة أو نحوها من البياض، ومنه قيل فرس أَلْمَظ: إذا كان بجحفلته **١٦ب** شىء من البياض ،

٦، وفى حديثه (عليه السلام): إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَانَ لَهُ الدَّيْنُ الظَّنُّ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يُزَكِّيَهُ لِمَا مَضَى إِذَا قَبَضَهُ ،

فَالظَّنُّ: الذى لا يَعْلَمُ صاحبه أيقبضه من الذى هو عليه أم لا، فكأنه الذى يُظَنُّ به، فمرة يرجوه مرة لا يرجوه،

و هو من أفصح الكلام، وكذلك كل أمر تطلبه ولا تدري على أى شىء أنت منه فهو ظَنُّون، وعلى ذلك قول الاعشى:

مَا يُجْعَلُ الْجُدُّ الظَّنُّ الَّذِي × جُنُبَ صَوْبِ اللَّجْبِ الْمَاطِرِ

مِثْلَ الْفُرَاتِي إِذَا مَا طَمَا × يَقْذِفُ بِالْبُوصَى وَالْمَاهِرِ

والجُدُّ: البئر، والظنون: التى لا يُدْرِى هل فيها ماء أم لا،

٧، وفى حديثه (عليه السلام): أَنَّهُ شَبَّحَ جَيْشاً يَغْزِيهِ فَقَالَ: اغْزُبُوا **١٧ب** عَنِ النِّسَاءِ مَا اسْتَطَعْتُمْ ،

و معناه: اصْدِفُوا عن ذكر النساء وشُغِلِ القلب بهن، وامتنعوا من المقاربة لهن، لان ذلك يَفْتُ **١٨ب** فى عضد الحمية، ويقدح فى

معاهد العزيمة **١٩ب**، ويكسر عن **٢٠ب** العدو **٢١ب**، وَيَلْفِتُ عن الابعاد فى الغزو، وكل من امتنع من شىء فقد أَعْدَبَ عنه،

والعاذبُ والعُدوبُ: الممتنع من الاكل والشرب،

٨، وفى حديثه (عليه السلام): (كَالْيَاسِرِ الْفَالِجِ يَنْتَظِرُ أَوَّلَ فَوْزَةٍ مِنْ قِدَاحِهِ ،

الياسرون **٢٢ب** :هم الذين يتضاربون بالقِدَاحِ **٢٣ب** على الجَزُورِ **٢٤ب**، والفالجُ: القاهرُ الغالبُ، يقال: قد فُلِحَ **٢٥ب** عليهم

وَفَلَجَهُمْ، وقال الراجز: لَمَّا رَأَيْتُ فَالَجًا قَدْ فَلَجَا

٩، وفى حديثه (عليه السلام): كُنَّا إِذَا احْمَرَ الْبَاسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)، فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ ،

ومعنى ذلك :أنه إذا عَظُمَ الخوفُ من العدو واشتد عِصَاضُ الحرب **٢٦ب**، فَرِعَ المسلمون **٢٧ب** إلى قتال رسول الله (صلى الله

عليه وآله) بنفسه، فَيُنْزِلُ الله تعالى النصر عليهم، ويؤمنون ما كانوا يخافونه بمكانه،

و قوله (عليه السلام): «إِذَا احْمَرَّ الْبَاسُ» كناية عن اشتداد الامر، وقد قيل فى ذلك أقوال أحسنها: أنه شبه حمى [ب ٢٨](#) الحرب بالنار

التي تجمع الحرارة والحمرة بفعلها ولونها، ومما يقوى ذلك قول الرسول (صلى الله عليه وآله)، وقد رأى مُجْتَلِدَ [ب ٢٩](#) الناس يوم

حُنين وهى حرب هوازن: «الآن حَمَى الْوَطِيسُ» فالوطيس: مستوقد النار، فشبه رسول الله (صلى الله عليه وآله) ما استحر من

جلاد [ب ٣٠](#) القوم باحتدام النار وشدته التهابها .

انقضى هذا الفصل، ورجعنا إلى سنن الغرض الاول فى هذا الباب ،

٢٥٢، وقال (عليه السلام) لما بلغه إغارة أصحاب معاوية على الانبار، فخرج بنفسه ماشياً حتى أتى النخيلة [ب ٣١](#) فأدركه الناس

وقالوا: يا أمير المؤمنين نحن نكفيكهم .

فقال (عليه السلام): وَاللَّهِ مَا تَكْفُونَنِي أَنْفُسَكُمْ، فَكَيْفَ تَكْفُونَنِي غَيْرَكُمْ؟ إِنْ كَانَتِ الرُّعَايَا قَبِيلَى لَتَشْكُوا حَيْفَ رُعَاتِيهَا، وَإِنِّى الْيَوْمَ لَأَشْكُو

حَيْفَ رَعِيَّتِي، كَأَنِّى الْمَقْذُودُ [ب ٣٢](#) وَهُمْ الْقَادَةُ، أَوْ الْمَوْزُوعُ وَهُمْ الْوَزَعَةُ [ب ٣٣](#) •

فلما قال (عليه السلام) هذا القول، فى كلام طويل قد ذكرنا مختاره فى جملة الخطب، تقدم إليه رجلان من أصحابه فقال أحدهما:

إِنِّى لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخَى، فَمُرْنَا بِأَمْرِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نُفِذْ لَهُ .

فقال (عليه السلام): وَأَيْنَ تَقَعَانِ مِمَّا أُرِيدُ [ب ٣٤](#)؟

٢٥٣، وقيل: إن الحارث بن حوط أتاها (عليه السلام) فقال: أترانى [ب ٣٥](#) أظن أصحاب الجمل كانوا على ضلالة؟

فقال (عليه السلام): يَا حَارِ، إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَلَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ فَجِرَتْ [ب ٣٦](#) • إِنَّكَ لَمْ

تَعْرِفَ الْحَقَّ فَتَعْرِفَ مَنْ أَبَاهُ، وَلَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفَ مَنْ آتَاهُ .

فقال الحارث :فإني أعتزل مع سعيد بن مالك وعبد الله بن عمر .

فقال (عليه السلام): إِنْ سَعِيدًا وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ لَمْ يَنْصُرَا الْحَقَّ، وَلَمْ يَخْذُلَا الْبَاطِلَ .

٢٥٤، وقال (عليه السلام): صَاحِبُ السُّلْطَانِ كَرَائِبِ الْأَسَدِ: يُغَبِّطُ [ب ٣٧](#) بِمَوْقِعِهِ، وَهُوَ أَغْلَمُ بِمَوْضِعِهِ .

٢٥٥، وقال (عليه السلام): (أَحْسِنُوا فِي عَقِبِ غَيْرِكُمْ تُحَفِّظُوا فِي عَقِبِكُمْ [ب ٣٨](#) .

٢٥٦، وقال (عليه السلام): إِنْ كَلَامَ الْحُكَمَاءِ إِذَا كَانَ صَوَابًا كَانَ دَوَاءً، وَإِذَا كَانَ خَطَأً كَانَ دَاءً .

٢٥٧، وسأله (عليه السلام) رجل أن يعرفه ما الايمان .

فقال: إِذَا كَانَ عِنْدَ فَأْتِنِي حَتَّى أَخْبِرَكَ عَلَى أَسْمَاعِ النَّاسِ، فَإِنْ نَسِيتَ مَقَالَتِي حَفِظْهَا عَلَيْكَ غَيْرُكَ، فَإِنَّ الْكَلَامَ كَالشَّارِدَةِ،
يَنْفُقُهَا **ب ٣٩** هَذَا وَيُحِطُّهَا هَذَا،

وقد ذكرنا ما أجابه به (عليه السلام) فيما تقدم من هذا الباب، وهو قوله: الايمان على أربع شعب،

٢٥٨، وقال (عليه السلام): يَا بَنَ آدَمَ، لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي قَدْ أَتَاكَ، فَإِنَّهُ إِنْ يَكُ مِنْ عُمْرِكَ يَأْتِ اللَّهَ فِيهِ بَرَزِقُكَ،

٢٥٩، وقال (عليه السلام): أَحَبُّ حَبِيبِكَ هُوَ **ب ٤٠** مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَا، وَأُبْغِضُ بَغِيضَكَ هُوَ مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَا،

٢٦٠، وقال (عليه السلام): النَّاسُ فِي الدُّنْيَا غَامِلَانِ:

غَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، قَدْ شَغَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ، يَخْشَى عَلَى مَنْ يَخْلُفُهُ الْفَقْرَ، وَيَأْمَنُهُ عَلَى نَفْسِهِ، فَيُفْنِي عُمْرَهُ فِي مَنَفَعَةٍ غَيْرِهِ،
وَعَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا، فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بَغِيرُ عَمَلٍ، فَأَحْرَزَ الْخَظَائِنَ مَعًا، وَمَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعًا، فَأَصْبَحَ وَجِهًا **ب ٤١** عِنْدَ اللَّهِ، لَا يَسْأَلُ اللَّهَ حَاجَةً فَيَمْنَعَهُ،

٢٦١، وروى أنه ذكر عند عمر بن الخطاب في أيامه حُلَى الكعبة وكثرتُ، فقال قوم: لو أخذته فجهزت به جيوش المسلمين كان أعظم للاجر، وما تصنع الكعبة بالحُلَى؟

فهم عمر بذلك، وسأل عنه أمير المؤمنين (عليه السلام)،

فقال: إِنَّ الْقُرْآنَ أَنْزَلَ عَلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) وَالْأَمْوَالُ أَرْبَعَةٌ: أَمْوَالُ الْمُسْلِمِينَ فَقَسَمَهَا بَيْنَ الْوَرَثَةِ فِي الْفَرَائِضِ، وَالْفَيْءُ فَقَسَمَهُ عَلَى مُسْتَحِقِّيهِ، وَالْخُمْسُ فَوَضَعَهُ اللَّهُ حَيْثُ وَضَعَهُ، وَالصَّدَقَاتُ فَجَعَلَهَا اللَّهُ حَيْثُ جَعَلَهَا. وَكَانَ حُلَى الْكَعْبَةِ فِيهَا يَوْمَئِذٍ، فَتَرَكَهُ اللَّهُ عَلَى خَالِهِ، وَلَمْ يَتْرُكْهُ نَسِيَانًا، وَلَمْ يَخْفَ عَلَيْهِ **ب ٤٢** مَكَانًا، فَأَقْرَهُ حَيْثُ أَقْرَهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ،

فقال له عمر: لولاك لافتضحنا. وترك الحُلَى بحاله،

٢٦٢، وروى أنه (عليه السلام) رُفِعَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ سَرَقَا مِنْ مَالِ اللَّهِ، أَحَدُهُمَا عَبْدٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ، وَالْآخَرُ مِنْ غُرُوضِ **ب ٤٣** النَّاسِ،

فقال (عليه السلام): أَمَّا هَذَا فَهُوَ مِنْ مَالِ اللَّهِ وَلَا حَدَّ عَلَيْهِ، مَالِ اللَّهِ أَكَلَ بَعْضُهُ بَعْضًا، وَأَمَّا الْآخَرُ فَعَلَيْهِ الْحَدُّ، فَقَطَعَ يَدَهُ،

٢٦٣، وقال (عليه السلام): لَوْ قَدْ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِضِ **ب ٤٤** لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءَ،

٢٦٤، وقال (عليه السلام): اعْلَمُوا عِلْمًا يَقِينًا أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْعَبْدِ - وَإِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ، وَاشْتَدَّتْ طَلِبَتُهُ، وَقَوِيَتْ مَكِيدَتُهُ - أَكْثَرَ مِمَّا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ [ث٤٥ب](#)، وَلَمْ يَحُلْ بَيْنَ الْعَبْدِ فِي ضَعْفِهِ وَقَلَّةِ حِيلَتِهِ وَبَيْنَ أَنْ يَبْلُغَ مَا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ، وَالْعَارِفُ لِهَذَا الْعَامِلِ بِهِ أَعْظَمُ النَّاسِ رَاحَةً فِي مَنَفَعَةٍ، وَالتَّارِكُ لَهُ الشَّاكُّ فِيهِ أَعْظَمُ النَّاسِ شُغْلًا فِي مَضَرَّةٍ. وَرَبُّ مُنْعَمٍ عَلَيْهِ مُسْتَدْرِجٌ [ث٤٦ب](#) بِالنُّعْمَى، وَرَبُّ مُبْتَلَى [ث٤٧ب](#) مَصْنُوعٌ لَهُ بِالْبَلَوَى ! فَرِّدْ أَيْهَا الْمُسْتَمِعُ فِي شُكْرِكَ، وَقَصِّرْ مِنْ عَجَلَتِكَ، وَقِفْ عِنْدَ مُنْتَهَى رِزْقِكَ،

٢٦٥، وقال (عليه السلام): لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا، وَيَقِينَكُمْ شَكًّا، إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا، وَإِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا،
٢٦٦، وقال (عليه السلام): إِنَّ الطَّمَعَ مُورِدٌ غَيْرُ مُصْدِرٍ [ث٤٨ب](#)، وَضَامِنٌ غَيْرُ وَفَى. وَرَبُّمَا شَرِقَ [ث٤٩ب](#) شَارِبُ الْمَاءِ قَبْلَ رِيهِ، كُلَّمَا عَظُمَ قَدْرُ الشَّيْءِ الْمُتَنَافَسِ فِيهِ عَظُمَتِ الرِّزْيَةُ لِفَقْدِهِ، وَالْأَمَانِيُّ تَعْمَى أَثْنَيْنِ الْبَصَائِرِ، وَالْحَظُّ يَأْتِي مَنْ لَا يَأْتِيهِ،
٢٦٧، وقال (عليه السلام): (اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ تَحْسُنَ فِي لَامِعَةِ الْعُيُونِ عَلَانِيَتِي، وَتَقْبَحَ فِيمَا أُبْطِنُ لَكَ سَرِيرَتِي، مُحَافِظًا عَلَى رِيَاءِ النَّاسِ مِنْ نَفْسِي بِجَمِيعِ مَا أَنْتَ مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ مِنِّي، فَأُبْدِي لِلنَّاسِ حُسْنَ ظَاهِرِي، وَأُقْضِي إِلَيْكَ بِسُوءِ عَمَلِي، تَقَرُّبًا إِلَى عِبَادِكَ، وَتَبَاعُذًا مِنْ مَرَضَاتِكَ،

٢٦٨، وقال (عليه السلام): لَا وَالَّذِي أُمْسَيْنَا مِنْهُ فِي غُبْرِ لَيْلَةِ [ث٥٠ب](#) دَهْمَاءَ [ث٥١ب](#)، تَكْثِيرُ [ث٥٢ب](#) عَنْ يَوْمِ أُغْرِثَ [ث٥٣ب](#)، مَا كَانَ كَذَاكَذَا،

٢٦٩، وقال (عليه السلام): قَلِيلٌ تَدَوُّمٌ عَلَيْهِ أَرْجَى مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ [ث٥٤ب](#)،
٢٧٠، وقال (عليه السلام): إِذَا أَضْرَبْتَ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْفُضْهَا،
٢٧١، وقال (عليه السلام): مَنْ تَذَكَّرَ بَعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ،
٢٧٢، وقال (عليه السلام): لَيْسَتْ الرُّوْيَةُ [ث٥٥ب](#) كَالْمُعَانَيْنَةِ مَعَ الْأَبْصَارِ، فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا، وَلَا يَغْشُ الْعَقْلُ مَنْ اسْتَنْصَحَهُ،
٢٧٣، وقال (عليه السلام): (يَبْنِكُمْ وَبَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغُرَّةِ [ث٥٦ب](#)،
٢٧٤، وقال (عليه السلام): (جَاهِلُكُمْ مُزْدَاثٌ [ث٥٧ب](#)، وَعَالِمُكُمْ مُسَوِّفٌ [ث٥٨ب](#)،
٢٧٥، وقال (عليه السلام): قَطَعَ الْعِلْمُ عُذْرَ الْمُتَعَلِّلِينَ،
٢٧٦، وقال (عليه السلام): كُلُّ مُعَاجَلٍ يَسْأَلُ الْإِنْتَظَارَ [ث٥٩ب](#)، وَكُلُّ مُؤَجَّلٍ يَتَعَلَّلُ بِالتَّسْوِيفِ [ث٦٠ب](#)،

٢٧٧، وقال (عليه السلام): مَا قَالَ النَّاسُ لِشَيْءٍ: طُوبَى لَهُ، إِلَّا وَقَدْ خَبَأَ لَهُ الدَّهْرُ يَوْمَ سَوَاءٍ .

٢٧٨، وسئل عن القدر، فقال: طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْأَلُوهُ، وَبَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ، وَسِرٌّ اللَّهُ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ .

٢٧٩، وقال (عليه السلام): إِذَا أُرْذِلَ [ث٦٢ب](#) اللَّهُ عَبْدًا حَظَرَ [ث٦٣ب](#) عَلَيْهِ الْعِلْمُ .

٢٨٠، وقال (عليه السلام): كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ، وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ، وَكَانَ خَارِجًا مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ

فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ، وَكَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتًا فَإِنْ قَالَ [بَدَتْ ٦٤ب](#) الْفَائِلِينَ وَنَفَعَ غَلِيلَ [ث٦٥ب](#) السَّائِلِينَ، وَكَانَ

ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ

غَاب [ث٦٦ب](#) وَصَلَ [ث٦٧ب](#) وَادَّ لَا يُدْلِي [ث٦٨ب](#) بِحُجَّتِهِ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا، وَكَانَ لَا يُلَوِّمُ أَحَدًا عَلَى مَا يَجِدُ الْعُدْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ

اعْتِذَارَهُ، وَكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعًا إِلَّا عِنْدَ بُرْثِهِ، وَكَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ، وَكَانَ إِذَا غَلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى

السُّكُوتِ، وَكَانَ عَلَى مَا يَسْمَعُ أُخْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ، وَكَانَ إِذَا بَدَّهَ [ث٦٩ب](#) أُمْرَانِ نَظَرَ أُيْهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهَوَى فَخَالَفَهُ .

فَعَلَيْكُمْ بِهِذِهِ الْخَلَائِقِ فَالْزُمُوهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوهَا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخَذَ الْقَلِيلَ خَيْرٌ مِنْ تَرَكَ الْكَثِيرَ .

٢٨١، وقال (عليه السلام): لَوْ لَمْ يَتَوَعَّلِ [ث٧٠ب](#) اللَّهُ عَلَى مَعْصِيَةٍ لَكَانَ يَجِبُ أَنْ لَا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمِهِ .

٢٨٢، وقال (عليه السلام)، وَقَدْ عَزَى الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ عَنْ ابْنِ لَهُ: يَا أَشْعَثُ، إِنْ تَخَزَنْ عَلَى ابْنِكَ فَقَدْ اسْتَحَقَّتْ ذَلِكَ مِنْكَ الرَّحِمُ،

وَإِنْ تَصَبَّرَ فَقِيَّ اللَّهُ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ خَلْفٌ ،

يَا أَشْعَثُ، إِنْ صَبَرْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَا جُورُ، وَإِنْ جَزِعْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَا زُورُ [ث٧١ب](#) .

ابْنُكَ سَرَّكَ وَهُوَ بَلَاءٌ وَفْتَنَةٌ، وَحَزَنُكَ [ث٧٢ب](#) وَهُوَ ثَوَابٌ وَرَحْمَةٌ .

٢٨٣، وقال (عليه السلام) عَلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) سَاعَةٌ دُفِنَ: إِنَّ الصَّبْرَ لَجَمِيلٌ إِلَّا عَنكَ، وَإِنَّ الْجَزَعَ لَقَبِيحٌ إِلَّا عَلَيْكَ،

وَإِنَّ الْمُصَابَ بِكَ لَجَلِيلٌ، وَإِنَّهُ قَبْلَكَ وَبَعْدَكَ لَجَلَلٌ [ث٧٣ب](#) .

٢٨٤، وقال (عليه السلام): لَا تَصْحَبِ الْمَائِقَ [ث٧٤ب](#) فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ فِعْلَهُ، وَيَوَدُّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ .

٢٨٥، وقال (عليه السلام) وَقَدْ سئل عَنْ مَسَافَةِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ: مَسِيرَةُ يَوْمٍ لِلشَّمْسِ .

٢٨٦، وقال (عليه السلام): (أَصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ، وَأَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ:

فَأَصْدِقَاؤُكَ: صَدِيقُكَ، وَصَدِيقُ صَدِيقِكَ، وَعَدُوُّكَ، وَعَدُوُّ عَدُوِّكَ .

وَأَعْدَاؤُكَ :عَدُوُّكَ، وَعَدُوُّ صَدِيقِكَ، وَصَدِيقُ عَدُوِّكَ،

٢٨٧، وقال (عليه السلام) لرجل رآه يسعى على عدو له بما فيه إضرار بنفسه: إِنَّمَا أَنْتَ كَالطَّاعِنِ نَفْسَهُ لِيَقْتُلَ رَدْفُهُ **ث٧٥ب**.

٢٨٨، وقال (عليه السلام): مَا أَكْثَرَ الْعِبَرَ وَأَقَلَّ الْأَعْتِبَارَ •

٢٨٩، وقال (عليه السلام): مَنْ بَالَعَ فِي الْخُصُومَةِ أَثِمَ، وَمَنْ قَصَرَ فِيهَا ظَلِمَ، وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ مَنْ خَاصَمَ،

٢٩٠، وقال (عليه السلام): مَا أَهْمَنِي ذَنْبُ أُمِّهِلْتُ بَعْدَهُ حَتَّى أَصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ [وَأَسْأَلَ اللَّهَ الْعَافِيَةَ، ث

٢٩١، وسئل (عليه السلام): كَيْفَ يَحَاسِبُ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَى كَثْرَتِهِمْ؟

فقال (عليه السلام): كَمَا يَرْزُقُهُمْ عَلَى كَثَرَتِهِمْ،

فَقِيلَ: كَيْفَ يُحَاسِبُهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ؟

قال (عليه السلام): كَمَا يَرْزُقُهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ،

٢٩٢، وقال (عليه السلام): رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ، وَكِتَابُكَ أُبْلَغُ مَا يَنْطِقُ عَنْكَ •

٢٩٣، وقال (عليه السلام): مَا الْمُبْتَلَى الَّذِي قَدْ اشْتَدَّ بِهِ الْبَلَاءُ، بِأَخْوَجٍ إِلَى الدُّعَاءِ مِنَ الْمُعَافَى الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءَ •

٢٩٤، وقال (عليه السلام): النَّاسُ أَتْنَاءُ الدُّنْيَا، وَلَا يَلَامُ الرَّجُلُ عَلَى حُبِّ أُمَّهِ،

٢٩٥، وقال (عليه السلام): إِنَّ الْمُسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ، فَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللَّهَ، وَمَنْ أَعْطَاهُ فَقَدْ أَعْطَى اللَّهَ،

٢٩٦، وقال (عليه السلام): مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ،

٢٩٧، وقال (عليه السلام): كَفَى بِالْأَجَلِ حَارِسًا •

٢٩٨، وقال (عليه السلام): يَنَامُ الرَّجُلُ عَلَى التُّكْلِ **ث٧٦ب**، وَلَا يَنَامُ عَلَى الْحَرْبِ **ث٧٧ب**،

ومعنى ذلك :أنه يصبر على قتل الاولاد، ولا يصبر على سلب الاموال،

٢٩٩، وقال (عليه السلام): مَوَدَّةُ الْأَبَاءِ قَرَابَتُهُ بَيْنَ الْأَبْنَاءِ، وَالْقَرَابَةُ إِلَى الْمَوَدَّةِ أَخْوَجُ مِنَ الْمَوَدَّةِ إِلَى الْقَرَابَةِ،

٣٠٠، وقال (عليه السلام): اتَّقُوا ظُنُونِ الْمُؤْمِنِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى السَّيِّئَةِ،

ث١ب العَزَائِم: جمع عزيمة، وهى ما يصمم الانسان على فعله. وفسخ العزائم: نقضها ,

ث٢ب العُقُود: جمع عَقْد، بمعنى النية تنعقد على فعل أمر ,

ث٣ب تَقَرُّبٌ أَى: سبباً لتقرب أهل الدين بعضهم من بعض، إذ يجتمعون من جميع الاقطار فى مقام واحد لغرض واحد ,

وفى بعض النسخ: تقويةً للدين ,

ث٤ب مَنَمَاة: إكثار وتنمية ,

ث٥ب الشهادات: هى ما يدلى به الشهداء على حقوق الناس ,

ث٦ب استظهاراً: إسناداً وتقويةً ,

ث٧ب المُجَاهَدَات: جمع مُجَاهَدَة، وهى الإنكار والجحود ,

ث٨ب فى أكثر النسخ المطبوعة: «والامانة»، وما أثبتناه هو الموافق للنسخ الخطية، ولكن الايدى غير الامينة تلاعبت بالنص وغيّرت

كلمة الامامة بالامانة، لاغراض لا تخفى [المصحح، ث

ث٩ب تُؤَثِّرُ أَى: تحب ,

ث١٠ب الرَوَاح: السير من بعد الظهر ,

ث١١ب الاذلاج: السير من أول الليل ,

ث١٢ب نائبة: مصيبة ,

ث١٣ب أُمْلَقْتُمْ: افتقرتم ,

ث١٤ب تَتَعَرَّقُ أموالهم، من قولهم تَعَرَّقَ فلان العظم: أى أكل جميع ما عليه من اللحم ,

ث١٥ب فى بعض النسخ: «إذا بلغ النساء نصّ الحقائق فالعصبه أولى، ويروى: نصّ الحقائق، و

ث١٦ب الجُحْفَلَة - بتقديم الجيم المفتوحة على الحاء الساكنة - للخيول والبغال والحمير بمنزلة الشَّفَّة للانسان ,

ث١٧ب اغْذِبُوا أَى: أعرضوا واطركوا ,

ث١٨ب الْفَتَّ: الدق والكسر، وَفَتَّ فى ساعده - من باب نصر - أى: أضعفه كأنه كسره ,

ث١٩ب مَعَاقِدُ العزيمة: مواضع انعقادها وهى القلوب، وقدح فيها: بمعنى خرقها كناية عن أَوْهَنَهَا ,

ث٢٠ [ب](#) يكسر عنه: يؤخّر عنه ,

ث٢١ [ب](#) العدوّ - بفتح فسكون - :الجَرَى ,

ث٢٢ [ب](#) الياسِرُون: اللاعبون بالميسر، وهو القمار ,

ث٢٣ [ب](#) يتضاربون بالقداح: أى يقامرون بالسهم على النصيب من الناقه ,

ث٢٤ [ب](#) الجَزُور - بفتح الجيم - :الناقة المجزورة، أى المنحورة ,

ث٢٥ [ب](#) فَلَجَ - من باب ضرب و نصر - فاز و انتصر ,

ث٢٦ [ب](#) العِضاض - بكسر العين - :أصله عضّ الفرس، مجاز عن إهلاكها للمتحاربين ,

ث٢٧ [ب](#) فَرَعَ المسلمون: لجأوا إلى طلب رسول الله ليقاتل بنفسه ,

ث٢٨ [ب](#) الحُمَى - بفتح فسكون - :مصدر حَمَيْت النار: اشتدّ حرّها ,

ث٢٩ [ب](#) مُجْتَلَدٌ - مصدر ميمي من الاجتلاذ - أى: الاقتتال ,

ث٣٠ [ب](#) اسْتَحَرَّ: اشتدّ، والجلاد: القتال ,

ث٣١ [ب](#) النُّخَيْلَةُ - بضم ففتح - :موضع بالعراق اقتتل فيه الامام مع الخوارج بعد صفّين ,

ث٣٢ [ب](#) المقوّد: اسم مفعول، والقادة: جمع قائد ,

ث٣٣ [ب](#) الوزَعَةُ - محرّكة - جمع وازع بمعنى الحاكم، والمَوْزُوع: المحكوم ,

ث٣٤ [ب](#) أين تَقَعَان مما أريد أى: أين أنتما وما هي منزلتكما من الامر الذى أريده وهو يحتاج إلى قوة عظيمة؟ فلا موقع لكما منه ,

ث٣٥ [ب](#) أترانى - بضم التاء، مبني للمجهول - أى: أتظننى ,

ث٣٦ [ب](#) جرّت: من حار أى تحير ،وفى بعض النسخ: فَجُرّتَ ,

ث٣٧ [ب](#) يُغَبِّطُ - مبني للمجهول - أى: يغطيه الناس ويتمنون منزلته لعزّته ,

ث٣٨ [ب](#) أحْسِنُوا فى عَقِب غيركم... أى: كونوا رحماء بأبناء غيركم يرحم غيركم أبناءكم، فالعقب هنا يُراد به النسل والابناء ,

ث٣٩ [ب](#) نَقَفَهُ: ضربه ,

وفى بعض النسخ: يَنْقَفُها ,

ث٤٠ب الهَوْن - بالفتح - :الحقير، والمراد منه - هنا - الخفيف لا مبالغه فيه ,

ث٤١ب وَجِهَاً: أى ذا منزله عَليّه من القرب إليه سبحانه ,

ث٤٢ب لم يَخَفَ عليه: لم يَغِبْ عنه ,

ث٤٣ب غَرَوْضُهُم: جمع غَرَض - بفتح فسكون - وهو المتاع غير الذهب والفضه ,

ث٤٤ب المَدَاحِض: المَزَالِقُ، يريد بها الفتن التى ثارت عليه ,

ث٤٥ب الذكر الحكيم: القرآن ,

ث٤٦ب المستدرج: الذى يُمَهِّلُهُ الله ويمدّ له فى النعمه مدّاً ,

ث٤٧ب المُبْتَلَى: المُتَمَتِّعُ بالبلايا ,

ث٤٨ب مُورِدٌ غير مُصْدِرٍ أى :من ورده هلك فيه، ولم يصدر عنه ,

ث٤٩ب شَرِقَ - كتعب - أى: غصّ ,

ث٥٠ب غُبِرَ الليله - بضم الغين وسكون الباء - بقيتها ,

ث٥١ب الدَّخْمَاء: السوداء ,

ث٥٢ب كَشَرَ عن أسنانه - كضرب - أبداها فى الضحك ونحوه ,

ث٥٣ب الاغْرَ: أبيض الوجه ,

ث٥٤ب مَمْلُولٌ: يُسَأَمُ منه وَيَتَضَجَّرُ ,

ث٥٥ب الرَوِيَّةُ - بفتح فكسر فتشديد - :إعمال العقل فى طلب الصواب ,

ث٥٦ب الغِرَّةُ - بالكسر - :الغفلة ,

ث٥٧ب جاهلُكم يزاد أى: يغالى ويزداد فى العمل على غير بصيره ,

ث٥٨ب عالمُكم يُسَوِّفُ بعمله :أى يؤخّره عن أوقاته ,

ث٥٩ب الانظار أى: التأخير ,

ث٦٠ب مُؤَجَّلٌ: قد أَجَّلَ الله عمره ,

ث٦١ [ب](#) يراد هنا بالتسويق تأخير الاجل والفُسْحَة في مدته ,

ث٦٢ [ب](#) أرذله: جعله رذيلًا ,

ث٦٣ [ب](#) حَظَرَه عليه أى: حرّمه منه ,

ث٦٤ [ب](#) بَدَّهْم: أى سبقهم وغلِبهم ,

ث٦٥ [ب](#) نَقَعَ الغليل: أزال العطش ,

ث٦٦ [ب](#) الليث: الاسد. والغاب: جمع غابه، وهى الشجر الكثير الملتف يَسْتَوَكِرُ فيه الاسد ,

ث٦٧ [ب](#) الصلّ - بالكسر - :الحية ,

ث٦٨ [ب](#) أدلى بحجته: أحضرها ,

ث٦٩ [ب](#) بَدَّههُ الامرُ: فَجَأَهُ وَبَغَتَهُ ,

ث٧٠ [ب](#) التَوَعَّد: الوعيد، أى: لو لم يُوعِدْ على معصيته بالعقاب ,

ث٧١ [ب](#) مأزور: مُقْتَرِفٌ للوزر، وهو الذنب ,

ث٧٢ [ب](#) حَزَنَكَ: أَكْسَبَكَ الحزنَ ,

ث٧٣ [ب](#) الجَلَل - بالتحريك - الهين الصغير، وقد يطلق على العظيم، وليس مراداً هنا ,

ث٧٤ [ب](#) المائق: الاحمق ,

ث٧٥ [ب](#) الرِذْف - بالكسر - :الراكب خلف الراكب ,

ث٧٦ [ب](#) الثُكْل - بالضم - فَقْد الاولاد ,

ث٧٧ [ب](#) الحَرْب - بالتحريك - :سَلْب المال ,

٣٠١. وقال(عليه السلام): لَا يَصْدُقُ إِيمَانُ عَبْدٍ، حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ.

٣٠٢. وقال(عليه السلام) لانس بن مالك، وقد كان بعثه إلى طلحة والزبير لما جاء [٨] إلى البصرة يذكرهما شيئاً سمعه من رسول

الله(صلى الله عليه وآله) فى معناهما، فلوى عن ذلك، فرجع إليه، فقال: إِنِّى أَنَسَيْتُ ذَلِكَ الامرَ.

فَقَالَ (عليه السلام): إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَضَرَبَكَ اللَّهُ بِهَا بَيْضَاءَ لَامِعَةٍ لَا تُوَارِيهَا الْعِمَامَةُ.

يعنى البرص، فأصاب أنساً هذا الداء فيما بعد في وجهه، فكان لا يرى إلا مبرقعاً.

٣٠٣. وقال (عليه السلام): إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالًا وَإِدْبَارًا [٢]، فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ، وَإِذَا أُدْبِرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ.

٣٠٤. وقال (عليه السلام): وَفِي الْقُرْآنِ نَبَأٌ مَا قَبْلَكُمْ، وَخَبَرٌ مَا بَعْدَكُمْ، وَحُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ [٣].

٣٠٥. وقال (عليه السلام): رُدُّوا الْحَجَرَ [٤] مِنْ حَيْثُ جَاءَ، فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ.

٣٠٦. وقال (عليه السلام) لكَاتِبِهِ عبيد الله بن أبي رافع: أَلِقِ [٥] ذَوَاتَكَ، وَأَطِلْ جِلْفَةَ قَلَمِكَ [٦]، وَفَرِّجْ بَيْنَ السُّطُورِ، وَفَرِّمِطْ [٧] بَيْنَ

الْحُرُوفِ، فَإِنَّ ذَلِكَ أَجْدَرُ بِصَبَاحَةِ الْخَطِّ.

٣٠٧. وقال (عليه السلام): أَنَا يَغْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمَالُ يَغْسُوبُ الْفُجَّارِ.

ومعنى ذلك أن المؤمنين يتبعوننى، والفجار يتبعون المال، كما تتبع النحل يعسوبها، وهو رئيسها.

٣٠٨. وقال له بعض اليهود: مَا دَفَنْتُمْ نَبِيِّكُمْ حَتَّى اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ!

فَقَالَ (عليه السلام) له: إِنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ، وَلَكِنَّكُمْ مَا جَفَّتْ أَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ: (اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ)

٣٠٩. وقيل له: بِأَيِّ شَيْءٍ غَلِبْتَ الْأَقْرَانَ؟

فَقَالَ (عليه السلام): مَا لَقِيتُ رَجُلًا إِلَّا أَعَانَنِي عَلَى نَفْسِهِ.

يَوْمِيءَ (عليه السلام) بذلك إلى تمكّن هيئته في القلوب.

٣١٠. وقال (عليه السلام) لابنه محمد بن الحنفية: يَا بُنَيَّ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ، فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ، فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنَقَصَةٌ [٨] لِلدِّينِ، مَدْهَشَةٌ

لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ!

٣١١. وقال (عليه السلام) لِسَائِلٍ سَأَلَهُ عَنْ مَعْضَلَةٍ [٩]: سَلْ تَفْقُهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتُنَا، فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهٌ بِالْعَالِمِ، وَإِنَّ الْعَالِمَ

الْمُتَعَسِّفَ شَبِيهٌ بِالْجَاهِلِ الْمُتَعَتِّ.

٣١٢. وقال (عليه السلام) لعبد الله بن العباس، وقد أشار عليه في شيء لم يوافق رأيه: لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَأَرَى، فَإِنَّ عَصِيَّتَكَ فَأْطَعْنِي.

٣١٣. وروى أنه (عليه السلام) لما ورد الكوفة قادماً من صفين مرّ بالشّبابيين [١٠]، فسمع بكاء النساء على قتلى صفين، وخرج إليه

حرب بن شَرْحِبِيل الشَّبَامِي، وكان من وجوه قومه.

فقال (عليه السلام): أَتَغْلِبُكُمْ نِسَاؤُكُمْ عَلَى مَا أَسْمَعُ؟ أَلَا تَنْهَوْنَهُنَّ عَنْ هَذَا الرَّيْنِ [١١]؟

و أقبل يمشي معه، وهو (عليه السلام) راكب.

فقال (عليه السلام) له: ارجع، فَإِنَّ مَشْيَ مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوَالِي، وَمَذَلَّةٌ [١٢] لِلْمُؤْمِنِ.

٣١٤. وقال (عليه السلام) وقد مرَّ بقتلى الخوارج يوم النَّهْرَوَان: بُؤْسًا لَكُمْ، لَقَدْ ضَرَبَكُمْ مَنْ غَرَّكُمْ.

ف قيل له: مَنْ غَرَّهم يا أمير المؤمنين؟

فقال: الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ، وَالْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ، غَرَّتْهُمْ بِالْأَمَانِي، وَفَسَحَتْ لَهُمْ فِي الْمَعَاصِي، وَعَدَّتْهُمْ الْأَطْهَارَ، فَاقْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارَ.

٣١٥. وقال (عليه السلام): اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ، فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ.

٣١٦. وقال (عليه السلام)، لَمَّا بَلَغَهُ قَتْلُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ: إِنَّ حُزْنَنا عَلَيْهِ عَلَى قَدَرِ سُورِهِمْ بِهِ، إِلَّا أَنَّهُمْ نَقَصُوا بَغِيضًا، وَنَقَصْنَا حَبِيبًا.

٣١٧. وقال (عليه السلام): الْعُمُرُ الَّذِي أُعْذَرَ اللَّهُ فِيهِ إِلَى ابْنِ آدَمَ سِتُّونَ سَنَةً.

٣١٨. وقال (عليه السلام): مَا ظَفِرَ مَنْ ظَفِرِ الْأَثَمِ بِهِ، وَالْغَالِبُ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ.

٣١٩. وقال (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ، فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مَنَعَ بِهِ غَنَى، وَاللَّهُ تَعَالَى سَائِلُهُمْ

عَنْ ذَلِكَ.

٣٢٠. وقال (عليه السلام): الْأَسْتِغْنَاءُ عَنِ الْعُذْرِ أَعَزُّ مِنَ الصَّدَقِ بِهِ.

٣٢١. وقال (عليه السلام): أَقَلُّ مَا يَلْزَمُكُمْ اللَّهُ إِلَّا تَسْتَعِينُوا بِنِعْمِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ.

٣٢٢. وقال (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الطَّاعَةَ غَنِيمَةً الْأَكْبَاسِ [١٣] عِنْدَ تَفْرِيطِ الْعَجْزَةِ [١٤]!

٣٢٣. وقال (عليه السلام): السُّلْطَانُ وَزَعَةُ [١٥] اللَّهِ فِي أَرْضِهِ.

٣٢٤. وقال (عليه السلام) فِي صِفَةِ الْمُؤْمِنِ: الْمُؤْمِنُ بِشِرَّةٍ [١٦] فِي وَجْهِهِ، وَحُزْنَةٌ فِي قَلْبِهِ، أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا، وَأَذَلُّ شَيْءٍ نَفْسًا، يَكْرَهُ

الرُّقْعَةَ، وَيَشْتَأُ السُّمْعَةَ، طَوِيلٌ غَمُّهُ، بَعِيدٌ هَمُّهُ، كَثِيرٌ صَمْتُهُ، مَشْغُولٌ وَقْتُهُ، شَكُورٌ صَبُورٌ، مَغْمُورٌ [١٧] بِفِكْرَتِهِ، ضَنْبٍ [١٨] بِخَلْقَتِهِ [١٩].

سَهْلُ الْخَلِيقَةِ [٢٠]، لَيْنُ الْعَرِيكََةِ [٢١]! نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ [٢٢]، وَهُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ.

٣٢٥. وقال (عليه السلام): لَوْ رَأَى الْعَبْدُ الْأَجَلَ وَمَسِيرَةَ [٢٣] لَا بُغْضَ الْأَمَلِ وَغُرُورَهُ.

٣٢٦. وقال (عليه السلام): لِكَأَمْرِىءٍ فِى مَالِهِ شَرٌّ يَكُن: الْوَارِثُ، وَالْحَوَادِثُ.

٣٢٧. وقال (عليه السلام): الْمُسْتَوْوِلُ حُرٌّ حَتَّى يَعْدَلَ.

٣٢٨. وقال (عليه السلام): الدَّاعِى بِإِلَاءِ عَمَلِ كَالرَّامِى بِإِلَاءٍ وَتَر.

٣٢٩. وقال (عليه السلام): الْعِلْمُ عِلْمَانِ: مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ [٢٤]، وَلَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ.

٣٣٠. وقال (عليه السلام): صَوَابُ الرَّأْيِ بِالذُّوْلِ: يُقْبَلُ بِإِقْبَالِهَا [٢٥]، وَيَذْهَبُ بِذَهَابِهَا.

٣٣١. وقال (عليه السلام): الْعِفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى.

٣٣٢. وقال (عليه السلام): يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ!

٣٣٣. وقال (عليه السلام): الْغِنَى الْأَكْبَرُ الْيَأْسُ عَمَّا فِى أَيْدِى النَّاسِ.

٣٣٤. وقال (عليه السلام): الْأَقَاوِيلُ مَحْفُوظَةٌ، وَالسَّرَائِرُ مَبْلُوءَةٌ [٢٦]، وَ(كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ)، وَالنَّاسُ مَنْقُوصُونَ [٢٧]

مَذْخُولُونَ [٢٨] إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ، سَائِلُهُمْ مُنْعَتٌ، وَمُجِيبُهُمْ مُتَكَلِّفٌ، يَكَادُ أَفْضَلُهُمْ رَأْيًا يَرُدُّهُ عَنْ فَضْلِ رَأْيِهِ الرِّضَى وَالسُّخْطُ، وَيَكَادُ

أَصْلِبُهُمْ غُودًا [٢٩] تَنْكَوُهُ [٣٠] اللَّحْظَةُ [٣١]، وَتَسْتَحِيلُهُ [٣٢] الْكَلِمَةُ الْوَاحِدَةُ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، اتَّقُوا اللَّهَ، فَكَمْ مِنْ مُؤْمِلٍ مَا لَا يَبْلُغُهُ، وَبَانٍ مَا لَا يَسْكُنُهُ، وَجَامِعٍ مَا سَوَفَ يَتْرُكُهُ، وَلَعَلَّهُ مِنْ بَاطِلٍ جَمَعَهُ، وَمِنْ حَقٍّ مَنَعَهُ،

أَصَابَهُ حَرَامًا، وَاحْتَمَلَ بِهِ آثَامًا، فَبَاءَ بِوِزْرِهِ، وَقَدِمَ عَلَى رَبِّهِ، أَسِيفًا لَاهِفًا، قَدْ (خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ)

٣٣٥. وقال (عليه السلام): مِنَ الْعِصْمَةِ تَعَذُّرُ الْمَعَاصِي.

٣٣٦. وقال (عليه السلام): مَاءٌ وَجْهَكَ جَامِدٌ يُقْطِرُهُ السُّؤَالُ، فَانْظُرْ عِنْدَ مَنْ تُقْطِرُهُ.

٣٣٧. وقال (عليه السلام): الشَّنَاءُ بِأَكْثَرِ مِنَ الْأَسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ [٣٣]، وَالتَّقْصِيرُ عَنِ الْأَسْتِحْقَاقِ عِيٌّ [٣٤] أَوْ حَسَدٌ.

٣٣٨. وقال (عليه السلام): أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ.

٣٣٩. وقال (عليه السلام): مَنْ نَظَرَ فِى عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ، وَمَنْ رَضِيَ بِرِزْقِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ، وَمَنْ سَلَ سَيْفَ

الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ، وَمَنْ كَابَدَ الْأُمُورَ [٣٥] عَطِبَ [٣٦]، وَمَنِ اقْتَحَمَ اللَّجَجَ غَرِقَ، وَمَنْ دَخَلَ مَذَاجِلَ السُّوءِ أَتَاهُمْ، وَمَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ،

وَمَنْ كَثُرَ خَطْوُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ، وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ، وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ، وَمَنْ نَظَرَ فِى عُيُوبِ النَّاسِ

فَأَنكَرَهَا ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بَعِينُهُ. وَالْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ، وَمَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْيُسْرِ، مَنْ عَلِمَ أَنَّ

كَلَامُهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَغْنِيهِ.

٣٤٠. وقال (عليه السلام): لِلظَّالِمِ مِنَ الرِّجَالِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ، مَنْ دُونَهُ بِالْعَلْبَةِ [٣٧]، يُظَاهِرُ [٣٨] الْقَوْمَ

الظَّالِمَةَ [٣٩].

٣٤١. وقال (عليه السلام): عِنْدَ تَنَاهِي الشَّدْوِ تَكُونُ الْفَرْجَةُ، وَعِنْدَ تَضَاقِقِ خَلْقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ.

٣٤٢. وقال (عليه السلام) لبعض أصحابه: لَا تَجْعَلْنِ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ: فَإِنْ يَكُنْ أَهْلُكَ وَوَلَدُكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ

أَوْلِيَاءَهُ، وَإِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ، فَمَا هُمُكَ وَشُغْلُكَ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ؟!

٣٤٣. وقال (عليه السلام): أَكْبَرُ الْغَيْبِ أَنْ تَغِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ.

٣٤٤. وهنأ بحضرته (عليه السلام) رجلاً رجلاً بـغلام ولد له فقال له: لِيَهْنُتَكَ الْفَارَسُ.

فقال (عليه السلام): لَا تَقُلْ ذَلِكَ، وَلَكِنْ قُلْ: شَكَرْتَ الْوَاهِبَ، وَبُورِكَ لَكَ فِي الْمَوْهُوبِ، وَبَلَغَ أَشُدَّهُ، وَرَزِقْتَ بَرَّهُ.

٣٤٥. وبنى رجل من عماله بناءً فخماً [٤٠]، فقال (عليه السلام): أَطْلَعْتَ الْوَرِقَ [٤١] رُوَّوسَهَا! إِنَّ الْبِنَاءَ لَيُصِفُ عَنْكَ الْغِنَى.

٣٤٦. وقيل له (عليه السلام): لَوْ سُدَّ عَلَى رَجُلٍ بَابُ بَيْتِهِ، وَتَرِكَ فِيهِ، مِنْ أَيْنَ كَانَ يَأْتِيهِ رِزْقُهُ؟

فقال (عليه السلام): مِنْ حَيْثُ كَانَ يَأْتِيهِ أَجَلُهُ.

٣٤٧. وعزى (عليه السلام) قوماً عن مَيِّتٍ فقال: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ [٤٢] لَيْسَ بِكُمْ بَدَأَ، وَلَا إِلَيْكُمْ أَنْتَهَى، وَقَدْ كَانَ صَاحِبُكُمْ هَذَا يُسَافِرُ،

فَعَدُوُّهُ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، فَإِنْ قَدِمَ عَلَيْكُمْ وَإِلَّا قَدِمْتُمْ عَلَيْهِ.

٣٤٨. وقال (عليه السلام): أَتَيْهَا النَّاسُ، لِيَرُكُمُ اللَّهُ مِنَ النِّعَمِ وَجِلِينَ [٤٣]، كَمَا يَرَاكُمْ مِنَ النِّقَمِ فَرِيقِينَ [٤٤]! إِنَّهُ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ

يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجاً فَقَدْ آمَنَ مَخُوفاً، وَمَنْ ضَيَّقَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ اخْتِبَاراً [٤٥] فَقَدْ ضَيَّعَ مَأْمُولاً [٤٦].

٣٤٩. وقال (عليه السلام): يَا أَسْرَى الرَّغْبَةِ [٤٧] أَقْصِرُوا [٤٨] فَإِنَّ الْمَعْرَجَ [٤٩] عَلَى الدُّنْيَا لَا يَرُوعُهُ [٥٠] مِنْهَا إِلَّا صَرِيفُ [٥١] أَتْيَابِ

الْجَدَّتَانِ [٥٢]. أَتَيْهَا النَّاسُ،

تَوَلَّوْا [٥٣] مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا، وَاعْدِلُوا بِهَا عَنْ ضَرَاوَةِ [٥٤] عَادَاتِهَا.

٣٥٠. وقال (عليه السلام): لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجْتَ مِنْ أَحَدٍ سَوْأً، وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلاً.

٣٥١. وقال (عليه السلام): إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَةُ حَاجَةٌ فَابْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله)، ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ،

فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ [٥٥]، فَيَقْضِي إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعِ الْأُخْرَى.

٣٥٢. وقال (عليه السلام): مَنْ ضَنَّ [٥٦] بِعَرَضِهِ فَلْيَدْعِ الْمِرَاءَ [٥٧].

٣٥٣. وقال (عليه السلام): مِنَ الْخُرْقِ [٥٨] الْمُعَاجَلَةُ قَبْلَ الْأَمْكَانِ، وَالْأَنَاءُ [٥٩] بَعْدَ الْفُرْصَةِ [٦٠].

٣٥٤. وقال (عليه السلام): لَا تَسْأَلْ عَمَّا لَا يَكُونُ، فَفِي الَّذِي قَدْ كَانَ لَكَ شُغْلٌ [٦١].

٣٥٥. وقال (عليه السلام): الْفِكْرُ مَرَأَةٌ صَافِيَةٌ، وَالْأَعْتِبَارُ [٦٢] مُنْذِرٌ [٦٣] نَاصِحٌ، وَكَفَى أَدْبَاباً لِنَفْسِكَ تَجَنُّبُكَ [٦٤] مَا كَرِهَتْهُ لِعَيْرِكَ.

٣٥٦. وقال (عليه السلام): الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عِلِمَ عَمِلَ، وَالْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ [٦٥] فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ.

٣٥٧. وقال (عليه السلام): يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَتَاعُ الدُّنْيَا خُطَامٌ [٦٦] مُوْبِيءٌ [٦٧] فَتَجَنَّبُوا

مَرَعَاهُ [٦٨]! قُلْعَتُهَا [٦٩] أَخْطَى [٧٠] مِنْ طُمَأْنِينَتِهَا [٧١]، وَبُلْغَتُهَا [٧٢] أَرْكَى [٧٣] مِنْ ثَرَوِيَّتِهَا، حُكِمَ عَلَى مُكْثَرٍ مِنْهَا بِالْفَاقَةِ [٧٤]، وَأُعِينَ

مَنْ غَنَى عَنْهَا [٧٥] بِالرَّاحَةِ، مَنْ رَاقَهُ [٧٦] زَبْرُجُهَا [٧٧] عُقِبَتْ [٧٨] نَاطِرِيهِ كَمَهَا [٧٩]، وَمَنْ

اسْتَشْعَرَ الشَّغْفَ [٨٠] بِهَا مَلَتْ ضَمِيرُهُ أَشْجَاناً [٨١]، لَهُنَّ رَقَصٌ [٨٢] عَلَى سُودَاءِ قَلْبِهِ [٨٣]: هُمْ يَسْغُلُهُ، وَغَمْ يَخْزِنُهُ، كَذَلِكَ حَتَّى

يُؤْخَذَ بِكَطْمِهِ [٨٤] فَيُلْقَى [٨٥] بِالْفَضَاءِ، مُنْقَطِعاً أَبْهَرَاهُ [٨٦]، هَيْئاً عَلَى اللَّهِ فَنَائِزُهُ، وَعَلَى الْإِخْوَانِ إِلْفَاؤُهُ [٨٧].

وَإِنَّمَا يَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الدُّنْيَا بَعَيْنِ الْأَعْتِبَارِ [٨٨]، وَيَقْتَاتُ [٨٩] مِنْهَا بِبَطْنٍ

الْأَضْطِرَارِ [٩٠]، وَيَسْمَعُ فِيهَا بِأَذُنِ الْمَقْتِ [٩١] وَالْأُبْعَاضِ، إِنْ قِيلَ أَثَرِي [٩٢] قِيلَ أَكْدَى [٩٣]! وَإِنْ فُرِحَ لَهُ بِالْبَقَاءِ خُزِنَ لَهُ بِالْفَنَاءِ! هَذَا

وَلَمْ يَأْتِهِمْ يَوْمٌ فِيهِ يُبْلِسُونَ [٩٤].

٣٥٨. وقال (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَضَعَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَالْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيَادَةً [٩٥] لِعِبَادِهِ عَنْ نِعْمَتِهِ، وَحَيَاشَةَ [٩٦]

لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ.

٣٥٩. وروى أنه (عليه السلام) قلما اعتدل به المنبر إلا قال أمام خطبته: أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ، فَمَا خَلَقَ امْرَأَةً عَبْتاً فَيُلْهَوُ [٩٧]، وَلَا تُرِكَ

سُدًى فَيُلْغَوُ [٩٨]! وَمَا دُنْيَاةٌ الَّتِي تَحَسَّنَتْ لَهُ بِخَلْفٍ [٩٩] مِنَ الْأَخِرَةِ الَّتِي قَبَّحَهَا سُوءُ النَّظَرِ عِنْدَهُ، وَمَا الْمَغْرُورُ الَّذِي ظَفِرَ مِنَ الدُّنْيَا

بِأَعْلَى هِمِّهِ كَالْأَخْرِ الَّذِي ظَفِرَ مِنَ الْأَخِرَةِ بِأَذُنِ سُهُمَتِهِ [١٠٠].

٣٦٠. وقال (عليه السلام): لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْأِسْلَامِ، وَلَا عِزَّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى، وَلَا مَعْقِلَ أَحْصَنَ مِنَ الْوَرَعِ، لَا شَفِيعَ أَنْجَحَ مِنَ التَّوْبَةِ،

وَلَا كَنْزَ أَعْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ، وَلَا مَالَ أَذْهَبَ لِلْفَاقَةِ مِنَ الرِّضَى بِالْقُوتِ، وَمَنْ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكَفَافِ فَقَدْ اتَّظَمَ الرَّاحَةَ [١٠١].

وَتَبَوُّا [١٠٢] خَفَضَ الدَّعَى [١٠٣]، والرَّغْبَةُ [١٠٤] مِفْتَاحُ النَّصَبِ [١٠٥]، وَمَطِيئَةُ [١٠٦] التَّعَبِ، وَالْجِرْصُ وَالْكِبْرُ وَالْحَسَدُ دَوَاعٍ إِلَى التَّقَحُّمِ فِي الذُّنُوبِ، وَالشَّرُّ جَامِعٌ مَسَاوِيءِ الْغُيُوبِ.

[١] وفي بعض النسخ: جاء.

[٢] إِقْبَالَ الْقُلُوبِ: رَغْبَتُهَا فِي الْعَمَلِ، وَإِدْبَارُهَا: مَلَكَهَا مِنْهُ.

[٣] نَبَأٌ مَا قَبْلُنَا: أَيْ خَبَرُهُمْ فِي قِصَصِ الْقُرْآنِ. وَنَبَأٌ مَا بَعْدُنَا: الْخَبَرُ عَنْ مَصِيرِ أُمُورِهِمْ، وَهُوَ يَعْلَمُ مِنْ سُنَّةِ اللَّهِ فَيَمُنُ قَبْلُنَا. وَحُكْمٌ مَا بَيَّنَّا: فِي الْأَحْكَامِ الَّتِي نُنَصُّ عَلَيْهَا.

[٤] رَدُّ الْحَجَرِ: كُنَايَةُ عَنْ مُقَابَلَةِ الشَّرِّ بِالْدَّفْعِ عَلَى فَاعِلِهِ لِيَرْتَدِعَ عَنْهُ، وَهَذَا إِذَا لَمْ يُمْكِنْ دَفْعُهُ بِالْإِحْسَنِ.

[٥] أَلْقَى دَوَاتَكَ: ضَعِ اللَّيْقَةَ فِيهَا.

[٦] جَلْفَةُ الْقَلَمِ - بَكْسَرُ الْجِيمِ - مَا بَيْنَ مَبْرَاهِ وَسُتْتِهِ.

[٧] الْقَرْمَطَةُ بَيْنَ الْحُرُوفِ: الْمُقَارَبَةُ بَيْنَهَا وَتَضْيِيقُ فَوَاصِلِهَا.

[٨] مَنَقَصَةٌ: نَقْصٌ وَعَيْبٌ.

[٩] مُغْضِلَةٌ: أُخْجِيئَةٌ بِقَصْدِ الْمُعَايَاةِ.

[١٠] شِبَّامٌ - كَكْتَابٌ - اسْمٌ حَى.

[١١] الرِّينِ: صَوْتُ الْبِكَاءِ.

[١٢] مَذَلَّةٌ أَى: مُوجِبَةٌ لِلذَّلِّ.

[١٣] الْإِكْيَاسُ - جَمْعُ كَيْسٍ - وَهْمُ الْعَقْلَاءِ.

[١٤] الْعَجْزَةُ - جَمْعُ عَاجِزٍ - وَهْمُ الْمُقْصِرُونَ فِي أَعْمَالِهِمْ لَغَلْبَةِ شَهَوَاتِهِمْ عَلَى عَقُولِهِمْ.

[١٥] الْوَزَعَةُ - بِالْتَحْرِيكِ - جَمْعُ وَازِعٍ، وَهُوَ الْحَاكِمُ يَمْنَعُ مِنْ مُخَالَفَةِ الشَّرِيعَةِ.

[١٦] البشُر - بالكسر - البَشاشَةُ والطلاقَةُ.

[١٧] مَعْمُور: أى غريق فى فكرته لاداء الواجب عليه لنفسه وملته.

[١٨] ضَنِين: بخيل.

[١٩] الخَلَّة - بالفتح - الحاجة.

[٢٠] الخَلِيقَةُ: الطبيعة.

[٢١] العَرِيكَةُ: النفس.

[٢٢] الصَّلْد: الحجر الصُّلب.

[٢٣] وفى بعض النسخ: ومصيره.

[٢٤] مَطْبُوع العلم: ما رسخ فى النفس وظهر أثره فى أعمالها، ومسموعه: منقوله ومحفوظه، والاول هو العلم حقاً.

[٢٥] إِقْبَال الدولة: كناية عن سلامتها وعلوها، كأنها مقبلة على صاحبها تطلبه للاخذ بزمامها، وإن لم يطلبها.

[٢٦] السَّرَائِر مَبْلُوءة: بلاها الله واختبرها وعلمها.

[٢٧] المَنْقُوص: المأخوذ عن رُشدِهِ وكمالهِ.

[٢٨] المَدْنُوع: المغشوش، مُصاب بالدَّخَل - بالتحريك - وهو مرض العقل والقلب.

[٢٩] أَصْلَبُهُمْ عُوداً: المراد أشدَّهم تمسكاً بدينهِ.

[٣٠] تَنْكُوه: تُسِيل دمه وتجرحه.

[٣١] اللَحْظَةُ: النظرة إلى مشتهى.

[٣٢] تَسْتَحِيلُهُ: تحوُّله عما هو عليه.

[٣٣] مَلَقَ - بالتحريك - تَمَلَّقَ.

[٣٤] العِىَ - بالكسر - العجز.

[٣٥] كَابَدَها: قاساها بلا إعداد أسبابها، فكأنه يحاذيها وتطارده.

[٣٦] عَطِبَ: انكسر، والمراد خَسِرَ.

[٣٧] الغَلَبَةُ: القَهْرُ.

[٣٨] يُظَاهِرُ أَى: يُعَاوَنُ.

[٣٩] الظَّلَمَةُ: جمع ظالم.

[٤٠] فُخْمًا أَى: عَظِيمًا ضَخْمًا.

[٤١] ٢. الْوَرَق - بفتح فكسر - الْفِضَّةُ، أَى ظَهَرَت الْفِضَّةُ، فَأُطْلِعَتْ رُؤُوسُهَا كَنَايَةً عَنِ الظُّهُورِ، وَوَضَحَ هَذَا بِقَوْلِهِ: إِنْ الْبِنَاءُ يَصِفُ لَكَ

الْغِنَى، أَى يَدُلُّ عَلَيْهِ.

[٤٢] هَذَا الْأَمْرُ: أَى الْمَوْتِ، لَمْ يَكُنْ تَنَاولُهُ لِصَاحِبِكُمْ أَوَّلَ فِعْلٍ لَهُ وَلَا آخِرَ فِعْلٍ لَهُ، بَلْ سَبَقَهُ مَيِّتُونَ وَسَيَكُونُ بَعْدَهُ، وَقَدْ كَانَ مَيِّتَكُمْ

هَذَا يَسَافِرُ لِبَعْضِ حَاجَاتِهِ فَاحْسِبُوهُ مَسَافِرًا، إِذَا طَالَ زَمَنُ سَفَرِهِ فَإِنَّكُمْ سَتَتَلَاقُونَ مَعَهُ وَتَقْدُمُونَ عَلَيْهِ عِنْدَ مَوْتِكُمْ.

[٤٣] وَجَلِيلِينَ: خَائِفِينَ.

[٤٤] فَرِيقَيْنِ: فَرِيعَيْنِ.

[٤٥] اخْتِبَارًا: امْتَحَانًا مِنَ اللَّهِ.

[٤٦] ضَيَّعَ مَأْمُولًا: خَسِرَ أَجْرًا كَانَ يَرْتَجِيهِ.

[٤٧] أُسْرَى: جَمَعَ أُسِيرَ. وَالرَّغْبَةُ: الطَّمَعُ.

[٤٨] أَقْصِرُوا: كُفُّوا.

[٤٩] الْمُعْرِجُ: الْمَائِلُ إِلَى الشَّيْءِ وَالْمُعْوَلُ عَلَيْهِ.

[٥٠] يَرُوعُهُ: يَفْزَعُهُ.

[٥١] الصَّرِيفُ: صَوْتُ الْإِنْسَانِ وَنَحْوُهَا عِنْدَ الْإِصْطِكَاعِ.

[٥٢] الْجِدَّتَانِ - بِالْكَسْرِ - النَوَائِبُ.

[٥٣] تَوَلَّى الشَّيْءَ: تَحَمَّلَ وَلَايَتَهُ لِيَقُومَ بِهِ.

[٥٤] الضَّرَاوَةُ: اللَّهَجُ بِالشَّيْءِ وَالْوُلُوعُ بِهِ، أَى: كُفُّوا أَنْفُسَكُمْ عَنِ اتِّبَاعِ مَا تَدْفَعُ إِلَيْهِ عَادَاتُهَا.

[٥٥] الْحَاجَتَانِ: الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ وَحَاجَتُكَ، وَالْأَوَّلَى مَقْبُولُهُ مُجَابَهُ قِطْعًا.

[٥٦] ضَنَّ: بَخِلَ.

[٥٧] المِرَاء: الجدال فى غير حق، وفى تركه صَوْنٌ للعرض عن الطعن.

[٥٨] الخرق - بالضم - الحُمُق وضد الرفق.

[٥٩] الاناء: التأنى.

[٦٠] الفرصة: ما يَمَكِّنك من مطلوبك.

[٦١] لا تَسْأَل عما لا يكون أى: لا تتمن من الامور بعيدها، فكفاك من قريبها ما يشغلك.

[٦٢] الاغْتِبَار: الاعتاظ بما يحصل للغير ويترتب على أعماله.

[٦٣] مُنْذِر: مخوف محذر.

[٦٤]

[٦٥] العلم يهتف بالعمل: يطلبه ويناديه.

[٦٦] الحُطَام - كغُرَاب - ما تكسر من يبس النبات.

[٦٧] مُوْبِىء أى: ذو وباء مُهْلِك.

[٦٨] مَرْعَاه: محل رَغِيهِ والتناول منه.

[٦٩] القُلْعَةُ - بالضم - عدم سكونك للتوطن.

[٧٠] أَحْظَى أى: أسعد.

[٧١] طمأنيتها: سكونها وهدوءها.

[٧٢] البُلْغَةُ - بالضم - مقدار ما يُتَبَلَّغُ به من القوت.

[٧٣] أَزَكَى - هنا - اُنْمَى وأكثر.

[٧٤] المُكْثَرُ بالدنيا: حكم الله عليه بالفقر، لانه كلما أكثر زاد طمعه وطلبه، فهو فى فقر دائم إلى ما يطمع فيه.

[٧٥] غَنِىَ - كَرَضِيَ - استغنى.

[٧٦] رَأَقَهُ: أعجبه وحسُنَ فى عينه.

[٧٧] الزَّبْرَج - بكسر فسكون فكسر - الزينة.

[٧٨] اغْتَبَّت الشيء: تركته عقبها أى بعدها.

[٧٩] الكَمَّة - محركة - العمى.

[٨٠] الشَّغَف - بالغين، محركة - الولوع وشدة التعلق.

[٨١] الاشْجَان: الاحزان.

[٨٢] رَقَص - بالفتح وبالتحريك - حركة واثب.

[٨٣] سُوَيْدَاء القلب: حَبْتِه.

[٨٤] الكَظَم - محركة - مَخْرَج النفس.

[٨٥] يُلْقَى: يُطْرَح وَيُنْبَذ.

[٨٦] الابْهَرَان: وَرِيدَا العنق، وانقطاعهما كناية عن الهلاك.

[٨٧] إِلْقَاؤُه: المراد - هنا - طرحه فى قبره.

[٨٨] الاعتبار: أخذ العِبْرَة والعِظَة.

[٨٩] يَفْتَتَات: يأخذ من القوت.

[٩٠] بَطْنُ الاضطِرَار: ما يكفى بطن المضطر، وهو ما يُزِيل الضرورة.

[٩١] المَقْت: الكُرْه والسَخَط.

[٩٢] فلان أَثْرَى أى: اسْتَغْنَى.

[٩٣] أَكْدَى أى: افْتَقَرَ.

[٩٤] أَبْلَسَ: يئس وتحير، ويوم الخَيْرَة: يوم القيامة.

[٩٥] زيادة - بالذال - أى: منعاً لهم عن المعاصى الجالبة للنقم.

[٩٦] حَيَاشَة: من حاش الصيد: جاءه من حو اليه ليصرفه إلى الجباله ويسوقه إليها ليصيده، أى: سَوْقا إلى جَنَّتِه.

[٩٧] لَهَا: تَلَهَّى بِلَذَّاتِه.

[٩٨] لَغَا: أَتَى بِاللَّغْوِ، وَهُوَ مَا لَا فَائِدَةَ فِيهِ.

[٩٩] خَلَفَ - بَفَتْحِ اللَّامِ -: مَا يَخْلُفُ الشَّيْءَ وَيَأْتِي بَعْدَهُ.

[١٠٠] السُّهُمَةُ - بِالضَّمِّ -: النَصِيبُ.

[١٠١] انتَظَمَ الرَّاحَةُ: مِنْ قَوْلِكَ انتَظَمَهُ. بِالرَّمَحِ: أَيْ أَنْفَذَهُ فِيهِ، كَأَنَّهُ ظَفَرَ بِالرَّاحَةِ.

[١٠٢] تَبَوَّأَ: أَنْزَلَ.

[١٠٣] الْخَفْضُ: أَيْ السَّعَةُ، وَالِدَعَةُ - بِالتَّحْرِيكِ - كَالْخَفْضِ، وَالْإِضَافَةُ عَلَى حَدِّ «كَرَى النَّوْمَ».

[١٠٤] الرَّغْبَةُ: الطَّمَعُ.

[١٠٥] النَّصَبُ - بِالتَّحْرِيكِ -: أَشَدُّ التَّعَبِ.

[١٠٦] الْمَطِيئَةُ: مَا يُمْتَنَّى وَيُرَكَّبُ مِنْ دَابَّةٍ وَنَحْوِهَا.

٣٦١. وَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ، وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ، مَسَاجِدُهُمْ يَوْمِنَا غَامِرَةٌ مِنَ الْبَنَى، خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى، سُكَّانُهَا وَغَمَارُهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ، مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ، وَإِلَيْهِمْ تَأْوِي الْخَطِيئَةُ، يَرُدُّونَ مَنْ شَدَّ عَنْهَا فِيهَا، وَيَسُوقُونَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا إِلَيْهَا، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: فَبِى خَلَقْتُ لَأَبْعَثَنَّ عَلَى أُولَئِكَ فِتْنَةً أَتْرُكُ الْحَلِيمَ فِيهَا حَيْرَانَ، وَقَدْ فَعَلَ، وَنَحْنُ نَسْتَفِيلُ اللَّهُ عَثْرَةَ الْعُقَلَاءِ،

٣٦٢. وَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْإِنصَارِيِّ:

يَا جَابِرُ، قِوَامُ [الدِّينِ وَ] الدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ: عَالِمٌ مُسْتَعْمِلٌ عِلْمَهُ، وَجَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَجَوَادٌ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ، وَفَقِيرٌ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا؛ فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَنْكَفَ **ب** الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَإِذَا بَخِلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا، يَا جَابِرُ، مَنْ كَثُرَتْ نِعَمُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ إِلَيْهِ، فَمَنْ قَامَ اللَّهُ فِيهَا بِمَا يَجِبُ عَرْضَهَا **ب** لِلدَّوَامِ وَالْبَقَاءِ، وَمَنْ لَمْ يَقُمْ لَهُ فِيهَا بِمَا يَجِبُ عَرْضَهَا لِلزَّوَالِ وَالْفَنَاءِ،

٣٦٣. وَرَوَى ابْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ فِي تَارِيخِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى الْفَقِيهِ. وَكَانَ مِمَّنْ خَرَجَ لِقِتَالِ الْحِجَابِ مَعَ ابْنِ الْأَشْعَثِ. أَنَّهُ

قال فيما كان يحضُّ به الناسَ على الجهاد: إني سمعتُ علياً (عليه السلام) يقول يوم لقينا أهل الشام:

أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عَدُوَّنَا يَعْمَلُ بِهِ وَمُنْكَرًا يَدْعَى إِلَيْهِ، فَانْكِرْهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَبَرَى **ث ٣ ب**، وَمَنْ انْكِرْهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَهُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ، وَمَنْ انْكِرْهُ بِالسَّيْفِ لَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَكَلِمَةُ الظَّالِمِينَ السُّفْلَى، فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى، وَقَامَ عَلَى الطَّرِيقِ، وَنَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ.

٣٦٤، وقد قال (عليه السلام) في كلام غير هذا يجرى هذا المجرى: فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ، وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ فَذَلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخِصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَمُضْطَبَّعٌ خَصْلَةً، وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخِصْلَتَيْنِ **ث ٤ ب** مِنْ الثَّلَاثِ وَتَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ، وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِانْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ.

وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَفَفْتُهُ **ث ٥ ب** فِي بَحْرِ لُجِّي **ث ٦ ب**، وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجْلِ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدَلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.

٣٦٥، وعن أبي جَحْفَةَ قَالَ: سمعتُ أمير المؤمنين (عليه السلام) يقول: أَوَّلُ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ **ث ٧ ب** مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ، ثُمَّ بِالسِّيَئَةِ كُمْ، ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ، فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا، وَلَمْ يُنْكَرْ مُنْكَرًا، قُلُوبُكُمْ فَجُعِلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ، وَأَسْفَلُهُ أَعْلَاهُ.

٣٦٦، وقال (عليه السلام): إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرَى **ث ٨ ب**، وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبَيءٌ **ث ٩ ب**.

٣٦٧، وقال (عليه السلام): لَا تَأْمَنْ عَلَى خَيْرٍ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَذَابَ اللَّهِ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ وَلَا تَيَأَسَنَّ لِشَرِّ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ **ث ١٠ ب**، لِقَوْلِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: (إِنَّهُ لَا يَيَأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ)

٣٦٨، وقال (عليه السلام): الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ، وَهُوَ زِمَامٌ يُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ.

٣٦٩، وقال (عليه السلام): الرِّزْقُ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ، وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنَّ لَمْ تَأْتِهِ آتَاكَ، فَلَا تَحْمِلْ هَمَّ سَيِّئِكَ عَلَى هَمِّ يَوْمِكَ! كَفَاكَ كُلُّ يَوْمٍ مَا فِيهِ، فَإِنَّ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيُؤْتِيكَ فِي كُلِّ غَدٍ جَدِيدَ مَا قَسَمَ لَكَ، وَإِنْ لَمْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَمَا تَصْنَعُ بِالْهَمِّ لِمَا لَيْسَ لَكَ، وَلَنْ يَسْبِقَكَ إِلَى رِزْقِكَ طَالِبٌ، وَلَنْ يَغْلِبَكَ عَلَيْهِ غَالِبٌ، وَلَنْ يُبْطِئَ عَنْكَ مَا قَدْ قُدِّرَ لَكَ. وقد مضى هذا

الكلام فيما تقدم من هذا الباب، إلا أنه هنا أوضح وأشرح، فلذلك كررناه على القاعدة المقررة في أول هذا الكتاب.

٣٧٠، وقال (عليه السلام): رَبُّ مُسْتَقْبَلِ يَوْمٍ لَيْسَ بِمُسْتَدْبِرِهِ **ث ١١ ب**، وَمَغْبُوطٌ **ث ١٢ ب** فِي أَوَّلِ لَيْلِهِ قَامَتْ بِوَآكِيهِ فِي آخِرِهِ.

٣٧١، وقال (عليه السلام): (الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ [ث١٣ب](#) مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ، فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِي وَثَاقِهِ، فَاخْزَنْ [ث١٤ب](#) لِسَانَكَ كَمَا

تَخْزُنُ ذَهَبَكَ وَوَرِقَكَ [ث١٥ب](#)، فَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً [وَجَلَبَتْ نِقْمَةً،

٣٧٢، وقال (عليه السلام): لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ، [بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ،] فَإِنَّ اللَّهَ سَبَحَانَهُ قَدْ فَرَضَ عَلَى جَوَارِحِكَ كُلِّهَا فَرَائِضَ يَحْتَاجُ

بِهَا عَلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ،

٣٧٣، وقال (عليه السلام): اخْذِرْ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ، وَيَفْقِدَكَ عِنْدَ طَاعَتِهِ، فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ، وَإِذَا قَوَّيْتَ قَافُوَ عَلَى طَاعَةِ

اللَّهِ، وَإِذَا ضَعُفْتَ فَاضْغُفْ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ،

٣٧٤، وقال (عليه السلام): (الرُّكُوتُ إِلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا تُعَايِنُ [ث١٦ب](#) مِنْهَا جَهْلٌ، وَالتَّقْصِيرُ فِي حُسْنِ الْعَمَلِ إِذَا وَثِقْتَ بِالثَّوَابِ عَلَيْهِ

غَبْنٌ [ث١٧ب](#)، وَالطَّمَأْنِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ الْأَخْتِبَارِ عَجْزٌ،

٣٧٥، وقال (عليه السلام): مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَى إِلَّا فِيهَا، وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا،

٣٧٦، وقال (عليه السلام): مَنْ طَلَبَ شَيْئًا نَالَهُ أَوْ بَعْضَهُ،

٣٧٧، وقال (عليه السلام): مَا خَيْرٌ بِخَيْرِ بَعْدَهُ النَّارُ، وَمَا شَرٌّ بِشَرِّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ، وَكُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ مَحْقُورٌ [ث١٨ب](#)، كُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ

عَافِيَةٌ،

٣٧٨، وقال (عليه السلام): أَلَا وَإِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ مَرَضُ الْبَدَنِ، وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ،

أَلَا وَإِنَّ مِنَ النَّعَمِ سَعَةِ الْمَالِ، وَأَفْضَلُ مِنْ سَعَةِ الْمَالِ صِحَّةُ الْبَدَنِ، وَأَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ،

٣٧٩، وقال (عليه السلام): مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ،

وفى روايته أخرى: مَنْ فَاتَهُ حَسَبُ نَفْسِهِ لَمْ يَنْفَعَهُ حَسَبُ آبَائِهِ،

٣٨٠، وقال (عليه السلام): (لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَسَاعَةٌ يُرْمُ [ث٢٠ب](#) مَعَاشَهُ، وَسَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ

لَذَّتِهَا فِيمَا يَجِلُّ وَيَجْمُلُ،

وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَّةً [ث٢١ب](#) لِمَعَاشٍ، أَوْ خُطْوَةً فِي مَعَادٍ [ث٢٢ب](#)، أَوْ لَذَّةً فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ،

٣٨١، وقال (عليه السلام): ازْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُبْصِرَكَ اللَّهُ عَوْرَاتِهَا، وَلَا تَغْفُلْ فَلَسْتَ بِمَغْفُولٍ عَنْكَ •

٣٨٢، وقال (عليه السلام): (تَكَلَّمُوا تُعْرِفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ،

- ٣٨٣ وقال (عليه السلام): خُذْ مِنَ الدُّنْيَا مَا أَتَاكَ، وَتَوَلَّ عَمَّا تَوَلَّى عَنْكَ، فَإِنَّ أَنتَ لَمْ تَفْعَلْ فَأُجْمِلْ فِي الطَّلَبِ **ث٢٣ب**.
- ٣٨٤ وقال (عليه السلام): رُبَّ قَوْلٍ أَنْفَذَ مِنْ صَوْتِ **ث٢٤ب**.
- ٣٨٥ وقال (عليه السلام): كُلُّ مُقْتَصِرٍ **ث٢٥ب** عَلَيْهِ كَافٍ،
- ٣٨٦ وقال (عليه السلام): (الْمَنِيَّةُ **ث٢٦ب** وَلَا الدِّيَّةُ **ث٢٧ب** • وَالتَّقْلُّ **ث٢٨ب** وَلَا التَّوَسُّلُ **ث٢٩ب**، وَمَنْ لَمْ يُعْطَ قَاعِدًا لَمْ يُعْطَ قَائِمًا **ث٣٠ب**، وَالدهْرُ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ، وَيَوْمٌ عَلَيْكَ، فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطُرْ، وَإِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ •.
- ٣٨٧ وقال (عليه السلام): نِعَمَ الطَّيِّبُ الْمُسْكُ، خَفِيفٌ مَحْمُولُهُ، عَطِرٌ رِيحُهُ،
- ٣٨٨ وقال (عليه السلام): ضَعُ فَخْرَكَ، وَاحْطُطْ كِبْرَكَ، وَادْكُرْ قَبْرَكَ،
- ٣٨٩ وقال (عليه السلام): إِنَّ لِلْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ حَقًّا: فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، وَحَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ،
- ٣٩٠ وقال (عليه السلام): الْعَيْنُ حَقٌّ، وَالرُّقَى حَقٌّ، وَالسُّحْرُ حَقٌّ، وَالْقَالَ **ث٣١ب** حَقٌّ، وَالطَّيْبَةُ **ث٣٢ب** لَيْسَتْ بِحَقٍّ، وَالْعَدْوَى لَيْسَتْ بِحَقٍّ، وَالطَّيِّبُ نُشْرَةٌ **ث٣٣ب**، وَالْعَسَلُ نُشْرَةٌ، وَالرُّكُوبُ نُشْرَةٌ، وَالنَّظَرُ إِلَى الْخَضِرَةِ نُشْرَةٌ،
- ٣٩١ وقال (عليه السلام): (مُقَارَبَةُ النَّاسِ فِي أَخْلَاقِهِمْ أَمْنٌ مِنْ غَوَائِلِهِمْ **ث٣٤ب**،
- ٣٩٢ وقال (عليه السلام) لبعض مخاطبيه، وقد تكلم بكلمة يُسْتَصَغَّرُ مثله عن قول مثلها: لَقَدْ طُرْتُ شَكِيرًا، هَدَرْتُ سَقْبًا. والشكير هاهنا: أول ما ينبت من ريش الطائر قبل أن يقوى ويستحصف، والسقب: الصغير من الابل ولا يهدر إلا بعد أن يستفحل ،
- ٣٩٣ وقال (عليه السلام): مَنْ أَوْمَأَ **ث٣٥ب** إِلَى مُتَفَاوِتِ **ث٣٦ب** خَذَلَتْهُ الْجِيلُ **ث٣٧ب**،
- ٣٩٤ وقال (عليه السلام) وَقَدْ سُئِلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِمْ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ:
- إِنَّا لَا نَمْلِكُ مَعَ اللَّهِ شَيْئًا، وَلَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَنَا، فَمَتَى مَلَكَنَا مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنَّا **ث٣٨ب** كَلَّفْنَا، وَمَتَى أَخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفَهُ عَلَيْنَا،
- ٣٩٥ وقال (عليه السلام) لعمار بن ياسر رحمه الله، وقد سمعه يراجع المغيرة بن شعبه كلاماً: دَعُهُ يَا عَمَّارُ، فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَتْهُ الدُّنْيَا، وَعَلَى عَمَدٍ لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ **ث٣٩ب**، لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَازِرًا لِسَقَطَاتِهِ،
- ٣٩٦ وقال (عليه السلام): مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعِ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ • وَأَحْسَنُ مِنْهُ تِيَةُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ،
- ٣٩٧ وقال (عليه السلام): مَا اسْتَوْدَعَ اللَّهُ أَمْرًا عَقْلًا إِلَّا اسْتَنْقَدَهُ **ث٤٠ب** بِهِ يَوْمًا •.

٣٩٨ وقال (عليه السلام): مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَغَهُ،

٣٩٩ وقال (عليه السلام): الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ [ث٤١ب](#)،

٤٠٠ وقال (عليه السلام): التَّقَى رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ،

٤٠١ وقال (عليه السلام): لَا تَجْعَلَنَّ ذَرْبَ [ث٤٢ب](#) لِسَانِكَ عَلَى مَنْ أَنْطَقَكَ، وَبَلَاغَهُ قَوْلُكَ عَلَى مَنْ سَدَّدَكَ [ث٤٣ب](#)،

٤٠٢ وقال (عليه السلام): كَفَاكَ أَدْبًا لِنَفْسِكَ اجْتِنَابُ مَا تَكْرَهُهُ مِنْ غَيْرِكَ،

٤٠٣ وقال (عليه السلام): مَنْ صَبَرَ صَبَرَ الْأَحْزَارِ، وَإِلَّا سَلَّاتِ [ث٤٤ب](#) سُلُوءُ الْأَعْمَارِ [ث٤٥ب](#)،

٤٠٤ وفي خبر آخر أنه (عليه السلام) قال للاشعث بن قيس معزياً: إِنْ صَبَرْتَ صَبَرَ الْأَكَارِمِ، وَإِلَّا سَلَوْتَ سُلُوءَ الْبَهَائِمِ،

٤٠٥ وقال (عليه السلام) في صفة الدنيا: تَغْرُ وَتَضُرُّ وَتَمُرُّ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَهَا ثَوَاباً لِأَوْلِيَائِهِ، وَلَا عِقَاباً لِأَعْدَائِهِ، وَإِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا

كَرَّكِبَ بَيْنَنَا هُمْ حَلُّوا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَارْتَحَلُوا [ث٤٦ب](#)،

٤٠٦ وقال لابنه الحسن (عليهما السلام): يَا بُنَيَّ لَا تُخْلَفَنَّ وَرَاءَكَ شَيْئاً مِنَ الدُّنْيَا، فَإِنَّكَ تُخْلَفُهُ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: إِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ

بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعَدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ، وَإِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَفَشَقِيَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ [فَكُنْتَ عَوْتاً لَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، وَلَيْسَ أَحَدٌ هَذَيْنِ حَقِيقاً أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ،

و يروى هذا الكلام على وجه آخر، وهو:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الَّذِي فِي يَدِكَ مِنَ الدُّنْيَا قَدْ كَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَكَ، وَهُوَ صَائِرٌ إِلَى أَهْلِ بَعْدِكَ، وَإِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: رَجُلٌ عَمِلَ

فِيهَا جَمَعْتَهُ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعَدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ، أَوْ رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَفَشَقِيَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ، وَلَيْسَ أَحَدٌ هَذَيْنِ أَهْلاً أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلَى

نَفْسِكَ تَحْمِلَ لَهُ عَلَى ظَهْرِكَ، فَارْجُ لِمَنْ مَضَى رَحْمَةُ اللَّهِ، لِمَنْ بَقِيَ رِزْقُ اللَّهِ،

٤٠٧ وقال (عليه السلام) لقائل قال بحضرته: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ،

تَكَلَّمَكَ أَمُّكَ، أَتَدْرِي مَا الْأَسْتَغْفَارُ؟ إِنَّ الْأَسْتَغْفَارَ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ، وَهُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتْنَةِ مَعَانَ:

أَوَّلُهَا: النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى،

وَالثَّانِي: الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَداً،

وَالثَّالِثُ: أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعُهُ،

وَالرَّابِعُ : أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَعَتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا ،

وَالْخَامِسُ : أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ [ث٤٧ب](#) فَتُذَيِّبَهُ بِالْأُخْزَانِ ، حَتَّى يُلْصِقَ الْجِلْدُ بِالْعَظْمِ ، وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ ،

وَالسَّادِسُ : أَنْ تُذَيِّقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَدَقَّتْهُ خِلَاوَةُ الْمُعْصِيَةِ ،
فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ : أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ ،

٤٠٨، وقال (عليه السلام): الْحِلْمُ عَشِيرَةُ [ث٤٨ب](#) ،

٤٠٩، وقال (عليه السلام): مَسْكِينُ ابْنِ آدَمَ: مَكْتُومُ الْأَجَلِ ، مَكْنُونُ [ث٤٩ب](#) الْعِلَلِ ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ ، تَوَلَّمُهُ الْبَقَّةُ ، وَتَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ [ث٥٠ب](#) ،
وَتُتَبِّئُهُ [ث٥١ب](#) الْعَرَقَةُ [ث٥٢ب](#) ،

٤١٠، وروى أنه (عليه السلام) كان جالسا في أصحابه، فمرت بهم امرأة جميلة، فرمقها القوم بأبصارهم ،
فقال (عليه السلام): إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِحُ [ث٥٣ب](#) ، وَإِنَّ ذَلِكَ سَبَبُ هَبَابِهَا [ث٥٤ب](#) ، فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تُعْجِبُهُ فَلْيُلَامِسْ أَهْلَهُ ، فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَةٌ كَأَمْرَأَةٍ ،
فقال رجل من الخوارج: قاتله الله كافرا ما أفقهه ،
فوثب القوم ليقتلوه ،

فقال (عليه السلام): رُوِيَ [ث٥٥ب](#) ، إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبٍّ ، أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ •

٤١١، وقال (عليه السلام): كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سَبِيلَ غَيْبِكَ مِنْ رُشْدِكَ ،

٤١٢، وقال (عليه السلام): أَفْعَلُوا الْخَيْرَ وَلَا تَحْقِرُوا مِنْهُ شَيْئًا ، فَإِنَّ صَغِيرَهُ كَبِيرٌ وَقَلِيلُهُ كَثِيرٌ ، وَلَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: إِنَّ أَحَدًا أَوْلَى بِفِعْلِ الْخَيْرِ مِنِّي فَيَكُونَ وَاللَّهِ كَذَلِكَ ، إِنَّ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَهْلًا ، فَمَهْمَا تَرَكْتُمُوهُ مِنْهُمَا كَفَاكُمُوهُ أَهْلُهُ [ث٥٦ب](#) ،

٤١٣، وقال (عليه السلام): مَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عِلَانِيَتَهُ ، وَمَنْ عَمِلَ لِدِينِهِ كَفَاهُ اللَّهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ ، وَمَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ ،

٤١٤، وقال (عليه السلام): الْحِلْمُ غَطَاءٌ سَاتِرٌ ، وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ ، فَاسْتُرْ خَلْلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ ، وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ ،

٤١٥، وقال (عليه السلام): إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَخْتَصُّهُمْ بِالنِّعَمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ ، فَيَقْرُءُهُمْ [ث٥٧ب](#) فِي أَيْدِيهِمْ مَا بَدَّلُوها ، فَإِذَا مَنَعُوها نَزَعَهَا مِنْهُمْ ،

ثُمَّ حَوَّلَهَا إِلَى غَيْرِهِمْ.

٤١٦ وقال (عليه السلام): لَا يَتَّبِعِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَتَّقَ بِخَصْلَتَيْنِ: الْغَافِيَةِ، وَالْغِنَى: بَيْنَا تَرَاهُ مُعَافَى إِذْ سَقِمَ، وَعَنِيًّا إِذْ أَفْتَقَرَ،

٤١٧ وقال (عليه السلام): مَنْ شَكَأَ الْحَاجَةَ إِلَى مُؤْمِنٍ فَكَأَنَّمَا شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ، وَمَنْ شَكَاهَا إِلَى كَافِرٍ فَكَأَنَّمَا شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ،

٤١٨ وقال (عليه السلام) فِي بَعْضِ الْأَعْيَادِ: إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبَلَ اللَّهُ صِيَامَهُ وَشَكَرَ قِيَامَهُ، وَكُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ يَوْمٌ عِيدٌ،

٤١٩ وقال (عليه السلام): إِنَّ أَعْظَمَ الْحَسَرَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَسْرَةُ رَجُلٍ كَسَبَ مَالًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ، فَوَرَّثَهُ رَجُلًا فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ

سُبْحَانَهُ، فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ، وَدَخَلَ الْأَوَّلُ بِهِ النَّارَ.

٤٢٠ وقال (عليه السلام): إِنَّ أَخْسَرَ النَّاسِ صَفْقَةً **٥٨٨ب**، وَأَخْيَبُهُمْ سَعْيًا، رَجُلٌ أَخْلَقَ بَدَنَهُ **٥٩٩ب** فِي طَلَبِ آمَالِهِ، وَلَمْ تُسَاعِدْهُ

الْمَقَادِيرُ عَلَى إِرَادَتِهِ، فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا

بِحَسْرَتِهِ، وَقَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبَعَتِهِ **٦٠٠ب**.

١ب اسْتَنَكَفَ: رَفُضَ وَأَبَى،

٢ب عَرَضَهَا أَى: جَعَلَهَا غَرَضَةً، أَى نَصَبَهَا لَهُ،

٣ب بَرَىءَ: سَلِمَ وَتَخَلَّصَ مِنَ الْأَثَمِ،

٤ب أَشْرَفَ الْخَصْلَتَيْنِ: مِنْ إِضَافَةِ الصِّفَةِ لِلْمَوْصُوفِ، أَى الْخَصْلَتَيْنِ الْفَائِظَتَيْنِ فِي الشَّرَفِ عَنِ الثَّالِثَةِ، وَلَيْسَ مِنْ قَبِيلِ إِضَافَةِ اسْمِ

التَّفْضِيلِ إِلَى مُتَعَدِّدٍ،

٥ب النَّفْثَةُ - كَالنَّفْخَةِ - : يَرَادُ مَا يَمَازِجُ النَّفْسَ مِنَ الرِّيقِ عِنْدَ النَّفْخِ،

٦ب لُجَى: كَثِيرُ الْمَوْجِ،

٧ب تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ: بِمَعْنَى يُخْلَدُ أَثَرًا شَدِيدًا عَلَيْكُمْ إِذَا قَمْتُمْ بِهِ،

٨ب مَرَىءَ: مِنْ مَرَأِ الطَّعَامِ - مِثْلُهُ الرِّاءُ - مَرَأَةٌ، فَهُوَ مَرَىءٌ: أَى هُنَىءٌ حَمِيدُ الْعَاقِبَةِ،

٩ب وَبَىءَ: وَخِيمُ الْعَاقِبَةِ، وَتَقُولُ: أَرْضٌ وَبِئَتْ، أَى كَثِيرَةُ الْوَبَاءِ وَهُوَ الْمَرَضُ الْعَامُ،

١٠ب رَوْحُ اللَّهِ - بِالْفَتْحِ - : رَحْمَتُهُ،

ث١١ب [رُبَّ مُسْتَقْبَلٍ يَوْمًا لَيْسَ بِمُسْتَتَدِيرِهِ](#) أى: ربما يستقبل شخص يوماً فيموت، ولا يستدبره أى لا يعيش بعده فيخلفه وراءه ،

ث١٢ب [المُعْبُوطُ](#): المنظور إلى نعمته ،

ث١٣ب [الوَثَاقُ](#) - كَسَحَاب - :ما يُشَدُّ به ويُرَبَطُ، أى: أنت مالك لكلامك قبل أن يصدر عنك، فإذا تكلمت به صرّحتَ مملوكاً له ،

ث١٤ب [خَزَنَ](#) - كَنَصَرَ - :حَفِظَ ومنع الغيرَ من الوصول إلى مخزونه ،

ث١٥ب [الوَرِقُ](#) - بفتح فكسر - :الْفِضَّةُ ،

ث١٦ب [تُعَايِنُ](#) أى: ترى بعينك من الدِّينَا تَقَلُّباً وتحوُّلاً، لا ينقطع ولا يختص بخير ولا شرير ،

ث١٧ب [الغَبْنُ](#) - بالفتح - :الخسارة الفاحشة ،

ث١٨ب [المَحْقُورُ](#): الحقير المُحَقَّرُ ،

ث١٩ب [الفاقة](#): الفقر ،

ث٢٠ب [يَرُمُّ](#) - بكسر الراء وضمها - أى: يُصْلِحُ ،

ث٢١ب [المَرَمَّةُ](#) - بالفتح - :الاصلاح ،

ث٢٢ب [المَعَادُ](#): ما تعود إليه فى القيامة ،

ث٢٣ب [أَجْعَلُ](#) فى الطلبِ أى :ليكنْ طلبك جميلاً واقفاً بك عند الحق ،

ث٢٤ب [الصَّوْلُ](#) - بالفتح - :السَّطْوَةُ ،

ث٢٥ب [مُقْتَصِرٌ](#) - بفتح الصاد - :اسم مفعول، وإذا اقتصرت على شيء فقنعت به فقد كفاك ،

ث٢٦ب [الْمَنِيَّةُ](#) أى: الموت ،

ث٢٧ب [الدَّيِّيَّةُ](#): التذلل والنفاق ،

ث٢٨ب [التَقَلُّلُ](#) أى: الاكتفاء بالقليل ،

ث٢٩ب [التَّوَسَّلَ](#): طلب الوسيلة من الناس ،

ث٣٠ب [كنى](#) بالعود عن سهولة الطلب وبالقيام عن التعسف فيه ،

ث٣١ب [الْقَالَ](#): الكلمة الحسنة يُنفاءل بها ،

ث٣٢ [ب](#) الطَّيْرَةُ: التشاؤم ,

ث٣٣ [ب](#) النُّشْرَةُ: العَوْدَةُ والرَّقِيَّةُ ,

ث٣٤ [ب](#) غَوَائِلُ: جمع غائلة، وهى العداوة وما تجلبه من الشرور ,

ث٣٥ [ب](#) أَوْمًا: أشار، والمراد طلب وأراد ,

ث٣٦ [ب](#) الْمُتَفَاوِتُ: المتباعد ,

ث٣٧ [ب](#) خَذَلْتَهُ الْحِيلَ: تخلت عنه عند حاجته إليها ,

ث٣٨ [ب](#) أَثْلَكَ بِهِ مِنَّا: أى فوق طاقتنا ,

ث٣٩ [ب](#) على عمْد: متعلق بلبس، أى أوقع نفسه فى اللبس وهو - الشُّبْهُةُ - عامداً لتكون الشبهه عذراً له فى زلاته ,

ث٤٠ [ب](#) ما اسْتَوْدَعَ الله امرءاً عقلاً إلا اسْتَنْقَذَهُ: أى إن الله لا يهب العقل، إلا حيث يريد النجاة، فمتى أعطى شخصاً عقلاً خلّصه به من شقاء الدارين ,

ث٤١ [ب](#) القلب مُصْحَفُ البصر أى :ما يتناوله البصر يحفظ فى القلب كأنه يكتب فيه ,

ث٤٢ [ب](#) الذَّرَبُ: الجِدَّةُ ,

ث٤٣ [ب](#) التَّسْلِيدُ: التقويم والتثقيف ,

ث٤٤ [ب](#) سَلَا: نَسَى ,

ث٤٥ [ب](#) الاغْمارُ: جمع غمر مثلث الاول، وهو الجاهل لم يجرب الامور ,

ث٤٦ [ب](#) صاح بهم سائقهم فارتحلوا أى: بينما هم قد حلّوا فاجأهم صائح الاجل وهو سائقهم بالرحيل فارتحلوا ,

ث٤٧ [ب](#) السُّحْتُ - بالضم - المال من كسب حرام ,

ث٤٨ [ب](#) خَلَقَ الْجَلْمَ يَجْمَعُ إِلَيْكَ من معاونه الناس لك ما يجتمع لك بالعشيرة، لانه يُؤَلِيكَ مَحَبَّةَ الناس فكأنه عشيرة ,

ث٤٩ [ب](#) مَكْنُونٌ أى: مستور العِلل والامراض لا يعلم من أين تأتية ,

ث٥٠ [ب](#) الشَّرْقَةُ: الغَصَّةُ بالرَّيْقِ ,

ث٥١ [ب](#) تَتَيْنُ رِيحُهُ: تُوسِخُهَا ,

ث٥٢ العَرَقَةُ: الواحد من العَرَقِ يتصَبَّب من الانسان .

ث٥٣ طَوَامِح: جمع طامح أو طامحة، وتقول: طمح البصر إذا ارتفع، وطَمَح: أبعد فى الطلب .

ث٥٤ هَبَّابُهَا - بالفتح - أى :هَيَّجَان هذه الفحول لملامسة الانثى ,

ث٥٥ رُوَيْدًا أى: مَهْلًا ,

ث٥٦ إِنْ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَهْلًا...: أى ما تركتموه من الخير يقوم أهله بفعله بدلکم، وما تركتموه من الشر يؤديه عنکم أهله، فلا

تختاروا أن تكونوا للشر أهلاً ولا أن يكون عنکم فى الخير بدلاً ,

ث٥٧ يُقَرِّهَا: أى يبقیها ويحفظها مدةً بَذْلِهِمْ لها ,

ث٥٨ الصَّفَقَةُ أى: البيعة، أى أخسرهم بيعاً وأشدهم خيبة فى سعيه ,

ث٥٩ أَخْلَقَ بَدَنَهُ أى: أبلاه ونَهَكَه فى طلب المال ولم يحصله ,

ث٦٠ التَّبَعَةُ - بفتح فكسر - :حقّ الله وحقّ الناس عنده يطالب به ,

٤٢١ , وقال(عليه السلام): الرِّزْقُ رِزْقَانِ: طَالِبٌ، وَمَطْلُوبٌ، فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَهُ الْمَوْتُ حَتَّى يُخْرِجَهُ عَنْهَا، مَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفَى رِزْقَهُ مِنْهَا ,

٤٢٢, وقال(عليه السلام): إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا، وَاشْتَغَلُوا بِأَجْلِهَا **ث٦١** إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا، فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمَيِّتَهُمْ **ث٦٢**، وَتَرَكُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيُتْرَكُهُمْ، وَرَأَوْا اسْتِكْنَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا، وَدَرَكَهُمْ لَهَا قُوْتًا، أَعْدَاءُ مَا سَأَلَمَ النَّاسُ، وَسَلِمَ مَا عَادَى النَّاسُ! بِهِمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَبِهِ عِلْمُوا **ث٦٣**، وَبِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا، لَا يَرَوْنَ مَرْجُوًّا فَوْقَ مَا يَرْجُونَ، وَلَا مَخُوفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ ,

٤٢٣, وقال(عليه السلام): اذْكُرُوا انْقِطَاعَ اللَّذَاتِ، وَبَقَاءَ التَّبِعَاتِ ,

٤٢٤, وقال(عليه السلام): اخْبُرْ تَقْلِيْه **ث٦٤** ,

ومن الناس من يروى هذا لرسول الله(صلى الله عليه وآله)، ومما يقوى أنه من كلام أمير المؤمنين(عليه السلام) ما حكاه ثعلب قال:

حدثنا ابن الاعرابي قال: قال المأمون: لو لا أن علياً(عليه السلام) قال: «اخْبُرْ تَقْلِيْه» لقلت أنا: أَقْلِيْه تَخْبُرْ

٤٢٥ وقال(عليه السلام): مَا كَانَ اللَّهُ لِيُفْتَحَ عَلَى عَبْدٍ بَابُ الشُّكْرِ وَيُعْلَقَ عَنْهُ بَابُ الزِّيَادَةِ، وَلَا لِيُفْتَحَ عَلَى عَبْدٍ بَابُ الدُّعَاءِ وَيُعْلَقَ عَنْهُ

بَابُ الْإِجَابَةِ، وَلَا لِيُفْتَحَ عَلَى عَبْدٍ بَابُ التَّوْبَةِ وَيُعْلَقَ عَنْهُ بَابُ الْمَغْفِرَةِ.

٤٢٦، وقال (عليه السلام): أَوْلَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عَرِفَتْ بِهِ الْكِرَامُ،

٤٢٧، وسئل (عليه السلام) أيُّما أفضل: العدل، أو الجود؟ فقال: الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا عَنْ جِهَتِهَا، وَالْعَدْلُ

سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ غَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا.

٤٢٨، وقال (عليه السلام): النَّاسُ أَغْدَاءُ مَا جَهِلُوا،

٤٢٩، وقال (عليه السلام): الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ)،

فَمَنْ لَمْ يَأْسَ **٥٥** عَلَى الْمَاضِي، وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي، فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ،

٤٣٠، وقال (عليه السلام): (الْوَلَايَاتُ مَضَامِيرُ الرِّجَالِ **٥٦**،

٤٣١، وقال (عليه السلام): مَا انْقَضَ النَّوْمُ لِعَزَائِمِ الْيَوْمِ **٥٧**،

٤٣٢، وقال (عليه السلام): لَيْسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ، خَيْرُ الْبِلَادِ مَا حَمَلَكَ،

٤٣٣، وقال (عليه السلام): وَقَدْ جَاءَهُ نَعْيُ الْأَشْتَرِ رَحِمَهُ اللَّهُ: مَالِكُ **٥٨** وَمَا مَالِكُ! وَاللَّهِ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فَنَدًا، [وَلَوْ كَانَ حَجَرًا

لَكَانَ صَلْدًا] لَا يَرْتَقِيهِ الْخَافِرُ، وَلَا يُوفِي عَلَيْهِ **٥٩** الطَّائِرُ، الفند: المنفرد من الجبال،

٤٣٤، وقال (عليه السلام): قَلِيلٌ مَدُومٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٌ مِنْهُ،

٤٣٥، وقال (عليه السلام): إِذَا كَانَ فِي رَجُلٍ خَلَّةٌ رَائِعَةٌ **٦٠** فَانْتَظِرْ أَخَوَاتِهَا،

٤٣٦، وقال (عليه السلام) لغالب بن صعصعة أبي الفرزدق، فِي كَلَامِ دَارِ بَيْنَهُمَا:

مَا فَعَلْتَ إِيْلَكَ الْكَثِيرَةُ؟

قال: دَعَدَتْهَا **٦١** الْخُفُوقُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

فَقَالَ (عليه السلام): ذَاكَ أَحْمَدُ سُبُلَهَا **٦٢**،

٤٣٧، وقال (عليه السلام): مَنْ اتَّجَرَ بِغَيْرِ فُقْهِ ارْتَظَمَ **٦٣** فِي الرُّبَا،

٤٣٨، وقال (عليه السلام): مَنْ عَظَّمَ صِغَارَ الْمَصَائِبِ ابْتِلَاةَ اللَّهِ بِكِبَارِهَا،

٤٣٩، وقال (عليه السلام): مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَتُهُ،

- ٤٤٠، وقال (عليه السلام): مَا مَرَحَ [ث١٤ب](#) اَمْرُوْهُ مَرَحُهُ اِلَّا مَرَحَ [ث١٥ب](#) مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةٌ ،
- ٤٤١، وقال (عليه السلام): زُهْدَكَ فِي رَاغِبٍ فِيكَ نُقْصَانٌ حَظٌّ، وَرَغْبَتُكَ فِي زَاهِدٍ فِيكَ ذُلٌّ نَفْسٍ ،
- ٤٤٢، وقال (عليه السلام): مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنَّا اَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنُهُ الْمَشُورُ عَبْدُ اللَّهِ ،
- ٤٤٣، وقال (عليه السلام): مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ: اَوَّلُهُ نُطْفَةٌ، وَآخِرُهُ جِيفَةٌ، وَلَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ، وَلَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ ،
- ٤٤٤، وقال (عليه السلام): الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرَضِ [ث١٦ب](#) عَلَى اللَّهِ ،
- ٤٤٥، وسئل (عليه السلام): مَنْ أَشْعَرُ الشَّعْرَاءِ؟
- فَقَالَ: إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْرُوا فِي حِلْبَةٍ تُعْرِفُ الْغَايَةَ عِنْدَ قَصَبَتَيْهَا [ث١٧ب](#)، فَإِنْ كَانَ وَلَا بَدْءَ فَالْمَلِكُ الضَّلِيلُ [ث١٨ب](#) . يريد امرأ القيس ،
- ٤٤٦، وقال (عليه السلام): أَلَا خُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ [ث١٩ب](#) لِأَهْلِهَا؟ إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا ،
- ٤٤٧، وقال (عليه السلام): (مَنْهُمَا [ث٢٠ب](#) لَا يَشْعَبَانِ: طَالِبٌ عِلْمٍ، وَطَالِبٌ دُنْيَا ،
- ٤٤٨، وقال (عليه السلام): غَلَامَةُ الْإِيمَانِ أَنْ تُؤَثِّرَ الصَّدَقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَى الْكَذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ، أَنْ يَكُونَ فِي حَدِيثِكَ فَضْلٌ عَنْ
- عِلْمِكَ [ث٢١ب](#)، وَأَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي حَدِيثٍ غَيْرِكَ [ث٢٢ب](#) .
- ٤٤٩، وقال (عليه السلام): يَغْلِبُ الْمُقْدَارُ [ث٢٣ب](#) عَلَى التَّقْدِيرِ [ث٢٤ب](#)، حَتَّى تَكُونَ الْأَفْءُ فِي التَّدْبِيرِ . وقد مضى هذا المعنى فيما تقدم
- برواية تخالف بعض هذه الالفاظ ،
- ٤٥٠، وقال (عليه السلام): الْحِلْمُ [ث٢٥ب](#) وَالْأَنَاءُ [ث٢٦ب](#) تَوَامَانِ [ث٢٧ب](#) يُنْتِجُهُمَا غُلُوُّ الْهَمِّ ،
- ٤٥١، وقال (عليه السلام): (الْغَيْبَةُ [ث٢٨ب](#) جُهْدُ [ث٢٩ب](#) الْعَاجِزِ ،
- ٤٥٢، وقال (عليه السلام): رَبٌّ مَفْتُونٌ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ [ث٣٠ب](#) ،
- ٤٥٣، وقال (عليه السلام): (الدُّنْيَا خُلِقَتْ لِغَيْرِهَا، وَلَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا ،
- ٤٥٤، وقال (عليه السلام): إِنَّ لِبَنِي أُمَيَّةَ مِرْوَدًا يَجْرُونَ فِيهِ، وَلَوْ قَدْ اخْتَلَفُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ ثُمَّ كَادَتْهُمْ [ث٣١ب](#) الضَّبَاعُ لَغَلَبَتْهُمْ . والمِرْوَدُ
- هاهنا مفعَل من الارْوَاد، وهو الامهال والانظار، وهذا من أفصح الكلام وأغربه، فكأنه (عليه السلام) شبه المهلة التي هم فيها بالمضمار
- الذى يجرون فيه إلى الغاية، فاذا بلغوا مُنْقَطَعًا انتقض نظامهم بعدها ،
- ٤٥٥، وقال (عليه السلام) فى مدح الانصار: هُمُ وَاللَّهِ رَّبَّوَاتِ [ث٣٢ب](#) الْإِسْلَامَ كَمَا يُرَبَّى الْفُلُوتُ [ث٣٣ب](#) مَعَ غَنَائِهِمْ [ث٣٤ب](#) بِأَيْدِيهِمْ

السَّبَاطُ **ث ٣٥ب** وَالسِّيَتَهُمُ السَّلَاطُ **ث ٣٦ب** .

٤٥٦ وقال (عليه السلام): الْعَيْنُ وَكَأُ السَّهِ. و هذه من الاستعارات العجيبة، كأنه شبه السَّهَ بالوعاء، والعين بالوكاء، فإذا أطلق الوكاء لم ينضبط الوعاء

و هذا القول فى الاشهر الاظهر من كلام النبى (عليه السلام)، وقد رواه قوم لامير المؤمنين (عليه السلام)، ذكر ذلك المبرّد فى كتاب المقتضب فى باب اللفظ بالحروف .

و قد تكلمنا على هذه الاستعارة فى كتابنا الموسوم: بمجازات الاثار النبوية .

٤٥٧، وقال (عليه السلام) فى كلام له: وَوَلِيَهُمْ وَالْ فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ، حَتَّى ضَرَبَ الدِّينُ بِجِرَانِهِ **ث ٣٧ب** .

٤٥٨، وقال (عليه السلام): يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ **ث ٣٨ب**، يَعْضُ الْمُوسِرُ فِيهِ عَلَى مَا فِى يَدَيْهِ **ث ٣٩ب** . وَلَمْ يُؤْمَرْ بِذَلِكَ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: (وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ) ، تَنْهَدُ **ث ٤٠ب** فِيهِ الْأَشْرَارُ، وَتُسْتَذَلُّ الْأَخْيَارُ، وَيُبَايَعُ الْمُضْطَرُّونَ، وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) عَنْ بَيْعِ **ث ٤١ب** الْمُضْطَرِّينَ .

٤٥٩، وقال (عليه السلام): يَهْلِكُ فِى رَجُلَانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ، وَبَاهِتٌ **ث ٤٢ب** مُفْتَرٍ **ث ٤٣ب** . وهذا مثل قوله (عليه السلام): هَلَكَ فِى رَجُلَانِ: مُحِبٌّ غَالٌ، وَمُبْغِضٌ قَالٌ .

٤٦٠، وسئل (عليه السلام) عن التوحيد والعدل فقال: التَّوْحِيدُ أَنْ لَا تَتَوَهَّمَهُ **ث ٤٤ب**، وَالْعَدْلُ أَلَّا تَتَّهَمَهُ **ث ٤٥ب** .

٤٦١، وقال (عليه السلام): لَا خَيْرَ فِى الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ، كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِى الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ .

٤٦٢، وقال (عليه السلام) فى دعاء استسقى به: اللَّهُمَّ اسْقِنَا ذُلَّ السَّحَابِ دُونَ صِعَابِهَا .

وهذا من الكلام العجيب الفصاحة، وذلك أنه (عليه السلام) شبه السحاب ذوات الرعود والبوارق والرياح والصواعق بالابل الصعاب

التي تَقْمُصُ **ث ٤٦ب** برحالتها **ث ٤٧ب** وتقصُ **ث ٤٨ب** بركبائها، وشبه السحاب خالية من تلك الروائع **ث ٤٩ب** بالابل الذَّلِيلِ التي

تُحْتَلِبُ **ث ٥٠ب** طِيْعَةً **ث ٥١ب** وَتُقْتَعَدُ **ث ٥٢ب** مُسْمُوحَةً **ث ٥٣ب** .

٤٦٣، وقيل له (عليه السلام): لَوْ غَيَّرْتَ شَيْبَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ .

فقال (عليه السلام): الْخَضَابُ زِينَةٌ، وَنَحْنُ قَوْمٌ فِى مُصِيبَةٍ! يريد برسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) .

٤٦٤، وقال (عليه السلام): مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِى سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرٍ مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَ، لَكَادَ الْغَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنْ

الْمَلَانِيكَةُ، ث

٤٦٥ وقال (عليه السلام): (الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَتَنَفَّدُ. وقد رَوَى بَعْضُهُمْ هَذَا الْكَلَامَ عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ،

٤٦٦ وقال (عليه السلام) لزياد بن أبيه. وقد استخلفه لعبد الله بن العباس على فارس وأعمالها، في كلام طويل كان بينهما، نهاه فيه

عن تقديم الخراج **٥٤٤** - اسْتَغْوِلِ الْعَدْلَ، وَاخْذِرِ الْعُسْفَ **٥٥٥** **٥٥٦**، فَإِنَّ الْعُسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ، وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ،

٤٦٧ وقال (عليه السلام): أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَخَفَّ بِهِ صَاحِبُهُ،

٤٦٨ وقال (عليه السلام): مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلَّمُوا،

٤٦٩ وقال (عليه السلام): شَرُّ الْأَخْوَانِ مَنْ تُكَلِّفُ لَهُ. لَأَنَّ التَّكْلِيفَ مُسْتَلَزِمٌ لِلْمَشَقَّةِ، وَهُوَ شَرٌّ لَازِمٌ عَنِ الْإِخِ الْمَتَّكَلِّفِ لَهُ، فَهُوَ شَرُّ

الْإِخْوَانِ،

٤٧٠ وقال (عليه السلام): إِذَا احْتَشَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ فَقَدْ فَارَقَهُ. يقال: حَشَمَهُ وَأَحْشَمَهُ: إِذَا أَغْضَبَهُ، وَقِيلَ: أَخَجَلَهُ، وَاحْتَشَمَهُ: طَلَبَ ذَلِكَ

لَهُ، وَهُوَ مَظْنَةٌ مَفَارَقَتِهِ،

وهذا حين انتهاء الغاية بنا إلى قطع المختار من كلام أمير المؤمنين صلوات الله عليه، حامدين لله سبحانه على ما من به من توفيقنا

لضم ما انتشر من أطرافه وتقريب ما بعد من أقطاره، ومقررين العزم - كما شرطنا أولاً - على تفضيل أوراق من البياض في آخر كل

باب من الأبواب، لتكون لاقتناص الشارد واستلحاق الوارد، وما عساه أن يظهر لنا بعد الغموض ويقع إلينا بعد الشذوذ، وما توفيقنا إلا

بالله عليه توكلنا وهو حسبنا ونعم الوكيل،

ث ١ ب إضافة الاجل إلى الدنيا، لانه يأتي بعدها، أو لانه عاقبة الاعمال فيها، والمراد منه ما بعد الموت،

ث ٢ ب أماتوا فيها ما خشوا أن يميتهم: أي أماتوا قوة الشهوة والغضب التي يخشون أن تميت فضائلهم،

ث ٣ ب وفي بعض النسخ: علموا،

ث ٤ ب اخبر - بضم الباء - :أمر من خبرته، من باب قتل أي: علمته. وتَقْلِيهِ، مضارع مجزوم بعد الامر، من قلاه يَقْلِيهِ كَرَمَاه يَرْمِيهِ،

بمعنى أَبْغَضَهُ، أي: إذا أعجبك ظاهر الشخص فاخبره فربما وجدته فيه ما لا يسرك فتبغضه،

ث٥٥ لم يَأْسَ: لم يحزن على ما نفذ به القضاء ,

ث٥٦ المَضَامِير: جمع مِضْمَار، وهو المكان الذى تَضَمَّر فيه الخيل للسباق. والولايات أشبه بالمضامير، إذ يتبين فيها الجواد من البرِّذَوْن ,

ث٥٧ ما أَنْقَضَ النومَ لعزائم اليوم أى: قد يجمع العازم على أمر، فاذا نام وقام وجد الانحلال فى عزيمته أو ثم يغلبه النوم عن إمضاء عزيمته ,

ث٥٨ مالك: هو الاشترا النَخَعِي ,

ث٥٩ أَوْفَى عليه: وصل إليه ,

ث٦٠ الخَلَّة - بالفتح - :الخَصْلَة ,

وفى بعض النسخ: رائقة، وفى بعضها: ذائعة ,

ث٦١ ذَعْدَع المال: فرقته وبدده، أى: فرق إبلى حقوق الزكاة والصدقات ,

ث٦٢ ذاك أحمد سبلها - جمع سبيل - أى: أفضل طرق إفنائها ,

ث٦٣ ارْتَطَمَ: وقع فى الوَرْطَة فلم يمكنه الخلاص ,

ث٦٤ المَرْح والمَرْآحَة والمزاح: بمعنى واحد، وهو المضاحكة بقول أو فعل، وأغلبه لا يخلو من سُخْرِيَة ,

ث٦٥ مَجَّ الماء من فيه: رماه، وكأن المازح يَرْمِي بعقله وَيَقْدِفُ به فى مَطَارِح الضياع ,

ث٦٦ العَرَض على الله: يوم القيامة ,

ث٦٧ الحَلْبَة - بالفتح - :الْقُطْعَة من الخيل تجتمع للسباق، عبَّر بها عن الطريقة الواحدة ,

وَالْقَصْبَة: ما ينصبه طلبه السباق حتى إذا سبق سابق أخذه ليعلم بلا نزاع، وكانوا يجعلون هذا من قَصَب، أى لم يكن كلامهم فى

مقصد واحد بل ذهب بعضهم مذهب الترغيب، وآخر مذهب الترهيب، وثالث مذهب الغَزَل والتشبيب ,

ث٦٨ الضَّلِيل: من الضلال، والملك الضَّلِيل هو امرؤ القيس ,

ث٦٩ اللَّمَاطَة - بالضم - :بقية الطعام فى الفم، يريد بها الدنيا، أى: لا يوجد حرَّ يترك هذا الشئ الدنِّىء لاهله ,

ث٧٠ المَنْهُوم: الْمُفْرِط فى الشهوة، وأصله فى شهوة الطعام ,

- ث٢١ب في حديثك فضل أى: لا تقول أزيد مما تعلم ,
- ث٢٢ب حَدِيثُ الْغَيْرِ: الروايَةُ عنه، والتَّقْوَى فيه: عدم الافتراء ,
- ث٢٣ب المُقَدَّر: القَدَرُ الالهي ,
- ث٢٤ب التقدير: القياس ,
- ث٢٥ب الجِلْم - بالكسر - حبس النفس عند الغضب ,
- ث٢٦ب الأناة: يريد بها التأنى ,
- ث٢٧ب التَّوَأْمَان: المولودان فى بطن واحد، والتشبيه فى الاقتران والتوالد من أصل واحد ,
- ث٢٨ب الغِيْبَةُ - بالكسر - ذكر ك الاخر بما يكره وهو غائب، وهى سلاح العاجز ينتقم به من عدوه ,
- ث٢٩ب جُهْدُهُ أى: غاية ما يمكنه ,
- ث٣٠ب من هنا إلى آخر الكتاب لم يرد فى بعض النسخ، وورد فى بعض النسخ وفيها: زيادة كتبت من نسخة سريه عراقيه، أو :زيادة من نسخة كتبت فى عهد المصنف ,
- ث٣١ب كَادَتْهُمْ أى: مَكَرَتْ بهم ,
- ث٣٢ب رَبُّوا من الترييه والانماء ,
- ث٣٣ب الفلو - بالكسر أو بفتح فضم فتشديد أو بضميتين فتشديد - المُهُر إذا فُطِم أو بلغ السنه ,
- ث٣٤ب الغَنَاء - بالفتح ممدوداً - الغنى، أى مع استغنائهم ,
- ث٣٥ب السِّبَاط - ككتاب - جمع سَبَط - بفتح السين - يقال: رجل سَبَط اليدين أى سَخِيّ ,
- ث٣٦ب السِّلاط: جمع سَلِيط، وهو الشديد وذو اللسان الطويل ,
- ث٣٧ب الجِرَان - ككتاب - :مُقَدَّم عُتْق البعير، يضرب على الارض عند الاستراحه، كنايةً عن التمكن. والوالى يريد به النبى(صلى الله عليه وآله وسلم). ووليُّهُمْ: أى تَوَلَّى أمورهم وسياسه الشريعه فيهم ,
- ث٣٨ب العَضُوض - بالفتح - :الشديد ,
- ث٣٩ب المُوسِر: الغنى. وَيَعْضُ على ما فى يديه: يمسكه بخلاً على خلاف ما أمره الله فى قوله: (ولا تَتَّسُوا الفضل بينكم) أى

الاحسان ,

ث٤٠ب تَنَهَّدَ أى: ترتفع ,

ث٤١ب بِيعَ - بكسر ففتح - جمع بيعه - بالكسر - هَيْئَةُ البيع، كالجِلسَةُ لهيئة الجلوس ,

ث٤٢ب بَهَتَهُ - كمنعه - قال عليه ما لم يفعل ,

وفى بعض النسخ: مطر، بدلاً من: مفرط ,

ث٤٣ب مُفْتَرٍ: اسم فاعل من الافتراء ,

ث٤٤ب تَوَهَّمَهُ أى: تصوره بوهمك، فكل موهوم محدود، والله لا يحد بوهم ,

ث٤٥ب تَهَمَّهُ أى: فى أفعال يظن عدم الحكمة فيها ,

ث٤٦ب فَمَصَّ الْفَرَسُ وغيره - كضرب ونصر - رفع يديه وطرحهما معاً وَعَجَنَ برجليه ,

ث٤٧ب الرحال: جمع رَحْلٍ، أى إنها تمتنع حتى على رحالها فَتَقْمُصُ لتلقيها ,

ث٤٨ب وَقَصَّتْ به راحلته تَقْصُ - كَوَعَدَ يَعِدُ - تَقَحَّمتْ به فَكَسَرَتْ عُنُقَهُ ,

ث٤٩ب رَوَائِعَ: جمع رائعه، أى مُفْرِعة ,

ث٥٠ب الاحتلاب: استخراج اللبن من الضرع ,

ث٥١ب طِيعَهُ - بتشديد الياء - شديدة الطاعة ,

ث٥٢ب تُقْتَعَدُ - مبنى للمجهول من اقتعده - اتخذهُ قُعْدَةً - بالضم - يَرْكَبُهُ فى جميع حاجاته ,

ث٥٣ب مُسْمُوحَةٌ: اسم فاعل من أَسْمَحَ، أى سمح - ككرم - بمعنى جَادَ، وسماحتها مجاز عن إتيان ما يريده الراكب من حسن السير ,

ث٥٤ب تَقَدَّمَ الْخَرَّاجُ: الزيادة فيه ,

ث٥٥ب الْعَسْفُ - بالفتح - الشدة فى غير حق ,

ث٥٦ب الْحَيْفُ: الميل عن العدل إلى الظلم ,

حکمت ۱

قَالَ [عليه السلام] كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَأَنَّ اللَّبُونَ لَا ظَهْرَ فَيَرْكَبَ وَلَا ضَرْعَ فَيُخْلَبَ،

درود خدا بر او ، فرمود: در فتنه ها چونان شتر دو ساله باش، نه پشتی دارد که سواری دهد و نه پستانی تا او را بدوشند،

حکمت ۲

وَقَالَ [عليه السلام] أَزْرَى بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ وَهَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ،

و درود خدا بر او، فرمود: آن که جان را با طمع ورزی بیوشاند خود را پُست کرده، و آن که راز سختی های خود را آشکار سازد خود را خوار کرده، و آن که زبان را بر خود حاکم کند خود را بی ارزش کرده است،

حکمت ۳

وَقَالَ [عليه السلام] الْبُخْلُ عَارٌ وَالْجُبْنُ مَنْقَصَةٌ وَالْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطِنَ عَنْ حُجَّتِهِ وَالْمَقِيلُ غَرِيبٌ فِي بَلَدَتِهِ،

و درود خدا بر او، فرمود: بخل ننگ و ترس نقصان است. و تهیدستی مرد زیرک را در برهان کند می سازد و انسان تهیدست در شهر خویش نیز بیگانه است،

حکمت ۴

وَقَالَ [عليه السلام] الْعَجْزُ أَفَّةٌ وَالصَّبْرُ شَجَاعَةٌ وَالزُّهْدُ تَرَوْهٌ وَالْوَرَعُ جَنَّةٌ وَنِعَمَ الْقَرِينُ الرُّضَى ،

و درود خدا بر او ، فرمود : ناتوانی ، آفت و شکیبایی ، شجاعت و زهد ، ثروت و پرهیزکاری ، سپر نگه دارنده است : و چه همنشین خوبی است راضی بودن و خرسندی ،

حکمت ۵

وَقَالَ [عليه السلام] الْعِلْمُ وَرَأْيُهُ كَرِيمَةٌ وَالْآدَابُ خُلُلٌ مُجَدَّدَةٌ وَالْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : دانش ، میراثی گران بها ، و آداب ، زیورهای همیشه تازه ، و اندیشه ، آینه ای شفاف است ،

حکمت ۶

وَقَالَ [عليه السلام] صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ وَالْبَشَاشَةُ حِبَالَةُ الْمَوَدَّةِ وَالْإِحْتِمَالُ قَبْرُ الْعُيُوبِ وَ رُؤْي أَنَّهُ قَالَ فِي الْعِبَارَةِ عَنْ هَذَا الْمَعْنَى أَيْضاً الْمَسْأَلَةُ خِبَاءُ الْعُيُوبِ وَمَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخِطُ عَلَيْهِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : سینه خردمند صندوق راز اوست و خوشرویی وسیله دوست یابی ، و شکیبایی ، گورستان پوشاننده عیب هاست . و یا فرمود : پرسش کردن وسیله پوشاندن عیب هاست ، و انسان از خود راضی ، دشمنان او فراوانند ،

حکمت ۷

وَقَالَ [عليه السلام] وَالصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ وَأَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ نُصَبُ أُعْيُنِهِمْ فِي آجَلِهِمْ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : صدقه دادن دارویی ثمر بخش است ، و کردار بندگان در دنیا ، فردا در پیش روی آنان جلوه گر است .

حکمت ۸

وَقَالَ [عليه السلام] اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ وَ يَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ وَ يَسْمَعُ بِعَظْمٍ وَ يَتَنَفَّسُ مِنْ حَرَمٍ .

و درود خدا بر او ، فرمود : از ویژگی های انسان در شگفتی مانید ، که : با پاره ای " پی " می نگرد ، و با " گوشت " سخن می

گوید . و با " استخوان " می شنود ، و از " شکافی " نفس می کشد!!(۱)

حکمت ۹

وَقَالَ [عليه السلام] إِذَا أُقْبِلَتْ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أُعَارَتْهُ مَحَاسِنُ غَيْرِهِ وَ إِذَا أُدْبِرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنُ نَفْسِهِ .

و درود خدا بر او ، فرمود : چون دنیا به کسی روی آورد ، نیکی های دیگران را به او عاریت دهد ، و چون از او روی برگرداند

خوبی های او را نیز برابند ،

حکمت ۱۰

وَقَالَ [عليه السلام] خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِتُّمْ مَعَهَا بَكُوا عَلَيْكُمْ وَ إِنْ عِشْتُمْ حَنُوا إِلَيْكُمْ .

و درود خدا بر او ، فرمود : با مردم آن گونه معاشرت کنید ، که اگر مُردید بر شما اشک ریزند ، و اگر زنده ماندید ، با اشتیاق سوی

شما آیند ،

حکمت ۱۱

وَقَالَ [عليه السلام] إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : اگر بر دشمنت دست یافتی ، بخشیدن او را شکرانه پیروزی قرار ده .

حکمت ۱۲

وَقَالَ [عليه السلام] أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْإِخْوَانِ وَأَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ.

و درود خدا بر او ، فرمود : ناتوان ترین مردم کسی است که در دوست یابی ناتوان است ، و از او ناتوان تر آن که دوستان خود را از دست بدهد .

حکمت ۱۳

وَقَالَ [عليه السلام] إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ فَلَا تُنْفَرُوا أَفْصَاهَا بِقَلْبِ الشُّكْرِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : چون نشانه های نعمت پروردگار آشکار شد، با ناسپاسی نعمت ها را از خود دور نسازید .

حکمت ۱۴

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ ضَيَّعَهُ الْأَقْرَبُ أُتِيحَ لَهُ الْأُبْعَدُ.

و درود خدا بر او ، فرمود : کسی را که نزدیکانش واگذارند ، بیگانه او را پذیرا می گردد.

حکمت ۱۵

وَقَالَ [عليه السلام] مَا كُلُّ مُفْتُونٍ يُعَاتَبُ.

و درود خدا بر او ، فرمود : هر فریب خورده ای را نمی شود سرزنش کرد.(۲)

حکمت ۱۶

وَقَالَ [عليه السلام] تَدِلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ حَتَّى يَكُونَ الْخُفُّ فِي التَّنْذِيرِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : کارها چنان در سیطره تقدیر است که چاره اندیشی به مرگ می انجامد.(۳)

حکمت ۱۷

وَسُئِلَ [عليه السلام] عَنْ قَوْلِ الرَّسُولِ ص غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ فَقَالَ ع إِنَّمَا قَالَ ص ذَلِكَ وَالدِّينُ قُلٌّ فَأَمَّا الْآنَ وَقَدْ اتَّسَعَ نَطاقُهُ وَضَرَبَ بِجِرَانِهِ فَأَمْرُوهُ وَمَا اخْتَارَ.

و درود خدا بر او ، فرمود : (از امام پرسیدند که رسول خدا (ص) فرمود : موها را رنگ کنید و خود را شبیه یهود نسازید یعنی چه ؟ فرمود) پیامبر (ص) (این سخن را در روزگاری فرمود که پیروان اسلام اندک بودند، اما امروز که اسلام گسترش یافته ، و نظام اسلامی استوار شده ، هر کس آن چه را دوست دارد انجام دهد.

حکمت ۱۸

وَقَالَ [عليه السلام] فِي الَّذِينَ اعْتَزَلُوا الْقِتَالَ مَعَهُ خَذَلُوا الْحَقَّ وَلَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ.

و درود خدا بر او ، فرمود : (درباره آنان که از جنگ کناره گرفتند) حق را خوار کرده ، باطل را نیز یاری نکردند. (۴)

حکمت ۱۹

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ جَرَى فِي عِنَانٍ أَمَلَهُ عَثْرٌ بِأَجَلِهِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : آن کس که در پی آرزوی خویش تازد ، مرگ او را از پای در آورد.

حکمت ۲۰

وَقَالَ [عليه السلام] أَفِيلُوا ذَوِي الْمُرُوءَاتِ عَثْرَاتِهِمْ فَمَا يَغْتَرُّ مِنْهُمْ عَاثِرٌ إِلَّا وَ يَدُ اللَّهِ بِيَدِهِ يَرْفَعُهُ.

و درود خدا بر او ، فرمود : از لغزش جوانمردان در گذیرید، زیرا جوانمردی نمی لغزد جز آن که دست خدا او را بلند مرتبه می

سازد.

حکمت ۲۱

وَقَالَ [عليه السلام] قُرْنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْحَيَبَةِ وَالْحَيَاءُ بِالْجِرْمَانِ وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ.

و درود خدا بر او ، فرمود: ترس با نا امیدی ، و شرم با محرومیت همراه است ، و فرصت ها چون ابرها می گذرند ، پس فرصت های نیک را غنیمت شمارید .

حکمت ۲۲

وَقَالَ [عليه السلام] لَنَا حَقٌّ فَإِنْ أُغْطِينَاهُ وَإِلَّا رَكِبْنَا أُعْجَازَ الْإِبِلِ وَإِنْ طَالَ السُّرَى .

قال الرضى و هذا من لطيف الكلام و فصيح و معناه أنا إن لم نعط حقنا كنا أذلاء و ذلك أن الرديف يركب عجز البعير كالعبد و الأسير و من يجرى مجراهما .

و درود خدا بر او ، فرمود : ما را حقّی است اگر به ما داده شود ، و گرنه بر پشت شتران سوار شویم و برای گرفتن آن برانیم هر چند شب رؤی به طول انجامد.(۵)

حکمت ۲۳

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ .

و درود خدا بر او ، فرمود : کسی که کردارش او را به جایی نرساند ، افتخارات خاندانش او را به جایی نخواهد رسانید .

حکمت ۲۴

وَقَالَ [عليه السلام] مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَالتَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ .

و درود خدا بر او ، فرمود : از کفّاره گناهان بزرگ ، به فریاد مردم رسیدن ، و آرام کردن مصیبت دیدگان است .

حکمت ۲۵

وَقَالَ [عليه السلام] يَا ابْنَ آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرُهُ،

و درود خدا بر او ، فرمود : ای فرزند آدم ! زمانی که خدا را می بینی که انواع نعمت ها را به تو می رساند تو در حالی که معصیت کاری ، بترس ،

حکمت ۲۶

وَقَالَ [عليه السلام] مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَائِتِ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ،

و درود خدا بر او ، فرمود : کسی که چیزی را در دل پنهان نکرد جز آن که در لغزش های زبان و رنگ رخسارش ، آشکار خواهد گشت. (۶)

حکمت ۲۷

وَقَالَ [عليه السلام] امْسِ بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ،

و درود خدا بر او ، فرمود : با درد خود بساز ، چندان که با تو سازگار است ،

حکمت ۲۸

وَقَالَ [عليه السلام] أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : برترین زهد ، پنهان داشتن زهد است •

حکمت ۲۹

وَقَالَ [عليه السلام] إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارٍ وَ الْمَوْتُ فِي إِقْبَالٍ فَمَا أَسْرَعَ الْمُلْتَقَى ،

و درود خدا بر او ، فرمود : هنگامی که تو زندگی را پشت سر می گذاری و مرگ به تو روی می آورد، پس دیدار با مرگ چه زود خواهد بود.

حکمت ۳۰

وَقَالَ [عليه السلام] الْحَذَرُ الْحَذَرُ فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرَ حَتَّى كَانَهُ قَدْ غَفَرَ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : هشدار ! هشدار ! به خدا سوگند ، چنان پرده پوشی کرده که پنداری تو را بخشیده است •

حکمت ۳۱

وَسُئِلَ [عليه السلام] عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعٍ دَعَائِمٍ عَلَى الصَّبْرِ وَ الْيَقِينِ وَ الْعَدْلِ وَ الْجِهَادِ وَ الصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الشَّوْقِ وَ الشَّقَقِ وَ الزُّهْدِ وَ التَّرْقُبِ فَمَنْ اشْتَأَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَكَ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَ مَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالْمُصِيبَاتِ وَ مَنْ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ وَ الْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى تَبَصُّرِ الْفُطْنَةِ وَ تَأَوُّلِ الْحِكْمَةِ وَ مَوْعِظَةِ الْعِبَرَةِ وَ سُنَّةِ الْأَوَّلِينَ فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفُطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ وَ مَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبَرَةَ وَ مَنْ عَرَفَ الْعِبَرَةَ

فَكَأَنَّمَا كَانَ فِي الْأَوَّلِينَ وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى غَايَصِ الْفَهْمِ وَغَوْرِ الْعِلْمِ وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ وَرَسَاخَةِ الْحِلْمِ فَمَنْ فُهِمَ عِلْمَ غَوْرِ الْعِلْمِ وَ مَنْ عِلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شَرَائِعِ الْحُكْمِ وَ مَنْ حُلِمَ لَمْ يُفَرِّطْ فِي أَمْرِهِ وَ عَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيداً وَ الْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الصَّدَقِ فِي الْمَوَاطِنِ وَ شَتَانِ الْفَاسِقِينَ فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أَثْوَفَ الْكَافِرِينَ وَ مَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَ مَنْ شَنَى الْفَاسِقِينَ وَ غَضِبَ لِلَّهِ غَضِبَ اللَّهُ لَهُ وَ أَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ عَلَى التَّعَمُّقِ وَ التَّنَازُعِ وَ الزَّيْغِ وَ الشَّقَاقِ فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ إِلَى الْحَقِّ وَ مَنْ كَثَرَ نَزَاعُهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ الْحَقِّ وَ مَنْ زَاغَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ وَ حَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ وَ سَكِرَ سُكْرَ الضَّلَالَةِ وَ مَنْ شَاقَّ وَغَرَّتْ عَلَيْهِ طُرُقُهُ وَ أَغْضَلَ عَلَيْهِ أَمْرُهُ وَ ضَاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ وَ الشُّكُّ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى التَّمَارِي وَ الْهَوْلِ وَ التَّرَدُّدِ وَ الْإِسْتِسْلَامِ فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدَنًا لَمْ يُصْبِحْ كَيْلُهُ وَ مَنْ هَالَهُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَى عَقَبِيهِ وَ مَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَطِنَتْهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ وَ مَنْ اسْتَسَلَّمَ لِهَلَكَةٍ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ هَلَكَ فِيهِمَا

قال الرضی و بعد هذا كلام تركنا ذكره خوف الإطالة و الخروج عن الغرض المقصود في هذا الكتاب.

و درود خدا بر او ، فرمود : (از ایمان پرسیدند ، جواب داد) ایمان بر چهار پایه استوار است : صبر ، یقین ، عدل و جهاد . صبر نیز بر چهار پایه قرار دارد . شوق ، هراس ، زهد و انتظار ، آن کس که اشتیاق بهشت دارد ، شهوت هایش کاستی گیرد ، و آن کس که از آتش جهنم می ترسد ، از حرام دوری می گزیند ، و آن کس که در دنیا زهد می ورزد ، مصیبت را ساده پندارد ، و آن کس که مرگ را انتظار می کشد در نیکی ها شتاب می کند . یقین نیز بر چهار پایه استوار است : بینش زیرکانه ، دریافت حکیمانه واقعیت ها ، پند گرفتن از حوادث روزگار ، و پیمودن راه درست پیشینیان . پس آن کس که هوشمندانه به واقعیت ها نگریست ، حکمت را آشکارا بیند ، و آن که حکمت را آشکارا دید ، عبرت آموزی را شناسد ، و آن که عبرت آموزی شناخت گویا چنان است که با گذشتگان می زیسته است . و عدل نیز بر چهار پایه بر قرار است : فکری ژرف اندیش ، دانشی عمیق و به حقیقت رسیده ، نیکو داوری کردن و استوار بودن در شکیبایی . پس کسی که درست اندیشد به ژرفای دانش رسید و آن کس که به حقیقت دانش رسید ، از چشمه زلال شریعت نوشید ، پس کسی که شکبیا شد در کارش زیاده روی نکرده با نیکنامی در میان مردم زندگی خواهد کرد . و جهاد نیز بر چهار پایه استوار است : امر به معروف ، نهی از منکر ، راستگویی در هر حال ، و دشمنی با فاسقان . پس هر کس به معروف امر کرد ، پشوتانه نیرومند مؤمنان است ، و

آن کس که از زشتی ها نهی کرد ، بینی منافقان را به خاک مالید ، و آن کس که در میدان نبرد صادقانه پایداری کند حَقّی را که بر گردن او بوده ادا کرده است ، و کسی که با فاسقان دشمنی کند و برای خدا خشم گیرد ، خدا هم برای او خشم آورد ، و روز قیامت او قیامت را خشنود سازد.

۲- شناخت اقسام کفر و تردید : و کفر بر چهار ستون پایدار است : کنجکاوی دروغین.(۷) ستیزه جویی و جُلُل ، انحراف از حق و دشمنی کردن . پس آن کس که دنبال توهّم و کنجکاوی دروغین رفت به حق نرسید . (۸) و آن کس که به ستیزه جویی و نزاع پرداخت از دیدن حق نابینا شد ، و آن کس که از راه حق منحرف گردید ، نیکویی را زشت ، و زشتی را نیکویی پنداشت و سر مست گمراهی ها گشت ، و آن کس که دشمنی ورزید پیمودن راه حق بر او دشوار و کارش سخت ، و نجات او از مشکلات دشوار است . و شک چهار بخش دارد : جدال در گفتار ، ترسیدن ، دو دل بودن ، و تسلیم حوادث روزگار شدن . پس آن کس که جدال و نزاع را عادت خود قرار داد از تاریکی شُبّهات بیرون نخواهد آمد و آن کس که از هر چیزی ترسید همواره در حال عقب نشینی است ، و آن کس که در تردید و دودلی باشد زیر پای شیطان کوبیده خواهد شد ، و آن کس که تسلیم حوادث گردد و به تباهی دنیا و آخرت گردن نهد ، و هر دو جهان را از کف خواهد داد .(سخن امام طولانی است چون در این فصل ، حکمت های کوتاه را جمع آوری می کنم از آوردن دنباله سخن خودداری کردم).

حکمت ۳۲

وَقَالَ [عليه السلام] فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ وَفَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ،

و درود خدا بر او ، فرمود : نیکو کار، از کار نیک بهتر و بدکار از کار بد بدتر است .

حکمت ۳۳

وَقَالَ [عليه السلام] كُنْ سَمَحاً وَ لَا تَكُنْ مُبَدِّراً وَ كُنْ مُقَدِّراً وَ لَا تَكُنْ مُقْتَرّاً،

و درود خدا بر او ، فرمود : بخشنده باش اما زیاده روی نکن ، در زندگی حسابگر باش اما سخت گیر مباش ،

حکمت ۳۴

وَقَالَ [عليه السلام] أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى ،

و درود خدا بر او ، فرمود : بهترین بی نیازی ، ترک آرزوهاست ،

حکمت ۳۵

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ قَالُوا فِيهِ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : کسی در انجام کاری که مردم خوش ندارند، شتاب کند ، درباره او چیزی خواهند گفت که از آن اطلاعی ندارند ،

حکمت ۳۶

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ أَطَالَ الْأَمَلَ أَسَاءَ الْعَمَلَ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : کسی که آرزوهایش طولانی است کردارش نیز ناپسند است ،

حکمت ۳۷

وَقَالَ [عليه السلام] وَ قَدْ لَقِيَهُ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى الشَّامِ دَهَاقِينُ النَّبَارِ فَتَرَجَّلُوا لَهُ وَ اشْتَدُّوا بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ فَقَالُوا خُلِقْنَا مِنْ نِعْمَتِكَ بِهِ أَمْرَاءَنَا فَقَالَ وَ اللَّهُ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أَمْرَاؤُكُمْ وَ إِنَّكُمْ لَتَشْقَوْنَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ وَ تَشْقَوْنَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ وَ مَا أَخْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ وَ أَرْبَحَ الدَّعَاةُ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : (در سر راه صفین دهقانان شهر انبار (۹) تا امام را دیدند پیاده شده و پیشاپیش آن حضرت می دویدند فرمود چرا چنین می کنید؟ گفتند عادت است که پادشاهان خود را احترام می کردیم، فرمود) به خدا سوگند که امیران شما از این کار سودی نبرند، و شما در دنیا با آن خود را به زحمت می افکنید ، و در آخرت دچار رنج و زحمت می گردید، و چه زیانبار است رنجی که عذاب در پی آن باشد ، و چه سودمند است آسایشی که با آن ، امان از آتش جهنم باشد .

حکمت ۳۸

وَقَالَ [عليه السلام] لِابْنِهِ الْحَسَنِ [عليه السلام] يَا بُنَيَّ احْفَظْ عَنِّي أَرْبَعًا وَ أَرْبَعًا لَا يَضُرُّكَ مَا عَمِلْتَ مَعَهُنَّ إِنَّ أَغْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ وَ أَكْبَرَ الْفَقْرِ الْحُمُقُ وَ أَوْحَشَ الْوَحْشَةِ الْعُجْبُ وَ أَكْرَمَ الْحَسَبِ حُسْنُ الْخُلُقِ يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةُ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةُ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةُ الْفَاجِرِ فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالتَّافِهِ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةُ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقْرَبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يُبْعَدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ.

به فرزندش امام حسن [عليه السلام] فرمود : پسر من ! چهار چیز از من یادگیر (در خوبی ها) ، و چهار چیز به خاطر بسپار

(هشدارها)، که تا به آن ها عمل می کنی زیان نبینی :

الف - خوبی ها

۱- همانا ارزشمند ترین بی نیازی عقل است . ۲- و بزرگ ترین فقر بی خردی است . ۳- و ترسناک ترین تنهایی خود پسندی

است . ۴- و گرامی ترین ارزش خانوادگی ، اخلاق نیکوست ،

ب - هشدار ها

- ۱- پسر من! از دوستی با احمق بپرهیز، چرا که می خواهد به تو نفعی رساند اما دچار زیان می کند.
- ۲- از دوستی با بخیل بپرهیز، زیرا آنچه را که سخت به آن نیاز داری از تو دریغ می دارد.
- ۳- و از دوستی با بدکار بپرهیز، که با اندک بهایی تو را می فروشد.
- ۴- و از دوستی با دروغگو بپرهیز که به سراب ماند: دور را به تو نزدیک، و نزدیک را دور می نمایاند.

حکمت ۳۹

وَقَالَ [عليه السلام] لَا قُرْبَةَ بِالْأَوَّامِلِ إِذَا أَصْرَتْ بِالْفَرَائِضِ ،

و درود خدا بر او، فرمود: عمل مستحب (۱۰)، انسان را به خدا نزدیک نمی گرداند، اگر به واجب زیان رساند.

حکمت ۴۰

وَقَالَ [عليه السلام] لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ

قال الرضى و هذا من المعانى العجيبه الشريفه و المراد به أن العاقل لا يطلق لسانه إلا بعد مشاوره الرويه و مؤامره الفكره و الأحمق تسبق حذفات لسانه و فلتات كلامه مراجعه فكره و ممانعه رأيه فكأن لسان العاقل تابع لقلبه و كأن قلب الأحمق تابع للسانه .
و درود خدا بر او، فرمود: زبان عاقل در پشت قلب اوست، و قلب احمق در پشت زبانش قرار دارد. (۱۱)
(این سخنان ارزشمند و شگفتی آور است، که عاقل زبانش را بدون مشورت و فکر و سنجش رها نمی سازد. اما احمق هر چه بر زبانش آید می گوید بدون فکر و دقت، پس زبان عاقل از قلب او و قلب احمق از زبان او فرمان می گیرد.)

حکمت ۴۱

و قد روى عنه [عليه السلام] هذا المعنى بلفظ آخر و هو قوله

قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ وَلِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ

و معناهما واحد ،

و درود خدا بر او ، فرمود : قلب احمق در دهان او ، و زبان عاقل در قلب او قرار دارد ،

حکمت ۴۲

و قَالَ [عليه السلام] لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ فِي عِلَّةِ اغْتَلَّهَا جَعَلَ اللَّهُ مَا كَانَ مِنْ شَكْوَاكَ خَطَأً لِسَيِّئَاتِكَ فَإِنَّ الْمَرَضَ لَا أَجْرَ فِيهِ وَ لَكِنَّهُ يَحُطُّ السَّيِّئَاتِ وَ يَحْتُمُّهَا حَتَّى الْوَرَقِ وَ إِنَّمَا الْأَجْرُ فِي الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ وَ الْعَمَلِ بِالْأَيْدِي وَ الْأَقْدَامِ وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُدْخِلُ بِصِدْقِ النَّبِيِّ وَ السَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ

قال الرضى و أقول صدق ع إن المرض لا أجر فيه لأنه ليس من قبيل ما يستحق عليه العوض لأن العوض يستحق على ما كان فى مقابلة فعل الله تعالى بالعبد من الآلام و الأمراض و ما يجرى مجرى ذلك و الأجر و الثواب يستحقان على ما كان فى مقابلة فعل العبد فبينهما فرق قد بينه ع كما يقتضيه علمه الثاقب و رأيه الصائب ،

و درود خدا بر او به یکی از یارانش که بیمار بود فرمود : خدا آنچه را که از آن شکایت داری (بیماری) موجب کاستن گناهانت قرار داد ، در بیماری پاداشی نیست اما گناهان را از بین می برد ، آن ها را چونان برگ پاییزی می ریزد و همانا پاداش در گفتار به زبان ، و کردار با دست ها و قدم هاست ، و خدای سبحان به خاطر نیت راست ، و درون پاک ، هرکس از بندگان را که بخواهم وارد بهشت خواهد کرد ،

می گویم : (راست گفت امام علی [عليه السلام] " درود خدا بر او باد " که بیماری پاداشی ندارد ، بیماری از چیزهائی است که استحقاق عَوْض دارد ، و عوض در برابر رفتار خداوند بزرگ است نسبت به بنده خود ، در نا ملایمات زندگی و بیماری ها و

همانند آن ها ، اما اجر و پاداش در برابر کاری است که بنده انجام می دهد. پس بین این دو تفاوت است که امام [علیه السلام] آن را با علم نافذ و رأی رسای خود ، بیان فرمود ،

حکمت ۴۳

وَقَالَ [عليه السلام] فِي ذِكْرِ خَبَّابِ بْنِ الْأَرْثِ يَرْحَمُ اللَّهُ خَبَّابَ بْنَ الْأَرْثِ فَلَقَدْ أَسْلَمَ رَاغِباً وَهَاجَرَ طَائِعاً وَقَنَعَ بِالْكَفَافِ وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ وَعَاشَ مُجَاهِداً.

در یاد یکی از یاران ، " خباب بن اُرت " فرمود : خدا خباب بن اُرت (۱۲) را رحمت کند ، با رغبت مسلمان شد و از روی فرمانبرداری هجرت کرد ، و با قناعت زندگی گذراند ، و از خدا راضی بود ، و مجاهد زندگی کرد ،

حکمت ۴۴

وَقَالَ [عليه السلام] طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ وَعَمِلَ لِلْجِسَابِ وَقَنَعَ بِالْكَفَافِ وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : خوشا به حال کسی که به یاد معاد باشد ، برای حسابرسی قیامت کار کند ، با قناعت زندگی کند ، و از خدا راضی باشد ،

حکمت ۴۵

وَقَالَ [عليه السلام] لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي وَلَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَائِهَا عَلَى الْمُتَنَاقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي وَذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَأَنْقَضَى عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ ص أَنَّهُ قَالَ يَا عَلِيُّ لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ.

و درود خدا بر او ، فرمود : اگر با شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که دشمن من شود ، با من دشمنی نخواهد کرد ، و اگر تمام دنیا را به منافق ببخشم تا مرا دوست بدارد ، دوست من نخواهد شد و این بدان جهت است که قضای الهی جاری شد ، و بر زبان پیامبر اُمی (ص) گذشت که فرمود :

"ای علی ! مؤمن تو را دشمن نگیرد ، و منافق تو را دوست نخواهد داشت" ،

حکمت ۴۶

وَقَالَ [عليه السلام] سَيِّئَةُ تَسْوَأِكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ ،

دورد خدا بر او ، فرمود : گناهی که تو را پشیمان کند بهتر از کار نیکی است که تو را به خود پسندی وا دارد ،

حکمت ۴۷

وَقَالَ [عليه السلام] قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ وَ صِدْقَتُهُ عَلَى قَدْرِ مَرْوَعَتِهِ وَ شَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ أَنْفَتِهِ وَ عِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : ارزش مرد به اندازه همت اوست ، و راستگویی او به میزان جوانمردی اش ، و شجاعت او به قدر ننگی است که احساس می کند ، و پاکدامنی او به اندازه غیرت اوست ،

حکمت ۴۸

وَقَالَ [عليه السلام] الظُّفْرُ بِالْخَزْمِ وَالْخَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ وَالرَّأْيُ بِتَخْصِيصِ الْأَسْرَارِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : پیروزی در دور اندیشی ، و دور اندیشی در به کار گیری صحیح اندیشه ، و اندیشه صحیح به راز داری است ،

حکمت ۴۹

وَقَالَ [عليه السلام] اخَذَرُوا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إِذَا جَاعَ وَاللَّيْمِ إِذَا شَبِعَ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : از یورش بزرگوار به هنگام گرسنگی ، و تهاجم انسان پُست به هنگام سیری ، پرهیز ،

حکمت ۵۰

وَقَالَ [عليه السلام] قُلُوبُ الرِّجَالِ وَخَشِيَّةٌ فَمَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : دل های مردم گریزان است ، به کسی روی آورند که خوشرویی کند ،

حکمت ۵۱

وَقَالَ [عليه السلام] عَيْبُكَ مَسْتُورٌ مَا أَسْعَدَكَ جَدُّكَ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : عیب تو تا آن گاه که روزگار با تو هماهنگ باشد ، پنهان است ،

حکمت ۵۲

وَقَالَ [عليه السلام] أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : سزاوارترین مردم به عفو کردن ، تواناتریشان به هنگام کیفر دادن است ،

حکمت ۵۳

وَقَالَ [عليه السلام] السَّخَاءُ مَا كَانَ إِثْبَدَاءً فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَ تَذَمُّمٌ.

و درود خدا بر او، فرمود : سخاوت آن است که تو آغاز کنی ، زیرا آنچه با درخواست داده می شود یا از روی شرم و یا از بیم شنیدن سخن نا پسند است ،

حکمت ۵۴

وَقَالَ [عليه السلام] لَا غِنَى كَالْعَقْلِ وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَذْبِ وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُسَاوَرَةِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : هیچ ثروتی چون عقل ، و هیچ فقری چون نادانی نیست . هیچ ارثی چون ادب (۱۳) ، و هیچ پشتیبانی چون مشورت نیست ،

حکمت ۵۵

وَقَالَ [عليه السلام] الصَّبْرُ صَبْرَانِ صَبْرٌ عَلَى مَا تَكْرَهُ وَ صَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ.

و درود خدا بر او ، فرمود : شکیبایی دو گونه است : شکیبایی بر آنچه خوش نمی داری و شکیبایی در آنچه دوست می داری ،

حکمت ۵۶

وَقَالَ [عليه السلام] الْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنٌ وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ.

و درود خدا بر او، فرمود: ثروتمندی در غربت، چون در وطن بودن و تهیدستی در وطن، غربت است.

حکمت ۵۷

وَقَالَ [عليه السلام] الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ.

قال الرضی و قد روی هذا الكلام عن النبی (ص).

و درود خدا بر او، فرمود: قناعت، ثروتی است پایان نا پذیر. (این سخن از رسول خدا (ص) نیز نقل شده است).

حکمت ۵۸

وَقَالَ [عليه السلام] الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ.

و درود خدا بر او، فرمود: ثروت، ریشه شهوت هاست.

حکمت ۵۹

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ حَذَرَكَ كَمَنْ بَشَرَكَ.

و درود خدا بر او فرمود: آن که تو را هشدار داد، چون کسی است که مژده داد.

حکمت ۶۰

وَقَالَ [عليه السلام] اللِّسَانُ سَبَّحُ إِنَّ خُلِّيَ عَنْهُ عَقَرٌ،

و درود خدا بر او ، فرمود : زبان تربیت نشده ، درنده ای است که اگر رهایش کنی می گردد ،

حکمت ۶۱

وَقَالَ [عليه السلام] الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ خُلُوهُ اللَّسْبَةُ،

و درود خدا بر او ، فرمود : نیش زن شیرین است ،

حکمت ۶۲

وَقَالَ [عليه السلام] إِذَا حُيِّتَ بِتَحِيَّةٍ فَحَيٍّ بِأَحْسَنَ مِنْهَا وَإِذَا أُسْدِيَتْ إِلَيْكَ يَدٌ فَكَافُفْهَا بِمَا يُرَبِّي عَلَيْهَا وَالْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِي،

و درود خدا بر او ، فرمود : چون تو را ستودند ، بهتر از آنان ستایش کن ، و چون به تو احسان کردند ، بیشتر از آن ببخش ، به هر

حال پاداشِ بیشتر از آن آغاز کننده است ،

حکمت ۶۳

وَقَالَ [عليه السلام] الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ،

و درود خدا بر او ، فرمود : شفاعت کننده چونان بال و پُر در خواست کننده کننده است ،

حکمت ۶۴

وَقَالَ [عليه السلام] أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَّجِبٍ يُسَارُّ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ،

و درود خدا بر او ، فرمود : اهل دنیا سوارانی در خواب مانده اند که آنان را می رانند ،

حکمت ۶۵

وَقَالَ [عليه السلام] فَقَدْ أَضَيَّ عُرْبَةً،

و درود خدا بر او ، فرمود : از دست دادن دوستان غربت است ،

حکمت ۶۶

وَقَالَ [عليه السلام] قَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلِبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا،

و درود خدا بر او ، فرمود : از دست دادن حاجت بهتر از درخواست کردن از نا اهل است ،

حکمت ۶۷

وَقَالَ [عليه السلام] لَا تَسْتَحِ مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِيلِ فَإِنَّ الْحِرْمَانَ أَقْلُ مِنْهُ،

و درود خدا بر او ، فرمود : از بخشش اندک شرم مدار که محروم کردن ، از آن کمتر است ،

حکمت ۶۸

وَقَالَ [عليه السلام] الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى ،

و درود خدا بر او ، فرمود : عفت ورزیدن زینت فقر ، و شکر گزاری زینت بی نیازی است ،

حکمت ۶۹

وَقَالَ [عليه السلام] إِذَا لَمْ يَكُنْ مَا تُرِيدُ فَلَا تُبَلِّ مَا كُنْتَ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : اگر به آن چه که می خواستی نرسیدی ، از آنچه هستی نگران مباش ،

حکمت ۷۰

وَقَالَ [عليه السلام] لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطًا أَوْ مُفْرَطًا ،

و درود خدا بر او ، فرمود : نادان را یا تندرو و یا کند رو می بینی ،

حکمت ۷۱

وَقَالَ [عليه السلام] إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ،

و درود خدا بر او ، فرمود : چون عقل کامل گردد ، سخن اندک شود ،

حکمت ۷۲

وَقَالَ [عليه السلام] الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ وَيُجَدِّدُ الْأَمَالَ وَيَقْرِبُ الْمَيِّتَ وَيُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ نَصَبٌ وَمَنْ فَاتَهُ تَعَبٌ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : دنیا بدن ها را فرسوده و آرزوها را تازه می کند ، مرگ را نزدیک و خواسته ها را دور و دراز می سازد ، کسی که به آن دست یافت خسته می شود ، و آن که به دنیا نرسید رنج می برد ،

حکمت ۷۳

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَمُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنَ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ،

و درود خدا بر او ، فرمود : کسی که خود را رهبر مردم قرار داد ، باید پیش از آن که به تعلیم دیگران پردازد ، خود را بسازد ، و پیش از آن که به گفتار تربیت کند ، با کردار تعلیم دهد ، زیرا آن کس که خود را تعلیم دهد و ادب کند سزاوار تر به تعظیم است از آن که دیگری را تعلیم دهد و ادب بیاموزد ،

حکمت ۷۴

وَقَالَ [عليه السلام] نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَى أَجَلِهِ،

و درود خدا بر او ، فرمود : انسان با نفسی که می کشد ، قدمی به سوی مرگ می رود ،

حکمت ۷۵

وَقَالَ [عليه السلام] كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ وَكُلُّ مُتَوَقِّعٍ آتٍ.

و درود خدا بر او ، فرمود : هر چیز که شمردنی است پایان می پذیرد ، و هر چه را که انتظار می کشیدی ، خواهد رسید ،

حکمت ۷۶

وَقَالَ [عليه السلام] إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا اشْتَبَهَتْ اغْتَبِرَ آخِرُهَا بِأَوَّلِهَا.

و درود خدا بر او ، فرمود : حوادث اگر همانند یکدیگر بودند ، آخرین را با آغازین مقایسه و ارزیابی می کنند (۱۴).

حکمت ۷۷

وَمِنْ خَبَرِ ضِرَارِ بْنِ حَمْزَةَ الضَّبَّائِيِّ عِنْدَ دُخُولِهِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَ مَسْأَلَتِهِ لَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ قَالَ فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ
وَقَدْ أَرَخَنِي اللَّيْلُ سُدُّوْلَهُ وَ هُوَ قَائِمٌ فِي مِحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ يَتَمَلَّمُ تَمَلَّمُ السَّلِيمِ وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ وَ يَقُولُ يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا
إِلَيْكَ عَنِّي أَيْ تَعَرَّضْتُ أَمْ إِلَى تَشَوَّقْتِ لَأَحَانَ حِينَكَ هَيْهَاتَ غُرَى غَيْرِي لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ قَدْ طَلَّقْتُكَ كَانًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا فَعَيْشُكَ
قَصِيرٌ وَ خَطَرُكَ يَسِيرٌ وَ أَمْلَكَ حَقِيرٌ آه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمَوَرِدِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : (ضرار بن ضمیره (۱۵) (ضبابی از یاران امام به شام رفت بر معاویه وارد شد . معاویه از او خواست از

حالات امام بگوید ، گفت علی [علیه السلام] را در حالی دیدم که شب ، پرده های خود را افکنده بود ، و او در محراب ایستاده ،

محاسن را به دست گرفته ، چون مار گزیده ، به خود می پیچید ، و محزون می گریست و می گفت : ای دنیا !!! ای دنیای حرام • از من دور شو ، آیا برای من خود نمایی می کنی ؟ یا شیفته من شده ای تا روزی در دل من جای گیری ؟ هرگز مباد! غیر مرا بفریب ، که مرا در تو هیچ نیازی نیست ، تو را سه طلاقه کرده ام ، تا بازگشتی نباشد ، دوران زندگانی تو کوتاه ، ارزش تو اندک و آرزوی تو پُست است . آه از توشه اندک ، و درازی راه ، و دوری منزل ، و عظمت روز قیامت •

حکمت ۷۸

وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ [عليه السلام] لِلسَّائِلِ الشَّامِيِّ لَمَّا سَأَلَهُ أَمْ كَانَ مَسِيرَنَا إِلَى الشَّامِ بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَدَرٍ بَعْدَ كَلَامٍ طَوِيلٍ هَذَا مُخْتَارُهُ وَيَحْكُ لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَازِمًا وَ قَدَرًا حَاتِمًا لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ وَ سَقَطَ الْوَعْدُ وَ الْوَعِيدُ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخْيِيرًا وَ نَهَاہُمْ تَحْذِيرًا وَ كَلَّفَ يَسِيرًا وَ لَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا وَ أُعْطِيَ عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا وَ لَمْ يُعْصَ مَغْلُوبًا وَ لَمْ يُطْعَ مُكْرِهًا وَ لَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لَعِبَاءً وَ لَمْ يُنْزِلِ الْكُتُبَ لِلْعِبَادِ عَبَثًا وَ لَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ (۱۶)

و در جواب مرد شامی فرمود : (مرد شامی پرسید آیا رفتن ما به شام ، به قضا و قدر الهی است ؟ امام با کلمات طولانی پاسخ او را داد ، که برخی از آن را برگزیدیم) .

وای بر او ! شاید قضا لازم ، و قدر حُتمی را گمان کرده ای ؟ اگر چنین بود ، پاداش و کیفر ، بشارت و تهدید الهی ، بیهوده بود ! خداوند سبحان • بندگان خود را فرمان داد در حالی که اختیار دارند ، و نهی فرمود تا بترسند ، احکام آسانی را واجب کرد ، و چیز دشواری را تکلیف نفرمود ، و پاداش اعمال اندک را فراوان قرار داد با نافرمانی بندگان مغلوب نخواهد شد ، و با اکراه و اجبار اطاعت نمی شود ، و پیامبران را به شوخی نفرستاد ، و فرو فرستادن کُتب آسمانی برای بندگان بیهوده نبود . (۱۷) و آسمان و زمین و آنچه را در میانشان است بی هدف نیافرید .

حکمت ۷۹

وَقَالَ [عليه السلام] خُذِ الْحِكْمَةَ اُنِّي كَانَتْ فَاِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجَلُجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ اِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ .

و درود خدا بر او ، فرمود : حکمت را هر کجا که باشد ، فراگیر ، گاهی حکمت در سینه منافق است بی تابى کند تا بیرون آمده و با همدمانش در سینه مؤمن آرام گیرد .

حکمت ۸۰

وَقَالَ [عليه السلام] الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ .

و درود خدا بر او ، فرمود : حکمت ، گمشده مؤمن است ، حکمت را فراگیر هر چند از منافقان باشد .

حکمت ۸۱

وَقَالَ [عليه السلام] قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ

قال الرضى و هى الكلمه التى لا تصاب لها قيمه و لا توزن بها حكمه و لا تقرن اليها كلمه .

و درود خدا بر او ، فرمود : ارزش هر کس به مقدار دانایی و تخصص اوست .

(این از کلماتی است که قیمتی برای آن تصور نمی شود ، و هیچ حکمتی هم سنگ آن نبوده و هیچ سخنی والایی آن را

ندارد). (۱۸)

حکمت ۸۲

وَقَالَ [عليه السلام] أَوْصِيَكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْإِبِلِ لَكَانَتْ لَكُمْ أَهْلًا لَا يَرْجُونَ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ وَلَا يَسْتَحِينَ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا أَعْلَمُ وَلَا يَسْتَحِينَ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ وَ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَلَا فِي إِيمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ.

و درود خدا بر او ، فرمود : شما را به پنج چیز سفارش می کنم که اگر برای آن ها شتران را پر شتاب برانید و رنج سفر را تحمل کنید سزاوار است : کسی از شما جز به پروردگار خود امیدوار نباشد، و جز از گناه خود نترسد، و اگر از یکی سؤال کردند و نمی داند ، شرم نکند و بگوید نمی دانم ، و کسی در آموختن آنچه نمی داند شرم نکند و بر شما باد به شکیبایی که شکیبایی ، ایمان را چون سر است بر بدن و ایمان بدون شکیبایی چونان بدن بی سر ، ارزشی ندارد.

حکمت ۸۳

وَقَالَ [عليه السلام] لِرَجُلٍ أَفْرَطَ فِي الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَكَانَ لَهُ مِثْمَهُمَا أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ ،

و درود خدا بر او ، : (به شخصی که در ستایش امام افراط کرد ، و آنچه در دل داشت نگفت،)

فرمود : من کمتر از آنم که بر زبان آوردی ، و برتر از آنم که در دل داری .

حکمت ۸۴

وَقَالَ [عليه السلام] بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا وَ أَكْثَرُ وَلَدًا.

و درود خدا بر او ، فرمود : باقیمانده گان شمشیر و جنگ ، شماره شان با دوام تر ، و فرزندان شان بیشتر است ،

حکمت ۸۵

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ تَرَكَ قَوْلَ لَا أَذْرِي أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ.

و درود خدا بر او فرمود : کسی که از گفتن "نمی دانم" روی گردان است ، به هلاکت و نابودی می رسد ،

حکمت ۸۶

وَقَالَ [عليه السلام] رَأَى الشَّيْخُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلَدِ الْغُلَامِ وَ رُؤْيَ مِنْ مَشْهَدِ الْغُلَامِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : اندیشه پیر در نزد من از تلاش جوان خوشایندتر است ،

(و نقل شده که تجربه پیران از آمادگی رزمی جوانان برتر است.) ،

حکمت ۸۷

وَقَالَ [عليه السلام] عَجِبْتُ لِمَنْ يَفْنَى وَمَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ.

و درود خدا بر او ، فرمود : در شگفتم از کسی که می تواند استغفار کند و نا امید است ،

حکمت ۸۸

وَ حَكَی عَنْهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الْبَاقِرُ [علیه السلام] أَنَّهُ

قَالَ كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانٌ مِنَ عَذَابِ اللَّهِ وَ قَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا فَدُونَكُمْ الْآخَرُ فَتَمَسَّكُوا بِهِ أُمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ

أُمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَلِاسْتِغْفَارٍ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ. (۱۹)

قال الرضى و هذا من محاسن الاستخراج و لطائف الاستنباط ,

و درود خدا بر او : (امام باقر [علیه السلام] از حضرت امیر المؤمنین [علیه السلام] نقل فرمود :) :

دو چیز در زمین مایه امان از عذاب خدا بود : یکی از آن دو برداشته شد ، پس دیگری را دریابید و بدان چنگ زنید ، اما امانی که

برداشته شد رسول خدا (ص) (بود و امان باقیمانده ، استغفار کردن است که خدای بزرگ به رسول خدا فرمود:

"خدا آنان را عذاب نمی کند در حالی که تو در میان آنانى ، و عذابشان نمی کند تا آن هنگام که استغفار می کنند".

این یک نمونه از بهترین استفاده ها و لطیف ترین استنباط ها از آیات قرآن است.

حکمت ۸۹

وَ قَالَ [علیه السلام] مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ وَ مَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ وَ مَنْ

كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ ,

و درود خدا بر او ، فرمود : کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند ، خداوند میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد، و کسی که

امور آخرت را اصلاح کند ، خدا امور دنیای او را اصلاح خواهد کرد ، و کسی که از درون جان واعظی دارد ، خدا را بر او حافظی

است ,

حکمت ۹۰

وَقَالَ [عليه السلام] الْفَقِيهَ كُلُّ الْفَقِيهَ مَنْ لَمْ يَقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤَيِّسْنَهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ .

و درود خدا بر او ، فرمود : فقیه کامل کسی است که مردم را از آمرزش خدا مأیوس ، و از مهربانی او نومید نکند و از عذاب ناگهانی خدا ایمن نسازد .

حکمت ۹۱

وَقَالَ [عليه السلام] إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأُبْدَانُ فَابْتَغُوا لَهَا طَرِيفَ الْحِكَمِ .

و درود خدا بر او ، فرمود : همانا این دل ها همانند بدن ها افسرده می شوند ، پس برای شادابی دل ها ، سخنان زیبای حکمت آمیز را بجویید. (۲۰)

حکمت ۹۲

وَقَالَ [عليه السلام] أَوْضِعْ الْعِلْمَ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ وَ أَرْفَعُهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَ الْأَرْكَانِ .

و درود خدا بر او ، فرمود : بی ارزش ترین دانش ، دانشی است که بر سر زبان است ، و برترین علم ، علمی است که در اعضا و جوارح آشکار است .

حکمت ۹۳

وَقَالَ [عليه السلام] لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَ هُوَ مُسْتَعِجِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ وَ لَكِنْ مَنْ اسْتَعَاذَ فَلَيْسَتْ مِنْهُ مُضِلَّاتُ الْفِتَنِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ أَمْوَالَكُمْ وَ أَوْلَادَكُمْ فِتْنَةٌ وَ مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ

لِيَتَّبِعَنَّ السَّخِطَ لِرِزْقِهِ وَ الرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَغْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَلَكِنْ لِنُظْهَرِ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ
لِأَنَّ بَغْضَهُمْ يُجِبُّ الذُّكُورَ وَيَكْرَهُ الْإِنَاثَ وَ بَعْضَهُمْ يُجِبُّ تَثْمِيرَ الْمَالِ وَيَكْرَهُ انْتِلَامَ الْحَالِ .

قال الرضی و هذا من غریب ما سمع منه فی التفسیر .

و درود خدا بر او ، فرمود : فردی از شما نگوید ک خدایا از فتنه به تو پناه می برم ، زیرا کسی نیست که در فتنه ای نباشد، لکن آن
که می خواهد به خدا پناه بُرد ، از آزمایش های گمراه کننده پناه ببرد ؛ همانا خدای سبحان می فرماید :

"بدانید که اموال و فرزندان شما فتنه شمایند"

معنی این آیه این است که خدا انسان ها را با اموال و فرزندانشان می آزماید ، تا آن کس که از روزی خود ناخشنود ، و آن که
خرسند است ، شناخته شوند ، گرچه خداوند به احوالاتشان از خودشان آگاه تر است ، تا کرداری که استحقاق پاداش یا کیفر دارد
آشکار نماید چه آن که بعضی مردم فرزند پسر را دوست دارند و فرزند دختر را نمی پسندند و بعضی دیگر فراوانی اموال را
دوست دارند و از کاهش سرمایه نگرانند .

حکمت ۹۴

وَقَالَ [عليه السلام] : وَ سُئِلَ عَنِ الْخَيْرِ مَا هُوَ فَقَالَ لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَ وَلَدُكَ وَ لَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ وَ أَنْ يَعْظُمَ
حِلْمُكَ وَ أَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ فَإِنْ أَحْسَنْتَ حَمِدَتَ اللَّهُ وَ إِنْ أَسَأْتَ اسْتَغْفَرْتَ اللَّهُ وَ لَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِرَجُلَيْنِ رَجُلٌ أَذْنَبَ
ذَنْبًا فَهُوَ يَتَذَكَّرُهَا بِالتَّوْبَةِ وَ رَجُلٌ يُسَارِعُ فِي الْخَيْرَاتِ .

و درود خدا بر او : (از امام پرسیدند "خیر" چیست ؟ فرمود) :

خوبی آن نیست که مال و فرزندان بسیار شود ، بلکه خیر آن است که دانش تو فراوان و بردباری تو بزرگ و گران مقدار باشد و
در پرستش پروردگار در میان مردم سرفراز باشی ، پس اگر کار نیکی انجام دهی شکر خدا به جای آوری ، و اگر بد کردی از خدا

آمرزش خواهی . در دنیا جز برای دو کس خیر نیست :

یکی گناهکاری که با توبه جبران کند ، و دیگر نیکوکاری که در کارهای نیکو شتاب ورزد .

حکمت ۹۵

وَقَالَ [عليه السلام] لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى وَكَيْفَ يَقِلُّ مَا يَتَقَبَّلُ

و درود خدا بر او ، فرمود : هیچ کاری با تقوا اندک نیست ، و چگونه اندک است آنچه که پذیرفته شود؟

حکمت ۹۶

وَقَالَ [عليه السلام] إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ ثُمَّ تَلَا إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا الْآيَةَ (۲۱) ثُمَّ قَالَ إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعُدَتْ لُحُمَتُهُ وَإِنْ عَدُوٌّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرُبَتْ قَرَابَتُهُ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : نزدیک ترین مردم به پیامبران ، دانا ترین آنان است ، به آنچه که آورده اند .

سپس این آیه را تلاوت فرمود : " همانا نزدیک ترین مردم به ابراهیم آنانند که پیرو او گردیدند ، و مؤمنانی که به این پیامبر خاتم

پیوستند (سپس فرمود)

دوست محمد (ص) کسی است که خدا را اطاعت کند هر چند پیوند خویشاوندی او دور باشد ، و دشمن محمد (ص) کسی

است که خدا را نافرمانی کند ، هر چند خویشاوند نزدیک او باشد .

حکمت ۹۷

وَسَمِعَ [عليه السلام] رَجُلًا مِنَ الْخُرُورِيِّ يَتَهَجَّدُ وَيَقْرَأُ فَقَالَ نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ.

و درود خدا بر او : (صدای مردی از حروراء (۲۲) را شنید که نماز شب می خواند و قرآن تلاوت می کرد).
فرمود : خوابیدن همراه با یقین ، برتر از نمازگزاردن با شک و تردید است .

حکمت ۹۸

وَقَالَ [عليه السلام] اغْلُظُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رَعَايَةٍ لَا عَقْلَ رِوَايَةٍ فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرِعَاةَهُ قَلِيلٌ.

و درود خدا بر او ، فرمود : چون روایتی را شنیدید ، آن را بفهمید عمل کنید ، نه فقط بشنوید و نقل کنید ، زیرا راویان علم فراوان
و عمل کنندگان آن اندکند .

حکمت ۹۹

وَسَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فَقَالَ إِنَّ قَوْلَنَا إِنَّا لِلَّهِ إِفْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْمُلْكِ وَ قَوْلَنَا وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ إِفْرَارٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْهُلُكِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : (شنید که شخصی گفت انا لله و انا اليه راجعون)
این سخن ما که می گوییم ، ما همه از آن خداییم ، اقراری است به بندگی و اینکه می گوییم " بازگشت ما به سوی اوست " اعترافی است به نابودی خویش .

حکمت ۱۰۰

وَقَالَ [عليه السلام] وَمدَحَهُ قَوْمٌ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي وَأَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا يَظُنُّونَ
وَاعْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ.

و درود خدا بر او ، فرمود : (آنگاه که گروهی او را ستایش کردند فرمود) :

بار خدایا تو مرا از خودم بهتر می شناسی ، و من خود را بیشتر از آنان می شناسم ، خدایا مرا از آنچه اینان می پندارند ، نیکوتر
قرار ده ، و آنچه را نمی دانند بیامرز .

حکمت ۱۰۱

وَقَالَ [عليه السلام] لَا يَسْتَقِيمُ قَضَاءُ الْخَوَائِجِ إِلَّا بِثَلَاثِ بَاسِطِصَغَارِهَا لِنُظْمٍ وَبَاسِطِكَمَامِهَا لِنَظْهَرٍ وَبِتَعْجِيلِهَا لَتَهْنُؤٍ.

درود خدا بر او ، فرمود : بر آوردن نیازهای مردم پایدار مگر به سه چیز ، کوچک شمردن آن تا خود بزرگ نماید ، پنهان داشتن آن
تا خود آشکار شود ، و شتاب در بر آوردن آن ، تا گوارا باشد .

حکمت ۱۰۲

وَقَالَ [عليه السلام] يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَقْرَبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاحِلُ وَلَا يُظَرَفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ وَلَا يُضَعَفُ فِيهِ إِلَّا الْمُنْصِفُ يَعْدُونَ
الصَّدَقَةَ فِيهِ غُرْمًا وَصِلَةَ الرَّحِمِ مَنًّا وَالْعِبَادَةَ اسْتِطَالَةً عَلَى النَّاسِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِمَشُورَةِ النِّسَاءِ وَإِمَارَةُ الصُّبَّانِ وَتَدْبِيرُ
الْخِصْيَانِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : روزگاری بر مردم خواهد آمد که محترم نشمارند جز سخن چین را ، و خوششان نیاید جز از بدکار
هرزه ، و ناتوان نگرند جز عادل ،
در آن روزگار کمک به نیازمندان خسارت ، و پیوند با خویشاوندی منت گذاری ، و عبادت نوعی برتری طلبی بر مردم محسوب
می شود در آن روز حکومت با مشورت زنان ، و فرماندهی خردسالان و تدبیر خواجگان اداره می گردد .

حکمت ۱۰۳

وَرَبِّيَ عَلَيْهِ إِذَا رَأَى خَلْقَ مَرْفُوعٍ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ:

يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ وَتَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ وَ يَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدُوَانِ مُتَفَاوِتَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا وَ هُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ مَا شِ بَيْنَهُمَا كُلَّمَا قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ وَ هُمَا بَعْدَ ضَرَّتَانِ.

و درود خدا بر او : (پیراهن وصله داری بر اندام امام بود شخصی پرسید چرا پیراهن وصله دار می پوشی ؟)

فرمود : دل با آن فروتن ، و نفس رام می شود و مؤمنان از آن سرمشق می گیرند .

دنایای (حرام) و آخرت ، دو دشمن متفاوت ، و دو راه جدای از یکدیگرند ، پس کسی که دنیا پرست باشد و به آن عشق ورزد ، به آخرت کینه ورزد و با آن دشمنی خواهد کرد .

و آن دو همانند شرق و غرب و انسانی هستند که بین این دو راه می رود ، هرگاه به یکی نزدیک شود از دیگر دور می گردد ، و آن دو همواره به یکدیگر زیان رسانند .

حکمت ۱۰۴

وَعَنْ نَوْفٍ الْبُكَالِيِّ (٢٤) قَالَ رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ ذَاتَ لَيْلَةٍ وَقَدْ خَرَجَ مِنْ فِرَاشِهِ فَنَظَرَ فِي النُّجُومِ فَقَالَ لِي يَا نَوْفُ أَرَأَيْتَ أَنْتَ أَمْ رَامِقٌ فَقُلْتُ بَلْ رَامِقٌ فَقَالَ :

يَا نَوْفُ طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا الرَّاعِبِينَ فِي الْآخِرَةِ أُولَئِكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بَسَاطًا وَ تُرَابَهَا فِرَاشًا وَ مَاءَهَا طِيبًا وَ الْقُرْآنَ شِعَارًا وَ الدُّعَاءَ دِتَارًا ثُمَّ قَرَضُوا الدُّنْيَا قَرْضًا عَلَى مِنْهَاجِ الْمَسِيحِ .

۲- مکاسب الاسحار"

يَا نَوْفُ إِنَّ دَاوُدَ قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ إِنَّهَا لَسَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتَجِبَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَشَّاراً أَوْ غَرِيفاً أَوْ شُرْطِيّاً أَوْ صَاحِبَ غَرْطَبٍ وَ هِيَ الطُّنْبُورُ أَوْ صَاحِبَ كَوْبَةٍ وَ هِيَ الطُّبْلُ وَ قَدْ قِيلَ أَيْضاً إِنَّ الْعَرْطَبَةَ الطُّبْلُ وَ الْكَوْبَةُ الطُّنْبُورُ.

"وصف زاهدان "

از توف بکالی ، نقل شده که در یکی از شب ها ، امام علی [علیه السلام] ثرا دیدم برای عبادت از بستر برخاسته ، نگاهی به ستارگان افکند ، و به من فرمود : خوابی یا بیدار ؟ گفتم بیدارم . فرمود :

ای نوف ! خوشا به حال آنان که از دنیای چشم پوشیدند ، و دل به آخرت بستند ! آنان مردمی هستند که زمین را تخت ، خاک را بستر ، آب را عطر ، (۲۵) و قرآن را پوشش زیرین (۲۶)، و دعا را لباس روئین خود قرار دادند ، و با روش عیسای مسیح با دنیا بر خورد کنند .

۲ - " ارزش سحر خیزی "

ای نوف ! همانا داوود پیامبر (که درود خدا بر او باد) در چنین ساعتی از شب بر می خاست و می گفت : " این ساعتی است که دعای هر بنده ای به اجابت می رسد جز باجگیران ، جاسوسان ، شبگردان و نیروهای انتظامی حکومت ستمگر ، و نوازنده طنبور و طبل ، "

حکمت ۱۰۵

وَقَالَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَ حَدَّ لَكُمْ حُدُوداً فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ نَهَاكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ فَلَا تَتَّبِعُوهَا وَ سَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَ لَمْ يَدْعَهَا نَسِيَاناً فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا .

درود خدا بر او ، فرمود : همانا خدا واجباتی را بر شما لازم شمرده ، آن ها را تباه نکنید و حدودی برای شما معین فرموده ، اما از آن ها تجاوز نکنید و از چیزهایی نهی فرمود ، حرکت آن را نگاه دارید و نسبت به چیزهایی سکوت فرمود نه از روی فراموشی .

پس خود را درباره آنها به رنج و زحمت دچار نسازید .

حکمت ۱۰۶

وَقَالَ [عليه السلام] لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لِاسْتِصْلَاحِ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ أَضَرُّ مِنْهُ،

درود خدا بر او ، فرمود : مردم برای اصلاح دنیا چیزی از دین را ترک نمی گویند ، جز آن که خدا آنان را به چیزی زیانبارتر از آن دچار خواهد ساخت ،

حکمت ۱۰۷

وَقَالَ [عليه السلام] رَبُّ عَالَمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ،

درود خدا بر او ، فرمود : چه بسا دانشمندی که جهلش او را از پای در آرد و دانش او همراهش باشد اما سودی به حال او نداشته باشد ،

حکمت ۱۰۸

وَقَالَ [عليه السلام] لَقَدْ غُلِقَ بِنَايُطِ هَذَا الْإِنْسَانِ بَضْعَةٌ هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ وَ ذَلِكَ الْقَلْبُ وَ ذَلِكَ أَنَّ لَهُ مَوَادَّ مِنْ الْحِكْمَةِ وَ أَضْدَاداً مِنْ خِلَافِهَا فَإِنْ سَنَحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ وَ إِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْجِرْصُ وَ إِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسْفُ وَ إِنْ عَرَضَ لَهُ الْعُضْبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ وَ إِنْ أَسْعَدَهُ الرِّضَى نَسِيَ التَّحَفُّظَ وَ إِنْ غَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْخَذَرُ وَ إِنْ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْرُ اسْتَلَبَتْهُ الْغِرَّةُ وَ إِنْ أَفَادَ مَالاً أَطْعَاهُ الْغِنَى وَ إِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَّهَ الْجَزَعُ وَ إِنْ غَضَّتْهُ الْفَاقَةُ شَغَلَهُ الْبَلَاءُ وَ إِنْ جَهَدَهُ الْجُوعُ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ وَ إِنْ أَفْرَطَ بِهِ الشَّبَعُ كَطَّتْهُ الْبُطْنَةُ فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ وَ كُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ،

درود خدا بر او ، فرمود: به رگ های درونی انسان پاره گوشتی آویخته که شگرف ترین اعضای درونی اوست ، و آن قلب است ، که چیزهایی از حکمت ، و چیزهایی متفاوت با آن ، در او وجود دارد ، پس اگر در دل امیدی پدید آید ، طمع آن را خوار گرداند ، و اگر طمع بر آن هجوم آورد حرص آن را تباه سازد ، و اگر نومیدی بر آن چیره شود ، تأسف خوردن آن را از پای در آورد ، اگر خشمناک شود کینه توزی آن فزونی یابد و آرام نگیرد ، اگر به خشنودی دست یابد ، خویشتن داری را از یاد برد ، و اگر ترس آن را فراگیرد پرهیز کردن آن را مشغول سازد ، و ارگ به گشایشی برسد ، دچار غفلت زدگی شود ، و اگر مالی به دست آورد ، بی نیازی آن را به سرکشی کشاند ، و اگر مصیبت ناگواری به آن رسد ، بی صبری رسوایش کند ، و اگر به تهیدستی مبتلا گردد ، بلاها او را مشغول سازد ، و اگر گرسنگی بی تابش کند ، ناتوانی آن را از پای در آورد ، و اگر زیادی سیر شود ، سیری آن را زیان رساند ، پس هر گونه کُندروی برای آن زیانبار ، و هرگونه تُندروی برای آن فساد آفرین است .

حکمت ۱۰۹

وَقَالَ [عليه السلام] نَحْنُ النُّمْرُقَةُ الْوُسْطَىٰ بِهَا يُلْحَقُ التَّالِي وَإِلَيْهَا يَرْجِعُ الْعَالِي .

درود خدا بر او ، فرمود : ما تکیه گاه میانه ایم ، عقب ماندگان به ما می رسند ، و تندروان غلو کننده به سوی ما باز می گردند .

حکمت ۱۱۰

وَقَالَ [عليه السلام] لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ وَلَا يُضَارِعُ وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ .

درود خدا بر او ، فرمود : فرمان خدا را بر پا ندارد ، جز آن کس که در اجرای حق مدارا نکند . و به روش اهل باطل عمل نکند و پیرو فرمان طمع نگردد .

حکمت ۱۱۱ عشق تحمل ناشدنی امام علی [علیه السلام] ثاعتقادی)

وَقَالَ [عليه السلام] وَ قَدْ تُوفِّيَ سَهْلُ بْنُ خُنَيْفٍ الْأَنْصَارِيُّ بِالْكُوفَةِ بَعْدَ مَرْجِعِهِ مَعَهُ مِنْ صِفِّينَ وَ كَانَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْهِ
لَوْ أَحْبَبَنِي جَبَلٌ لَتَهَافَّتَ مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ الْمَحَنَةَ تَغْلُظُ عَلَيْهِ فَتَسْرِعُ الْمَصَائِبُ إِلَيْهِ وَ لَا يَفْعَلُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْأَتَقْيَاءِ الْأَبْرَارِ وَ الْمُصْطَفِينَ الْأَخْيَارِ
وَ هَذَا مِثْلُ قَوْلِهِ [عليه السلام] , ث

درود خدا بر او : (پس از بازگشت از جنگ صِفِّينَ ، یکی از یاران دوست داشتنی امام ، سهل بن خنیف از دنیا رفت.)
فرمود : اگر کوهی مرا دوست بدارد ، در هم فرو می ریزد . (یعنی مصیبت ها به سرعت به سراغ او آید ، که این سرنوشت در
انتظار پرهیزکاران و برگزیدگان خداست ، همانند آن در حکمت ۱۱۲ آمده است.)

حکمت ۱۱۲

مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْسَ سَعْدٌ لِلْفَقْرِ جَلْبَاباً

و قد يؤول ذلك على معنى آخر ليس هذا موضع ذكره ,

درود خدا بر او ، فرمود : هر کس ما آهل بیت پیامبر (ص) را دوست بدارد ، پس باید فقر را چونان لباس رویین بپذیرد . (یعنی
آماده انواع محرومیت ها باشد.)

حکمت ۱۱۳

وَقَالَ [عليه السلام] لَا مَالٌ أَعُوذُ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا وَحْدَةٌ أَوْحِشُ مِنَ الْعُجْبِ وَلَا عَقْلٌ كَالْتَدْيِيرِ وَلَا كَرَمٌ كَالْتَقْوَى وَلَا قَرِينٌ كَحُسْنِ الْخُلُقِ وَلَا مِيرَاثٌ كَالْأَدَبِ وَلَا فَايِدَةٌ كَالْتَوْفِيقِ وَلَا تِجَارَةٌ كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ وَلَا رِيحٌ كَالثَّوَابِ وَلَا وَرَعٌ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ وَلَا زُهْدٌ كَالزُّهْدِ فِي الْحَرَامِ وَلَا عِلْمٌ كَالْتَفَكُّرِ وَلَا عِبَادَةٌ كَالْفَرَائِضِ وَلَا إِيْمَانٌ كَالْحَيَاءِ وَالصَّبْرِ وَلَا حَسَبٌ كَالْتَوَاضُعِ وَلَا شَرَفٌ كَالْعِلْمِ وَلَا عِزٌّ كَالْجَلْمِ وَلَا مُظَاهَرَةٌ أَوْثَقُ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ.

درود خدا بر او ، فرمود : سرمایه ای از عقل سودمندتر نیست ، و هیچ تنهایی ترسناک تر از خودبینی ، و عقلی چون دوراندیشی ، و هیچ بزرگواری چون تقوی ، و همنشینی چون اخلاقی خوش ، و میراثی چون ادب ، و رهبری چون توفیق الهی ، و تجارتی چون عمل صالح ، و سودی چون پاداش الهی ، و هیچ پارسایی چون پرهیز از شبّهات ، و زهدی همچون بی اعتنائی به دنیای حرام ، و دانشی چون اندیشیدن ، و عبادتی چون انجام واجبات ، و ایمانی چون حیاء و صبر . و خویشاوندی چون فروتنی ، و شرافتی چون دانش ، و عزّتی چون بردباری ، و پشتیبانی مطمئن تر از مشورت کردن نیست .

حکمت ۱۱۴

وَقَالَ [عليه السلام] إِذَا اسْتَوَى الصَّلَاحُ عَلَى الزَّمَانِ وَ أَهْلُهُ ثُمَّ أَسَاءَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَظْهَرْ مِنْهُ حَوْبَةٌ فَقَدْ ظَلَمَ وَإِذَا اسْتَوَى الْفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَ أَهْلُهُ فَأَحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ غَرَّرَ.

درود خدا بر او ، فرمود : هرگاه نیکوکاری بر روزگار و مردم آن غالب آید ، اگر کسی دیگری گمان بد برد ، در حالی که از او عمل زشتی آشکار نشده ستمکار است ، و اگر بدی بر زمانه و مردم آن غالب شود و کسی به دیگری خوش گمان باشد (۲۷) ، خود را فریب داد .

حکمت ۱۱۵

وَقِيلَ لَهُ [عليه السلام] كَيْفَ نَجِدُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ ع كَيْفَ يَكُونُ حَالُ مَنْ يَفْنَى بِنَقَائِهِ وَ يَسْتَقِمُّ بِصِحَّتِهِ وَ يُؤْتَى مِنْ مَأْمَنِهِ .

درود خدا بر او ، فرمود : (شخصی از امام پرسید حال شما چگونه است ؟ فرمود):
چگونه خواهد بود حال کسی که در بقای خود ناپایدار ، و در سلامتی بیمار است ، و در آنجا که آسایش دارد مرگ او فرا می
رسد •

حکمت ۱۱۶

وَقَالَ [عليه السلام] كَمْ مِنْ مُسْتَنْدَرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَ مَغْرُورٍ بِالسُّتْرِ عَلَيْهِ وَ مَقْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ وَ مَا ابْتَلَى اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ ،

درود خدا بر او ، فرمود : چه بسا کسی که با نعمت هایی که به او رسیده ، به دام افتد ، و با پرده پوشی بر گناه ، فریب خورد ، و
با ستایش شدن ، آزمایش گردد ؛ و خدا هیچ کس را به چیزی همانند مهلت دادن ، نیامرزد ،

حکمت ۱۱۷

وَقَالَ [عليه السلام] هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُجِبُّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالَ .

درود خدا بر او ، فرمود : دو تن به خاطر من به هلاکت رسیدند : دوست افراط کننده ، و دشمن دشنام دهنده ،

حکمت ۱۱۸

وَقَالَ [عليه السلام] إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ ،

درود خدا بر او فرمود : از دست دادن فرصت ها ، اندوهبار است ،

حکمت ۱۱۹

وَقَالَ [عليه السلام] مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسُّهَا وَالسَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا يَهْوِي إِلَيْهَا الْغَرُّ الْجَاهِلُ وَيَحَذَرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ ،

درود خدا بر او ، فرمود : دنیای حرام چون مار سمی است ، پوست آن نرم ولی سم کشنده در درون دارد ، نادان فریب خورده به آن می گراید ، و هوشمند عاقل از آن دوری گزیند ،

حکمت ۱۲۰

وَسُئِلَ [عليه السلام] عَنْ قُرَيْشٍ فَقَالَ أَمَّا بَنُو مَخْرُومٍ فَرِيخَانُهُ قُرَيْشٌ نُجِبٌ خَلِثَ رِجَالُهُمُ وَالنِّكَاحَ فِي نِسَائِهِمْ وَأَمَّا بَنُو عَبْدِ شَمْسٍ فَأَبْعَدُهَا رَأْيًا وَأَمْنَعُهَا لِمَا وَرَاءَ ظُهُورِهَا وَأَمَّا نَحْنُ فَأَبْذَلُ لِمَا فِي أَيْدِينَا وَأَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ بِنُفُوسِنَا وَهُمْ أَكْثَرُ وَأَمْكَرُ وَأَنْكَرُ وَنَحْنُ أَفْصَحُ وَأَنْصَحُ وَأَصْبَحُ ،

درود خدا بر او : (از امام درباره قریش پرسیدند فرمود :) اما بنی مخزوم ، گل خوشبوی قریشند ، که شنیدن سخن مردانشان ، و ازدواج با زنانشان را دوست داریم ؛ اما بنی عبد شمس (۲۸) بد اندیش تر و بخیل تر می باشند ، و اما ما (بنی هاشم) آنچه در دست داریم بخشنده تر ، و برای جانبازی در راه دین سخاوتمندتریم . آن ها شمارشان بیشتر اما فریبکارتر و زشت روی ترند و ما گویاتر و خیرخواه تر و خوش روی تریم.(۲۹)

حکمت ۱۲۱

وَقَالَ [عليه السلام] شَتَّانَ مَا بَيْنَ عَمَلَيْنِ عَمَلٍ تَذْهَبُ لَذَّتُهُ وَتَبَقَّى تَبَعْتُهُ وَعَمَلٍ تَذْهَبُ مُؤْنَتُهُ وَيَبْقَى أَجْرُهُ.

درود خدا بر او ، فرمود : چقدر فاصله بین دو عمل دور است : عملی که لذتش می رود و کیفر آن می ماند ، و عملی که رنج آن می گذرد و پاداش آن ماندگار است •

حکمت ۱۲۲

وَتَبِعَ جَنَازَهُ فَسَمِعَ رَجُلًا يَضْحَكُ فَقَالَ كَانَ الْمَوْتُ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ وَكَانَ الْحَقُّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ وَكَانَ الَّذِي نَرَى مِنَ الْأُمُوتِ سَفَرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ نُبَوِّئُهُمْ أَجْدَانَهُمْ وَنَأْكُلُ تَرَائِثَهُمْ كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ ثُمَّ قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظٍ وَوَاعِظُهُ وَرُمِينَا بِكُلِّ فَادِحٍ وَجَائِحَةٍ.

درود خدا بر او : (در پی جنازه ای می رفت و شنید که مردی می خندد)، فرمود : گویی مرگ بر غیر ما نوشته شده ، و حق بر غیر ما واجب گردید ، و گویا این مردگان مسافرانی هستند که به زودی باز می گردند ، در حالی که بدن هایشان را به گورها می سپاریم ، و میراثشان را می خوریم . گویا ما پس از مرگ آنان جاودانه ایم !!! آیا چنین است ، که اندرز هر پند دهنده ای از زن و مرد را فراموش می کنیم و در حالی که نشانه تیرهای بلا و آفات قرار گرفته ایم ؟

حکمت ۱۲۳

وَقَالَ [عليه السلام] طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ وَطَابَ كَسْبُهُ وَصَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ وَحَسَنَتْ خَلِيقَتُهُ وَانْفَقَ الْفَضْلُ مِنْ مَالِهِ وَامْسَكَ الْفَضْلُ مِنْ لِسَانِهِ وَعَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ وَوَسِعَتْهُ السُّنَّةُ وَلَمْ يُنْسَبْ إِلَى الْبِدْعَةِ.

قال الرضى أقول و من الناس من ينسب هذا الكلام إلى رسول الله ص و كذلك الذى قبله ،

درود خدا بر او ، فرمود : خوشا به حال آن کس که خود را کوچک می شمارد ، و کسب و کار او پاکیزه است ، و جانش پاک ، و اخلاقش نیکوست ، مازاد بر مصرف زندگی را در راه خدا بخشش می کند ، و زبان را از زیاده گویی باز می دارد و آزار او به مردم نمی رسد و سنت پیامبر (ص) او را کفایت کرده ، بدعتی در دین خدا نمی گذارد . (برخی حکمت ۱۲۳ و ۱۲۲ را از پیامبر (ص) نقل کرده اند) ،

حکمت ۱۲۴

وَقَالَ [عليه السلام] غَيْرَةُ الْمَرْأَةِ كُفْرٌ وَغَيْرَةُ الرَّجُلِ إِيْمَانٌ.

درود خدا بر او ، فرمود : غیرت زن ، کفر آور ، و غیرت مرد نشانه ایمان اوست .

حکمت ۱۲۵

وَقَالَ [عليه السلام] لَأَنْتَسِبَنَّ الْإِسْلَامَ نِسْبَةً لَمْ يَنْسِبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ وَ الْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ وَ التَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ وَ الْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ .

درود خدا بر او ، فرمود : اسلام را چنان می شناسانم که پیش از من کسی آنگونه معرفی نکرده باشد . اسلام همان تسلیم در برابر خدا و تسلیم همان یقین داشتن و یقین اعتقاد راستی ، و باور راستین همان اقرار درست و اقرار درست انجام مسئولیت ها ، و انجام مسئولیت ها همان عمل کردن به احکام دین است .

حکمت ۱۲۶

وَقَالَ [عليه السلام] عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ وَ يَفُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ وَ عَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأُمْسِ نُطْفَةً وَ يَكُونُ غَدًا جِيفَةً وَ عَجِبْتُ لِمَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ وَ هُوَ يَرَى خَلْقَ اللَّهِ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَ هُوَ يَرَى الْمَوْتَ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ النِّشْأَةَ الْآخِرَى وَ هُوَ يَرَى النِّشْأَةَ الْأُولَى وَ عَجِبْتُ لِعَامِرٍ دَارَ الْفَنَاءِ وَ تَارِكٍ دَارَ الْبَقَاءِ .

درود خدا بر او ، فرمود : در شگفتم از بخیل : به سوی فقری می شتابد که از آن می گریزد ، و سرمایه ای را از دست می دهد که برای آن تلاش می کند در دنیا چون تهیدستان زندگی می کند ، اما در آخرت چون سرمایه داران محاکمه می شود . و در شگفتم از متکبری که دیروز نقطه ای بر ارزش ، و فردا مرداری گنبدیده خواهد بود ؛ و در شگفتم از آن کس که آفرینش پدیده ها را می نگرد و در وجود خدا تردید دارد! و در شگفتم از آن کس که مردگان را می بیند و مرگ را از یاد برده است ، و در شگفتم از آن کس که پیدایش دوباره را انکار می کند در حالی که پیدایش آغازین را می نگرد و در شگفتم از آن کس که خانه نابودشدنی ، را آباد می کند اما جایگاه همیشگی را از یاد برده است .

حکمت ۱۲۷

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ قَصَرَ فِي الْعَمَلِ ابْتُلِيَ بِالْهَمِّ وَ لَا حَاجَةَ لِلَّهِ فَيَمُنْ لَيْسَ لِلَّهِ فِي مَالِهِ وَ نَفْسِهِ نَصِيبٌ .

درود خدا بر او ، فرمود : آن کس که در عمل کوتاهی کند ، دچار اندوه گردد ، و آن را که از مال و جاننش بهره ای در راه خدا نباشد خدا را به او نیاز نیست .

حکمت ۱۲۸

وَقَالَ [عليه السلام] تَوَقَّوْا الْبَرْدَ فِي أَوَّلِهِ وَ تَلَقَّوْهُ فِي آخِرِهِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْأَبْدَانِ كَفَعْلِهِ فِي الْأَشْجَارِ أَوَّلُهُ يُحْرِقُ وَ آخِرُهُ يُورِقُ .

درود خدا بر او ، فرمود : در آغاز سرما خود را بپوشانید ، و در پایانش آن را در یابید ، زیرا با بدن ها همان می کند که با برگ درختان خواهد کرد : آغازش می سوزاند ، و پایانش می رویاند .(۳۰)

حکمت ۱۲۹

وَقَالَ [عليه السلام] عَظُمَ الْخَالِقُ عِنْدَكَ يُصَغَّرُ الْمَخْلُوقُ فِي عَيْنِكَ ،

درود خدا بر او ، فرمود : بزرگی پروردگار در جانت ، پدیده ها را در چشمت کوچک می نمایاند ،

حکمت ۱۳۰

وَقَالَ [عليه السلام] وَقَدْ رَجَعَ مِنْ صَفِينٍ فَأَشْرَفَ عَلَى الْقُبُورِ بِظَاهِرِ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوحِشَةِ وَالْمَحَالِّ الْمُقْفَرَةِ وَالْقُبُورِ الْمُظْلِمَةِ يَا أَهْلَ التُّرْبَةِ يَا أَهْلَ الْغُرْبَةِ يَا أَهْلَ الْوَحْدَةِ يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ وَنَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ لَاحِقٌ أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سَكِنَتْ وَ أَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحَتْ وَ أَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ هَذَا خَيْرٌ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَبَرُ مَا عِنْدَكُمْ ثُمَّ التَفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَمَّا لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى ،

درود خدا بر او ، فرمود : (امام [عليه السلام] وقتی از جنگ صفین برگشت و به قبرستان پشت دروازه کوفه رسید رو به مردگان کرد.)فرمود :

ای ساکنان خانه های وحشت زا ، و محله های خالی و گورهای تاریک ، ای خفتگان در خاک ، ای غریبان ، ای تنها شدگان ، ای وحشت زدگان ، شما پیش از ما رفتید و ما در پی شما روانیم ، و به شما خواهیم رسید. اما خانه هایتان ! دیگران در آن سکونت گزیدند ؛ و اما زنانتان ! با دیگران ازدواج کردند؛ و اما اموال شما ! در میان دیگران تقسیم شد ! این خبری است که ما داریم ، حال

شما چه خبر دارید ؟ (سپس به اصحاب خود رو کرد و فرمود :) بدانید که اگر اجازه سخن گفتن داشتند ، شما را خبر می دادند که ، بهتین توشه ، تقوا است ،

حکمت ۱۱۳۱

وَقَالَ [عليه السلام] وَقَدْ سَمِعَ رَجُلًا يَذُمُّ الدُّنْيَا أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا الْمُعْتَرُ بِغُرُورِهَا الْمَخْدُوعُ بِأَبَاطِيلِهَا أَوْ تَغْتَرُّ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَذُمُّهَا أَنْتَ الْمُنْجَرَّمُ عَلَيْهَا أَمْ هِيَ الْمُنْجَرَّمَةُ عَلَيْكَ مَتَى اسْتَهْوَتْكَ أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ أَمْ بِمَصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبَلَى أَمْ بِمَصَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى كَمْ عَلَّلْتَ بِكَفِّكَ وَ كَمْ مَرَّضْتَ بِيَدَيْكَ تَبْنَعِي لَهُمُ الشِّفَاءَ وَ تَسْتَوْصِفُ لَهُمُ الْأَطْيَاءَ غَدَاةً لَا يُغْنِي عَنْهُمْ دَوَاؤُكَ وَ لَا يُجْدِي عَلَيْهِمْ بُكَاءُكَ لَمْ يَنْفَعْ أَحَدَهُمْ إِشْفَاؤُكَ وَ لَمْ تُسَعِفْ فِيهِ بِطَلَبِكَ وَ لَمْ تَدْفَعْ عَنْهُ بِقُوَّتِكَ وَ قَدْ مَثَلَتْ لَكَ بِهِ الدُّنْيَا نَفْسَكَ وَ بِمَصْرَعِهِ مَصْرَعَكَ إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا وَ دَارُ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا مَسْجِدُ أَجْبَاءِ اللَّهِ وَ مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ وَ مُنْجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ اكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ فَمَنْ ذَا يَذُمُّهَا وَ قَدْ أَدْنَتْ بَيْنَهَا وَ نَادَتْ بِفِرَاقِهَا وَ نَعَتْ نَفْسَهَا وَ أَهْلَهَا فَمَثَلَتْ لَهُمْ بِلَاءُهَا الْبَلَاءَ وَ شَوَقَتْهُمْ بِسُرُورِهَا إِلَى السُّرُورِ رَاحَتْ بِعَافِيَةٍ وَ ابْتَكَرَتْ بِفَجِيعَةٍ تَرْغِيبًا وَ تَرْهِيبًا وَ تَخْوِيفًا وَ تَحْذِيرًا فَذَمُّهَا رِجَالُ غَدَاةِ النَّدَامَةِ وَ حَمْدُهَا آخِرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذَكَرَتْهُمْ الدُّنْيَا فَتَذَكَّرُوا وَ حَدَّثَتْهُمْ فَصَدَّقُوا وَ وَعَظَتْهُمْ فَاتَّعَظُوا.

درود خدا بر او : (شنید مردی دنیا را نکوهش می کند.)

فرمود : ۱- توبیخ نکوهش کننده دنیا: ای نکوهش کننده دنیا ، که به غرور دنیا مغروری و با باطل های ان فریب خوردی! خود فریفته دنیایی و آن را نکوهش می کنی ؟ آیا تو در دنیا جرمی مرتکب شده ای ؟ یا دنیا به تو جرم کرده است ؟ کی دنیا تو را سرگردان کرد ؟ و در چه زمانی تو را فریب داد ؟ آیا با گورهای پدرانیت که پوسیده اند ؟ (تو را فریب داد) یا آرامگاه مادرانت که در زیر خاک آرمیده اند؟ آیا با دو دست خویش بیماران را درمان کرده ای؟ و آنان را پرستاری کرده در بسترشان خوابانده ای ؟ در خواست شفای آنان را کدره و از طبیبان داروی آن را ها تقاضا کرده ای ؟ د ران صبحگاهان که داروی تو به حال آنان سودی نداشت ، و گریه تو فایده نکرد ، و ترس تو آنان را سودی نرساند ، و آنچه می خواستی به دست نیاوردی ، و با نیروی خود

نتوانستی مرگ را از آنان دور کنی . دنیا برای تو حال آنان را مثال زد ، و با گورهایشان ، گور خودت را به رُخ تو کشید .

۲- خویبها و زیباییهای دنیا: همانا دنیا سرای راستی برای راست گویان ، و خانه تندرستی برای دنیا شناسان ، و خانه بی نیازی برای توشه گیران ، و خانه پند ، برای پند آموزان است . دنیا سجده گاه دوستان خدا ، نماز گاه فرشتگان الهی ، فرودگاه وحی خدا ، و جایگاه تجارت دوستان خداست، که در آن رحمت خدا را به دست آوردند. و بهشت را سود بردند. چه کسی دنیا را نکوهش می کند ؟ و حال آن که دنیا جدا شدنشرا اعلام داشته و فریاد زد که ماندگار نیست، و از نابودی خود و اهلش خبر داده است ؟ با بلای خود بلاها را نمونه آورد، و با شادمانی خود آنان را به شادمانی رساند . در آغاز شب به سلامت گذشت ، اما در صبحگاهان با مصیبتی جانکاه بازگشت ، تا مشتاق کند ، و تهدید نماید، و بترساند ، و هشدار دهد . پس مردمی در بامداد با پشیمانی ، دنیا را نکوهش کنند، و مردمی دیگر در روز قیامت آن را می ستایند ، دنیا حقائق را به یادشان آورد ، یادآور آن شدند ، از رویدادها برایشان حکایت کرد ، او را تصدیق کردند و اندرزشان داد ، پند پذیرفتند .

حکمت ۱۳۲

وَقَالَ [عليه السلام] إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يَنَادِي فِي كُلِّ يَوْمٍ لِدُّوا لِلْمَوْتِ وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ وَابْتَئُوا لِلْخَرَابِ ،

درود خدا بر او ، فرمود : خدا را فرشته ایست که هر روز بانگ می زند : بسازید برای مردن ، و فراهم آورید نابود شدن ، و بسازید برای ویران گشتن .

حکمت ۱۳۳

وَقَالَ [عليه السلام] الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍ لَا دَارُ مَقَرٍّ وَالنَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا وَرَجُلٌ ابْتَاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا .

درود خدا بر او ، فرمود : دنیا گذرگاه عبور است ، نه جای ماندن ؛ و مردم در آن دو دسته اند : یکی آن که خود را فروخت و به تباهی کشاند ، و دیگری آن که خود را خرید و آزاد کرد .

حکمت ۱۳۴

وَقَالَ [عليه السلام] لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ فِي نَكَبَتِهِ وَغَيْبَتِهِ وَوَفَاتِهِ .

درود خدا بر او ، فرمود : دوست ، دوست نیست مگر آن که حقوق برادرش را در سه جایگاه نگهبان باشد : در روزگار گرفتاری ، آن هنگام که حضور ندارد ، و پس از مرگ .

حکمت ۱۳۵

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمْ أَرْبَعًا مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الْإِجَابَةَ وَ مَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمِ الْقَبُولَ وَ مَنْ أُعْطِيَ الْإِسْتِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمِ الْمَغْفِرَةَ وَ مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ ، قال الرضی و تصدیق ذلك كتاب الله قال الله في الدعاء ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ و قال في الاستغفار وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا و قال في الشكر لئن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ و قال في التوبة إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ،

درود خدا بر او ، فرمود : کسی را که چهار چیز دادند ، از چهار چیز محروم نباشد : با دعا از اجابت کردن ، با توبه از پذیرفته شدن ، با استغفار از آمرزش گناه ، با شکرگزاری از فزونی نعمت ها . سید رضی می گوید : (و این حقیقت مورد تصدیق کتاب الهی است که در مورد دعا گفته است : "مرا بخوانید تا خواسته های شما را بپردازم . " (قرآن کریم ، سوره مؤمن ، آیه ۶۰) در مورد استغفار گفته است : "هر آن که به بدی دست یابد یا بر خود ستم روا

دارد و از پس به درگاه خدا استغفار کند ، خدای را آمرزش گر و مهربان یابد". (قرآن کریم سوره نساء ، آیه ۱۱۰) در مورد سپاس فرموده است : " بی شک اگر سپاس گزارید ، نعمت می افزایم ". (قرآن کریم ، سوره ابراهیم ، آیه ۷) و در مورد توبه فرموده است : " تنها توبه را خداوند از کسانی می پذیرد که از سر نادانی به کار زشتی دست می یابند و تا دیر نشده است باز می گردند ، تنها چنین کسانی که خداوند در موردشان تجدید نظر می کند ، که خدا دانا و حکیم است ". (قرآن کریم ،سوره نساء ، آیه ۱۷),

حکمت ۱۳۶

وَقَالَ [عليه السلام] الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ وَ الْحَجُّ جِهَادٌ كُلُّ ضَعِيفٍ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَ زَكَاةُ الْبَدَنِ الصِّيَامُ وَ جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ .

درود خدا بر او فرمود : نماز موجب نزدیکی هر پارسایی به خداست ، و حج جهاد هر ناتوان است . هر چیزی زکاتی دارد ، و زکات تن ، روزه و جهاد زن ، نیکو شوهر داری است ,

حکمت ۱۳۷

وَقَالَ [عليه السلام] اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ ,

درود خدا بر او ، فرمود با صدقه دادن درخواست روزی کنید

حکمت ۱۳۸

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ أُثِقِنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ ,

درود خدا بر او ، فرمود : آن که پاداش الهی را باور دارد ، در بخشش سخاوتمند است ،

حکمت ۱۳۹

وَقَالَ [عليه السلام] تَنْزِلُ الْمَعُونَةُ عَلَى قَدْرِ الْمُتَوَنُّةِ.

درود خدا بر او ، فرمود : کمک الهی به اندازه نیاز فرود می آید ،

حکمت ۱۴۰

وَقَالَ [عليه السلام] مَا غَالَ مَنِ اقْتَصَدَ.

درود خدا بر او ، فرمود : آن که میانه روی کند تهیدست نخواهد شد ،

حکمت ۱۴۱

وَقَالَ [عليه السلام] قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِيِّينَ.

درود خدا بر او ، فرمود : اندک بودن تعداد زن و فرزند یکی از دو آسایش است ،

حکمت ۱۴۲

وَقَالَ [عليه السلام] التَّوَكُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ ،

درود خدا بر او ، فرمود : دوستی کردن نیمی از خردمندی است ،

حکمت ۱۴۳

وَقَالَ [عليه السلام] الْهَمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ ،

درود خدا بر او ، فرمود : اندوه خوردن ، نیمی از پیری است ،

حکمت ۱۴۴

وَقَالَ [عليه السلام] يَنْزِلُ الصَّبْرُ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ وَمَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فَخْذِهِ عِنْدَ مُصِيبَتِهِ حَبَطَ عَمَلُهُ ،

درود خدا بر او ، فرمود : صبر با اندازه مصیبت فرود آید ، و آن که در مصیبت بی تاب بر رانش زند ، اجرش نابود می گردد ،

حکمت ۱۴۵

وَقَالَ [عليه السلام] كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالْظَّمْأُ وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ حَبْدًا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ ،

درود خدا بر او ، فرمود : بسا روزه داری که بهره ای جز گرسنگی و تشنگی از روزه داری خود ندارد ، و بسا شب زنده داری که

از شب زنده داری چیزی جز رنج و بی خوابی به دست نیاورد ! خوشا خواب زیرکان، و افطارشان •

وَقَالَ [عليه السلام] سَوْسُوا إِيمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَحَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ وَادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالدُّعَاءِ .

و درود خدا بر او ، فرمود : ایمان خود را با صدقه دادن ، و اموالتان را با زکات دادن نگاهدارید، و امواج بلا را با دعا از خود برانید .

وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ [عليه السلام] لِكُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ قَالَ كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ [عليه السلام] فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَانِ فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ ثُمَّ قَالَ:

يَا كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ النَّاسُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَجٌ رِعَاةٍ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ يَا كُمَيْلُ الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَ أَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ وَ الْمَالُ تَنْفُصُهُ النَّفَقَةُ وَ الْعِلْمُ يَرْكُوزُ عَلَى الْإِنْفَاقِ وَ صَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ يَا كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينَ يُدَانُ بِهِ بِهْ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ وَ جَمِيلَ الْآخِرَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَ الْعِلْمُ حَاكِمٌ وَ الْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ يَا كُمَيْلُ هَلَكَ خَزَائِنُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ هَا إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً بَلَى أَصَبْتُ لِقْنَا غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ مُسْتَعْمِلًا آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا وَ مُسْتَظْهِرًا بِنِعْمِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ بِحُجَجِهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ أَوْ مُنْقَادًا لِحَمَلَةِ الْحَقِّ لَا بِصِيرَةٍ لَهُ فِي أَخْنَائِهِ يَنْقَدِرُ الشُّكُّ فِي قَلْبِهِ لِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شَبْهَةٍ أَلَا لَا ذَا وَ لَا ذَاكَ أَوْ مِنْهُمًا بِاللَّذَّةِ سِلْسِ الْقِيَادِ لِلشَّهْوَةِ أَوْ مُغْرَمًا بِالْجَمْعِ وَ الْإِدْخَارِ لَيْسَا مِنْ رِعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ أَقْرَبَ شَيْءٍ شَبْهًا بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَ إِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ وَ كَمْ ذَا وَ أَيْنَ أُولَئِكَ أُولَئِكَ وَ اللَّهُ الْأَقْلُونَ عِدْدًا وَ الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَ بَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُوَدِّعُوهَا

نُظِرَاءَهُمْ وَ يَزِرْغُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ ۝

جَمَّ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ وَ اسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَفُّونَ وَ أَنْسُوا بِمَا اسْتَوْخَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَ صَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ أَوْ آوْ شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ أَنْصَرَفَ يَا كُمَيْلُ إِذَا شِئْتَ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : (کمیل بن زیاد می گوید: امام دست مرا گرفت و به سوی قبرستان کوفه برد، آنگاه آه پُر دردی کشید و فرمود)

ای کمیل بن زیاد ! این قلب ها بسان ظرفهایی هستند ، که بهترین آن ها ، فراگیرترین آن هاست، پس آنچه را می گویم نگاهدار: ۱- اقسام مردم (مردم شناسی)

مردم سه دسته اند ، عالم الهی ، و آموزنده ای بر راه نجات ، و پشه های دست خوش باد و طوفان و همیشه سرگردان ، که به دنبال هر سر و صدایی می روند. و با وزش هر بادی حرکت می کنند؛ نه از روشنایی دانش نور گرفتند ، و نه به پناهگاه استواری پناه گرفتند ،

۲- ارزش های والای دانش

ای کمیل: دانش بهتر از مال است . زیرا علم ، نگهبان تو است ، ولی تو باید از مال خویش نگهداری کنی؛ مال با بخشیدن کم می شود اما علم با بخشش فزونی گیرد ؛ و مقام و شخصیتی که با مال به دست آمده با نابودی مال ، نابود می گردد ، ای کمیل بن زیاد! شناخت علم راستین (علم الهی آیینی است که با آن پاداش داده می شود و انسان در دوران زندگی با آن خدا را اطاعت می کند ، و پس از مرگ ، نام نیکو به یادگار گذارد . دانش . فرمانروا؛ و مال، فرمانبر است ،

۳- ارزش دانشمندان

ای کمیل! ثروت اندوزان بی تقوا، مرده ای به ظاهر زنده اند ، اما دانشمندان تا دنیا بر قرار است زنده اند ، بدن هایشان گرچه در زمین پنهان اما یاد آنان در دل ها همیشه زنده است ،

۴- اقسام دانش پژوهان

بدان که در اینجا (اشاره به سینه مبارک کرد) دانش فراوانی انباشته است، ای کاش کسانی را می یافتم که می توانستند آن را

بیاموزند؟ آری تیزهوشانی می یابم اما مورد اعتماد نمی باشند. دین را وسیله دنیا قرار داده، و با نعمت های خدا بر بندگان، و با برهان های الهی بر دوستان خدا فخر می فروشند، یا گروهی که تسلیم حاملان حق می باشند اما ژرف انیشی لازم را در شناخت حقیقت ندارند، که با اولین شبهه ای، شک و تردید در دلشان ریشه می زند؛ پس نه آنها، و نه اینها، سزاوار آموختن دانش های فراوان من نمی باشند. یا فرد دیگری که سخت در پی لذت بوده، و اختیار خود را به شهوت داده است، یا آن که در ثروت اندوزی حرص می ورزد، هیچ کدام از آنان نمی توانند از دین پاسداری کنند، و بیشتر به چهارپایان چرنده شباهت دارند، و چنین است که دانش با مرگ دارندگان دانش می میرد.

۵- ویژگی های رهبران الهی

آری! خداوند! زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نیست، که برای خدا با برهان روشن قیام کند، یا آشکار و شناخته شده، یا پیمناک و پنهان، تا حجت خدا باطل نشود، و نشانه هایش از میان نرود. تعدادشان چقدر؟ و در کجا هستند؟ به خدا سوگند! که تعدادشان اندک ولی نزد خدا بزرگ مقدارند، که خدا به وسیله آنان حجت ها و نشان های خود را نگاه می دارد، تا به کسانی که همانندشان هستند بسپارد، و در دل های آن بکارد، آنان که دانش، نور حقیقت بینی را بر قلبشان تابیده، و روح یقین را در یافته اند، که آنچه را خوشگذران ها دشوار می شمارند، آسان گرفتند، و آن چه که ناآگاهان از آن هراس داشتند آنس گرفتند. در دنیا با بدن هایی زندگی می کنند، که ارواحشان به جهان بالا پیوند خورده است، آنان جانشینان خدا در زمین، و دعوت کنندگان مردم به دین خدایند. آه، آه، چه سخت اشتیاق دیدارشان را دارم! کمیل! هرگاه خواستی بازگرد.

حکمت ۱۴۸

وَقَالَ [عَلَيْهِ السَّلَام] الْمَرْءُ مَحْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.

و درود خدا بر او، فرمود: انسان زیر زبان خود پنهان است (۳۱).

وَقَالَ [عليه السلام] هَلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ،

و درود خدا بر او ، فرمود : نابود شد کسی که ارزش خود را ندانست ،

وَقَالَ [عليه السلام] لِرَجُلٍ سَأَلَهُ أَنْ يَعِظَهُ لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ وَ يَرْجِي التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ يَقُولُ فِي الدُّنْيَا بِقَوْلِ
الزَّاهِدِينَ وَ يَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاعِبِينَ إِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ يَشْبَعْ وَ إِنْ مَنَعَ مِنْهَا لَمْ يَقْنَعْ يَعْجِزُ عَنْ شُكْرِ مَا أُوتِيَ وَ يَبْتَغِي الزِّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ
يَنْهَى وَ لَا يَنْتَهِي وَ يَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَ لَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ وَ يُبْغِضُ الْمُنْذِبِينَ وَ هُوَ أَحَدُهُمْ يَكْرَهُ الْمَوْتَ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ وَ
يُقِيمُ عَلَى مَا يَكْرَهُ الْمَوْتَ مِنْ أَجَلِهِ إِنْ سَقَمَ ظَلَّ نَادِمًا وَ إِنْ صَحَّ أَمِنَ لَاهِيًا يُعْجَبُ بِنَفْسِهِ إِذَا عُوْفِيَ وَ يَقْنَطُ إِذَا ابْتُلِيَ إِنْ أَصَابَهُ بَلَاءٌ دَعَا
مُضْطَرًّا وَ إِنْ نَالَ رَخَاءً أَعْرَضَ مُعْتَرًّا تَغْلِبُهُ نَفْسُهُ عَلَى مَا يَظُنُّ وَ لَا يَغْلِبُهَا عَلَى مَا يَسْتَقِينُ يَخَافُ عَلَى غَيْرِهِ بِأَدْنَى مِنْ ذَنْبِهِ وَ يَرْجُو
لِنَفْسِهِ بِأَكْثَرِ مِنْ عَمَلِهِ إِنْ اسْتَعْنَى بِطَرٍّ وَ فُتِنَ وَ إِنْ افْتَقَرَ قَنَطَ وَ هُنَّ يَقْصُرُ إِذَا عَمِلَ وَ يُبَالِغُ إِذَا سَأَلَ إِنْ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ أَسْلَفَ
الْمَعْصِيَةَ وَ سَوَّفَ التَّوْبَةَ وَ إِنْ عَرِثَتْ مِخْنَةً انْفَرَجَ عَنْ شَرَائِطِ الْمِلَّةِ يَصِفُ الْعِبْرَةَ وَ لَا يَعْتَبِرُ وَ يُبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَ لَا يَتَعِظُ فَهُوَ بِالْقَوْلِ
مُدِلٌّ وَ مِنَ الْعَمَلِ مُقِلٌّ يُنَافِسُ فِيمَا يَقْنَى وَ يُسَامِحُ فِيمَا يَبْقَى يَرَى الْغَنَمَ مَغْرَمًا وَ الْغُرَمَ مَغْنَمًا يَخْشَى الْمَوْتَ وَ لَا يُبَادِرُ الْقَوْتَ يَسْتَعْظِمُ
مِنْ مَعْصِيَةِ غَيْرِهِ مَا يَسْتَقِيلُ أَكْثَرَ مِنْهُ مِنْ نَفْسِهِ وَ يَسْتَكْثِرُ مِنْ طَاعَتِهِ مَا يَخْفِرُهُ مِنْ طَاعَةِ غَيْرِهِ فَهُوَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ وَ لِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ
اللَّهُوَ مَعَ الْأَغْنِيَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الذِّكْرِ مَعَ الْفُقَرَاءِ يَحْكُمُ عَلَى غَيْرِهِ لِنَفْسِهِ وَ لَا يَحْكُمُ عَلَيْهَا لِغَيْرِهِ يُرْشِدُ غَيْرَهُ وَ يُغْوِي نَفْسَهُ فَهُوَ يُطَاعُ وَ
يُعْصَى وَ يَسْتَوْفَى وَ لَا يُوفَى وَ يَخْشَى الْخُلُقَ فِي غَيْرِ رَبِّهِ وَ لَا يَخْشَى رَبَّهُ خَلْقُهُ

فِي

قال الرضى و لو لم يكن فى هذا الكتاب إلا هذا الكلام لكفى به موعظه ناجعه و حكمه بالغه و بصيره لمبصر و عبره لناظر مفكر .

و درود خدا بر او ، فرمود : (مردی از امام درخواست اندرز کرد)، از کسانی مباش که بدون عمل صالح به آخرت امیدوار است، و توبه را با آرزوهای دراز به تأخیر می اندازد، در دنیا چونان زاهدان سخن می گوید، اما در رفتار همانند دنیا پرستان است ، اگر (۳۲) نعمت ها به او برسد سیر نمی شود ، و در محرومیت قناعت ندارد ، از آنچه به او رسید شکرگزار نیست و از آنچه مانده ، زیاده طلب است، دیگران را پرهیز می دهد اما خود پروا ندارد ، به فرمانبرداری امر می کند اما خود فرمان نمی برد ، نیکوکاران را دوست دارد ، اما رفتارشان را ندارد ، گناهکاران را دشمن دارد اما خود یکی از گناهکاران است ، و با گناهان فراوان مرگ را دوست نمی دارد ، اما در آنچه که مرگ را ناخوشایند ساخت پافشاری دارد، اگر بیمار شود پشیمان می شود ، و اگر مصیبتی به او رسد به زاری خدا را می خواند ؛ اگر به گشایش ، دست یافت مغرورانه از خدا روی بر می گرداند ، نفس به نیروی گمان ناروا بر او چیرگی دارد ، و او با قدرت یقین بر نفس چیره نمی گردد، برای دیگران که گناهی کمتر از او دارند نگران ، و بیش از [چه که عمل کرده امیدوار است . اگر بی نیاز گردد مست و مغرور شود ، و اگر تهی دست گردد ، مأیوس و سست شود ، چون کار کند در آن کوتاهی ورزد ، و چون چیزی خواهد زیاده روی نماید ، چون در برابر شهوت قرار گیرد گناه را برگزیده ، توبه را به تأخیر اندازد ، و چون رنجی به او رسد از راه ملت اسلام دوری گزیند ، عبرت آموزی را طرح می کند اما خود عبرت نمی گیرد ، در پند دادن مبالغه می کند اما خود پند پذیر نمی باشد، سخن بسیار می گوید ، اما کردار خوب او اندک است ! برای دنیای زودگذر تلاش و رقابت دارد اما برای آخرت جاویدان آسان می گذرد؛ سود را زیان و زیان را سود می پندارد ، از مرگ هراسناک است اما فرصت را از دست می دهد ، گناه دیگران را بزرگ می شمارد، اما گناهان بزرگ خود را کوچک می پندارد، طاعت خود را ریاکارانه بر خورد می کند ، خوشگذرانی با سرمایه داران را بیشتر از یاد خدا با مستمندان دوست دارد ، به نفع خود بر زیان دیگران حکم می کند اما هرگز به نفع دیگران بر زیان خود حکم نخواهد کرد .

حکمت ۱۵۱

وَقَالَ [عليه السلام] لِكُلِّ امْرِئٍ عَاقِبَةُ حُلُوِّهِ اَوْ مُرَّةٌ.

و درود خدا بر او ، فرمود : هر کس را پایانی است ؛ تلخ یا شیرین .

حکمت ۱۵۲

وَقَالَ [عليه السلام] لِكُلِّ مُقْبِلٍ إِدْبَارٌ وَمَا أُدْبِرَ كَأَنَّكُمْ يَكُنُّ.

و درود خدا بر او ، فرمود : آنچه روی می آورد ، باز می گردد؛ و چیزی که بازگردد ، گویی هرگز نبوده است •

حکمت ۱۵۳

وَقَالَ [عليه السلام] لَا يَغْدَمُ الصَّبُورُ الظَّفَرَ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ.

و درود خدا بر او ، فرمود: انسان شکیبا ، پیروزی را از دست نمی دهد ، هر چند زمان آن طولانی شود .

حکمت ۱۵۴

وَقَالَ [عليه السلام] الرَّاضِي بِفِعْلٍ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ فِيهِمْ وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٌ إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ وَإِثْمُ الرِّضَى بِهِ .

و درود خدا بر او ، فرمود : آن کس که از کار مردمی خشنود باشد ، چونان کسی است که همراه آنان بوده و هر کس که به باطلی

روی آورد ، دو گناه بر عهده او باشد: گناه کردار باطل ، و گناه خشنودی به کار باطل .

حکمت ۱۵۵

وَقَالَ [عليه السلام] اغْتَصِمُوا بِالَّذِمِّ فِي أَوْتَادِهَا ،

و درود خدا بر او ، فرمود : عهد و پیمان ها را پاس دارید به خصوص با وفاداران ،

حکمت ۱۵۶

وَقَالَ [عليه السلام] عَلَيْكُمْ بِطَاعَةِ مَنْ لَا تُغْذَرُونَ بِجَهَالَتِهِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : خدای را اطاعت کنید که در نشناختن پروردگار عذری ندارید ،

حکمت ۱۵۷

وَقَالَ [عليه السلام] قَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ وَقَدْ هُدِيتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ وَأُسْمِعْتُمْ إِنْ اسْتَمَعْتُمْ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : اگر چشم بینا داشته باشید ، حقیقت را نشانتان داده اند ، اگر هدایت می طلبید شما را هدایت کرده اند ،

اگر گوش شنوا دارید ، حق را به گوشتان خواندند ،

حکمت ۱۵۸

وَقَالَ [عليه السلام] غَايِبَ أَخَاكَ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَارْجُدْ شَرَّهُ بِالْإِنْعَامِ عَلَيْهِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : برادرت را با احسانی که در حق او می کنی سرزنش کن ، و شر او را با بخشش بازگردان ،

حکمت ۱۵۹

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ.

و درود خدا بر او ، فرمود : کسی که خود را در جایگاه تهمت قرار داد ، نباید جز خود را نکوهش کند. •

حکمت ۱۶۰

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ مَلَكَ اسْتَأْثَرَ.

و درود خدا بر او ، فرمود : هر کس قدرت به دست آورد ، زورگویی دارد.

حکمت ۱۶۱

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَمَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا.

و درود خدا بر او ، فرمود : هر کس خود رأی شد به هلاکت رسید، و هر کس با دیگران مشورت کرد ، در عقل های آنان شریک شد.

حکمت ۱۶۲

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ بِيَدِهِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : آن کس که راز خود را پنهان دارد ، اختیار آن در دست اوست.

حکمت ۱۶۳

وَقَالَ [عليه السلام] الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ،

و درود خدا بر او ، فرمود : فقر مرگ بزرگ است •

حکمت ۱۶۴

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ قَضَى حَقَّ مَنْ لَا يَفْضِي حَقَّهُ فَقَدْ عَبَدَهُ،

و درود خدا بر او ، فرمود : رعایت حق کسی که او حقش را محترم نمی شمارد نوعی بردگی است ،

حکمت ۱۶۵

وَقَالَ [عليه السلام] لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ ،

و درود خدا بر او، فرمود : هیچ اطاعتی از مخلوق ، در نافرمانی پروردگار نیست ،•

حکمت ۱۶۶

وَقَالَ [عليه السلام] لَا يُعَابُ الْمَرْءُ بِتَأْخِيرِ حَقِّهِ إِنَّمَا يُعَابُ مَنْ أَخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ،

و درود خدا بر او ، فرمود : مرد را سرزنش نکنند که چرا حقش را با تأخیر می گیرد، بلکه سرزنش در آنجاست که آنچه حقش نیست بگیرد.(۳۳)

حکمت ۱۶۷

وَقَالَ [عليه السلام] الْإِعْجَابُ يَمْنَعُ الْإِزْدِيَادَ.

و درود خدا بر او ، فرمود : خود پسندی مانع فزونی است .

حکمت ۱۶۸

وَقَالَ [عليه السلام] الْأَمْرُ قَرِيبٌ وَالْإِصْطِحَابُ قَلِيلٌ.

و درود خدا بر او فرمود : آخرت نزدیک ، و زمان ماندن در دنیا اندک است .

حکمت ۱۶۹

وَقَالَ [عليه السلام] قَدْ أَضَاءَ الصُّبْحُ لِذِي عَيْنَيْنِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : صبحگاهان برای آن که دو چشم بینا دارد روشن است .

حکمت ۱۷۰

وَقَالَ [عليه السلام] تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ الْمَعُونَةِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : ترک گناه آسان تر از درخواست توبه است .

حکمت ۱۷۱

وَقَالَ [عليه السلام] كَمْ مِنْ أَكْلَةٍ مَنَعَتْ أَكْلَاتٍ.

و درود خدا بر او ، فرمود : بسا لقمه ای گلوگیر که لقمه های فراوانی را محروم می کند .

حکمت ۱۷۲

وَقَالَ [عليه السلام] النَّاسُ أُغْدَاءُ مَا جَهِلُوا.

و درود خدا بر او ، فرمود : مردم دشمن چیزهایی هستند که نمی دانند .

حکمت ۱۷۳

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ اسْتَقْبَلَ وُجُوهَ الْأَرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا.

و درود خدا بر او ، فرمود : آن کس که از افکار و آراء گوناگون استقبال کند، صحیح را از خطا خوب شناسد .

حکمت ۱۷۴

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ أَخَذَ سِنَانَ الْغَضَبِ لِلَّهِ قَوِيَ عَلَى قَتْلِ أَشِدَّاءِ الْبَاطِلِ ،

آن کس که دندان خشم را در راه خدا ب رهم فشارد، بر کشتن باطل گرایان ، توانمند گردد.

حکمت ۱۷۵

وَقَالَ [عليه السلام] إِذَا هَبْتَ أَمْرًا فَفَعَّ فِيهِ فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقُّيهِ أَغْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : هنگامی که از چیزی می ترسی ، خود را در آن بیفکن ، زیرا گاهی ترسیدن از چیزی، از خود آن سخت تر است .

حکمت ۱۷۶

وَقَالَ [عليه السلام] آلَةُ الرِّيَاسَةِ سَعَةُ الصِّدْرِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : بردباری و تحمل سختی ها ، ابزار ریاست است .

حکمت ۱۷۷

وَقَالَ [عليه السلام] أَزْجَرِ الْمُسِيءِ بَنَوَابِ الْمُحْسِنِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : بدکار را با پاداش دادن به نیکوکار آزار بده •

حکمت ۱۷۸

وَقَالَ [عليه السلام] احْصُدِ الشَّرَّ مِنْ صَدْرٍ غَيْرِكَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ

و درود خدا بر او ، فرمود : بدی را از سینه دیگران ، با کندن آن از سینه خود ، ریشه کن نما. •

حکمت ۱۷۹

وَقَالَ [عليه السلام] اللَّجَاجَةُ تَسْلُ الرُّأْيَ.

و درود خدا بر او فرمود : لجاجت تدبیر را سُست می کند.

حکمت ۱۸۰

وَقَالَ [عليه السلام] الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ.

و درود خدا بر او ، فرمود : طمع ورزی ، بردگیِ همیشگی است.

حکمت ۱۸۱

وَقَالَ [عليه السلام] ثَمَرَةُ التَّغْرِيطِ النَّدَامَةُ وَ ثَمَرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ.

و درود خدا بر او ، فرمود : حاصل کوتاهی ، پشیمانی ؛ و حاصل دوراندیشی، سلامت است ،

حکمت ۱۸۲

وَقَالَ [عليه السلام] لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : آنجا که باید سخن درست گفت، در خاموشی خیری نیست، چنانکه در سخن ناآگاهانه نیز خیری نخواهد بود ،

حکمت ۱۸۳

وَقَالَ [عليه السلام] مَا اخْتَلَفَتْ دَعْوَتَانِ إِلَّا كَانَتْ إِحْدَاهُمَا ضَلَالَةً ،

و درود خدا بر او ، فرمود : دو دعوت به اختلاف نرسد جز اینکه یکی باطل باشد •

حکمت ۱۸۴

وَقَالَ [عليه السلام] مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أَرَيْتُهُ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : از روزی که حق برای من نمایان شد، هرگز دچار تردید نشدم •

حکمت ۱۸۵

وَقَالَ [عليه السلام] مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ وَلَا ضَلَلْتُ وَلَا ضُلُّ بِي ،

و درود خدا بر او ، فرمود : هرگز دروغ نگفتم و به من دروغ نگفتند ، و هرگز گمراه نشدم ، به کسی به وسیله من گمراه نشده است ،

حکمت ۱۸۶

وَقَالَ [عليه السلام] لِلظَّالِمِ الْبَادِي غَدًا بِكَفِّهِ عَضَّةٌ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : آغاز کننده ستم ، در قیامت ، انگشت به دندان می گزد ،

حکمت ۱۸۷

وَقَالَ [عليه السلام] الرَّحِيلُ وَشَبِيكٌ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : کوچ کردن نزدیک است •

حکمت ۱۸۸

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : هر کس که با حق در آویزد نابود می گردد ،

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ لَمْ يُنْجِهِ الصَّبْرُ أَهْلَكَهُ الْجَزَعُ.

و درود خدا بر او ، فرمود : کسی را که شکیبایی نجات ندهد ، بی تابى او را هلاک گرداند .

وَقَالَ [عليه السلام] وَأَعْجَبَاهُ أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : شگفتا! آیا معیار خلافت ، صحابی بودن و خویشاوندی ملاک نیست؟ (از امام، شعری در همین مسئله نقل شد که به ابابکر فرمود) اگر ادعا می کنی با شورای مسلمین به خلافت رسیدی، چه شورایی بود که رأی دهندگان حضور نداشتند ؟ و اگر خویشاوندی را حجت می آوری ، دیگران از تو به پیامبر نزدیک تر و سزاوار ترند .

وَقَالَ [عليه السلام] إِنَّمَا الْمَرْءُ فِي الدُّنْيَا غَرَضٌ تَنْتَظِلُ فِيهِ الْمَنَائِي وَ نَهْبٌ تُبَادِرُهُ الْمَصَائِبُ وَ مَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَصَصٌ وَ لَا يَنَالُ الْعَبْدُ نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقٍ أُخْرَى وَ لَا يَسْتَقْبِلُ يَوْمًا مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا بِفِرَاقٍ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ فَتَحْنُ أَغْوَانُ الْمُتَوَنِّ وَ أَنْفُسُنَا نَصَبُ الْخُتُوفِ فَمِنْ أَيْنَ نَرْجُو الْبَقَاءَ وَ هَذَا اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ لَمْ يَرَفَعَا مِنْ شَيْءٍ شَرَفًا إِلَّا أَسْرَعَا الْكَرَّةَ فِي هَذِهِ مَا بَنِيَا وَ تَفَرَّقَا مَا جَمَعَا .

و درود خدا بر او ، فرمود : همانا انسان در دنیا تخته نشان تیرهای مرگ ، و ثروتی است دستخوش تاراج مصیبت ها: با هر جرعه نوشیدنی، گلو رفتنی، و در هر لقمه ای ، گلو گیر شدنی است ، و بنده نعمتی به دست نیاورد جز آن که نعمتی از دست بدهد ، و روزی به عمرش افزوده نمی گردد جز با کم شدن روزی دیگر! پس ما یاران می گیم، و جان های ما هدف نابودی ها ، پس

چگونه به ماندن جاودانه امیدوار باشیم؟. در حالی که گذشت شب و روز بنایی را بالا نبرده جز آن که آن را ویران کرده و به اطراف پراکند•

حکمت ۱۹۲

وَقَالَ [عليه السلام] يَا ابْنَ آدَمَ مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوَّتِكَ فَأَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِّغَيْرِكَ.

و درود خدا بر او ، فرمود : ای فرزند آدم ، آنچه را که بیش از نیاز خود فراهم کنی ، برای دیگران انداخته ای ،

حکمت ۱۹۳

وَقَالَ [عليه السلام] إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَإِقْبَالًا وَإِدْبَارًا فَأَتَوْهَا مِنْ قَبْلِ شَهْوَتِهَا وَإِقْبَالِهَا فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِيَ.

و درود خدا بر او ، فرمود : دل ها را روی آوردن و پشت کردنی است ، پس دل ها را آنگاه به کار و دارید که خواهشی دارند و روی آوردنی ، زیرا اگر دل را به اجبار به کاری واداری کور می گردد.

حکمت ۱۹۴

وَكَانَ [عليه السلام] يَقُولُ مَتَى أَشْفَى غِظْطَى إِذَا غَضِبْتُ حِينَ أُعْجِزُ عَنِ الْإِنْتِقَامِ فَيَقَالُ لِي لَوْ صَبَرْتَ أَمْ حِينَ أَقْدِرُ عَلَيْهِ فَيَقَالُ لِي لَوْ عَفَوْتَ.

و درود خدا بر او ، فرمود : چون خشم گیرم ، کی آن را فرو نشانم ؟ در آن زمان که قدرت انتقام ندارم ، که به من بگویند: " اگر صبر کنی بهتر است " یا آنگاه که قدرت انتقام دارم ؟ که به من بگویند " اگر عفو کنی خوب است ".

حکمت ۱۹۵

وَقَالَ [عليه السلام] وَقَدْ مَرَّ بِقَدَرٍ عَلَى مَرْبَلِهِ هَذَا مَا بَخِلَ بِهِ الْبَاخِلُونَ وَرُويَ فِي خَبَرٍ آخَرَ أَنَّهُ قَالَ هَذَا مَا كُتِّمُ تَنَافُسُونَ فِيهِ بِالْأُمْسِ،

و درود خدا بر او ، فرمود : (در سر راه ، از کنار مزبله ای عبور می کرد)

این همان است که بخیلان به آن بخل می ورزند ! و رد روایت دیگری نقل شد که این چیزی است که دیروز بر سر آن رقابت می

کردید •

حکمت ۱۹۶

وَقَالَ [عليه السلام] لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ،

و درود خدا بر او ، فرمود : مالی که نابودی آن تو را پند می دهد ، از دست نرفته است ،

حکمت ۱۹۷ روش درمان روح (روانشناسی بالینی) (اخلاقی، علمی)

وَقَالَ [عليه السلام] لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ،

و درود خدا بر او ، فرمود : این دلها همانند تن ها خسته می شوند ، برای نشاط آن به سخنان تازه حکیمانه روی بیاورید ،

وَقَالَ [عليه السلام] لَمَّا سَمِعَ قَوْلَ الْخَوَارِجِ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ كَلِمَةً حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ.

و درود خدا بر او، فرمود: (وقتی شنید که خوارج می گویند حکومت فقط از آن خداست)،

سخن حقی است که از آن اراده باطل دارند.

وَقَالَ [عليه السلام] فِي صِفَةِ الْغَوَّاءِ هُمُ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا غَلَبُوا وَإِذَا تَفَرَّقُوا لَمْ يُعْرَفُوا وَقِيلَ بَلْ قَالَ ع هُمُ الَّذِينَ إِذَا اجْتَمَعُوا ضَرُّوا وَإِذَا تَفَرَّقُوا نَفَعُوا فَقِيلَ قَدْ عَرَفْنَا مَضَرَّةَ اجْتِمَاعِهِمْ فَمَا مَنَعُهُ أَفْتِرَاقِهِمْ فَقَالَ يَرْجِعُ أَصْحَابُ الْمِهْنِ إِلَى مِهْنَتِهِمْ فَيَنْتَفِعُ النَّاسُ بِهِمْ كَرُجُوعِ الْبَنَاءِ إِلَى بِنَائِهِ وَالنَّسَاجِ إِلَى مَنْسَجِهِ وَالْخَبَازِ إِلَى مَخْبَزِهِ.

و درود خدا بر او، فرمود: (در تعریف جمع اوباش، فرمود) آنان چون گرد هم آیند پیورز شوند، و چون پراکنده شوند شناخته نگردند (۳۴) (و گفته شد که امام فرمود) آنان چون گرد هم آیند زیان رسانند و چون پراکنده شوند سود دهند، (از امام پرسیدند چون اوباش گرد هم آیند زیان رسانند را دانستیم، اما چه سودی در پراکندگی آنان است، فرمود) صاحبان کسب و کار، و پیشه وران به کارهای خود باز می گردند، و مردم از تلاش آنان سود برند، بنا به اسختن ساختمان، و بافنده به کارگاه بافندگی، و نانوا به نانواپی روی می آورد.

وَقَالَ [عليه السلام] وَأُتِيَ بِجَانٍ وَمَعَهُ غَوَّاءٌ فَقَالَ لَا مَرْحَبًا بِوُجُوهِ لَّا تُرَى إِلَّا عِنْدَ كُلِّ سَوَاءٍ.

و درود خدا بر او ، فرمود : (جنایتکاری را حضور امام آوردند که جمعی او باش هماره او بودند) مباد ، چهره های که جز به هنگام زشتی ها دیده نمی شوند ،

حکمت ۲۰۱

وَقَالَ [عليه السلام] إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِهِ فَإِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلِيَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ وَإِنَّ الْأَجَلَ جُنَّةٌ حَصِيئَةٌ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : با هر انسان دو فرشته است که او را حفظ می کنند، و چون تقدیر الهی فرا رسد، تنهایش می گذارند که همانا زمان عمر انسان ، سپری گشته است ،

حکمت ۲۰۲

وَقَالَ [عليه السلام] وَقَدْ قَالَ لَهُ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ بُيَاعُكَ عَلَيَّ أَنَا شُرَكَائُكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ لَا وَ لَكِنَّا شَرِيكَاكَ فِي الْقُوَّةِ وَ الْإِسْتِعَانَةِ وَ عَوْنَانِ عَلَى الْعَجْزِ وَ الْأَوْدِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : (طلحه و زبیر خدمت امام آمدند و گفتند با تو بیعت کردیم که ما در حکومت شریک تو باشیم ، فرمود)

نه هرگز! بلکه شما در نیرو بخشیدن ، و یاری خواستن شرکت دارید، و دو یاورید به هنگام ناتوانی و درماندگی در سختی ها ،

حکمت ۲۰۳

وَقَالَ [عليه السلام] أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِذَا قُلْتُمْ سَمِعَ وَ إِذَا أَمَرْتُمْ عَلِمَ وَ بَادِرُوا الْمَوْتَ الَّذِي إِذَا هَرَبْتُمْ مِنْهُ أَذْرَكَكُمْ وَ إِذَا أَقَمْتُمْ أَخَذَكُمْ وَ إِذَا نَسِيتُمْ مَوَدَّكُمْ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : ای مردم ! از خدایی بترسید که اگر سخنی گویند می شنود ، و اگر پنهان دارید می داند، و برای مرگی آماده باشید که اگر از آن فرار کنید شما را می یابد، و اگر بر جای خود بمانید شما را می گیرد ، و اگر فراموشش کنید شما را از یاد نبرد .

حکمت ۲۰۴

وَقَالَ [عليه السلام] لَا يُزْهَدَنَّكَ فِي الْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يَشْكُرُهُ لَكَ فَقَدْ يَشْكُرُكَ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَسْتَمِيعُ بِشَيْءٍ مِنْهُ وَقَدْ تُدْرِكُ مِنْ شُكْرِ الشَّاكِرِ أَكْثَرَ مِمَّا أَضَاعَ الْكَافِرُ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ .

و درود خدا بر او ، فرمود : ناسپاسی مردم تو را از کار نیکو باز ندارد، زیرا هستند کسانی ، بی آن که از تو سودی برند تو را می ستایند، چه بسا ستایش اندک آنان برای تو ، سودمندتر از ناسپاسی ناسپاسان باشد (و خداوند نیکوکاران را دوست دارد).

حکمت ۲۰۵

وَقَالَ [عليه السلام] كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ .

و درود خدا بر او ، فرمود : هر ظرفی با ریختن چیزی در آن پر می شود جز ظرف دانش که هر چه در آن جای دهی ، وسعتش بیشتر می شود .

حکمت ۲۰۶

وَقَالَ [عليه السلام] أَوَّلُ عَوَظِ الْخَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ .

و درود خدا بر او ، فرمود : نخستین پاداش بردبار از بردباری اش آن که مردم در برابر نادان ، پشتیبان او خواهند بود .

حکمت ۲۰۷

وَقَالَ [عليه السلام] إِنَّ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ .

و درود خدا بر او ، فرمود : اگر بردبار نیستی، خود را به بردباری بنمای ، زیرا اندک است که خود را همانند مردمی کند و از جمله آنان به حساب نیاید .

حکمت ۲۰۸

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رَجَحَ وَ مَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ وَ مَنْ خَافَ أَمِنَ وَ مَنْ اعْتَبَرَ أُبْصِرَ وَ مَنْ أَبْصَرَ فَهِمَ وَ مَنْ فَهِمَ عِلِمَ .

و درود خدا بر او ، فرمود : کسی که از خود حساب کشد ، سودی می برد، و آن که از خود غفلت کند زیان می بیند ، و کسی که از خدا بترسد ایمن باشد، و کسی که عبرت آموزد آگاهی یابد، و آن که آگاهی یابد می فهمد ، و آن که بفهمد دانش آموخته است •

حکمت ۲۰۹

وَقَالَ [عليه السلام] لَتَغْطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا وَ تَلَا عَقِيبَ ذَلِكَ وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ .

و درود خدا بر او ، فرمود : دنیا پس از سرکشی، به ما روی می کند ، چونان شتر ماده بدخو که به بچه خود مهربان گردد.(سپس

این آیه را خواند)

"و اراده کردیم که بر مستضعفین زمین، منت گذارده آنان را امامان و وارثان حکومت ها گردانیم."

حکمت ۲۱۰

وَقَالَ [عليه السلام] اتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً مَنْ شَمَرَ تَجْرِيداً وَجَدَ تَشْمِيراً وَكَمَّشَ فِي مَهْلٍ وَبَادَرَ عَنْ وَجَلٍ وَنَظَرَ فِي كَرَّةِ الْمَوْتِ وَعَاقِبَةِ الْمَصْدَرِ وَمَعَبَةِ الْمَرْجِعِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : از خدا بترسید ، ترسیدن انسان وارسته ای که دامن به کمر زده و خود را آماده کرده ، و در بهره بردن

از فرصت ها کوشیده ، و هراسان در اطاعت خدا تلاش کرده ، و در دنیای زودگذر ، و پایان زندگی و عاقبت کار، به درستی

اندیشیده است ،•

حکمت ۲۱۱

وَقَالَ [عليه السلام] الْجُودُ حَارِسُ الْأَغْرَاضِ وَالْجِلْمُ فِدَامُ السَّفِيهِ وَالْعَفْوُ زَكَاةُ الظَّعْرِ وَالسُّلُوعُ عَوْضُكَ مِمَّنْ غَدَرَ وَالِاسْتِشَارَةُ عَيْنُ الْهِدَايَةِ وَقَدْ خَاطَرَ مَنْ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ وَالصَّبْرُ يُنَاضِلُ الْحِدَثَانَ وَالْجَزَعُ مِنَ أَغْوَانِ الزَّمَانِ وَاشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى وَكَمٌ مِنَ عَقْلِ أُسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ وَمِنَ التَّوْفِيقِ حِفْظُ التَّجَرِبَةِ وَالْمَوَدَّةُ قَرَابَةُ مُسْتَفَادَةٍ وَلَا تَأْمَنَنَّ مَلُوكًا ،

و درود خدا بر او ، فرمود: بخشنده گی ، نگاهدارنده آبروست ، و شکیبایی با مصیبت های شب و روز و آن کس که با رأی خود

احساس بی نیازی کند به کام خطرها افتد ، شکیبایی با مصیبت های شب و روز پیکار کند ، و بی تابی، زمان را در نابودی انسان

یاری دهد ، و برترین بی نیازی ترک آروزهاست، و چه بسا عقل که اسیر فرمانروایی هوس است؛ حفظ و به کار گیری تجربه رمز پیروزی است، و دوستی نوعی خویشاوندی به دست آمده است ، و به آن کس که به ستوده آمده و توان تحمل ندارد اعتماد نکن ,

حکمت ۲۱۲

وَقَالَ [عليه السلام] عَجِبُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ أَحَدُهُ حُسَادٌ عَقْلِهِ ,

و درود خدا بر او، فرمود : خود پسندی یکی از حسودان عقل است ,

حکمت ۲۱۳

وَقَالَ [عليه السلام] أَغْضِ عَلَى الْقَدَى وَالْأَلَمِ تَرْضَى أَبَدًا ,

و درود خدا بر او، فرمود : چشم را از سختیِ خوار و خاشاک و رنج ها فروبند تا همواره خشنود باشی ,

حکمت ۲۱۴

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ لَانَ عُودُهُ كُنْفَتْ أَغْصَانُهُ ,

و درود خدا بر او ، فرمود : کسی که درخت شخصیت او نرم و بی عیب باشد، شاخ و برگش فراوان است ,

حکمت ۲۱۵

وَقَالَ [عليه السلام] الْخِلَافُ يَهْدِمُ الرَّأْيَ.

و درود خدا بر او ، فرمود : اختلاف نابود کننده اندیشه است ،

حکمت ۲۱۶

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ نَالَ اسْتَطَالَ.

و درود خدا بر او ، فرمود : کسی که به نوایی رسید تجاوز کار شد ،

حکمت ۲۱۷

وَقَالَ [عليه السلام] فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَالِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : در دگرگونی روزگار، گوهر شخصیت مردان شناخته می شود.(۳۲)

حکمت ۲۱۸

وَقَالَ [عليه السلام] حَسَدُ الصَّدِيقِ مِنْ سُقْمِ الْمَوَدَّةِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : حسادت بر دوست، از آفات دوستی است ،

حکمت ۲۱۹

وَقَالَ [عليه السلام] أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ .

و درود خدا بر او ، فرمود : قربانگاه اندیشه ها ، زیر برق آرزوهاست ،

حکمت ۲۲۰

وَقَالَ [عليه السلام] لَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى الثَّقَةِ بِالظَّنِّ .

و درود خدا بر او ، فرمود : داوری با گمان بر افراد مورد اطمینان ، دور از عدالت است ،

حکمت ۲۲۱

وَقَالَ [عليه السلام] بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدُوَّةُ عَلَى الْعِبَادِ .

و درود خدا بر او ، فرمود : بدترین توشه برای قیامت ، ستم بر بندگان است ،

حکمت ۲۲۲

وَقَالَ [عليه السلام] مِنْ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ عَقْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ .

و درود خدا بر او ، فرمود : خود را به بی خبری نمایاندن از بهترین کارهای بزرگواران است ،

حکمت ۲۲۳

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ كَسَاهُ الْحَيَاءُ ثَوْبَهُ لَمْ يَرَ النَّاسُ عَيْبَهُ.

و درود خدا بر او ، فرمود : آن کس که لباس حیا پوشد، کسی عیب او را نبیند.

حکمت ۲۲۴

وَقَالَ [عليه السلام] بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ وَبِالنَّصْفَةِ يَكْثُرُ الْمُوَاصِلُونَ وَبِالْإِفْضَالِ تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ وَبِالتَّوَاضُعِ تَتِمُّ النُّعْمَةُ وَبِاحْتِمَالِ الْمُؤْنِ يَجِبُ السُّؤْدُودُ وَبِالسَّيْرِ الْعَادِلِ يُفْهَرُ الْمُتَنَاوِي وَبِالْحِلْمِ عَنِ السَّفِيهِ تَكْثُرُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : با سکوت بسیار ، وقار انسان بیشتر شود، و با انصاف بودن ، دوستان را فراوان و با بخشش ، قدر و منزلت انسان بالا رود، و با فروتنی ، نعمت کامل شود، و با پرداخت هزینه ها، بزرگی و سروری ثابت گردد، و روش عادلانه ، مخالفان را در هم شکند ، و با شکیبایی در برابر بی خرد، یاران انسان زیاد گردند.

حکمت ۲۲۵

وَقَالَ [عليه السلام] الْعَجَبُ لِعَقْلِهِ الْحَسَّادِ عَنْ سَلَامِهِ الْأَجْسَادِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : شگفتا که حسودان از سلامتی خود غافل مانده اند. ••

وَقَالَ [عليه السلام] الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الدُّلِّ،

و درود خدا بر او ، فرمود : طمعکار همواره زبون و خوار است ،

و سُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ الْإِيمَانُ مَعْرِفَةُ الْقَلْبِ وَ إِقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ،

و درود خدا بر او ، فرمود : (در مورد ایمان پرسیدند،)

جواب: ایمان، بر شناخت با قلب، اقرار با زبان عمل با اعطاء و جوارح استوار است ،

و قَالَ [عليه السلام] مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِينًا فَقَدْ أَصْبَحَ لِقَضَاءِ اللَّهِ سَاحِطًا وَ مَنْ أَصْبَحَ يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَقَدْ أَصْبَحَ يَشْكُو رَبَّهُ وَ مَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لِعِغْنَاهُ ذَهَبَ ثُلُثَا دِينِهِ وَ مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَمَاتَ فَدَخَلَ النَّارَ فَهُوَ مِمَّنْ كَانَ يَتَّخِذُ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوءًا وَ مَنْ لَهَجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُّنْيَا اتَّطَاعَ قَلْبُهُ مِنْهَا بِثَلَاثِ هَمٍّ لَا يُغْنِيهِ وَ حِرْصٍ لَا يَتْرُكُهُ وَ أَمَلٍ لَا يُدْرِكُهُ،

و درود خدا بر او ، فرمود : کسی که از دنیا اندوهناک می باشد، از قضاء الهی خشمناک است، و آن کس که از مصیبت وارد شده شکوه کند از خدا شکایت کرده، و کسی که نزد توانگری رفته و به خاطر سرمایه اش برابر او فروتنی کند ، دو سوم دین خود را از دست داده است، و آن کس که قرآن بخواند و وارد آتش جهنم شود حتماً از کسانی است که آیات الهی را بازیچه قرار داده است ، و آن کس که قلب او با دنیا پرستی پیوند خورد، همواره جانش گرفتار سه مشکل است، اندوهی رها نشدنی ، و آرزویی نیافتنی ،

حکمت ۲۲۹

وَقَالَ [عليه السلام] كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا وَبِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا وَ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً (۳۳) فَقَالَ هِيَ الْقَنَاعَةُ .

و درود خدا بر او ، فرمود : آدمی را قناعت برای دولتمندی ، و خوش خلقی برای فراوانی نعمت ها کافی است . (از امام سؤال شد تفسیر آیه ، فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً چیست؟ فرمود) آن زندگی با قناعت است (۳۴) ،

حکمت ۲۳۰

وَقَالَ [عليه السلام] شَارِكُوا الَّذِي قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ الرِّزْقُ فَإِنَّهُ أَخْلَقَ لِلْغِنَى وَأَجْدَرُ بِإِقْبَالِ الْحَظِّ عَلَيْهِ .

و درود خدا بر او ، فرمود : با آن کس که روزی به او روی آورده شراکت کنید که او توانگری را سزاوار تر، و روی آمدن روزگار خویش را شایسته تر است ،

حکمت ۲۳۱

وَقَالَ [عليه السلام] فِي قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ الْعَدْلُ الْإِنْصَافُ وَالْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ .

و درود خدا بر او ، فرمود : (در تفسیر آیه ۹۰ سوره نحل "خدا به عدل و احسان فرمان می دهد" فرمود) عدل ، همان انصاف ، و احسان، همان بخشش است ،

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ يُعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطِ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ.

قال الرضی و معنى ذلك أن ما ينفقه المرء من ماله فى سبيل الخير و البر و إن كان يسيرا فإن الله تعالى يجعل الجزاء عليه عظيما كثيرا و الیدان هاهنا عبارة عن النعمتين ففرق ع بين نعمة العبد و نعمة الرب تعالى ذكره بالقصيرة و الطويلة فجعل تلك قصيرة و هذه طويلة لأن نعم الله أبدا تضعف على نعم المخلوق أضعافا كثيرة إذ كانت نعم الله أصل النعم كلها فكل نعمة إليها ترجع و منها تنزع.

و درود خدا بر او ، فرمود: آن کس که با دست کوتاه ببخشد، از دستى بلند پاداش گیرد ،
می گویم: (معنى سخن این است که آنچه انسان از اموال خود در راه خير و نیکی انفاق می کند، هر چند کم باشد، خداوند پاداش او را بسیار می دهد، و منظور از "دو دست" در اینجا دو نعمت است که امام [عليه السلام] بین نعمت پروردگار ، و نعمت از ناحیه انسان، را با کوتاهی و بلندی فرق گذاشته است که نعمت و بخشش از ناحیه بنده را کوتاه ، و از ناحیه خداوند را بلند قرار داده است ، بدان جهت که نعمت خدا همیشگی و چند برابر نعمت مخلوق است، چرا که نعمت خداوند اصل و اساس تمام نعمت ها است، بنابراین تمام نعمت ها به نعمت های خدا باز می گردد، و از آن سرچشمه می گیرد.)

وَقَالَ [عليه السلام] لَا بُدَّ لِلْحَسَنِ عَ لَا تَدْعُونَ إِلَى مُبَارَزَةٍ وَإِنْ دُعِيتَ إِلَيْهَا فَأَجِبْ فَإِنَّ الدَّاعِيَ إِلَيْهَا بَاغٍ وَ الْبَاغِيَ مَصْرُوعٌ.

و درود خدا بر او ، فرمود : (به فرزندش امام مجتبی (ع) فرمود) کسی را به پیکار دعوت نکن ، اما اگر تو را دعوت به نبرد خواندند بپذیر، زیرا آغازگر پیکار تجاوزکار شکست خورده است ،

وَقَالَ [عليه السلام] خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ الزُّهْوُ وَالْجُبْنُ وَالْبُخْلُ فَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَرْهُوَّةً لَمْ تُمْكِنْ مِنْ نَفْسِهَا وَ إِذَا كَانَتْ بَخِيلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَ مَالَ بَغْلِهَا وَ إِذَا كَانَتْ جَبَّانَةً فَرِقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَغْرِضُ لَهَا،

و درود خدا بر او ، فرمود : نیکوترین خلق و خوی زنان، زشت ترین اخلاقی مردان است، مانند تکبر ، ترس ، بخل : هرگاه زنی متکبر باشد، بیگانه را به حریم خود راه نمی دهد ، و اگر بخیل باشد اموال خود و شوهرش را حفظ می کند، و چون ترسان باشد از هر چیزی که به آبروی او زیان رساند فاصله می گیرد.(۳۵))

وَقِيلَ لَهُ صِفْ لَنَا الْعَاقِلَ فَقَالَ ع هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ فَقِيلَ فَصِفْ لَنَا الْجَاهِلَ فَقَالَ قَدْ فَعَلْتُ،
قال الرضى يعنى أن الجاهل هو الذى لا يضع الشيء مواضعه فكأن ترك صفته صفه له إذ كان بخلاف وصف العاقل،

و درود خدا بر او ، فرمود : (به امام گفتند، عاقل را به ما بشناسان ، پاسخ داد:) خردمند آن است که هر چیزی را در جای خود می نهد. (گفتند پس جاهل را تعریف کن فرمود) با معرفی خردمند، جاهل را نیز شناساندم . (یعنی جاهل کسی که هر چیزی را در جای خود نمی گذارد ، بنابراین با ترک معرفی مجدد جاهل را شناساند.)

وَقَالَ [عليه السلام] وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَىٰ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خَنْزِيرٍ فِي يَدٍ مَجْدُومٍ،

و درود خدا بر او ، فرمود: به خدا سوگند ! این دنیای شما در دیده من از استخوان خوکی که در دست بیماری جذامی باشد، پست

تر است ،•

حکمت ۲۳۷

وَقَالَ [عليه السلام] إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَخْرَارِ ,

و درود خدا بر او ، فرمود : گروهی خدا را به امید بخشش پرستش کردند، که این پرستش بازرگانان است، و گروهی او را از روی ترس عبادت کردند که این عبادت بردگان است، و گروهی خدا را از روی سپاسگذاری پرستیدند و این پرستش آزادگان است ,

حکمت ۲۳۸

وَقَالَ [عليه السلام] الْمَرْأَةُ شَرُّ كُلِّهَا وَ شَرُّ مَا فِيهَا أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهَا ,

و درود خدا بر او ، فرمود : زن و زندگی همه اش زحمت و دردسر است و زحمت بارتر اینکه چاره ای جز بودن با او نیست.

(۳۶)

حکمت ۲۳۹

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِي ضَيَّعَ الْحَقُوقَ وَ مَنْ أَطَاعَ الْوَأَشِيَّ ضَيَّعَ الصَّدِيقَ ,

و درود خدا بر او ، فرمود : هر کس تن به سستی دهد ، حقوق را پایمال کند ، و هر کس سخن چین را پیروی کند دوستی را به نابودی کشاند ،

حکمت ۲۴۰

وَقَالَ [عليه السلام] الْحَجَرُ الْعَصِيبُ فِي الدَّارِ رَهْنٌ عَلَى خَرَابِهَا ،

قال الرضی و یروی هذا الکلام عن النبی (ص) و لا عجب أن یشبهه الکلامان لأن مستقاهما من قلیب و مفرغهما من ذنوب ،

و درود خدا بر او ، فرمود : سنگ غضبی در بنای خانه، مایه ویران شدن آن است) ، این سخن از رسول خدا نقل شده است، و اینکه سخن پیامبر (ص) و علی [علیه السلام] شبیه یکدیگرند جای شگفتی نیست برای اینکه هر دو از یک جا سرچشمه گرفته و در دو ظرف ریخته شده است.

حکمت ۲۴۱

وَقَالَ [عليه السلام] يَوْمُ الْمُظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمُظْلُومِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : روزی که ستمدیده از ستمکار انتقام کشد، سخت تر از روزی است که ستمکار بر او ستم روا می داشت ،

حکمت ۲۴۲

وَقَالَ [عليه السلام] اتَّقِ اللَّهَ بَعْضَ التَّقَى وَ إِنْ قَلَّ وَ اجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَ إِنْ رَقَّ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : از خدا بترس هر چند اندک ؛ و میان خود و خدا پرده ای قرار ده هر چند نازک ،•

حکمت ۲۴۳

وَقَالَ [عليه السلام] إِذَا ازْدَحَمَ الْجَوَابُ خَفِيَ الصَّوَابُ،

و درود خدا بر او ، فرمود : هر گاه پاسخ ها همانند و زیاد شد ، پاسخ درست پنهان گردد ،

حکمت ۲۴۴

وَقَالَ [عليه السلام] إِنَّ لِلَّهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا فَمَنْ أَدَاهُ زَادَهُ مِنْهَا وَمَنْ قَصَرَ فِيهِ خَاطَرَ بَزَوَالِ نِعْمَتِهِ،

و درود خدا بر او ، فرمود : خدا را در هر نعمتی حقی است، هر کس آن را بپردازد ، فزونی یابد، و آن کس که نپردازد و کوتاهی کند، در خطر نابودی قرار گیرد ،

حکمت ۲۴۵

وَقَالَ [عليه السلام] إِذَا كَثُرَتِ الْمُقْدِرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَةُ،

و درود خدا بر او ، فرمود : هنگامی که توانایی فزونی یابد، شهوت کاستی گیرد ،

حکمت ۲۴۶

وَقَالَ [عليه السلام] اخْذَرُوا نَفَارَ النِّعَمِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَرْدُودٍ.

و درود خدا بر او ، فرمود : از فرار نعمت ها بپرهیزید ، زیرا هر گریخته ای باز نمی گردد.

حکمت ۲۴۷

وَقَالَ [عليه السلام] الْكَرَمُ أُعْطِفُ مِنَ الرَّحِمِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : بخشش بیش از خویشاوندی محبت می آورد.

حکمت ۲۴۸

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدِّقْ ظَنَّهُ.

و درود خدا بر او ، فرمود : چون کسی به تو گمان نیک بُرد ، خوشبینی او را تصدیق کن.

حکمت ۲۴۹

وَقَالَ [عليه السلام] أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ مَا أُكْرِهْتَ نَفْسَكَ عَلَيْهِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : بهترین کارها آن است که با ناخشنودی در انجام آن بکوشی.

حکمت ۲۵۰

وَقَالَ [عليه السلام] عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَحُلِّ الْعُقُودِ وَنَقْضِ الْهِمَمِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : خدا را از سست شدن اراده های قوی ، گشوده شدن گره های دشوار ، و درهم شکسته شدن تصمیم

ها ، شناختم. (۳۷)

حکمت ۲۵۱

وَقَالَ [عليه السلام] مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ وَحَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ.

و درود خدا بر او ، فرمود: تلخکامی دنیا، شیرینی آخرت، و شیرینی دنیای حرام، تلخی آخرت است.

حکمت ۲۵۲

وَقَالَ [عليه السلام] فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبَرِ وَالزَّكَاةَ تَسْبِيحاً لِلرُّزْقِ وَالصَّيَّامَ ابْتِلَاءً لِلِاخْلَاصِ الْخَلْقِ وَالْحَجَّ تَقَرُّبَةً لِلدِّينِ وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَوَامِّ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعاً لِلْسُّفَهَاءِ وَصِلَةَ الرَّحِمِ مَنَمَةً لِلْعَدَدِ وَالْقِصَاصَ حَقّاً لِلدِّمَاءِ وَإِقَامَةَ الْحُدُودِ إِعْظَاماً لِلْمَحَارِمِ وَتَرَكَ شُرْبَ الْخَمْرِ تَحْصِيناً لِلْعَقْلِ وَمُجَانَبَةَ السَّرِقَةِ إِجْبَاباً لِلْعِفَّةِ وَتَرَكَ الزَّنى تَحْصِيناً لِلنَّسَبِ وَتَرَكَ اللُّوَاطِ تَكْثِيراً لِلنَّسْلِ وَالشَّهَادَاتِ اسْطِظْهَاراً عَلَى الْمُجَاحِدَاتِ وَتَرَكَ الْكَذِبَ تَشْرِيفاً لِلصِّدْقِ وَالسَّلَامَ أَمَاناً مِنَ الْمَخَافِ وَالْأَمَانَةَ نِظَاماً لِلْأَمَّةِ وَالطَّاعَةَ تَعْظِيماً لِلْإِمَامَةِ.

و درود خدا بر او ، فرمود: خدا "ایمان" را برای پاکسازی دل از شرک ، و "نماز" را برای پاک بودن از کبر و خودپسندی و "زکات" را عامل فزونی روزی، و "روزه" را برای آزمودن اخلاص بندگان ، و "حج" را برای نزدیکی و همبستگی مسلمانان ، و "جهاد" را برای عزت اسلام، و "امر به معروف" را برای اصلاح توده های ناآگاه ، و "نهی از منکر" را برای بازداشتن بی خردان از زشتی ها ،

"صله رحم" را برای فراوانی خویشاوندان ، و "قصاص" را برای پاسداری از خون ها، و اجرای "حدود" را برای تحقق عفت ، و ترک "زنا" را برای سلامت نسل آدمی ، و ترک "لواط" را برای فزونی فرزندان ، و "گواهی دادن" را برای به دست آوردن حقوق انکار شده ، و ترک "دروغ" را برای حرمت نگهداشتن راستی ، و "سلام" کردن را برای امنیت از ترس ها، و "امامت" را برای سازمان یافتن امور امت، و "فرمانبرداری از امام" را برای بزرگداشت مقام رهبری، واجب کرد.

حکمت ۲۵۳

وَكَانَ [عليه السلام] يَقُولُ أَخْلِفُوا الظَّالِمَ إِذَا أُرِدْتُمْ يَمِينَهُ بِأَنَّهُ بَرِيءٌ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ فَإِنَّهُ إِذَا خَلَفَ بِهَا كَاذِبًا عَوَّجِلَ الْعُقُوبَةَ وَإِذَا خَلَفَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَمْ يُعَاجَلْ لِأَنَّهُ قَدْ وَحَّدَ اللَّهَ تَعَالَى .

و درود خدا بر او ، فرمود : آنگاه که خواستید ستمکاری را سوگند دهید از او بخواهید که بگوید " از جنبش و نیروی الهی بیزار است " زیرا اگر به دروغ سوگند خورد، پس از بیزاری ، در کیفر او شتاب شود، اما اگر در سوگند خود بگوید " به خدایی که جز او خدایی نیست " در کیفرش شتاب نگیرد، چه او خدا را به یگانگی یاد کرد .

حکمت ۲۵۴

وَ قَالَ [عليه السلام] يَا ابْنَ آدَمَ كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ فِي مَالِكَ وَ اَعْمَلْ فِيهِ مَا تُؤْتِرُ أَنْ يُعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ .

و درود خدا بر او ، فرمود : ای فرزند آدم ! خودت وصی مال خویش باش، امروز به گونه ای عمل کن که دوست داری پس از مرگت عمل کنند .

وَقَالَ [عليه السلام] الْجِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكِمٌ.

و درود خدا بر او، فرمود: تندخویی بی مرود نوعی دیوانگی است ، زیرا که تندخو پشیمان می شود، و اگر پشیمان نشد پس دیوانگی او پایدار است ،

وَقَالَ [عليه السلام] صِحَّةُ الْجَسَدِ مِنْ قِلَّةِ الْحَسَدِ.

و درود خدا بر او ، فرمود : سلامت تن در دوری از حسادت است ،

وَقَالَ [عليه السلام] لِكُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ يَا كُمَيْلُ مَرُّ أَهْلِكَ أَنْ يَرَوْحُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ وَ يُدْلِجُوا فِي حَاجَةٍ مِنْهُ هُوَ نَائِمٌ فَوَالَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْبًا سُرُورًا إِلَّا وَ خَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفًا فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي أَنْجِدَارِهِ حَتَّى يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تُطْرَدُ غَرِيبَةُ الْإِبِلِ .

و درود خدا بر او ، فرمود : ای کمیل ! خانواده ات را فرمان ده که روزها در به دست آوردن بزرگواری ، و شب ها در رفع نیاز خفتگان بکوشند . سوگند به خدایی که تمام صداها را می شنود، هر کس دلی را شاد کند، خداوند از آن شادی لطفی برای او قرار دهد که به هنگام مصیبت چون آب زلالی بر او باریدن گرفته و تلخی مصیبت را بزدايد چنان که شتر غریبه را از چراگاه دورسازند ،

حکمت ۲۵۸

وَقَالَ [عليه السلام] إِذَا أُمِّلْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود: هرگاه تهدست شدید ، با صدقه دادن ، با خدا تجارت کنید .

حکمت ۲۵۹

وَقَالَ [عليه السلام] الْوَفَاءُ لِأَهْلِ الْغَدْرِ عِنْدَ اللَّهِ وَالْغَدْرُ بِأَهْلِ الْغَدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود : وفاداری با خیانتکاران نزد خدا نوعی خیانت ، و خیانت به خیانتکاران نزد خدا وفاداری است .

حکمت ۲۶۰

وَقَالَ [عليه السلام] كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَ مَغْرُورٍ بِالسُّتْرِ عَلَيْهِ وَ مَقْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ وَ مَا ابْتَلَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَحَدًا بِمِثْلِ

الْإِمْلَاءِ لَهُ . قال الرضی و قد مضى هذا الكلام فيما تقدم إلا أن فيه هاهنا زيادةً جيدةً مفيدةً

و درود خدا بر او ، فرمود: بسا احسان پیاپی خدا، گناهکار را گرفتار کند و پرده پوشی خدا او را مغرور سازد ، و با ستایش مردم

فریب خورد و خدا هیچ کس را همانند مهلت دادن ، مورد آزمایش قرار نداد .

حکمت ۲۶۱

وَقَالَ [عليه السلام] لَمَّا بَلَغَهُ إِغَارَةُ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْأَنْبَارِ فَخَرَجَ بِنَفْسِهِ مَاشِيًا حَتَّى أَتَى النُّخَيْلَةَ وَ أَدْرَكَهُ النَّاسُ وَقَالُوا يَا أَمِيرَ

الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ نَكْفِيكَهُمْ

فَقَالَ مَا تَكْفُونَنِي أَنْفُسَكُمْ فَكَيْفَ تَكْفُونَنِي غَيْرَكُمْ إِنْ كَانَتْ الرَّعَايَا قَبْلِي لَتَشْكُو حَيْفَ رِعَايَتِهَا وَإِنِّي الْيَوْمَ لَأَشْكُو حَيْفَ رِعَايَتِي كَأَنِّي

الْمَقْذُودُ وَ هُمْ الْقَادَةُ أَوْ الْمَوْزُوعُ وَ هُمْ الْوَزَعَةُ

فلما قال [عليه السلام] هذا القول في كلام طويل قد ذكرنا مختاره في جملة الخطب تقدم إليه رجلان من أصحابه فقال أحدهما إني

لا أملك إلا نفسي و أخى فمر بأمرك يا أمير المؤمنين ننقد له فقال [عليه السلام] ث

وَ أَتَيْنَ تَقَعَانِ مِمَّا أُرِيدُ.

و درود خدا بر او ، فرمود : (آن هنگام که تهاجم یاران معاویه به شهر انبار، و غارت کردن آن را شنید ، تنها و پیاده به طرف پادگان

نظامی کوفه "نخلیه" (۳۸) حرکت کرد ، مردم خود را به او رسانده ، گفتند ای امیر مؤمنان ما آنان را کفایت می کنیم، فرمود)

شما از انجام کار خود درمانده اید! چگونه کار دیگری را برایم کفایت می کنید؟ اگر رعایای پیش از من از ستم حاکمان می

نالیدند، امروز از رعیت خود می نالم، گویی من پیرو، و آنان حکمرانند، یا من محکوم و آنان فرمانروایانند.

وقتی سخن امام در یک سخنرانی طولانی که برخی از آن را در ضمن خطبه های گذشته آوردیم به اینجا رسید.

(دو نفر از یاران جلو آمدند و یکی گفت: من جز خود و برادرم را در اختیار ندارم، ای امیر مؤمنان فرمان ده تا هر چه خواهی

انجام دهم، امام فرمود) شما کجا و آنچه من خواهم کجا؟•

حکمت ۲۶۲

وَقِيلَ إِنَّ الْحَارِثَ بْنَ حَوْطٍ أَتَاهُ فَقَالَ أ تَرَانِي أَظُنُّ أَصْحَابَ الْجَمَلِ كَانُوا عَلَى ضَلَالَةٍ

فَقَالَ [عليه السلام] يَا حَارِثُ إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَ لَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ فَجَرَتْ إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ وَ لَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ

فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ

فَقَالَ الْحَارِثُ فَإِنِّي أُعْتَزِلُ مَعَ سَعِيدِ بْنِ مَالِكٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ فَقَالَ [عليه السلام] ث
 إِنَّ سَعِيداً وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ لَمْ يَنْصُرَا الْحَقَّ وَلَمْ يَخْذُلَا الْبَاطِلَ ،

و درود خدا بر او ، فرمود: (حارث بن حوث (۳۹) نزد امام آمد و گفت: آیا چنین پنداری که من اصحاب جُمُل را گمراه می دانم؟
 چنین نیست، امام فرمود (ای حارث ! تو زیر پای خود را دیدی ، اما به پیرامونت نگاه نکردی، پس سرگردان شدی، تو حق را
 نشناختی تا بدانی که اهل حق چه کسانی می باشند؟ و باطل را نیز نشناختی تا باطل گرایان را بدانی ،
 (حارث گفت: من و سَعِد بن مالک (۴۰) و عبدالله بن عمر، از جنگ کنار می رویم ، امام فرمود)
 همانا سعد و عبدالله بن عمر ، نه حق را یاری کردند، نه باطل را خوار ساختند ،

حکمت ۲۶۳

وَقَالَ [عليه السلام] صَاحِبُ السُّلْطَانِ كَرَّاءِيبِ الْأَسَدِ يُغْبِطُ بِمَوْقِعِهِ وَهُوَ أَغْلَمُ بِمَوْضِعِهِ ،

و درود خدا بر او، فرمود: همنشین پادشاه، شیرسواری را ماند که دیگران حسرت منزلت او را دارند، ولی خود می داند که در
 جای خطرناکی قرار گرفته است ،

حکمت ۲۶۴

وَقَالَ [عليه السلام] أَحْسِنُوا فِي عَقَبِ غَيْرِكُمْ تُحَفِّظُوا فِي عَقَبِكُمْ ،

و درود خدا بر او ، فرمود: به بازماندگان دیگران نیکی کنید، تا حرمت بازماندگان شما را نگاه دارند ،

حکمت ۲۶۵

وَقَالَ [عليه السلام] إِنَّ كَلَامَ الْحُكَمَاءِ إِذَا كَانَ صَوَابًا كَانَ دَوَاءً وَإِذَا كَانَ خَطَأً كَانَ دَاءً.

و درود خدا بر او ، فرمود: گفتار حکیمان اگر درست باشد درمان (۴۱) ، و اگر نادرست باشد، درد جان است .

حکمت ۲۶۶

وَسَأَلَهُ رَجُلٌ أَنْ يُعَرِّفَهُ الْإِيمَانَ فَقَالَ [عليه السلام] إِذَا كَانَ الْغَدُ فَأَتِنِي حَتَّى أَخْبِرَكَ عَلَى أَسْمَاعِ النَّاسِ فَإِنْ نَسِيتَ مَقَالَتِي حَفِظَهَا عَلَيْكَ غَيْرُكَ فَإِنَّ الْكَلَامَ كَالشَّارِدِ يُنْفِقُهَا هَذَا وَ يُخْطِئُهَا هَذَا.

و قد ذکرنا ما أجابه به فيما تقدم من هذا الباب و هو قوله الإيمان على أربع شعب .

و درود خدا بر او ، فرمود: (شخصی از امام پرسید که ایمان را تعریف کن)

در پاسخ فرمودند: فردا نزد من بیا تا در جمع مردم پاسخ گویم ، که اگر تو گفتارم را فراموش کنی و دیگری آن را در خاطرش بسپارد ، زیرا گفتار چونان شکار رمنده است، یکی آن را به دست آورد، و دیگری آن را از دست می دهد .

حکمت ۲۶۷

وَقَالَ [عليه السلام] يَا ابْنَ آدَمَ لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي قَدْ أَتَاكَ فَإِنَّهُ إِنْ يَكُ مِنْ عُمْرِكَ يَأْتِ اللَّهُ فِيهِ بَرَزُقَكَ.

و درود خدا بر او ، فرمود: ای فرزند آدم ! اندوه روز نیامده را بر امروزت میفزا ، زیرا اگر روز نرسیده، از عمر تو باشد خدا روزی تو را خواهد رساند .

حکمت ۲۶۸

وَقَالَ [عليه السلام] أَحِبِّ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَا وَابْغِضْ بَغِيضَكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَا،

و درود خدا بر او ، فرمود: در دوستی با دوست مدارا کن، شاید روزی دشمن تو گردد، و در دشمنی با دشمن نیز مدارا کن ، زیرا
شاید روزی دوست تو گردد ،

حکمت ۲۶۹

وَقَالَ [عليه السلام] النَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانِ عَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا قَدْ شَغَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ يَخْشَى عَلَى مَنْ يَخْلُقُهُ الْفَقْرَ وَ يَأْمَنُهُ عَلَى نَفْسِهِ فَيُفْنِي عُمْرَهُ فِي مَنَفَعِهِ غَيْرِهِ وَ عَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا فَجَاءَهُ الَّذِي لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بِغَيْرِ عَمَلٍ فَأَحْرَزَ الْحَظَّيْنِ مَعًا وَ مَلَكَ الدَّارَيْنِ جَمِيعاً فَأَصْبَحَ وَجِيهاً عِنْدَ اللَّهِ لَا يَسْأَلُ اللَّهَ حَاجَةً فَيَمْنَعُهُ،

و درود خدا بر او، فرمود: مردم در دنیا دو دسته اند: یک دسته برای کسانی که در دنیا برای دنیا کار کرد، و دنیا او را از آخرتش باز داشت، بر بازماندگان خویش از تهیدستی هراسان ، و از تهیدستی خویش در امان است، پس زندگانی خود را در راه سود دیگران
از دست می دهد ،

و دیگری آن که در نیا برای آخرت کار می کند، و نعمت های دنیا نیز بدون تلاش به او روی می آورد، پس بهره هر دو جهان را
چشیده، و مالک هر دو جهان می گردد، و با آبرومندی در پیشگاه خدا صبح می کند، و حاجتی را از خدا در خواست نمی کند جز
آن که روا می گردد،

وَرَوَى أَنَّهُ ذَكَرَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فِي أَيَّامِهِ حَلَى الْكَعْبَةُ وَكَثُرَتْهُ فَقَالَ قَوْمٌ لَوْ أَخَذْتَهُ فَجَهَّزْتَ بِهِ جُيُوشَ الْمُسْلِمِينَ كَانَ أَغْظَمَ لِلْأَجْرِ وَ مَا تَصْنَعُ الْكَعْبَةُ بِالْحَلَى فَهَمَّ عُمَرُ بِذَلِكَ وَ سَأَلَ عَنْهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ [عليه السلام] فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنُ أُنْزِلَ عَلَى النَّبِيِّ ص وَالْأَمْوَالُ أَرْبَعَةٌ أَمْوَالُ الْمُسْلِمِينَ فَقَسَمَهَا بَيْنَ الْوَرَثَةِ فِي الْفَرَائِضِ وَالْفَيْءِ فَقَسَمَهُ عَلَى مُسْتَحِقِّيهِ وَ الْخُمْسُ فَوَضَعَهُ اللَّهُ حَيْثُ وَضَعَهُ وَ الصَّدَقَاتُ فَجَعَلَهَا اللَّهُ حَيْثُ جَعَلَهَا وَ كَانَ حَلَى الْكَعْبَةِ فِيهَا يَوْمَئِذٍ فَتَرَكَهُ اللَّهُ عَلَى حَالِهِ وَ لَمْ يَتْرُكْهُ نَسِيَانًا وَ لَمْ يَخَفْ عَلَيْهِ مَكَانًا فَأَقْرَهُ حَيْثُ أَقْرَهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ لَوْلَاكَ لَأَقْتَضَخْنَا وَ تَرَكَ الْحَلَى بِحَالِهِ.

و درود خدا بر او ، فرمود: در زمان حکومت عمر، نسبت به فراوانی زیور و زینت های کعبه صحبت شد، گروهی گفتند آن ها را برای لشکر اسلام مصرف کن، کعبه زر و زیور نمی خواهد، وقتی از امیر المؤمنین [عليه السلام] پرسیدند، فرمود) همانا قرآن بر پیامبر (ص) هنگامی نازل گردید که اموال چهار قسم بود، اموال مسلمانان، که آن را بر اساس سهم هر یک از وارثان ، تقسیم کرد، و غنیمت جنگی که آن را به نیازمندان رساند، و خمس که خدا جایگاه مصرف آن را تعیین فرمود، و صدقات ، که خداوند راه های بخشش آن را مشخص فرمود. و زیور آلات و زینت کعبه از اموالی بودند که خدا آن را به حال خود گذاشت ، نه از روی فراموشی آن را ترک کرد، و نه از چشم خدا پنهان بود، تو نیز آن را به حال خود واگذار چنانکه خدا و پیامبرش آن را به حال خود واگذاشتند ،

رَوَى أَنَّهُ [عليه السلام] رَفَعَ إِلَيْهِ رَجُلَانِ سَرَقَا مِنْ مَالِ اللَّهِ أَحَدُهُمَا عَبْدٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ وَ الْآخَرُ مِنْ غُرُوضِ النَّاسِ فَقَالَ عَ أَمَّا هَذَا فَهُوَ مِنْ مَالِ اللَّهِ وَ لَا حَدَّ عَلَيْهِ مَالُ اللَّهِ أَكَلَ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ أَمَّا الْآخَرُ فَعَلَيْهِ الْحَدُّ الشَّدِيدُ فَقَطَعَ يَدَهُ.

و درود خدا بر او ، فرمود: دو نفر دزد را خدمت امام آوردند که از بیت المال دزدی کرده بودند، یکی برده ی مردم، و دیگری برده ای جزو بیت المال بود، امام فرمود

برده ای که از بیت المال است حدی بر او نیست، زیرا مال خدا مقداری از مال خدا را خورده است، اما دیگری باید حد دزدی با شدت بر او اجرا گردد (سپس دست راست او را برید،)

حکمت ۲۷۲

وَقَالَ [عليه السلام] لَوْ قَدْ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِضِ لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءَ.

و درود خدا بر او ، فرمود: اگر از این فتنه ها و لغزشگاه با قدرت بگذرم، دگرگونی های بسیار پدید می آورم.

حکمت ۲۷۳

وَقَالَ [عليه السلام] اَعْلَمُوا عِلْمًا يَقِينًا أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْعَبْدِ وَ إِنِ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ وَ اشْتَدَّتْ طَلِبَتُهُ وَ قَوِيَتْ مَكِيدَتُهُ أَكْثَرَ مِمَّا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ وَ لَمْ يَخْلُ بَيْنَ الْعَبْدِ فِي ضَعْفِهِ وَ قَلَّةِ حِيلَتِهِ وَ بَيْنَ أَنْ يَبْلُغَ مَا سُمِّيَ لَهُ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ وَ الْعَارِفُ لِهَذَا الْعَامِلُ بِهِ أَعْظَمُ النَّاسِ رَاحَةً فِي مَنْفَعَتِهِ وَ التَّارِكُ لَهُ الشَّاكُّ فِيهِ أَعْظَمُ النَّاسِ شُغْلًا فِي مَضَرَّةٍ وَ رَبُّ مُنْعَمٍ عَلَيْهِ مُسْتَدْرِجٌ بِالنُّعْمَى وَ رَبُّ مُبْتَلَى مَصْنُوعٌ لَهُ بِالْبُلُوِّ فَرْدٌ أَهْلِهَا الْمُسْتَنْفَعُ فِي شُكْرِكَ وَ قَصْرٌ مِنْ عَجَلَتِكَ وَ قِفٌ عِنْدَ مُنْتَهَى رِزْقِكَ.

و درود خدا بر او ، فرمود: به یقین بدانید! خداوند برای بنده خود هر چند با سیاست و سخت کوش و در طرح و نقشه نیرومند باشد، بیش از آنچه که در علم الهدی (۴۲) وعده فرمود: قرار نخواهد داد، و میان بنده، هر چند ناتوان و کم سیاست باشد، و آنچه در قرآن برای او رقم زده حایلی نخواهد گذاشت، هر کس این حقیقت را بشناسد و به کار گیرد، از همه مردم آسوده تر است و سود بیشتری خواهد بد. و آن که آن را وا گذارد و در آن کش کند، از همه مردم گرفتار تر و زیانکار تر است، چه بسا نعمت شده ای که گرفتار عذاب شود و بسا گرفتاری که در گرفتاری ساخته شده و آزمایش گردد، پس ای کسی که از این گفتار بهره مند می شوی، بر شکرگزاری بیفزای ، و از شتاب بی جا دست بردار ، و به روزی رسیده قناعت کن .

حکمت ۲۷۴

وَقَالَ [عليه السلام] لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَتَقِينَكُمْ شَكًّا إِذَا عِلْمُكُمْ فاعْمَلُوا وَإِذَا تَقِينْتُمْ فَأَقْدِمُوا.

و درود خدا بر او ، فرمود: علم خود را نادانی ، و یقین خود را شک و تردید مپندارید، پس هر گاه دانستید عمل کنید، و چون به یقین رسیدید اقدام کنید .

حکمت ۲۷۵

وَقَالَ [عليه السلام] إِنَّ الطَّمَعَ مُورِدٌ غَيْرُ مُصْدِرٍ وَ ضَامِنٌ غَيْرُ وَفِيٍّ وَ رَبُّمَا شَرِقَ شَارِبُ الْمَاءِ قَبْلَ رِيهِ وَ كُلَّمَا عَظُمَ قَدْرُ الشَّيْءِ الْمُتَنَافَسِ فِيهِ عَظُمَتِ الرِّزْيَةُ لِفَقْدِهِ وَ الْأَمَانِيُّ تُغْمَى أَعْيُنُ الْبَصَائِرِ وَ الْحَظُّ يَأْتِي مَنْ لَا يَأْتِيهِ .

و درود خدا بر او ، فرمود: طمع انسان را به هلاکت می کشاند و نجات نمی دهد، و به آنچه ضمانت کند، وفادار نیست، و بسا نوشنده آبی که پیش از سیراب شدن گلو گیرش شد؛ و ارزش آنچه که بر سر آن رقابت می کنند، هر چه بیشتر باشد، مصیبت از دست دادنش اندوهبارتر خواهد بود، و آرزوها چشم بصیرت را کور می کند، و آنچه روزی هر کسی است بی جستجو خواهد رسید .

حکمت ۲۷۶

وَقَالَ [عليه السلام] إِنَّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تُحَسِّنَ فِي لَامِعَةِ الْعُيُونِ عَلَانِيَتِي وَتُبَّحَ فِيمَا أُبْطِنُ لَكَ سِرِّي عَلَى رِثَاءِ النَّاسِ مِنْ نَفْسِي بِجَمِيعِ مَا أَنْتَ مُطَّلِعٌ عَلَيْهِ مِنِّي فَأُبْدِي لِلنَّاسِ حُسْنَ ظَاهِرِي وَأُفْضِي إِلَيْكَ بِسُوءِ عَمَلِي تَقَرُّبًا إِلَيَّ عِبَادِكَ وَتَبَاغُذًا مِنْ مَرْضَاتِكَ،

و درود خدا بر او، فرمود: خدایا به تو پناه می برم که ظاهر من در برابر دیده ها نیکو و درونم در آنچه که از تو پنهان می دارم، زشت باشد، و بخواهم با اعمال و رفتاری که تو از آن آگاهی، توجه مردم را به خود جلب نمایم، و چهره ظاهرم را زیبا نشان داده با اعمال نادرستی که درونم را زشت کرده به سوی تو ایمن، تا به بندگان، نزدیک، و از خشنودی تو دور گردم.

حکمت ۲۷۷

وَقَالَ [عليه السلام] لَا وَالَّذِي أُمْسَيْنَا مِنْهُ فِي غُبْرِ لَيْلَةٍ دَهْمَاءَ تَكْثِيرُ عَنْ يَوْمٍ أَعْرَأَ مَا كَانَ كَذًا وَكَذَا،

و درود خدا بر او، فرمود: نه، سوگند به خدایی که با قدرت او شب تاریک را به سر بردیم که روز سپیدی در پی داشت، چنین و چنان بود•

حکمت ۲۷۸

وَقَالَ [عليه السلام] قَلِيلٌ تَدْوُمُ عَلَيْهِ أَرْجَى مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ،

و درود خدا بر او، فرمود: کار اندکی که ادامه یابد، از کار بسیاری که از آن به ستوه آیی امیدوار کننده تر است،

حکمت ۲۷۹

وَقَالَ [عليه السلام] إِذَا أَضْرَبْتَ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْفُضُوهَا ،

و درود خدا بر او ، فرمود: هر گاه مستحابت به واجبات زیان رساند آن را ترک کنید ،

حکمت ۲۸۰

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ تَذَكَّرَ بُعْدَ السَّفَرِ اسْتَعَدَّ ،

و درود خدا بر او ، فرمود: کسی که به یاد سفر طولانی آخرت باشد خود را آماده می سازد ،

حکمت ۲۸۱

وَقَالَ [عليه السلام] لَيْسَتْ الرُّؤْيَةُ كَالْمُعَايَنَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا وَ لَا يَغْشُ الْعَقْلُ مَنْ اسْتَنْصَحَهُ ،

و درود خدا بر او ، فرمود: اندیشیدن همانند دیدن نیست، زیرا گاهی چشم ها دروغ می نمایند ، اما آن کس که از عقل نصیحت خواهد به او خیانت نمی کند ،

حکمت ۲۸۲

وَقَالَ [عليه السلام] بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغُرَّةِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود: میان شما و پندپذیری ، پرده ای از غرور و خود خواهی وجود دارد ،

حکمت ۲۸۳

وَقَالَ [عليه السلام] جَاهِلُكُمْ مُزْدَادٌ وَعَالِمُكُمْ مُسَوِّفٌ.

و درود خدا بر او ، فرمود: جاهلان شما پُر تلاش، و آگاهان شما تن پرور و کوتاهی ورزند، •

حکمت ۲۸۴

وَقَالَ [عليه السلام] قَطَعَ الْعِلْمُ عُذْرَ الْمُتَعَلِّلِينَ.

و درود خدا بر او ، فرمود: دانش، راه عذر تراشی را بر بهانه جویان بسته است .

حکمت ۲۸۵

وَقَالَ [عليه السلام] كُلُّ مُعَاجِلٍ يَسْأَلُ الْإِنْظَارَ وَكُلُّ مُؤَجَّلٍ يَتَعَلَّلُ بِالتَّسْوِيفِ.

درود خدا بر او ، فرمود: آنان که وقتشان پایان یافته خواستار مهلتند ، و آنان که مهلت دارند کوتاهی می ورزند، •

حکمت ۲۸۶

وَقَالَ [عليه السلام] مَا قَالَ النَّاسُ لِشَيْءٍ طُوبَى لَهُ إِلَّا وَقَدْ خَبَأَ لَهُ الدَّهْرُ يَوْمَ سَوْءٍ.

و درود خدا بر او ، فرمود: مردم چیزی را نگفتند خوش باد، جز آن که روزگار، روز بدی را برای او تدارک دید .

حکمت ۲۸۷

وَسُئِلَ عَنِ الْقَدَرِ فَقَالَ طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ وَبَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ وَسِرٌّ اللَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ،

و درود خدا بر او، فرمود: (از قدر پرسیدند، پاسخ داد) :

راهی است تاریک ، آن را می پیمائید ، و دریایی است ژرف ، وارد آن نشوید ، و رازی است خدایی ، خود را به زحمت نیندازید ،

حکمت ۲۸۸

وَقَالَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] إِذَا أَرَذَلَ اللَّهُ عَبْدًا حَظَرَ عَلَيْهِ الْعِلْمَ،

و درود خدا بر او، فرمود: هرگاه خدا بخواهد بنده ای را خوار کند ، دانش را از او دور سازد ،

حکمت ۲۸۹

وَقَالَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَكَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَلَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ وَكَانَ أَكْثَرَ ذَهْرِهِ صَامِتاً فَإِنْ قَالَ بَدُّ الْقَائِلِينَ وَنَفَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ وَكَانَ ضَعِيفاً مُسْتَضْعِفاً فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ كَيْثُ غَابٍ وَصِلٌ وَادٍ لَا يَنْدِلِي بِحُجَّتِهِ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِياً وَكَانَ لَا يَلُومُ أَحداً عَلَى مَا يَجِدُ الْعُدْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِذَارَهُ وَكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعاً إِلَّا عِنْدَ بُرْتِهِ وَكَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ وَكَانَ إِذَا غُلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ وَكَانَ عَلَى مَا يَسْمَعُ أُخْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ وَكَانَ إِذَا بَدَّهَ أُمْرَانِ يَنْظُرُ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهُوَى فَيُخَالِفُهُ فَعَلَيْكُمْ بِهِذِهِ الْخَلَائِقِ فَالزَّمُوهَا وَتَنَافَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوهَا فَاعْلَمُوا أَنَّ اخْذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ،

و درود خدا بر او ، فرمود: در گذشته برادری دینی داشتم که در چشم من بزرگ مقدار بود، چون دنیای حرام در چشم او بی ارزش می نمود، و از شم بارگی دور بود، پس آنچه را نمی یافت آرزو نمی کرد، و آنچه را می یافت زیاده روی نداشت، در بیشتر عمرش ساکت بود، اما گاهی که لب به سخن می گشود بر دیگر سخنوران برتری داشت، و تشنگی پرسش کنندگان را فرو می نشاند به ظاهر ناتوان و مستضعف می نمود، اما در بر خورد جدی چونان شیر بیشه می خروشید، یا چون مار بیابانی به حرکت در می آمد . تا پیش قاضی نمی رفت دلیلی مطرح نمی کرد، و کسی را عذری داشت سرزنش نمی کرد، تا آن عذر او را می شنید، از درد شکوه نمی کرد، نگر پس از تندرسی و بهبودی، آنچه عمل می کرد می گفت، و بدانچه عمل نمی کرد چیزی نمی گفت، اگر در سخن گفتن بر او پیشی می گرفتند در سکوت مغلوب نمی گردید، و بر شنیدن بشتر از سخن گفتن حریص بود. اگر بر سر دو راهی دو کار قرار می گرفت ، می اندیشید که کدام یک با خواسته نفس نزدیک تر است با آن مخالفت می کرد، پس بر شما باد روی آوردن بهاین گونه از ارزش های اخلاقی، و با یکدیگر در کسب آن ها رقابت کنید، و ارگ نتوانستید ، بدانید که به دست آوردن برخی از آن ارزش های اخلاقی بهتر از رها کردن همه آن هاست .

حکمت ۲۹۰

وَقَالَ [عليه السلام] لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ يَجِبُ أَلَّا يُعْصَى شُكْرًا لِنِعْمِهِ.

و درود خدا بر او، فرمود: اگر خدا بر گناهان وعده عذاب هم نمی داد ، لازم بود به خاطر سپاسگزاری از نعمت هایش نافرمانی نشود.

حکمت ۲۹۱

وَقَالَ [عليه السلام] وَقَدْ عَزَى الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ عَنِ ابْنِ لَهُ

يَا أَشْعَثُ إِنَّ تَخَزْنَ عَلَى ابْنِكَ فَقَدْ اسْتَحَقَّتْ مِنْكَ ذَلِكَ الرَّجْمُ وَإِنْ تَصْبِرْ فَقِي اللَّهُ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ خَلْفًا يَا أَشْعَثُ إِنَّ صَبْرَتَكَ جَزَى

عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَا جُورُ وَإِنْ جَزَعْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَا زُورُ يَا أَشْعَثُ ابْنُكَ سَرَّكَ وَهُوَ بَلَاءٌ وَفِتْنَةٌ وَحَزَنُكَ وَهُوَ ثَوَابٌ وَرَحْمَةٌ.

و درود خدا بر او ، فرمود: (جهت تسلیت گفتن به اشعث بن قیس در مرگ فرزندش)

ای اشعث ! اگر برای پسر تان دوهناکی ، به خاطر پیوند خویشاوندی سزاواری، اما اگر شکیبایی باشی هر مصیبتی را نزد خدا پاداشی است. ای اشعث ! اگر شکیبایی تقدیر الهی بر تو جاری می شود و تو پاداش داده خواهی شد و اگر بی تابی کنی نیز تقدیر الهی بر تو جاری می شود و تو گناهکاری . ای اشعث ! پسر تو را شاد می ساخت و برای تو گرفتاری و آزمایش بود، و مرگ او تو را اندوهگین کرد در حالی که برای تو پاداش و رحمت است .

حکمت ۲۹۲

وَقَالَ عَ عَلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص سَاعَةً دَفَنِهِ
إِنَّ الصَّبْرَ لَجَمِيلٌ إِلَّا عَنكَ وَإِنَّ الْجَزَعَ لَقَبِيحٌ إِلَّا عَلَيْكَ وَإِنَّ الْمَصَابَ بَكَ لَجَلِيلٌ وَإِنَّهُ قَبْلَكَ وَبَعْدَكَ لَجَلَلٌ

و درود خدا بر او، فرمود: (به هنگام دفن رسول خدا ص)

همانا شکیبایی نیکوست جز در غم از دست دادنت، و بی تابی نا پسند است، جز در اندوه مرگ تو، مصیبت تو بزرگ ، و مصیبت های پیش از تو و پس از تو نا چیزند .

حکمت ۲۹۳

وَقَالَ [عليه السلام] لَا تَصْحَبِ الْمَائِقَ فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ فِعْلَهُ وَ يُوَدُّ أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ.

و درود خدا بر او ، فرمود: همنشین بی خرد مباش، که کار زشت را زیبا جلوه داده ، دوست دارد تو همانند او باشی .

حکمت ۲۹۴

وَقَدْ سُئِلَ عَنْ مَسَافَةِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ فَقَالَ عَ مَسِيرَةُ يَوْمٍ لِلشَّمْسِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود: (از فاصله میان مشرق و مغرب پرسیدند ، فرمود:) به اندازه یک روز حرکت خورشید ،

حکمت ۲۹۵

وَقَالَ [عليه السلام] أَصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ وَ أَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ فَأَصْدِقَاؤُكَ صَدِيقُكَ وَ صَدِيقُ صَدِيقِكَ وَ عَدُوُّ عَدُوِّكَ وَ أَعْدَاؤُكَ عَدُوُّكَ وَ عَدُوُّ صَدِيقِكَ وَ صَدِيقُ عَدُوِّكَ ،

و درود خدا بر او ، فرمود: دوستان تو سه گروهند، و دشمنان تو نیز سه دسته اند؛ اما دوستانت : دوست تو و دوست دوست تو ، و دشمن دشمن تو است، و اما دشمنانت : دشمن تو ، و دشمن دوست تو ، و دوست دشمن تو است ،

حکمت ۲۹۶

وَقَالَ [عليه السلام] لِرَجُلٍ رَأَى يَسْعَى عَلَى عَدُوٍّ لَهُ بِمَا فِيهِ إِضْرَارٌ بِنَفْسِهِ إِنَّمَا أَنْتَ كَالطَّاعِنِ نَفْسَهُ لِيَقْتُلَ رِذْفَهُ ،

و درود خدا بر او ، فرمود: (شخصی را دید که چنان بر ضد دشمنش می کوشید که به خود زیان می رسانید ، فرمود:) تو مانند کسی هستی که نیزه در بدن خود فرو برد تا دیگری را که در کنار اوست بکشد •

حکمت ۲۹۷

وَقَالَ [عليه السلام] مَا أَكْثَرَ الْعَبْرَ وَأَقْلَّ الْإِغْتِبَارَ.

و درود خدا بر او ، فرمود: عبرت ها چقدر فراوانند و عبرت پذیران چه اندک •

حکمت ۲۹۸

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ بَالَغَ فِي الْخُصُومَةِ اُثِمَ وَمَنْ قَصَرَ فِيهَا ظَلِمَ وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ مَنْ خَاصَمَ.

و درود خدا بر او ، فرمود: کسی که در دشمنی زیاده روی کند گناهکار ، و آن کس که در دشمنی کوتاهی کند ستمکار است، و هر کس که بی دلیل دشمنی کند نمی تواند با تقوا باشد •

حکمت ۲۹۹

وَقَالَ [عليه السلام] مَا أَهْمَنِي ذَنْبٌ أَهَلْتُ بَعْدَهُ حَتَّى أَصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ وَأَسْأَلَ اللَّهَ الْعَافِيَةَ.

و درود خدا بر او ، فرمود: آنچه که بین من و خدا ناروا است اگر انجام دهم و مهلت دو رکعت نماز داشته باشم که خدا عافیت طلبم، مرا اندوهگین نخواهد ساخت .

حکمت ۳۰۰

وَسُئِلَ [عليه السلام] كَيْفَ يُحَاسِبُ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَى كَثْرَتِهِمْ فَقَالَ [عليه السلام] كَمَا يَرْزُقُهُمْ عَلَى كَثْرَتِهِمْ فَقِيلَ كَيْفَ يُحَاسِبُهُمْ وَلَا يَرُونَهُ فَقَالَ [عليه السلام] ثَكَمًا يَرْزُقُهُمْ وَلَا يَرُونَهُ،

و درود خدا بر او ، فرمود: (از امام پرسیدند چگونه خدا با فراوانی انسان ها به حسابشان رسیدگی می کند؟ آن چنان که با فراوانی آنان روزیشان می دهد! (و باز پرسیدند چگونه به حساب انسان ها رسیدگی می کند که او را نمی بینند، فرمود) همان گونه که آنان را روزی می دهد و او را نمی بینند،

حکمت ۳۰۱

وَقَالَ [عليه السلام] رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ وَكِتَابُكَ أَبْلَغُ مَا يُنْطَقُ عَنْكَ،

و درود خدا بر او ، فرمود: فرستاده تو بیانگر میزان عقل تو ، و نامه تو گویاترین سخنگوی تو است، •

حکمت ۳۰۲

وَقَالَ [عليه السلام] مَا الْمُبْتَلَى الَّذِي قَدْ اشْتَدَّ بِهِ الْبَلَاءُ بِأَحْوَجَ إِلَى الدُّعَاءِ الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءُ،

و درود خدا بر او ، فرمود: آن کس که به شدت گرفتار دردی است نیازش به دعا بیشتر از تندرستی است که از بلا در امان است نمی باشد،

حکمت ۳۰۳

وَقَالَ [عليه السلام] النَّاسُ أُبْنَاءُ الدُّنْيَا وَلَا يَلَامُ الرَّجُلُ عَلَى حُبِّ أُمِّهِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود: مردم فرزندان دنیا هستند و هیچ کس را بر دوستی مادرش نمی توان سرزنش کرد ،

حکمت ۳۰۴

وَقَالَ [عليه السلام] إِنَّ الْمُسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ فَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللَّهَ وَمَنْ أَعْطَاهُ فَقَدْ أُعْطِيَ اللَّهَ ،

و درود خدا بر او ، فرمود: نیازمندی که به تو روی آورده فرستاده خداست ، کسی که از یاری او دریغ کند، از خدا دریغ کرده، و آن کس که به او بخشش کند، به خدا بخشیده است ،

حکمت ۳۰۵

وَقَالَ [عليه السلام] مَا زَنَى غَيْرُ قَطُّ ،

و درود خدا بر او ، فرمود: غیرتمند هرگز زنا نمی کند ،

حکمت ۳۰۶

وَقَالَ [عليه السلام] كَفَى بِالْأَجَلِ حَارِسًا ،

و درود خدا بر او ، فرمود: اجل ، نگهبان خوبی است (۴۳)،

حکمت ۳۰۷

وَقَالَ [عليه السلام] يَنَامُ الرَّجُلُ عَلَى الثُّكُلِ وَلَا يَنَامُ عَلَى الْحَرْبِ ،

قال الرضى و معنى ذلك أنه يصبر على قتل الأولاد و لا يصبر على سلب الأموال ،

و درود خدا بر او ، فرمود: آدم داغدار می خوابد، اما کسی که مالش غارت شده نمی خوابد ،

می گویم: (معنای سخن امام، این است که انسان بر کشته شدن فرزندان بردباری می کند اما در غارت ربوده شدن اموال بردبار نیست.)

حکمت ۳۰۸

وَقَالَ [عليه السلام] مَوَدَّةُ الْأَبَاءِ قَرَابَةُ بَيْنِ الْأَبْنَاءِ وَالْقَرَابَةُ إِلَى الْمَوَدَّةِ أُخْوَجُ مِنَ الْمَوَدَّةِ إِلَى الْقَرَابَةِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود: دوستی میان پدران ، سبب خویشاوندی فرزندان است. خویشاوندی به دوستی نیازمندتر است از دوستی به خویشاوندی ،

حکمت ۳۰۹

وَقَالَ [عليه السلام] اتَّقُوا ظُنُونِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ ،

و درود خدا بر او ، فرمود: از گمان مؤمنان بپرهیزید که خدا حق را بر زبان آنان قرار داده است ،

حکمت ۳۱۰

وَقَالَ [عليه السلام] لَا يَصْدُقُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ ،

و درود خدا بر او، فرمود: ایمان بنده ای درست نباشد جز آن که اعتماد او به آنچه در دست خداست بیشتر از آن باشد که در دست اوست ،

حکمت ۳۱۱

وَقَالَ [عليه السلام] لَأَنْسِ بْنِ مَالِكٍ وَ قَدْ كَانَ بَعَثَهُ إِلَى طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرِ لَمَّا جَاءَ إِلَى الْبَصْرَةِ يُذَكِّرُهُمَا شَيْئاً مِمَّا سَمِعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي مَعْنَاهُمَا فَلَوَى عَنْ ذَلِكَ فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَقَالَ إِنِّي أَنْسَيْتُ ذَلِكَ الْأَمْرَ فَقَالَ عَ إِنَّ كُنْتَ كَاذِباً فَضَرَبَكَ اللَّهُ بِهَا بَيْضَاءَ لَامِعَةٍ لَا تُوَارِيهَا الْعِمَامَةُ ،

قال الرضى يعنى البرص فأصاب أنسا هذا الداء فيما بعد فى وجهه فكان لا يرى إلا مبرقعا ،

و درود خدا بر او، فرمود: (چون به شهر بصره رسید خواست انس بن مالک را به سوی طلحه و زبیر بفرستد تا آنچه از پیامبر (ص) درباره آنان شنیده ، یادشان آورد، انس ، سرباز زد و گفت من آن سخن پیامبر (ص) را فراموش کردم، فرمود) (۴۴) اگر دروغ می گویی خداوند تو را به بیماری بُرُص (سفیدی روشن) دچار کند که عمامه آن را نپوشاند، (پس از نفرین امام ، انس به بیمار برص در سر و صورت دچار شد ، که همواره نقاب می زد،)

حکمت ۳۱۲

وَقَالَ [عليه السلام] إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَ وَ إِدْبَاراً فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَى النُّوَافِلِ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود: دل ها را روی آوردن و نشاط ، و پشت کردن و فراری است؛ پس آنگاه که نشاط دارند آن را بر انجام مستحبات وا دارید ، و آنگاه که پشت کرده بی نشاط است، به انجام واجبات قناعت کنید ،

حکمت ۳۱۳

وَقَالَ [عليه السلام] وَفِي الْقُرْآنِ نَبَأُ مَا قَبْلَكُمْ وَخَبَرُ مَا بَعْدَكُمْ وَحُكْمُ مَا بَيْنَكُمْ.

و درود خدا بر او ، فرمود: در قرآن اخبار گذشتگاه ، و آیندگان ، و احکام مورد نیاز زندگی تان وجود دارد.

حکمت ۳۱۴

وَقَالَ [عليه السلام] رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ.

و درود خدا بر او ، فرمود: سنگ را از همان جایی که دشمن پرت کرده ، باز گردانید ، که شر را جز شر پاسخی نیست ،

حکمت ۳۱۵

وَقَالَ [عليه السلام] لِكَاتِبِهِ عُيَيْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ أُلِقَ دَوَاتَكَ وَأُطِلَ جِلْفَةُ قَلَمِكَ وَفَرَّجَ بَيْنَ السُّطُورِ وَفَرَمِطُ بَيْنَ الْحُرُوفِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَجْدَرُ بِصَبَاحَةِ الْخَطِّ.

و درود خدا بر او ، فرمود: (به نویسنده خود عبیدالله بن ابی رافع دستور داد)

در دوات، لقیقه بینداز ، نوک قلم را بلند بگیر، میان سطرها فاصله بگذار، و حروف را نزدیک به یکدیگر بنویس ، که این شیوه برای زیبایی خط بهتر است ،

حکمت ۳۱۶

وَقَالَ [عليه السلام] أَنَا يُعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يُعْسُوبُ الْفُجَّارِ

قال الرضى و معنى ذلك أن المؤمنين يتبعوننى و الفجار يتبعون المال كما تتبع النحل يعسوبها و هو رئيسها ,

و درود خدا بر او ، فرمود: من پیشوای مؤمنان ، و مال ، پیشوای تبهکاران است ,

می گویم: (معنای سخن امام ، این است که مؤمنان از من پیروی می کنند و بدکاران پیرو مال می باشند آنگونه که زنبوران عسل از رئیس خود اطاعت می کنند)

حکمت ۳۱۷

وَقَالَ لَهُ بَعْضُ الْيَهُودِ مَا دَفَنْتُمْ نَبِيَّكُمْ حَتَّى اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ فَقَالَ [عليه السلام] لَهُ إِنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ وَ لَكِنَّكُمْ مَا جَفْتُمْ أَرْجُلَكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ,

و درود خدا بر او ، فرمود: (شخصی یهودی ، به امام گفت: هنوز پیامبران را دفن نکرده، درباره اش اختلاف کردید، امام فرمود: ما درباره آنچه که از او رسیده اختلاف کردیم، نه در خود او ؛ اما شما یهودیان ، هنوز پای شما پس از نجات از دریای نیل خشک نشده بود که به پیامبران گفتید: " برای ما خدایی بساز، چنانکه بت پرستان خدایی دارند!" و پیامبر شما گفت: " شما مردمی نادانید ,"

حکمت ۳۱۸

وَقِيلَ لَهُ بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَ الْأَقْرَانَ فَقَالَ [عليه السلام] مَا لَقِيتُ رَجُلًا إِلَّا أَعَانَنِي عَلَى نَفْسِهِ ,

قال الرضى يومئذ بذكر إلى تمكن هيبة فى القلوب ,

و درود خدا بر او ، فرمود: (از امام پرسیدند: با کدام نیرو بر حریفان خود پیروز شدی؟ فرمود)

کسی را ندیدم جز آن که مرا در شکست خود یاری می داد، •

می گویم: (امام به این نکته اشاره کرد که هیبت و ترس مولایمان در دلها جای می گرفت،)

حکمت ۳۱۹

وَقَالَ [عليه السلام] لِابْنِهِ مُحَمَّدٍ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنَقَصَةٌ لِلدِّينِ مَذْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ.

و درود خدا بر او ، فرمود: (به پسرش محمد حنفیه سفارش کرد) ای فرزند • من از تهیدستی بر تو هراسناکم ، از فقر به خدا پناه ببر ، که همانا فقر ، دین انسان را ناقص ، و عقل را سرگردان ، و عامل دشمنی (۴۵) است ،

حکمت ۳۲۰

وَقَالَ [عليه السلام] لِسَانِي سَأَلُهُ عَنْ مُغْضِلٍ سَلَّ تَفَقُّهًا وَلَا تَسْأَلُ تَعْتَبًا فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهٌ بِالْعَالِمِ وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَسِّفَ شَبِيهٌ بِالْجَاهِلِ الْمُتَعَنِّتِ.

و درود خدا بر او ، فرمود: (شخصی مسئله پیچیده ای سؤال کرد، فرمود (برای فهمیدن بپرس ، به برای آزار دادن ؛ که نادان آموزش گیرنده، همانند داناست، و همانا دانای بی انصاف چون نادان بهانه جو است، •

حکمت ۳۲۱

وَقَالَ [عليه السلام] لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ فِي شَيْءٍ لَمْ يُوَافِقْ رَأْيَهُ لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَأَرَى فَإِنْ عَصَيْتَكَ فَأُطِغْنِي .

و درود خدا بر او ، فرمود: (عبدالله بن عباس در مسئله ای نظر داد که امام آن را قبول نداشت و فرمود) بر تو است که رأی خود را به من بگویی، و من بای پیرامون آن بیندیشم ، آنگاه اگر خلاقی نظر تو فرمان دادم باید اطاعت کنی! (۴۶)

حکمت ۳۲۲

وَرَوَى أَنَّهُ [عليه السلام] لَمَّا وَرَدَ الْكُوفَةَ قَادِمًا مِنْ صِفِّينَ مَرَّ بِالشَّبَابِيِّينَ فَسَمِعَ بُكَاءَ النِّسَاءِ عَلَى قَتْلَى صِفِّينَ وَخَرَجَ إِلَيْهِ حَرْبُ بْنُ شُرَحْبِيلَ الشَّبَامِيُّ وَكَانَ مِنْ وَجْهِ قَوْمِهِ فَقَالَ [عليه السلام] لَهُ أَ تَغْلِبُكُمْ نِسَاؤُكُمْ عَلَى مَا أَسْمَعُ أَلَا تَنْهَوْنَهُنَّ عَنْ هَذَا الرَّيْنِ وَأَقْبَلَ حَرْبٌ يَمْشِي مَعَهُ وَهُوَ [عليه السلام] رَاكِبٌ فَقَالَ [عليه السلام] ارْجِعْ فَإِنَّ مَشْيَ مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوَالِي وَ مَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ .

و درود خدا بر او ، فرمود: (وقتی امام از جنگ صفین باز می گشت، به محله شبامیان (۴۷) رسید، او از گریه زنان بر کشتگان

جنگ را شنید، ناگاه حرب بن شُرَحْبِيل شبامی، بزرگ قبیله شبامیان خدمت امام رسید به او فرمود

آیا آن گونه که می شنوم ، زنان شما بر شما چیره شده اند؟ چرا آنان را از گریه و زاری باز نمی دارید؟ (حرب پیاده و امام سوار بر اسب می رفتند ، به او فرمود) باز گرد، که پیاده رفتن رئیس قبیله ای چون تو پشت سر من ، موجب انحراف زمامدار و زبون مؤمن است ،

حکمت ۳۲۳

وَقَالَ [عليه السلام] وَقَدْ مَرَّ بِقَتْلَى الْخَوَارِجِ يَوْمَ النَّهْرَوَانِ بُؤْسًا لَكُمْ لَقَدْ ضَرَّكُمْ مَنْ غَرَّكُمْ فَقِيلَ لَهُ مَنْ غَرَّهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ وَالْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ غَرَّتْهُمْ بِالْأَمَانِيِّ وَفَسَحَتْ لَهُمُ بِالْمَعَاصِي وَعَدَّتْهُمْ بِالْإِظْهَارِ فَاقْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارَ .

و درود خدا بر او ، فرمود: (در جنگ نهروان هنگامی که از کنار کشتگان خوارج می گذشت فرمود) وای به حال شما! آن که شما را فریب داد به شما زیان رساند. پرسیدند چه کسی آنان را فریفت، ای امیر المؤمنین [علیه السلام]، در جواب فرمود: شیطان گمراه کننده، و نفسی که به بدی فرمان می دهد ، آنان را به آرزوها مغرور ساخت ، و راه گناه را بر ایشان آماده کرد، و به آنان وعده پیروزی داد ، و سر انجام به آتش جهنم گرفتارشان کرد .

حکمت ۳۲۴

وَقَالَ [عليه السلام] اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ.

و درود خدا بر او ، فرمود: از نافرمانی خدا در خلوت ها بپرهیزید، زیرا همان که گواه است، داوری می کند .

حکمت ۳۲۵

وَقَالَ [عليه السلام] لَمَّا بَلَغَهُ قَتْلُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ،
إِنَّ حُزْنَنا عَلَيْهِ عَلَى قَدْرِ سُؤْرِهِمْ بِهِ إِلَّا أَنَّهُمْ نَقَصُوا بَعْضاً وَنَقَصْنَا حَبِيباً،

و درود خدا بر او ، فرمود: (آنگاه که خبر کشته شدن محمد بن ابی بکر را به او دادند فرمود) همانا اندوه ما بر شهادت او ، به اندازه شادی شامیان است، جز آن که از آن یک دشمن ، و از ما یک دوست کم شد .

حکمت ۳۲۶

وَقَالَ [عليه السلام] الْعُمُرُ الَّذِي أُعْذِرَ اللَّهُ فِيهِ إِلَى ابْنِ آدَمَ سِتُّونَ سَنَةً،

و درود خدا بر او ، فرمود: عمری که خدا از فرزند آدم پوزش را می پذیرد شصت سال است ،

حکمت ۳۲۷

وَقَالَ [عليه السلام] مَا ظَفِرَ مِنْ ظَفِيرِ الْإِثْمِ بِهِ وَالْغَالِبُ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ.

و درود خدا بر او ، فرمود: پیروز نشد آن کس که گناه بر او چیرگی یافت، و آن کس که با بدی پیروز شد شکست خورده است ،

حکمت ۳۲۸

وَقَالَ [عليه السلام] إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ وَاللَّهُ تَعَالَى سَائِلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ ،

و درود خدا بر او ، فرمود: همانا خدای سبحان روزی فقراء را در اموال سرمایه داران قرار داده است، پس فقیری گرسنه نمی ماند جز به کامیابی توانگران ، و خداوند از آنان درباره گرسنگی گرسنگان خواهد پرسید ،

حکمت ۳۲۹

وَقَالَ [عليه السلام] لِاسْتِغْنَاءٍ عَنِ الْعُذْرِ أَعَزُّ مِنَ الصَّدَقِ بِهِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود: بی نیازی از عذر خواهی، گرامی تر از عذر راستین است ،

حکمت ۳۳۰

وَقَالَ [عليه السلام] أَقَلُّ مَا يَلْزَمُكُمْ لِلَّهِ أَلَّا تَسْتَغِينُوا بِنِعْمِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ،

و درود خدا بر او ، فرمود: حق خدا بر عهده شما اینکه از نعمت های الهی د رگناهان یاری نگیرید ،

حکمت ۳۳۱

وَقَالَ [عليه السلام] إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الطَّاعَةَ غَنِيمَةً الْاُكْيَاسِ عِنْدَ تَقْرِيطِ الْعَجْزَةِ،

و درود خدا بر او ، فرمود: خدای سبحان طاعت را غنیمت زیرکان قرار داد آنگاه که مردم ناتوان ، کوتاهی کنند ،

حکمت ۳۳۲

وَقَالَ [عليه السلام] السُّلْطَانُ وَزَعَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ،

و درود خدا بر او ، فرمود: حاکم اسلامی ، پاسبان خدا در زمین اوست ،

حکمت ۳۳۳

وَقَالَ [عليه السلام] فِي صِفَةِ الْمُؤْمِنِ الْمُؤْمِنُ بِشَرِّهِ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا وَ أَذَلُّ شَيْءٍ نَفْسًا يَكْرَهُ الرُّفْعَةَ وَ يَسْنَأُ السُّمْعَةَ طَوِيلٌ عَمُّهُ بَعِيدٌ هَمُّهُ كَثِيرٌ صَمْتُهُ مَشْغُولٌ وَقْتُهُ شُكُورٌ صَبُورٌ مَعْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ ضَنِينٌ بِخَلَّتِهِ سَهْلٌ الْخَلِيفَةُ لَيْنٌ الْعَرِيكَةُ نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصِّلْدِ وَ هُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ،

و درود خدا بر او ، فرمود: (در توصیف مؤمن فرمود) شادی مؤمن در چهره او ، و اندوه وی در دلش پنهان است، سینه اش از هر چیزی فراخ تر ، و نفس او از هر چیزی خوارتر است. برتری جویی را زشت ، و ریاکاری را دشمن می شمارد، اندوه او طولانی ، و همت او بلند است، سکوتش فراوان ، و وقت او با کار گرفته است، شکر گزار و شکیبیا و ژرف اندیش است. از کسی در خواست ندارد و نرم خو و فروتن است، نفس او از سنگ خارا سخت تر اما در دینداری از بنده خوارتر است .

حکمت ۳۳۴

وَقَالَ [عليه السلام] لَوْ رَأَى الْعَبْدُ الْأَجَلَ وَمَصِيرَهُ لَأَبْغَضَ الْأَمَلَ وَغُرُورَهُ.

و درود خدا بر او ، فرمود: اگر بنده خدا اجل و پایان کارش را می دید، با آرزو و فریب آن دشمنی می ورزید.

حکمت ۳۳۵

وَقَالَ [عليه السلام] لِكُلِّ امْرِئٍ فِي مَالِهِ شَرِيكَانِ الْوَارِثُ وَالْحَوَادِثُ،

و درود خدا بر او ، فرمود: برای هر کسی در مال او دو شریک است: وارث و حوادث.

حکمت ۳۳۶

وَقَالَ [عليه السلام] الْمَسْئُولُ حُرٌّ حَتَّى يَعْدَ،

و درود خدا بر او ، فرمود: کسی که چیزی از او خواسته اند تا وعده نداده آزاد است .

حکمت ۳۳۷

وَقَالَ [عليه السلام] الدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِلَا وَتَرٍ .

و درود خدا بر او ، فرمود: دعوت کننده بی عمل، چون تیر انداز بدون کمان است .

حکمت ۳۳۸

وَقَالَ [عليه السلام] الْعِلْمُ عِلْمَانِ مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ وَلَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ .

و درود خدا بر او ، فرمود: علم دو گونه است: علم فطری و علم اکتسابی؛ اگر هماهنگ با علم فطری (۴۸) نباشد سودمند نخواهد بود ،

حکمت ۳۳۹

وَقَالَ [عليه السلام] صَوَابُ الرَّأْيِ بِالذُّوْلِ يُقْبَلُ بِإِقْبَالِهَا وَ يَذْهَبُ بِذَهَابِهَا .

و درود خدا بر او ، فرمود: استواری رأی با کسی است که قدرت و دارایی دارد، با روی آوردن قدرت، روی آورد، و با پشت کردن آن روی بر تابد .

حکمت ۳۴۰

وَقَالَ [عليه السلام] الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى ،

و درود خدا بر او ، فرمود: پاکدامنی زیور تهیدستی ، و شکر گزاری زیور بی نیازی (ثروتمندی) است ،

حکمت ۳۴۱

وَقَالَ [عليه السلام] يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ .

و درود خدا بر او ، فرمود: روز انتقام گرفتن از ظالم سخت تر از ستمکاری بر مظلوم است ،

حکمت ۳۴۲

وَقَالَ [عليه السلام] الْغِنَى الْكَبِيرُ الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ ،

و درود خدا بر او ، فرمود: برترین بی نیازی و دارایی، نومیدی است از آنچه در دست مردم است ،

حکمت ۳۴۳

وَقَالَ [عليه السلام] الْأَفَاوِيلُ مَحْفُوظَةٌ وَالسَّرَائِرُ مَبْلُوءَةٌ وَكُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ وَالنَّاسُ مَنُفُصُونَ مَلْخُولُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ سَائِلُهُمْ مُتَعَتِّتٌ وَ مُجِيبُهُمْ مُتَكَلِّفٌ يَكَادُ أَفْضَلُهُمْ رَأْيَا يَرُدُّهُ عَنْ فَضْلِ رَأْيِهِ الرِّضَى وَالسُّخْطُ وَ يَكَادُ أَصْلَبُهُمْ عُوداً تَنْكُوهُ اللَّحْظَةُ وَ تَسْتَحِيلُهُ الْكَلِمَةُ الْوَاحِدَةُ ،

و درود خدا بر او، فرمود: گفتارها نگهداری می شود، و نهان ها آشکار، و هر کسی در گرو اعمال خویش است، و مردم گرفتار کمبودها و آفت هابند جز آن را که خدا نگهدارد؛ در خواست کنندگانش مردم آزار، و پاسخگویان به زحمت و رنج دچارند، و آن کس که در اندیشه از همه برتر است با اندک خشنودی یا خشمی از رأی خود باز می گردد. و آن کس که از همه استوار تر است از نیک نگاهی ناراحت شود یا کلمه او را دگرگون سازد.

حکمت ۳۴۴

وَقَالَ [عليه السلام] مَعَاشِيرَ النَّاسِ اتَّقُوا اللَّهَ فَكُمْ مِنْ مُؤْمِلٍ مَا لَا يَبْلُغُهُ وَبَانٍ مَا لَا يَسْكُنُهُ وَجَامِعٍ مَا سَوْفَ يَتْرُكُهُ وَلَعَلَّهُ مِنْ بَاطِلٍ جَمْعُهُ وَمِنْ حَقٍّ مَنَعَهُ أَصَابَهُ حَرَامًا وَاحْتَمَلَ بِهِ آثَامًا قَبَاءَ بَوَازِرِهِ وَقَدِيمَ عَلَى رَبِّهِ آسِفًا لَاهِفًا قَدْ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ. (۴۹)

و درود خدا بر او ، فرمود: ای مردم از خدا بترسید، چه بسا آرزومندی که به آروزی خود نرسید، و سازنده ساختمانی که در آن مسکن نکرد، و گردآورنده ای که زود آنچه را گرد آورده ، رها خواهد کرد شاید که از راه باطل گرد آورده و یا حق دیگران را بازداشته ، و با حرام به هم آمیخته ، که گناهش بر گردن اوست، و با سنگینی بار گناه در می گذرد، و با پشیمانی و حسرت به نزد خدا می رود که:

"در دنیا و آخرت زیان کرده و این است زیانکاری آشکار"

حکمت ۳۴۵

وَقَالَ [عليه السلام] مِنَ الْعِصْمَةِ تَعَذُّرُ الْمَعَاصِي ،

و درود خدا بر او ، فرمود: دست نیافتن به گناه نوعی عصمت است ،

حکمت ۳۴۶

وَقَالَ [عليه السلام] مَاءٌ وَجْهَكَ جَامِدٌ يُقَطِّرُهُ السُّؤَالُ فَإِنْظِرْ عِنْدَ مَنْ تُقَطِّرُهُ،

و درود خدا بر او ، فرمود: آبروی تو چون یخی جامد است که در خواست آن را قطره قطره آب می کند، پس بنگر که آن را نزد چه کسی فرو می ریزی؟،

حکمت ۳۴۷

وَقَالَ [عليه السلام] النَّاءُ بِأَكْثَرِ مِنَ الْإِسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ وَالتَّقْصِيرُ عَنِ الْإِسْتِحْقَاقِ عِيٌّ أَوْ حَسَدٌ،

و درود خدا بر او ، فرمود: ستودن بیش از آنچه که سزاوار است نوعی چاپلوسی ، و کمتر از آن ، درماندگی یا حسادت است ،

حکمت ۳۴۸

وَقَالَ [عليه السلام] أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ،

و درود خدا بر او ، فرمود: سخت ترین گناه ، آن که گناهکار آن را کوچک بشمارد ،

حکمت ۳۴۹

وَقَالَ [عليه السلام] مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ وَ مَنْ رَضِيَ بِرِزْقِ اللَّهِ لَمْ يَخْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ وَ مَنْ سَلَ سَيْفَ الْبُغْيِ قُتِلَ بِهِ وَ مَنْ كَانَدَ الْأُمُورَ عَطِبَ وَ مَنْ افْتَحَمَ اللَّجَجَ عَرِقَ وَ مَنْ دَخَلَ مَدَاحِلَ السُّوءِ أَتَاهُمْ وَ مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ وَ مَنْ كَثُرَ خَطْوُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ وَ مَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَانْكَرَهَا ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بَعِيْنُهُ وَ الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ وَ مَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْيُسَيْرِ وَ مَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَغْنِيهِ .

و درود خدا بر او ، فرمود: آن کس که در عیب خود بنگرد از عیب جویی دیگران باز ماند، و کسی که به روزی خدا خشنود باشد بر آنچه از دست رود اندوهگین نباشد، و کسی که شمشیر ستم بر کشد با آن کشته شود و آن کس که در کارها خود را به رنج اندازد خود را هلاک سازد ، و هر کس خود را در گردابه‌های بلا افکند عرق گردد، و هر کس به جاهای بدنام قدم گذاشت متهم گردید .

و کسی که زیاد سخن می گوید: زیاد هم اشتباه دارد، و هر کس که بسیار اشتباه کرد، شرم و حیاء او اندک است ، و آن که شرم او اندک ، پرهیزکاری او نیز اندک خواهد بود، و کسی که پرهیزکاری او اندک است دلش مرده، و آن که دلش مرده باشد، در آتش جهنم سقوط خواهد کرد. و آن کس که زشتی های مردم را بنگرد، و آن را زشت بشمارد سپس همان زشتی ها را مرتکب شود، پس او احمق واقعی است ، قناعت ، مالی است که پایان نیابد، و آن کس که فراوان به یاد مرگ باشد در دنیا به اندک چیزی خشنود است، و هر کس بداند که گفتار او نیز از اعمال او به حساب می آید جز به ضرورت سخن نگوید .

حکمت ۳۵۰

وَقَالَ [عليه السلام] لِلظَّالِمِ مِنَ الرِّجَالِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ وَ مَنْ دُونَهُ بِالْعَلْبَةِ وَ يُظَاهِرُ الْقَوْمَ الظَّالِمَةَ .

و درود خدا بر او ، فرمود: مردم ستمکار را سه نشان است: با سرکشی به مافوق خود ستم روا دارد، و به زیر دستان خود با زور و چیرگی ستم می کند، و ستمکاران را یاری می دهد .

حکمت ۳۵۱

وَقَالَ [عليه السلام] عِنْدَ تَنَاهِي الشَّدْوِ تَكُونُ الْفَرْجَةُ وَعِنْدَ تَضَائِقِ حَلَقِ الْبَلَاءِ يَكُونُ الرَّخَاءُ.

و درود خدا بر او ، فرمود: چون سختی ها به نهایت رسد، گشایش پدید آید، و آن هنگام که حلقه های بلا تنگ گردد آسایش فرا رسد.

حکمت ۳۵۲

وَقَالَ [عليه السلام] لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ فَإِنَّ يَكُنْ أَهْلُكَ وَوَلَدُكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَوْلِيَاءَهُ وَإِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ فَمَا هُمُكَ وَشُغْلُكَ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ.

و درود خدا بر او ، فرمود: (به برخی از یاران خود فرمود) بیشترین اوقات زندگی را به زن و فرزندان اختصاص مده ، زیرا اگر زن و فرزندان از دوستان خدا باشند خدا آن ها را تبه نخواهد کرد ، و اگر دشمنان خدايند ، چرا غم دشمنان خدا را می خوری؟•

حکمت ۳۵۳

وَقَالَ [عليه السلام] أَكْبَرُ الْغَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ.

و درود خدا بر او، فرمود: بزرگ ترین عیب آن که چیزی را در خودداری، بر دیگران عیب بشمار•

حکمت ۳۵۴

وَهَنَّا بِخَضْرَتِهِ رَجُلٌ رَجُلًا بَعْلَامٍ وَلَدَ لَهُ فَقَالَ لَهُ لِيَهْنِكَ الْفَارِسُ فَقَالَ [عليه السلام] لَا تَقُلْ ذَلِكَ وَ لَكِنْ قُلْ شَكَرْتُ الْوَاهِبَ وَ بُورِكَ لَكَ فِي الْمُؤَهَّبِ وَ بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ رَزِقَتْ بَرَّةٌ،

و درود خدا بر او ، فرمود: (در حضور امام، شخصی با این عبارت ، تولد نوزادی را تبریک گفت " قدم دلاوری یکه سوار مبارک باد" (۵۰)

چنین مگو ! بلکه بگو : خدای بخشنده را شکر گزار ، و نوزاد بخشیده بر تو مبارک ، امید که بزرگ شود و از نیکو کاری اش بهرمند گردی ،

حکمت ۳۵۵

وَبَنَى رَجُلٌ مِنْ عَمَلِهِ بِنَاءً فَخْمًا فَقَالَ [عليه السلام] أَطْلَعْتَ الْوَرِقَ رُءُوسَهَا إِنَّ الْبِنَاءَ يَصِفُ لَكَ الْغِنَى ،

و درود خدا بر او ، فرمود: وقتی یکی از کارگزاران امام، خانه با شکوهی ساخت به او فرمود (سکه های طلا و نقره سر بر آورده خود را آشکار ساختند، همانا ساختن مجلل بی نیازی و ثروتمندی تو را می رساند،

حکمت ۳۵۶

وَقِيلَ لَهُ [عليه السلام] لَوْ سُدَّ عَلَى رَجُلٍ بَابُ بَيْتِهِ وَ تَرَكَ فِيهِ مِنْ أَيْنَ كَانَ يَأْتِيهِ رِزْقُهُ فَقَالَ [عليه السلام] مِنْ حَيْثُ يَأْتِيهِ أَجَلُهُ ،

و درود خدا بر او ، فرمود: (از امام پرسیدند: اگر در خانه مردی را به رویش بستند، روزی او از کجا خواهد آمد ؟ فرمود) از آن جایی که مرگ او می آید •

وَعَزَىٰ قَوْمًا عَنِ مَيِّتٍ مَاتَ لَهُمْ فَقَالَ [عليه السلام] هَذَا الْأَمْرُ لَيْسَ لَكُمْ بَدَأُ وَلَا إِلَيْكُمْ أَنْتَهَىٰ وَقَدْ كَانَ صَاحِبُكُمْ هَذَا يُسَافِرُ فَعُدُّوهُ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ فَإِنَّ قَدِيمَ عَلَيْكُمْ وَإِلَّا قَدِمْتُمْ عَلَيْهِ.

و درود خدا بر او ، فرمود: (مردمی را در مرگ یکی از خویشاوندانشان چنین تسلیت گفت:

مُردن از شما آغاز نشده ، و به شما نیز پایان نخواهد یافت. این دوست شما به سفر می رفت، اکنون پندارید که به یکی از سفرها رفته ؛ اگر او باز نگردد شما به سوی او خواهید رفت .

وَقَالَ [عليه السلام] أَيُّهَا النَّاسُ لِيَرْكُمُ اللَّهُ مِنَ النُّعْمَةِ وَجِلِينَ كَمَا يَرَاكُمْ مِنَ النُّقْمَةِ فَرِيقِينَ إِنَّهُ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجًا فَقَدْ آمَنَ مَخُوفًا وَمَنْ ضَيَّقَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ اخْتِبَارًا فَقَدْ ضَيَّعَ مَأْمُولًا.

و درود خدا بر او ، فرمود: ای مردم، باید خدا شما را به هنگام نعمت همانند هنگامه کيفر ، ترسان بنگرد ، زیرا کسی که رفاه و گشایش را زمینه گرفتار شدن خویش نداند ، پس خود را از حوادث ترسناک ایمن می پندارد و آن کس که تنگدستی را آزمایش الهی نداند پاداشی را که امیدی به آن بود از دست خواهد داد .

وَقَالَ [عليه السلام] يَا أُسْرَى الرَّغْبَةُ أَقْصَرُ فَإِنَّ الْمُعْرَجَ عَلَى الدُّنْيَا لَا يَرُوعُهُ مِنْهَا إِلَّا صَرِيفُ أُتْيَابِ الْحِدَتَانِ أَيُّهَا النَّاسُ تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا وَاعْدِلُوا بِهَا عَنْ ضَرَاوِ عَادَاتِهَا.

و درود خدا بر او ، فرمود: ای اسیران آرزوها ، بس کنید! زیرا صاحبان مقامات دنیا را تنها دندان حوادث روزگار به هراس افکند،
ای مردم کار تربیت خود را خود بر عهده گیرید، و نفس را از عادت هایی که به آن حرص دارد باز گردانید،

حکمت ۳۶۰

وَقَالَ [عليه السلام] لَا تَطْنَنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا.

و درود خدا بر او ، فرمود: شایسته نیست به سخنی که از دهان کسی خارج شد، گمان بد ببری ، چرا که برای آن برداشت نیکویی
می توان داشت،

مرجع : پایگاه اینترنتی نهج البلاغه www.balaghah.net

تهیه کننده و کارشناس عرفان اسلامی : مهدی شمس الدینی

ایمیل : rahmaninm@yahoo.com

«و ما نصر الا من عند الله»

والسلام.